هنر و مردم

هنر برتر از گوهر آمد پدید

شمارهٔ شصت و ششم

Serial Number 66 April 1968

HONAR va MARDOM
(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
Tehran, Iran.

روی جلد : نمونه‌ای ازخط علی‌الکاتب

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

در صفحات مصور نسخه های خطی دوران شاه اسمعیل اول

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

با روی کار آمدن دودمان صفوی مقدمات استقلال واقعی ووحدت ایران پس از قرنها ملوك الطوایفی آغاز میشود . عصر طلایی هنر ایران نیز مقارن حکومت همین دودمان است . ما میخواهیم در این مقاله سبب پیشرفت فوق العادهٔ هنر ایران در این دوره را جستجو نماییم .

واقعاً به چه سبب هنر ایران در دوران صفوی موفق به پیشرفتهای فوق العاده شد ؟ شاه اسمعیل تقریباً تمام مدت عمر خودرا در جنگ بادشمنان ایران گذراند. این گونه کارهای فرهنگی وهنری معمولاً بوسیلهٔ پادشاهانی میتواند انجام گیرد که گرفتاری لشکرکشی وجنگ وجدال با همسایگان را نداشته باشند .

با این حال ما میبینیم که در زمان شاه اسمعیل وپسرش شاه طهماسب هنر ایران خصوصاً هنر نقاشی صفحات نسخ خطی پیشرفت فوق العاده کرده است .

مانند این است که در کشور ما هنر حساب خودش را از سیاست جدا کرده بوده است . مثلاً سلطان احمد جلایر تمام عمر خودرا به کشمکش با رقبایش گذراند ومیتوان گفت روزی با خیال راحت بسر نبرد وبا این حال به نام او نسخه‌هایی از کتب مصور موجود است که صفحات آن شاهکارهایی از هنر ایران اند .

دانشمندان خارجی وایرانی همگی اعتقاد دارند که هنر نقاشی در ایران در نتیجهٔ آمدن لشگریان مغول رواج یافت . چیزی از این ناصحیح‌تر ممکن نیست گفته شود زیرا اگر لشگریان مغول نقاش بودند به جنگ وخونریزی نمی‌پرداختند.

بدون شك امرای ایلخانیان وقتی روی تختهای پادشاهی مستقر شدند وفراغتی از آدم کشی پیدا کردند کتابهای ما را باز کردند وچشمشان به صفحات زیبای آن افتاد وعلاقمند به هنر نقاشی شدند وهنرمندان را طلبیدند وباآنها مهربانی کردند وبه آنها پول دادند تا برایشان کار کنند وبنابراین نامی از آنها بیادگار ماند . تیمور امر کرد تمام هنرمندان به سمرقند بروند تا پایتخت کشورش را رونقی بخشند.

شاهرخ پسر تیمور مردی مذهبی بود ومیترسید اگر نقاشان را تشویق کند در آتش جهنم بسوزد ولی پسرانش مانند بایسنغر وسلطان اسکندر وسلطان ابراهیم که بیشتر ایام خودرا در شیراز یا اصفهان وگاهی نیز درهرات گذراندند دلباختهٔ صفحات زیبای نقاشی ایران بودند وبه نام آنها شاهکارهای هنری فوق العاده‌ای بوجود آمد که یکی از آنها همین شاهنامهٔ بایسنغری است که درکتابخانهٔ گلستان است ومیگویند مدتی است بامخارج زیاد وبه بهترین نحوی در ایران چاپ شده ومعلوم نیست به چه سبب منتشر نمیشود .

بنابراین ممکن است شما هم مانند من این اعتقاد را کسب کنید که هنر ایران کار خودرا درپیش گرفته بود وفنون آن ازپدر به پسر سپرده میشد وکاری به آمدن چنگیز وتیمور نداشت بطوری که قرن نهم هجری که مصادف با حکومت اولاد تیمور درهرات وشیراز واصفهان است شاهکارهای هنری فوق العاده‌ای ازهنر ساختمانی وکاشی سازی ونقاشی وغیره بوجود آمد که مقدمه‌ای برای ظهور عصر طلایی هنر صفوی است .

شاه اسمعیل وشاه طهماسب چه سهمی در تکمیل هنر ایران در دوران صفوی داشتند ؟

شهر تبریز درزمان شاه طهماسب چندین بار بوسیلهٔ لشگریان

راست : خمسه نظامی - لیلی‌ومجنون درمکتب‌خانه - کارکمال‌الدین‌بهزاد - ۹۰۰ هجری درهرات مصورگشته - موزهٔ بریتانیا چپ : خمسه نظامی - داستان خلیفه مأمون درحمام - کارکمال‌الدین بهزاد - ۹۰۰ هجری درهرات مصورگشته - موزهٔ بریتانیا

سلطان عثمانی به خطرافتاد وایجاد ساختمان‌های مجلل درآن ازاحتیاط دور بود . بهمین سبب شاه‌طهماسب قزوین را پایتخت کشور خودکرد .

درشهرقزوین بناهای قابل توجهی درزمان شاه‌طهماسب برپاگردید ولی اصولاً این شهر برای پایتخت بودن چندان مناسب نبود . هنوز هم مسافری‌که ازرشت به تهران میآید هنگام عبور ازشهرقزوین تعجب میکندکه هنوز این شهر در درجات نسبتاً عقب‌افتاده‌ای سیرمیکند. درایام زمستان‌خیابانهای آن گل‌آلود است وکسی به تنها موزه‌ای‌که درآن شهر موجود است توجهی ندارد . عمارت قدیم عالی‌قاپو را خراب‌کرده‌اند وفقط قسمتی ازآن به همت وزارت فرهنگ وهنر توانست به صورت موزه‌ای درآید . بخش مهمی ازساختمان‌های قدیمی را ادارات دولتی مقر اقامت خود قرار داده‌اند . درخت‌های کهن راکه درمسجد جامع بود برای بی‌خانمان کردن کلاغ‌های مزاحم ازبین بردند . احتمال دارد بادهای شدیدی‌که درشهر قزوین غالباً میوزد مطابق سلیقهٔ شاه‌عباس‌که درمغزش افکار خیلی بلندی داشت نبود وبهمین سبب درآغاز قرن یازدهم هجری تصمیم گرفت شهربزرگ وزیبائی را مقر حکومت‌پادشاه ایران قراردهدکه با زیباترین شهرهای جهان برابری‌کند وهمانطوری‌که می‌بینیم اصفهان‌رابرابرنصف‌جهان‌بوجودآورد.

وقتی سلسلهٔ تیموری‌که پایتخت‌آن شهرهرات‌بود منقرض گردید هنرمندانی‌که بابهزاد درآن شهرکارمیکردند به‌پایتخت جدیدایران‌یعنی‌تبریزآمدند ودرخدمت شاه‌اسمعیل‌قرارگرفتند ووقتی شاه‌طهماسب به قزوین رفت طبعاً آنها وشاگردانشان به قزوین رفتند وازآنجا با شاه‌عباس به‌اصفهان رهسپار شدند وبه‌این طریق باعث شهرت فوق‌العادهٔ اصفهان وشاه‌عباس‌بزرگ گردیدند .

دراواخر قرن نهم هجری قسمت مهم‌کشور قدیم ما مانند

آذربایجان و عراق و دیار بکر و فارس و کرمان دراختیار پادشاهان آق‌قوینلو بودکه ازترکمانان بودند وپایتخت‌های مهم آنان شهر تبریز وشیراز واصفهان وبغداد بود .

درهمان زمان فرزندان تیمور ناحیهٔ خراسان وماوراء جیحون را درتسلط خویش‌داشتند ودرشهرهای هرات وسمرقند حکومت میکردند .

سلطان‌حسین بایقره درهرات هنرمندان را گرد خود جمع‌آورده‌بود وبهزاد را به عنوان رئیس کتابخانهٔ خودانتخاب کرده بود وعدهٔ زیادی نقاش ازشیراز وتبریز به هرات آمده بودند وبا بهزاد همکاری میکردند. شاید هم میرعلی شیرنوائی وزیر دانشمند سلطان‌حسین سبب اصلی این‌کار شده بود .

درشیروان سلسله‌ای حکومت میکردکه خودرا ازخاندان ساسانی میدانست واردبیل درقلمرو حکومت آن سلسله بود .

دراردبیل جمعیتی به نام صوفی‌ها تشکیل شده بودکه اعضای آن خودرا درویش مینامیدند وازپیر یا مرشدی تبعیت میکردند. مؤسس این جمعیت شیخ صفی‌الدین بود ومریدان او ازجان ودل ازاو پیروی می‌نمودند واحترام فوق‌العاده به دستورات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌گذاردند وهم آنها هستندکه مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران نمودند .

شیخ جنید وشیخ حیدر پدربزرگ‌وپدر اسمعیل‌درمبارزه با مخالفانشان شهید شده بودند وصوفیان همواره درصدد انتقام خون پیر یا مرشد خودبودند. شیخ حیدرکلاه مخصوصی‌به سر میگذاشت‌که ۱۲ ترك داشت وروی هرترك آن نام یکی از دوازده امام نوشته شده بود وقسمت فوقانی‌کلاه به لولهٔ قرمز رنگی منتهی میشد وبه‌همین سبب دشمنان صوفی‌ها پیروان حیدر وپسرش را قزل‌باش یعنی‌کلاه قرمز مینامیدند واین‌کلاه که تاج حیدری نامیده میشد برای‌ما وسیلهٔ خوبی‌برای‌تشخیص تاریخ صفحات مصورآن زمان است .

شاه‌اسمعیل درتاریخ پنجم رجب ۸۹۲ هجری بدنیا آمد ووقتی شیخ حیدر شهید شد او بیش‌ازیك سال نداشت وبا مادر ودوبرادرش به شهر استخر نزدیك شیراز تبعید شد . دستور تبعید ازطرف یعقوب پسر اوزون‌حسن ازخانوادهٔ آق‌قوینلو صادر شده بود .

بیوهٔ شیخ حیدر با سه پسرش چندین سال درتبعید بسر بردند تا روزی رستم پسرمقصود ونوهٔ اوزون‌حسن‌که درآن زمان درتبریز حکومت میکرد آنهارا اززندانشان خارج‌کرد وامرکرد به تبریز بیایند وتحت‌نظر او باشند .

بیوهٔ حیدر وپسرانش بیم آن داشتندکه اگر به تبریز بروند درچنگال رستم بیفتند وکشته شوند وراه فرار پیش گرفتند. علی برادربزرگتر باچندی ازمریدانش سلاح‌برگرفت وکشته شد. اسمعیل نزد مریدان پدرش درلاهیجان وسپس دراردبیل مخفی شد . مدتی دربی اوگشتند واورا نیافتند.

درضمن رستم درضمن جنگی‌که با پسرعمویش میکردکشته شد وآن پسرعمو هم‌که احمدبن اقورلومحمد نام داشت بدست دیگری به قتل رسید . امارت تبریز به مراد وسپس به الوند رسیدکه هردو ازنوه‌های اوزون‌حسن بودند. دراین موقع اسمعیل ۱۳ ساله‌بود وازمخفی‌گاه خود بیرون‌آمد وبامریدانش بطرف‌اردبیل به راه‌افتاد وملك پدری‌خودرا ازدشمنانش گرفت.

وقتی اسمعیل بطرف اردبیل حرکت‌کرد فقط هفت نفر ازمریدانش همراه او بودند ولی پیش‌ازاینکه به‌آن شهربرسند تعدادشان به ۱۵۰۰ وبعد به ۷۰۰۰ نفررسید وبه این طریق اسمعیل پسرحیدر اردبیل‌را بتصرف خویش‌درآورد وفرخ‌یسار شیروانشاه را به قتل رسانید وخانوادهٔ شیروانشاه منقرض شد وحتی اسمعیل‌استخوان‌های خلیل شیروانشاه راکه پدربزرگش شیخ جنید را شهیدکرده بود اززیرخاك بیرون آورد وآن را سوزاند .

دراین موقع اسمعیل جوان باکمك پیروانش تصمیم گرفت به پادشاه آق‌قوینلو الوند حمله‌کند. الوند پیش‌دستی کرد وبه ملاقات او آمد ودرجنگی‌که روی داد مغلوب شد وفرارکرد .

دانشمند محترم آقای رکن‌الدین همایونفرخ درصفحهٔ ۳۱ شمارهٔ ٦٤ مجلهٔ هنرومردم درضمن بیان تاریخ‌کتابخانه‌ها درایران شاه‌اسمعیل را بسیار خوب معرفی‌کرده‌اند . درصفحهٔ ۳۹ جنگهای شاه‌اسمعیل را ازقول فرزندش سام میرزا اینطور خلاصه‌کرده است : «۱٦ سال جهانگیری وده سال جهانداری» واضافه‌کرده‌اندکه درتاریخ۹۳۰ بسن۳۸ سالگی‌درگذشته‌است.

شاه‌اسمعیل در ۹۰۹ شیرازرا بتصرف خویش درآورد وسفیر ونیز ژوزافا باربارو این‌شهررا زیباترین شهرهای‌ایران دانسته است .

درآن زمان درشیراز نقاشان زبردستی وجود داشتندکه سابقاً با بایسنغرمیرزا وسلطان‌حسین بایقره همکاری نموده بودند وعده‌ای ازآنان احتمالاً به‌دربار شاه‌اسمعیل آمدند زیرا در صفحات مصوری که در تبریز هنگام فرمانروایی شاه اسمعیل ترتیب یافته اثر دست آنها را می‌بینیم .

پس‌ازآن شاه‌اسمعیل درنتیجهٔ تقاضای بدیع‌الزمان‌پادشاه دودمان تیموری‌که با ازبکان درجنگ بود آن شهررا بتصرف درآورد ودرنزدیك مرو درمحل موسوم به طاهرآباد درتاریخ ۹۱٦ هجری شیبان‌خان را درجنگ به قتل رسانید .

سپس‌متوجه مغرب شد ولی‌باوجود رشادت‌های فوق‌العاده که به‌خرج داد نتوانست ازعهدهٔ لشکریان نیرومند سلطان عثمانی برآید ودرتاریخ ۹۲۰ درچالدران در ۲۰ فرسنگی تبریز توپ‌های سلطان سلیم بررشادت شاه‌اسمعیل فائق‌گردیدند وتبریز بدست آنان افتاد ولی بیش ازیك هفته درآن شهر نماندند زیرا لشکریانش‌که بقدرکفایت چپاول‌کرده بودند

سفیر کبیر کاترینوزنو از ونیز در دربار اوزون‌حسن مینویسد: «این جوان ۱۳ ساله رفتار نجیب وواقعاً شاهانه‌ای دارد . . . درچشمان او نمیدانم چه چیزی است ولی نشان میدهد که روزی به جای بلندی خواهد رسید. جوانی بسیار زیباست وفهم او بقدری عالی‌است که نمیتوان آنرا معمولاً درجوانی به‌این کم سالی یافت» .

یك تاجر ونیزی دربارهٔ اومینویسد: «او بسیارزیباست . قدی متوسط وچهره‌ای روشن دارد ، شانه‌هایش پهن است وریشش را میتراشد ولی سبیل دارد. او بسیارمهربان‌وزورمند است ودرتیراندازی باکمان مهارت فوق‌العاده دارد . اورا ملتش نه‌تنها دوست‌دارد بلکه مانند خدایی‌میپرستند وسربازانش به او ایمان‌کامل دارند» .

همین‌تاجرونیزی اضافه میکند: «اوبیرحم است بطوریکه درتبریز پس‌ازدست یافتن به لشگریان آق‌قوینلو تمام آنان را با خانواده‌هایشان اززن ومرد به قتل رسانید وحتی به سگهای شهرهم اجازهٔ زندگی نداد وشخصاً سر الوند پادشاه آق‌قوینلو رابرید ولی‌بااین‌حال‌ازعدالت بی‌بهره نیست مثلاً به سربازانش دستورداد که ازغارت مردم خودداری‌کنند واگرچیزی ازمردم میخرند قیمت آنرا بپردازند» واین امر درآن زمان خیلی نادر بود .

این نظرمسافران خارجی نسبت به شاه‌اسمعیل بود ولی نویسندگان دیگری مانند حسن‌بیك روملو در احسن‌التواریخ می‌نویسند : «درمیدان جنگ شیری بود که سپر بردست داشت ودرمجالس بزم ابری بود که ازآن مروارید میبارید بقدری سخاوت داشت که برایش طلای ناب ونمك برابر بودند وبااین حال مرواریدهای اقیانوس‌ها ومعادن نمك برای بخشش او دریك روزکفایت نمیکرد . به شکار خیلی علاقه داشت وبدست خود شیران را میکشت (این عین عبارات احسن‌التواریخ‌نیست چون من دست‌رسی به‌آن ندارم ولی ترجمهٔ قسمتی ازآن‌کتاب است که به زبان فرانسه درکتاب نقاشی ایران تألیف چوکین نوشته شده است) .

درواقع تعریفی‌که حسن‌بیك روملو ازشاه‌اسمعیل میکند شبیه به تصویری است‌که درصفحات مصور نسخه‌های خطی‌آن زمان دیده میشود ودراینجا نیز مانند دوران‌های دیگر تاریخ ایران ، ادبیات ونقاشی باهم تطبیق میکنند .

اگر این شواهد مختلف را روی‌هم بگذاریم می‌بینیم شاه‌اسمعیل خوبی‌ها وبدی‌ها را باهم جمع‌کرده بود . سرداری شجاع وسخی ، رشید ونترس ، که مورد پرستش مریدانش بود وهرسربازی حاضربود بدون دریغ جانش را برای او فداکند. پادشاهی دلاور وهنردوست‌که خط خوشی داشت وشعرمیگفت. مستبدی خودرأی‌که به دشمن ترحمی‌نداشت . پیشوایی متعصب درامور مذهبی ومعتقد به‌اینکه مذهب را باید به‌جبر به مردم

خمسه نظامی : جنگ اسکندر وداراب - کار بهزاد - درتاریخ ۹۳۳ درتبریز مصورگشته - موزهٔ متروپولیتن نیویورك

مایل بودند به موطن خود برگردند.

سلطان سلیم هزار صنعتگر ایرانی را با خود به قسطنطنیه برد ودرآن میان عده‌ای ازهنرمندان هرات وشیراز نیزبودند.

بااینحال خطر سلطان سلیم تااندازه‌ای مرتفع شد زیرا او درمصر وشام وعربستان گرفتاری‌هائی داشت که به او اجازه مراجعت به ایران را نمیداد. بعلاوه چشم سلاطین عثمانی بیشتر به طرف اروپا دوخته شده بود وپادشاهان اروپایی ازمخالفت ایران با دولت عثمانی برای تضعیف آن استفاده می‌نمودند بطوری‌که سفیرکبیر امپراتور فردیناند دردربار سلطان سلیمان نوشته است : «ایران بین ما وویرانی سپر بلاگشته والا ترك‌ها مارا ازمیان می‌بردند» .

خمسه نظامی – ساختمان کاخ خورنق – کار کمال‌الدین بهزاد – درتاریخ ۹۰۰ هجری درهرات مصور گشته – موزهٔ بریتانیا

تحمیل کرد وبطورخلاصه شخصی که مورد پرستش دوستان ومورد بغض دشمنانش بود . این مجموع خصوصیاتی است از آنچه که راجع به شاه‌اسمعیل گفته‌اند میتوان به او نسبت داد .

متأسفانه ما تصویری ازشاه‌اسمعیل که بوسیلهٔ هنرمندان ایرانی تهیه شده‌باشد دردست‌نداریم. آقای رکن‌الدین‌همایونفرخ عکس این پادشاه راکه بوسیلهٔ خارجیان تهیه شده درصفحهٔ ۳٤ شمارهٔ ٦٤ هنرومردم داده‌اند ولی‌احتمال‌داردکه دربسیاری ازصفحات نقاشی که درآن شاه را درحال شکار نشان داده‌اند نقاش خواسته است شاه‌اسمعیل را مجسم کند ولی درآن زمان هنوز فن تصویرسازی درایران معمول نشده بود .

پس ازشاه‌اسمعیل مرکز مهم هنری ایران شیرازوهرات واصفهان بود ولی درزمان شاه‌اسمعیل تبریز مجدداً مرکز هنری ایران شد ونقاشان وهنرمندان دیگر به‌آن شهر روی آوردند وشاه‌اسمعیل آنانرا تشویق به ادامهٔ هنرشان نمود . بااینحال درتبریز ساختمان‌های مهمی که اززمان شاه‌اسمعیل ساخته شده باشد باقی نمانده است . شاید سبب عمدهٔ این امر خرابی‌هایی بوده است که درنتیجهٔ لشگرکشی سلاطین عثمانی پیش‌آمده‌است . سبب دیگر شاید این باشدکه شاه‌اسمعیل قسمت مهمی ازعمر خودرا درجنگ گذراند وشاید هم به سبب نزدیك بودن تبریز به سرحدکشور عثمانی رغبتی به‌ایجاد ابنیهٔ مجلل نداشت . شاه طهماسب به همین دلیل مرکز حکومت خودرا ازتبریز به قزوین انتقال داد ودرآن ابنیه‌ای برپا نمودکه قسمتی ازآن هنوز باقی است .

درتاریخ ۲۷ جمادی‌الاول ۹۲۸ شاه‌اسمعیل‌فرمان ریاست کتابخانهٔ شاهی وکارگاههای وابسته به‌آن را به بهزاد صادر کرد . متن این فرمان بوسیلهٔ مرحوم قزوینی درمجلهٔ جهان اسلامی که بزبان فرانسه چاپ میشود درمجلد ۲٦ سال ۱۹۱٤ چاپ شده‌است ولی دردسترس من نیست . آقای همایونفرخ درصفحهٔ ٤۰ مجلهٔ هنرومردم شمارهٔ ٦٤ نام نقاشانی راکه درکتابخانهٔ شاه‌اسمعیل کار میکرده‌اند ذکرکرده است .

دراین کتابخانه خوشنویسان مقام اول را حائزبودند وبعد ازآنان نقاشان قرارداشتند وبعد مذهّبان ومصوران حواشی بودند. عده‌ای نیز درتهیهٔ رنگ وخصوصاً ترتیب اوراق طلا برای تذهیب تخصص داشتند ولی بسیار عجیب است که نام صحافان درهیچ جا ذکر نشده‌است وحال اینکه هنر صحافی درآن زمان بسیار قابل توجه بوده‌است .

بهزاد تاسال ۹٤۲ که تاریخ مرگ اوست دراین سمت باقی بود ومورد ملاطفت شاه بود . سلطان محمدکه پس‌ازاو درزمان شاه‌طهماسب مقام اول را حائز شد درزمان شاه‌اسمعیل استاد طهماسب جوان درفن‌نقاشی‌بود وبا بهزاد همکاری‌داشت.

شاه‌اسمعیل درسال ۹۳۰ هجری درگذشت . حق این‌بود که ما میتوانستیم دراین شماره تعداد زیادی ازکارهای نقاشان دوران پادشاهی اورا ارائه میدادیم . متأسفانه تاآنجاکه من اطلاع دارم تعداد این‌نقاشی‌ها زیاد نیست وبازمتأسفانه ازآنچه که بطورقطع به دوران شاه‌اسمعیل نسبت داده‌اند عکس‌های خوبی دردست نیست که بتوان دراین مجله چاپ کرد .

اگر سبب ملال خاطرخوانندگان نباشد فقط چندکتاب معروفی راکه درزمان شاه‌اسمعیل نوشته شده ومصورگردیده است واکنون موجود است نام می‌بریم :

درکتابخانهٔ اندیا آفیس در لندن خمسهٔ نظامی تاریخ تحریر ۹۱۱ درشیراز – گلستان سعدی کتابخانهٔ ملی پاریس ۹۰۹ درشیراز – گلستان سعدی بریتیش میوزیوم ۹۱۹ شیراز – شاهنامهٔ فردوسی کتابخانهٔ ملی پاریس ۹۲۱ درشیراز – بوستان سعدی کتابخانهٔ بولدیان ۹۱۹ در شیراز – خمسهٔ نظامی اندیا

آفین ۹۲۷ درشیراز– ظفرنامه بریتیش‌میوزیوم ۹۲۹ درشیراز– شاهنامهٔ فردوسی کار محمد هروی درتبریز ۹۳۱ (یکسال پس ازمرگ شاه‌اسمعیل) شامل ۲۷ صفحهٔ مصور درانستیتوی شرقی آکادمی علوم شوروی درلنینگراد – شاهنامهٔ ۹۱۲ درمجموعهٔ کورکیان درنیویورك – خمسهٔ نظامی به خط سلطان محمد نور ۹۳۱ درموزهٔ متروپولیتن نیویورك – بوستان سعدی به خط محمدابن‌نظام‌الدین محمد ۹۲۱ مجموعهٔ کورکیان‌درنیویورك– خمسهٔ امیرخسرو دهلوی به خط علاءالدین محمدالهروی ۹۰۹ درموزهٔ متروپولیتن نیویورك .

احتمال داردکه کتاب‌های دیگری هم اززمان شاه‌اسمعیل درحال‌حاضر درموزه‌های مختلف جهان‌باشد ومن ازآن‌اطلاعی نداشته باشم .

اکنون راجع به چند نقاش دورهٔ شاه‌اسمعیل که من ازآن اطلاع مختصری دارم چندکلمه مینویسم :

کمال‌الدین بهزاد درحدود ۸۶۰ متولد شده ودرتاریخ ۹۴۲ یعنی‌تقریباً ۱۲ سال‌پس‌ازمرگ شاه‌اسمعیل‌وفات‌یافته‌است.

درابتدا برای سلطان‌حسین بایقره درهرات‌کارمیکرد . احتمالاً درتاریخ ۹۱۶ به‌تبریزآمد. درتاریخ ۲۷ جمادی‌الاول ۹۲۸ به عنوان رئیس کتابخانهٔ شاه‌اسمعیل انتخاب شد.

وقتی بهزاد به تبریزآمد سلطان محمد درکتابخانهٔ شاهی کار میکرد واستاد طهماسب درفن نقاشی بود ودرآن موقع طهماسب ۷ یا ۸ سال داشت . وقتی شاه‌اسمعیل مرد شاه‌طهماسب ده ساله بود ومعلوم نیست تاچه مدت استاد سالخورده سمت ریاست‌کتابخانه را درزمان شاه‌طهماسب حفظ‌کرد وبعداً جای خودرا به سلطان محمد داد . قاضی‌احمد میگوید برای طهماسب جوان یك خمسهٔ نظامی راکه نظام‌الدین محمد نیشابوری نوشته بود مصورکرد .

دوست محمدکه یادداشتهایش را درتاریخ ۹۵۱ نوشته میگوید: شاه‌طهماسب به بهزاد مهربانی زیاد میکرد واستاد سالخورده هنوز درخدمت شاه بودکه درسال ۹۴۲ درتبریز مرد ودرهمانجا مدفون شد . ولی قاضی‌احمدکه یادداشت‌های خودرا درتاریخ ۱۰۰۵ نوشته است .

نویسندهٔ دیگری درتاریخ ۹۲۸ مینویسدکه چون استاد پیر شده بود اتمام صفحات را به دوست‌محمد نقاش واگذار میکرد . این شخص ابتدا رنگ ساز بود وبعداً بصورت شاگرد استاد بهزاد پذیرفته شد. (لطایف‌نامه) .

بنابرگفتهٔ نویسندهٔ ترك (علی) شاگردان بلافصل بهزاد آقامیرك تبریزی ومیرمصور اهل سلطانیه بوده‌اند وآقامیرك خود استاد سلطان محمد تبریزی وشاه‌قلی نقاش بوده است ومیرمصور نیز استاد میرزین‌العابدین اصفهانی بوده است .

برج‌علی اردبیلی و محمدی‌بیك و استادحسین قزوینی زیردست سلطان محمد تبریزی تربیت یافته‌اند . این اطلاع را ساکیسیان محقق تاریخ نقاشی ایران داده وممکن‌است‌کاملاً صحیح نباشد .

راجع به شاگردان بهزاد نویسندگانی چند ازهمان ایام نام هنرمندانی مانند قاسم‌علی ومصور وملایوسف – مقصود – دوست دیوانه – مظفرعلی (بنابرگفتهٔ اسکندرمنشی برادرزادهٔ بهزاد)– حیدرعلی (خواهرزادهٔ بهزاد)– آقامیرك (ظاهراً اهل اصفهان) میرزین‌العابدین (احتمالاً ازتبریز وشاگرد سلطان‌محمد یا ازاصفهان وشاگرد میرمصور) را داده‌اند .

بهرحال آنچه‌که مسلم است این‌است‌که صفحات مصوری که دراواخرپادشاهی شاه‌اسمعیل وابتدای پادشاهی شاه‌طهماسب ترتیب داده شده‌اند شدیداً تحت تأثیر هنر بهزاد است .

این مقاله دراین شماره مفصل شد وممکن‌است موجب ملال‌خاطرخوانندگان‌گردد بنابراین درصورتی‌که مورد تمایل مجله باشد درمقالهٔ دیگری میتوان بصورت مفصل‌تری ازاین نقاشان صحبت‌کرد .

دیوارهای اطراف معبد هفت تپه
درحال خاکبرداری

کتیبه سنگی بزرگ بطول ۱٫۷۵ متر در حفاری هفت تپه کشف گردید

اهمیت حفاری هفت تپه در تاریخ گذشته ایران

دکتر عزت‌الله نگهبان
استاد دانشگاه تهران

ازنظر جغرافیائی در دشت وسیع حوزستان وکوههای شمال شرقی این منطقه‌که دنباله رشته جبال زاگرس است میتوان نواحی مختلفی راکه هرکدام برای مدتی براین منطقه سلط داشته‌اند مشخص‌نمود . ازهریك ازاین مناطق سلسله‌هائی برخاسته‌اندکه به نوبت هرکدام بنابرتمرکز درسراسر این‌منطقه حاصلخیزحکومت نموده وتاریخ پادشاهی ایلام را بوجود آورده‌اند. مهمترین این مناطق عبارتنداز :

۱ – ناحیه آوان که درشمال‌غربی شوش قرارگرفته‌است ومنطقه‌ای است شامل اطراف رودخانه‌های دز وکرخه .

۲ – ناحیه سیماش که قسمت شمال وشمال‌شرقی دشت خوزستان را شامل است وبیشترنواحی کوهستانی مشرف بدشت خوزستان را شامل میشود .

۳ – ایلام– این منطقه شامل تمام منطقه‌ای است‌که دشت خوزستان وهمچنین نواحی کوهستانی اطراف را فرامی‌گیرد

منظره عمومی یکی ازسالنهای
معبد هفت تپه

درموقع اقتدار ایلامیها نواحی آوان – سیماش– پارسوماش– نشان (آنزان) را تحت حکومت خود داشته وبعبارت دیگر دشاهی ایلام تمام قسمت جنوب غربی ایران بعضی نواحی سفهان تا خلیج فارس و قسمتی از جنوب بین‌النهرین را ا میگرفته .

٤ – آنزان یا انشان – بنظرمیرسد که منطقه شرق‌وجنوب رقی قسمت مال امیربختیاری شامل این ناحیه بوده‌است .

ازمناطق نامبرده دربالا سلسله سلاطینی برخاسته‌اندکه رکدام به نوبت برقسمتی یا تمام منطقه ایلام بزرگ حکومت موده وپس‌از انقراض سلسله دیگری ازناحیه دیگری از ایلام درت را به دست گرفته است .

حفریات باستان‌شناسی بخصوص درنیم قرن گذشته مدارکی ا دراختیار مورخین وباستان‌شناسان قرارداده است که میتوان بروز راجع به تاریخ ایران دراین‌منطقه تا اندازه‌ای اظهارنظر مود البته ناگفته نماند که این مدارك هنوز کاملاً محدودبوده دورانهائی ازتاریخ گذشته ایلام کاملاً تاریك بوده وامیداست فریات آینده درروشن نمودن تاریخ کمکهای بسزائی بنماید . نگ‌نبشته‌ها، کتیبه‌ها، لوحه‌ها ومدارك دیگری که درحفریات ست آمده است آشکار می‌نمایدکه حداقل ازاوائل هزاره وم پیش‌ازمیلاد دوران تاریخی این منطقه ازایران شروع یگردد . این نکته مسلم میسازد که بسیار ناروا است که شروع دوران تاریخی ایران را ازدوران ماد یا هخامنشی اظهاربنمائیم وجود این آثار بخوبی ثابت می‌نمایدکه‌کشور ما ازاوائل هزاره سوم پیش ازمیلاد وارد دوران تاریخی گردید وباشدکه حفریات آینده بتواند ابتدای دوران تاریخی مارا قدیمتر ازآنچه‌که فعلاً مدارك موجود نشان میدهد نشان بدهد. حاجت بتذکار است که حفریات روزافزون باستان‌شناسی درچند سال اخیر اطلاعات جامعی‌دراختیار باستان‌شناسان‌قرارداده وهرروز برگی به تاریخ گذشته بشر اضافه نموده‌اند .

اینك نیز بسط وتوسعه دامنه فعالیتهای حفاری درایران نوید روشن شدن تاریخ گذشته وهمچنین‌اضافه نمودن‌دورانهای تاریخی قدیمتری را بتاریخ ایران قبل‌ازهزاره سوم پیش‌از میلاد میدهد . آنچه منطقی بنظرمیرسد اینست‌که بطورمسلم ابتدای خط وشروع تاریخ ازاین قسمت ازدنیای باستان‌برخاسته وکشور ما وبخصوص منطقه خوزستان ازاولین مراکز جهان بوده است‌که برای ثبت وقایع تاریخی ازمهمترین اختراع بشر یعنی خط استفاده نموده وبرصخره‌های بزرگ سنگ‌نبشته‌های خط میخی ایجاد وبا لوحه‌های گلی کتابخانه‌هائی‌که متضمن عادات ورسوم وافسانه‌ها ووقایع تاریخی‌بوده بوجودآورده‌اند.

بنابرآنچه اظهارگردید هرچه برتوسعه فعالیتهای‌باستان‌شناسی بطریق علمی صحیح افزوده‌گردد نویدیافتن اطلاعات بیشتری‌که دال برعظمت تمدن وتاریخ پرافتخار ایران‌باستان

است احساس میگردد . وامیداست که درآینده دراین راه گامهای مؤثرتری برداشته شود .

تاریخ گذشته ایلامیهارا دراین منطقه میتوان بنابرفعالیت سلسله‌های مختلف که ازنواحی این منطقه برخاسته‌اند وشرح وضعیت جغرافیائی این نواحی دربالا بطورخلاصه بدان اشاره گردید بدورانهای زیرتقسیم نمود :

۱ – سلسله سلاطین آوان (Awan) – مدارک موجود باستانشناسی شروع این سلسله را درحدود دوهزار وهفتصد سال پیش‌ازمیلاد قرار داده است که اسامی سه تن ازپادشاهان اولیه این سلسله هنوز نامعلوم وچهارمین پادشاه این سلسله بنام پلی[1] درحدود ۲۶۰۰ سال پیش ازمیلاد بحکومت رسیده‌است. تاکنون اسامی دوازده نفر سلاطین این سلسله کشف گردیده‌است که‌ازسال ۲۶۷۰ تا درحدود ۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد درمنطقه آوان ونواحی اطراف آن حکمرانی نموده‌اند .

۲ – بعلت عدم وجود مدارک باستانشناسی دراین هنگام وقفه‌ای دردوام تاریخ مشاهده میگردد وبنظرمیرسد بااقتدار کوپتها درایران وبین‌النهرین ادامه سلسله‌های محلی مضطرب گردیده است واین دوران درحدود دویست سال ادامه داشته وتاریخ آن هنوز مبهم وتاریک است .

۳ – سلسله‌های سیماش[2] – بنابرآثار ومدارک تاریخی موجود سلاطین معلوم این سلسله بنا بعقیده بعضی ازمورخین هشت نفر وبنابرعقیده بعضی دیگر ده نفر بوده‌اند که درحدود سیصد سال برمنطقه سیماش ونواحی اطراف آن حکومت کرده وابتدای حکومت آنها ازسال ۲۰۰۰ پیش‌ازمیلاد شروع وتا حدود ۱۸۵۰ پیش‌ازمیلاد ادامه داشته است .

٤ – سلاطین ایلام – با ظهور این سلسله وتوسعه اقتدار سیاسی تمام منطقه ایلام بتدریج بتصرف این سلاطین درآمدند وقدرت عظیمی دراین قسمت ازدنیای باستان بوجودآمد که چندین قرن درکشمکشهای سیاسی گذشته جهان مؤثر وضمناً ازنظر پیشرفت هنر وصنایع وسایر علوم وادبیات دنیای باستان سهم بسزائی داشته است . حفریات دشت خوزستان ونواحی مجاورآن آثار هنری جالبی ازبقایای تمدن این دوران آشکار نموده است که بخوبی فرهنگ برجسته آنهارا دردنیای باستان ثابت مینماید .

باتوسعه حدود فرمانروائی این سلاطین طرزاداره مملکت نیز تااندازه‌ای با دورانهای گذشته تفاوت پیدا نمود وبنابر احتیاجات سیاسی واداره امورمملکتی روش خاصی دراداره کشور اتخاذ گردید. کتیبه‌ها و متون مکشوفه در حفریات

1 - Peli
2 - Simash

منظره عمومی حفاری
معبد هفت تپه

بالا : کتیبه سنگی مکشوفه درمعبد هفت تپه – ۳۵۰۰ سال پیش چپ : منظره عمومی حفاری ترانشه طبقاتی هفت تپه – هزاره ششم تا هزاره اول پیش ازمیلاد

باستان‌شناسی وجود سه مقام مشخص را برای ادار امور کشور بشرح ذیل نشان میدهد .

الف – سوکالماه[3]– بالاترین مقام برای اداره امور کشور بزرگ ایلام بوده وبعنوان پادشاه مملکت بوده است . بنظر میرسدکه فرمانده‌کل یا پادشاه یعنی‌سوکالماه ازاقوام ، بستگان ویا نزدیکان خود اشخاصی‌را برای‌اداره‌کشور ایلام وهمچنین شهرشوش انتخاب‌کرده وحکومت را بدانها واگذار مینموده است. درمدارك تاریخی باقیمانده ازاین دوران بخوبی مشاهده میگرددکه حکمران شوش ویا ایلام بتدریج با بدست‌آوردن قدرت بمقام سوکالماه یا فرمانروائی‌کل یعنی پادشاهی‌کشور ایلام وسایرنواحی متصرفی رسیده‌اند .

ب – سوکال ایلام[4]– این شخص مقام فرماندهی یـا حکمرانی ناحیه ایلام را داشته وعموماً بوسیله سوکالماه یا پادشاه تعیین ووظایف خودرا درناحیه ایلام انجام میداده‌است .

ج – سوکال شوش – این شخص فرماندهی شهرشوش‌را داشته وبوسیله سوکالماه یا پادشاه‌کشور بزرگ‌کشور ایلام برگزیده شده ووظایف خودرا درشهرشوش‌که پایتخت‌کشور بزرگ ایلام دربیشتر اوقات بود انجام میداده است.

---

3 - Sukkalmah
4 - Sukkal
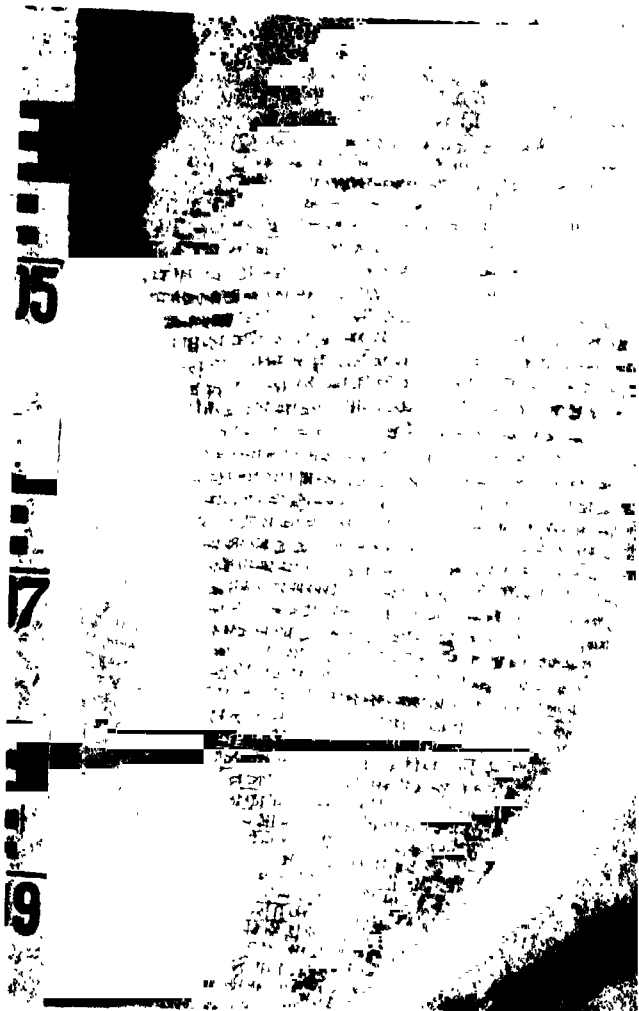
راست : کتیبه سنگی باخطوط میخی مکشوفه درمعبد هفت تپه – سه هزار وپانصد سال پیش   چپ : آرامگاه یکی ازسلاطین ایلام مربوط به ۳۵۰۰ سال پیش

با آشنائی بطرز اداره امور و پادشاهی کشور ایلام که مختصری ازشرح آن دربالاگذشت عموماً دوران سلسله‌های سلاطین ایلام بنابرخانواده‌ای که حکومت وپادشاهی را درکشور بزرگ ایلام دردست داشته است با مدارك باستانشناسی به سه دوره تقسیم میگردد :

الف – دوره خانواده ابارتی[5]– مؤسس این سلسله ابارت یا اپارت بود وسلاطین این سلسله درحدود سیصد سال از ۱۸۳۰ تاسال ۱۵۰۵ پیش ازمیلاد برکشور ایلام حکومت نموده‌اند.

ب –(سلاطین آنزان باآنشان) دوره خانواده ایگهالکی[6] مؤسس این خانواده ایگهالکی است که ازسال ۱۳۵۰ پیش‌ازمیلاد بحکومت برخاست وخانواده او درحدود یکصدوچهل سال ازسال ۱۳۵۰ تاسال ۱۲۱۰ پیش‌ازمیلاد برکشور بزرگ ایلام فرمانروائی داشته‌اند .

ج – دوره خانواده شوتروکی[7]– این خانواده درحدود یکصد سال ازتاریخ ۱۲۰۵ تا ۱۱۱۰ پیش‌ازمیلاد برکشور ایلام بزرگ فرمانروائی داشته‌اند .

5 - Ebarti
6 - Igehalki
7 - Shutruki

۵ – سلسله ایلام جدید – دوران این سلسله بنام دوران
لم نو مشهوراست وسلاطین این سلسله درحدود یکصدوبیست
ـ از۷۶۰ – ۶٤۰ پیش‌ازمیلادبر کشورایلام حکومت‌نموده‌اند.
همانطورکه در بالا مختصری از تاریخ‌گذشته ایلام‌که
ساس‌کتیبه‌ها ، لوحه‌های گلی وسایرمدارك تاریخی‌که در
ریات باستانشناسی بدست آمده تنظیم‌گردیده است وبنظر
اانندگان عزیزرسید مشاهده میگرددکه میهن عزیز ما ایران
وائل هزاره سوم پیش‌ازمیلاد یعنی درحدود پنج هزارسال
ں وارد دوران‌تاریخی خودگردیده‌است. آثار ارزنده هنری
سائل وادوات دیگری‌که دربقایای شهرها وساختمانهای
ی‌بدست‌آمده پیشرفت این‌تمدن عظیم را ازنظرهنروصنایع
معماری بخوبی‌آشکارنموده وبخوبی ثابت مینمایدکه سرزمین
ان چه سهم بزرگی درپیشرفت تمدن بشری داشته وچه نقش
ی را ایفاء نموده است .

همیت حفریات هفت تپه

ازآنچه راجع بدوران‌های تاریخی ایلام دربالا اشاره
شد ملاحظه میگرددکه هنوز دورانهای تاریکی درتاریخ ایلام
وجود دارد وبخصوص تسلسل دورانهای تاریخی هنوز موجود
نبوده وحد فاصل‌هائی‌که معلوم نیست سیرتاریخ درآنها بچه
نحوی بوده است مشاهده میگردد . مثلاً بین سلسله آوان
وسیماش یك دوران تاریخی تاریك درحدود دویست سال
ومابین سلسله سلاطین ایلام (خانواده ابارتی) وسلسله سلاطین
آنزان(خانواده ایگهالکی) درحدود یکصد وپنجاه سال وما
مابین خانواده شوتروکی وسلسله ایلام جدید دوران تاریخی
تاریکی درحدود سیصد سال وجود دارد .
روشن‌نمودن دورانهای‌تاریك تاریخ‌گذشته این مرزوبو
بستگی‌کامل به فعالیتهای علمی باستانشناسی درآینده خواهد
داشت .
حفریات سال‌گذشته وزارت فرهنگ وهنر ودانشگا
تهران درهفت‌تپه‌که مدت دوماه دوام داشت ازنظرروشن‌نمودن
قسمتی‌ازیکی‌ازاین دورانهای‌تاریك تاریخ ایلام بسیارپرارزش
وبا اهمیت است . درمدت دوماه درحفاری هفت‌تپه همانطورک
درسال‌گذشته شمه‌ای درروزنامه‌های‌کشوربنظرخوانندگان‌رسید
دردوتپه باستانی حفاری‌گردید. دراینجا ازشرح یك قسمت

یکی ازقبور هفت تپه‌که بطرزجالبی درداخل ظرف بزرگ سفالین مرده دفن‌گردیده است – مربوط به ۳۵۰۰ سال پیش

حفاری که درتپه فندوا انجام ومنجر به‌کشف شش تمدن پیش‌از تاریخ متعلق به قبل ازدوران تاریخی وایلامیها بود وارتباطی براین مقاله ندارد خودداری میشود . درقسمت دیگرحفاری که درمجموعه تپه‌های باستانی هفت‌تپه انجام شد آرامگاه سلاطین ایلامی وخانواده آنها درجوار معبد بزرگی خاک‌برداری گردید دراینجا ازشرح جزئیات حفاری‌خودداری‌وفقط بذکردومطلب مهم که ارتباط کامل با روش تاریخ ایلام ونبوغ هنرمعماری آنها دارد میپردازیم : این آرامگاه ومعبد آن بخوبی ثابت نمودکه تمدن ایلام ازنظرمعماری پیشرفت بسیار نموده وطاق هلالی برای اولین‌بار (با مدارك موجود فعلی باستانشناسی) درهفت‌تپه ساخته شده‌است . این طاق هلالی درحدود دویست سال قبل‌ازطاق هلالی که درآرامگاههای‌نزدیك معبد چغازنبیل بدست آمده بود ودرحدود یکهزاروپانصد سال قبل ازطاقهای هلالی رومیها ساخته شده‌است . بنابراین‌افتخار اختراع وابداع این رویه طاق‌زدن وپوشش‌که ازنظرمعماری بسیار مهم است نصیب معماران ومهندسین باستانی ایران میگردد .

۲ - ادامه حفریات سال‌گذشته درمحوطه معبد منجر بکشف قسمت شکسته‌ای ازیك‌کتیبه بزرگ‌گردید. این قسمت شکسته دارای ۱۰۵ سانتیمترطول و ۵۰ سانتیمتر عرض بود و ۵۵ سطرخط میخی ازچپ براست برروی آن نقرگردیده است . این‌کتیبه پس‌ازترجمه قسمتی ازآن نشان میدهدکه مربوط به یکی ازسلاطین ایلامی بنام تمپت‌آهار[8] یا تپتی‌آهار[9] میباشدکه درزبان ایلامی تمپتی یا تپتی بمعنای فرمانده یاپادشاه وسلطان میباشد[10].

اهمیت این حفاری وکشف این‌کتیبه درآنست‌که آثار مربوط بدین پادشاه ودوران او درهیچ یك ازحفریات‌گذشته باستانشناسی بدست نیامده است ومربوط بیکی ازدورانهای تاریك تاریخ‌گذشته ایلام میباشد. پروفسور راینر امریکائی[11] که قسمتی ازاین‌کتیبه را نیزترجمه نموده است این‌کتیبه را متعلق به تپتی‌آهار دانسته واظهار میدارد دوران سلطنت این پادشاه درحدود هزارسال پیش‌ازمیلاد میباشد . او اظهارمیدارد که با ترجمه‌کامل متن این‌کتیبه اطلاعات‌گرانبهائی درمورد روشن‌نمودن دوران تاریخی تاریك مابین دوران سلسله‌های ایلام (خانواده شوتروکی) سلسله ایلام جدیدکه درحدود سیصد سال است دراختیار باستانشناسان ومورخین قرارداده واهمیت سزائی ازاین لحاظ خواهد داشت .

پروفسور هینز[12] ایلام شناس مشهور آلمانی‌که کتـاب مشهوری بنام پادشاهی ایلام[13] نیزبرشته تحریر درآورده است عقیده دارد این پادشاه ایلامی یعنی تپتی‌آهار مابین ۱۵۰۰ تا ۱۳۵۰ سال پیش‌ازمیلاد میزیسته است . بعقیده نگارنده آثار واشیاء باستانی‌که درضمن حفاری آرامگاه ومعبد دراین لایه باستانی بدست‌آمده بیشتر با نظریه پروفسور هینز هم‌آهنگی دارد وباتوجه به‌آثار ومدارك مکشوفه باستانشناسی‌که تاکنون درحفریات هفت‌تپه بدست‌آمده بنظرمیرسد این پادشاهی در همین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۳۵۰ پیش‌ازمیلاد میزیسته است .

همانطورکه بالا نیز اشاره‌گردید حفریات‌گذشته دردشت خوزستان آثار جالب ومدارك‌کافی مربوط بدین‌دوره ازتاریخ ایلامیها آشکار نموده وروی همین اصل این دوره تاریخی مبهم وتاریك مانده است . حفریات مداوم هیئت فرانسوی درهفتاد سال‌گذشته نیز فاقد لایه باستانی مربوط بدین دوره است‌که بتواند اطلاعاتی مربوط باین پادشاه ودوران مربوط بدان دراختیار باستانشناسان ومورخین بگذارد با درنظرگرفتن وضعیت وموقعیتی‌که مختصری ازشرح آن دربالاگذشت ادامه حفاری هفت‌تپه وترجمه کامل‌کتیبه‌ای‌که درسال‌گذشته‌کشف گردید واشاره‌ای بمتن‌آن‌گردید وهمچنین ترجمه‌کتیبه بزرگ دیگری‌که دردوهفته اول حفاری یعنی (نیمه دوم بهمن‌ماه ۱۳۴۵) امسال بدست‌آمده و ۱٫۷۵ مترطول وشصت سانتیمتر عرض دارد (این‌کتیبه نیز درمحوطه حیاط معبد یعنی درهمان محوطه ولایه‌ای‌که‌کتیبه سال‌گذشته بدست آمده‌کشف‌گردید مسلماً همزمان‌کتیبه قبلی بوده ولی هنوز ترجمه نشده‌است) همگی دال‌براهمیت این فعالیت علمی‌بوده وممکن‌است بزودی اطلاعات‌گرانبهائی دیگر علاوه برآنچه تاکنون‌کسب‌گردیده است دردسترس باستانشناسان ومورخین قراردهد.

بهرحال‌کشف‌کتیبه سال‌گذشته‌که متضمن‌نام پادشاه‌تازه‌ای مربوط به یکی ازدورانهای تاریك تاریخ ایلام وترجمه‌کامل متن‌آن همچنین ترجمه متن‌کتیبه مکشوفه درحفاری امسال‌که مربوط بهمان زمان است بخوبی میتواند دوره ارزش جدیدی بتاریخ پرافتخارکشور ما اضافه نماید . اهمیت این حفریات با شرح مختصر بالا بخوبی معلوم میگردد وتوجه بدین مطلب که فقط قسمت بسیار ناچیزی ازآثار باستانی هفت‌تپه (شاید یك درهزار) تاکنون‌حفاری شده‌است‌کاملاً اهمیت‌آثارباستانی نهفته شده دردل این تپه‌ها را ثابت مینماید. ادامه این حفریات که درمدتی چنین‌کوتاه تااین اندازه ثمربخش بوده‌است نوید این را میدهدکه بزودی مدارك باستانی وتاریخی ارزنده‌ای‌که هرکدام بتوانندگوشه‌ای ازتاریخ‌ایران‌را روشن‌نموده ومتضمن افتخارات دیگری دال برعظمت ایران‌باستان باشند برگنجینه ارزنده وپرافتخار ملی ما افزوده‌گردد .

---

8 - Tempt-Ahar
9 - Cameron (Temti-tepti) = Lord. Page 70.
10 - Tepti-Ahar
14 - Erica Reiner
12 - Hinz
13 - Das Reich Elam

نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا و مقایسه آن با نمایشهای مذهبی در ایران

(۱۴)

دکتر مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

«ملك راج آناند» نیز خصوصیات هنری وادبی درام‌های مذهبی ایران را بانمایشهای مذهبی «اوبرامرگو» مقایسه کرده ومبنای تجزیه و تحلیل این نمایشهای مذهبی را برمقاله تحقیقی «ماثیو آرنولد» قرار داده‌است . این نویسنده مینویسد :

«چند لحظه‌ای من در جلو پنجره ایستادم . به تپه‌های عظیم گرداگرد خود مینگریستم واین احساس برمن مستولی شد که بدیوارهای استوار یك حصار مینگرم . حصار ! آخ (درست است ، حصاری درآن طرف مرزما درخاك ایران ! وشهر «اوبرامرگو» چقدربه ایران‌شبیه‌است! چمن‌زارهای طبیعی ! چوپانان و گوسفندانشان ! باغچه‌های پشت خانه‌ها ! گلها ! والبته نمایش مذهبی‌که من درایران دیده بودم بانمایشهای «اوبرامرگو» چندان شباهت نداشت ولی بی شباهت هم نبود . نیم‌قرن پیش «ماثیوآرنولد» همین فکرراکرده که امروز بخاطرمن رسیده است . اونیز بمشاهدهٔ نمایشهای مذهبی «اوبرامرگو» موفق شده ودرآنجا دربارهٔ نمایشهای مذهبی ایران اندیشیده ومطالبی بذهنش خطورکرده‌است . «آرنولد» اطلاعات دربارهٔ این نمایشهارا ازکتاب‌های رمان نویس وفرهنگ‌شناس معروف فرانسوی «کنت دوگوبینو» بدست آورده وبنابرشرح وتفصیل نویسندهٔ مزبور مقالهٔ خودرا در تعریف وتمجید وحمایت از مذهب «ارتودوکس» مسیحیّت تدوین کرده است » .

برای بحث دراین موضوع بهتر اینست‌که وجه شباهت بین مشرق و مغرب را بوسیله مقایسهٔ بین خود نمایشنامه‌ها مشخص سازیم . بین شصت‌ویك نمایشنامهٔ مذهبی ایران که ترجمهٔ آنها فعلاً در دست است «تعزیه اسمعیل قربانی»[۲] تنها موضوعی است‌که داستانش با نمایشهای مذهبی اروپا بیش‌ازهمه قابل تطبیق است . بنابراین من این تعزیه‌نامه را با نمایشنامهٔ مذهبی موسوم به «قربانی کُردن ابراهیم» نوشته «لبزا» بزبان فرانسه وهمچنین نمایشنامهٔ انگلیسی

---

۱ - Mulk Raj Anand تئاتر ایران The Persian Theatre اقتباس و تجدید طبع ازمجلهٔ The Sufi quarterly سه ماهه صوفی جلد هفتم ، شمارهٔ ٤ ، ژنو ۱۹۳۲ ، صفحهٔ ٤ .

۲ - به‌کتاب «درام درایران» Das Dramam Persian چاپ برلن و لایپزیك سال ۱۹۲۹ صفحهٔ ۲۵۱ وهمچنین بضمیمه شمارهٔ یك مراجعه شود . دراین کتاب ازپانزده نسخه تعزیه‌نامه عکس‌برداری شده و با مقدمه‌ای بچاپ رسیده است .

«قربانی شدن اسحق»[۳] ازمجموعه نمایشنامه‌های مذهبی «بروم» برای این‌مطالعه ومقایسه انتخاب کرده‌ام[۴] باوجود اینکه این موضوع در هرسه زبان بیك طریقه پرورانده شده زیرا بین منابع داستان درهرسه مورد شباهت تامی وجود داشته است ولی نسخه فارسی‌بصورت مستقلی‌طرح‌ریزی شده وارتباطی با آن دو ندارد :

قصهٔ قربانی شدن اسمعیل بدست ابراهیم درهرچهار دورهٔ نمایشهای مذهبی انگلیسی نیز بکار برده شده است ولی از بین آنها نسخه‌ای‌که بنام «بروم»[۵] معروف است و «گاسنر» آنرا دربین نمایشنامه‌های جدّی انگلیسی شاهکار معرفی میکند[۶] از بقیه جالبتر است . نمایشنامه قربانی کردن ابراهیم بقلم «تئودوربزا» نخستین بار درسال ۱۵٤۷ ودر موقعی‌که «هانری» دوم درفرانسه بتخت سلطنت نشست نوشته شد ونخستین‌بار درسال ۱۵۵۰ درشهر ژنو بچاپ‌رسید. نسخهٔ چاپ شده این نمایشنامه هم درفرانسه و هم درکشور سوئیس بی‌اندازه موردتوجه قرار گرفت ودرهردوکشور با توفیق فراوان بموقع اجرا درآمد وبا شوق وشعف بیحد تماشاکنان مواجه شد . درسدهٔ شانزدهم ده مرتبه بچاپ رسید ودر سدهٔ هفدهم نیز متجاوز از هفده‌بارچاپ ومنتشر شد . قبل ازبپایان رسیدن قرن شانزدهم دوبار بزبان لاتین ترجمه شد ویك‌بار بزبان ایتالیائی ویك‌بارهم بزبان انگلیسی وترجمه انگلیسی «آرتور گلدینگ»[۷] دراین مقایسه مورد استفاده قرار گرفته است .

تعزیه «قربانی شدن اسمعیل بدست ابراهیم» درمجموعه «لیتن» چاپ شده است[۸] ما هیچ اطلاعی از مصنّف وازتاریخ تصنیف آن نداریم و میدانیم که هرگز درایران چاپ نشده است . ولی این غفلتها نباید دلیل بر بی‌توجهّی عامهٔ مردم بآن تلقی شود . به احتمال بسیار قوی مصنفان این نمایشهای مذهبی مثل درام‌نویسان دورهٔ ملکه «الیزابت» اول[۹] صلاح نمیدیدند که نسخه نوشته‌های ایشان بدست ناشران بیفتد وازآنجا که مصنّفان این آثار اغلب خودشان عامل ومباشر اجرای آن بودند ترجیح میدادند نسخ مزبور را بمنظور حفظ منافع دراختیار خودشان داشته باشند . همچنین باید دانست‌که شکوه ورواج این نمایشها تا حدّ بسیار زیادی به اجرای آنها بستگی داشت وارزش ادبی آنها چندان زیاد نبود . ازاین‌رو هیچکس درصدد برنیامد که قسمتهای مختلف آنرا مرتب پشت‌سرهم قرار دهد و یك مجموعهٔ کامل ازآنها بسازد. شبیه‌خوانها قسمتهای مربوط بخودرا از روی «فرد»[۱۰] یا نسخه‌های انفرادی که درآن مطالب

۳- Theador de Béza مصنف «قربانی کردن ابراهیم» Abraham Sacrifiant که توسط «آرتور گلدینگ» Asthur Golding ترجمه و بتوسط «ملکم و. والیس» Malcom W. Wollace تصحیح شده ودرسال ۱۹۰٦ در «تورونتو» Toronto بچاپ رسیده است .

٤- بهٔ‌کتاب A treasury of the theatre جلداول ، ازانتشارات «جان‌گاسنر» John Gasner چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۱ ، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۳ مراجعه شود .

5 - Brome Version.

٦- بهمان کتاب سابق‌الذکر صفحه ۱۸۷ مراجعه شود .

7 - Arthur Golding.

۸- درآن موقع‌که این رساله نوشته شده یعنی پانزده سال پیش فقط همین نسخهٔ «لیتن» در دست نویسنده بود ولی فعلاً چهار نسخهٔ خطی کاملاً مختلف‌که فقط ازلحاظ مضمون بیکدیگر شبیه‌اند وهریك‌متعلق بیکی ازشهرهای معروف ایران است دراختیار این نویسنده است .

۹- Elizabethan دورهٔ درخشان تئاتر درتاریخ ادبیات انگلیس‌که شکسپیر درآن عهد ظهور کرده است .

۱۰- نسخه‌های انفرادیرا درزبان انگلیسی «سایدز» Sides میگویند . درهر «سایدز» بیانات و دستورالعمل بازی وآخرین قسمت جملهٔ مخاطب نوشته میشود وهنرپیشه آنرا بخاطر میسپارد .

مربوط بخود آن شبیه درآن نوشته شده بود میخواندند . چند دقیقه قبل ازشروع تعزیه رئیس گروه یا تعزیه‌گردان نسخه‌ها را بین شبیه خوانها تقسیم میکرد وپس‌ازپایان تعزیه آنها را پس میگرفت[11] .

داستان قربانی کردن ابراهیم درافسانه‌های مذهبی اسلام یکی ازقصّه‌های بسیارجالب بحساب می‌آید . در روزی‌که مسلمانان معتقدند که ذبح اسمعیل درآن اتفاق افتاده – و هنوز هم مسلمانان آن‌را یکی از سه روز مهم سال هجری میدانند – درسرتاسر عالم اسلام مجالس تذکری بپا میکنند وآن روز را عید قربان مینامند .

درایران رسم براین‌بودکه تشریفات بسیار مفصّلی دراین روز برپا دارند واین روز را بسیار محترم میداشتند ولی مراسم مزبور فعلاً موقوف شده است .

شتر زیبائی را برای این مراسم انتخاب میکردند وآنرا با صفحات طلا و نقره زینت مینمودند وبا تشریفات مجلّل شتر مزبور را بخارج شهر میبردند ودرآنجا نیزه‌های بآن حیوان پرتاب میکردند وآنرا میکشتند وگوشتش را بین نیازمندان تقسیم میکردند . هرکس چه زن و چه مرد موظف بود مقداری مواد غذائی یا پول بعنوان صدقه به اشخاص نیازمند بدهد . رجال وبزرگان کشور وحتی پادشاه درآن روز دراین تشریفات شرکت میجستند واجرای تعزیه «قربانی‌کردن ابراهیم اسمعیل را» ازجمله تشریفات آن روز بود .

اکنون خـوب است داستان هریك از سه نمایشنامه مذهبی را دراینجا مشروحتر توضیح دهیم .

درنمایشنامه «بزا» درآغاز ابراهیم از خانه خود خارج میشود وخداوند را میستاید وبرای نعمتهای زیادی که خداوند به وی عنایت فرموده است شکرگذاری میکند وتوضیح میدهد که چگونه وطن خودرا ترك گفته وپدران ونیاکانش را که بت‌پرست بودند رها کرده و در راه جستجوی حقیقت قدم نهاده‌است . درهمین حین‌که ابراهیم مشغول رازونیاز ودعا وثنا بدرگاه خداوند است سارا از خانه خارج میشود درحالی‌که او نیز به ستایش خداوند مشغول است . زن وشوهر متّوجه یکدیگر میشوند وتصمیم میگیرند که با هم بدرگاه پروردگـار نیایش کنند پس ازمختصری گفتگو آواز مفصلی باهم در ستایش پروردگار میخوانند وپس‌از یك گفتگوی دیگر هردو از صحنه خارج میشوند . دراین موقع شیطان داخل میشود وبا شرحی مفصّل خودرا معرفی میکند :

همچنانکه خداوند ذوالجلال را در آسمانها پرستش میکنند
من در روی زمین مورد ستایش مردم هستم .
خداوند درآسمانها است ومن نیز در روی زمین .
خداوند مبشّر صلح است و من فروزنده آتش جنگ .
خداوند درآسمانها سلطنت میکند ومن در روی زمین .
خداوند عشق ومهربانی را ترویج میکند ومن تخم نفرت وانزجار دردل مردم میپاشم.

۱۱– «جیمز موریه» James Morier درکتابش بنام مسافرت درسرزمین ایران A Jaurney through Persia چاپ «بستن» ، Boston ، سال ۱۸۱٦ ، صفحهٔ ۱۹۷ میگوید:

«شبیه‌خوانها هریك نسخه‌های خودرا در دست داشتند و باشور وحرارت فراوان وتوأم با حرکات‌زیاد آن‌را باصدای بلند میخواندند وحاضران را بهیجان می‌آوردند.»

من کار مهمتری کرده ام چون من بت‌هارا خلق کرده‌ام .

. . . .

. . . .

اما من از اینجا چنان بیدرنگ اراده میکنم وتصمیم میگیرم
که مردم را دراختیار بگیرم واگر توفیق نیابم
فی‌الفور بت‌های بزرگ ایشان را فریب میدهم .

ابلیس از صحنه خارج میشود وابراهیم تنها تسبیح‌گویان بصحنه باز میگردد . تا اینجا معارفه صورت گرفته واشخاص عمده بازی خودرا به تماشاکنان معرفی کرده‌اند .

درهمان حین که ابراهیم بدرگاه خداوند نماز میگذارد فرشته داخل میشود وپیام نامیمون خودرا میدهد وبه ابراهیم میگویدکه باید پسر عزیزش اسحق را درراه خدا قربانی‌کند وسپس اورا برفراز تپه‌ای بسوزاند ابراهیم ازوحشت درجای خود خشك میشود ولی تسلیم میشود وفرمان خداوند را می‌پذیرد مبادا موجب خشم وی‌گردد وازدرگاه خداوند طلب بخشش میکندکه برای چندلحظه دیر تسلیم شده ودستور اورا اطاعت نکرده است . مصمم میشودکه برای تدارك وسائل‌کار اقدام کند وخارج میشود .

دوگروه چوپان ازخانه ابراهیم خارج وداخل میشوند . صحبت ازاین میکنندکه هرچه زودتر بسرکار خود روند . اسحق که بدنبال ایشان است التماس میکند که اورا نیز بهمراه خود ببرند . چوپانان خواهش اورا رد میکنند . مگر اینکه از پدر ویا از مادرش اجازه بگیرد . اسحق برای گرفتن اجازه بداخل خانه میرود . مدتی‌که چوپانان درخارج خانه انتظار اورا میکشند آوازی میخوانندکه مضمون آن شرحی است درباره احوال ابراهیم . توضیح میدهند که چگونه ابراهیم سرزمین آباء واجدادی خودرا ترك گفت و به مصر رفت ودرآنجا با زنش سارا که مورد ظلم وستم پادشاه مصر واقع شده بود برخورد کرد . باکمك خداوند ابراهیم زنش را نجات داد وبدون معطلی ازمصر خارج شد . در راه با نه‌پادشاه که با یکدیگر درجنگ بودند – چهارپادشاه در یکطرف و پنج پادشاه دیگر درطرف دیگر – برخوردکرد . پنج پادشاه دراین پیکار شکست خوردند وازمیدان رزم گریختند وفاتحان اموال واثاث ایشان را به غنیمت گرفتند و «لوط» پسر برادر ابراهیم را نیز به اسیری بردند . ابراهیم وسیصدوهیجده نفر همراهانش آنهارا دنبال کردند وچهارپادشاه را در یك پیکار متواری ساختند و «لوط» را نجات دادند وبا خاطری خوشنود بخانه وکاشانه خود بازگشتند . ولی ابراهیم نه پسرداشت نه دختر که به پدر خود افتخارکنند وسارا نازا بود وفرزندی نداشت[۱] ندیمه‌ای داشت به نام هاجر که از مصر همراه ایشان آمده بود . وی را بعقد ابراهیم درآورد . هاجر پسری بدنیا آوردکه اورا اسمعیل نامیدند . مضمون آواز جمعی چوپانان خلاصه‌ای است ازهشت فصل سفرآفرینش یعنی ازفصل یازده تا هیجده .

وقتی چوپانان آواز جمعی خودرا تمام میکنند اسحق باخوشحالی فراوان بصحنه داخل میشود ومعلوم است‌که اجازه گرفته که چوپانان را همراهی کند . ابراهیم وسارا بصحنه داخل مشوند در حالی که در بارهٔ سفری‌که اسحق میخواهد با چوپانان وابراهیم بکند با هم نزاع دارند . بالاخره با وساطت خود اسحق سارا تسلیم میشود وبه اسحق دستور میدهد که از پدرش اطاعت‌کند . اسحق پیش از عزیمت به مادر خود التماس میکند که از دوری او اندوه بخود راه ندهد ودرانتظار بازگشت وی باشد . خداحافظی‌میکنند وابراهیم واسحق عازم سفرمیشوند.

---

۱ – سفر پیدایش ، نخستین‌کتاب توراة فصل یازده بخش ۳۰ مراجعه شود .

راسم عید نوروز و جشن‌های باستانی در یکی از دهکده‌های مازندران

توصیف کوتاهی از دهکدهٔ « سما » ، مراسم استقبال از عید نوروز ، چهارشنبه سوری ، « نوروزی‌خوانی و « شگون‌آوری » ، سیزده‌بدر و مراسم کشتی‌گیری ، جشنهای باستانی که مطابق ماههای فرس‌قدیم برگزارمیشود، « پیتك یا « اندرگاه » ، « تیرماه سیزده » ورابطهٔ آن با « تیرگان » وقهرمانی « آرش » .

هوشنگ پورکر

« سما – samā » یکی ازدهکدهای دهستان «پنجك – اق» است ودربخش کوهستانی «کجور» مازندران . اهل ما » به علت موقعیت کوهستانی دهشان و محدودبودن باطشان با شهر ونیز به علت دارابودن اقتصاد قائم به ذات ائی ازتهیهٔ همهٔ احتیاجات اولیه وضروری درخود ده است ، لی درازرا دور ازنفوذ شهر وشهری گری گذرانده‌اند .

مردم

به‌این سبب‌هاست که «سما» رامی‌توان گنجینهٔ مواد وموضوع‌ها فرهنگ عامیانهٔ بخش «کجور» دانست . سمائی‌ها هنوز دراستقبال ازعید نوروز «نوروزی‌خوانی» راه می‌انداز و «شگون‌آور» می‌گیرند. مردان سمائی هنوزهم با «پلنگ کمین‌کرده برسرراهشان ، به همان ساده‌دلی آباء واجداد بگومگو می‌کنند وبه‌سلامت می‌گذرند . زن سمائی هنوزهم

موقعیت جغرافیائی دهکده « سما »

شلیتهٔ برچین وجلیقهٔ سکه دوزی شده را می‌پوشد ووقتی‌که می‌خواهندکودکش را ختنه‌کنند به این اعتقاد ازخانه بیرون می‌رودکه درآب جوی آنقدر بایستد تا خبربرسانندکه‌کار تمام است . هنوزهم آسیاب‌ها وآبدنگهای ده راکه به‌آواز سالهای سال‌کار می‌کنند ، زن‌ها به‌کار می‌اندازند و زن‌ها ازکار باز می‌دارند. هنوزهم قصهٔ عامیانهٔ «آخوند و رمّال» را درشبهای عروسی نمایش می‌دهند و «عروس و با اوٌ» راه می‌اندازند .

نویسندهٔ مقالهٔ حاضر، به سبب همین خصوصیاتی‌که در «سما» دیده است ، به قصد مطالعه وتحقیق درهمهٔ شئون‌زندگی سمائی‌ها باآن دهکده وبا مردم مهربانش آشنائی‌ودوستی‌خاصی پیدا کرده است و امیدوار است‌که بتواند به زودی مجموعهٔ مطالعـات و مشاهدات خودرا انتشار دهد . اینك قسمتی از موضوع‌هایٔ مربوط به برگزاری عیدنوروز وجشن‌های‌باستانی راکه در «سما» مطالعه‌کرده است به مناسبت فرارسیدن سال‌نو به خوانندگان گرامی مجلهٔ « هنرومردم » تقـدیم می‌دارد وامیدوار است‌که مقبول نظر باشد .

*

سمائی‌ها «عید نوروز» را باهمان شوروهیجانی استقبال می‌کنندکه معمولاً درروستاها وشهرهای‌ایران‌استقبال می‌شود. زن‌های سمائی ضمن خانه تکانی وروفت‌و روب اتاق‌ها ، گیل رنگ‌مالی دیوارهای اتاق وایوان خانه‌هاشان را تجدید می‌کنند[1]. شستشوی جاجیمها ونمدها وتمیزکردن اشیاء خانه وزندگی ودوخت ودوز جامه‌های نو ازجمله‌کارهای واجب دراستقبال ازعیدنوروز است. همزمان بااین مقدمات، دسته‌های « نوروزخُون – nôruz xun » (نوروزی‌خوان) درکوچه محله‌های ده به راه می‌افتند . هریك ازاین دسته‌ها ، شامل چند مرد وجوان است‌که ازدهکده‌های دور ونزدیك دیگر برای «نوروزی‌خوانی» به «سما» و دهکده‌های دیگر «کجور» می‌آیند وپانزده بیست روز پیش ازنوروز را ضمن «نوروزی‌خوانی» دراین دهکده‌ها به سیروسیاحت می‌گذرانند . آنها درجلو هرخانه‌ای ترانه‌های «نوروزی» می‌خوانند وهدایائی هم ازصاحب خانه‌ها می‌گیرند :

« باد باران آمده
« نوروز سلطان آمده
« مژده دهید ای دوستان
« این سال نو بازآمده
« . . . .

« نوروزی‌خوانان » اشعار « نوروزی » خودرا عموماً با این بیت ترجیع‌بند می‌کنند :

---

۱ – در «سما» ودربسیاری از دهکده‌های مازندران وگرگان تا آنجا که دیده‌ام زن‌ها با انواع خاك‌های رنگینی‌که معمولاً از دوروبر دهشان می‌آورند دیوارهای خانه‌هاشان را گیل‌رنگ‌مالی می‌کنند .

« این نوبهار مبارك باد   این لاله‌زار مبارك باد »

هرصاحبخانهٔ سمائی ، به فراخور حال و وسع خود به «نوروزی‌خوانان» هدایائی می‌دهد وآن‌ها ازکنار خانهٔ او می‌گذرند ودرکنار خانهٔ همسایه «نوروزی‌خوانی» را ازسر می‌گیرند تا در همهٔ کوچه محله‌ها «نوروزی‌خوانی» کرده باشند . آنوقت از «سما» به دهکده‌ای دیگر می‌روند ودرآن ده هم «نوروزی‌خوانی» می‌کنند[۲]. بهاین ترتیب ، ممکن‌است ، درپانزده بیست روز پیش ازعید ، هرروزه ، یك یا چند دستهٔ «نوروزی‌خوان» به «سما» بیایند و «نوروزی‌خوانی» کنند.

مراسم «نوروزی‌خوانی» درآن وقت سال‌که سمائی‌ها مشتاق رسیدن سال‌نو و «عید نوروز» هستند ، شور و حال دیگری به «سما» می‌بخشد . کودکان سمائی ، با «نوروزی – خوانان» ، درکوچه محله‌ها به راه می‌افتند وشادمانی می‌کنند. زنان و دختران‌که دراستقبال ازسال‌نو ، برای فراهم‌کردن مقدمات عید سرگرم کارهای‌خانه هستند، به‌تماشای «نوروزی– خوانان» دورهم جمع‌می‌شوند وباگفت‌وشنودها وخوشمزه‌گیها ازخستگی کارهاشان‌کم می‌کنند .

در «سما» هم ، پیش‌ازرسیدن‌نوروز، مراسم چهارشنبه – سوری ، درغروب آخرین شب چهارشنبهٔ سال برگزارمی‌شود. سمائی‌ها، چهارشنبه‌سوری‌را« کال° چارشنبه – kâl càrçanbé می‌نامند وهمهٔ خانواده‌ها در «کال° چارشنبه» جلو خانه‌هاشان را باکاه وبوته‌هاآتش می‌افروزند وازآن‌ها می‌جهند. معمولاً، افراد خانواده‌ها ، بوته‌ها را درسه جا وبه ردیف می‌افروزند وهمهٔ اهل خانه از آن‌ها می‌جهند و ضمن جهش از آتشِ «کال چارشنبه» به‌گویش خودشان می‌خوانند :

« غَم° بُورِ شادی بی یِ – qam buré çâdi biye »

یعنی : « غم برود شادی بیاید » .

چهارشنبه سوری سمائی‌ها هم همان شور وحالی را دارد که معمولاً درجاهای دیگر ایران دیده می‌شود . زنان سمائی ، همان شب ، درخانه‌هاشان ، چند پیمانه‌گندم خیس می‌کنند وفردایش (آخرین چهارشنبه سال) باآن‌گندم وبا چند نوع سبزی صحرائی آشی می‌پزند‌که آن را «کال چارشنبه گندم آش – kâl càrçanbé gandom âç » می‌نامند . آن‌ها ، این «آش‌گندم» را ، هم‌خودشان‌می‌خورند وهم‌برای همسایه‌هاشان می‌فرستند . هرهمسایه‌ئی‌که «آش‌گندم» ازهمسایهٔ دیگر به او می‌رسد ، ضمن خالی‌کردن آش ازدیگ یا بادیه ، به‌آن همسایه دعا می‌کند وبعد هم دیگ یا بادیه را بی‌آن‌که بشوید پس می‌دهد . چون معتقدند‌که برای نشان‌دادن صمیمیت همسایگی نباید ظرف آش را بشویند . وقتی هم‌که ظرف‌آش پس داده می‌شود ، باردیگر دعاکردن به همسایه واعضاء خانواده را تجدید می‌کنند وازخداوند می‌خواهند‌که سال نو برای آنان سال پرخیروبرکتی باشد .

یکی دو روز پیش از فرارسیدن سال نو ، کلوچه‌ه وحلواهائی را ، که باید درسفرهٔ عید بچینند ، می‌پزند وبی سی تخم مرغ پخته رنگ می‌کنند . ازهفت هشت روز پیش گندم سبز می‌کنند تا درسینیِ « سیم – sim » بگذارند باید درسفرهٔ عید باشد . درسینیِ « سیم » ، غیرازگندمی سبزکرده‌اند ، چند سکّهٔ نقره قدیمی ، یکی دوتا پرتقال لیمو یا نارنج ، مشتی برنج وگندم ، چندگل بنفشهٔ صحرائ یك جلد هم قرآن‌کریم می‌گذارند .

خانواده‌های سمائی ، « سیم » وسفرهٔ عید را چند سا پیش ازتحویل سال می‌چینند ودراشتیاق لحظهٔ تحویل منتظرکسی می‌شوند‌که اورا برای خود شگون‌آور قرارداده تا درنخستین ساعت‌های سال نو به خانهٔ شان بیاید وبرای شگون وخوش‌یمنی بیاورد . هریك ازخانواده‌های سمائ یکی ازهمسایه‌ها یا یکی ازمنسوبان به خودرا برای خانهٔ خ شگون‌آور می‌دانند واورا به اصطلاح خودشان «سال° مِیْج sâl mej » می‌نامند . «سال° مِیْج» هرخانه‌ای ، اولین‌ک است‌که بعدازتحویل سال به‌آن خانه وارد می‌شود . او ب خوشروئی ونشاط وبا ظرفی آب به‌خانه می‌آید . آب درحیاط خانه می‌پاشد وسال‌نو را به اهل خانه تبریك می‌گو افراد خانه ، با سرور وشادمانی به استقبال «سال مج» خ می‌روند و اورا به‌کنار سفرهٔ عید و سینیِ « سیم » دع می‌کنند . آن‌ها از «سال مج» باکلوچه‌ها وحلواها ونان‌وع وآجیل ومیوه به‌گرمی پذیرائی می‌کنند واعتقاد دارند ازیمن حضور «سال مج» وازشگون این پذیرائی ، سفرهٔ ن درسال جدید همیشه پربرکت خواهد بود .

سمائی‌ها هم چند روز اول سال جدید را به دید وباز هم می‌روند . ابتدا ، بزرگترها درخانه می‌مانند تاآن‌ه کوچك‌ترند به دیدنشان بیایند وبعد هم خودشان به باز بروند . دردید وبازدیدهای عید ، معمولاً هرچند نفرکه ب بیشتر مأنوسند همراه می‌شوند. آن‌ها به هرخانه‌که واردشو مبارك باد می‌گویند وباکلوچه‌ها وحلواها دهانشان را شیر می‌کنند وپس‌ازصرف چند استکان‌چای به‌خانه‌ای دیگرمی‌ر وباردیگرمبارك‌گفتن وشیرینی خوردن را ازسرمی‌گیر عیدی‌دادن به‌کوچك‌ترها وبچه‌ها هم معمول‌است . پدرمادر به اندازهٔ وسع وتوانائی خودشان ، چند تومانی به بچه‌ها وبه بچه‌های اقوامشان عیدی می‌دهند .

وقتی‌که دید وبازدید فامیل‌ها وهمسایه‌ها واهل ده ت بشود ، دید وبازدید با مردم دهکده‌های همسایه شروع می‌ش وهرروزهشت ده سمائی‌از«سما» برای‌مبارك‌گوئی‌به‌دهکده

۲ – سمائی‌ها به من‌گفته‌اند که از «سما» هم دسته‌های «نورو خوان» بهدهکده‌های‌دیگرمی‌روند و«نوروزی‌خوانی» می‌کنند وهدا هم می‌گیرند .

منظره عمومی دهکده

همسایه می‌روند ویا جماعتی ازدهکده‌های همسایه به «سما» می‌آیند تا سال‌نو را تبریك بگویند ودوستی ومودت خودرا برای سال جدید تجدید کنند.

دید وبازدید سمائی‌ها معمولاً تا هفت هشت روزی طول می‌کشد. ولی عموماً تا روز سیزده سال‌نو که به «سیزده‌بدر» از ده بیرون می‌روند، کارهاشان را تعطیل می‌کنند. در «سیزده‌بدر» مراسم کشتی گیری‌هم برگزارمی‌کنند. کشتی گیری سمائی‌ها باحضور بهترین کشتی گیران ده وانبوه تماشاچی شور وحال خاصی پیدا می‌کند. ابتدا یکی ازکشتی گیران به میدان می‌رود؛ با پاچه‌های شلوارکه بالاکشیده است وبا سینهٔ فراخ ویال وکوپال پرهیبت، مبارز می‌طلبد. بعد هم کشتی گیر دیگری به میدان می‌آید ومی‌افتند به‌کشتی.

قاعدهٔ کشتی گیریشان این‌است‌که دوطرف کشتی روبروی هم می‌ایستند؛ درحالی‌که‌کمی خم می‌شوند ودستهاشان را تاب می‌دهند و به‌حریف و موقعیّتش خیره‌خیره نگاه می‌کنند ومترصدند‌که به‌وقتش‌کمر یاگردن ویا پای حریفشان را با دست‌های‌توانائی‌که جولان می‌دهند بچنگ‌بیاورند وبه‌زمینش بیندازند. چند نفر ازکشتی گیران قدیمی هم‌که عزت وحرمتی دارند درمیدان‌کشتی حاضرمی‌شوند تا قضاوت بکنند. ملاك پیروزی، زانو به‌زمین رساندن حریف است. اگر پشتش را به‌زمین برسانند چه بهتر. بعدهم، فریادهای تحسین برای کشتی‌گیری‌که پیروز شده‌است[۳]. وقتی‌که یك‌کشتی تمام شد، نوبت به دوکشتی گیردیگر می‌افتدکه به میدان می‌آیند وکشتی دیگری راه می‌اندازند. مراسم کشتی گیری، «سیزده‌بدر» سمائی‌ها را بسی پرشور وهیجان می‌کند وسبب می‌شود‌که با خاطری خوشنود ازدرکردن «سیزده» به خانه‌هاشان‌بازگردند.

اهل «سما» غیراز چهارشنبه سوری و عید نوروز وسیزده‌بدر، چند رسم وجشن مخصوص دیگردارندکه آن‌هارا با ماههائی‌که خودشان می‌شناسند و با گاه شماری خودشان تطبیق می‌دهند. پیشتربگویم‌که سمائی‌ها «سال‌قمری» وماههای «قمری» را هم می‌شناسند وعیدها یا سوگواریهای مذهبی مرسوم همهٔ شیعیان را مطابق همان ماه‌ها برگزارمی‌کنند. ولی گاه شماری دیگری‌هم دارندکه جشن‌هاومراسم مخصوصی راکه یقیناً ریشه‌های باستانی واساطیری دارد باآن تطبیق می‌دهند. پیش ازتوصیف چگونگی برگزاری این مراسم، ناچارم، گاه شماری سمائی‌ها را که در بیشتر دهکده‌های کوهستانی مازندران متداول است شرح بدهم:

سمائی‌ها درگاه شماری‌شان، هرساله، دوازده ماه سی روزی دارند وپنج روزهم به نام «پیتك – pitak» به آن‌ها می‌افزایندکه می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. خودشان

---

۳ – بعضی خانواده‌های سمائی درعروسی‌هاشان نیزکه می‌خواهند باشکوه باشد کشتی‌گیری برگزار می‌کنند و به‌کشتی‌گیرانی‌که پیروز می‌شوند مبالغی‌انعام می‌دهند. ولی‌درکشتی‌گیری «سیزده‌بدر» انعام‌دادن معمول نیست.

...دانند که کدامیك ازاین دوازده ماه رابابد اولین ماه حساب
کنند . زیرا ، «عید نوروز» راکه مبدأ هرسال تازه است ،
نان که دیدیم مانند هرجای دیگر ایران درروز اول‌فروردین
گزار می‌کنند ودرپی تطبیق آن باگاه شماری خودشان
ستند. ولی ، ازآنجائی‌که ، پنج روز«پیتك» راکه به‌دوازده
، خودشان می‌افزایند ، پیش‌ازرسیدن یکی ازماه‌هاشان به‌نام
سیی ماه – siya mâ »می‌آورند ، تصور می‌کنندکه این
، باید اولین ماهشان باشد. بهتراست‌که ابتدا «سیی ماه»
ازده ماه دیگرشان را به ترتیبی‌که خودشان می‌شناسند وبه
ویش خودشان بیاورم وبعد بپردازم به بقیهٔ مطالب :

۱ – « سیی ماه siya mâ »
۲ – « دیی ماه diya mâ »
۳ – « وهمن ماه vahman mâ »
٤ – « نرز ماه nèrzé mâ »
٦ – « فردین ماه fèrdin mâ »
٦ – « کرچ ماه karcé mâ »
۷ – « هر ماه haré mâ » یا « خر ماه xaré mâ »
۸ – « تیر ماه tiré mâ »
۹ – « مردال ماه mordâl mâ »
۱۰ – « شروری ماه çarvari mâ »
۱۱ – « میر ماه mir mâ »
۱۲ – « اون ماه uné mâ »

پنج روز «پیتك» را هم دنبال « اون ماه » می‌آورند
مد هم باردیگر « سیی ماه » را شروع می‌کنند. باوجودی
، پنج روز «پیتك» را به دوزاده ماه سی روزی خودشان
افزایند وسالشان سیصد وشصت وپنج روز می‌شود ، بازهم
سال شمسی حقیقی (به اصطلاح علمی Tropique) پنج
عت وچهل وچند دقیقه‌کم دارد . یعنی قریب به یکچهارم
انه روز[4]. به این ترتیب ، هرچهار سال سمائی‌ها ، یك روز
چهارسال حقیقی‌کمتر است . ولی ، چرا سال چهارم را ،
درست‌تر گفته‌باشم، هرچهارسال، یك سال‌راکبیسه‌نمی‌گیرند.
واب این پرسش را درمتنی می‌خوانیم ازکتاب « التفهیم
وائل صناعةالتنجیم » که « استاد ابوریحان بیرونی » درسال
هارصدوبیست هجری قمری نوشت[5] :

«. . . سال طبیعی عبارت است ازآن مدت‌که اندر»
«او یکبارگردش‌گرما وسرما وکشت و زه بتمامی»
«بود . وآغاز این مدت ازبودن آفتابست بنقطه‌یی»
«ازفلك‌البروج تا بدو بازآید . وزینجهت به‌آفتاب»
«منسوب‌کرده آمد این سال . واندازهٔ او سیصد»
«وشصت وپنج روز است وکسری ازچهاریك روز»
«کمتر چنانك ما همی یابیم ، وز چهاریك روز»
«بیشتر چنانك پیشینگان همی یافتند وچون سال»
«طبیعی این است‌که‌گفتیم ماه اوکه نیم شش یك»
«است از وی ، ماه اصطلاحی است نه طبیعی .»
«واما سال‌اصطلاحی‌آنست بنهاد مردمان‌که دوازده»
«بار چندماه طبیعی‌است. واندازهٔ وی سیصدوپنجاه»
«وچهار روز است وپنجیك روز وششیك اوجمله»
«کرده . واین یازده تیر بود اگر شبانه روزی»
«سی‌تیر بود . واین سال را سال قمری خوانند .»
«پس‌این‌کسرها چگونه بکاربرند اندر سالها. بسال»
«آفتاب چهاریك روز یله‌کنند ، تا ازوی بچهار»
«سال روزی بحاصل آید . وآنگه اورا برروزهای»
«سال بیفزایند تا جمله سیصد وشصت وشش روز»
«شوند . واین فصل یونانیان وروميان وسریانیان»
«ونیزآن قبطیان مصر بود اززمانهٔ اغسطس قیصر»
«ملك روم باز . واین سال را به یونانی اولمفیاس»
«خوانند وبسریانی‌کبیستا . وچون به تازی‌گردانی»
«کبیسه‌بود ای‌انباشته ، که چهاریکهای روز اندرو»
«انباشته همی آید روزی تمام .»
«وپارسیان را ازجهت‌کیش‌گبرگی نشایست‌که سال»
«را به یکی روزکبیسه‌کنند . پس این چهاریك»
«روز را یله همی‌کردند تا ازوی ماهی تمام‌گرد»
«آمدی بصدوبیست سال وآنگاه‌این‌ماه رابرماههای»
«سال زیادت‌کردندی تا سیزده ماه شدی ونام یکی»
«ماه اندرو دوبارگفته آمدی . وآنسال را بهیزك»
«خواندند[6] . وزپس نیست شدن ملك وکیش ایشان.»
«این بهیزك‌کرده نیامده است به اتّفاق .»[7].

اکنون می‌خواهیم ببینیم برای تطبیق‌دادن نام ماههای
سمائی‌ها با ماههای ایرانیان باستان چه می‌توانیم بکنیم . این
تطبیق بهتراست ازپنج روز «پیتك» شروع بشودکه مشخص‌تر
است . به‌این مقصود بـازهم مراجعه‌کنیم به «بیرونی» وبه
«آثارالباقیه» او :

---

٤ – برای دقت بیشتر دراین مورد می‌توان مراجعه‌کرد به مقالهٔ «گاه شماری وجشن‌های طبری» نوشتهٔ «دکترصادق‌کیا» که در ۱۳۱٦ به ضمیمهٔ «واژه‌نامهٔ طبری» به طبع رسیدکه من ازآن مقاله راهنمائی گرفته‌ام ونیزمی‌توان مراجعه‌کرد به «گاهشماری درایران قدیم» تألیف «حسن تقی‌زاده» که به‌اهتمام‌کتابخانهٔ تهران در ۱۳۱۷ طبع شد .

٥ – این‌کتاب با شرح وحواشی «جلال‌همائی» درسال ۱۳۱٦ در چاپخانهٔ مجلس بچاپ رسید .

٦ – جلال همائی درمورد «بهیزك» نوشته است‌که : «نگارنده احتمال می‌دهد که لفظ بهیزك که به‌تبدیل باء و واو بیکدیگر وهیزك نیز آمده است از ریشهٔ (به) بمعنی خوب ریخته شده است . مانند پاکیزه از پاك . و ماه‌کبیسه در جزو رسوم وآداب هندوان وایرانیان قدیم پاکیزه ومحترم بوده است» .

۷ – نقل ازصفحهٔ ۲۲۱ و ۲۲۲ کتاب «التفهیم . . .»

«درپیش گفتیم که سال حقیقی سیصد وشصت وپنج»
«روز وربع روز است . پارسیان پنج روز دیگر»
«سال‌را پنجی واندرگاه گویند سپس این‌نام تعریب»
«شد واندرجاه گفته شد ونیز این پنج روز دیگررا»
«ایّام مسروقه ویا مسترقه (دزدیده شده) می‌نامند»
«زیراکه درشمارهیچیك ازشهورمحسوب نمی‌شود.»
«پارسیان این پنجهٔ دزدیده شده را میان آبان‌ماه»
«وآذرماه قراردادند و . . . .»[8].

اکنون اگر «پنجی» یا «اندرگاه» یا «پنجهٔ دزدیده شده» ای راکه «بیرونی» بین‌آبان‌ماه وآذرماه قرارداده‌است ، با پنج روز «پیتاك» سمائی‌ها تطبیق بدهیم ، «اُون ِ ماه» سمائی‌ها باآبان‌ماه و «سیی َ ماه» آنان باآذرماه منطبق خواهد شد و چنانچه دراین تطبیق پی‌گیری‌کنیم به این سرانجام خواهیم رسید :

«اُون ِ ماه»	=	«آبان‌ماه»
«پیتاك»	=	«پنجی» یا «اندرگاه» ویا «پنجهٔ دزدیده شده»
«سیی َ ماه»	=	«آذرماه»
«دیی َ ماه»	=	«دی‌ماه»
«وَهمَن ماه»	=	«بهمن‌ماه»
«نیرز ِ ماه»	=	«اسفندماه» یا «اسفندارمذ ماه»
«فِردین ماه»	=	«فروردین ماه»
«کرچ ِ ماه»	=	«اردیبهشت ماه»
«هر ِ ماه»	=	«خرداد ماه»
«تیر ِ ماه»	=	«تیرماه»
«مِردال ماه»	=	«مردادماه» (امرداد)
«شَرو ری ماه»	=	«شهریورماه»
«میر ماه»	=	«مهرماه»

اکنون ماههائی راکه سمائی‌ها درگاه شماری خودشان می‌شناسند ، با ماههائی‌که معادلش راگذاشته‌ام تطبیق نمی‌کند. زیراکه دیدیم آن‌گاه شماری هرچهار سال یك روز راکم می‌آوردکه درصدوخرده‌ای سال می‌شود یکماه . یعنی یکماه زودتر می‌گردد وپیش می‌افتد . این‌است‌که مثلاً عید نوروز هرسال ما اول فروردین‌ماه‌که باید با اول «فردین‌ماه» سمائی‌ها تطبیق بکند ، دراین سالها می‌افتد به اواخر «اُون ِ ماه» (آبان‌ماه) . درتابستان ۱۳٤٥ که من‌در«سما» مطالعه می‌کردم، سمائی‌ها گفته بودندکه عید نوروز درآن سال مصادف بود با بیست وچهار «اون ماه» و گفتندکه هرچهارسال یك روز جلو می‌افتد وبیشتر می‌رود ودرست هم می‌گفتند. چنانکه درپائیز ۱۳٤٦ که گذارم به «سما» افتاده بود ، می‌دانستندکه عید نوروز ۱۳٤٧ با بیست‌وپنجم «اون ماه» مصادف خواهد شد[9].

سمائی‌ها اولین‌روزهرماهشان‌را «مار ماه – mâr mâ » می‌نامندکه معنی‌اش درگویش خودشان می‌شود «مادر ِ ماه» . آن‌ها معتقدندکه درصبح‌آن روز پیش‌ازآن‌که کسی‌به خانهٔ شان بیاید ، بایدکسی راکه برای خود شگون‌آور قرار داده‌اند به خانهٔ شان بیاید وبرایشان خوش‌یمنی وشگون بیاورد . به‌این ترتیب ، شگون‌آورهرخانهٔ سمائی ، اولین‌کسی‌است‌که هرماهه درروز «مارما» با خوشروئی ونشاط به همان خانه می‌رود و «مارما» را به اهل خانه تبریك می‌گوید ومانند همان‌که درمراسم عید نوروز توصیف‌کردم ، آب ظرفی راکه با خود برده است درحیاط خانه می‌پاشد . اهل خانه هم به استقبال شگون‌آور خود می‌روند وازاو به‌گرمی احوالپرسی وپذیرائی می‌کنند وامیدوار می‌شوندکه با یمن حضور او ماه تازه‌ای که شروع شده است برایشان ماه خوب وبا خیروبرکتی خواهد شد .

سمائی‌ها ، هرسال ، پنج روز «پیتاك» را ، اگر با سوگواریهای مذهبی مصادف نشود ، جشن می‌گیرند . زن‌ومرد وجوانان ، همه ، دراین روزها به بازی‌ها وبه سرگرمی‌ها وبه گفت وشنیدهای شادمانه خوش می‌گذرانند . زنان ودختران بیرون از ده ، از درخت‌ها تاب می‌آویزند و ضمن خنده‌ها وخوشمزه‌گی‌ها وترانه‌خوانی‌هاشان تاب می‌خورند . مردها وجوانان وخردسالان هم دراین روزها با انواع بازی‌ها ونمایشهای عامیانه‌که راه می‌اندازند ، محیط ده را به شور وحال خود با نشاط می‌کنند[10]. به هرصورت ، هرسال ، پنج روز «پیتاك» را هم مانند روزهای چهارشنبه سوری وعید نوروز وسیزده‌بدر به سرور وخوشحالی می‌گذرانند .

سمائی‌ها یك جشن دیگرهم دارندکه آن را با ماههای خودشان تطبیق می‌دهند . این جشن را « تیر ِ ماه سیزده – tiré mâsizdé » می‌نامند و هرساله درشب سیزدهم تیرماه خودشان برگزار می‌کنند[11]. دراین شب ، هرچند خانواده ، درخانه‌ای به شب‌نشینی جمع می‌شوند وفال حافظ می‌گیرند

---

۸ – نقل از صفحهٔ ٦۸ «آثارالباقیه» با ترجمهٔ اکبر داناسرشت متخلص به صیرفی . تاریخ انتشار ۱۳۲۱ ، ازکتابخانهٔ خیام .

۹ – مراجعه شود به‌دفترهای سالنما وازجمله به‌دفتر «مصباح» چاپ «اقبال» که‌اول فروردین ماه ۱۳٤۷ رابابیست‌وپنجم آبان ماه‌فرس قدیم تطبیق داده است .

۱۰ – چنانکه‌از «التفهیم . . .» و «آثارالباقیه . . .» بیرونی پیداست ، جشنی‌که ایرانیان باستان در روزهای «اندرگاه» یا «پنجی» یا «پنجهٔ دزدیده‌شده» که‌همین پنج روز «پتیك» سمائی‌هاست داشته‌اند «پروردگان» یا «فروردگان» نام داشت‌که به‌یاد درگذشتگان خود برگزار می‌کردند .

۱۱ – شبی‌که فردایش سیزدهم «تیرماه» خودشان است واین شب درسال‌های اخیر به اواسط آبان‌ماه می‌افتد . مراجعه شود به سالنمای ۱۳٤۷ مصباح‌که سیزدهم تیرماه فرس قدیم را مطابق هیجدهم آبان‌ماه نشان داده است .

منظره عمومی ده «سما»

وبچه‌ها ونوجوانان درخانه‌ها دستمال می‌اندازند وصاحبخانه‌ها درآن دستمال برای‌بچه‌هاکه نباید شناخته شوند کلوچه وآجیل می‌پیچند. همان شب، پیش‌ازخواب، نوجوانان، درچند دسته، توی‌کوچه‌ها راه می‌افتند، ویکی‌شان‌که خودش را «لال» نشان می‌دهد، ترکه‌ای به‌جان هریك ازافراد خانه میمالدکه آن ترکه را اهل «سما» متبرّك می‌دانند. توصیف «تیرماه سیزده» سمائی‌هاکوتاه نیست وخواهم نوشت. اول بهتراست‌که نشانه‌های این جشن را درایران‌باستان ببینیم.

«استاد ابوریحان بیرونی» درکتاب «آثارالباقیه» ودر فصلی با عنوان «اعیادی‌که درماههای پارسیان است»، پس‌از وصف عید نوروز وچگونگی پیدایش آن وروایاتی‌که درآن مورد آورده‌اند، اعیاد دیگر ایرانیان را توصیف می‌کند و روزهـــای مبارك هرماه را به‌ترتیب از «فـــروردین» و «اردیبهشت» و «خرداد» و . . . تاآخر نام می‌برد. او ضمن توصیف این عیدها می‌نویسدکه ایرانیان باستان، درهر ماه، روزی‌راکه نام آن روز بانام همان ماه متفق می‌شد، عید می‌گرفتند[۱۲]. مثلاً وقتی‌که عیدهای ایرانیان‌را درماه اردیبهشت وصف می‌کند می‌نویسد:

«اردیبهشت ماه روزسوم آن روز اردیبهشت است»
«وآن عیدی‌است‌که اردیبهشت‌گان نام دارد برای»
«آن‌که هردو نام باهم متفق شده‌اند ومعنی این نام»
«آن است (راستی بهتراست) وبرخی‌گفته‌اند . . .»

ویاوقتی‌که عیدهای ماه خرداد راتوصیف می‌کند می‌نویسد:

«خردادماه روزششم آن خرداد است وآن عیدی»
«است‌که بواسطهٔ اتفاق دونام خردادگان نام دارد»
«ومعنی این نام ثبات خلق است وخرداد ملکی‌است»
«که بتربیت خلق واشجار ونبات وازالهٔ پلیدی از»
«آبها موکّل است . . .»

بعد هم می‌رسد به توصیف عیدهائی‌که ایرانیان درتیرماه داشته‌اند ومی‌نویسد:

«تیرماه روزششم آن خرداد است وعیدی است‌که»
«جشن نیلوفر نام دارد واین عید مستحدث است.»
«روز سیزدهم آن روز تیر است. عیدی است»
«تیرگان نام دارد برای اتفاق دونام و . . .»

«بیرونی» برای علت برگزاری عید «تیرگان»، دو

---

۱۲ – «ابوریحان بیرونی»، در «التفهیم . . . .» نامهائی راکه ایرانیان برای سی‌روز هرماه می‌شناختند، به‌ترتیب ازنام روز اول الی سی‌ام به‌این شرح آورده است: «هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریر، اسفندارمذ، خرداذ، دی‌بآذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، گوش، دی‌بمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی‌بدین، دین، ارد، اشتاذ، آسمان، زامیاذ، مهراسفند، انیران. مهائی‌که برای پنج روز «اندرگاه» (به قول سمائی‌ها پیتك) نوشته به‌این شرح است: اهنَود، اشتود، اسپنتمد، و هوخشتر، وهشتوایشت.

موضوع دیگررا هم به دو روایت می‌نویسد : یکی موضوع «هوشنگ» وبرادرش «ویگرد» است که هوشنگ «دهوفذیه» رامرسوم کردکه معنی آن «حفظ دنیاوحراست‌است وفرمانروائی درآن» . ویگرد هم «دهقنه» را مرسوم کردکه معنی آن «عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است» . و می‌نویسدکه «دهوفذیه» و «دهقنه» باهم توأم اند و عمران و قوام دنیا به‌آنهاست ومی‌افزاید :

«. . . فساد عالم بدانها اصلاح می‌پذیرد وکتابت»
«درتلوآن ومقترن به‌این دو می‌باشد . اما دهوفذیه»
«ازهوشنگ صادرشده و دهقنه را برادر او ویگرد»
«رسم نموده ونام این روز تیر است که عطارد باشد»
«که ستارهٔ نویسندگان است ودراین روز بودکه»
«هوشنگ نام برادرخودرا بزرگ‌گردانید و دهقنه»
«را باو داد و دهقنه وکتابت یك چیز است واین»
«روزرا ازراه اجلال‌واعظام عیدگردانیدندو. . .»[13].

موضوع دیگری راکه «استاد ابوریحان بیرونی» در علت برگزاری جشن «تیرگان» می‌نویسد : جنگ افراسیاب تورانی ومنوچهر ایرانی است که عاقبت «آرش» جان خود برتیرنهاد. دراین باره می‌نویسد :

«. . . یکی ازفرشتگان‌که نام او اسفندارمذ بود»
«حاضرشد ومنوچهررا امرکردکه‌تیروکمان‌بگیرد»
«به‌اندازه‌ای‌که به‌سازندهٔ آن نشان داد چنانکه»
«درکتاب اوستا ذکرشده وآرش راکه مردی با»
«دیانت بود حاضرکردند وگفت‌که تو باید این»
«تیروکمان را بگیری وپرتاب‌کنی وآرش برپا»
«خاست وبرهنه شد وگفت ای پادشاه وای مردم»
«بدن مرا ببینیدکه‌ازهرزخمی وجراحتی و علتی»
«سالم است ومن یقین دارم‌که چون بااین‌کمان»
«این تیررا بیندازم پاره‌پاره خواهم شد وخودرا»
«تلف خواهم نمود ولی‌من خودرا فدای شماکردم»
«سپس برهنه شد وبقوت ونیروئی‌که خداوند باو»
«داده بودکمان‌را تابناگوش خودکشید و خود»
«پاره‌پاره شد وخداوند بادرا امرکردکه تیراورا»
«ازکوه رویان بردارد وباقصای خراسان‌که میان»
«فرغانه وطبرستان است پرتاب‌کند واین تیر در»
«موقع فرودآمدن بدرخت‌گردوی بلندی‌گرفت‌که»
«درجهان ازبزرگی مانند نداشت وبرخی‌گفته‌اند»
«ازمحل پرتاب تیر تاآنجاکه افتاد هزار فرسخ»
«بود . . . .»

بعد هم می‌آوردکه :

«روز پرتاب‌کردن تیر این روز بوده‌که روز تیر»
«می‌باشدکه تیرگان‌کوچك‌است وروزچهاردهم‌آن»
«که شش روز است‌که تیرگان بزرگترباشد وصر»
«این روز خبرآوردندکه تیر بکجا افتاده . . .»[14]

این دو روایت‌که از «استاد ابوریحان بیرونی» نقــل کرده‌ام و البته معتبرترین روایت درعلت برگزاری جشن «تیرگان» است ، مرا به فکرواداشت‌که «تیرگان» چه‌ارتباطی داشته باشد با جشن «تیرماه سیزده» سمائی‌ها . یك ارتباط موقع برگزاری این دوجشن است درسال ، بایك تفاوت . وآن تفاوت این‌که «جشن تیرگان» را ایرانیان باستان درروز سیزدهم تیرماه برگزار می‌کردند ، ولی «تیرماه سیزده» را سمائی‌ها درشب سیزدهم[15].

یك ربط دیگر «تیرماه سیزده» را با «تیرگان» ، پس ازتوصیف «تیرماه سیزده» سمائی‌ها نشان می‌دهم وعلت این را هم می‌نویسم‌که چرا جشن روز «تیرگان» بدل می‌شود به شب «تیرماه سیزده» .

سمائی‌ها ازچند روز پیش‌ازرسیدن شب «تیرماه سیزده» مهیّای جشن می‌شوند تا درآن شب همهٔ کلوچه‌ها و حلواها وآجیل وخوراکیهای دیگر فراهم باشد که در مجموع با پلو وخورش باید سیزده جورخوراکی بشود . بعد ازشام ، هر چند خانواده ، درخانه‌ای‌که دیوان‌حافظ دارند ، به شب‌نشینی جمع می‌شوند . برای فال‌گرفتن ازدیوان حافظ ، به نام هریك از آنهائی که درشب‌نشینی حاضرهستند ، مهرهٔ مشخصّی که از مهره های مشخّص دیگران شناخته می‌شود درکوزه‌ای می‌ریزند وبعدهم دیوان حافظ را باز می‌کنند وشروع‌می‌کنند به خواندن غزل . درهرغــزل مهره‌ای را ازکوزه بیرون می‌آورند تا معلوم بشود که آن غزل برای فال کدامشان‌بوده است . شب‌نشینی سمائی‌ها درجشن «تیرماه سیزده» باترانه‌های محلی‌که می‌خوانند پرشورتر می‌شود . درهمین‌شب ، بچه‌ها و نوجوانان درکوچه‌ها راه می‌افتند، وبی‌آن‌که شناخته شوند درخانه‌ها دستمال می‌اندازند ومنتظر می‌شوندکه صاحبخانه‌ها در دستمال برایشان کلوچه وحلوا وآجیل بپیچند .

---

۱۳ – نقل ازصفحهٔ ۲۵۰ «آثارالباقیه» .

۱٤ – نقل ازصفحهٔ ۲٤۹ «آثارالباقیه» .

۱۵ – درجاهای دیگر مازندران هم دیده‌ام‌که «تیرماه سیزده» را درشب سیزدهم تیرماه فرس قدیم برگزار می‌کنند ومشابه با همان‌که در «سما» مرسوم است . «سیروس طاهباز» هم در «یوش» مراسم این جشن راکه درآنجا «تیرماه سیزّه – tir mow sizza» می‌نامند دیده است ودرمونوگرافی «یوش» (تاریخ انتشار ۱۳٤۲) توصیف این جشن را باکم وبیش اختلاف هماطور نوشته است‌که در «سما» مرسوم است . «دکترصادق کیا» درمقالهٔ «گاه‌شماری وجشن‌های طبری» دربارهٔ «تیرماسیزّه» نوشته است : «. . . واین همان جشن‌تیرگان یاآبریزگان وآبریزان است‌که درروز تیر «سیزدهم» درماه تیر درسراسر ایران گرفته می‌شد . نام دیگر این جشن درشرح بیست باب ملامظفر «نوروز طبری» یاد شده . . .»

گوشه‌ای ازدهکدهٔ «سما»

یك رسم دیگر سمائی‌ها درشب «تیرماه سیزده» این است که نوجوانان سمائی ، درچند دسته ، با ترکه‌ای که همان‌روز ازدرختها چیده‌اند ، درکوچه‌ها راه می‌افتند ؛ هردسته با این ترکه که خودشان «شیش – çiç » می‌نامند . درهرخانه ، یکی‌که ترکه را به‌دست‌گرفته است وخودش را «لال» می‌نمایاند ، آن ترکه را به‌جان افراد خانه می‌مالد ، وبی‌آن که حرفی زده باشد ازخانه بیرون می‌آید . اهل خانه هم خوشحال می‌شوندکه «لال» «لال ِشیش lâlé çiç » را به تن آن‌ها مالانده است چون سمائی‌ها ، ترکه‌ای راکه «لال» باآن آنها را زده است متبرك می‌دانند . بعدهم به «لال» وبه همراهانش هدایا وخوراکی‌هائی می‌دهند .

سمائی‌ها ، ترکه‌ای‌راکه «لال» با آن آنهارا زده است وآن را برایشان درخانه باقی گذاشته است ، متبرك می‌دانند واین ترکه راکه گفتم «لال‌شیش» می‌نامند ، از این سال تا سال بعدکه باردیگر «تیرماه سیزده» می‌رسد نگهداری‌اش می‌کنند .

باز می‌گردم‌که ببینیم چه ربطی دارد «تیرماه سیزده» سمائی‌ها با جشن «تیرگان» ایرانیان باستان . وچرا «تیرماه سیزده» را در شب سیزدهم «تیرماه» برگزار می‌کنند نه در روز سیزدهم‌که «تیرگان» برگزار می‌شد . دیده بودیم که یکی از دو روایتی که «بیرونی» برای علت برگزاری «جشن تیرگان» آورده بود ، موضوع قهرمانی «آرش» بود واین‌که «روز پرتاب‌کردن تیر این روز بوده» . «بیرونی» در کتاب «التفهیم» نیز ، درسبب برگزاری‌جشن «تیرگان» ، باردیگر قهرمانی «آرش» وتیراندازی اورا انگیزهٔ برگزاری‌این‌جشن می‌شناسد ومی‌نویسد: «. . . وگفتندکه این تیر ازکوههای طبرستان بکشید تا بسوی تخارستان شد.»[16] .

پس ، قهرمانی «آرش» در کوههای طبرستان اتفاق افتاده است و «تیرماه سیزده» سمائی‌ها وطبرستانی‌های دیگر همان‌جشن «تیرگان» ایرانیان‌باستان‌است‌که بیرونی‌می‌نویسد: «روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد». پس می‌توانیم آن ترکه‌ای را کەطبرستانی‌های سمائی «لال شیش» می‌نامند ومتبرّك می‌دانند استعاره‌ای از همان تیر «آرش» بدانیم . چون ، کسی یاکسانی‌که «لال ِشیش» هارا به تن اهل «سما» می‌مالند ، خودشان را «لال» می‌نمایانند و «لال نمایاندن» یعنی به استعاره واشاره نمودن . آیا نه این است که این «لال» نمایاندن وجشن روز «تیرگان» را در شب «تیرماه سیزده» برگزارکردن ، باید از موقعی معمول شده باشد که ایرانیان را به عذر «مسلمانی» از برگزاری جشن‌های‌باستانی‌شان‌که براساس‌معتقدات‌اساطیری و«زرتشتی» بود نهی می‌کردند؟[17]

---

۱۶ – نقل ازصفحهٔ ۲۵۴ «التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم» .

۱۷ – سمائی‌ها جشن‌باستانی دیگری هم داشتند بەنام «بیست‌وشش» که درشب بیست وششم «مرز ماه» خودشان برگزار می‌کردند . توصیف این جشن را درکتاب « سما » می‌آورم .

ایران در آئینهٔ جهان

(۱۰)

ترجمه کیکاوس جهانداری
از کتاب لوئی‌هوو

گنجینهٔ زیویه

متجاوز ازپانزده سال قبل درشمال کردستان نزدیك روستای کوچك زیویه گنجی از اشیاء ساخته شده ازطلا وعاج کشف شد[1] . این اشیاء دریك تابوت مفرغی قرارداشت ومسلماً آنهارا همراه جسد دفن‌کرده‌اند . این سرزمین درقرن هفتم پیش‌ازمیلاد متعلق به مانائی‌ها بود که درآن‌زمان ازمتفقین مادی‌ها وآسوری‌ها بودند . پس‌از زوال مانائی‌ها ، سکائی‌ها درآنجا مقیم شدند . درظاهر امرگنجینه زیویه ازگوریکی ازشاهزادگان سکائی به دست‌آمده ومرکب است از اشیائی با سبکهای بسیارمتنوع آسوری ، اورارتی ، مادی ، سکائی وغیره .

به خصوص الواح زینتی آسوری که ازطلا وعاج ساخته شده قابل توجه است . سایر لوحه‌های عاج‌که تقلیدی ازاشیاء آسوری دورهٔ سلطنت اسارهادون بشمارمی‌رود درکارگاههای محلی ساخته شده است . مهمترین قطعات این گنجینه ازآثار اورارتوئی است . این امپراطوری درنیمهٔ دوم قرن نهم قبل‌از میلاد دراطراف دریاچه وان ایجاد شد وبعدها از جنوب دریاچه ارومیه تا ساحل دریای سیاه توسعه یافت . دراوایل قرن ششم سرانجام مدی‌ها آنرا به قلمرو خود منضم ساختند . لوحه‌ها ومجسمه‌هائی مرصّع وهمچنین سپرهائی‌که حافظ وزینت سینه است ار جمله این اشیاء بدست آمده هستند . هرچند جزئیات این سپرها آسوری است بازخود سپررا بیشتر می‌توان اورارتوئی دانست تا آشوری . سرهای عقاب و شیروانی که از جملهٔ تزیینات دیگچه‌ای است کاملاً جنبهٔ اورارتوئی دارد .

اشیائی‌که کاملاً سکائی هستند شایستهٔ دقت وتأمل بسیاراند . مشهورتر از همه اینها یك بشقاب بزرگ نقره‌است که روکش طلا دارد که با نقوش خاص سکائی واقع دردوایری متحدالمرکز مزین است . تاریخ این بشقاب را نزدیك به قرن هفتم قبل‌ازمیلاد دانسته‌اند . به‌طورکلی ترکیب نقوش این ظرف بیننده را به یاد سپر «توپراك‌کاله»[2] می‌اندازد .

بسیاری از اشیاء زینتی از طلا از قبیل دستبندها ، طوقها (که مسدود هستند) - زنجیرها وگوشواره‌ها گواهی برآنست که مردمی تجمل‌پرست آنهارا ساخته اند . این زینتها گواه‌اند که درآن دوره تجارت رونق بسیار داشته و بخصوص این میل و رغبت در مردم آن روزگار بوده که از اشیاء متفرق و متفاوت یك واحد کامل وموزون بسازند . اما باید گفت که هرگز این تمایل تحقق نپذیرفته است . گیرشمن از «خصوصیات هنرسکائی» صحبت‌میکند، واین خصوصیات در اشیاء ولوازم زیادی که متعلق به اقوام وقبایل غیرسکائی است به خوبی مشاهده می‌شود . گیرشمن بدون تردید وتزلزل می‌گوید یك‌کارگاه سلطنتی سکائی وجود داشته که زرگران محلی می‌کوشیده‌اند درحدود تقاضای موجود دربازار کالا عرضه کنند[3] .

مستوره این پیشه‌وران تصاویری بوده است ازقرون هشتم وهفتم قبل ازمیلاد بدون اینکه درست از آنها چیزی بفهمند تا بتوانند آنهارا به صورتی مطلوب با یکدیگر تلفیق و هماهنگ کنند .

---

1 - A. Godard, *Le Trésor de Ziwiyé (Kurdistan)*, publications du service archéologique de l'Iran, haarlem, 1950.

۲ - توپراك کاله (Toprak Kale) قلعه‌ای است اورارتی نزدیك دریاچه وان .

3 - Ghirshman. Perse, p. 124.

تاریخچهٔ کتاب و کتابخانه در ایران

(۱۸)

رکن‌الدین همایونفرخ

۳۲۶ – کتابخانه محمد مقیم . اصفهان : بطوریکه نوشتیم مولانا محمد مقیم کتابدار کتابخانه شاه سلیمان بوده است . او مردی کتابدوست ونسخه شناس بود وخود او نیزکتابخانه‌ای دراصفهان فراهم آورده بود ومدتی نیز بسفارت ایران به هند رفت وازآن سرزمین کتابهای نفیسی ره‌آورد آورد . (۱۰٦۸ هـ .) ازجمله کتابهائیکه برای کتابخانه او نوشته شده ومارا بروجود کتابخانه او مطلع میدارد کتاب لوامع صاحبقرانی است درکتابخانه مجلس شورایملی که بشماره ۸۳٤ ثبت شده‌است .

۳۲۷ – کتابخانه اعتقادخان . اصفهان : یکی ازکتابخانه‌های مهم اصفهان کتابخانه اعتقادخان‌ازرجال‌ومعاریف دوران شاه‌عباس‌اول‌بوده‌است . این مرد ازمتمکنان‌بوده وبجمع‌آوری کتاب علاقه وعشق مفرط داشته است وبرای‌کتابخانه‌اش‌نسخه‌هائی‌فراهم میآورده که بخط استادان وخوشنویسان شهیربوده‌است . بیشترخوشنویسان دربارشاه‌عباس مانند علیرضای عباسی – میرعماد برای‌کتابخانه او نسخه‌های نفیسی نوشته‌اند . بعنوان نمونه میتوان ازنسخه **بوستان سعدی بخط میرعماد** یادکردکه برای‌کتابخانه اعتقادخان نوشته شده واین نسخه عزیزالوجود درکتابخانه مجلس شورایملی محفوظ است .

۳۲۸ – کتابخانه حاج حسین‌بیك . اصفهان : حاج حسین‌بیك ازاعیان واشراف اصفهان ومعاصرشاه‌عباس بزرگ بوده‌است . حاج حسین‌بیك یکی ازعلاقه‌مندان بکتاب بوده ونسخه‌های گرانقدر وبرجسته وهنری برای‌کتابخانه‌اش تهیه میکرده است . ازجمله‌گرشاسب‌نامه‌ایست‌که درسال ۱۰۲۵ برای‌کتابخانه او نوشته‌اند و **رضای عباسی** نقاش شهیرهفت مجلس برای‌آن تصویر کرده‌است[1] وهم‌چنین‌کلیات خاقانی بخط محمدصادق خاتون‌آبادی خوشنویس[2] که درسال ۱۰۳۸ تحریریافته ومتعلق بکتابخانه مجلس شورایملی‌است‌که بشماره ۹۷۸ ثبت شده‌است .

۳۲۹ – کتابخانه خونساری . اصفهان : مؤسس‌کتابخانه خونساری‌دراصفهان آقاحسین‌بن جمال‌الدین خونساری است‌که درسال ۱۰۹۸ درگذشته واولاد واحفاد او همه ازمردان دین ودانش بوده‌اند . افندی متذکرکتابخانه معظم این خاندان است .

۳۳۰ – کتابخانه رضی‌قزوینی : آقا رضی‌الدین‌بن محمدبن‌الحسن قزوینی‌کتابخانه معتبر ومعروف داشته است‌که با استفاده ازآن مآخذ ومصادر توفیق یافته‌است‌کتاب **لسان‌الخواص** را درشرح معانی الفاظ واصطلاحات علمی به ترتیب حروف تهجی تألیف‌کند .

۳۳۱ – کتابخانه نوروزعلی تبریزی . قزوین : افندی‌کتابخانه نوروزعلی تبریزی را درقزوین دیده وازکتابهای نفیس این‌کتابخانه فهرست بدست میدهد .

۳۳۲ – کتابخانه رستم مجوسی . یزد : حزین درخاطراتش ضمن شرح مسافرتش به یزد مینویسد : «رستم مجوسی منجم مشهور را در آنجا دیدم . **کتب مجوسی[3] وحکمی واسلامی بسیار**

---

۱ – این نسخه متعلق بکتابخانه نویسنده است .
۲ – بخط این نویسنده شهیر یك جلد مثنوی مولوی درکتابخانه مجلس شورایملی محفوظ است .
۳ – منظور کتابهای مذهبی زرتشتی بخط پهلوی است .

داشت و به هیأت ونجوم وحساب وضوابط رصد ماهر بود . بااو صحبت بسیارداشتم و رصدی راکه اثمرت مجوسی درچهارهزارسال پیش‌ازاین نوشته بود نزد وی دیدم»[4] .

۳۳۳ – **کتابخانه مجذوب تبریزی** : شرف‌الدین محمدرضا تبریزی متخلص به مجذوب ازعلماء وشعرای عارف قرن یازدهم است‌که محضرش پیوسته مجمع طالبعلمان وداش‌پژوهان‌بوده است درمنزلش‌که بصورت خانقاه درتبریز دائربوده‌کتابخانه‌ای فراهم آورده بودکه مورداستفاده طالبعلمان قرارمیگرفته . مثنوی معروف به شاهراه نجات ازاوست‌که بسال ۱۰۶۳ سروده است . کتابهائی متعلق بکتابخانه مجذوب تبریزی درکتابخانه مجلس شورایملی موجود است .

۳۳٤ – **کتابخانه حزین . اصفهان** : شیخ محمدعلی حزین ازسخنوران ودانشمندان‌اواخر دوران صفویه وآغاز افشاریه است . شاعری‌است توانا وقادر ، او پنج دیوان فراهم آورد وچند مثنوی سروده است .

شیخ محمدعلی حزین درتذکره حالش اوضاع ایران را ازحمله محمود افغان‌که خود ناظر برآن بوده تا فتح دهلی بدست نادرشاه برشته تحریرآورد . تذکره او اثری مستند است زیرا مشاهداتش را آورده . این شاعرعالیقدر ومحقق عالیمقام‌که پدرش نیز ازجمله علما بوده‌است کتابخانه بزرگی دراصفهان داشته‌که دراثرهجوم محمود افغان باصفهان ازمیان رفته است . او درباره‌کتابخانه‌اش چنین مینویسد : «درآن سال (۱۱۳۵) **سانحه اصفهان روی داد وکتابخانه فقیر وآنچه بود بغارت رفت ومرا برتلف شدن آن نسخه‌ها تأسف است !»** .

حزین درواقعه اصفهان دچار عسرت شده وناچار میگرددکه آنچه را دارد بفروشد وبا آن امرارمعاش‌کند . خود او دراین باره مینویسد : «. . . این دوران واحوال روزگاری‌گذشت که عالم‌السرار بدان آگاه است . هرآنچه دست قدرتم میرسید صرف میکردم وبغیرازکتابخانه چندان چیزی باقی‌نمانده بود وبا وجود بی‌مصرف بودن دوهزار جلدکتاب نیز متفرق ساخته بودم وتتمه درآن خانه بغارت رفت !»[5].

۳۳۵ – **کتابخانه میرزا ابوتراب اصفهانی** : میرزا ابوتراب از افاضل اصفهـــان بود وکتابخانه او ازکتابهای نفیس بخط استادان خط ممتاز بوده است .

۳۳۶ – **کتابخانه مدرسه فیضیه (مؤمنیه) قم** : مدرسه مؤمنیه را شاه سلطان حسین‌صفوی در قم بناکرد وهم‌اکنون نیز سردرآن باقی است وکتیبه باقیمانده یادآور بانی آنست ، ابیات باقیمانده از کتیبه اصلی چنین است .

ساخت این مدرس سپهراساس	که ازآن‌شد بنای دین محکم
خسرو عهد و داور دوران	شاه گیتی و قبله عـــالم
در رقم کرد از پی تاریخ	بهترین مدارس عالم (۱۱۱۳)

مدرسه مؤمنیه تا زمان فتحعلیشاه قاجار که موقوفات آن دستخوش تصرف وتصاحب نشده بود رونقی داشت و کتابخانه آن از کتابخانه‌های بزرگ قم بشمارمیرفت .

فتنه افغان ودوران فترت

دویست سال آرامش وسکون وامنیت وفراوانی نعمت و تعمیم آسایش وتأمین رفاه که نتیجه درایت وتدبیر وحسن مدیریت بنیان‌گذار دودمان صفوی شاه اسمعیل بزرگ وکفایت شاه تهماسب اول وشاه عباس‌کبیر بود موجب غفلت عمال دولت صفوی وصدور مملکت گردید وچنان می‌پنداشتند که دنیا درامن وامان آسوده وکسی را دیگر جرأت وزهره ویارای آن نیست که پا از گلیم خود فراتر نهد ودم از طغیان وعصیان زند !

---

٤ – کلیات حزین چاپ هند ص ٤۹ .

۵ – کلیات حزین ص ٤۲ .

بجای بسط نفوذ وحاکمیت درمرزهای مملکت عمال دولت بجان یکدیگر افتاده بودند وازضعف وخوش‌بینی وحسن‌خلق شاه سلطانحسین سوء استفاده میکردند ، تجاوز وتعدی رایج بود ودرمملکت مرجعی‌برای‌رسیدگی به‌تظلم مظلومان وجلوگیری ازتعدی متعدیان وجود نداشت تاریخ دوران شاه سلطانحسین ووقایعی که در آن اوان رخ داده است بقلم ناظران ومورخان آن زمان موجود است ومارا مجال بحث وبسط مقال درآن احوال نیست تنها باشاره‌ای اکتفا میرود تا زمینه بحث برای بیان دوران فترت روشن باشد .

طغیان و عصیان و هجوم محمود واشرف افغان و شکست مدافعان چنان برای مردم کشور غیرمترقبه وغیر منتظره بود که همه را چون صاعقه‌زدگان دچار بهت وحیرت ساخت قتل وغارت چنان بالا گرفت که خاطره هجوم چنگیز وتیمور را باردیگر زنده کرد بسیاری از شهرهای ایران ازاین مصائب ونوائب سهمی داشتند و چنانکه درشرح کتابخانه شیخ‌محمدعلی حزین متذکر شدیم قحط غلا ونهب وغارت دامنگیر کتابخانه‌های عمومی وخصوصی شد و گنجینه‌های معرفت دستخوش غارت و پایمال حرص وشهوت مشتی اراذل واوباش گشت .

باردیگر مدارس ودارالعلمها بیغوله سگان ومأوای جغدان شد و سکوت ووحشت بر مجامع علم ودانش چیره و حکمفرما گشت .

نادرشاه ظهور کرد وبا شدت وقدرت به سرکوب ومنکوب کردن قوای طاغی و یاغی پرداخت وچون شیرازه حکومت گسیخته بود ، این مرد دل‌آور و پهلوان نامورکوشید باردیگر شاهنشاهی ایران را ازتلاشی وانهدام نجات بخشد وبا تمام همت بانجام این نیت بذل مساعی کرد وتوفیق یافت که مرزهای کشور را از تجاوز بیگانگان درامان دارد . چون اهتمام نادرشاه در دوران سلطنتش مصروف سرکوبی معاندان وطاغیان وجهانگشائی بود متأسفانه توجهی به بسط معارف مبذول نگشت ودراین دوره مدارسی که دراثرواقعه افغان وویرانی شهرها بحال تعطیل درآمده بود همچنان بوضع نامطلوبی باقی ماند . باید گفت : نادرشاه پس‌ازتصرف‌اصفهان وشکست افغانان تا آنجاکه توانست آثار نفیس ونسخه‌های گرانقدر کتابخانه شاه‌سلطانحسین را که بغارت رفته بود بازپس بگیرد واین کتابها با دیگر نفایس وذخایر دودمان صفوی و آنچه‌را که پس از فتح دهلی بدست آورد درخزائن کلات گذاشت .

پس ازقتل نادر ، برادرزاده‌اش عادلشاه قیام کرد وفرزندان نادر را جز شاهرخ میرزا پسر نادرقلی‌میرزا که بیست سال داشت همه را بکشت و بخزائن کلات دست یافت .

سلطنت عادلشاه دیری نپائید واونیز بدست ابراهیم برادرش مخلوع وکور و زندانی شد ابراهیم نیز پس ازچندماه اسیر ومقتول گردید وشاهرخ میرزا بکمك یوسفعلی باردیگر بسلطنت رسید ، شاهرخ از ۱۱۶۱ - ۲۱۰ کــه کشته شد دورانی پرمصیبت را بنام پادشاه خراسان گذرانید .

سلطنت شاهرخ محدود بخراسان بود وزمان سلطنت او مقارن است با سلطنت‌کریمخان زند وسپس قیام آقامحمدخان قاجار ، فرزندان شاهرخ ، نادرمیرزا ونصرالله میرزا بر سرذخایر ودفاین نادر با یکدیگر به ستیز وجدال برخاستند تا جائیکه بخزائن آستانقدس رضوی هم دستبرد زدند وپس‌ازاین عمل شنیع ، نادرمیرزا با تصاحب قسمتی از خزائن نادری بافغانستان گریخت ونصرالله میرزا نیز پس‌ازچندی درگذشت .

پس‌ازاینکه نادرکشته شد متأسفانه باظهور مدعیان سلطنت و تقسیم شدن کشور میان چند قدرت وجدال وکشمکش متوالی میان این قدرتها مانع دیگری بود از اینکه حوزه‌های علمی مملکت دیگربار رونق گیرد .

کریمخان زند پس ازبدست آوردن قدرت متأسفانه در راه احیای مدارس ودارالعلمها گام برجسته‌ای برنداشت واینست که باید گفت در دوران افشاریه وزندیه از فعالیتهای علمی هیچگونه اثر چشمگیری نمی‌بینیم ، پس‌ازدرگذشت کریم خان زند ، آقامحمدخان قاجار که

مردی فاضل‌وجسور بود قیام‌کرد ودراندك مدتی توانست برسراسرایران دست‌یابد وحکومتهای کوچك و محلی را براندازد . آقا محمدخان درسال ۱۲۱۰ . ﻫ . پس ازتاجگذاری درتهران بعزم تسخیر خراسان حرکت کرد وبدون مقاومت قابل توجهی مشهد را تسخیرکرد وشاهرخ‌را دستگیر کرد .

شاهرخ قبل ازورود آقامحمدخان قاجارکه شیفته وفریفته جواهرات نادری بود وبرای بدست آوردن آنها خواب وآرام نداشت ، باقیمانده خزائن نادر را درنقاط مختلف مشهد و خراسان مخفی وپنهان ساخته بود .

آقا محمدخان برای بدست‌آوردن جواهرات شاهرخ را به شکنجه کشید وپس از شکنجه‌های بسیار به جواهرات دست یافت وشاهرخ نیزازآزارهای وارده درگذشت ، بادرگذشت شاهرخ بازمانده کتابخانه دوران صفوی که در محلی مختفی بود بدست آقا محمدخان نیفتاد وهمچنان درتصرف بازماندگان خاندان افشاریه باقیماند .

نویسنده ازمردم ثقه خراسان شنید که قسمتی ازاین کتابها درزمان ناصرالدین‌شاه بکتابخانه سلطنتی فروخته شد ومازاد آن تا قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان درخراسان باقی‌بود ودرآن زمان بازماندگان دودمان شاهرخ قصدفروش آنرا داشته‌اند.گویا اعظم این‌کتابهای‌نفیس باروپا رفته وبیشتر آنها اینك درکتابخانه بریتیش موزیوم نگاهداری میشود .

ازکتابخانه‌های معروف دوران افشاریه وزندیه چندکتابخانه بیشتر نمی‌شناسیم‌که اینك معرفی آنها می‌پردازیم ، درتائید نظراتی‌که داده شد ، بجاست بنوشته میرزا محمدتنکابنی در قصص‌العلماء استناد جوئیم ، این نویسنده درشرح حال میرزای قمی مینویسد که « . . . . میرزا آن تنخواه را گرفته باصفهان مراجعت کرد وچون اسباب اجتهاد نداشت بعضی ازکتب‌استدلالیه وکتب لغت وکتب احادیث ابتیاع نمود ، گویند که درآن زمان (سلطنت کریم‌خان زند) کتاب را به من میفروختند ومن بوزن شاه که معادل دومن تبریز بود (٦کیلو) بده تومان‌معامله و دادوستد میکردند»[٦] .

۳۳۷ – کتابخانه آذر بیکدلی – قم : لطفعلی خان آذربیکدلی مؤلف تذکرهٔ آتشکده شاعر عالیقدر دوره زندیه وبنیان‌گذار بازگشت مکتب ادبی ، درقم کتابخانه‌ای تأسیس‌کرده بود که هزار جلدکتاب مخطوط داشت[۷] .

۳۳۸ – کتابخانه مفتون تبریز : عبدالرزاق‌بیك دنبلی متخلص به مفتون ازدانشمندان وسخنوران دوره زندیه است که تا اوائل قاجار حیات داشته است . تذکره حدائق‌الجنان و تاریخ مآثرسلطانیه ازمؤلفات اوست . تألیفات اومتجاوز از بیست‌جلد است خود او در حدیقه سوم ازحدائق‌الجنان از کتابخانه نفیسش یاد میکند کتابخانه او به پسرش بهاءالدین محمدبن عبدالرزاق‌بیك نویسنده تفسیر قرآن بزبان عربی[۸] رسید و سپس کتابهای این کتابخانه متفرق شد ونسخه‌هائی از آنها را درکتابخانه‌های خصوصی وعمومی توان یافت .

۳۳۹ – کتابخانه فیض‌الله‌بن بهبود . سنندج : فیض‌الله‌بن‌بهبود علی‌خراسانی مردی‌عارف وعالم بود وکتابهائی چندترجمه وتألیف کرده است ، ازجمله عوارف‌المعارف سهروردی این مرد فاضل کتابخانه معتبری در سنندج فراهم آورد که نسخه‌هائی از آن اینك درکتابخانه آستان قدس موجود است .

۳٤۰ – کتابخانه اسفندیاربیك میرشکار . شوشتر : میر اسفندیاربیك میرشکار شوشتری

---

٦ – قصص‌العلماء چاپ سنگی تهران ص ۱۹۲ .

۷ – بازماندهٔ کتابخانه آذر توسط نواده‌اش حاج عبدالحسین آذر بکدلی بکتابخانهٔ خصوصی آقای فخرالدین نصیری امینی فروخته شد .

۸ – این نسخه درکتابخانه تربیت تبریز موجود است ازحدائق‌الجنان نسخه‌ای بخط مؤلف درکتابخانهٔ مجلس شورایملی محفوظ است .

درشوشتر مدرسه‌ای بزرگ ساخت وجنب مدرسه کتابخانه‌ای معظم ترتیب داد در واقعه وهجوم افغانان به جنوب این کتابخانه ویران شد وقف‌نامه این مدرسه وکتابخانه آن درتذکره شوشتر به تفصیل آمده است[9] .

۳۴۱ – کتابخانه سید نعمت‌الله جزایری . حویزه : سید نعمت‌الله جزایری از اجله دانشمندان قرون اخیر ایران است ، او مدت نه سال درشیراز درمحضر دانشمندانی چون ابراهیم‌بن ملاصدرا وشیخ‌جعفربن‌کمال بحرینی وسیدهاشم احسانی تلمذ کرده و سپس باصفهان رفته وسالها از محضر استادانی چون آقاحسین خونساری وملامحمدباقر خراسانی ومولانا محسن فیض کاشانی وآقامحمدباقرمجلسی استفاده کرده وسپس بشوشتر رفته ومرجع تقلید شده است .

حاج محمد کلانتر برای او مدرسه‌ای رفیع در حویزه ساخت وکتابخانه‌ای مجلل و عظیم فراهم آورد ، سید نعمت‌الله جزایری تألیفات متعدد دارد ، نویسنده بسیاری ازآثاراورا بخط خودش زیارت کرده است ، کتابخانه سیدنعمت‌الله جزایری ازکتابخانه‌های بسیار معروف وشهیر قرن یازدهم بشمار است ، پس‌ازدرگذشت او سیدعبدالله صاحب تذکره شوشتر فرزندش درحفظ‌کتابخانه پدر اهتمامی داشته است[10] .

۳۴۲ – کتابخانه میرنورالله شوشتری . شوشتر : میرنورالله شوشتری بزرگ خاندان شوشتری جد قاضی نورالله شوشتری مرعشی بوده است که در شوشتر میزیست (۸۵۰–۹۲۰ . ق) این مرد دانشمند کتابخانه بزرگی فراهم آورد که تا زمان حیات میرشریف شوشتری وجود داشته است[11] .

۳۴۳ – کتابخانه میرزا عبدالله‌بن میرزا شاهمیر . شوشتر : بنوشته تذکره شوشتر میر عبدالله شوشتری کتابخانه بزرگی فراهم آورده بوده است .

۳۴۴ – کتابخانه میر عبدالوهاب شوشتری : تذکره شوشتر مینویسد[12] «میرعبدالوهاب درسفر ایروان درخدمت نواب‌گیتی‌ستان شاه‌عباس بود وبعداز فتح بلد آنچه‌را درآن یورش کتاب بدست آمده بود . پادشاه همگی را بآنجناب بخشید وآن‌جناب کتب را حیازت نموده و آنچه بی‌صاحب بماند نگاه داشت وبانضمام کتبی که از خود وآبا واجداد کرام داشت همگی را وقف نمود ومجموع دوازده هزارجلد بود ووقف‌نامه مشتمل برتفصیل اسامی این‌کتابها با جمیع خصوصیات از خط وکاغذ ورنگ وجلد وتاریخ‌کتابت وغیره وشروطیکه درمتن وقف اعتبار بود وقلمی واندرونی بسیار وسیع ازعمارت خود جهت کتابخانه معین وازاملاك خالصه خود همه‌ساله وجهی معتدبه‌جهت تعمیر کتابخانه ومرمت کتابها ووظیفه متولی آن وقف‌گردیده قرار داده بود (کذا فی‌الاصل) وبمرور ایام همه آن سررشته‌ها درهم و مختل وکتابها متفرق واکثر به بلاد بعیده افتاده واین فقیر در بلده بروع آذربایجان ازکتب وقفی میرعبدالوهاب شناختم واز مرحوم والد خود شنیدم که درمکه معظمه بدکان کتابفروشی که نزدیك باب‌السلام است جلدی ازکشاف دیده بود وکتابفروش میگفته ازشخصی مصری است که از مصر آورده ! وقلیلی ازآن‌کتاب‌ها الحال نزد طلبه این بلد باقی‌است وآنچه ازاین‌ها بنظر آمده همه نسخه‌های خوش‌خط – صحیح – مّذهب ، محشی ، که طبع ازمشاهده آنها نشاط و ذهن را از مطالعه‌آنها نهایت انبساط حاصل میگردد» .

کتابخانه های دوران قاجار

رواج چاپ

آقا محمدخان قاجارگذشته ازاینکه درجوانی بمرسوم خانوادگی تا اندازه‌ای با علوم وادب زمان آشنائی پیدا کرده بود اقامت اجباری او درشیرازکه بعنوان گروگان نزدکریم‌خان زند میزیست برای او این فرصت را بوجود آورد که بسفارش کریم‌خان زند اوقاتش‌را بمطالعه

---

۹ – تذکره شوشتر ص۷۲ . ۱۰ – تذکره شوشتر ص۵۷ . ۱۱ – تذکره شوشتر ص۳۲ .

۱۲ – تذکره شوشتر ص ۳۷ . تذکره شوشتر درسال ۱۱۶۸ تألیف یافته است .

قسمت آخر کتاب مآثرالسلطنه تألیف عبدالرزاق بیك دنبلی که درنخستین چاپخانه سربی درتبریز به چاپ رسیده است

وتحصیل گذرانید وچون بمطالعه وتحقیق وتحصیل باهوش سرشاری که داشت علاقه میورزید این شدکه پس‌از صرف چند سال وقت از زمره دانشمندان ایران بشمار آید . و پس‌از اینکه بسلطنت رسید از آنجا که با اهل علم حشرونشر کرده بود نسبت بآن طبقه ارادت خاص نشان میداد ووجودشان را گرامی می‌شمرد ودراحیای مدارس قدیمه بذل‌همت میکرد . برادرزاده‌اش باباخان (فتحعلیشاه) را نیز برآن داشت که تحصیل کند و چون فتحعلیشاه نیز اهل ذوق بود وشعر میگفت وبه خط ونقاشی شیفتگی نشان میداد این شد که دراوان دوران قاجار برخلاف زمان افشاریه وزندیه هنر وصنایع ظریفه باردیگر مورد توجه قرارگرفت وعنایت اولیای دولت موجب گردید که مکتب خاصی درهنربوجود آیدونثر ونظم فارسی که ازاواخر دوران صفویه طرف انحطاط میگرائید باردیگر باظهورنویسندگان وگویندگان عالیقدری ازخطر سقوط نجات یابد وآثار ارزشمندی درفرهنگ وادب فارسی بوجود آید . مدارس قدیمه احیا گردید و مدرسه‌های جدیدی نیزبنیاد یافت وعلاقه به نشرکتاب افزایش گرفت وکتابخانه‌های خصوصی واختصاصی وعمومی بسیار دائر وایجاد گشت .

باید گفت مقارن با سلطنت فتحعلیشاه در اروپا دوران تحول پدید آمد وناپلئون بناپارت با قیامی ناگهانی امپراطوری فرانسه را بنیانی تازه گذاشت وازانقلاب فرانسه بهره‌برداری کرد. در اروپا انقلاب‌کبیر فرانسه اثراتی‌گذاشت وگوئی ملتهای اروپائی را از خواب بیدار کرد درهمه اروپا جهشی سریع بطرف کمال ظاهر شد و قرن ابتکار واکتشاف واختراع فرا رسید عباس میرزا که شاهزاده‌ای رشید ودانا بود به راهنمائی وزیرمدبرش خواست که ایرانیان از کاروان مدنیت نوظهور اروپا باز نمانند وبرای تأمین این نظر چند دوره دانشجو بمنظور فرا گرفتن فنون جدید باروپا فرستاد وهمین کاروان بودکه تخم آزادی را درایران کاشت وپنجاه

سال بعد بارور گردید .

عباس‌میرزا وسیله منوچهرخان گرجی معتمدالدوله یکدستگاه ماشین چاپ سربی از انگلستان خریداری کرد واز راه روسیه به تبریز آورد (۱۲۷۷ . هـ . ق)[۱۳] بدیهی است سالها قبل از ۱۲۷۷ یعنی درحدود سال ۱۱۱۳ هـ . ق . یکی از روحانیون ارمنی بنام آسادور که بسال ۱۶۹۵ م. دراصفهان درگذشته بود[۱۴] برای چاپ انجیل چاپخانه‌ای واردکرده بودکه حروف آن چوبی بود ومقارن با این‌احوال نیز آسوریان ارومیه (رضائیه) چاپخانه‌ای برای چاپ کتابهای مذهبی دائرکردندکه بعدها با همین چاپخانه روزنامه نیز نشر دادند[۱۵] لیکن چنانکه گفتیم نخستین‌بار به همت عباس‌میرزا چاپخانه سربی بایران آمد ومیرزا زین‌العابدین که کار چاپ را فراگرفته بود متصدی باسمه‌خانه (چاپخانه) گشت ونخستین اثری که دراین‌چاپخانه (باسمه‌خانه) چاپ شد فتح‌نامه نام داشت که متضمن فتوحات عباس‌میرزا بود وسپس کتاب مآثرالسلطانیه تألیف عبدالرزاق‌بیك دنبلی که تاریخ دوران سلطنت فتحعلیشاه وخدمات عباس میرزاست بچاپ رسید[۱۶] دراین‌جا نمونه‌ای ازاین کتاب گراور میشود .

نکته‌ای دراینجا لازم بیادآوری است وآن تاریخچه وسابقه (باسمه) درایران است . تا آنجا که این نویسنده اطلاع دارد باسمه اززمان سلطان‌حسین میرزا بایقرا درایران سابقه داشته وآنچه مارا باین حقیقت راهنمائی میکند وجود حاشیه کتابهائی است که آنرا باسمه کرده‌اند وشرح آنرا خواهیم گفت . اززمان شاه‌عباس بزرگ پارچه‌هائی دردست است که نشان میدهد دراین‌زمان باسمه برروی پارچه‌های کتانی وابریشمین نیز معمول گردیده است .

برای باسمه‌کردن نخست صور مختلف گلبرگ و پرندگان و چرندگان را درحالات وحرکات زیاد ودل‌نشینی بانهایت مهارت وظرافت در روی چوبهای محکم وبادوام حکاکی میکردند بطوریکه صورت‌ها بشکل برجسته‌ای نمودار میگردید سپس این چوبهای حکاکی‌شده‌را که درابعاد مختلف بود برروی نمدهای آغشته به رنگهای مورد نظرشان فرو می‌بردند وبا این ترتیب قسمت‌های برجسته چوب رنگ میگرفت وقسمت‌های فرورفته بی‌رنگ می‌ماند آنگاه این قطعه‌های حکاکی شده را که باسمه می‌نامیدند بافشار ملایم برروی پارچه ویاکاغذ می‌فشردند ویا تحت فشار قید ومنگنه‌های چوبی قرارمیدادند وبا این عمل رنگ‌ها برروی پارچه ویاکاغذ منعکس می‌شد ودرنتیجه نقوش چوبهای حکاکی شده درروی کاغذ وپارچه منعکس میگردید پارچه ویاکاغذی که با باسمه نقاشی می‌شد بنام قلمکارهم میخواندند وعلت‌آن‌بودکه پس‌ازاینکه نقوش بر روی پارچه یا کاغذ منعکس میگردید با قلم اطراف نقوش‌را قلم‌گیری میکردند وآنرا مشخص می‌ساختند (باسمه لغتی‌است ترکی که از مصدر باسماخ گرفته شده‌است) .

تاآنجاکه نویسنده اطلاع دارد قدیمی‌ترین اثری‌که درآن ازصنعت باسمه یاد شده درشهرآشوبی است که میرزا طاهر وحید قزوینی درگذشته بسال ۱۱۱۰ ق سروده وآن قسمت را دراینجا ازشهرآشوب او نقل می‌کنیم .

از باسمه‌چی دلم هوائی است	چون باسمه‌رنگ من طلائی‌است
شد زرد و ضعیف از غم دوست	همچون ورق طلا مرا پوست
شاید آید بکار جانان	این خسته که قالبی است بی‌جان
دل تنگ و امید دل فراخ است	چون قالب او هزار شاخ است

پس از رواج چاپ سربی چاپ سنگی نیز به تبعیت از کتابهای چاپی هندوستان در ایران معمول‌گردید ونخستین چاپخانه سنگی ایران بسال ۱۲۵۹ دائرشدکه دراین زمان تاریخ معجم را با چاپ سنگی بچاپ رسانیده‌اند .

---

۱۳ – المآثر والاثار ص۱۰۰ . ۱۴ – مجله وحید ج۲ شماره ۸ .
۱۵ – تاریخ روزنامه‌ها ومجلات ایران تألیف پرفسور ادوارد برون .
۱۶ – نسخه متعلق بکتابخانه نویسنده است .

درزمان ناصرالدین‌شاه چاپ درایران رواج کامل یافت واعتمادالسلطنه که بریاست دارالطباعه انتخاب شد درترقی وکمال این صنعت بذل‌همتی‌کرد برای اطلاع بیشتر ازچگونگی چاپ درایران میتوان بکتاب المآثروالاثار مراجعه‌کرد[۱۷] .

گرچه صنعت چاپ بسال ۱۱۱۳ . هـ . ق بایران آمد لیکن قبل‌ازاین تاریخ دراروپا وترکیه ومصر وهند کتابهای فارسی بچاپ رسیده بوده است . داستان مسیح و داستان سن‌پدرو هردو با ترجمهٔ لاتین بسال ۱۰۹٤ هـ . (۱٦۳۹ . م) درشهر لیدن وسیله شخصی بنام لودوویکو دوریو بچاپ رسید[۱۸] درسال ۹۵۳ . هـ . نیز تورات فارسی با سه زبان دیگر در اسلامبول بچاپ رسیده بوده است[۱۹] .

چاپ کتابهای فارسی بچاپ‌سنگی درهندوستان بسال ۱۲۲۵ . هـ . وسیله یکی‌ازمأموران انگلیسی درکلکته انجام شده‌است ، دراسلامبول نیز ازسال ۱۲۲۵ . هـ . بچاپ کتابهای فارسی اقدام گردیده وگمان میرود نخستین‌کتابی‌که دراسلامبول بچاپ رسیده بود فرهنگ شعوری باشد ، مطبعه بولاق مصر نیز اقدام بچاپ کتابهای فارسی کرده بود نخستین‌کتابی که‌درمطبعه بولاق بچاپ رسیده مفتاح‌الدریه فی‌اثبات‌القوانین‌الدریة بسال ۱۲٤۲ هـ . بوده است بدیهی است در پطرسبورگ ، وین ، لندن ، پاریس ، رم نیز بعدها کتابهای فارسی متعددی چاپ شده‌است .

رواج چاپ در دوران قاجار بهمان میزان ومقدار که دررواج ونشر فرهنگ سودمند افتاد زیانهائی نیز ببار آوردکه بطور اختصار برای نخستین‌بار متذکرآن میگردد .

پس‌ازاینکه چاپ کتابهای سربی وسنگی درایران معمول گردید ، کتابهای چاپ شده به بهای ارزان در دسترس همگان قرار میگرفت ، چون نسخه‌نویسی از روی یك‌اثر ده برابر بهای یك‌کتاب مطبوع هزینه برمیداشت بدین‌توضیح‌که اگردیوان فرخی سیستانی را میخواستند وسیله خوشنویسی نسخه‌برداری کنند هزینه دستمزد خطاط وصحاف وجدول‌کش وتجلید وبهای کاغذ حداقل بیست‌تومان (دویست‌ریال) می‌شد بدیهی است این مبلغ درصورتی بود که کتاب ازآرایش وپیرایش عاری بود وسرلوح وطلاکاری نداشت ودرمقابل اگرهمین دیوان فرخی سیستانی را بچاپ سنگی نشرمیدادند بهای هریك جلد آن بیش‌ازچهار ریال (قران) نبود ازاین رهگذر طالب‌علمان وعلاقمندان بکتاب بامید اینکه کتابها بمرور چاپ میشود وبا بهای ارزان در دسترستان قرار می‌گیرد ازتهیه‌کتابهای خطی موردنیازشان خودداری کردند وباکمال تأسف وبرخلاف انتظار تعداد نسخی که از آثار ادبی وعلمی وفلسفی ومانند آن طی صدسال بچاپ رسید (ازآثار قدما ومتون فارسی) بیش ازهزارعنوان نبود درحالیکه بطورکلی متون فارسی بیش ازبیست‌هزارعنوان واثر مستقل قابل استفاده ومطالعه ومرور دارد وهمین امرسبب گردید که طالب علمان این دوران از آثار گرانقدر علمی وادبی فارسی بدور ومهجور ماندند وسطح اطلاعات ومعلومات این دسته نسبت بگذشته‌بسیارکاهش یافت وبدیهی است این امر را باید بحساب زیان وضرری‌گذاشت‌که صنعت چاپ دربادی امر برخلاف دیگر کشورهاکه ازذخائر معنوی مخطوط بی‌بهره بودند برای دانش‌پژوهان ایران وطالب‌علمان ارمغان آورد . هم‌اکنون نیز چنانکه بایست نسبت به نشرمتون ادبی وعلمی دوران‌گذشته که گنجینه بی‌بدیل وبی‌نظیری است اهتمام نمیشودودانش‌پژوهان وطالب‌علمان را بآثارگرانقدر ونایاب ونادر این گنج‌شایگان دسترس نیست واز ذخائر معنوی کهنسال خود بی‌اطلاع وبی‌خبرند هنوز بیش‌ازپنجاه هزار اثر وعنوان مخطوط درکتابخانه‌های خصوصی واختصاصی جهان باقیمانده که اگراقدام به نشر اینگونه آثارشود مقام وارزش فرهنگ وادب ودانش‌ایران بیش‌ازپیش مشهود خواهد افتاد . خواهد افتاد .

---

۱۷ – جزوه سیر کتاب درایران ازایرج افشار ص ۲٤ – ۲۵ .

۱۸ – ازتحقیقات آقای ایرج افشار لیکن ایشان متذکر شده‌اندکه یازده سال بعداز درگذشت شاه‌عباس اول‌که تصور میرود منظورشان شاه‌عباس ثانی بوده‌است .

۱۹ – تحقیق استاد سعید نفیسی . راهنمای‌کتاب .

معرفی سه اسطرلاب موجود در موزهٔ ایران باستان

خانم پروین برزین

اسطرلاب لفظ یونانی‌است یعنی ترازوی آفتاب (اسطر ترازو و لاب آفتاب)، برخی این کلمه را فارسی میدانند بمعنای ستاره‌یاب که باآن اعمال نجومی ازقبیل تعیین ارتفاع ستارگان ، آفتاب ، تشخیص زمان ، تقویم سیارات ، آشنائی بطالع انسانی ، تقویم سیارات وقوس‌النهار کواکب وسایر امور فلکی را معین میسازند .

اختراع اسطرلاب را به منجم بزرگ یونانی «هیسپارك» که درقرن دوم پیش‌ازمیلاد زندگی میکرد نسبت میدهند. پس ازظهور دین مبین اسلام دانشمندان ومنجمین بزرگ اسلام وایرانی‌درتکمیل اسطرلاب کوشیدند. نخستین کسی که ازعلمای اسلام بساختن‌اسطرلاب همت‌گماشت وآنرابکار بست ابراهیم‌بن حبیب‌بن فزاری است (درحدود سالهای ۱۳۶ و ۱۵۸).

اسطرلاب دارای‌انواع‌مختلف‌است که عبارتنداز: زورقی، سطری ، صلیبی ، کری ، ذی‌العنکبوت ، رصدی ، مطبخ ، مطبل ، سدس ، ثلث ، قوسی ، طوماری ، هلالی ، عقربی ، صدفی ، ذات‌الحلق وغیره .

شکل ۱ – جزئی از اسطرلاب که حجره یا ام نامیده میشود

اسطرلاب‌دارای‌اجزاء مختلفی‌است که اسامی‌خاصی‌دارند. اینك ما بنقل آنچه درکتاب بیست باب اسطرلاب نصیرالدین طوسی درمورد اسامی‌اجزاء اسطرلاب‌آمده میپردازیم : «آنچه دردست‌گیرند واسطرلاب‌را ازآن آویزند آویز یا علاقه‌گویند وآنچه علاقه درآنست آنرا حلقه وآنچه حلقه در وی است عروه خوانند وبلندی‌که عروه برآن میخ شده آنراکرسی گویند وآنچه‌کرسی بدو بسته شده صفحه‌ها وعنکبوت‌ها در اندرون وی جای‌گرفته آنرا حجره یا ام گویند (شکل ۱). درروی تمام صفحه‌ها صفحه‌ایست مشبك‌که آن را عنکبوت شبکه میخوانند (شکل ۲). میخی‌که برمرکز عضاده وحجره وصفحه‌ها وعنکبوت بگذرد آنرا قطب خوانند وبردوطرف عضادهٔ دوقطعه قائم است آن دو را دفتان خوانند وهریکی را بالانفراد لبسنه گویند ودرهریکی ازآن‌دو لبسنه سوراخی‌است که آنرا ثقبه ارتفاع نامند. آنچه قطب برآن استوارگردد

شکل ۲ - جزئی از اسطرلاب که عنکبوت نامیده میشود

شکل ۳ - اسطرلاب برنجی - قرن دوازدهم هجری

فرس خوانند وحلقه‌ای که درزیرفرس بود تا فرس ازسطح عنکبوت مرتفع شده باشد آنرا پشیزه وفلس خوانند وآنکه عنکبوت را بدان میگردانند آنرا مدیر یعنی دوردهنده نامند. درحجره هفت یا پنج یا سه صفحه نهاده بود وآن جهت شهر های مختلف میباشد. دربعضی اسطرلاب‌ها صفحه‌ایست اضافی که آنرا آفاقی خوانده‌اند».

اینك بشرح سه اسطرلاب متعلق بموزه ایران‌باستان میپردازیم :

۱ - اسطرلاب برنجی با ۷ صفحه که نام سازنده درپشت اسطرلاب درقسمت پائین درون ترنجی به ترتیب زیر ذکر شده است: «علی‌بن‌حسن محمدخلیل الفقرا الحقیرضعیفه» درتاریخ ساخت اسطرلاب درقسمت بالا درپشت اسطرلاب بشرح زیر ملاحظه میشود : «واسع السموات والارض فی سنه ۱۱۰۶» کرسی اسطرلاب بطورمشبك ساخته شده‌است (شکل ۳).

۲ - اسطرلاب بزرگ برنجی که روی کرسی آن عبارات زیر کنده شده‌است : بموجب فرمان قضا جریان سلطان سلاطین سید خواقین دوران پشت و پناه اهل ایمان ولینعمت عالم وعالمیان مدار سپهر دولت وعدالت قطب فلك اعظم عظمت وجلالت اختر درخشان اوج گیتی ستانی مهرتابان وانسط السماء جهانبانی شده . . . سلطانحسین صفوی موسوی حسینی خلدالله

شکل ٤ – اسطرلاب برنجی – قرن دوازدهم هجری

شکل ٥

لی ظل معتدلته علی رو . . . الا نام اللیالی والایام اسطرلاب
، صورت انجام یافت فی شهر رمضان ١١٢٦ .
دریشت اسطرلاب عبارت زیرخوانده میشود :
«بسم الله تعالی شأنه العزیز السلطان السلطان السلطان
ماقان الخاقان الخاقان – ابوالمظفر السلطان فتح علیشاه
جار خلدالله ملکه ١٢٤٧ .
نام محرر داخل ترنجی درپائین عبارت فوق باین ترتیب
قه اقل الطلبه محمدباقر اخ الصانع» ذکرگردیده است .
رت دیگری که نام سازنده اسطرلاب را مشخص میسازد نیز
شم میخورد. «اقل الطلبه عبدالعلی بن محمدرفیع» (شکل۳) .

۳ – اسطرلاب برنجی کوچك با ۷ صفحه که برروی کرسی
آن با عبارت عربی تزئین یافته است . درپشت اسطرلاب که عبارت
بشرح زیرخوانده میشود :
صنعه محمد مقیم الیزدی فی سنه ١٠٥٢ هان .
وقدکان "راقم وکتابته ونقاش ذالك کله العبد النصیر
محمدمهدی الیزدی درحدفاصل دوعبارت فوق که نام سازنده
ونویسنده ذکرشده یك بیت شعر
چیست این سقف بلند ساد بسیار نقش
زین معما هیچ دانا درجهان آگاه نیست
نیز مشاهده میگردد (شکل ٥) .

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۲)

چرا برخی اوقات اشیاء چوبی تاب برمیدارد ؟ چینی‌های ترك خورده را چگونه تمیز کنیم ؟ بحثی دربارهٔ استفاده از حلال‌ها درلکه‌گیری .

دکتر جاوید فیوضات

چوب (Bois - Wood) این کلمه درصنعت بقسمتی از ساقه گیاهان اطلاق میشود که نسج خشبی آنها کاملا مقاوم و محکم شده‌است – قسمت میانی ساقه (Heart - Wood) را که محکمتر از ناحیه خارجی (Sap - Wood) است تنه می‌نامند – آوندهای آبکش که شیرهٔ نباتـی را بقسمتهای مختلف گیاه منتقل میکنند درناحیه خارجی یعنی قسمت نرمتر ساقه قراردارند وبهمین جهت این لایه بیشتر از قسمتهای داخلی مورد هجوم حشرات واقع میشود واگر چوبرا بطریق صحیحی خشك نکرده باشند ، این ناحیه زودتر ازسایر قسمتهای چوب می‌پوسد (آوندهای چوبی که شیره خام را از ریشه گیاه ببرگها میرسانند درتنه یا قسمت داخلی ساقه قرار دارند وسبب استحکام این ناحیه میگردند) آوندها در امتداد طولی ساقه قراردارند وکم‌وبیش در مقطع طولی گیاهان مختلف خطوط مشخص بنظر میرسند وآنها را رگه های چوب یا الوار می‌نامند . گاهی چوب را در امتداد رگه‌ها (برش طولی) وگاهی عمود برآنها (برش عرض) اره مینمایند واکثراً ازطرحهای طبیعی واشکال جالبی که از طرز قرارگرفتن رگه‌ها حاصل میشود برای تهیه اشیاء مختلف تزئینی استفاده میکنند – دربعضی درختان – رگه‌ها با یکدیگر مجاور ونزدیکند ودربرخی فاصله بیشتری میان آنها بچشم میخورد ، چوب درختان نوع اول محکمتر ازچوب‌درختان نوع‌دوم‌است، بهرحال بهتر است درهرمورد چوبی را انتخاب کنند که مشخصات آن با شئی مورد نظر متناسب باشد .

نه تنها صنعتگران وهنرمندانی که با چوب سروکار دارند بلکه افرادیکه مرمت اشیاء واثاث چوبی را بعهده میگیرند لازم است قبلاً اطلاعات کافی دربارهٔ انواع چوبها ومشخصات هریك کسب نمایند .

تنه هردرخت بعدازبریده شدن مقداری رطوبت دارد (شیرهٔ نباتی) که قبل ازاستعمال باید خشکانیده‌شود – غالباً قطعات‌چوبی درحین‌خشك‌شدن چروکیده میشود وشکل‌اولیه‌خودرا از دست میدهد – چوبهائی‌که شیرهٔ گیاهی خودرا (رطوبت) ازدست میدهند بسیار جاذب‌الرطوبه هستند واین‌خاصیت غالباً درچوبهای تازه سبب‌تغییرحجم آنها درامتداد عرض (عمود بررگه‌ها) میگردد . درهنگام ساختن اثاث چوبی مانند قفسه ونظائرآن بهتراست فاصله مناسبی برای تغییر حجم قطعات چوبی قائل شوند حتی در مورد چوبهائی که باروش درست خشك شده باشند عدم رعایت این نکته بسبب افزایش حجم قطعات چوبی نیروی زیادی تولید میکند که بنوعی خسارت منجر میگردد -- اگر صفحه چوبی بزرگی را که سطح فوقانی میزی را تشکیل میدهد با اتصال قطعات چوبی تعمیر ومستحکم کنند ، باحتمال زیاد درهوای رطوبت «تاب» برمیدارد زیرا قطعات‌متصل‌شده مخصوصاً اگردرامتدادی عمود بررگه‌ها پیچ شده‌باشند، مانع ازانبساط‌میگردد، ازاینرو بهتراست که تعمیرآنها باروش مزبور خودداری شود .

ممکنست انحنائی درچوبهای تازه بموازات رگه‌ها یا عمود برامتداد آنها ظاهرشود و

دونمونه ازکنده‌کاری روی چوب

این امر دلیل براینست‌که قسمتهای داخلی‌وخارجی الواربطوریکنواخت ویکسان خشك نشده‌اند.

استفاده از چوبهای خم‌شده جز درموارد استثنائی جائز نیست ودرهنگام ضرورت‌بهتر است انحناء لازم را از اتصال قطعات کوچکی که بشکل مناسب اره یارنده شده‌اند فراهم کنند .

درموارد ضروری برای خم‌کردن قطعات چوبی آنهارا برای مدتی‌که بابعاد وجنس چوب بستگی دارد درظرف آب جوش غوطه‌ور میکنند وبلافاصله پس ازخارج‌کردن از ظرف آنهارا خم کرده وباوسائل لازم تا هنگام خشك شدن بهمان حالت نگه میدارند ، بعدازاینکه چوب کاملا" خشك شد شکل جدید خودرا حفظ میکند .

برای خشکانیدن قطعات چوبی که اتفاقاً خیس‌میشوند مخصوصاً آنهائیکه دراثرطولانی شدن مدت تقریباً ازآب اشباع میگردند باید دقت لازم مبذول شود تا از شکافتن یا تاب برداشتن آن جلوگیری گردد دراینموارد بجای استفاده از بخاری برقی یا جریان هوای گرم بهتراست چوبرا درهوائی ملایم و آزاد بتدریج خشك نمایند .

اثاث چوبی مخصوصاً آنهائی راکه از چوبهای نرم تهیه شده‌اند باید مرتباً بازدید نمایند تا مورد هجوم حشرات مخصوصاً موریانه قرارنگیرد ، اگرکف طالارهارا با سیمان یا آجر مفروش نمایند تاحدود زیادی از انتشارحشره جلوگیری میشود ، برای ضد عفونی‌کردن قطعات چوبی بزرگ معمولا" ازکروزوت* (Creosote) استفاده میکنند وبرای محافظت‌اشیاء چوبی کوچك روشهای مختلفی متداول است‌که بعضی ازآنها درشماره‌های قبل تحت عنوان (آفت حشرات) ذکر شده‌اند .

چوب آلش (Hêtre - Beech) چوب این درخت را غالباً برای تهیه اشیاء‌کوچك بکار میبرند وچون رنگ را بسهولت بخود جذب مینماید لذا مورد توجه مبل‌سازان میباشد .

چوب بلوط (Chêne - Oak) این‌درخت دراغلب نواحی آسیا ، اروپا وامریکا میروید رشد آن بطی وکند است ، چوب آن بسیار محکم وبادوام میباشد بهمین سبب تاچندی پیش بمقدار زیادی آنرا برای تهیه مبل ، ساختمانهای چوبی وحتی بدنه کشتی‌ها بکارمیبردند —

اگر تنه بلوط را بطریق مخصوصی اره کنند غالباً طرح وشکل جالبی درمقطع آن بنظر میرسد. درگذشته اکثراً اثاثی راکه از چوب بلوط تهیه میکردند روغن زده سپس با رنگهای گیاهی رنگ میکردند ولی بعدها بجای روش مزبور مخلوط موم وتربانتین بکار بردند - چوب درگذشته چوبهای بلوط را با تیشه صاف وپرداخت میکردند لذا ناهمواریهای ناشی ازاین روش اکنونهم بر روی اثاث قدیمی بچشم میخورد ، بعلاوه درقدیم برای اتصال چوب بجای استفاده از سریشم ازمیخهای چوبی استفاده میکردند بعدها بکمك اره تنه ها وکندههای چوبرا بصورت الوار یا تخته درآوردند که اتصال آنها بوسائل سهلتری میسر میباشد - درگذشته غالب اشیاء چوبی را از راه منبت‌کاری تزئین میکردند .

چوب درختان میوه (Bois des Fruitiers - Fruit Wood) ازچوب درختان سیب و گلابی وگیلاس برای تهیه اشیاء کوچك وهمچنین درمنبت‌کاری استفاده میشود .

چوب زیتون (Bois d'Olivier - Olive Wood) چوبی‌است برنگ خاکستری مایل بسبز، دارای رگه های تقریباً چسبیده بیکدیگر که در منبت‌کاری بکار میرود .

چوب لیمو (Bois de Citron - Satin Wood) درقرن هیجدهم از این چوب کمرنگ زرد روشنی دارد برای تهیه روکشهای اثاث تختهای استفاده میکردند واین روکشها اکثراً دارای نقش‌ونگار طبیعی زیبائی است .

چوب کاج (Bois de Pin - Pine Wood) این درخت ازخانواده مخروطیان بشمار میآید ، غالب درختان این خانواده دارای تربانتین یا رزین مخصوصی میباشند، چوبآنها نرم است وبرای ساختن چوب‌بست وگاهی‌روکش اشیاء چوبی بکار میرود .

چوب گردو (Noyer - Walnut) این چوب درتمام ادوار مورد توجه وعلاقه‌نجاران بوده است - ازپوست‌گردوی نارس رنگ‌سیاهی‌بدست میآورند (همین ماده رنگی است‌که هنگام شکستن گردو سبب سیاهی دستهای گردو فروشان میشود) گاهی بعضی ازنقاشان روغن مغز گردو را بجای روغن‌دانه‌کتان بکار میبرند - رگههای چوب‌گردو یکنواخت و نزدیك بهم میباشند ، این‌چوب باوجود اینکه دارای استحکام زیادی است معذالك کارکردن با آن آسانست وبخوبی صیقل می‌پذیرد معمولاً رنگ آن قهوه‌ای کمرنگ است که گاهی لکههای سیاهی درآن بنظر میرسد - ازچوب‌گردو بیشتربرای ساختن روکش اثاث چوبی استفاده میشود و بندرت تمام قسمتهای اشیاء بزرگ را ازاین چوب‌میسازند . قطرروکشهائیکه درقرن هیجدهم از این چوب تهیه میشده است غالباً درحدود ۱/۵ میلیمتر میباشد . بزرگترین نقص چوب‌گردو دراینستکه سریعتر ازسایر اقسام چوبها مورد هجوم موریانه_یاکرم چوب قرار میگیرد وازاین نقطه نظرلازم‌است اشیائی راکه ازاین چوب ساخته‌شده‌اند مرتباً وبدقت مورد بازرسی‌قراردهند.

چوب ماهون (Acajou - Mahogany) رگههای این‌چوب بسیار فشرده میباشند . بهمین جهت بندرت تاب برمیدارد ویا چروك میخورد ، رطوبت درآن تقریباً تأثیر ندارد . چوب بسیار محکمی است وبسبب داشتن مشخصات فوق‌الذکر باوجود اینکه کارکردن با آن دشوار است ولی موارد استعمال فراوانی دارد . رنگ آن از قهوه‌ای تیره تا قهوه‌ای روشن تغییر میکند ، اگرمدتی طولانی درمقابل اشعه آفتاب قرارگیرد رنگ خودرا به نسبت زیادی ازدست میدهد - این چوب را میتوان بخوبی پرداخت کرد وبعضی اقسام آن حتی نیازی به لاك‌والکل ندارند ، درگذشته‌آنرا با مخلوطی ازگرد آجر وروغن دانه‌کتان صیقل میدادند وگاهی بعضی رنگهای گیاهی نیز باین مخلوط میفزودند - اگربدواً ازلاك‌والکل استفاده کنند ، این ماده وارد رگهها میشود وسطح چوب برای صیقلی‌شدن آمادگی بیشتری پیدا میکند .

چوب‌بندی یا تخته‌بندی کف اطاق (Parqueterie - Parquetry) برای فرش کردن کف اطاق گاهی‌قطعات چوبی متحدالشکل وهم‌جنس‌را بطوری بهم وصل‌میکنندکه طرح وشکل‌هندسی جالبی را مجسم نماید ، اگرامتداد رگهها درقطعات مجاور عمود برهم قرار گیرند طرح

مجموعه‌ای ازوسایل حکاکی ومنبت‌کاری

(Contrast) پیداکرده ونمایانتر میشود .

چینی های تـرك خورده (Fêlure de la Porcelaine - Cracks in Porcelain)
اگر ترك‌خوردگی‌هارا گاهگاهی بدقت پاك وتمیز نمایند کمتر ازهنگامیکه از چرك پرشده‌اند بچشم میخورند ، برای این منظور روی شکاف را با قطعه‌ای از پنبه لائی کـه از محلول پاك‌کننده‌ای‌اشباع شده‌است می‌پوشانند ودرطی روزپنبه را مجدداً بمحلول آغشته می‌نمایند یا باقطعه پنبه دیگری تعویض می‌کنند تا محلول پاك‌کننده بداخل شکاف نفوذ نماید ، بهتراست این عمل را با استفاده از برس زبری که بمحلول فوق‌الذکر آغشته شده‌است تکمیل نمایند ، البته این روش فقط درمورد چینی‌های لعابدار مفید است ودربارهٔ اشیاء گلی لعابدار وحتی بدل چینی بعلت تخلخل زیاد آنها چندان مؤثر نمیباشد (مواد پاك‌کننده در فصل لکه‌گیری ذکر خواهند شد) .

حکاکی وگراورسازی (Gravure - Engraving) اصول این صنعترا اززمانهای بسیار قدیم می‌شناختند ، حکاکی های روی استخوان وعاج وحتی نقوش حك شده روی اشیاء گلین مربوط بدوران حجر دلیلی برصحت این گفته است – با مرورزمان این هنر وصنعت گسترش بیشتری یافت بطوریکه تزئینات آئینه‌های برنزی متداول در رم باستانی غالباً بطریق حکاکی تهیه میشدند .

بعداز انتشارصنعت چاپ درصدد برآمدند تا نقوش حك شده بر سطوح فلزی را بصورت چاپ روی اوراق کاغذ منعکس‌نمایند ، تهیه مرکب مناسب عملی‌شدن این فکررا مدتی بتأخیر انداخت تا اولین بار دراواسط قرن پانزدهم درآلمان با استفاده از مرکبی مخلوط از دوده و

روغن توانستند این منظور را عملی سازند .

باید توجه داشت که کلمات حکاکی یا قلمزنی بیشتر درمورد اشیاء تزئینی متداول است مانند حکاکی روی فلزات قیمتی ازقبیل طلا ونقره یا حکاکی روی ناحیه معینی از اشیاء فلزی ظریف مانند قاب ساعت یا آئینه وظروف خانگی ولی درصنعت چاپ بلفظ گراور (کنده کاری روی صفحات فلزی کم‌ارزش) اکتفا میشود - بطورکلی‌دراین صنعت ازوسائل وابزارمخصوصی برای کندن سطوح فلزی استفاده میشود مانند قلم سوزنی یـا قلم خط انداز (Pointe à Tracer - Scriber) که دارای نوك تیز ومحکمی است وبرای علامت‌گذاری بکارمیرود ، قلم حکاکی (Burin - Graver) که ازفولاد ساخته میشود واکثراً مقطع آن لوزی شکل وسطح انتهائی آن مایل برمحور (اریب) است وبرای بریدن وتراشیدن بکارمیرود ، ازقلمهائی‌که مقطع‌آنها مربع‌شکل‌است برای‌رسم طرح موردنظروازقلمهای بانوك‌مدور (Round - Noesed) برای نقطه‌گذاری استفاده میکنند - خط‌کش مسطحی را که دارای لبه‌های تیز وبرنده‌ای است (Line Graver) بـــرای ترسیم خطوط موازی وابزاری بنام شاب (Décrottoir - Scraper) را برای صاف کردن وپاك‌کردن حکاکی‌های کهنه بکار میبرند ودرآخرکارناصافی‌هارا زدوده و بکمك وسیله صیقل دهنده و پرداخت کننده‌ای (Polissoir - Brunissoir - Burnisher) قسمتهای حکاکی شده را می‌سایند (طرز کار چرخ پرداخت درشماره‌های قبل ذکر شده‌است)- ازگیره‌ها ووسائل گوناگونی مانند کیسه‌های چرمی پرازشن برای ثابت‌نگاهداشتن اجسام در هنگام حکاکی استفاده میشود - در حین کار ابزار حکاکی را در موارد لازم بکمك سنگ‌ساب (Pierre à Huile - Oil Stone) تیز میکنند .

برای تهیه گراور غالبا ازصفحات مسی استفاده میکنند زیرا کارکردن روی این‌فلز وخراشیدن آن بوسیله قلمهای حکاکی بآسانی میسر است ومرکب نیز براحتی درون خطوط آن جایگیر میشود - درمورد صفحات مسی نیازی باستفاده ازچرخ پرداخت یا سایر وسائل جلا دهنده نمیباشد . باوجود این‌گاهی ازفلزات وآلیاژهای مختلف مانند فولاد ، روی ، برنج ، نقره ، آهن نیز برای این منظوراستفاده میشود .

در سالهای اخیر غالباً بجـای روشهای قدیمی روش تازه‌ای بنام (Mezzotint) درگراور سازی متداول گردیده است ، دراین روش بوسیله اسکنه (Ciseau - Chisel) سطح صفحه مسی را کنده وطرح لازم را بشکل خطوط برجسته (Burr) ایجاد مینمایند سپس بکمك یك Scraper حاشیه‌های خطوط برجسته را صاف میکنند ، درنتیجه هنگام آغشتن مرکب فقط نقاط برجسته صفحه مسی آغشته میشوند وسایر نقاط آن یا اصلا بمرکب آغشته نمیشوند یا بمقدار کمی آلوده میگردند (کمی‌وزیادی آلودگی بمیزان عمق وسایش نقاط بستگی دارد) درنتیجه یك رشته نقاطی‌که رنگ آنها میان سیاه وسفید است بوجود می‌آید وگراور (روح‌دار) میشود وازنقطه‌نظر هنری نوعی (Ton - Tone) درآن بوجود می‌آید ، این شیوه را که نسبت بگراورهای قدیمی مزایای زیادی دارد (Dry - Point) می‌نامند .

حلالها (Solvents) هرگاه دو یا چند ماده را با یکدیگر بیامیزند گاهی ازنظرشیمیائی روی همدیگر تأثیر کرده ودراثر فعل‌وانفعالهای شیمیائی مواد جدیدی بوجود می‌آید ، گاهی نیز بطورساده با هم مخلوط میشوند ، درامورهنری غالباً حلال بماده‌ای اطلاق میشود که از نظر شیمیائی تأثیری برمواد مجاورش ندارد وفقط بطور ساده با آنها مخلوط میشود مثلاً برای پاك کردن ورنی ها ازمایعی که بتواند بآسانی با این ماده مخلوط شود وبعبارت دیگر ورنی را درخود حل نماید (بدون‌اینکه ازنظر شیمیائی ترکیب آنرا تغییر دهد) استفاده میکنند اگریك ماده رزینی را درحلال مناسبی مانند الکل حل‌کرده وبا برس روی اشیاء بکشند بعدازمدتی کمی الکل تبخیر گردیده وماده رزینی بشکل یکنواختی روی شیئی تهنشین میشود - البته برای زدودن ماده رزینی یا ورنی لازمست عمل عکس انجام‌گیرد ، بدینطریق‌که با افزودن مقداری
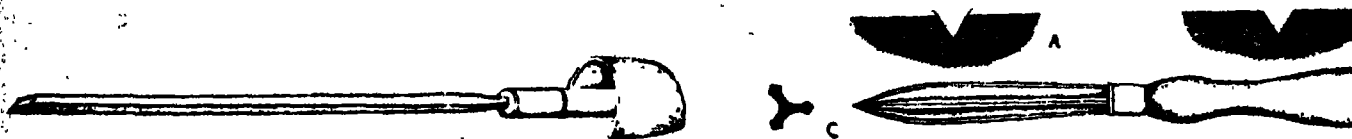
طرحی ازیك قلم حکاکی ونمونه‌ای ازیکنوع Scraper ومقطع آن

حلال ورنی را مجدداً بصورت محلول درآورند سپس با مقدار بیشتری ازحلال خالص آنرا از روی جسم مورد نظر بزدایند .

گاهی نیز برای پاك‌کردن لکه‌های رنگین از قبیل لکه‌های جوهر یا مرکب ازخواص شیمیائی اجسام استفاده میکنند وموادی را برای این منظور بکار میبرند که دراثرواکنش های شیمیائی ، مواد رنگین موجود در لکه را تجزیه کرده وآنهارا بمواد بیرنگ قابل حلی تبدیل نماید – البته ماده‌رنگ‌بری‌که انتخاب میشود نباید روی جسم لك شده تأثیر کند .

درصورتیکه بخواهند فقط ازخواص فیزیکی حلال استفاده کنند باید حلالی بکار برند که فقط ماده یا لکه مورد نظر را حل کند وروی سایر قسمتها تأثیر ننماید . البته یافتن چنین حلالی دربعضی موارد بسیار دشوار میشود ، مثلاً چنانکه درشماره‌های قبل درمورد «پاك‌کردن نقاشیهای رنگ روغنی» بیان شده است زدودن ورنی نقاشیهای مزبور بسبب اینکه حلال ورنی درعین حال میتواند رنگ روغن را نیز حل‌کند دشواریهائی بوجود میآورد که با شیوه خاصی باید آنهارا مرتفع نمود (بعضی ازاین نکات درشماره های قبلی ذکر شده‌اند) بهرحال دراین موارد از خواص فیزیکی حلال استفاده کرده وبکمك اعمال مکانیکی از قبیلستردن لکه‌های سست شده (آغشته شده بحلال) مواد مورد نظر را میزدایند – گاهی نیازی باجرای اعمال مکانیکی نیست مثلاً هنگام پاك کردن لکه‌های روغنی‌کافی است آنها را فقط به بنزین‌بیامیزند– موادی که از نتیجه اختلاط حاصل میشود بآسانی تبخیر میگردند .

بنابرآنچه گفته شد انتخاب حلال در هرمورد بستگی بنوع مادهٔ (حل شونده) وجنس اجسامی دارد که باید در حلال حل شوند .

لکه‌های چربی وروغن بسبب شکل مخصوصشان بآسانی قابل تشخیص‌اند وروش پاك‌کردن آنها بطورجداگانه زیر عنوان (لکه‌های چربی) بعداً ذکر خواهد شد .

لکه‌های مومی را نباید با لکه‌های چربی اشتباه کرد وبهترین حلال آنها کلرفرم (Chloroform) وبی‌سولفوردوکربن (Carbon Bisul phide) میباشد (کلرفرم مایعی است بیرنگ با بوی مخصوص و طعم نسبتاً ملایم‌که در ۶۱ درجه میجوشد وبخارات بیهوش‌کننده‌ای از آن متصاعد میگردد . چون درمقابل هوا ونورفاسد میشود لذا یك سانتیمترمکعب الکل مطلق بدان میفزایند علاوه ازمواد مومی حلال خوبی برای چربیها ، روغنها وحتی کائوچو بشمار میآید – بی‌سولفور کربن نیز مایعی است بیرنگ وبدبوکه درآب نامحلول است ولی با الکل واتر مخلوط میشود – مایعی‌است قابل اشتعال وبسیار فرّارکه در ۴۶ درجه میجوشد ، بخاراتی که درحرارت معمولی ازآن متصاعد میشود برای تنفس مضرند . موارد استعمال‌صنعتی زیادی دارد . علاوه برموم ، مواد چربی رزینی‌گوگرد ، ید ، کائوچو و فسفر سفید را نیز حل میکند) .

سریشم ، چسبهای ژلاتینی ومواد قندی برعکس فوق‌الذکر بوسیله آب پاك میشوند ولی سرعت عمل دراین موارد بطی‌تر ازحالات قبلی است .

رزینها درالکل حل میشوند ولی اکثرآنها دربنزین نامحلولند .

رنگهای تازه‌ای که منشاء سلولوئیدی دارند درآستن* (Acetone) حل میشوند ومعمولاً ورنیهای رزین‌که درالکل حل نمیشوند درآستن حل میگردند .

نمکهای معدنی مانند طعام وسولفات سدیم وغیره بآسانی درآب حل میشوند بنابراین لازم است اشخاص مبتدی ابتدا نوع لکه را مشخص کرده سپس درصدد تهیه حلال مناسب برآیند. بشرط اینکه حلال مضر بحال جسم لك شده نباشد مثلاً جوهر نمك (آسیدکلریدریك) میتواند تعداد زیادی ازلکههای فلزی را بزداید ولی این آسید را نمیتوان برای پاك کردن اشیاء مرمری بکار برد زیرا این آسید وحتی آسیدهای ضعیفتری مانند سرکه (آسید استیك) نیز مرمر را فاسد می‌نمایند. همچنین باوجود اینکه دربسیاری موارد ازآمونیاك غلیظ برای پاك‌کردن اشیاء مختلف استفاده می‌کنند ولی هرگزنباید این‌داروا برای‌پاك‌کردن اشیاء برنزی‌بکاربرند زیرا سبب فساد آنها میشود – پاك کردن اجسامی که از نظر شیمیائی مخلوطی از مواد مختلف بشمار میآیند امر بسیار دشواری است مثلاً درمورد پاك‌کردن نقاشیهای رنگ روغن باموادگوناگونی از قبیل ورنی ، رنگ ، زمینه یا بوم ، چوب وکرباس مواجه هستیم که ساختمان شیمیائی بعضی ازآنها بدرستی معلوم‌نیست وعلاوه براین شیوه وتکنیك مخصوص هرنقاش نیزبرپیچیدگی موضوع میفزاید بهمین جهت چنانچه قبلاً نیز بدفعات یادآوری گردیده است مرمت وحتی پاك کردن تابلوهای نقاشی امری‌است‌کاملاً فنی وهرگز نباید مسئولیت این قبیل امورکه بظاهر ساده میباشند بافراد مبتدی وبدون صلاحیت واگذار شود – بهرحال بهتر است هنگام استعمال هرنوع حلالی ، مادهٔ نگاهدارندهٔ مناسبی نیز در دسترس باشد تا درموقع ضرورت بتوان ازآثار مضر حلال کاست ، مثلاً اسانس تربانتین بـرای جلوگیری ازشدت اثرالکل برروی ورنی (درمورد تابلوهای نقاشی) – نفت در مقابل آستن ومواد قلیائی درمقابل آسیدها وغیره .

موادی که ذیلاً ذکر میشوند حلالهائی هستند که معمولا درامور هنری مورداستفاده قرار میگیرند و خواص ومشخصات اغلب آنها تاحدود امکان درشماره‌های قبل بیان شده‌اند.

آب ، آستن (Acetone) ،الکل ، تیزاب سلطانی (مخلوطی از جوهر شوره وجوهر نمك) ، آستات اتیل (Ethyl Acetate) ، آستات آمیل (Amyl Acetate) ، بنزن (Benzene) بنزول (Benzol) ،بی‌سولفورکربن ، تتراکلورکربن (Carbon Tetrachloride) ، کلرفرم، اتر (Ether) ، بنزین (Benzine) ، آسیدکلریدریك (برای پاك‌کردن رسوبهای آهکی ، آسید فلوریدریك (Hydrofluoric Acid) برای‌مواد شیشه‌ای وسیلیسی) ، سیانورپتاسیم Potassium) (Cyanide برای طلا ونقره)، اسانس تربانتین پیریدین (Pyridine) ، الکل چوب تصفیه‌نشده (Methylated Spirit) والکل‌چوب تجارتی (White Spirit) البته موادی نظیر تیزاب‌سلطانی، سیانورپتاسیم وآسیدها درمواردعادی‌مصرفی‌ندارند وموارد استعمال‌آنهامنحصربآزمایشگاهمیباشد.

خاك فولر (Terre à Foulon - Fuller's Earth) خاك رسی است مخلوط از سیلیس Silice - Silica (اکسید سیلسیم) و آلومین (Alumine - Alumina اکسید آلومینیم) برنگ‌سفید یا خاکستری وگاهی زرد کمرنگ که برای گرفتن چربی درصنایع نساجی بکار میرود .

خراطی (Tourner - Turning) بعضی قسمت‌های اثاث و وسائل خانگی چوبـی مانند پایه‌های صندلی ومیزهای کوچك را خراطی کرده وبا ایجاد انحناء یا اشکال هندسی وضع جالب بآنها میدهند ، برای این منظور ازچرخ خراطی * استفاده می‌کنند – این‌وسیله‌را برای خراطی‌اشیاءگلی‌نیز بکارمیبرند – البته عمل‌خراطی قبل‌ازپختن ظروف‌گلی‌انجام‌می‌پذیرد .

خشکانندهها (Siccatives - Driers) این مواد را بروغن‌های نقاشی میفزایند تا سرعت خشك شدن آنها افزایش یابد مانند لینولیات کوبالت (Cobalt Linoleate) که گردی است قهوه‌ای رنگ ، اکسید سرب واکسید منگنز – درقدیم اکسید روی را نیز بهمین منظور بکار می‌بردند – بعضی رنگها مانند آبی پروس (Bleu de Prusse - Prussian Blue) بسرعت خشك میشوند ونیازی بسیکاتیوندارند – برعکس رنگهائی مانند شنگرف (Vermillon - Vermilion) خیلی بکندی خشك میشوند – دراکثر موارد مقدار کمی ازماده خشکاننده مثلاً جزء جزء دو درصد کافی میباشد .

نمونه‌ای ازگراور مربوط به سالهای اول قرن بیستم

یکی دوروز بود پی‌جوی او بودم ونمی‌یافتمش . دیروز خودش تلفن‌کرد و قرار دیدار امروز را گذاشتیم . وقتی بآتلیه‌اش میرفتم درذهنم یك سالن بزرگ پرازتابلوها ، پراز قلمدانهاوبوم‌ورنگ‌مجسم بود ، ومردی‌که‌بازست‌هنرمندانه‌ای کنار تابلوئی ایستاده و تصویر دل‌انگیزی را نقش می‌کند ویا پشت میزی نشسته وبا دقت و سلیقه خاص خود ، خط خوشی را می‌نویسد . ویا بکار تذهیب مشغول است .

شنیده بودم که آذربد علاوه برآنکه نقاش هنرمندیست، درخوش‌نویسی وتذهیب نیز دست دارد و فکر میکردم چنین شخصی باید آتلیه‌ای وسیع وپرزرق‌وبرق داشته باشد . اما آنچه دیدم خلاف تصور من بود . یك اتاق کوچك دومتر در دومتربود، یك‌میز کوچك، دوتاقفسه‌کتاب ومقداری‌تابلوهای خط ونقاشی وتذهیب ، باضافه دوسه‌تا ویترین‌کوچك که پراز انواع واقسام جعبه‌های کبریت ایرانی وخارجی بود .

بنظرمیرسیدکه او بکار مجموعه‌داری نیز علاقمنداست ومجموعه قوطی‌کبریتهای‌اودرنوع خود بسیار جالب‌توجه‌بود.

خودش پشت همان میزکوچك نشسته بود ودوروبرش پربود از کتاب ودفتر وکاغذهائی که ابزارکارش بود . مرد وارسته‌ای بود برخاست وبگرمی خوش‌آمد گفت .

گفتم میخواهم با خودش وباهنرش بهتر وبیشتر آشنا بشوم ونگاهم متوجه دیوار روبرو وچند تابلوئی که برآن نصب شده بود شد . یك تابلو زن زیبائی را نشان میداد که دست آفرینش هنرکار جلوه بخشیدن اوست . وچندتابلوی دیگر خط وتذهیب بود وبسیار جالب و چشم‌گیر . . . .

متوجه نگاه من بتابلوها شد وگفت :

زیاد جالب نیستند ولی امروز که من به پیری رسیده‌ام موجب خوشحالی من هستند . برای اینکه می‌بینم عمرم به بیهودگی نگذشته‌است . فرصتی بود برای آنکه اززندگی خودش بپرسم .

گفت :

سیزده ساله بودم‌که پدرم ازخانه خودش بیرونم کرد ، میدانید پای زن‌بابا درمیان بود ، یادم میآید از آن شب تا چهل شب توکوچه ، روی سکوی جلوی دکان میخوابیدم . آنوقتها دکانها شکل‌امروزرا نداشتند . جلویشان سکووستونی بودکه میشدم آدم بی‌خانمانی مثل من روی آن بیتوته کند. بعداز آن رفتم شاگرد استاد بهزاد شدم . درمکتب استاد بهزاد خیلی زحمت کشیدم و خیلی چیزها آموختم پس‌ازآن سالها گذشت ومن دررشته‌های مختلفی فعالیت‌کردم . بخدمت‌ارتش وارد شدم در اداره جغرافیائی ارتش کاری گرفتم وبعدازآن بشرکت نفت آمدم. اما در همهٔ این سالها دیگر هرگز پـا بمکتبی برای‌آموختن هنرم نگذاشتم ، فرصت نمیشد . این بود که خودم استاد خودم شدم وضمن فعالیت‌های همه‌جانبه‌ای که برای گذراندن زندگیم داشتم با مطالعه وتمرین مداوم . بالاخره توانستم آنطورکه آرزو میکردم باشم . حالا همه‌جور خطی را می‌شناسم ومیتوانم بنویسم . خط طغری . خط میخی کوفی و . . . . خط فانتزی راکه امروز تیتر بیشتر مقالات

وبرخی از داستانهای مجلات است من در سال ۱۳۰۶ ابداع کردم .

درکار تذهیب ونقاشی هم بجائی رسیده‌ام . اما ادعائی ندارم . اصلا احتیاجی نمی‌بینم هرکس هرچه هست برای خودش است ، نه برای برخ کشیدن وشکستن مردم .

این را هم بگویم که برخلاف خیلی اشخاص که کارهای هنری شغل وحرفه اصلی آنان است ، من هنرم را فقط بعنوان تفنن دنبال کرده‌ام و هیچوقت درفکرآن نبوده‌ام که پولی ازآن بدست بیاورم ولـــی با اینحال برای کارهای هنری مراجعین زیادی داشته‌ام وطبعا درآمدم هم بد نبوده است . نقشه‌ای روی میز گسترد وازکشوی میز چندعکس تمبر پست بیرون آورد وگفت :

اولین‌تقسیمات‌کشوری روی نقشه واین‌تمبرها بخصوص تمبرهای سازمان جنگلبانی ونفت قم کار من هستند . خیلی کتابهای درسی را هم که با حروف چاپی نیستند من نوشته‌ام ویا نقاشی آنهارا کشیده‌ام .

نگاهی تو چهره‌اش کردم ، زیاد شکسته نبود . بنظر میرسید زیاد پیر نیست ازنگاهم فکرم را خواند وگفت :

من حالا نزدیك شصت‌سال دارم . سال دیگر بازنشسته میشوم . اما چون همیشه کارمیکرده‌ام و همیشه درحال تلاش وفعالیت بوده‌ام گذران عمررا حس نکرده‌ام . حالا با اینکه صبح تا ظهر اداره هستم وکارم هم به نسبت سنگین است هر روز چهار تا هشت بعدازظهر اینجا هستم وکارمیکنم . کارها زیاد وسرسام آورند ، اما من خسته نمیشوم .

یادم‌آمدکه باید درباره خط - نقاشی‌وتذهیب که هنراوست اطلاعاتی بگیرم . وقتی برایش گفتم که چه میخواهم برخاست ودفتر بزرگی راکه جلد مخملی آبی‌رنگی داشت آورد وپیش روی من ورق زد .

دیدم همهٔ هنر این مرد در خط نویسی وتذهیب دراین دفتر جمع شده . تاریخچه مختصر خط را ازگذشته تا امروز با نمونه‌های جالبی ازانواع خط دراین دفتر نوشته بود . وقتی‌مرا درشگفت دید دفتررا بست وداد بمن وگفت میتوانید ازمطالب ونمونه‌های خطی آن استفاده کنید بعد هروقت خواستید بمن برگردانید .

تو راه کـه میآمدم فکر کردم ، خوبست پاره‌ای ازجوانهای ما ، آنهاکه همهٔ روزها وشبهای عمرشان بـه بیهودگی وبه بی‌هنری وخالی بودن میگذرد بیایند پای‌صحبت این مرد . بیایند هنر اورا به‌بینند تا هم اورا بشناسند وهم خودشان را شاید آنوقت نیروی خلاقهشان بکار افتد وبیشتر بدردخودشان وجامعشان بخورند واززندگیشان‌بهره بگیرند.

خیام

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست
نتوان به امید شک همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست
در بی‌خبری مرد چه هشیار و چه مست

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد
وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از آن جهان که پرسم از وی
کاحوال مسافران دنیا چون شد

نمونه‌ای ازخط آذرند

عکاسی رنگین

دکتر هادی

انواع مختلف فیلم‌های رنگی

اگر فیلم رنگی فقط دریك نوع ساخته میشد درصورت استفاده ازآن با نورهای مختلف (ازلحاظ حرارت رنگ) یا نتیجه با عدم موفقیت همراه بود ویا بکاربردن یك سری فیلترهای اصلاح‌کننده را ایجاب میکرد. برای‌کاستن ازاین اشکال فیلم‌های رنگی را معمولاً دردونوع میسازند:

۱ - برای «نور روز» یا «نور طبیعی» که جهت 5800 ° Kelvin متعادل است.

۲ - برای «نور چراغ» یا «نور مصنوعی» که با 3200 ° Kelvin تعادل دارد.

دردوربین‌های‌کوچك (۳۵ میلی‌متری - ۶×۶ ونظایر آن) که ازفیلم‌های نواری استفاده میشود وبرای هربار عکس گرفتن تعویض فیلم ممکن نیست‌گاهی اشکالاتی پیش میآید. بدین ترتیب‌که فرض‌کنیم دردوربین فیلمی برای نورمصنوعی (۳۲۰۰ درجه کلوین) وجود دارد وچند عکس با چنین نوری گرفته شده‌است. حال اگرپیش‌ازتمام شدن فیلم، عکسبرداری درنورخورشید(۵۸۰۰ درجه کلوین) لازم شود رنگهای عکس صحیح نخواهدبود وچنین‌بنظرخواهد رسیدکه ازپشت شیشه‌ی آبی‌رنگی نگاه میکنیم دراین وضع بااستفاده ازفیلترمخصوصی (مانند Kodak 85 B) که نورخورشید را همرنگ نورچراغ میکند میتوان با همان فیلم عکاسی‌کرد(محاسبه‌ی ضریب فیلتر را نباید فراموش‌کرد).

عکس این وضع، یعنی استفاده ازفیلم «نورخورشید» در «نورمصنوعی» (البته با فیلتر مخصوص) نتیجه‌ی خوبه نمی‌بخشد وتوصیه نمیگردد.

فیلم رنگی نگاتیف - و - فیلم رنگی پزیتیف

۱ - نگاتیف. - بطوری‌که ازاسم‌آن معلوم‌است رنگهای تصویری‌که برروی‌آنهاظاهرمیشود برعکس‌رنگهای«موضوع» عکسبرداری‌شده میباشد: یعنی سیاهی‌ها سفید - سفیدی‌ها سیاه - سبزها قرمز - قرمزها سبز . . . وچون ازاین نگاتیف برروی‌کاغذ حساس رنگی تصویری چاپ شود دوباره رنگها معکوس میگردد وبدین ترتیب رنگ اصلی «موضوع» بوجود میآید: یعنی «سبز» که درروی فیلم نگاتیف تبدیل‌به «قرمز» شده بود دوباره «سبز» میگردد.

ازفیلم‌های رنگی نگاتیف، روی‌کاغذ عکاسی معمولی (سیاه - سفید) میتوان بطورعادی عکس سیاه - سفید چاپ کرد ولی ازآنجاییکه مواد حساس‌کاغذهای سیاه - سفید فقط عبارت ازاملاح نقره (کلرور یا برمور) میباشد ونسبت به رنگها حساسیت ندارد لذا نتیجه‌ی چاپ ازفیلمهای رنگی بخوبی‌ی چاپ ازفیلم سیاه - سفید نمیتواند باشد. بدین معنی‌که رنگهای مختلف به «خاکستری»‌های متناسب بطورصحیح ودرست‌تبدیل نمیگردد. اخیراً کارخانه‌ی کداك بدین منظورکاغذهـای مخصوصی بنام پان‌آلور Panalur ساخته‌که بطوریکه از اسم آن معلوم است مانند فیلمهای سیاه - سفید پان‌کروماتیك بوده ونسبت برنگهای‌گوناگون نیز حساس است وبهمین‌جهت در موقع‌کارکردن باآن‌ها، درتاریکخانه نمیتوان ازلامپهای نارنجی یا سبز - زرد استفاده‌کرد.

امروزه فیلم‌های رنگی نگاتیف اکثرکارخانه‌ها، مانند آگفا، برای تمام مصارف فقط دریك نوع ساخته میشود واختلافی‌که ازمنابع مختلف نور، مانند خورشید یا چراغ، برروی فیلم حاصل میگردد درموقع چاپ یا آگراندیسمان بوسیله‌ی فیلتر اصلاح ورفع میشود.

توجه! درموقع عکاسی با این نوع فیلمها باید دقت کردکه همه‌ی منابع نورداری درجه‌ی حرارت مساوی‌یکدیگر باشد. مثلاً اگر ازچهره‌یی درکنار پنجره عکسی‌گرفته میشود که یکطرف آنرا نور روز (۵۸۰۰ درجه‌کلوین) روشن‌کرده وطرف دیگرآن تاریك است نباید برای روشن‌کردن آن طرف

۱

۲

ازچراغی‌که نورآن (۳۲۰۰ درجه‌کلوین) است استفاده‌کرد. زیرا اگربخواهند رنگ آن قسمت راکه نور روز دارد صحیح چاپ‌کنند طرف دیگر «زرد – قرمز» خواهد شد واگر این طرف را اصلاح‌کنند طرف دیگرآبی خواهدگردید. ولی اگر بدین منظور ازلامپ فلاش‌آبی یا فلاش الکترونیك (۵۸۰۰ – ۶۰۰۰درجه‌کلوین) استفاده شود چنین‌اشکالی‌پیش‌نخواهدآمد.

۲ – پزیتیف . – این‌فیلم‌ها احتیاج به چاپ‌ندارد وهمه‌ی رنگهای «موضوع» درروی آنها برنگ اصلی ظاهر میشود وبهمین علت ساختن فیلم واحد جهت تمام مصارف عملی نیست. وبایدکه درهرمورد نسبت به نور موجود وفیلم مورد استفاده دقت‌کامل بعمل‌آید تا رنگها صحیح ثبت‌گردد .

فیلم‌های رنگی پزیتیف را تك‌تك بریده ودرکادرهاییکه ازمقوا یا پلاستیك است قرارمیدهند (درنوع پلاستیکی فیلم میان دوشیشه واقع شده ازدستخوردگی وخراش وگردوغبار محفوظ میماند). (شکل ۱ – ۲)

برای بهتردیدن آنها ازوسائل ساده (شکل ۳ – ٤) تا پروژکتورهای‌اتوماتیك (شکل ۵) وجود داردکه باهربودجه‌یی میتوان نوع متناسبی پیداکرد .

ازفیلم‌های پزیتیف به دوطریق میتوان عکس چاپ‌کرد :

۱ – روی‌کاغذهای رنگی مخصوص پزیتیف (برگردان Reversal) که مستقیماً چاپ میشود .

۲ – روی‌کاغذهاییکه با فیلم‌های رنگی نگاتیف ازآنها استفاده میشد. دراین طریقه ابتدا ازفیلم رنگی پزیتیف روی یك فیلم رنگی نگاتیف که مخصوص اینکار است و آنرا (انترنگاتیف Inter negatif) میگویند چاپ میشود وازآن برای بدست‌آوردن عکس رنگی پزیتیف استفاده میگردد .

نگهداری فیلم‌های رنگی

نگهداری فیلم‌های رنگی ، اعم ازنگاتیف یا پزیتیف ، پیش‌ازگرفتن عکس وبعدازآن ، دقت ومواظبت بیشتری لازم دارد . بدین‌معنی‌که فیلم‌های خام (عکس‌گرفته نشده) درجای خشك وخنك (درحدود ۱۲ درجه‌ی سانتی‌گراد) باید بماند . زیرا حرارت ، فیلمهای رنگی را خراب میکند ورنگها را تغییرمیدهد . آنهارا سه‌ساعت پیش‌ازعکسبرداری درحرارت عادی محیط باید قرارداد ، یعنی بلافاصله پس‌ازخارج ساختن از یخچال یا هرمحیط خنك نباید عکس‌گرفت . وپس از عکسبرداری درحداقل زمان ممکن باید اقدام بظهورآنهاکرد.

عکس وفیلم‌های رنگی ظاهرشده مدت زیادی درمعرض تابش نور نباید باقی بماند زیرا تمام مواد رنگی دربرابر نور تجزیه شده رنگ خودرا ازدست میدهند. عکس‌های رنگی درآلبوم وفیلم‌های رنگی (نگاتیف یا پزیتیف) درجعبه‌های سربسته نگهداری میشود .

وسائل عکاسی رنگی

البته با هردوربینی‌گرفتن عکس رنگی امکان دارد ، اما هرچه وسائل بهتر وکاملترباشد واضح است‌که نتیجه‌ی حاصل بهترخواهد بود .

دوربین‌های ۳۵ میلی‌متری برای تهیه فیلم‌های رنگی ، مخصوصاً رنگی پزیتیف ، مناسب‌تر است زیرا هم ازلحاظ فیلم

٤ ٣

با صرفه‌ترند وهم پروژکتور آنها ازنوع ساده وارزان تاکامل وگران وجود دارد .

درعکاسی رنگی استفاده ازدووسیله خیلی مفید واقع میشود:

۱ – آفتابگیر، که ازانعکاس رنگهای همجوار بداخل دوربین جلوگیری میکند ودرنتیجه رنگ عکس‌ها بسیارصاف وتمیز مینماید .

۲ – سه پایه . – چون درپروژکسیون فیلم‌های رنگی پزیتیف برروی پرده این تصاویر ده‌ها بار بزرگتر میگردد لذا کمترین تکان خوردگی دست که باعث حرکت دوربین ومحوی عکس میشود بشدت احساس میگردد . درصورت استفاده ازسه پایه این اشکال ازبین میرود .

محاسبه‌ی نور درعکاسی رنگی

درمطالعه وتحقیق «حرارت رنگ» نور را ازنقطه‌ی نظر «کیفیت» مورد بررسی قرار دادیم . اینك برای محاسبه‌ی نور عکسبرداری لازم است آنرا ازلحاظ «کمیت» بسنجیم .

صحت محاسبه‌ی نور درعکاسی رنگی بمراتب مهمتر از عکاسی سیاه – سفید است زیرا علاوه براینکه «دامنه‌ی عمل Latitude » فیلمهای رنگی محدودتر میباشد اهمیت اشتباهات دراینجا بیشترمیباشد. باین معنی که زیاد ویاکم بودن مقدار نور درموقع عکسبرداری نه تنها درشفافیت فیلمهای پزیتیف تغییراتی بوجود میآورد حتی رنگهارا بطور محسوس خراب میکند وهیچگونه اصلاحی نیز درآن میسر نیست .

بکاربردن نورسنج وآزمایشات دقیق ومنظم درکاررنگی ازضروریات بوده وهمچنین لازم است نورسنج بدقت عیارشده ونتایج آن دقیقاً مورد «تعبیروتفسیر» قرارگیرد زیرا بخودی خود نمیتواند باندازه‌ی کافی و لازم حساب رنگ عمومی موضوع را نشان دهد . – با استفاده ازاطلاعاتی که درمورد بکاربردن نورسنج درعکاسی سیاه – سفید بدست آمده نور نواحی رنگی مختلف موضوع (روشن وتیره) را اندازه گرفته معدلی درمیان آنها باید اختیارکرد .

بعلت وجود چنین مشکلاتی ، صلاح دراینست که ازهر موضوع اقلاً دوعکس با دیافراگم یا سرعت‌های متفاوت گرفت تا یکی ازآنها بهتروصحیح‌ترباشد .

وقتی فیلم خراب ومعیوبی بدست آمد باید توجه داشت که دراینجا ، بعلت برگردان بودن فیلم (پزیتیف) محاسبه‌ی نور غلط نسبت بفیلم نگاتیف نتیجه‌ی معکوس میبخشد . یعنی تصویر تاریك نشانه‌ی کمی نور وتصویر روشن که رنگهای آن شسته شده وازبین رفته دلیل زیادی نور درموقع عکسبرداری میباشد .

درداخل هرجعبه فیلم رنگی دستورالعملی وجود داردکه چند درجه دیافراگم وسرعت برای عکاسی درهوای آزاد درآن نوشته شده . مطالعه‌ی این دستورات وبکاربستن آنها همیشه نتایج خوبی داشته است .

درعکاسی ، لااقل درابتدای کار وتـا موقعیکه دارای تجربه وتبحر کافی نشده‌اید ، ازسرعت $\frac{۱}{۱۰۰}$ یا $\frac{۱}{۱۲۵}$ ثانیه

استفاده‌کنید زیرا دراین سرعت اولاً تکان‌های معمولی دست چندان تأثیرمحسوسی درعکس‌نشان نمیدهد. ثانیاً موضوع‌هایی که با سرعت‌های متوسط درحرکتند دراینوضع تکان خوردگی قابل توجهی نخواهند داشت. ثالثاً رنگهای مختلف طبیعت برروی طبقات سه‌گانه فیلم رنگی اثری صحیح خواهدگذاشت ورنگها بهتر خواهد بود.

برای بدست‌آوردن رنگهای خوب وصحیح درهوای آزاد، صبحها تا دوساعت بعدازطلوع آفتاب وعصرها ازدو ساعت بغروب مانده عکس نگیرید. دراین دوموقع اشعه‌ی خورشید بیشتر به زردی وقرمزی متمایل است وتصاویری‌که دراین فواصل زمانی‌گرفته شود چنان خواهد بودکه‌گویی ازپشت شیشه‌ی زرد یا نارنجی بآن نگاه میکنید.

برای عکسبرداری با فلاش بدستورالعمل هرفیلم رنگی وهمچنین فلاش تعیین شده باید توجه‌کرد.

* * *

این بود اطلاعات مختصری راجع بعکاسی رنگی، تا آنجاییکه برای یك آماتور مبتدی مورد احتیاج است. فعلاً ازتفصیل دراین باره خودداری میکنیم زیرا کم است آماتوری که خود بظهور فیلم رنگی اقدام‌کند ونادر است آنکه دست بچاپ وآگراندیسمان عکس رنگی بزند.

لابراتوار رنگی تجهیزات دقیق وکـامل لازم دارد وکوچکترین‌نقص‌دروسائل یا خطا درعمل نتایج بد وناخوش‌آیند ببار میآورد. ازطرفی وسائل و مواد شیمیایی رنگی گران‌قیمت است وازطرف دیگر دربسته‌بندی‌های آماتوری وکوچك تهیه نمیگردد وعلل متعدد دیگر...

کافی‌است شما درگرفتن عکس‌های رنگی دقت وتوجه لازم بعمل آورده تصاویر جالب وخوب برروی فیلم ثبت‌کنید، بقیه‌کاررا به لابراتوار مجهز ومطمئن بسپارید.

* * *

بدینجا سلسله مقالات دنباله‌دار عکاسی پایان می‌پذیرد. امیدواریم خوانندگان عزیز طی‌ماههاییکه ازآغازآنهامیگذرد کم‌کم برموزکار آشنایی یافته واینك صاحب اطلاعات علمی وفنی‌کافی دراین زمینه شده‌اند. — ازاینجا ببعد طی مقالات مستقل سعی خواهیم‌کرد مطالب علمی، فنی وهنری عمیق‌تر وسنگین‌تری دراختیار خوانندگان‌گرامی بگذاریم تا بتواند آنان را درراهیکه قدم‌گذاشته‌اند بدرجات بالاتری رهنمون گردد.

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اردیبهشت و خردادماه ۱۳۴۷ دورهٔ جدید — شمارهٔ شصت‌وهفتم و شصت‌وهشتم

در این شماره:

مدیر: دکتر ا. خدابنده‌لو
سردبیر: [illegible]
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی: [illegible] شمارهٔ ۱۸۲ [illegible]

گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران

ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه ۲۲ فروردین‌ماه جاری پنجمین کنگره جهانی باستان‌شناسی وهنرایران درپیشگاه‌مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر وعلیاحضرت فرح‌پهلوی شهبانوی ایران در تالار رودکی با حضور بیش از ۲۷۰ تن ازباستان‌شناسان ایرانی و خارجی وگروهی از شخصیتهای فرهنگی وهنری گشایش یافت .

درصفحه مقابل پیام شاهنشاه‌آریامهر که به مناسبت افتتاح کنگره مذکور ایراد فرموده‌اند درج میشود :

پیام شاهنشاه آریامهر

«پنجمین کنگره جهانی باستان‌شناسی وهنرایران را باکمال مسرت وخرسندی خاطر افتتاح می‌نمائیم وبه دانشمندانی که ازسراسرگیتی برای شرکت دراین‌انجمن بزرگ علمی دراینجا گرد آمده‌اند خوش‌آمد میگوییم وامیدواریم که این اجتماع بزرگ علمی کارخودرا باموفقیت آغازکند وبه پایان برساند وازآن نتایج ارزنده‌ای درروشن ساختن هرچه بیشتر اصول ومبانی تمدن وفرهنگ جهانی ایران حاصل گردد .

ما اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که نیازمندیهای مادی بشر موجب پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی دراموراقتصادی وصنعتی واجتماعی شده است ، این ترقیات شگرف نباید موجب گردد که فعالیتهای علمی درباره تمدن وفرهنگ جهانی که آن نیز بجای خود ارزش واهمیت حیاتی دارد متوقف شود ، بلکه بعکس درچنین زمانی لازم وضروری است که کوشش عده‌ای از دانشمندان ، معطوف براین باشد تاهمگام با پیشرفت‌های تمدن مادی ، مردم گیتی را به معنویات وتوجه به‌آنچه که گذشتگان برای‌آنها به یادگار گذاشته‌اند جلب کند . این بهترین وسیله‌ای است که میتواند آسان‌تر و سریع‌تر کشورها و ملت‌ها را بیکدیگر نزدیك ساخته وبشریت را بکمال مطلوب انسانیت برساند .

درمیان تمدنهای کهن گیتی ، کشور ایران مظهر ووارث یکی‌ازمدنیتهای باستانی چندین هزارساله است وآثار و بقایای آن تمدن در پهنه این سرزمین دراثر فعالیت دانشمندان محقق هرروز بیشترمیگردد وپرده ازروی نکات تاریك تمدن‌گذشته وپرافتخار آن بیشتر برداشته میشود وازهمین‌جهت فعالیت مداوم شما دانشمندان که دراین کنگره شرکت‌نموده‌اید وهریك دررشته‌های مختلف باستان‌شناسی وهنرایران سالیان دراز به‌بررسی وتفحص پرداخته‌اید برای ما بسیار مغتنم است زیرا برشما دانشمندان پوشیده نیست که کشور ایران دربنیان‌گذاری تمدن امروزی جهان تا چه‌حد مؤثر بوده وچه سهم بزرگی داشته است .

ما به این میراث گرانبها و تمدن ارزنده کهنسال خود افتخار می‌کنیم و میل وافر داریم که کاوشها وبررسیهای فرهنگی توسعه یابد وآثار باستانی به بهترین طرزی حفظ ونگهداری وبه جهانیان معرفی گردد ودراین خدمت علمی ، همکاری شما دانشمندان که نمایندگان مراکز مهم فرهنگی ، دانشگاهها ومؤسسات علمی بزرگ جهان ودوستداران واقعی تمدن ایران هستید وعمر گرانبهای خودرا صادقانه به این خدمت علمی وقف نموده‌اید برای ما ومردم ایران بسیار گرانبها ومغتنم خواهد بود .

میل داریم این نکته را یادآور شویم که درگذشته نیز عدهٔ زیادی از دانشمندان در راه معرفی تمدن وفرهنگ باستانی ایران ، کوششهای فراوان نموده وبنیان‌گذاران این‌مکتب معنوی بوده‌اند آنها که متأسفانه امروز درمیان ما نیستند ولی خدمات پرارزش آنان هرگز فراموش نخواهد شد وما همواره به آثارگرانبهائی که از خود بیادگار نهاده‌اند با دیده احترام می‌نگریم وبه روان آنها درود میفرستیم .

امیدواریم دراثرکوشش ومطالعات وبررسیها وتحقیقات علمی‌شما دانشمندان ، اطلاعات وسیعتری درباره‌گذشته این سرزمین مدون‌گردد و این مجمع مهم علمی که از خدمتگذاران واقعی تمدن وفرهنگ بشری است به نتایج بسیارگرانبهائی نائل آید.»

سخنان آقای پروفسور آرتور آپهام پوپ در جلسهٔ افتتاحیهٔ کنگرهٔ باستانشناسی و هنر ایران

شاهنشاها

بمناسبت توفیقی‌که امروز با برآورده‌شدن آرزوهای دیرین نصیب بسیاری ازما شده خودرا مدیون میزبانان صدیق ووفادار ایرانی میدانیم . آنهارا بخصوص دوستان وفادار می‌نامم زیراکمال مطلوب این‌کنگره عیناً همانست که اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر درپیام خود بشرح زیر آن‌را اساس سیاست ایران جدید اعلام فرموده‌اند :

«اعتماد به دانش محض وایمان به خدمت انسانی هنر» .

این دومطلب هم برای ما وهم برای ایران‌که با سرعت هرچه تمامتر پیش میرود حائز اهمیت اساسی میباشد .

موجب کمال افتخار ما است که درموقعیت جدیدی از تجدید حیات ایران شرکت می‌کنیم‌که نظیر این تجدید حیات دراین مملکت سابقاً بارها دیده شده‌است . این کشور کهن‌سال دردوران چندین هزارسال تاریخ با بردباری وشکیبائی اعجازآمیزی مصائب فراوانی را تحمل کرده وهربار درپایان هرفاجعه‌که به ظاهر ممکن بود به فنای این ملت منتهی شود یك نیروی سحرآمیز دوران آفریننده‌ای راکه به پیروزی‌کامل منتهی‌گردیده بوجود آورده است . زمانی نوبت سیادت وعظمت ازآن یونان وزمانی ازآن روم بوده ولی دوران کوتاه سیادت وبزرگی هریك ازاین‌دوکشور با پنج‌هزارسال دوران خلاقه فرهنگ وهنر ایران قابل مقایسه نمی‌باشد .

مطلبی‌که واقعاً چنانکه باید تاکنون درك نشده اینست‌که همه احساس می‌کنیم ایران فناناپذیر است . علت این پدیده که درتاریخ جهان نظیری ندارد چیست ؟ آیا یك نیروی ایمان حیات‌بخش این قسمت ازخاك را از بقیه سرزمین‌ها متمایزساخته است ؟

پیشرفت مارا درباستان‌شناسی وهنر میتوان ازآنچه‌که چهل‌سال پیش یك باستان‌شناس نامی به همکار خود می‌نویسد استنباط کرد . این شخص درسال ۱۹۲۵ درجواب توضیحاتی‌که همکارش ازاو خواسته نوشته است : «مسافرت به ایران نتیجه چندانی ندارد زیرا آنچه بوده و نبوده تاکنون کشف شده است» .

پنجاه سال پیش تنها تنی چندکارشناس ودانشمند با هنرایران آشنائی داشتند . پیوستگی تاریخ ایران مورد قبول نبود وتاریخ این‌کشور یك رشته ازپیش‌آمدهای پرسانحه تلقی میشد . البته زبان وادبیات فارسی مطالعه شده ومورد مدح وتحسین قرار می‌گرفت ولی به معماری‌وهنر ایران توجهی نمی‌شد وشاید آن را انعکاسی از فرهنگ وهنر همسایگان یا تقلیدی ازآن می‌پنداشتند . بااینهمه‌حقیقت بطوراعجازآمیزی بتدریج خودنمائی‌کرد. نژادشناسان، زبان‌شناسان ومورخان‌که وظیفه‌آنها نه تنها ثبت وضبط مطالب واحوال بلکه تجدیدنظر دائم درآنست عقاید سطحی پیشین را ازبن اصلاح‌کردند . پیوستگی تاریخ ایران بیش‌ازپیش آشکارگردید وثابت‌شد که مفهوم وحدت هنروفرهنگ ایران بیش ازآنست‌که تنها با ارتباط به سلسله‌های متغیرحکومت مشهود می‌گردد .

دوران نوینی آغازمی‌شد . کارشناسان وموزه‌های بزرگ دربسیاری ازکشورها بـه جمع‌آوری شاهکارهائی پرداختندکه بسبب‌کیفیت بارزخود موجب شد آوازه شهرت ایران و هنرآن بطور روزافزون تقویت شود ودر نتیجه نیاز بشناسائی وارزش‌یابی هنرایران تدریجاً بالاگرفت . مطالعه هنر این‌سرزمین موضوع روزشد واین مکتب هنری استقلال یافته بجای‌آنکه جزئی ازهنراقوام آسیائی بشمارآید درکنگره‌های بزرگ پنج‌هزارنفری‌که فقط چندنفری به‌آن اعتنا داشتند مطرح‌گردد احرازشخصیت‌نمود . چنین شرایطی تشکیل یك‌کنگره جدیدکوچك‌تر

آزادتر وخصوصی‌تر با نشریه مفصل‌تر را ایجاب می‌نمود .

هنرایــران دربسیاری از محافل یکی ازسبک‌های با عظمت جهان شناخته شده واثر نیروبخش آن دربسیاری از فرهنگ‌های دیگر مورد مطالعه عمومی قرارگرفت .

درسال ۱۹۳۱ انجمنی رسماً درلندن بریاست آقای حسین علا سفیر ایران تأسیس گردید . اعضای هیئت عامله انجمن انتخاب شده وطرح تشکیل کنگره سوم را تهیه‌کردند . منظوراصلی ازتأسیس این انجمن ایجاد یك سازمان دائمی برای سرپرستی امور کنگره‌ها وتنظیم وچاپ شرح مذاکرات وطرح ریزی مقدمات تشکیل کنگره‌های بعدی بود . تشکیل دادن واداره کردن امور مربوط به کنگره‌های مشابه که با فرهنگ کشورهای خاوری سروکاردارند معمولاً زیر نظر انجمن‌ها وکانون‌های موجود وقدیمی بین‌المللی است که علاوه براین فعالیت‌ها انجام بعضی خدمات را برای اعضای خود نیز عهده‌دار میباشند .

درچنین انجمن‌هاچه‌بسا بحث‌درموردجزئیات که ممکن‌است‌به‌انحراف‌ازهدف‌واقعی کشانیده شودگاهی تاهمان حدودکارهای اصلی ومسائل فراوان ولی قابل‌حل‌وفصل اهمیت پیدا می‌کند.

حجم روزافزون کشفیات علمی ومستند ممکن است استنباطات عمومی وکلی‌را بلااثر گذاشته دامنه مطالعات فرهنگی را به بحث درباره جزئیاتی بکشاندکه درنتیجه مفاهیم اصلی تدریجاً پرده‌پوشی شوند . تعیین یك اصل راهنما ویك‌هدف مشترك که کلیه بررسی‌های فردی باید بطرف آن هدایت شوند به این بررسی‌ها جنبه یگانگی ویکرنگی خواهد بخشید وبه این ترتیب نه تنها برمیزان پژوهش افزوده خواهد شد بلکه ازپراکندگی مطالب وپاشیدگی آن به اجزاء تخصصی کوچك‌تر جلوگیری بعمل خواهد آمد .

آیا هنر دارای چنان عمق وتوانائی ونیروی آمرانه‌ایست که بتوان برای آن یك مفهوم قدرت پیوندهنده تصورکرد ؟

فرمایشات شاهنشاه آریامهردایربراینکه : «ازطریق پدیده‌های‌هنری – ادبیات – معماری صنایع ظریفه بیشتر وبهتر میتوان به خصوصیات ذاتی ونهادی ایران پی‌برد» بیان بسیار رسا وارزنده‌ایست واین قضاوت‌کاملاً مقرون به حقیقت میباشد چه هنر حتی دراین دنیای غرق در مادیات شامل‌آن چنان حقایق معنوی است‌که درجمیع مراحل حیات بشرنفوذ می‌نماید .

این سئوال همواره پیش میآیدکه نتایج حاصله ازکاوش‌های باستان‌شناسی وفرهنگ‌را طبق چه‌اصولی میتوان ارزش‌یابی‌کرد . آیا یك روش واحد برای این ارزش‌یابی وجود دارد – آیا بررسی‌های ما به یك هدف نهائی منتهی میشود وآیا یك بینش جامع ازاین بررسی‌ها بدست خواهد آمد ؟ آیا ما می‌توانیم از مراحل تعیین مقدار ومیزان وازمشخصات وخصوصیات حاصله ازآزمایشات صرف‌نظرکرده خودرا به آخرین مرحله بینائی ودرون‌کاوی قاطع ونهائی‌برسانیم ؟ ما برای‌کشف معنای واقعی هنرایران بایستی با بی‌نظری وبی‌طرفی‌کامل وبا یك‌روح آفرینندگی آماده باشیم . هنر یکی از دلبستگی‌های بسیار ارزندهٔ انسان است‌که حتی دراولین مراحل‌تمدن بشری باخصوصیات ممتازی جلوه‌گری کرده‌است .

لازم است تأییدکنیم که همراه هر واقعیت باید به دنبال معنی رفت همراه هرفهرست باید مفهوم‌را جستجوکرد همراه هرشرح وتفسیر بدرك واستنباط همراه هرسنجش به‌ارزش‌یابی وهمراه مادیات به‌آرمانها وآرزوها پرداخت وهمه این خصوصیات ازجمله صفات انسانی‌میباشند. آنچه‌که باید مورد بررسی واحترام قرارگیرد همین دسته حقایق‌اندکه‌کمترظاهر ونمایان ولی موجودیت غائی ونهائی دارند وبدون آنها زندگی متمایزکننده بشرامکان‌پذیر نیست . دربین جنبه‌های نهفته تجربه وآزمایش برتر وبالاترازهمه صفت وحدت وکمال است‌که خود براثر تخصص وتجزیه که بادانش پیش‌رفته بشری ملازمت دارند کاهش یافته ودرتاریکی فرورفته است ومعذلك دربهبود دادن قدرت دید ما وظیفه اصلی را عهده‌دار میباشد . تشویق دربرقراری نظم ودرستی وتمامیت مظهری از وجود همین حقایق است‌که درعین‌حال ازهرج‌ومرج ناشی از احساس ونیازمندیهاکه زندگی روزانه را تهدید میکند مارا رهائی می‌بخشند . زندگی عاری از ظرافت وزیبائی‌ها یك زندگی تهی وزشت بوده ولیاقت انسانی را ندارد وآنچه مسلم است اینست که درایران هرگز دورانی عادی ازهنر ارزنده وسربلند وجود نداشته است . پس هنر برآوردن تدریجی الزامی ومطلق یك نیازمندی فطری است . توانائی ونیروی آمرانه آن بستگی بـه ریشه‌هائی داردکه دراعماق حیات بشری جای‌گزین شده است . هنربزرگ آزمایش آرمانها را انتقال میدهد تجاربی را که همه میتوانند بکار ببندند آماده میسازد ازحصارها وموانعی که سیاست واختلاف زبان ومسلك برپاکرده بسهولت می‌گذرد ودرهمه سرزمین‌ها با احترام پذیرش یافته ومستقر می‌گردد . تاریخ هنر همچنان که (بینیون Binyon) اظهارکرده داستان شادکامی انسان است . هنر حقایق را به نحوی بس هیجان‌انگیز افشا می‌کند با شعر خویشی و قرابت دارد ودر دوران تاریخ همواره با مذهب بستگی داشته وازابدیت نوید میداده است .

ازلحاظ دلبستگی ایران به ظرافت وزیبائی وحق تقدمی‌که این سرزمین بشهادت تاریخ خود برای آن منظور نموده باید درنظرداشت‌که همزمان با طلیعه فرهنگ درفلات ایران غریزه عشق به زیبائی بکار می‌افتد ودر سالهای ۳۵۰۰ قبل ازمیلاد با بوجود آوردن ظروف سفالین درشوش ومراکز دیگر توفیق شایانی بدست میآورد . پس ازتاخت‌وتاز واستیلای وحشتناك مغولان هنربجای آن که بسمت خاموشی بگراید رونق تازه‌ای یافته وقبل‌ازآنکه خرابه های‌شهر کاشان رفت‌وروب‌وهموارگردد محراب روح‌افزا وگرانبهای مسجدمیدان‌کاشان‌را می‌آفرینند. در قرن‌های ۱۳ – ۱۴ و ۱۶ مردم شهرشیرازکه سالیان متمادی در رنج وعذاب بسر می‌بردند چنان اشعار نغزی می‌سرایندکه مانند شاهنامه فردوسی روح هنرپرور این سرزمین را زنده وجاویدان نگاه میدارد .

چه بسا همین عشق وعلاقه جامع وبیکران به زیبائی وجمال اصلی تجدید دائمی نیروی حیاتی شگفت‌آور ایران بوده و به آن حیات جاویدان بخشیده است .

نقاشی در دوران پادشاهی شاه عباس بزرگ

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

پس‌ازمرگ شاه‌طهماسب وضع سیاسی کشورایران‌بصورت بدی درآمده بود ولی ازآنجایی‌که همواره خداوند ایران بوده است مجدداً با روی‌کارآمدن جوان ۱۷ که بعدها شاه‌عباس بزرگ شد مملکت نجات یافت .

شاه‌عباس بزرگ (۹۹٦ تا ۱۰۳۹ هجری قمری) درهرات اول ماه رمضان سال ۹۷۸ هجری قمری بدنیا آمد بهمن) . وی دومین فرزند خدابندهٔ بدبخت بودکه بعداز شاه‌طهماسب به پادشاهی رسید ولی سرداران قزلباش رصت پادشاهی ندادند . مادر شاه‌عباس مهد علیا ازیکی اده‌های معروف مازندران‌بود وادعا میکردکه ازخاندان امیرعلیه‌السلام است .

و وقتی یکساله بود پدر ومادرش به شیراز رفتند وآن درهرات ماند واورا بنابرتوصیهٔ پدربزرگش‌شاه‌طهماسب بنام شاه‌قلی سلطان سپردند واین لله هنگام بپادشاهی اسمعیل دوم درتاریخ ۹۸٤ هجری قمری بقتل رسید ستور شاه‌اسمعیل علی‌قلی‌خان شاملو حاکم خراسان ت یافت عباس را به قتل برساند .

علیقلی‌خان درانجام این مأموریت تعلل‌کرد وشاه‌اسمعیل تاریخ ۹۸۵ کشته شد . درآن موقع محمد خدابنده شد وهمسراو مهد علیا ازعلیقلی‌خان خواست‌که پسرش ا به قزوین بفرستد ولی علی‌قلی‌خان‌که علاقه داشت ای‌ازخاندان‌پادشاهی‌را دراختیارداشته‌باشد ازانجام این پیچید. حکومت قزوین ناچارشد درتاریخ ۹۸۸ قشونی بفرستند تا علی‌قلی‌خان را وادار به‌این‌کارکنند ولی خان آن قشون را شکست داد وشاه‌عباس را شاه‌ایران . محمد خدابنده ناچارشد شخصاً با قشونی به خراسان لی جنگی بین او وعلی‌قلی‌خان درنگرفت وحکومت بنام علی‌قلی‌خان تأیید شد وسمت للگی به او داده شد.

بعداً درضمن شکستی‌که ازمرشد قلی‌خان حاکم مشهد به علیقلی وارد آمد ناچارشد عباس.را به او بسپارد وکودك به مشهد آورده شد .

پس‌ازمرگ حمزه میرزا پسر ارشد محمد خدابنده (۹۹۵ قمری) (۱۰ آذر) سرداران شاملو ابوطالب میرزاراکه سومین پسر شاه بود به پادشاهی برگزیدند .

عباس‌جوان بهمراهی مرشد قلی‌خان وعده‌ای‌ازترکمانان وقبایل افشار به قزوین رفت ودرضمن راه عده‌ای دیگر نیز با او همراه شدند .

خدابنده درآن‌موقع درشهرقم مشغول سرکوبی‌مخالفانش بود ومردم قزوین باآغوش باز شاهزاده را پذیرفتند وپس‌از اندك زمانی بیشتر سران نظامی خدابنده وابوطالب میرزا به شاهزادهٔ جوان پیوستند .

خدابنده به قزوین آمد وپادشاهی پسرش را تأییدکرد . تعجب دراین است‌که شاه‌عباس دوسال بعدازاین واقعه دستور کورکردن پدرش‌طهماسب وبرادرانش‌ابوطالب‌میرزا وطهماسب میرزا را صادرکرد وآنهارا به قلعه‌ای درالموت فرستاد .

این امررا زیاد هم به قساوت قلب شاه‌عباس نباید نسبت داد چون درآن موقع سرداران قزلباش قدرت بسیار داشتند وکافی بود پادشاه ضعیف یاکودکی راکه نسب پادشاهی داشت دراختیار خود بگیرند وبه نام او قیام‌کنند . بنابراین عمل شاه‌عباس ازنظرمصلحت‌کشورداری منطقی بود ونباید امروز زیاد باعث تعجب ماگردد .

پس‌ازآن به غلامانش‌دستورداد ۲۲ نفر ازسران قزلباش را به قتل برسانند وبه‌این طریق ازابتدا جلوی پیشرفت بعضی ازامرای خودسر قزلباش راگرفت . سپس با دوشاهزاده خانم صفوی ازدواج‌کرد ولی نه قتل امرا ونه سروصدای جشن عروسی مانع از این نشدکه پادشاه جوان متوجه وضع بد

راست : شاهزاده جوانی که سازی می‌نوازد - درحدود ۹۹۴ هجری نقاشی شده بیشترجنبهٔ کاریکاتور دارد ومعلوم نیست کار کیست - موزهٔ بریتانیا
چپ : مجلس شکار - درحدود ۹۹۴ هجری نقاشی شده - یکی از شاهکارهای نقاشی ایران است - موزهٔ هنرهای زیبای بوستون

کشورش باشد .

دراین موقع ازمشرق ومغرب ایران مورد خطر قرار گرفته‌بود . درمشرق عبدالله‌خان ازبك به خراسان هجوم‌آورده بود وشهر هرات را محاصره‌کرده بود وعلی‌قلی‌خان شاملو از شهر دفاع میکرد . شاه‌عباس دیررسید وهرات بدست ازبك‌ها افتاد وعسکریان را به قتل رسانیدند وزنها را به اسارت بردند وشهررا غارت‌کردند ووقتی شاه‌عباس به هرات نزدیك شد آنها با غنایم به محل اصلی خود مراجعت‌کردند .

شاه‌عباس دستورداد سردارانی راکه خیانت‌کرده بودند به قتل برسانند سپس مریض شد و ناچار شد مدتی بخوابد وازبك‌ها ازاین موقعیت استفاده‌کردند وپادشاهشان عبدالمؤمن بن عبدالله‌خان ازبخارا حرکت‌کرد ومشهد را محاصره نمود وپس‌ازچهارماه آنرا مسخرکرد(۹۹۹) وتمام روحانیان شیعه را به قتل رسانید وبه مرقد مطهر بی‌احترامی‌کرد وآنرا غارت نمود وآثارگرانبهایی راکه درمدت چندین قرن درآن محل گردآورده شده بود ازبین برد . کتابخانهٔ آستانه را نیز مورد تجاوز قرارداد . حتی بعضی قبرها مانند قبر شاه‌طهماسب را شکافتند وبه استخوان‌های او بی‌حرمتی‌کردند . تعدادی زن ومرد وکودك وسالخوردگان را به قتل رسانیدند وپس‌ازاینکه شهررا ویران نمودند عده‌ای را اسیرکرده بطرف بخارا روان کردند و شهرهای هرات و نیشابور و سبزوار و اسفراین نیز ازخرابی‌های آنها مصون نماندند .

هنگام به تخت نشستن شاه‌عباس شیروان وگرجستان و ایروان و قراباغ و تبریز و قسمتی ازآذربایجان و لرستان و خوزستان نیز بدست پادشاه عثمانی افتاده بود .

درتاریخ ۹۹۵ سردار عثمانی فرهاد پاشا قشون ایران را دربغداد شکست داد وگنجه وقراباغ راگرفت وتقریباً نیمی ازکشور شاه‌طهماسب به این طریق ازدست رفت .

شاه‌عباس با سلطان مراد سوم درسال ۹۹۹ صلح‌کرد وسپس به سرکوب‌کردن مخالفان خود درداخل کشورپرداخت وبه شیراز وکرمان وگیلان وخرم‌آباد ولرستان لشکرکشید ودرسال ۱۰۰۷ به نیشابور ومشهد لشکرکشی‌کرد وازبك‌ها را شکست داد وهرات را متصرف شد ودرسال ۱۰۹۰ آنهارا از مرو نیز بیرون‌کرد ودرسال ۱۰۱۱ تصمیم‌گرفت بلخ را نیز متصرف شود ولی‌گرمای شدید وامراض مسری صدمات زیاد به لشکریانش زدند وازاین‌لشکرکشی‌نتیجهٔ سودمندی نگرفت

درتاریخ ۱۰۱۲ تبریز ونخجوان وایروان وگرجستان را مجدداً ازسلطان عثمانی پس گرفت وکاپیتان‌پاشا شیغالمزاده را شکست‌داد وازآن‌تاریخ شاه‌عباس همواره‌درجنگ‌بالشکریان سلطان فاتح بود وبالاخره درتاریخ ۱۰۲۲ دراسلامبول بین سلطان‌احمداول‌وشاه‌عباس‌معاهدهٔ صلحی‌برقرارشد وآذربایجان وشیروان وایروان وکردستان وبغداد وکربلا ونجف وموصل ودیاربکر رسماً جزوکشور ایران‌گردید.

شاه‌عباس درتاریخ ۱۰۳۲ قندهار را نیزمتصرف شد وبا جهانگیرپادشاه هند ازدر دوستی درآمد وضمناً امامقلی‌خان نیز باکمك‌کشتی‌های انگلیسی جزیرهٔ هرمز را پس‌گرفت.

شاه‌عباس درداخل‌کشور خود قدرت‌های ملوك‌الطوایفی را ازبین برد وبجای قزلباش‌ها شاهسون‌ها را بوجودآورد.

وی چنین صلاح دیدکه اصفهان را بجای قزوین‌به‌عنوان پایتخت انتخاب نماید وازسال ۱۰۰۶ به بعد مشغول ساختن ابنیه وکاخ‌ها ومساجد درآن شهرگردید. درآن موقع اصفهان ۸۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت ودرآن‌کاخی به نام نقش‌جهان ساخته شده بود. شاه‌عباس نقشهٔ جامعی برای بزرگ‌کردن شهر ترتیب داد وخیابان‌های وسیعی درآن قرارداد وپل زاینده‌رود را ساخت و بازارهایی بوجود آوردکه هنوز باقی است. وهمانطورکه میدانید عالی‌قاپو ومسجدشاه را درکنار میدان

راست: صفحه‌ای ازهفت اورنگ جامی — ۹۶٤ درمشهد نقاشی شده — یکی‌اززیباترین صفحات نقاشی ایران وموضوع آن پیاده شدن دودلباخته به جزیره خوشبخت است وازمقایسهٔ آن با پیاده‌شدن عشاق درجزیره سیستر اثر نقاش معروف فرانسوی «واتو» نمیتوان خودداری کرد. ظرافتی‌که دراین نقاشی بکاررفته‌کمتر ازظرافت استاد هنرمند فرانسوی‌نیست — فریرگالری‌واشنگتن

چپ: صفحه‌ای ازدیوان حافظ — دراین مجلس معاشقه یك دنیا هنر وشعر دیده میشود ودرتاریخ ۹٤۰ برای شاهزاده صفوی سام میرزا مشوق هنر وادبیات تصویرشده. بعدها درزمان شاه‌عباس دوم ازاین مجلس بسیار تقلید شده — مجموعه خصوصی درکمبریج
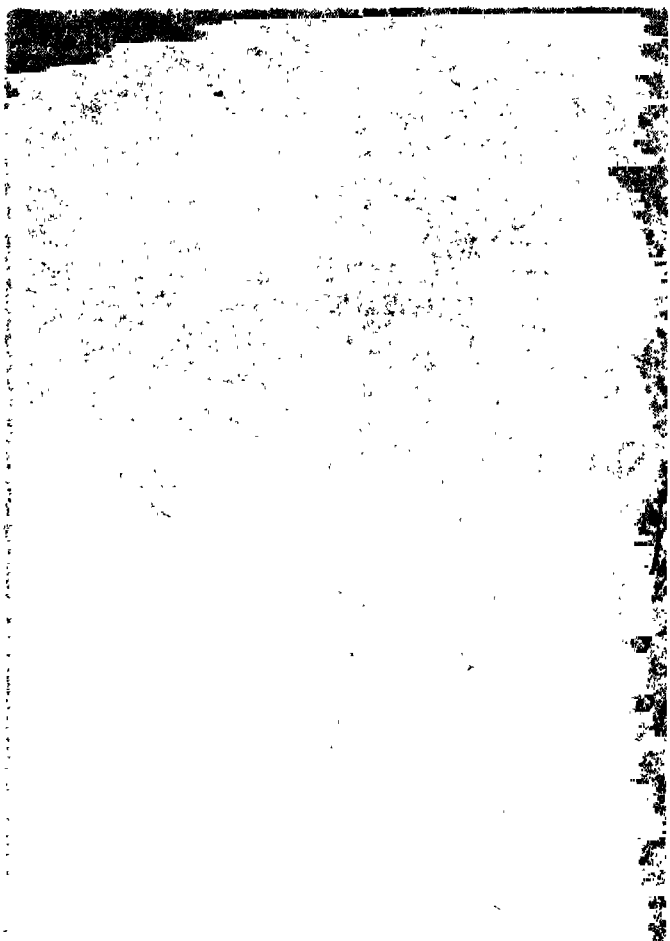
راست : مجلس معاشقه کار یوسف‌الحسینی حدود ۱۰۴۰ هجری نقاشی شده . نقاش درزمان شاه‌عباس دوم شهرتی داشت . ۲۳ اثر به امضای او اکنون درموزه‌های مختلف جهان است . سبک‌کار او تقلیدی ازکار رضای عباسی است ولی به پایه زیبائی‌کارهای استاد نمی‌رسد . احتمال داردکه تعدادی ازنقاشی‌های دیوارکاخ چهل‌ستون نیز ازین‌نقاش باشد – مجموعه مرگان درنیویورك

چپ : ازکتاب عجایب‌المخلوقات – تاریخ ۱۰۲۲ درهرات تصویرشده – امضا ندارد ولی ۲۰ سال بعد ازین تاریخ معین مصور درخراسان صفحاتی شبیه به این صفحه به وجود آوردکه به منزلهٔ شاهکاری ازهنرنقاشی ایران است – موزهٔ بالتیمور

بزرگ شاه بنا نمودکه درزمان خود جزو زیباترین میدان‌های جهان بود .

مقصود ازبیان‌اتفاقاتی‌که شاه‌عباس را به‌آن درجهٔ قدرت رسانید وایرانی بوجود آوردکه امروز ما به‌آن افتخارمیکنیم این بودکه خوانندگان متوجه باشندکه شاه‌عباس فقط‌کارش این نبودکه درخانه‌اش بنشیند وبه‌کار خوشنویسان ونقاشان بپردازد . هنر ایران صرف‌نظر ازوقایع سیاسی راه خودرا پیش گرفته بود وهرروز به پیشرفت خود ادامه میداد .

دیگربهزاد سرپرستی نقاشان رانداشت . شیخ‌زاده شاگرد او هم این دنیا را وداع‌گفته بود .

شیخ‌زاده اهل خراسان بود ویکی ازشاگردان او عبدالله مصور بودکه او هم خراسانی بود وازنقاشان معروف بشمار میرفت .

آقا میرك تبریزی هم شاگرد دیگربهزاد بود ، بااینکه بعضی‌ها دراین‌گفته تردیدکرده‌اند . سلطان‌محمد همکار بهزاد بود ومدتی درزمان شاه‌طهماسب ریاست‌کتابخانهٔ پادشاهی را برعهده داشت . محمد مذهّب همزمان این نقاش بود وتمام اینها به سبك وشیوهٔ بهزادکار میکردند . سلطان‌محمد پسری داشت به نام محمدی‌که شاگردش بود وتخصص او درتهیهٔ پشت جلدهای رنگ‌وروغنی زیر لاك ونقاشی مجالس‌پرجمعیت بود.

راست : صفحه‌ای از قیاس‌الانبیای نیشابوری که حضرت موسی وهارون را نشان میدهد . اثر آقارضا - درحدود ۹۹۹ تا ۱۰۰۹ نقاشی شده - آقارضا غیراز رضای عباسی‌است که درمقاله‌ای جداگانه باید ازآن صحبت کرد . نقاش همزمان با شاه‌عباس واحتمال‌دارد قسمتی‌ازنقاشی‌های سقف عالی‌قاپوی اصفهان از اوباشد (امضاء مشق آقارضا دربائین صفحه) - کتابخانه ملی پاریس

چپ : صفحهٔ مجزائی که توسط آقارضا نقاشی شده ودرسمت چپ صفحه نوشته شده (مشق کمترین آقارضا)

۱

اسکندرمنشی نامی از او برده است .

ما فقط نام نقاشانی راکه در زمان پیش از پادشاهی شاه‌عباس یعنی‌درزمان شاه‌اسمعیل وشاه‌طهماسب شهرتی‌داشته‌اند ذکرمیکنیم‌واگراین‌مقاله موردپسندبود ممکن‌استدرشماره‌های آینده یك‌یك آنانرا بطورمفصل معرفی نماییم . این نقاشان بترتیب الفبا بقرار زیرند :

احمد قاضی - احمد قزوینی - احمد شیخ - ابراهیم میرزا - اسمعیل پسر شاه‌طهماسب - باباحاجی - بهرام افشار- بهرام میرزا - بهرام قلی‌افشار - بهزادکمال‌الدین - برج‌علی اردبیلی - درویش‌حسین‌نقاش - درویش‌محمد مولانا- درویش محمد نقاش - دیوانهٔ تبریزی - دوست دیوانه - دوست محمد بن سلمان نظام‌الملك - زین‌العابدین - جنید - حبیب‌الله مولانا اهل ساوه - حسن‌علی - حیدرعلی - حیدردولت میرزامحمد- حسین قزوینی - حسام‌الدین - عبدالعزیز - عبدالجبار - عبدالصمد - عبدالوهاب - عبدالمعصوم میرزا - علی‌اصغر - علی‌دوست - علی ابن‌نظام - سیاووش‌بیك - سلطان‌محمد - سراج‌الدین قاسم - شاه محمد - شاه‌قلی - شمس‌الدین - شیخ محمد مولانا- صادق‌بیك - شیخ کرمانی- شیخ‌زاده - طهماسب شاه - کافی - کمال‌الدین علی‌القفار - کمال‌الدین حسین - کمال‌الدین مولانا-کمال‌تبریزی- ملك‌قاسم - مانی شیرازی -

مقصود - میرك آقا - میرمصور - میرنقاش - میرسیدعلی تبریزی - [illegible]علی مولانا تبریزی - میرمحمد - میرزاشاه‌حسین - محمدعلی - محمد هراتی - محمد معین - محمدی - مظفرعلی مولانا - مراد دیلمی - نباتی تبریزی - نقدی‌بیك - ناصر خواجه - ولی مولانا - یوسف ملا .

بسیاری ازاین نقاشان درزمان شاه‌عباس نیززنده بوده‌اند وبرای اوکار میکرده‌اند ولی سبك کارشان بطورکلی دنبالهٔ سبك کار بهزاد وبه شیوهٔ نقاشی قرن دهم درهرات وشیراز بوده است .

درزمان شاه‌عباس ازشیوه‌های قدیمی تقلید میشد ولی پیشرفتی درآن شیوه حاصل نگردید ونقاشان آن دوره جز روسازی ازکار استادان قدیمی‌نمیکردند . نقاشی رنگ‌وروغنی هنوز، وارد هنر ایران نشده بود وتنها برای پشت جلدهـا وقلمدان‌ها وجعبه‌های جواهرات ازآن استفاده میکردند . نقاشی همواره باکمال ظرافت انجام میگرفت ولی پرسپکتیو مورد توجه نقاشان نیست . سایه وروشن درنقاشی وجودندارد وازتمام تصنعاتی‌که درآن زمان درنقاشی اروپا معمول بود خالی‌است ولی آیا نقاشان امروزی تصنعات راکنارنگذاشته‌اند ومطابق اصول نقاشی ایرانی درعهد شاه‌طهماسب وشاه‌عباس کار نمیکنند ؟ ولی درعوض رنگ‌هایی‌که نقاشان بکاربرده‌اند حتی برای شخصی مانند شاردن‌که نقاشی ایرانی را سخت تنقید کرده است بسیار جالب بنظرآمده است .

مسافران دیگری نقاشی دیواری‌کاخ‌های اصفهان را با دیدهٔ عبرت نگریسته‌اند . انگلبرت آلمانی پزشکی بودکه همراه سفارت شارل یازدهم پادشاه سوئد درزمان شاه سلیمان به ایران آمد . وی درکاخ چهل ستون مدتی دوتابلوی نقاشی ایران راکه مربوط به تاریخ این‌کشور بوده است نگریسته از تناسب رنگ‌های آن لذت میبرد . درکاخ خلوت‌بیك نیز نقاشی‌های دیواری توجه اورا جلب مینماید .

دردوران شاه‌عباس تحول فوق‌العاده‌ای درهنر نقاشی ایران بوجود آمد وروش‌های جدیدی پدیدار شد . هنرنقاشی اروپایی بیش‌وکم هنرنقاشی ایران را تحت تأثیر قرارداد ودر اواخر دوران صفوی پرتره سازی یا تصویرسازی نیز معمول گردید .

امروز وقتی ما ازنقاشی دوران صفوی صحبت میکنیم بیشترنظرمان صفحات مصوراست ولی امرا وپادشاهان‌وبزرگان آن زمان ازنقاشی‌های دیواری‌که تقریباً تمام دیوارهای داخل کاخ‌هایشان را میپوشانید لذت میبردند .

رضای عباسی وآقا رضا سبك بخصوصی بوجود آوردند که درآن خط بیش‌ازرنگ‌اهمیت داشت وباچند حرکت قلم مو دختران زیبایی نقش میکردندکه تمام خصوصیات زیبایی‌های زنان ایران درآن جمع بود وضمناً حرکات وحالات اشخاص را مطالعه‌کردند .

درواقع پیش‌از رضای عباسی نقاشی بیشترجنبهٔ تزیینی داشت وبه حرکات وحالات اشخاص‌کمترتوجه میشد درحالی که دردوران شاه‌عباس به حالت وحرکات اشخاص‌توجه میشد.

بعلاوه سابقاً نقاشی برای تصویرصفحات بود وبنابراین لازم بود ارتباطی با متن‌کتاب داشته‌باشد ولی درزمان‌شاه‌عباس صفحات نقاشی شده ارتباطی با متن ندارند بلکه فقط برای حظ چشم ساخته شده‌اند .

ذیلاً تمام نقاشان این دوره را فقط برای ذکر نامشان ارائه میدهیم وشاید درآینده توفیقی‌دست‌دهدکه آنهارا یك‌یك معرفی نماییم :

آقانوبان‌که با معین مصورکارمیکرد - آقارضا - اسدالله شیرازی - افضل‌تونی - بهرام عباسی - درویش‌حیدر - فیلیپ آنژل هلندی - حبیب‌الله مشهدی - حیدرقلی نقاش - علی‌نقی ابن شیخ‌عباس - علیقلی‌بك چوبدار - عنایت‌الله اصفهانی - ژان نقاش هلندی - ژول نقاش‌یونانی - کمال - خیرات‌خان - لوبرون نقاش هلندی - لوکار نقاش هلندی - ملك‌حسین اصفهانی - منوچهر - میریوسف - میرزا محمدالحسن خانی - محمدعلی پسرملك‌حسین‌اصفهانی - محمداکبر - محمدحسین - محمد مصور - محمدقاسم - محمدرضا - محمد سلیم تبریزی - محمد یوسف‌الحسینی - محمد زمان - محسن - مظفرعلی - معین‌الدین - معین مصور - مراد ابن‌علی - پرویز - پیرمحمد الحافظ - قاسم - قدرت‌الله - رضای عباسی - رضا فاریابی - رضای مصور - صادق‌بیك - صالح مذهّب نقاش - شیخ‌عباسی - شیخ محمد مولانا - سیاوش‌بیك - سلطان‌علی شوشتری .

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودندکه دراین مقاله فقط نام نقاشان داده شد ولی برای مطالعهٔ کار هرکدام ازآنها احتیاج به نشان‌دادن‌کارهایشان هست . متأسفانه ما ازکار تمام این نقاشان عکس‌های قابل توجهی نداریم‌که دراین مقاله نشان بدهیم ، چون اولاً قسمت عمدهٔ این‌کارها درموزه‌های خارج ازمملکت ماست وما عکسی ازآنهانداریم وثانیاً گاهی‌عکسهایی که دردست است آنطور واضح نیست‌که بتوان آنرا دراین‌مجله نشان داد .

درصورتی‌که خوانندگان مایل باشند ممکن‌است شرح حال هریك ازنقاشان را باکارهایی‌که ازآنها باقی مانده ودر موزه‌های خارجی‌است فقط نام ببریم ولی بنظربنده اینطور میرسدکه این‌کار برای خوانندگان خسته‌کننده باشد . بهرحال دراین شماره فقط چند عکس ازبعضی ازنقاشان معروف ارائه داده میشود واضافه میشودکه این عکس‌ها دراصل رنگین‌اند وچاپ سیاه وسفید آن آنطوری‌که باید زیبایی آنهارا نشان نمیدهد .

نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا

و مقایسهٔ آن با نمایشهای مذهبی در ایران

(۵)

دکتر مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

شیطان باز درصحنه ظاهر میشود وشکایت داردکه در فریب دادن ابراهیم توفیق نیافته است . باامید به‌اینکه بالاخره روزی دراین‌کار موفق خواهد شد خارج میشود وصحنه نمایش به محلی‌که بفاصلهٔ سه روز مسافرت ازآنجا دورتر است تبدیل میشود . ابراهیم بچوپانان دستور میدهدکه دراین مدت‌که وی با اسحق به نقطه‌ای‌که بقول خودش «خداوند آنجا را به او نشان داده است» سفر میکند در همانجا باقی بمانند . باین ترتیب ابراهیم و اسحق عازم سفر میشوند وچوپانان درهمانجا باقی میمانند .

مکالمات ایشان دراین‌موقع دربارهٔ خلق‌وخو وصفات ابراهیم است وبعد یك‌آوازجمعی میخوانند . سپس هریك بدرگاه خداوند نیایش میکندکه ابراهیم واسحق را بسلامت بازگرداند . پس‌از صرف مدتی‌کوتاه صحنه باز عوض میشود . دراین صحنه ابراهیم با اسحق‌که هنوز ازقصد پدر خود آگاه نشده دربارهٔ قربانی‌کردن مشغول مذاکره میشوند . پدرکه درآتش رنج ودرد میسوزد باز بدرگاه خداوند مناجات میکند وامیدوار است‌که درآخرین دقایق مشیّت الهی تغییر یابد ونور دیده‌اش از مرگ نجات یابد .

دراین موقع بدون خبر و مقدّمه باز صحنه عوض میشود و سارا ظاهر میگردد که دراندوهی عمیق‌فرورفته وازدوری شوهروپسرش زاری میکند. پس‌ازاین واقعهٔ کوتاه بازصحنه به محل توقّف ابراهیم عوض میشود . ابراهیم هنوز مشغول مناجات است . شیطان‌که تا اینجا فعالیت فوق‌العاده‌ای نشان نداده اظهار وجود میکند و خودرا بهقیافهٔ خداوند درمی‌آورد وبه ابراهیم ظاهر میشود . وقایعی‌که دراین صحنه ازاین‌پس رخ میدهد بسیار جالب وپرهیجان است. ابراهیم‌که صدای شیطان را بجای صدای خداوند میگیرد متحیّر وظنین میشود ومیگوید :

چه ؟ چه ؟ آیا امکان داردکه اعمال و اوامر الهی
هرآینه باین‌شکل عجیب جلوه‌گر شود ؟
آیا ممکن است حیله‌ای دراین‌کار باشد ؟ خدائی‌که حتی تا امروز
بهرچه‌گفته عمل‌کرده است .
آیا ممکن‌است اکنون بخلاف‌گفته خود عمل‌کند ؟ نه ، نه ،
ولی اگر او پسر مرا ازمن بگیرد
باید قبول‌کنیم‌که روی حرف خود استاده است .

ابراهیم ازاین فکرکه ممکن است ارواح خبیث وشیطانی اورا فریب داده باشند بخود میلرزد . این صحنهٔ کوچك درحقیقت نقطهٔ اوج جزرومد دراماتیك این داستان‌است . تماشاکنان تأثیر سوءظن ودهشت ومهر پدری وشرمساری وتأسف ابراهیم را درقیافه وطرز رفتارش درمدتی

گوینده پیشگفتار در نمایشهای
مذهبی شهر «اوبرامرگو»

بسیار کوتاه مشاهده کرده‌اند. دراینجا یك کشمکش درونی بسیار شدید تماشاکنان را درحال‌انتظار نگاه میدارد وبا این صحنه نمایشنامه به نقطهٔ شدت و حدّت خود میرسد . بالاخره درنتیجهٔ اراده ابراهیم باینکه فرمان خداوندی را بمرحله اجرا بگذارد شیطان شکست میخورد و از معرکه میگریزد .

درصحنهٔ بعد تأثراست که عنصرمهم وپرهیجان داستان را تشکیل میدهد . ابراهیم برای نخستین‌بار مأموریتی را که خداوند به وی داده است به‌اسحق فاش میسازد .

ابراهیم : ای فرزند من ، ای عصای پیری وتنها تکیه‌گاه من ،
ای دلبند من ، ای عزیزمن ، با یکدنیا خرسندی
آرزو دارم که هزاران‌بار جان خودرا در راه تو فداکنم .
ولی خداوند از من جز این میخواهد .

اسحق : افسوس پدرم ، من بتو التماس میکنم ،
افسوس افسوس ، من هم زبان لازم دارم وهم دست ،
تا برای دفاع از خود درمقابل تو ایستادگی کنم .
آخر ببین ، ترا بحق آفرینش قسم میدهم اشکهای مرا ببین ،
من اکنون درمقابل تو نه میتوانم ازخود دفاع بکنم
ونه میکنم ، من اسحاقم نه‌کس دیگر ،
بلی من اسحاقم ، تنها پسر تو از مادرم .
من پسر تو هستم که خودت بمن حیات بخشیدی
واکنون میخواهی جان مرا باکارد از من بگیری ؟
باوجود این ، اگر چنین کنی بخاطر اطاعت از امر خداوند
من درکمال اطاعت بزانو درمی‌آیم وموافقت میکنم
رنج‌کشیدن در راه آنچه که خداوند وتو

لازم تصور میکنید سهل است وهرچه زودتر باید انجام بگیرد .
با همه اینها چه عملی ، چه رفتاری ازمن سرزده است
که باید، ای‌خداوند بمرگ محکوم باشم ، ای خدای‌من جان مرا حفظ‌کن.

اسحق تسلیم میشود وبرای قربانی‌شدن آماده است . از پدر ومادرش طلب عفو وبخشش میکند وچنان قلباً آمادهٔ مرگ‌میشود که شیطان‌ازخجلت میگریزد. ابراهیم پس‌ازیك مناجات‌دیگر نیروی خودرا جمع میکند وآمادهٔ ذبح پسر خویش میشود . ولی هنگام عمل‌کارد ازدستش می‌افتد . کارد را از روی زمین برمیدارد ومجدداً آماده کشتن پسر خویش میشود . دراین‌موقع ناگهان فرشتهٔ رحمت نازل میشود وگوسفندی باخود می‌آورد وبه ابراهیم تسلیم میکندکه بجای اسحق ذبح شود ونیز رحمت خداوند را به‌ابراهیم‌که اورا عزیز داشته وفرمانش را اطاعت‌کرده است بشارت میدهد ومیگوید خداوند وعده داده است‌که فرزندان اسحق را ازشمارهٔ ستاره‌های آسمان نیز بیشترکند .

نمایشنامه درهمین جا بپایان میرسد و «اپی‌لوگ»[1] بدنبال‌آن می‌آید .

نسخهٔ نمایشنامه ابراهیم واسحق «بروم» ازلحاظ شکل وقواره ، هم از نسخهٔ «بزا» وهم ازتعزیهٔ ابراهیم واسمعیل ساده‌تر است . نمایشنامه باین‌صورت شروع میشودکه ابراهیم در روی یك قطعه زمین مستوی برفراز یك تپه بدرگاه الهی مشغول راز ونیاز است . دراین‌ضمن اسحق نیز وارد میشود ودرجوار او زانو بزمین میزند وبه مناجات میپردازد . درقسمت بالای صحنه که درحقیقت بهشت را نشان میدهد خداوند دیده میشودکه فرشتگان اورا احاطه‌کرده‌اند. ابراهیم خداوند را بپاس برکت ونعمتی‌که بهوی ارزانی داشته است ستایش میکند ، بخاطرسلامت وسعادتی‌که به اسحق عطا فرموده است نیز پروردگار را میستاید . پس ازاین نیایش بدرگاه الهی پدر وپسرعازم خانهٔ خویش میشوند . دربین راه ابراهیم چندین‌بار عشق وعلاقه خودرا به‌پسرش اظهار میکند . دراین‌موقع خداوند بااحتشام تمام بطرف دیگر صحنه میرود درحالی‌که فرشتگان اورا دنبال میکنند . پروردگار به فرشته‌ای میفرماید :

فروختن یوسف دربازار برده فروشان – نمایش مذهبی حضرت یوسف . ازنمایشهای مذهبی

ای فرشته من ، بشتاب وراه خود درپیش گیر
وهم‌اکنون بمرکز زمین عزیمت کن .

خداوند درحقیقت میخواهد ابراهیم را آزمایش کندکه آیا درعشق ووفاداری‌اش باو مصفاست یا نه . باو دستور میدهدکه پسرش اسحق را ذبح کند . پیام شوم به ابراهیم میرسد درحالی‌که همچنان به‌نماز ودعا مشغول است واسحق درصحرا به‌گردش مشغول است . ابراهیم فرمان خداوندی را بدیدهٔ منّت می‌پذیرد ولی درضمن برای نجات پسرخویش استغاثه میکند . حاضر است همهٔ ثروت ومکنت خودرا درراه نجات پسرخویش تسلیم‌کند ولی پذیرفته نمیشود . دراین موقع بسراغ اسحق میرود و اورا بزانو درحال مناجات با خداوند مییابد .

درچنین روزی‌که برحسب رسم وعادت حیوانی را بدرگاه خدا قربانی میکنند چندان عجیب نیست‌که ابراهیم به‌اسحق بگوید :

این پشتهٔ هیزم را بر پشت نگاه بدار
تا من خودم آتش بیاورم .

اسحق دستور پدر را اطاعت میکند . هردونفر به «تپهٔ رؤیا» که درآنجا باید اسحق قربانی شود عزیمت میکنند . اسحق ازاضطراب پدرش متعجّب میشود وهمچنین ازاینکه می‌بیند حیوانی برای قربانی همراه نیاورده درحیرت است . حتی دراین موقع هم ابراهیم جرأت اینکه خبر شوم را بفرزند خود بدهد ندارد و درمقابل پرسشهای اسحق میگویدکه خداوند هرطور صلاح بداند حیوانی برای‌قربانی‌کردن ما خواهد فرستاد. ولی پس‌ازیك مکالمهٔ ممتد وتأثرانگیز بین ابراهیم واسحق معلوم میشودکه مشیّت خداوند براین قرارگرفته است‌که خود او قربانی شود . فوری تسلیم میشود و از پدر خود تمنّا میکندکه اول از سر تقصیرات او بگذرد و بعد او را ذبح کند .

یك مکالمهٔ رقت‌انگیز ومؤثر دیگر صورت میگیرد وپدر وفرزند از یکدیگر خداحافظی میکنند . اسحق سفارش مادر خودرا به‌پدرش میکند وازگناهانی‌که ممکن است احیاناً مرتکب شده‌باشد ازپدر پوزش میطلبد. ابراهیم بدرخواست اسحق چشمان فرزند را می‌بندد ویك‌باردیگر بدرگاه خداوند مناجات میکند واسحق با التماس درخواست میکندکه بیش‌از این تأخیر روا ندارد وکار اورا تمام‌کند . بالاخره ابراهیم شمشیر خودرا میکشد وآماده زدن ضربت است‌که فرشته با یك‌گوسفند فرامیرسد واو را ازکشتن اسحق ممانعت میکند ومیگوید : «برو وازاین گوسفند برای قربانی استفاده‌کن وفرزند خویش‌را آزاد ساز» .

پدر وفرزند هردو از خوشحالی درپوست نمیگنجند . اسحق‌گوسفند را میگیرد و نزد پدر میبرد وآتش می‌افروزد وابراهیم عمل قربانی را انجام میدهد . دراین موقع خداوند دوباره بر وی ظاهر میشود و اورا غریق رحمت خویش میسازد ووعده میدهدکه تعداد فرزندان او را افزایش دهد . پس ازخارج شدن خداوند ابراهیم واسحق عازم خانهٔ خویش میشوند . بمحض خارج شدن آنها از صحنه یك آموزگار برای قرائت قطعهٔ خاتمه یا مقطع[1] که قسمت نهائی نمایشنامه است بروی صحنه می‌آید .

---

۱ - درنمایشهای قدیم معمول بودکه هرنمایش یك پیشگفتار Prologue ویك‌گفتار نهائی یا پسگفتار Epilogue داشت وعبارت بود ازگفتاری که عموماً بشعر وتوسط یکی از بازیگران در روی صحنه برای تماشاکنان بیان میشد . بیان‌کنندهٔ این دوقطعه گاهی درلباس بازی ظاهر میشد وگاهی درلباس خودش ولی درهردو مورد نماینده یا سخنگوی نویسندهٔ نمایشنامه بود . این‌کار مخصوصاً درسدهٔ هفدهم درانگلیس بی‌اندازه رواج‌گرفت ولی بتدریج از رونق افتاد ودر اواخر سدهٔ هیجدهم بکلی متروك شد وامروزه بندرت عمل میشود. گاهی درنمایشهائی‌که بخاطر جشن بخصوصی برگزار میکنند ممکن‌است عمل‌کنند . درقطعهٔ نهائی یا مقطع شاعر ممکن است داستان را خلاصه ویا تفسیر کند . به نمایشنامهٔ «سن‌ژرژ» نوشتهٔ برنارد شاو رجوع شود .

درفش در شاهنامه

تاریخچهٔ پیدایش آن ـ طرز بکار بردن درفش

علیقلی اعتمادمقدم
از انتشارات فرهنگ عامه

ازبررسی شاهنامه چنین برمی‌آیدکه رویهمرفته دو گونه درفش بوده‌است : یکی درفش‌کاویانی یا شاهنشاهی‌که ویژه دستگاه شاه ودیگری درفش ویژه خاندانها ومانندآن .

به‌گفته شاهنامه درفش شاهنشاهی هنگامی پیدا شده‌که ستمدیده‌ای خواسته است‌که با ستمگر بجنگد ومردمان را برآن داردکه درزیرآن‌گرد بیایند وداد خودرا ازبیدادگربخواهند . باچنین‌کاری دوست ازدشمن پدیدار می‌گردیده است .

نخستین‌کسی‌که به‌گفتهٔ شاهنامه‌نامی‌بردرفش‌نهاد فریدون بودکه درفش‌کاوه را درفش‌کاویانی نامگذاری‌کرد .

۱ – درفش کاویانی

درفش‌کاویانی همیشه درپیش سراپرده شاهی یافرماندهی سپاه برپای بوده‌است . هنگام پیشباز رسمی ازفرستادهٔ بیگانه یا یکی ازسرکردگان ایرانی همیشه درفش را همراه سپاه می‌بردند . در بزمگاه شاهی و در نخچیرگاه درفش‌کاویانی برافراشته می‌شد .

درفش‌همواره دردشت‌نبردهمراه سپاه‌وجایش‌بیشتردرقلبگاه بوده است . درجنگها سپاهیان ایرانی چشم ازآن برنمی‌داشتند ودرزیرسایهٔ آن برای‌کشور خود فیروزی می‌جستند . آنان اگردرفش را سرنگون می‌دیدند آنرا نشانه شکست می‌دانستند. هرگاه دژ یا شهری را ازدشمن می‌گرفتند درفش شاهنشاهی را بربالای آن می‌افراختند . درنبردها نمی‌گذاشتندکه درفش همایون به دست دشمن بیفتد حتی اگردستی‌که نگهدارآن بود با تیغ دشمن ازتن بریده می‌شد آنگاه درفش را به دندان می‌گرفتند ویا دست دیگر تیغ می‌زدند . زمانی‌که سپاه آمادهٔ روان‌شدن به میدان کارزاربود درفش‌خجسته برافراشته می‌شد. نگهبان درفش‌کیانی همیشه سپهبد فرمانده سپاه بودکه‌کفشی زرینه به‌پای داشت وبه‌فرمان همایون درفش را نگهدار بود . نیروی کشورنشگی به پایداری درفش درآوردگاه داشت . پس ازفیروزی درمیدان نبرد ، درفش‌بزرگی را بیرون می‌آوردند وکوس می‌زدند وسپاهیان جنگاور هورا می‌کشیدند .

صفت‌هاونسبت‌هائی‌که به درفش‌شاهنشاهی داده شده‌است: درفش‌کاویانی ، درفش شهریاری ، درفش‌کیان ، درفش‌کئی ، درفش خسروانی ، درفش همایون ، درفش خجسته ، درفش فریدون ، درفش دلفروز ، درفش فروزنده ، درفش بزرگی .

۲ – درفش ویژه خاندان‌ها ومانند آن

به جز درفش‌کاویانی ، شاهان ، بزرگان ، کنارنگان ومهتران سپاه هریك درفشی‌ویژهٔ خودداشتندکه‌آنرابانشانه‌هائی که شاید نشانهٔ خاندان آنها بوده است می‌آراستند وهنگام نبرد آنرا با خود می‌داشتند . درجنگهای تن به تن اگر پهلوانی فیروزی به دست می‌آورد درفش خویش را برمی‌افراشت تا سپاهیان آنرا ببینند .

درفش زرد با پیکرخورشیدکه برسرش ماه زرین بود ازفریبرزکاوس ؛ درفش فیل‌پیکر ازطوس نوذر ؛ درفش شیرپیکر به رنگ بنفش‌ازگودرزکشوادگان ؛ درفش‌اژدهاپیکر که شیر زرینی بربالای نیزهٔ آنست ازرستم ؛ درفش‌گرگ‌پیکر ازگیوگودرز ؛ درفش‌گرازپیکرکه برسرش ماه سیمین است ازگرازهٔ گیوگان ؛ درفش ماه‌پیکر ازگستهم ؛ درفش گورپیکر اززنگه شاوران ؛ درفش ماه‌پیکرکه تن‌آن لعل‌رنگ وجعدش سیاه‌رنگ‌است ازبیژن‌گیو ؛ درفش‌ببرپیکر ازشیدوش ؛ درفش گاومیش‌پیکر ازفرهاد ؛ درفش پلنگ‌پیکر از ریونیز ؛ درفش آهوپیکر از نستوه‌گودرز ؛ درفش غرم (میش‌کوهی) پیکر از بهرام‌گودرز ؛ درفش همای‌پیکر ازاسفندیار ودیگر درفش عقاب‌پیکرست‌که نام خداوندآن درشاهنامه بچشم نمی‌خورد[۱].

اینك موضوع یادشده را به ترتیب زمان ازروی شاهنامه یاد می‌کنیم :

---

۱ – درپیوست شاهنامه یادشده‌که این درفش ازافراسیاب‌بوده‌است.

بیوراسپ که اورا اژدهاك یا ضحاك نامیده‌اند شبی در خواب دید که سه جوان جنگجوی ازشاخهٔ دودمان شاهنشاهان براو تاختند وانکه ازهمه‌کهتر بود سراپایش را دوال‌کشید ودودستش را با زه بست وبرگردنش پالهنگ نهاد واورا با خواری به‌کوه دماوند ، کشان و دوان برد . . . چون بیدار شد فرمان داد تا موبدان وخردمندان به نزدش بیایند وآن خواب را بگزارند واورا آگاه سازند . ازمیان موبدان یك تن برخاست وگفت‌که تخت پادشاهی تو ازاین‌پس به‌دست فریدون می‌افتد واو ترا تباه می‌کند . . . اژدهاك نشانی فریدون را درجهان‌گرفت وآشکار ونهان اورا بازجست . روزی ازهر کشوری مهتران را خواستارشد تا با او رایزنی‌کنند . آنگاه به‌ایشان‌گفت‌که درنهانی دشمنی دارم وازبد روزگار می‌ترسم ؛ اکنون بایدگواهی‌نامه‌ای بنویسیدکه بیوراسپ درجهان جز نیکی نکرده وجز راستی سخنی نمی‌گوید . نامداران ازبیم اژدهاك‌گواهی‌کردند ولیکن دراین میانه خروش دادخواه ازبیرون‌بارگاه شنیده شد وآن ستمدیده را پیش‌ضحاك‌آوردند.

بیوراسپ ازاو پرسیدکه ازچه‌کسی بتو ستم رسیده است؟ ستمدیده خروشید وگفت‌که من کاوه هستم و به دادخواهی آمده‌ام وازتو روانم به رنج است . ازهیجده پسری‌که داشتم تنها یکی مانده وآنها به فرمان تو همه تباه‌گشته‌اند. چرا به‌این اندازهٔ دربارهٔ من ستم روا می‌داری . من مرد آهنگر بی‌زبانی هستم وبه‌فرمان تو برسرم آتش می‌بارد چرا مغز فرزندم را به ماران می‌دهی ؟

اژدهاك ازسخنان او به شگفت درآمد وفرمان داد تا پسرش را به او بازگردانند وسپس به‌کاوه‌گفت اکنون‌گواهی بنویس . کاوه چون آن‌گواهی‌نامه را خواند خروشی سخت برآورد وبه‌گواهی‌کنندگان دشنام داد وگفت‌که شما ترس خداوند را ازدل برده‌اید . پس آن‌گواهینامه را ازهم درید وازکاخ با خروش بیرون جست وفرزندگرامیش را با خود برد ؛ چون ازایوان ضحاك بیرون‌آمد مردم‌گردش راگرفتند وکاوه خروش برآورد وهمه را به‌سوی داد خواند . آنگاه آن چرمی راکه آهنگران هنگام‌کوبیدن پتك[۲] برپشت پای می‌بندند برسرنیزه‌کرد وهمانگاه ازبازارگرد برخاست واو نیزه بدست خروش برآورد ومردم را به‌سوی فریدون شاه خواند تا درزیرسایهٔ فرّش بخسبند .

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
برو انجمن گشت بازارگـاه
همی برخروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند
ازآن چرم کاهنگران پشت پای
بپوشند هنگـام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست
که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاك بیرون کند
یکا یك بنزد فـریدون شویم
بدان سایهٔ فرّ او بغنویم
بپوئید کاین مهتر آهرمن است
جهان‌آفرین را به دل دشمن است

با شنیدن سخنان کاوه‌آهنگر دوست ازدشمن بازشناخته شد وکاوه پیشاپیش میراند وسپاهی براوگرد می‌آمد .

بدان بی بها ناسزاوار پوست
پدید آمد آوای دشمن ز دوست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد
سپاهی برو انجمن شد نه خرد

کاوه می‌دانست‌که فریدون درکجاست وازینروی راست به‌سوی او رفت وبه‌درگاه آن سالار نورسید وچون اورا دیدند خروش وغو برخاست . چون فریدون آن پوست را برنیزه دید خوش شگون دانست وآنرا چون‌گرد ماه برسر خویش زد وآنرا با دیبا آراست وزمینه‌اش زربفت‌کرد وبرآن گوهرجای داد وازآن پارچه‌های سرخ وزرد وبنفش آویخت ونامش را درفش‌کاویانی نهاد .

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا به دیبای روم
زگوهر برو پیکر و زرش بوم
بزد بر سر خویش چون‌گرد ماه
یکی فال فرخ پی افکند شاه
فروهشت زو سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش

پس ازشاه فریدون هرپادشاهی‌که بتخت می‌نشست وکلاه برسر می‌نهاد برآن چرم بی‌بهاگوهرهای تازه‌ای می‌آویخت ودیبای پرمایه وپرنیان برآن می‌افزود . اگر درشب تیره آنرا می‌دیدند چون خورشید می‌درخشید و همه جهانیان به آن امیدواری داشتند .

ازآن‌پس هرآن‌کس‌که بگرفت‌گاه
به شاهی بسر بر نهادی کـلاه
برآن بی بها چرم آهنگران
برآویختی نو به نو گوهران

۲ - مقصود اززخم‌درای ، کوبیدن پتك است .

ز دیبـای پرمایه و پرنیان
برآن گونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود
جهان را ازو دل پر امید بود

زمانی که فریدون آهنگ نبرد ضحاك راكرد كاوه درفش کاویانی راکه درفش همایون وخسروانی بود برافراشت .

بر افـراشته کاویانی درفش
همایون همان خسروانی درفش

فریدون درپاسخ فرستادهٔ سلم وتور گفت که آنان منوچهر را جز با سپاه وگرز ودرفش کاویانی نخواهند دید .

نبینند رویش مگر بـا سپاه
ز پولاد بر سر نهاده کلاه
ابا گرز و با کاویانی درفش
زمین گشته از نعل اسبان بنفش

چون لشکر منوچهر به سوی جنگ با سلم وتور به راه افتاد وسراپرده شاهی به بیرون کشیده شد درفش همایون را برافراختند .

سراپردهٔ شاه بیرون کشید
درفش همایون به هامون کشید

وچون به هامون رسیدند درفش کاویانی را پیشاپیش سپاه بردند.

به پیش اندرون کاویانی درفش
به چنگ اندرون تیغهای بنفش

درمیدان جنگ تور به پاسدار ایرانی (قباد) ازمنوچهر بدگوئی کرد ولیکن قباد درپاسخ گفت که ازبیشهٔ نارون تا چین سواران ایرانی هستند وتیغهای بنفش را با درفش کاویانی می‌بینید .

درخشیدن تیغهای بنفش چو بینید با کاویانی درفش

درشبیخونی که تور به سپاه منوچهرزد دیدکه سپاه ایران آماده است ودرفش کاویانی برپای میباشد .

چو آمد سپه دید بر جای خویش
درفش فروزنده بر پای پیش

هنگامی که قارن سپهبد ایران می‌خواست به دژ الانان برود وپناهگاه سلم را به چنگ آورد به منوچهر گفت که درفش کاویانی وانگشترتور را باید همراه ببرد تابدان دژ دست یابد.

بباید درفش همایون شاه هم انگشتر تور با من به راه

آنگاه گفت که چون به دژ درآمد درفش همایون را برمی‌افرازد وسپس باید سپاه ایرانی بتازد ودژ را بگیرد .

چو در دژ شوم برفرازم درفش
درفشان کنم تیغهـای بنفش

قارن چون با نیرنگ بنزد دژبان رسید به او گفت که اگر درفش منوچهرشاه را دیدید یاری کنید وسپاه اورا ازپای درآورید .

گر آید درفش منوچهر شاه
سوی دژ فرستد همی با سپاه
شما یار باشید و نیرو کنید
مگر کان سپاه ورا بشکنید

چون قارن به دژ درآمد هنگامی که روز شد درفش کاویانی را برافراشت .

چو شب روز شد قارن رزمخواه
درفشی بر افروخت چون گرد ماه
چو شیروی دید آن درفش کیان
همی روی بنهاد زی پهلوان
درحصن بگرفت و اندر نهاد
سران را ز خون بر سر افسر نهاد

هنگامی که زال دانست که سام برای جنگ بامهراب کابلی پیش می‌آید شتابان به جلو رفت وچون پدرش دانست که دستان به دیدارش می‌آید فرمان داد تا لشکرش برخیزند ودرفش را بیارایند وتبیره بزنند وسپاه سپهبد اورا پیشباز کنند .

همه لشکر از جای بـرخاستند
درفش فریدون بیـاراستند
پذیره شدن را تبیره زدنـد
سپاه و سپهبد پذیـره شدند
همه پشت پیلان به رنگین درفش
بیاراسته سرخ و زرد و بنفش

دررزمی که میان سپاه ایران و هاماوران رخ داد درفش هردو سپاه را بپیراستند .

دگر روز لشکر بیـاراستند
درفش از دو رویه بپیراستند

. . .

پس پشت گردان درفشان درفش
به گرد اندرون سرخ وزرد وبنفش

سهراب چون جامه رزم پوشید به جای بلندی رفت تا سپاه ایران را بنگرد آنگاه فرمان داد تا هجیر سردار ایرانی که دربند اوگرفتار بود نزدش بیاید سپس به‌اوگفت که آنچه ترا می‌پرسم باید راست بگوئی ودرپاسخ ازدروغ بپرهیزی . هجیر گفت هرچه بپرسی پاسخ می‌یابی. سهراب گفت گردنکشان ومهتران ایرانی را یکایك ازتو می‌پرسم وباید آنان را به من نشان دهی ؛ آنگاه به سخنان خود افزود وگفت : آن سراپرده دیبهٔ رنگارنگ که خیمه‌های پلنگ درآنست ودرپیش آن صد فیل ژنده بسته‌اند وتخت فیروزه‌ای برنگ نیل درآن نهاده ودرفشی زرد با پیکرخورشیدکه برسرش ماه زرین نهاده وغلافش بنفش است ازکیست ودرمیان گردان ایران نامش چیست ؟

سراپردهٔ دیبه رنگ رنگ
بدو اندرون خیمه‌های پلنگ

به پیش اندرون بسته صد ژنده پیل
یکی تخت پیروزه برسان نیل

یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلافش بنفش

به قلب سپاه اندرون جای کیست
ز گردان ایران ورا نام چیست

هجیر پاسخ داد که آن سراپرده شاه ایرانست که بردرگاهش فیل وشیرانست. آنگاه گفت که در دست راست سراپرده‌ایست سیاه رنگ که سواران بسیار وفیل وبنه درآنست وسپاه رده بسته وایستاده‌اند وگرداگردش بیش از اندازه خیمه زده‌اند. در پس پشت آنان فیلها ودرپیش آن شیران هستند؛ درفش فیل‌پیکرش پیش او زده وسوارانی که درآنجا هستند کفش زرین بپادارند؛ ازکیست؟

وزان پس بدو گفت کز میمنه
سواران بسیار و پیل و بنه

سراپردهٔ بر کشیده سیاه
رده گردش اندر ستاده سپاه

به گرد اندرش خیمه ز اندازه بیش
پس پشت پیلان و شیران به پیش

زده پیش او پیل پیکر درفش
بنزدش سواران زرینه کفش

هجیر پاسخ داد که آن طوس نوذرست که درفش فیل‌پیکر می‌باشد.

چنین گفت کان طوس نوذر بود
درفشش کجا پیل پیکر بود

آنگاه پرسید آن سراپرده سرخ رنگ که سواران بسیار گردش ایستاده ودرفش شیرپیکر به رنگ بنفش درپیشش برافراشته وگوهرهای درفشان درمیان آن بچشم می‌خورد وپشتش سپاه گرانی که ازنیزه‌داران و زره‌دارانست ازکیست ودروغ مگوی.

بپرسید کان سرخ پرده سرای
سواران بسی گردش اندر به پای

یکی شیر پیکر درفش بنفش
درفشان گهر در میان درفش

پس پشتش اندر سپاهی گران
همه نیزه داران و جوشن وران

که باشد بمن نام او بازگوی
زکژی میاور تباهی به روی

هجیر درپاسخ گفت که او فر آزادگان، سپهبد گودرز کشوادگان است؛ اوست که سپاه می‌کشد وهنگام کینه‌خواهی دلیرست وهشتاد پسر به نیروی فیل وشیر دارد؛ فیل تاب جنگ اورا ندارد وببر وپلنگ ازو می‌گریزند.

سپس پرسید که آن سراپرده سبزرنگ که لشکری فراوان وگران درپیشش بپای ایستاده وتخت پرمایه‌ای درمیان پرده‌سرای نهاده واختر کاویان درپیش او افراشته وپهلوانی برآن نشسته وازآن که درپهلویش ایستاده به اندازه یك سر بلندترست واسبی درپیش اوست که به بالای او می‌باشد وکمندی تا پای آن فروهشته وهرزمان آن پهلوان میخروشد ومانند دریا به جوش می‌آید وبسیار فیل وبرگستوان‌دار درپیش او دیده می‌شوند ودرمیان ایرانیان کسی به بلندبالائی او نیست واسبی مانند اسپش بچشم نمی‌خورد ودرفش اژدهاپیکر دارد وشیر زرینی بربالای نیزه آن زده شده‌است ازکیست؟

دگر گفت کان سبز پرده سرای
یکی لشکری گشن پیشش به پای

یکی تخت پرمایه اندر میان
زده پیش او اختر کاویان

بر و بر نشسته یکی پهلوان
ابا فر و با سفت و یال گوان

ازآن کس که برپای پیشش بر است
نشسته بیك سر ازو برتر است

یکی باره پیشش به بالای او
کمندی فروهشته تا پای او

به خود هر زمان بر خروشد همی
تو گوئی که دریا بجوشد همی

بسی پیل و برگستوان‌دار پیش
همی‌جوشد آن مرد برجای خویش

به ایران نه مردی به بالای اوی
نبینم همی اسپ همتای اوی

درفشش ببین اژدها پیکرست
برآن نیزه بر شیر زرین سرست

هجیر باخودگفت که اگرنشان رستم را به‌او بدهم ناگاه اورا تباه می‌کند وبهترآنست نام تهمتن را ازمیان گردنکشان بیفکنم وپنهان کنم. آنگاه به اوگفت که ازچین مردی بتازگی نزد شاهنشاه آمده است.

سهراب نامش را ازهجیر پرسید ولیکن درپاسخ گفت که نام او ازیادش رفته‌است وآن زمانی که دردژ بوده او به پیشگاه شهریاری آمده بود. سهراب غمگین شدکه نامی ازپدرش نشنید. مادرش نشانی پدررا به او داده بود وبا چشم اورا می‌دید ولی باور نمی‌کرد...

سهراب سپس پرسیدکه سراپرده‌ای درآن کران کشیده‌اند که سواران بسیار وفیلان درآنجا به پای هستند وناله کرنای ازآنجا برمی‌خیزد و درفشی گرگ‌پیکر که سرش زرین است

برآن افراشته شده‌است ودرمیان سراپرده تختی زده وغلامان رده بسته‌اند ، آن ازکیست ؟

وزان پس بپرسید کز مهتران
کشیده سراپرده‌ای بـر کران
سواران بسیار و پیلان به‌جای
بـر آید همی ناله کـر نای
یکی گرگ پیکر درفش از برش
به ابر اندر آورده زرین سرش
میان سراپرده تختی زده
ستاده غلامان به پیشش رده

هجیرگفت‌که اوگیو پسرگودرزست‌که مهترگودرزیان است ودرایران ازدوبهره سر می‌باشد یکی آنکه داماد رستم است ودیگرآنکه پسرگودرز می‌باشد .

آنگاه پرسیدکه آن سراپرده سفید دیباکه درخاورست وپیش ازهزار سوار درپیشش رده بسته‌اند وسپرداران وژوبین وران پیاده ایستاده و لشکر بی‌کرانی‌گردش انجمن کرده وسپهداری برتخت عاج نشسته وبرآن‌کرسی ساج نهاده وپرده دیبا فروهشته وغلامان دسته دسته رده بسته ازکیست ؟

بدوگفت ازآن سو که تابنده شید
برآید یکی پرده بینم سپید
ز دیبای رومی به پیشش سوار
رده برکشیده فزون از هزار
پیاده سپردار و ژوبین وران
شده انجمن لشکر بی کران
نشسته سپهدار بر تخت عاج
نهاده بر آن عاج کرسی ساج
ز پرده فروهشته دیبا جلیل
غلام ایستاده رده خیل خیل

هجیرگفت‌که او فریبرزکاوس است‌که فرزند شاه وتاج گوانست . سهراب‌گفت‌که او فرزند شاه ودرخور افسرمی‌باشد.

آنگاه سهراب پرسیدکه آن سراپرده زردکه درفشی درخشان به پیشش افراشته ودرفش‌های‌گوناگونی برنگ زرد وسرخ وبنفش‌گرداگردش زده‌اند وبرروی آن درفش پیکر گراز دارد وبرسرش ماه سیمین است ازکیست ؟

بپرسید از آن زرد پرده سرای
درفشی درخشان به پیشش به پای
به‌گرداندرش زرد وسرخ وبنفش
زهرگونه ای برکشیده درفش
درفشی پس پشت پیکرگراز
سرش ماه سیمین و بالا دراز
چه خوانند اورا زگردن‌کشان
بگو تا چه داری ازو هم نشان

هجیرگفت‌که او نامش‌گراز وازتخمهٔ گیوگانست .

هنگامی‌که رستم به میدان جنگ به سوی سهراب تاخت درفشش را همراهش بردند .

درفشش ببردند با او بهم
همی رفت پرخاشجوی و دژم

چون سپاهی‌که درزیرفرماندهی سیاوش بود به راه افتاد اخترکاویانی برافراخته شد .

همان پنج موبد از ایرانیان
بـر افراخته اختر کـاویان
بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلو سوی دشت و هامون شدند
توگفتی‌که اندر زمین جای نیست
که برخاك او نعل را پای نیست
سر اندر سپهر اختر کـاویان
چو ماه درخشنده اندر میان

چون سپاه ایران آماده جنگ با تورانیان‌گشتند اختر کاویان را برافراشتند .

ببستند گردان ایران میـان
به پیش اندرون اختر کاویان

چون فرامرزپسررستم سرخه فرزند افراسیاب‌را درمیدان جنگ اززین‌گرفت واورا پیاده به سوی لشکرگاه خویش‌آورد همانگاه درفش رستم پدیدار شد .

درفش تهمتن همانگه ز راه
پدید آمد و بانگ و پیل و سپاه

چون رستم آگاهی یافت‌که سپهدار توران به جنگ روی آورده است درفش‌کاویانی را برافراشت .

برفتند با کاویانی درفش
ز تیغ دلیران هوا شد بنفش

هنگامی‌که افراسیاب‌ازآوردگاه چشمش به‌درفش‌کاویانی افتاد دانست‌که رستم درآنجاست .

چو افراسیاب آن درفش بنفش
نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم است
سر افراز و از تخمه نیرم است

گودرزسپاه گودرزی راآماده‌کرد وبرای نبرد با سپهدار طوس به راه افتاد وازسوی دیگرطوس فرمان داد تا کوس برکوهه فیل ببندند واخترکاویان را برافرازند .

وزان سو بیامد سپهدار طوس
ببستند برکوهه پیل کوس
ببستند گردان فراوان میان
به پیش اندرون اختر کاویان

گودرز به طوس‌گفت‌که‌کاوهٔ آهنگر نیای من بود وهم

او بود که درفش کاویانی را برافراخت همان درفشی که تو امروز نگهبانش هستی وبه‌آن می‌نازی .

نیای من آهنگر کاوه بود
که با فرّ و برز و ابا یاره بود
بر افروخت آن کاویانی درفش
که نازد بدو طوس زرینه کفش

فریبرز پسر کاوس‌شاه برآن شد که به دژ بهمن لشکر کشی کند وآنرا به دست بیاورد پس با طوس نزد پدر رفت وطوس به شاه گفت که درفش کاویانی را به سوی بهمن دژ می‌کشانم وخون دشمن را می‌ریزم .

همان من کشم کاویانی درفش
کنم لعل رخسار دشمن بنفش

پس درفش کاویانی را برپای کرد وبه راه افتاد .

بشد طوس با کاویانی درفش
به پای اندرون کرده زرینه کفش

زمانی که کیخسرو به سوی بهمن دژ تاخت درفش بنفش را برافراختند .

به‌گرد اندرون با درفش بنفش
به پای اندرون کرده زرینه‌کفش

چون کیخسرو بربهمن‌دژ دست یافت همهٔ جهان درشگفت ماندکه او چگونه این فرّ وبالائی را به دست آورد . پس همه مهتران با شادی به پیشگاهش آمدند ونثارآوردند وفریبرز باگروه ایرانیان پیش‌اوآمد وازپشت‌اسب به زیرآمد وکیخسرو نیز پیاده شد ورویش را بوسید وتختی زرین نهادند واورا برآن نشاندند وبه شاهی بروی‌آفرین خواندند وطوس درفش کاویان را به پیش‌آورد وزمین‌را بوسید ودرفش‌را به‌کیخسرو سپرد .

فریبرز پیش آمدش با گروه
از ایران سپاهی به کردار کوه
چو دیدش درآمد زگلرنگ زیر
هم از پشت شبرنگ شاه دلیر
ببوسید رویش برادر پدر
هم آنجا بیفگند تختی ز زر
برآن تخت پیروزه بنشاندش
به شاهی برو آفرین خواندش
نشست از بر تخت زر شهریار
بسر بر یکی تاج گوهرنگار
همان طوس با کاویانی درفش
همی رفت با کوس و زرینه کفش
بیاورد و پیش جهانجوی برد
زمین را ببوسید و او را سپرد
بدو گفت کاین کوس و زرینه کفش
خجسته همین کاویانی درفش
ز لشکر ببین تا سزاوار کیست
یکی پهلوان از در کار کیست

طوس ازرفتارگذشتهٔ خود پوزش خواست وشاه به او فرمودکه درفش وکوس وکفش زرین را جز توکسی سزاوار نیست واین دستگاه زیبندهٔ تست .

جهانـدار پیروز بنواختش
بخندید و بر تخت بنشاختش
ورا گفت کاین کاویانی درفش
هم این پهلوانی و زرینه کفش
نبینم سزای کسی در سپاه
ترا زیبد این نام و این دستگاه
جز از تو کسی را سزاوار نیست
به دل در مرا از تو آزار نیست

زمانی که سپاه طوس به راه افتاد درفش کاویانی برافراشته شد ورنگ هوا سرخ وزرد وکبود وبنفش گشت وسواران گودرزی اخترکاویان را به میان گرفتند .

هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
ز تابیدن کـاویانی درفش
به گردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان
بشد طوس با کاویانی درفش
به پای اندرون‌کرده زرینه‌کفش

هنگامی که سپاه طوس به مرز توران تاخت وخواست که ازراه‌کلات وچرم بگذرد فرود برادرکیخسرو همراه تخوار ازبالای‌کوه سپاه ایران را نگریست . فرود ازتخوار خواست تا بزرگان وکنارنگان را با رنگ وپیکردرفشان بشناسد .

جوان با تخوار سراینده گفت
ز هرچت بپرسم نباید نهفت
کنا رنگ با آن که دارد درفش
خداوند کوپال و زرینه کفش
چو بینی به من نام ایشان بگوی
کسی راکه دانی از ایران بروی

چون سپاه ایران به میان دوکوه رسید ازبانگ تبیره کرکس‌ها به ستوه می‌آمدند . تخوارکه وزیر فرود بود به شاهزاده‌گفت اکنون آنچه برتو نهانست آشکار میکنم . بدان که آن درفش فیل‌پیکر وسواران‌که شمشیرهای بنفش دارند ازسپهبد طوس‌است ودرپشت سرش‌درفشی‌است که پیکرخورشید دارد وآن ازفریبرز کاوس عموی تست ؛ درپشت سر او درفشی است که پیکرماه دارد وآن ازگستهم پهلوان بزرگست ؛ درپس آن درفشی‌است که پیکرگور دارد وآن از زنگه شاوران است ؛

هنرومردم

پس از آن درفشی است که پیکر ماه دارد که تنش لعل‌رنگ وجعدش (زلفش) سیاه رنگ است ، این درفش بیژن گیو میباشد ؛ درفش دیگری که پیکرش ببرست از گرد شیدوش است وآن درفش دیگر که پیکر گراز دارد از گرازه پهلوان دلیرست ؛ درفش دیگری می‌بینی که پیکر گاومیش دارد وآن ازفرهادست ؛ درفشی که پیکرش گرگ است نشان گیوست ؛ آن درفشی که پیکرش شیر زرین است بربالای سرگودرز افراشته شده ؛ آن درفشی که پیکرپلنگ دارد ازریونیزست ؛ آن درفشی که پیکر آهو دارد از نستوه گودرزست و آن درفشی که نشانش عزم (میش کوهی) است ازبهرام گودرزکشوادگانست .

چنان دادن که آن پیل پیکر درفش
سواران و شمشیرهای بنفش

سرافراز طوس سپهبد بود
که در کینه پرخاش او بد بود

درفشی پس پشت او دیگرست
چو خورشید تابان برو پیکرست

برادر پدر تست با فرّ و کام
سپهبد فریبرز کاوس نام

پسش ماه پیکر درفشی بزرگ
دلیران بسیار و گرد سترگ

ورا نام گستهم گژدهم خوان
نترسد ز ژوبین و از استخوان

پسش گور پیکر درفشی دراز
به گرد اندرش لشکر رزم ساز

به زیر اندرش زنگهٔ شاوران
دلیرانش گردان کند آوران

درفشی پس اوست پیکر چو ماه
تنش لعل و جعدش چو مشك سیاه

ورا بیژن گیو خواند همی
که خون باسمان برفشاند همی

درفشی کجا پیکرش هست ببر
همی بشکند زو میان هزبر

ورا گرد شیدوش دارد به پای
که گوئی همی اندر آید ز جای

درفشی پسش پیکر او گراز
که گوئی سپهر اندر آرد به‌گاز

گرازه بود نام گرد دلیر
که بازی شمارد همی رزم شیر

درفشی پسش پیکر گاومیش
سواران پس و نامداران ز پیش

گزین گوان شهره فرهاد راست
که گوئی مگر با سپهرست راست

درفشی کجا پیکرش هست گرگ
نشان سپهدار گیو سترگ

درفشی کجا شیر پیکر به زر
که گودرز کشواد آرد به سر

درفشی پلنگ است پیکر دراز
پسش ریونیزست با کام و ناز

درفشی کجا آهوش پیکرست
که نستوه گودرز با لشکرست

درفشی کجا عزم دارد نشان
ز بهرام گودرز کشوادگان

درفشی عقاب است با تیز چنگ
که ژوبین کشد درقفا روز جنگ[۱]

چون یکایك نشان گوان را به فرود داد آن شاهزاده شادگشت.

چو یك یك بگفت آن نشان گوان
به پیش فرود آن شه خسروان

مهان و کهان را همه بنگرید
دلش شادمان گشت و رخ شنبلید

زمانی که فرود ازبهرام گودرز درباره فرمانده سپاه ایران پرسید او درپاسخ گفت که سالار طوس با اختر کاویانی است .

بدو گفت بهرام سالار طوس
که با اختر کاویانست و کوس

تژاو تورانی به‌کبوده گفت که چون شب شد روی منمای وببین که سپاه ایران چه اندازه است وکسانی که درفش وکلاه دارند کیستند .

نگه کن که چندست از ایران سپاه
ببین تا که دارد درفش و کلاه

درنامهٔ کیخسرو به فریبرز یادگردیدکه طوس نوذر با درفش کاویانی به جنگ تورانیان رفت .

بشد طوس با کاویانی درفش
ز لشکر چهل مرد زرینه کفش

اکنون که او برکنارگردیده سپهدار توئی ودرفش کاویانی به دست تست .

سپهدار و سالار زرینه کفش
تو باشی بر کاویانی درفش

سپهبد طوس چون ازفرمان شاهنشاه آگاه شد درفش شهریاری را به فریبرز سپرد .

سپهدار طوس آن کیانی درفش
ابا کوس و پیلان و زرینه کفش

به دست فریبرز بسپرد و گفت
که آمد سزا را سزاوار جفت

---

۳ - این بیت درنسخه کلکته افزوده شده است .

درمیدان جنگ ، یلان ایرانی همراه با فریبرز بودند ودرفش کاویانی درقلبگاه لشکر جای داشت .

یلان با فریبرز کاوس شاه
درفش ازپس پشت در قلبگاه

چون فریبرز به سوی کوه پناه برد درفشش را همراهش بردند.

چو گودرز کشواد بر قلبگاه
درفش فریبرز کاوس شاه
ندید و یلان سپه را ندید
به کردار آتش دلش بر دمید

گودرز به بیژن گفت که نزد فریبرز فرمانده سپاه که در کوه پناهنده شده است برو ودرفش کاویانی را بیار تا جنگ را دنبال کنیم یا آنکه خود با درفش بیاید .

به سوی فریبرز برکش عنان
به پیش من آر اخترکاویان
وگر خود فریبرز باآن درفش
بیاید کند روی گیتی بنفش

بیژن نزد فریبرز رفت وبه اوگفت یا خود به میدان بیا یاآنکه درفش را بسپار .

وگر تو نیائی به من ده درفش
سواران و این تیغهای بنفش

ولیکن فریبرز پاسخ دادکه چنین کاری نشدنیست .

مرا شاه داد این درفش و سپاه
همین پهلوانی و تخت و کلاه
درفش از در بیژن گیو نیست
نه اندر جهان سربسر نیو نیست

اما بیژن با شمشیر برمیان درفش زد واخترکاویان را به دو نیمه کرد ونیمی ازآن را با خود به میدان جنگ برد .

یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش
بزد ناگهان بر میان درفش
به دو نیمه کرد اختر کاویان
یکی نیمه بگرفت ورفت ازمیان

چون تورانیان درفش را دیدند به سوی بیژن تاختند .

بیامد که آرد به نزد سپاه
چو ترکان بدیدند اختر به راه
کشیدند کوپال و تیغ بنفش
به پیکار آن کاویانی درفش
چنین گفت هومان که آن اخترست
که نیروی ایران بدو اندرست
درفش بنفش ار به چنگ آوریم
جهان بر دل شاه تنگ آوریم

پس ازکشتاری که بیژن و همراهان کردند بیژن اختر کاویان را به دست گرفت وسپاه گرد آن درآمد .

همی رفت بیژن چو شیر ژیان
به دست اندرون اخترکاویان
سپاه اندر آمد به گرد درفش
هوا شد زگرد سواران بنفش

پیش ازآنکه سپاه ایران به راه بیفتد سپهدار طوس به پیشگاه آمد وشاه اخترکاویان وفیل وکوس را به او سپرد.

بیامد سپهبد سپهدار طوس
بدو داد شاه اختروپیل وکوس[4]

وچون سپاه به راه افتاد :

یکی ابر بست از پی گرد سم
بسر آمد خروشیدن گاو دم
زبس جوشن وکاویانی درفش
شده روی گیتی سراسر بنفش

چون طوس با سپاه روبروی لشکر توران ایستاد درفش همایون را برافراشت .

وزین روی لشکر بیاورد طوس
درفش همایون و پیلان وکوس

هومان به سپهبد طوس گفت که نباید خود به جنگ بیاید وهمانا بهترآنست که او درفش کاویانی را نگهبانی کند .

تو شو اخترکاویان را بدار
سپهبد نیاید سوی کارزار

طوس پیش ازآغاز جنگ با هومان به گودرز گفت که نامداران زرینه کفش ما اکنون با درفش کاویانی هستند .

کنون نامداران زرینه کفش
بباشند با کاویانی درفش

طوس به گودرز گفت که درجنگ پیشدستی مکن ودرقلب سپاه با درفش کاویانی بمان .

تو درقلب با کاویانی درفش
همی باش درجنگ تیغ بنفش

هومان به سپهبد پیران گفت که بهترهمانست که جنگ را دنبال کنیم وگودرز و طوس و درفش کاویانی را به چنگ آوریم . . .

چو گودرز را با سپهدار طوس
درفش همایون و پیلان وکوس
همه بیگمانی به چنگ آوریم
از آن به که ایدر درنگ آوریم

پیران به هومان گفت که هرچه زودتر بشتاب و آنچه لشکر بایست همراه ببر :

---

٤ – درنسخه پاریس چنین آمده است :
بدو داد شاه اختر کاویان   بدان سان که بودی به رسم کیان

که ایرانیان با درفش و سپاه
گرفتند کوه هماون پناه

هومان چون سپاه ایران را دیدکه به‌کوه هماون پناه ...ته واختر کاویان را درمیان گرفته‌اند به طوس گفت‌که مانند ...چیر به‌کوه گریخته‌اید .

... خروشان‌وجوشان چوشیرژیان
میان سپه اختـــر کاویان
(چنین‌گفت هومان به‌گودرز وطوس
کز ایران برفتید با پیل وکوس
سوی شهر توران به‌کین خواستن
بدان مرز لشکر برون تاختن
کنون همچو نخچیر رفته به‌کوه
پریشان و از جنگ‌گشته ستوه)

پیران به هومان فرمان دادکه سپاهش ازجای نجنبد به سالار ایرانیان‌که به‌کوه هماون پناهنده شده بگویدکه ا درفش‌کاویانی را برپای داشته‌اند .

بگویم به سالار ایرانیـــان
چه داری به پای اختر کاویان

سپهدار طوس چون‌آهنگ‌کردکه شبانگاه بردشمن بتازد بیخون بزند درفش همایون را به‌گستهم سپرد .

درفش خجسته به گستهم داد
بسی پند و اندرزها کرد یاد

چون طوس درکوه هماون سیاوش را درخواب دیدکه و آگهی ازفیروزی میدهد فرمود تا درنای دمیدند واختر یانی را برافراختند .

بفرمود تا در دمیدند نای
بجنبید درکوه لشکر ز جای
ببستند گردان ایران میـــان
بر افراختند اختر کاویان

دیده‌بان لشکر ایران درکوه هماون به‌گودرزگفت‌که اه ایران‌تیره‌گردی برخاسته‌که روزرا سیاه‌کرده ودرفشهای وانی بکردار ماه تابنده ازمیان سپاه برآمده است . .
درپیشاپیش درفش گرگ‌پیکر و دورتر ازآن درفشی پیکر نمایانست ؛ درفش دیگری بچشم می‌خوردکه اژدها رست وشیرزرینی برسرآن زده‌اند .

که از راه ایران یکی تیره‌گرد
برآمد کزو روز شد لاجورد
فراوان درفش از میان سپاه
برآمد به کردار تابنده ماه
هپیش اندرون گرگ‌پیکر یکی
یکی ماه پیکر ز دور اندکی
درفش دگر اژدها پیکرش
پدید آمد و شیر زرین سرش

چون سپاه خاقان چین به‌سوی‌کوه هماون ، پناهگاه ایرانیان تاخت سپهبد طوس فرمان دادکه سپاه رده بکشد وآنگاه‌گیو درفش‌کاویانی را آورد .

ببستند گردان ایران میـــان
بیاورد گیو اختر کاویان

فریبرز با سپاه خودکه به‌یاری طوس آمده بود به او پیوست ولشکرآرائی‌کردند ودرفش خجسته را برافراشتند .

برکوه لشکر بیاراستند درفش خجسته بپیراستند

چون‌گودرزدرکوه هماون‌شنیدکه رستم به‌یاری ایرانیان آمده است ودرفش اژدهافش او پیدا شد نزدش شتافت .

چو بشنید گودرز کشواد تفت
شب تیره ازکوه خارا برفت
پدید آمد آن اژدهافش درفش
شب تیره و روی‌گیتی بنفش

همین‌که رستم به‌کوه هماون رسید درفش سپهبد را برافراشتند .

بکوه اندرون خیمه‌ها ساختند
درفش سپهبد بر افراختند

چون هومان دانست‌که ازایران بیاری طوس لشکری رسیده‌است نگاه‌کرد تا ببیندکه فرمانده‌آن‌کیست . سراپرده‌ای برنگ فیروزه ازدیبا دیدکه درفش ونیزه سپهبد درپیش آن بود ؛ سراپرده دیگری سیاه رنگ دیدکه درفشی به‌کردار ماه داشت .

سپهدار هومان به پیش سپاه
بیامد همی کرد هرسو نگاه
که ایرانیان را که یارآمدست
که خرگاه وخیمه بکارآمدست
ز پیروزه دیبا سراپرده دید
فراوان به‌گرداندرون‌پرده دید
درفش و سنان سپهبد به پیش
همان گردش اخترآمد به پیش
سراپرده‌ای دید دیگر سیاه
درفشی درفشان به کردار ماه
فریبرزکاوس با پیل وکوس
فراوان‌زده خیمه نزدیك طوس

چون نهانی‌ازسپاه ایران‌آگاهی‌یافت نزد پیران رفت وگزارش داد وگفت :

ازایران فراوان سپاه آمدست
به یاری برین رزمگاه آمدست

ز دیبا یکی سبز پرده سرای
یکی اژدهافش درفشی بپای
سپاهی به گرد اندرش زابلی
سپردار و بـا خنجر کابلی
گمانم که رستم ز نزدیك شاه
بیاری بیامد برین رزمگاه
رستم درحالی‌که گهارگهانی‌را درمیدان جنگ پی‌کرد درفشش مانند درختی‌که برکوه باشد نمایان بود .
درفش تهمتن میان گروه
بسان درخت از بر تیغ کوه
چون بزرگان دیدندکه چگونه رستم فیروز شد کوس با درفش همایون را بیرون آوردند وخروش بوق سپاهیان ایران برخاست .
درفش همایون ببردند وکوس
بیامد سرفراز گودرز و طوس
خروش‌آمد ازبوق ایران سپاه
چو پیروز شد گرد لشکر پناه
شیده پسر افراسیاب به پدرگفت‌که لشکرگاه ایران را نگریستم وسراپرده‌ای سبزرنگ دیدم‌که سواری مانندگرگ درآن بود ودرفش اژدهاپیکری درپیشش به پای بود .
سراپرده‌ای سبز دیدم بزرگ
سواری به کردار درنده گرگ
یکی اژدهافش درفشی به پای
توگفتی همی اندر آید ز جای
پولادوندکه به یاری افراسیاب آمده بود به سپاه ایران تاخت وخودرا به اخترکاویان رسانید وآنرا به خنجر به دو نیمه‌کرد .
بیامد بـر اختر کاویان
به خنجر به دونیمه‌کردش‌میان
چون‌کیخسرو دانست‌که رستم اکوان‌دیو را ازمیـان برداشته وبرافراسیاب دستبرد زده‌است وبه سوی‌ایران می‌شتابد فرمود تا اورا پذیره شوند . آنگاه‌گردان‌کلاه برسر نهادند ودرفش شاهنشاه را باکرنای و درای و فیل بیرون بردند ...
درفش شهنشاه با کرنای
ببردند با ژنده پیل و درای
پذیره شدندش دمادم سپاه
بدان شادمانی جهاندار شاه
چون رستم درفش شاهنشاه را دید ودانست‌که‌کیخسرو به پیشبازش آمده ازاسب فرود آمد وخاك را بوسید .
چو رستم درفش سرافراز شاه
نگه کرد کامد پذیره به راه
فرود آمد و خاك را داد بوس
خروش سپاه‌آمد وبوق وکوس
چون گیو و دودهٔ گودرز همراهش به‌سوی هیرمند شتافتند دیده‌بان خروش برداشت‌که سواری با سواران دیگر می‌آیند ودرفشی درفشان درپشت سر دارند .
درفشی درفشان پس پشت اوی
یکی کابلی تیغ درمشت اوی
درجنگی‌که میان رستم با افراسیاب درتوران رخ داد درفش اژدهافش رستم برآسمان افراشته وخورشید را به رنگ بنفش درآورده بود .
وزان رستمی اژدهافش درفش
شده روی خورشید تابان بنفش
چون گودرز وگیو آگهی یافتندکه رستم بیژن را ازبند رهائی‌داده بنزد شاه رفتند وخروش‌سپاه وآوای‌تبیره برخاست. بوق وکوس به پیش سپاه ودرفش ازپس گودرز وطوس بردند.
برآمد خروش و بیامد سپاه
تبیره زنان بر گرفتند راه
به پیش سپاه اندرون بوق وکوس
درفش ازپس‌پشت‌گودرز و طوس
چون سپاه‌گودرز آرایش یافته به راه افتاد درفش‌خجسته گوهرنشان به‌کردارماه درمیان سپاه افراشته شد . . .
درفش خجسته میان سپاه
زگوهر درفشان به کردار ماه
درخشیدن تیغهای بنفش
از آن سایهٔ کاویانی درفش
آنگاه‌گودرز هردسته را با درفشی به سوئی فرستاد .
درفشی فرستاد و سیصد سوار
نگهبان کشور سوی رودبار
همیدون فرستاد بر سوی کوه
درفشی و سیصد زگردان‌گروه
سپس به سراپرده فرماندهی رفت ودرفش دلفروز را برپاکرد .
وزان پس بیامد به سالارگاه
که دارد سپه را ز دشمن نگاه
درفش دلفروز بـر پای کرد
یلان را به قلب اندرون جای‌کرد
سران راهمه خواند نزدیك‌خویش
پس‌پشت شیدوش و فرهاد پیش
سپهدار گودرزشان در میان
درفش از برش سایهٔ کاویان
هومان به سوی سراپردهٔ فریبرزآمد وگفت‌که توئگهبان درفش‌کاویانی بودی وشکست خوردی تو سزاوارکین‌خواستن هستی . . .

یکی برخروشید کای بدنشان
فروبرده گردن ز گردن‌کشان
سواران و پیلان و زرینه‌کفش
ترا بود با کاویانی درفش

فریبرز به او پاسخ دادکه اگر شاه درفش‌کاویانی را ازمن‌گرفت روا بودکه بهرکس‌که بخواهد بسپارد .

درفش از زمن شاه بستد رواست
بدو داد پیلان و لشکرکه خواست

چون بیژن‌گودرز ، هومان راکشت جامهٔ اورا پوشید ودرفشش را برپاکرد تا سپاه تورانی یکباره براو نتازند . آنگاه‌که پاسدار تورانیان اورا با درفش دید انگاشت‌که هومان است وآگهی به پیران دادندکه درفش بیژن سرنگون‌گردیده است وبشادی پرداختند .

چوآن دیده‌بانان ترکان زدور
درفش و سنان سپهدار تور
بدیدند از دیده برخاستند
بشادی خروشیدن آراستند
که هومان به پیروزی شهریار
دوان آمد از مرکز کارزار
درفش سرافراز ایران نگون
تنش‌خوارودرخاك غرقه‌بخون

چون سپاه توران به لشکر ایران نزدیك شد به فرمان سپهدار ایران‌کرنای زدند ودرفش‌کاویانی را درپیش سپاه برافراشتند .

سپهدار ایران بزد کـرنای
سپاه اندر آورد و بگرفت جای
میان سپه کاویانی درفش
به پیش اندرون تیغهای بنفش

گیو بفرمان پدرش دسته سپاهیان‌راگرید ودستهٔ گردان را به فرماندهی با درفش سپرد .

زگردان دوصد با درفشی چوباد
همیدون به گرگین میلاد داد

گودرز چون سخنان سپاهیانش‌را شنید دردلش روشنائی پیدا شد وبرآن نامداران آفرین‌کرد وسپس لشکرآرائی نمود وبه پسرش شیدوش‌گفت‌که تو درپشت سپاه باش و درفش کاویانی را نگهبان شو .

تو با کاویانی درفش و سپاه
به پشت سپه باش لشکر پناه

پیش‌ازآنکه جنگ‌یازده‌رخ روی‌بدهد گودرزبه سرداران ایرانی‌گفت هرکس‌که بردشمن خود چیره‌گشت درفش خویش را برافرازد .

چنین‌گفت‌گودرز با سرکشان
که هرکو زگردان‌ومردم‌کشان
به زیر آورد دشمنی را ز تور
درفشش به بالا برآرد ز دور

چون‌گیوگروی‌زره راگرفتارکرد به بالای‌کوه برآمد ودرفشی به دست‌گرفت وخروش برآورد :

به بالا برآمد درفشی به دست
به نعره همی کوه راکرد پست

چون‌گرازه با سیامك نبردکرد اوراکشت وکشته اورا براسب بست ودرفش خجسته به دست‌گرفت وبه فیروزی شاه ازاسب فرودآمد وآفرین‌کردگار را برشاه خواند .

گرازه همان دم ببستش براسپ
نشست ازبر زین چوآذرگشسپ
گرفت‌آنگه اسپ سیامك بدست
ببالا برآمد به کردار مست
درفش خجسته به دست اندرون
گرازان وشادان ودشمن نگون

در رزم فروهل با زنگله فروهل فیروزشد وسر اورا برید وآنگاه درفش را برافراشت .

درفش خجسته برآورد راست
شده شاددل یافته آنچه خواست

چون بیژن درجنگ برروئین چیره‌گشت سرش را ازتن جداکرد وبه‌سوی بالا شتافت ودرفش شیرپیکررا برافراشت وشاه را نیایش‌کرد .

عنان هیون تکاور بتافت
وزانجایگه سوی بالا شتافت
بچنگ‌اندرون شیرپیکردرفش
برآن غیبهٔ زنگ خورده بنفش

چون‌گرگین بر اندریمان چیره شد سرش را برید وبه فتراك بست آنگاه به نیروی یزدان و بخت شاه درفش را برپای‌کرد .

به نیروی یزدان‌که او بُد پناه
به پیروزبخت جهاندار شاه
چو پیروز برگشت مرد ازنبرد
درفش دلفروز برپای کرد

چون کرته با کهرم نبردکرد اوراکشت وکشته‌اش را براسب نهاد وبه بالا آمد وخروش برآورد ودرفش همایون به چنگ‌گرفت وشاه را ستایش ونیایش‌کرد .

فرود آمد از اسپ و اورا ببست
برآن زین توزی و خود برنشست
ببالا برآمد چو شرزه پلنگ
خروشان یکی تیغ هندی به چنگ

درفش همایون به چنگ اندرون
فکنده برآن اسب کهرم نگون
همی گفت شاه است پیروزگر
همیشه کلاهش به خورشید بر

چون زنگه شاوران با اخواست جنگید براو چیره گشت وکشته اورا برزین نهاد ودرفش گرگ‌پیکررا بربالای کوه برافراشت وبرشاه وپهلوان آفرین کرد .

فرود آمد از اسپ و شد نزد اوی
برآن خاك تیره کشیده بروی
مر او را به چاره ز روی زمین
نگونش برافگند برپشت زین
نشست از بر اسپ و بالا گرفت
به‌ترکان چه‌آمد ز بخت ای‌شگفت
برآن کوه فرخ بر آمد ز پست
یکی گرگ پیکر درفشی به دست
بزد پیش یاران و کرد آفرین
ابر شاه و بسر پهلوان زمین

گودرز چون پیران راکشت کردگار را ستایش کرد وآنگاه درفشش را برپای نمود وسرپیران را درزیرسایهٔ آن نهاد وبه سوی لشکرگاه بازگشت .

سرش را همی خواست ازتن برید
چنین بدکنش خویشتن را ندید
درفشی به بالین ابر پای کرد
سرش را بدان سایه برجای کرد

چون پهلوانان ایران ازجنگ یازده رخ فیروز بازگشتند گودرزراکه هماورد سپهبد پیران بود ندیدند وانگاشتندکه او به دست سپهبد تورانی کشته شده‌است ولیکن درفشی ازدور دیدند واورا شناختند . . .

درفشی بدیدند از تیره گرد
گرازان و شادان زدشت نبرد

چون به فرمان سپهدار گودرز کشته پیران را با درفش ازکوه بپائین آوردند گردان وگردنکشان برپهلوان زمین، گودرز آفرین خواندند .

به رهّام فرمود تا بر نشست
به آوردن او میان را ببست
بدوگفت کورا به زین بر ببند
فرود آرش از کوهسار بلند
درفش وسلیحش چنان‌هم که هست
ببند و میانش مبر هیچ دست
برین گونه چون پهلوان کرد یاد
برون تاخت رهّام چون تندباد
کشید از بر زین تن روشنش
به‌خون‌اندرون‌غرقه بُد جوشنش
چنانهم ببستش به بند کمند
فرود آوریدش زکوه بلند
درفشش چو از جایگاه نشان
بدیدند گردان و گردنکشان
همی خواندند آفرین سر بسر
ابر پهلوان زمین در به در

پس‌ازجنگ یازده رخ دیده‌بان ایرانی سپاه کیخسرو را دیدکه به‌یاری گودرز می‌آید پس‌نزد فرمانده لشکرآمد وگفت خروش کوس وکرنای برخاسته ودشت وبیابان ازگرد سپاه‌چون شب‌گشته وشاه برپشت تخت فیروزه برروی فیل نشسته وآسمان ازرنگهای درفش رنگارنگ شده است . درفشی به‌کردار سرو افراشته‌گشته وسواران زره دارگردش راگرفته‌اند ؛ ازپس هر درفشی درفش دیگری به پای و هریك به پیکر چون اژدها وهمای زیور یافته‌است .

هم اندر زمان از لب دیده‌بان
به‌گوش‌آمد ازکوه ریبد فغان
که‌ازگردشد دشت‌چون‌تیره شب
شگفتی بر آمد فغان جلب
خروشیدن کوس با کرّنای
بجنبد همی دشت گفتی ز جای
همان تخت پیروزه برپشت پیل
درخشان به کردار دریای نیل
هوا شد بسان پرند درفش
ز تابیدن سرخ و زرد و بنفش
درفشی به کردار سرو سهی
پدید آمد از دور با فرّهی
به‌گردش سواران جوشن‌وران
زمین شد بنفش‌ازکران تاکران
پس هر درفشی درفشی به پای
چه ازاژدها وچه پیکر همای

دیده‌بان تورانی به لهاك وفرشیدوردگفت‌که‌گرد وخاك سپاه ایرانی ازدور برخاسته ودرفش‌کاویانی را لشکریان‌ایرانی درمیان‌گرفته‌اند . . .

میان سپه کاویانی درفش
به پیش اندرون تیغهای بنفش
درفش شهنشاه با بوق وکوس
پدید آمد و شد زمین آبنوس

چون‌گستهم درپی لهاك وفرشیدورد تاخت تاآنان را گرفتارکند آنها ازدور اورا دیدندکه درفش به چنگ دارد ومی‌تازد .

گرفتند با یکدگر گفتگوی
که یك‌تن‌سوی‌ما نهادست روی
جزاز گستهم‌نیست‌کامد به‌جنگ
درفش دلیران گرفته به چنگ

کیخسرو ازمیان نامداران ایران سه تن را برگزید وهریك را درلشکرگاه جائی داد .

... دگر پهلوان طوس زرینه‌کفش
که او بود با کاویانی درفش

کیخسرو هنگامی‌که به‌جنگ تن به تن با شیده رفت درفش شاهنشاهی را به رهّام‌گودرز سپرد .

یکی ترك رومی به سر بر نهاد
درفشش به رهّام گودرز داد

چون خورشید برآمد آوای‌تبیره ازپرده سرای برخاست وسپاه ایران با درفش نبرد به راه افتاد .

سوی جنگ‌گستهم‌نوذرچوگرد
بیامد دمان با درفش نبرد

سپهدار طوس درمیدان جنگ درراست‌کیخسرو بادرفش کاویانی بود .

برآمد خروشیدن بوق و کوس
به یك دست خسرو سپهدارطوس
بیاراست بـا کاویانی درفش
همه پهلوانان زرینه کفش

درجنگی‌که نزدیك‌گنگ‌دژ رخ داد پرده‌سرای شاهی را زدند ودردست راست‌آن رستم ودرچپش سراپردهٔ فریبرز وطوس ودرفش‌کاویانی درآنجا برپای بود .

به چپ برفریبرزکاوس و طوس
درفش دلفروز با بوق و کوس

درنبردی‌که میان سپاه‌کیخسرو با تورانیان درگرفت شاهنشاه با درفش‌کاویانی بود .

شهنشاه با کاویانی درفش
هوا شد ز تیغ سواران بنفش

افراسیاب چون درفش‌کاویانی‌را دید درفش‌سیاه خویش را نهان‌کرد وگریخت .

بدید آن درفش درفشان بنفش
نهان کرد بر قلبگه بر درفش

درهنگام لشکرکشی‌کیخسرو به‌کشور مکران سپهدار طوس با درفش‌کاویانی درپیش میراند .

به پیش اندرون کاویانی درفش
پس پشت گردان زرینه کفش

هنگامی‌که رستم اززابلستان بدرخواست‌بزرگان به سوی پایتخت آمد تا باکیخسرو دربارهٔ بار ندادنش سخن‌بگوید چون سران آگاهی یافتند اورا پذیره شدند ودرفش‌کاویانی را به پیش راندند .

هرآن‌کس‌که بود ازنژاد رزسپ
پذیره شدن را بر انگیخت اسپ
همه نامـداران زرینه کفش
برفتند با کاویانی درفش

کیخسرو پس‌ازآنکه پوزش زال‌را پذیرفت به‌اومهربانی کرد وآنگاه فرمود تا همهٔ نامداران سراپردهٔ شاهی را بادرفش همایون به هامون ببرند وهمه بزرگان با درفش وخرگاه خود به‌آن جایگاه بروند وبزمگاهی برپای سازند .

چنین‌گفت پس شاه با زال زر
که اکنون ببندید یکسر کمر
تو ورستم وطوس‌وگودرزوگیو
دگر هرکه او نام‌دارست ونیو
سراپرده از شهر بیرون برید
درفش همایون به هامون برید
زخرگاه‌وزخیمه‌چندان‌که هست
بسازید بر دشت جای نشست
درفش بزرگان و پیل و سپاه
بسازید روشن یکی بزمگاه

چون‌فرمان شاه به جای‌آورده شد درفش‌کاویانی‌درمیان بزمگاه جای داشت .

میان اندرون کاویانی درفش
جهان زوشده سرخ وزرد وبنفش

پس‌ازآنکه‌کیخسرو به‌گیو منشور داد وگودرز برجای نشست طوس برخاست وزمین را بوسید وشاه را نیایش‌کرد ودربارهٔ آینده خود ازشاهنشاه پرسش نمود . شاه درپاسخ فرمودکه نگهبان درفش‌کاویانی باش . . .

همی باش با کاویانی درفش
تو باشی سپهدار زرینه کفش

زریر به فرمان لهراسپ به دنبال برادرش‌گشتاسپ رفت تا اورا ازراه بازگرداند . گشتاسپ شیههٔ اسب زریر را شناخت وهنوز داشت دربارهٔ برادرش با همراهان خود سخن می‌گفت که درفش پیل‌پیکر نمایان‌گشت .

هنوز اندرین بد که‌گرد بنفش
پدید آمد و پیل‌پیکر درفش

چون لهراسپ دانست‌که‌گشتاسپ داماد قیصرروم شده وبه‌فرماندهی سپاه وی آهنگ جنگ ایران را دارد زریر برادر اورا نزد وی با درفش‌کاویانی وتاج وتخت فرستاد وپیام دادکه اوراجانشین‌خودکرده وبه شاهی‌ایران‌شناخته‌است.

ببر تخت وبالای وزرینه کفش
همان تاج با کاویانی درفش

چون سپاه زریرهنگام رفتن به سوی گشتاسپ به حلب رسید درفش همایون را برافراختند وسراپرده‌ها زدند .

درفش همایون بر افراختند
سراپرده و خیمه ها ساختند

چون گشتاسپ سپاه را روزی داد آنگاه به راه افتادند ودرفش همایون شاهنشاهی را پیشاپیش سپاه بردند :

چوروزی‌ببخشید وجوشن بداد
بزد نای وکوس و بنه برنهاد
بفرمود بردن به پیش سپاه
درفش همایون فرخنده شاه
سوی رزم ارجاسپ لشکر کشید
سپاهی که هرگرچنان کس ندید
زتاریکی گرد و اسپ و سپاه
کسی روز روشن ندید و نه ماه
درفشان بسیار افـراشته
سر نیزه ها ز ابر بگذاشته

جاماسپ به گشتاسپ گفت دراین‌جنگ چرخ‌هاو گردونه‌ها شکسته می‌شوند ودرفش‌ها به خون آلوده می‌گردند .

شکسته شود چرخ و گردون‌ها
درفشان بیالاید از خونها

آنگاه بسیاری ازمردم بی‌پدر می‌گردند وبسیاری پدران بی پسر می‌شوند ، شاهزادگان کشته می‌گردند . . . سپس درفش فروزنده کاویان ازدست ایرانیان افکنده میشود وپسرم گرامی که درفش همایون را پرخاك وخون می‌بیند ازاسپ به زیر می‌آید وآن درفش را دلیرانه ازروی زمین برمی‌دارد وبه یك دست شمشیر وبه دیگر دست درفش می‌گیرد ودشمنان واهریمنان را تباه می‌سازد که ناگاه دشمن با شمشیر تیز یك دست اورا ازتن جدا می‌کند وگرامی ، درفش را به دندان می‌گیرد وبا یك دست به دشمن می‌تازد وکاری به این شگفتی کس نمی‌بیند ، آنگاه دشمن اورا با تیری ازپای درمی‌آورد .

بیاید پس آنگاه فرزند من
ببسته میان بر میان بند من
ابرکین شیدسپ فرزند شاه
چو رستم بیاید میان سپاه
بسی نامداران و گردان چین
که آن شیرگرد افکند برزمین
بسی رنج بیند به رزم اندرون
شه خسروان را بگویم که چون
درفش فروزندهٔ کاویـان
بیفگنده بـاشند ایرانیان
گرامی که بیند ز اسپ اندرون
درفش همایون پرازخاك‌وخون
درآید ازآن پشت‌اسپش به زیر
بگیرد درفش و برآرد دلیر
به‌یك دست شمشیرودیگردرفش
بگیرد بدان جا درفش بنفش
ازین سان همی افگند دشمنان
همی برکند جان آهرمنان
ز ناگاه دشمن بشمشیر تیز
یکی دست او افگند از ستیز
گرامی به دندان بگیرد درفش
بدارد به دندان درفش بنفش
به یك دست دشمن‌کند ناپدید
شگفتی‌تر از کار او کس ندید

چون آگاهی رسیدن سپاه ارجاسپ را به‌گشتاسپ دادند وی فرمان داد تا زریر سپهبد با درفش به پیش براند .

درفشی بدو داد و گفتا بتاز
بیارای پیلان و لشکر بساز

هنگامی که‌گرامی پسرجاماسپ درمیدان جنگ با چینیان بود درفش‌کاویانی ازدست ایرانیان افتاد وگرامی آن را ازخاك برداشت وخاکش را سترد ودیگرباره برافراشت .

بیفتاد از دست ایـرانیان
درفش فروزندهٔ کاویان
گرامی بدید آن درفش چونیل
که افگنده بودند ازپشت پیل
فرود آمد و برگرفتش ز خاك
بیفشاند ازو خاك و بسترد پاك

دشمن به او تاخت ودستش را با شمشیر انداخت آنگاه درفش فریدون را با دندان‌گرفت وبا یکدست بردشمن تاخت .

درفش فریدون به دندان گرفت
همی‌زد به یك دست‌گرز ای‌شگفت

هنگامی‌که بیدرفش افسرتورانی زریر راکشت درفش وسلیحش را باخود برد .

سوی شاه برداشت اسپ وکمرش
درفش و نکو افسر پرگهرش

اسفندیار چون به خونخواهی زریر به میدان شتافت درفش خودرا به برادرش سپرد ودرفش همایون را به دست گرفت .

درفش وپس لشکر وجای خویش
برادرش را داد و خود رفت پیش
به قلب اندر آمد میان را ببست
گرفت آن درفش همایون به دست

چون نستور براسب سیاه خود سوار شد روی به میدان جنگ آورد :

منم گفت نستور پور زریر
پذیره نیاید مرا نره شیر
کجا باشد آن جادوی بیدرفش
که او دارد آن کاویانی درفش
چون کسی به او پاسخ نداد بسیاری ازدشمنان را ازپای درآورد آنگاه ارجاسپ بیدرفش را فراخواند واو با درفش کاویانی به دست آمد . . .
بیامد هم اندر زمان بیدرفش
گرفته بدست آن درفش بنفش
همین که اسفندیار بیدرفش راکشت سلیح زریر راکه او پوشیده بود ازتنش بیرون کشید وآنگاه سرش را برید واسب ودرفش زریر را با سرآن جادوگر به لشکرگاه آورد .
فرود آمد از باره اسفندیار
سلیح زریر آن گو نامدار
ازآن جادوی پیر بیرون کشید
سرش را ز تن نیمه اندر برید
نکورنگ اسپ زریر و درفش
ببرد و سر بیهنر بیدرفش
گشتاسپ درباره اسفندیار به موبدان وبزرگان گفت که اورا درفش وسپاه دادم وکشوررا به دستش سپردم .
پسر را جهان و درفش و سپاه
پدر را یکی تاج زرین و گاه
چون اسفندیار آهنگ کینه‌خواهی کرد سراپرده‌اش را به هامون کشیدند ودرفش همای‌پیکری را بردند .
به هامون کشیدند پرده سرای
درفشی کجا پیکرش بُد همای
اسفندیار به پشوتن گفت چون دردژ دشمن‌بروم توپاسدار سپاه باش وچون ازدور آتشی دیدی آنگاه سپاه را بیارای ودرفش مرا برپای کن . .
درفش مرا زود برپای کن
توخودرا به قلب‌اندرون‌جای کن
هنگامی که ارجاسپ دانست که سپاهیان دشمن به دژ می‌تازند فرمان داد تا بپرسند که آنان کیستند . طرخان چون ازدژ بیرون شد سپاهی دید که درفش سیاه پلنگ‌پیکر درپیش آنست .
سپه دید با جوشن وسازوجنگ
درفشی سیه پیکر او پلنگ
چون بهمن ازنزد پدرش اسفندیار به راه افتاد تا نزد رستم برود درفشی پس او به پای بود .
خرامان بیامد ز پرده سرای
درفشی درفشان پس او به پای
رستم درمیانه سخنانی که بااسفندیارمی‌راند گفت هنگامی که کاوس‌شاه درهاماوران گرفتار بود افراسیاب به ایران‌تاخت وچون درفش مرا دید ازایران گریخت وبه سوی‌چین‌بازگشت.
چو دید آن درفشان درفش مرا
به گوش آمدش بانگ رخش مرا
بپرداخت ایران و شد سوی چین
جهان شد پر از داد و باآفرین
درجنگی که میان اردشیرواردوان رخ داد سپاه خروشان ودرفش درفشان گشت وجنگ چهل روز به درازاکشید .
خروشان سپاه و درفشان درفش
سرافشان شده تیغهای بنفش
درجنگی که میان اردشیر وهفتواد رخ داد هوا ازرنگ درفش سران سپاه لعل فام گشت .
زمین جنب جنبان شد ازمیخ نعل
هوا از درفش سران گشت لعل
چون به شاپورآگهی رسید که شاهان بیگانه‌آماده تاختن به مرز ایران هستند وی سپاه ودرفش‌وکوس‌راآراست و راند.
چو آگاهی آمد به شاپور شاه
بیاراست کوس و درفش و سپاه
هنگامی که شاپور به دژ طائرغسانی تاخت آورد زره دربر کرد ودرفش سیاه درخشان برسر داشت .
سیه جوشن خسروی دربرش
درفشان درفش سیه بر سرش
ز دیوار دژ مالکه بنگرید
درفش سر نامداران بدید
چون شاپورآهنگ تاختن برسپاه رومی راکرد آنگاه درفش کاویانی درخشید وتیغها ازنیام درآورده شد .
درخشیدن کاویانی درفش
شب تیره و تیغهای بنفش
هنگامی که‌آفتاب زد سپاهیان‌ایران وهیتال درفش‌بزرگی را برافراختند وبه جنگ سختی پرداختند .
دو لشکر همی رزم را ساختند
درفش بزرگی بر افراختند
انوشیروان به موبدی به نام بابك دیوان عرض را داد . بابك فرمان داد تا همه نامداران سپاه به دیوان بیایند . چون خود به دیوان‌آمد وسپاه را نگریست درفش شاهنشاهی‌راندید.
چو بابك سپه را همه بنگرید
درفش و سر تاج کسری ندید
روزدیگر شاه درفش بزرگی را برافراشت وبه دیوان رفت .
بخندید و خفتان و مغفر بخواست
درفش بزرگی در افراشت راست
انوشیروان هنگامی که برای گوشمالی دادن گیلانیهای نافرمانبردار به سوی‌بوم‌شان‌لشکر کشید هوا پرازدرفش گردید.

وزان جایگه سوی گیلان کشید
چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید
ز دریا سپه بود تا تیغ کوه
هوا پر درفش و زمین پر گروه

در لشکرکشی انوشیروان به روم درفش کاویانی همراه شاهنشاه بود .

جهاندار با کاویانی درفش
همی رفت با تاج و زرینه کفش

در نامه‌ای که خسروانوشیروان به مرزبانان نوشت یاد کرد:

درفش مرا تا نبیند کسی
نباید که ایمن بخسپد بسی

چون سپاه انوشیروان ازشام راه افتاد :

تبیره برآمد ز درگاه شاه
سوی ارمن آمد درفش و سپاه

چون سپاه ایران آهنگ رفتن به سوی مرز هیتال را کرد درفش جهاندار را درقلب سپاه جای دادند وافراشتند .

زمین کوه تا کوه یکسر سپاه
درفش جهاندار بر قلبگاه

چون انوشیروان سوگند خورد که بررومیان بتازد فرمود تا ازدرگاه شاهی کرنای بدمند وازرنگ درفش‌ها گیتی مانند نیل رنگین گردید .

بفرمود تا بر درش کرنای
دمیدند با صنج و هندی درای
ز نالیدن بوق و رنگ درفش
ز جوشن سواران زرینه کفش

هنگام بازگشت سپاه انوشیروان به ایران سپاهیان ازسیم و زرآباد بودند ودرفش پرنیانی سران لشکرآسمان را پرنیانی کرده بود .

ز بس پرنیانی درفش سران
تو گفتی هوا شد مگر پرنیان

چون بهرام چوبین به پایگاه سپهبدی رسید هرمزد شاه درفش شهریاری راکه پیکرش اژدها ورنگش بنفش بود ورستم آنرا هنگام جنگ با خود می‌برد با دست خود ببسود وآنگاه آنرا به سپهبد داد وبراو آفرین خواند . سپس به بهرام گفت رستم همان کسی که شاهان من اورا سرانجمن می‌خواندند این درفش را به او سپرده بودند واین همان درفش است که او بدست گرفته بود . آنگاه بهرام چوبین درفش تهمتن را بدست گرفت وازمیدان بیرون آمد .

سپهبد بیامد به میدان شاه
ابا جوشن وگرز و رومی کلاه
چو دیدش جهاندار کرد آفرین
سپهبد ببوسید روی زمین

بیاورد پس شهریاری درفش
کجا پیکری اژدها بد بنفش
که درپیش رستم بُدی پیش جنگ
سبك شاه ایران گرفته به چنگ
چو ببسود خندان به بهرام داد
فراوان برو آفرین کرد یاد
به بهرام گفت آنکه شاهان من
همی خواندندش سرانجمن
که بُد نام او رستم پهلوان
جهانگیر وپیروز وروشن روان
درفش وی است آنکه داری بدست
که پیروز بادی و خسروپرست
گمانم که تو رستم دیگری
به مردی و گردی و فرمانبری
برو آفرین کرد پس پهلوان
که پیروز بادی و روشن روان
ز میدان بیامد به جای نشست
سپهبد درفش تهمتن به دست

بهرام چوبین هنگامی که بجنگ ساوه شاه می‌رفت درفش کاویانی را برسراپردهٔ خود بپای کرده بود .

سپهبد بیامد ز پرده سرای
درفشی درفشان بسر بر بپای

بهرام چوبین به ساوه شاه پیام داد که مرا جز به روز نبرد با درفش لاجورد اژدهاپیکر نخواهی دید .

نبینی مرا جز به روز نبرد
درفشی پس پشت من لاژورد
که دیدارآن اژدها مرگ تست
نیام سنانم سر و ترگ تست

بهرام چوبین پس ازکشتن ساوه شاه فرمان داد تا سرافسران ترك راکه مهتر انجمن بودند ازتن جداکنند ودرپس هرسری، درفشی تابان گردد .

سپهبد بیامد فرستاد کس
بنزدیك یاران فریادرس
که تا هر که شد کشته ازمهتران
بزرگان ترکان و جنگی سران
سران شان ببرند یکسر ز تن
کسی را که بُد مهتر انجمن
درفش درفشان پس هر سری
که بودند ازآن جنگیان افسری
اسیران و سرها همه گرد کرد
ببردند از آوردگاه نبرد

[illegible] چون شنید که چشم خرمزشاه را بشماتش [illegible] فرمان داد تا کوس زدند و سپاهش به سوی پایتخت [illegible] و درفش بزرگی را به هامون بکشند .

بفرمود تا کوس بیرون برند

درفش بزرگی به هامون برند

خسروپرویز به بهرام چوبین گفت که مهران ستاد نشانی را به پادشاه داد و ترا از خاک سیاه بر کشید ؛ به تو گنج و سلیح وسپاه ودرفش را داد . . .

ترا داد گنج و سلیح و سپاه

درفش تهمتن درفشان چو ماه

هنگامی که لشکر خسروپرویز از سپاه بهرام چوبین شکست خورد و گریخت ، ازدور درفش اژدهافش پدیدار شد ورنگ هوا را بنفش کرد وبهرام چوبین درپس آن میراند .

همانگه یکی اژدهافش درفش

پدید آمد و گشت گیتی بنفش

پس اندرهمی راند بهرام گرد

به جنگ ازجهان روشنائی ببرد

هنگامی که خسروپرویز با پدر دربارهٔ یاری کردن قیصر سخن می گفت دیده‌بان آواز داد که گرد تیره‌ای برخاسته و درفشی درفشان میان سپاه به چشم می‌خورد .

بگفت این وازدیده آواز خاست

که ای شاه نیک‌اختر داد راست

یکی گرد تیره برآمد ز راه

درفشی درفشان میـان سپاه

خسرو چون سخنان دیده‌بان را شنید از شهر به بیرون تاخت ودرفشی لاجورد باخود برد .

برون رفت تازان بمانند گرد

درفشی پس پشت او لاژورد

درفشی کجا پیکرش اژدهاست

که چوبینه بر پهلوان کرد راست

زمانی که خسروپرویز با همراهانش بندوی وگستهم از پایتخت بیرون شدند تا به سوی کشور روم بروند [illegible] شاه [illegible] پس میراندند . خسرو به آنان گفت مگر بهرام چوبین [illegible] پشت ؟

[illegible] گفت بندوی کای شهریار

[illegible] را به بهرام رنجه مدار

که [illegible] نیست به راه

[illegible] که [illegible] ازاینر درفش سیاه

هنگامی [illegible] را از پای درآویختند [illegible] گفت [illegible] سپهبد بهرام چوبین [illegible]

پدید [illegible]

[illegible]

درفش سپهبد همانگه ز راه

پدید آمـد اندر میان سپاه

درجنگی که میان بهرام چوبین وخسروپرویز رخ داد بهرام خروشان بسوی قلبگاه لشکر راند و آنرا برهم درید ودرفش شاهنشاهی ناپدید گشت .

همه قلبگه پاك درهـم درید

درفش جهاندار شد ناپدید

خسروپرویز روزی که به شکارمی‌رفت برسان شاهنشاهان خودرا آراست وبجز سپاهیان او سیصد سوار از شاهزادگان بودند با جامه های رنگین که درفش کاویانی را با شاهنشاه می‌بردند .

همه جامه‌ها زرد و سرخ وبنفش

شهنشاه با کاویانـی درفش

باربد هنگامی که شنید خسروپرویز درزندان دشمنان گرفتارشده‌است برایش مویه‌کرد ودرمیانه سخنان‌خویش گفت:

کجات افسر و کاویانی درفش

کجات آنهمه تیغ های بنفش

یزدگرد به رستم فرخ‌زاد گفت که درفش بزرگی را بتو سپرده‌ام که با سپاهت کشور را نگهداری :

درفش بزرگی و گنج و سپاه

ترا دادم ای پهلو نیکخواه*

چون به ماهوی سوری مرزبان آگهی رسید که شاهنشاه یزدگرد به سوی طوس می‌آید با سپاهی گران به پیشباز آمد و چون فرّواورنگ شاه پیدا گشت ودرفش بزرگی نمایان شد از اسب فرود آمد . . .

چوپیدا شدآن فرّواورنگ شاه

درفش بزرگـی وچندین سپاه

هنگامی که بیژن مهتر سمرقند به جنگ ماهوی سوری آمد درفش وی را دید . . .

نگه کرد بیژن درفشش بدید

بدانست کوجست خواهد گزید

آنگاه بهبرسام سرکردهٔ خودفرمان‌داد که نگذاردماهوی بگریزد . چون برسام درفشش را دید سپاه را سراسر به یکسو کشید . . .

چو برسام چینی درفشش بدید

سپه را سراسر ز یکسو کشید

درفش درفشش پیوست (ملحقات) شاهنامه

شیدسپ به فرزندش تیغ وگرز ودرفش پیلپیکر که رنگ فیلش سیاه بود وهمائی به یاقوت سرخ بر سرآن پیوسته داد .

---

* [illegible] افزوده [illegible] است

درفشی ز پیل سیه پیکرش
همائی ز یاقوت سرخ از برش
زال هنگامی‌که به یاری رستم آمد درفشی سیمرغ پیکر سفید رنگ داشت.
درفشی چو سیمرغ والاسفید
کشیده سرش سوی تابنده شید
هنگامی‌که کیخسرو سپاه ایران را به فرماندهی رستم به جنگ‌توران فرستاد درپیش سپاه درفش‌کاویانی را برافراختند
به پیش اندرون اختر کاویان
فریبرز زیرش چو شیر ژیان
درجنگی‌که میان سپاه ایران وتوران درگرفت لشکر ایران شکست خورد ولشکر پراکنده‌گشت ودرفش دریده شد.
پراکنده لشکر دریده درفش
زخون یلان روی گیتی بنفش
رستم چوآهنگ میدان جنگ‌کرد درفش وسپاه را به برادرش سپرد.
درفش و سپه با برادر سپرد
بجز گستهم نیز کس را نبرد
رستم درفش خودرا به فرامرز داد وگفت به میدان کین برو واو درفش تهمتن را به کف‌گرفت وبه میدان روی‌آورد.
درفشش بدو داد وخفتان جنگ
کمندوکمان تیغ وتیر خدنگ
بدوگفت بر رخش من شو سوار
بمیدان کین درگـه کارزار
درفش تهمتن به کف درگرفت
بماندند گردان ازو درشگفت
هنگامی که برزو و مادرش با یك راهنما از ایران می‌گریخت ازدور گردوخاك برخاست و درفش اژدها پیکر پدیدار شدکه درپشتش هزار سوار می‌تاختند. چون برزو آن درفش را دید به مادرگفت‌که روزگار ما دگرگونه شد...
نگه کرد برزو یکی بنگرید
سوی راه ایران زمین گرد دید
یکی رایتی اژدهـا پیکرش
بخورشید رخشان رسیده سرش
پس رایت اندر سواری هزار
سرافرازشان رستم نامـدار
چو از دور برزوی آن بنگرید
که آمد درفش سپهبد پدید
به مادرچنین‌گفت‌کای هوشیار
بما بردگرگونه شد روزگار

آنگاه هرسه خودرا پنهان کردند ورستم چون آنان را دید بدگمان‌شد وباخودگفت اینان تورانی‌بودند وچون درفش مرا دیدند خودرا به بیراهه انداختند...
درفشم بدیدنـد و بگریختند
بـه دام بلا در نیاویختند
گرگین درپی آنان تاخت و به برزو گفت:
چو دیدی درفش جهان‌پهلوان
چرا گشتی از چشم ایدرنهان
رستم هنگامی‌که با سردارانش دربارهٔ برزو سخن‌می‌راند ازدور گرد برخاست وفرامرز با درفش گرگ‌پیکرپدیدارشد.
همه نیزه داران دستان نژاد
فرامرز در پیش برسان باد
یکی گرگ‌پیکردرفش ازبرش
به چرخ برین بررسیده سرش
چون رستم به میدان جنگ پیلسم شتافت درفشش را همراهش بردند.
درفشش ببردند بـا او بهم
نبودش به دل اندرون هیچ غم
افراسیاب به پیران‌گفت که امروزسپاه ایران را شکست می‌دهم ودرفش کاویانی را به دست می‌آورم وکیخسرو را تباه می‌کنم.
شوم پیش خسرو به آوردگاه
کنم روز رخشنده بر وی سیاه
من امروز با کاویانـی درفش
بگیرم کنم روز او را بنفش
هنگامی‌که سپاه ایران برلشکرتوران زدکیخسرو برپشت فیل نشست ودرفش کاویانی برافراشته شد.
برافراخته کاویانـی درفش
جهانی شده زردوسرخ وبنفش
هنگامی‌کـه کیخسرو به آوردگاه روی آورد تا با افراسیاب جنگ تن‌به‌تن‌کند درفش‌کاویانی برفراز سرش بود.
فراز سرش کاویانی درفش
جهانی ازوسرخ وزرد و بنفش
کیخسروچون برزورا پهلوان نوکرد درفش عقاب‌پیکر به او داد.
درفشی‌که بد پیکراو عقاب
که بود از نخست آن افراسیاب
سپردش به برزوی شاه جهان
بنزدیك فرزانگان و مهان

گزارشی از چگونگی و چند و چونی تزئین پوشاک در زمان مادها

آیا پوشاک چین‌دار مشهور به پارسی که بر تن هخامنشی‌ها در تخت جمشید ساخته شده است، از آن مادها یا ایلامی‌ها بوده است؟

جلیل ضیاءپور
رئیس موزه مردم‌شناسی

اغلب محققان (که اخبار را بنقل از مورخان قدیم انتقال داده‌اند «وخود نیز اظهارنظر کرده‌اند») گاه ، اشتباهاتی از روی بی‌توجهی کرده‌اند که ناگزیر ، اندیشه را به درنگ و کنجکاوی وامیدارند .

مسلماً ، این بی‌توجهی از آنست که نظر دهندگان و محققان دست دوم (ونیز برخی از مورخان دست اول) از نزدیک با اوضاع واحوال ایرانیان آشنائی نداشته‌اند ، وبیشتر خبرها (چنانکه برخی گزارش‌ها نشان میدهند) ازکسانی است که با ایرانیان درمیدان رزم در تماس بوده‌اند (وطبعاً توضیح آنان درباره‌ی همان پوشاکی میتوانسته باشد که در میدان رزم از رزمندگان مختلف «تابع یا مردم مرکز» میدیده‌اند) و آنان که از نزدیك با ایرانیان تماس داشته‌اند از خصوصیاتی بیشتر سخن بمیان آورده‌اند ، وازینرو ، چون اخبار را بنقل ازیکدیگر گزارش داده‌اند ، نشانه‌های مخلوط داده‌اند . واین ، از مقایسه‌ی گفتار وتفسیر اخبار آنان روشن است . ازینرو برماست که در پذیرش نوشته‌ها وگزارشهای آنان درباره‌ی خود (تاجائی‌که میشود) درنگ و بررسی‌کنیم ونیز نسبت بمسائلی که از لحاظ واقع‌بینی کمبود حس میشود علت‌یابی وپی‌جوئی‌کنیم . . . .

. . . .

گزارشی از چگونگی تزئین پوشاك در زمان مادها

سرپرسی سایکس درباره‌ی تجمل‌پرستی وشکوه دربار ماد نوشته است : تفصیلی‌که دربار ماد نقل شده ، تشریفات مفصل وهزاران خادم و البسه‌ی سرخ و ارغوانی درباریان ، و زنجیرها وگردن‌بندهای طلا و تجملات وافره‌ی آنها معلوم میدارد‌که تزئیناتی بتقلید دربار آشوریان داشته‌اند (تاریخ ایران) .

گزنفون نوشته است : که مادها عادت داشتند لباس ارغوانی بپوشند ، ردای بلندی برتن‌کنند وگردن‌بندهای متعدد برگردن ودستبندهای مزین بدست بیاویزند . . . . .

درکتاب هگمتانه میخوانیم : که درکتیبه‌های متعدد هخامنشی‌که (برروی الواح گِلی تخت‌جمشید ولوح بزرگ گِلی کاخ داریوش درشوش مرقوم رفته ، پیوسته شاهنشاهان هخامنشی از طلاکاری مادها وتزئینات زرینی‌که بوسیله‌ی ملت ماد ، در دستگاه شاهنشاهان هخامنشی انجام میگرفته است صحبت داشته‌اند .

بنابراین جای شگفت نیست که همدان (مرکز دولت ماد) درعهد شاهنشاهان هخامنشی بزرگترین مرکز صنایع طلاکاری وزینت‌های زرین بوده باشد ، والواح زر وتزئینات نفیس ...... عموماً در همدان بدست بیاید .

. . . .

در تورات (فصل قضات) میخوانیم : که گیدعون (برگزیده‌ی خدا برای اسرائیل) میشدیان و عمالیق و تمام پسران شرقی جنگید .... و اسرائیل از نفتالی و آشیر و تمامی مینسّه جمع شده میشدیان را تعاقب نمودند .... و دو سردار میشدیان (عوریب و زئیب) را گرفتند ...... و خرقه‌ها را گسترانیده هریکی حلقه‌ی غنیمت خودرا به آن انداخت ، و وزن حلقه‌ی طلائی که به‌گدعون داده شد هزاروهفتصد مثقال طلا بود سوای زیورات ماهچه‌ها و گوشواره‌ها و جامه‌های ارغوانی‌که بر تن ملوك میشدیان بود .... وگردن‌بند که برگردن شتران ایشان بود .

. . . .

اگر نخواهیم این گزارش افسانه‌مانند تورات را (برای تردید در نامهای اشخاص ، و اوزان بمثقال «که مربوط بزمان نزدیك بما است» واختلاط نوشته‌ها «از جنبه‌ی تاریخی آن» و نیز موقعیت‌ها و جاها وفتح و غلبه‌ی آنها) بپذیریم (با اینکه اینك دلیلی بر رد وقوع این حادثه یا افسانه نداریم) باری درباره‌ی تزئینات و زیورآلات مادها نمی‌توانیم یکسره راه انکار
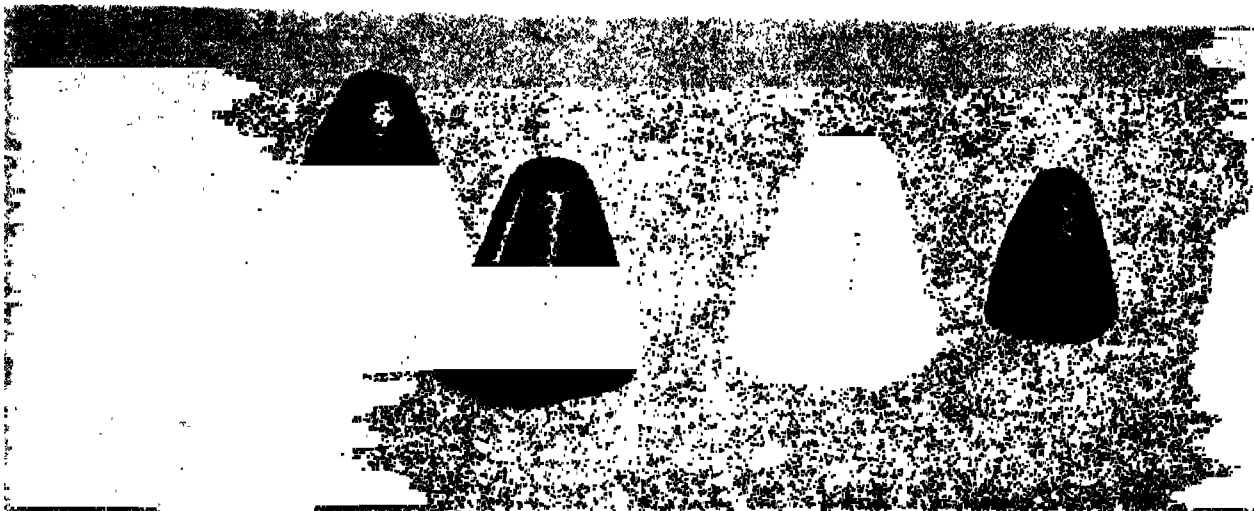
۱ - نمونه‌ی زنگوله‌های تزیین یافته شده درهمدان

را درپیش بگیریم ، زیرا مدارك دیگر آنرا تأیید میکنند وگواهی میدهند .

. . . .

علاوه بر حلقه‌های گردن‌بند و دستبندها وگوشواره‌های مادی (که در تخت جمشید نمونه‌های آنها را ساخته‌اند ، ولی چنانکه میدانیم جلوه‌گر نیستند) یکی از جالبترین تزئینات اینندوره ، زنگوله‌های تزئینی‌ایست‌که هیچ مدرك زنده‌ای چنانکه نقش یا مُهری استعمال آنرا نشان دهد یا نوشته‌ای از آن اشاره‌کند) آنرا نشان نمی‌دهد ، ولی خود آنها در حفاریها بدست آمده است .

. . . .

درکتاب مارلیك (که شرحی مختصر و بدون اظهارنظر از زنگوله‌ای یافته از چراغعلی تپه‌ی رودبار گیلان دارد) آمده است : که زنگوله‌های مفرغی عموماً بشکل انار در بیشتر آرامگاهها کشف گردیده است ، و این زنگوله‌ها شبیه به زنگوله‌هائی است که در گورستانهای تپه‌ی سی‌یلك کاشان نیز بدست آمده است ، وهمچنین شکلهای دیگر این زنگوله‌ها (که ساده ساخته شده است) با زنگوله‌های مکشوفه در تپه‌ی گیلان همدان (نزدیك نهاوند) قابل مقایسه میباشد .

. . . .

درکتاب هگمتانه ، از حفریاتی که در همدان شده وآثاریکه از طلاکاریهای مادها بدست آمده بتفصیل یاد شده است . از جمله ، درباره‌ی زنگوله‌های تزئینی شرحی جامع دارد ومورد استعمال آن نیز بصورت مقبولی احتمال داده شده است :

۳۳عدد زنگ کوچك طلا ، ظاهراً درطرف داخل وپائین دامن لباس یا درنزدیك لبه‌ی شلوار یا درمحلهای دیگر لباس بانوان میدوختداند وهنگام راه‌رفتن صدای آهسته‌ی آنها برتجمل و زینت صاحب لباس می‌افزوده است . تنها یکی از ۳۳ زنگ دارای آویز است وباحرکت دادن

۲ – لوحی ازمردم کیمیری مربوط به قرن هفتم پیش ازمیلاد برداشته ازدائرةالمعارف هنرجهانی مجلد ششم

زنگ ، صدای خفیف ومطبوعی شنیده میشود ، وبالای دوعددآنها هم حلقه‌ی کوچك جای‌دوختن زنگ را بلباس ، دارد . آویز وحلقه‌ی بقیه‌ی زنگها ازبین رفته است . طول این زنگها مختلف است (کوتاهتر وبلندتر) طول آنکه آویز دارد ۱۲ میلیمتر وپهنای متوسط قسمت پائین زنگها ۷ میلیمتر است . (شکل ۱) .

. . . .

اظهارنظری‌که درباره‌ی این زنگوله‌های تزئینی شده است جالبست ، زیرا زمینه‌های دیگری ، اندیشه را بدرستی این نظررهنمون است ؛ وباید بدانیم‌که استفاده از این نوع زنگوله‌ها بمنظورهائی (که در همحال جنبه‌ی تزئینی داشته) میان مردم دیگری نیز مورد استعمال داشته است (چنانکه نوعی ازآن بصورت لوحی با زنگوله‌های اناری‌شکل ازکیمیریها موجود است) (شکل ۲) . . . .

. . . . . وبعلاوه ، در تورات نیز گزارشی از مورد استعمال زنگوله‌ها هست (که گرچه نمی‌تواند از نظر نحوه‌ی استعمال ملاك پذیرش برای مردم ما باشد) ولی بهرجهت میتواند ازراه قیاس وزمینه‌هائی‌که بیاد است راهنمای اندیشه‌ی ما باشد وتوجه مارا بچگونه بود استعمال زنگوله‌ها جلب‌کند .

. . . .

درسفر خروج (فصل نهم) آمده است :

(۱) . . . . . . ولباسهای خدمتی جهت خدمت متاس مقدس از لاجورد وارغوان وقرمزرنگ ساختند وبجهت هارون ، لباسهای مقدس را بنهجی‌که خداوند ، موسی را امرفرموده بود ترتیب دادند .

(۲۲) . . . . . ودیگر قبای ایفود[1] را ازکار نساجی تماماً لاجورد ساخت .

(۲٤) . . . . . وبردامنهٔ قبا ، انارهای لاجوردی و ارغوانی و قرمز وکتان تافته ساختند .

(۲۵) . . . . . . وهم زنگولهای زر خالص ساختند ، وآن زنگولها درمیانهٔ انارها بردامنهٔ قبا دوراً گذاشتند درمیان انارها .

(۲٦) . . . وبدامنهٔ قبا ازگرداگرد یك زنگوله ویك انار ، ویك زنگوله ویك انار ، بجهت‌کار خدمت بنحوی‌که خداوند بموسی امر فرموده بود .

. . . .

آیا پوشاك چین‌دار مشهور به‌پارسی (که برتن هخامنشی‌ها درتخت جمشید ساخته شده است) ازآن مادها یا ایلامی‌ها بوده است ؟

. . . .

. . . .

از روی‌گزارشهای فراوان محققان ، هنوز بواقع روشن نشده است‌که مقصود آنان از پوشاك مادی‌کدام وپارسی‌کدام است .

یکی از آنان نظر میدهدکه : پوشاك چین‌دار تخت‌جمشید درپیش ، از آنِ مادها بوده است .

دیگری ، نظرمیدهدکه این پوشاك را ایلامی‌ها داشته‌اند وپارسی‌ها ازآنان (که بومی فلات بوده‌اند) برداشته‌اند .

هرودوت نوشته است : (که ایشان ، «مقصود پارسی‌ها است» پوشاك مادی را که بهتر از مال خود تشخیص داده بودند اقتباس‌کردند) .

۱ - ایفود - Ephod - برکردن ، پوشیدن ، سوزندوزی روی لباس خاخام بزرگ (که برروی شانه‌ی آن اسم دوازده قبیله‌ی یهود را نقش میکردند) از لغتنامه‌ی Universal English dictionary.

۳ - پوشاک چین‌دار مشهور به پارسی

٤ - لوح پیروزی نارامسن پادشاه اکدی (یافته‌ازشوش) متعلق به نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم پیش‌ازمیلاد

آیا مقصود او از پوشاک مادی کدام است (لباس چین‌دار «که معتقدند درپیش، ازآن مادها بوده» یا لباس تشکیل شده از شلوار، پیراهن و ردا «که مورد استعمال مادها بوده وبیشتر محققان درآن اتفاق‌آراء دارند») .

چنین‌که بکوتاهی نموده شد، آگاهیها، برمبنای نوشته‌های مورخان قدیم وبررسان جدید، درهم است، وبااین وضعیت، تفکیک لباس آنها ازهم بدرستی، مقدور نیست، ازینرو مرور دوباره‌ای لازم می‌آید .

. . . .

گزنفون نوشته است : کوروش لباس مادی را اقتباس‌کرد و نزدیکان خودرا برآن داشت تا این لباس را بپوشند . حسن این لباس درآنست‌که معایب را می‌پوشاند و اشخاص را بزرگتر و شکیل‌تر مینمایاند . کوروش تیاری نوک‌تیز داشت که افسری آنرا احاطه‌کرده بود

۵ - نفر اول سمت چپ: طرح مرد مادی برنقش برجسته‌ی اکوبانی‌نی درسرپل ذهاب - دوم پارسی . سوم مانئائی . چهارم ، مادی درنقش برجسته آشوری

و لباس او نیم ارغوانی و نیم سفید بود (که اختصاص بشاه داشت) و یك نیم‌شلواری (که رنگی تند داشت) و ردائی ارغوانی پوشیده بود .

. . . .

این توضیح گزنفون (از لحاظ درهمی پوشاکی که گزارش کرده) چنان است که بدون دقت لازم ، نمیتوان به‌آن تکیه کرد .

از روی سوابق تاریخی دریافته‌ایم که کلاه نوك‌تیز پیچیده به افسر ، نوعی کلاه مادی (و دراصل سکائی) میباشد ، واز هرجنس که بوده باشد (نمد ، چرم یا مفرغ) از لحاظ شکل یادآور کلاه نوك‌تیز نوار دار سوارکار مادی است (که با نیزه درکار شکار شیر است) .

لباس نیم ارغوانی ونیم سفید ، از نوع پوشاك چین‌دارست که مشابهی ازآن را سربازان جاویدان شوشی پوشیده‌اند .

ردای ارغوانی ، ازآن نوع است که اشخاص موسوم به ماد ، در نقوش تخت‌جمشید بر دوش دارند (وبکار بردن آن ، روی بالاپوش چین‌دار ، مناسبت ندارد) .

بنابراین ، تصور پوشاك درهم دونوع مشهور به مادی و چین‌دار مشهور به پارسی ، آمیخته‌ای نابجا و نابسامان است که داده شده است ؛ وبعلاوه ، نیم‌شلواری کوروش چیزی است

که ازآن نمونه ومدرکی نداریم ، و نیز تصور چنین شلواری (بی‌آنکه پوشاك پائین‌تر بدن معین باشد «که آیا پای افزاری ساق بلند داشته است‌که دمپای این نیم شلواری را میشد داخل آن کرد ویا را بدینوسیله پوشید») مشکل است ، زیرا با عقیده‌ای‌که (میگویند پارسی‌ها نسبت به پوشاندن اعضای بدن خود داشته‌اند ، وبرهنه‌گذاشتن هریك از آنها را بی‌ادبی میدانسته‌اند) این برهنگی نیمه‌ی دیگر پا ، بااین عقیده چه وضعی پیدا میکرده است .

. . . .

ویل دیورنت ، درتاریخ تمدن مشرق‌زمین (بنقل ازراثولنسن ومراجع دیگر - از زمان داریوش اول) نوشته است : که غالب ایشان لباسهائی مانند لباسهای مردم ماد برتن میکردند ، وبعدها خودرا به زیورآلات مادی نیز آراستند ، وبجز دو دست ، بازگذاشتن هریك ازقسمتهای بدن را خلاف ادب میشمردند ، و بهمین‌جهت ، سرتاپای ایشان با سربند یا کلاه تا پاپوش پوشیده بود .

(شلواری سه پارچه ، پیراهن‌کتانی ودولباس‌رو ، می‌پوشیدندکه آستین آنها دستهارا می‌پوشانید ، وکمربندی برمیان خود می‌بستند) .

اینگونه لباس پوشیدن را سبب آن‌بودکه ازگزند گرمای شدید تابستان وسرمای جانکاه زمستان در امان بمانند . امتیاز شاه درآن بودکه شلوار قلابدوزی شده‌ی با نقش‌ونگار سرخ می‌پوشید ودگمه‌های‌کفش وی برنگ زعفرانی بود .

. . . .

در این جمله‌ی ویل دیورنت : (که غالب ایشان لباسهائی مانند لباسهای ماد بر تن میکردند) کلمه‌ی غالب نشانه‌ی اینست‌که پارسیها ، جز لباس مادی ، از لباس دیگری نیز برخوردار بوده‌اند (وآن ، میباید از نوع لباس نیم ارغوانی ونیم سفیدگزنفون «که یادآور لباس شوشی است ، وهمان است‌که در تخت‌جمشید برتن شاهان هخامنشی ساخته‌اند» باشد) (شکل ۳) .

. . . .

اومستد Olmsted درکتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته است : مادی‌ها باپوشیدن لباسهای اصلی‌تر ایرانی بازشناخته میشوند . لباس آنها عبارت بود از : تنزیب (پیراهن) تنگ آستین‌داری که تا بزانو میرسیده ، و شلوار بلند وجبه .

. . . .

جمله‌ی (لباسهای اصلی‌تر ایرانی) اندیشه را به‌این تصور رهبری میکندکه پوشاك دیگر (بالاپوش ودامن‌گشاد چین‌دار مشهور به‌پارسی) نمیباید ازآن ایرانیان (آریائیهای فلات ایران) بوده باشد .

. . . .

موضوع برهنه‌گذاشتن یا نگذاشتن بدن (ازلحاظ آداب ورسوم) ورعایت آن ، باتوجه به‌آب وهوای هرمنطقه ، مطلبی‌است‌که درایجاد چگونگی پوشاك هرقومی دخالت دارد .

ایرانیان قدیم ، اگر براین عقیده بوده‌اندکه برهنه گذاشتن بدن جز دو دست از ادب به دور است ، ایجاب میکرده است‌که پوشاك درخور رسم خود (که قابلیت پوشندگی‌کافی داشته باشد) داشته باشند ، ودراینصورت ، پوشاك مرکب از پیراهن وشلوار وجبه و سربند است‌که بنظر میرسد مناسب آنها بوده باشد ، ولی در تخت جمشید می‌بینیم‌که خلاف رسم وعقیده‌ی بیان شده ، کسانی را درحالت جنگ باحیوانات با تن برهنه ساخته‌اند .

. . . .

ریچارد فرای می‌نویسد : شاید کار استوارساختن شاهنشاهی‌کوروش ، بابکاربستن همان روشهائی انجام‌گرفت‌که او ، در یکی‌کردن قبیله‌ها ومردم پارس (اعم از آریائی یا بومی) همت‌گماشته بود .

این اختلاط عناصر فرهنگی ، در جامه‌های پیکره‌هائیکه درتخت‌جمشید نقش شده‌اند ، دیده میشود .

دراینجا رخت ایرانیان ، بیشتر همانند ایلامیان است ، درصورتیکه ایرانیان (که مادها هم ازآن جمله‌اند) شلوار وپای‌افزار می‌پوشیدند .

. . . .

. . . . . وباز ، ریچارد فرای بنقل از استرابون می‌نویسد : که پارسیان مخصوصاً در جامه پوشیدن از مادها پیروی‌کردند (جزکسانی‌که در جنوب بودند) ؟ و درجامه پوشیدن از مردم شکست خورده‌ی ایلام تقلیدکردند (میراث ایران) .

. . . .

*

پس ، چنین‌که آگاهی داده‌اند : اومستد درباره‌ی پوشاك چین‌دار شك دارد که ازآن آریاها باشد ، وریچارد فرای آنها را از ایلامیان (بومی فلات ایران) میداند ، ولی دیاکونف ، این لباس چین‌دار را به مادها نسبت داده ، مدارکی دراین زمینه ارائه میدهد .

برای پی‌بردن بدرستی نظر محققان ، بجا است‌که بمأخذ اندیشه‌های آنان توجهی بشود.

. . . .

دیاکونف می‌نویسد : در تصاویر آشوری ، کلاه بلند نمدی یا تاج (که بزبان لاتینی تیار نامیده میشد ومخصوص ساکنان ماد بود) دیده نمیشود .

ولی ، چون کلاه مزبور از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم قبل از میلاد ودرعهد هخامنشیان نیز متداول بوده بی‌شك در دوران مورد نظر نیز مرسوم بوده است.

وسپس به نقش نارامسن (که ازشوش بدست آمده است) اشاره‌کرده می‌نویسد :

لولوبیان لباسی سبك ویا دامن به‌تن دارند وپوستی ابلق بریك شانه افکنده‌اند ، واین خود درهزاره‌ی قبل‌ازمیلاد ، لباس مردم مانئا وماد غربی وکاسپیان (بگفته‌ی هرودوت) بود . (شکل٤) .

. . . .

درنقش برجسته‌ی آنوبانی‌نی نیز ، از ۹ تصویر ، هشت نفرکلاههای سومری واکدی دارند ونهمی (آنکه درصف زیرین مقدم بردیگران است) کلاهی تا تاج (که در هزاره‌ی اول پیش‌از میلاد ، ویژه‌ی مادیهای شرقی بود ، وبعدها پارسیان از ایشان اخذ کردند) بسر دارد . (شکل ٥) .

یونانیها از این لباس مادی اطلاعی نداشتند وفقط آنرا مخصوص کاسپیان میدانستند وپوشاك دیگری را (که با پوشاك تصاویر آشوری تفاوت دارد) لباس مادی میخواندندکه عبارت است از :

(پیراهن‌گشاد «ساراپیس» با آستینهای بلند وشلواری گشاد وچین‌دار «که در واقع دامن درازی بودکه میان دوپا جمع‌کرده بودند» و بالاپوش‌کوتاه از پارچه‌های رنگارنگ ویا کار زده از پشم) .

این نوع لباس را باشلقی که برسر میکشیدند تکمیل میکرد . ظاهراً این لباس را سواران آریزانتی داشتند ، وساکنان غربی ومرکزی درنیمه‌ی اول هزاره‌ی اول قبل‌از میلاد ، ازآن استفاده نمی‌کردند ، ولی درشرق‌کشور ، ازقدیم معمول‌گشته بود ، واین ، ازیك مُهر قدیمی مادی که در مدفن B تپه‌ی سی‌یلك یافت شده وبرآن سواری با شلوار مادی بر اسب منقوش است پیداست .

. . . .

وسپس دیاکونف مراجعه بشکلی میدهدکه دوسوار را مینمایاند . (شکل ٦) .

دراین مُهر ، نوك پنجه‌ی برگشته‌ی سواران ، طرحی از پای‌افزار را نشان نمی‌دهد ،
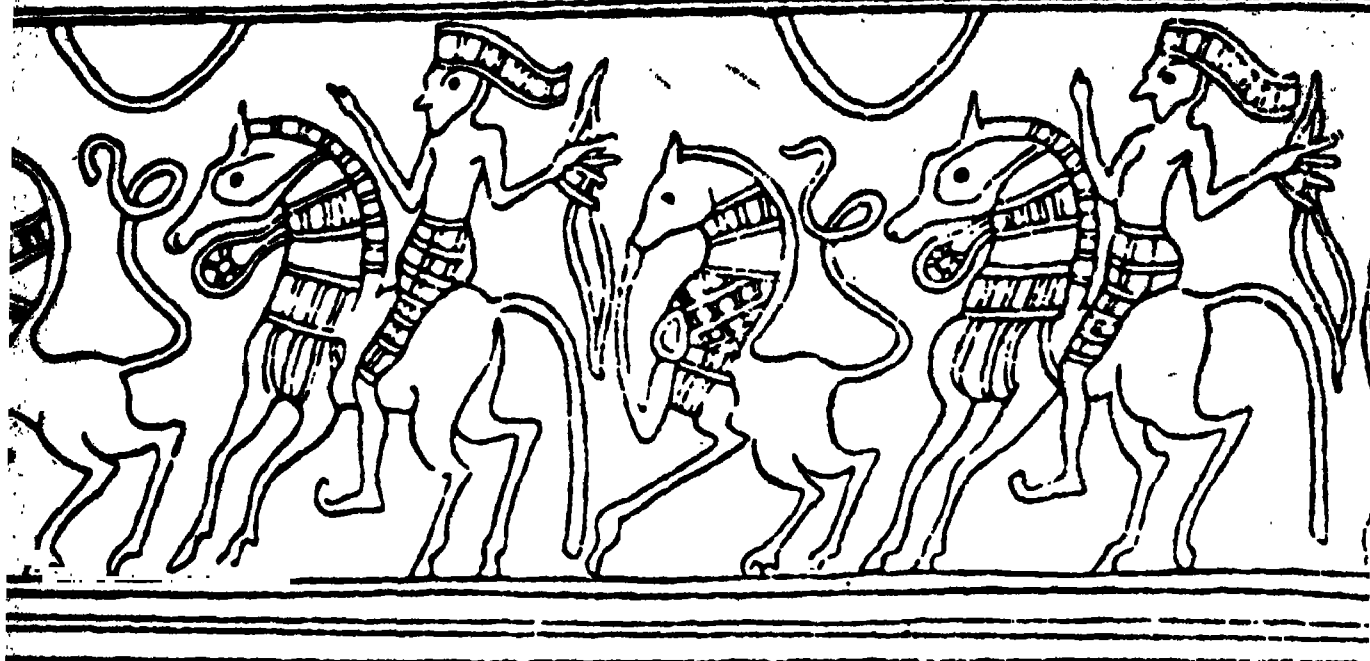
۶ – طرح مهر تپه‌ی سی‌یلک کاشان ، وسند دیاکونف برای پوشاك چین‌دار مشهور به پارسی

ولی این نوك برگشته ، پای افزاری را از همان نوع مادی منقوش برصخره‌های آشوری «که ساق بلند است» بیاد می‌آورد .

طرح شلوار ، بنحوی است که شلوار گشاد یا دامن بلند چین‌دار را (که دیاکونف شرح داده ، واین شکل را برای نمودن آن‌نوع پوشاك بعنوان سند ارائه داده‌است) به‌اندیشه نمی‌آورد ، بلکه بیشتر یادآور نوع شلواری است که آشوریها ، سکاها و مادهای نقش آشوری دارند .

بالاتنه‌ی سواران نیز برهنه است وبالاپوشی را نمی‌نمایاند تا تصور چین‌دار یا بدون چین بودن (یا نوع دیگری) پیش آید ، وکلاه دنباله‌دار سوار (که دنباله‌ای پهن وسنگین دارد) چنان نیست که بدستار یا کلاهی شبیه باشد ، مگر که شباهت دوری بکلاه مردی از نقش برجسته‌ی مقبره‌ی قیزقاپان دارد[1] .

---

۱ – نقش مقبره‌ی قیزقاپان (طبق اشاره‌ی دیاکونف) در دره‌ی شهر زور (کنار دهکده‌ی سورداش، نزدیك سلیمانیه) واقع است .

ایران در آئینهٔ جهان

ترجمه کیکاوس جهانداری
از کتاب لوئی هوو

دورهٔ هخامنشیان

با بروی کارآمدن هخامنشیان دولتی به وجود آمد که از نظر عظمت تاآن روز نظیر نداشت وشامل ایران، بین‌النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر وهندغربی می‌گردید. سرعت ایجاد چنین دولتی واقعاً حیرت‌انگیز بود. فتوحات هخامنشیان همه درعرض سی‌سال انجام پذیرفت. اما، مهمتر ازاین موفقیت زمانی ومکانی خصوصیات امپراتوری داریوش بود. چنین دولتی ممالك واقوام ومدنیت هائی را شامل می‌شد که ازنظراختلاف وناهمسانی آنها می‌توان آسیای تحت نفوذیونان، مصر وبین‌النهرین را به عنوان مثال ذکر کرد. آری چنین دولتی توانست پایدار بماند. داریوش چنان لیاقتی در مملکتداری ازخود نشان داد وتوانست چنان روش متنوعی درحکومت اختیارکندکه درعین وحدت اصالت هریك ازاین ممالك نیزمحفوظ بماند[1]. این دولت درعین حال توانست ترکیب زنده وفعالی ازهمهٔ اشکال هنری‌که درآسور وازآن مهمتر درمصرموجود بود ایجاد کند. چنین مملکتی بیش از دوقرن از ۵۳۹ تا ۳۳۱ قبل ازمیلاد پایدارماند وماهرگاه درست خصوصیات کاملاً متفاوت اعضاء متشکله این‌امپراتوری پهناور را در نظر داشته باشیم درمی‌یابیم که این امر چه واقعهٔ فوق‌العاده‌ای بوده است. تنها حکومتی قادر وقاهر بود که می‌توانست دولتی را برای این مدت دراز برپای نگاهدارد وتنها ازهمین دیدگاه است که ما میتوانیم هنر ومعماری این دوره راکه هدف آن موقوف به تکریم وپرستش شخص پادشاه بود وارادهٔ فرمانروا منحصراً موجد آن به شمار می‌رفت توجیه کنیم. آری این پادشاه می‌کوشید که مدنیت‌های کشورهای مقهور را درهم بیامیزد واز آن تنوع و هدفی فراهم آورد.

نظری اجمالی به تاریخ هخامنشیان

درسال ۵۵۹ کوروش از طایفهٔ هخامنشی‌که یکی از ده طایفهٔ مهم فارس درجنوب غربی نجد ایران بود پادشاه انزان شد وخاندان خودرا به نام جد خود هخامنش مرسوم‌کرد. سرزمین پادشاهی انزان، که کم وبیش با ایلام متحد است دراین زمان باجگزار دولت بزرگ مادی محسوب میشود.

کوروش بین سالهای ۵۵۶ و ۵۴۹ قبل‌ازمسیح علم طغیان برافراشت. استیاگس پادشاه

---

۱ - دربدو امردولت هخامنشی به قبایل وملل مقهور احترام می‌گذارد وبیشتر به‌آنها به چشم متفق وهم‌پشت می‌نگرد تا فرودست وفرمانبر. به همین دلیل هم هست که‌کوروش درسال ۵۳۹ قبل ازمیلاد همزمان با تصرف بابل یهودیان اخراج شده را بازمی‌گرداند ودستور می‌دهدکه آنها معابد خودرا بسازند وبه همین جهت مورد تمجید وتحسین یهودیان قرار می‌گیرد وازاو به عنوان مسح کردهٔ یهود یاد می‌کند. خداوند درحق مسح کردهٔ خودکوروش چنین میفرماید: «چونکه من اورا به قصد اینکه طوائف ازحضورش مغلوب شوند بدست راستش گرفتم پس کمرگاه ملوك را حل‌کرده درهای دومصراعی را پیش رویش مفتوح خواهم‌کردکه دروازه‌ها بسته نگردند. من درپیشاپیشت رفته بشته‌ها را هموار میسازم ودرهای برنجین راشکسته بندهای آهنین را پاره پاره مینمایم. خزینهای ظلمت ودفینه‌های مستور بتو میدهم تاکه بدانی من‌که ترا باسمت میخوانم خداوند وحدای اسرائیلم» (کتاب اشعیاء، فصل چهل‌وپنجم، آیه‌های ۱ - ۳).

سر شیری درحال غریدن از سنگ لاجورد — تخت‌جمشید — قرن پنجم تا چهارم قبل از میلاد — موزه ایران‌باستان — تهران

دوبز وحشی ازطلا — دوره هخامنشی قرون ششم تا پنجم قبل‌ازمیلاد مسیح — درموزه فریرگالری واشنگتن

ماد شخصاً درمحل حاضر می‌شود تا طغیان را سرکوب کند اما شکست می‌خورد وبه‌اسارت می‌افتد . اکباتان تسخیر وغارت می‌شود . فارسیان تمام قلمرو حکومت ماد را به‌خود ضمیمه می‌کنند وکوروش پاسارگاد یکی ازپایتخت‌های بزرگ هخامنشی را تأسیس می‌کند . درسال ٥٤٦ لشگرکشی مشهور برای جنگ باکرزوس پادشاه لیدیه صورت میگیرد . کرزوس‌نیزشکست می‌خورد واسیر می‌شود . لیدیه ساتراپ نشین می‌شود و شهرهای یونانی آسیای صغیر یکی پس از دیگری منکوب می‌شوند . تمام قسمت غربی آسیای صغیر تحت سیطرهٔ هخامنشیان درمی‌آید . درسال ٥٣٩ قبل‌ازمسیح کوروش سراسر دجله را تا بابل درمی‌نوردد . درآنجا بنوینند اسیر می‌گردد وبندگان بابلی ناگزیر ازبوسیدن پای فرمانروای مطلق خود می‌شوند . بدین‌طریق فارسیان تقریباً برتمام شرق نزدیك تسلط می‌یابند و ایـن فتوحات همه‌جا به سهولت صورت می‌پذیرد . قوم پارسی درسالهای معدودی برتمام قلمرو حکومتی شرق قدیم دست می‌یابد.

درگذشته می‌خواستند که دراین پیشرفتهـا نفوذ دین زرتشت را دخیل بدانند وهمه را مدیون توسعه آن اعتقاد بشمارند . اما برخلاف اعراب که هم خودرا مصروف توسعه وانتشار دین تازه کردند هخامنشیان بسیار در قبال اعتقادات دین دیگران گذشت وتساهل از خودنشان دادند وبه ادیانی که در قلمرو حکومتشان بود احترام گذاردند . کافی است دراین بازگشت قوم یهود را به خاطر آوریم وحدوم فرمانی راکه آنهارا قادر به تجدید بنای معبد خود ساخت . ازآن گذشته باز باید به خاطر داشت که کوروش دربابل خودرا برگزیده وطرف توجه خاص مردوك خواند ، دست‌های اورا دردست گرفت وپس ازورود به شهر دستور به تجدید بنای معبد او داد .

توضیح اینکه علت تفوق نظامی فارسیان ازچه بود کاری است دشوار . ایشان درهر کار سرعت عمل داشتند ، دربرابر هیچ نیرنگ ورشوه‌ای پا سست نمی‌کردند وازآن گذشته طلای پارسیان معجزی می‌کرد وکاررا پیش می‌برد .

از تشکیلات مملکت دراین دوره تقریباً هیچ اطلاعی دردست نیست هرچندکه بدون ادنی تردید سازمان جالب توجهی درآن دولت وجودداشته‌است زیرا درتمام دوران فرمانروائی کوروش حتی یك طغیان وعصیان نیزرخ نداد . پس از مرگ کوروش پسر ارشدش کمبوجیه (٥٢٢ — ٥٣٠ قبل‌ازمیلاد مسیح) مصررا مسخر کرد . پسامتیش فرعون درممفیس محاصره شد

وناگزیر از تسلیم گردید . درژوئن ۵۲۵ قبل‌ازمسیح دولت درهٔ نیل مطیع ومنقاد می‌گردد . کمبوجیه در سال ۵۲۳ قبل‌از مسیح از صحنهٔ تاریخ خارج می‌شود . پس از واقعهٔ گوماتای غاصب یکی ازبستگان دورکوروش به نام داریوش اول برسریر سلطنت می‌نشیند واز ۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل ازمیلاد سلطنت می‌کند . دورهٔ فتوحات دیگر سپری شده است وباید با سازمانی مطمئن وپا برجا حکومت براین دیار پهناور را تسجیل نمود . اما بعضی ازعصیان‌های محلی وحدت حکومت هخامنشی را متزلزل می‌کند . دیگر نرمی به کار نمی‌آید و به همین دلیل هم سران قیام ها به دارآویخته می‌شوند .

به دستور داریوش حجاری بسیار مهمی دربیستون به وجود می‌آید . دراین حجاری داریوش را درزیرمظهری ازاهورمزدا می‌بینیم که بالهای خودراگسترده است . او پیشاپیش دوتن از بزرگان گام برمی‌دارد و پای خود را برپشت یکی ازدشمنان می‌گذارد و برهشت‌تن از نافرمانان‌که دستهایشان به پشت بسته است وریسمانی به‌گردن دارند تحکم می‌کند (نهمین اسیر کلاه نوك‌تیز سکاها را برسر دارد). درزیر حجاری کتیبه‌ای سه زبانی گزارش فیروزی شاه شاهان را می‌دهد .

اما داریوش به حفظ دولت کمبوجیه اکتفا نورزید و به توسعه آن هم همت گماشت . فتح ساتراپ‌نشین هندوستان اززمرهٔ کارهای او است . ازاین ناحیه (که با سند مطابق است) در بیستون ذکری نشده‌است دیگر مشرق زمین برای اولین بار متحد شده و بهم پیوسته است . دولت ایران شامل مصر وسیرنائیك می‌شود وتا ترکستان وهند می‌رسد وبرای توسعه دادن به‌این دولت پهناورهم می‌شد شرق را انتخاب‌کرد وهم غرب را . داریوش راه غرب را درپیش‌گرفت . پس‌ازچند جنگ موفقیت‌آمیز با یونانیها درسال ۴۹۰ قبل ازمیلاد نزدیك ماراتن داریوش برای نخستین‌بار شکست خورد . ازنظر یونانیها ماراتن پیروزی قطعی وحتمی بحساب می‌آید . اما برای ایرانیها تنها عقب‌نشینی ساده وبی‌اهمیتی محسوب می‌شد . پاسارگاد به عنوان پایتخت خیلی دورازدسترس شده بود هرچندکه به عنوان مرکز دینی همچنان مورد توجه بود وشاهان تا آخر دورهٔ حکومت این سلسله درآنجا تاجگذاری می‌کردند . اما شوش بعنوان پایتخت سیاسی واداری جای پاسارگاد راگرفت . این شهرقدیمی ایلامی برای این مقصود موقعی برجسته داشت . خلیج فارس‌که ارتباط امپراتوری را با مصر و هند برقرار می‌داشت درحدود صدکیلومتر ازآن فاصله داشت . دجله ارتباط آنرا با بابل تأمین می‌کرد . بزودی دراین شهر کاخهای سلطنتی ویك حلقه بنا گردید . در دورهٔ فرمانروائی اردشیر اول کاخ بزرگ دراثر حریقی معدوم شد . درجنوبی‌ترین نقطه شهر درانتظار تجدید بنای کاخ اصلی بلافاصله مقری برای پادشاه ساخته شد که خیلی کوچکتر بود . قطعات حجاری‌که ازشوش به دست آمده همه متعلق به همین کاخ کوچك است .

این بنا هنوز درست به اتمام نرسیده بودکه داریوش تصمیم گرفت‌که در قلب‌امپراتوری پایتخت دیگری بناکندکه همان پرسپولیس یعنی «شهرپارسیان»[2] باشد . این شهر دارای بناهای عظیمی بودکه بکار برگذاری بزرگترین تشریفات سال می‌خورد . هنگام اعتدال ربیعی نمایندگانی ازسراسرکشور به پایتخت می‌آمدند تا شاه شاهان را بستایند . پرسپولیس محل مطمئنی بود که تمام قبایل وامم فرودست این امپراتوری پهناور می‌توانستند در آنجا درکمال امن وراحت به انجام دادن مراسم قربانی دینی خود بپردازند . مراسم رسمی نیایش پادشاهی

---

۲ – بعضی ازباستان‌شناسان معتقدندکه انتخاب محل تخت‌جمشید وحتی شروع ساختمان آن به دستور کوروش بوده است . اما آندره‌گدار سنهٔ ۵۴۰ قبل ازمیلاد را پیشنهاد می‌کند (هنرایران ، چاپ پاریس ۱۹۶۲ صفحهٔ ۱۱۸). نظر گدار ازآنجا تأیید میشودکه داریوش نمی‌توانست درعین‌حال درسال ۵۱۸ قبل ازمسیح هم محل تخت‌جمشید را انتخاب‌کند وهم بناهای عظیمی مانند صفه ، آپادانا و تچیره را بنیادگذارد . ازآن‌گذشته دراثرحفاریهای هرتسفلد (۱۹۳۱ درتخت‌جمشید) پی بناهائی اززیرخاك بیرون آمدکه بنظرمی‌آید همان‌گور کمبوجیه باشد .

سنگ سیاهی که مورد استعمال آن معلوم نشد ومزین است به نقش شیری که می‌غرّد . تخت‌جمشید- دورهٔ هخامنشی – قرن پنجم قبل ازمیلاد

درکار نبود . اما این که پادشاه به ارادهٔ خدای بزرگ و آفرینندهٔ جهان اهورامزدا بر سریر سلطنت جلوس کرده بود به اجزاء این امپراتوری وحدتی می‌بخشید . همه چیز درتخت‌جمشید ساخته وپرداخته شده است تا این حس ملی را در بینندگان واتباع بیدارکند وبه تشریفاتی که هرسال به موقع بهار اجرا می‌شد جلال وجبروت بخشد . . . . تحت قیادت اهورامزدا ودرحضور شاه شاهان دوقوم سرور یعنی پارسیان ومادیان دراین مراسم شرکت می‌جستند وناظراین بودند که چگونه تمام اقوام وامم مختلف این امپراتوری پهناور هدایای خودرا به نشانه وفاداری و واطاعت به پای تخت شاه نثار می‌کنند[3].

درآن عهد که قدرت ایرانیان به ذروه خود رسید هنرایرانی نیز درحد اعتلای خود بود تا جنگ برق‌آسای اسکندر این امپراتوری توانست برپایه‌های مستحکمی که به دست کمبوجیه وداریوش ایجاد شده‌بود پایدار بماند . توسعهٔ این دولت باشکستی‌که خشایارشا (٤٦٥ – ٤٨٦ قبل ازمیلاد) درانجام نقشهٔ خود برای دست یافتن به یونان خورد متوقف گردید . اردشیر اول (٣٥٩ – ٤٠٤ قبل‌ازمیلاد) مردی بود سست . ازدورهٔ داریوش دوم تحریکات وفساد آغاز دورهٔ انحطاط وفساد راگواه است . در سارد ، ماد ومصر نافرمانی وعصیان ظاهرمی‌شود . دردورهٔ سلطنت پسر او بنام اردشیردوم (٣٥٩ – ٤٠٤ قبل‌ازمیلاد مسیح) بازهم حکومت ضعیف‌تر میشود . بازگشت ده هزارتن مزدور یونانی‌که پس‌ازقتل فرماندهٔ خود باگذشتن ازارمنستان بدون اینکه‌کسی معارض‌آنها شود به‌کشور خود رسیدند نشانه‌ای بارز است برای ضعف وفتور .

مصر نیز استقلال می‌خواهد وبدون دردسر به مطلوب خود می‌رسد . خود امپراتوری نیز با طغیان ساتراپها از بیخ وبن متزلزل می‌گردد . در دوره اردشیر سوم (٣٣٨ – ٣٥٩ قبل‌ازمیلاد) باز این‌کشور دمی برخود می‌آساید . این فرمانروا مردی است با اراده ، مقتدر وسخت‌گیر وبا تصمیمی تزلزل‌ناپذیر طغیان‌ها را سرکوب وازنو مصررا مسخر می‌کند . اما اورا مسموم می‌کنند ودولت هخامنشی پس‌ازاو دیری نمی‌پاید .

درمغرب نیروهای تازه‌نفسی خودنمائی می‌کنند . ایرانیان خطر مقدونیان را دست‌کم می‌گیرند . هنگامی‌که اسکندر با سپاهی اندك از داردانل می‌گذرد داریوش سوم فرمان می‌دهد که اورا مقهورکنند وبه شوش بیاورند . اما سپاه ایران درنبردگرانیکوس منهدم می‌شود . شهرها یکی پس ازدیگری به دست دشمن می‌افتد وشاه ناگزیر ازتخیلات خود چشم می‌پوشد . هنگامی که شاه به دفاع ازخط رودخانه‌های بزرگ توفیق می‌یابد ، می‌کوشد تا با دادن هدایا خودرا ازمهلکه برهاند اما اسکندر ازمعامله درباره چیزی‌که دراختیار خود می‌داند سرباز می‌زند . درگوگمل نزدیك کوههای آسورسرانجام دولت هخامنشی منقرض می‌شود . داریوش به اکباتان میگریزد. شوش‌بدون‌مقاومت‌تسلیم میشود. براثرحدوث‌اتفاقی یا غیرازآن‌تخت‌جمشیدطعمهٔ حریق می‌گردد وداریوش درشمال‌شرق مملکت نزدیك دامغان بدست یکی‌ازساتراپها کشته می‌شود .

3 - R. Ghirshman, Perse, Paris 1963, p. 154.

۳۴۶ – کتابخانه مظفرشاه کرمانی – کرمانشاه : محمدتقی کرمانی ملقب به حکیم ایمانی نخست در کرمان طب فراگرفت وازعلوم ادبی نیز بهره وافی یافت سپس مجذوب مشتاقعلی شاه شد[1] وبه مظفرعلیشاه ملقب گشت . او مردی دانشمند ووارسته بود وتصنیفات وتألیفات بسیار دارد ازجمله تصنیفات مظفرعلیشاه مجمع‌البحار وبحرالإسرار است .

مظفرعلیشاه درکرمانشاه بارشاد وهدایت مجذوبان و وارستگان وادی عرفان می‌پرداخت ومحضرش مجمع طالبعلمان بود . در خانقاهش کتابخانه جامعی برای استفاده شاگردان فراهم آورده بود . مظفرعلیشاه درسال ۱۲۱۵ درکرمانشاه دعوت حق را لبیک گفت وکتابخانه خانقاه همچنان دائر بود .

۳۴۷ – کتابخانه مدرسه ایلچی. اصفهان : کتابخانه مدرسه‌ایلچی واقع درمحله‌احمدآباد اصفهان تا سال ۱۲۳۸ ﻫ . دائر بوده . کتابهائی از کتابخانه مدرسه ایلچی درکتابخانه مجلس شورایملی موجوداست ازجمله برهان‌قاطع بشماره ۸۴۷ وشاهنامه‌فتحعلیخان‌صبا با ۲۳مجلس زیبا.

۳۴۸ – کتابخانه صاحبدیوان . شیراز : میراز فتحعلی فرزند حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك شیرازی گذشته از اینکه در دستگاه دولت صاحب عنوان ومقام بوده خود تمکن بسیار داشته و به جمع‌آوری و استنساخ کتاب شوق و ذوق فراوان میورزیده ووسیله خطاطان زمان کتابهایی ممتاز برای کتابخانه‌اش در شیراز فراهم میآورده و ازاین نظر کتابخانه او یکی از کتابخانه‌های ممتاز دوران قاجار بشمار است[2] .

۳۴۹ – کتابخانه دولتشاه . کرمانشاه : محمدعلی میرزا دولتشاه مهین فرزند فتحعلیشاه از شاهزادگان دانشمند وکاردان قاجار است او شعر میسروده واشعار او نیز شیرین ونمکین‌است. دولتشاه سالها والی غرب بود ودرکرمانشاه کاخی زیبا بنا نهاد و درآنجا کتابخانه‌ای نفیس که مجموعه‌ای از نسخ نادر ونایاب بود جمع‌آورد خوشبختانه از نسخ کتابخانه او تعدادی در تملك کتابخانه مجلس شورایملی ومجموعه نویسنده موجود است .

۳۵۰ – کتابخانه طبری . تهران : عبدالله منشی طبری از دانشمندان دوران قاجار است که مصحح شرح قاموس اوست وتا سال ۱۲۸۰ در تهران میزیسته . کتابخانه او ازکتابخانه‌های معروف تهران بوده وپس‌ازتفرقه‌کتابهای کتابخانه او تعدادی ازآنها درتملك کتابخانه مجلس شورای ملی درآمده است .

۳۵۱ – کتابخانه سیف‌الدوله سلطانمحمد میرزا . تهران : این شاهزاده دانشمند مؤلف تذکرةالسلاطین وملوك‌الکلام ومثنویهای تحفةالحرمین وسیف‌الرسائل است . کتابخانه‌ای بسیار ممتاز داشته‌است که مورد توجه محققان ودانشمندان دوران قاجار بوده‌است . کتابخانه سیف‌الدوله

۱ – شهید بسال ۱۲۰۶ . ﻫ .

۲ – فارسنامه ناصری ص ۳۹ – ۳۴ .

به ثبت ناسخ‌التواریخ تاسال ۱۲۸۸ . ه . دائربوده‌است[۳] .

۴۵۲ – **کتابخانه اعتضادالسلطنه . تهران** : علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از فرزندان فتحعلیشاه قاجار واز شاهزادگان دانشمند بود . شرح آثارالباقیه از اوست . مدتها ریاست مدرسهٔ دارالفنون ناصری را درعهده داشت وسپس بوزارت علوم منصوب گردید . رویهمرفته ۲۲ سال عمر او به مشاغل فرهنگی گذشت واز این راه در دوران قاجار منشأ خدماتی شد . کتابخانه اعتضادالسلطنه یکی از کتابخانه‌های غنی ومعتبر قرون اخیر ایران بود . پس‌از مرگش متأسفانه کتابهای این کتابخانه پراکنده شد وتعدادی ازآن بتصرف وتملك کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار درآمد .

۴۵۳ – **کتابخانه بهمن میرزا . تهران** : بهمن‌میرزا فرزند عباس میرزا وبرادر محمدشاه قاجار است مدتها حکومت اردبیل را داشته است . او نیز از شاهزادگان با ذوق و هنردوست و دانشمند بود . تذکره محمد شاهی از تألیفات اوست وبخصوص قسمت معاصران این تذکره شایان توجه است .

درتذکره محمد شاهی رویهمرفته نزدیك بهیجده هزاربیت شعر از شعرای ایران را فراهم آورده است – کتابخانه بهمن میرزا ازکتابخانه‌های نامی دوران قاجار بودکه خوشبختانه نسخه‌های نفیسی ازکتابخانه او به‌تملك مجلس شورایملی درآمده است .

۴۵٤ – **کتابخانه شاهزاده حسام‌السلطنه . تهران** : محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه نیز از شاهزادگان‌کاردان و از فرزندان لایق فتحعلیشاه بود . بسیار دوستدار اهل علم وفضل بود . بخواهش او آثاری چند تألیف وتصنیف یافت ازجمله سیدکشفی میزان‌الملوك والطوائف را بنام او نوشت . کتابخانه حسام‌السلطنه ازکتابخانه‌های ممتاز دوران قاجار بشمار است . نسخه‌هائی از کتابخانه این‌شاهزاده درکتابخانه نویسنده محفوظ است .

۴۵۵ – **کتابخانه صدرالدین دزفولی** : سید صدرالدین دزفولی متخلص به‌کاشف متوفی ۱۲۵۸ در دزفول کتابخانه معتبری فراهم آورده بود واین‌کتابخانه سالیان دراز درخاندان او باقی بود[٤] . نویسنده ازسرنوشت این‌کتابخانه بی‌اطلاع است .

۴۵٦ – **کتابخانه میرزا بابای مستوفی** : از مستوفیان زمان فتحعلیشاه واز معتقدان سلسله نعمت‌الهی بوده است . کتابخانه نفیسی فراهم آورده بودکه از لحاظ دارابودن نسخه‌های نادر وکمیاب ممتاز بوده است کتابهائی متعلق بکتابخانه او درکتابخانه نویسنده موجود است‌که ثبت کتابخانه اورا بتاریخ ۱۲۷۱ . دارد .

۴۵۷ – **کتابخانه مدرسه دارالشفا . تهران** : در زمان فتحعلیشاه قاجار بمنظور ایجاد

---

۳ – ناسخ‌التواریخ ص ۳۹ – ۳٤ .

٤ – بستان‌السیاحه .

بیمارستان ، ساختمان مدرسه دارالشفا انجام گرفت لیکن بعد به مدرسه واگذار شد و به همین‌علت نام آن همچنان دارالشفا باقی ماند . گروه کثیری از شخصیت‌های علمی قرن سیزدهم هجری ایران از شاگردان ومحصلان این مدرسه بنام بوده‌اند . از جمله مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم ودانشمند قرن اخیر ایران که پس‌از فراغ از تحصیل در مدرسه دارالشفا سکونت کرد ودرس میگفت وتا پایان عمر هم تأهل اختیار نکرد . کتابخانه مدرسه دارالشفا را او ترتیب داد ویکی دیگر از شاگردان شهیر این مدرسه میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف اخیر ایران بود .

۳۵۸ – کتابخانه فرهاد میرزا . تهران : حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا ازشاهزادگان قاجار است. این مرد سخن‌شناس وادب‌دوست تألیفات‌ارزنده نیزدارد. از جمله جام جم ، زنبیل ، قمقام زخار ، منشآت . فرهاد میرزا درجمع‌آوری نسخ خطی عشق وعلاقه وافر و زایدالوصفی داشته وازاین راه به‌حفظ آثار مخطوط دوران قاجار خدمتی بسزا کرده است . کتابخانه فرهاد میرزا شهرت ومعروفیت فوق‌العاده کسب کرد کتابهائی که متعلق بکتابخانه فرهاد میرزا بوده است همگی امضا و تاریخ خرید را در پشت برگ اول کتاب بخط فرهاد میرزا دارند . ازکتابهای کتابخانه فرهاد میرزا تعدادی در کتابخانه مجلس شورایملی وکتابخانه ملك وکتابخانه‌های خصوصی ایران موجود است . درکتابخانه‌های خارج از ایران نیز از نسخه‌های نفیس کتابخانه فرهاد میرزا یافت میشود از جمله میتوان تاریخ گزیده مورخ ۸۵۷ را یادکرد که مآخذ چاپ آن وسیله پروفسور ادوارد برون فقید گردیده است.

۳۵۹ – کتابخانه بزرگ صدر . اصفهان : حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی ازرجال ومعاریف نامدار اصفهان بوده است که در دوره فتحعلیشاه بصدارت رسید . صدر درنخستین سال تاجگذاری آقا محمدخان قاجار (۱۲۱۰) بحکومت اصفهان منصوب شد و در دوران سلطنت فتحعلیشاه بسمت بیگلربیگی اصفهان وقم وکاشان برگزیده شد وبسال ۱۲۳٤ بصدارت رسید . در اصفهان منشأ وموجد آثار خیر بسیارگشت از جمله احداث چهارباغ صدر وساختن سه مدرسه بدین‌شرح :

۱ – مدرسه بزرگ صدر ۲ – مدرسه پای‌قلعه ۳ – مدرسه خیابان چهارباغ[۵] .

مدرسه بزرگ صدر از مدارس نامدار قرن اخیر ایران است زیرا مدرسان آن پیوسته از علمای عالیمقام بوده‌اند وحجرات‌آن درمیان طلاب علوم دست بدست می‌گشته است . کتابخانه مدرسه صدر بشرحی که خواهد آمد بنیاد یافت وهم‌اکنون نیز ازکتابخانه‌های بزرگ وقابل‌توجه اصفهان است[۶]. درسردر مدرسه صدر اشعاری بخط نستعلیق سفید برزمینه مشکی کاشی معرق‌است که اثرطبع استاد جلال‌الدین همائی است که بسال ۱۳٤۱ . هـ. بمناسبت تعمیر وتکمیل کتابخانه در زمان تولیت مرحوم حاج شیخ محمدحسین صدر سروده‌اند چون حاج محمدحسین صدر خود توفیق اتمام مدرسه را نیافت بنابراین تکمیل بنای کتابخانه را بعدها آیةالله آقا حاج سیدمحمدرضا

۵ – شرح حال مفصل صدر اصفهانی درمجله یادگار شماره ۸ سال ۲ ص ٤۱ – ۵۷ آمده است طالبان بدان مراجعه فرمایند .

۶ – نویسنده تصور میکند کتابخانه مدرسه صدر نیز برای کسانیکه دلیل وسند میخواهندکه مدارس قدیمه کتابخانه داشته‌اند دلیل وسند زنده وارزنده باشد .

خراسانی مدرس مدرسه مذکور بانجام واتمام رسانید .

درکتیبه سردر کتابخانه چنین آمده است «فقد اقدم السیدالسند الفقیه و آیةالله‌الملك الجلیل السید محمدرضا الخراسانی‌التأسیس هذالبناء وتکمیله احیاءالعلوم والمعارف‌الدینیه وحفظ الکتب‌العلمیه» ودر لوحی‌کوچك درقسمت فوقانی سردرکتابخانه‌که مورخ ۱۳٦٤ است اشعاری است اثر طبع استاد همائی مدظله‌العالی‌که درتوصیف وارزش واهمیت‌کتاب وکتابخانه سروده‌اند که نقل‌آن دراین تاریخچه بسیار بجا وبمورد است .

دانش‌طلب‌که دانش و دین درکمال نفس	مس وجود را مثل کیمیا بود
بر رهروان ز منزل شك تا در یقین	دانش چراغ روشن و دین رهنما بود
با پَر و بال علم هیولای نفس را	تا عقل مستفاد همی از بقا بود
افشاند آستین بجهان آنکه با ادب	بر آستان علم و ادب جبهـه سا بود
آنرا که دست علم و ادب دستگاه داد	در پایه آسمان و زمین زیر پا بود
هر مجلسی ز علم بود باغی از بهشت	این گفته نکته‌ای ز شه اولیا بود
باشد کتابخانه یکی گنج پر گهر	کاز هر گهرش مخزن دل پر بها بود
یا منبعی ز نور که هر ذره‌ایش را	افزون از آفتاب و فروغ و ضیا بود
یا گلشنی ز علم که اوراق گلشنش	اندر دمـاغ ناطقه دانش‌فزا بود
پاینده باد حجت اسلام و دین رضا	کاز وی اساس و شالده‌اش این بنا بود
سرمایه نجات بکار دو عالم است	کاری که از برای رضای خدا بود
بشنو دو جمله از پی تاریخ این بنا	کآن هر دو یادگار ز طبع سنا بود

از این‌کتابخانه بجو علم دین سپس
برگو بنای علم ز سعی رضا بود(۱۳٦۳)

۳٦۰ – ***کتابخانه اعتمادالسلطنه . تهران*** : اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه ناصرالدینشاه بود . آثاری چند تألیف‌کرده‌که معروف‌تر از همه الاماآثر والاثار وخاطرات اوست اعتمادالسلطنه‌کتابخانه بزرگی ازکتابهای خطی وچاپی ، فرانسه ، عربی ، فارسی ، ترکی فراهم آورده بودکه پس‌از درگذشتش چون فرزند ذکور نداشت این‌کتابخانه بنحو تأثرانگیزی متفرق شد وتعداد قابل‌توجهی ازکتابهای‌کتابخانه او را شادروان ذکاءالملك فروغی ومهندس بغایری وسردار اسعد بختیاری خریداری‌کردند .

۳٦۱ – ***کتابخانه میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله اصفهانی*** : نجم‌الدوله اصفهانی از مفاخر معاصر ایران واز ریاضی‌دانان بنام وشهیر قرن اخیر است . اوکاشف بسیاری ازفنون ریاضی است دستورهای جبری ومبانی لگاریتم دراعداد را اوکشف‌کرده‌است ودرریاضی ونجوم مصنفات‌بسیار دارد . نجم‌الدوله‌کتابهای خطی ونایاب ریاضی وهیأت را جمع آورده بود و اگر نتوانسته بود آن را مالك شود از نسخه آن رونویس واستنساخ‌کرده بود وبهمین‌جهت‌کتابخانه او مجموعه نفیسی ازکتابهای علوم بشمار میآید . کتابخانه او تا این‌اواخر نزد فرزندش محفوظ بود وبقرار اطلاع درسالهای اخیر آقای فخرالدین نصیری امینی بیشترکتابهای این‌کتابخانه را خریداری کرده‌اند .

نطنز

حسن نراقی

آثار وابنیه مهم تاریخی ، مردان بزرگ ونامور ونمونه‌های زنده‌ای ازآداب وسنن ولباسهای باستانی ایران .

سابقه تاریخی :

حمدالله مستوفی درکتاب نزهت‌القلوب گوید :

(نطنز ازاقلیم چهارم است . شهری وسط وقریب‌سی‌پاره دیه ازتوابع آن . حقوق دیوانی آن ده تومان ودوهزارو پانصددینار است .)

ناگفته نماندکه یك تومان مغولی زر برابر با ده هزار عدد مسکوك دینار طلا بوده است .

ازبقایای آثار وعلائم تاریخی نطنز معلوم میشودکه این ناحیه درادوار مهم تاریخ ایران مانند زمان ساسانیان واجد اهمیت ومورد توجه بوده است .

درقرون اولیه اسلامی‌که کلیه روستاهای حدود نطنز و کاشان تا قریه راوند تابع حوزه امیرنشین اصفهان بوده جغرافی‌نویسان آن عهد مجموع قراء وآبادیهای این منطقه وسیع‌را بدوبخش‌سردسیروگرمسیرتقسیم ونامگزاری کرده‌اند. چنانکه ابن رسته اصفهانی درکتاب «اعلاق‌النفسیه» تألیف سال ۲۹۰ هجری درضمن شرح روستاهای اصفهان می‌نویسد :

(ولهامن‌الرساتیق . . . . روستاقا سردقاسان‌وجرم‌قاسان. فیهما اشراف من‌الدهاقین وقوم من‌العرب من اهل‌الیمن من حمدان وهماالحدبین علی‌اصبهان و قم . . . .)

یعنی ازجمله روستاهای اصفهان دو بخش سردسیر و گرمسیر است که جایگاه آزادمردان والاگهر وخداوندان دانش وهنرمیباشد ونیز قبیله‌ای تازی‌نژاد ازقوم حمدان اهل یمن در آن نواحی جای دارند . واین دوبخش بمنزله حدیست میان حوزه‌های عمال قم واصفهان .

ونویسندگان دیگر قدیم هم مانند سمعانی درکتاب انساب ویاقوت درمعجم‌البلدان نطنز را بعنوان (بلیدة) یعنی شهری کوچك از نواحی یا اعمال اصفهان خوانده‌اند و فیروزآبادی نیز درکتاب قاموس مینویسد : نطنز شهریست بین قم واصفهان . بطورکلی دراین مآخذ هرکجا راجع‌بیکی ازدهات وقراء کاشان یا نطنز گفتگوئی بمیان آمده بدون تفاوت آنهارا جزء توابع اصفهان میشمارند مانند آنکه یاقوت فین را هم گوید :

(قریه‌ایست ازقراء‌کاشان از نواحی اصفهان) . همچنین درباره طرق نیزکه ازتوابع مهم نطنزاست گوید (قریة من اعمال اصبهان قرب نطنز شبه بلدة) .

دربرخی‌ازمآخذجغرافیائی‌قدیم‌نیزبمناسبت‌همجواربودن کوه‌کرکس باقصبه نطنزنام‌آن‌بردهشده چنانکه مقدسی‌کرکس کوه‌را بلندترین کوههای کویرلوت شمرده واصطخری‌گوید: کرکس‌کوه وسیاه‌کوه پناهگاه راهزنان بوده ودر یکی از دره‌های کرکس‌کوه چشمه آبی موسوم به (آب‌بنده) بوده‌که از شکاف سنگی درمیان صخره‌ها بیرون آمده است . وحمدالله مستوفی درباره کرکس‌کوه مینویسد :

(کوهی است بحدود شهر نطنز وبا هیچ‌کوه پیوسته نیست . دورش ده فرسنگ است . کوهی سخت بلند است واز

راست : منظره عمومی شهر نطنز و افوشته از ایوان بقعه بی‌بی رقیه
چپ : بقایای آتشکده یا چهارطاقی عصرساسانی درنطنز - (نقل ازآثار ایران‌گدار)

بلندی کرکس بفرازش نمیرود وبدین سبب بدین نام مشهور است .)

اما زکریای قزوینی (درگذشته بسال ٦٤٢ هـ) درکتاب آثارالبلاد واخبارالعباد نظیرهمان‌اوصافی راکه ازکاشی‌سازان شهرکاشان وکمال‌مهارت وشهرت آنها را دراین فن بیان‌کرده عینا در وصف منبت‌کاری روی چوب برای اهالی طرق‌که از توابع نطنزاست نموده ومیگوید :

طرق آبادی معتبریست نزدیك باصفهان‌که اهالی آنجا درساختن آلات وادوات ظریفه از عاج وآبنوس‌کمال مهارت را دارند ، بطوریکه مصنوعات وآثار هنری آنها که درهیچ نقطه دیگر نظیرش ساخته نمی‌شود برای فروش بولایات دور ونزدیك هم حمل میگردد[1] .

بزرگ مردان ومشاهیر تاریخی :

درقرون اسلامی نطنزمهد پرورش‌مردان بزرگ‌ومشاهیر تاریخی در علوم وفنون گوناگونی بوده است از آنجمله : ادیب نطنزی : ابوعبدالله‌حسین‌بن‌ابراهیم‌بن احمد ملقب به بدیع‌الزمان (درگذشته سال ٤٩٧ هجری) مؤلف کتابهای دستوراللغه وکتاب الخلاص در لغت عربی بفارسی وحفیداو ابوالفتح محمدبن‌علی‌نطنزی (درگذشته درسال ٤٩٧) درادبیات عربی وفارسی . وشیخ‌نورالدین عبدالصمد نطری (درگذشته ٥٦٩) ازمشایخ نام‌آوروااقطاب مشهور تصوف . مرشد واستاد شیخ عزالدین محمود نطنزی‌کاشانی (درگذشته ٧٣٥) عارف ومحقق‌ومؤلف‌کتابهای مصباح‌الهدایه وشرح عارفانه برقصیده ابن‌فارض وغیره ومحمدبن احمد نطنزی ازمحدثین مشهور . سیدحسن‌بن‌حسین‌الحسینی مشهوربه‌سیدواقف (درگذشته٨٥٩) ازعرفای اواسط قرن نهم هجری .

وازپیشوایان‌بزرگ روحانی : مانند حاج‌ملااحمد نطنزی وفرزندان وی میرزا ابوتراب (که درفنون معقول وریاضیات استادی مسلم بود) وحاج ملامحمدحسین معروف بحجةالاسلام نطنزی‌کاشانی وفرزند دیگر وی حاج ملامحمدحسن از اقطاب سلسله دراویش شاه نعمت‌الهی .

ازجمله وزراء ومستوفیان : خواجه قاسم . مستوفی دیوان شاه‌طهماسب صفوی . خواجه امیربیك ازامرای دربار شاه طهماسب که درعلم ترسل وشیوه نویسندگی وحسن خط نظیر نداشته است . میرابوالمعالی برزرودی نطنزی ، وزیر حضور ومجلس نویس شاه عباس اول .

---

١ - (طرق . مدینة بقرب‌اصبهان لاهلهاید باسطة فی‌آلات‌المستظرفه من‌العاج والابنوس یحمل منها الی سایرالبلاد کل آلة ظریفة یعجز عن مثلها صناع غیرها من‌البلاد .)
(صفحه ٢٧٣ کتاب آثارالبلاد اخبارالعباد)

ایوان بزرگ جنوبی
مسجد جامع نطنز

محمود ابن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی مؤلف کتاب نقاوت‌الآثار فی‌ذکرالاخباردروقایع‌دوره سلطنت‌شاه‌عباس‌اول.
هنرمند وذوفنون . میرزا سلمان حسابی نطنزی معاصر شاه عباس اول وشاگرد هنرمند او مولانا افضل دوتاری (اهل قریه اوره) که در فن موسیقی وادوار سرآمد سازنده‌های آفاق بود .

تفرجگاه سلاطین صفویه :

قصبه نطنز ومزارع آن تا قبل‌از خشکسالی اخیر از ۲۵ رشته قنات وچشمه‌سارها مشروب میشده ولی بقراریکه پاره‌ای از مآخذ متذکر شده‌اند نطنز درقدیم‌الایام دارای چهارصد رشته قنات بوده است .

درعهد سلاجقه وصفویه خطه نطنز یکی از دو شاهراه مهم پایتخت ودر مسیرآمدورفتهای بسیار قرارگرفته ونیز بواسطه آب‌وهوای مطبوع ووضع جغرافیائی آن از جمله تفرجگاههای پادشاهان وشکارگاه آنان بوده است .

بدین جهات علاوه برکاروانسراهای بزرگ عمومی‌که درفواصل این راه برای توقف وآسایش کاروانیان آماده بود درنقاط متعدد وخوش‌منظر آن نیز کاخهای شاهانه وباغ و بستانی با صفا ساخته وپرداخته بودند . چنانکه اسکندربیک منشی مؤلف عالم‌آرای عباسی درذکر (آثار خیروانشاء و احداث عمارات شاه عباس) مینویسد :

(درنطنز . باغ تاجابادمع عمارات درگاه وبالاخانها و حمام و غیره وباغ عباس‌آباد مابین نطنز و کاشان.) و همچنین ملاجلال یزدی منجم مخصوص شاه عباس اول دربیان وقایع سال ۱۰۱۶ و هنگام عـزیمت شاه ازکاشان بسوی اصفهان در روزنامه یاتاریخ عباسی خود مینویسد :

(صباحش روانه اصفهان شدند وچون بباغ تاج‌آباد که از مبدعات کلب‌آستان علیست ودرآن عمارت عالیست مشتمل برانهار وآبشارها ودرختان سربفلك برکشیده وحوض بس عالی ونفیس رسیدند وبازنان مطربه خوب صورت که با تحف وهدایا واسباب طرب چند روز بود انتظارمقدم میکشیدند نشسته وبسازوصحبت مشغول شدند .)

همان نویسنده بار دیگـر درسال ۱۰۱۸ هنگام رفتن شاه عباس بسوی کاشان گوید .

(چون نزول به تاج‌آباد نطنز فرمودند درتاج‌آباد چشم رئیس شکرالله طرقی را کور کردند بسبب زیادتی وظلمی‌که برعیت کرده بود وتوقف سه روز بجهت سیروشکار بود و بدیدن کان سنگ مرمر جدید رفتند . . . .)

وضع کنونی :

اکنون نطنز یکی از شهرستانهای تابع استان‌هـای مرکزی واصفهان بشمارمیرودکه دارای ۵۵ قریه وبتنوع آب و هوای مختلف میباشد . بدینگونه‌که ۲۱ قریه سمت مغرب وجنوب‌که در دره‌های کوه‌کرکس واقع گشته هوای آنها کوهستانی وسردسیر است[۲] . بقیه قرائیکه درهمواریهای طرف شرق وشمال واقع است دارای هوائی معتدل میباشد . جمعیت

۲ - کوه‌کرکس مرتفع‌ترین قله سلسله جبال مرکزی(یاکوه رود) میباشدکه ارتفاع آن ۳۵۹۵ متراست .

کل نطنز ، درحدود ۲۸۷۹۱ نفر در ۷۱۷۳ خانوار[۳] .

قصبه که مرکز وحکومت‌نشین نطنز است دردامنه شرقی کوه کرکس وجمعیت‌آن ۴۳۴۸ نفر در ۱۰۹۴ خانوارمیباشد .

وطول جغرافیائی آن ۵۱ درجه و ۵۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه است .

وعرض ۳۳ درجه و ۳۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه .

ارتفاع آن نسبت بسطح دریا معادل ۱۳۷۲ متر است درنطنز معادن ذغال‌سنگ ، مس ونقره نیزیافت میشود .

مردم آنجا از حیث روحیه بواسطه پرورش درآب‌و هوای خوش ومعتدل عموماً کارکن وفعال ، خوشرو وملایم وبا محیط خود سازگارند .

مشاغل عمومی وصنایع محلی

خطه نطنز با آبادیهای متعدد آن که یکی از مناطق ییلاقی مهم وازنواحی سرسبز وخوش آب‌وهوای مرکزایران بشمارمیرفت اکنون براثر خشکسالی وعدم بارندگی درسالهای اخیرنه تنها طراوت وسرسبزی خودرا از دست داده بلکه بواسطه خشك شدن قنوات‌وچشمه‌سارها باغات واشجارمیوه‌دار آن از بین رفته است . واگر مختصرزراعت وآبادی هم در پاره‌ای ازنقاط آن بچشم میخورد بوسیله حفر چاههای عمیق ونیم عمیق است که آب آنها نیز سال بسال پائین‌تر میرود . از اینجهت برزگران ودهقانان هم باغ وزمین‌های بایرخودرا رهاکرده واغلب به تهران روآورده ومتواری گشته‌اند وکسانی هم که در محل خود مانده‌اند ازراه قالی بافی‌که یگانه‌کسب وکارعموم اهالی است اعاشه میکنند . ولی خوشبختانه یك صنعت مهم محلی آنجا درحال نشوونمو وپیشرفت میباشد وآن کارخانه چینی سازیست‌که آینده درخشانی را نوید میدهد[۴] .

آثارتاریخی نطنز

چون سابق براین قصبه نطنز درکناریکی از راههای فرعی کاشان باصفهان واقع شده بود مسافرین وجهانگردان‌این حدود از جاده کوهستانی قهرودوسوه که تا هنگام احداث جاده‌های عرابه رو بمنزله شاهراه جنوب ایران بود آمدوشد می‌نمودند . ازاین رو درسفرنامه‌های آنها ازنطنز وآثاروابنیه تاریخی آن چندان‌گفتگوی سودمندی بمیان نیامده است . تا آنکه درسال ۱۸۹۳ میلادی (برابر با سال ۱۳۱۱ قمری) سرپرسایکس‌انگلیسی پس‌ازبازدید ابنیه تاریخی آنجا مینویسد: (مسجد نطنز ازابنیه اسلامی است وتصور میرود بعضی از کاشی های زیبائی‌که فعلاً زینت‌بخش موزه سوت‌کنیستنن می‌باشد متعلق باین مسجد بوده که درسال ۷۲۵ هجری بناشده.

نمای مناره وگنبد مقبره شیخ عبدالصمد

چندتن ازسیاحان قدیم که از نطنز عبورکرده‌اند ویکی ازآنها امبروزیوکنتارینی‌که ۱۴۷۴ میلادی (۸۷۹ قمری) از آنجا گذشته است میگوید . (نطنز درجلگه واقع شده‌که تاکستان زیاد دارد) .

آتشکده نطنز شماره ثبت ۱۸۷

یا بنائی ازعهد ساسانی . درحوالی مسجد جمعه میان باغ وملك شخصی بنام امام سکوئی بارتفاع دومتر ازسطح زمین آثار عمارات مختصر ولی جالب توجهی دیده میشودکه از جهت ظرافت وتناسب ستونهاشباهت کاملی بابنیه دوره ساسانی دارد . چهارستون از هفت‌ستون اولیه ویك طاق از چهارطاق آن برپا وبجا مانده وبقیه فروریخته وخراب شده است . و نیز دوطاقچه از چهارطاقچه‌ای‌که سطح مربع بنارا به طاق

---

۳ — مطابق آخرین سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ .

۴ — نمونه مصنوعات نفیس‌کارخانه چینی‌سازی آقای علی‌قسائی‌زی درنمایشگاه صنایع دستی وزارت اقتصاد درتهران میباشد.

فوقانی گنبد اتصال میدهد باقی میباشد . ابعاد هریك ازاضلاع خارجی‌بنا ۱۱/۳۵ متر وضلع داخل‌بنا ۷ مترطول دارد . دهانه هرطاق ۵/۶۹ متراست .

اصل بنا با سنگ لاشه که روی آن گچ مالیده‌اند ساخته شده[۵] .

مسجد جمعه

شماره ثبت قانونی ۱۸۸

دراین مکان مجموعه‌ایست از چندین ساختمان که بنای اولیه آنرا درزمان الجاتیوخدابنده وپسرش‌ابوسعیدبهادرخان بدینگونه احداث نموده‌اند .

۱ - مسجدی که قسمت‌های مختلف آن از سال ۷۰٤ تا ۷۰۹ هجری بپایان رسیده است .

۲ - بقعه شیخ عبدالصمد بتاریخ ۷۰۷ هجری .

۳ - ایوان جلوخان خانقاه درسال ۷۱٦ و ۷۱۷ (ولی اصل خانقاه ویران‌گشته واثری از آن باقی نمانده) .

٤ - مناره‌ای‌که تاریخ اتمام آن‌سال ۷۲۵ هجری‌میباشد.

مسیو گدار درباره بنای مسجد پس ازبررسی‌های دقیق خود چنین‌گوید :

۱ - مسجدی‌که نسبتاً ازخرابی محفوظ‌تر مانده مرکب است ازشبستان هشت‌ضلعی گنبدداری‌که مشرف برصحنی است‌که چهارایوان دارد اضلاع صحن‌را دهلیزهاونمازخانه‌های مختلف بهم متصل میسازد . این مسجد ازسمت شمال ومشرق وجنوب محدود است : بکوچه باریکی‌که چون بمدخل بزرگ مسجد ومقابل مناره ودرگاه خانقاه میرسد وسعت یافته مبدل بمیدان کوچکی میگردد . در سمت غرب ویرانه خانقاه دیده میشود که محدود براهی میگردد .

مسجد سه‌مدخل دارد یکی‌جنوبی ودوشمالی. مدخل‌های سمت‌شمال با سطح حیاط برابراست ولی معبرجنوبی عبارت‌از دهلیزوسیع با دوازده پله بلند است . ارتفاع این دوازده پله حاکی‌ازاختلاف سطح صحن وسطح کوچه‌است‌که درجلومدخل جنوبی واقع‌است . بهمین‌جهت قسمتی ازشبستان مثمن مذکور درخاك‌کنده شده‌است . صحن مسجد فضای مربعی است بطول ۱٤/۰٦ متر . عرض هریك ازایوانها به نسبت اهمیت موقع‌آن درطرح بنا متفاوت شده‌است . ایوان جنوبی‌که درجلوشبستان است ٦/۵۰مترده‌نه دارد وایوانی‌که دربرابرآن یعنی درسمت شمال افتاده دارای ۵/۸۸ متر عرض است ودوایوان دیگر ۵/۲۸ متر دهانه دارد وپهنای شبستان هشت‌ضلعی یعنی فاصله هردوضلع متقابل آن ۸/٤٦ متراست .

از جمله نکات معماری‌کم‌نظیر این بنا آنستکه شبستان برروی محورصحن وایوانهای‌شمالی‌وجنوبی واقع‌نگشته‌استو درقسمت وسط دیوار عقب ایوان جنوبی نیزازنظر نماسازی محراب دیگری ساخته‌اند . بعقیده آندره‌گدار چون علاقه واحترام معماران ایرانی بمحور ساختمانی چه درقدیم وچه در زمان‌حاضر مسلم‌است بنابراین‌انحراف محورمحراب دراین‌مسجد با محراب مقبره شیخ عبدالصمدکه درجنب آن ساخته شده دلیل برآنستکه مجموعه این ساختمان دریك زمان ورروی‌طرح

۵ - ر . ش . به ص ۳۵ و ۳٦ ج ۱ کتاب آثار ایران .

گوشه‌هائی‌ازکتیبه وطاق مقرنس
کاری‌بقعه شیخ‌عبدالصمد نطنزی
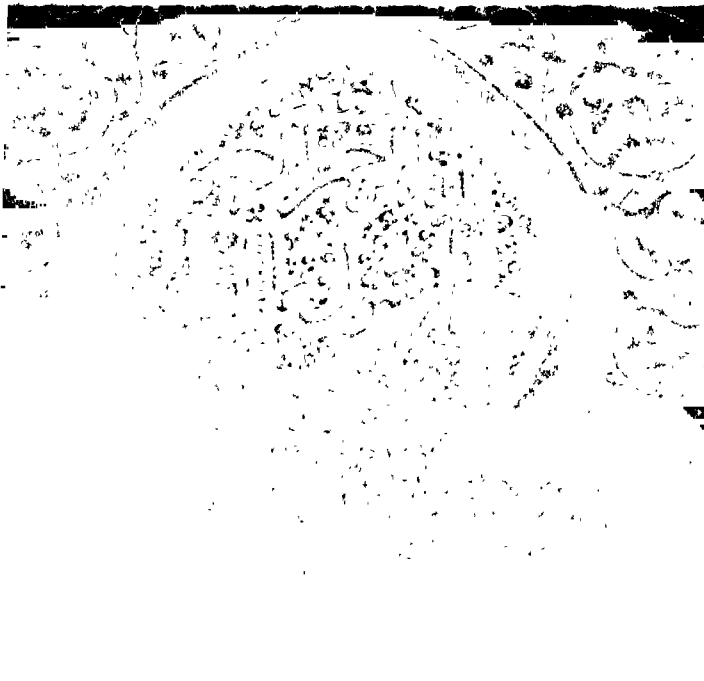
راست : غرفه سمت چپ مدخل خانقاه وبقعه شیخ عبدالصمدکه قرینهٔ آن نیز عیناً درطرف راست ومقابل آن ساخته شده‌است   چپ : قسمت بالای محراب آرامگاه شیخ عبدالصمد - موزه ویکتوریا وآلبرت لندن

نشه جامع وواحدی انجام گرفته است .

درمیان صحن مسجد پله‌هـای وسیعی است‌که بکنار ت میرسد .

اصل بنای‌مسجد باآجرساخته وبا آهك‌پوشیده‌شده‌است. درایوان شمالی زیرپایه طاق پاره‌ای خطوط رنگی‌بنظر ید که از بقایای خطوط نسخی کتیبه قدیمی بوده است .

کتیبه ، درهای قدیمی والواح سنگنبشته مسجد :

۱ - برکتیبه سردر جنوبی مسجد با حروف مینائی وزه رنگی برزمینه آجری و بطرز زیبائـی چنین کنده است :

(بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم امر بعماراة المستجدة فی‌المسجد لی‌المعظم والصاحب‌الاعظم دستور ممالك‌العالم الممهد عدالخیروالکرم خواجه زین‌الدنیاوالدین خلیفةبن‌الحسین ستری‌بمساعی‌الصدرالمعظم شمس‌الدین‌محمدبن علی‌النطنزی سنه اربع وسبعمائه) .

۲ - درایوان شمالی مسجد کتیبه گچی قرآنی است‌که ثلث سفید برمتن لاجوردی نقاشی کرده‌اند وپس ازآیاتی ازقرآن[۶] چنین نوشته شده :

(قال‌البنی صلی‌اله علیه‌وآله یا علی‌الائمه بعدی اثنی اولهم انت وآخـرهم ‌القائم الذی یفتح‌الله علی یدیه ق‌الأرض ومغاربها قال من‌کان‌القرآن حدیثه والمسجد بیته بنی‌الله له بیتافی‌الجنة .

کتبه محمدرضا الامامی)

۳ - برکتیبه گچی هلال ایوان شمالی مسجد بخط ثلث سفید برمتن لاجوردی این آیات قرآن نوشته شده : (انما یعمر مساجدالله من آمن‌بالله والیوم‌الاخرواقام‌الصلوة وآتی‌الزکوة ولم‌یخش‌الاالله فعسی اولئك ان‌یکونو امن‌المهتدین . اجعلتم سقایةالحاج وعمارةالمسجدالحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهدفی‌سبیل‌الله لایستون عندالله‌والله لایهدی‌القوم‌الظالمین[۷]. فی سنه‌سبع وسبعمائه (۷۰۷ هجری)

ازمفهوم آیات این کتیبه چنین برمیآیدکه تاریخ آن متعلق به تعمیر ونقاشی ایوان بوده است .

٤ - بالای یکی ازدرگاههای ایوان شمالی این اشعار بخط نستعلیق سفید برمتن قهوه‌ای‌رنگ گچ بری شده‌است :

صفحه روح‌فزائی که هرآنکس دیدش
دل زکیفیت آن صافی ونورانی شد
کرده‌گچ‌کاری این‌ایوان غضنفرمهدی
آنکه توفیق حقش . . . ارزانی شد

۶ - آیه ۹ و ۱۰ ازسوره جمعه مبنی‌برلزوم اجابت دعوت برای نماز جمعه وآیه ۱۱٤ سوره هود .

۷ - آیات ۱۸ و ۱۹ ازسوره دهم (توبه) .

سردرخانقاه وبقعه شیخ‌عبدالصمد
وپایه مناره

همتش کرد سفید ازره اخلاص چنان
که نجاتش دوجهان رحمت سبحانی‌شد
تا ز ابر کف دستش گهرفیض چکید
قدر وقیمت ز در وگوهر عمانی شد
فکرت و ذهن امامی پی سال تاریخ
چون گدایان بدر موسی عمرانی شد
پنج پنجه بفکند ازیدوبیضا و بگفت
روسفیدی وی از مهدی کاشانی شد
وبرکاشی‌های کف ایوان نیز نوشته شده :
(کارخانه حسن اسلامی نطنزی ۱۳۲۶).
ساعی وبانی کاشی‌کاری این مسجد حضرت آقای‌حاج سید نعمت‌الله مرتضوی امام جماعت نطنز
(رقم‌کریم‌پورنطنزی ۱۳۲۶ ش - ۱۳۶۶ق)
۵ - مسجد دارای در قدیمی کنده‌کاریست‌که برخی ازخطوط کتیبه آن از بین رفته وآنچه باقی مانده بدین‌قرار خوانده میشود .
(. . . بن‌یحیی‌النطنزی‌تقبل‌الله عمل‌استاد . . . الاصفهانی فی رمضان سنه خمس وعشرین وثمانمائه).
۶ - بردر ورودی بمسجد کتیبه‌های زیر بخط نستعلیق کنده شده :
(الهم صل‌علی‌النبی والبتول والسبطین وزین‌العابدین والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری والمهدی صلوات‌الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین) .
(اتمام این درتاریخ سنه اثنی‌وسبعین‌وتسعمائه شد ونصب این درتاریخ شهر ذی‌الحجة‌الحرام سنه اثنی‌عشر والف) .
درقسمت پائین در بخط ثلث برجسته نوشته است .
(وقف‌کرد استاد علی‌بن استادحسین نجارنطنزی بسعی‌و عمل خود ایـــن در را مع چهارحبّه از جمله سی‌وشش حبه عصارخانه واقعه درجنب چهارسوق جنب‌بلده مزبوره برمسجد جامع بلده‌که اجاره آن صرف روشنائی مسجد . . .)
۷ - برستون سمت چپ ایوان جنوبی مسجدسنگ‌نبشته‌ای بطول ۵۰ وعرض ۲۵ سانتیمتر نصب شده‌که بخط نستعلیق این مضمون روی آن حجاری شده است .
(بنای تعمیر وسفید نمودن مسجد جامع بسعی‌عالیحضرت فضیلت وافادت پناه مولانا محمدباقر دماوندی وسلالةالسادات والنجبائی حاجی میرابراهیم‌الحسینی‌النطنزی باتمام رسید بتاریخ شهر ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۱۷۸ کتبه محمدعلی‌ابن محمدسعیدالحسینی‌النطنزی)
۸ - لوحه سنگی دیگری نیز برهمین ستون نصب‌گشته مبنی بروقف بودن دو روز آب قناتین دستجرده نطنز بمصارف لازمه مسجد با تاریخ ۱۲۵۹ ق .
۹ - وبرستون سمت راست ایوان جنوبی لوح سنگی بخط نستعلیق ومضمون ذیل نصب نموده‌اند :
(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . بتوفیق حضرت جهار استادحیدر

بجار ولسد مظفر نطنزی بشرح وقفنامچه علیحده تمامت سه طاق از ممر قنائین دستجرده نطنز وباغ وملك تابعه آنرا وقف مسجد جامع نطنز نمودکه متولی‌آن هرساله حاصل آنهارا بعدازوضع موضوعات دروقفنامچه مزبوره صرف تعمیر وبوریا وروشنائی مسجد مذکورنماید وخلاف کننده بلعنت خداگرفتار گردد وکان ذلك فی‌ثامن شهررجب سنه ثلاث ومائه والف کتبه العبدالراجی اسکندر ابراهیم‌آبادی‌النطنزی) ۱۱۰۳ .

بقعه شیخ عبدالصمد نطنزی

بنای‌این بقعه بامسجد جمعه چنان مربوط ومتصل‌میباشد که بنظر میآید مقارن یکدیگر یعنی درسال ۷۰۷ هجری‌ساخته شده ولی محور اصلی بقعه ومحراب آن‌که با محور مسجد قریب به ده درجه انحراف دارد وهمچنین راهرو مقبره بدهلیز مسجد که بسیارکج ومعوج میباشد دلیل دیگریست برآنکه هردو بنا دریك زمان ساخته شده . گنبدکاشی‌کاری شده آن هرمی‌شکل هشت ضلعی است بنای مقبره مربع شکل وهرضلع آن ۵/۹۰ متر میباشد ودارای گنبد مقرنس‌کاری است‌که درکتیبه آن پس ازآیاتی ازقرآن نام مدفون وبانی بقعه وتاریخ بنا بخط ثلث زیبائی چنین‌گچ‌بری شده‌است .

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . قل‌فادرواعن انفسکم‌الموت ان‌کنتم صادقین ولاتحسبن الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتابل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بماآتاهم‌الله من‌فضله[8] هذه‌القبة المشرفه مزارالشیخ الربانی نورالملة والدین عبدالصمد ابن علی‌الاصفهانی‌المقیم بنطنز امربینائها‌الصاحب‌الاعظم زین‌الدنیا والدین خلیفة‌الماستری فی‌سبع وسبممائه) .

گنبد بقعه شیخ عبدالصمد هرمی‌شکل هشت ضلعی است که بریك بدنه آن بخط نسخ داخل تزیینات کاشی‌کاری‌گنبد نوشته است :

(ساخت این اسپر بتوفیق خـــدا
شیخ اسمعیل کلب مـــرتضی)

۸ - آیه‌های ۲ و ۱۶ و ۱۶۳ و ۱۶٤ سوره (آل عمران) .

کتیبه مثلث کاشی‌کاری زیر مناره

محراب گچبری مسجد کوچه میرنطنز

ودر لوحه دیگر گنبد .

(عمل ابراهیم‌بن اسمعیل بناء اصفهانی)

سردر خانقاه

درمدخل مشترك مسجد ومقبره شیخ عبدالصمد سردر مخصوصی برای خانقاهی ساخته شده که کتبه زیبای آجری آن بخط ثلث برجسته برمتن‌کاشی‌های فیروزه‌ای برسه طرف درگاه بدین مضمون خوانده میشود .

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . امر بعمارة هذه البقعة المیمونة المبارکة‌الصاحب‌المعظم وزیرممالك‌العالم مشید مبانی‌الخیرات المتوسل الی‌الله بانواع‌القربات اضعف عبادالله المتفقر الی رحمته و رضوانه خواجه زین‌الدنیا والـدین شرف‌الاسلام والمسلمین خلیفة بن‌الحسین‌بن علی‌الماستری تقبل‌الله خیراته وافاض‌السعادة والرحمة والمغفرة علی اسلافه و ذریّاته ثم وقفها خانقاها علی‌الفقراء الصوفیه تقرّبا الی‌الله‌القدیم وتبرّعا لوجه‌الکریم بمساعی شمس‌الدین محمدبن علی‌النطنزی فی‌سنه خمس‌وعشرین وسبعمائه) .

درکنار کتیبه بزرگ وجلی سردر خانقاه حاشیه نازك فیروزه‌ای با خط کوفی بر زمینه سورمه‌ای‌رنگ برسه طرف درگاه سردر جملات شهادتین بدین مضمون تکرار شده‌است .

(لااله‌الاالله . محمد رسول‌الله . علی ولی‌الله) .

برستونهای دوطرف درگاه ودرمیان دوکتیبه‌کاشی چهار لوح سنگ مرمر هریك بطول وعرض پنجاه سانتیمتر نصب شده‌که برسه قطعه آنها صلوات چهارده معصوم بخط ثلث جلی حجاری شده وبر قطعه زیرین طرف چپ نیز نام واقف چنین نقر شده است .

(وقف ذلك خواجه نجم‌الدین ابن عماد فی سنه ۹۲۱)

(عمل استادحسین خراسانی‌کتبه‌الفقیر اسدالله‌الحسینی)

در قسمت داخلی درگاه بزرگ سردرکتیبه آجـری دیگریست‌که بخط کوفی فیروزه‌ای آیاتی از قرآن (۲۷۳ و ۲۷٤ ازسوره سوم) برآن نوشته شده‌است .

وهمچنین برکتیبه‌های دوصفحه داخلی سردرکه قرینه یکدیگرواقع‌گشته‌اند با خط‌کوفی فیروزه‌رنگ برجسته روی آجر ساده پس‌ازسوره اخلاص جمله (صدق‌الله‌العظیم وصدق رسوله‌الکریم) نوشته شده است .

و برضریح چوبی روی قبر کتیبه‌ای بخط ثلث بدین مضمون کنده شده است :

(عمل استاد حسین‌ابن استاد اسماعیل سرشگی‌النطنزی فی تاریخ سنه اربع‌وستین والف سنه ۱۰٦٤ کتبه عبداللطیف)

وبرلوح سنگی روی قبر شیخ چنین نقر شده :

(هوالغفورالرحیم الرحمن اللهم صل‌علی‌النبی والولی والحسن والحسین والعباد والباقر والصادق والجعفر والکاظم الموسی‌الرضا و التقی و النقی و العسکری و الحجة‌القائم محمدالمهدی‌الهادی‌الغازی صاحب‌الزمان .

همت مصروف داشت عصمت‌پناه صالحه خدیجه سلطان بنت شمس طلا درسنه ۱۰٤٥ واین آثار خیر ازاو باقی ماند)

روی قبر بـاکاشی های معمولی و متوسطی پوشیده شده است .

روی دیوارجنوبی بقعه محاذی صندوق قبرسابقاً محراب بزرگ‌کاشی مینائی از نوع محرابهای معروف‌کاشان درقرن هفتم هجری بوده است (مانند محرابهای علی‌بن جعفر درقم وبقعه حبیب‌بن موسی کاشان‌که اکنون درموزه ایران‌باستان است) که ازمحل ومکان خود کنده وربوده شده وجای آن بطوروضوح نمودار میباشد[9] .

مناره مسجد وخانقاه

مناره بلند این مسجد وخانقاه‌که از جمله زیباتریـن

---

۹ — محراب بزرگ وبرجسته مقبره شیخ عبدالصمد وکاشی‌های گرانبهای قدیمی ازاره‌های بقعه‌که دارای تاریخ ۷۰۷ هجری ودرنوع خود بسیار عالی وممتاز میباشد دراواخر قرن‌گذشته بسرقت رفته ودر تهران بفروش رسیده است ولی درحال حاضر این محراب وکاشیها ازنفایس موزه ویکتوریا وآلبرت لندن بشمار میرود . ر . ش به ص ٢٤ و ۱۲۳ کتاب صنایع ایران تألیف دکتر بهرامی و ص ۲۲ ش ٥٧ مجله هنرومردم بقلم نگارنده .

سمت چپ قسمت بالای سردر بیت‌السیاده والسعاده

اره های موجود درایران میباشد بواسطه اسلوب دلپذیر بنا
تزیینات کاشی‌کاری‌هایش وبخصوص طرح کتیبه پهن کاشی
روزه‌ای درساقه آن بسیار جالب ودرنوع خود منحصر بفرد
قع گشته است .

جای مناره درفاصله میان درمسجد وسردرخانقاه میباشد.

دربالاترین قسمت‌های بدنه این عبارت (العظمة‌لله) بخط
وفی آجری برزمینه کاشی فیروزه‌ای تکرار شده . ودرکتیبه
ئین مناره جمله (الملك‌لله) چندین بار تکرار شده است .
پائین‌ترآن کتیبه تاریخی بخط ثلث برجسته برقطعه‌ای از
اشی فیروزه‌ای بدین شرح نوشته شده :

(امرببناء هذه‌المنارة‌العالية والغرف‌الرفيعه‌الملك‌الاعظم
صاحب‌المعظم اعدل ملوك‌العجم بانی قواعدالخيرات منبع
سعادات باسط‌الامن والامان ناشرالعدل‌والاحسان شمس‌الدولة
لدين ناصرالاسلام وعون‌المسلمين محمدبن‌ابی‌علی‌تقبل‌الله
سناته فی‌شهور سنه خمس وعشرين وسبعمائه) .

آخرین کتیبه پائین مناره دردو لوحه مجزا ازیکدیگر
خط آجری روی کاشی فیروزه‌ای نوشته است .

(امیر کبیر جلال‌الدين عبدالله . . .)

(بمساعی الصمدالاصفهانی المعظم کمال‌الدين محمد
زاه‌الله خيراً) .

نبیه جدید مناره

بالای کتیبه کاشی پهن فوقانی مذکور وانتهای بدنه
صل بطاق هلالی پای مناره کتیبه جدید مثلثی شکلی بخط

نستعلیق برزمینه کاشی سفید بدین مضمون نصب شده است[۱۰] .

ستایش یزدان پاکی را سزاست که انسان را بقوه عقل
وعلم بمعرفت خود نائل فرمود ودرپرتو آن یکی ازتکالیف
اولیه مارا خدمات‌نوعیه مقررداشته چنانچه باسنادثابته تاریخی
مراجعه کنیم مشاهده مینمائیم که‌سابقین مابعد ازغلبه اسلام و
پراکنده‌گی ایرانیان محض تجمع‌دادن آن بایك‌عالم روحانیت
حقیقی بنام تصوف درزمان حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام تقیه
اتخاذ وبرای پیشرفت مقصود تاثیرات مهمی دراعماق قلوب
طالبان وادی عشق ومحبت داده و دراثرآن مردان بزرگ
نامی با یك برجستگی فوق‌العاده توأم با روحانیت تجلی
نمودند . ازآن قبیل حضرت شیخ عبدالصمد ربانی نورالله
مرقده‌الشریف است که درعصر خویش بی‌همتا ومثل بوده و
گروه انبوهی درگرد آنحضرت پـروانه‌وار از آن قبیل
خلیفه حسین ماستری‌که درآن زمان ازهرجهت حتی ازجهت
تمول وثروت هم برهمه برتری داشته وبنای این خانقاه کـه
بزرگترین دلیل بر قوت قلب ووسعت صدراوست و در زمان
حضرت‌شیخ بمناسبت ارادتی‌که داشته‌است نموده و مسجد جامع
فعلی را درسنه ۷۰۴ هجری بناکرده‌است وبعداز خاتمه مسجد
حضرت شیخ جهان فانی را وداع ودرسنه ۷۰۷ مقبره را بنا

۱۰ — این کتیبه که پس‌ازتعمیرات سال ۱۳۴۲ باهتمام صدیق اکرم
حکمران نطنزکه ازآزادیخواهان روشنفکر ومجاهدین صدرمشروطیت
بود انجام‌گرفته چون حاوی اطلاعاتی ازچگونگی این ابنیه میباشد
عیناً دراینجا منعکس میگردد .

نموده است [illegible]درطول هیجده سال مشغول تعمیر خانقاه گردید که سردرب [illegible]لالت برعظمت کل بنا مینماید ودر سنه ۷۲۵ [illegible]شید موجود است ثابت میداردکه دولت هفت قرن زیادی [illegible] است متأسفانه دراثر لاقیدی و سهل‌انگاری و بدبختی‌های متراکمه این ملت واژگون‌بخت وغفلت‌های زمامداران سابق موقوفات درشکمها فرورفته وچنین بنا وآثار تاریخی که مزایای آنرا ذیلاً برای اطلاع عموم ثبت‌مینماید درهم ریخته وحالیه تنها سردرب آن باقیست. من بنده‌خداعبد مولا میرزا غلام‌حسین‌خان نوری صدیق‌اکرم ایران‌دوست‌که درهفتم شهر رمضان ۱۳٤۱ هجری قمری مطابق سوم شهریور ۱۳۰۲ شمسی مأمور وارد نطنز شدم . بمجرد مشاهده این سردرب گرانبها دربحر حیرت فرورفتم با تأسف زیادازگذشته بفکر آینده افتاده همت‌گماردم وبتعمیر آن قیام واقدام نمودم که این سردرب درآن واحد چندین موضوع مهم را نشان میدهد برای اخلاف وطن‌پرست ایران‌دوست خود بیادگارنگاه بدارم که آیندگان قدروقیمت علمی وعملی‌گذشتگان ونیاکان پاك خودرا همواره منظور نظر قرار دهند اولاً درپیشانی بنا دو خورشید موجود است ثابت میداردکه دولت هفت قرن قبل ایران مثل دولت‌های قبل‌ازاسلام تنها علامت دولتی که خورشید بوده است استعمال میکردند دوم خط نسخ هفت‌قرن قبل را در عین کمال بخوبی در کتیبه اول نشان میدهد . سوم در دوکتیبه خط‌کوفی اولی وبعد در دو کتیبه داخلی خط‌کوفی گلدانی را بخوبی میتوان مشاهده کرد . چهارم اصول مهندسی وترسیمات وصنایع مستظرفه وکاشی‌سازی آن زمان را در نهایت کمال نشان میدهد پنجم در خاتمه ازعموم فرزندان خلف وطن تمنی داردکه درحفظ این سردرب خرابه که هزاران مزایای دیگر دارد مراقبت فرمایند کــه علما تاریخی و صنعتی ازاین بنا بهره‌مندگردند صدیق‌اکرم حاکم نطنز . کتبه میرزا عباس خلف مرحوم حاجی میرزاحسین نطنزی ۱۳٤۲ عمل استادحسین قصاع‌خلف مرحوم علی‌محمد نطنزی ۱۳٤۲ .

مسجد کوچه میرنطنز

شماره ثبت ۲۰۹ — **ثبت تاریخی تیرماه ۱۳۱۳**

از بناهای قدیم این مسجد کوچك اثر تاریخی مهمی‌که باقی مانده‌است فقط محراب گچبری گرانبهائی است‌که بـا وجود خرابیها وتغییر وتصرفاتیکه بعنوان مرمت درآن بعمل آمده بازهم نمونه اصیلی از محرابهای گچبری دوره سلجوقی ومغول بشمار میرود .

آقای گدار درکتاب آثار ایران درباره خصوصیات‌فنی وتاریخی این محراب چنین مینویسد :

(این محراب برروی‌هم وبطورکلی مثل سایرمحرابهای دوره سلجوقی ومغول میباشد . یعنی دارای دوطاقچه روی هم

سمت راست قسمت بالای سردر بیت‌السیاده والسعاده

ویك کتیبه است که قاب مانند آنــرا احاطه کرده است . نقوش گل وبرگی که برآن ساخته‌اند همچنین باکارهای دوره سلجوقی ومغول تفاوت زیادی ندارد . آنچه موجب امتیازاو است ظرافت وخشگی ولاغری ساخت است . بعبارت آخری محرابهای دوره مغول پهن‌وگشاداست واین محراب باریك‌تر ودقیق‌تراست وازاین جهت نزدیك‌تر بسبك محراب پیرحمزه ابرقواست که درفاصلهٔ سالهای ۵۱۰ و ۵۱۹ هجری ساخته شده است تا سبك مسجد جمعه اصفهان (۷۱۰ هجری) یا ایوان مزار پیربکران که در ۳۰۷ هجری بنا گشته است . نقوش حاشیه هم که نهایت دقت هندسی درآن بکار رفته بیشتر بیرش مقراض شبیه است تا بکنده‌کاری گچبــری و بهمین لحاظ مناسب‌تر با دوره سلاجقه است تا زمان سلطه مغول .

بنابراین علی‌العجاله اگر این شاهکاررا منسوب بعهد سلجوقیان کنیم چندان اشتباه نکرده‌ایم.) [11]

آثار تاریخی قریه افوشته

دهکده کوچك وزیبای افوشته بفاصله دو کیلومتری قصبه نطنز چون ازقدیم‌الایام بواسطه موقعیت طبیعی آب و هوا وحسن صفا و منظرش منزل و ماوای گروهی مردان متمکن و مرفه آن دیار بوده وازاین رو ابنیه عالی فراوان

بقعه سید واقف درابتدای قریهٔ افوشته (نطنز)

وآثار مختلف تاریخی درآنجا احداث نموده‌اند ولی براثر گیرودار وتاخت‌وتازهای بعداز دوره صفویه وهمچنین از جهت تغییر پایتخت ازاصفهان به تهران صفحه نطنزوبخصوص قریه افوشته که اعیان‌نشین این ناحیه بوده‌اهمیت وآبادانی‌خود را از دست داده . تا آنکه در آغازمشروطیت که تمامی این ناحیه تحت تسلط راهزنان وگردن‌کشان قرارگرفت‌خاندانهای بزرگ وقدیمی افوشته ناچار بمهاجرت و وداع نمودن زندگی وسامان خود گردیدند آنگاه بناهای عالی شخصی قدیم یکباره رو بویرانی نهاد وآثار بناهای عمومی هم‌که درآنجا باقی مانده ازجمله ساختمانهای دوره تیموری است‌که بشرح ذیل متعلق بیك خاندان محلی بوده است :

۱ – سردر بیت‌السعادت والسیادة .
۲ – خانقاه سید واقف .
۳ – بقعه سید واقف .
٤ – درهای منبت مسجد جامع افوشته .
۵ – گنبد مقبره فرزند سیدواقف .

سردر دارلسیاده

از این سردرمجلل اکنون کاشی‌کاریهای زیبا وپرجلوه سه جبهه داخلی جلوخان باقی مانده ولی سقف آن فرو ریخته که با چوب تخته‌بندی‌کرده‌اند . از آثاردوره تیموریان بوده وبرکتیبه‌کاشی سه طرف جلوخان بخط ثلث سفید بر زمینه لاجوردی مضامین ذیل نوشته شده است :

(بفیض فضل حضرت الهی وامدادکرم نامتناهی درایام خلافت ودولت حضرت خاقان بن‌الخاقان ظل‌الله فی‌العالمین المؤید بتأییدالملك‌المنّان‌معین‌السلطنه والخلافةوالدنیاوالدین شاهرخ بهادرخان خلدالله تعالی خلافته وایدعلی‌العالمین رأفته که ولایه ازممالك‌مخصوصه‌بود بسیط آن‌خطه نورحدقةالسلطنه نورحدیقةالمعدلةالسلطان ابن‌السلطان ابن‌السلطان‌المخصوص بعنایت‌الملك‌الرحمن علاءالدولة والسلطنة والدنیا بهادرخان خلدالله تعالی ملکه بناء این بیت‌السعادته والسیادة‌که همیشه قواعوش بروابط دوائم احکام مربوط باو ازخاص‌المال بنده محتاج‌الفقیر الی رحمةالله الغنی حسن‌بن حسین‌الحسینی باتمام رسید فــی شهر محرم‌الحرام سنه تسع و اربعین و ثمانمائه عمل‌الفقیر شیخ حسن‌بن نظام‌الدین بناء اصفهانی .)

خانقاه سید واقف

درداخل باغ وخانه واقع درپشت این سردرکه ملکی اشخاص میباشد خانقاهی بوده است‌که براثر مرورزمان بنوعی در زیر توده‌های خاك وخاشاك انباشته شده بود که فقطقسمتی

---

۱۱ – ص ۳٦ و ۳۷ ج ۱ کتاب آثار ایران ازنشریات اداره‌کل عتیقات .

راست : یك جفت از درهای مسجد جامع افوشته   چپ : منظره‌ای ازقریه برز

از گچ‌بریهای بسیارظریف سقف آن پیدا بود اما اخیراً که خاك وخاشاك آنجا برداشته شده آثار پرارزش دیگری از این قرار نمودار گشته است .

ازاره‌های اطراف این چهارطاقی با کاشی‌های شش‌پر کوچك رنگارنگی ساخته شده که حاشیه‌های بالا وپائین آن باکتیبه‌های نازکی‌ازکاشی معرق خوش‌آب‌ورنگ بسیارظریف وکم‌نظیری تزئین یافته است . ونیز متصل باین خانقاه چهار طاقی کوچکتر دیگری با همان طرح ونقشه وکاشی‌کاری و گچ‌بری‌ها که گویا خلوت ونمازخانه خانقاه بزرگتر بوده از زیرخاك بیرون آمده است .

مقبره سید واقف

این بنای آجری هشت ضلعی با گنبد فیروزه‌رنگ و کتیبه بخط کوفی ساقه گنبد که برفراز تپه‌ای مشرف به‌آبادی افوشته ساخته شده ازدور جلب نظر میکند .

ایوان مدخل مقبره دارای‌درچوبی منبت‌کاری گرانبهائی است که بر لوحه هلالی شکل بالای در این مضامین کنده‌شده.

بعون خالق بیچون هردو جهان
بعهد شاهجهان شاهرخ بهادرخان
بیمن همت عالی تاج دولت ودین
حسین منبع‌جودآست‌ومعدن‌احسان
بسال ثمان عشرین از ثمانمائــه
بسعی‌صاحب‌این‌روضه مرتضی‌زمان

تمام‌شد بسعادت بنای این مرقد
که روضه‌ایست‌منورازاوتمام‌جهان
سواد قصربهشت‌است زانکه‌دربانش
درخت‌های‌گرانست وآبهای روان
دراین مزار که هیچ قبر درنمی‌یابد
بغیر بانگ نماز و تلاوت قــرآن

وبر هردو لنگه درنیز بخط ثلث این ابیات‌کنده شده .

بده مرا تو خدایا دراین خجسته سیر
هــزار مایه شادی و فتح نور و ظفر
بحــرمت سه محمد بحق چهار علی
بــدو حسن بحسین و بموسی و جعفر

انه هوالباقی

بزرگوار خدایا بآب روی نبی
که جرم مابعلی درگذار ودرگذران
جمیع زبــده آل محمدی یارب
بفضل خویش بدارالسلامشان برسان
بیمن همت ایشان ببخش آنکس را
که یاروچاکر آل عباست ازدل‌وجان

کتبه حسین‌بن بایزید

تاریخ کتیبه قرآنی صندوق منبت‌کاری بقعه دارای تاریخ ۸۰۹ هجری است

مسجد جامعه افوشته

این مسجد که درنیمه اول قرن نهم هجری ساخته شده از آثار قدیمه آن دو درگاه درچوبی منبت‌کاری باقی‌مانده که درگراور نمودار گردیده . مضامین کتیبه‌های کنده‌کاری آنها نیز ازاین قرار است :

(لصاحبه السعادة والسلامة)
(وطول العمر مانا حت حمامة)
(خداوند این درمبارك مرتضی‌اعظم سیدحسین‌الحسینی)
(عمل استادحسین ابن‌علی نجارنقار قریةالعبادی)

وبر در دیگر نیز چنین‌کنده شده :

چو در بسته گردد گشاینده اوست
چو ره یاوه گردد نماینده اوست
این در بشادکامی دائم خجسته‌باد
بردوستان گشوده وبرخصم بسته باد
صاحبه و مـالکه السیدحسن
فی‌رمضان‌السنة احدی وثلاثین‌وثمان‌مائه

گنبد مقبره فرزند سید واقف

باندك فاصله ازسردر دارلسیاده در زمین مسطحی بقعه آجری با گنبدکاشی‌کاری مانند مقبره سید واقف ساخته شده که میگویند یکی ازاولاد سید واقف آنرا برای مدفن خود ساخته وچون اودرعتبات رحلت نموده دراین بقعه کسی‌مدفون نشده است .

بقاع امام زادگان

دربرخی‌ازقراء وآبادیهای‌نطنز بقاعی چند ازامام‌زادگان نیز موجود ومعمور میباشدکه هریك دارای گنبد وبارگاه و صحن‌وسرا وایوان وصندوق‌های چوبی مشبك روی‌قبروآثاری ازعهد صفویه هستند . مانند عون‌بن‌علی وامامزاده عبدالله که سنگ مرمر روی قبرآن مورخ بسال ۹۷۲ هجری است ومزار بی‌بی‌رقیه برفراز یکی ازتپه‌های مرتفع غربی مشرف بآبادی قصبه وبقاع امام‌زادگان ابیانه وبرز وغیره .

بقعه امامزاده قریه برز

دهکده برز (بروزن‌طرز) درسه‌کیلومتری‌ابیانه ودوازده کیلومتری پل هنجن واقع گشته ازدهستان برز رود در منطقه کوهستانی نطنز میباشد .

در این آبادی بقعه قدیم امامزاده‌ایست بنام شاهزاده اسماعیل دارای گنبدکاشی‌کاری مخروطی‌شکلی است . سقف وستونهای آن نیزمانند مسجد جامع ابیانه با چوب گردو ساخته شده وروی یکی ازستونها این اشعار را بخط نستعلیق کنده‌کاری کرده‌اند .

محراب چوبی درمسجد جامع ابیانه - مورخ به سال ۴۷۷ هجری

منبر مسجد جامع ابیانه - مورخ به سال ٤٦٦
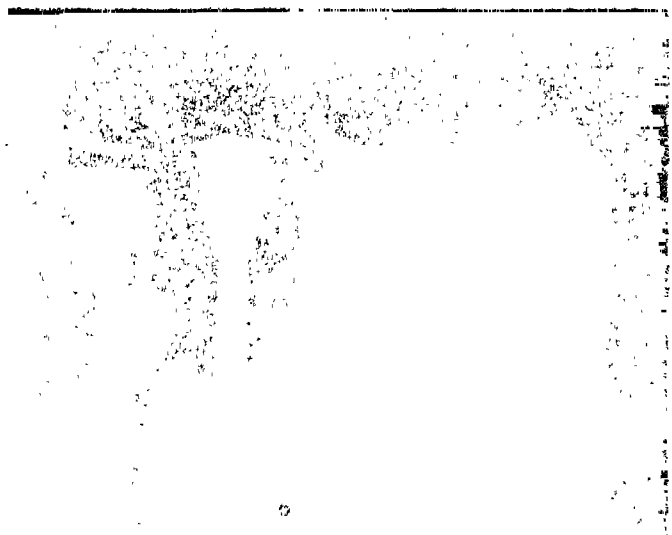
تجار چو کرد گشته فیض درو
من هم پی تاریخ نمودم یك و دو
زاستاد محب حساب جستم گفتا
کـــردم آباد فرش مسجد از نو
۱۰۲۳

بریکی ازکتیبه‌های باقی مانده ازمنبر منبت‌کاری نفیس مسجد که براثرسیلاب ازهم پاشیده شده است ایـــن عبارت خوانده میشود :

(امرهذاالمنبر العبدالضعیف‌المذنب محمدبن ابوالقاسم‌بن عیسی غفرالله له بتاریخ شهرربیع‌الآخر سنه ثلاث و اربعین و خمسمائه) ۵۴۳ .

مسجد جامع ابیانه

دهستان ابیانه دردامنه شمال‌غربی کوه‌کرکس ازآبادیهای معروف خوش‌آب و هوای ۳۸ کیلومتری نطنز میباشد . خصوصیات زندگانی واخلاقی مردم آن بویژه علاقشدیدی‌که بحفظ آداب ورسوم وسنن ملی وقدیمی خود دارند از جمله مباحث سودمند تاریخی‌است‌که در خوربررسی دقیق‌وتحقیقات مفصل‌تری میباشد . چنانکه این راه وروش موروثی ودیرینه آنان از وضع ساختمانها وابنیه عمومی تا طرزلباس مرد وزن ونگاهداری‌ومحافظت آثارتاریخی آنجا بخوبی‌نمودارمیگردد. مهم‌ترین بنا واثرتاریخی این‌قریه مسجد جامع آنجا است‌که از تاریخهای مختلف آن معلوم میشود مکرر تعمیر شده است .

محراب بزرگ مسجدکه ازچوب گردوی قهوه‌ای‌رنگ ساخته ومنبت‌کاری شده دارای کتیبه‌های قرآنی برجسته با نام بانی آن (مولانا عزالدین فرزند مولانا بهاءالدین محمد) و تاریخ ۷۷۶ هجری است . ولی قدیم‌ترین اثرتاریخی این مسجد منبرچوبی منبت‌کاری آنست‌که درسال ٤٦٦ هجری ساخته شده وبا خط کوفی درکتیبه‌آن نوشته است .

(فی المحرم سنه ست وستین واربع مائة رحم‌الله من‌قرأه ونظره) .

وتاریخ آخرین تعمیرات آن سال ۱۳۱۱ قمری میباشد که توسط استاد صفرعلی بیدگلی بعمل آمده است) در سقف مسجد نیز همچنان تختههائی ازچوب گردو وبا نقشه منظم هندسی مربع شکل وبطرح زیبائی قاب‌بندی وبکار برده شده ودرکتیبه آن بخط نستعلیق چنین نوشته است . (این‌دوکلمه دراوان عهد سلطان جم خدم وخاقان فرشته حشم السلطان العادل نادرشاه الملقب بولی‌النعمة سمت تحریر پذیرفت و مشارالیه درهندوستان‌باعساکرمنصوره تشریف‌داشتند وپادشاهی عراق ونیابت‌خودرا بفرزند ارجمندخود رضاقلی‌میرزا مفوض وشاه طهماسب ابن شاه سلطان‌حسین نورالله مرقده در بلده سبزوار نزول اجلال ارزانی داشت بلکه مقید بود فی تاریخ غره محرم‌الحرام ۱۱۵۲) .

از آثار قدیمی دیگر ابیانه یکی بنای معصوم‌زاده ودیگر قلعه آن است .

بقعه شاهزادگان اسحق وایوب نیز دارای صحن وایوان ورواق وصندوق مشبك چوبی است وبرفراز بقعه نیز گنبد کاشی مخروطی شکلی ساخته شده است .

عباس‌آباد شکارگاه

درکنار راه اسفالته کاشان ونطنز (پنج‌کیلومتری پل هنجن بطرف قصبه) بقایای کاخ وباغ عباس‌آباد ازآثاروابنیه شاه عباس بزرگ بطوریکه عکس وگراور آن ملاحظه میشود هنوز استخوان‌بندی اولیه آن برجا وباقی مانده است .

این کاخ وبستانسرای ییلاقی‌که زمانی تفرجگاه ومحل سیروگردش وشکارگاه پادشاهان صفویه وشاهد بزم ومحافل طرب وشادی آنان بوده اکنون سالها است که بصورت مزرعه وملك اشخاص درآمده .

موقعیت طبیعی وافق دل‌انگیز این‌کوشك منفرد محصور به باغ وبستانی انبوه وسرسبز درپیچ‌وخم دامنه‌های کوهساری واقع‌گشته‌که ازسمت باختر به قله‌های بلند وپربرف‌کرکس کوه تکیه دارد و از سوی خاور مشرف به پست وبلندی تپه ماهورهائی است که اندك‌اندك فرونشسته تا چشم‌اندازی به مراتع وچراگاههای جلگه پهناور افکنده وفضای بیکرانی را زیرنظرمیاورد. واین خود حسن سلیقه وذوق سرشارپادشاهان آن سلسله را دراحداث آثار وابنیه خود بخوبی نمودار و جلوه‌گرمیسازد چنانکه‌کروسه خاورشناس فرانسوی درکتاب تمدنهای خاورمیانه بدینگونه اظهار عقیده مینماید که :

(زیبائی وشکوه‌کاخهای صفوی تنها درصنعت معماری ویا درتزیینات ماهرانه آنها نیست بلکه باید حسن انتخاب‌مکان ونقشه ساختمانی وطرزاداره آنهارا مورد دقت قرارداد .)

گنبد باز

دررأس یکی‌ازقله‌های سلسله‌کرکس‌کوه ومشرف بجاده شوسه کاشان ونطنز گنبد آجری بزرگی ازعهد صفویه باقی مانده‌که هنگام عبور از این‌راه بخوبی پیداست . ولی راه‌رفتن ببالای آن بسیار سخت وناهموار میباشد .

محمودبن هدایت‌الله نطنزی یکی ازمورخان عهد صفویه درباره علت وجودی این‌گنبد ووجه تسمیه آن مینویسد :

(درسال ۱۰۰۱ هنگامیکه شاه‌عباس از اصفهان به‌پایتخت خود قزوین مراجعت می‌نمود شکارکنان از اردستان به نطنز آمد . یکی از بازهای شکاری که مورد علاقه وی بود پس از شکارنمودن چندکبك یکی ازآنهارا تعقیب نمود . آن کبك

زترس جان بچاهی فرورفت . باز هم درعقب وی بچاه فرو
ند وکبك را برروی آب گرفت اما چون بال‌وپر بازترشد
نوانست ببالا پروازکند ناچار شخصی بچاه رفته بازرا نجات
داد اما براثر سردی هوا که درآنسال بحد اعلا رسیده بود باز
تلف گشت وشاه ازاین پیش‌آمد متأثرشده بطرف کاشان عزیمت
نمود وبه‌نجم‌الدین محمودبیك (نبیره امیرنجم ثانی) که درآن
ایام بحکومت نطنز منصوب شده‌بود امردادکه بازرا درمحل
بلندی دفن وعمارتی برمدفن وی‌بسازد حاکم مزبور گنبدی
عالی برمدفن باز ساخت واین گنبد هنوزدرنطنز برفرازکوهی
باقی است) .

قلعه وشاق نطنز

دریکی از ارتفاعات کوه کرکس آثارقلعه خرابه‌ایست که
حاکی ازسوابق ممتد تاریخی آن میباشد . این قلعه درسده
هشتم هجری‌ازقلاع مسکون ومعمورنطنزبوده‌است که حمدالله
مستوفی عنوان مستقلی برای آن قائل گردیده وگوید :
(وشاق : قلعه‌ایست در ولایت نطنز ...... و چون
وشاق برآنجا حاکم‌شد بوشاق معروف گشت) .
چو سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع
درآید از کمرت پـای آفتاب بسنگ)
درزمان آبادی این قلعه که برقله‌کوهی سرسخت ساخته
شده همه‌گونه لوازم زندگی فراهم آورده بودند چنانکه آثار
وعلائم برخی ازآنها مانند آسیای بادی آن تا بحال باقی مانده
است . اطراف آن کوه بنوعی بریده شده که راه بالا رفتن و
رسیدن بقلعه بوسیله میخهای کلفت آهنین که بربدنه کوه
کوبیده شد امکان پذیر بوده است .

برخی ازمآخذ ومراجع این مقاله

علاوه برمعاینه وبررسی‌های محلی وضبط‌نمودن کتیبه‌ها
ازخذ وکتابهای‌ذیل‌نیزمورد استفاده نگارنده قرارگرفته‌است:

آثارالبلاد واخبارالعباد زکریای قزوینی .
اعلاق‌النفیسه‌ابن رسته ج ۷ .
کتاب‌الانساب سمعانی .
المسالك والممالك اصطخری .
معجم‌البلدان یاقوت حموی .
قاموس‌اللغة فیروزآبادی .
آثارایران (بزبان فرانسه) آندره‌گدار ج۱ .
آثار ایران ترجمه آقای مصطفوی مدیرکل پیشین
باستان شناسی .
تاریخ اجتماعی کاشان تألیف نگارنده
تاریخ قم
تمدنهای خاورمیانه تألیف کروسه فرانسوی .
الذریعه ج ۸
لغت‌نامه دهخدا ج (اختیار) .
دیوان سیدابوالرضا راوندی .
ج۳ فرهنگ جغرافیائی .
المآثر والاثار .
مرآت قاسان سهیل ضرابی
تذکره هفت اقلیم .
سفرنامه سرپرسی‌سایکس .
ریحانة‌الادب ج٤
نزهت‌القلوب .
شاهکارهای هنرایران .
گنجینه آثار تاریخی اصفهان .
محاسن اصفهان .
صنایع ایران ظروف سفالین دکتر بهرامی .
بستان‌السیاحه وطرائق‌الحقایق .
اطلاعات ماهانه ش ۳۹ س ۸ بقلم آقای سیدمحمدتقی
مصطفوی .
مجه یادگار ش ٤ س ٥ نگارش پرتوبیضائی .

نسخ خطی

تاریخ عباسی ملاجلال منجم شاه عباس اول .
ج۲ تاریخ نقاوة‌الاثار محمود نطنزی .
خلاصة‌الاشعار تقی‌الدین کاشی .

باغ وبنای قدیمی کاخ عباس‌آباد شکارگاه درکناره جاده اسفالته
کاشان - نطنز

مکاتب نقاشی در ایران

بعد از اسلام

جلال ستاری

Edgard Blochet (۱۸۷۰ – ۱۹۳۷) که کتابدار شعبهٔ شرقی در نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس بود بگفته علامه محمد قزوینی مدت چهل‌سال از عمرفعال پرکار خودرا صرف طبع ونشر وتألیف کتب سودمندکه عمدهٔ آنها راجع به ادبیات ایران وتاریخ ایران ونقاشی‌های ایران وکتاب شناسی ایران است کرد وچون بالاخص ذوقی بمعرفت آثار قدیمی ونقاشی‌های شرقی داشت چندکتاب مهم درباب این رشته‌ها پرداخت . آنچه درزیر میآید ملخص رساله‌ایست که ادگاربلوشه درسال ۱۹۰۵ در Revue archéologique پاریس بچاپ رسانیده است .

تاریخ نقاشی درایران پس‌ازسقوط خلافت‌متعصب‌عباسیان دربغداد وبرهم‌خوردن تعادل دنیای اسلام‌درقرن‌سیزدهم‌میلادی آغازمیگردد . تازمانی که ایران تحت استیلای نظامیانی بود که خلفای عباسی برای حکومت وخاصه بقصد برانداختن نهضت‌های آزادی به آن سرزمین گسیل میداشتند ونیز پس ازآن تا زمانی‌که سلاطین وامرای محلی‌که با قدرت خلفای عباسی پیکار میکردند برآن حکم میراندند کشورایران دچار چنان آشفتگی وپریشانی بودکه هنر درمحیط پرآشوب آن آب‌وخاك زمینه‌ای مساعد برای نشونمانمی‌یافت . وحدت‌ایران زمانی بدست آمدکه ایلخان مغول هلاکو آنرا بنام برادر خویش منکوقاآن خلفای چین وپیشوای تمام قبایل خاندان بزرگ آلتائی گشود . در واقع اگر تسخیرایران بدست سربازان چنگیزخان وجانشینان اوازبسیاری جهات موجب اصلی ویرانی‌ها وخرابی‌های ترمیم‌ناپذیر گردید ، این سود بزرگ را نیز دربرداشت‌که ممالکی را که آن زمان پیوسته با یکدیگر درجنگ ونزاع بودند زیرفرمان حکومتی واحد گردآورد ومتحد ساخت واین‌وحدت‌درادوار مختلف‌تیموری، صفوی ، نادری وپس ازآن نیز پایدار ماند .

بدینگونه فقط زمانی‌که ایران استقلال سیاسی خودرا بدست آورد هنرنقاشی رو به توسعه نهاد تا به کمالی که مینیاتورسازان مکاتب ترکستان وهنرمندان دوران صفوی موجد آن بودند رسید . البته پیش ازآن هم‌کتب مزین به نقاشی وتصاویر درتاریخ ایران اسلامی وجودداشته است ولی این‌قبیل‌کتب نه‌تنها باشیوهٔ کارهنرمندان بعدی ومتأخرمشابهتی ندارد بلکه اصل وریشهٔ آندو هنر نیز مشترك یا یکی نیست . هنراسلامی درآغاز متأثرازهنر بیزانطینی است چنانکه همان تأثیر ونفوذ خارجی‌ای‌که درمکتب‌های نادر نقاشی سوریه در قلمرو سلاطین ایوبی درقرن سیزدهم راه یافته درآثار نقاشانی که درقلمروسلجوقیان روم می‌زیستند نیزآشکاراست وبنابراین هنرمندان دورهٔسلجوقی‌کوشیده‌اند تـا از آثاری‌که بدان دسترسی داشته‌اند یعنی‌نقاشی‌های نسخ خطی بیزانطینی‌کم‌وبیش با مهارت تقلیدکنند . یکی از نمونه های این نقاشی قدیم اسلامی نسخهٔ دقائق‌الحقایق است (اواخر قرن سیزدهم) ولی این‌کتاب باوجود اینکه به پارسی نگاشته شده ، در واقع رابطه‌ای با هنر ایرانی ندارد وبطور قطع درسرزمینی دوراز ایران تحریر یافته وبجاست‌که آنرا جزء هنرابتدائی ترك‌که ازهنر بیزانطینی بنحو محسوسی متأثراست محسوب بداریم . باوجود این تعبیرهای تزئینی‌ای‌که بدست هنرمندان دورهٔ سلجوقی آفریده شد ویا لااقل تکمیل و تنظیم یافت مورد اقتباس وتقلید تمام مکاتب اسلامی درآسیای قدیم قرار گرفت وشیوه‌های ادبی و هنری سلجوقیان از طریق آذربایجان و خاصه تبریز ومراغه یعنی سرزمینی‌که پایتخت ایلخان مغول قرارداشت‌درسراسردنیای‌اسلام منتشرگشت. امادوران بزرگ هنری‌ایران‌لااقل درزمینه‌تذهیب‌ونقاشی‌کتب‌ازعصرشاهزادگان مغول آغازمیشود. شاهزادگانی‌که پیش‌ازچنگیزخان برایران حکومت داشتند جملگی مسلمان وسنی‌مذهب بودند وهرچند ازآغازباخلفا سرگران داشتند ودرقلمرو خود آنچه‌میخواستند میکردند ولی هنری راکه قوانین اسلام تحریم‌کرده بود به

سختی میپذیرفتند ودراین‌باب به مدارا وتساهل تن میدادند ولی شاهزادگان مغول ازین قید ووسوسه فارغ بودند زیرا درمذهب آنان هیچ منعی برای تصویرکردن صورت انسان وجود نداشت وباوجود این اگر هنری ارزنده درنزد مغولان وترکان پدید نیامده بود به سبب سختی معیشت در زادوبوم ایشان بود نه بعلت تحریم مذهبی هنر . به سبب این سختی ودشواری زندگی مردان نمی‌توانستند به کاری جز شکار بپردازند وفقط زنان‌عروسك‌هائی‌پارچه‌ای‌برای‌تجسم Itago خدای بزرگ قبایل آلتائی میساختند . نقاشی مناظر روزمره زندگی وصورت انسان درنظراین اقوام چنانکه درنظر تمام مردم ابتدائی اختراعی شگفت‌انگیز وافسون‌آمیزجلوه‌کرد و بدینگونه این مردم سخت‌کوش طبیعةً به حمایت ازهنری که تا آن زمان فقط از روی تساهل ومسامحه پذیرفته نشده بود برخاستند . بعلاوه هنرایران پیش‌ازاستیلای مغول‌تقریباً دارای همان خصوصیات هنرترکان‌سلجوقی بوده است . نقاشی دوران ساسانی ظاهراً درنقاشی هنرمندان اسلامی تأثیری نداشته و حال آنکه نمونه‌های هنربیزانطینی‌که فاقد فن‌مناظرومرایاست مورد تقلید هنرمندان اسلامی قرارگرفته است . تردیدی‌نیست که ایرانیان به تصویر صورت انسان کمتر رغبت نشان داده وترسیم مناظر طبیعی ویا زندگی را برآن ترجیح داده‌اند . وظاهراً این علاقه وگرایش هنرمندان ایرانی بدین سبب بوده است که چون میخواسته‌اند تصویر چهره آدمی را مطابق با واقع ونه به شیوه‌ای قراردادی بپردازند بعلت عدم آگاهی از موازین فن مناظر و مرایا درکار خود توفیق نمی‌یافته‌اند و با اشکالاتی‌که ناشی ازاین ناآگاهی بوده مواجه میشده‌اند. و حال آنکه ترسیم یك صحنه جنگ ویا یك منظره طبیعت در نظر آنان بی‌شك آسان‌تر مینموده است زیرا مردم گمنام وبی نام ونشانی که دراینگونه نقاشی‌ها تصویر میشوند اشخاصی معلوم و شناخته نیستند وکار نقاشی جز درمواردی بسیار نادر استثنائی چهره سازی‌کسان آشنا نیست .

بــاری نتیجهٔ شگفت‌آور فتح آسیا توسط مغولان چنگیزخانی امتزاج وبهم آمیختن مردم سرزمین‌هائی بودکه تا آن زمان با یکدیگر روابطی نامنظم داشتند . نفوذ هنرچین درهنرایرانی خاصه دردورهٔ تیموری درخراسان وماوراءالنهر آشکار است . درآغاز قرن چهاردهم این هنر ایرانی ومغولی شکلی نهائی و پایدار یافته بود چنانکه سبك و شیوهٔ آن را طی دوقرن بعد در مینیاتورهای انواع گوناگون کتب باز می‌یابیم با این تفاوت که هرچه بیشتر میرویم اسلوب خشن ودرشت نقاشی نرم‌تر میشود وحرکات واطوار خشك اشخاص لطافت بیشتری مییابد . ضعف مشخصه این هنرایرانی ومغولی خشکی وتصلب تقریباً هندسی اشخاص است وازیاد نباید بردکه جامه نظامی مغولان به این خشکی سکنات اشخاص مایه میداده وجنگجویان غرق درآهن وپولاد مغول‌هیچگاه لطف‌ورعنائی زنانهٔ نجیب‌زادگان زربفت‌پوش دربار صفوی را نداشته‌اند . تا میانه قرن پانزدهم وشاید تا اواخر قرن پانزدهم هنرایرانی ومغولی هنرخاص ایران ویا لااقل هنرخاص غرب ایران است وشیوهٔ خشك وخشن آن از هنر ظریف دورهٔ صفوی برای تصویر صحنه‌های حماسی شاهنامه مناسب‌تر مینماید .

ازمکتب ایرانی و مغولی دومکتب که هرکدام آثاری شایان توجه وبمراتب عالیتراززیباترین نقاشی‌های عصرمغول پدیدآورده‌اند بوجودآمد. یکی‌ازاین‌دومکتب‌که چون‌شاخه‌ای مستقیماً ازتنهٔ برومند مکتب ایرانی ومغولی روئید در دربار سلاطین تیموری درخراسان وماوراءالنهر یعنی سلاطین بخارا وسمرقند ودر دربار ازبکان بارور شد .

مینیاتورهای کتبی که برای شاهزادگان‌تیموری‌خراسان وماوراءالنهر در هرات یا دربخارا پرداخته شده دیگر ازآن خشکی وصلابت آثار مکتب مغولی ایران نشانی ندارد . البته هنوز همان اشتباهات در چشم‌انداز ویا قراردادهائی‌که بنظر عجیب می‌نماید درنقاشی های مکتب اخیر نمایان است ولی بمرور که به پایان دودمان تیموری نزدیك میشویم اطوار و سکنات اشخاص طبیعی‌تر میشود وهیئت قراردادی ومصنوع تصاویر کاهش می‌یابد . اندکی بعد نقاشی‌های مکتب تیموری خصیصه درشتی و خشکی خودرا کلاً از دست می‌دهــد و شیوه‌هایی‌که خاص مکتب صفوی است درآن جوانه می‌زند . درآغاز قرن شانزدهم هردو شیوهٔ ایران شرقی وایران غربی باهم وجوددارند وهنرصفوی درقرون‌هفدهم وهیجدهم دنباله وتکامل هنر تیموریان خراسان‌است . شیوه‌های مکتب آخرین سلاطین‌تیموری‌یعنی شیوه‌هائی‌که واسطهٔ میان‌اسلوب‌هنرمندان دوران شاهرخ والغ‌بیك وسبك هنرمندان صفوی است پس‌از سقوط تیموریان درتمام مکاتب خراسان وترکستان یعنی در دربار شیبانیان وازبکان محفوظ وباقی میماند .

مینیاتورهائی که در دوران شاهان صفوی (۱۵۰۲ — ۱۷۳۶) ساخته شده وخاصه مینیاتورهائی کــه مستقلاً در جنگ‌هائی‌گرد آمده ومخصوص بــه تذهیب وتزئین کتب نبوده‌اند به نظر اول با مینیاتورهای دومکتب مغولی وتیموری تفاوتی آشکار دارند . شیوهٔ این نقاشی ازشیوهٔ مینیاتورهای مکتب تیموری وخاصه مغولی بمراتب نرم تراست واشخاصی‌که درآن تصویر شده‌اند دارای رفتار وسکناتی خشك ومصنوع و بسان آدم‌هائی که درسکولی متحجر بر روی اسب‌های چوبی میخکوب شده‌اند نیستند بلکه اطوار وسکناتشان بی آنکه هنوز کاملاً طبیعی باشد بسیار نزدیك به واقعیت است . این‌گرایش وتوجه به نرمی آنقدر قوت‌گرفت کــه نقاشان سرانجام بر

صفحه‌ای از کتاب منافع‌الحیوان
کتابخانه پیرپونت مورگان - نیویورك

ظرافتی مصنوع افتادند ودرپیچ‌وخم دادن به حرکات‌جوانانی که درجام های زرین شراب مینوشند ونمی‌توان دانست که مردند یا زن اغراق کردند . معهذا این هنر که چنین با هنر متقدم خود متفاوت می‌نماید آفرینش خلق‌الساعه نبوغ ایرانی نیست بلکه مستقیماً با هنر مغولی وتیموری مربوط است و چنانکه پیش‌ازاین گفتم درمینیاتورهای‌دوره تیموری‌نمونه‌هائی که شیوه آنها خاصه درزمینه ساختن صورت آدم‌ها ولباسها پیشاهنگ شیوهٔ هنرمندان دورهٔ صفوی است کم نیست .

شکی‌نیست که درقرن شانزدهم وهفدهم درایجاد آثار هنری بسبب توجه به‌جنبه‌های تجارتی وکوشش درتولید بمقدار بسیاروشتابزدگی واثرات نامطلوبی‌برروی کارهنرمندان بچشم میخورد که ظاهراً هنرمندان مکتب تیموری از آن فارغ بوده‌اند . ساخت و پرداخت مینیاتورهای صفوی غالباً به استواری شیوهٔ تیموری نیست و هرچند هنر صفوی را هنری منحط نمی‌توان دانست ولی تردید نمی‌توان داشت که هنرصفوی از هنرتیموری ظریف‌تر ومصنوع‌تراست . نقاشان دورهٔ شاه‌اسماعیل‌وشاه‌عباس‌درترسیم مناظرعاشقانه که هنرمندان تیموری درآن مهارتی نداشتند چیره‌دست بودند ولی‌برعکس نقاشی صحنه‌های جنگ هنرمندان صفوی درکنار صحنه‌هائی ازجنگ که توسط هنرمندان تیموری نقاشی شده فقیر وبی‌مایه مینماید . هنرمندان صفوی چون نقاشان هندی خاصه درترسیم تك‌چهره‌ها سخت موفق بوده‌اند . برخی ازچهره‌های زنان که صورتی نیمه‌پوشیده وجامه‌های بلند مخملین برتن دارند و نیز چهره‌های نجیب‌زادگان وسپاهیان ازبك درخدمت شاهان صفوی ویاعلمای صوفی درحال‌عبادت باچنان استادی وتوانائی ومهارتی‌ترسیم شده که با قراردادهای شرق‌اسلامی درهنرنقاشی بهتراز آن توفیق‌نمی‌توان‌یافت . هنردرخشان صفوی‌هنرخاص یك دوران دراز آرامش وآسایش وشادی است که جانشین قرن‌ها تیره‌بختی و کابوس جنگ و کشتار گردیده است . شیوه نقاشان دورهٔ صفوی درواقع آخرین تحول هنرایرانی است ودرواقع هنرایران ازنیمه قرن شانزدهم بی‌آنکه تغییر قابل ملاحظه‌ای درخصائص اساسی آن راه یابد تا دوره‌های معاصر ثابت وپایدار مانده است .

فرهنگ واژه‌های علمی وعملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۳)

دکتر جاوید فیوضات

چگونه میتوان جلای تابلوهای رنگ وروغنی را ترمیم کرد ؟

برای زراندودکردن اشیاء چگونه اقدام میکنند ؟

دیوریت (Diorite) – سنگی‌است بسیار سخت با رگه‌های نسبتاً درشت ، نمای ظاهری آن بسبب خطوط سیاه وسفید بسیار جالب وخوش نقش‌است ، در ازمنهٔ‌گذشته مخصوصاً سومری‌ها ومصریان آنرا زیاد مصرف میکردند .

دسته‌کارد (Manche de Couteau - Knife Handle) – کاردهای غذاخوری را نباید بدون احتیاط داخل آب‌گرم نموده وتمیز نمایند زیرا غالباً دراثر آب‌گرم تیغه کارد از دسته‌اش جدا شده یا «لق» میشود . برای ترمیم‌کاردهائیکه درنتیجه بی‌احتیاطی باین نقص دچار شده‌اند کافی‌است مجدداً آنها را درآب‌گرم بگذارند تا تیغه‌اش بآسانی از دسته خارج شود ، داخل دسته را بوسیله سیم یا میله محکمی بخوبی میسایند وپاك میکنند تا آثار چسبی درآن باقی نماند سپس آنرا بآرامی از رزین مذاب مناسبی پرکرده وزبانه تیغه را که درحرارت سرخ شده است بافشار داخل آن مینمایند وزیادی زرین راکه بخارج نشت‌کرده است پاك‌کرده میگذارند بتدریج سرد ومحکم شود . دراین عمل باید دقت شودکه فقط زبانه (آن قسمتی از تیغه‌کاردکه درون دسته قرار میگیرد) سرخ شود وتیغه‌کارد حتی‌الامکان دور از آتش باشد – زرینی را برای چسبانیدن انتخاب مینمایندکه متناسب با جنس دسته‌کارد (چوب ، فلز ، عاج ، شاخ ، پلاستیك وغیره) باشد.

رنگرزی (Teindre - Dyeing) – معمولاً رنگ‌کردن منسوجات‌وفرآورده‌های‌بافته شده را رنگرزی بمعنی اعم‌کلمه مینامند – موادی‌که برای رنگ‌کردن پنبه ، پشم ، کنف ، کتان ، ابریشم ، چرم بکار میروند بچند طبقه تقسیم میشوند :

۱ – مواد آلی طبیعی (موادی‌که منشاء حیوانی یاگیاهی دارند) مانند نیل (Indigo) که ازگیاهی بنام (Indigotier - Indigofera) بدست میآید .

۲ – موادی‌که ریشه معدنی‌دارند مانند آبی‌پروس (Bleu de Prusse - Prussian Blue)

۳ – مواد مصنوعی آلی یا بعبارت دیگر اجسامی‌که از نقطه‌نظرشیمیائی جزء اجسام آلی بشمار میآیند ولی بدست بشر واز راه ترکیب مواد ساده (Synthesis) یا تقطیرمواد طبیعی حاصل میشوند مانند مشتقات قطران ذغال سنگ (Goudron de Houille - Coal Tar) این رنگها را رنگهای سنتینك (Synthetic) می‌نامند .

رنگها باید محلول در آب باشند – هنگام رنگ‌کردن منسوجات مخصوصاً منسوجات پنبه‌ای به جسمی بنام دندانه (Mordant) نیازمند میباشیم ، این جسم زمینه اتصال وتلفیق ماده رنگی‌را به منسوج فراهم مینماید وسبب میشودکه مادهٔ‌رنگی باالیاف جسم‌رنگ‌شده رسوخ نماید – تعداد زیادی از اجسام میتوانند نقش دندانه را ایفاء نمایند ، نباید از نظر دور داشت‌که اگر مادهٔ رنگی معینی را با دندانه‌های مختلف بکاربرند ، رنگ‌های‌گوناگونی بدست میآید .

رنگها ممکنست ناپایدار وفرار (Fugitive) باشندکه در اصطلاح «رنگهای غیرثابت» نامیده میشوند ، بعضی رنگهای (Synthetic) جزء ایندسته از رنگها بشمار میآیند یعنی اگر

چند نمونه ازنقاشیهای رنگ و روغنی قرن هجدهم و نوزدهم

درمقابل نور قرارگیرند بتدریج وکم‌کم رنگشان از میان میرود – البته این خاصیت کم‌وبیش در تمام رنگها دیده میشود . بهمین‌جهت یافتن و تهیه رنگهای «ثابت» از دیرباز مورد علاقه صنعتگران وشیمیست‌ها بوده است وقیمت وارزش این قبیل رنگها نیز بمراتب بیش‌از انواع فرار میباشد .

بعضی رنگها درمقابل آب دوامی ندارند وهنگام شستشو در آب حل شده و از جسم رنگ‌شده جدا میشوند این قبیل رنگها را نیز ناثابت (Not Fast) مینامند ، ازاینرو لازم است هنگام تنظیف وتمیزکردن اشیاء رنگ‌شده احتیاط ودقت‌کافی مبذول‌گردد وچون شرایط عمل درمورد انواع‌اشیاء رنگ‌شده یکسان‌نیست لذا درشماره‌های‌آینده ضمن بحث دربارهٔ (منسوجات) وهمچنین (فرش وقالی) مطالب بیشتری دراین زمینه ذکر خواهد شد – پاک‌کردن لکه‌های جوهر ومرکب ازروی پارچه‌ها وفرشها نیز بعداً زیرعنوان (لکه مرکب) بیان میشود ، بطورکلی چون امر لکه‌گیری مستلزم شناختن (مواد رنگی) است لذا بعداز ذکر (مواد رنگی (Pigments) مطالب لازم دراین‌باره درمبحث لکه‌گیری (Blanchiment - Bleaching) بیان خواهد شد .

رنگ‌روغن (Peinture à L'Huile - Oil Painting) – برای‌تهیه نقاشیهای‌رنگ‌روغنی معمولاً بمواد زیرین نیازمند هستیم : بوم ، زمینه ، حامل ، حلال ، خشکاننده ومواد رنگی – البته مواد اولیه‌ای‌که برای تهیه‌اجسام نامبرده دربالا انتخاب میشوند بستگی‌بذوق وسلیقه هنرمند دارند وعلاوه برآن مواد اولیه‌ای‌که برای تهیه تابلوهای نقاشی مصرف میشوند با موادی‌که درتزئین (Decoration) ونظائر آنها بکار میروند تفاوت‌کلی دارند ولی درهمه حال استفاده از

مواد اولیه نامرغوب وتقلبی نه‌تنها از نظر اقتصادی مقرون بصرفه نیست بلکه زحمات هنرمند نیز بعد از مدت کم یا زیادی دستخوش خرابی‌شده واز بین میرود .

ته‌رنگ‌اصلی ومرغوب‌عبارت‌است‌ازسفیداب سرب (Blanc de Céruse - White Lead) هرچندکه سرنج (Minium - Red Lead) را نیز بعنوان ته رنگ در الوان قرمز بکار میبرند معمولاً ازروغن‌دانه کتان (Huile de Lin - Linseed Oil) بعنوان حامل (Mixtion - Medium) استفاده میکنند گاهی بجای آن روغن دانه خشخاش (Huile de Pavot - Poppy Seed Oil) را بکار میبرند — از تربانتین (Térébenthine - Turpentine) بعنوان حلال (Solvent) استفاده میکنند وهنگامیکه بعلت غلظت زیاد رنگ ، قلم‌مو بزحمت‌کشیده شود مقدارکمی از این حلال را بمخلوط رنگ میفزایند تا بقدرکافی سیال و روان‌گردد — خشکانندهها یا روغنهای سیکاتیف (Siccatif - Driers) را که انواع آن درشمارهٔ قبل ذکر شده‌اند برای تسریع عمل خشکانیدن بکار میبرند — انواع مواد رنگی (Couleurs - Pigments) نیز درشماره‌های آینده بتفصیل بیان خواهد شد .

در نقاشیهای رنگ روغنی مواد رنگی را با روغن (حامل) می‌آمیزند وگاهی مواد دیگری ازقبیل استارات‌آلومینیوم (Aluminium Stearate) یا موم رابدان میفزایند تابکاربردن مخلوط آسانترگردد ولی تا این تاریخ بطور یقین روشن نگردیده است‌که آیا اضافه‌کردن مواد مزبور بمخلوط رنگ بعدازگذشت مدت زمان‌کم یا زیادی سبب خرابی وفساد نقاشی‌میشود یاخیر؟

رنگهای روغنی‌که درتجارت بنام رنگهای مبتدیان بفروش‌میرسند اکثراً دارای مقداری آلومین ئیدراته میباشندکه بتدریج وباگذشت زمان بزردی میگراید بهمین‌جهت استفاده ازاین قبیل رنگها مقرون بصرفه نیست — درشماره‌های پیشین تحت عنوان (تمیزکردن ونگاهداری نقاشیهای رنگ روغنی اطلاعاتی دراختیار خوانندگان‌گرامی‌گذارده شده‌است .)

روغن‌ها (Huiles - Oils) روغنها وچربیها (Matières Grasses - Fats) را بدوگروه معدنی وآلی تقسیم میکنند (گروه اخیر منشاء حیوانی یا گیاهی دارند) — روغنها وچربیها ممکنست درحرارت معمولی بصورت جامد یا مایع باشند ، باآب مخلوط نمیشوند ، برنگهائی از زرد تیره وروشن تا تقریباً بیرنگ یافت میشوند .

روغنها وچربیهای آلی را معمولاً بسه‌گروه تقسیم می‌نمایند .

۱ — روغنهائی‌که بسرعت خشك میشوند مانند روغن‌کتان وخشخاش‌که درنقاشی مورد استفاده میباشند — این روغنها اگر درمجاورت هوا قرارگیرند ، اکسیژن هوا را جذب‌کرده وسخت میشوند باید درنظرداشت‌که‌گاهی مدت زمان زیادی مثلاً نیم‌قرن طول میکشد تا درجه سختی این مواد بحداکثر برسد .

۲ — روغنهائی‌که با تأنی وبتدریج خشك میشوند مانند روغن منداب (Colza - Rape) که برای روشنائی ودرصابون‌سازی بکار میرود .

۳ — روغنهائی‌که خشك نمیشوند مانند پیه‌گاو وگوسفند وپیه‌خوك (Axonge - Lard) روغن زیتون (Huile d'Olive - Olive Oil) روغـن نخل (Huile de Palmier - Palm Oil) روغن بالن (Huile de Baleine - Whale Oil) وغیره که موارد استعمال گوناگونی دارند ، بعضی از آنها برای تغذیه ، برخی برای تهیه صابون ویا چرب‌کردن بکار میروند ، روغن‌زیتون وبزرك (Huile de Ricin - Castor Oil) مصرف داروئی دارند .

روغنهای معدنی را برای روشنائی ، روغن‌کاری ، روغن جلا بکار میبرند یا بعنوان سوخت مصرف مینمایند . غالباً روغنهای معدنی مانند نفت طبیعی را تقطیرکرده وفرآورده‌های مختلفی‌که موارد استعمال صنعتی فراوانی‌دارند بدست میآورند . روغنهای معدنی صابونی‌نمیشوند (اگر چربی‌ها وروغن‌های حیوانی یاگیاهی را برای مدت‌کافی با بخارآب یا مواد قلیائی معدنی مجاور نمایند تجزیه میشوند ودرحالت اول گلیسیرین وآسید چرب «که برای تهیه شمع ازآن استفاده میکنند» ودرحالت دوم گلیسیرین ونمك قلیائی‌آسید چرب «صابون» بدست میآید وچون

چند نمونه ازنقاشیهای
قدیمی وسبك امروزی

درصنایع صابون‌سازی ازاین واکنش شیمیائی استفاده میشود لذا درعلم شیمی این‌فعل وانفعال را صابونی‌شدن (Saponification) مینامند) .

روغنهای اسانس‌دار اکثراً عصارهٔ گیاهان معطر میباشند ومواد فرّاری هستندکه درآب نامحلول ولی درالکل یا روغنهای مایع حل میشوند ومنحصراً درعطرسازی بکار میروند ، بعلت فرّاربودن لکه‌ای ازخود بجا نمیگذارند ، قابل اشتعال هستند – اسانس تربانتین ازاین‌گروه بشمار میآید . روش از بین‌بردن لکه‌های روغن درفصل لکه‌گیری بیان خواهد شد .

روش پتن‌کوفر (Procédé de Petten Koffer - Petten Koffer Process) – اصول‌این روش عبارت از اصلاح وترمیم نقاشیهای رنگ روغنی بوسیله قرار دادن آنها در بخار الکل میباشد باین‌ترتیب‌که قطعه‌ای از پارچه یا جسم مناسب دیگری را با الکل اشباع‌کرده و درون صندوق یا جعبه بزرگی میگذارند سپس تابلو نقاشی موردنظر را بسطح داخلی سرپوش جعبه محکم‌کرده ومی‌بندند (سطح قدامی تابلو باید بطرف پارچه قرارگیرد ولی بهیچوجه نباید باآن تماس داشته باشد ، فاصله‌ای درحدود ده پانزده سانتیمتر میان آنها کافی است) اگر ورنی تابلو کدر شده باشد ، دراکثر موارد بااین روش مجدداً براق شده وجلادار میگردد هرچندکه‌گاهی نیز این تجدید جلا موقتی میباشد – برای ازدیاد تأثیر این مداوا بهتر است قبلاً از بوم‌کوپایوا (Copaiva Balsam) استفاده شود (رجوع شود باین ماده درشماره‌های قبل) .

روکش‌های تخته‌ای (Placage — Veneering) – گاهی سطح خارجی مبلها یا سایر اثاثی راکه ازچوبهای ارزان‌قیمت تهیه شده‌اند با چسبانیدن قطعاتی ازچوبهای‌کمیاب وپرارزش تزئین مینمایندگاهی روکش فقط ازیکنوع چوب انتخاب میشود (برای نمایانیدن نقش‌ونگار طبیعی‌که درالیاف چوبی‌آن پس‌ازبرش ظاهرمیشود) وگاهی نیزقطعاتی ازچوبهای مختلف را با همدیگر تلفیق مینمایند ، درهنگام تعمیر این قبیل روکشها بایدکوشش‌نمود تاقطعات فاسد شده را حتی‌الامکان بوسیله چوبهائی ازهمان نوع تعویض نمایند .

ضخامت روکشهائی‌که درطی قرون اخیر بکار میروند (ازقرن هیجدهم ببعد) درحدود یك میلیمترونیم است ، سطح خارجی‌آنها کاملاً صاف وصیقلی است ولی برعکس سطح داخلی‌شان ناصاف و زبر است تا بآسانی بقسمتهای موردنظر بچسبند پس‌از چسب‌زدن بسطوح متقابل بکمك گیره یا اجسام سنگین قطعات چسب‌زده را بیکدیگر میفشارند برای سطوح انحناء دار بهتراست

قبلاً قالبهائی بشکل سطوح موردنظر تهیه کرده وپس از چسبانیدن در قالب گذارده وبفشارند ، چسبی راکه دراثر فشارخارج میشود باید بدقت پاك نمایند .

برای جداکردن روکشهای کهنه وفرسوده بهتراست آنهارا کمی خیس نمایند ویا درصورت امکان تحت تأثیر بخارآب قرار دهند تا بآسانی از تکیه گاه خود جداشوند (برای انتخاب چسب مراجعه شود بانواع چسب درشماره‌های قبل) .

زراندود (Dorure - Gilding) پوشانیدن اشیاء است بوسیله ورقه‌نازکی ازطلا این‌صنعت از ایام بسیار قدیم مرسوم بوده است ، ضخامت اوراق طلائی که درگذشته (قبل از قرون وسطی) بوسائل گوناگون باشیاء مختلف الصاق میکردند بمراتب بیشتراز ضخامت ورقه‌های طلای امروزی است ، زیرا امروزه ضخامت اوراق طلا تاحدود یك‌هشت‌هزارم میلیمتر میرسد .

برای زراندودکردن اشیاء مسی قبلاً آنها را بخوبی تمیز میکنند تا هیچگونه آثاری از لکه چربی برآن باقی نماند ، سپس آنرا صیقل میدهند وباجیوه مجاور مینمایند ، جیوه بآسانی با مس‌ترکیب میشود وملقمه مس تولید میکند بعداً ورقه‌های زر را روی سطوح ملقمه شده میگذارند وحرارت میدهند تا جیوه تبخیر شود .

استفاده ازجیوه برای زراندودکردن ظروف چینی ازقرن هیجدهم ببعد دراغلب کشورها متداول گردیده است (قبل‌از این تاریخ بجای جیوه از عسل استفاده میکردند ، دراین روش دراثر گرما سطح طلا کمی کدر میشود واتصال آن نیز بخوبی انجام نمیگیرد) .

اوراق زر را گاهی بوسیله چسب طلا باشیاء مختلف می‌چسبانند ، این ماده راکه چسبی است نسبتاً ضعیف از جوشانیدن روغن دانه کتان وگل‌اخری (Ocre - Ochre) بدست میآورند .

قابهای چوبی آئینه یا عکس را چندین مرتبه با لایه‌ای که از مخلوطی از گل سفید (Blanc d'Espagne - Whiting) وچسب تهیه میشود می‌پوشانند وپس از اینکه این لایه کاملاً خشك وسخت گردید روی آنرا بچسب طلاکه دربالا ذکر شد آغشته کرده و اوراق زر را با فشار برآن می‌چسبانند ودرآخرکار صیقل میدهند ، برای این منظور از یك چرخ پرداخت کوچك که دارای ذرات عقیق یا سنگی نظیرآن است استفاده میکنند وسپس با سرکه شستشو میدهند .

امروزه اشیاء موردنظررا اکثراً ازراه‌الکترولز (Electrolysis) آب‌طلا داده وزراندود میکنند (برای اطلاع از روش‌کار ومواد اولیه‌ای که مورد نیاز است رجوع شود به‌الکترولیز درشماره‌های گذشته) .

نمونه‌ای ازنقاشی
به سبك امروزی

کاوشهای هیئت باستانشناسی فرانسوی در شوش و مسجد سلیمان در دو ساله اخیر

نوشتهٔ پروفسور گیرشمن
ترجمه مسعود رجب نیا

شوش پایتخت دولت عیلام درهزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد مسکون شد . تمدن این دوره در ۲۶ متری زیرزمین یافته‌شده است . دراینجا یك گورستان پیدا شده‌که پیرامونش باکاشیهای بسیار زیبای نخودی‌رنگ آراسته شده وبرآن نقشهای هندسی وگیاهها و جانوران به شیوهٔ ساده و به رنگهای سرخ و سیاه نگاشته‌اند. مردم این دوران‌که شهرنشین شده‌بودند هنوز زندگی شکارگری‌را فرونگذاشته بودند. ازآغاز هزارهٔ سوم مردم شوش باخط پیش‌ازعیلام که‌هنوز خوانده نشده آشنا گشتند . این شهرکه ازلحاظ جغرافیایی به‌حوزهٔ بین‌النهرین بستگی داشت تحت نفوذ تمدن اکدی قرار داشت وچیزی نگذشت‌که خط سومری‌را پذیرفت واین خط درعیلام رایج شد . دراواسط هزارهٔ دوم پیش‌از میلاد این شهر سرمشق یك شهر کامل شد ومردم به‌خانه‌سازی درکنار خیابانهای راست که‌گاهی پهنای آنها به ۹ متر می‌رسید خوگرفتند و دیوارهٔ چاهها‌را باآجر بالا می‌آوردند ومدرسه وتجارتخانه با بایگانی داشتند‌که نموداری بود ازوضع‌کارها و دادوستدهای ایشان . لوحهایی‌که در بایگانیها یافته شده اهمیت بازرگانی ایشان را به‌ویژه در داد وستد پارچه وفلزکاری‌که این شهر بدان‌نام‌آور شده‌بود نمایان می‌سازد . پادشاهان عیلام‌که‌گاهی باهمسایه‌های خود درجنگ وگاهی درآشتی بسرمی‌بردند سرانجام‌باپیروزی آشور بانیپال بسال ۶۷۰ پیش‌ازمیلاد برافتادند . سپس هخامنشیان شوش‌را پایتخت ساختند . دراین‌هنگام این شهر دوران رونق خودرا آغازکرد . نقاشیهای طاقها‌که در لوور می‌توان دید نمونه‌ای است ازشیوهٔ آرایش‌کاخ داریوش‌دراین شهر . این‌کاخ وسراسر این شهررا اسکندر به‌باد غارت داد . در دوران سلوکیان این شهر مرمت شد و روبه‌انحطاط کامل برفت . طبقات بالای کاوش باستانشناسی نشانه‌هایی ازاشغال عربان‌را نشان می‌دهد . آنگاه شهر متروك ماند . پس از

۱ - شوش - منظره‌ای ازکوی این شهر عیلامی ازسدهٔ بیست‌ویکم پیش ازمیلاد . ازاین زمان مردم شهر اصول سنن شهری را مراعات می‌کردند وخانه‌های خودرا درکنار خیابان ودریك خط راست می‌ساختند

گمانه‌هایی‌که‌در ۱۸۵۳ توسط لوفتوس انگلیسی وسپس زن وشوهر دیولافوا ومورگان در پایان سدهٔ نوزدهم زدند هیئت فرانسوی تحت ریاست پروفسور گیرشمن از ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۷ کاوشهایی انجام داد . کار کاوش شوش بی‌کران است وسطح آن به ۵۵۰٫۰۰۰ متر مربع می‌رسد .

۳

ك پیشه‌ورکه سخت ویران شده ودیوارها فروریخته وبسیاری ظرفهای سفالین برروی زمین پـراکنده بود. همچنین ن پیشه‌وران برای‌دفاع بافلاخن یا سنگ قلاب ساخته بودند یافته شده‌که نشان می‌دهد فرصت به‌کاربردن آنهارا پیدا نکردند – شوش – تابوت‌گشوده شده با اسکلتی ازیك مرد و افزارهای مفرغی مانند شمشیرکوتاه و تبر جنگی

، از سال ۱۹٤٦ در شوش توسط هیئت ، کاوش شد درسال گذشته به طبقهٔ‌پانزدهم به‌قرن نوزدهم پیش‌از میلاد . این محله‌که نار می‌رسید روی زمینی پایه نهاده شدکه ساختمان نیست وگویا براثر پیشرفت این وش پس‌از قرنها تمدن بدان رسیده‌بود ته شده .

این پرسش پیش‌آمدکه محوطهٔ جدید ن برگزیدکه به‌طبقاتی وابسته به‌زمانهای لی این بیست‌سال‌کاوش شده بود رسید . بهارکیلومترکه درطی هفتاد سال کاوش اکتشاف قرارگرفته ورؤسای سابق هیئت کاوش کرده بودند جا برای برگزیدن

٤

٥

که همچون تابوت به‌کاررفته است . وان حمام مچون وسیله‌ای برای پاکی دینی می‌نگریستند

ختمانی رازگو ازآن هزارهٔ سوم پیش‌از میلاد ،که شاید پرستشگاهی باشد یافته شده . آشکار هلیزهای پست را برای چه ساخته‌اند

۷

۶

۶ - شوش - تبر مفرغی پیداشده درتابوت عیلامیان - مردگان را درخانه‌های خویش با افزارهای متعلق بهایشان به خاك می‌سپردند. زنان را باآلات آرایش وپیرایه‌های گرانبها ومردان را با سلاحهایشان

۷ - شوش - ارك - درمیان میخهای آجری میخی با نام پادشاهی که درسدهٔ بیست‌ودوم پیش‌ازمیلاد می‌زیست پیدا شد. این میخ تاریخ بنای این دیوار را معین کرد

یك بررسی سریع طبقه‌ای‌را برماآشکار ساخت که برابر بود باقدمت همان طبقه‌ای که اخیراً کاوش کرده بودیم. چون ازآن طبقه گذشتیم بەطبقه‌ای رسیدیم که قراین نشان می‌داد وابسته است بسدهٔ بیستم پیش‌ازمیلاد وشواهدی این نظر مارا تأییدکرد و آن سندی بود به امضای تان‌روهوراتیر پادشاه[1] و همسرش مکوبی[2] که املاً بابلی بود. درزیر این طبقه کویی پدیدار شده ازآن بازرگانان وپیشه‌وران (شکل ۱). چنین می‌نماید که این کوی براثر علتی‌سخت ویران گشته است. پاره‌هایی ازدیوارها فرو ریخته وحیاطها ودکانهای‌پیشه‌وران پربود از شکسته‌های ظرفها وکوزه‌های بسیار. شاید دشمنی برشهر تاخته است. گویا مردم شهر نیز خودرا آمادهٔ این حمله کرده بودند. زیراکه گلوله‌های فلاخن یاقلاب‌سنگ برروی زمین یافته شده‌که پیشه‌وران آماده‌کرده بودند ولی فرصت به‌کاربردن آنهارا نیافته‌اند.

این حدس بسیار محتمل به‌نظر می‌رسد. زیراکه‌میدانیم شوش چقدر ازدست دودمان سوم اورکه ازسوی سرزمین همسایهٔ بین‌النهرین به‌آنجا دست‌اندازی کردند گزند دید وبه‌ویژه ازسولگی (از ۲۰۹۵ تا ۲۰٤۸ پیش ازمیلاد) و ایبی‌سین پادشاهان این دودمان. شوش در ۲۰۱۷ پیش‌از میلاد دچار تاخت وتاز اوریان شد.

تابوت بەشکل وان حمام

دراین زمان مردم شوش که ازعیلامیان بودند مردگان خویش‌را مانند بابلیان وآشوریان زیر خانهٔ خـود بەخاك می‌سپردند. عیلامیان مردمی بودندکه نهسامی بودند ونه‌هندو اروپایی. دراین محوطهٔ جدید چند تابوت سفالین پیدا شد درست بەشکل وان حمام (شکل ٤) برمن آشکار است‌که این تابوتها روزگاری جای استحمام بوده است. درهر تابوتی مرده‌ای قرارداشت‌که به‌حالت جنینی‌که درشکم مادر باشد دست وپایش‌را درشکم جمع‌کرده بود والا پاها درآن ظرف تنگ جای‌نمی‌گرفت. این وان حمام یك زیرآب هم دارد.

آیا می‌توان‌گفت‌که زمانی مردم مردگان‌را درهمان وانی‌که درهنگام زندگی درآن استحمام می‌کردند بەخاك می‌سپردند؟ این پرسش‌را باید ازباستان‌شناسان‌کرد. پاسخ ایشان نیز مثبت است. به‌این دلیل‌که مردم این زمان مانند ما برای علل بهداشتی‌که استحمام نمی‌کردند. پس‌گمان‌می‌رفت که‌با بەخاك‌سپردن درجایگاه شستشو وپاکیزگی آن مرده در پیشگاه خداوند پاك حاضر خواهد شد.

آیا درزندگانی آن جهان نیزکه مردم گمان داشتند بسیار همانند زندگی این جهان خواهد بود از وان حمام نمی‌شد برای پاکیزه نگاهداشتن تن بهره گرفت؟ همچنین می‌دانیم‌که مردمرا بازیباترین افزارهایش بەخاك می‌سپردند. درتابوتی درکنار تابوت شکل ٤ که‌آن نیز وان حمام بود شمشیرکوتاه وتبر جنگی (شکل ۶) وچند تکه سلاحهای‌دیگر مفرغی‌که ازآن صاحب‌گور بود یافته‌شد (شکل ۳).

1 - Tan - Ruhuratir 2 - Mecubi

۸ - شوش - باروی کاخ هخامنشیان که ازدو دیوار تشکیل شده یکی گلی ودیگری ازخشت خام . دردوران حکومت یونانیان فاصلهٔ میان این دو دیوار با گل انباشته شد

۹ - مسجد سلیمان - سر هراکل یافته شده دریك معبد هدیه شده به این نیمه خدا که درآغاز دوران مسیحیت ساخته شده‌است

۱۰ - مسجد سلیمان - مجسمهٔ هراکل به بلندی دومتر یافته شده درکنار مدخل پرستشگاه . این پهلوان شیر نر را خفه می‌کند

۸

۹

۱۰

دومین محوطه‌ای که برای کاوش برگزیدیم درتپه‌ای بود و به‌نام «ارگ» که درشمال آن تپه محل سکونت هیئت فرانسوی قرار دارد وبراثر هفتاد سال کاوش وخاک‌برداری اینجا دوازده متر از روز اول گودتر شده و دامنهٔ کاوش به‌نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد رسیده‌است . اینك کاوش ما موجب پیداشدن یك‌تراس بزرگ‌شد که باخشت‌خام برآورده بودند وبا گذشت چندین صد سال که مردم برآن زندگی کرده بودند آنرا تعمیر کرده واستوار ساخته بودند. برفراز این تراس ساختمان‌هایی باخشت‌خام برپا داشته بودند که بردیوارهای بیرونی آنها میخهایی آجری بشکل شیپور فروکرده بودند. در این تراس چه بسا که به پایه‌هایی برخوریم که برآن نیایشگاههایی برپاکرده باشند که این‌گونه ساختمان الهام‌بخش برپاکردن ستایشگاههای کوهمانند زیگورات باشد .

دراین تراس به ساختمانی برخوردیم که باعث شگفتی و حیرت ماشد . ساختمانی است ازخشت خام دارای دهلیزهایی با طاقهای پست (شکل ۵) که معلوم نیست برای چه‌منظوری ساخته شده است .

استحکامات کاخ داریوش

کاوش دراین محوطه منتهی شد به‌کشف یك « میخ » باآرایشهای خاص معماری وکتیبه‌ای ازکوتیك اینشوشیناك پادشاهی که روزگار فرمانروایی‌اش به‌سدهٔ بیست وسوم پیش‌از میلاد می‌رسد (شکل ۷) . ملاحظه می‌شود که آثار یافته‌شده درمحوطهٔ اول که وابسته به‌بیست‌ویك سدهٔ پیش‌از میلاد بود باآنچه درنزدیك «ارك» یافتیم بسیار همانند است .

سومین محوطه‌ای که مورد کاوش ما قرارگرفت‌وسابقهٔ کاوش چندین‌ساله نیز داشت کاخ داریوش بزرگ بود که در پایان سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد ساخته شده‌بود . هدف‌ما شناختن سیستم‌دفاعی این کاخ بود. درزمستان امسال سرانجام کوششهای ما به‌نتیجه رسید وبه‌دو دیوار موازی رسیدیم . دیوار اول گلی بود وبرجهایی داشت . ضخامت این دیوار ۳۸/۲۰ متر

۱۲

۱۱

۱۱ - مسجد سلیمان مجسمه بی‌سر یك زن‌که همچون مصالح در درون دیوارکارگذاشته بودند
۱۲ - مسجد سلیمان - نقش برجستهٔ امیری‌که دربرابرآتشدان پرستشگاه هراکل قربانی می‌گذراند

بود . اما استواری دیوار دوم‌که ازخشت خام برآورده بودند محل تردید است .

فاصلهٔ میان این دو دیوار حداکثربه ۲۳/۴۰ مترمی‌رسد که میان آنهارا باگل انباشته‌اند . قسمتی ازساختمان این‌باروی شگفت‌را یونانیان برآورده واین‌گونه استوار ساخته‌اند . زیرا درمیان این‌همه خاکهایی‌که‌کاوش شده تنها چند آجردوران هخامنشی بانشانهٔ تصویر شیر برسمت راست یافته‌اندکه خود بی‌گمان براثر ویرانی کاخ بهرسو افتاده ویونانیان بهنگام برآوردن این دیوار آن آجرها را در دیوار گذاشته‌اند . ساختمان این دیوار وابسته است بمحاصرهٔ شهرشوش‌درهنگام شورش مولون شهربان یافرماندار جـوان شوش از طرف آنتیوکوس سوم سلوکی (۲۲۳ - ۱۸۷ پیش‌از میلاد) .

کاوش درمسجدسلیمان وپایه‌گذاری موزه درشوش

درفوریهٔ ۱۹۶۷ هیئت‌کاوش فرانسوی‌در ۲۵۰ کیلومتری شرق شوش درمسجد سلیمان واقع درکوههای بختیاری‌ازرشته کوههای زاگرس مستقر شدند . درآنجا بریك تراس ساختگی پهناورکه شاید درزمان هخامنشیان برآورده شده‌باشد کاوش ما منتهی به یافتن سه پرستشگاه گشت . در پرستشگاه هراکل مجسمه‌ای به‌بلندی دومتر ازاین‌خدا یافته‌شدکه بسه‌تکه شده‌بود ونزدیك درپرستشگاه افتاده بود (شکل ۱) . این مجسمه این خدای پهلوان را درکار خفه‌کردن شیر نمه [۳] نشان می‌دهد . یك پیکرهٔ سنگی دیگر ازهراکل نیز دراطاق پشتی پرستشگاه یافته شد موهایش بشکل نیمتاج آراسته شده ودریك گوش گوشواره‌ای دارد (شکل ۹) یك پیکرهٔ بی‌سر ازیك زن در ساختمان همسایهٔ پرستشگاه هراکل پیدا شد (شکل ۱۱) . در آنجا این مجسمه‌را بجای مصالح درمیان دیوارکارگذاشته بودند . درپرستشگاه هراکل یك نقش برجسته یافته شده‌که امیری‌را نشان می‌دهدکه شاخ همامان (برای وفور نعمت) بردست دارد ودربرابر یك آتشدان قربانی می‌گذراند (شکل ۱۲) . این آثار نمی‌تواند از زمان عیسی‌کهن‌تر باشد .

هفتادمین سال فعالیت هیئت فرانسوی درشوش باتنظیم موزهٔ شوش درقلعه محل سکونت هیئت‌که توسط علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی دراول مارس ۱۹۶۷ گشایش یافت جشن گرفته شد . درباغ بزرگ پیرامون موزه یك ستون پارتی ازسدهٔ دوم پیش ازمیلاد گذاشته شده وبرآن نقش برجسته‌هایی ازکسان مختلف برآورده‌اند . این ستون‌را سال‌گذشته دربرده نشانده نزدیك مسجد سلیمان یافتیم .

---

۳ - Nemée نام دره‌ای‌است‌که شهری همیشه درآنجا بهشکار و ویرانگری می‌پرداخت و سرانجام هراکل آن‌شیررا کشت ومردم را ازگزند او رهایی بخشید .

روپوش ضریح مطهر حضرت رضا علیه السلام

اهدائی

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی محبوب ایران

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران در بهار سال ۱۳۴۶ اراده فرمودند که پس از برگزاری آیین تاجگذاری اعلیحضرت بسلامتی شاهنشاه آریامهر وخاندان جلیل سلطنتی روپوش گرانبها وبرازنده‌یی که از نظر تاریخی وهنری درنوع خود بی‌نظیر وبی‌عدیل باشد برای ضریح مطهر حضرت رضا علیه‌السلام اهداء فرمایند.

درتابستان همانسال بموجب دستور وزیر فرهنگ وهنر سرپرستی وتهیه روپوش مزبور بعهده آقای یحیی ذکاء استاد تاریخ هنر وتاریخ لباس ایران در هنرکده هنرهای تزئینی ودانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران محول گردید.

طرحی که بوسیله آقای ذکاء تهیه وتوسط آقای فرشچیان بصورت رنگی نقاشی گردیده بود بعرض علیاحضرت شهبانو رسیده مورد تصویب قرارگرفت واوامری برای بافت زری متن وتهیه مقدمات دوخت حواشی آن صادر فرمودند.

بااینکه قرار بود بلافاصله پس‌از انجام مراسم تاجگذاری با مسافرت علیاحضرت شهبانو به مشهد روپوش نیز بدین‌شهر حمل گردد ولی بعلت‌تعویق مسافرت علیاحضرت وتکمیل‌نبودن مرواریددوزی قسمتهایی‌ازروپوش اهداءآن چندماهی به‌تأخیر افتاد وسرانجام انتقال واهداء روپوش بحرم حضرت رضا (ع) در بعداز ظهر روز سه‌شنبه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ بوسیلهٔ علیاحضرت فرح‌پهلوی شهبانوی‌ایران صورت‌عمل‌بخود گرفت.

طول وعرض روپوش مذکور مطابق اندازه‌های طاق ضریح مطهر چهارمترونه سانتیمتر در سه متر است ومتن آن زری بازوبندی گلابتون‌دار سبزرنگی است که درکارگاه زری‌بافی وزارت فرهنگ‌وهنر زیرنظر استاد محمد طریقی اختصاصاً برای این منظور بافته شده‌است.

حاشیه روپوش درچهار طرف از پارچه ساتن دوشس سبزرنگی به عرض ۷۵ سانتیمتر دوخته‌شده که تماماً با ملیله‌های زرین اصل گلدوزی گردیده و داخل برگها وگل‌برگهای آنها با مرواریدهای اصل بحرینی پرشده است.

برای ملیله‌دوزی و گلدوزی و مرواریددوزی حاشیه روپوش وخیاطی وبقیه قسمتهای دیگرآن حدود یکصدوهشتاد روز روزانه چهارنفرمشغول کاربوده‌اند وقسمتی‌ازمرواریدهای گلهای‌آن نیزشخصاً بادست مبارك علیاحضرت دوخته شده‌است.

طرح روپوش با توجه به‌اعتقادات مذهبی و تزئینات حرم وضریح مطهر بانقوش اصیل‌ایرانی ریخته شده ودورادور آن با بالهای فرشتگان احاطه و زردوزی و مرواریددوزی گردیده است دربالا و وسط بالهای دور حاشیه بتناوب دوازده عدد نقش تاج پهلوی و دوازده عدد تاج شهبانو قرار داردکه با پولك‌ها و مرواریدهای درشت تزیین شده‌است.

در چهارگوشه آن نقش بزرگ چهـار فرشته مقرب (جبرائیل ، اسرافیل ، میکائیل و عزرائیل) با پارچه‌زری بطرزی‌دوخته شده که ضریح وروپوش‌را میان بازوان‌ودستهای خود نگهداشته‌اند.

در وسط حاشیه‌ها ترنجهایی ملیله‌دوزی گردیده که در داخل دوتای‌آنها بیت زیر با نخهای زرین بخط ثلث قلابدوزی شده است.

«گرسر بهفرّوشوکت برآسمان‌فرازم
بر آسمان قدمت باشد سر نیازم»
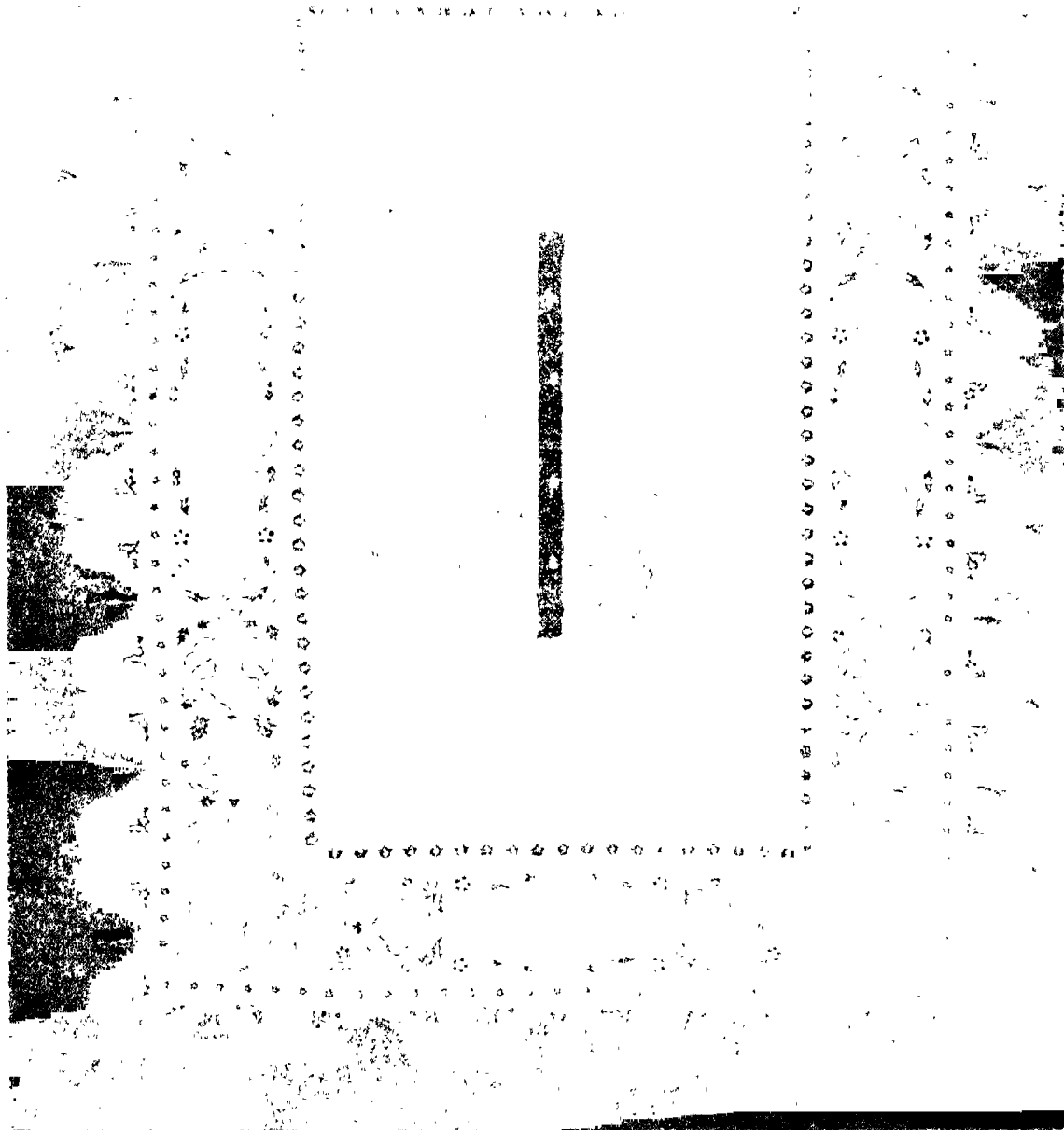
روپوش ضریح مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام اهدائی علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

ودر داخل ترنج‌های کوچکتر نیز بیتی از حافظ بهمان طرز قلابدوزی شده‌است.

«بپای‌بوس تو دست‌کسی رسیدکه او
چو آستانه بدین‌در همیشه سر دارد»

در زیر مصرع آخر ترنجهای بزرگتر در داخل نیم‌ترنج زیبایی نام مبارك علیاحضرت شهبانو بصورت « فرح پهلوی ۱۳٤٦» ملیله‌دوزی وطلادوزی گردیده است.

اطراف ترنج‌ها ومتن حواشی را گل‌وبته‌های فراوانی‌که با ملیله وپولك‌های اصل زر دوزی شده با مرواریدهای ریزه پرشده است فراگرفته‌اند.

در چهارگوشه روپوش چهار منگوله با شرابه بزرگ مروارید ودر دورادور آن ۲٤ شرابه مروارید درشت غلطان و۲۰شرابه مروارید ریزه‌آویزانست‌که زیبایی‌خاصی به روپوش می‌دهند.

برروی روپوش مذکور کلاً درحدود۱۷۵مثقال‌مروارید درشت غلطان و۱۰۵۵ مثقال مروارید ریزه اصل بحرینی‌دوخته ونصب‌گردیده وبرای دوخت وتزیین آن میلیونها سوزن زده شده است.

در طرح و دوخت وتزیین روپوش علیاحضرت شهبانو شخصاً از نزدیك نظارت فرموده ومرتباً اوامر مؤکدی برای شکوهمندی وزیبایی‌آن به‌آقای ذکاء صادر فرموده‌اند.

با این خصوصیات بدون تردید تاکنون روپوشی بدین زیبایی وپرکاری وپربهایی برای ضریح حضرت‌رضا علیه‌السلام از طرف هیچ پادشاه و ملکه‌یی تهیه و اهداء نگردیده است و هم‌اکنون روپوش مزبور یك اثر تاریخی وهنری ذیقیمت و بی‌نظیری است‌که ازطرف شهبانوی نیکوکار و خوش‌نیت وصافی‌عقیدت نیاز مرقد حضرت ثامن‌الائمه شده‌است.

بمناسبت اهداء روپوش مرواریددوزی به آستان قدس رضوی چندتن از شاعران خوش‌قریحه اشعار و ماده تاریخهایی سروده‌اندکه از آن‌جمله قطعه‌یی ازآقای دکتر لطفعلی‌صورتگر استاد دانشگاه تهران ودوقطعه از آقای محمدعلی ناصح رئیس انجمن ادبی ایران بمضمون زیر درج میگردد:

شاه دین وقبله ارباب هرحاجت رضا
ایکه سرها پیش‌تو آیند درکرنش‌فرود
ای‌شده دست‌توسل‌پیشت ازهرسو دراز
برتو باد ازشاه ایران وزشهبانو درود
خواست شهبانوفرح تا بهرتوآرد نثار
گرچه‌پیش‌همت‌توگنج‌گیتی خواربود
بر هزاروسیصدوچهل سال شش‌بگذشته بود
کزسراخلاص‌این‌روپوش‌را اهداءنمود

* * *

پیشکشش‌ساخت شهبانوی‌راد
که نگهدار باشدش یزدان
بضریح رضا امام بحق
مظهر صدق و آیت ایمان
از زر ناب نسجی آموده
بگهرهای روشن و تابان
در دو مصراع بهر تاریخش
ز رقم خامهٔ فصیح بیان
گو بنزد امام باد قبول
تحفهٔ شاهبانوی ایران

* * *

بار چون یافت راد شهبانو
بارادت درین مهین درگاه
بضریح رضا امام بحق
که شه‌وملك‌راست پشت‌وپناه
پیشکش‌کرد نسجی‌از زرناب
وین بصدق‌ضمیر اوست‌گواه
بس گهرهای تابناك بر آن
بفروزندگی چومهروچوماه

سیستان در دوران هخامنشی

دکترعیسی بهنام
استاد دانشگاه

استاد عالی‌قدر ایتالیائی آقای پروفسور توچی نتایج
اوش های هیئت باستان شناسی ایتالیائی در سیستان را در
جله‌ای بنام «شرق وغرب» درسال ۱۹٦٦ به چاپ رسانیده‌اند.
ایجی‌که آقای پروفسور توچی ازاین کشفیات گرفته‌اند
یار جالب توجه‌است . ما همه میدانیم که دانشمندان‌ایتالیائی
بهتریـــن کاوش‌کنندگان جهان‌اند وهمه نتایج فوق‌العادهٔ
اوش‌های شهر قدیم پمپی وفوروم‌های مختلف شهر روم را
اطر داریم .

۱- نقشه‌ای که هیئت‌باستان‌شناسی‌ایتالیائی ازناحیهٔ‌کاوش فراهم‌نموده‌است

پروفسورتوچی درمیان‌بیابانی که باد شدید مانع کار
د درسال ۱۹٦۲ دست بکاوش‌هایی زدندکه نتایج‌فوق‌العادهٔ
بیشتربه معجزه‌ای شباهت داشت تا به کاوشی .

درنقشه‌ای کـه ایشان ازناحیهٔ کاوش تهیه نموده‌اند
کل ۱) مرکز کارشان مشخص میشود . درکناررودهیرمند
میان نقاط تاریخی متعددی مانند نادعلی و کرکو و قلعه
وبی‌بی‌دوست و کوه خواجه وشهر سوخته و قلعهٔ سام و
وغیره تپه‌ای مصنوعی بنام دهان غلامان وجود داشت‌که
جه آقای پروفسورتوچی را به خود جلب نمود . درعکس
رهٔ ۲ تپهٔ دهان غلامان درطرف چپ وتپهٔ موسوم به قبر
نشت در طرف راست دیده میشود .

شکل ۳ تپهٔ مزبوررا پیش ازخاك برداری معرفی‌مینماید
۱۹٦) واگر دقت بفرمایید دراین عکس حیاط مرکزی و
ن های متعدد را که از چهارطرف آنرا احاطه کرده‌اند
بی تشخیص خواهید داد .

لطفاً متوجه باشیدکه باد این ساختمان معظم را به این
ت درآورده است ودرابتدا دراطراف آن ساختمان های
د دیگری بوده که مجموع آن شهری را تشکیل میداده
.

شکل شمارهٔ ٤ نقشه‌ای را که ازاین‌کاخ برداشته شده
، میدهد وشکل شمارهٔ ٥ قسمتی از جزئیات بناست .

ملاحظه میفرماییدکه تمام بنا ازگل خام‌که ما امروز به

۲– درطرف‌چپ‌تپه دهان غلامان ودرطرف راست تپهٔ معروف به‌قبرنرتشت پیش از شروع کاوش دیده می‌شوند
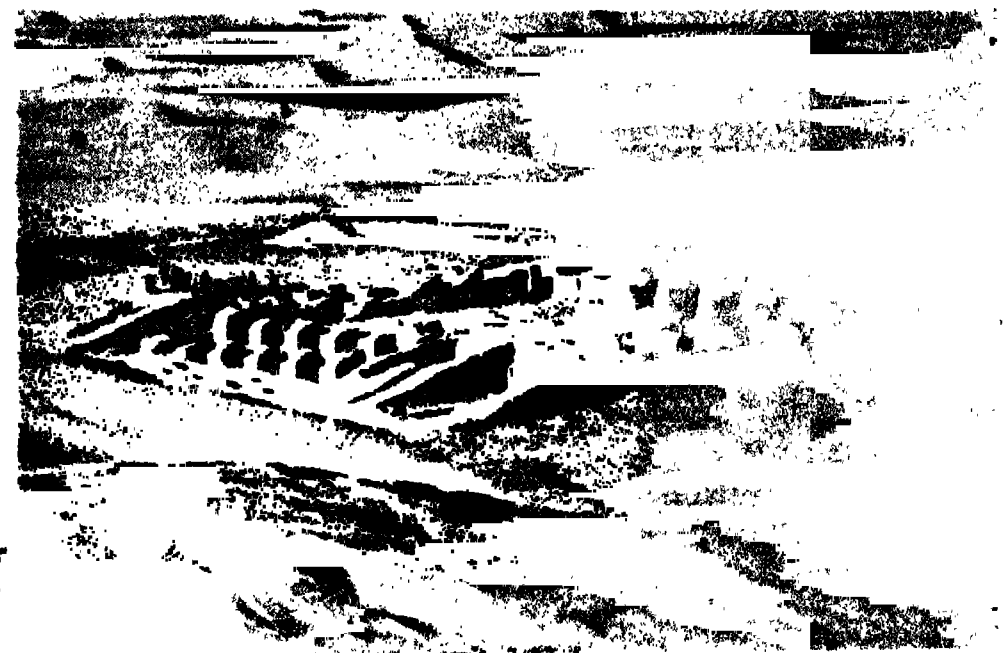
۳ – قسمتی از تپهٔ دهان غلامان درضمن کاوش درسال ۱۹۶۳

آن چینه میگوییم ساخته شده است وخاك آن ناحیه بقدری نرم وچسبنده است که وقتی با آب مخلوط شد ازآجر هم محکم‌تر میشود وبهمین دلیل است که توانسته‌اند آنرا تقریباً سالم اززیر شن بیابان بیرون بیاورند .

درشکل شمارهٔ ٤ مشاهده میفرمایید که دراطراف حیاط مرکزی اطاق‌های متعدد ودر چهارطرف آن رواق یا ایوان ستون‌داری وجود داشته است . درمکان‌های گرم مانند سیستان وجود چنین ایوان‌های ستون‌دار بسیار مفید بوده است و در میان حیاط سه سکوی گلی قرار داشته که ارتفاع آن ازیك متر کمی بیشتر بوده و بوسیلهٔ چند پله به آن راه مییافته‌اند وآثار سوختگی روی این سکوها پیداست .

جزئیات این بنا نشان میدهدکه اززمان داریوش اول است . بکار بردن گل‌خام درساختمان‌های دوران پادشاهی داریوش اول خیلی معمول بوده ویکی از نمونه‌های آن کاخ
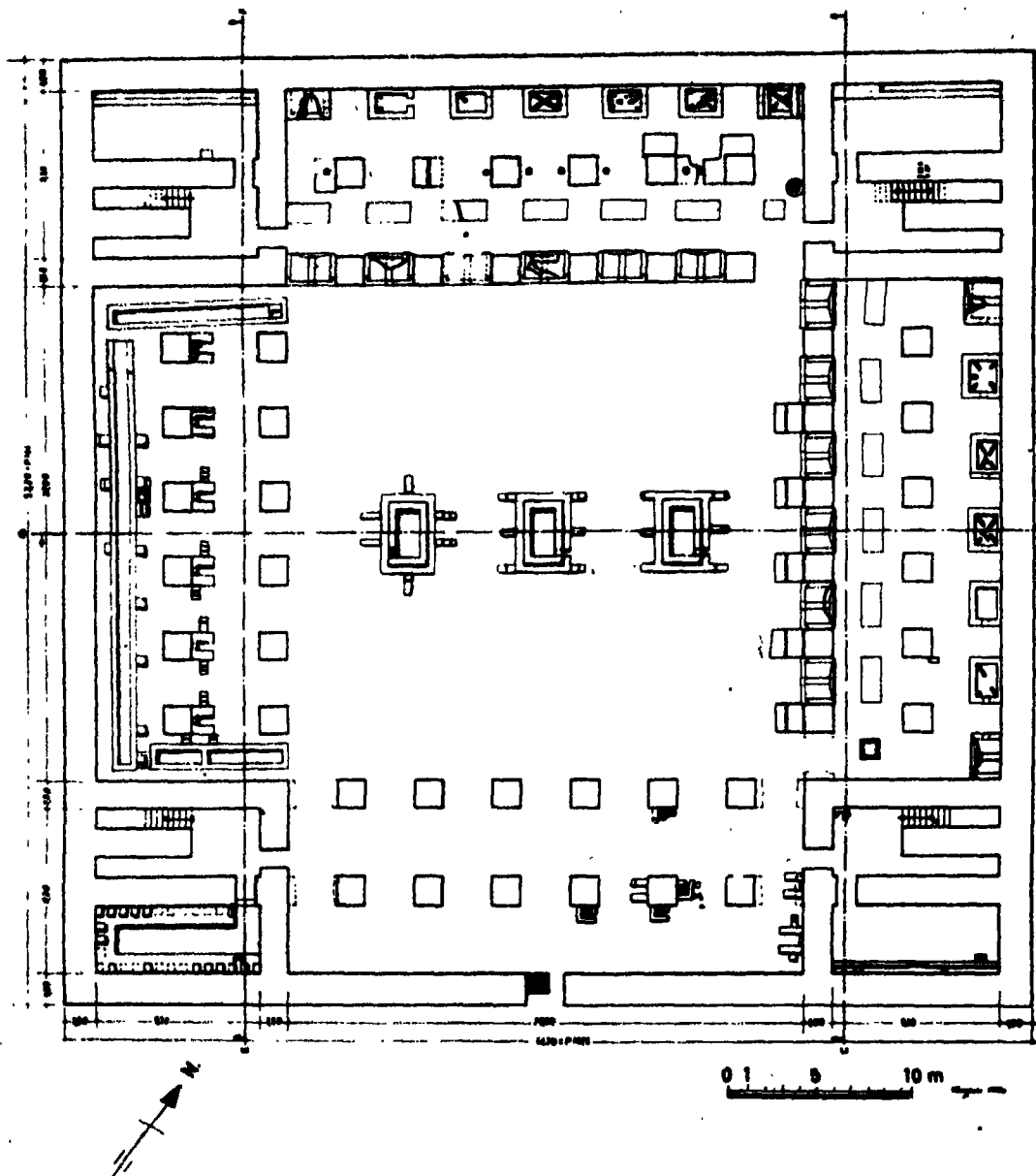
٤- طرحی‌که ازساختمان شماره ۳ تپهٔ دهان غلام برداشته شده‌است واحتمالاً یکی‌از ساختمانهای مرکز حکومت ساتراپی در انجیان بوده است

رف به خزانهٔ داریوش در تخت جمشید است ، حتی میان
سنگ‌های طرفین دیوارکاخ صد ستون تخت‌جمشید نیز
ل خام پر شده بوده است . چون در سیستان سنگ وجود
ته این کاخ را تماماً با گل خام ساخته اند . در شوش هم
باً همین روش بکار برده شده است با این تفاوت که چون
پایتخت شاهنشاهی ایران بوده همانطوری که داریوش
ک درکتیبه‌هایی ذکر کرده است ازتمام نقاط کشور مواد
لازم از قبیل سنگ ولاجورد وکاشی وچوب وغیره را به آن
نقطه حمل کرده‌اند درحالیکه ساختمان دهان‌غلامان تنها مقر
حکومتی ناحیهٔ بزرگی به نام درانجیان بوده است که اعراب
آنرا زرنج تلفظ کرده‌اند وازناحیهٔ سیستان کنونی بسیار
وسیع‌تر بوده و ساتراپی بسیار مهمی بشمار میرفته است وچون
درمرز شرقی ایران یعنی در نقطه‌ای‌که احتمال هجوم قبایل
صحراگرد زیاد است قرار داشته است همیشه اشخاص برجسته

۵ – قسمتی از ساختمان شماره ۳ تپه دهان غلامان پس‌ازکاوش

۶ – طریقهٔ طاق‌زدن با گل‌خام درساختمان شماره ۳ تپه دهان غلامان

وازخاندان پادشاهی حاکم آن‌میشده‌اند .

جغرافی‌دانان اینطور عقیده دارند که ناحیهٔ درانجیان بعلت وجود رود هیرمند درایام سابق بسیار آباد بوده و حتی صحبت از جنگل‌هایی شده است‌که دراین ناحیه وجود داشته است واینکه آنرا سکستان نامیدند برای این بوده است که سکاها درآن زندگی میکرده‌اند . هرودوت گفته است کوروش با این سکاها بسیار دوست بوده برای اینکه در جنگ‌ها به او کمک کرده‌اند . بنابراین ، این امرمسلم میشودکه سکاها پیش از شاهنشاهی هخامنشی دراین ناحیه مسکن داشته‌اند و اگر این فرض را بپذیرید باید از خود بپرسیم این سکاها از کجا به آن مکان آمده‌اند زیرا ما میدانیم که محل اقامت سکاها دراوایل هزارهٔ اول پیش از میلاد دشتهای وسیع واقع در شمال شرق ایران بوده است . شاید هم آن‌تورانیان که فردوسی آنهارا برابر ایرانیان قرار میدهد همین سکاها باشند . مراکز مهمشان زابل وکابل بوده است . فردوسی تورانیان را برادران ایرانیان میداند و چرا این فرض را قبول نکنیم که سکاها بمناسبت همین برادری با ایرانیان از پرداخت مالیات به‌گفتهٔ هرودوت معاف نشده‌باشند . درصورتی که فرض فوق‌را بپذیریم چرا فرضیهٔ آقای دکتربهرام‌فره‌وشی راکه راه ورود آریایی ها به‌ایران را ازجانب سیستان میداند نپذیریم ودر چنین صورتی باید پیشنهادکنیم‌که پارس ها ابتدا در ناحیهٔ سیستان سکونت داشتند وسپس در نتیجهٔ فشار سکاها یا تورانیان از سیستان به فارس آمدند ودر اینجاست که تاریخ ایران باستان با تاریخ ایران داستان با هم تطبیق خواهندکرد وبه این طریق سکاها یا تورانیان جای پارس‌هارا درناحیهٔ سیستان گرفتند ولی روابطشان با آنها قطع نشد و این موضوع جالبی برای ایجاد داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی گردید .

اینها همه فـرضیات است واحتمال دارد مطالعات زبان‌شناسی وباستان‌شناسی بتوانند با همکاری با یکدیگر بعضی از این فرضیات را روشن کنند وراهی را به ما نشان دهند که منتهی به نتیجهٔ قابل توجهی گردد .

بهرحال مطالب راجع به طرح ساختمان و مصالح آن گفته شد فقط این میماندکه طاق های این اطاقها به چه‌طریق ساخته شده بوده است وجواب این سوآل این است که در زمانی که در مشرق ایران طاق‌های آجری بیضی‌شکل بسیار معمول بود (مانند چغازنبیل) در مشرق ایران آجربکار برده نمیشد ولی کوشش میشد که طاق را بطریق بیضی بسازند و احتیاجی به آجر پیدا نکرده‌اند زیرا بقدری گل آن ناحیه محکم بوده است که جای آجر وسنگ را میگرفته است .

متوجه باشید که شهر بلخ نیز بهمین طریق ساخته شده بود ودانشمندان فرانسوی سال‌ها در آن کاوش کردند وچیزی جزگل خام درآن نیافتند با اینکه ما میدانیم که شهر بلخ یکی ازشهرهای بسیار بزرگ وآبادان آن زمان بوده است .

اینك درشکل شمارهٔ ٦ عکس یکی‌ازآن‌طاق‌هارا حضور خوانندگان عزیز معرفی مینمائیم .

...ایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا
...مقایسهٔ آن با نمایشهای مذهبی در ایران

(۶)

دکتر فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

بنا برآنچه درقرآن کریم آمده ابراهیم پسردوم خود اسمعیل را بدرگاه خداوندقربانی ...نه اسحق را آنطورکه درتورات ذکر شده است[1] . تعزیهٔ اسمعیل قربانی با مناجات ابراهیم ... او بدرگاه خداوند قادر متعال آغازمیشود . درهمان ضمن که ابراهیم غرق دروجد ...تضرّع ولابه بدرگاه خداوند است ملك مقرّب جبرئیل براو وارد میشود وپیامی ازطرف ... برای وی می‌آورد باین مضمون که باید پسرخودش اسمعیل را در ارض مقدّس کعبه ...کنی . ابراهیم از روی صدق وصفا تسلیم ارادهٔ خداوندی میشود ومیگوید :

...ك من بتو ای جبرئیل نیك لقا	من آن نیم که کنم سرکشی زحکم خدا
بمن بگو ای پیك کردگار جلیل	سبب زچیست که‌گردد ذبیح اسمعیل ؟

جبرئیل درجواب میگوید‌که اگر دوستی خداوند را واقعاً در دل داری محبت اورا ... به چیز یا به کس دیگر نباید مخلوط کنی . سپس جبرئیل ازابراهیم میپرسد‌که دربین ...ی‌که از ذرّیهٔ او خواهند آمد کدامیك را عزیزتر میدارد . ابراهیم پاسخ میدهد که ...مام پیامبرانی‌که پس‌ازاو ظهور خواهند کرد محمد ازهمه نزد او گرامی‌تراست . سپس ...سئوال میکند که ای جبرئیل مقصود تو از اینگونه پرسش‌ها چیست ؟ جبرئیل داستان ...یز واقعهٔ کربلا را بتفصیل برای او شرح میدهد وتوضیح میدهد‌که چگونه حسین نوهٔ همین محمد بدست شقاوت کفاررنج وستم می‌بینند وچگونه سرش را ازتنش جدا میکنند ...خانواده‌اش را به اسارت میبرند وبا ایشان به وحشیانه‌ترین صورت رفتار میشود . تمام ...ئب را حسین در راه نجات پیروان جدّش بجان میخرد . درنظر خداوند اجروثواب ...فتن درماتم حسین بقدرقربانی‌کردن اسمعیل است .

---

[1] – مسیحیان خودرا ازطریق اسحاق فرزند ابراهیم میدانند وپیروان اسلام ازطریق اسمعیل خودرا ...راهیم میشناسند .

– نکته جالب اینست‌که درهرسه نمایشنامه مذهبی یعنی چه درنسخه فارسی وچه‌درنسخه‌های «بروم» و «بزا» Béza که دراواسط سدهٔ شانزدهم نوشته شده ، هرسه بامناجات ابراهیم بدرگاه خداوند ...ود .

وقتی ابراهیم داستان دهشتناك واقعهٔ کربلا را میشنود از صمیم دل‌حاضر میشود که فرزند دلبند خودرا قربانی کند ومیگوید :

اگرکه بود مرا صدپسر دراین دوران تمام را بره حق نمودمی قربـان

جبرئیل ابراهیم را درحالی که دراندوه بزرگ مرگ فرزند اشك میریزد وناله و فغان میکند ترك میگوید . دراین موقع هاجر همسر ابراهیم وارد میشود وعلت رنج وناراحتی اورا جویا میشود . ابراهیم که توانائی بیان همهٔ حقایق مطلب را درخود نمی‌بیند پاسخ میدهد که خود وپسرش اسمعیل بدرگاه ذوالجلال خداوندی خوانده شده‌اند وشایسته است‌که هاجر بسراغ «گل ریاض وسبط برگزیدهٔ او برود واورا نزد پدر بفرستند تا بدون فوت وقت به آستان درگاه پروردگار مشرف شوند .»

هاجر بسراغ پسر ازصحنه خارج میشود وعازم مکتبخانه‌ای‌که اسمعیل با اطفال دیگر در آن درس میخواند میشود[3] . این‌کار بصورتی بسیار واقعی صورت میگیرد وهاجر راهی را که گرداگرد سکو تعبیه شده میپیماید . در همین ضمن که هاجر درراه رفتن بمکتب است و توجه عموم تماشاکنان معطوف باوست ابراهیم ساکت وصامت درگوشهٔ سکو نشسته وکسی از تماشاکنان باو توجهی ندارد ولی درگوشهٔ دیگر صحنه جمع‌کودکان‌که در مکتب مشغول درس خواندن هستند توجه تماشاکنان را جلب میکنند .

دراین موقع نوبت به اسمعیل میرسدکه آیه‌ای ازقرآن کریم تلاوت کند ومعلم نیز باو رخصت میدهد که تلاوت قرآن کند . اسمعیل پس‌ازستایش خداوند اورا آفریدگار همهٔ موجودات میخواند وخودرا بندهٔ ذلیل درگاه کبریائی او میداند وآمادگی خودرا برای‌اطاعت الهی اظهار میدارد . هاجر غرق دراندوه وارد میشود وپیام ابراهیم را به فرزند خود ابلاغ میکند . گفتگوی بین مادر وفرزند دراین موقع بی‌اندازه تأثرآور وجانکاه است زیرا هاجر دربارهٔ سرنوشت نور دیدهٔ خود بی‌اندازه نگران است.

درچنین حالتی مادر وفرزند عازم خانه میشوند . دراینجا نیز ابراهیم قدرت بیان واقع مطلب‌را به‌اسمعیل‌درخود نمی‌بیند ولذا چنین‌میگویدکه دوست بسیارارجمندی‌هردوایشان‌را نزد خود دعوت‌کرده است ولازم است که بی‌درنگ بجایگاه وی عزیمت کنیم . همچنانکه اسماعیل سرشار ازمسرّت وشادی بخوابگاه خود میرود که جامهٔ پاکیزه برای رفتن به مهمانی بتن کند ابراهیم به هاجر دستور میدهد که برای او خنجر وطنابی آماده سازد[4] هاجر کـه بتدریج سوء ظنش تحریك شده است متعجب میشود ومیگوید :

ازاین کلام تو آتش فتاد بـر جانم ز کاروبار تو امروز من هراسانم
رسن برای چه میخواهی ای‌خلیل‌خدا پی چـه تیغ طلب میکنی بیان فرما
اگر تومیروی امروز بهر مهمانـی بگو برای چه خواهی اثاث قربانی

ابراهیم به هاجر دلداری میدهد ومیگویدکه اختیاراینکه این راز مقدس را بروی فاش‌کند ندارد . هاجر لابه وزاری میکند . بالاخره ابراهیم با بی‌میلی فراوان باو میگوید :

---

۳ - بنابرآنچه مفسران ومورخان دراین‌زمینه نوشته‌اند اسمعیل دراین موقع سیزده سال داشته است .
٤ - تمام این اعمال‌که درتماشاکن اثر زیاد دارد تمهیدهائی است‌که دراصطلاح تئاتر شاید «زهرخند دراماتیك» Dramatic irony بتوانیم تعبیر کنیم .

ان‌که حکم شد ازخالق زمین‌وزمان کنم ضیاء دل ودیدگان خود قربان

هاجر که بسبب غریزهٔ جنسی ورقت وعاطفهٔ مادری تنها هدف وآرزویش اینست که فرزند دلبند خویش را ازمرگ نجات دهد به ابراهیم خلیل اعتراض میکند و فریاد اش ازدل برمی‌آورد ومیگوید :

خلیل خداونــد کردگار جلیل چرا ذبیح شود نوگل تو اسمعیل
رکه عاصی درگاه‌کبریا شده است که او مؤاخذ قربانی خدا شده است ؟

ابراهیم هاجر را بخاطر بیان این عبارات کفر نکوهش میکند ومیگوید :

ن تو هاجر ازاین نوع‌گفتگو بسیار کــه نیست غیر تقرّب بدرگه غفّار
یح کشتن او باعث تقرّب ماست تونیز باش‌رضاکاین‌رضا رضای‌خداست.

این استدلال هاجر را قانع میسازد ودرحالی که مطالب مؤثرورقت‌انگیزی با خنجر بیان میکند آنهارا نزد ابراهیم میبرد .

دراین موقع اسمعیل آماده برای رفتن به میهمانی باز میگردد . وقتی چشمش به خنجر می‌افتد دربارهٔ آنها سئوال میکند . ابراهیم بالاخره خودرا ملزم می‌بیندکه حقیقت مطلب وی بگوید واسمعیل بدون تردید وتزلزل تسلیم اراده وامر الهی میشود وبا لحنی‌اندوهبار انگیز میگوید :

شا جانی کــه شد قربانی دوست خوش آن جسمی‌که بیسر در ره اوست
س نعمت حق را چگویــم زهی شادی کــه من قربان اویم
فــرمان مرا در خون طپیدن ز امر حق چرا گردن کشیدن

غم دل هاجر تازه میشود ومکالماتی که بین پدرومادر وفرزند دراین موقع ردوبدل حاکی برمطالب بسیار سوزناك ودلخراشی است دربارهٔ عشق بی شائبه و عطوفت‌بی‌منتهای فرزند . این مکالمات پراست از تعبیرات واستعارات شاعرانه ، ومبالغه نیست اگر گفته که هرکلمهٔ آن اشاره‌ایست به واقعهٔ رقت‌بار صحرای کربلا ونشانهٔ قدرت وکفایت مصنّف اینکه احساس ترس وترحّم را در ضمیر تماشاکن وحتی خوانندهٔ آن برانگیزد .

دردنبال این حادثه خوفناك حادثهٔ رقت‌انگیز دیگری رخ میدهد وآن موقعی است‌که برای کسب اجازه از معلم وخداحافظ گفتن با همدرسانش به مکتب میرود . با درنظر ارج ومنزلت استاد درشرایع ملی ایرانیان قدیم تأثیر این صحنه کاملا آشکاراست . حقوق معلم یا پدر روحانی تا پیش ازباز شدن پای فرهنگ مغرب ، وشیوهٔ تعلیم وتربیت به کشور ایران ، وظیفهٔ قاطبهٔ افراد ملت بود . ازاین رو این صحنه برای مردم ایران بخصوصی داشته است . خداحافظی گفتن به معلم وطلب بخشش وحلالیت ازاو برای مردم آن تأثیر ومفهومی را که برای ایرانیان دارد نخواهد داشت . اسمعیل پس ازکسب از معلم با همدرسان خود نیز خداحافظ میگوید وجمع شاگردان مکتب دریك آوازجمعی اده محزون ، اندوهٔ عمیق خودرا از دوری او اظهار میدارند ومیگویند :

که ای سرو ریاض کامرانی مبادا بی تو ما را زندگانی
بمکتبخانه بعد از تو نباشیم ز آه و ناله فارغ یك زمانی

تو بودی بلبل ما جمله طفلان　　　شود بعد تو مکتبخانه ویران
بیا بنشین بمکتب یك زمانی　　　منه بر جان ما داغ جدائی

پس‌از این صحنهٔ سوزناك صحنهٔ تأثرآور خداحافظی دیگری بین اسمعیل وهاجر اتفاق می‌افتد تا اینکه ابراهیم فرمان میدهدکه درکار خود شتاب کند واسمعیل بالاخره برای عزیمت آماده میشود .

مسافتی را در راه ، گرداگرد صحنه طی میکنند وبا ناله ونوحه بسوی زمین کعبه رهسپار میشوند . پس ازاینکه مجدداً به سکو میرسند لحظهٔ بحرانی بالاخره فرا میرسد وابراهیم خودرا برای عمل قربانی آماده میسازد ومیگوید :

ای جان پدر فدات گردم　　　قربان تو و وفات گردم
روراسوی قبلهٔ وفـا کن　　　دل را به محبت آشنا کن
همسایهٔ رحمت خدا شو　　　با خیل ملایك آشنا شو .

اسمعیل‌که با کمال رضا ورغبت تسلیم تقدیر است میگوید :

کنون این خنجر واین سر تو دانی　　　مکن تأخیر جانا تـا توانی
رضایم کاین تنم را سر نباشد　　　سرم را در جهان پیکر نباشد
شوم قربانی راه خدا من　　　جدا رأس من ایندم کن تو از تن

در این لحظهٔ دهشتبار ابراهیم رو بسوی آسمان میکند وباز بدرگاه خداوند مناجات میکند واسمعیل با حالتی بسیار مؤثر ورقت‌بار به پدر خود وصیت میکند وبا التماس از پدر درخواست میکند که چون از تاریکی دنیای آخرت بیمناك است مادر و همدرسانش پس‌از او مکرر بر سر مزارش بیایند و شمعهای روشن برگور اوبگذارند . سپس ازپدرخود تقاضا میکند که هنگام ذبح ، چشمان اورا ببندد مبادا چشمانش هنگام قربانی درچشمان پدر بیفتد . مناجات دیگری بازصورت میگیرد وبازتعلیقی پیش می‌آید وعلت آن اینست که هاجربی‌مهابا ووحشت‌زده بصحنه داخل میشود ومیگوید :

بحق ذات خـداوند عالمیان　　　دمی مکش به‌گلویش توخنجر بـرّان
بدان‌که خلق برای جناب ربّانی　　　کنند اگر شتر وگوسفند قربانی
بوقت ذبح نمودن همی دهند آبش　　　ز راه مهر و وفا میکنند سیرابش
ضیاء دیدهٔ من کم زگوسفندی نیست　　　ایا خلیل خدا اینهمه شتاب زچیست

اینجا موقع مناسبی است‌که گریز بصحرای‌کربلا بزنند وداستان غم‌انگیز حسین و خاندان او را بمیان بکشند زیرا مدت سه شبانه‌روز متوالی درگرمای سخت تابستان عربستان حسین وخاندانش از آب آشامیدنی محروم بودند .

متأسفانه تنها نسخه‌ای‌از این تعزیه‌نامه که دردست اینجانب است° بهمین‌جا ختم میشود وراقم حروف نیز دراینجا عبارت «تمام شد» را نوشته است . ما نمیدانیم آیا فرشته یاگوسفند قربانی نزد ابراهیم بازمیگردد یا نه بهرحال مثل تمام موارد ، داستان به واقعهٔ صحرای کربلا پایان می‌پذیرد .

° — در سه نسخهٔ خطی قدیمی دیگرکه نویسنده نیز° در اختیار دارد نیز داستان بهمین‌جا ختم میشود .

حکمت و فلسفه در ایران باستان

علی سامی

تا پیش ازاینکه پرده‌های ضخیم گذشت زمان از روی آثار وفرهنگ‌های کهن جلگه بین‌النهرین ودره‌های نیل و سندوفلات‌ایران‌برداشته شود ، اکثراً برآن‌بودندکه اندیشه‌های فلسفی، ازحکماوفلاسفه‌یونان‌سرچشمه گرفته‌است‌واین‌آنان‌بودند که فلسفه وحکمت را در جهان بنیان گذاشتند . ولی بدست آمدن اسنادومدارکی‌کم‌وبیش مربوط باین رشته درکشورهای شرق باستانی معلوم داشت‌که این ملل هرکدام بنوبه خود متناسب با پیشرفتهائیکه در راه دانش وکمال نموده بودند فلسفه خاصی هم داشته‌اند ودرعلوم معقول نیز کارمیکرده‌اند که همان اطلاعات دراثر آمدورفت یونانیها بنواحی آسیای صغیر وغربی مورد استفاده آنها ویون‌هائی‌که دراین کرانه‌ها ونواحی ، پراکنده ومتوطن بوده‌اند ، گردیده وپایه واساس فلسفه یونان را تشکیل داده است واز آن پس یونان فلسفه را بصورت یك دانش منظم تحت اصول وقواعدی درآورد .

تالس اهل میلت وفیثاغورس و دمکرتیوس با آگاهی ازفلسفه واندیشه‌های پژوهندگان شرق باستان ، مکاتیب‌فلسفی خودرا پایه گذاردند .

« فلسفه » واژه عربی واز فیلوزفیا یونانی Philosophia گرفته شده است . «فیلو» یعنی «دوستدار وطالب» و«زئوفی یا سوفی» یعنی دانش وحکمت رویهمرفته «دوستدار دانش» و «خواهان حکمت» معنی میدهد . ولی معنای مجازی و اصطلاحی آن عبارت از پژوهش وبررسی در روشهائی که بر اندیشه وکردار بشری حکمفرماست ، میباشد وشامل یك‌سلسله نظرات و قواعد فکری است که درباره حقیقت عالم وجود و چگونگی وشناخت جهان ومسائل مربوط به الهیات وعلم تکوین‌عالم ومباحث کیهانی وزمینی وانسانی ومطالب‌دیگری درهمین زمینه‌ها بحث مینماید .

اقوام سومر ومصر وبابل وایران وچین و هند ویهود هرکدام بنوبه خود قرنها پیش ازتمدن یونان اندیشه‌های جالب وریشه داری درباب الوهیت وعالم وجود وپیدایش جهان وانسان و خیر وشر مطلق وافکار دیگری ازاین قبیل‌داشته‌اند.

مثلاً فلاسفه والهیون سومری‌درپنجهزارسال‌پیش‌ازاین ، برای اثبات وجود خدایان اندیشه‌هائی مبتنی برمنطق داشته‌اند ومعتقد بودند همانطور که درنظم واداره امور آنچه که در دور وبر ودیدگاهشان قرارگرفته ، بدست بشر میباشد ، جهان هستی‌هم که سازمان آن بمراتب پیچیده‌تر وشگرف‌تراست ، بدست موجودات نیرومندتر وبرتر وشایسته‌تر ازبشرمعمولی است که درعین‌حال همیشگی وجاودانی هم هستند . زیرا اگر جاودانی نبودند ، پس ازمرگ ونیستی آنها ، جهان هستی دستخوش بی‌نظمی وآشفتگی وآشوب میشد و بآخر میرسید .

این وجودهای نادیدنی وجاودانی برتر ازانسان را دینگیر Dingir [1] یا خدا مینامیدند .

***

دانش و فلسفه وهنر ایران کهن ، بمراتب برترازمدارك اسنادی‌که امروز در دست است بوده ، و آنچه پویندگان و پژوهندگان این راه گردآوری نموده‌اند ، تکه‌هائی ازشکست وبست‌هاست که آشفتگیها وناهمواریهای روزگار بدان وارد ساخته و هرتکه‌اش را بجائی پراکنده است .

این دانش وهنرگاهی دراثر گسترش دامنه شاهنشاهی ، درفرهنگها وتمدنهای دیگر اثرگذاشته وزمانی هم بواسطه برخورد باسایر ملل متمدن باستانی از تمدنهای آنها متأثر گردیده است . یونان وروم وتازی وترك همه شیفته وفریفته ودست‌نشانده همین نفوذ معنوی و فرهنگی شدند ، هرچند بظاهر روزگارانی پیروزمند گردیدند .

در دوران درخشان شاهنشاهی هخامنشی ، بهم پیوستگی فرهنگی خاور وباختر عملا تحقق پذیرفت وایران یگانه عامل ونگاهبان وگسترش دهنده وپرورانندە دانشها و فرهنگهای

---

۱ – الواح سومری تألیف کرامر ساموئل امریکائی .

اقوام باستانی تابعه خود شد وازآن پس نیز در هردوره‌ای برحسب موقعیت جغرافیائیش وسیله بهم‌پیوستگی مدنیت‌های گوناگون مردمان شرق وغرب ، از دره سند تا وراء نیل و ماوراءالنهر تا دانوب ، چون مدنیت‌های ریشه‌دار بین‌النهرین ومصر وایلام و فنیقی وهند وارمنستان وخوارزم و غیره گردید . همین امر سبب شد که با اندیشه‌های رسا وفیلسوفانه، دربرابر مسائل عمیق ومعنوی زندگی بررسی نمایند وعناصر فرهنگی مختلف را دریك فرهنگ جامع و رساتری عرضه بدارند .

همین فرهنگ ودانش درکشورهای دیگرجهان ، بویژه همسایگان ، چه در دوران هخامنشیها وساسانیها وچه پس از پیدایش‌اسلام ، در دولت بزرگ اسلامی‌که پس‌اززوال این شاهنشاهی پهناور وامپراطوری بزرگ روم شرقی ، جانشین آنها گردید ، تأثیر شگرف و ریشه‌داری نمود واز خود درتمام مظاهرش اثرگذاشت .

درقسمت فلسفه وحکمت‌که خود یکی ازبخشهای جالب وپا ارزش این فرهنگ است درایران زمین ، خیلی پیش‌از آنکه یونانیان با این دانش آشنا شوند ، رایج بوده است واین موضوع درنوشته های افلاطون وارسطو ضمن مقدمه‌های خود برکتاب فلسفه منعکس است واشاره نموده‌اندکه مغان ایرانی ، قرنها پیش ازما یونانی‌ها فلسفه را درس میداده‌اند وحتی ارسطو فلسفه را درایران قدیمتر ازمصر دانسته است .

مغان ایرانی براسرار علم طبیعی وحکمت وریاضی‌آگاه بوده‌اند . واژه ماد و ماز ومغ ومگوش‌که معرب آن مجوس است به دانشور وخارق‌العاده معنی شده ودرجمع زبانهای اروپائی لفظ ماژیك‌که از ریشه مغی آمده بکار هـای شگفت‌انگیز وحیرت‌آورمعنی میشود . مـاژسته Majesty عنوان برترین مقام وبمعنی اعلیحضرت ازهمین کلمه گرفته شده نام‌کتاب بطلمیوس مجسطی Al majesty یعنی «برتر از همه کتابها» بهمین مناسبت میباشد .

منتها همانطور که روایت کرده‌اند وحتی درنوشته‌های اردشیر پاپکان و تاریخ‌نویسان بعداز اسلام اشاره شده ، اسناد کتبی ومشروح این علم مانند سایر علوم ، دریك نوبت هنگام حمله اسکندر بایران ودر نوبت دیگر هنگام تسلط اعراب بر ایرانزمین ، بدست امواج حوادث از بین رفت . پس بطور حتم نخواهد توانست از چگونگی این دانش آنطوریکه بوده است وبطور تفصیل ، اطلاعاتی گرد کرد . آنچه‌که درسطور آتی ازلحاظ خوانندگان عزیز میگذرد ، پرتوی ازآنست‌که درنوشته‌های تاریخ نویسان گاهی منعکس گردیده وامروزه مورد استناد ومدرك قرارگرفته وامیدوار میباشد این نارسا و مختصر گفتار سبب شود که دانشمندان بزرگوار واستادان فن با پژوهشهای ژرف‌تری ، اطلاعات مبسوطتر وفروانتری در دسترس علاقمندان وپویندگان قرار دهند . پلوتارك مورخ یونانی‌درکتاب «رجال‌نامدار» چندجا راجع بعلوم مغی اشاره نموده‌است یکی هنگامی است که تمیستوکل سردار بزرگ و سیاستمدار معروف آتنی بدربار خشیارشا[۲] پناهنده میشود و شهریار هخامنشی ازراه عنایت ولطف باو اجازه میدهد که بهمدان برود وعلوم مغان راکه بیگانگان از آموختن آن محروم بودند ، ازدانایان این فن بیاموزد .

درجای دیگر نوشته است که فرزندان اردشیرهخامنشی، فلسفه مغی «ماژیك» را از دانایان علوم فرا گرفته بودند و ضمن توصیف برادر اردشیر دوم کوروش کوچك مینویسد : که وی درمکاتباتش خودستاو میگفته است : «دل او از دل برادرش بزرگتر وخود او در فلسفه و علم ماژیك ازبرادر داناتر است» .

استاد بارتولد V. Barthold خاورشناس و دانشمند شهیر روسی در مقدمه کتاب «جغرافیای تاریخـی ایران» اشاره‌ای باینموضوع نموده وچنین نوشته‌است : «امپراطوری هخامنشی مثل دول عظیمه‌ای‌که بدست تمام‌کشورهای متمدن بنا گردیده‌اند ، درجه اهمیتش برای ملتی که موجد آن بود کمتر ازاهمیتی بود که همین دولت برای معاصرین متحد آن دارا بود . توسعه دائره معلومات جغرافیائی وکلیتاً افق دانش نمایندگان تمدن یونانی ، که هرودوت‌واسلاف وی درتألیفات خود ازآن سخن میرانند ، فقط زیر سایه فتوحات ایران حاصل آمده بود .»

امینانوس مـارسیلینوس Amminanus Marcelinus ازقول‌افلاطون‌نوشته : که فلسفه‌مجوسی درزمان باستان زرتشت تعلیم‌نمود ، وپس ازاوگشتاسب ، پورداریوش بیاموخته ، بهند رفت وبابرهمنان و فلاسفه آنجا آشنا شد وریاضت کشید ودر بازگشت از تجربه‌های خود بهموطنانش اطلاعاتی داد .

درکتاب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست ومحاورت شاه با حکیمان صحبت مینماید براین مضمون که : «اردشیر بحکیمانی که اززمانها مخبر بودند تکلم نمود ، زیرا عادت پادشاه با همه کسانی‌که بشریعت واحکام بودند چنین بود.» ونیز نوشته‌اند کـه وقتی هراکلیتیوس[۳] Heraclitos اهل افسوس[۴] Ephesus کتابی‌بنام‌درباره (کل) Peri - Tu Pantos

---

۲ - اردشیر اول‌را نیز نوشته‌اند .

۳ - هراکلیتیوس یکی‌از ۱۲ فیلسوف مهم یونان‌قدیم درقرن پنجم پیش‌از میلاد (۴۸۰ - ۵۷۰ ق . م .) میباشد . دو نفردیگر ازمعروفترین این دوازده نفر زنون Zenon رهبر رواقیون وسقراط میباشد.

۴ - افسوس یکی ازنقاط مقدس یونان باستان بوده‌است‌که بعدها یکی ازمراکز مقدس مسیحیت شد پولس یکی ازحواریون مسیح چون ازاین شهر دیدن‌کرده بود کتاب خودرا بنام افسوسیان نام‌نهاد .

نشار داد ، بقدری پیچیده و فهم آن دشوار بود ، که داریوش بزرگ اورا بدربار خود خواند تا غوامض ومشکلات آن کتاب را برای او حل نماید . دانشمند نامبرده دعوت داریوش را نپذیرفت وچنین پاسخ داد : «ازتظاهرات بیزار است وچون بکم قانع میباشد و آن کم درتزدیکی او یافت میشود ، نمیتواند بایسران بیاید .» تفصیل این دونامه را دیوژنس‌لائرتیوس Diogenes Laertios ضبط‌نموده‌است‌واصولا این دانشمند بطوریکه نوشته است نسبت بهمه مردم با نظر تحقیر و اهانت می‌نگریسته است او به Ho scoteionos «فیلسوف ظلمانی» موسوم گردیده بود .

آئین زرتشت وکتاب‌مقدس اوستا ، بحد فراوانی دارای تعالیم عالی اخلاقی و فلسفی است . تشریح اهریمن یا روح شر وزیانهائی که او برای پیشرفتهای اخلاقی واجتماعی‌بشر دارد ونمایانیدن راه پیکار با او وبرطرف ساختن تیرگیها و آشوبگریهائی که در جهان برپا ساخته ، برای طلوع وجلوه مظاهر و نور درخشان مزدائی ، شمه‌ای ازآن میباشد .

درنوشته های اخلاقی وفلسفی اوستا از دونیروی فعاله سپنت مینووانگره مینو بحث شده ، که جهان معنوی ومادی نتیجه فعالیت این دو نیرو میباشد ، همان دونیروئی‌که در یسنا اینطور یاد گردیده : «من میخواهم سخن بدارم از آن دوگوهری که درآغازززندگی وجود داشته‌که یکی ازآنرا باید خرد مقدس ودومی‌را خرد خبیث‌گفت . اندیشه وآموزش خرد وآرزو وگفتار وکردار در زندگی وروان ماباهم‌یگانه ویکسان است» (یسنا ٤٥) .

سپنت‌مینوبه «عقل‌مقدس»، «اندیشه‌پاك» و«روح خیر» وانگره مینوبه «اندیشه‌بد» و «روح‌شر» تعبیر ومعنی‌گردیده ، واین‌دونیروی فعاله درنهاد آدمی نیز که جهان کوچکی است فعالیت خودرا دارد ودائم درکشمکش است . اهریمن یا روح شر دردنیای پائین (سفلی) بشر میبرد . جنگ وکشتار و زمستان وبرف وسرما وجانوران موذی ، خرابی ، بلاها ، مرگ ، بی‌ایمانی ، شك ، نادرستی ، فریب و هرغریزه بد دیگری‌که دراین جهانست او بین آدمیان پراکنده ساخته‌است.

گفتار وکردار وپندارنیك ، وسیله تقویت وغلبه روح خیر با تمام قوا بر عوامل شر پیروز خواهد شد وجهان روشنائی پدیدار خواهد گردید . فلسفه زرتشت جهان کامل نیست ولی بسوی کمال پیش میرود وانسان‌هاکه با این جهان اسرارآمیز سروکار دارند ، باید در نیل باین هدف کمك نمایند ودربکمال رسانیدن جهان کوشش کنند .

«وقتیکه بشربکمك راستی بدروغ‌چیره میگردد ، وقتی که پرده ازروی‌زشتی وجهان نادرستی‌که مدتی بر خداوندان دروغ وفرومایگان فرمانی داشته ، برداشته میشود ، آنوقت ای خدای من ، موسم بهار ستایش بتو میرسد وپیغامت اثمار شیرین ولذیذ خودرا ببار خواهد آورد .»

درفلسفه زرتشت خوشبختی وبدبختی وگناهکاری و بیگناهی ، بدست خود شخص است . اومیتواند زندگی را به خوشی وخیر بگذراند یا به اندوه وشر ، وکردار شخص‌است که اورا بسوی بهشت یا دوزخ راهنمائی مینماید . دریسنا آمده «ای آهورمزدا بواسطه اندیشه نیك وبواسطه بهترین درستی و بواسطه اعمال وگفتارنیك سرانجام بنزد توتوانم رسید .» و «بشود که ما ازرمره کسانی باشیم که جهان را بسوی ترقی وکمال میکشاند .» سه پایه اساسی فلسفه زرتشت «گفتار ، کردار ، پندار نیك» قرنها بعد در گفته های بودا باین طرز منعکس شد «دراعمالت با انضباط باش در سخنت‌با انضباط باش درفکرت با انضباط باش در همه چیز با انضباط باش». فلسفه سانکهیه هند مانند فلسفه زرتشت به دوقوه معنوی ومادی‌خیروشر «پروشه وپرکریتی» اشاره مینماید . اثرفلسفه وکیش زرتشت در فلسفه وآئین یهود و مسیحیت نیز تا حد زیادی مشهود است که ذکر آنها دراین مقاله بدرازا میکشد و بمقاله دیگر موکول میگردد وهمچنین‌ازانعکاس تعلیمات عالیه و حکمت زرتشت در افکار حکمای یونان از قبیل هراکلیتوس دماکریتوس (٤٦٠ ق.م) پتیکوراس (فیثاغورث) ، افلاطون ، ارسطو و رواقیون (پیروان زنون) ، محققین شواهدی بدست آورده‌اند ، پاره‌ای عشق افلاطون را زاده آئین مهر پرستی ایرانیان دانسته‌اند .

ارسطو فلسفه و حکمت حکمای ایران را از حکمت و فلسفه مصرقدیمیترمیداند وبموجب بررسیهای عمیق‌دانشمندان سیر تکامل عرفان درنزد حکمای یونان درآغاز ، از سرچشمه حکمت‌زرتشت آبخورده است ونیزنوشته‌اندکه فیثاغورث‌حکیم یونانی نزد دانشمندان ایرانی مخصوصاً شخصی بنام زرتشت قسمتهائی را آموخته است . رابیندرات تاگورفیلسوف فقید بزرگ معاصر دربـاره فلسفه زرتشت گفته است «زرتشت بزرگترین پیغمبری است که دربدو تاریخ بشر ظهور نموده وبوسیله فلسفه خود ، بشر را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخت . او مانند پاسبانی بودکه منفرداً برقله‌کوه رفیعی منتظر طلوع خورشید ایستاده بود وهنگامی‌که دید اولین اشعه خورشید از افق نمودارگشته ، بوجد آمده وعالم خفته را با بانگ سرود خود ازخواب غفلت بیدار ساخت .»

مولتون مینویسد : «زرتشت از نخستین متفکرین است‌که آئین خودرا برپایه‌اخلاقی‌گذاشت. او درجستجوی‌یك‌آسمان‌نو ویك زمین نو بودکه درآنجا درستکاری فرمانروا باشد.»

درکتاب سیرتمدن وتربیت درایران باستان تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن از قول گوتـه Gotze دانشمند آلمانی

چنین نقل شده[5] که بنا به تحقیقات این دانشمند «ایرانیها در پدید آوردن نگرش هومرال Humeral Theory شریك‌بوده ولی‌نگرش‌مهم دیگری‌که نگرش هومرال فرع آن‌است وایران درپیدایش آن دخیل بوده ، همانا نگرش اساسی جهان کهین یا باصطلاح اهل حکمت ، عالم اصغر است . شرح این نگرش دربندهش داده شده وبعدها مانی (۲۱۵ تا ۲۷۵ م) نیز آنرا بوضع دیگری بیان نمود وبرحسب این نگرش ، آدمی جهان کوچکی است ولی هستیش[6] نماینانده جهان مهین ویا عالم اکبر است . دردوره اسلام نیز تسلسل همین فکر درافکار حکمای ایران منعکس است .

بعد مؤلف کتاب سیرتمدن درحاشیه توضیح میدهد : «درکتاب بندهش[7] فصلی است پیرامون اینکه جسم آدمی انعکاس عالم است . درآنجا هرقسمتی از تن آدمی بقسمتی از زمین تشبیه شده :

پشت آدمی آسمان را مانـد ، بافتهها خاك‌را ماند ، استخوانها بسان کوهها‌ست ، رگها مانند رودخانه‌هاست خون درتن آدمی آب دریاهارا ماند ، جگر بسان نبات است و در جایهای بدن که مو بطور وفور روید مانند جنگل است ، نخاع آدمی مانند فلز مایع درزمین است .

درمیان نوشته‌های‌هیپوکراتس‌کتابی بنام«پری‌هبدمدن» Peri Hebdomadon میباشد واین کتاب باندازه‌ای شبیه محتویات‌کتاب بندهش‌ایرانی‌است‌که نمیتوان باورنمودایرانیها دریك‌گوشه دنیاعقیده مستقلی بدنیا داده ، ویونانیها نیزهمان عقیده را مستقلانه درجای دیگر پرورانیده باشند .

ناگزیر یکی ازاین دو ، باید از دیگری اقتباس شده باشد . ازمسطورات‌هیچیك ازدوکتاب‌مزبورقدمت‌آنرا نمیتوان معلوم داشت ، ولی‌افلاطون با نسخه یونانی آشنا بوده وبندهش نیز از نو گردآورده پس ازاسلام است . باوجود این‌مدارك ، زبان شناسی نشان میدهد که بندهش ازمطالب اوستائی است منتها بمرور زمان تصرفاتی درآن صورت گرفته است .

دکترالگودانگلیسی Elgood گوید : که ترجمه یك جمله بندهش که در بالا نیز آورده شده ، بیونانی چنین است «نخاع بدن مانند فلز مایع درزمین است» . نخاع گرم و مرطوب است . درصورت ظاهر این عبارت طابق‌النعل‌بالنعل جمله‌ای بیش نیست ، ولی لغت مرطوب ظاهراً ترجمه لغت اصلی یونانی «هوگرون» است که بمعنی مایع میباشد . دکتر الگود استدلال میکندکه لغت اوستائی وپهلوی برای فلز را میتوان بآسانی با لغت داغ اشتباه نمود وظاهراً چون یونانیها این‌فکررا ازایرانیها اقتباس نمودند منتها درفهم جمله درضمن ترجمه یونانی برای آنها سهو روی داده ولی مستنسخین بعد خواستند آنرا درست‌کنند باین‌ترتیب درساختمان جمله‌اشتباهی رخ داد .

دوران این فکر مانند بسی افکار دیگر درایران پس‌از اسلام نیز بازمانده وازاینگونه است :

اتـزعم انك جرم صغير
وفيك انطوى‌العالم الاكبر
(حضرت امیر ع)

***

تو خودرا چیز کوچك می‌نپندار
جهانی باشد انور تو پدیدار

***

خدای‌را دوجهان است فعلی وعقلی
یکی بمایه قلیل و دگر بمایه کثیر
جهان فعلی دنیا ، جهان عقلی شاه
یکی جهان صغیرو دگر جهان‌کبیر
(عنصری)

***

پس بصورت عالم اصغر توئی
پس بمعنی عالم اکبر توئی
(مولوی)

حکما تمام موجودات وآنچه غیر حق است عالم‌کبیر گویند وانسان را عالـم صغیر . آنچه درعالم کبیر است نمونه‌ای از آن درانسان موجودمیباشد . بعضی گفته‌اند که انسان کامل خود عالم کبیر است وباقی نسبت بوی عالم صغیر ، زیرا علت غائی موجودات اوست ودر حدیث قدسی «لولاك لما خلقت‌الافلاك» خطاب بحضرت محمد ص که اگر تو نبودی آسمان وزمین را خلق نمی‌کردم ، اشاره بهمین مطلب است .

5 - Gotze, Persish Weishitin Griechischem Gewande Zshr. F. indol, U. Iran 2:60, 28, 167, Leipzig 1923.

۶ - صفحه ۳۲۷ سیر تمدن وتربیت درایران باستان .

۷ - کتاب بندهش Bunda hishn یکی ازآثار کتبی ایران‌کهن ودارای ۴۶ فصل وسیزده هزار کلمه پهلوی درتکوین جهان ، طبیعت ، حکمت ، تاریخ ، قواعد دینی ، حکایات ودرحقیقت خلاصه‌ای ازاوستاست مهمترین فصول آن اهورمزدا ، اهریمن ، آخرزمان ، آفرینش ، روز وهفته و ماه ، تکوین آفرینش وخلقت ستارگان واصطلاحات نجومی «منظورازخلقت هفت‌آسمان، هفت خلقت دنیا، امشاسپندان «جاودانیهای پاك» و وظایف آنها شرح نبردهائی‌که آسمان وآب وزمین و گیاهان وگاو کیومرث وفرشتگان وستارگان بااهریمن نمودند، آمدن روح اهریمن درزمین وستارگان .

صاحب گلشن رازنیز فرموده :

آئینه ، عالم عکس و انسان
چو چشم عکس دروی شخص پنهان
ـم عکس و اونور دودیده است
بدیده دیده را دیده که دیده است
، انسان شد و انسان جهانی
از این پاکیزه تر نبود بیانی

***

اسرار این جهان مجهول وراز بزرگ زندگی وپرسش
ـاوستا شده «برای چه آفریده شده‌ایم ؟» «ما را کی
؟» «بکجا خواهیم‌رفت ؟» وبسا وچون‌وچراهای دیگر،
، مورد پرسش وابهام ودرعین حال‌کنجکاوی متفکرین
ـای باستانی بوده ونخستین بار باین سئوال درهمان‌کتاب
که در عداد نخستین اثرادبی دنیای‌کهن است‌برمیخوریم.
اسلام باز حکما وفلاسفه ایران واروپا نیز درکشف این
پرسان ودرتکاپو بوده‌اند . دامنه این‌پرسش بسیاروسیع
ـگامی‌که تاریخ بیاد دارد توسط اندیشمندان و فلاسفه و
ـگان راه حق و وادی حقیقت بمیان آمده است ولی دست
کنون بدامان آن نرسیده وپژوهش زیست‌شناسان و
دانان راز این چیستان را نگشوده است .
ـریسنا : ٤٤-٣ چنین گفته شده است :
«ازتو میپرسم ای اهورمزدا براستی مرا ازآن آگاه
کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش
ـتی گردید ؟
کیست آن کسی‌که ماه ازاوگهی پراست وگهی تهی ؟
ی مزدا این وبسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم

***

ـتو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما :
ـیست نگهدار این زمین درپائین ، وسپهر (دربالا) که
شیب فرود نمیآید ؟
ـیست آن آفریننده آب وگیاه ؟ کیست‌که بباد و ابر
آموخت ؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاك ؟
تو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما
ـیست آفریننده خواب خوشی‌بخش ، وبیداری
ـیست آفریننده بامداد نیمروز که مردم را برای بجای
ـماز همی خواند[8] .
دریسناها ۲۹ :
شما روان جهان دادخواهی‌کرد
ی چه مرا آفریدید ؟ که مرا ساخت ؟ فرا گرفت مرا
پاول و ستیزه وپریشانی و آشفتگی وسختی ، نیست
برای من نگهبانی جز از شما
پس بمن بنمایانید نیکان وکوشش‌کنندگان را[9] .

دربند یازدهم از اندرز خسرو کواتان قریب بهمین مضمون سئوالاتی شده که پاسخ آنرا نیز داده بدین مضمون :
«این نیز گفته‌اند که هرکس باید دانستن که از کجا بیامده‌ام وچرا ایدرهستم پس من باز بکجا باید شوم وچه از من خواهند .
۱۲ : من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده‌ام برای بستوه آوردن دروغ ایدر هستم وبازپیش هرمزد خدای بایدم شدن . از من اشوئی «تقدیس» وعمل دانایان وتعالیم خردمندانه وخوئی پیراسته خواهند .
حکیم عمر خیام در قرن پنجم همین پرسش را تکرار کرده :

کس می نزند دمی دراین عالم راست
کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست ؟

حافظ
عیان نشد کـه چرا آمدم کجا بودم ؟
دریغ و درد که غافل زحال خویشتنم

مولوی :

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده‌ام آمدنـم بهر چه بود
بکجا میروم آخر ننمائی وطنم
مانده‌ام سخت عجب کزچه سبب ساخت مرا
یا چه بوده‌است مراد وی ازین ساختنم
جان که از عالم علوی است یقین میدانم
رخت خود باز برآرم که همانجا فکنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالـم خاك
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
خنك آنروز که پرواز کنم تا بر دوست
بهوای سر کویش پروبالـی بزنم
من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم
آنکه آورد مـرا ، باز برد در وطنم

نظامی گوید :

دگر ره گفت ما اینجا چرائیم
کجا خواهیم رفتن در کجائیم

۸- ص ۷۱ گاتها تألیف استاد پورداود .
۹- صفحه ۱۳ تا ۲۹ نوشته سرگرد اورنگ .

جوابش داد و گفت از پرده این راز
نگردد کشف تو بـا پرده میساز
چو زین سرگشتگان یابی رهائـی
بدانـی خود که چونی وز کجائی

این افکار واندیشه‌ها که دراوستا منعکس است و ذکر گردیم ، درادوار باستانی بسایر متفکرین وفلاسفه نیز سرایت نموده است . مثلا ضمن اندیشه‌های بودا این جملات را میتوان یافت «شما نمیتوانید بدانید که ما از کجائیم وبکجا میرویم؟ همچنانکه نمیتوانید بدانید که زندگی از کجا سرچشمه‌میگیرد وبکجا میرود ؟ ما مثل اشباح تهی هستیم «ازدرد متغیر خود چه لذاتی توانیم برد ؟»[10] در اوپانیشاردها Upanishads یکی‌ازقسمتهای وداها درباره اسرار این جهان مجهول‌مطالبی بدین مضمون است :

ما ازکجا پا بعرصه وجود گذاشته‌ایم ؟ کجا زندگی کرده‌ایم ؟ بکجا میرویم ؟ ای برهمنانی که دانای این راز هستید بما بـاز گوئید بفرمان چه کسی دراین جا رخت اقامت افکنده‌ایم[11] . این اندیشه‌ها از شرق بغرب هم رفته‌است «دانته» درکتاب «کمدی الهی» و «آبه مورو» در کتاب «ازکجا میآئیم» «هگل» در «مبدا انسان» لوئی راسین در قطعه مشهور«مذهب» شاتوبریان درکتاب «جلال‌مسیحیت» از همین موضوع سخن رانده‌اند[12] . پاسکال درکتاب مشهور اندیشه‌ها جلد اول گفته است «نمیدانم چه کسی مرا بدنیا نهاده است . دنیا چیست ومن که هستم ؟همچنانکه نمیدانم ازکجا آمده‌ام و بکجا خواهم رفت ؟» .

لامارتین بزرگترین نویسنده و سخنور قرن نوزدهم میلادی فرانسه درقطعه ابدیت L'immortalité بهمین مضمون با عبارت دلپذیری گفته است «که هستم واز کجا آمده‌ام؟ برای چه دراین زندان تنگ مقید شده‌ام ؟ که باید باشم و بکجا باید بروم؟» .

***

دانش و فلسفه وحکمت درزمان شاهنشاهی ساسانی‌که چهارقرن‌وربع دوام پیداکرد با پیشرفتهای شایان اهمیتی سیر خودرا نمود . ایـن جنبش اززمان اردشیر بنیان‌گزار آن شاهنشاهی و شاپور اول جانشین او آغاز ودر دوران فرخنده خسرو انوشیروان بدرجه ترقی وتعالی رسید .

ازاین دوپادشاه دانشمند و دادگستر ، بیش از سایر پادشاهان این دودمان با فر وشکوه ، نسبتاً مدارك وشواهدی دربن باره در دست است . ابوسهل‌ابن نوبخت در کتاب «النهطان» متذکر گردیده است که درزمان اردشیروشاهپور مقدار زیادی از کتابهای چین و روم و هند ، بفارسی ترجمه ونقل گردیده وبعداز آنها انوشیروان همه را جمع‌آوری و بدانهـا عمل کرد زیرا خاطر او بدانش و دانشخواهی شیفته بود .

فلوطین Plotin حکیم وفیلسوف رومی مقیم مصر چون میخواست با حکمت وفلسفه ایـرانیان آشنا گردد همراه گردیانوس Gordianos که با شاهپوراول جنگ داشت ، بایران آمـد وازمحضر دانشمندان و فلاسفه ایرانی بهره‌ها برگرفت ودر بازگشت بروم رفت و آنجا ماند و تعلیم‌طالبان حکمت را بعهده گرفت . دانشمند فقید شادروان فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا مینویسد : «اما از آنجاکه میدانیم فلوطین خود برای استفاده ازحکمت شرق بایران آمده واز گفته‌های دانشمندان واشراقیون اسلامی هم برمیآید که دراین کشور ازدیرگاهی حکمائی بودندکه درمسلك اشراق قدم میزده‌اند ، میتوان تصور کردکه افلاطونیان اخیر عقاید خودرا از مشرق گرفته باشند[13]» .

ابوعلی‌مسکویه‌درتجارب‌الامم‌مقداری‌ازسخنان وعبارات خسروانوشیروان‌راکه آن‌شاهنشاه ضمن‌کتابی درباب‌کارورفتار خویش نوشته وآن کتاب در قرن چهارم هجری بعربی ترجمه شده نقل مینماید . راجع بدانش‌پروری انوشیروان از قول خود او چنین نقل شده : «اقرار بشناسائی حق ودانش و پیروی کردن از آن ، یکی ازبزرگترین آرایشهای شاهان است وازچیزهائیکه برای شاهان بزرگترین زیان را دارد ، یکی سرباز زدن از آموختن است وخودرا برتر ازآن‌شمردن که درجستجوی دانش برآیند وآنکس‌که علوم نیاموزد دانا نخواهد بود .»

آگاثیاس Agathias تاریخ‌نویس یونانی در سده ششم میلادی (متوفای ۵۸۳ م) با آنکه از مخالفین انوشیروان بوده ، نتوانسته است مراتب دانش‌پروری وکمال دوستی و عشق بفلسفه وحکمت این شهریار دادگسترا نادیده انگارد . وی اظهار تعجب وحیرت مینماید که پادشاهی با وجود گرفتاریهای امورجنگی و مملکتداری چطور از آموختن «فلسفه» آنی غفلت نمی‌نموده و مینویسد که «اورانوس» فیلسوف وپزشگ بزرگ سوریه را بدربار جلب نمود تا از وی حکمت و فلسفه بیاموزد ونوشته‌اند که او از جوانی تحصیل فلسفه را آغاز نمود وبا تعلیمات ارسطو وافلاطون آشنا شد .

ژوستی‌نیانوس امپراطور روم شرقی (رومیةالصغری –

---

۱۰ – فلسفه شرق تألیف مهرداد مهرین .
۱۱ – کتاب هند وهمسایگانش تألیف ویل دورانت ص ۶۰۱ .
۱۲ – کتاب نغمه‌های شاعرانه لامارتین ترجمه شجاع‌الدین شفا .
۱۳ – جلد اول سیر حکمت در اروپا صفحه ۹۲ .

انس ۲۵۶ تا ۵۲۷ م) وقتی‌که مدارس فلسفی آتنه[۱۴]
سکندریه ورها[۱۵] (شمال جزیره) دارالعلم معروف سنت‌افرم
Saint Ephr را بست ، هفت تن ازدانشمندان مدرسه آتنه
یار انوشیروان روآوردند ، وی مقدم آنهاراگرامی ومغتنم
ست و ورود آنها بحوزه شاهنشاهی ساسانی بسیار پرارزش
هم ، ودرگسترش حکمت‌وفلسفه‌که بعدها پایه حکمت‌وفلسفه
می‌گردید ، مؤثر بود .

دو کانون بزرگ علمی وفلسفی درامپراطور روم موجود
. . آتن محل تعلیم فلسفه وادبیات و علوم اجتماعی و
کندریه مرکز علوم روحانی وآئین . دانش پژوهانی‌کـه
ب یکی ازاین دو رشته علوم بودند هرکدام بیکی از این
کز رومیآوردند . مدارس دیگری نیز در قسطنطنیه ،
وت ، رها ، نصیبین ، گندی شاپور وحران وجودداشت ،
درآنها علوم الهیات ازروی فلسفه ومکاتیب یونان تدریس
د . سایر دانشهائی‌که درین مرکز علمی تدریس میشد علوم
نیقی وریاضیات بوده است .

دراوائل قرن ششم میلادی امپراطور روم دانشمندان‌آتن
که پابست بآئین وآداب ومذهب یونان قدیم بودند ؛ تحت
رقرارداد وآنان ناگزیر بجلای وطن وآمدن بدربارایران
د، یکی‌ازاین دانشمندان‌مهاجرداماسکیوس Damascius
کتاب خود De principus اطلاعاتی از عقاید فلسفی‌مشرق
ن‌که هنگام اقامت خوددرایران‌کسب‌کرده‌بود ، نوشته‌است.

انوشیروان با حکمای مهاجر مباحثات فلسفی نمود و
نام عقد قرارداد با ژوستی‌نیانوس مخصوصاً یك ماده افزود
فلاسفه ودانشمندان نامبرده آزادی فکر وعمل داشته باشند
رانند به شهرهای خود برگردند . عشق وعلاقه او بفلسفه و
مت سبب شد که در مغرب زمین معتقد شوند که یکی از
ردان افلاطون بر اورنگ شاهنشاهی ایران تکیه زده‌است،
بهای فلسفه ارسطو وافلاطون در زمان او بزبان پهلوی
مه گردید . حکمای ایران درین دوره خود مشرب‌فلسفه
اگانه‌ای انتخاب نمودند ودسته‌ای را تشکیل دادند که در
ه اسلام بنام «خسروانین پهلوبین» نامیده شده ودرپاره‌ای
باحث فلسفه آراءآنهـا محل شاهد قرار گرفته است .
جمله صدرالمتألهین شیرازی وحاج ملاهادی سبزواری
رد چنین مشربی را درتألیفات خود ذکر کرده‌اند .

«الفهلویون عندهم حقیقة ذات تشکك نعم مراتباً غنی
تختلف کالنور حیثماً تقوی وضعف .»

یکی ازهفت‌تن حکمای‌یونانی پریسکیانوس Priscianos
الی لیدی (پریسین) کتابی درجواب سئوالاتی کـه
یروان ازاونموده نوشته‌است. ازسئوالات خسروانوشیروان
طه و ذوق او برای فهم حکمت پی برده میشود ونمودار
میسازدکه شهریار ساسانی تا چه حد تیزهوش ومتفکر ومحقق
ودرصدد پی بردن بمعضلات بوده است .

عنوان این کتاب «حل مشکلات فلسفه پریسین‌که خسرو
انوشیروان طرح‌کرده‌است Perician Philosophi Solution
Corum de Quibus duBitavit Chostroes Persarum
شامل پاسخهائی درمسائل مختلف علم‌النفس ووظایف‌الاعضا و
حکمت طبیعی وتاریخ طبیعی میباشد فهرست پرسشهای خسرو
انوشیروان بدینقرار نقل میگردد : [۱۶]

۱ – ماهیت روح چیست ؟ آیا روح درتمام موجودات
یکسان است ؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان
میشود یا بالعکس اختلاف ارواح است ؟

۲ – خواب چیست ؟ آیا فراهم آورده همان روحی‌است
که دربیداری عمل میکند یا اینکه فراهم آورده روح دیگری
است ؟ آیا باصل گرمی وسردی مزاج مناسبت دارد ؟

۳ – قوه مخیله چیست ؟ وازکجا میآید ؟ اگر یکی‌از
مدارك روح است آیا خدایان آنرا تولید میکنند یا ارواح
ضاره ؟

٤ – چرا در تمام اقالیم سال ، تابع چهار تکامل ، بهار،
تابستان ، پائیز وزمستان است ؟

۵ – چرا طبیبانی‌که درنوع مرض موافقت دارند در
داروی همان مرض موافقت ندارند تاحدی‌که همان داروئی را

---

۱٤ – مدرسه آتنه Athéné را هادرین Hadrian (۱۱۷ تا ۱۳۸ م)
که‌درآتن و روم حکمروائی داشت ساخت وآنرا بافتخار رب‌النوع
«آتنه» وشهر آتن وفرهنگ آتنوم Atheneum بنام آتنه نامید . اتنوم
دربسیاری ازکشورهای اروپائی بامعانی علمی وادبی بکار میرود .
دربلژیك دبیرستانهای دولتی‌را آتنه مینامند . درانگلستان برای‌انجمنها
وباشگاههای علمی وادبی علم گردیده و باواژه‌های لیسه ، آکادمی ،
موزه ازکلماتی است‌که برای مجامع علمی وهنری بکار میرود . موزه
درابتدا بمعبدی اطلاق میشده‌که مختص موزه‌ها یارب‌النوع‌های نه‌گانه
شعر وسرود بدینشرح : Melpoment, Enterpe, Erato, Calliop,
Uranis, Thalis, Trepsichorc, Polymnio.
ولی موزه اسکندریه مرکز تتبع وتحقیق علمی بود ودرآن دانشمندانی
تدریس میکرده‌اند وداتشیاران وشاگردانش درهمانجا میماندند وتالار
اجتماعات وایوانها برای مطالعه وفحص وبحث داشته . آزمایشگاه و
رصدخانه وباغ حیوانات ونباتات‌نیز داشته است . امروزه موزه بجائی
اطلاق میشودکه اشیاء نفیس باستانی درآن گردآوری شده .

۱۵ – رها : نام سریانی «ادسا» «اورفای فعلی» درشمال بین‌
النهرین پس‌ازاسکندریه درزمان سلوکوس بنام یکی ازشهرهای مقدونیه
ادسا نامیده‌شد وسپس تاقرن پانزدهم میلادی نزد تازیان رها خوانده‌شد
درحوالی همین شهر والرین Valerian امپراطور روم از شاپور اول
شکست خورد (۲٦۰ م) درزمان سلوکیها مرکز زبان سریانی و درقرن
دوم میلادی یکی ازمراکز مهم عیسویان بوده است .

۱٦ – صفحه ۳۸ شماره اول خرداد ۱۳۱۲ مجله مهر بقلم استاد
فقید سعید نفیسی .

که بعضی زیان‌آور میشمارند ، بعضی دیگر سودمند میدانند واز آن بهبودی میآید ؟

۶ – چرا بحراحمر هرروز مدّ وشب جـزر دارد ؟

۷ – چگونه میشودکه اجسام ثقیل درهوا خودرا نگاه میدارند ولی مکمن آتش همچنان که درآثار جوی مشهود است جز در رطوبت نیست ؟

۸ – چرا انواع‌مختلف‌حیوانات‌ونباتات‌راچون‌ازناحیه‌ای بناحیه دیگر برند پس اززمانی معین وبعدازچندبار که نسل پذیرد روئیده شود ، اشکالی‌بخود میگیردکه مختص آن ناحیه است که آنرا بدان برده‌اند واگرخاصیت هوا وزمین است‌که درآنها تغییرمیآورد ، چگونه است‌که تمام اشخاص ازیك‌نوع . که دائماً درتضاد همین آثاربوده‌اند ، یك‌سیما وقیافه ندارند ؟

پروفسور کریستیان بارتلمه خاورشناس آلمانی ضمن ایراد یك سخنرانی جالبی در جشن تأسیس «فرهنگستان علوم هایدلبرگ» درتاریخ ۱۱ ماه مه سال ۱۹۲٤ چنین‌گفته است:

«مغرب‌زمین بخسرو انوشیروان دین فراوان دارد . وی دستور دادکه آثار فلاسفه ودانشمندان یونانی را بزبان رسمی امپراطوری ساسانی یعنی بزبان فرس میانه ترجمه کنند . این ترجمه ها چند قرن بعد دوبـاره بزبان عربی ترجمه شده وهمین ترجمه‌ها بودند که اساس شگفتگی علم دراسپانیا هنگام تسلط اعراب‌گشته وازآنجا نیزغالباً بواسطه دانشمندان یهودی، سایر اقوام اروپائی را تحت نفوذ خود قرار دادند»[۱۷] .

راجع باهمیت علوم عقلیه و فلسفه ووسعت دامنه آن در زمان ساسانیان عبدالرحمن‌ابن خلدون درکتاب «العلوم‌العقلیه واصنافها» شرحی دارد که ترجمه آن چنین است[۱۸] :

« وبدانکه مابین اممی که اخبار وتواریخ احوال‌ایشان بما رسیده است اقوامی‌که از همه بیشتر بعلوم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دوقوم بزرگ قبل ازاسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند ، اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است ودامنه آن بغایت وسیع وبمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان وطول مدت سلطنت آنان ، و گویند که این علوم یونانیان ازجانب ایرانیان منتقل شده است .»

«وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان‌را منقرض نمود وبرکتب و علوم ایرانیان‌که از حدحصربیرون بود استیلا یافت ووقتی‌که مملکت‌ایران (بدست عرب) مفتوح گردید کتب بسیاری درآن سرزمین بدست ایشان افتاد سعدبن ابی‌وقاص (سردار لشگر عرب) بعمرابن‌الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت ودرترجمه نمودن آن کتب برای‌مسلمانان رخصت طلبید عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید . چه اگرآنچه درآنهاست راهنمائی است خداوند مارا براهنمائی به از آن راهنمائی کرده است واگر گمراهی است خداوند مارا ازشر آن محفوظ داشته است معهذا آن کتب را درآب افکندند وعلوم ایرانیان که درآن کتاب مدّون بود از میان رفت وبدست ما نرسیده است .»

---

۱۷ – زن درحقوق ساسانی سخنرانی پرفسور بارتلمه ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی .

۱۸ – صفحه ۲۰ جلد اول یشتها نوشته استاد پورداود ترجمه از علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی .

ایران در آئینهٔ جهان

کیکاوس جهانداری
از کتاب لوئی‌هوو

معماری دورهٔ هخامنشیان

با درنظر گرفتن مبانی سیاسی و دینی‌که بیش‌از دوقرن با استحکام وصلابت تمام موجب بقای این امپراطوری گردید می‌توان گفت‌که معماری هخامنشیان بیشتر متکی برهدفهای شاهنشاهی است . دین اهورامزدا استفاده از معابد را ممنوع کرده است . پس چون معماری درخدمت دین وآئین نبوده است منحصراً هـّم خودرا موقوف به اجلال واکرام سلطنت کرده است . مهمترین بنائی‌که از آن دوره به ما به‌یادگار رسیده است‌کاخ پادشاهی است . پاسارگاد اصولاً به معنی «اردوی پارسیان» است . در واقع نیز این‌کاخ بیشتر به اردوگاهی می‌ماند تا به‌کاخی ودرطول تقریباً ۲٫۵کیلومتر گسترده شده است . هنگامی‌که کوروش اقامتگاه خودرا درآن دیار برپا داشت «پاسارگاد» فقط از چند بنای سلطنتی تشکیل می‌شد درفضای وسیعی که بدور آن دیوار کشیده بودند با خیمه‌هائی کم‌وبیش بزرگ وبرحسب فصل سال باگله‌های رمه[1]. صفهٔ مصنوعی‌که این حصار برآن مسلط است ازپیش وجود داشته است وبدون شك از آثارکمبوجیه اول است . به این صفه امروز تخت مادر سلیمان می‌گویند . این صفه از توده‌ای از سنگ‌های خرد وشکسته‌که به صورت تخته سنگهای جسیم (ارتفاع بعضی‌ازآنها ازچهارمتر متجاوز است) درآمده — آنهم بدون ملاط — ساخته شده‌است . درداخل دیوارها همانطورکه مرسوم پارکها وباغهای بزرگ است آثار باشکوهی با فواصل نسبتاً زیاد ازیکدیگرتعبیه‌کرده بودند .

یونانیهاگذشته ازاین ازباغی صحبت می‌کنندکه‌گورکوروش درآن قرارداشته است . باحفریات سال‌های ۱۹٤۹ و۱۹۵۰[2] مدخل این بنای عظیم‌که در زاویهٔ جنوب شرقی دیوار قرار دارد اززیرخاك آزاد شد . این بنا عبارت است از يك‌تالار ستون‌دار ودوبنای ضمیمه . دو ردیف ستون هريك مرکب ازچهارستون سقف این تالار بزرگ را نگاه می‌داشته است . درهرطرف دروازهٔ اصلی در داخل دوگاو بالدار و درخارج دوگاوی‌که دارای سرانسان هستند تعبیه شده است ، این چهارنقش حیوان‌کاملاً به سبك آسوری است . ازدهانهٔ درها درقسمت طولی چیزی

---

1 - A. Godard, l'Art de l'Iran, Paris 1962, p. 118.

2 - E. Herzfeld, Bericht über die Ausgrabungen von Pasargadae, 1928, in *Archäologische Mitteilungen aus Iran I (1929)*.

3 - Palace of the stele.

کاخ خشایارشا - تخت جمشید

حجاری - نبرد شیر و گاو - تخت جمشید
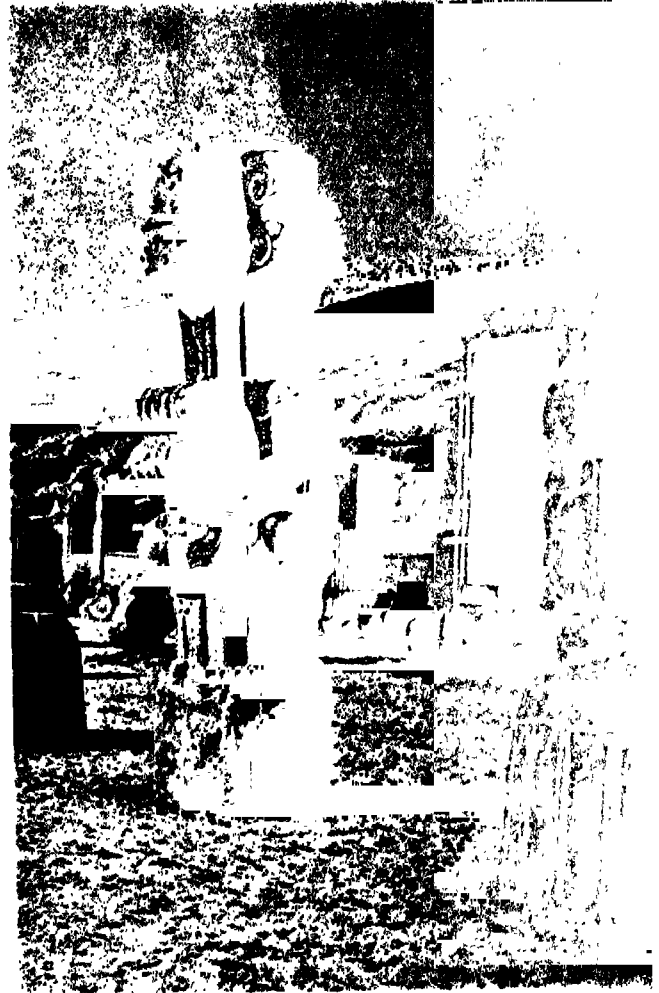
به جا نمانده مگر یك جرز درگاه‌که دارای حجاری است وبه تبعیت ازآن به تمام بنا نام «کاخ ستون»[4] را داده‌اند. این جرزکه باید متعلق به اواسط قرن ششم قبل‌ازمیلاد باشد ۲٫۷۵ متر ارتفاع دارد . گفته‌اندکه تصویرآن روح محافظ چهاربالی را نشان می‌دهدکه جامهٔ بلند ایلامی دربردارد وبه تاجی به سبك مصری مزین است . درقرن نوزدهم یك‌کتیبه سه زبانی به زبانهای بابلی جدید ، ایلامی جدید وفارسی باستان درآنجا وجود داشت بااین مضمون : «من ، کوروش ، شاه وهخامنش ، (این را بناکرده‌ام) » . امروز ازاین متن خبری نیست . اما سیاحان رونوشتی ازآنرا به دست داده‌اند .

دویست مترآنطرف‌تر تالار بزرگی‌است‌که فقط یك ستون سیاه بزرگ ازآن بجامانده است . این تالار، بنای مرتفع بزرگ ستونداری بوده‌که از سه‌طرف به رواقی محدود میگردیده است . دراینجا به قدیمترین نمونه‌های متعدد ستون‌های هخامنشی می‌توان برخورد : پایه ستون عبارت است ازیك سنگ سیاه چهارگوش‌که ستون سفید راهراهی برفرازآنست وبروی آن نیز استوانهٔ سفید صیقلی قراردارد . این استوانه صفحه‌ای را نگاهداشته است‌که سردوحیوان ، شیر

۴ - این عقیدهٔ هرتسفلد است درصفحات ۲۰۹ تا ۲۱۱ کتاب ایران .

سرستون هخامنشی - مرمت شده تخت‌جمشید
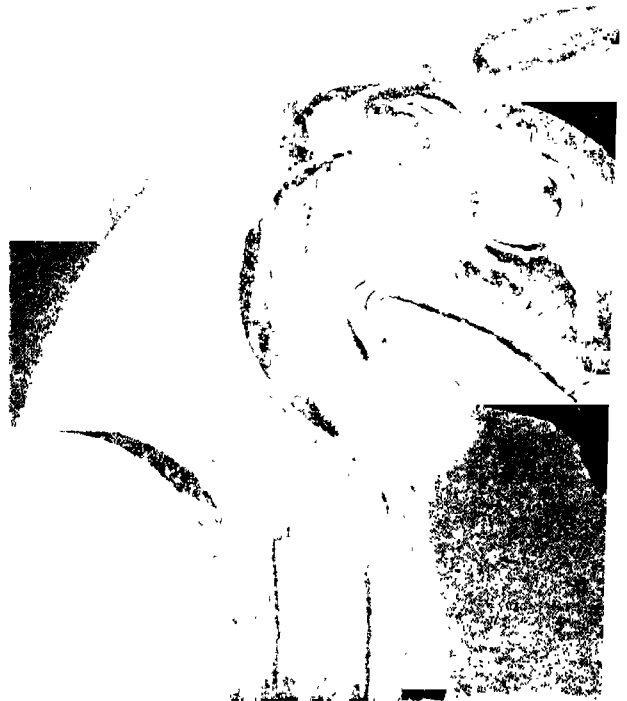
قطعه‌ای ازسرستون - سرگاو تخت جمشید

ا نشان می‌دهد . این رگهٔ سرجرزها بدون‌شك ارائه ودنبالهٔ قطعات چنگال شکلی‌است
که شاه‌تیرها برویآن قرارداشته است[4].

درفاصله‌ای مختصرکاخ دیگری قراردارد‌که بعضی‌ها آنرا مقرکوروش وبعضی دیگر
یرائی درجشن‌ها واعیاد می‌دانند[5]. این‌کاخ دوم‌که با ساختن دوایوان به‌طول آن
ده دارای چند اطاق‌کوچك ازخشت است‌که معلوم نیست به چه‌کار می‌خورده است .

«مشهد مادرسلیمان»که درواقع گورکوروش‌کبیراست درجنوب قراردارد . ساختمان
ت‌که ازقطعات سنگ بنا شده‌است . برپایهٔ شش‌گوش مدفنی‌است‌که درجهت شمال آن
ی قرار دارد . قطعات سنگ‌آهکی را به دقت تمام عمل‌آورده‌اند وبدون ملاط بطوری‌که
جای نمانده بهم متصل‌کرده‌اند وسقف سنگین موّربی بروی آن زده‌اند . بنائی‌است با
رگ : ارتفاعِ ۱۰ر۷۰ مترکه پایهٔ آن خود بیش‌از ۵ متر ارتفاعْ دارد . بارنت نمای
بنا را با درنظرگرفتن فن سنگ‌بری آن با بناهای اورارتوئی شبیه می‌داند ومی‌گوید
اسطهٔ این انتقال طرزمعماری بوده‌اند[6]. امکان صحت فرضیهٔ بارنت بیشتراست تافرضیه‌ای
ی آن این بنارا تحت تأثیر زیگورات چغازنبیل می‌شمارند .

- هرتسفلد می‌پندارد‌که این کاخ دوم مقر شخصی شاه بوده‌است . اما گیرشمن عقیده دارد‌که این‌جا
، برای پذیرائی ومحلی برای اطعام . رجوع شود به :

Ghirshman, Perse, p. 134, Paris 1963.

6 - R.D. Barnett, Persépolis, in Iraq XIX (1957) 74.

شعر پارسی در آنسوی مرزها

غالب دهلوی

دکتر شفیعی کدکنی

شعرفارسی قلمرو پهناوری داردکه بیرون ازمرزهای ایران وافغانستان وتاجیکستان -که زبان رسمی[1] ورایج آنها زبان پارسی‌است - شاعرانی درآن قلمروگسترده ، بعرصهٔ ظهور رسیده‌اندکه هرکدام بجای خود یکی ازعناصر پراهمیت ومؤثر تاریخ ادبیات فارسی بشمارمیروند ودردگرگونیهای شعر وزبان فارسی ونوع تعبیرات نویسندگان وشاعران فارسی‌زبان ، چه در دورهٔ خود وچه دردوره‌های بعد ، تا روزگار ما ، تأثیر ونفوذ داشته‌اند . جستجو درشعاع دایرهٔ این‌گستردگی اقلیم زبان فارسی ، مجالی وسیع‌تر ازاین می‌طلبد واصل موضوع ؛ یعنی تحقیق دراینکه زبان دری ، ازچه ناحیه‌ای رشدکرده وتاکجاها پیشرفته ودرکجا هنوزباقی‌است ودرکجا ازمیان رفته وجای خودرا به لهجه‌های محلی یا زبانهای بیگانه داده است ، خود موضوعی بسیار مهم ونیازمند جستجو وپژوهش است ومارا دراین‌گفتار هرگز دعوی وحتی یارای طرح این مسائل نیست . آنچه مسلم است اینستکه ، این زبان شیرین شاعرانه ، درگذشته قلمروی بسیار گسترده‌تر ازامروز داشته . ازدورترین‌کرانه‌های مشرق ایران قدیم ، ترکستان وتاجیکستان گرفته تا اقاصی هند وکشمیر وتا آسای صغیر ونقاط دورتر ازآن رواج داشته وشاعران بسیاری ازگوشه وکنار این اقلیم‌گستردهٔ زبان فارسی برخاسته‌اندکه بسیاری ازآنها هنوز ناشناخته‌اند وازمیان آنان‌که تاحدی معرفی شده‌اند بسیاری هستندکه حق ایشان هنوزگزارده نشده است . کوشش ما دراین‌گفتارها بیشتر، برنهاد این اصل استوار خواهد بودکه ازمیان چهره‌های‌گمنام یا شناختگانی‌که درحد شأن وشخصیت خود مورد توجه قرار نگرفته‌اند ، گفتگوئی درحدود آشنائی بیشتر به زندگی ونمونه‌های آثار ونقد شیوهٔ شاعری هرکدام ، داشته باشیم ؛ وازغالب دهلوی شاعربزرگ شبه قارهٔ هند آغاز می‌کنیم .

اکنون درآستانهٔ صدمین سال درگذشت اوئیم وبجاست‌که شخصیت این شاعر برجستهٔ تاریخ‌زبان وشعر فارسی را ، که درصد سالهٔ اخیر همواره موردتوجه شاعران فارسی‌زبان بوده ، بررسی‌کنیم وبا او آشنائی بیشتری حاصل‌کنیم بخصوص‌که این‌گویندهٔ هنرمند درسرزمین ما ، نسبت به مقام و ارجی‌که دارد ، چندان شناخته نیست .

میرزا اسدالله‌خان دهلوی مخاطب به نجم‌الدوله ودبیرالملك نظام جنگ بهادر[2] درسال (۱۷۹۷ م) و ۱۳۱۲ ﻫ . ق . درشهرآگره دریك خانوادهٔ اشرافی مسلمان چشم بجهان‌گشود[3]. پدرش عبدالله‌خان هنگامی‌که غالب هنوزکودکی خردسال‌بود ، درگذشت وبامرگ وی سرپرستی فرزند پنجساله‌اش بدست برادرش نصرالله‌بیگ‌خان ، که صوبه‌دار آگره بود ، افتاد وغالب

---

۱ - درافغانستان پشتو نیز رسمیت دارد .

۲ - شمع انجمن ، مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳ . ص ۳۴۷ :

۳ - Encyclopaedia of Islam new Edition ذیل غالب . از : ا . بوزانی .

متأسفانه ازسایهٔ عطوفت وتربیت عموی خویش نیز نتوانست چندان بهره‌مند شود ونه ساله بودکه عمویش نیز درگذشت وپس‌ازاین دوره ، پادشاه دهلی مقرری ماهیانه‌ای برای او تعیین‌کرد. وغالب ناکامی واندوه خویش را ازهمان آغازکودکی همواره همراه داشت . نیاکان وی اصلاً ازمردم هند نبوده‌اند بلکه به تصریح خودش ، ازمردم ترکستان بودند و جد او درزمان شاه عالم ازوطن اجدادی خویش ، به دهلی هجرت‌کرده بود وغالب همواره خودرا ازتبار « ایبك » می‌شماردکه مردمی جنگی وسپاهی بوده‌اند ومی‌گویدکه این بُرندگی زبان شعر وقلم سخنوری من ، بازماندهٔ تیزی شمشیر وتیر نیاکان من است :

چون رفت سپهبدی ، زدم چنگ به شعر
شد تیر شکستهٔ نیاکان قلمم[4]

وگاه خودرا «مرزبان‌زادهٔ سمرقند» می‌شماردکه فن آباء وی‌کشاورزی بوده وخودرا ازنژاد سترگان وترك‌زاد می‌خواند . غالب درنتیجهٔ ناکامیها وحسرتهائی‌که ازکودکی بسراغ وی آمد ، شاعری را بسیار زود آغازکرد وچنانکه خود درخاتمهٔ دیوان خویش[5] یادآورشده ازیازده سالگی به سرودن شعر پرداخته است .

غالب تحصیلات خودرا درزمینه‌های ادب آنروزگارکه درهمهٔ اقطار زبان فارسی تقریباً به یك نوع بود ، نزد یکی ازجهانگردان ایرانی به نام ملاعبدالصمد هرمزدکه به قصد سیاحت به هند رفته بود ، آغازکرد وفارسی وعربی ونجوم وتاریخ وفقه وتفسیررا ازاین دانشمند ایرانی آموخت . غالب ازاین استاد ، همواره به عنوان مردی‌که ازنژاد ساسان پنجم است یادکرده وازاو بودکه فارسی را به نیکی آموخت وهم براثر ملازمت وتعلیمات این استاد به مذهب شیعه‌گرائید[6]. غالب دربسیاری ازصفحات دیوان خویش بصراحت‌ازاین عقیدهٔ خویش سخن رانده است ، ازجمله آنجاکه‌گوید :

غالب نام آورم نام ونشانم مپرس
هم اسداللهم و هم اسداللهیم[7]

ودربرابرآنهاکه به روایت «اصحابی‌کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» استدلال‌کرده‌اند ، استدلالی شاعرانه‌کرده وازعقیدهٔ خویش ، بطور لطیفی دفاع می‌کند :

ز اجماع چه گوئی ، به علی بازگرای
مَه جای نشین مهر باشد ، نه نجوم[8]

غالب درسیزده سالگی ازدواج‌کرد ، ولی ازاین زندگی هیچ‌گاه شادی وخوشی ندید وبا اینکه هفت فرزند آورد ، هیچ‌کدام زنده نماندند و او خواهرزادهٔ زنش را بفرزندی‌گرفت که وی نیز درجوانی درگذشت[9]. مصائب زندگی غالب ، بسیاراست ازجمله جنون‌برادر وسرانجام مرگ او وازاینهاگذشته فشارزندگی و وامهای شاعرکه اورا حتی به زندان افکند. همهٔ این عوامل درپریشانی‌خاطر این شاعر اثر داشته است .

غالب به واسطهٔ اختلافی‌که با یکی ازبستگان خویش حاصل‌کرده بود ، برای شکایت نزد نمایندهٔ دولت انگلیس درکلکته رفت ودراین فاصله مدتی نیز درلکهنو بسربرد وپس‌ازمدتی

---

٤ – کلیات غالب ، چاپ سوم ، نول‌کشور لکهنو ، ١٩٢٥ م . ص ٥٠١ .
٥ – همان‌کتاب . ص ٥١٦ .
٦ – اسدالله غالب ، مجلهٔ مهر ، بقلم مصطفی طباطبائی ، سال ١٣٣١ (دورهٔ ٨) .
٧ – کلیات غالب . ص ٤٥٤ .
٨ – کلیات غالب . ص ٥٠٩ .
٩ – مجلهٔ مهر ، همان مقاله .

به الله‌آباد رفت و بعد به‌بنارس رفت وبعد به‌کلکته شتافت . درکلکته مدتی اقامت داشت و در مواردی ازشعر خویش اشاراتی به اقامت خود درکلکته ونیز دلتنگی ازاین شهردارد ، ازجمله :

غالب رسیده‌ایم به کلکته و به می
ازسینه داغ دوری احباب شسته‌ایم[۱۰]

البته این ملال‌خاطر او ، گاه اززندگی درهند است وحتی آرزوی ایران وشهرهای اصفهان ویزد وشیراز وتبریز :

غالب از خاك کدورت خیز هندم دل گرفت
اصفهان هی یزد هی شیراز هی تبریز هی[۱۱]

وخودرا درشهر دهلی‌که عمری درآن‌گذرانده ، همچون سمندری می‌بیندکه درآبش افکنده باشند یا چون ماهی‌یی‌که درآتش افتاده باشد[۱۲] وازآب وهوای این شهر دلگیراست :

آبش‌گداز خاکی با آتش تف بخاری
دهلی بمرگ غالب آب و هوا ندارد[۱۳]

غالب پس ازاینکه ازکلکته به دهلی بازگشت همواره‌گوشه‌گیر وافسرده بود ودرآشوب ۱۸۵۷ زندگانی سختی راگذراند وتنها ازکمك ویاری بعضی دوستان بهره‌مند می‌شد وزندگی می‌کرد تااینکه درسن ۷۳ سالگی بسال ۱۸۶۹ م درگذشت .

غالب براثررنجهای بسیار، بیشتر ایام خودرا به باده‌گساری می‌گذراند وچنانکه ازبعضی ازشعرهای وی احساس میشود ، درپایان عمر ، بدشواری این‌کاررا رهاکرده است :

اوراق زمـــانه درنوشتیم و گذشت
درفن سخن یگانه گشتیم وگذشت
می بود دوای ما به پیری غالب!
زان نیز به ناکام گذشتیم وگذشت[۱۴]

اخلاق وروحیات وی ازخلال شعرهایش دانسته میشود ومایه‌های عرفانی سخن او ، نمودار وسعت مسرت وآزادگی خاطر او هستند . غالب ، ازتعصبهای مذهبی بدور بوده وهمهٔ ادیان را به یك چشم می‌نگریسته است . بااینکه خود درزمینهٔ مذهب تشیع سخت دلبستگی نشان می‌دهد اما می‌کوشدکه درحصار محدود خویشتن‌پسندی ، نماند وچنانکه درنامه‌ای یادآور شده است می‌گوید : « من به تمام انسانها احترام می‌گذارم مسلمان وهندو ومسیحی همگی برای من عزیزاند ومن آنان را برادران خود می‌دانم[۱۵] » .

غالب به هردو زبان اردو وفارسی شعرگفته ودرهردو زبان شعرش قابل توجه وبررسی است اورا یکی ازنخستین شاعران زبان اردو می‌شمارند واو خود دراین باره‌گوید :

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر ازمجموعهٔ اردو که بیرنگ من است[۱۶]

۱۰- کلیات غالب . ص ٤٥۷ .
۱۱- کلیاب غالب . ص ٤۹۷ .
۱۲- کلیات غالب . ص ٤۳۷ .
۱۳- کلیات غالب . ص ٤۰۵ .
۱٤- کلیات غالب . ص ٥۱٤ .
۱۵- Encyclopaedia of Islam همان مقاله .
۱٦- هیمالیا ، برگزیده شعر شاعران اردو زبان ، ترجمهٔ علیرضا نقوی وجلیل دوستخواه . ص۱۱ .

غالب بیشتر شعر فارسی سروده ودرانواع قالبهای شعر فارسی آثاری ازاو بجاست که درکلیات او دیده میشود . بااینکه مثنوی وقصیده ورباعی ودیگر انواع شعررا نیز موردنظر داشته وقصاید بسیاری درشیوهٔ شاعران عصرخویش ، که درقصیده اغلب به خاقانی و انوری نظر داشته‌اند ، سروده است اما اورا باید غزلسرای برجسته‌ای درشیوهٔ هندی بشمارآورد وشاید بزرگترین سخنوری باشدکه ازقرن سیزدهم به بعد درشبه قارهٔ هند غزل سروده است .

اقبال لاهوری به شعر او توجه بسیار داشته وازاو به بزرگی وتجلیل فراوان یاد می‌کند ودرمنظومهٔ بدیع وزیبای « جاویدنامهٔ » خودکه یکی ازشاهکارهای این نوع آثار ادبی وسفرنامه‌های روحانی است ، درفلك مشتری با روان «غالب» دیدار می‌کند وغالب این غزل خویش را برای او می‌خواند :

بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم
قضا بگردش رطل‌گران بگردانیم
اگر زشحنه بود گیرودار نندیشیم
وگر زشاه رسد ارمغان بگردانیم
اگر کلیم شود هم زبان سخن نکنیم
وگرخلیل‌شود میهمان بگردانیم[17]

واقبال (= زنده‌رود) معنی بیتی از ابیات غالب را ازوی می‌پرسد وغالب آن سخن خویش را توضیح می‌دهد[18].

آثار غالب علاوه برکلیات فارسی اوکه بارها بچاپ رسیده ونیز دیوان اردو (۱۸٤۱ چاپ اول) عبارتست ازکلیات نثر(۱۸٦۸ نول‌کشور لکهنو) شامل پنج‌گنج ، پنج آهنگ ، مهر نیمروز ، دستنبو ، ودیگر . قاطع برهان (چاپ اول لکهنو ۲ – ۱۸٦۱) که دربن‌کتاب فرهنگ برهان قاطع را مورد بررسی انتقادی قرارداده وایرادهائی برصاحب برهان واردآورده . دراین کتاب درمواردی حق به جانب غالب‌است ودرمواردی نزاع لفظی‌است ودرحاشیهٔ این بحث‌انتقادی او ، بسیاری ازاهل فضل به دفاع ازصاحب برهان پرداخته‌اند ونظرهای غالب را ردکرده‌اند ودسته‌ای نیز به طرفداری ازغالب برخاسته‌اند[19].گذشته ازاین‌کتاب دومجموعهٔ نامه به اردو نیز ازاو چاپ ومنتشرشده‌است (دهلی) غالب را پدر نثر جدید اردو شمرده‌اند[20].

غالب درمیان شاعران قدیم ، درقصیده بیشتر به خاقانی وانوری نظرداشته وبیشترقصاید او باستقبال این دوسراینده است ، البته نباید فراموش‌کردکه این دوقصیده سرای قرن ششم بمناسبت بعضی تمایلات به اندیشه‌های دور وخیالهای تازه ویا به تعبیرشاعران شیوهٔ هندی ؛ معانی بیگانه ، همواره موردنظرشاعران قرن دهم ویازدهم بوده‌اند.

اوج هنر او ، چنانکه یادکردیم ، مثل همهٔ شاعران سبك هندی درغزل است بااستعاره‌ها وکنایه‌ها وتصویرهای‌کوچك واغلب زیبا وبدیع‌که اگرجانب اعتدال درآن رعایت شود همواره جلوهٔ شعری وجان وجمال هنری آن قابل ستایش وپذیرش ذهنهای هنرشناس است .

غالب ادامهٔ طبیعی راه ورسم شاعران عصرصفوی است ودرهمان زمانی‌که او به شیوهٔ شاعران عصرصفوی غزل درمایه‌های سبك هندی می‌گفت وشاعران سرزمین هند وگویندگان افغانستان وتاجیکستان دنبالهٔ راه ورسم بیدل راکه نمودار برجستهٔ این شیوهٔ شاعری بود ادامه می‌دادند، شاعران ایران درجستجوی راه ورسم تازه‌ای برآمدندکه اگرچه خود بخود هیچگونه ارزشی درتاریخ ادبیات فارسی ندارد ، اما از نظرحفظ موازین زبان ورعایت فصاحت تا حدی

۱۷– جاویدنامه اقبال . چاپ دوم ۱۹٤۷ . ص ۱۳٦ .
۱۸– جاویدنامه اقبال . ص ۱٤٥ .
۱۹– مقدمهٔ برهان قاطع ، استاد دکترمحمد معین . ص ۱۱۳ .
۲۰– بوزانی ، همان مقاله .

ازسستی وپیچیدگیهای شاعران دورهٔ قبل ، که خودرا به موج استعاره‌های پی‌درپی وخیالهای دور ازذهن سپرده بودند ، کاست وشعرفارسی را ازنظر بنیهٔ ظاهری ورعایت نکات لفظی تاحدی سلامت بخشید . اما شاعران سرزمین هند همچنان راه ورسم گویندگان عصرصفوی را ادامه دادند وبی‌گمان غالب بزرگترین سخنوری‌است که پس‌ازعصرزندیه درشیوهٔ هندی غزل گفته است.
ازخلال شعرهای دیوان او بروشنی می‌توان دریافت که وی نیز بشدت طالب حسن‌غریب ومعنی بیگانه است وازطرز سادهٔ ادای معانی که با زبانی روشن وآشکار احساس خودرا بیان کند ، گریز داشته واین را نمی‌پسندیده چنانکه خودگوید :

سخن ساده دلم را نفریبد غالب !
نکته‌ای چند زپیچیده بیانی بمن‌آر[۲۱]

ودرسراسر دیوان او این‌کوشش همواره محسوس است که ساده‌ترین سخنهارا درپرده‌های چندین استعارهٔ رنگارنگ ادا می‌کند .
درمیان شاعران پیش‌ازخود ، درغزل به‌گویندگان عصرصفوی – که بنیادگزاران شیوهٔ هندی‌اند – تماس بسیارداشته ودلبستگی اورا به ظهوری ، بیدل ، عرفی ، فیضی ، نظیری ، طالب آملی ، فغانی وحزین بخوبی می‌توان دریافت چنانکه خودگوید : « . . . وآموزگارانه در من نگریستند . شیخ‌علی حزین بخندهٔ زیر لبی بیراهه رویهای مرا درنظرم جلوه‌گرساخت . وزهر نگاه طالب‌آملی وبرق چشم عرفی شیرازی مادهٔ آن هرزه جنبش‌های ناروا درپای ره پیمای من بسوخت . ظهوری بسر گرمی‌گیرائی نفس حرزی ببازوی وتوشه‌ای برکمرم بست ونظیری لاابالی خرام بهنجار خاصه خودم بچالش درآورد اکنون به یمن فرهٔ پرورش آموختگی این‌گروه فرشته شکوه کلك رقاص‌من‌بخرامش‌تندرواست وبرامش‌موسیقار وبجلوهٔ طاوس‌است وبه پروازعنقا »[۲۲].
وجای دیگر درمقاطع غزلهای خویش ازاین دسته‌که نام بردیم یادکرده است :

ما را مدد زفیض **ظهوری** است درسخن
چون جام باده راتبدخوار خمیم ما
(۳٤۱)
غالب ز وضع **طالبم** آید حیا که داشت
چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی‌گل
(٤٥۳)
کیفیت **عرفی** طلب از طینت غالب
جام دگران بادهٔ شیراز ندارد
(٤۱٥)
غالب شنیده‌ام ز **نظیری** که گفته است
نالم ز چرخ گر نه بافغان خورم دریغ
(٤٤٦)
این‌جواب‌آن‌غزل‌غالب که **صائب** گفته‌است
درنمود نقشها بی اختیار افتاده‌ام
(٤٦۱)

برروی‌هم ازنظر شیوهٔ بیان به بیدل نزدیك است وبطورطبیعی تمام شاعرانی‌که دراواخر عصرصفوی ودوره‌های پس‌ازاین شعرگفته‌اند طرفدار شیوهٔ بیدل بوده‌اند چراکه وی نمودار اغراق‌آمیز این شیوه است بااستعاره‌های خاص‌خودش وازهمهٔ شاعرانی‌که نام بردیم ودرشعرهایش به ایشان دلبستگی نشان داده ، کمتر به فغانی نظرداشته چراکه شیوهٔ فغانی سرآغاز است وبیشتر

۲۱– کلیات غالب . ص ٤۲۸ .
۲۲– کلیات غالب . ص ٥۱۷ .

پیشینیان این شیوه به دیوان فغانی نظر داشته‌اند وبی‌جا نیست که دردورهٔ صفوی دراغلب تذکره‌ها در شرح احوال بسیاری ازشاعران می‌خوانیم که وی «تتبع سبك فغانی می‌کند» یا «دیوان فغانی را جواب می‌گوید» .

مجموعهٔ اشعار فارسی غالب ، بـرحسب آنچه درکلیات وی چاپ نول‌کشور لکهنو (۱۹۲۵ م = ۱۳۴۳ هـ . ق) آمده ده هزار وچهارصدوبیست وچهار بیت است . بیشتر غزل وبعد بیشتر ازدیگر انواع ، قصیده دارد . ازنمونه‌های دیگرقوالب شعر نیز آثاری داردکه بجای خود قابل بررسی است وما درخاتمهٔ این‌گفتار نمونه‌هائی ازغزل وی را نقل می‌کنیم :

در گرد غربت آینه‌دار خودیم ما — یعنی ز بیکسان دیار خودیم ما
دیگر ز ساز بیخودی ما صدا مجوی — آوازی از گسستن تار خودیم ما
روی سیاه خویش ، زخود هم نهفته‌ایم — شمع خموش کلبهٔ تار خودیم ما
درکار ماست ناله و ما در هوای او — پروانهٔ چـراغ مزار خودیم ما
غالب چو شخص وعکس درآئینهٔ خیال — با خویشتن یکی و دچار خودیم ما

*

خیزو بیراهه روی را سرراهی دریاب — شورش افزا نگه حوصله گاهی دریاب
عالم آئینهٔ راز است چه پیدا چه نهان — تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب
گر بمعنی‌نرسی‌جلوهٔ صورت‌چه‌کم‌است — خم زلف و شکن طرف کلاهی دریاب
غم افسردگیم سوخت کجائی ای شوق — نفسم را به پر افشانی آهی دریاب
تا چه‌ها آینهٔ حسرت دیدار توایم — جلوه برخودکن ومارا به نگاهی دریاب

*

لبم از زمزمهٔ یاد تو خاموش مباد — غیر تمثال تو نقش ورق هوش مباد
نگهی‌کش به هزار آب نشویند ز اشك — محرم جلوهٔ آن صبح بناگوش مباد
غیر ، گردیده بدیدار تو محرم دارد — فارغ از انده محرومی آغوش مباد
هرکرا جامه نمازی* نبود از نم می — جای درحلقهٔ رندان قدح‌نوش مباد

*

شبهای غم که چهره به خوناب شسته‌ایم — از دیده نقش وسوسهٔ خواب شسته‌ایم
افسون گریه برد ز خونت عتاب را — از شعلهٔ تو دود به هفت آب شسته‌ایم
زاهدا!خوش‌است‌صحبت‌ازآلودگی‌مترس — کاین خرقه بارها به می ناب شسته‌ایم
پیمانه را زباده بخون پاك کرده‌ایم — کاشانه را ز رخت به سیلاب شسته‌ایم
غالب رسیده‌ایم به کلکته و به می — از سینه داغ دوری احباب شسته‌ایم

*

بی خویشتن ، عنان نگاهش گرفته‌ایم — از خود گذشته و سرراهش گرفته‌ایم
دل با حریف ساخته و ما ز سادگی — بر مدعای خویش گواهش گرفته‌ایم
آوارگی سپرده به ما قهرمان شوق — ما همتی زگـرد سپاهش گرفته‌ایم
از چشم ما خیال تو بیرون نمی‌رود — گوئی به دام تار نگاهش گرفته‌ایم

*

ای موج گل ! نوید تماشای کیستی ؟ — انگارهٔ مثال سراپای کیستی ؟
بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما — ای بوی گل ! پیام تمنای کیستی ؟
خون‌گشتم ازتو، باغ‌وبهارکه بوده‌ای ؟ — کشتی مرا به غمزه ، مسیحای کیستی ؟
از خاك ، غرقهٔ کف خونی دمیده‌ای — ای داغ لاله ! نقش سویدای کیستی ؟
از هیچ نقش غیرنکوئی ندیده‌ای — ای دیده محو چهرهٔ زیبای کیستی ؟
غالب نوای کلك تو دل می‌برد زدست — تا پرده‌ساز شیوهٔ انشای کیستی ؟

* — نمازی : پاکیزه وطاهر .

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱٤)

دکتر جاوید فیوضات

استفاده از تخم مرغ در کارهای هنری

بوم چیست ؟

آیا زنگار مخصوص اشیاء برنزی است ؟

برای تعمیر و ترمیم ساعت‌های قدیمی چه باید کرد ؟

زرده تخم مرغ (L'oeuf comme mixtion — egg as medium in painting)

زرده تخم مرغ را بیشتر درنقاشیهای تامپرا (Tempera) بطورخالص یامخلوط باروغن بکارمیبرند (مراجعه شود به تامپرا درشماره‌های قبل) باید درنظر گرفت که مقدار مواد چربی درخود زرده تخم مرغ نسبتاً قابل ملاحظه میباشد ودرحدود یك سوم وزن زرده تخم مرغ را تشکیل میدهد.

ازسفیده تخم مرغ هم گاهی برای این منظور استفاده میکنند ومخصوصاً آنرا درتذهیب‌ها بکارمیبرند - گاهی سفیده تخم مرغ را بعنوان لایه محافظ استعمال میکنند، البته چنین لایه‌ای جنبهٔ موقتی دارد وبعبارت دیگر مانند سایر ورنیهای محافظت‌کننده پردوام نمیباشد زیرا لایه‌های تخم مرغی اعم ازسفیده یا زرده بوسیله آب شسته شده وازبین میروند.

بعضی هنرمندان ازتمام تخم مرغ (سفیده و زرده) استفاده‌کرده وپس‌ازمخلوط‌کردن با روغن آنرا بشکل امولسیون (Emulsion) مصرف مینمایند.

زمینه یا بوم (Fond - Ground) بموادی اطلاق میشودکه قبلاً روی سطح تخته یا کرباس میکشند تا برای نقاشی آمادگی پیداکند وبدوگروه‌کلی تقسیم میشوند:

سطوح جذب‌کننده - سطوحی‌که فاقد این خاصیت میباشند.

برای تهیه‌گروه اول مراجعه شود به (Gesso) درهمین شماره - سطح غیرجاذب لایه‌ای‌است ازچسب‌که با سفیداب سرب (Blanc de ceruse - White lead) وسپس بارنگ روغن پوشانیده میشود (مراجعه شود به چسب‌ها، رنگ روغن وغیره درشماره‌های قبل) درنقاشیها چنانچه قبلاً نیز اشاره شده‌است مواد رنگی را با مادهٔ مناسبی‌که حامل (Mixtion - Medium) نامیده میشود مخلوط میکنند - برای این منظور طی‌قرون متمادی ازروغنهای‌گوناگون استفاده میکردند ولی امروزه بیشترروغن دانه‌کتان (Huile de lin — Lin seed oil) را بکار میبرند وچون این روغن دیرخشك میشود لذا موادیگری برای‌تسریع عمل‌خشك شدن بدان میفزایند - گاهی مقداری روغن دانه خشخاش (Huile de pavot — Poppyseed oil) یا اسانس تربانتین بروغن‌کتان اضافه میکنند تا ازغلظت آن‌کاسته شده ورقیق‌تر گردد.

درنقاشیهای‌آبرنگ موادرنگی‌را باصمغ عربی (Gomme Arabique — Gum Arabic) می‌آمیزند - نقاشیهای‌آبرنگ معمولاً شفافند واگر باموادرنگی‌کدری مانند (Chineese White) مخلوط شوند (Gouache — Body Colours) نامیده میشوند - ازاین شیوه درگذشته بیشتر برای تذهیب ویا درمینیاتور استفاده میکردند .

درنقاشیهای تامپرا چنانچه‌گفته شد مواد رنگی را با سفیده یا زرده تخم مرغ مخلوط میکنند درسبك (Encaustic) که دردوره یونانیان ورومیها مرسوم بوده‌است مواد رنگی را با موم مذاب مخلوط میکردند وبرای نقاشی روی دیوار بیشتر ازاین سبك استفاده مینمودند .

زنگ‌آهن (Taché de roue - Foxing) این اصطلاح به لکه‌های قرمز مایل بقهوه‌ای اطلاق میشودکه روی نقشه‌ها واوراق چاپی وبطورکلی اوراق قدیمی ظاهرمیشوند وتعیین علت واقعی آن‌ها نیز بآسانی میسرنیست ولی بطوریقین رطوبت وگردوخاك درظهورآنها تأثیرکلی دارند (معمولاً درگردوخاك مقداری ذرات ریز اکسیدآهن برنگ قرمزآجری وجود داردکه سبب لك شدن اوراق‌کاغذ میشود) راههای مختلفی برای ازبین بردن لکه‌ها پیشنهاد شده‌است که اثرآنها بستگی بجنس‌کاغذ وشرایط محیط دارد :

میتوان اوراق لك شده را درمحلول نسبتاً غلیظی ازکلریت سدیم (Sodium Chlorite) فروبرده سپس باآب تمیز شست - یااینکه مخلوطی به نسبت مساوی ازآب اکسیژنه والکل مطلق تهیه‌کرده وبا قلم موی نرمی برنقاط لك شده بکشند .

اگر فروبردن اوراق لك شده درمحلول‌های پاك‌کننده دشوار یا غیرممکن باشد باید بکمك‌گازکلر لکه‌گیری را انجام داد - برای این منظوربا‌ید ازترکیبات‌کلرداری‌که بکلروزهای رنگ‌بر مشهورند ودرفصل لکه‌گیری ذکرخواهند شد استفاده نمایند .

زنگار (Patine - Patina) تغییراتی راکه باگذشت زمان درسطح قدامی یا «نمای» آثار هنری ظاهر میشوند با این نام بیان میکنند وبهمین جهت ازنظر فنی زنگ‌زدگی یك شیئی برنزی قدیمی یا رنگ پریدگی سطح چوبی یك میز عتیقه دراثر نورآفتاب هردو را میتوان با این نام ذکر نمود .

معمولاً کارشناسان آثار هنری ومخصوصاً متخصصین اشیاء عتیقه‌که اطلاعات وسیعی دراین مورد دارند با مداخله دراین امر روی موافق نشان نمیدهند مثلاً عقیده دارندکه پریدگی رنگ بعضی اشیاء چوبی دراثر نورآفتاب نه‌تنها دلیلی‌است برقدمت آنها بلکه‌گاهی ازنظرظاهری نیز برزیبائی اشیاء میفزاید . بهمین جهت نباید بدون تعمق وتأمل‌کافی اقدام نامناسبی برای اعاده رنگ این قبیل اشیاء انجام‌گیرد .

معمولاً اشیاء فلزی باگذشت زمان تغییرات بیشتری می‌یابند مثلاً غالب اشیاء برنزی کهنه بمرورزمان ظاهر زنگارنگی پیدا میکنندکه نه‌تنها برزیبائی آنها میفزاید بلکه بهترین وسیله برای پی‌بردن بقدمت وسن‌آنها است ، همچنین رنگ ظروف نقره‌ای ساخت قرن هیجدهم بکلی با رنگ ظروف نقره‌ای سالهای اخیر متفاوت است وبهمین جهت هرگز نباید برای تعمیر ظروف نقره‌ای قدیمی ازآب نقره‌دادن استفاده شود زیرا رنگ پرارزش آنهارا می‌پوشاند .

اشیاء عاجی‌کهنه بمرورزمان رنگ زرد مایل بقهوه‌ای یکنواخت وخوش‌آیندی‌کسب میکنندکه درتحت بعضی شرایط میتوان آنرا بکمك داروی مناسب ازبین برده ورنگ سفید اولیه آنرا ظاهرساخت بدون اینکه این عمل رجحانی داشته یا برقشنگی شیئی بیفزاید .

درمورد تابلوهای نقاشی رنگ روغنی وضع وچگونگی امر باآنچه تاکنون بیان‌گردید متفاوت است زیرا تار وکدرشدن تابلوهای نقاشی با مرورزمان نه‌تنها مزایائی دربرندارد بلکه بدلائل زیرین سبب نقصان ارزش تابلو نیزمیباشد : ورنی تابلو دراثر نور وآلودگی هوا جلای خودرا ازدست میدهد . لایه‌کدری‌که برسطح تابلو نمودار میشود نه‌تنها لایه محافظی بشمار

نمی‌آید بلکه مانع ازدیده شدن رنگهای تابلو نیزمیگردد ، بنابراین دراین مورد لازم است با روش صحیحی درصدد چاره‌جوئی برآیند ولایه‌کدررا طوری بزدایندکه آسیبی برنگهای اصلی تابلو وارد نشود .

لازم است یادآوری شودکه خوانندگان‌گرامی‌نباید زنگار (Patine - Patina) را باچرك وکثافت (Saleté - Dirt) اشتباه نمایند ، بدین‌معنی‌که درموقع پاك‌کردن اشیاءکثیف شده باید دقت شودکه این عمل سبب ازبین بردن زنگار پرارزش‌آنها مخصوصاً زنگار اجسامی‌که ذکر شد نگردد .

ژسو (Gesso) این نام بزمینه‌های مخصوصی ازنقاشی اطلاق میشودکه برای آماده‌کردن سطوح مختلف مخصوصاً کرباس متداول میباشند .

ژسو را معمولاً ازافزودن مقداری سریشم ، ژلاتین یاکازئین (Casein شیر منعقد شده است) به‌یکی‌ازانواع طبیعی‌سولفات‌کلسیم (گچ Gypsum) یاکربنات‌کلسیم (Chalk) یا گل‌سفید (Whiting) تهیه میکنند ، گاهی مقدارکمی هم ماده ضدعفونی‌کننده برای جلوگیری ازگندیدن بدان میفزایند ، معمولاً محلول‌چهاردرصد فرمالین (Formaline) رابرای‌این منظوربکارمیبرند.

با اختلاط سه‌جسم‌گچ وسریشم واکسید روی (Zinc White) ژسو ساده‌ای تهیه‌کرده وبصورت قشرنازکی بکمك برس برسطح موردنظرکشیده واین عمل را بعدازخشك شدن هرلایه
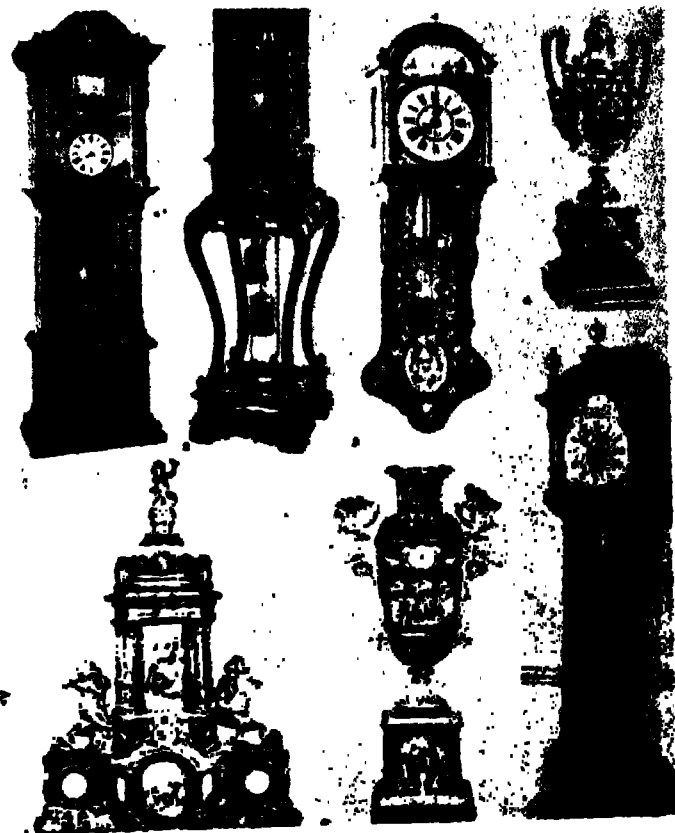
چند نمونه ازساعتهای دیواری و رومیزی قرون هفدهم وهجدهم ونوزدهم
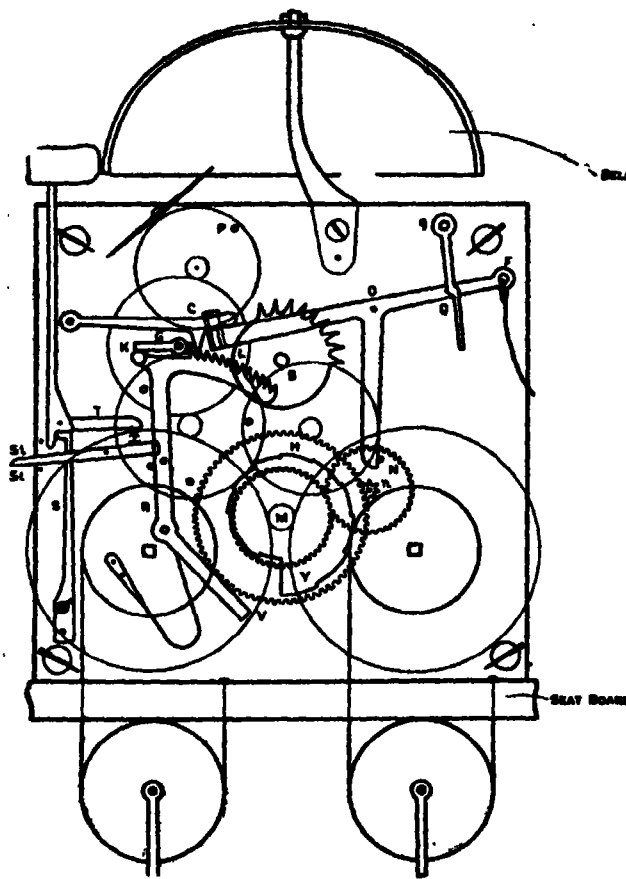
دستگاههای داخلی یك ساعت رومیزی زنگ‌دار
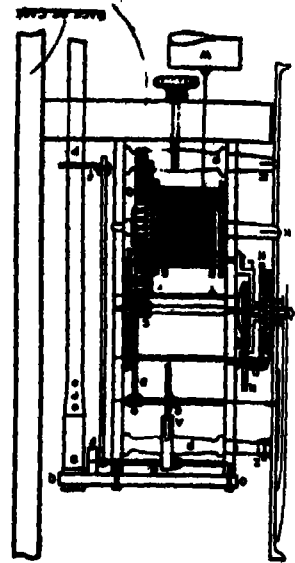
دستگاههای داخل یك ساعت
دیواری لنگردار

حداقل پنج یا شش مرتبه تکرارمیکنند – بجای گچ یا گل سفید میتوان خاك چینی (Kaolin) را بکاربرد – درنقاشیهای رنگ‌روغنی معمولاً مقداری شن نیزمیفزایند تاسطح‌بوم دندانه‌دارشود.

ژسورا ازقدیم نیز برای تهیه نقاشیهای روی‌کرباس بکارمیبردند ولی چون سبب کاهش نرمی‌کرباس میشود لذا بهتراست ازآن فقط درنقاشیهای روی چوب (Panel) استفاده نمود درنقاشیهای تامپرا نیز غالباً از ژسو استفاده میشود – رطوبت برای ژسو مضر است وباید ازآن پرهیز شود .

دوره قابهای مذهّب وآئینه‌های تزئین‌شده را نیزقبلاً با لایه نازکی از ژسو می‌پوشانند تا اوراق نازك زر بهتر بدان بچسبد .

درقرن هیجدهم قبل ازتزئین اثاث چوبی خانه معمولاً سطوح آنرا با لایه‌ای از ژسو می‌پوشانیدند تا رنگ آن مات شده واوراق زر را بهتر بخود بگیرد گاهی نیز قدری شن بدان میفزودند یا آنرا سوراخ سوراخ میکردند .

ژلاتین (Gelatine) ازمواد پروتئینی (Proteine) بشمار میآیدکه آنرا ازجوشانیدن غضروف یا استخوان بعضی حیوانات بدست میآورند – درآب حل میشود ومحلول آن پس‌از
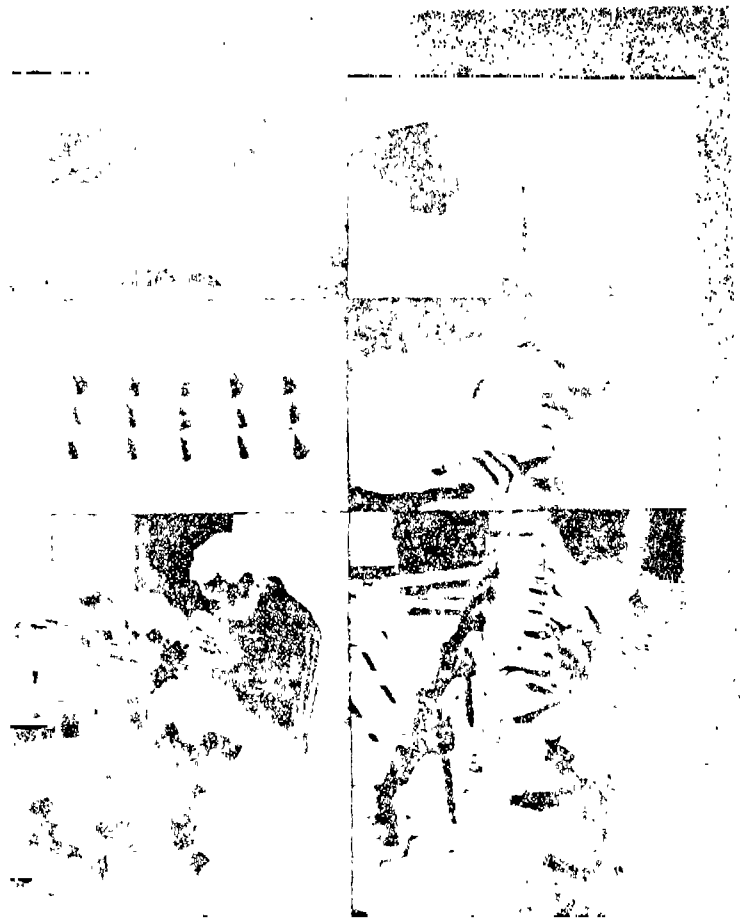
تراش‌دادن وپرداخت‌کردن سنگهای قیمتی

تغلیظ بصورت ماده لزجی (Jelée - Jelly) درمیآید درکارهای هنری ازژلاتین درموارد مختلفی استفاده میشود مانند تهیه چسب وغیره‌که بدانها قبلاً اشاره شده‌است .

ساعت (Horloges, Montres - Clocks, Watches) تعمیرساعت‌های‌قدیمی‌اعم ازدیواری یا جیبی امری‌است‌کاملاً فنی وهرگز نباید بساعت سازهای معمولی واگذارشود بلکه فقط بکسانی میتوان اعتماد داشت‌که مدت زیادی با ساعت‌های قدیمی سروکار داشته ودرتعمیر ومرمت‌آنها مهارتی بسزا کسب‌کرده‌اند .

کثافت وفرسودگی دوعاملی هستندکه سبب ازکارافتادن ساعتها میشوند - چرك وکثافت را ممکنست بدون دشواری زیاد پاك‌کرد ولی لازم است‌کوشش شود درحین این‌کار ازدستکاری کردن دستگاههای داخل جعبه ساعت خودداری‌گردد .

گرم وسردشدن هوا سبب انبساط وانقباض شده وبدین ترتیب جریان هوائی درداخل جعبه ساعت بوجود میآیدکه‌گرد وخاك را بداخل آن میکشد - ذرات‌گرد وخاك برقطعات روغن‌کاری شده ساعت چسبیده ونه‌تنها مانع ازحرکت دقیق وآزاد آنها میشوند بلکه بمرور زمان بسبب اصطکاك ومقاومتی‌که ایجاد می‌نمایند باعث فرسودگی دستگاههای متحرك میگردند.

ساعت‌های دیواری قدیمی معمولاً دارای جعبه شکافداری ازچوب میباشندکه هوا میتواند بآزادی ازآنها جریان یافته وداخل وخارج شود . برای جلوگیری ازورودگردوخاك

پشت شکافها را ازمنسوج یا پارچه ریزبافی پوشانیده‌اندکه مانند یك صافی عمل مینماید. درصورت‌کثیف شدن این قطعات پارچه‌ای میتوان آنهارا بآسانی تعویض نمود واگرشکافی در جعبه‌های چوبی ساعت‌های دیواری پیدا شود باید هرچه زودتر بتعمیر آنها همت گماشت وساده‌ترین راه چسبانیدن‌کاغذهای بسته‌بندی (کاغذهای قهوه‌ای رنگ) روی شکافها ازداخل جعبه میباشد.

دربعضی ساعتهای دیواری خیلی‌قدیمی لنگرهای ساعت رابوسیله طناب‌آویزان میکردند وچون طنابها بمرورزمان پوسیده وایجاد مزاحمت مینمایند لذا بهتراست طنابها را با زنجیر تعویض کنند.

معمولاً برای‌پاك‌کردن دستگاههای مکانیکی ساعت‌آنرا برای مدت‌کمی درنفت‌فروبرده سپس بوسیله برس نرمی‌که دربنزین خیس شده‌است تمیزمیکنند، پس‌ازتبخیرشدن نفت قطعات متحرك ساعت را با روغن ساعت روغن‌کاری میکنند وبرای روغن‌کاری(پر) نوك‌داری بکار میبرند، البته یك عدد پررا نمیتوان برای مدتی طولانی برای منظور مزبوربکار برد، درمصرف روغن نباید افراط شود زیرا زیادی روغن، گردوخاك رابخود جذب‌کرده وبشکل‌مادهٔ چسبنده‌ای مانع‌کارکردن ساعت میشود.

بهتراست برای ترمیم جعبه‌های چوبی ساعت‌های دیواری ازمهارت وتجارب مبل‌سازان یا منبت‌کارها استفاده شود، همچنین برای‌تعمیرقاب وجلد نقره‌ای ساعتهای جیبی‌قدیمی ممکنست ازروشهائی‌که برای تمیزکردن اشیاء نقره‌ای ذکرشده یا بعداً گفته خواهد شد استفاده شود. باید درنظرگرفت‌که شاید درحال حاضرنتوان ساعتی یافت‌که درقرن هیجدهم ساخته شده وجعبه یا جلد نقره‌ای اولیه خودرا حفظ‌کرده باشد زیرا بوسیله آب نقره‌کاری‌که عملی‌است بسیار ساده وبا هزینه مناسب میتوان وضع ظاهری قابهای نقره‌ای ساعتهای جیبی را اصلاح‌کرده وبهبودی بخشید — قسمتهای برنجی صفحات ساعتهای دیواری بزرگ را میتوان پس‌ازپاك‌کردن با ورنی شفافی پوشانیده وجلای قطعات برنجی را برای مدت زمان طولانی محافظت نمایند.

دستگاههای تنظیم وقت وباصطلاح رقاصك ساعتها مهمترین قسمت یك ساعت بشمار میآید واگرخراب شده باشد باید آنرا تعویض نمایند، این عمل چنانچه‌گفته شد باید توسط یك‌کارشناس ماهرکه تبحرکافی درمورد ساعتهای قدیمی دارد انجام‌گیرد وچون دستگاههای مکانیکی ساعت ومرمت آنها امری است‌کاملاً فنی لذا ازذکرآنها دراینجا خودداری میشود.

تعمیر زنجیر وقلاب وگیره‌های فلزی ساعتهارا ممکنست باکمی دقت شخصاً انجام داد ولی اگر زنجیری پاره شده یا ضایعاتی پیداکرده باشدکه بابزار دقیق نیازمند شود بهتراست با کمك یا مشورت جواهرساز کارآزموده برفع‌آن اقدام‌گردد.

یادآوری این مطلب نیزضروری است‌که قبل ازاقدام بتعمیرهرنوع ساعت قدیمی لازم است ازچگونگی دستگاههای داخلی ومشخصات عمومی ساعتهای مربوط بآن دوران اطلاعاتی کسب شود، ازاینرو توصیه میشودکه علاقمندان باین امورکتابهائی راکه ممکنست درتأمین این منظور مؤثرباشند تهیه‌کرده ومطالعه فرمایند. مثلاً کتابی بنام:

(Old clocks and watches and their makers - The watch and clock maker's handbook)

تألیف F. J. Britten ممکنست بسیار مفید واقع شود.

ساینده‌ها (Abrasif — Abrasives) ساینده‌ها را معمولاً برای پرداخت‌کردن اشیاء بکار میبرند ولی‌گاهی ازآنها برای سائیدن سنگهای سخت مانند یشم (Jade) یا سوراخ‌کردن مواد سختی مانند شیشه وچینی استفاده میکنند.

سنگ سمباده (Carborundum) که ازنظرشیمیائی‌کربورسیلیسم است سنگ سیاه متبلور
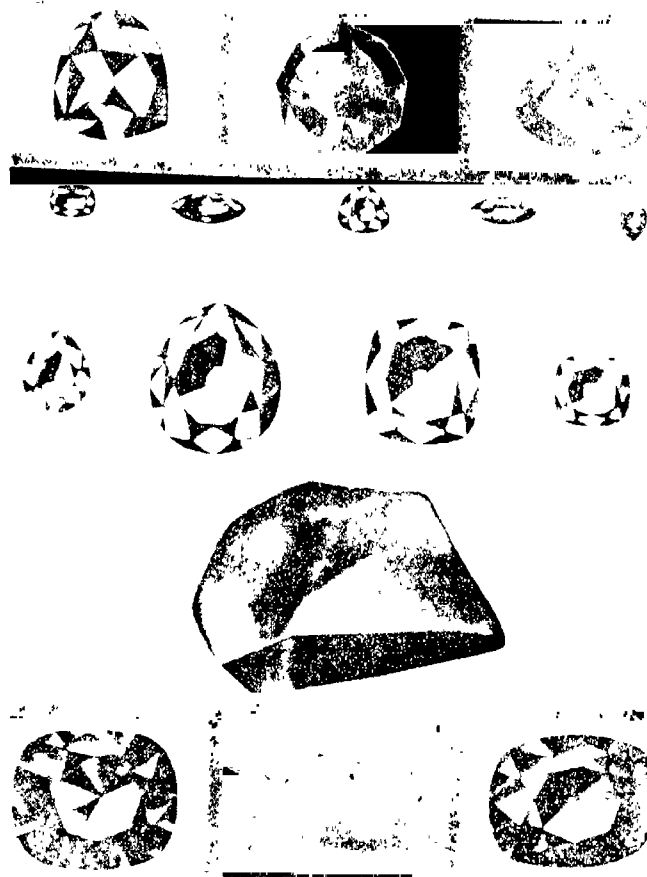
چندنمونه ازسنگهای قیمتی تراش‌دادهشده ونمونه‌های طبیعی بدون‌تراش

وسختی‌است‌که ازحرارت دادن اکسید سیلیسم خالص باکربن درکوره الکتریك تهیه میشود وسمباده (Emeri — Emery) که مخلوطی‌است ازاکسید آلومینیم وآهن‌که برای تهیه‌کاغذ سمباده بکارمیرود ساینده‌های بسیار سختی بشمارمیآیند . درجه سختی آنها درحدود سختی الماس میباشد وبصورتهای مختلف ازقبیل چرخ سمباده یا بشکل میله‌های مته وغیره موارد استعمال زیادی دارند .

برای پرداخت‌کردن ابتدا با سمباده‌های درشت‌تر وزبرتر شروع‌کرده وبتدریج بـا ساینده‌های ریزتر ونرمتر کاررا تمام میکنند .

درکارهای هنری از ساینده‌های گوناگون ازقبیل‌گرد سنگ‌پا (Pierre Ponce — Pumice Powder) وسنگ جلا (Tripoli) وبتانه‌جواهرسازان (Potté D'étain - Putty powder) وگل سفید (Blanc d'Espagne - Whiting) وغیره استفاده میکنندکه همگی ازساینده‌های نرم بشمار میآیند .

ازانواع‌کاغذ سمباده :

(Toile d'émeri — Emery Cloth) و (Papier Emeri — Emery paper) و

(Papier de Verre - Glass paper) وغیره میتوان درموارد مختلف بآسانی استفاده کرد وچون انواع زبر یا نرم آن دربازار یافت میشوند لذا درهرمورد میتوان نوع مناسب آنرا تهیه کرد وبکار برد .

سختی اجسام (Dureté des Matières - Hardness of materials) گاهی برای کسانیکه ترمیم اشیاء مختلف را بعهده میگیرند لازم میآیدکه ماهیت مادهای راکه جسم ازآن ساخته شده است تعیین ومشخص نمایند – راههای گوناگونی برای رسیدن باین منظور وجود داردکه غالباً بسیار فنی وعلاوه ازدسترسی بوسائل مخصوص مستلزم داشتن اطلاعات کافی ازشیمی وفیزیك است ولی درمورد سنگها وبعضی اجسام معدنی آزمایشهای مربوط بدرجه سختی تاحدودی میتواند شخص را براحتی بمقصود راهنمائی کند .

همه میدانندکه درجه سختی اجسام یکسان نیست ومثلاً الماس میتواند شیشه را ببٌرد ، بعبارت کلیتر هرجسم سختترمیتواند جسم نرمتر ازخودرا خراشیده و «خط بیندازد» ، اساس آزمایش موردنظر نیز برهمین پایه قراردارد .

درفهرست زیرین اجسام بترتیب صعودی درجهٔ سختیشان طبقهبندی شدهاند وهرجسم ازجسم بعدی نرمترمیباشد وبوسیله آن خط برمیدارد .

باید درنظرداشت که بعنوان یك آزمایش اولیه میتوان با تیغه یك چاقوی فولادی تمام اشیائی راکه تا ردیف پنجم قراردارند بآسانی خراش داد .

۱ – سنگ طلق (Steatite - Soap stone) پودر طلق (Talc)

۲ – گچ (Gypse - Gypsum) ازنقطه نظرشیمیائی سولفات کلسیماست ودرطبیعت انواع آن وجود دارد .

۲٫۵ – کهربا (Ambre - Amber)

۳ – مرمرسفید (Albâtre - Alabastre) ازنظرشیمیائی کربنات کلسیماستودرمعدنشناسی بدان (Calcite) میگویند .

۳٫۵ – مرمرسبز (Malachite) سنگ معدنی است سبزرنگ دارای کربنات مس.

٤ – مارسنگ (Serpentine) سنگی است دارای سیلیس (اکسید سیلیسم) ومنیزیم که برنگهای گوناگون دیده میشود – Fluorspar و Fluorite که ازنقطهنظر شیمیائی فلورور کلسیم میباشند ودرصورت خلوص بیرنگند ولی سنگهای طبیعی همیشه بعلت دارابودن مواد خارجی رنگین میباشند – Azurite که سنگیاست آبیرنگ وکربنات ئیدارته مس میباشد .

۵ – مرجان (Corail - Coral) پوسته سخت حیوانات دریائی است که ازنقطه نظرشیمیائی کربنات کلسیم میباشد – (Apatite) کهسنگیاست طبیعیوازفلوروروفسفات کلسیم تشکیلشدهاست.

۵٫۵ – شیشه – سنگی بنام (Lapislazula) (که بعداً شرح داده میشود) – (Obsidian) که شرح آن قبلاً گذشته است .

٦ – سنگآهن (Hématite - Haematite) اکسیدآهن است – فیروزه (Turquoise) که ازنظرشیمیائی فسفات آلومینیوم یا آهن است که آثاری ازترکیبات مس درآن دیده میشود – (Opal) که سنگیاست شبیه درکوهی ودرنواحی جنوبی ایران بآن عینالشمس میگویند – (Feldspath — Feldspar) که دراغلب سنگهای خروجی دیده میشود وازنظرشیمیائی سیلیکات آلومینیومی است که مقدارکم یا زیادی پتاسیم یا سدیم درآن یافت میشود .

۷ – عقیق (Agate) که سیلیس خالص طبیعیاست – یاقوت یا لعل بنفش (Amethyst)

نوع بنفش کوارتز است وسیلیس ناخالص میباشد – سنگ چخماق (Silex - Flint) این ماده هم سیلیس ناخالص میباشد – انواع درکوهی (Quartz) بلورهای خالص آن بیرنگ وازسیلیس خالص است ولی انواع رنگین آن نیزکه سیلیس غیرخالص است یافت میشوند – Rock Crystal یا Crystal de roche – یشم (Jade) – سنگ یمانی (Calcéodine — Chalcedony) سیلیس ناخالصی است که الیافی شکل میباشد – عقیق جگری (Cornaline - Cornelian) .

۷ – یاقوت کبود (Beryl) که سیلکات طبیعی بریلیوم است – زمرد — Emeraude (Emerald) وکهربای بلوری (Tourmaline) که سیلیکات فلزات مختلفی است ومعمولاً دارای مقداری شبه فلزبر (Bore - Borone) میباشد – سیلیکات زیرکونیوم (Zircon) که سنگی است بیرنگ یاکمی مایل بزرد .

۸ – یاقوت زرد (Topaz) که سیلیکات وفلورور آلومینیوم میباشد – لعل یا یاقوت سرخ (Spinelle - Spinel) که انواع مختلف آن مخلوطی هستند از اکسید یك فلز دوظرفیتی مانند منیزیم یا روی ویك فلز سه ظرفیتی مانند آلومینیوم وکروم وغیره .

۹ – یاقوت کبود (Saphir - Sapphire) نوع آبی وشفاف اکسید آلومینیوم است رنگ آن مربوط بوجود آثاری ازکبالت یا فلزات دیگر است – یاقوت یا لعل (Rubis - Ruby) اکسید آلومینیوم قرمزرنگ میباشدکه قرمزی آن منوط بوجودکروم است (باید درنظرداشت که اکسید آلومینیوم خالص بیرنگ است وبآن (Corindon — Corundum) میگویندکه جسم ساینده بسیار سختی بشمار میآید) .

۱۰ – الماس (Diamant - Diamond) که کربن خالص وشفاف میباشد. البته این تقسیم بندی کامل نیست ولی چون جنبه تاریخی داشته وبتقسیم بندی (Moh) معروف میباشد عیناً ذکر گردید، دربعضی کتابها این جدول را خلاصه کرده وبصورت ذیل می‌نویسند (اسامی فارسی مواد دربالا ذکرشده‌اند) :

1 - Talc	2 - Gypsum	3 - Calcite	4 - Fluorite	5 - Apatite
6 - Orthoclase	7 - Quartz	8 - Topaz	9 - Corundum	10 - Diamond

(Orthoclaes فلدسپات طبیعی است که درگرانیت یافت میشود وازنظرشیمیائی سیلیکات آلومینیوم وپتاسیم است) .

سرب (Plomb - Lead) غیرازمجسمه‌های ارزان‌قیمتی که ازسرب تهیه میشود ، این فلز بصورت خالص درکارهای هنری مورد استعمالی ندارد – بطورکلی مجسمه‌ها وسایر اشیائی که ازسرب خالص تهیه شود بعدازمدتی ازقشرضخیم سفیدرنگی پوشیده میشودکه کربنات سرب میباشد – بطورکلی پاك کردن و زدودن این قشرکربناتی لزومی ندارد زیرا بعدازمدت کمی دراثر اندریدکربنیك موجود درهوا مجدداً تشکیل خواهد شد ولی چنانچه پاك کردن این قشر درموارد خاصی الزام‌آور باشد میتوان بطریقه زیرعمل نمود : شیئی سربی را چندین دفعه درآب زیاد جوشانیده سپس درمحلول ده درصد آسیداستیك (Acetic Acid) فرومیبرند بعد اززایل‌شدن قشرکربناته شیئی را ابتدا درمحلول رقیقی ازئیدرات منیزیم فروبرده بعداً چندین دفعه باآب مقطرشستشو میدهند – ممکنست دراین‌روش بجای آسید استیك محلول پنج درصد آسیدنیتریك را بکار برد .

سرپانتین یا مارسنگ (Serpentine) سنگ معدنی است که ازلحاظ ظاهر بسیار شبیه سنگ طلق (Soap Stone) میباشد ولی بمراتب ازآن سخت‌تراست رنگ آن ازسبزسیر تا سیاه میباشد وغالباً خال‌دار است – کارکردن باآن بسیارآسان است (سنگ طلق جسمی است بسیارنرم واگرسائیده شود پودر تالك بدست میآید) .

بیماری بولوار

محمدکریم پیرنیا

کشور ما چهارراه جهان است و از دیرباز آنرا بنام «خونیرس» یا ناف زمین میخوانده‌اند .

کاروانهائی‌که ازاین چهارراه گذشته‌اند ناگزیر باخود ره‌آوردهائی داشته‌اندکه بعضی ازآنها ارمغانهای گرانبهائی بوده وبرخی‌هم بیماریهای بومی‌سرزمین‌خودرا دراین چهارراه رهاکرده ورفته‌اند .

تب زرد ، تب سرخ ، گریپ ژاپونی - آنفلوانزا و التور دردهائی هستند که از سرزمینهای بیگانه باین کشور رانده وکم‌کم بومی شده‌اند . یکی از این ره‌آوردهای گزندآور برای شهرسازی و بافت شهرها وکهندژها وکهن بستهای ماکه از روزگاران دور دارای آئین ورسم ویژه وهم‌آهنگ با روش زندگی ایرانی بوده بیماری بولوار است‌که بَرتَن درست بازارها ، تیمها ، کاروانسراها و گرمابه‌ها و کوی وبرزن‌های آراسته وسرپای ما تاخته وآنها را رنجور کرده واز پا انداخته است.

گمان نرودکه انگیزه نگارنده دراین بحث‌کهنه‌پرستی و دشمنی با نوسازی و آبادانی است و تصور نشودکه کسی میخواهد مردم زمان‌کیهان‌نوردی را وادارد‌که در روزگار کجاوه وگردونه زندگی‌کنند . منظور اینست که نشانه‌های زندگی آراسته وآسوده دیرین ما که چون خالهای گیرائی بررخ زیبای شهرهای این‌کشور نشسته درپیش پای پدیده‌های نو وره‌آوردهای تمدن باختری قربان نشوند .

برای احداث بولوار و ساختمان خانه‌های تازه وآسمانخراشهای سردر آسمان زمین خدا تنگ نیست‌که بیایند پیش‌از هرآداب وترتیبی کُلنگ را بجان آثار نفیس ومتناسب ومعقول شهرهای زنده بیندازند . بازارها را خاموش ، کاروانسراها را تهی وگرمابه‌ها را سرد وافسرده‌کنند . مگر درایران هرگزآبادی نشده مگر بولوار چیز تازه‌ایست وهرگز دراین ملک سابقه نداشته‌است که‌کدام بولواری درجهان بزیبائی چهارباغ وفراختر از خیابان زند است ؟ کدام میدانی بزرگتر از نقش جهان درنیمه دیگر جهان وجود داردکه بازارها ، مسجدها ، کاخها و کاروانسراهای پیرامونش باین آهنگ واندام باشد؟ کدام‌کوی‌وبرزنی درایرانشهرهست‌که سازنده‌اش سر موئی از ترتیب وتناسب وپیوستگی وهم‌آهنگی وآرامش در پرداخت‌آن فروگذارکرده باشد ؟

درهمه زبانهای زنده جهان واژه‌های‌بازار - کاروانسرا - پَردیس - کوپل - رباط - خانقاه - ساباط - سرای وخرابات و حتی بسیاری از اصطلاحات دیگر فنی مربوط بمعماری وشهرسازی از دیرباز آئین ایرانیان بوده وچه خوب است‌که سنتهای مربوط بآن حفظ شود .

نامهائی مانند : ربع عضدی - ربع‌رشیدی - نظامیه - رکنیه- بیشاپور- بیرام- بی‌اردشیر- نرسوآباد - فیروزآباد - بهاباد و هزاران آبادی دیگر یادآور آنست‌که ایرانی همیشه برای خود وکسانش در هرشهر وروستا جائی را برمیگزیده ومجموعه‌ای‌کامل وبی‌نقص میساخته‌که مردمی‌که درآن بسر میبرند ازحیث خرید وفروش - پاکی وپاکیزگی زندگی - عبادت - آموزش وپرورش - رفت‌وآمد وآسایش وآرامش بهیچ‌روی درتنگی نباشند وبآسانی بآنچه میخواهند دست‌یابند.

اگر یك برزن‌کوچك را در نطنز - نائین - کرمان یا قزوین بررسی‌کنیم می‌بینیم درمیان آبادی جائی بسیار خوب را بنام لرد (بوزن ومعنای لندانگلیسی) یاحسینیه طرح انداخته‌اندکه پیرامون آنرا تکیه - مسجد - گرمابه - مدرسه - خانقاه - دارالشفا - دارالدویه - کاروانسرا - تیم و تأسیسات لازم دیگر فرا گرفته و همه کوچه‌های آبادی با ترتیبی بسیار دلپسند بآن می‌پیوندند .

اگر کوچه‌ها تنگ وپیچ درپیچ است در بعضی جاها بمنظور سهولت دفاع وبعضی دیگر بخاطر طبیعت وشیب‌زمین چنین‌شده‌است وگرنه‌خیابانهای‌فراخ وکشیده‌ای مانند چهارباغ اصفهان - خیابان زند شیراز - خیابان روبروی سردرشهربانی فعلی قزوین - خیابان سرآب‌نو یزد - خیابانی‌که شاه‌فین را بمهمانسرای‌کاشان می‌پیوسته همه دلیل‌برآنندکه ایرانی ازطرح بولوار واحداث آن عاجز نبوده واین چیز تازه‌ای نیست‌که تحفه فرنگ باشد - منتهی در دوران صفوی برای ساختمان مجموعه نقش جهان هرگز مسجد جامع را خراب نکرده‌اند

تزئینات زیبای کلاه فرنگی سقف بازار کرمان

وگنجعلیخان (که گویا هزینه ربع خودرا بزور از مردم کرمان میگرفته) آثار آل‌مظفر و سلاجقه کرمان را ویران نکرده تا جائی را آباد کند .

خواجه رشیدالدین فضل‌الله دربیرون تبریز ربع خودرا طرح انداخته وامیرعلیشاه گیلانی بااینکه رقیب‌او بوده آنطرف شهر را برای ساختمان ارگ خود انتخاب کرده است و جز دریکی‌دومورد که باتأسف زیاد اشخاص نادان یا متعصب نقوش وکتیبه‌های کهن را سترده روی آنها را بنام یا به‌نقش خود مزین فرموده‌اند ! (مانند کتیبه شیخ‌علیخان در بیستون نقش فتحعلیشاه در ری – نقش دولتشاه درطاق‌بستان ونظائر آن) کسی مانند شهرداریهای ما اسب ستم برپیکر نیمه‌جان آبادیهای گذشتگان نتاخته است مگر اینکه اثری درحال ویرانی وتباهی بوده ورادمردی آنرا بازسازی وبازپیرائی کرده باشد (مسجد جامع اصفهان – مسجد جامع یزد – مسجد جامع قزوین) .

برای اینکه بدانیم احداث بی‌رویه و ناصواب خیابان وبولوار با جان شهرها چه میکند خیابان اصلی قزوین‌را که از میان شهر ودرکنار بازار میگذرد مثال می‌آوریم . احداث این خیابان (که هنوز هم دوطرف آن کاملاً ساخته نشده) باعث خاموشی بازار – قیصریه – تیمهای بسیار زیبای وزیر وسیدرضا وغیره شده بطوریکه هررهگذاری دربازار احساس تنهائی وگاهی هراس میکند پیشه‌وران دکان‌های خودرا رها کرده بخیابان ریخته‌اند کاروانسراها جای خاکروبه وگاهی تبدیل بانبار وکارگاه دباغی وروفتگری شده لچکی‌های‌زیبای کاروانسرای وزیر به بیننده دهان‌کجی‌میکند واندامهای گسسته پیکر کاروانسرای بسیار بزرگ سردارکه بدونیم شده نگرنده‌را بگریه میاندازد . ازهمه اینها گذشته – خیابان محل کسب خوبی برای ایرانی نیست آفتاب‌تند تابستان وسرمای سوزناك زمستان گردبادهای پرگرد وخاك و بارانهای دیوانه بهاری پیشه‌ور ایرانی را واداشته است‌که در زیر سایه بازار دکانی بگیرد وبآسودگی درآن بنشیند . ضمناً روش اقتصادی بازار ایران‌که درهیچ نقطه از جهان نظیر ندارد همکاران وهم‌پیشگان را در یك رسته گرد می‌آورده وخریداربرای برگزیدن خواسته خود ناچارنبوده‌است تا درگرمای‌تابستان وسرمای‌زمستان خیابانهارا گزکند. چون‌هرنوع کالائی دریك رسته عرضه میشده هرکس می‌توانسته است بآسانی‌کالای دلخواه خودرا بهتر و ارزانتر وزودتر بدست آورده وپیشه‌وران نیز ناچار بوده‌اند دربهبودی جنس خود بکوشند تا باکالای دیگران قابل رقابت باشد .

درسالهای اخیر رسته‌ها وقیصریه‌های بزرگ ومتعددی

بازار کرمان

چهارسو بازار کرمان درمقابل تشعشع شدید آفتاب . داخل بازار حالتی ازراحتی وآرامش دارد

بنام پاساژ درکلیه شهرهای ایران ساخته شده . چه‌کسی‌میتواند ادعاکندکه بهترین وبزرگترین آنها با تیم بزرگ قم یا تیمچه امین‌الدوله‌کاشان یا قیصریه ابراهیمخان‌کرمان یا بازار وکیل شیراز یا بازارهای اصفهان وکاشان ویزد قابل مقایسه ویا اقلاً با اغماض نظیر آنهاست؟ حتی بهترین پاساژ پایتخت نیز بپای تیمچه حاجب‌الدوله که در دوره انحطاط معماری ایران ساخته شده نمیرسد . مگر چنین نیست؟

بتازگی باب شده است هرشهرداری بمحض ورود بمحل مأموریت خود قبل ازهر کار یك یا چند محله قدیمی را درهم میکوبد وباصطلاح خیابان جدید احداث می‌کند تا یادگاری ازخود بجای‌گذاشته باشد . دوطرف اینگونه خیابانها هرگز پرنمیشود و جز تعدادی معدود دکه (که احیاناً بسبك تهران با پایه فلزی ودر کرکره‌ای بدون نماسازی) در زمان شهردار خیابانساز علم میشود مابقی طول خیابان از دوطرف چون آرواره پیرزالان تهی‌می‌ماند ودر زمان شهرداری بعد تبدیل به مزبله و پرورشگاه پشه و مگس و ورزگاه سگان ولگرد مگردد .

درکنار نخستین خیابانی‌که در شهرکرمان احداث شده پیکر رنجور و تأثرآور زاغها و ویرانههای درهم ریخته در ژرفای درههائی‌که روزگاری شهر قدیم بوده چشم را آزار میدهد ولی بازهم میخواستند (درچند سال پیش) بولواری عمود بربازار وکیل احداث‌کنند که رشته این رسته زیبا را ازهم بگسلد چندکاروانسرا ومسجد ومدرسه وآب‌انبار را شقه

چهارسو - بازار کرمان

کند پیشه‌وران بازارهای زنده وپرجوش وخروش را درآغوش خودکشد ومجموعه بناهای باستانی شهر را که بامنطبق بسیار معقول معماری جان گرفته چون بازار وقیصریه قزوین بیجان وخاموش کند (که خوشبختانه مسئولان بیدارکنونی رسیدند وپیران زنده دل شهررا پناه دادند) .

برای اینکه بدانیم اپیدمی بولوار چه میکند بشیراز شهر شعر وعشق برویم .

چند ماه پیش که درخدمت استادم بشیراز رفته بودم بعلت تأخیر هواپیما چنان شدکه شبانه وارد شهر شدیم .

از خیابان که میگذشتیم یکباره میدانی وسیع وعریض وطویلی پیش‌روی ما سبز شدکه چهار خیابان بزرگ اضلاع آنرا تشکیل میداد و در هرگوشه آن چهار راهی بوجود آمده بود .

بنده .درنخستین برخورد شاد شدم که شیرازی با ذوق روی دست اصفهانی زده ومیدانی چهارچندان نقش‌جهان طرح انداخته وبخواست خدا روزگاری پیرامون آن ساختمانهای آبرومندی بپا میشود واگرنمردیم خواهیم دیدکه هنوز مردم ما زنده‌دل وزیباپسندند . باکمال تأسف خیلی‌زود این رؤیای شیرین باطل شد وبا توضیح میهماندار شیرازیمان دریافتیم که میدان چیزی جز یك‌زمین بایر نیست که در میان چهارخیابان افتاده وفعلاً مَزبله است.

در پایان این حقیقت را بعرض میرساندکه خامی نگارنده باعث شده تا نتواند مطالب منظور را بپروراند درآنچه تاکنون یادشده هرگزقصدتوهین یاخدای‌نخواسته اسائه‌ادب بشهرداران شریف و خدمتگزارگذشته نبوده‌که باکمال دلسوزی وعلاقه بدون داشتن هیچ وسیله وامکانی ناچار بوده‌اند بشهر خود سروصورتی بدهند و چون بقول معروف «بی‌مایه پتیراست» بدون داشتن طرح ودستگاه راهنما واعتبار ونظائرآن امکان نگهداری آثارکهن شهرها وروستاها را نداشته‌اند ودرحقیقت کارآنان مانند خانه‌داری بوده‌که قبل‌ازرسیدن میهمان نخستین کاری‌که انجام میدهد رفت وروب وگردروبی است ولی از امروز به‌بعد که بفرمان شاهنشاه نوسازی ایران آغاز شده وشهرها وروستاها از روی اصول صحیح شهرسازی وبا مطالعه دقیق وصحیح فنی توسط‌کارشناسان باتجربه وبا ذوق ایرانی ویراسته وپیراسته میگردد اگرچنین‌اشتباهاتی رخ‌دهد پشیمانی بسیار ببار خواهد آورد . اگر نوسازی دربیرون شهرها بعمل آید بست‌های کهن (Lesuestiqes) از گرمی و زندگی خواهد افتاد و اگر از عرصه‌کوی و برزنهای‌کهن آبادیها استفاده شود مستلزم نابودی یا حداقل تغییر قیافه آثارگذشته خواهد بود . اگرارتباط شهرقدیم وجدید بوضع معقول تأمین نشود پیوند شهر خواهدگسست واگر این رابطه بسیار نزدیك باشد باشندگان‌کویهای‌کهن را خواهد ربود وکسی حاضر نیست در یك خانه قدیمی‌درکوچه پس‌کوچه بنشیند وحال‌آنکه همسایه‌اش درآنطرف شهر در ویلائی مدرن وزیبا نشسته است. این دیگر بعهده صاحبنظران واستادان است‌که‌کلیه این مسائل

خانه‌هائی‌که هرروز نظائر آنرا خراب می‌کنند

را با منطق قوی حل‌کنند و اگرچه کاری بس دشوار است ولی «مشکلی نیست‌که آسان نشود» .

باید قبول‌کردکه زندگی در روزگار ما درکوچه‌های تنگ وپیچ درپیچ میسرنیست ولااقل هرکس احتیاج داردکه از خانه تا محل‌کار خودرا از وسیله نقلیه شخصی یاعمومی استفاده‌کند و این مشکل را می‌توان با تعریض‌کوچه‌ها بحد معقول ولازم (وتا آنجاکه بآثار هنری لطمه نزند) حل‌کرد ولی اینکه بیایند پیرامون یك اثر را بازکنند و آنرا مانند بناهای یادبود اروپائی در وسط یك میدان یا در محور یك خیابان قرار دهند کار درستی بنظر نمی‌آید .

معماران ایرانی مانند همشهریان عارف وروشندل خود بدرون پیش‌از برون توجه داشته‌اند وشاید جلوه ونمایش‌افسون کننده شاهکارهای معماری ما درهمین باشد .

در زبان فارسی مثلی است‌که میگویند هنگام بازدید فلان بنائی‌کلاه از سرانسان می‌افتد بگمان نگارنده مورد این مثل باید محفوظ بماند .

مسجد جامع اصفهان از درون صحن جالب ومحتشم‌است نباید با احداث خیابانی در محور سردر آنرا تحقیرکرد یا دیوارهای خشتی و زیبره پیرامونش را که از روز نخست نماسازی نشده با تهی‌کردن پیرامون ونماسازی تصنعی ومتکلف نشان داد . چهره وحیثت یك‌اثررا نباید مسخ‌کرد ولی استفاده تازه ونوین از بنائی‌که روزگاری بکار ویژه‌ای میآمده ودیگر مورد استفاده آن منتفی شده اگر منطقی واصولی باشد معقول خواهد بود . مثلاً کاروانسراها را میتوان بآسانی بمیهمانسرا تبدیل‌کرد (ولی بقول منتقدین ایتالیائی نه مانند کاروانسرای مادرشاه اصفهان وبخصوص قسمت ورودی آن‌که نه ایرانی ونه اروپائی بلکه لاشرقیة ولاغربیة است) .

مدارس علوم قدیمه اغلب درحال حاضر هم دائر ومورد استفاده است آنهائی هم‌که متروك شده بآسانی قابل تبدیل بکتابخانه وپرورشگاه ونظائرآن است .

کاخهای شهری و دسکره‌های روستائی خود بهترین موزه‌اند ودلیل ندارد درشهر وروستائی‌که چنین اثری موجود باشد ساختمان تازه‌ای باین منظور برپاکنند .

رباطهاوساباطهاوکوشکهابسیارآسان‌بپرورشگاه‌وتفریحگاه تبدیل میشود (یامیتوان‌چنان‌که انگلیسیان برای گذراندن تعطیلات آخرهفته خود خانه‌هائی بنام Week and house دارند ازاین ساختمانهای نغز وزیبا برای همین منظور استفاده کرد) .

خوشبختانه شهبانوی هنرپرور ما توجه عمیق وفراوانی باین نکات معطوف میفرمایند واوامری از جانب معظم‌لها صادر شده‌که آینده نیکوئی برای آثارهنری نوید میدهد بامیدآنروز که ایرانشهر را آراسته وویراسته بهبینیم وچنانکه داریوش خواسته ونیازکرده جائی برای دروغ و کدروند در میهن ما نباشد .

تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران

(۲۰)

رکن‌الدین همایونفرخ

۳۶۲ – کتابخانه مدرسه فخریه (مروی) تهران : فخرالدوله حاکم مرو بسال ۱۲۴۰. هـ. درتهران مدرسه‌ای ساخت وبرای اداره آن موقوفات بسیاری وقف کرد وچون بخان مروی معروف بود این مدرسه نیز بمدرسه مروی شهرت یافت . کتابخانه‌ای برای این مدرسه فراهم آوردکه هم‌اکنون برجاست وبیش از دوهزار جلد کتاب خطی دارد در میان کتابهای کتابخانه مروی نسخه های نفیس ونادربسیار است از جمله نسخه‌ایست ازخمسه نظامی که مجالسی ازنقاشی اثر قلم استاد کمال‌الدین بهزاد را دارد واز نفایس جهان بشمار است . هم‌چنین نسخه‌هائی در علوم ریاضی داردکه‌بسیار قابل توجه وگرانقدراست .

۳۶۳– کتابخانه مدرسه سلطانی کاشان : این مدرسه از بناهای قرن سیزدهم هجری است وبنائی عظیم ومجلل دارد این مدرسه کتابخانه‌ای بزرگ داشت وصبای کاشی ملک‌الشعرای فتحعلیشاه درتاریخ بنای این مدرسه قطعه‌ای سروده است .

۳۶۴ – کتابخانه مدرسه آقا . کاشان : از بانی این مدرسه اطلاعی بدست نویسنده نرسیده ولی سال بنای مدرسه ۱۲۶۸ . هـ. است مدرسه‌ای بزرگ وقابل‌توجه است . کتابخانه این مدرسه هم اکنون موجود است .

۳۶۵ – کتابخانه مدرسه پای قلعه . اصفهان : این مدرسه هم ازمستحدثات صدراصفهانی است اطراف صحن مدرسه را با کاشی های هفت‌رنگ زینت داده‌اند کتیبه این مدرسه بخط ثلث است که تاریخ بنای آن ۱۲۱۷ . هـ . را دارد کتابخانه این مدرسه نیز برای طلاب علوم دینی قابل توجه ومورد استفاده است .

۳۶۶ – کتابخانه حاج ملاهادی سبزواری . سبزوار : حاج هادی فرزند ملا مهدی متخلص باسرار ، از بزرگان علمای کلامی وفلاسفه اخیر بشمار است . درحدود سی تألیف دارد . این دانشمند عالیقدر در سبزوار مدرسه بزرگی بهمت خود ساخت ووجود او در سبزوار سبب گردیدکه سبزوار بصورت دارالعلم درآید وازاطراف واکناف‌ایران دانش‌پژوهان وطالبعلمان بطرف سبزواررهسپار شوند . حاجی هادی سبزواری کتابخانه بزرگی نیز برای مدرسه خود فراهم آورد که هم‌اکنون نیز باقی است .

۳۶۷ – کتابخانه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی : او مردی دانشمند و نویسنده‌ای ارجمند وشاعری توانا بود وثنائی تخلص میکرد . بطوریکه در مقدمه این عصر یاد کردیم او وزیر عباس میرزا بود وسالها نیز وزارت وصدارت محمد شاه قاجار را برعهده داشت وسرانجام بدست اسمعیل فرچه داغی در روز ۳۰ صفر ۱۲۵۱ درباغ نگارستان شهید شد .

کتابخانه قائم‌مقام ازکتابخانه‌های معروف بود که پس از قتلش بدست تاراج رفت . هنوز نسخه‌های نفیس از کتابخانه او در کتابخانه های خصوصی موجود است .

۳۶۸ – کتابخانه مدرسه صدر . تهران : میرزا شفیع صدراعظم فتحعلیشاه مردی ادب دوست بود ومدرسه صدر تهران را او ساخت وبرای این مدرسه کتابخانه معظمی بنیاد نهاد هم اکنون نیز آثاری ازآن باقی است . میرزا شفیع مدتی کتابدار کتابخانه محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه بوده است .

۳۶۹ – کتابخانه محمود میرزا قاجار . تهران : محمود میرزا پسر فتحعلیشاه ازمردان دانش پژوه وشیفتگان شعر وادب فارسی بود او بسال ۱۲۱۴ تولد یافته وتا سال ۱۲۸۰ در قید حیات بوده است . او سالیان دراز حکومت نهاوند را داشته است . او شاعربود و شعر می‌سرود ومحمود تخلص میکرد . تذکره‌ای نوشته‌که بنام تذکره محمود معروف است . از تذکره محمود بخط مصنف نسخه‌ای درکتابخانه این بنده نویسنده موجود است . دواثر دیگر بنام بیان محمود وخرقه محمود داشته است . کتابخانه محمود میرزا ازکتابخانه‌های معروف دوران قاجار است . میرزا ابوالحسن متخلص به امید نهاوندی از شاعران دوران قاجار که دیوانی مدون دارد سالها کتابدار کتابخانه محمود بوده‌است . کتابهای کتابخانه محمود بعداً درتملك عبدالصمدمیرزا درآمد وقسمتی نیزبکتابخانه‌های خصوصی دیگرمنتقل‌شد ازجمله نسخه‌های نفیس کتابخانه‌محمود میتوان از دیوان صائب تبریزی بخط خود صائب یاد کرد که اینك درتملك کتابخانه مجلس شورایملی است و بشماره ۱۰۰۰۷ ثبت است .

۳۷۰ – کتابخانه عبدالصمدمیرزا عزالدوله : عبدالصمدمیرزا عزالدوله ازکتاب‌بازان نام ایران‌بوده‌است چنان شیفته وعاشق‌کتاب بودکه بشهرهای مختلف مسافرت میکرد ونسخه‌های خطی را به بهای گران خریداری میکرد ابوالمعالی میرعلی شیرازی ملقب به شمس‌الادبا سالها کتابدار عبدالصمد میرزا بود . ابوالمعالی از خوشنویسان کم‌نظیر نستعلیق دوران قاجار بوده است . ازکتابهای‌کتابخانه او نسخ نفیسی نصیب کتابخانه مجلس شورایملی‌گردیده است ازجمله دیوان ابن یمین هم‌عصر شاعر که پانزده هزار بیت شعر دارد و شاهنامه‌ای‌که در زمان شاه تهماسب اول تحریر یافته و دارای ۵۹ مجلس نقاشی ازکارهای مکتب هرات است . هم‌چنین نویسنده نسخه‌هائی ازکتابخانه او درتملك دارد که بخط مشاهیر خوشنویسان مانند میراحمد تبریزی و میرعلی تبریزی است .

۳۷۱ – کتابخانه مدرسه رکن‌الملك . اصفهان : رکن‌الملك حاج میرزا سلیمان‌شیرازی درگذشته بسال ۱۳۳۱ هـ . ازمردان‌نیکنام وشاعران وسخنوران‌بوده‌که مدتها درزمان‌ناصرالدین‌شاه حکومت فارس را داشته وسالها نیز سمت منشی‌گری ظل‌السلطان برعهده او بوده است . مدت ، زمانی نیز به نیابت حکومت اصفهان منصوب شد . او به دانشمندان وارباب ادب بسیار توجه میکرد وخود او نیز مجلة‌الاسلام را مینوشت او در شعر خلف تخلص میکرد واین بمناسبت نسبت او به جدش خلف‌بیك سفره‌چی بوده است . او بسال ۱۳۴۱ درگذشت ودر آرامگاهی که نزدیك مدرسه ومسجدش نزدیك تخت پولاد ساخته بود بخاك سپرده شد . مدرسه رکن‌الملك از بناهای بنام وشهیر اوائل قرن چهاردهم هجری است . کتابخانه این مدرسه نیز قابل توجه بوده است .

۳۷۲ – کتابخانه امین‌خلوت : امین خلوت مردی صاحب ذوق بود وکتابخانه‌ای‌نفیس فراهم آورد وبرای اینکه کتابهای ارزنده‌ای برای کتابخانه‌اش فراهم آورد بطوریکه مشتری شاعر هم عصرش درقطعه شعری آورده چهارده نفر خوشنویس را در اختیار گرفته بود که از کتابهای مورد علاقه‌اش بخط خوش رونویس میکردند . برای نمونه میتوان از نسخه دیوان امیرمعزی که ۱۳۳۰۰ بیت شعر دارد وبشماره ۱۳۲۶۵ کتابخانه مجلس شورایملی ثبت است یاد کرد .

۳۷۳ – **کتابخانه حاج شیخ فضل‌الله نوری** : آقاشیخ فضل‌الله نوری وارث کتابخانه‌ای بزرگ بود و پس از مرگش کتابها به وراثش تقسیم شد وقسمت مهمی ازآن به تملک کتابخانه مجلس شورایملی درآمد واین کتابها بیشتر نسخ نفیس است .

۳۷۴ – **کتابخانه نوری** : نوری نویسنده کتاب مستدرک کتابخانه قابل توجهی داشت وکتابهای گرانقدری برای کتابخانه او نوشته اند ازجمله میتوان کتاب کشف‌الحجةالمحجه لثمرالمهجه را یاد کرد که بسال ۱۲۸۰ نوشته اند .

۳۷۵ – **کتابخانه مدرسه سید** : بانی این مدرسه حجةالاسلام شفتی بودکه آن را بسال ۱۳۱۱ . ه ساخت ودرسال ۱۳۵۵ بنای‌مدرسه‌را بپایان‌آورد. حجةالاسلام‌شفتی‌خودنیز کتابخانه‌ای داشت که از آن یاد خواهیم کرد . برای مدرسه نیز کتابخانه قابل توجهی دائر کرد .

۳۷۶ – **کتابخانه رکن‌الدوله** : محمدتقی میرزا رکن‌الدوله کتابخانه قابل توجهی داشته است .

۳۷۷ – **کتابخانه حاج‌ملاعلی کنی . تهران** : حاج ملاعلی‌کنی ازاکابر دوره ناصری است در لغت وفقه واصول و حدیث و تفسیر وعلم رجال تبحر داشت تألیفات متعدد دارد کتابخانه حاج ملاعلی‌کنی ازکتابخانه‌های معروف دوران ناصری است‌که پس‌از او درخانواده‌اش بجا مانده‌است .

۳۷۸ – **کتابخانه حاج میرزا محمدحسن آشتیانی** : آشتیانی از فحول علما ومجتهدین دوره ناصری است . کتابخانه آشتیانی در میان علما و مشاهیر دوران اخیر شهرتی داشته است.

۳۷۹ – **کتابخانه مزار هفده‌تن . گلپایگان** : دراین مزار مقدس کتابخانه‌ای‌وجوددارد که دارای چهارهزار جلد کتاب خطی است واین کتابها قبلا وقف کتابخانه‌های مدارس بوده که از میان رفته‌اند وکتابها به این مزار منتقل شد وهم‌اکنون موجود است .

۳۸۰ – **کتابخانه سید علانور . گلپایگان** : دراین بقعه مقدس نیز کتابخانه‌ای هست که درحدود سه‌هزار جلدکتاب دارد این مقدارکتاب خطی قابل‌توجه است .

۳۸۱ – **کتابخانه مدرسه ابراهیم خان ظهیرالدوله درکرمان** : ظهیرالدوله درکرمان بسال ۱۲۳۲ه. مدرسه‌ای بناکرد ودراین‌مدرسه‌کتابخانه‌ای وجود داردکه درآن هزاروپانصد جلد کتاب موجود است .

۳۸۲ – **کتابخانه میرزای تنکابنی** : میرزا طاهر تنکابنی فرزند میرزا فرج‌الله از شاگردان نامی میرزای جلوه بود ودر مدرسه عالی سپهسالار تدریس میکرد این دانشمندعالیقدر که از متکلمان مشهور دوران اخیر است بسال ۱۳۲۰ درگذشت .

کتابهای کتابخانه این‌دانشمند بیشتر کتب حکمی وفلسفی‌بودکه میرزا براغلب‌آنها حواشی نوشته است . کتابهای کتابخانه او بکتابخانه مجلس شورایملی فروخته شد .

۳۸۳ – **کتابخانه ناظم‌الاطباء** : میرزا علی‌اکبر کرمانی ملقب به ناظم‌الاطباء نفیسی . مؤلف فرهنگ نفیسی و فرهنگ فرنودسار . پدر دانشمند فقید سعید نفیسی کتابخانه قابل‌توجهی داشت که پس از مرگش بفرزند عالیقدرش استاد سعید نفیسی رسید .

۳۸۴ – **کتابخانه ملامحمد صالح فرشته . قزوین** : ملامحمد صالح از بزرگان علما و مؤلفان قرن سیزدهم است وازجمله تألیفات او باید از کتاب بحرالعرفان فی تفسیرالقرآن در پانزده مجلد یاد کرد کتابخانه بزرگی در قزوین فراهم آورد و قبل از مرگش آنرا وقف عام کرد وهم‌اکنون پابرجاست .

۳۸۵ - کتابخانه منجم باشی اصفهان : محمدحسین تفرشی معـروف به منجم‌باشی کتابخانه‌ای از کتابهای نفیس نجوم وریاضی وهیأت فراهم آورده بود . ازجمله نسخه‌گرانبهائی از زیج الغ‌بیگی داشت که با بسیاری ازکتابهای دیگرش نصیب کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی گردیده است .

۳۸٦ - کتابخانه صدراعظم نوری - تهران : صدراعظم نوری نیز کتابخانه قابل توجهی داشته ودرپشت کتابهای متعلق بکتابخانه‌اش یادداشت و مهر کرده است از جمله نسخه نفیس مقالات خواجه عبدالله انصاری بخط میرعماد را میتوان یادکرد . این نسخه اینك متعلق بکتابخانه آقای ادیب برومند است .

۳۸۷ - کتابخانه مسجد جامع طبس : در مسجد جامع طبس کتابخانه معظمی از قرن هفتم وجود داشت که متأسفانه درسال ۱۳۲۹ . ه . هنگامیکه نایب‌حسین کاشی یاغی به طبس حمله کرد این کتابها را غارت کرد وبآتش‌کشید این کتابخانه درحدود هشت‌هزار جلد کتاب مخطوط نفیس داشته است .

۳۸۸ - کتابخانه خونساری اصفهان : سید محمد خونساری مؤلف روضات‌الجنان کتابخانه معظمی فراهم آورده‌بود که اینك درخاندان آن دانشمند فقید باقی است . نسخه‌های متعددی از آثار سید محمدباقرخونساری‌که بخط او می‌باشد وهم‌چنین از آثار خاندان او در کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی موجود است و نمونه‌ای ازخط والد اورا درصفحه ۱۰۰ کتاب لمعةالنوروالضیاء آورده‌اند .

۳۸۹ - کتابخانه سپهر . تهران : میرزا تقی ملقب به لسان‌الملك و متخلص به سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ وبراهین‌العجم فی‌قوانین‌المعجم پس ازدرگذشتش کتابخانه نفیسی را که فراهم آورده بود بنا بوصیت بفرزندش عباسقلیخان سپهر واگذاشتند ولیکن این کتابخانه پس از او دیری نپائید وکتابهای آن متفرق شد .

۳۹۰ - کتابخانه بالاخیابانی . مشهد : مرحوم شیخ عبدالحسین بالاخیابانی درمشهد کتابخانه معظمی فراهم آورده بود که بیش از دو هزار جلد کتاب مخطوط نفیس داشت که اکثر آنها بخطوط مصنفان ومؤلفان آنها بودند . این کتابخانه پس ازدرگذشت بالاخیابانی به کتابخانه ملی ملك فروخته شد .

۳۹۱ - کتابخانه مرحوم امام جمعه . کرمانشاه : این کتابخانه را اولاد واحفاد آقاباقر بهبهانی جمع‌آوری کردند وکتابهای این کتابخانه اکثراً نایاب و نادرند لیکن بیشتر آنها درعلم فقه وحدیث واصول نگاشته شده اند . ازجمله کتابهای نفیس این کتابخانه جلدی از مجلدات الوافی صفدی بخط خودش بود که اکنون در تصرف آقای حکمت آل‌آقاست .

۳۹۲ - کتابخانه ذوالریاستین . شیراز : حاج محمدحسین ذوالریاستین متخلص به حسینی مصنف مثنویهای اشترنامه والهی‌نامه حسینی مردی عارف وفاضل بود . کتابخانه او در شیراز شهرتی داشت این‌کتابخانه درخاندان ذوالریاستین تا آنجا که نویسنده آگهی دارد خوشبختانه بجاست .

۳۹۳ - کتابخانه نشاط . تهران : میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر ومنشی وخطاط دربار فتحعلیشاه‌کتابخانه قابل ملاحظه‌ای فراهم آورده بودکه بعدها متفرق شد واز نسخه‌های کتابخانه او که همه آنها خط وامضای نشاط را در پشت برگ اول خود دارند درکتابخانه های خصوصی بسیار میتوان دید .

۳۹۴ – کتابخانه ایلبکی . شیراز : محمدقلی‌خان قشقائی ایلبکی فارس درسال ۱۲۶۵ **درشیراز کتابخانه بزرگی** بوجود آورد . کتابخانه او نیز وسیله بازماندگانش متفرق شد و **نسخه‌هائی چند ازآن درکتابخانه مجلس شورایملی است ازجمله خلاصه عباسی بشماره ۴۸۵۵** راکه **نسخه‌ای نفیس است میتوان** یاد کرد .

۳۹۵ – کتابخانه مهندس‌الممالك غفاری . تهران : مهندس‌الممالك فرزند ابراهیم **غفاری در ریاضیات تألیفات** متعدد دارد و نخستین‌کسی است‌که برای اصطلاحات علمی ریاضی **درزبان فارسی معادل** وضع‌کرد ودرحقیقت بنیان‌گذار اصطلاحات علمی جدید زبان فارسی‌است. **کتابخانه مهندس‌الممالك** یکی ازکتابخانه های معتبر علمی ایران بود کمتر کتابخانه‌ای مانند آن **مجموعه** کاملی ازکتابهای ریاضی ایرانی ونجوم وهیأت داشت تا آنجاکه نویسنده آگاه است **تا سنوات اخیر** این کتابخانه درخاندان آن فقید باقی بود .

۳۹۶ – کتابخانه سردارکبیر جمشید . تهران : سردارکبیر ازعاشقان وشیفتگان ادب **وفرهنگ فارسی** بود وبه همین نظر کتابخانه‌ای ازآثار گویندگان ونویسندگان ادب فارسی **فراهم آورده** بود که بیشتر آنها را نسخه‌های نفیس خطی ونادرالوجود تشکیل میداد . پس‌از **مرگش بیشتر** کتابهای کتابخانه او به مجلس شورایملی فروخته شد وبعنوان نمونه میتوان از **نسخه کتاب بیان محمود** که تذکره است وبشماره ۸۹۵ ثبت‌گردیده یاد کرد .

۳۹۷ – کتابخانه امیرنظام‌گروسی : امیرنظام گروسی ازمنشیان وخوشنویسان و رجال **کاردان دوران قاجار** است . مردی ادیب وسخن‌سنج بود ودرطی مدت عمر طولانی‌اش بسائقه **ادب دوستی** کتابخانه نفیسی فراهم آورد که دراواخر عمرش آن را بگروس منتقل ساخت ولی **درگروس** دروقایع الوار دستخوش غارت شد وآنچه ازکتابخانه او درتهران ویاگروس‌باقیمانده بود بازماندگانش بکتابخانه مجلس شورایملی فروختند .

۳۹۸ – کتابخانه رضاقلیخان هدایت . تهران : رضاقلیخان هدایت معروف به لله باشی **ازنویسندگان** وسخنوران پرکار دوران قاجار است .

کتابخانه هدایت ازبزرگترین کتابخانه‌های دوران قاجار بشمار است . نسخه های بسیار **نفیس ونادر** این کتابخانه ازذخایر گرانقدر ادبی ایران بوده وهست . پس‌ازدرگذشت هدایت **مدت زمانی تا اواخر** سلطنت احمد شاه این کتابخانه در خانـدان هدایت نگاهداری می‌شد **سپس متفرق‌گردید** وتعدادی ازآنها به کتابخانه‌های خارج ازکشور انتقال یافت وتعدادی نیز **بکتابخانه ملی ملك فروخته شد . ازجمله این نسخه‌های نفیس میتوان از تذکره عرفات‌العاشقین یادکردکه بکتابخانه ملك فروخته شده است و درآن‌کتابخانه موجود است** .

۳۹۹ – کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار : میرزا حسن‌خان مشیرالدوله سپهسالار بانی **مدرسه ومسجد سپهسالار** کتابخانه معظمی برای مدرسه سپهسالار فراهم آورد . **درآغاز تأسیس چهار هزارجلد** کتاب برای کتابخانه مدرسه خریداری کرد که قسمت مهمی از آن کتابهای **کتابخانه اعتضادالسلطنه** بود . دراین کتابخانه نسخه‌های نفیس وگرانقدر بسیار است کـه **ضمن فهرست بچاپ رسیده** آن معرفی شده است . این کتابخانه با توجهاتی که اکنون بدان **مبذول میگردد درحدود ۱۱۱۵۰** جلدکتاب دارد وازکتابخانه‌های مهم ومعتبر شهر تهران **بشمار است** .

۴۰۰ – کتابخانه ظهیرالدوله . تهران : ظهیرالدوله که از آزاد فکران وروشن‌بینان **وپیروان صفی‌علیشاه بود درتهران** کتابخانه بسیار نفیسی فراهم آورد که **در روز واقعه بتوپ بستن مجلس شورایملی بدست اوباش** واراذل غارت‌شد وکتابهای آن متفرق گردید .

عکاسی رنگین

هادی

نگهداری عکس‌های رنگی

چندی پیش مجموعه‌یی از اسلایدهای رنگی را که ۳۰ – ۴۰ سال پیش ، یعنی در آغاز عکاسی رنگی ، درآلمان تهیه شده بود تماشا میکردیم . این تصاویر از فرازونشیب سالهای جنگ بسلامت گذشته ورنگهایی راکه سالها پیش ثبت کرده بود بما ارائه میداشت . وضع بعضی از آنها بسیار خوب بود ودر بعضی فقط رنگ آبی – سبز اندکی پریده بنظر میرسید.

با تماشای مجموعه‌ی مزبور اندیشه‌یی مرا درگرفت‌که سرنوشت فیلم های رنگی پزیتیف و نگاتیف (که گاهی‌تصاویر برارزشی در میان آنها وجود دارد) بدان بستگی دارد .

گرچه تاریخ اختراع عکاسی رنگی ازهفتادسال‌متجاوز است ولی درحقیقت آنچه‌که بعنوان عکس وفیلم رنگی قابل قبول است مربوط به ۲۵ سال اخیر میباشد ومطالعات و تجربیاتی که دراینمورد وجود دارد مربوط بهمین مدت است. حتی دراین‌باره نیز بطورکامل ادای مطلب ممکن نیست زیرا فیلمهایی که سی‌سال پیش ساخته شده با فیلمهای امروز جز از لحاظ ژلاتین شباهتی بهمدیگر ندارند . معهذا مشاهداتی که بعمل آمده برای جلوگیری ازاشتباهات نگهداری اسلایدها ونگاتیف‌های رنگی بسیار مفید است .

دشمنان نگهداری فیلمهای رنگی

پس ازاینکه در عکسبرداری ها توفیق حاصل گردید وتصاویر خوب گرفته شد ، هنگام ظهور درلابراتوار عیب و علت واشکالی پیش نیامد ، فیلمها سالم بدست شما رسید ، بدون برداشتن خط وخراشی درداخل کادرهای شیشه‌یی جای گرفت وازهمه‌ی مراحل بسلامت گذشت وشب هنگام در صندلی راحتی نشسته وکلید پروژکتور را برای تماشای اولین شاهکار خود فشارمیدهد چه بساکه این سئوال ناراحت‌کننده برایتان پیش می‌آید : «این اسلایدها تا چه مدتی میتوانندهمین وضع خودرا حفظ کند ؟»

دراینجا لازم است به سه دشمن اصلی‌که تصاویر را تهدید میکند ودراندك‌مدتی میتواند عیش‌شمارا منقض‌سازد بیندیشید: نور – حرارت – رطوبت .

دشمن شماره یك : نور روز

گرچه در ساختن مواد رنگی فیلمهای جدید نسبت بفیلمهای سابق تغییرات و پیشرفت‌های زیادی حاصل شده واز لحاظ حساسیت زیاد وثبت طبیعی رنگها ابداً با فیلمهای ۲۵ سال پیش قابل مقایسه نمیباشند معهذا چیزی‌که دراینمدت ممکن ومیسر نگردیده جلوگیری کامل از تأثیر نور برروی رنگهاست . خوشبختانه این بی ثباتی چندان نیست‌که نور پروژکتور نیز درآن تأثیر کند ، بلکه نور روز است‌که با فراوانی اشعه‌ی‌آبی خود درآنها مؤثر میباشد .

از اینرو ، عکس‌ها وفیلم‌های رنگی را مدت زیادی نباید درمعرض تابش نور روز یا لامپ‌های نئون قرار داد . **تصاویر رنگی لازم است در تاریکی نگهداری شود .**

مرگ آرام بوسیله‌ی حرارت

مواد رنگی فیلمهای رنگین‌که ازنقطه‌ی نظرترمودینامی ناپایدارند ، هرچه حرارت بیشتری بهبینند ، ازنقطه‌ی توازن خود زودتر خواهندگذشت وتجزیه خواهند شد . ازتجزیه‌ی آنها موادی بوجود خواهد آمد که بیرنگ است .

هردانشجوی شیمی در آغاز کار ، درمورد سرعت‌اعمال شیمیائی ، یك قانون اصلی را فرا میگیرد که میگوید : اگر

پروژکتور مدرن ومجهز برای نشان دادن ۳۶ تصویر

درجه‌ی حرارت ۱۰ درجه‌ی سانتی‌گراد بالا برود سرعت عمل دوبرابر میشود .

بنابراین ، اگر میخواهیم عمر تصاویر رنگی خود را بحد امکان طولانی‌تر سازیم وازتماشای آنها مدت بیشتری لذت ببریم ، لازم‌است جهت نگهداری آنها از محل خنکی استفاده کنیم .

قبلاً اشاره کردیم‌که نور لامپ پروژکتور تأثیری در حفظ رنگ فیلمها ندارد . البته این بی‌تأثیری حد وحدودی دارد . وقتی مدتی طولانی محوتماشای یك اسلاید شده‌اید بدانید درهرکجاکه رنگی وجود دارد باین معنی است‌که سایر اشعه‌ی نور سفید جذب شده وفقط آن رنگ عبور کرده و اشعه‌ی جذب شده تبدیل به حرارت (انرژی حرارتی) گردیده است . این‌موضوع ، حتی درپروژکتورهایی‌که‌مجهز به‌بادبزن قوی‌است ودستگاه را خنك میکند ، نیز پیش‌میآید . زیرا این نوع گرم شدن از تشعشع حاصل میشود و تشعشع را نمشود «باد» زد .

چون‌درپروژکتورها ، حرارت‌لامپ‌مستقیماً بەفیلم‌رنگین میرسد ، لذا دروسط راه لامپ وفیلم شیشه‌ی بیرنگ‌مخصوصی که وظیفه‌ی فیلتررا داشته خاصیتش جذب اشعه‌ی حرارتی‌است قرارمیدهند. این‌شیشه‌هارا فیلتر کاتاترمیك Catathermique مینامند .

علاوه براین ، حرارت آثار تعجب‌آور و غیرمنتظره‌ی دیگری بوجود میآورد . بعداز پروژکسیون‌های طویل‌المدت ، یعنی پس ازتأثیر طولانی حرارت ، گاهی نقطه‌های ریز سیاهی در روی تصویرظاهرمیشودکه مدتها منبع واساس آنها مجهول واسرارآمیز مانده بود . باوجودتمام احتیاط ها وپیش‌بینی‌ها حلوگیری از وقوع این حادثه اجتناب ناپذیر است زیرا سبب آن مسئله‌یی است پیچیده وعمیق ومربوط به خود فیلم .

برای ساختن فیلم ، به آستات‌سلولز که درکارخانه‌های فیلمسازی مورد استفاده قرار میگیرد ماده‌یی باید اضافه‌کرد تا نرم شود . این ماده‌که برای قابلیت ارتجاع فیلم بکار میرود وقتی‌مدت زیادی دربرابر حرارت قرارگیرد بطورناگهانی و غیرمنتظره آزاد میگردد وبخارات آن فشرده شده و درروی شیشه‌ی اسلایدها که خنك‌تراست بحال قطرات ریزی درمیآید که در روی پرده نمایش بشکل لکه‌های تیره نمایان میشود .

گرچه این لکه‌ها ناخوش‌آیند است اما خوشبختانه جای نگرانی برای فیلم نداشته وبعمروسلامت آنها صدمه‌یی‌نمیزند . برای‌از بین بردن آنهاکافی است فیلمهارا درمیان شیشه‌های جدیدی قرار دهید . درصورتیکه بخواهید بطورکلی از بروز این لکه‌ها جلوگیری شود فیلم‌هارا درکادر مقوایی بدون شیشه بگذارید .

بعضی‌ها برای احتراز ازحرارت هوا ، اسلایدهای‌خودرا دریخچال نگهداری‌میکنند درصورتیکه از این عمل جداً باید اجتناب کرد زیرا هوای داخل یخچال مرطوب است وتجربه نشان داده‌که سرما ورطوبت مضرتر ازحرارت وخشکی است .

خرابی سریع براثر رطوبت

کسانی که از علم شیمی اطلاعات دارند میدانندکه حرارت همراه رطوبت خیلی صدمه وزیان میزند . اعمال شیمیائی ، حتی درحرارت‌های زیاد ، موقعی انجام میگیردکه

پروژکتور جدید برای نشان دادن ۱۰۰ اسلاید

اثری ازرطوبت نیز باشد (حتی بمقدار بسیار اندك) .

باید دانست‌که تنها شیمیست‌ها نیستند که با اسلایدهای ما سروکار دارند بلکه بمطالب بیولوژیست‌ها (زیست‌شناسان) نیز درمورد آنها لازم است توجه داشت :

حرارت - رطوبت - ژلاتین محیط بسیارمناسبی است برای نشوونمای باکتری‌ها . بدین ترتیب دراسلایدهایی‌که در محیط‌گرم ومرطوب نگهداری شوند شعله‌های آتش جنگ مدرنی با وسائل شیمیائی وحیاتی در دو جبهه بالا میگیرد . از یکسو رنگها میپرد و ازطرف دیگر شاخه‌ها و انشعابات ظریفی ظاهر میگرددکه بطورقطع وجود کشت باکتری‌ها و یا کپك‌هایی را ثابت میکند .

حفظ اسلایدها دربرابرحرارت ورطوبت نبایدفقط‌موقعی آغازگرددکه میخواهید آنهارا درجایی‌بگذارید ونگهدارید . اولین درمان پیشگیری درلابرتوار ظهور فیلم‌هاست‌که پس‌از پایان عملیات با قراردادن آنها درمحلول باکتری‌کش ازهجوم این آفت ، درشرائط عادی ، جلوگیری میشود . درمان دوم دردست شماست : وقتی فیلم‌هارا درداخل کادر قرار میدهید باید کادری انتخاب‌کنید که جریان هوا را میان فیلم وهوای خارج ممکن سازد . اما عیبی که دراین نوع وجود دارداینست که گردوغبار نیز بداخل کادرمیتواند راه بیابد . کادرهای دیگری هست‌که نفوذناپذیرند ودرصورت استفاده از آنها باید دقت کردکه درموقع گذاشتن فیلم‌ها رطوبت هوا زیاد نباشد زیرا وقتی گرما وخشکی باهم باشند حرارت بحدکافی‌فیلم‌ها را خشك میکند وخشکی هوا فیلمی‌راکه میان شیشه‌ها میرود تا زندانی شود از رطوبت وخطرات آن نجات میدهد .

اگر درتابستان ، درمناطق رطوبی ، مانند نواحی‌گیلان ومازندران ، فیلمهارا درکادرهای شیشه‌یی قرار میدهید در اولین نمایش (پروژکسیون) قطرات آب در روی آنها ظاهر خواهد شد . ازهمین وقت چنان است که گویی فیلمهارا در آب‌فروبرده‌اند ووسائل‌خرابی سریع آنهارا فراهم ساخته‌اند .

نگاتیف‌های رنگی

تمام آنچه که درباره فیلم‌های رنگی پزیتیف (اسلاید) گفته شد درمورد نگاتیف هـای رنگی نیز صادق است فقط خوشبختانه دراینجا قراردادن آنها درمیان کادر و شیشه لزومی ندارد وکافی است درپاکت‌های مخصوصی ، در محیط خشك وخنك نگهداری شوند .

قصد ازمحیط خشك جایی است‌که رطوبت نسبی آن از ۵۰٪ درصد تجاوز نکند وحرارت از ۲۰ درجه‌ی سانتیگراد.

دربارهٔ سعدی پس ازآنکه مقالهٔ مقام سعدی در اروپا نگارش **آقای علی سامی** دراین مجله انتشاریافت **آقای ن . توحیدی** یکی از خوانندگان مجله اشعار مفصلی در تجلیل ازمقام سعدی سروده برای ما ارسال داشته‌اند که چندبیت ازآن درزیر نقل میگردد :

شاعران چون ستارگان باشند	ماه تابان درآن‌میان‌سعدی‌است
عالم شعر باغی از گلهاست	واندرآن‌باغ باغبان‌سعدی‌است
من نگویم سخنوران گویند	کاوستاد سخنوران سعدی‌است

. . . .

دربارهٔ عقاید خرافی – آقای غلامحسین حقانی ازاسکو نوشته‌اند که مقالهٔ «عقاید خرافی وآثار شوم آن» نوشته حضرت آیت‌الله برقعی بسیار مفید بوده است وازما خواسته‌اند تا دراین باره باز هم مطالبی چاپ کنیم .

تبادل افکار وخوانندگان – آقای دکترعباس نخجوانی استاد سابق دانشکده پزشکی تبریز نوشته‌اند : «خوبست صفحاتی ازمجله گه‌گاه بمنظور تبادل افکار بین‌خوانندگان اختصاص یابد تا آنهائی که دوستدار آثار باستانی بوده مانند اینجانب‌کلکسیون‌هائی جمع‌آوری‌نموده‌اند واغلب بنظرات استادان و مطلعین نیازمندند بتوانند بوسیلهٔ مجله یکدیگر را بشناسند وازاطلاعات هم استفاده نمایند» . ایشان سپس افزوده‌اندکه مدت چهل‌سال است بجمع‌آوری آثاری ازقبیل اشیاء برنزی لرستان ، نامه‌های تاریخی ، آثار خطی واشیاء سفالین قدیمی اشتغال دارند . آقای دکتر نخجوانی آنگاه از ما خواسته‌اند تا آمادگی ایشان را برای مکاتبه با اشخاص باذوق دیگری که بجمع‌آوری آثار عتیقه علاقمندند ازطریق مجله هنرومردم اعلام داریم .

ما ضمن انعکاس نظر این خواننده ارجمند باطلاع عموم علاقمندان میرسانیم که هنر ومردم از هراقدامی‌که برای نگاهداری آثار هنری وباستانی بعمل آید صمیمانه جانبداری میکند ودراین زمینه برای انجام هرگونه خدمتی آماده است .

پاسخ‌های کوتاه :

آقای مهدی منقی – درمورد نگاهداری آثارخطی درانتظار دریافت نظرات شما هستیم.

خانم مهین – احمدی – متاسفأنه شماره‌هائی را که خواسته‌اید موجود نداریم .

آقای حسین زندی – درمورد عکاسی اگر پرسشی دارید برای ما بنویسید تا بوسیله آقای دکترهادی پاسخ داده شود .

آقای احمد – عندلیبی – درمورد خط بازهم مطالبی چاپ خواهیم‌کرد .

> **ازکلیه مشترکین گرامی تقاضا داریم تغییرات نشانی‌خودرا دراولین‌فرصت بدفتر مجله اطلاع دهند .**

داد ماه ۱۳۴۷ — دورهٔ جدید - شمارهٔ هفتاد

ر این شماره :

مدیر : دکتر ا. خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی: خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن [illegible] و [illegible]

سخنی درباره پنجمین کنگره باستانشناسی و هنر ایران

کامبخش

پنجمین کنگره باستانشناسی وهنر ایران روز بیست‌ودوم فروردین‌ماه سال جاری درتالار رودکی که قبلاً برای این منظور آماده گردیده بود با بیانات اعلیحضرت همایونی شاهنشاه‌آریامهر افتتاح گردید . شاهنشاه درنطق افتتاحیه فرمودند : «ما بمیراث گرانبها وتمدن ارزنده کهنسال خود افتخار می‌کنیم ومیل وافر داریم که کاوشها وبررسیهای فرهنگی توسعه یابد» .

اهمیت تمدن وفرهنگ ایران ولزوم تبادل‌نظر بین دانشمندان سراسر گیتی دراین زمینه موجب شدکه اولین کنگره باستانشناسی در ۱۹۲۶ میلادی تشکیل شود . درمقدمه کاتولوگی که ازطرف دفترمرکزی کنگره پنجم درتهران منتشر گردید اینطورآمده است : «ازچند قرن پیش فرهنگ کهن وهنر والای دنیای باستان یعنی منطقه خاورمیانه ونزدیك مورد توجه دانشمندان وسیاحان جهان قرارگرفت . جهانگردان وعلاقمندان ، داستان مسافرتهای خودرا همراه باتصاویر شاهکارهای معماری وهنری این‌منطقه ازجهان‌برشته تحریردرآوردند. آثار باستانی‌وشاهکارهای هنری که معرف فرهنگ وتمدن ارزنده گذشته این سرزمینها بود بتدریج به قاره اروپا راه یافت ودرموزه‌ها قرارگرفت وانگیزه مطالعه وتحقیق راجع بدانها را بوجود آورد . سپس هیئتهائی برای جمع‌آوری بیشتر این‌آثار وهمچنین بمنظور بررسی وتحقیق درمورد شناسائی اقوام باستانی بخاورنزدیك ومیانه اعزام گردیدند . حاصل دو یا سه قرن بررسی وحفاری ، تحقیق ومطالعه وکوشش مداوم باستانشناسان بالاخره نتیجه‌ای نیکو ببارآورد واز اوائل قرن بیستم بتدریج باستانشناسی درچهارچوب یك نظام صحیح قرارگرفت وبعنوان یك رشته علمی جای خودرا دردانشگاههای جهان باز نمود . بمنظور عرضه بررسیها وتحقیقات باستانشناسی وهنرزیبای‌باستان وتبادل‌نظر بین دانشمندان هرچند سال یکبارکنگره‌های بین‌المللی تشکیل گردید.

ایران که درپیشرفت وسیرتکامل تمدن بشری سهم بسزائی داشت یکی ازمراکز مهم بررسیها وحفریات باستانشناسی وتحقیقات هنری گردید . بقایای‌باستانی که درپهنه کشورما بصورت هزاران هزار تپه‌های باستانی ، بناهای تاریخی وشاهکارهای هنری وجود داشت یکی پس‌از دیگری کشف گردید و بزودی ثابت شدکه در دل خاك سرزمین گوهرپرور ما مدارك ارزنده وگرانبهائی درباره سیرتکامل تمدن جهان ومیراث عظیم یك فرهنگ کهن و والای بشری نهفته است . وجود چنین گنجینه عظیم تمدن وفرهنگ انسانی که ازنیاکان ما درفراخنای این سرزمین باقی‌مانده است بزودی مقام وموقعیت خاص و والائی دراین زمینه به‌کشور ما داد وبررسیها وتحقیقات باستانشناسی وهنرایران مکتب خاصی را بوجود آورد» .

بهمین‌جهت لزوم تشکیل کنگره‌های جهانی راجع بایران احساس گردید تا بدانجاکه پیشقدمان این راه‌که امروز دوتن ازآنها پروفسور (آرتور اپهام پوپ) وپروفسور (جان شاپلی) که دراین کنگره نیزشرکت مؤثرداشتند پایه‌گذار اولین کنگره جهانی باستانشناسی وهنرایران نیز بودند .

این کنگره که برای‌نخستین‌بار درسال ۱۹۲۶ میلادی درفیلادلفیا تشکیل گردید درحقیقت اولین‌گام را نیز درارائه فرهنگ وهنرایران واشاعه وشناسائی هرچه بیشترآن برداشت .

دراین هنگام علم باستانشناسی وهنر منحصراً درچهارچوب دانشگاهها وموزه‌ها ومراکز فرهنگ غربی مورد بررسی و تحقیق قرار میگرفت ، بعضی از نمایندگان گروههای فرهنگی وباستانشناسی امثال (سرکنت نفتوس) انگلیسی وبس‌از او (دیولافوا) فرانسوی دراواخر قرن نوزدهم واوائل قرن بیستم مسافرت طولانی بایران نمود ودرشوش به حفریاتی دست زد وهنگام

مراجعت بفرانسه مقامات فرهنگی فرانسه را بعظمت آثار مدفون درشوش آگاه نمود ودولت فرانسه هیئتی را تحت سرپرستی خود او برای کاوش وتحقیقات بیشتری بشوش گسیل داشت.

بعداز دیولافوا هیئت دیگری بسرپرستی (ژاك دومورگان) از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۱ متناوباً درنقاط مختلف ایران ازجمله شوش - طالش - مازندران وآذربایجان بکاوش وبررسی پرداخت وحاصل تحقیقات خودرا درپنج کتاب منتشر کرد. وبالاخره (سراورل استین) که ازطرف مراکز فرهنگی انگلیس درفارس - بلوچستان‌وسیستان بتحقیقات وگمانه‌زنی پرداخت واینکاررا تااوائل قرن بیستم ادامه داد. نتایجی‌که درزمینهٔ باستانشناسی وهنرایران وسیله این دانشمندان وسایر محققان مراکز فرهنگ غربی در ایران بعمل آمد موجب بحث و تبادل‌نظر در اولین کنگره باستانشناسی وهنرایران درفیلادلفیا گردید. میراث باستانی ایران دراینزمان آنچنان مورد توجه قرارگرفته بودکه این‌کشور بصورت مرکزحفریات وکاوشهای باستانشناسی درآمد وضرورت تفکیك هنر وآثار باستانی ایران ازسایرهنرهای‌آسیا کاملاً مشهودگردید واین‌کنگره درخصوص هنرایران تشکیل‌گردید. ایرانیان دراین زمان هنوز با علم باستانشناسی آشنا نشده وفقط ازراه مقالات وکتب منابع غربی ازسرنوشت تمدن مملکت خود مطلع شده بودند وبنابراین درکنگره فیلادلفیا هیچ ایرانی شرکت نداشت.

دومین‌کنگره درسال ۱۹۳۱ میلادی درلندن تشکیل شد، این هنگام مصادف بود باانجام حفریات عظیم وعلمی بسیار جالبی‌که درتخت جمشید واطراف‌آن وسیله پروفسور (هرتسفلد) وسپس (اریخ اشمیت) ازمؤسسه‌شرقی شیکاگوانجام میگردید. هیئت علمی فرانسوی بسرپرستی پروفسور (گیرشمن) ودکتر (کنتنو) مقدمات حفریاتی‌را برای اولین‌باردرتپه‌گیان نهاوند وتپه سیلك‌کاشان فراهم آورده بود - هیئت فرانسوی دیگری درشوش آثار ذیقیمتی ازتمدن قدیم ایران را بدست آورده بود - تپه حصار دامغان وچشمه‌علی ری بسرپرستی (اریخ اشمیت) درمسیر این حفریات قرارگرفته بودند.

گسترش این حفریات وفعالیتهای‌ثمربخش وکشف میراث شکوهمند باستانی‌این سرزمین موجب‌شده‌بودکه مراکزعلمی ایران جنبش‌بیشتری ازخود نشانداده ووزیر فرهنگ وقت‌ومحسن مقدم ودولت‌آبادی ومرحوم دکتر بهرامی ازطرف ایران باین‌کنگره اعزام شوند وایران نیز سهمی درمباحثات سودبخش فرهنگ وتمدن خود بدست آورده وازنزدیك با نتایج حفریات وبررسیهای دانشمندان مراکز غربی درایران آشنا شود.

سومین‌کنگره درسال ۱۹۳۵ میلادی درلنینگراد ومسکوبرگزارشد ودانشمندان شرکت‌کننده ازنتایج حفریات عظیمی‌که درایران بعمل‌آمده واشیاء وآثار ذیقیمتی‌که درخلال این حفریات بدست‌آمده بود اطلاع حاصل‌کرده وراجع به‌پاره‌ای ازآنها بحث وتبادل‌نظرکردند وقسمتی اعظم ازتاریخ پرافتخارگذشته ایران روشن شده ونتایج سودمندی ببارآورده بود.

ترکیب هیئت ایرانی دراین‌کنگره بهتر ازسابق بود ومرحوم دکتر بهرامی ومحسن مقدم ومحمدتقی مصطفوی‌که راجع بباستانشناسی وهنرایران صاحب‌نظربودند بهمراه آقای علی‌اصغر حکمت ودکتر علی‌اکبر سیاسی ودکترصدیق وچند نفر ایرانی دیگردراین‌کنگره شرکت داشتند.

براثروقفه کاوشها وبررسیهای باستانی ایران بجهت اوضاع ناآرام جهان وجنگ‌جهانی تشکیل‌کنگره چهارم مدتی دچار تعطیل شد تااینکه درسال ۱۹۶۱ میلادی چهارمین‌کنگره درنیویورك - فیلادلفیا وواشنگتن مجدداً تشکیل‌گردید.

کنگره چهارم مصادف بود با فعالیتهای حفاری وبررسی‌که درنقاط مختلف‌مملکت وسیله باستانشناسان ایرانی بعمل آمده ویا درحال انجام بود. اداره کل باستانشناسی دراین‌زمان‌چندین گروه ازباستانشناسان ورزیده را بنقاط مختلف مملکت اعزام کرده بود. هیئتی بریاست محسن مقدم‌که دردوکنگره قبلی شرکت‌کرده بود رحمت‌آباد رودباررا تا املش‌گیلان درنوردیده وحفریاتی درگورستانهای ماقبل تاریخ تا دوره ساسانی انجام داده وبه نتایج ارزنده‌ای نائل‌آمده بود - هیئت دیگربسرپرستی دکترنگهبان بهمراه نگارنده درمارلیك (چراغعلی تپه) مشغول

کاوش گردیده وآثار زرین وسیمین بیشماری را دراین ناحیه کشف نموده بود - قبل ازاین حفریات اداره باستانشناسی کاوشهائی در تپهٔ حسنلو آذربایجان وفرهنگان فارس واسمعیل آباد ماوجبلاغ بسرپرستی مهندس علی حاکمی انجام داده بود ومجموع این کاوشها وبررسیها دارای نتایج بسیار سودبخشی درزمینهٔ حفریات علمی محسوب شده وروشن کننده قسمتهای مهمی ازتاریخ گذشتهٔ این مملکت بوده است . این حفریات نشانداد که باستانشناسان ایرانی در زمینهٔ فرهنگ وتمدن مملکت خودکوششهای پیگیری انجام داده‌اند .

دراین کنگره دکترنگهبان - محسن مقدم - مصطفوی - دکترصدیق ودکترفروغ ومرحوم مهدی بیانی شرکت داشتند وهرکدام راجع بهنر وباستانشناسی ایران مطالبی بصورت کنفرانس ایراد نمودند ودرهمین کنگره بودکه بکوشش هیئت ایرانی قرارپنجمین کنگره وملاقات وتبادل نظر دانشمندان بسال ۱۹۶۸ میلادی درایران گذارده شد ومورد موافقت قرارگرفت .

پنجمین کنگره بکوشش وزارت فرهنگ وهنر وکمك مراکز فرهنگی ایران وشرکت نفت از بعدازظهر روز ۲۲ فروردین‌ماه سال جاری درساختمان جدید موزه ایرانباستان تشکیل گردید ودانشمندان شرکت کننده بایراد سخنرانی درموضوعات مختلف مربوط بایران پرداختند. ایراد سخنرانیها درچهاربخش انجام گردید . بخش اول مربوط بآلات وابزار وهنردوره‌های حجر وانسان غارنشین وباستانشناسی وهنرقبل ازتاریخ تاآغاز شاهنشاهی هخامنشی ایران بود .

بخش دوم ، شامل معماری و نقاشی وسایر اختصاصات هنری شاهنشاهی هخامنشی -- پارت وساسانی بود .

بخش سوم ، مربوط بتمدن دوره اسلامی ایران ، معماری - نقاشی - قالیبافی وغیره ازسلطه اعراب ببعد .

بخش چهارم ، اختصاص به روابط هنری شرق وغرب ومقایسه هنرایران درزمینه‌های معماری - نقاشی و مجسمه سازی و سایر ساخته‌های هنری بطورکلی بـا غرب وکشورهای همجوار داشت .

شرکت کنندگان دراین کنگره ۲۹۰ نفر دانشمند از دانشگاهها و مؤسسات فرهنگی وموزه‌های ۲۷ کشور جهان بودند وازاین عده ۸۷ نفردانشمند ایرانی شرکت داشتندکه متجاوز از ۲۵ نفرآنهاکنفرانسهائی درزمینهٔ باستانشناسی وهنرایران ایراد نمودند .

ازدانشمندان وباستانشناسان ورزیده خارجی‌که اخیراً درایران حفریاتی انجام داده وهم‌اکنون نیزکارآنها دنبال میشود بطور اختصار اشخاص زیربودندکه راجع بتحقیقات خود سخنرانی نمودند :

۱ - پروفسور (والتر هینس) راجع به نوشته ایلامی جام مکشوفه درجلال آباد مرودشت
۲ - پروفسور (روبرت دایسن) راجع بحفریات حسنلو آذربایجان
۳ - پروفسور (رابرت بریدوود) راجع بحفریات سراب کرمانشاه
٤ - دکتر (ژوزف‌کالدول) راجع بحفریات تل ابلیس کرمان
٥ - دکتر (کایلر یونگ) راجع بحفریات درگودین‌تپه کنگاور
٦ - دکتر (فرانك هول) راجع بحفریات ماقبل تاریخ در دهلران خوزستان
۷ - دکتر (لوشای) راجع بحفریات بیستون کرمانشاه
۸ - دکتر (رودلف نومن) راجع بحفریات تخت سلیمان آذربایجان
۹ - پروفسور (گیرشمن) راجع به تمدن ایلام .

درزمینه کاوشهای باستانشناسی وفرهنگ وهنر ایران گروهی ازباستانشناسان ایرانی‌که دست اندرکارکاوش وتحقیق بودند نیز دراین کنگره نتایج کارخودراکنفرانس دادندکه ازجمله گزارش حفریات مارلیك - هفت - دیلمان گیلان - رودبار- آذربایجان وغیره میباشد .

ازشماره آینده مجله سعی خواهد شد راجع به باستانشناسان خارجی وایرانی ومطالبی که درکنگره ایرادکرده‌اند بطور اجمال گزارشاتی جهت‌اطلاع خوانندگان محترم درج شود .

بربط ساز ایرانی

مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

از روزگاران باستان علمای موسیقی نظری آلات موسیقی را بنا بشکل ونحوهٔ استعمال آنها بدسته‌های مشخص تقسیم میکردند . سازهائی‌که با نواختن زخمه یا ناخن ویا باکشیدن‌کمان برزه بصدا درمی‌آمد چون : رباب ، تنبور ، بربط ، غیژك وغیره آلات مهتزّه یاذوات‌الاوتار ؛ وآنهائی‌که با دمیدن هوا درآنها بصدا درمی‌آید چون: سورنای، ونی‌انبان، ونی‌لبك، وهفت‌بند وغیره ذوات‌النفخ میخواندند . سازهائی‌که با سیمهای باز یعنی بدون بکاربردن انگشتها (اصابع) وبتعبیردیگر بدون استفاده ازپرده (دستان) وانگشت‌گذاری نواخته میشود معازیف مینامیدند وازاین‌جمله است : قانون ، وسنتور ، وچنگ . وخوارزمی درمفاتیح‌العلوم این‌سازهارا آلات — الحرکات یا حنّانات‌که مفردآن حنّانه است نامیده وتوضیح داده‌است‌که صدای این قبیل سازها اندوهبار وغم‌افزا وگله‌آمیزاست. بعضی‌ازعلمای اسلامی هم چنگ را «صنج» (سنج) نامیده‌اند وبرای‌اینکه با سنج فلزی‌که با دهل‌نواخته میشود اشتباه‌نکنندآنرا «صنج ذوالاوتار» نام نهاده‌اند.

اینگونه سازها را درزبانهای اروپائی «باربیتون»[1] میگویند واین‌کلمه از «باربیتوس»[2] یونانی‌گرفته شده زیرا این ساز ازطریق یونان وروم به‌کشورهای اروپائی برده شده‌است . ولی اصل آن ازایران ومقصود همان بربط فارسی است . پس‌ازاینکه این ساز ازایران به یونان انتقال داده شد یونانیان تغییراتی درشکل وتعداد سیمهای آن وارد آوردند ودرسدهٔ شانزدهم میلادی درکشورهای اروپا شکل یك عود (بربط) بزرگ را داشته است با دسته‌ای مجوّف وعریض‌که هفت تا نه سیم روی آن بسته بودند وآنهارا میکشیدند و رها میکردند تا بصدا درآید .

دراینجا لازم میداندکه برای‌استحضارخاطرکسانی‌که درمورد‌انتساب این ساز به سرزمین ایران تردید دارند متذکرشودکه «باربیتوس» ازاخلاف همان بربط فارسی است‌که سازی شبیه عود بوده وازاین سرزمین بیونان برده شده‌است وخودکلمهٔ باربیتون نیز مأخوذ ازکلمهٔ بربط است . این ساز درکشور یونان هرگز مورد علاقه نبوده است .

پس‌ازاینکه این ساز به‌کشورهای اروپا انتقال یافت تغییراتی‌کلی درشکل‌آن داده شد ، چنانکه «تەئوربو»[3] که نوعی عود بم[4] است وهمچنین «هارپ‌لوت»[5] که ترکیبی ازچنگ وبربط است وسازیست شبیه بآنچه‌که ما درقدیم شاهرود مینامیدیم[6] ازجملهٔ سازهائیست‌که ازترکیب چنگ وباربیتون بوجود آمده‌است . خود نویسندگان قدیم یونان معترفندکه «باربیتوس» ازبیگانگان است ولذا تردید دراین مورد جایز نیست .

سازهای دیگری نیزهست‌که در ادوارمختلف تاریخ ویا ایجادشدن رابطه بعناوین مختلف ازکشورهای خاورمیانه به اروپا برده شده ونام اصلی خودرا با مختصر تحریفی درزبانهای اروپائی همچنان حفظ کرده‌است مثل «تامبور»[7] که از «تابور»[8] گرفته شده وبسیاری‌ازدانشمندان

---

۱ — Barbiton رجوع شود به دایرةالمعارف بریتانیکا ، به‌کلمهٔ باربیتون ونیز بمقالهٔ هنری جرج فارمر H.G. Farmer مستشرق وموسیقی‌شناس معروف انگلیسی درمجلهٔ روزگارنو جلد دوم ، شماره دوم ، صفحه ٤٠ .

2 - Barbitus   3 - Theorbo   4 - Bass-lute   5 - Harp-lute

٦ — (به‌کتاب الموسیقی فارابی تحت عنوان شاهرود مراجعه شود) .

7 - Tambour   8 - Tabor — Tabour

ربط ایرانی که دریك مینیاتور ایرانی
(درحدود ۱۷۰۰ میلادی) دیده میشود

وعلمای علم سازشناسی ، به‌احتمال قریب‌بیقین ، آنرا ازکلمهٔ تبیرهٔ فارسی‌که نوعی‌طبل‌استوانه‌ای شکل کمرباریك است مشتق میدانند ومعتقدندکه دردورهٔ جنگهای صلیبی ازمناطق خاورمیانه به اروپا برده شده‌است[۹] .

ابزارواسباب هنری‌وفرهنگی‌که دردورهٔ جنگهای صلیبی‌ازکشورهای‌اسلامی‌به‌کشورهای اروپا انتقال یافته منحصر به‌آنچه‌که‌گفته شد نیست وبعضی ازمستشرقان عقیده دارندکه تمام‌آلات ضربی ازخاورمیانه به اروپائیان معرفی شده ازجمله «ناکر»[۱۰] که همان نقاره است و «آتابال»[۱۱] یا «اتامبال»[۱۲] که همان الطبل‌است . و «کس»[۱۳] بمعنای طبل بزرگ یا دهل‌که محتملاً ازقصعهٔ عربی بمعنای ظرف وکاسه اقتباس شده وشاید هم ازکوس فارسی‌گرفته شده باشد . ازجملهٔ سازهای دیگری که از طریق جنگهای صلیبی باروپائیان معرفی شده میتوان بالابان که نوعی طبل است و «ربك»[۱۴] که همان رباب فارسی است نام برد . کلمهٔ رباب ممکن‌است ازدوطریق واردکشورهای اروپا شده باشد یکی ازجنوب وباین دلیل‌کلمهٔ «ریبك»[۱۵] درزبانهای اروپائی داخل شده ویکی هم ازطریق مشرق اروپا وروسیه[۱۶].

غرض ازبیان این مطالب رفع این شبهه است‌که همانطورکه آلات موسیقی متعددی ازخاورمیانه ، ازطریق یونان و روم ، یا ازطریق ترکیه ویا ازطریق اسپانیا وشمال افریقا دردورهٔ تسلط اعراب اموی برآن اراضی ، به‌کشورهای اروپا راه یافته زیاد است بربط نیز یکی‌ازآنهاست وازاین‌رو نام این ساز وتوضیحی‌که درمورد وجه تسمیهٔ آن درکتاب‌های قدیم نقل شده نمیتوان بی‌اساس دانست .

۹ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فرهنگ لاروس فرانسه وفرهنگ وبستر انگلیسی تحت عنوان تابور tabour وکتاب هنری جرج فارمر H. G. Farmer بنام «حقایق تاریخی دربارهٔ نفوذ موسیقی عرب» (Historical facts for the Arabian Musical influence)

10 - Naker — Nacaire 11 - Atabal 12 - Atambal 13 - Caisse
14 - Rebec 15 - Rebec

۱۶ - ملفظ کلمهٔ ربك درروسیه Guiga ودرنروژ Gigjâ ودرآلمان شمالی gige ودرفرانسه قدیم Ghige است

اینك برگردیم بموضوع اصلی که تقسیم‌بندی سازها بود . درروزگاران قدیم ارغنون (ارگ) راکه ساز بسیارمهم ومستقلی بوده وانواع مختلفی داشته آلت الزمرمینامیدند .

اماگروه دیگرکه بنام آلات ایقاع خوانده میشد امروزه ما آلات ضربی مینامیم وبکلیه آلاتی‌که با واردآوردن ضربه با دست یا با قطعات چوب بآن ، بصدا درمی‌آید اطلاق میشود وتعداد آنها زیاد است ازاینقرار، کوس ، نقاره ، ودبداب یاطبل‌المرکب ، ونقیره (بروزن‌زبیده یعنی‌کوس کوچك) ، وطبل طویل ، وکوبه (یا طبل‌المحنث که دنبکی است قیف‌مانند) ، ودف، وتبیره ، وغربال ، وقدوم ، وفنجان‌سازیاکاسات ، ومزهر (بفتح اول) ، وشقف ، وبالابان ، و دهل ، ودایره ، و قضیب ، وقصعه ، وچغانه ، وقاشقك ، ودمبك وغیره .

آلات ضربی نیز مثل آلات دیگر موسیقی ازلحاظ شکل وموارد استعمال بدودسته مهم تقسیم میشد : ۱ - رزمی مثل‌کوس وطبل . ۲ - بزمی مثل دف وقاشقك ودمبك .

دربین آلات بزمی دمبك مخصوصاً دراین اواخر بیش ازسازهای دیگر مورد توجه واستعمال بوده وازاین‌رو بنظر بعضی لازم آمدکه برای تعلیم آن الفبای‌جدید وضع شودکه با راه ورسم تعلیم وتربیت وفن نوازندگی امروز متناسب باشد والا برای ایقاع درعلم موسیقی ازقدیم قواعدی تنظیم وتدوین شده‌که درکتابهای علمای قرون‌گذشته ، مثل حکیم ابونصر فارابی ، وابن‌سینا درمقالهٔ پنجم‌کتاب‌الشفاء ، وصفوی‌الدین ارموی درمبحث سیزدهم‌کتاب‌الادوار وفصل پنجم رسالهٔ شرفیه ، وقطب‌الدین شیرازی درمقالهٔ پنجم ازفن چهارم‌کتاب درةالتاج ، وعبدالقادر مراغی درباب نهم مقاصدالالحان ودیگران‌بتفصیل‌بیان شده ودربین متأخران نیزمهدیقلی هدایت درکتاب مجمع‌الادوار وروح‌الله خالقی درکتاب نظری بموسیقی تتبعات وتحقیقات علمای متقدم را با بیانی ساده وامروزی توضیح داده‌اند .

اعراب نیز درسالهای اخیر الفبای بخصوصی برای دمبك وضع‌کرده‌اندکه شرح آن را مرحوم شمس‌العلما حاج محمدحسین قریب درکتاب خود تحت عنوان ساز وآهنگ باستانی بیان میکند ومیگویدکه درکتابی بنام «نزهةالعاشق‌الحیران» که درزمان سلطان عبدالحمید چاپ شده علامات ایقاع وحفظ مسافات را با علائمی‌ازجمله (م) علامت تم -(ت) علامت تك و (٠) علامت سکوت بقدر یك تم یا یك تك تعیین میکنند .

اما علمای قدیم وزن را ایقاع میگفتند وکلمه وزن را بیشتر درمورد تعادل اجزاء‌کلام منظوم بکارمیبردند ولی این‌کلمه علی‌الاصول به تعادل اصوات وتساوی وتناسب مقادیرآن‌ازلحاظ کشش زمان نیز اطلاق میشده است .

وزن درو‌جود آدمی امری‌است طبیعی‌که بعضی اشخاص به اقتضای طبیعت بسهولت‌آنرا احساس میکنند وبعضی نمیکنند . موسیقی سنّتی ما بجهاتی‌که دراینجا مقام وموقع بحث آن نیست به‌حفظ زمانی‌که ازحیث مقدار محدود ودر ادواری‌که ازلحاظ کمیّت متساوی باشد نیازی ندارد ولی درآهنگهای ضربی ، وزن وظیفهٔ مشخصی دارد ورعایت آن حتمی‌است وشاید بتوان‌گفت‌که دراین موارد رکن اصلی آهنگ را تشکیل میدهد وبنای الحان برآن استوار است . دراین مورد وزن یعنی رعایت نظم وآن کیفیتی است درموسیقی‌که شخص بوسیلهٔ آن دراجزاء متعدد آهنگ وحدت ایجاد میکند . قدما تناسب درمکان را قرینه ، وتناسب درزمان‌را وزن یا ایقاع مینامیدند .

رعایت وزن درتنظیم نغمه‌ها اهمیت وتأثیرزیاد دارد واگرموسیقی با کلام توأم بود اهمیت وتوجه بآن بی‌اندازه بیشترخواهد شد وازاینجاست‌که احساس وزن نه‌تنها برای عامل یا مباشر ضرب بلکه برای نوازندهٔ ساز وخواننده وحتی شاعر وتنظیم‌کننده‌کلام نیزکمال ضرورت را دارد . درقدیم هم شناختن ورعایت وزن درموسیقی باندازهٔ علم نظری ونواختن ساز اهمیت داشته است وهروقت دربارهٔ اطلاعات علمی وعملی دانشمندان اظهارنظرمیکردند نواختن عود وخواندن آواز ونواختن نای وگرفتن ضرب همه را ازلحاظ اهمیت دریك ردیف میدانستند .

ازاینجا به‌اهمیت رعایت وزن بمعنای اعم درموسیقی پی میبریم .

پدران ما که بودند و از کجا به این سرزمین آمدند

دکتر عیسی بهنا
استاد دانشگاه تهر

خانم بئاتریس دوکاردی باستان‌شناس انگلیسی درسال ۱۹۶۶ در بمپور کاوش‌هایی انجام داده‌اند که خلاصهٔ آنرا در مجلد ششم مجلهٔ ایران بزبان انگلیسی چاپ‌کرده‌اند وچون نتایج کاوش‌هایشان بنظر نگارنده بسیار جالب آمد خلاصه‌ای ازآنرا به اطلاع خوانندگان این مجله میرسانم .

کاوش در سال ۱۹۶۶ شروع شد وآثاری بدست آمدکه با مقایسهٔ اشیاء مکشوف درافغانستان وعمان بین ربع دوم هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد (مثلاً در حدود ۲۷۵۰ سال پیش‌از میلاد) تا ۱۹۰۰ پیش ازمیلاد قرارداده شد . بنابراین‌خوانندهٔ محترم متوجه میشود که مردمی که در این ناحیه زندگی میکرده‌اند درحدود ۸۰۰ تا ۸۵۰ سال‌بزندگی‌خود درآن‌مکان ادامه داده‌اند . (فرض کنیم از ۲۷۵۰ تا ۱۹۰۰ پیش‌ازمیلاد)

خانم بئاتریس این دوران تقریباً هشتصدساله را به شش طبقه تقسیم نموده است :

۱ - درطبقهٔ اول ظروف سفالین شیروقهوه‌ای رنگ یا قرمز وخاکستری پیدا کرده .

۲ - درطبقهٔ دوم از پایین به بالا علاوه براشیاء فوق آثار ساختمان های محقری را نیز بدست آورده است .

۳ - درطبقهٔ سوم سفالی شبیه به سفال مکشوف در شمال سیستان وسفال دوران چهارم مندیگك درافغانستان پیدا کرده است .

۴ - درطبقهٔ چهارم آثار ساختمان‌ها ادامه میبابد و به ساختماهای سیستان شباهت دارد . درآخرین قسمت این دوران اقوام دیگری وارد بمپور میشوند واین مطلب ازسفال آنها وازطرز بخاك سپردن مرده‌هایشان (مثلا درخوراب واقع در ۱۳ کیلومتری شرق بمپور) استنباط میشود .

۵ - در طبقهٔ پنجم سفال واشیاء دیگری نظیر آنچه که درناحیهٔ فارس ومکران بدست آمده مشهود میگردد ووجود صدفهای دریایی نشان میدهد که دراین دوران مردمان این ناحیه بامردم مکران رفت‌وآمدهایی داشته اند .

۶ - اینطور بنظر میرسد که طبقهٔ ششم به دورانی منتهی میگردد که مردم این ناحیه مورد حملهٔ شدیدی قرارمی وهمین مطلب درام‌النار واقع درعمان نیز صدق مینماید

خوانندگان محترم توجه فرمایند اشیایی‌که جاری بوسیلهٔ هیئت طرح تحقیقاتی دانشگاه تهران در ا کویر لوت انجام گرفت ونمایندهٔ وزارت فرهنگ‌وهنر آن هیئت بود درناحیهٔ شهداد درکنلو کویرلوت آثار را بدست‌آوردکه ابتدای آن درهمان‌حدود ربع دوم هزار پیش ازمیلاد یعنی ۲۷۰۰ پ م وانتهای آن درحدود پیش ازمیلاد قرار داده شده ، با این اختلاف‌که شهر بوسیلهٔ سیل بکلی ویران شده ووجود آثار قبایل خارج درآن نمیتوان تشخیص داد .

نخستین‌کسی که این مطلب را روشن‌کرد که قسمت ایران جنوب شرقی پوشیده از سفال قدیمی است آقای استین بود[1] .

مشارالیه درسال ۱۹۳۲ اولین مسافرت تحقیقاتی دراین نواحی شروع کرد وتقریباً درعرض مدت چهار درحدود ۱۲ ناحیهٔ پیش از تاریخی را درطول رودخانهٔ کشف نمود . (نقشه – شکل شمارهٔ ۱)

تعداد و تنوع سفال بقدری زیاد بود که مطالع میتوانست موضوع تدوین کتابی شود .

نقاط تاریخی مورد مطالعه دراین ناحیه عبارت ب خوراب‌ودامین‌وکتوکان وده‌قاضی ومولا وبیرکتاروشه وازاین نقاط ظروف سفالین منقوش یا ظروف سنگی با کنده شده بدست آمد .

مهمترین موضوعی که روی این ظروف نقش شد عبارت بود ازخطوط شکسته ومارپیچ با خطوط‌موازی‌مو که درمیان مثلث های دندانه دارکه مقابل یکدیگرواقع‌ش ویا ردیف بزهای کوهی ویا شاخ‌های گاووحشی‌که به مصنوعی نقش شده‌اند . این نوع سفال معمولا اززمان

1 - A. Stein, Archaeological reconnaissances in h-Western India and South Eastern Iran (1937) .04.

نقشه ایران ودرهٔ بمپور

ٍاست ودراینجا بمنزلهٔ واسطه‌ای میان تمدن‌های قدیم غرب
ن مانند شوش وموسیان وبکون وتمدن‌های بلوچستان و
ستان (کلی ماهی وشاه تمپ) میباشد .

آقای اورل استین در یك قبر درخوراب انگشتری از
پیدا کرد که یك طرف آن سر شتری را نشان میداد.[۲]

سفال‌های مکشوف دراین‌ناحیه درسال ۱۹۳۷ وارد موزهٔ
ن باستان گردید وحق این بودکه از تمام آنها عکسبرداری
ن وبه چاپ میرسید چون نقوش روی آن بقدری متنوع
که مطالب بسیاری را برای ما میتوانست روشن کند .
فانه این کـــار انجام نگرفت وباز متأسفانه نسخه‌ای از
ب آقای اورل استین در دست بنده نیست که عکس‌های
ا دراین مقاله ارائه دهم وامروز اگر بخواهیم تحقیقاتی
ن نقاط بنماییم ناچاریم مجدداً به جستجوی آن درمحل
اریم .

اورل استین درمحل‌های موسوم به شاه حسینی و قلعهٔ
گاه واقع درمغرب بمپور سفالی با نقوش سادهٔ هندسی
ت آوردکه نسبت به آنچه که درمکان‌های نامبرده دربالا
مردم

پیدا شده اختلافی داشت . ولی نظیر همین سفال نیز درطو
درهٔ هلیل رود تا تل ابلیس نزدیك کرمان دیده شده است

روی دستهٔ دیگری از این ظروف که با چرخ کوزه‌گر
با دقت تهیه شده بود نقوشی به سبك مصنوعی دیده میشد
این ظروف بیشتر درمشرق بمپور ودرخوراب واقع درساح
چپ بمپور درگورا بدست آمده است .

مقایسهٔ بین این دو دسته از سفال با سفال‌های مکشو
درجنوب سیستان قرابت فوق‌العادهٔ این دو ناحیه را از حی
سفال‌سازی ونقوش ظروف کلی نشان میدهد .

اشیاء مکشوف در بمپور از یك‌سو با اشیاء مکشوف د
کلی ومهی وشاه تمپ دربلوچستان وازسوی دیگر با اشی
مکشوف درفارس شباهت دارد .

مناسبات فوق باعث شد که خانم بئاتریس دوکاردی د
سال ۱۹٦٦ از وزارت فرهنگ وهنر اجازهٔ تحقیقات درمح

2 - K.R. MAXWELL HYSLOP. Note on a Shaft Iole Axe-Pick Iraq, Vol. XVII 1955 p. 162-163 I XXVI

مقطع نقشه کاوش دربمپور

سفال‌های مکشوف دربمپور

سفال‌های مکشوف دربمپور

بور را دریافت کردند .

درشکل شمارهٔ ۲ مقطعی ازکاوش درمکان تاریخی‌بمپور
ـ بوسیلهٔ خانم بئاتریس انجام گرفته نشان داده میشود .
ـانطوری که دراین شکل دیده میشود نقاش ماهری لازم
ـده است که بتواند طبقات کاوش شده را باین طریق نشان
ـد . ضمناً این مطلب هم روشن است که این مکان تاریخی
ـار برهم‌خورده بود وبیچاره باستان‌شناسی که باید طبقات
ـا مختلف را مشخص نماید کار آسانی درپیش‌نداشته است .

اکنون مادراین مقاله به جزئیات اشیاء مکشوف دراین
ـقات که به هریك از آنها شماره‌ای خورده کاری نداریم
ـی خود اشیاء مکشوف بسیار قابل توجه‌اند .

شکل ۳ – سفال‌های این شکل در طبقهٔ دوم بمپور بدست
ـده . خانم بئاتریس تاریخی برای آنها معین نکرده و فقط
ـارا از طبقهٔ دوم معرفی کرده است واگر ما طبقهٔ اول را
ـ به حدود ۲۷۵۰ پیش ازمیلاد نسبت دهیم سفال طبقهٔ دوم
۲۵۰۰ یا ۲۶۰۰ پیش ازمیلاد میخورند .

این مطلب برای ما روشن است که ظروف سفالین نقاط
ـتلف ایران خصوصاً درشوش و تپه سیلك و تپه گیان در

ابتدا بصورت مصنوعی نقش میشد واز طبیعت تقلید نمیشـ
تدریجاً درحدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد نقوش صورت طبـ
بخود گرفت وحیواناتی که دراین نقش نشان داده شده (شـ
شمارهٔ ۵ و ۷) نیز همین خصوصیات را شامل است .

ولی درعین‌حال نقوش هندسی هنوز وجود دارد (شـ
۲ و ٤) واین نقوش به نقوش سفال مکشوف در شهدادبوسـ
هیئت دانشگاهی طرح تحقیقاتی ناحیهٔ کویر شباهت دار

شهداد از بمپور چندان دورنیست ونقوش سفال بمـ
مارا راجع به تاریخ سکونت مردم شهداد درشهری‌که بوسـ
سیل تقریباً از بین رفته است روشن مینماید .

شکل شمارهٔ ٤ نیز از دوران چهارم بمپور است ونقـ
شمارهٔ ۱ و۲ و٤ و۷ آن با نقوش سفال شهداد شباهـ
زیاد دارد .

شکل ۵ – این شکل نقوش کنده شده روی ظرو
سنگی را نشان میدهد وبه ظروف سنگی با نقوش کنده شـ
شهداد شباهت زیاد دارد .

از این شباهت‌ها چه نتیجه میگیریم ؟

اولین نتیجه‌ای که گرفته میشود این است که مر

نتیجهٔ دیگری که گرفته میشود این است که این مردم درمشرق با مردمی که درناحیهٔ بلوچستان تا حدود درهٔ پنجاب (موهنجودارو وارویا - شکل ٦) مسکن داشته‌اند رفت‌و آمدهائی داشته‌اند وازطرف مغرب ازطرز سفال سازی مردم شوش وتپه موسیان وتل‌بکون وغیره نیز بی‌خبر نبوده‌اند. بنابراین از درهٔ پنجاب تا رود دجله وفرات مردمی سکونت داشته‌اند که طرززندگی و تمدن و هنرشان یکی است.

از چه زمانی این مردم دراین نواحی مسکن داشته‌اند؟

درتپه سیلك آقای پروفسور گیرشمن ادعا میکند که قدیم ترین آثار این مردم را که در حدود ٤٢٠٠ سال پیش‌از میلاد درآن ناحیه سکونت داشته‌اند پیدا کرده است. آقای دکتر اشمیدت نیزادعا میکند که آثار مردم شهر ری نیزمتعلق به همان زمان است آقای پومپلی نیز اظهار مینماید که در ناحیه ای به نام «آنو» در ترکستان ظروفی شبیه به قدیم‌ترین ظروف سفالین حاشیهٔ سیلك و ری بدست آمده است.

بنابرمطالب فوق باید چنین تصورکنیم ازحدود ٤٢٠٠ سال پیش‌ازمیلاد، ایران مورد سکونت اقوامی بوده است‌که یك نوع تمدن ویك نوع طرززندگی ویك نوع عقاید مذهبی داشته‌اند.

ولی آقای کارلتون‌کون درغار «هوتو» در مازندران آثاری بدست آورده‌است که آنرا به هفتاد هزارسال پیش‌نسبت داده است.

امریکایی‌ها نیز چند سال پیش درکرمانشاه آثاری از همین دوران‌ها بدست آورده‌اند. بین هفتادهزارسال و هفت هزار سال فاصلهٔ زیادی‌است بنا برکاوشهای روس‌ها در سیبریه وجود انسان تا حدود دو میلیارد سال پیش نیز حدس زده شده‌است.

شکی نیست که تمدنی‌که ما آثارآنرا امروز درشهداد کنار کویر لوت ودر بمپور ونقاط دیگر ایران پیدا کرده‌ایم آثار نخستین مردم روی کرهٔ زمین نیست. این آثار متعلق به مردمی است که سابقه تمدنی داشته‌اند وازکوزه‌های گلی خوش‌شکلی‌که با چرخ میساختند و در کوره میپختند استفاده میکردند وبر روی ایـن ظروف تصویرهای زیبایی نقش میکرده‌اند که بیشتر مرکب ازخطوط هندسی بوده و گاهی نیز کوشش کرده‌اند مرغها یا حیوانات یا موجودات دیگری ازطبیعت را درنقش خود تقلید کنند. احتمال دارد که بسیاری ازاین نقوش هندسی نیزمفهومی مذهبی یا غیرمذهبی داشته‌که برما پوشیده است.

این مردم ازکجا باین سرزمین آمدند ویکباره تمام فلات ایران ازترکستان تا درهٔ پنجاب ازمشرق وتا بین‌النهرین وآسیای کوچك از طرف مغرب را مورد سکونت خـود قرار دادند؟

ظروف سنگی بانقوش کنده‌شده مکشوف ازبمپور

شهداد با مردم بمپور روابط بسیار نزدیك داشته‌انـد و شاید اصولا ازیك قوم بوده‌اند ودریك زمان آن دوناحیه را مورد سکونت قرار داده‌اند ولی بین شهداد درکنار کویرلوت و بمپور نقاط متعدد دیگری وجود داردکه روی خاکشان‌سفالی از همین انواع دیده میشود واحتیاج بهبررسی وگمانه زنی‌های دقیقی دارد. بنابراین شاید بتوانیم پیشنهاد کنیم که درشهداد تا بمپور که ناحیهٔ وسیعی ازکنار کویر لوت را تشکیل‌میدهد یك قوم سکونت داشته است ومردم این قوم روابط نزدیکی با هم داشته‌اند.

این مطلبی‌است‌که باید دربرابرش نقطه سئوالی قرارداد زیرا نمیتوان تصورکردکه درهریك ازاین نقاط درایام بسیار قدیمی که ازچندمیلیارد سال تجاوز مینماید شرایطی بوجود آمده‌که انسانی خلق شد ودرهمانجا زیست کرده وبا انسان‌های دیگری درنقاط مجاور دور یا نزدیکش ، که درتحت همان شرایط بوجود آمده بودند آمیزش نموده وعادات ورسومی از آنها گرفته و عادات ورسومی به آنها داده است چون تمام سنت‌های قدیم ما انسان‌ها اینطور می‌پندارندکه درابتدا یك‌آدم ویك حوا خلق شد و فرزندان آدم و حوا به نقاط دیگر کرهٔ زمین رفتند و سطح روی کرهٔ زمین را مسکون کردند .

تا این‌تاریخ‌بیشتر کاوش‌ها به دلایل متعددکه یکی‌ازآنها سهولت کار بوده‌است ، درناحیهٔ بین‌النهرین بعمل آمده و دانشمندان اعتقاد پیدا کردند که آدم وحوا درمیان دونهر دجله وفرات بدنیا آمدند وازآنجا به نقاط دیگر رفتند .

ولی کاوش های بمپور و شهداد درکنار کویرلوت نشان میدهدکــه در همان زمانی که چنین انسان‌هایی در بین‌النهرین و آسیای کوچك میزیستند درشرقی‌ترین نقاط فلات ایران وحتی درکنار کویرلوت نیز مردمانی به زندگی خود ادامه میدادند ودارای تمدن شبیه به تمدن مردم بین دو نهر دجله وفرات بودند .

درواقع آثاری‌که درشهداد درکنار لوت ودر بمپور بدست آمــده حاکی از این است که این مردم با مردم شوش از یك طرف وبا ساکنان درهٔ پنجاب ومردم بلوچستان از سوی دیگر رفت‌وآمدی داشته‌اند .

بنابراین این سئوال پیش میآید که آیا ممکن نیست حرکت ساکنان مردم پیش از تاریخ ایران به جای اینکه از غرب به شرق انجام گرفته باشد (آنطوری که دانشمندان‌اظهار کرده اند) از شرق به غرب تحقق پذیرفته باشد ؟

آیا ممکن نیست این مردمی‌که درحدود ۷۰۰۰ سال‌پیش تمام فلات ایران وآسیای کوچك وبین‌النهرین را مسکون کرده‌اند ازقسمت‌هایی از آسیای مرکزی ، شاید از اطراف کوه‌های هندوکش وهیمالایا وشاید از دشت وسیع ترکستان، که برای گلهداری بسیار مناسب بوده وهنوز هم هست ، به علت زیاد شدن مولودات وارد درهٔ پنجاب یا ناحیهٔ سیستان ، که بنابرگفتهٔ کاوش‌کنندگان‌ایتالیایی‌وبعضی‌ازنویسندگان‌دیگر که سابقاً ببسیار آبادبوده، به طرف دریا سرازیر شده‌باشندوبعداً درنتیجهٔ فشار اقوام دیگری که پشت سرآنها آمدند ویا در نتیجهٔ عوامل دیگری که برما مجهول است تدریجاً بطرف کرمان و فارس وشوش ونواحی دیگر رفته باشند ؟

متأسفانه ما از این مردم مدرك‌کتبی در دست نداریم‌که بتوانیم اظهار نظر دقیق‌تری بنماییم ولی آمدن ایرانی‌ها به‌این سرزمین (که بدون شك یك زمانی با هندی‌ها دریك مکان

نقوش موجود روی اشیاء مکشوف درناحیهٔ پنجاب فونپنجو دارد

مجاوری بسر میبردند و زبان ومذهبشان با آنها یکی است) به احتمال قوی از همین جهت انجام گرفته است . فرض‌اینکه ایرانی ها از راه قفقاز به فلات ایران وارد شده باشند مردود بنظر میرسد ولی تاکنون بیشتر دانشمندان راه ورود ایرانی‌ها یعنی پارس‌ها ومادها را از همین محل دانسته‌اند .

اصولا وقتی ما میگوییم ایرانی‌ها مانند این است کــه بخواهیم آن کسانی را که از ۷۰۰۰ سال پیش دراین‌سرزمین زندگی کرده اند ازخود جدا بدانیم . درواقع مقصود ما از ایرانی‌ها در جملات بالا مادها و پارس‌ها است که ابتدای دوران تاریخی ماست و ما آنهارا خوب میشناسیم ولی نسبت آنها با صاحبان ظروف سفالین منقوش هزارهٔ سوم پیش از میلاد تا حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد برما کاملا روشن نیست.

بخاطر تجلیل از «حسین بهزاد» مینیاتوریست پرآوازه سرزمین ما ، وبرای بزرگداشت هنرگرانمایه او ، ازطرف شورای استادان هنرکده هنرهای تزئینی طی مراسمی عنوان استادی افتخاری به وی اعطا شد . دراین مراسم که درتالار موزه مردم‌شناسی برگذارشد ، آقای مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ وهنر . گروهی ازنمایندگان مجلسین وشخصیت‌های مملکتی ونیز هنروران وهنردوستان شرکت داشتند . . .

اُستاد حُسین بهزاد

اعطای عنوان استادی‌افتخاری هنر، ستایشی‌صادقانه‌بودکه جامعهٔ هنر ایران نثار هنرمندی اصیل وسالخورده میکرد ، هنرمندی‌که طی ۷٤ سال زندگی ثمربخش خود ، حدود ٤۰۰ تابلوی سحرانگیز نقاشی آفریده وآوازه‌اش ازمرزهای‌کشورگذشته ودرموزه‌های هنری جهان به‌تثبیت رسیده‌است. تاآنجاکه «ژان‌کوکتو» نقاش، دراماتور، نویسنده ، شاعر وموسیقیدان بزرگ فرانسه درستایش او میگوید :

«بهزاد پیغمبر افسونگری است ازمشرق‌زمین داستانسرا . اگر همیشه مشرق‌زمین با قصه‌های شیرین هزارویکشب وکاخهای‌کهن افسانه‌ای وکنیزکان سیه‌چشم ماهرویش برای ما داستان میگفته ، اینبار مـــردی با موهای سپید ، چشمان با نفوذ واندامی تکیده ، بیاری خطها ورنگهای سحرآمیزش نقشهای افسون‌کننده‌ای دربرابر دیدگان ماگشوده است .

بدون شك درعرصه هنر مینیاتور قرن ما ازجهت قدرت طرح ورنگ‌آمیزی تنها یك استاد وحود دارد واو «حسین بهزاد» هنرمند ساحر سرزمین هزارویکشب است» .

درمراسم اعطای استادی افتخاری به بهزاد نخست آقای دکتر کیا معاون وزارت فرهنگ وهنر هدف وفلسفه اعطای این عنوان را به هنرمند سالخورده توجیه‌کرد که :

– ستایش ما ازمردی‌است که نامش با هنر این ملك‌آمیخته وهمه آشنایان‌نقاشی‌ومینیاتور با او آشنایند . «بهزاد» موقعیت‌کنونی خودرا درعرصه دنیائی هنر نه‌فقط براثر هوش واستعداد ذاتی ، بلکه با تلاش وفعالیتهای پی‌گیر شصت وچند ساله کسب‌کرده و با حضور فعالانه در نمایشگاههای متعدد ، بدریافت مدالها ونشان‌های درجه اول‌که تأیید خلاقیت پرتلاش اوست نایل آمده است .

آنچه به‌آثار این هنرمند اعتبار وافسون خاصی میدهد ، ویژگیهای ملی هنر اوست ، ویژگیهائی‌که ازعمق آن رنگ وبوی این خاك واین هوا میجوشد .

وزارت فرهنگ وهنر ازمدتها پیش درنظرداشت به نحوی ازاین هنرمندگرانمایه تجلیل کند وسرانجام ضرورت این اقدام دریکی ازجلسات شورای استادان هنرکده هنرهای تزئینی

استاد حسین بهزاد

مطرح شد واساتید هنرکده باتفاق‌آراء پیشنهادکردندکه عنوان استادی افتخاری هنر شایسته‌ترین تجلیل وقدرشناسی ازاین پیر دیر هنر است . این پیشنهاد ازطرف مقام وزارت فرهنگ وهنر تأیید شد واینك ستایش ماست ازنقاش جادوگر طرحها ورنگها . . .

بدنبال سخنان آقای «دکترکیا» آقای علی دشتی پیرامون آثار استاد بهزاد ورابطه هنرمند وجامعه به صحبت پرداخت وگفت :

– هنر درگذشته‌های جامعه ماکمتر مشوق وپذیرا داشته است . هنرمندان بزرگ این بوم همواره ازاین مسئله رنج برده‌اند . انعکاس این رنج وگداز را درآئینه اشعار اکثر نام‌آوران هنر این سرزمین می‌بینیم . حافظ ، ناصرخسرو ، نظامی ، فردوسی وخاقانی ، گلایه‌های خویش‌را ازاین بی‌اعتنائی‌ها وازاین‌فضای سرد بی‌تشویق‌که احاطه‌شان‌کرده‌بود ، به زیباترین وصمیمی‌ترین زبان بیان داشته‌اند .

بزرگترین انگیزه قدرشناسی ازهنر، سلاطین وبزرگان قوم بوده‌اند ، چنانکه عهد

شاهان هنرخواه وهنرشناس عهد شکوفائی هنر بوده‌است . ازبعد ازحمله عرب به‌ایران یك موج تند وسیلاب تحقیر هنرمندان را فراگرفت . موسیقی‌که بزرگترین تجلی قریحه انسانی است وبه گفته «هکتور برلیوز» بال بلندپرواز روح است ، همه‌جا با شماتت وسرزنش روبرو بود. به موسیقیدان مطرب میگفتند واین داغ ننگی بودکه به پیشانی هنرموسیقی میزدند – وچنین بود که دیگر نکیساها ، باربدها ورامتین‌ها سربرنداشتند .

این تحقیر وبی‌توجهی درتمام زمینه‌های هنری اعمال میشد . چه‌کسی است امروزکه خالق بنائی اعجاب‌انگیزی چون مسجدگوهرشاد را بشناسد یا معمار عالی‌قاپو را بیاد بیاورد . چه‌کسی‌است‌که با انبوه هنرمندان‌گونه‌گون وگمنام‌گذشته ما دررشته‌های مختلف ذوق وقریحه آشنائی داشته باشد ؟

هنر وقتی نمو میکند ومیبالدکه محترم باشد . که درگهواره تبسم‌های‌گرم با موسیقی دلهای مشتاق نوازش شود . واین اصلی بودکه به‌آن توجه نمیشد ، اصلی‌که امروز می‌بینیم شکسته شده ونمونه‌اش همین مجلس است ، مجلسی‌که برای تجلیل ازیك هنرمند وارسته فراهم آمده وستایشی است ازیك فرزانه هنری . امروز شاه ما خود کیمیاشناسی است‌که کیمیای هنررا ارج می‌نهد وچنین است‌که «بهزاد» به سریر بلند پایه‌ای‌که جایگاه شایسته اوست خوانده میشود. واین‌گزینش بجائی است . زیراکه بهزاد امروز اصلی ازهنر ملك ماست . او سنت‌های مینیاتوری راکه تحت تأثیر شیوه مغولی بود ، با یك بدعت پیامبرانه دگرگونه‌کرد وازمینیاتور مغولی مینیاتوری راکه ضرورت زمانه ماست بیرون‌کشید . اثر او علیرغم مینیاتورهای قدیم‌که درتمام آنها چشم وابرو یکسان بود ، متنوع وکاملاً متفاوت است . نگاه او یکسان نمی‌بیند وپنجه‌های او ازتکرار ، عاصی‌است . اینست‌که بهزاد را بعنوان یك نقاش حقیقی میشناسیم ، نقاشی‌که نه برای شهرت وتجارت ، بلکه برای هنر ومعنویت‌های نهفته درآن به هنر روی آورده‌است . نقاش‌کپیست نیست . باید تا دوردست‌های تصور وتخیل نفوذکند . می‌بینیم‌که بهزاد چنین است . نمونه‌اش تصاویری است‌که ازناموران‌گذشته پرداخته ، ازفردوسی ، سعدی ، خیام وشمس . . .

ما امروز نمیدانیم‌که فردوسی چه شکل وشمایلی داشته ، اما اگربخواهیم اورا تصویر کنیم باید بتوانیم جلوه‌های روح بلندی راکه درقالب جسمی‌گنجیده بود ، نمایش دهیم . باید فردوسی را از ورای مه و ابر حماسه‌ای جوشان وخروشان ببینیم . باید سعدی را درزمینه‌ای جاودانه ازگلستان وبوستان ترسیم‌کنیم . باید تصویر مبین شخصیت وذات باشد . درهنر تکنیك مسئله نخست نیست ، ذوق شخصی ، نیروی قریحه وجوشش احساس مطرح است .

ما بهزاد را در قله این‌کوه می‌بینیم . . .

دراین هنگام منشور استادی افتخاری هنر بوسیله آقای پهلبد وزیر فرهنگ وهنر به «بهزاد» اعطاگردید وبدنبال بیان زیبای یك قطعه شعر ، زندگی وآثار «استاد بهزاد» دریك فیلم به نمایش‌گذاشته شد . . .

اعطای دکترای افتخاری هنر به هنرمند پر ارج «بهزاد» فرصت مغتنمی پیش‌آورد ، برای تجدید دیدار از او . گفت وشنودی که میخوانید ، حاصل نشستی‌کوتاه است با این پیر فرزانه دیر هنر :

س: سیرتحولی هنرمینیاتور را به اختصار مرورکنید .

ج : تحولات مینیاتور به سه دوره متمایزمیشود : دوره مغولی ، عهد صفویه وامروز . اصولاً ریشه‌های مینیاتوررا باید درسرزمین چین جستجوکرد . مینیاتور زاده تصاویر چینی‌است وازهمین روی خطوط سیمای نژاد زرد ، لباس وسلاح مغولی وحتی‌آداب‌آنها دراین مینیاتورها محسوس است . آقای دشتی دراینباره نوشته است :

«مثل اینکه استادان‌گذشته نمیتوانستند خودرا ازقید وتقلید رها سازند ، یا قوه ابتکار

درآنان بدرجه‌ای ضعیف‌بوده که انحراف ازسنت صورتگران چینی را فوق مبادی‌اولیه صورتگری پنداشته‌اند . وعجب اینست‌که پیروی‌کورکورانه حتی تا زمان ما نیز دنبال شده‌است» .

مینیاتور مغولی پابند آناتومی نبود . درآن رعایت تناسب نمیشد . نقاشی این عهد با « خط » سازگاری نداشت ، فقط‌گاهی دراین آثار خط بکار گرفته میشد . مینیاتوریست‌های این سبك ازموی خرگوش برای قلم استفاده میکردند . علیرغم امروزکه قلم را درحالتی راحت به بازی انگشتان می‌سپارند ، آنها قلم را درمشت میگرفتند .

شواهدی موجود است‌که حکم میکند قبل ازاین دوره هم ، مینیاتور وجود داشته است ، اما فقط بصورت یك هنر تزئینی ، نه یك هنر مستقل . مینیاتور عهد مغولی خودرا بصورت یك هنر جداگانه ، با استقلال عرضه‌کرد وازانحصار تزئین وآرایش‌کاسه‌ها وکوزه‌ها ودیوارها بیرون آمد . شاه سلطان‌حسین بایقرا اولین مکتب مینیاتوررا دربغداد بوجود آورد . او سپس درنیشابورکتابخانه‌ای ساخت‌که «کمال‌الدین بهزاد» مینیاتوریست معروف رئیس‌آن شد . دراین عصر مینیاتور رونق واعتبارگرفت ، اما این بازارگرمی چندی نپائید ورکودی دراین هنر افتاد . دردوره شاه‌عباس‌کبیر باردیگر رونق ورواج مینیاتورآغاز شد .

شاه‌عباس هنرمندان و مینیاتوریست‌های چیره‌دست را ازگوشه وکنـار فراخواند . «رضاعباسی» نامدارترین چهره عرصه مینیاتور، دررأس این هنروران‌قرارگرفت . «رضاعباسی» بدعت تازه‌ای دراین هنر نهاد . او قسمتی ازاصول وقواعد سبك مغولی را نادیده‌گرفت وخط را وارد مینیاتورکرد . رضاعباسی با طراحی به ساختن مینیاتورپرداخت وچنان آوازه‌ای یافت‌که رئیس‌کتابخانه ونقاش دربار شد .

سبك نقاشی مینیاتور درعهد صفویه ازمغولی برگشت ، اما صورت‌ها هنوز بشکل مغولی بود . با آنکه عباسی این هنررا دگرگونه کرد ، با اینحال صورتهای مغولی تا عصر حاضر درمینیاتور باقی ماند .

مرحله سوم تحول مینیاتور بوسیله من بوجود آمد . من صورت مغولی را ازمینیاتور دور ریختم . ازابتدای‌کار هدفم این بودکه سبکی تازه وشیوه‌ای اصیل بوجود آورم‌که نه تقلید ازکار پیشینیان باشد ونه خارج ازچهارچوب قواعد اساسی مینیاتور . باین منظور درسال ۱۳۱٤ به فرانسه رفتم ودرپاریس بمطالعه هنر دنیای جدید پرداختم . شیوه نقاشی مینیاتور درآن هنگام بصورت تقلید غلط وناپسندی درآمده بود ورفته رفته روبزوال میرفت . من میخواستم سبکی بوجود آورم‌که ایرانی باشد وضمناً با هنر امروز هماهنگی وهمراهی داشته باشد ، تا این هنر ملی بفراموشی نگراید . بدینسان چهره‌های متحدالشکل وقالبی مغولی را بکلی ازمینیاتور طرد کردم .

مینیاتور تا پیش‌ازمن آناتومی نداشت ، فاقد پرسپکتیو بود ، من این‌دو را تاآنجاکه به نقاشی لطمه نزد ، وارد مینیاتورکردم . رنگ را هم آزادگذاشتم ، تا نقاش ناگزیرنباشد همه رنگهارا اجباراً بکار بگیرد . مسئله دیگر درمینیاتورقدیم ریزه‌کاری‌هائی بودکه بیشترین آن ضرورتی نداشت وفقط وقت میگرفت . من ازاین ریزه‌کاریها تاحد ممکن صرفنظرکردم . درکار من ریزه‌کاری هست ، اما خیلی‌کم .

من نقاشی را طراحی میدانم . اگرکسی طراح باشد ، نقاش هم هست وهرچه چیره ونامورباشد ، اگر با طراحی آشنائی نداشته باشد ، نقاش نیست . این حقیقتی است‌که من با تابلوهایم به‌اثبات آن برخاسته‌ام . . .

س : شما پیرو سبك خاصی هستید؟

ج : من معتقد نیستم‌که هنرمند حتماً دنباله‌رو سبك وروش ویژه‌ای باشد . تبعیت از اسلوب وقواعد خاص ، یکنوع قید وزنجیر بدست وپای هنر میبندد . هنر قیدپذیرنیست ، هرچه آزادتر باشد وفضای سالم‌تری داشته باشد وازهوای پاکتری تنفس‌کند ، رشد وکمال

بیشتری می‌یابد .

هنرمند واقعی ازسبك پیروی نمیکند . برعکس این سبك است که دنباله‌رو هنرمنداست. بعنوان مثال «مولوی» را درنظر بگیریم . او پیرو سبك معینی نبود ، آنطورکه میشورید ومیخواست ، شعرمیگفت واین شعرها خود سبك خاصی را ساخت . من کارهایم را درقالب سبك محدود ومعینی نریخته‌ام ، اگر سبکی ضمن کارم بوجود آمده سبکی خودبخود وطبیعی‌است . اسمش را هرچه میخواهید بگذارید .

س : به محتوی آثار خود بیشتر توجه دارید ، یا به فرم آن . منظور اینست که قالب را در درجه اول اهمیت قرار میدهد یا مضمون ومعنی را ؟

ج : نخست مایه ومعنی‌است که دراندیشه وذهن نقاش به‌شور وسودا میافتد . تجسم محتوی درذهن هنرمند آنقدر باقی میماند تا شکل وقالب دلخواه را بیابد . این لحظه‌که معنی فرم وجامه خودرا می‌یابد ، لحظه تولد نوزاد هنر است . مثالی بیاوریم :

من مدتهاست روی تابلوئی‌کار میکنم بنام «فتح بابل» . این تابلو ازپرکارترین آثار منست . روزی‌که بفکرساختنش افتادم ، روزی بودکه پیروزی‌کورش بربابل وآزادی بردگان این شهر توجهم را جلب‌کرد . تفکر دراین واقعه تاریخی بشکل نوعی الهام شاعرانه مرا مسخر کرد ، تاآنجاکه شوق زنده‌کردن صحنه‌های این ماجرای قلم بدستم داد وبوم را پیش‌رویم گشود . می‌بینیدکه نخست مایه ومعنی بودکه قالب وفرم را بدنبال خودکشید . واصل جز این نیست . درهررشته هنری تنها راه همین است .

س : چند تابلو تاکنون تصویر کرده‌اید ؟

ج : بطوردقیق ذهنم یاری نمیدهد ، شاید حدود ۴۰۰ تابلو .

س : وبنظر خودتان بهترین آنها کدامست ؟

ج : یك پدر تمام بچه‌های خودرا به یك میزان دوست دارد . چطورمیشود یکی‌ازآنها را بردیگری‌ترجیح داد . هرتابلو واکنش روحی‌من درشرایط واحوال خاصی‌اززندگی است ، اما آنطورکه بعضی‌دوستان عقیده دارند «شاهنامه فردوسی» و «فتح‌بابل» ازخوبترین کارهای‌منست.

س : چگونه مینیاتوررا تعریف میکنید ؟

ج : مینیاتور شعر نقاشی است . وظیفه مینیاتوریست تجسم وترسیم شیرین‌کاری‌های زندگی است . نقاش ، طبیعت واشکال را با مایه‌های‌گوناگون مینماید ، اما مینیاتور زیبائیها را کشف میکند وبا زیباترین شکل به نمایش میگذارد ، یعنی‌که زیبائی را تاحدکمال اوج میدهد ودراین اوج زیبائی ، ازآن پیکره میسازد .

س : باین ترتیب یك مینیاتوریست ، با حقایق زشت وخشن زندگی سروکار ندارد ؟

ج : نه ، منظورم این نیست‌که مینیاتوریست چشم بروی تمام واقعیت‌هائی‌که سیمای دلنشین ندارد ببندد . او میتواند حتی یك زشتی را با زیباترین وجه نقش بزند .

بعنوان مثال به تابلوی «قحطی» خودم اشاره میکنم . این‌تابلوفضای‌دهشتناك وکابوس‌انگیز قحطی سال ۱۲۹۸ را با زیبائی جلب‌کننده‌ای زنده میکند .

س : تاکنون چند نمایشگاه ازآثارتان درداخل وخارج ازکشورترتیب داده‌اید ؟

ج : فکرمیکنم ۱۷ نمایشگاه . درورشو ، چکسلواکی ، هندوستان ، ژاپون ، واشنگتن ، نیویورك ، موزه هنرهای مدرن پاریس ونیز نمایشگاه بین‌المللی بروکسل . باضافه چند نمایشگاه داخلی .

س : چند مدال ونشان تاکنون درعرصه‌های هنری نصیبتان شده‌است ؟

ج : درنمایشگاه نقاشی المپیك دیپلم المپیك را بدست‌آوردم . درمسابقه نقاشی‌بین‌المللی شهر «موناپولی» نیزکه با شرکت شصت‌کشور تشکیل شد درتهیه‌کارت‌کریسمس جایزه اول را ربودم . دونشان درجه اول ازطرف وزارت فرهنگ وهنر ، نشان بوعلی ازطرف موزه ایران‌باستان

زلف آشفته وخوی‌کرده وخندان لب مست   پیراهن چاك وغزل‌خوان وصراحی در دست

ونشان درجه اول هنر ازطرف هنرهای زیبای‌کشور ازجمله افتخارات منست .

س : نظرشما درباره نقاشی مدرن وموج نو درنقاشی معاصرچیست ؟

ج : طبیعت درنقاشی مادر است ، طبیعت الگوست ، نقاشی نو ازاین اصل‌کلی هنری به پیراهه زده است . منظور من این نیست‌که نقاش باید عیناً ازطبیعت‌کپی بردارد . این‌کار عکسبرداری است ودوربین عکاسان خیلی بهتر ازعهده آن برمیآید . من معتقدم نقاش باید بین اثر خود وطبیعت حایل باشد . انعکاسی راکه طبیعت درعواطف واحساس واندیشه او دارد بروی بوم بتاباند . نقاشی امروز اینطور نیست . یك شلم شوربا وهرج ومرج غریب است . اصلاً امروز درفضای نقاشی جز خلاء وجود ندارد ، خلاء باین‌جهت‌که نقاشان جوان مدرن با سرهم‌کردن چند تا دیگ وسه پایه وآهن‌پاره یا پاشیدن بی‌نظم رنگ روی بوم ، خیال میکنند نقاش شده‌اند. اگر اینطوربود ، رنگرزها بزرگترین نقاشان بودند ودکان آهنگران وحلبی‌سازان موزه‌های هنری‌بود . من علیرغم نظرخیلی‌هاکه معتقدند این هرج‌ومرج هنری امروزمخرب ومسموم‌کننده است ، عقیده دارم بیراهه روی‌های امروز چندان بی‌فایده نیست . این سردرگمی ، هنراصیل را که بعدها ازمیان ویرانه‌های هنرپریشان امروز سربیرون میآورد ، قوی‌ترمیکند. سرانجام هنرمندان راه واقعی خودرا می‌یابند ، درحالیکه تجربیات وآزمایشات سودبخشی را پشت سر گذاشته‌اند . این باعث قدرت واوج ونیرو درهنرمیشود . . .

ایران در آئینهٔ جهان

از : ژان لوئی‌هوو
ترجمهٔ کیکاوس جهانداری

تخت جمشید

هنگامی‌که پاسارگاد دیگر به عنوان پایتخت‌کوچك شده‌بود ، کوروش تصمیم‌گرفت پایتخت خودرا به موضعی مناسب‌ترمنتقل‌کند . بدین منظور وی تخت‌جمشید راکه پائین‌کوه رحمت قرار دارد انتخاب‌کرد . قسمتی ازصفه‌ای‌که حصار برفرازآن بناگردیده به صورت مصنوع فراهم آمده است ، قسمتی دیگر ازآن دردل‌کوه کنده شده وجمعاً سطحی را درحدود سیزده هکتار فراگرفته‌است . این شهررا به‌کوروش منسوب می‌دانند اما بناهای‌آن‌متعلق‌است به داریوش اول ، خشایارشای اول و اردشیر اول .

دراین‌جا جشن‌های با عظمت سال‌نو برگزارمی‌گردید . نمایندگی‌هائی ازسراسرمملکت روانهٔ تخت‌جمشید می‌شدند وخیمه وخرگاه‌های خودرا دورتادور شهر برمی‌افراشتند . روز اول سال‌نو سران مملکت ازاین پله‌های عریض بالا می‌رفتند . دورشته پله درجهت مخالف یکدیگر پاگردی را دور می‌زد وباز به هم نزدیك می‌شد وبه صفه‌ای‌که دربالا قرارداشت می‌پیوست . پله‌های به‌جا مانده همه‌کوتاه وعریض است وسواران براحتی می‌توانستند با اسب ازآن بالا بروند . میهمانان هنگامی‌که به بالا می‌رسیدند مستقیماً دربرابر دروازهٔ خشایارشا قرارمی‌گرفتند که دردوطرف آن مجسمهٔ دوگاو با سر انسان قرارداشت وازآن محافظت می‌کرد . میهمانان می‌بایستی از این دروازه بگذرند تا به صفهٔ فوقانی برسند . دراینجا محل‌اقامت وپذیرائی پادشاه هخامنشی ، خزانه و بناهای نظامی قرار داشت . تالار بار داریوش وخشایارشا یعنی آپادانا به خصوص جلال فراوان داشت وابعاد آن بیش ازبیست‌متر ارتفاع و ۶/۵ متر طول بود .

سنگ پی بنای این‌کاخ‌که فعلاً درموزهٔ تهران نگاهداری می‌شود ایجاد آنرا به وضوح به هردو پادشاه منسوب می‌دارد . درچهارگوشهٔ تالار اصلی پله‌هائی به شکل برج به بام راه داشت ، درعوض درشمال ومشرق دوپلهٔ باعظمت میهمانان را به داخل عمارت راهبر می‌شد .

فضای خالی بین پله‌ها را با نقوش حجاری‌شده پرکرده‌اندکه خود نموداری ازقسمتی ازتشریفات سال‌نو به شمار می‌رود . بردیوار پله‌های شرقی آپادانا نقش دوگروه ازپاسداران‌که به سوی یکدیگر روان هستند نقش شده هرکدام مرکب ازدو مادی ودو پارسی ، درحالی‌که نیزه‌ها را برپای خود تکیه داده‌اند . درطرفین هرنقش تصویر شیری‌که‌گاوی را می‌درد حجاری گردیده . بردیوار پشت آپادانا می‌توان نقش «سربازان جاوید» را تشخیص داد . سربازان جاوید به صورت سربازان ایرانی‌که جامه‌های فراخ دربردارند وازآنهاگذشته باجگزارانی‌که نمایندهٔ بیست وسه‌کشور تسخیرشده به شمار می‌روند وازآن میان می‌توان لیدیان ، سغدیان ، سیسیلیان ، بابلیان ، گنداریان ، باختریان وغیره را ذکرکرد تصویرشده‌اند . بین هرگروه نمایندگی یك درخت به چشم می‌خورد وشاید این‌ها یادآور درختانی باشندکه داریوش درصفه غرس‌کرده است . بزرگانی‌که می‌بایست به شاه عرض احترام‌کنند ازپلهٔ شمالی به تالار بزرگ می‌رفتند ولی شخص شاه ازپلهٔ شرقی استفاده می‌کرد وپس‌ازعبور ازآن به صفه‌ای‌که دربرابر تالار صد ستون تعبیه شده بود قدم می‌گذاشت وازآنجا حرکت دسته‌ها را تماشا می‌کرد . سرانجام شاه وبزرگان

منظره عمومی تخت جمشید

ازآپادانا خارج می‌شدند تا به‌کاخ کوچك سه دروازه بروند . قسمت داخل درهای شمالی وجنوبی با حجاری تزیین شده که شاه را درمعیت مستخدمین نشان میدهد ، یکی ازآنها مگس‌پران ودیگری چتر آفتابی دردست دارد . پس‌ازصرف غذا – که درکاخ داریوش و بعدها در کاخ پسرش خشایارشا انجام می‌گرفت – شاه ازکاخ سه دروازه به تالار تخت یعنی تالار صدستون‌که توسط اردشیراول نوهٔ داریوش صورت‌اتمام پذیرفت باز می‌گشت . درآنجا مراسم احترام به عمل می‌آمد واین همان مراسمی است‌که آنرا داخل دروازهٔ ورودی تصویر کرده‌اند . شاه‌که پشت سر او ولیعهد ایستاده است برتخت ملل‌که توسط قبایل واقوام مختلف مملکت حمل می‌شود جلوس کرده است . آسمانه‌ای‌که برفرازآن مظهر اهورامزدا نقش است شاه را ازگزند باد وباران محفوظ نگاه می‌دارد . هیأت‌های نمایندگی هدایای خودرا نثار پای شاه می‌کنند . حجاری‌های دیوارها شاه را نشان می‌دهدکه چگونه برقوای شرّ و بدی پیروز می‌شود . ابعاد ساختمان نیز برعظمت وابهت این تصویر می‌افزاید . سقف این تالار برروی ده ردیف ستون‌که هریك به سهم خود دارای ده ستون بوده تکیه داشته است . پایهٔ این ستون‌ها تا به امروز باقیمانده است .

ابعاد این تالار عبارت بوده‌است از ۷۵ مترطول ونه متر ارتفاع . پس‌ازخاتمهٔ عمل‌تقدیم هدایا ، نمایندگان باز ازهمان راه باز می‌گشتند وازدروازهٔ خشاریاشا[1] کاخ آپادانا را ترك می‌گفتند .

۱ – احتمال داردکه تالار صدستون ، مستقل ازتشریفات سال‌نو ، مرکزگردآمدن لشکریان بوده است. این تالار نباید قاعدةً یك تالار بار و پذیرائی باشد زیرا دراین‌صورت ازآن همان استفاده‌ای‌را می‌کرده‌اندکه ازآپادانا . حجاری‌های تالار صدستون با حجاریهای سایر بناها فرق دارد. مثلاً تخت پادشاه‌که طبق سنن وآداب توسط قبایل و امم مختلف مملکت حمل می‌شد درنقش داخل دروازهٔ شمالی توسط‌گروهی ازجنگاوران حمل می‌شود . پس می‌بینیم‌که دراینجا لشکریان حامل تخت شاه هستند. دراین صورت شاید حق باشدکه این تالاررا محل اجتماع سربازان جاوید بدانیم .
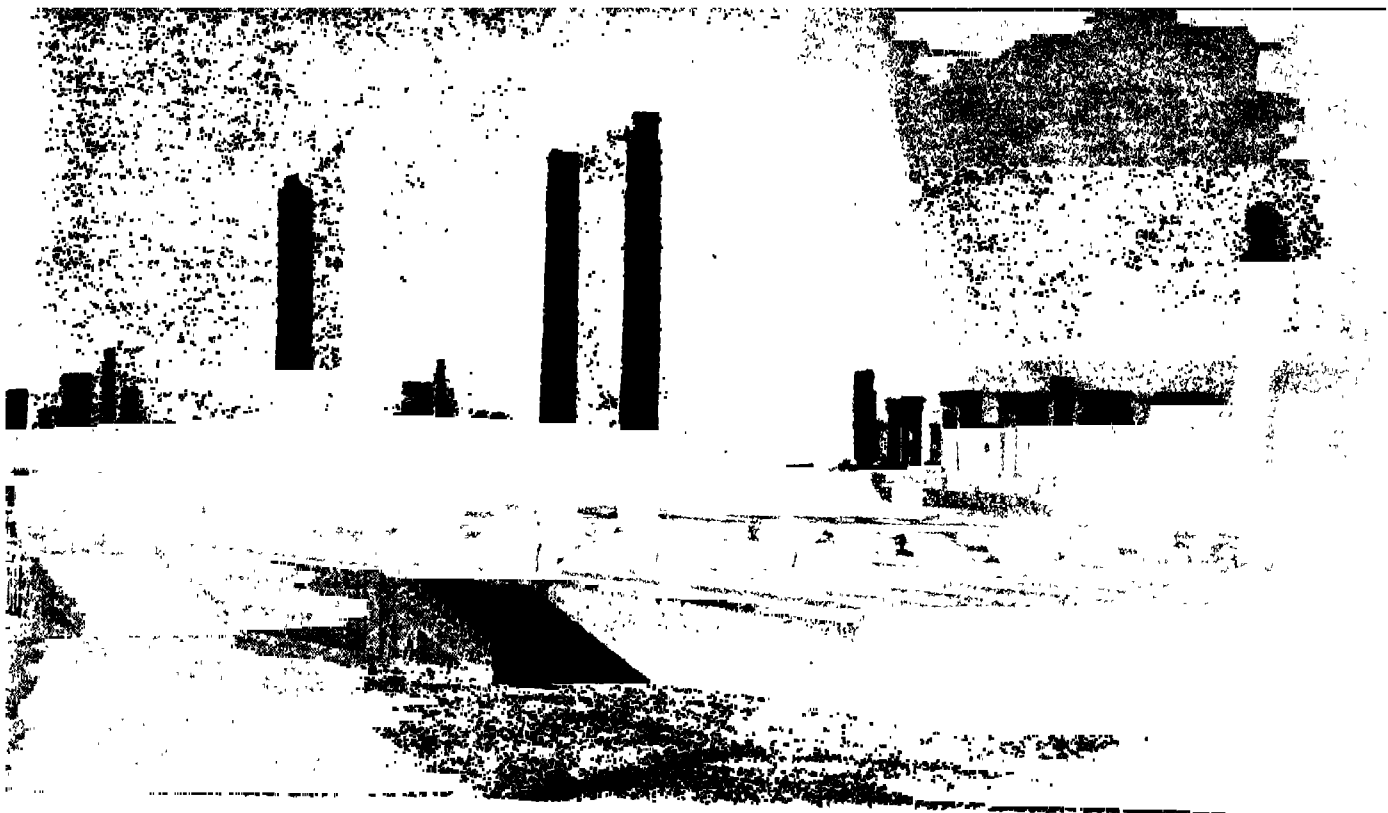
تالار تخت درقسمت جلو ستونهای آپادانا تخت جمشید

درجنوب شرقی صفه مجموعه‌ای ازبناهاست‌که آنرا بدواً حرمسرا می‌نامیدند واین عبارت است ازدو ردیف تالار بسیار باشکوه‌که همه به یك حیاط مرکزی منتهی می‌شوند و در وپنجره ندارد . نگهبانان ازاین تالارها حراست می‌کرده‌اند . اما شاید این بنا مخصوص حرمسرا نبوده است ومجموعهٔ خزائن شاه را تشکیل می‌داده است .

ازاینهاگذشته باید ازدوبنای دیگر نام ببریم . یکی ازآنها اقامتگاهی است درمغرب صفه بنام تچرهٔ داریوش . نام داریوش به صورت مکرر برچهارچوب پنجره‌ها ذکر شده‌است . چون مجموع این بنا چیزی جالب توجه وچشم‌گیر نیست محققین را به این فکر انداخته‌که ممکن‌است این‌کاخ فقط درهنگام ضرورت مورد استفادهٔ شاه واقع می‌گردیده است . اما درعوض‌کاخ دوم یعنی هدیش خشایارشاکه ازتچره دورنیست جالب توجه‌تر است . این‌کاخ درمرتفع‌ترین موضع صفه قد برافراشته وازیك تالار ستون‌دار غیرعادی تشکیل شده‌که ازطرف مغرب ومشرق از اطاقهائی احاطه شده‌است . بدون شك این یك‌کاخ باشکوهی است‌که شاید ازمیهمانان عالیقدر درآن پذیرائی می‌کرده‌اند .

وجه مشخص ساختمان‌های هخامنشیان تالار ستون‌دار وسیع‌کاخ سلطنتی است . مسلم است‌که طرح چنین تالارهائی ازابداعات معماران هخامنشی نبوده است . ولی بهرحال معماران ایرانی‌کوشیده‌اند با بکاربردن الوارهای چوب سدرمخصوص‌لبنان درسقف‌ها به امکانات معماری موجود بیافزایند . ازبرکت وجود این مادهٔ ساختمانی سبك وزن است‌که سی‌وشش ستون برای حمل سقف آپاداناکفایت‌کرده است . دراین‌کاخ هرستون به فاصلهٔ نه متر ازدیگری است وطول این سالن به بیش ازشصت متربالغ می‌گردد . ارتفاع ستونهای این تالار حتی امروز نیز به ۱۸
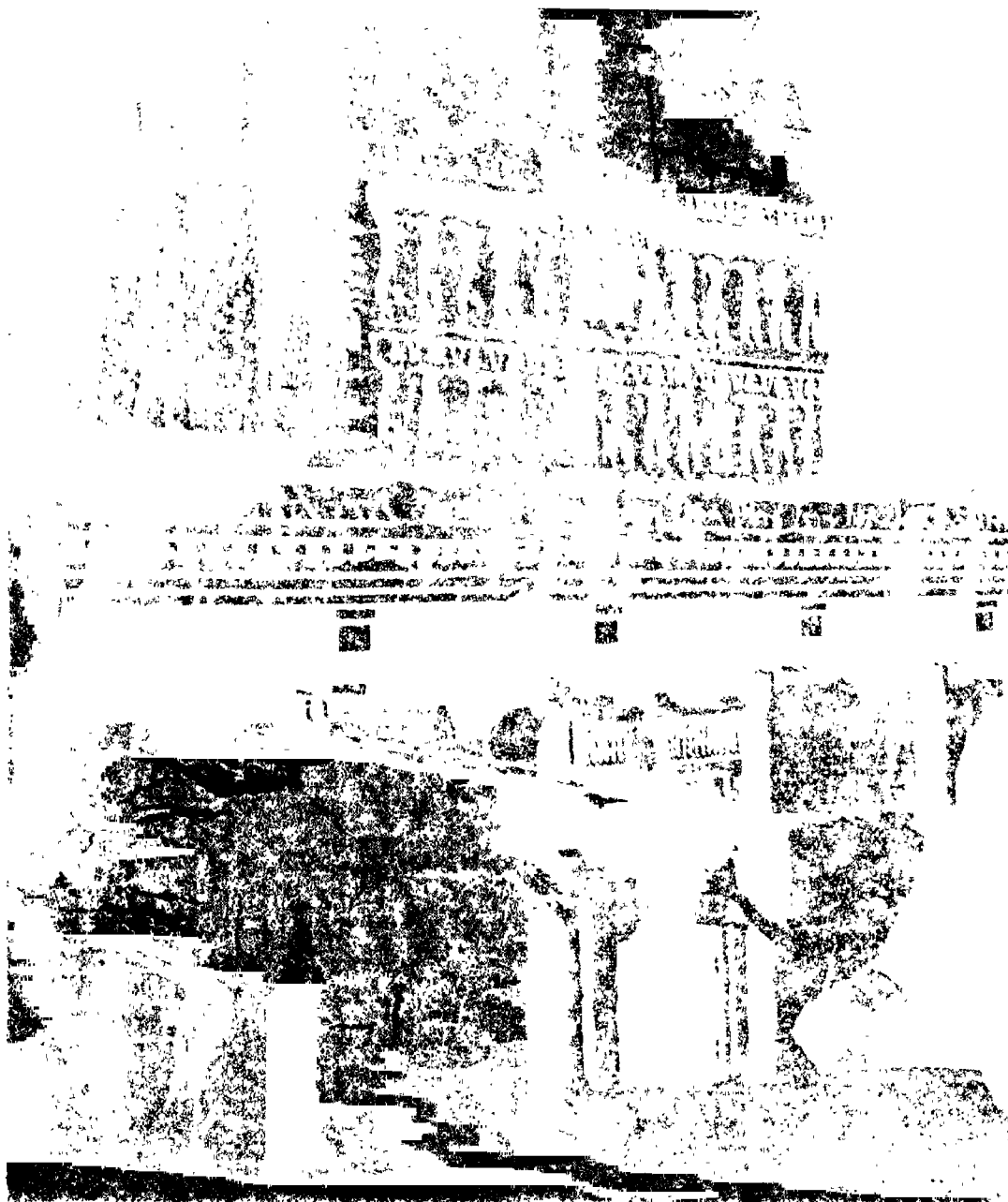
قسمت بالای یك گور هخامنشی درتخت جمشید

مترمی‌رسد . مسلم است‌که وضع این ستونها برای معماری ایرانی مشخص‌کننده است ، سندهای موجود ، اتمام بنای این ساختمان را کار اهالی یونان ولیدیه قلمداد می‌کند : «ستونهای سنگی که دراین‌جاکارگذارده‌ایم ازقریه‌ایست درایلام بنام ابیرادو . سنگ‌تراشان اهل یونی و سارد بوده‌اند» . اما ستونهای هخامنشی تقلیدی محض ازآثار یونانی نیست . پایه ستونهاکه اغلب به‌شکل زنگ است و با نقش برگ یاگل آنهارا مزین‌کرده‌اند به‌هیچ‌وجه یونانی محسوب نمی‌شود . تنهٔ ستونها که دردل آسمان افراشته شده بسیار درازتر ازتنهٔ ستونهای یونانی است وابعاد آن به‌طورکلی با ابعاد ستونهای هلنی تعارض دارد . ازاین‌هاگذشته بین تنه ستون وسر ستونها اشکال تزیینی بسیار زیادی‌که ازحلقهٔ گل وبرگهای آویخته ترکیب شده به‌کاررفته است.

حجاری یك سرباز پارسی بین ٦ سرباز مادی تخت‌جمشید

دوسرحیوانی که زینت‌بخش بعضی ازستونهاست کاملاً ازآثارهخامنشی محسوب می‌گردد وهمچنین است درتالار صدستون آپادانا سرگاوی که مارا به یاد نقش گاو دروازهٔ صفه می‌اندازد. نقش گاوهائی با سر انسان که ستونهای کاخ سه دروازه بدان آراسته است نیز ازاین قبیل است. ازاینها گذشته سر جرزهائی مزین به گاو شاخدار ونقش دوسرشیردال[3] که آنهارا برسرجرزهای ناتمامی تعبیه کرده‌اند وهیچگاه مورد استفاده قرارنگرفته ازاین شمارمحسوب است.

نقش رستم

تقریباً بفاصلهٔ پنج کیلومتری‌ازتخت‌جمشید معبدی‌است که تاریخ آن به‌قبل‌ازهخامنشیان راجع می‌شود.

ایلامیان درحدود هزارسال پیش حجاری درآنجا تعبیه کردند که حاکی ازمقدس‌بودن آن محل است. درزمان هخامنشیان نیز این مکان مقدس بوده وآنها اموات خودرا درآنجا دفن می‌کردند. دردل صخره‌ای که چون دیوار قد برافراشته وبرنواحی مجاور مسلط است چهارمغاك تعبیه کرده‌اند که گورهای داریوش، خشایارشا، اردشیر اول وداریوش دوم درآن جای دارد. بنای این چهار مدفن را درست مانند یك دیگر طرح کرده‌اند: نمائی چلیپا شکل با یك بازوی افقی که چهارستونی راکه‌چهارچوب درمدخل‌را تشکیل‌می‌دهد نگاه می‌دارد. سرجرزهای این بنا کاملاً تحت تأثیر بناهای تخت‌جمشیداست. قسمت بالای بازوی عمودی دارای‌نقوش حجاری

2 - "Urarte du palais de Suse" (Darius I). in A. Godard, l'Art de l'Iran, p. 111
3 - A. Godard in *Illustrated London News*, 2. Jan. 1954, p. 18.

است . نمایندگان اقوام وملل مغلوب عماری را نگاهداشته‌اند که شاه برفرازآن دست راست را به‌سوی مظهر اهورامزدا بلندکرده است . ازاین چهار، گور داریوش قبل ازسه‌گوردیگرساخته شده است وآنرا می‌توان با یك‌کتیبهٔ سه زبانی‌که دارد ازسه‌گور دیگر بازشناخت . خودگور مشتمل برسه ردیف اطاق است‌که آنهارا درسنگ کنده‌اند . همه رویهمرفته سخت ، با عظمت وگیرا است . ارتفاع نما به ۲۲/۵ مترمی‌رسد . سه مدفن دیگر نیز همانند مدفن داریوش است . شاید بتوان ازاین مدفن‌ها چنین نتیجه‌گرفت‌که فرمانروایان هخامنشی به معنی دقیق خود پیروآئین زرتشت نبوده‌اند . زیرا دین مزدا بخاك سپردن وسوزاندن اجساد را ازبیم آلودن زمین وآتش منع می‌کند . طبق رسوم وآئین باید اجساد را بربالای‌کوهی‌گذارد تا طعمهٔ پرندگان شکاری شود . اما بهرحال سلاطین هخامنشی بیش از آن التقاطی بوده‌اند که خودرا منحصراً پای‌بند دین معینی‌کنند . مثلاً این مسلم است‌که‌کوروش خود ازپرستندگان مردوك بوده است . ازاین گذشته هنوز حقیقت دین مزدا به‌طورکامل ودقیق شناخته نشده وبه‌همین دلیل درقضاوت دربارهٔ کسانی‌که این بناها را دردل‌کوه‌کنده‌اند شتاب نبایدکرد .

دربرابرگور اردشیر یك برج چهارگوش است بنام‌کعبهٔ زردشت ، که با برج فروریختهٔ[٤] پاسارگاد شباهت دارد . این‌کعبه برفراز یك صفهٔ سه طبقه بنا شده ودرگوشه‌ها با ستون تقویت شده ودارای پنجره‌های‌کوری ازسنگ سیاه است . این برج را برتخته سنگهای آهکی‌که روی‌هم قرارگرفته ساخته‌اند . درداخل برج ، تالار تقریباً کوچکی است‌که با یك در دو لتی بسته می‌شده‌است (تخته‌سنگهائی‌که برپایه‌ای می‌چرخند هنوزموجود است) . شاید این بناکه محتملاً

---

٤ – کورت اردمان دراثر زیر شرح مفصلی ازاین بنا به دست داده است :
Das Iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941, p. 17-18.

کاخ خشایارشا

شیردال سده سیزدهم پیش‌ازمیلاد

متعلق به دورهٔ داریوش اول است بدواً گوری موقتی بوده وبعدها به معبدی تبدیل شده است . بعضی ازمحققین عقیده دارندکه این بنا مخصوص حفظ ونگاهداری اسناد بوده وازاین شمار است و. ب . هنینگ مستشرق انگلیسی . دیگران گمان دارندکه اینجا معبد آناهیتا ، الههٔ آبها وباروری بوده است (رجوع شود به آثار س . وایکاندر) رومن گیرشمن را عقیده براین است که اینجا فقط آتشکدهٔ[5] ساده‌ای است .

این مسلم است که معماری هخامنشیان هنری اصیل که خاص خودشان باشد نیست . تاحال کوشیده‌اندکه اجزائی راکه ازمصریان ، بابلیان ، ایلامیان ، آسوریان وایونی‌ها گرفته شده روشن کنند . اما اصولاً کدام هنر است که مطلقاً اصیل ومتکی به خود باشد ؟ کدام هنراست که مستقیماً ازعدم به وجود آمده باشد ؟ به هرتقدیر معماری ایرانی ترکیبی است ازاجزاء مختلف نه تقلیدی ازآنها وترکیب خود بالنفسه اصالت دارد وشاهدی است برقریحهٔ ایرانی هم برای مطابقت‌دادن اجزاء با اوضاع واحوال ودرهم‌آمیختن آنها وهم برای ساختمان وایجاد خلاقه . ایرانیان توانسته‌اند بین اجزاء شرقی قدیمی وحدتی هم‌آهنگ پدید آورند وآنرا به حد اعلای ممکن خود رسانند .

---

5 - R. Ghirshman, *Perse*, p. 128.

حجاری گروه باجگزاران که برپلهٔ شمال آپادانا نقش شده‌اند

تالار بار تخت جمشید
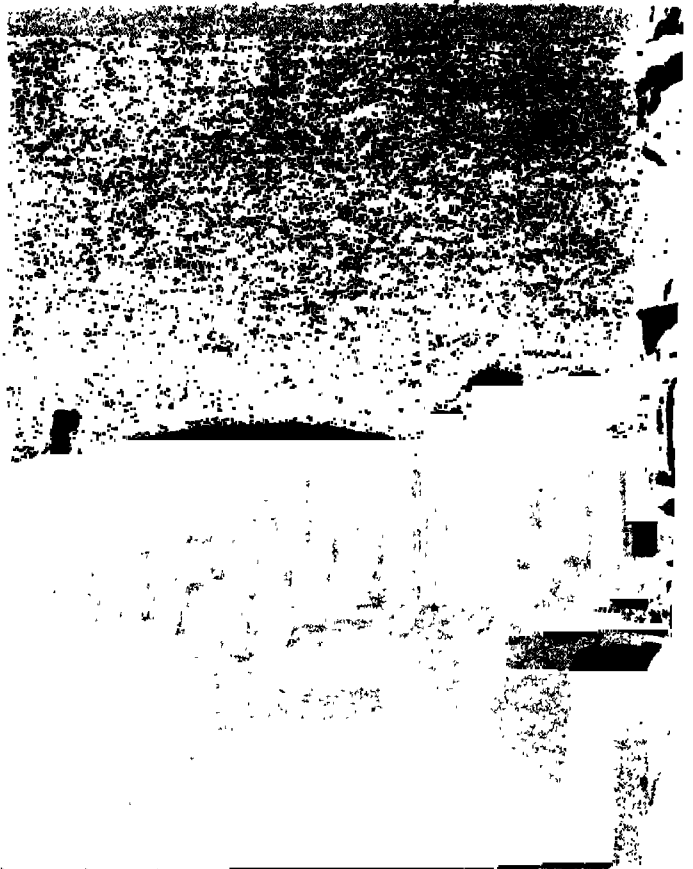
معماری هخامنشی دیگر ادامه نیافت وتحولی پیدا نکرد . زیرا پارتیان طاق قوس‌دار
به عنوان عنصر اصلی بناهای خود انتخاب کردند نه تالارهای ستون‌دار را . ذوق ترکیب
رق‌العاده‌ای که هخامنشیان دربناهای خود بکار برده‌اند بی‌نظیر است . تماشای این بناها مارا
اندازه‌ای به یاد ذوق مفرط یونانیها برای هم‌آهنگی ونرمی و ملایمت می‌اندازد اما غایت
صودی که ازاین بناها درمیان بوده به هیچ عنوان جنبهٔ هلنی ندارد . این معماری پرشکوه ،
عظمت ورسمی فقط با غایت وهدفی که از ساختن آن درمدنظربوده مطابقت دارد وبس . این
ی است شاهانه وتنها منظور ازساختن وپرداختن این بناها آن بوده که درخور شاهنشاه باشد
کار اجلال واکرام وی بیاید .

آن تحرك ، آزادگی وسرزندگی یونانی را دراینجا راهی واعتباری نیست وازاین
گاه است که این هنررا می‌توان کاملاً آسیائی وشرقی شمرد . آری «هنگامی که قدرت سلطنتی
زل شده ، هنری هم که این قدرت به وجودآورده بود بهمراه آن نابود شد وازبین رفت»[6].

---

6 - Godard, A. L'Art de l'Iran, p. 137.

برهمن[1]

شاعر بسیار نسبتی ... (اسامی: شانی، برهمن، نسبتی، فیضی، غنی، عرفی، فانی، فضولی، باهمر، حاذق و ...)

در دربار پادشاهان تیموری هندکه درنزد اروپائیان به نام «امپراطوران مغول» مع
گشته‌اند گروهی از سخنسرایان ونویسندگان مسلمان وهندو گرد آمده‌بودندکه بااختلاف مذ
روح برادری داشتند . درمحافل شعر وادب فراهم می‌آمدند وبحث می‌کردند وشعر می‌خوا
اندیشهٔ صوفیانه وعرفانی پیوندی استوار میان ایشان پدید آورده بود .

از دوستان و همنشینان مجالس شعرخوانی و یا مشاعرهٔ برهمن ملامحمد جان ق
وملامنبر وملا انور قاسم جانی وابوسعید وملاخان محمد سیالکوتی وملاعشقی وبسیاری
بودند . این مجالس هفتگی یا دوهفتگی بود . ازسخنسرایان بزرگ همزمان برهمن‌که با
شاعر پیوند دوستی داشتند باید از اقدس وابوطالب حکیم ومحمد طاهرکشمیری متخلص ،
وملامحمد عارف متخلص به شیدا ومحمدقلی سلیم ومحمدعلی ماهر وشیخ محسن فانی و
حاذق نام برد

زادگاه چندربهان برهمن را لاهور نوشته‌اند بسال ۹۸۲ هـ. ق. ودر این هردو اخ
هست . درخانواده‌ای متوسط واز پدری مأمور حکومت به‌جهان آمد . سانسکریت وهند
به سنت خانوادگی فراگرفت وسپس به‌آموختن فارسی پرداخت وچنان شدکه شاه‌جهان
تسلط او برفارسی درشگفت بود اورا «هندوی فارسی‌دان» می‌خواند . برهمن به پسرانش‌سف
می‌کندکه برای آموختن فارسی به خواندن‌کتابهای اخلاق ناصری و اخلاق جلالی وگ
وبوستان بپردازند . وی همچنین خطی خوش داشت واز خوشنویسان زمان خویش به
می‌رفت گذشته از فارسی در اردو هم طبع‌آزمائی‌کرده وغزل سروده است .

به هنگام راه یافتن به دربار شاه‌جهان قصیده‌ای به این مطلع برای شاه خواند :

شاها که مطیع او دو عالم گردد	هرجا که سریست پیش او خم گردد
از بسکه بدورش آدمی یافت شرف	خواهد که فرشته نیز آدم گردد

شاه‌جهان شیفتهٔ طبع‌گهربار او بود وسمت وقایع‌نگاری دربار را به‌او داد . روزنام
کابل به کشمیررا اونوشته است . اوسرانجام به شغل‌منشی‌الممالکی ونوشتن فرمانهای شاه ر
برهمن سخت شیفتهٔ عرفان وصوفیگری بود . باآنکه درکانون جهان یعنی دربا
دل به‌دنیا نبسته بود . خود او گویدکه «درجهان باش ولیکن زجهان فارغ باش» . درغزل
اندیشه‌های باریك عرفانی فراوان است.

برهمن در پایان زندگی‌کناره‌گرفت وتا ۱۰۷۵ که نامه‌ای به عنوان اورنگ‌زیب
است زنده بود .

آثار او عبارت‌است از غزلیات ورباعیات ومثنویات وگلدسته وچهارچمن وتحفةال
وکارنامه‌وتحفةالفصحاء ومجمع‌الفقراء ونیز بسیاری نامه ازاو مانده است :

حدیث عشق ، همان به که تا بیان نرسد	بدل همیشه بود ثبت و بر زبان نر
تمام مغز بجوش آید از حرارت عشق	اگر خدنگ تو روزی باستخوان نر
غلام همت آزادگان بی‌قیدیم	که گرد راه تعلق بگردشان نر

---

۱ - درنوشتن این مقاله ازگفتار محققانه آقای دکتر محمد عبدالمجید فاروقی رئیس بخش و اردو وفرهنگ اسلامی کالج احمدآباد بردیوان برهمن چاپ هند بهره گرفته شده‌است .

شوم بخون جگر شادمان و دم نزنم که اهل حوصله را کار تا فغان نرسد
برهمن ازهمه‌کس‌خوش‌نماست‌صاف ولی
ولی کسی بصفای برهمنان نرسد

* * *

بیار باده که وقت بهار میگذرد توغافل ازخودی ووقت‌کار میگذرد
چو برق خرمن دلها بخنده میسوزد ز دور جلوه‌کنان ازکنار میگذرد
شمار عمر گران‌مایه هر نفس باید که چشم‌ناز دمای از شمار میگذرد
قرار درشکن زلف یار خواهم کرد باین قـرار شبم بیقرار میگذرد
مرا نظر به‌تهی‌دستی برهمن نیست
بدامنش گهر آبدار میگذرد

* * *

اینهمه عالم فانیست در او زنده یکیست نقش بسیار ولی دیدهٔ بیننده یکیست
هرصدف گوهر و هر بحر خروشی دارد پیش ارباب نظر گوهر تابنده یکیست
دوسه روزی بجهان جلوه‌کنان باید بود نزد ارباب خرد رفته و آینده یکیست
عیب کم گیر اگر اهل خطا بسیارند اینهمه قابل عفوند که بخشنده یکیست
هرکه آمد به جهان‌گذران خواهد رفت
برهمن آنکه بود باقی وپاینده یکیست

* * *

دیده را جز برخ خوب تو وا نتوان کرد
چشم یك چشم زدن از تو جدا نتوان کرد
پی تعظیم قد ناز تو ای سرو روان
چه توان کرد اگر پشت دوتا نتوان کرد
دل آشفته دلان در خم زلفش خون شد
بعد ازین همرهـی باد صبا نتوان کرد
پای هرکس که بود منت او بر سر ماست
خویش را گر بتوان کم ز گیا نتوان کرد
برهمن هرچه خدا خواست همان خواهد شد
نسبت هرچه بود غیرخدا نتوان کرد

* * *

در خلوت دل راه بهرکس ندهند ره بر در این شعله بهرخس ندهند
خوبان دل عشاق امانت به برند اما چو طلب کنند واپس ندهند

* * *

ما پست و بلند روزگاران دیدیم ما فصل خزان و نوبهاران دیدیم
در راه طلب دو اسبه می‌باید تاخت مـا تاختن شاهسواران دیدیم

* * *

تا چند ز جور فلك آزرده شوی وز گردش روزگار افسرده شوی
چون غنچه بجمعیت خود راضی‌باش زان پیش‌که‌گل‌شوی وپژمرده شوی

سلطان ولد
میر علیشیر
بدرالدین چاچی
جمالی دهلوی
عرفی شیرازی
مظهری کشمیری
مظهر گجراتی
سلطان سلیم یاوز
سلطان سلیمان قانونی محبی
عبیدالله خان ازبک
عبدالله خان ازبک
نظیری نیشابوری
بدرالدین کشمیری
غازی گرای خان
نقش دهلوی
عبداللطیف خان شیبانی
عبدالعزیز خان شیبانی
شوکتی دهلوی
نصیرالدین همایون پادشاه
رووردم

دو بنای تاریخی در نطنز

مقالهٔ فاضل گرامی آقای حسن نراقی که مسلماً بصیرترین فرد نسبت به تاریخ کاشان و نواحی آن شهر باستانی است برای بنده فوق‌العاده مفید بود و در تفهیم اطلاعات سودمندی که ایشان در آن مقاله مندرج ساخته‌اند عکس و شرح دو بنائی که در نطنز دیده‌ام برای استفادهٔ محققان درج می‌شود.

ایرج افشار

۱ - رباط یا کاروانسرای عصر صفوی

برکنار شهر نطنز به فاصلهٔ قریب یك کیلومتر و نیم و نزدیك به جادهٔ کنونی در میان باغات کاروانسرای بزرگ آجری خوش‌طرح عصر صفوی قرار دارد که متأسفانه بعلت ریزش باران و وزش باد و سنگربندیهای ایام نایب‌حسین صدمات بسیار بر آن وارد شده است و با دیواری خشتی و گلین پیشطاق و درگاه ورودی آن را مسدود و معیوب کرده اند و مانع دیدن کتیبه‌ای شده اند که در سه ضلع بالای سردر نصب است.

این کتیبه که بخطی بسیار خوش و برسنگی محکم کتابت گردیده امروزه سیاه شده است زیرا در کاروانسرا دود می‌کنند و دوده بر کتیبه نقش بسته وطوری سیاه است که عادةً وارد شونده ملتفت وجود کتیبه نمی‌شود.

بنده سه‌بار این کاروانسرا را دیده‌ام و بار دوم که با مرحوم دکتر مهدی بیانی و دوستان دیگر (دکتر اصغرمهدوی و دکتر عباس زریاب) به آنجا رفتیم وکتیبه را به او نمودم از استادانه و خوش بودن خط تمجید بسیار کرد و کلی افسوس خوردیم که چنین کتیبه‌ای مجهول مانده وسیاه شده

، وبدترآنکه نیمی از آن وجود ندارد یعنی یاعتیقه‌دوستان
اند یا آنکه افتاده است وزارعین در جوی و بند خود
ف کرده اند .

متأسفانه قرائت آخرین کلمات کتیبه هم به علت دیوار
ی پهنی که در مدخل برای سنگربندی ایجاد کرده‌اند
ن نیست و آن مقدار از کتیبه که باقی مانده بدین
ت است :

« ... والسلم ابوالمظفر شاه عباس‌الحسینی‌الصفوی
خان بندهٔ درگاه شاهی ابوالمعالی‌الشهیر به آقامیرزابن
بن علی‌الحسینی‌البرزی[1] النطنزی توفیق بساختن این
خیر تاریخ هزاروبیست‌ونه هجری و به اتمام تما[م]
د وبه اهتمام این بندهٔ درگاه علاءالملك ، امید که ثواب
آن به روزگار فرخنده آثار عالی حضرت شاهی و ... »
(شکل های ۱ و ۲)

۲ – رباط سنگی

در راه نطنز به مورچه خورت (راه اصفهان) به فاصلهٔ چندکیلومترازنطنزآبادی‌کوچك نیمه‌خشکی بنام «رباط»هست که در آنجا چهاردیواری بنایی مرتفع و محکم از سنگ بجاست‌که ظاهراً تاکنون معرفی آن درکتب مربوط به آثار باستانی بیان نشده است و با چاپ دوعکس آن امیدوارم علاقه‌مندان خاص آثارکاشان با تهیه نقشهٔ بنا وتنظیم مشخصات آن بتوانند کمکی به حدس نسبت به زمان ساختن آن بنمایند.
(شکل های ۳ و ٤)

۱ – برز Barz یکی‌ازآبادیهای نطنز است .

تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران

(۲۱)

رکن‌الدین همایونفرخ

۳۶۲ – کتابخانه مدرسه فخریه (مروی) تهران : فخرالدوله حاکم مرو بسال ۱۲۴۰ درتهران مدرسه‌ای ساخت وبرای اداره آن موقوفات بسیاری وقف‌کرد وچون بخان مروی معروف بود این مدرسه نیز بمدرسه مروی شهرت یافت . کتابخانه‌ای برای این مدرسه فراهم آورد که هم‌اکنون نیز برجاست وبیش ازدوهزار جلدکتاب خطی دارد ودرمیان‌کتابهای‌کتابخانه مدرسه نسخه‌های نفیس ونادر بسیار است ازجمله نسخه‌ایست ازخمسه نظامی‌که مجالسی ازنقاشی اثر قلم استادکمال‌الدین بهزاد را دارد وازنفایس جهان بشماراست . هم‌چنین نسخه‌هائی درعلوم ریاضی‌که بسیار قابل توجه وگرانقدر است .

۳۶۳ – کتابخانه مدرسه سلطانی‌کاشان : این مدرسه ازبناهای قرن سیزدهم هجری‌است وبنائی عظیم ومجلل دارد . این مدرسه‌کتابخانه‌ای بزرگ داشت وصبای‌کاشی ملك‌الشعراء درتاریخ بنای مدرسه قطعه‌ای سروده است .

۳۶٤ – کتابخانه مدرسه آقاکاشان : از بانی مدرسه اطلاعی بدست نویسنده نرسیده ولی سال بنای مدرسه ۱۲۶۸ . ﻫ . است . مدرسه‌ای بزرگ وقابل توجه است . کتابخانه این مدرسه هنوز دائراست .

۳۶۵ – کتابخانه مدرسه پای‌قلعه . *اصفهان* : این مدرسه هم ازمستحدثات صدراصفهانی است . اطراف صحن مدرسه را باکاشی‌کاریهای هفت‌رنگ زینت داده‌اند . کتیبه این مدرسه بخط ثلث است‌که تاریخ بنای آن سال ۱۲۱۷ . ﻫ . را دربردارد . کتابخانه این مدرسه نیزبرای طلاب علوم دینی قابل توجه ومورد استفاده است .

۳۶۶ – کتابخانه حاج ملاهادی سبزواری . سبزوار: حاج ملاهادی فرزند ملامهدی متخلص باسرار ازبزرگان علمای‌کلامی وفلاسفه قرن‌اخیربشمار است . درحدود سی تألیف دارد . این دانشمند عالیقدر درسبزوار مدرسه بزرگی بهمت خود ساخت . ووجود او درسبزوار سبب گردید‌که سبزوار بصورت دارالعلم درآید وازاطراف واکناف ایران دانش‌پژوهان وطالبعلمان بطرف سبزوار رهسپار شوند . حاجی هادی سبزواری‌کتابخانه بزرگی نیزبرای مدرسه خود فراهم آورد‌که هم‌اکنون نیز باقی است .

۳۶۷ – کتابخانه میرزا *ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی* : او مردی دانشمند ونویسنده‌ای ارجمند وشاعری توانا بود وثنائی تخلص میکرد . بطوریکه درمقدمه این عصر یادکردیم او وزیر عباس میرزا بود وسالها نیز وزارت وصدارت محمدشاه قاجاررا برعهده داشت وسرانجام بدست اسمعیل قرچه داغی درروز ۳۰ صفرسال ۱۲۵۱ درباغ نگارستان شهید شد .

کتابخانه قائم‌مقام ازکتابخانه‌های معروف بود‌که پس‌ازقتلش بدست تاراج رفت . هنوز نسخه‌های نفیسی ازکتابهای‌کتابخانه او درکتابخانه‌های خصوصی موجود است .

۳۶۸ – کتابخانه مدرسه صدر . *تهران* : میرزا شفیع صدراعظم فتحعلیشاه مردی

ب‌دوست بود ومدرسه صدرتهران را او ساخت وبرای این مدرسه‌کتابخانه معظمی بنیاد نهادکه
اکنون نیز آثارآن باقی‌است . میرزاشفیع مدتی‌کتابدارکتابخانه محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه
ده است .

۳۶۹ – کتابخانه محمود میرزا قاجار . تهران : محمود میرزا پسرفتحعلیشاه ازمردان
ش‌پژوه وشیفتگان شعر وادب فارسی بود . او بسال ۱۲۱٤ . هـ . تولد یافته وتا ۱۲۸۰ درقید
ات بوده است . او سالیان دراز حکومت نهاوند را داشته است . او شاعربود وشعر می‌سرود
محمود تخلص میکرد تذکره خرقه محمود ازاوست . کتابخانه محمود میرزا از کتابخانه های
وف دوران قاجار بشمار است .

میرزا ابوالحسن متخلص به امید نهاوندی ازشاعران دوران قاجارکه دیوانی مدّون
د سالهاکتابدارکتابخانه محمود بوده است . کتابهای‌کتابخانه محمود بعداً درتملك عبدالصمد
زا درآمد وقسمتی نیزبکتابخانه‌های خصوصی‌دیگرمنتقل شد . ازجمله نسخه‌های نفیس‌کتابخانه
مود میتوان ازدیوان صائب تبریزی بخط خود صائب یادکردکه اینك درتملك‌کتابخانه مجلس
رایملی است وبشماره ۱۰۰۰۷ ثبت است .

۳۷۰ – کتابخانه عبدالصمد میرزا . عزالدوله: عبدالصمد میرزا عزالدوله ازکتاب‌بازان
ایران‌بوده‌است . چنان شیفته وعاشق‌کتاب‌بودکه بشهرهای مختلف مسافرت میکرد ونسخه‌های
ی را به‌بهای‌گران خریداری میکرد . ابوالمعالی میرعلی شیرازی ملقب به‌شمس‌الادباء
اکتابدار عبدالصمد میرزا بود . ابوالمعالی ازخوشنویسان‌کم‌نظیر نستعلیق دوران قاجار بوده
. ازکتابهای‌کتابخانه او نسخ نفیسی نصیب‌کتابخانه مجلس شورایملی‌گردیده است ازجمله
ن ابن‌یمین هم عصر شاعرکه پانزده هزار بیت شعر دارد وشاهنامه‌ای‌که درزمان شاه تهماسب
تحریر یافته ودارای پانزده مجلس نقاشی ازکارهای مکتب هرات است . همچنین نویسنده
ه‌هائی ازکتابخانه او درتملك داردکه بخط مشاهیرخوشنویسان مانند میراحمد نیریزی
علی هروی و میرعلی تبریزی است .

۳۷۱ – کتابخانه مدرسه رکن‌الملك . اصفهان : رکن‌الملك حاج میرزا سلیمان شیرازی
نشته به‌سال ۱۳۳۹ . هـ . ازمردان نیك‌نام وشاعران وسخنوران بودکه مدتها درزمان
الدین‌شاه حکومت فارس را برعهده داشته است . مدت زمانی نیز به نیابت حکومت اصفهان
ب شد . او به‌دانشمندان وارباب ادب بسیار توجه میکرد وخود او نیز مجلةالاسلام را
ت . او درشعر خلف تخلص میکرد واین تخلص بمناسبت نسبت او به‌جدش‌که خلف‌بیك
چی بود ، بوده‌است . او به‌سال ۱۳٤۱ . هـ . درگذشت ودرآرامگاهی‌که نزدیك مدرسه
ندش‌که نزدیك تخت پولاد ساخته بود بخاك سپرده شد . مدرسه رکن‌الملك ازبناهای بنام
ر اوائل قرن چهاردهم هجری است . کتابخانه این مدرسه نیز قابل توجه بوده‌است .

۳۷۲ – کتابخانه امین‌خلوت : امین‌خلوت مردی صاحب ذوق بود وکتابخانه‌ای نفیس

ردم

فراهم آورد . برای اینکه کتابهای ارزنده‌ای برای کتابخانه‌اش فراهم آورد بطوریکه مشتری شاعر هم‌عصرش درقطعه‌ای آورده ۱۴ نفرخوشنویس را دراختیار گرفته بودکه ازکتابهای مورد علاقه‌اش بخط خوش رونویس میکردند . برای‌نمونه میتوان ازنسخه دیوان امیرمعزی که ۱۳۳۰۰ بیت شعردارد وبه شماره ۱۳۲۶۵ کتابخانه مجلس شورایملی ثبت است یادکرد .

۳۷۳ – کتابخانه حاج شیخ فضل‌الله نوری : آقاشیخ فضل‌الله نوری وارث کتابخانه‌ای بزرگ بود وپس‌ازمرگش کتابها به وراثش تقسیم شد وقسمت مهمی ازآن به تملك کتابخانه مجلس شورایملی درآمد واین کتابها بیشترنسخ نفیس است .

۳۷۴ – کتابخانه نوری : نوری نویسنده کتاب مستدرك کتابخانه قابل توجه داشت وکتابهای گرانقدری برای کتابخانه او نوشته‌اند ازجمله میتوان کتاب کشف‌الحجة‌المحجه‌لثمر المهجه را یادکردکه بسال ۱۲۸۰ . هـ . نوشته شده‌است .

۳۷۵ – کتابخانه مدرسه سید : بانی این مدرسه حجةالاسلام شفتی بودکه آن را بسال ۱۳۱۱ . هـ . ساخت ودرسال ۱۳۵۵ بنای مدرسه را بپایان آورد . حجةالاسلام شفتی خود نیز کتابخانه‌ای داشت‌که ازآن یاد خواهیم‌کرد . برای مدرسه نیزکتابخانه قابل توجهی دائرکرد .

۳۷۶ – کتابخانه رکن‌الدوله : محمدتقی میرزا رکن‌الدوله نیزکتابخانه قابل توجهی داشته است . ازکتابهای کتابخانه او نسخی درکتابخانه نویسنده موجود است .

۳۷۷ – کتابخانه حاج ملاعلی کنی : حاج ملاعلی‌کنی از اکابر دوره ناصری است . درلغت و فقه واصول وحدیث‌وتفسیر وعلم رجال تبحرداشت . تألیفات متعدد دارد . کتابخانه حاج ملاعلی‌کنی ازکتابخانه‌های مشهور دوران ناصری است‌که پس‌ازاو درخاندانش بجا ماند .

۳۷۸ – کتابخانه حاج میرزا محمدحسن آشتیانی : آشتیانی ازفحول علما ومجتهدین دوره ناصری است . کتابخانه آشتیانی درمیان علما ومشاهیردوران اخیرشهرتی داشته است .

۳۷۹ – کتابخانه مزار هفده‌تن . گلپایگان : دراین مزار مقدس کتابخانه‌ای وجود دارد که دارای چهارهزار جلدکتاب خطی‌است واین‌کتابها قبلاً وقف کتابخانه‌های مدارس بوده‌است که اینك ازمیان رفته‌اند وکتابها به این مزار منتقل شده وهم‌اکنون موجود است .

۳۸۰ – کتابخانه سیدعلانور . گلپایگان : دراین بقعه مقدس نیزکتابخانه‌ای هست‌که درحدود سه هزار ودویست جلدکتاب خطی دارد واین مقدارکتاب خطی قابل توجه است .

۳۸۱ – کتابخانه مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله . کرمان : ظهیرالدوله درکرمان نیز بسال ۱۲۳۲ . هـ . مدرسه‌ای بناکرد ودراین مدرسه‌کتابخانه‌ای وجود داردکه هزاروپانصد جلد درآن کتاب موجود است .

۳۸۲ – کتابخانه میرزای‌تنکابنی : میرزاطاهرتنکابنی فرزند میرزا فرج‌الله ازشاگردان نامی میرزای جلوه بود ودرمدرسه عالی سپهسالار تدریس میکرد . این دانشمند عالیقدرکه ازمتکلمان مشهور دوران‌اخیراست بسال ۱۳۲۰ . ش درگذشت . کتابهای کتابخانه او به‌کتابخانه مجلس شورایملی فروخته شد .

۳۸۳ – کتابخانه ناظم‌الاطباء : میرزاعلی‌اکبرکرمانی ملقب به ناظم‌الاطبای نفیسی ، مؤلف فرهنگ نفیسی وفرهنگ فرنودسار . پدردانشمند فقید سعید نفیسی‌کتابخانه قابل توجهی داشت‌که پس ازمرگش بفرزند عالیقدرش استاد سعیدنفیسی رسید .

۳۸۴ – کتابخانه ملامحمد صالح فرشته . قزوین : ملامحمدصالح از بزرگان علما ومؤلفان قرن سیزدهم است وازجمله تألیفات او باید ازکتاب بحرالعرفان فی تفسیرالقرآن درپانزده مجلد یادکرد . کتابخانه بزرگی درقزوین فراهم آورد وقبل ازمرگش فرشته برغانی

آن را وقف عام کرد وهم‌اکنون پابرجاست .

۳۸۵ – کتابخانه منجم‌باشی . *اصفهان* : محمدحسین تفرشی معروف به منجم‌باشی کتابخانه‌ای از کتابهای نفیس نجوم وریاضی وهیأت فراهم آورده بود . ازجمله نسخه‌گرانبهائی از زیج الغ‌بیگی داشت‌که با بسیاری ازکتابهای دیگرش نصیب کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی گردیده است .

۳۸۶ – کتابخانه *صدراعظم نوری* . *تهران* : صدراعظم نوری نیزکتابخانه قابل‌توجهی داشته ودرپشت کتابهای متعلق بکتابخانه‌اش یادداشت ومهرکرده است . ازجمله نسخه نفیس‌مقالات خواجه عبدالله انصاری بخط میرعمادالحسنی را میتوان یادکرد . این نسخه اینك متعلق بکتابخانه آقای ادیب برومند است .

۳۸۷ – کتابخانه مسجد جامع طبس : درمسجد جامع طبس کتابخانه معظمی ازقرن هفتم وجود داشت‌که متأسفانه درسال ۱۳۲۹ . ه . هنگامیکه نایب حسین‌کاشی یاغی به طبس حمله‌کرد این‌کتابخانه را غارت‌کرد وبآتش‌کشید . این‌کتابخانه درحدود هشت هزار جلدکتاب مخطوط نفیس داشته است .

۳۸۸ – کتابخانه خونساری . *اصفهان* : سیدمحمد باقرخونساری مؤلف روضات‌الجنات کتابخانه معظمی فراهم آورده بودکه اینك درخاندان آن دانشمند فقید باقی‌است . نسخه‌های متعددی ازآثار سیدمحمدباقر خونساری‌که بخط او می‌باشد وهم‌چنین ازآثار خاندان او در کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی موجود است ونمونه‌ای ازخط والد اورا درصفحه ۱۰۰ کتاب لمعةالنورَ والضیاء آورده‌اند .

۳۸۹ – کتابخانه سپهر . تهران : میرزاتقی ملقب به لسان‌الملك ومتخلص به سپهرمؤلف ناسخ‌التواریخ وبراهین‌العجم فی‌قوانین‌المعجم پس‌از درگذشتش‌کتابخانه نفیسی راکه فراهم آورده بود بنابوصیت بفرزندش عباسقلیخان سپهر واگذاشتند ولیکن این‌کتابخانه پس‌از او دیری نپائید وکتابهای آن متفرق شد .

۳۹۰ – کتابخانه بالاخیابانی . مشهد : مرحوم شیخ عبدالحسین بالاخیابانی درمشهد کتابخانه معظمی فراهم آورده بودکه بیش ازدوهزار جلدکتاب مخطوط داشت‌که اکثرآنها مخطوط مصنفان ومؤلفان آنها بودند . این‌کتابخانه پس‌از درگذشت بالاخیابانی بکتابخانه ملی ملك فروخته شد .

۳۹۱ – کتابخانه مرحوم امام جمعه . کرمانشاه : این‌کتابخانه را اولاد واحفاد آقاباقر بهبهانی جمع‌آوری‌کردند وکتابهای این‌کتابخانه اکثراً ازکتابهای نایاب ونادرند ولیکن بیشتر آنها درعلم فقه وحدیث واصول نوشته شده‌اند . ازجمله‌کتابهای نفیس این‌کتابخانه جلدی از مجلدات‌الوافی صفدی بخط خودش بودکه اکنون درتملك آقای حکمت آل‌آقا است .

۳۹۲ – کتابخانه *ذوالریاستین* . شیراز: حاج محمدحسین ذوالریاستین متخلص‌به حسینی مصنف مثنویهای‌اشترنامه والهی‌نامه حسینی مردی عارف وفاضل‌بود. کتابخانه او درشیرازشهرتی داشت. این کتابخانه درخاندان ذوالریاستین تاآنجاکه نویسنده آگهی دارد خوشبختانه بجاست .

۳۹۳ – کتابخانه نشاط . تهران : میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر ومنشی وخطاط دربار فتحعلیشاه‌کتابخانه قابل ملاحظه‌ای فراهم آورده بودکه بعدها متفرق شد ازنسخه‌های‌کتابخانه اوکه همه آنها خط وامضای نشاط را درپشت برگ اول خود دارند درکتابخانه‌های خصوصی بسیار میتوان دید .

۳۹٤ – کتابخانه مهندس‌الممالك غفاری . تهران : مهندس‌الممالك فرزند ابراهیم غفاری درریاضیات تألیفات متعدد دارد . او نخستین‌کسی است‌که برای اصطلاحات علم ریاضی

درزبان فارسی معادل وضع کرد ودرحقیقت بنیان‌گذار اصطلاحات علمی جدید بزبان فارسی است . کتابخانه مهندس‌الممالك یکی ازکتابخانه‌های معتبر علمی ایران بود وکمترکتابخانه‌ای مانند او مجموعه‌کاملی ازکتابهای ریاضی ایرانی ونجوم وهیأت داشت . تاآنجاکه نویسنده آگاه است تا سنوات اخیر این‌کتابخانه درخاندان آن فقید باقی بود .

۳۹۵ – کتابخانه سردارکبیرجمشید . تهران : سردارکبیر ازعاشقان وشیفتگان ادب وفرهنگ فارسی بود وبه همین نظرکتابخانه‌ای ازآثارگویندگان ونویسندگان ادب فارسی فراهم آورده بودکه بیشترآنهارا نسخه‌های نفیس خطی ونادرالوجود تشکیل میداد . پس ازمرگش بیشترکتابهای‌کتابخانه او به‌کتابخانه مجلس شورایملی فروخته شد وبعنوان نمونه میتوان ازنسخه کتاب بیان محمودکه تذکره است وبه شماره ۸۹۵ ثبت‌گردیده یادکرد .

۳۹۶ – کتابخانه امیرنظام‌گروسی : امیرنظام‌گروسی از منشیان وخوشنویسان ورجال کاردان دوران قاجار است . مردی ادیب وسخن‌سنج بود ودرطی مدت عمرطولانی‌اش بسائقه ادب‌دوستی‌کتابخانه نفیسی فراهم آوردکه دراواخرعمرش آن را بگروس منتقل ساخت ولی درگروس دروقایع لرها دستخوش غارت شد وآنچه ازکتابخانه او درتهران ویاگروس‌باقیمانده بود بازماندگانش بکتابخانه مجلس شورایملی فروختند .

۳۹۷ – کتابخانه رضاقلیخان هدایت . تهران : رضاقلی‌خان هدایت معروف به لله‌باشی ازنویسندگان وسخنوران پرکار دوران قاجار است . کتابخانه هدایت ازبزرگترین‌کتابخانه‌های دوران قاجار بشماراست . نسخه‌های بسیار نفیس ونادر این‌کتابخانه ازذخایرگرانقدر ادبی بوده وهست . پس‌ازدرگذشت هدایت مدت‌زمانی تااواخرسلطنت احمدشاه قاجار این‌کتابخانه درخاندان هدایت نگاهداری می‌شد سپس متفرق‌گردید وتعدادی ازآنها به‌کتابخانه‌های خارج ازکشور انتقال یافت ومعدودی نیز بکتابخانه ملی ملك فروخته شد . ازجمله این نسخه‌ها میتوان ازنسخه نفیس تذکره عرفات‌العاشقین یادکردکه بکتابخانه ملك فروخته شده‌است واینك درکتابخانه مذکور موجود است .

۳۹۸ – کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار : میرزاحسن‌خان مشیرالدوله سپهسالار بانی مدرسه ومسجد سپهسالارکتابخانه معظمی برای مدرسه سپهسالار فراهم آورد . درآغاز تأسیس چهار هزار جلدکتاب برای‌کتابخانه مدرسه خریداری‌کردکه قسمت مهمی ازآن‌کتابهای‌کتابخانه اعتضادالسلطنه بود .

دراین‌کتابخانه نسخه‌های نفیس وگرانقدر بسیار است‌که ضمن فهرست بچاپ رسیده آن معرفی شده‌است . این‌کتابخانه با توجهاتی‌که اکنون بدان مبذول میگردد درحدود ۱۱۱۵۰ جلدکتاب دارد وازکتابخانه‌های مهم ومعتبرشهرتهران بشماراست .

۳۹۹ – کتابخانه مدرسه شاهزاده خانم : مادر عبدالحسین میرزا نصرت‌الدوله همت بساختن مدرسه‌ای‌کردکه کتابخانه آن ازکتابخانه‌های ممتاز بشمارمیرفت . این مدرسه بنام مدرسه شاهزاده خانم شهرت یافت وبنای آن بسال ۱۳۰۱ . هـ . پایان یافته بود .

۴۰۰ – کتابخانه مدرسه فرخ‌خان : فرخ‌خان امین‌الدوله درمحله چالمیدان بسال ۱۲۸۵ . هـ . مدرسه‌ای ساخت‌که‌کتابخانه آن درمیان مدارس قدیمه تهران شهرتی بهمرسانید .

۴۰۱ – کتابخانه مدرسه دانگی : حاج سیدجعفر لاریجانی نیز بسال ۱۱۹۲ . هـ . مدرسه باشکوهی درتهران ساخت‌که بنام مدرسه دانگی معروف شد. این‌مدرسه‌کتابخانه‌آبرومندی داشت.

۴۰۲ – کتابخانه مدرسه کاظمیه . تهران : آقا میرزا سیدکاظم مستوفی اصطبل همایونی درسال ۱۲۹۹ . هـ . مدرسه محللی ساخت‌که تدریس ونظارت آنرا برعهده دانشمند شهیرآقامیرزا سیدعلی‌اکبر تفرشی‌مجتهد عالیمقام واگذاشت . کتابخانه‌این‌مدرسه نیز ازکتابخانه‌دوره‌ناصری‌است.

۴۰۳ – کتابخانه مدرسه سعدیه . تهران: حاج قنبرعلی‌خان کُردمافی ملقب به سعدالدوله مدرسه‌ای بسال ۱۳۰۳ . ه . ساخت که بنام او سعدیه نام گرفت . کتابخانه مدرسه سعدیه برای طلاب علوم دینی بسیار موردتوجه ومغتنم بود .

۴۰۴ – کتابخانه مدرسه ناصری : شاهزاده‌کامران میرزا نایب‌السلطنه مدرسه‌ای ساخت که بنام مدرسه نظامی‌نیزشهرت داشت وبرای‌اداره‌آن نیز قانونی خاص بسال ۱۳۱۲ . ه . نوشت. در کتابخانه این مدرسه‌گذشته ازکتابهای علوم قدیمه ازکتابهای علوم جدید وزبانهای فرانسه وانگلیسی جمع‌آوری شده بود .

۴۰۵ – کتابخانه مدرسه جدید شاهزاده عبدالعظیم . ری : درقسمت غربی صحن شمالی شاهزاده عبدالعظیم مرحوم امین‌السلطان پس‌ازاینکه سالیانی مدرسه شاهزاده عبدالعظیم بصورت معطیل درآمده وکتابخانه آن نیز بعلت انتقال‌کتابها به‌کتابخانه آستانقدس رضوی عملاً ازمیان رفته بود درسال ۱۳۱۲ . ه . همت به تأسیس وساختمان مدرسه وکتابخانه‌کرد . این‌کتابخانه هنوز نیز پابرجاست .

۴۰۶ – کتابخانه ظهیرالدوله . تهران : ظهیرالدوله‌که ازآزادمردان وروشن‌بینان وپیروان صفی‌علیشاه بود . درتهران‌کتابخانه بسیار نفیسی فراهم آوردکه درروز واقعه به توپ بستن مجلس شورایملی بدست اوباش و اراذل غارت شد وکتابهای آن متفرق‌گردید .

۴۰۷ – کتابخانه معیرالممالك . تهران : دوست محمدخان معیرالممالك‌که ازصاحب ذوقان وهنردوستان دوران قاجار بودکتابخانه بزرگی ازآثار نفیس وهنری‌گرد آوردکه تااین اواخر مقدار قابل توجهی درخاندان معیر باقی بود .

۴۰۸ – کتابخانه قاضی . تبریز : خاندان قاضی ازسادات جلیل‌القدر تبریزندکه قضاوت وشیخ‌الاسلامی تبریز اززمان صفویه تاآغاز مشروطیت بخاندان ایشان محول بوده‌است . درزمان شاه سلطان‌حسین صفوی عثمانیها میرزا محمدعلی قاضی راکه ازآزادمردان ایران بود دستگیر وشهیدکردند. نوه‌اش محمدتقی(متولد ۱۲۲۰ . ه) شاگرد وحید بهبهانی بود . آقای محمدعلی قاضی‌کتاب خاندان عبدالوهاب را دراحوال این دودمان نوشته است وشرح‌کامل ازچگونگی کتابخانه خاندان قاضی بدست میدهد . میرزا محمدباقر قاضی متوفی ۱۳۳۶ . ه . کتابهای کتابخانه را افزایش داد لیکن سیل مهیب سال ۱۳۵۳ . ه . تبریز باین‌کتابخانه صدمات ولطمات فراوان زد . هم‌اکنون‌کتابهای این‌کتابخانه درتملك آقای میرزا محمدعلی قاضی‌است وبیش‌از هزار جلدکتاب مخطوط نفیس دارد .

۴۰۹ – کتابخانه خاندان‌قزوینی . اصفهان: خاندان‌قزوینی‌دراصفهان صاحب‌کتابخانه‌ای بسار مهم وگرانقدر بودند . از جمله مجلدات تفسیر ائمه که مشخصاتش در الذریعه آمده است. سردودمان خاندان قزوینی دراواخر قرن سیزدهم هجری حاج ابراهیم قزوینی بوده‌است‌که شرح حالش درتاریخ اصفهان به تفصیل آمده است . پس ازدرگذشت اوکتابخانه بفرزندش حاج آقا محمد قزوینی امام جماعت مسجد آقانور رسیدکه شرح حال او نیز درتذکرةالعلوم ورجال اصفهان آمده‌است . ازبقایای این‌کتابخانه هم‌اکنون تعدادی نزد حاج‌آقا کمال‌الدین قزوینی موجود است .

۴۱۰ – کتابخانه مدرسه آستانه سیدجلال‌الدین اشرف . گیلان : شیخ‌حسین آستانه‌ای‌که ازعلمای بنام‌گیلان و ذهبی‌مسلك بود مدرسه وکتابخانه‌ای درآستانه تأسیس کردکه هم‌اکنون نیز موجود است .

تذکر : درشماره ٦٦ مجله هنرومردم صحیفه ۳۵ سطر ۳ و ۴ – سالهای ۱۲۷۷ . ه . اشتباه وسالهای ۱۲۲۷ . ه . صحیح است .

شاهکارهای موجود در موزهٔ شوش *

نوشتهٔ پروفسور گیرشمن
ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا

بـرای کشورشاهنشاهی ایران که خاك آن چهاربرابر
ـرانسه است و گذشته‌ای پرشکوه دارد چنانکه مردمش
دان‌سربلندند برپا داشتن موزه برای نمودار ساختن‌بزرگیهای
کهن‌کاری است بس ضروری . برپا داشتن موزه‌ها هم مطلوب
ست وهم ضروری . ازآنروکه مردم شهرستانها بیشتر مردمی
ستند – ساده‌که احساسات ایشان وابسته است به چشمانشان .
زلحاظ آنان فر وشکوه گذشته ایران را نمی‌توان به گونه‌ای
یگر جز با نشان دادن نمونه‌های آثار گذشته که ستایش
بینندگان را برمی‌انگیزد نمودار ساخت . پس تاریخ ایران را
رموزه‌ها حتی بی‌سوادان هم درمی‌یابند .

اندیشهٔ برپاداشتن موزه درایران از هنگامی ریشه گرفت
که کاوشهای علمی باستان‌شناسی درآن سرزمین آغاز شد . در
ین‌کار فرانسویان پیش‌آهنگ بودند . فرانسویان درایران نیز
مانند دیگر جاهای مشرق درسده نوزدهم نخستین کسانی‌بودند
که به کاوش دست بردند . این کاررا در ۱۸۸٤ باگروهی به
رهبری دیولافوا آغاز کردند ودر ۱۸۹۷ کار کاوش رسمیت
یافت و دولت ایران آن را پذیرفت وتا روزگار ما همچنان
ین‌کاردنبال شده‌است . شوش در دشتی است درکرانه های
خلیج‌فارس . تا ۱۹۳۱ این جایگاه دست نخورده ماند تا
نکه گروه فرانسوی دیگری با رهبری‌نگارنده به آنجا رفت.
ندکی پیش ازاین تاریخ دولت ایران ادارهٔ باستان‌شناسی را
(در ۱۹۲۹ تقریباً ۱۳۰۸) بنیاد نهاد و قانون عتیقات را
(در ۱۹۳۰ تقریباً ۱۳۰۹) به تصویب رساند وسرانجام در
تهران موزهٔ ایران‌باستان‌را درهنگام جشن‌عروسی والاحضرت
ولیعهد آن زمان که شاهنشاه کنونی باشند (در ۱۹۳۹ –
۱۳۱۱) گشود . فرانسویان دربرپا داشتن این موزه همکاری
کردند ونقشهٔ ساختمان آن را آقای آندره‌گدار آرشیتکت که
مدیر کل باستان‌شناسی نیز شد فراهم ساخت .

مسئله‌ای دراینجا پدید آمد که باید گروهی را برای
گرداندن کارهای این موزه وموزه‌هایی که درشهرستانها به
دنبال آن برپا می‌شد فراهم ساخت وازطرفی هم گروههایی
ز کارشناسان را برای کاوشهای باستان‌شناسی آموزش داد .

این کار سنگین وبرجسته بردوش دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه
تهران گذاشته شد تادانشجویان دلبسته به کار باستان‌شناسی‌را
دراین رشته تا درجهٔ لیسانس برساند .

نخستین موزهٔ شهرستانی درمشهد مرکز مهم شیعه و
زیارتگاه شیعیان ایرانی وخارجی برپا داشته شد . افتخاراین
کار از آن دکتر بهرامی استاد دانشگاه وموزه‌دار موزه تهران
است‌که در ۱۹۵۱ نابهنگام درگذشت . هیچ‌کس دیگری جزاو
نمی‌توانست اشیاء زیبای خزانهٔ آستانه را آنچنان که شایسته و
درخور باشد درکنار هم جای دهد . مرگ پیش‌رس دکتر
بهرامی جای خدمتگذاری برجسته را از دامن باستان شناسی
ایران تهی کرد که هنوز هم فقدان او احساس می‌شود .

از آن پس موزه‌های دیگر بنیاد نهاده شد همچون‌موزهٔ
تخت جمشید که توسط مؤسسهٔ شرقی شیکاگو درجایگاه حرم
خشایارشاه برپاگشته ودر آن بسیاری اشیاء یافته شده درتخت
جمشید و نقش رستم وتل باکون جای داده شده است .

دو موزهٔ دیگر یکی دراصفهان درکاخ چهل ستون و
دیگری درشیراز دریك کلاه فرنگی زیبای اواخر سدهٔهیجدهم
فراهم گشته است . درهریك بی پیش‌بینی مقداری اشیاء به
کوشش مردم برجسته وصاحب نفوذ محلی گرد آمدکه بیشتر
از آثار اسلامی اخیر است .

سرانجام موزهٔ چهارمی هم درآبادان با هزینه‌ای بس
گران ساخته شد که هزینهٔ آن را کنسرسیوم نفت پرداخت .
دریغ که مبتکر این طرح به هنگامی که کار را به پایان
نزدیك ساخته بود درگذشت . شوری‌که هانیبال برای ساختن
این موزه دردل داشت با خودش به زیر خاك رفت . کاتالوگ
وراهنمای این چهار موزه هنوزکامل نشده است و توضیحات
مربوط بمجموعه‌ها جز توضیحات مختصری که جوانان‌پرشور
نگاشته‌اند نیست .

---

* این مقاله به جنابان آقایان دکتر مهدی پیراسته وعبدالرضا انصاری وسالور و تیمسار سرتیپ صفاری استانداران سابق خوزستان برای ارجشناسی از خدمات ایشان تقدیم می‌شود .

بالا : قلعه باستان‌شناسان فرانسوی وموزه شوش .   پائین : پایه ستون کاخ داریوش (درآنجا ۳۶ ستون بوده‌است این یکی ۱۳ تن وزن دارد)

برپا داشتن موزهٔ شوش

این موزه‌ها سرمشقی شد برای برپاداشتن موزه های دیگر. در۱۹۶۳ استاندارخوزستان خواستاربنیاد نهادن‌موزه‌ای درشوش گشتند واز ما خواستند که این کاررا پیش گیریم .

چرا باید این موزه در شوش ساخته شود ؟ درخوزستان شهرهای پرجمعیت با دهها هزار مردم کم نیست .

شوش یکی از پایتختهای سه گانهٔ هخامنشیان بود . داریوش بزرگ با درباریانش زمستانهارا درآنجا به سرمی‌برد واین شهر مرکز مهم سیاسی واداری به شمار می‌آمد . در بهار چند هفته‌ای در تخت جمشید یـا پارسه (که نام کهن ایـن شهر پادشاهی است) به سر می‌برد و جشن نوروز را برگزار می‌کرد و نمایندگان همهٔ ملتهای شاهنشاهی پهناورش‌بهترین محصولات خویش را دربرابراو می‌گستردند. تابستانها دربار به اکباتان یا همدان امروزی می‌رفت .

تخت جمشید را هم بـه شیوهٔ شوش در دشتی پهناور ساخته‌اند با کاخهایی از آن داریوش و جانشینانش ازخشت خام . نباید شگفت کنید که چنین مصالحی درساختن کاخها به کار برده می‌شد . زیرا که خشت درتابستان درون ساختمان را خنك ودر زمستان گرم نگاه می‌دارد . درتخت‌جمشید که سنگ فراوان بود برای ستونها و پایه های درها و پنجره‌ها وطاقچه‌ها از سنگ بهره گرفته شده است . در شوش که از جاهای دور آورده می‌شد سنگ را تنها برای ستونها بکار برده‌اند . بازماندهٔ ساختمان (سکویی که ساختمان برروی آن بنا می شد وخود ساختمان و آرایشهای درونی وبیرونی) از خشت خام وآجر وکاشی لعابی به رنگهای گوناگون
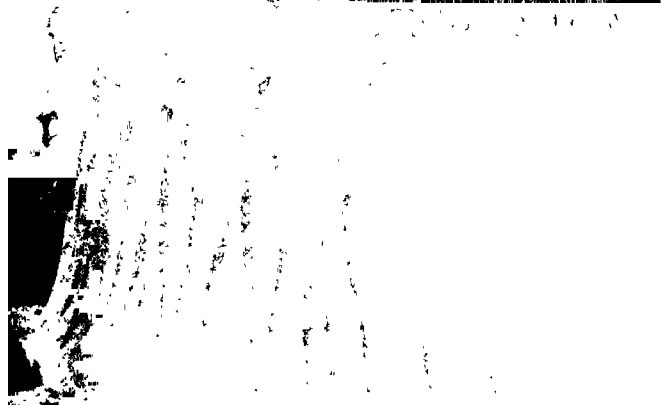
برآوره می‌شد . این ساختمانها با آنکه مزایای فراوان داشتند
چون مصالح سست درآنها به کار رفته بود روبه ویرانی‌رفتند.
می‌دانید که آثار کهن بیشتر به دست مردم گزند دیده
تا گذشت روزگار وناسازگاریهای طبیعت . پس از آتشی
که به دنبال میگساری وسرمستی به دست اسکندر برتخت
جمشید افکنده شده وکاخهای‌شاهنشاهان وشهر پیرامون آن‌را
ویران ساخت همهٔ مردم به استخر که چندکیلومتری با تخت
جمشید فاصله داشت رفتند ودیگر آنجا روی آبادی ندید .
اما سرنوشت‌کاخ داریوش بزرگ درشوش چنین نبود.
از آنجاکه دراین‌کاخ تیر والوار درخت صنوبر لبنان‌فراوان‌به
کاررفته وپرده‌ها وفرشها آویخته وگسترده‌بود پس‌ازداریوش
درزمان نوه‌اش اردشیر اول آتش‌گرفت . چندسالی پس‌ازآن
درزمان پادشاهی خشایارشای دوم از نوساخته شد . به هنگام
تاختن اسکندر برایران این‌کاخ همچنان برپا بود واسکندرهم
مادر وهمسر ودختران داریوش سوم را در آن کاخ جای‌داد.
چون ازهند بازگشت درهمین کاخ جشن عروسی خویش را
با دختر داریوش سوم برگـــزار کرد و گویند گروهی از
پیرامونیان خویش را هم برآن داشت تا با دختران‌خاندانهای
بزرگ ایران پیوند زناشویی ببندند. پس از صدسال درزمان
آنتیوکوس سوم ملون شهربان شوش سر به شورش برداشت .
شوش شهربندان شد واین کاخ (در ۲۲۱ پیش از میلاد)
نابود گشت . ازاین هنگام باز ازاین کاخ ویرانه‌ای مانده .
شکوه این‌کاخ‌را درشرحی که برروی لوحهٔ بنای آن بفرمان
داریوش نگاشته‌اند می‌توان دید . این لوحه را کاوشگران
فرانسوی در بیش ازپنجاه سال پیش یافته‌اند . ازاین کاخ
مردم ستونهای سنگی‌وپایه ستونها وسرستونها ربوده و در
ساختمانهای دیگر به کار داشته‌اند . زیرا که با نابودی کاخ
داریوش شوش ناپدید نگشت و تا هزاروپانصد سال این شهر
دوران سراشیبی رونق خویش را می‌گذرانده . نابودی این
کاخ پس از تاخت‌وتاز عربان فزونی گرفت . مردم تنگدست
با مصالح آن به خانه‌سازی پرداختند .

پس ازپنجهزارسال

شهرها هم مانند آدمیان پدیدار می‌شوند وزیست‌میکنند
ومی‌میرند . شوش‌که بیش‌ازپنجهزارسال زیست پس ازیك
جان کندن دراز در سدهٔ هشتم میلادی بیابانی شده که همهٔ
آثار آبادانی از آن زدوده شده واندك‌اندك ویرانه‌های آن
زیر تپه‌هایی به مساحت چهارکیلومتر مربع نهان شد . ارتفاع
این تپه گاهی به سی‌وپنج متر بالاتر اززمین اطراف می‌رسد .
چشم بازدید کنندهٔ امروزی از این تپه‌ها حتی اگر بداند که
برفراز شهری پا گذاشته است که چندین هزار سال زیسته به
چیزی ازآثار کهن بر نمیخورد .
باید به یاد داشت که اگرچه خاك این پایتخت ویران

را پوشانیده است زمانی در زیر این توده خاك شهری
است که عظمت آن جهانی را خیره می‌کرده . موزه‌ای ک
شوش‌پرعظمت برآن‌گذاشته‌شده باهمکاری استانداران‌کار
وبا تدبیری که نام ایشان در آغاز این مقاله آمده است وه
باستان شناسان فرانسوی که از هفتادوپنج سال پیش تاک
پی‌گیر به کار کاوش پرداخته‌اند وکارنامهٔ آن در چهار
یادداشتهای هیئت مندرج است پدیدارگشته است .
جایگاه موزه در پـای قلعهٔ هیئت باستان شن
فرانسوی که در ۱۸۹۷ به دست ژان دمورگان پدید آور
هیئت مذکور ونخستین مدیر آن ساخته شده بود در بیر
دیوار کاخ هخامنشیان برگزیده شد ودر پیرامون آن ب
به مساحت سیزده هزار متر مربع پدید آمد .
سه هزار درخت در پیرامون چمن و خیابانهای‌پنجـ
باغ کاشته شد از چند صد درخت مرکبات و لیمو ترش
مالکان دزفول اهداء کردند وازآن جمله باید از آقای ق
نام برد . یك آبگیر بزرگ هشت‌گوش از کاشی لعابی
درآنجا ساخته شد وگرداگرد آن مجری آهنی کشیده
پیش‌بینی میکردیم که باغ موزه‌ای شود از سنگهای آ
کهن ونخستین اثری که درمیان چمن گذاشته شد استوان
است در سوك کسی ازمردم دوران هلنیسم که نقش زو
نگونساز دارد . این بی‌گمان نشانی است از سوك . این آ
هنوز هم رایج است و سربازانی که بدنبال تابوت بزر
روانند تفنگهارا سرنگون نگاه می‌دارند .
یك سنگ‌نگار سه‌زبانه بهزبانهای فارسی باستان وعیلا
وبابلی از اردشیر دوم (۴۰۵ – ۳۵۹ پیش از میلاد) که‌بر
پایه‌ای چهارگوش ازسنگ گذاشته شده نیز در مدخل
است . این را گروه‌کاوشگران فرانسوی در آپادانا یافته ا
که دربارهٔ تجدید ساختمان کاخ داریوش پس از آتش‌سو
سخن می‌دارد .
سقف این تالار آپادانا را هفتادو دوستون بیست‌مت
نگاه می‌داشت که نیمی از آنها در ردیفهای دوازده‌تایی د
ردیف بر روی پایه‌های گرد سنگی گذاشته شده بود واز
سی‌وشش پایه تنها یکی سالم توسط گروه کاوش فرانس
بیرون آمده است . ازکارخانهٔ قند همسایگی شوش که وسا
حمل‌ونقل مدرن داشت خواهش کردیم تا ایـن تکه سنـ
سیزده تنی را به محل موزه برساند و سپس آن را درج
مدخل موزه جای دادیم .
سه‌سرستون سنگی دریك خاك‌کوچك پارتی از (سدهٔ ا
و دوم میلادی) درکوههای شرق شوش پیدا شده بود . درا
مورد هم کنسرسیوم نفت ایران گره‌گشای کارما شد و آنها
به محل موزه آورد . دوتا ازاین ستونها باید مرمت شود
سومی برپاداشته شد . این سرستون درنوع خود بی‌مانند اس

سر گاو سرستون کاخ داریوش

ونقش بزرگان وبرجستگان را دارد .

نقشهٔ موزهٔ شوش

موزه که نقشهٔ آن‌را آقای مهندس‌محسن فروغی سناتورو آرشیتکت از دانشکدهٔ هنرهای زیبای پاریس ورئیس سابق دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران و عضو افتخاری آکادمی هنرهای زیبای فرانسه کشیده‌اند دارای چهار تالار است که هریك وابسته به یك‌دوران تاریخی است .

۱ - پیش از تاریخ وعیلام
۲ - هخامنشیان
۳ - پارتیان وساسانیان
٤ - اسلامی

بازدیدکننده به هنگام گام نهادن به درون موزه دربرابر سرگاونری‌سنگی می‌بینند که یکی ازسرستونهای هفتادودوگانهٔ آپادانا است . برسرهریك از ستونهای آپادانا دو سرگاو بود کمجموعاً می‌شد یکصدوچهل‌وچهارسرگاو. ازاین همه‌امروز تنها سه‌سر مانده است . دوسربسیارگزند دیده بود مرمتش اکنون در پاریس به‌نمایش گذاشته شده و سومی‌که تـ سالم ودرست مانده همین است که به شوش آورده شده پشت این سرگاو بردیوار صفحه‌ای است ازکاشیهای پرنگار از کـــاخ داریوش که به دست بانو گیرشمن ﻣ شده است .

از تالار هخامنشیان به تالار پیش ازتاریخ اسلام و می‌رویم . بر دیوار صفحه‌ای کاشی لعابی برپا گشته کاشیهای آن نام اونتاش‌گال پادشاه عیلام در سدهٔ سیـ پیش از میلاد وسازندهٔ زیگورات چغازنبیل پرستشگاهی ۵۰ کیلومتری شوش است نوشته شده است و کاوشـ فرانسوی آن را از دل خاك بیرون آورده‌اند .

دربرابر این دیوارها با آجرهای اصیل کهنه مزا عیلامی هزارهٔ دوم پیش ازمیلاد که در طبقات پائین آ یافته شده برپا کرده‌ایم . یك صحنهٔ مجسم از آیین به

...دن یك پیکر نیز فراهم شده است .

درمرکز این تالار یك شیردال عیلامی از سدهٔ سیزدهم ... ازمیلاد ازکاشی لعابی گذاشته شده است . این جـانور ...بان یکی ازدروازه‌های زیگورات چغازنبیل بود . هنگامی ... پیدا شد شکسته واز هم پاشیده بود . شاید یکی ازسربازان ...وری آشوربانیپال که در حدود ٦٤٠ پیش ازمیلاد برعیلام ...ره شد آن را چنین تباه ساخته باشد .

باری بانو گیرشمن چندین سال بر سر سوار کردن ...ده‌های ریز این مجسمه که ترکیبی است از تن وپاهای ...ر و سر وبال ودم مرغ رنج برد . این‌گونه ترکیب شیردال ...تخیلات خاص واصیل عیلامی است . روی کفل این شیردال ...ته‌ای است به‌خط میخی عیلامی از اونتاش گال که آن‌جانور ...به اینشوشیناك خدای خدایان عیلام هدیه کرده است . در ...رهٔ شوش این شیر دال در کشور زادگاهش نگاهداری ...شود .

همهٔ ویترینهای این موزه در درون دیوارها کارگذاشته ...د وترتیب چیدن آنها با مادموازل آنیه‌سپیکت کارمند موزهٔ ...روعضو گروه باستان‌شناسان‌فرانسوی‌است‌بود . هرچیزی که در درون ویترین به نمایش گذاشته شده شماره‌ای دارد ودر لوحه‌ای که درکنار ویترین بردیوار نصب شده توضیحی به فارسی وفرانسوی برآن شماره نوشته شده است . متن فارسی آنهارا آقای شهیدزاده وابسته به موزهٔ تهران فراهم کرده‌اند.

در سه ویترین این تالار مجسمه های کوچك‌وگلدانهای شوش گذاشته شده ونیز دوسفال نقاشی شده به شیوهٔ دوران‌اول شوش از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد گذاشته‌اند که هفتادسال پیش در شوش پیدا شده واز موزهٔ لوور به درخواست ما و بزرگواری آقای آندره مالرو[1] وزیر کشور وآقای آندره پارو[2] عضوانستیتوی فرانسه وبازرس موزه‌های فرانسه به‌شوش آنجا که شش هزار سال پیش سفالگران آنهارا آفریده‌اند بازگردانیده شد وباز روی وطن دیدند .

درجانب راست تالار هخامنشی در ویترینها اشیایی گذاشته شده از پیش از تاریخ که گروه کاوشگران فرانسوی از تپه سیلك کاشان بیرون آورده‌اند . سپس بازدیدکننده به تالار پارت وساسانی می‌رود ودر برابر خویش سراسر دیوار

1 - M. André Marlraux　　2 - M. André Parrot

سرستون دوران پارت که چهار ترك آن به‌پیکرهٔ خدای جنگ و یك بانو خدا وشاهزاده‌ای درحال نیایش آراسته شده‌است

را یکپارچه پوشیده از کپی تابلوئی‌می‌بیند از آثار ساسانی ازسدهٔچهارم میلادی‌که درشوش‌یافته‌شده‌وسواران‌بسیاربزرگتر ازطبیعی‌گله‌ای ازجانوران‌را شکارمیکنند. درویترینها اشیاء مفرغی‌لرستان‌واشیاء‌پارتی‌وساسانی‌گذاشته‌شده‌است. برفرازآنها بردیوارنقش‌برجسته‌های‌ساسانی‌پوشیده‌ازلعاب‌مرمردردیوارکار گذاشته شده که بهرام‌گور (سدهٔ پنجم میلادی) را بر پشت شتری سرگرم شکار مینماید . این بخش ازموزه پراست از اشیایی که ازکاوشهای اخیر درمشرق وشوش وکوهپایه های زاگرس انجام داده‌ایم . در مسجد سلیمان مرکز چاههای نفت ودربرده نشانده در ۲۵ کیلومتری مسجدسلیمان دوسکوی پهناور دست ساز یافتیم که ازسنگهای بسیاربزرگ برپاداشته بودند ، سنگهائی غول‌آسا . این سکوها جایگاه نیایش بود که به آیین ایران باستان درهوای باز وگرداگرد یك آتشدان به جای آورده می‌شد . دراندك فاصله ازاین سکوها ساختمانی است که درآن سرستونی سنگی یافته شده ازدوران پارت که تقلیدی است ازسرستونهای هخامنشی و همانند سرگاوی است که درمدخل موزه گذاشته شده .

یك سرستون دیگر هم بر فراز ستونی با نقشهای برجسته درباغ موزه گذاشته شده که آن هم از دوران پارت است ود هرچهار ترك آن نقشهایی است . بروی دوترك برابر ه شاهزاده‌ای‌است‌که دست راست را با انگشتان باز به سوی‌خار نگاهداشته که پنداری خدایانی را نیایش می‌کند . نقش آنو در روی دوترك دیگر نمودار شده است یکی خدای جنگ زوبینی وسپری (؟) ویکی بانو — خدایی با زوبینی .

پیدا شدن یك پرستشگاه هرقل

دربهار سال ۱۹۶۷ هنگامی کــه سرگرم کاوش د سکوهای مسجد سلیمان بودیم با یافتن پرستشگاهی ازهرقا گرفتار شگفتی فراوان شدیم . یك مجسمه بزرگ سنگی ازای بهلوان — خدا به بلندی دومتر یافتیم . برای یافتن همهٔ ای مجسمه دو ماه کوشش شد . نخست درآستانهٔ در نیم‌تنهٔ هرق که شیری را در زیر دست نیرومندش می‌فشارد یافته شده پس ازآن درهمان نزدیکی پاهای اورا یافتیم‌کــه همچو پاره سنگی برای پوشانیدن مزاری ازدوران اخیر به‌کار بر بودند سرانجام اندکی دورتر سراورا که پیشانی وچشمها قسمتی ازبینی اورا شاید پس از تاخت‌وتاز عربان تباه ساخ بودند یافتیم — مخالفان بت‌پرستی همواره دیدگان مجسمه‌ها

مردم شهر در آمیخته‌ای بودند از ایرانیان که درکنار یونانیا
ومقدونیان می‌زیستند ودر کنار خانهٔ یك ایرانی خانه‌ها
اعیانی‌یونانی با ایوانهای ستون دار ونقشهای دیواری و گرما
یافته شده . دراین محله‌ها مجسمه‌های کوچك خدایان شرقی د
کنار مجسمه‌های خدایان غربی پیدا شده وهرقل را با هما
پیکر همیشگی وبرهنه وایستاده با پوست شیر و گرز بردس
نموده‌اند . اورا همچنین درجایی نمودار ساخته‌اند که دس
آنتیوکوس اول کماژن (٦٩ تا ٣٤ پیش‌ازمیلاد) را می‌فشار
این نقش برجسته بر آرامگاه این مرد یافته شده با کنده‌نگار
یونانی که هرقل را با نام ورثرغن خدای جنگ و پیروز
آیین کهن ایرانیان خوانده است . ایـن نشانهٔ درآمیخت
آیینهای گوناگون است در این بخش از آسیای غربی .

پیکرهٔ‌هرقل که شیرنمه[4]را خفه میکند که یکی ازدوازد
کارنمایان او است ودر اساطیر یونان پایگاهی بس برجس
دارد تاکنون درایران یافته نشده بود . نخستین‌بار در ای
بخش جنوب غربی زاگرس نزدیك خلیج فارس پیدا شد

با دریانوردی نئارخ[5] دریاسالار اسکندر ودریانوردان
که پس از او در خلیج فارس کشتی‌رانی کردند آیین هرق
با کالای بازرگانی به هند راه یافت . آیا ایرانیان با دید
پرستشگاهی که مهاجران یونانی و مقدونی برپاداشته بودن
تحت تأثیر عوامل فرهنگ وآیین یونان قرار می‌گرفتند
باری منابع تاریخی گواه برآنست که دراین بخش کوهستان
ایران پرستشگاه پرثروتی بوده چنانکه آنتیوکوس سوم ر
وسوسه کرد وبرآن داشت تا برای ربودن آنها جان خود
فدا کند .

تالار اسلامی

بازپسین تالار که مخصوص اشیاء اسلامی است دارا
گچ‌کاریهایی است از دوران اسلامی و دورانهای اخیر زندگ
شوش . دردوویترین آنجا سفالینه هایی که هنر ورنگ‌آمیز
آنها بیننده را خیره می‌کند وجود دارد و نزدیکترین اثر ا
این گونه از سدهٔ هیجدهم است .

این موزه که از لحاظ مجموعهٔ سنگ‌نگاری پارتی ایرا
بسیار ثروتمند است از نظر بزرگان ایران هم پنهان نماند
است . علیاحضرت شهبانوفرح پهلوی که همواره به آثارهنر
وفرهنگی کشورخویش وبویژه آنچه گواه برگذشته درخشا
کشور ایران باشد دلبستگی خاصی دارند دعوت مرا پذیرفتن
و در اول مارس ١٩٦٧ (یازدهم اسفند ١٣٤٥) با گروه
از برجستگان دربار وبزرگان کشور با هلیکوپتر برای گشایش
موزه مارا سرافراز فرمودند وبه ما افتخار میزبانی در قلع
شوش بخشیدند .

مجسمه هرقل که بهمت بانو گیرشمن مرمت شده است درقسمت پائین عکس سر این مجسمه دیده می‌شود (پیش‌از مرمت) که چشمانش‌را تباه ساخته‌اند

هدف میکردند . سه‌پاره مجسمه به شوش آورده شد وبانو
گیرشمن آن را مرمت کرده ودر موزه جای داد . صورتهای
دیگری از این پهلوان — خدای درنقش برجسته و نیمه مجسمه
درآن پیرامون یافته شد که تردید به جای نمی‌گذارد که اینها
هم به هرقل تقدیم شده است .

دراینجا نامناسب نیست که دربارهٔ رواج فراوان آیین
هرقل درایران پس از اسکندر وزمان سلوکیان سخنی چند
آورده شود . درآغازسدهٔ نوزدهم کرپرتر[3] جهانگرد انگلیسی
با خواندن سنگ نگاشته‌ای در مدخل غاری در شمال‌غربی
ایران پرستشگاهی از آن هرقل را در آن غار باز شناخت .
یك‌مجسمهٔ بسیار بزرگ که از این پهلوان — خدا درهای کومیستون
آنجا که داریوش برافرازش نقش برجستهٔ خود ودیگران را
ساخته و سنگ نگاشته‌ای به یادگار گذاشته دیده می‌شود .
درمیان آثار سده‌های شوش دوران هلنیستی وپارتی

3 - Ker porter 4 - Némée 5 - Néarchus

مکاتب نقاشی در ایران بعد از اسلام

(۲)

جلال ستاری

درمقالهٔ گذشته از نظرات ادگار بلوشه دربارهٔ مکاتب نقاشی درایران به اجمال یاد کردیم ، اکنون سخن اورا در باب نخستین نمونه‌های نقاشی ایرانی از کتاب «نقاشی‌های نسخ خطی شرقی درکتابخانه ملی پاریس ۱۹۲۰-۱۹۱۴»میآوریم :

***

نقاشی‌های کتب خطی عربی سوریه وبین‌النهرین میان قرون دهم وسیزدهم تحت تأثیرسبك نقاشی روم شرقی‌پرداخته شده وهنرمندان مسلمان کرانه‌های دجله و فرات از نقاشی‌های کتب خطی‌مسیحی آن سرزمین الهام گرفته وتأثیرپذیرفته‌اند. بدینگونه مکتب اسلامی بین‌النهرین دنبالهٔ مکتب مسیحی همان آب وخاك است ومکتب مسیحی شرق نیز وابسته به اسلوب هنری‌یونانی ونقاشی‌های مسیحی بین‌النهرین‌تقلید ازنقاشی‌های نسخ خطی یونانی ورومی است .

نقاشان اسلامی‌ازشیوهٔ نقاشی مسیحی بین‌النهرین ، بیشتر اطوار وسکنات وچین‌وشکن وموج پارچه وجامه را بعاریت گرفته‌اند وکمتر از اشخاص ومردمانی که غالباً درتصاویرنسخ خطی یونانی وجود دارد بعین تقلید کرده‌اند . مثلاً تصویر ولادت پیغمبر (ص) درنسخه خطی عربی‌جامع‌التواریخ‌رشیدی که بسال ۱۳۱٤ یا ۱۳۱۵ پرداخته شده از روی گرده تصویر ولادت حضرت مسیح‌که در کلیسیاهای یونانی موجود بوده فراهم آمده است ، ویا در دونسخه خطی عربی کلیله و دمنه (که ظاهراً در حدود ۱۲۲۰ تحریر یافته) آدم‌ها جامه‌هائی به‌تن دارندکه برروی آستین‌هایشان دستوانه‌های درشت طلائی قلاب دوزی شده است و همین‌گونه جامه ها و بازوبندها در نقاشی های نسخ مقامات حریری و جامع‌التواریخ رشیدی نیز دیده میشود . این بازوبندها ازروی دستوانه‌های موزائیك‌ها ونقاشی‌های روم شرقی تقلید شده‌است . طرز تاخوردن وچین برداشتن جامهٔ اشخاص درنقاشی‌های این نسخ خطی عربی نیز یادآور پیچ‌وشکن جامه‌های نقاشی هـای نسخ خطی روم شرقی است .

اسلوب نخستین آثار نقاشی ایران به سبك نقاشی کتب عربی‌که میان‌قرون۱۱ و۱۳ دربین‌النهرین پرداخته‌شده نزدیك است و یا آن نیز تقلیدی است از نقاشی های امپراطوری مسیحی در شرق . مثلاً اشخاص نقاشی‌های نسخ فارسی کلیله ودمنه (نسخه‌ای که اندکی پیش از ۱۱۵۰ در غزنه تحریر یافته یا نسخهٔ دیگری که بسال ۱۲۷۹ در بغداد ظاهراً برای عطا ملك جوینی کتابت شده است) جامه هائی به تن کرده‌اند که آستین‌هایش چون جامه‌های نقاشی‌کتب عربی دستوانه و بازوبند دارد وشیوهٔ نقاشی این جامه ها نیز بی‌گمان متأثر از طرز پرداخت جامه های نقاشی های نسخ مقامات حریری (سه نسخه که میان سالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۷۵ تحریر یافته) است ، بعلاوه شیوهٔ ترسیم جانوران نیز در هر دونمونه‌یکسان است . تصویر زال دریك نسخهٔ خطی شاهنامه متعلق به حدود ۱۳۲۰ از روی یك نقاشی رومی از مسیح تقلید شده است . زال در ایـن تصویر چون حضرت مسیح در موزائیك Sainte — Pudentienne روم ریشی‌درازدارد وبه‌اشارهٔ دست تبرك میکند . ظرافت این دست یادآورنمونه‌های یونانی است. نقاشی قتل قابیل بدست هابیل که در رساله‌ای فارسی دربارهٔ طبیعیات (درحدود سال ۱۲۹۵) وجود دارد تقلیدی است از یك نقاشی‌عربی‌که آن‌نیزاقتباسی است ازتصویر یك توراتی‌که در مغرب زمین پرداخته شده است . بدین معنی‌که تصویر این قتل را از روی نقاشی یك کتاب یونانی درتوراتی بزبان‌عربی رسم کرده اند واین تصویر بعدها از آنجا به کتاب فارسی‌راه یافته است .

بدینگونه باستثنای مناظر وتصاویر نظامی‌که نقاشان در آن طبیعةً سربازانی را که همیشه در کوی و بازار می‌دیده‌اند مجسم می‌کرده‌اند ، نقاشی‌های نسخ خطی عرب بین‌النهرین و سوریه میان قرون دهم و سیزدهم که از لحاظ طرز نقاشی جامه ها وچین وشکن وپیچ وتاب آنها تحت تأثیر هنریونانی ورومی پرداخته شده ، الهام بخش نقاشان وتصویرسازان‌نسخ تاریخ طبری و جز آن بوده است و هنرمندانی که در آغاز قرن چهاردهم درتبریز برای‌رشیدالدین صاحب جامع‌التواریخ ودر ثلث اول قرن‌پانزدهم درسمرقند وهرات برای‌شاهزادگان

صفحه‌ای ازکتاب منافع‌الحیوان مورخ ٦٩٧ درمراغه کتابخانه پیرپونت مورگان ، نیویورك

وری کار کرده اند جملگی سنت قدیمی هنرمندان ایرانی ادامه داده اند زیرا مینیاتورهای کلیله ودمنه نیمه قرن ردهم (درغزنه) با اختلافاتی جزئی اقتباس از نقاشی‌های ب بین‌النهرین است . تأثیر شیوه روم شرقـی از قبیل تگانی که بال‌هائی به رنگ‌های فروزان ودرخشان چون ای فرشتگان وموکلان موزائیك های Saint - Marc رانس دارند و نیز جامه‌های پرپیچ‌وشکنی که پیامبران بده‌اند ، درنقاشی دوره تیموری تا دوران شاهرخ منجمله بنیاتور معراج پیغمبر (ص) که بسال ١٤٣٦ در رساله‌ای الغ‌بیك پسر شاهرخ تصویر شده بازیافته میشود ، وپس‌از نیز نفوذ همین شیوه را دربالهای فروزان ملائك مقرّبی پیرامون پیغمبر (ص) گرد آمده‌اند ویا در مینیاتورهای ر نظامی که بسال ١٦٩١ ساخته شده باز می‌توان یافت .

نقاشی این بالها آشکارا تقلیدی است از نقاشی های مربوط به معراج حضرت رسول . بدینگونه فقط در دورانی متأخر یعنی پس از ثلث اول قرن پانزدهم هنر ایرانی از بند قواعدی که تا آنزمان برآن مسلط بودند رست وبنحوی مستقل بالید تا آنکه با نقاشی‌های دربار تیموریان خراسان و سلاطین ازبك ماوراءالنهر به غایت کمال رسید .

از نقاشی دوران ساسانی نیز در آثار هنر ایران پس از اسلام نشانی در دست نیست واگر هم اثری بیادگار مانده باشد چنان بیرنگ وپنهان است‌که ممکن نیست بتوان آنرا با دقت تعیین کرد . ودر واقع یافتن شباهت هائی میان آندو — چون همانندی براق یا اسبی‌که پیغمبر (ص) را درشب معراج به بهشت برد با اسبی که تهمورث برآن سوار است وبرروی‌یك جام زرین ساسانی نقش شده ، امری استثنائی است .

...رهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۵)

جاوید فیوضات

...گ محك چیست ؟ سوبلیمه ازنظرحفظ آثار هنری چه خاصیتی دارد
...مد سم آن چیست ؟ مؤثرترین مادهٔ ضد موریانه کدام است ؟ اشیاء سفالین
... چگونه دربرابر رطوبت و آتش محافظت کنیم ؟ شیشه‌ها را چطور پاك
...یم ؟ چگونه روی شیشه حکاکی میکنند ؟

سریشم (Colle Forte — Glue) قوطی وظرف سریشم یکی‌از مهمترین وسائل کارگاه تعمیر مبل واثاثه چوبی بشمار میآید – بهتراست ظرفی برای این‌کار درنظر بگیرند که دارای دوقسمت جداگانه باشد ، درقسمت داخلی قطعات خوردشده سریشم را ریخته وروی آنرا آب بریزند ومدتی بگذارند تا خیس شود ، قسمت خارجی را تا نیمه فقط آب ریخته ومجموعه را روی چراغ بگذارند وحرارت دهند تا سریشم کاملاً ذوب‌گردد ، اگر غلظت خمیر حاصل بیشتر از حد لزوم باشد کمی آب بدان بیفزایند – درهنگام افزودن آب باید جانب احتیاط رعایت شود تا مخلوط بیش‌از اندازه رقیق نشود وخاصیت چسبندگی خودرا از دست ندهد (وجود آب داغ درظرف خارجی ، از سردشدن سریع سریشم جلوگیری مینماید) در اکثرموارد چسبندگی سریشم بحدی است که قطعات مورد نظررا کاملاً بیکدیگرمی‌چسباند ولی دربعضی موارد ازنظراحتیاط لازم است قطعات چسبیده شده را بکمك اتصالهای اضافی یا پرچ‌کردن نواحی موردنظر تقویت نمایند تا بتواند درمقابل‌کشش مقاومت بیشتری ازخود نشان دهد .

سریشم را چنانچه قبلاً درمورد چسب بیان گردیده است نباید بیش‌از اندازه بکار برند وبعد ازاینکه قطعات سریشم زده را روی یکدیگر قرار دادند ، محل اتصال را تا هنگام سخت شدن سریشم بکمك‌گیره‌های مناسب تحت فشار قرار دهند .

آغشتن بسریشم باید درفضای‌گرم انجام‌گیرد وهرگاه سطح قطعه چوب سردی را بسریشم بیالایند پیش‌از اینکه قطعات سریشم زده بیکدیگر متصل شوند ذرات سریشم دلمه میشود واتصالی که بدین طریق حاصل میشود سست و کم‌دوام میگردد بنابراین بهتر است سطوح مورد نظر را قبل‌از آغشتن بسریشم گرم نمایند ضمناً این نکته را نیز یادآوری مینمایدکه پیش‌از آغشتن‌سطوح بسریشم باید آنها را با یکدیگر مقابله نمایند تا پس‌از اتصال نیازی بخراطی یا تراشیدن وغیره نباشد .

سفیداب سرب یا سفیداب شیخ (Blanc de Ceruse — White Lead - Flake White)
این‌جسم از نظر شیمیائی ئیدروکربنات سرب است واگر درمجاورت ترکیبات گازی‌شکل‌گوگرد قرارگیرد بسولفورسیاه‌رنگ مبدل میشود، باید درنظرگرفت‌که مقداری ازاین‌ترکیبات‌گوگردی بوسیله دوده وگازهای حاصل ازاحتراق سوختهای مختلف ازقبیل فرآورده‌های نفت وزغال‌سنگ

چند نمونه ازظرفهای شیشه‌ای رومی‌که دراثر رطوبت وگاز کربنیك هوا آسیب دیده‌اند

درفضا پخش میشود وتابلوهای نقاشی را که دارای سفیداب سرب میباشند سیاه میکند .

برای ترمیم واصلاح این قبیل تابلوهای نقاشی‌کافی است نواحی سیاه شده را بمحلولی ازآب اکسیژنه در اتر بیالایند ، درنتیجه سولفورهای سیاه‌رنگ سرب اکسیده شده وبسولفات سفید رنگ سرب مبدل میشوند ونقاط سیاه شده مجدداً سفید میگردند ، یادآوری این نکته را ضروری میداندکه آب اکسیژنه ممکنست روی سایر مواد رنگین نیز تأثیر نموده وتابلو نقاشی را فاسد نماید ، بنابراین باید درهنگام استفاده از محلول آب اکسیژنه در اتر کمال احتیاط مراعات گردد باینطریق‌که فقط نقاط سیاه شده باین ماده‌آغشته شوند ، اگرنواحی وسیعی‌سیاه شده باشند ممکنست قطعات مناسبی ازکاغذ خشك‌کن سفید را بشکل مناسب بریده و پس از اشباع‌کردن درمحلول مزبور روی ناحیه سیاه شده بگذارند .

سلولوئید (Celluloid) سلولوئید یکی‌ازمواد پلاستیك‌است وآنرا ازترکیب نیترو سلولز (Nitro Cellulose) وکافور (Camphor) تهیه میکنند این جسم دریکصد درجه نرم وقابلیت قالبگیری پیدا میکند ، اشیاء سلولوئیدی درآب غیرمحلولند و آسیبی نمی‌بینند ولی در آستن (Acetone) وآستات امیل (Amyl Acetate) والکل حل میشوند – اگر مقداری سلولوئید در آستن وآستات آمیل حل نمایند چسب یا ورنی بسیار مفیدی بدست میآید – البته نتیجه عمل وبعبارت دیگر مشخصات جسمی‌که بدست میآید بمقدار حلال بستگی دارد .

سمباده (Emeri — Emery) این‌ماده مخلوطی است از (Corunoum) و(Magnetite)

وبعضی مواد معدنی دیگر – جسمی‌است بسیار سخت‌که ازآن کاغذ سمباده وچرخ سمباده و… تهیه‌کرده وبعنوان ساینده (Abrasive) برای سائیدن وپرداخت‌کردن اشیاء مختلف بکار میبرند (مراجعه شود بدرجه سختی اجسام وساینده‌ها درشمارهٔ قبل).

سنگها (Pierres - Stones) سنگهائی‌که درکارهای مختلف هنری بکار میروند انواع گوناگون دارند – دربعضی‌موارد خواص‌مکانیکی‌سنگها جهت‌استفاده درابنیه وکارهای ساختمانی مورد توجه است ولی درهنرهای ظریفه بیشتر وضع ظاهری ونقش ونگار طبیعی‌آن مورد نظر میباشد، ازاینرو دراین‌جا از سنگهائی بحث میشودکه در رشته‌های مختلف هنرهای زیبا هر یك ازآنها میتوانند بطریقی مورد استفاده قرارگیرند.

درشماره‌های پیشین‌مطالبی دربارهٔ (Chalcedony) , (Calcite) , (Basalt) , (Breccia) , (Obsidian) , (Serpentine) , (Soapstone) , (Feldspar) , (Haematite) , (Jade) , (Diorite) بطورمستقل یا درمبحث «سختی‌اجسام» ذکرشده‌است. اینك نیز چندنوع سنگ‌که هریك بطریقی در کارگاههای هنری مورد استفاده قرار میگیرند بطور مختصر بیان میشوند – مرمر سنگ (Alabastre) ومرمرمعمولی (Marble) وسنگ‌گچ (Gypsum) وکوارتز (Quartz) بعداً ذکر خواهند شد.

سنگ پا (Pierre Ponce — Pumice Powder) سنگ متخلخلی است‌که ازصخره‌های آتشفشانی بدست میآید –گرد آنرا بعنوان ماده ساینده نرمی برای پرداخت‌کردن بکار میبرند.

سنگ ساب (Huile de Pierre — Oil Stone) این سنگ را برای تیزکردن لبه ابزار برنده بکار میبرند سه نوع سنگ برای این منظور بکار میرود که بسنگهای ترکی، هندی و آرکانزاس معروفندکه فقط نوع هندی آن مصنوعی است و بسه شکل زبر و متوسط و نرم تهیه میشود.

سنگ‌کار نکرده را در روغن زیتون یا روغن ماشین سبك (روغنی‌که برای روغنکاری قسمتهای متحرك ماشینهای دستی بکار میرود) فرو میبرند تاکاملاً اشباع شود – گاهگاهی باید سنگ را تمیز نمایند وبرای این منظور از نفت استفاده میکنند – سنگ ساب‌کارکرده مرغوبتر از سنگ‌نو وغیرمستعمل میباشد.

سنگ محك (Pierre de Touche — Touch Stone) سنگ سیاه سختی‌است که مورد استفاده جواهرسازان وزرگرها میباشد، طرزکار باین‌طریق است‌که اشیاء ساخته شده از طلا یا نقره را با شدت روی سنگ میکشند تا اثری از فلز برسنگ بجا ماند، سپس این اثر را بااسید شسته وآنچه را باقی میماند با اثری‌که ازکشیدن طلای معلوم‌العیاری برسنگ نقش می‌بندد مقایسه مینمایند، دربعضی‌کشورها بجای سنگ محك ازسوزنهای محك‌که برای همین منظور تهیه میشود استفاده میکنند این سوزنها را (Testing Needle) می‌نامند.

سوبلیمه (Sublimé Corrosif — Corrosive Sublimate) ماده‌ای است سمی وضدعفونی کننده‌ای است بسیار قوی که در علم شیمی‌کلرور مرکوریك (Mercuric Chloride) نامیده میشود (دوجسم متمایز از ترکیب جیوه وکلر بدست میآید: سوبلیمه که درآن آتمهای جیوه دوظرفیتی هستند وهریك با دو آتم‌کلر ترکیب میشوند. چنانچه ذکر شد جسمی است بسیار سمی – کالمل (Calomel) که درآن آتمهای جیوه یك ظرفیتی هستند وهریك بایك آتم‌کلر ترکیب میگردند ودرشیمی‌کلرور مرکورو (Mercurous Chloride) نامیده میشوند و مورد استعمال داروئی دارد – ازلحاظ ظاهر هردو ماده سفید رنگ وبیکدیگر شبیه‌اند) در هنگام بکاربردن سوبلیمه باید جانب احتیاط رعایت شود، بهترین تریاق برای رفع مسمومیت ناشی از سوبلیمه خورانیدن سفیده تخم مرغ است‌که با سوبلیمه ترکیب شده وجسم غیرمحلولی میسازد.

از خاصیت ضد عفونی‌کننده سوبلیمه برای (Sterilisation) اشیاء استفاده میکنند، معمولاً محلول دو درصد سوبلیمه درالکل را برای‌کشتن‌کفکها، قارچها وحشرات بکارمیبرند – گاهی مقدارکمی سوبلیمه بچسب سریشم میفزایند تا از هجوم حشرات باین ماده جلوگیری شود.

ظروف شیشه‌ای باطرح
ونقش‌های گوناگون

گاهی نیز محلول سوبلیمه را بصورت افشان (Spray) برای ضد عفونی‌کردن اثاث موردنظر بکار میبرند لکن بسبب سمیت زیاد این ماده بهتر است ازاین روش صرفنظر گردد وبجای این‌کار ممکنست اشیائی‌راکه درمعرض‌هجوم حشرات هستند بکمك‌برسی بمحلول سوبلیمه بیالایند .

سود محرق (Soude Caustique — Caustic Soda) این‌جسم درعلم شیمی ئیدرات دوسود (Sodium Hydroxide) نامیده میشود ، جسمی‌است قلیائی وبشکل میله‌های استوانه‌ای‌شکل در بازار یافت میگردد – محلول پنج درصد آنرا درآب برای زدودن لکه‌های ناشی از مواد آلی (Organic) بکار میبرند – لکه‌های چای با این دارو بآسانی پاك میشوند لکن چون منسوجات واجسام متخلخل را نیز فاسد مینمایند لذا آنرا منحصراً برای پاك‌کردن اشیاء سنگی وچینی بکار میبرند .

سولفور دوکربن (Sulfure de Carbon — Carbon Bisulphide) این جسم که بی‌سولفور یا دی‌سولفور دوکربن نیز نامیده میشود مایعی‌است بیرنگ وفرار (Volatile) که بخارات بدبوی قابل اشتعالی ازآن متصاعد میگردد – این دارو موارد استعمال زیادی دارد ، مؤثرترین ماده ضد موریانه بشمار میآید ، بعنوان حلال مواد چربی کائوچو ، فسفر ، گوگرد وید بکار میرود – درکارهای هنری بیشتر بعنوان حلال ورنیها ورنگهای نقاشی از آن استفاده میشود .
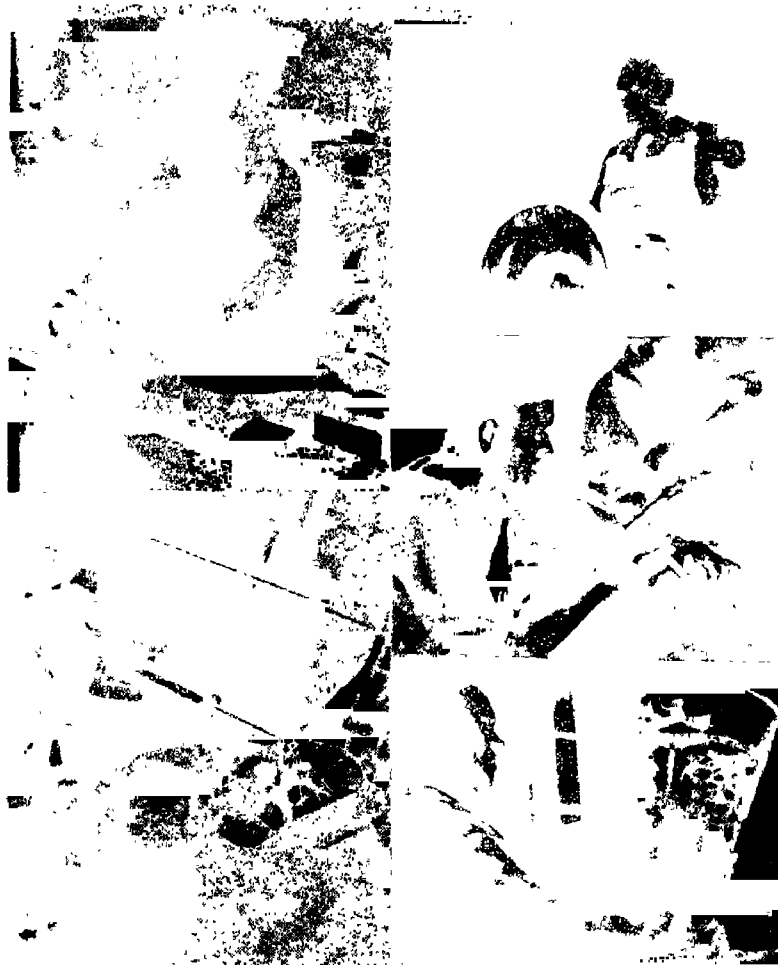
طرق پرداخت کردن وحکاکی برروی شیشه

سیانور دوپتاسیم (Cyanure de Potass — Potassium Cyanide) این جسم از نظر شیمیائی یکی از نمکهای آسید سیانیدریك (Acide Cyanhydrique — Hydrocyanic Acid) که (Acide Prussique — Scheele's Acid) نیز نامیده میشود بشمار میآید – گاهی بجای آن نمك سدیم آسید مزبور را بکار میبرند ، بهرحال آسید نامبرده ونمکهای سدیم یا پتاسیم آن اجسام بسیار خطرناکی بوده وسموم سریع‌الاثر میباشند ودرهنگام بکاربردن آنها باید احتیاط لازم رعایت گردد – محلول پنج درصد سیانور دوپتاسیم را درآب برای پاك کردن اشیاء نقره‌ای تار شده بکار میبرند .

سیاه قلم (Graver à l'Aev Forte — Etching) انتقال طرح یا نقشی را بروی اشیاء فلزی با شیوه‌های گوناگون انجام میدهند – در ایران این عمل بیشتر درموزد اشیاء نقره‌ای وبرنجی بکمك قلم مخصوصی انجام میگیرد – درکشورهای اروپائی این کار بکمك آسید وبرروی فلزات کم‌ارزش مانند مس بعمل میآید باین‌طریق که روی شیئی مسی را با ماده ضد آسیدی می‌پوشانند سپس بکمك قلم مخصوصی طرح مورد نظر را روی این ماده نرم بآسانی حك می‌کنند تا سطح براق فلز نمایان گردد سپس شیئی را درحمام آسید فرو میبرند [برای این منظور گاهی از جوهر شوره (Nitric Acid) وگاهی از مخلوط آسید سولفوریك و بیکرومات پتاسیم (Potassium Bichromate) استفاده میکنند] آسید برقسمتهای فلزی که پوشش آن بوسیله قلم
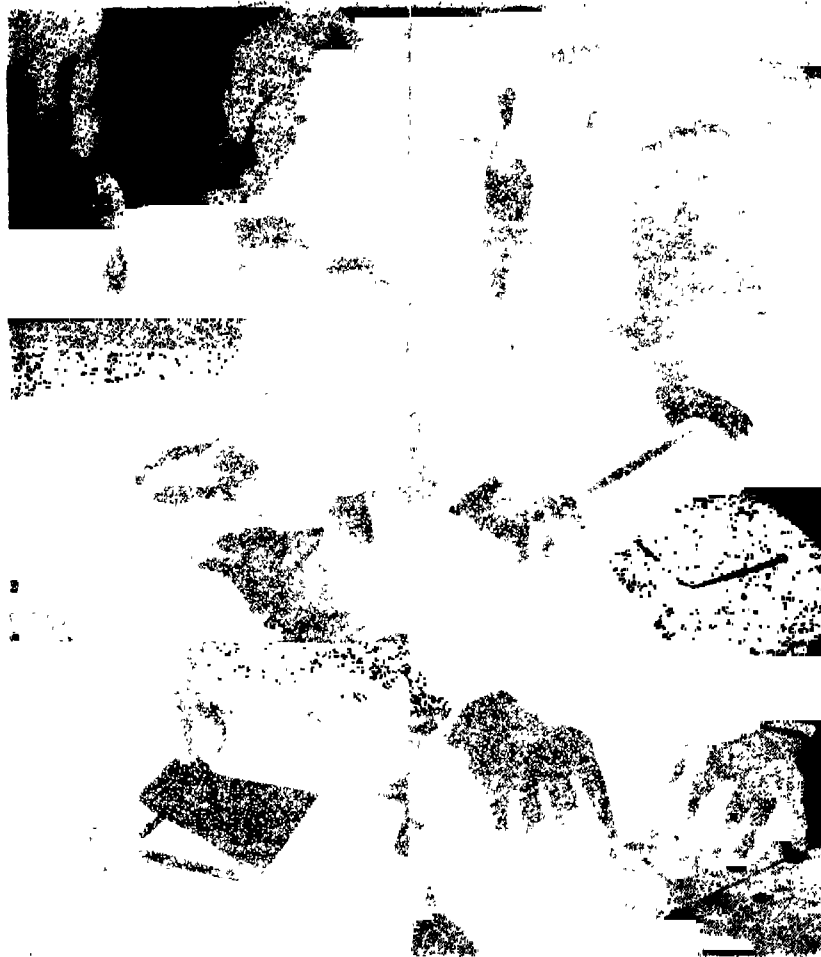
وسائل وابزار ساده‌ای برای حکاکی وگراورسازی

پاك شده‌است اثر کرده وباصطلاح آنرا «میخورد» – درمواردی‌که بخواهند عمق نواحی مختلف درطرح موردنظر یکسان ویکنواخت نباشد . بعداز مدت‌کمی شیئی را ازآسید درآورده وروی قسمتهائی‌راکه نمیخواهند بیشتر خورده شود با ورنی می‌پوشانند ومجدداً درآسید فرومیبرند باین‌طریق پس‌از خاتمه عمل عمق قسمتهای خورده شده یکنواخت نخواهد شد (مثلاً درمنظره‌ها عمق آسمان معمولاً کمتر از سایر قسمتها است) بجای مس میتوان فلزات دیگری را بکار برد لکن درهرمورد باید تغییراتی درمحلول آسید بدهند درگراورسازی نیز ازاین شیوه استفاده‌کرده وگراورهای لازم را باین‌طریق تهیه‌کرده وبمرکب‌آغشته مینمایند ، سپس تحت فشار کافی‌صفحات کاغذی را برآن نهاده وطرح موردنظر را برآن منعکس مینمایند (مراجعه شود بحکاکی در شماره‌های قبل) .

سیلیس (Silice — Silca) از نظر شیمیائی اکسید سیلیسم (Silicon Dioxide) میباشد و قسمت اعظم مواد معدنی ازقبیل سنگ چخماق (Silex — Flint) وشن (Sable — Sand) ودرکوهی (Quartz) را تشکیل میدهد وبصورت شن برای تهیه شیشه بکار میرود – بطوریکه درمبحث آسیدها ودرحکاکی روی شیشه ذکر شده‌است آسید فلوریدریك (Hydrofluoric Acid) برسیلیس تأثیر میکند وباصطلاح آنرا میخورد ، واکنش شیمیائی این آسید براجسام سیلیس‌دار (مانند شیشه) تا حدودی پیچیده است ولی میتوان‌گفت‌که از تأثیر آنها بر یکدیگر گازی بنام

فلورور سیلیسم (Silicon Tetrafluoride) متصاعد شده واثر آن درجاهائی که آسید اثر ... است بجا میماند (برای اطلاع ازخواص این آسید و طرز استعمال آن وهمچنین روشی ... روی اجسام شیشه‌ای مراجعه شود بمبحث آسیدها درشماره‌های قبل) .

درتجارت جسم شفاف وروانی بنام شیشه محلول یاشیشه مایع (Verre Soluble — Water Glass) عرضه میشود که ازترکیب شیمیائی آن سیلیکات سدیم (Sodium Silicate) میباشد وموارد استعمال گوناگونی دارد ، مثلاً برای نگاهداری تخم مرغ بکار میرود ، ازاین ماده برای تهیه ... سنگهای مصنوعی استفاده میکنند ، اگر اشیاء سفالی یا سنگی را باین ماده بیالایند نه‌تنها از ... رطوبت بداخل آنها جلوگیری مینماید (Waterproofing) بلکه این اشیاء را درمقابل آتش ... محافظت میکند (Wireproofing) این جسم را درتجارت گاهی (Soluble Glass) نیز مینامند .

بعنوان مثال میتوان با استفاده از فرمول زیرین سنگهای مصنوعی شبیه گرانیت (Granite) تهیه نمود .

آهك (Chaux - Lime) یکصدقسمت – شیشه محلول سی‌وپنج‌قسمت – کوارتز یکصدو بیست قسمت وسنگریزه (شن نسبتاً درشت) یکصدوهشت قسمت اگر کمی اکسید فلزات رنگی نیز بمخلوط مزبور بیفزاید سنگهای مصنوعی با رنگهای گوناگون بدست میآید .

برای محافظت اشیاء سنگی بهتر است آنها را نخست بمحلولی از سیلیکات سدیم آغشته سپس با برسی که درمحلول کلرور کلسیم (Calcium Chloride) فروبرده بوده‌اند پرداخت نمایند.

شاخ (Corne — Horn) گاهی شاخ حیوانات مخصوصاً شاخ بعضی چهارپایان را برای تهیه آثار هنری وتهیه اشیاء ظریف بکار میبرند درقرون گذشته ازاین ماده برای تهیه انفیدان استفاده میکردند – گاهی نیز اوراق شفاف شاخ را برای محافظت صفحات کتب نفیس یا اوراق پارشمن (Parchement) بکار میبرند – برای پاك کردن اشیاء شاخی کثیف شده معمولاً از آب گرم استفاده میکنند وبرای مرمت اشیاء شاخی شکسته ممکنست چسبهای سلولوئیدی را بکاربرد (مراجعه شود بانواع چسبها درشماره‌های گذشته) برای پرداخت کردن اشیاء شاخی بهتر است بارجه چرخ پرداخت را بگرد گل‌سفید بیالایند وبا سرعت نسبتاً زیاد چرخ را بحرکت درآورند.

اشیاء شاخی ممکنست مورد هجوم حشرات واقع شوند ، دراین‌قبیل موارد برای محافظت آنها میتوان محلول دو درصد سوبلیمه در الکل را باموفقیت بکاربرد .

روشهای نامبرده در بالا را میتوان درمورد اشیاء ساخته شده از کاسه سنگ‌پشت نیز بکار بست .

شیشه (Verre — Glass) منظور از ذکر این مطلب در اینجا بیان و تشریح خواص شیمیائی وفیزیکی وطرق تهیه انواع شیشه نمیباشد بلکه منظور ذکر چند طریقه برای نگاهداری ومرمت اشیاء شیشه‌ای است .

اگر شیئی شیشه‌ای خراش برداشته وبطور سطحی مخطط شده باشد میتوان آنرا بکمك قطعه‌ای از جیر (Chamois Leather) که بگرد معروف بخاك پرداخت جواهر ... (Jeweller's Rouge) آغشته شده است باکمی فشار سائیده وتقریباً بحالت اصلی برگردانید البته خراشهائی راکه سبب بدنما شدن اشیاء نشده وبرعکس نشان‌دهندهٔ سن وقدمت اشیاء نیز میباشند نباید از میان برد (مانند خراشهائی که باگذشت زمان درپایه گیلاسهای پایه بلند قدیمی ظاهر میشوند) .

اشیاء شیشه‌ای معمولاً شفاف بوده ودرعین حال دارای جلا وصیقل سطحی نیز میباشند . چنانچه سطح آنها آبله‌گون شده وچاله‌دار شود . برای اعاده صیقل آنها میتوان بروشی که ... بالا اشاره شد متوسل گردید ، البته درحالت اخیر اجرای این روش دقت و حوصله زیادتری لازم دارد واشخاص کم‌حوصله میتوانند بجای این‌کار از روغن یا ورنی جلا استفاده نموده وصیقل اشیاء شیشه‌ای آبله‌دار را اعاده نمایند ، طبیعی است که موفقیت در روش اخیر بمراتب کمتر از روش پیشین میباشد .

چند نمونه گراور
و سیاه‌قلم

گاهی ظروف شیشه‌ای مخصوص نگاهداری آب کدر میشوند . تارشدن آنها بسبب رسوب تدریجی ترکیبات آهکی است برای برطرف کردن کدورت کافی است ابتدا آنها را برای مدت چند روز از آب باران یاآب مقطر پر کنند (ازآب لوله نباید استفاده شود) سپس با برسی که موهای نرمی دارد رسوب داخل ظرف را پاك نمایند . اگر رسوب آهکی بآسانی پاك نشد مقدار کمی جوهر نمك (آسیدکلرئیدریك) رقیق بآب داخل ظرف اضافه میکنند .

برای پاك کردن رسوب مواد آلی (Organic) از روی اشیاء شیشه‌ای آنها را درمحلول پنج درصدی از سود محرق (Sodium Hydroxide) فرو برده وپس‌از پاك کردن لکه‌ها ظرفهارا درآب جاری کاملاً می‌شویند – غالباً دراین‌موارد لازم است که صیقل وجلای قسمت‌های لك‌شده را اعاده نمایند برای این منظور بهتراست بروشی‌که دربالا بیان شده‌است اقدام نمایند.

برای پاك کردن لکه‌های ناشی ازمواد آلی برروی ظروف شیشه‌ای قدیمی بهتر است بجای سود محرق، مسواکی‌را بمحلول پنج‌درصدی از کربنات‌آمونیم (Ammonium Carbonate) فرو برده ولکه‌ها را بآرامی باآن پاك نمایند .

اکثر خمیرها وداروهائی‌راکه برای صیقلی کردن اشیاء فلزی دربازاریافت میشوند میتوان برای جلادارکردن اشیاء شیشه‌ای نیز بکار برد مشروط براینکه این‌مواد را بکمك قطعه‌ای از پارچه نرم برقسمت لك‌شده شیشه‌کشیده ومدتی بگذارند تا خشك شده و ورقه بسیار نازك جلاداری برشیشه رسوب نماید . بالاخره آنرا با قطعه‌ای از پارچه نرم وتمیز پرداخت نمایند برای تهیه مخلوط جلا میتوان مقداری منیزی کالسیند (Calcined Magnesia) را در بنزن (Benzene) که مایعی است فـرّار و در تجارت نوع تصفیه نشده آن بنام بنزول (Benzol)

ارائه میشود – این حلال غیر از بنزن معمولی است (Benzine) که از تقطیر نفت بدست میآید) حل میکنند تا بشکل خمیر وبعبارت بهتر نیمه مایع درآید ، چیزی که بدینطریق بدست میآید برای پرداخت کردن آئینهها وقاب عکسهای شیشهای وشیشههای پنجره ونظائرآن بسیار مفیداست .

برای تمیز کردن اشیاء شیشهای بهترین وسادهترین راه شستن آنها درآب گرمی است که بدان مقداری آمونیاك افزوده باشند بشرط آنکه بلافاصله آنها را با پارچه نرم وتمیزی خشك کنند.

مرمت کردن ظروف شیشهای کاری است کاملاً فنی ونسبتاً دشوار ، ظروف شیشهای نسبتاً ضخیم را میتوان مانند اشیاء چینی وسفالی پرچ کرد (روش عمل درشمارههای آینده تحت عنوان مرمت اشیاء چینی بیان خواهد شد) .

اشیاء شیشهای شکسته راممکنست باچسب مناسبی چسبانید (برای انتخاب چسب مراجعه شود بانواع چسبها درشمارههای قبل) .

اگر لبه ظروف شیشهای مخطط شده یا ترکهای کوچکی برداشته باشد ممکنست باچرخ خراطی ظریفی قسمتهای مخطط شده را خراطی کرده وتراشید . اجرای اینکار درمورد ظروف شیشهای تراشدار عمل تراز ظروف ساده شیشهای میباشد ودرموارد لزوم حتی میتوان باایجاد طرحها وتراشهای تازه شکل وفرم تزئینات ظرف را بکلی تغییرداد، بهمین جهت غالباً فروشندگان ظروف شیشهای وبلوری (Cristal) کارگاه کوچکی مجهز بانواع چرخهای خراطی دردسترس دارند تا ظروف بها دار آسیب دیده را مجدداً تراشیده وبشکل تازهای قابل ارائه نمایند – باید در نظر داشت که در بعضی اشیاء شیشهای قدیمی مانند شیشههای رومی خرابی وفساد بمراحل پیشرفتهتری مشاهده میشود واینکار بسبب وجود رطوبت وگازکربنیك در هوا ورسوب آن بر سطوح ظرف میباشد . در نتیجه واکنشهای شیمیائی قسمتی از شیشه تجزیه شده و نمك قلیا (کربنات سدیم Sodium Carbonate) وسیلیکات کلسیم (Calcium Silicate) بدست میآید – شیشههائی را که باینطریق آسیب دیدهاند باید بدفعات زیاد در آب مقطر فرو برده و ورنی سلولوئیدداری را روی آن بپاشند (انواع ورنیها بعداً ذکر خواهند شد) .

برای حکاکی روی شیشه چنانچه قبلاً نیز ذکر شده است ابتدا تمام سطوح وجوانب واطراف شیشه را با موم یا پارافین جامد کاملاً میپوشانند – سپس با قلم حکاکی طرح یا نقش موردنظر را روی موم حك میکنند تا شیشه نمایان شود ، آنگاه شیشه را درظرفی محتوی محلول آسید فلوریدریك (Hydrofluoric Acid) فرو میبرند ومدتی صبر میکنند تا آسید برقسمتهای عریان شیشه تأثیر نماید سپس شیشه را ازحمام آسید خارج کرده وموم را بکمك حرارت یا وسائل دیگر کاملاً پاك مینمایند دراینحال چنانچه قبلاً نیز درفصل آسید ذکرشده است قسمتهای خورده شده بشکل کدر وگود درسطح شیشه نمایان میگردد ودرصورتیکه بخواهند طرحها ونقوش حك شده شفاف باشد لازم است بجای فروبردن شیشه درمحلول آسید آنرا درمعرض بخارات ناشی از آسید قرار دهند (برای اطلاع ازجزئیات وشیوه کارمراجعه شود بآسید فلوریدریك درشمارههای قبل) .

اگر تهیه آسیدفلوریدریك از بازار دشوار باشد ممکنست آنرا بطریق زیرین تهیهنمود: گرد (Fluorspar) را که بشکل طبیعی بلورهای بیرنگ یا رنگین شده بوسیله ناخالصیهاست درظرف سربی ریخته وپسازافزودن جوهر گوگرد (آسیدسولفوریك) بملایمت حرارت میدهند چون گرد نامبرده بالا از نظر شیمیائی فلوروركلسیم (Calcium Fluoride) میباشد دراثرجوهر گوگرد تجزیه شده وآسید فلوریدریك متصاعد میگردد از بخارات حاصل نهتنها برای حکاکی روی شیشه بلکه گاهی نیز برای زدودن رنگ فلزات استفاده میشود .

اگر لکههائی در داخل ظروف شیشهای پدید آمده باشدکه با وسائل دیگر زدوده نشود بهترین راه برای پاك کردن عبارت از بکاربردن آسید مزبور میباشد ، باینطریق که ظرف را برای مدت سی ثانیه با محلول دو درصد آسید فلوریدریك مجاور نموده وپس از خالی کردن آسید ظرف شیشه را چندین دفعه زیر شیرآب میشویند .

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

...ه ۱۳۴۷ دوره جدید – شمارهٔ هفتاد و یک

شماره

مدیر ... دکتر ...

طرح و تنظیم ...

نشریهٔ ... هنر و فرهنگ

پارسه‌گرد آرامگاه کوروش بزرگ

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

کلمهٔ پاسارگاد ازواژهٔ یونانی درزبان‌فرانسه‌گرفته شده . استاد بهرام فره‌وشی عقیده داردکه «گرد» به معنای شهراست وبنابراین ممکن‌است این شهر درقدیم «پارسه‌گرد» نام داشته است . امروز هم ما شهرهایی مانند اندوجرد درکرمان یا بروجرد وغیره درنقاط دیگر ایران داریم وآنطوری‌که استاد فره‌وشی شفاهاً به بنده‌گفتند واژهٔ «گورود» در انتهای نام شهرهایی ازروسیه مانند پتروگراد یا لنینگراد وغیره به همین معنی است . بنابراین اجازه بفرمایید‌که ما دراین مقاله نام این شهرراکه تاکنون چندین‌بار عوض شده «پارسه‌گرد» بخوانیم .

وقتی ازاصفهان بطرف شیراز میرویم پس‌ازدهکدهٔ دهبید روستای زیبای قادرآباد به چشم میخورد وسپس بعداز طی مسافت ده‌کیلومتر ازقادرآباد وپیش‌ازرسیدن به دهکدهٔ سرسبز سعادت‌آباد درطرف راست به جاده‌ای برمیخوریم‌که بطرف دشت مرغاب میرود . دراینجا ازمیان زمین‌های زراعتی عبورمیکنیم تا به‌آبادی مادرسلیمان میرسیم وبناهای تاریخی «پارسه‌گرد» ازهمین محل شروع میشوند .

آقای استروناخ دانشمند باستان‌شناس انگلیسی درمجلّد دوم مجله‌ای‌که بنام «ایران» بزبان انگلیسی درلندن چاپ میشود توضیح بسیار دقیقی از بناهای تاریخی «پارسه‌گرد» داده است .

دراین توضیح یادآوری میشودکه برای رسیدن به‌آبادی مادرسلیمان باید ازرودخانهٔ پلوارعبورکنیم وآرامگاه‌کوروش بزرگ درمغرب آبادی مادرسلیمان قراردارد .

راجع به‌آرامگاه‌کوروش بزرگ تاکنون مطالب زیاد گفته شده‌است وحتی بسیاری ازدانشمندان منکر این شده‌اند که این بنا آرامگاه‌کوروش بوده باشد .

آندره‌گدار درکتاب هنر ایران صفحهٔ ۱۳۹ ترجمهٔ دکتر حبیبی مینویسد : «هنگامی‌که‌کوروش درلشکرکشی برعلیه «ماساژت‌ها» دردشت‌های واقع درمشرق دریای خزر درسال ۵۲۹ پیش‌ازمیلاد درگذشت جنازه‌اش به پازارگاد آورده شد واورا درآرامگاهی‌که برای خود ساخته بود قراردادند» .

بدون شك آقای‌گدار این نظررا ازنوشته‌های یونانیان نقل میکند (شاید ازهرودوت) ولی باید متوجه بودکه ماساژت‌ها درشمال قفقازبودند نه درشمال شرق‌ایران ومعلوم نیست چطور هرودوت این اشتباه راکرده وحتی رود «ارکس» راکه این اقوام درشمال‌آن زندگی میکردند با رود «یاکسارت» یعنی آمودریا اشتباه‌کرده است . اصولاً بعضی ازدانشمندان عقیده دارندکه‌تمام‌کتاب هرودوت‌ازخودهرودوت‌نیست ونویسندگان رومی درآن دخل‌وتصرفاتی‌کرده‌اند . آقای‌گدار باز ازقول نویسندگان یونانی‌اضافه میکند : «این مقبره ساختمان‌کوچکی ازسنگ است‌که قاعدهٔ آن تقریباً چهارگوش است وسقف آن بصورت خرپشته است وروی سکوی هرمی‌شکلی ساخته شده است وبلندی سنگ‌چین‌های آن به نسبت بلندی قامت انسان است» .

مطلبی‌که بانو «بدا گدار» درضمن یك سخنرانی درسال ۱۹۴۳ ذکرنموده جالب‌تر است . وی میگوید : «آریستو بول وقتی بنابردستور اسکندر واردآرامگاه‌کوروش شد» (آریستو بولوس تاریخ‌نویس‌اسکندربودکه همراه‌وی‌درلشکرکشی‌هایش میرفت) . «این آرامگاه درباغ مشجری انبوه ازدرختان قرار داشت‌که مسافران درزیرسایهٔ آن درختان استراحت میکردند وسپس برای ادای احترام به پادشاه درگذشته ، خودرا مهیا مینمودند ، زیرا مردم ایران واقعاً بانی دودمان هخامنشی را ازجان‌ودل میپرستیدند» وهنوزهم چوپانانی‌که‌گله‌های خودرا دراین ناحیه میچرانند هروقت به این‌آرامگاه میرسند سه مرتبه گلهٔ خودرا بدور آرامگاه میگردانند و شیرگوسفندشان را به دیوارآرامگاه میپاچند .

گفتهٔ آریستو بولوس هم مستقیماً بدست ما نرسیده‌است وبوسیلهٔ «آرین» و «استرابون» نقل شده وبصورت خلاصه‌ای درآمده است . بقیهٔ ترجمهٔ متن‌آن بقرار زیر است :

« . . . سپس اسکندر به شهر پازارگاد رسیدکه یکی ازمکان‌های اقامت قدیمی شاهنشاهی بود . وی قبرکوروش‌را دیدن‌کرد . این آرامگاه عبارت بود ازبرج کوچکی‌که درمیان باغ مشجری قرارداشت بطوری‌که تقریباً درمیان درختان

بالا راست – قسمتی ازستونهای یکی ازکاخهای پارسه‌گرد پائین – بخشی ازنقوش برجستهٔ دیوار غربی‌کاخ مزبور چپ – نقش فرشته بالدار در پارسه‌گردکه اشتباهاً به عنوان نقش کوروش بزرگ وانمود شده است

مخفی شده‌بود . آرامگاه درقسمت‌پایین‌کاملاً ازتخته سنگهای بزرگ‌بود ودرقسمت بالا بهخرپشته‌ای منتهی میگردید ومدخل آن بسیار باریك بود . آریستو بولوس داخل آرامگاه شد» (بنابردستور اسکندر) .

اینجا هم نقطهٔ استفهامی هست . مگر اسکندر خودش میترسید داخل آرامگاه شودکه به آریستو بولوس دستور داد وارد آرامگاه شود ؟ شکی‌نیست‌که اگرآریستوبولوس خودش راست‌گفته باشد (چون نویسندگان قدیم یونان بسیار دروغها گفته‌اند) لااقل آرین یا استرابون هم دروغهایی به‌آن اضافه کرده‌اند . ولی بالاخره دراین نمیتوان شکی داشت‌که اینها آن آرامگاه را دیده‌اند (وبدون تردید آنرا غارت‌کرده‌اند . چون این عادت یونانیان قدیم بود) . استرابون ازقول آریستو بولوس اضافه میکند : «درآنجا تختی وجود داشت» (ازطلا که بدون شك سربازان اسکندر آنـرا به‌چپاول برده‌اند) «ومیزی ازطلا بود وروی میز جامهایی برای آشامیدن بود ویك تابوت زرین نیز قرارداشت» . (این مطلب امکان دارد چون اگرتابوت ازسنگ بود یا درمحل باقی میماند یا اگرهم آنرا می‌شکستند لااقل قطعه‌های آنرا بیرون میانداختند وحال

اینکه چنین قطعاتی اکنون دراطراف آرامگاه وجود ندارد . بنابراین بازهم باید بگوییم که سربازان اسکندر که تشنهٔ طلا بودند وبرای همین به ایران آمده‌بودند آنرا قطعه قطعه کردند وبه غارت بردند). بقیهٔ گفتهٔ آریستو بولوس بقرار زیراست: «ونیز تعدادی لباس وجواهرات با سنگ‌های قیمتی درآنجا وجود داشت» . (آیا شما میتوانید تصور کنید که جناب آریستو بولوس وسربازان اسکندر به‌این جواهرات نگاه‌های حسرت‌آمیز کردند ولی به‌آنها دست نزدند).

«آرین» ازقول آریستوبولوس یك دروغ شاخ‌دار نقل میکند : «تمام این اشیاء درملاقات اول آریستو بولوس دراینجا وجود داشت ولی بعداً مفقود شد وفقط تخت وتابوت برجای مانده بود» (مقصود «آرین» این بودکه اسکندر با لشکریانش پس‌ازدیدن آرامگاه‌کوروش به افغانستان وهندوستان رفتند ووقتی ازآنجا مراجعت میکردند تا به بابل بروند دیدندکه این اشیاء غارت شده‌است). «ولی تخت وتابوت هردو را شکسته بودند وجسد را ازتابوت زرین بیرون انداخته بودند». آریستوبولوس اضافه میکند : «این‌کاررا نمیتوان به ساتراپ آن ناحیه نسبت داد بلکه‌کار دزدانی‌بودکه آنچه را میتوانستند ربوده بودند ولی تخت وتابوت زرین را نتوانسته بودند ببرند وآنرا شکسته بودند . بهرحال این دزدی هنگامی انجام‌گرفته بودکه یك دسته نگهبانان دایماً درآنجا حضور داشتند واین نگهبانان مُغ‌ها بودندکه روزی یك‌گوسفند برای مصرفشان داده میشد وهرماه نیز به‌آنها یك اسب میدادند» . (مقصود جناب آریستو بولوس این است‌که این‌کاررا همان ایرانیان با همدستی نگهبانان آرامگاه انجام داده‌اند ومنطقاً ممکن‌نیست که ایرانیان آن زمان‌که هنوز یادگار خوبی‌های‌کوروش فراموششان نشده بود چنین‌کاری را انجام داده باشند). باز به‌گفتهٔ آریستو بولوس ادامه میدهیم «ولی عزیمت اسکندر بطرف هند موجب اختلال واغتشاش دراین ناحیه شده بود ودرضمن بدبختی‌های دیگرکه اتفاق افتاد این عمل زشت نیز انجام‌گرفت» .

بعد آریستو بولوس اضافه میکند : «درآن آرامگاه کتیبه‌ای‌بودکه درآن‌نوشته شده‌بود «ای عابر . . . من‌کوروش هستم . . . شاهنشاهی را به پارسی‌ها داده‌ام وبرآسیا حکومت کرده‌ام . . . پس به‌گور من چشم طمع نیانداز . . .» (نقل از استرابون ۱۵ – ۳ – ۲۷).

این فرمایشات جناب استرابون نقل ازآریستوبولوس بسیار جالب است ولی دربعضی مطالب‌آن شك وتردید هم میتوان داشت زیرا اولاً تاریخ‌نویسان اسکندر همواره‌کوشش کرده‌اند ایرانیان راکوچك‌نشان‌دهند وهنوزوقتی شماسیاحت به یونان میروید درجلگهٔ ماراتن محلی را می‌بینیدکه مانند تپه‌ای برآمـده است و بدروغ یا راست میگویند در اینجا

ساختمان معروف به برج پارسه‌گردکه شباهت زیاد به‌کعبهٔ زردشت درنقش رستم دارد وبعضی‌ها تصورکرده‌اندکه آتشگاهی بوده است

همان ۳۰۰ نفرکه دربرابر پنج میلیون «بارباز» (مقصود م هستیم) کشته شدند وازآن دفاع نمودند مدفون‌اند. خوب بو ماهم یك‌چنین‌پشته‌ای درتخت‌جمشید درست میکردیم ومیگفتیم اینها همانهایی هستندکه چند هفته خانهٔ پدریشان را دربرابر قشون اسکندر حفظ‌کردند واسکندر پس‌ازکشتن آنها پایتخت ایران ما را آتش زد . . . وغیره . ولی ما امروز مانند شاهنشاهمان بیشتر مایلیم‌که حتی با دشمنانمان مهربانی‌کنیم وعقده‌هایی برای بهم خوردن دوستی میان ما وملل دیگر ایجاد ننماییم .

ملاحظه بفرمایید‌که اسکندرکه فقط برای‌کسب شهرت وطلا به ایران آمده بود ازاین محل عبورمیکند وبه این اشیا قیمتی دست نمیزند ولی همینکه او میرود ایرانیان آنرا غارت میکنند درحالی‌که همین ایرانیان مدت دویست سال همین آرامگاه را حفظ‌کردند وحتی درموقع حملهٔ اعراب به ایران

برای حفظ احترام آن آرامگاه آنرا به عنوان قبر مادرسلیمان معرفی کردند .

اما چه نتیجه‌ای ازاین گفتهٔ استرابون میتوانیم بگیریم : اولین نتیجه این‌است که استرابون هم عقیده داشته است که این آرامگاه ازکوروش بزرگ است . دوم اینکه اگر نقل قول ازآریستوبولوس حقیقت داشته باشد بدون شك این آرامگاه ازکوروش بوده است .

اما اینکه هرودوت میگویدکوروش بدست ماساژتها درشمال شرقی ایران کشته شد قابل قبول نیست زیرا خود او درمکان دیگری ماساژتها را درشمال قفقاز قرار میدهد . احتمالاً کوروش درجنگ با سکایی‌ها یاآنهایی که ما تورانیان میگوییم وفردوسی ازآنها صحبت کرده‌است کشته شده‌است آنها ترك نبودند بلکه اقوامی هم‌نژاد با پارس‌ها بودندکه آنها هم به دنبال مراتع برای گوسفندهاواسبهایشان میگشتند وکوروش برای اینکه ازهجوم آنها به ایران جلوگیری کند به دنبال آنها درصحراهای مشرق دریای خزر کشیده شد وبدون‌اینکه شکست بخوردکشته شد زیرا آنها با روش جنگ‌وگریزمقابل کوروش آمده‌بودند وچون درخود قدرت مقاومت‌نمیدیدند بقسمتهای شمالترآن صحراهاگریختند ودردورانهای بعد تحت نامهای دیگری(مثلاً شاید تحت نام پارتها) بالاخره وارد سرزمین ایران شدند وحکومت را دردست گرفتند .

مطلب دیگراینکه اگرکوروش درشمال‌شرق ایران کشته شد احتمالاً جسد اورا مومیایی کردند وبه «پارسه گرد» آوردند ونظیر این کاررا ما درپازیریك مشاهده میکنیم زیرا جسد مومیایی شدهٔ صاحب‌آن آرامگاه اکنون درموزهٔ لنینگراداست.

پروفسورگیرشمن درصفحهٔ ۱۳۲ ترجمهٔ کتاب هنرایران که اخیراً اززیرچاپ بیرون آمده میگوید «هنر پاسارگاد دنبالهٔ هنر مسجد سلیمان است ولی بااین حال تفاوت زیاد میان دوبرنامهٔ ساختمانی دراین دواقامتگاه شاهی موجود است . فقط شهرت روزافزون کوروش بزرگ میتواند موجب این اختلاف باشد» .

«مجموع ساختمان‌پاسارگاد روی‌فضایی‌بطول دوکیلومتر ونیم برپاگردیده است . کاخهای‌واقعی که باسنگهای‌تراشیده ونقوش برجسته ساخته شده است از زمانی است که کوروش بزرگ مالك‌کشور ماد وپارس‌گردید(۵۵۰ پیش‌ازمیلاد). درآن موقع پاسارگاد فقط دژ محکمی بودکه پادشاه تابع مادها درآن سکونت میکرد ولی بعداً به پایتخت شاهنشاهی مبدل گردید» .

«اینطور بنظرمیرسدکه این‌کاخهای جدیدکه دردشت ساخته شده‌اند وحصاری اطراف آنهاکشیده شده است بنابر برنامهٔ معینی ساخته شده باشد» .

«دروازهٔ اصلی کاخ کوروش درگوشهٔ جنوب شرقی حصار پاسارگاد قرارداشته وعبارت بوده است ازیك تالارکه دو ردیف ازچهارستون درزیرسقف آن پایدار بوده است . درطرفین دروازه‌های اصلی‌که درقسمت‌کم‌عرض حصار باز میشدندگاوهای بالدار عظیمی قرارداشتند . ازدروازه‌های کم‌عرض‌ترکه روی دیوارهای طویل قرارگرفته بودند فقط يك پایهٔ سنگی‌باقی‌مانده وروی‌آن نقش‌برجستهٔ فرشتهٔ بالداری را نشان داده‌اندکه چهاربال دارد ولباس او از نوع لباس ایلامی‌هاست وتاج خاصی‌برسردارد که شبیه بتاجهای رب‌النوع «هوروس» درمصر است . درابتدای قرن‌نوزدهم هنوزکتیبه‌ای بالای این فرشته بالدار چنین خوانده میشد «من‌کوروش هخامنشی» .

این مطالبی بودکه آقای‌گیرشمن درکتاب هنر ایران

آثارباقیمانده ازآتشکده‌ای درپارسه‌گرد

آرامگاه کوروش درپارسه گرد

نوشته است ولی من شخصاً مدت یك هفته این سنگ را درمحل خود بررسی نمودم وبه این نتیجه رسیدم که امکان نداشته است که کتیبه‌ای بالای این سنگ وجود داشته باشد . بنظر من اینطور رسید که یکی ازمسافران انگلیسی درقرن ۱۸ این محل را بازدید کرده است و کتیبه‌ای را که هنوز روی یکی ازجرزهای سنگی دراین محل بخط میخی موجود است درکتابی که منتشر نموده نقاشی کرده است وضمناً فرشتهٔ بالداری راهم که روی جرز دیگری بوده رسم نموده است . دانشمند دیگری که هیچ‌وقت به ایران مسافرت نکرده و «دوبو» نام دارد وفرانسوی است کتاب آن نویسندهٔ انگلیسی را خوانده ومعلوم نیست بچه علت درکتاب خود آن کتیبه را بالای آن فرشتهٔ بالدار قرارداده است . بعداً دیگران کتاب دوبو راخوانده‌اند ووقتی به پاسارگاد آمده‌اند دیده‌اند که آن کتیبه بالای آن فرشته نیست وبعضی بدخواهان گفتند که پروفسور هرتسفلد که مدت بیست سال دراین نواحی به تحقیق میپرداخت آنرا ربوده است . اکنون شما هم میتوانید به پاسارگاد مسافرت کنید وبالای این سنگ بروید وآنرا کاملاً بررسی کنید واستنباط خواهید کرد که امکان نداشته است قطعه سنگی ازآنرا جدا کرده باشند .

بعلاوه دلایل منطقی نیز این مطلب را تأیید میکند : یکی اینکه با چه وسیله این قطعه سنگ راکه قطرآن زیاد است شکسته‌اند . دیگراینکه این کتیبه به چه درد هرتسفلد یا شخص دیگر میخورده است و بالاخره اگر خدای ناکرده پروفسور هرتسفلد چنین قطعه سنگی را ربوده باشد وبوسیله‌ای به خارج ایران برده باشد اکنون که او به دنیای دیگر رفته باید آن قطعه سنگ را درگوشه‌ای ازجهان بدست بیاوریم وبفرض اینکه آنرا پیدا کردیم چه ارزشی خواهد داشت .

من این مطلب را به آقای گیرشمن گفتم ولی ایشان نپذیرفتند وجواب قانع‌کننده‌ای هم بمن ندادند وچون من برای ایشان احترام زیاد قائل هستم دراین امر اصراری نورزیدم .

بهمین طریق مطلب دیگری راجع به جسد کوروش گفته‌اند که بهرطریق خالی ازصحت است ازنظرعلمی ومنطقی است وآن این است که گفته شده‌است که جسد کوروش درزیر خرپشتهٔ بنا قرار داشته .

اصولاً این فرض برای شاهنشاهی مانند کوروش که پیشاپیش لشکریانش به جنگ میرفت توهین‌آمیز است که پس ازمرگ ازترس اینکه جسدش را باصطلاح گوربگور نکنند زیرخرپشتهٔ آرامگاه با همسرش مخفی شود . درحالی که همانطوری که درصفحات پیش گفتیم ملاحظه شدکه یونانیان جسد کوروش را درمحل خود دیده‌اند وحتی بقول خود آنها پس ازمراجعتشان ازهند استنباط کردند که جسد مفقود شده‌است وتابوت طلا شکسته شده‌است (جملهٔ آخررا اینطور تعبیر کنید که سربازان اسکندر جسد را ازبین بردند وتابوت طلا را قطعه قطعه کردند ومیان خود قسمت کردند) .

بعلاوه کدام یك ازشاهنشاهان هخامنشی چنین کاری درمورد آرامگاهشان کرده‌اند که کوروش نخستین آنها باشد. ماآرامگاه تمام پادشاهان هخامنشی حتی آخرین آنها داریوش سوم را میشناسیم ومی‌بینیم که تابوت‌های سنگی آنها هنوز برجاست ودربالای آرامگاه‌هایشان مخفی گاهی وجود ندارد . بنابراین باید این فرضیه را بکلی باطل تلقی کرد .

راجع به آرامگاه کوروش بازهم مطالبی هست که میتواند گفته شود ولی من ترجیح میدهم بجای آن تعدادی ازعکس‌هائی را که در کتاب مجلهٔ «ایران» بوسیلهٔ دانشمند محترم آقای « استروناخ » تهیه شده به خوانندگان ایـرانی این مجله نشان دهم وبنابراین این مطلب را باهمین مختصر پایان میدهم .

جمال نقاش اصفهانی

محمدحسن سمسار
موزه‌دار موزه‌ی هنرهای تزئینی

زنده‌ایم بر من وتو گفتگو کنند   از بعد ما حدیث من و تو نکو کنند
...ن روزگار، کش همه کس ذم همی کند   وانگه چودرگذشت همه یاد او کنند

در تاریخ هنر ایران ، بنام هنرمندانی که بگفته حافظ ...مانی «بچندین هنر آراسته‌اند» بسیار برمیخوریم . یکی از ...ارج‌ترین آنها ، جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی ، ...هور «بجمال نقاش» است . جمال‌الدین محمد شاعری توانا ، ...شی بسزا ، وزرگری چیره‌دست بود .

زندگی‌سراپا اندوه ورنج جمال‌الدین محمد را ، هاله‌ای ابهام دربرگرفته است . ازآغاز وانجام زندگی او ، جزآنچه اشعارش میتوان درك کرد اطلاعی نداریم . جای شگفتی نیست . چه ارج وارزش او را نیز چون دیگر هنرمندان ...گ جهان ، تا زنده بودکسی نشناخت . این اندوه گران ...یوه ناپسندیده مردمان را ، جمال‌الدین دراین‌دوبیت بخوبی ...ن‌کرده است .

تا زنده‌ایم بر من و تو گفتگو کنند
از بعد ما حدیث من و تو نکوکنند
چون‌روزگار، کش همه کس ذم همی کند
وانگه چودرگذشت همه یاد اوکنند

محل تولدش اصفهان است . درگمنامی دیده بجهان ...ود ، با رنج و اندوه از نامردمیهای مردم روزگار خویش ...ختی زندگی کرد ، وسرانجام نیز با بارگران اندوه ودرد ...یش دراصفهان درگذشت. شگفتاکه ازاین هنرمندگرانقدر، ...ك گوری نیز بجای نمانده است ، تا بدانیم که دستها ودهان ...ربار او را ، خاك کدام گوشه اصفهان در کام خود اسیر ...ده است .

اما چنانکه شیوه روزگار است ، مرگ هنرمند همیشه از شهرت اوست . چه‌بسا ، قرنها از مرگ هنرمندی سپری ... تا هنراو شکوفا گشته وارزش واقعی‌او ظاهر گردیده‌است.

جمال‌الدین نیز ازاین دسته هنرمندان بود . اگرچه زمان حیات ، در سراسر ایران شهرت داشت ، ولی چنانکه ...ه وشاید قدر وی شناخته نبود .

چنانکه گفتیم جمال‌الدین محمد شاعری بزرگ ، نقاشی چیره‌دست ، و زرگری بسزا بود . امـا شهرت شاعری او هنرهای دیگر وی را تحت‌الشعاع قرار داده است . تا جائی‌که کمترکسی است‌که جمال‌الدین محمد را بعنوان یك نقاش ، یا یك زرگر توانا ومشهور دوره سلجوقی بشناسد . اهمیت وی از نظر تاریخ هنرنقاشی این است‌که ، وی نخستین نقاش بنام ایران پس‌از اسلام است‌که ، از زندگی او دانستنی‌های‌کوتاه ومختصری در دست داریم .

درمتون تاریخی ایران پس‌از اسلام ، تنها بنام یك‌نقاش برمیخوریم‌که از نظر زمان مقدم برجمال نقاش اصفهانی است. وی حکیم ابونصر عرّاق است . ابونصر معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است .

نوشته‌اندکه سلطان محمود ابن‌سینا و ابوسهل مسیحی وابوریحان وابوالخیر را از خوارزمشاه خواست . دونفراول ازرفتن به نزد سلطان اجتناب‌کرده وگریختند .

چون هدف سلطان محمود ازاین دعوت بیشتر آوردن ابوعلی‌سینا نزد خود بود ، به‌ابونصر عرّاق نقاش دستور داد ، تاصورت ابوعلی را برکاغذکشیده ونقاشان دیگر را بفرمود تا چهل صورت ازروی آن ساختند ، وبامنشور وفرمان باطراف فرستاد ، وبعاملین خود دستور داد تاهرجا صاحب تصویر راکه ابوعلی‌سینا نامدارد یافتند اورا نزد وی فرستند[1] .

ابونصرعرّاق بنابنوشته چهارمقاله «درعلم‌ریاضی وانواع آن بطلمیوس بود[2]» .

جمال‌الدین محمد ازراه شعرهای پرمغز خود ، در زمان حیات باوج شهرت رسید. شعرای بنامی چون خاقانی‌شیروانی، ظهیرالدین فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، رشید وطواط ودیگر شعرای معاصر او در وصفش قصاید شیوا سروده‌اند .

---

۱ – در اینجا بایستی از دوست دانشمندم آقای یحیی ذکاء که یادداشتهای خود را درباره ابونصر عرّاق در اختیار بنده گذاشتند سپاسگزاری‌کنم .

۲ – نگاه‌کنید بچهارمقاله ولغت‌نامه دهخدا .

تذکره‌نویسان پس‌از او نیز ، همگی در بلندی مقام وی داد سخن داده‌اند . عوفی می‌نویسد : «در لطف طبع یگانه ودر فضل وهنر نشانه ، زرگری که آفتاب درصنعت صیاغت شاگرد خردکاری او بودی وماه فلك نور از پرتو ضمیر او ربودی ، چمن فضایل بزهرات مکارم اخلاق آراسته واز خاشاك رذایل پیراسته[3] .

آذر درآتشکده جمال‌الدین‌محمد را « از افاضل مشهور اصفهان ، بلکه افضل فصحای جهان میداند»[4] .

هدایت در ریاض‌العارفین می‌نویسد :

«درفضایل وکمالات یگانه آفاق ، جامع علوم معقول ومنقول . والد کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی است . از تصوف وحکمت بهرهٔ وافی وحاصل وافر دریافته ، و ایام عمر را بعزلت ومجاهدت میگذرانیده . فاضلی است نحریر وادیبی‌است بی‌نظیر ، فرزانه‌ایست هوشیار و سخنوری است بزرگوار . دراغلب فنون اهل حرفت نهایت قدرت داشته ، و دیوانش قریب به‌بیست هزار بیت»[5] .

دراینجا گفتگوی ما پیرامون زندگی ادبی جمال‌الدین محمد نیست . بلکه کوشائیم تا وی را درچهره یك نقاش ویك زرگر بشناسیم .

اما مقام ادبی‌وی آنچنان‌است‌که بدین‌سادگی‌نیز نمیتوان ازآن گذشت . زیرا جمال‌الدین محمد از نام‌آورترین شعرای تاریخ ادب ایران است .

مقام وی بسبب سادگی اشعار ، تنوع‌کلام ، ومهارت درایجاد مضامین تازه بسیار والاست . «خاصه درغزل‌که دراین نوع بمرحله بلندی از کمال نزدیك شده ، و مقدمه ظهور غزلسرایان‌بزرگ قرن‌هفتم ، خاصه سعدی قرارگرفته‌است.»[6]

قطعه زیر شاهدی است گویا برروانی کلام جمال‌الدین محمد .

یـا ز چشمت جفا بیاموزم
یا دلت را وفـا بیاموزم
پرده بردار تا خلایق را
معنـی والضحی بیاموزم
تو زمن شرم و من زتو شوخی
یـا بیاموز یـا بیاموزم
نشوی هیچگونه دست آموز
چکنم تـا ترا بیاموزم ؟
بکدامین دعات خواهم یافت ؟
تا روم آن دعا بیاموزم .

شاید برای نشان دادن مقام ادبی جمال‌الدین محمد همین مختصر کافی باشد .

اما شهرت جمال‌الدین محمد بعنوان یك نقاش کمتر از شهرت وی درشاعری نبود . معاصرینش وی را بنام «جمال نقاش اصفهانی» می‌شناختند .

درکار زرگری نیز چنین بود تا جائی‌که جمال‌الدین محمد خودرا «شاعرزرگر» می‌نامیده است .

چنانکه‌گفتیم دراصفهان دیده بدنیا گشود . از تاریخ تولد وی اطلاعی‌دردست‌نیست ، وآنچه درباره‌کودکی وجوانی او میدانیم نیز بسیار ناچیز است .

آنچه مسلم است درآغاز جوانی وقبل ازآنکه بکسب علم متداول زمان‌خود چون ادبیات ، عربی، حکمت وفقه بپردازد ، فنون نقاشی وزرگری آموخته وباین دوهنر اشتغال داشته‌است.

پسرش‌کمال‌الدین درقصیده‌زیرکه درمدح یکی‌از صدور زمان خود سروده است میگوید :

ای بزرگی‌که چومن راه مدیحت سپرم
همه بر شارع اقبال بود رهگذرم
نیست پوشیده‌که در عهد صدور ماضی
رخت زی مدرسه آورد ز دکان پدرم
ازکرم عذر چه‌گوئی‌که در ایام تو من
از میان علمـا رخت ببازار برم

چه عاملی جمال‌الدین محمد را ازدکان بمدرسه کشاند ، روشن نیست . اما زمان آنرا باید درآغاز جوانی وی دانست. جمال‌الدین محمد بزودی درکارکسب علوم بکمال‌رسید. وازآن پس بکار شاعری پرداخت . خود وی دراین‌باره‌گوید :

حرص ثنای تو کرد شاعرم ار نی
شرع بدی پیشتر ز شعر شعارم[7]

درکار شعر وشاعری نیز ، بسرعت بمرحله عالی رسید. بدین‌سان هنوز بسیار جوان بودکه توشه‌ای گران از علوم وهنرهای‌گوناگون چون ، شاعری ونقاشی وزرگری اندوخته داشت .

خود وی‌گوید :

نارسیده ز هنر گشته تمام
راست همچون مه در منتصفم[8]

بااینهمه هنر وی بسیار فروتن بود .

علوم شرعی معلوم هرکس است‌که من
ز هیچ چیز دراین شیوه کم قدم نزنم
حدیث فضل رها کن که من نمی‌گویم
وگر چه می‌رسدم لاف فخر هم نزنم

---

۳ – لباب‌الالباب ص ۵۳۹ .
٤ – آتشکده آذر ص ۹۲۹ .
٥ – ریاض‌العارفین ص ۲۹۲ .
٦ – تاریخ ادبیات ایران ، دکتر صفا – ص ۷۳۳ .
۷ – ص ۲٦٤ دیوان جمال‌الدین .
۸ – ص ۲٤٦ دیوان جمال‌الدین .

شاید بتوان با واژه‌ها وجمله‌ها ، فروتنی وبزرگی روح هنرمندی ، چون جمال‌الدین محمد را توصیف کرد . اما عزت نفس ، وبلند طبعی وی را از اشعارش بخوبی میتوان دریافت .

درمیان آثار او قصایدی چند درمدح معاصرینش وجود دارد . اما این مدایح ، هرگز صورت تملق وچاپلوسی بخود نگرفته است .

وی از درخواست جاه ومال ، وخم کردن گردن دربرابر صاحبان زور وزر گریزان بود .

بآفتاب سر من اگر فرود آید

برآن‌سرم که زگردنش‌دربایم زود

جمال‌الدین محمد ، بنا بنوشته صاحب ریاض‌العارفین بیشتر عمررا درعزلت وگوشه‌نشینی گذراند. عوامل گوناگونی را میتوان درگوشه‌گیری وی مؤثر دانست.

ازهمه مهمتربلندنظری‌او بود، که بخلاف دیگرمعاصرینش تن بمدح وثنای بی‌جای صاحبان زر وزور نمیداد . سبب دیگر بی‌نیازی جمال‌الدین محمد ازاین‌گروه بود . زیرا وی از هنر نقاشی وزرگری‌خود امرارمعاش میکرد نه ازراه مدیحه‌سرائی. وضع نابسامان اجتماعی روزگار وی نیز ، در گوشه‌نشینی و انزوای وی بسیار مؤثر بود . اگرچه در اشعار وی این نابسامانی ، وآشوب بخوبی هویداست ، اما بدنیست جمله‌ای چند دراین باب ازکتاب راحةالصدور ، نوشته محمدبن علی‌بن سلیمان راوندی ، که معاصر جمال‌الدین محمد است نقل‌کنیم .

وی می‌نویسد :

«علما را چندان افتاد ازاین بنیاد، که هیچ را زبان‌گفتار نماند ، وچون علما را حرمت نماند ، کس بعلم خواندن رغبت نمی‌نماید . ودرشهور سنه ثمان وتسعین وخمسمائة ، در جمله عراق‌کتب علمی واخبار وقرآن به ترازوی می‌کشیدند ویك من نیم دانگ میفروختند ، و قلم ظلم و مصادرات بر علما ومساجد ومدارس نهادند ، وهمچون از جهودان سرگزیت ستانند ، درمدارس از علما زر میخواستند.»[۹]

وضع اجتماعی اصفهان در زمـان جمال‌الدین بشدت نابسامان بود .

تزویر ودروغ ، جور وفساد رواج داشت ، و از همه دردناکتر آنکه اختلاف بین حنفیان و شافعیان ، اصفهان را بصورت صحنه جدالی دایمی درآورده بود . وهرروزگار بقتل وغارت میکشید .

روح حساس هنرمندی چون جمال‌الدین بشدت ازاین نابسامانی آزرده بود ، و قصیده مشهور زیر نماینـده این آزردگی است .

الحذر ای عاقلان ، زین وحشت‌آباد الحذر

الفرار ای غافلان ، زین دیومردم الفرار

ای عجب دلتان بنگرفت‌و ، نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن ، زین آبهای ناگوار

عرصه‌ای نادلگشا و ، بقعه‌ئی نادل پسند

قرضه‌ئی ناسودمند و ، شربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و ، آفات در وی پادشا

ظلم در وی قهرمان و ، فتنه در وی پیشکار

امن در وی مستحیل و ، عدل در وی ناپدید

کام در وی نادر و ، صحت در او ناپایدار

روز را خفاش دشمن ، شمع را پروانه خصم

جهل‌را در دست تیغ و ، عقل را در پای خار

شیررا ازمور ، صد زخم، اینت‌انصاف‌ای‌جهان

پیل‌را ازپیشه‌صدرنج، اینت‌عدل‌ای روزگار

آخر اندر عهد تو این قاعدت شد مستمر

درمساجد زخم چوب و ، درمدارس گیرودار

. . . .

اگر لکنت‌زبان جمال‌الدین محمد را برعوامل گفته‌شده بیفزائیم ، و توجـه داشته باشیم که این نقص عضو وسیله ناجوانمردانه‌ای در دست حسودان ، و کوتاه‌نظران روزگار وی بوده است . علل‌گوشه‌نشینی وآزرده‌خاطری او روشن‌تر میشود .

جمال‌الدین محمد درباره لکنت‌زبان خودگوید :

کناره گیرم زین رهزنان معنی دزد

که تعبیه‌ایست مرا عقد در زبان سخن

گویند کج زبانم ، کج‌باش گو زبان

چون هست درمعانی و درلفظ استوا

ظرف‌کلاه خوبان خودکج‌نکوتراست

ابروی و زلف دلبر کج بهتر و دوتا

نه ماه را زقوت شمس‌است اعوجاج ؟

نه شاخ را ز حمل ثما راست انحنا

درباره مذهب جمال‌الدین قضاوت قاطع نمیتوان‌کرد .

وی بسبب ضرورت‌زمان، گاهی بمدح حکام حنفی‌مذهب اصفهان برحاشیه ، (خاندان صاعدیان) و گاهی در وصف حکام شافعی‌مذهب ، (خاندان خجند) دادسخن داده است.

اما درهمان حال بمدح خاندان رسول نیز پرداخته‌است.

اگرتوجه داشته‌باشیم‌که مدایح اول بیشتربسبب ضرورت، ومدح خاندان پیغمبر ، بمیل وخواسته خود شاعر بوده ، ودر برابر آن چشم اجر معنوی داشته ، شاید بتوان‌گفت که وی شیعی‌مذهب بوده است .

---

۹ – راحةالصدور ص ۳۳ .

در قصیده‌ای بمطلع زیر :
...ول مرگ پیاپی همی رساند بمن
که میخ‌خیمه‌دل زینسرای گل‌برکن
درمدح خاندان رسول چنین‌گوید :
...ین چه‌کرد او ، با اهل‌بیت مصطفوی
حدیث رستم بگذار و قصه بهمن
به تیر عذرکه رخنه نکردشان سینه
چه تیغ ظلم که خونین نکردشان‌گردن
... بهر ایشان بود آفرینش عالم
نه بهر ایشان بود ازدواج روح وبدن
...دای عز وجل برزمین دو شاخ نشاند
ز یك نهال برون آخته حسین و حسن
...کی ز بیخ بکندند آب ناداده
یکی بتیغ بزهر آب داده اینت حزن
...گر زمانه کسی را بطبع کشتی رام
اگر نبودی مر اهل بیت را توسن
...چو با سلاله پیغمبر این رود تو کهٔ ؟
که از سلامت خواهی که باشدت جوشن

جمال‌الدین‌محمد بشهرخود اصفهان سخت‌عشق میورزید، ...بجز دوسفری‌که بآذربایجان ومازندران‌کرد هرگزاز اصفهان ...ور نشد .

داستان مناظرات او با مجیرالدین بیلقانی و خاقانی ...نیروانی ، که سبب سرودن قصائد بسیار بدیع وسیله آنها شد، ...سبب همین علاقه شدید باصفهان بوده . چون مجیرالدین بهجو ...ردم اصفهان پرداخت وی نیز بجواب گوئی برخاست ، که ...استان آن بسیار شیوا ودلچسب است .

خود وی درباره این علاقه میگوید :
هست بر پای من دوبندگران
علقت چار طفل و حب وطن

جمال‌الدین محمد هنرمندی بکمال بود ، وچنانکه شیوه ...هنرمندان است زندگی او ازرنج وملال تهی نبود .

قطعه زیرگویای رنج واندوه شدید جمال‌الدین است.
...ازین مقرنس زنگار خورد دود اندود
مرا بکام بد اندیش چند باید بود
...آه از این قفس آبگون برآرم گرد
باشک ازین کره آتشین برآرم دود
منجنیق بلا پشت عیش من بشکست
بدا سفاله غم گشت عمر من بدرود
...ماند تیری در ترکش قضا که فلك
سوی دلم بسر انگشت امتحان نگشود
...رسید عمر بپایان طرفة العینی
نه بخت شد بیدار و نه‌چشم فتنه غنود

برغم حاسد وبدخواه پیش‌دشمن ودوست
چو صبح چند زنم خنده‌های خون‌آ...
چونام وننگ فزاید عنا ، نه نام ونه ننگ
چوزاد وبود نماید جفا ، نه زاد ونه ...
بآفتاب سر من اگر فرود آید
بدین سرم که ز گردنش در ربایم ز...
همی‌گریزم ازاین قوم چون پری زآهن
که میگریزند ازمن چو دیو از قل‌اعـ...
محمد ای سره‌مرد آب‌خواه ودست‌بشوی
که روی فضل سیه‌گشت وکار جود ب...

در اواخر عمر ، روح جمال‌الدین از نامردمیها چنان آزرده شده بود که ، باهمه عشق وعلاقه شدیدی‌که بشهرود... خود داشت ، زبان به‌بدگوئی از مردم‌آن‌گشود .

نفاق و بخل در شهر سپاهان
چنان چون تشنگی در ریگ دیدم
بزرگ و خردشان دیدم وز ایشان
وفا در سگ‌کرم در دیگ دیدم[۱۰]
بس دریغ آیدم چنین شهری
بگروهی همه چو دردی خم
مردمی اندر آن مجوی از آنك
همه چیزی در اوست جز مردم

اندوه وغم جمال‌الدین، ازاینکه درمیان مردمی‌بسرمیبرد که ارج هنر وفضیلت را نمی‌شناسند ، بقدری است که مرگ را آرزو میکند ، و بررنجی‌که در پی‌کسب علم وهنر برده افسوس میخورد .

مکن ای چرخ بر ماهم نظر کن
که هرکس از تو در کاریست الا
اگر بر جاهلان وقفست خیرت
نیم من هم بدین حد نیز دانا
مرادی برگذشت از عمر و امروز
زدی بدتر گذشت ای وای فردا
نه اندر رسم این ایام انصاف
نه انـدر طبع این مردم مواسا
چنان سیرم زجان‌کزغصه هر روز
کنم صد ره گذر بر مرگ عمدا
چرا از بهر دانش رنج بردم
چرا بیهوده می‌پختیم سودا
قلم را با قلم‌زن خاك بر سر
چرا نه چنگ زن بودم دریغا
چنانکه‌گذشت جمال‌الدین محمد را در زمان حیات

---

۱۰ - ص ۴۱۸ دیوان جمال‌الدین .

«جمال‌نقاش» نیز میخواندند . شهرت او درهنر نقاشی کمتر از شهرتش درشعر نبود . عنوان «جمال‌نقاش» برای جمال‌الدین محمد در دوجا ذکر شده است . اول در کتاب «راحة‌الصدور وآیة‌السرور» ابن‌راوندی است.

ابن راوندی درسبب تألیف کتاب خود می‌نویسد :

«وسبب تألیف این‌کتاب آن بودکه در شهور سنه ثمانین وخمس مایة خداوند عالم ، رکن‌الدنیا والدین طغرل‌بن‌ارسلان را هوای مجموعه بود از اشعار ، خال دعاگوی زین‌الدین می‌نوشت و**جمال نقاش اصفهانی** آنرا صورت می‌کرد . صورت هرشاعری میکردند ودرعقبش شعر می‌آوردند ومضاحکی چند، وآن حکایت‌را صورت رقم میزدند وخداوند عالم مجلس بدان می‌آراست»[11] .

از نوشته ابن‌راوندی پیداست ، که جمال‌الدین محمد در دربار طغرل‌بن ارسلان (طغرل‌سوم) رفت وآمدی داشته است . طغرل سوم (۵۷۱ – ۵۹۰) پادشاهی جنگاور ، دلیر ، هنردوست وشاعر بود . جمال‌الدین محمد در دربار طغرل‌سوم تنها از هنرنقاشی خود استفاده میکرد.

بچه سبب وی از هنرشاعری خود در دربار طغرل سوم سود نمی‌برد ، امری روشن‌است .

جمال‌الدین بسبب بلندمنشی کمتر بمدیحه‌سرائی تن درمیداد . ازآن‌گذشته درصورتیکه قصیده‌ای درمدح سلطان سلجوقی‌میگفت ، لازم بود بشیوه شعرای زمان ، با بیانی رسا درمجلس سلطان بخواند ، وجمال‌الدین چنانکه‌گذشت متأسفانه از این نعمت محروم بود .

مرحوم محمد اقبال در حاشیه کتاب « راحة‌الصدور » درباره «جمال نقاش» می‌نویسد وی از دوستان جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی بوده است این نظر متأسفانه اشتباه است ، ودلیل آنرا ذکرخواهیم‌کرد .

مورد دومی‌که عنوان «جمال‌نقاش» برای جمال‌الدین بکار رفته است قطعه زیراست .

ای نقشبند عالم جان اندرین جهان
نی نی که نیست هیچ پذیرای نقش جان
تو صورت جمالی لابل که گشتهٔ
معنی آن که خود نبود صورتی روان
نقش لقای خوب تو بینم منم جمال
نامت « جمال نقاش » آمد ز بهر آن
با تن بساخت جان چه شود گر لطافتت
با طبع با کثافت من ساخت همچنان
خاك ارچه‌هست سُست‌وکثیف وگران وزشت
آب لطیف خوب سبك شد روان در آن
ور طبع تو نباشد با هم بطبع من
بس سازگار هست طبیبی در این میان
ناهید چرخ و طرف مه و آسمان لطیف
یاد آور ای عزیز که گفتی نمیتوا
از بهر اتفاق طبایع بماند یـاد
تریـاق اربعه ز حکیمان باستا
ای یار غار حبّ‌کن از این حبّ یار غار
با جنتیان[12] احمـر و با مُرّ[13] وزعفرا
باشد که طبع تر تو با طبع خشك من
زین نوشداروئی که بسازم کند قرا

قطعه یاد شده ، چون در وصف جمال‌الدین محمد سروده شده ، در دیوان وی ضبط‌گردیده است . ودرنتیجه این شبهه پیش‌آمده ، که این قطعه نیز از جمال‌الدین محمد است ، ودر وصف شخصی بنام «جمال‌نقاش» سروده شده است.

درحالیکه قطعه موردنظر شعری است سست وناپخته ونمیتواند از جمال‌الدین محمد عبدالرزاق شاعر توانا باشد[14]

چنانکه وحید دستگردی ، درمقدمه دیوان جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی نوشته است ، این‌قطعه باحتمال زیاد از جمال‌الدین خجندی است ، که صاحب تذکره هفت اقلیم اورا از شعرای معاصر جمال‌الدین محمد بشمار آورده است . جمال‌الدین خجندی از رؤسای مذهب شافعی ، و ممدوح جمال‌الدین محمد بود[15] ، وبین آنها شعر مبادله میشده است. جمال‌الدین محمد در اشعار خود ، از خط خوش و اشعار جمال‌الدین بسیار یاد میکند ، واز آن جمله است اشعار زیر :

شعر مخدوم من جمال‌الدین
که چوگل بر دم سحرگه بود
لفظ ومعنیش‌چون‌گل ودر وی
عقل و ادراك و وهم گمره بود
معنی روشنش ز خط سیاه
صورت یوسف و دل چه بود

ابیات‌زیرنیز بخشی‌است ازقصیده حزن‌انگیز جمال‌الدین محمد در سوگ او .

دریغ عالم معنی خراب می‌بینم
دریغ ماه کرم در سحاب می‌بینم
دریغ بحرهنرها جمال‌دین محمود
کش‌ازسموم‌اجل‌چون‌سراب‌می‌بینم

۱۱ – ص ۵۷ راحة‌الصدور .

۱۲ – جنتیان – داروئی است مشهور وبیخش باشد سرخ‌رنگ . آنندراج .

۱۳ – مُرّ : بمعنی تلخ وداروئی ، وآن آب منجمد درختی‌است بسیار تلخ . آنندراج .

۱۴ – نگاه‌کنید بمقدمه دیوان جمال‌الدین‌عبدالرزاق نوشته وحید دستگردی .

۱۵ – نگاه‌کنید به لباب‌الالباب وهفت اقلیم دیگر تواریخ شعرا .

خانمانی از مرگ تو خراب شده است
که عالمی ز غم تو خراب می‌بینم

بدنبال قطعه مورد گفتگو ، قصیده‌ای بهمان وزن وقافیه، در دیوان جمال‌الدین محمد ضبط است . مقایسه بین ابیات این قطعه وقصیده ، نشان میدهد که ابیات قصیده پاسخی است بقطعه نامبرده . جای بحث نیست که این قصیده از جمال‌الدین عبدالرزاق است واین است قصیده .

ای کلك نقشبند تو آرایش جهان
ای لفظ دلگشای تو آسایش جنان
ای نکته بدیع تو خوشتر ز آرزو
وی گفته رفیع تو برتر ز آسمان
چون روح پاك عرضی وچون علم نیکنام
چون وهم دوربینی وچون عقل نیکدان
نظارگی خط تو نرگس بهر دو چشم
مدحت‌سرای فضل تو سوسن بده زبان
هم نثر زیر پای تو افتاده چون رکاب
هم نظم زیردست تو گشتست چون عنان
اندر سواد خط شریف تو لفظ عذب
آب حیات در ظلمات است بی‌گمان
بی‌مجلس رفیع تو بودست پیش‌ازاین
کارم بجان و کارد رسیده باستخوان
زان نوشداروئی که برآمیختی بلطف
دارم همی کنون طمع عمر جاویدان
از جنتیان تو شده‌ام سرخروی لیك
از بیم لفظ مر رخ من‌شد چو زعفران
بخت من ار مساعد بودی بهیچ حال
یك لحظه بر نداشتمی سر ز آستان
لیکن بخدمت تو اگر کمترك رسم
آنرا توهم ز خدمتهای بزرگ دان
درحضرتی که مشك نیارد زدن نفس
من‌سوخته[16] جگر چه نهم اندرین‌میان
جائی که آفتاب فلك شعله زد ، سها[17]
معذور باشد ار شود از دیده‌ها نهان
گیرم که خود عطارد گشتم بنظم ونثر
بآفتاب فضل چگونه کنم قرآن
بر من ز عرض پاك گمانی همی بری
ترسم که چون ببینی باشد خلاف آن
نزدیك من‌چو گوئی این‌خام نیکخوی
خوشتر ازآن‌که گوئی این لنگر گران
پس گر بدین گرانی مقبول خدمتم
از بخت این مراد همی یافتن توان
رنجه مکن قلم که رهی خود قلم‌صفت
آمد میان بسته و بر سر شده روان
اول خطای بنده تو این بیتها شناس
اندر برابر سختی پاکتر ز جان
صدبار عقل گفت بتهدید کاین سخن
کرمان و زیره، بصره و خرماست‌هان و هان
تا اختران بتابد چون اختران بتاب
تا آسمان بماند چون آسمان بمان
قدر تو از سعادت افلاك در علو
جاه تو از حوادث ایام در امان

بنابراین آنچه سبب اشتباه مرحوم محمد اقبال شده همین قطعه مورد بحث است ، بعضی دیگر از محققان نیز به پیروی از نظر مرحوم اقبال گرفتار این اشتباه شده‌اند .

بدین‌سان « جمال نقاش » کسی جز جمال‌الدین محمد نمیتواند باشد .

گذشته ازاین ، خود جمال‌الدین چندین جا در اشعارش بنقاش بودن خود اشاره کرده است.

درقصیده‌ایکه دروصف بهار، ومدح نظام‌الدین ابوالعلای صاعدی ، برادر رکن‌الدین صاعدی بمطلع زیر سروده .

اینك اینك نوبهار آورد بیرون لشگری
هریکی چون نوعروسی درد گرگون زیوری

میگوید :

تا چو من باشند ابر و باد دایم در دو فصل
در ربیع این نقشبندی درخزان آن زرگری
بادی اندر سایه خورشید عالم رکن دین
ساخته در مدح هر دوبنده هردم دفتری

ابیات زیر نیز نقاش‌بودن اورا مسلم میسازد.

شد کلك نقشبند تو صورت‌نگار عقل
گشته مرصع از سخنت گوشوار عقل

*

ای بلبلی که وقت ترنم ز نغمه‌ات
سطح محیط گنبد پیروزه پر صداست
لفظت شکرفروش و ضمیرت گهرفشان
کلك تو نقشبند و بیان تو دلگشاست

گاهی دراشعار وی ، اصطلاحات مربوط بنقاشی نیز بچشم میخورد ، که دلیل دیگری برنقاش‌بودن اوست .

جزء از برای وجودت که عالم معنی است
فلك صحیفه ابداع را نزد بیرنگ[18]

---

۱۶ - جگر سوخته درقدیم بجای مشك بتقلب فروخته میشد - آنندراج .

۱۷ - سها : ستاره‌ایست کوچك در بنات‌النعش .

۱۸ - بیرنگ بمعنی طرح نقاشی است .

جمال‌الدین محمد درحالیکه در اوج شهرت شاعری‌خود بود ، ازهنرنقاشی دست نکشید ، حتی از راه نقاشی امرارمعاش میکرده است .

درقصیده‌ایکه با این مطلع شروع میشود :

منم آنکس که عقل را جانم منم آنکس که روح را مانم

میگوید :

با چنین معطیان و ممدوحان
شکر حق راکهٔ صنعتی دارم
ای بسا عطلت ارزبان بودی
عامل آسیای دنـدانم
بعد ازایزدکه واحب‌الرزق‌است
این‌سر (سه) انگشت میدهدنانم[19]
مدح‌انگشت خویش‌خواهم‌گفت
زانکه من جیره‌خوار ایشانم

ازاین اشعار پیداست‌که جمال‌الدین محمد ، بکمك هنر نقاشی وزرگری خود امرار معاش میکرده است ، وممدوحان کوتاه همت او در تأمین معاش وی‌کمکی نمیکرده‌اند .

جمال‌الدین محمد زرگری بسزا نیز بود وی دراشعارش چندجا بهنر زرگری خود اشاره میکند .

درقصیده مشهور وی بمطلع زیر :

کیست‌که پیغام من بشهر شروان برد
یك‌سخن ازمن بدان مردسخندان برد

که قصیده‌ای است درجواب خاقانی شروانی ، میگوید :

شاعر زرگر منم ، ساحر درگر توئی
کیست‌که بادوبروت زمادوکشخان‌برد

ونیز درقطعه‌ای بدین‌مطلع :

من ز جمع شاعران باری کیم
من ز لاف دانش و دعوی‌کیم ؟

گوید :

میتوان دانست قدر زرگری این‌تکبرچیست پس‌یعنی‌کیم؟

باز در قصیده‌ای در توصیف خزان ، ومدح رکن‌الدین مسعود ، با بکاربردن اصطلاحات زرگری ، بزرگربودن خود اشاره میکند :

بگشت گونه باغ از نهیب باد خزان
ببرد باد خزان برگ شاخ رنگ رزان
مگر که باد خزانی بباغ ضرابست
که آفتابش کوره است وآبدان سندان
که‌چون درست[20]مکلس[21]شدست‌برگ‌درخت
که چون سبیکه[22] نقره پسته آب روان
وگرنه سیمگری داند-ابر از چه سبب
همی فشاند نقره ز سونش[23] سوهان

ونیز دراین بیت بابزار زرگری اشاره میکند :

زخم ار پی زر همی خورد سندان
پس زر بدهـان گاز می‌بینم

ازحوادث زندگی او یکی مبتلا شدن او بآبله است ، که سبب چشم‌درد شدید اوگردید ، و شرح آنرا در شعری بمطلع زیر سروده است .

محروم مانده‌ای ز فواید بدرد چشم
خود الحریص‌محروم درحق‌ماست‌راست

چنانکه‌گفته شد متأسفانه ازچگونگی زندگی جمال‌الدین اطلاع چندانی نداریم .

بسبب آنکه تاریخ تولد او معلوم نیست ، نمیتوان گفت که وی چند سال زیسته است . اما آنچه مسلم است عمر وی کمتر از پنجاه‌وپنج سال نبوده است . زیرا وی در اشعارش گاهی بسن‌خویش اشاره میکند .

باآنکه نیست هیچ به فردا امید من
باشد ذخیره محنت پنجاه ساله‌ام

*

چه ماند عمر چو پنجاه‌وپنج سال‌گذشت
که‌گشت سروتوچون‌خیزران بنفشه سمن

ازاین ابیات نیك پیداست‌که وی سالهای آخر عمر را باندوه ورنج بسیار بسربرده است .

قطعه‌گویای زیررا وی دروصف پیری خود سروده است:

در آینه تا نگاه کردم یك موی سفید خویش دیدم
زندیشه ضعیف و بیم پیری در آینه نیز ننگریدم
امروز بشانه چند از آن موی دیدم دو سه تار و بر طپیدم
شاید که خورم غم جوانی کز پیری خود خبر رسیدم
ز آینه معاینه بدیـدم وز شانه- بصد زبان شنیدم

جمال‌الدین محمد بسال ۵۸۸ در اصفهان ، شهری که از وی نامهربانیها دیده بود ، دیده از جهان فروبست .

شاید این رباعی غم‌آلود جزء آخرین اشعار وی باشد .

زینگونه که شد خواروفرومایه هنر
از جهل پس‌افتاد بصد مایه هنـر
یارب تو بفریاد رس آن مسکین را
کش‌خانه سپاهان بود و مایه هنر

از وی چهار فرزند بجای ماند ، که بزرگترین آنها کمال‌الدین اسماعیل شاعر نامدار است .

---

۱۹ – اشاره‌ایست بگرفتن قلم نقاشی در دست با سه‌انگشت یا با سرانگشت‌ها .

۲۰ – درست : زر مسکوك مشهور باشرفی بوزن مخصوص ، که اگر نقصان نداشته آنرا درست میگفتند .

۲۱ – مکلس : سکه بی‌نقش .

۲۲ – سبیکه : فلزگداخته مانند زر ونقره .

۲۳ – سونش : ریزه‌های سیم وزرکه از سوهان‌کردن ریخته‌شود .

هنرهای زیبا در ایران امروز

دکتر ریاحی
رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی در ترکیه

روز دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه ۴۷ آقای ریاحی رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی درترکیه بنا بدعوت انجمن دوستی وفرهنگی زنان ترك وایران درتالار دانشکده زبان وتاریخ وجغرافیای دانشگاه آنکارا پیرامون هنرهای زیبا سخنانی ایرادکردندکه درزیر بنظرخوانندگان گرامی میرسد :

بطوریکه میدانید ایرانی روحی زیباپرست وعاشق وتشنه هنردارد : شعرایران ، مینیاتور ایران ، قالی ایران ، کاشیهای مساجد ایران ، خطوط خوش‌کتابهای ایران ، همه نمونه‌هائی ازشور وعلاقه ایرانیان بهنر وزیبائی است . این روح سحرآفرین درطی تاریخ دور ودراز ایران دوام داشته ودرهرعصری دریك زمینه هنری تجلی وجهش بیشتری نشان داده ودرهمه حال آثاری بوجود آورده‌که معرف ملت ایران است .

درقرون اخیر دربرخورد با تمدن اروپائی نگرانی این بودکه هنر اصیل وملی ایرانی دربعضی زمینه‌ها بانحطاط‌گراید وزبون هنرجدید اروپائی‌گردد . درپاره‌ای هنرهای دستی نیز ازقبیل مینیاتور وتذهیب وجلدسازی وخاتم سازی ومیناکاری وقلمزنی ونقره‌کاری ومنبت‌کاری وزری‌بافی وکاشی‌سازی وقالی‌بافی نیز حقیقتاً درابتدا رکود وسکونی پیش‌آمد . اما بموقع تدابیرلازم اتخاذ شد . دولت استادان وهنرمندان چیره‌دست را ازکنار وگوشه مملکت‌گردآورد وتشویق‌کرد ووسائل لازم دراختیارآنها‌گذاشت وبطوریکه امروز درکارگاههای وزارت فرهنگ وهنر اصیل‌ترین نمونه‌های هنرهای ملی اززیردست استادان افسونکار بیرون میآید وحقیقتاً روح تازه‌ای درکالبد این هنرها دمیده شده‌است .

درباره قالی ایران حاجت ببحث زیاد نیست

این هنر درایران‌گذشته‌ای دور ودراز دارد . قدیم‌ترین قالی ایران ازدوره هخامنشی مربوط بقرن پنجم قبل ازمیلاد ازطبقات منجمد پازیریك درکوههای آلتائی‌کشف شده‌است . دردوره شاهنشاهی ساسانی این صنعت بکمال رسید ومعروف‌ترین شاهکارهای آن عصر فرش بهارستان وهمچنین زمستان خسرو فرشی ابریشمین با تارها وپودهای زرین وسیمین بودکه با جواهرات زینت یافته بود واندازه‌های آن ۲۴ × ۳٦ متربود . پرفسور آتورپوپ ایرانشناس معروف بهای آن را بالغ برصد میلیون دلار تخمین زده است .

امروز قالیهائی‌که ازقرن شانزدهم وهفدهم بیادگار مانده زینت‌بخش موزه‌هاست بقول پوپ طرح روشن ودقیق وبافت ظریف وتخیلات شاعرانه طراحان وبافندگان آنهارا بصورت شاهکارهای جاودانی درآورده وهریك ازآنها مثل یك قطعه موسیقی سمفونی هم‌آهنگ ، ولذت‌بخش چشم وجان بینندگان است .

درسالهای اخیربرای حفظ وپیشرفت هنر قالیبافی وبکاربردن مصالح ونقشه‌های مرغوب کوشش بسیاری بکاررفته وطراحان وهنرمندان با راهنمائی دولت نقشه‌های جدیدی برمبنای هنر اصیل ملی تهیه‌کرده‌اندکه ازلحاظ سرعت بافت وارزانی قیمت تأثیر بسیاری درکار فرش

. این قبیل نقشه‌ها بصورت قالیچه درکارگاه قالیبافی وزارت فرهنگ وهنر تهیه،
های ملی بنمایش نهاده میشود ونقشه آنها مجاناً دراختیار خواستاران گذاشته میشود.
مات تأسیس «موزه قالی ایران» نیزفراهم شده واین موزه علاوه برآنکه جنبه هنری
اهد داشت مرکزی برای راهنمائی قالیبافان خواهد بود .
، دیگر ازهنرهای ظریف ایران خوشنویسی است . این هنر نیز ابتدا با رواج
، با معمول شدن ماشین تحریر درخطرنابودی قرارگرفت اما ازکوشش درحفظ این
نه نمیشود وکتبی‌که ازآثار خوشنویسان معاصر بصورت افست بچاپ رسیده ومیرسد
ن هنر درایران است .
ه باشاره برشمردم هنرهای ملی ومحلی ایرانی است‌که طبعاً نباید توقع داشت‌که
، اعتلائی‌که درطی قرون بدان رسیده بوده بالاتر رود اینك درباره هنرهای دیگری
امروزی اهمیت بیشتری دارد : ازمعماری ونقاشی ومجسمه سازی وموسیقی وتئاتر
ترقیات این هنرها درایران اندکی بتفصیل سخن میگویم :
معماری درایران سابقه‌ای دیرین ودرخشان دارد . کاخهای هخامنشی وساسانی
جد دورهٔ اسلامی نمایشگر اصالت خاص معماری ایرانی است . درابتدای این قرن
غرب خطربزرگی برای معماری ملی ایران پدید آورد ولی امروز این خطرنیز
ابینش‌واراده هنرمندان واستادان‌فن‌وراهنمائی‌دستگاههای مسئول‌برطرف شده‌است.
مماری جدید ایران‌که مهندسین فارغ‌التحصیل ازدانشکده‌های فنی وهنرهای زیبای
ن مدافع آن هستندکوشش میشودکه ضمن استفاده ازفنون ومصالح جدید وتأمین
، ساکنین بنا سبکهای اصیل ایرانی رعایت شود . درطرح ساختمان هتل ۳۷ طبقه‌ای
زمحلات شمالی تهران ساخته میشود آخرین اصول فنی رعایت‌گردیده ودرعین‌حال
ی‌آن رنگ خاص ایرانی دارد . هتل شاه‌عباس‌کبیر دراصفهان بیننده را بسیرجلال
، افسانه‌ای پیشین می‌برد وغرق ذوق وحیرت می‌سازد . موزه ایران‌باستان تهران
ایوانهای‌کاخهای ساسانی است . اخیراً بموجب تصمیم دولت شهرداری اصفهان
نه برای ساختمانهائی‌که بسبکهای غیرایرانی باشد خودداری می‌کند .
، ومجسمه سازی هم سابقه ۲۵۰۰ ساله درایران دارد . شاید بسیاری ازحضارمحترم
جاویدان هخامنشی را درموزه لوور پاریس دیده باشند . اوراقی هم‌که ازکتاب
ن پیدا شده نمونه‌هائی ازهنرنقاشی درپیش ازاسلام ومؤید اعتلای این هنر در
است .
وره اسلامی بعلت منع مذهبی مجسمه سازی درایران منسوخ شد . نقاشی نیز مورد
متعصبین مذهبی بود . بااینهمه مینیاتور ایرانی بحداعلای ظرافت ودقت رسید.
م قرن اخیر درهنرنقاشی هم پیشرفتهای محسوسی نصیب هنرمندان ایران شده‌است.
ملك وهمچنین حسین بهزاد مینیاتورساز معاصر ما جای خودرا درتاریخ هنرایران
امروز علاوه برمحبوبیت واحترام درمیان هموطنان خود درمحافل هنری جهان
امنه‌داری برخوردارند .
قی‌که دربیست سال اخیر ازنقاشی وپیکره سازی درایران بعمل می‌آید زمینه
، پیشرفت سریع این هنرها فراهم آورده است . جالب‌آنکه نقاشان ومجسمه سازان
مکتبهای مختلفی‌کار می‌کنند . ازسبکهای‌کهن تا نوین‌ترین شیوه‌های هنری
، هنرمندان و هنردوستان دارد و این تنوع ذوقها وشیوه‌ها خود سرچشمه امیدی
بیشتر این هنر درکشور ماست .
طورکه ما چاپخانه وماشین تحریررا موجب بیرونقی بازار خوشنویسی شمردیم
م عکاسی را رقیب نقاشی یا لااقل رقیب بعضی سبکهای‌آن بشمارند .
صورت این هنرنیز جای خودرا دردلهای اهل ذوق وهنر درکشورما بازکرده

ونمایشگاههائی که همه ساله ازآثار هنرمندان عکاسی درایران برگزارمیشود میزان علاقه مردم وهنرمندان وپیشرفت محسوس این هنررا نشان میدهد . درنمایشگاه عکاسی سنتوکه درسال ۱۹۶۶ درآنکارا دایرگردید هنردوستان ترك با نمونه‌هائی ازاین نوع هنر ایران آشنا شدند .
يك هنرمند عكاس بنام دکتر هادی در ۱۰ سال اخیر ۳۰۰۰ عکس ازآثار واشیاء تاریخی وباستانی گرفته و۱۶۰ قطعه ازآنها بنام «رد پای اعصار» در ۱۹۶۶ درموزه لوور پاریس بنمایش گذاشته شد .

اکنون چندکلمه باختصار درباره موسیقی ایرانی بگوییم :

نیازی نمی‌بینم که از روایات مربوط به رواج این هنر درقدیم‌ترین اعصار درایران که درآثار هرودوت وگزنوفن مورخین یونانی آمده ذکری بکنم . زیرا ناگفته پیداست که نزد هرملت موسیقی قدیم‌ترین هنرهاست . اما اشاره باین نکته بجاست که دردوره شاهنشاهی ساسانی که روزگار اعتلاء هنرایران بود دردرجه اول موسیقی وبموازات آن شعر ورقص باوج ترقی رسیده بود وداستانهای زیادی ازتوجه بهرام گور وخسروپرویز بهنرموسیقی ورد زبانهاست .
اما بعد ازانتشار اسلام وتردید بعضی از فقها درجوازآن این هنر ارزنده ازسیروپیشرفت شایسته بازماند . بعضی از فقها استفاده ازآواز خوش را فقط در اذان وقرائت قرآن جایز می‌شمردند وبکاربردن سازها (آن هم فقط بعضی انواع ساده‌آن) را درعروسیها اجازه میدادند.
با این همه موسیقی درایران اگر پیش نرفت نابود هم نشد . اهل دل وذوق وعرفان دور ازچشم شیخ ومحتسب بنوای نی وچنگ غم ازدل می‌زدودند. شاعران بزرگی مثل رودکی با افسون موسیقی دلهای امیران را نرم میکردند وموسیقی‌شناسان‌بزرگی مثل صفی‌الدین ارموی ، عبدالقادر مراغی ومحمود شیرازی اصول علمی موسیقی ایرانی را تدوین کردند .
درورزشخانه‌های ایران که زورخانه نامیده میشود شاهنامه خوانی هنوز یادگاری از موسیقی قرون گذشته است .
بااینهمه هنرموسیقی درنظرعوام فن شریفی شمرده نمیشد وهنرمندان این‌فن‌را «مطرب» می‌نامیدند ودسته‌های مطربان فقط درعروسیها حضور می‌یافتند . برای اجتماع مردان مطربان مرد وبرای محافل زنان «زنان مطرب» .
درصد سال اخیر با انتشار فرهنگ جدید توجهی بموسیقی پدیدآمد . ابتدا «موزیك نظام» تشکیل شد وبعد اندك اندك موسیقی بعنوان يك هنر ارزنده مورد قبول عامه قرارگرفت .
ازسال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) تعلیم موسیقی جزو برنامه دبستانها ودوره اول دبیرستان قرار گرفت . درسال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) اداره‌ای بنام اداره موسیقی کشور تشکیل شدکه هدف‌آن تشویق موسیقی‌دانان وجمع‌آوری وثبت وضبط آهنگهای ملی ومحلی وتنظیم آنها برای ارکستر وترویج موسیقی جدید بود وتحت‌نظرآن اداره يك هنرستان ملی درتهران وچند هنرستان عالی موسیقی ويك هنرستان موسیقی درمراکز استانها دائرگردیدکه بنوبه خود سروسامان جدیدی بموسیقی ایران داد .
از ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) با تأسیس رادیوتهران واجرای برنامه‌های موسیقی بطور منظم دررادیو موسیقی ایرانی درسراسر ایران درهرشهر وده راه یافته است وشهرت ومحبوبیتی که چند تن خوانندگان خوش‌آواز بدست آورده‌اند اصطلاح مطرب را منسوخ کرده است .
امروز موسیقی ایران ازتوسعه وتنوع فراوانی برخوردار است انواع موسیقی غربی وموسیقی ملی وکلاسیك ایران وموسیقی محلی هريك بجای خود هنرمندان وطرفدارانی دارد .
علاوه بريك مجله ماهیانه علمی وتحقیقی که ازطرف وزارت فرهنگ وهنر منتشر میشود وحاوی تتبعات علمی درزمینه موسیقی کهن ایران وآخرین سبکهای غربی‌است روزنامه‌ها ونشریات هفتگی نیز با علاقه خاصی مسائل مربوط بموسیقی را مطرح ومنتشرمیکنند ومجموع

انها نشانه علاقه خوانندگان نشریات ومردم ایران باین هنر است .

در ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) باانتشار ردیف موسیقی ملی ایران ازطرف هنرهای زیبای کشور نگرانی ازنابودی وفراموشی موسیقی اصیل ایرانی ازمیان رفت .

امروزآهنگسازان جدید باکسب الهام ازموسیقی اصیل ایران واستفاده ازتکنیك موسیقی غربی میکوشند تا موسیقی جدید ایران را بصورتی درآورندکه قابل فهم ودرك ملل مغرب‌زمین ومورد‌پسند ولذت آنان نیز باشد .

اکنون چندکلمه درباره تئاتر ایران بگوییم :

تئاتر درایران ریشه وسابقه‌ای برابر با سایر هنرها ندارد واگر درباره مجسمه سازی ونقاشی وموسیقی نظریات ونفوذ بعضی فقهای قشری را ازموانع پیشرفت آن هنرها شمردیم اما درمورد تئاتر برعکس است ونخستین جوانه‌های تئاتر درایران تحت تأثیر احساسات مذهبی بمیان آمده است .

بطوریکه میدانید تئاتر کلاسیك یونان هم‌که درحدود ۷۰۰ سال پیش‌ازمیلاد بظهوررسید ابتدا رنگ مذهبی داشت و ۲۰۰ سال طول‌کشید تا ازصورت مذهبی درآمد ورنگ وروی هنری گرفت . وبازمیدانیدکه دراروپا نیز نخستین نمایش‌که درقرن دهم میلادی پدیدآمد ابتدا نمایشهای مذهبی بود ودرست پنج قرن طول‌کشید تا تئاتر ازمذهب جدا شد .

درقرن دهم میلادی درروزگار دیلمیان یك نوع نمایش مذهبی بنام (تعزیه) درایران معمول‌گردید ورواج این نمایش درطی هزارسال درایران بنا بمقتضیات عصرکم وزیاد میشد .

دراین مورد اطلاعات فراوانی درسفرنامه‌های جهانگردان خارجی موجود است وعده‌ای ازخاورشناسان نیز تحقیقات خاصی دراین مورد بعمل‌آورده‌اند وازآن جمله تاکنون متجاوز از ۵۰ تعزیه بزبانهای اروپائی ترجمه وچاپ شده‌است .

درمجموعه (فهرست درامهای مذهبی‌ایران) تألیف رسی و بمباچی چاپ ۱۹٦۱ واتیکان نام ومشخصات ۱۰۵۵ تعزیه ایرانی جمع‌آوری شده‌است‌که اکثرآنها جنبه مذهبی وتعدادی نیز جنبه اخلاقی دارد .

دراواخر قرن نوزدهم با احداث بنای باشکوه بیست هزارنفری تکیه دولت درتهران زمینه ترقی تعزیه آماده شد وبشدت رواج‌گرفت اما بعدها بعلت عدم تناسبی‌که با پیشرفت فرهنگ جدید داشت‌کم‌کم منسوخ شد وازبین‌رفت‌ونسل‌امروزی‌فقط ازراه مطالعه‌کتاب‌آن‌را بیادمیآورند.

یك نوع تئاتر عامیانه محلی نیز درقرن اخیر درایران معمول بودکه شباهت بسیاری به(کاراگوز) ترکیه داشت وآن را (تئاتر روحوضی) می‌گفتند . این تئاتر درمجالس عروسی وسرور درخانه‌ها درروی حوضی‌که آن را با تخته می‌پوشاندند وگاهی دربعضی قهوه‌خانه‌ها بازی می‌شد . قهرمان اصلی دراین بازی «سیاه» نام داشت‌که موجودی ساده‌لوح شوخ‌طبع وآزادمنش بودکه با بذله‌گوئیهای خود بینندگان را می‌خنداند ضمناً ناروائیهای جامعه را انتقاد میکرد .

تئاتر جدید درایران باآغاز آشنائی با فرهنگ اروپائی بوجودآمد . ازنیمه قرن نوزدهم اندك اندك با مسافرت ایرانیان باروپا وآشنائی‌آنها باتئاتر اروپائی ابتدا نمایشنامه‌هائی اززبانهای اروپائی مخصوصاً فرانسه ترجمه گردید و نخستین این ترجمه‌ها میزانتروپ **Missanthrope** ازآثار مولی‌یر **Molière** بودکه درسال ۱۸۷۰ دراستانبول درمطبعه «تصویر افکار» تحت عنوان «گزارش مردم گریز» بصورت منظوم چاپ‌ومنتشرگردید واین‌ترجمه ازمولی‌یر بی‌اختیار مرا بیاد احمد وفیق‌پاشا سیاستمدار هنردوست ترك می‌اندازدکه او هم نخستین‌بار نمایشنامه‌های مولی‌یر را بترکی ترجمه‌کرد .

افتخار نگارش نخستین آثار بسبك نمایشنامه درادبیات فارسی نصیب میرزا ملکم‌خان

شیرایران درلندن است که با نوشتن نمایشنامه‌های سیاسی وانتقادی شهرت یافت ونام خودرا بنام یکی ازپیشروان ادبیات جدید ایران جاویدان ساخت .

اما نخستین تالاری که بعنوان محل نمایش درایران ساخته شده تالاری بودکه بعدازسال ... دردارالفنون تهران نخستین مدرسه عالی بسبك اروپائی درایران بناگردید . دراین تالار ترجمه بعضی ازنمایشنامه‌های فرانسوی بوسیله محصلین بروی صحنه می‌آمد .

آغاز فعالیت محسوس درزمینه تئاتررا بعدازانقلاب مشروطیت ایران درسال ۱۹۰۶ باید دانست . درآن ایام که فعالیتهای ملی وسیاسی همه چیزرا تحت تأثیرقرارداده بوده تئاتر بعنوان وسیله‌ای برای بیدارکردن روح ملی وآزادیخواهی درمیان مردم انتخاب ومورد استفاده قرارگرفت .

عده‌ای ازرجال روشنفکر جمعیتی برای این منظور تشکیل دادند وبا ترجمه وچاپ نمایشنامه‌های خارجی قدمهائی دراین راه برداشتند . برنامه‌های این گروه بیشترجنبه ملی‌وانتقادی داشت ودرهوای آزاد اجرا میشد . این گروه بعدازفعالیتهای پراکنده سرانجام تماشاخانه‌ای بنام «تئاتر ملی» تشکیل دادکه گنجایش ۲۵۰ تماشاگررا داشت .

علاقه مردم به تئاتر موجب شدکه تماشاخانه‌های دیگری درگوشه وکنار تهران البته با وضعی محقرترگشوده شد ولی اشکالتراشی کهنه پرستان ومتعصبین مانع عمده کار بود . باین معنی بمحض اینکه تماشاخانه‌ای رونق میگرفت عوام مردم بساطش را درهم می‌ریختند . اما کاروانی براه افتاده‌بود وبازگشت نداشت وباهمه شدت مخالفتها ومحدودیت امکانات‌پیش‌میرفت.

درآن زمان طبعاً زن درصحنه‌ها راهی نداشت ونقش زنان را هم مردان وپسرانی که صدای نازك وقیافه‌ای متناسب داشتند بازی میکردند . مقارن با همان ایام دسته‌های مطرب وبازیگران (روحوضی) هم مؤسساتی بنام (بنگاه شادمانی) تأسیس کردندکه درعروسیها مردم را سرگرم میکردند . البته این بازیگران دسته‌های زنانه ومردانه جداگانه داشتند ، درمحافل مردان مطربان مرد شرکت میکردند ونقش زن با مردان بود ودرمجالس زنان مطربان زن شرکت میکردند ونقش مرد با زن بود .

درشهرستانها نیز فعالیت محسوسی بوجود آمده بود مخصوصاً دردوشهر مهم رشت واصفهان که تحت اشغال قوای خارجی بود وطن‌پرستان تئاتررا وسیله‌ای برای بیدارکردن مردم وتقویت روحی آنان دربرابر فشار خارجی تشخیص داده بودند .

دررشت نویسنده معروف یقیکیان با نوشتن واجرای نمایشنامه‌های «انوشیروان عادل» ، «برای وطن» ، «داریوش سوم» ، «حق باکیست» ، «میدان دهشت» و «فاجعه یا راه خونین» شهرت ومعروفیت بسزائی یافت .

دراصفهان نیزنمایشنامه‌های متعددی برروی صحنه‌آمد . معروف‌ترین‌آنها رستم وسهراب ازشاهنامه فردوسی بود . این نمایش بوسیله نویسنده وفیلسوف معروف ایرانی کاظم‌زاده ایرانشهر ازشاهنامه فردوسی اقتباس وبسال ۱۹۲۳ دربرلن چاپ شده‌است . این نمایش با عظمت وشکوه خاصی دراصفهان اجراگردیدکه هنوز خاطره پرشورآن دردلهای اصفهانیها زنده است .

نخستین مؤسسه تئاترکه هنوز درتهران مشغول کار است بسال ۱۹۱۸ بنام (کمدی‌ایران) بوسیله سیدعلی نصر تأسیس شد . سیدعلی نصر سالها دراروپا تحصیل کرده بود ودرزمینه تئاتر دید علمی وفنی‌داشت وبا همه مشکلاتی که درآن‌آغازکار دراین زمینه موجود بود فعالیت صحیح خودرا ادامه میداد . دراین‌باره نصر درخاطرات خود چنین مینویسد :

«چون معدودی به تئاترمی‌آمدند ماهی دونمایش زیادتر داده نمی‌شد وهردفعه تئاتر جدیدی بود آنقدر مقاومت وپایداری کردیم تا رغبت مردم زیاد شد» .

درهمان روزها احمدخان کمال‌الوزاره با نوشتن نمایشنامه‌های متعددکه اکثرآنها چاپ

شده وبروی صحنه آمده این شیوه راهم درادبیات فارسی رونق بخشید وبحقیقت اورا باید نخستین نمایشنامه‌نویس ایرانی دانست .

فراموش نکنیم‌که درهمان روزها بسال ۱۹۲۱ یك معجزه تاریخی درایران بوقوع پیوست . رضاشاه‌کبیرآمد تحولی شدید وسریع وناگهانی درشئون اجتماعی وفرهنگی ایران آغازگردید همه‌چیز درمسیرجدیدی افتاد . هنرنمایش هم ، پشت‌سرهم تئاترها باز میشد . درمراسم وجشنهای دبیرستانها برنامه‌های تئاتر اجراء میگردید مردم ایران با این هنرآشنا میشدند وبدان دل می‌بستند .

در ۱۹۲۷ نخستین مؤسسه آموزشی تئاتر «کلاس تئاتر» ازطرف شهرداری تهران افتتاح شد. در ۱۹۴۰ «هنرستان هنرپیشگی» گشایش یافت . در ۱۹۴۱ یك تئاتر بزرگ بنام تئاتر دائمی تهران بوجودآمدکه امروز باحترام مؤسس‌آن بنام (تئاتر نصر) نامیده میشود .

در ۱۹۵۸ اداره‌ای بنام «اداره هنرهای دراماتیك» درهنرهای زیبای‌کشور تأسیس شد.

در ۱۹۵۹ هنرستان هنرهای دراماتیك افتتاح‌گردیدکه درآن فنون :

(نمایشنامه‌نویسی - کارگردانی - هنرپیشگی - تاریخ تئاتر - تاریخ ادبیات - دکر سازی - طراحی - فن بیان - نمایش عروسکی) تدریس میشود .

درسایه طرحهائی‌که اینك ازطرف وزارت فرهنگ وهنر درزمینه تئاتر بمرحله اجرا درمیآید میتوان امیدوارشدکه این هنر بنحو سریعی پیشرفت نماید .

افتتاح فرستنده تلویزیون درسال ۱۹۵۶ نیز درجلب رغبت مردم بهنرتئاتر تأثیرفراوان داشت . اگرچه درآغازکار صاحبان تئاترهای غیردولتی تلویزیون را رقیب خود میدانستند وازاین بابت اظهار نگرانی میکردند درعمل مشاهده شدکه تئاترهای تلویزیونی‌که اکثرآنها تك پرده‌ایست نه‌تنها بینندگان را ازتئاتر بی‌نیاز نمی‌کند بلکه با جلب رغبت مردم بهنرنمایش مشتریان تازه بسیاری برای تئاترها فراهم میکند .

ذکر این نکته بجاست‌که بموجب یك‌آمار رسمی ازسال ۱۹۵۸ تاکنون متجاوز از ۵۰۰ نمایشنامه تك‌پرده‌ای بوسیله اداره هنرهای دراماتیك تهیه ودردو مرکز فرستنده تلویزیون درتهران اجرا شده‌است‌که ازبین آنها ۸۰ نمایشنامه بقلم نویسندگان جوان وفارغ‌التحصیل هنرستان هنرهای دراماتیك بوده‌است واین نمایشنامه‌ها چاپ ومنتشر شده‌است .

درپایان بحث مربوط به تئاتر این نکته را بایدگفت‌که دراین یکصد سال‌که ازتاریخ معرفی «تئاتر نو» ومتجاوز ازپنجاه سالی‌که ازتاریخ شروع نمایشنامه‌نویسی درایران میگذرد علاوه برترجمه واجرای شاهکارهای جهانی دراین زمینه آنچه بقلم نمایشنامه‌نویسان ایرانی نوشته شده وبروی صحنه آمده درسه زمینه زیربوده است :

۱ - نمایشنامه‌های حماسی وتاریخی‌که عموماً برتاریخ باستانی ایران مبتنی‌است یا ازداستانهای منظوم فارسی اقتباس‌گردیده ومشهورترین آنها (رستم وسهراب - بهرام‌گور - رستاخیز سلاطین ایران - مازیار) بوده‌است .

۲ - نمایشنامه‌های عشقی : نظیر (خسرو وشیرین - شیرین وفرهاد) .

۳ - نمایشنامه‌های انتقادی وسیاسی‌که بهترین نمونه‌آنها (جیجك علیشاه) و (جعفرخان ازفرنگ آمده) را باید نام برد .

درتحول ده ساله اخیر نمایشنامه‌هائی بوسیله هنرمندان ایرانی درصحنه‌های خارج ازکشور نیز اجراگردیده ازآن جمله درفستیوال جهانی تئاتر درپاریس بسال ۱۹۵۸ (بلبل سرگشته) بروی صحنه آمد ومورد توجه وتقدیر ناقدان بین‌المللی قرارگرفت .

اینك درآخرین قسمت سخن به هنر سینما می‌پردازیم :

بطوریکه شنوندگان‌گرامی میدانند هنرسینما هنر جوانی است‌که آغازآن ازسال ۱۸۹٤

سال که بدنبال مقدمات قبلی یك دستگاه فیلمبرداری بوسیله برادران لومیر درفرانسه ساخته شد . درهمان اوایل‌کار در ۱۳۱۸ قمری (۱۸۹۹) یك دستگاه دوربین فیلمبرداری بوسیله شخصی بنام میرزا ابراهیم‌خان عکاس‌باشی بایران آورده شد اما سینما درآن روزها هنوز درجهان بصورت هنری درنیامده بود تا چه برسد بایران .

مقارن با قیام رضاشاه‌کبیر سالنهای سینما درایران ساخته شد . درآن روزها فیلمها صامت بود درهرسینما شخصی درفواصل پرده‌ها وضمن نمایش فیلم داستان آن را تعریف میکرد . درسالنهای سینما جای زنان ومردان جدا بود .

نخستین فیلم ایرانی دوفیلم صامت (آبی‌رابی) و (جوان بلهوس) بودکه در ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) درتهران ساخته شد.

درسال ۱۳۱۲ شمسی(۱۹۳۳ میلادی) نخستین فیلم ناطق فارسی بنام دختر لر که بدست ایرانیان دربمبئی هندوستان ساخته شده بود ابتدا درتهران وبعد درشهرستانها بروی پرده آمد . این فیلم مورد استقبال عظیم قرارگرفت وسالها وبطورمکرر درشهرهای مختلف ایران نمایش یافت وتوجه ایرانیان را بهنر سینما جلب‌کرد حتی بسیاری ازایرانیان نوزادان خودرا بنام ستاره آن فیلم گلنار نامیدند .

درسال ۱۳۲۶ (۱۹٤۷ میلادی) بعدازپایان جنگ دوم جهانی دومین فیلم فارسی بنام طوفان زندگی ببازارآمد . ازآن سال ببعد سینمای ایران نیز مثل سایرشئون فرهنگی واجتماعی ایران جهشی یافت وده‌ها استودیوهای فیلمبرداری درتهران دایرگشت وفیلمهای محصول ایران برقابت با واردات فیلم خارجی برخاست .

امروز سینما درایران یکی ازرایج‌ترین وسایل تفریح وسرگرمی عمومی است . نظر باهمیتی‌که این صنعت ازنظرآموزش عمومی دارد دولت ازسرمایه‌گذاری دراین راه تشویق می‌کند . ازآن جمله سینماهای نوساز درشهرستانها تا پنج سال ازپرداخت مالیات معافند وعلاوه برآن پنجاه درصد سرمایه لازم بعنوان وام درازمدت دراختیارآنان‌گذاشته میشود .

درحال حاضر تعداد سینماهای تهران ازصدوشصت متجاوز است ودراین سینماها علاوه برفیلمهای فارسی ، آخرین فیلمهای هنری جهان بصورت دوبله نمایش داده میشود .

دراین بیست سال صنعت فیلمبرداری درایران بسرعت پیش‌رفته وتعداد فیلمهای تهیه شده بفارسی ازهزارگذشته است . درسال ۱۳٤٦ (۱۹٦۷) تعداد ۸٦ فیلم فارسی بوسیله ۱۲ استودیوی فیلمبرداری درتهران تهیه ونمایش داده شد .

ازمجموع آنچه جداگانه درباره هرهنری‌گفتم وبلطف وعنایت استماع فرمودید وضع هنرهای زیبا را درایران جدید درچهار مرحله خلاصه میتوان‌کرد :

اول – دوره آشنائی با هنر جدید غربی ازاواسط قرن نوزدهم .

دوم – بیداری واحساس‌رغبت‌ونیاز باخذ هنرجدید ازانقلاب مشروطیت‌ایران‌در۱۹۰٦ .

سوم – آغاز هنرجدید مقارن با انقلاب رضاشاه‌کبیر در ۱۹۲۰ .

چهارم – نهضت وجهش هنرهای زیبا ازدوره سلطنت شاهنشاه‌آریامهر مخصوصاً مقارن با انقلاب سپید ایران .

دراین مرحله اخیر ازبارزترین نشانه‌های اراده شاهنشاه وملت ایران به‌حفظ میراث هنر ملی وتکمیل وتوسعه واعتلای آن براساس موازین علمی جهانی تأسیس یك وزارتخانه مستقل برای امور هنری است‌که اینك بااینکه چهارسال بیشتر ازعمرآن نمیگذرد هیجان وفعالیت عظیمی درزمینه‌های مختلف هنری ایران برانگیخته است . وتازه‌ترین اقدام این وزارتخانه جدید تهیه لایحه قانونی حفظ حقوق آفرینندگان آثار هنری است‌که همین امروز درمجلس شورای‌ملی ایران مطرح بوده‌است .

نگاهی بگنجینه‌های باستانی و هنری ایران

نصرت‌الله مشکوتی
عضو شورایعالی باستانشناسی

شناختن تاریخ تمدن ایران دراداوار پیش ازتاریخ و
قیات صنعتی آن درقرون‌گذشته برتمام علاقمندان به میهن
هیئت اجتماع‌کنونی ایران لازم وواجب است .

آشنائی برحدود وسیع ایران قدیم ومرزهای گذشته آن
ترین و قطعی‌ترین سند عظمت ووسعت ایران در اعصار
نشته است ، تا آنجاکه اطلاع داریم حدود ایران از زمان
هنشاهی هخامنشی‌که از ۵۴۸ ق . از م . شروع میشود
بتوسعه‌کامل رفته ، چنانکه وسعت ایران درزمان داریوش
شایارشا از ماوراء ترکستان تا بلاد یونان واز هند تاحبشه
ه است (بغیرازشهادت توراة بنی‌اسرائیل و مورخین یونان
اح طلای دره عباس‌آباد همدان و الواح زرین و سیمین
یخی که درگوشه جنوب غربی ایوان تالار کاخ آپدانه
تجمشید‌کشف شده ودرموزه ایران باستان است حدودقطعی
ان آنروز را بهمین‌طریق تعیین میکند) پیوسته در طول
مدت شاهنشاهی ایران برای حفظ مقام واولویت سیاسی و
ت آب وخاك خود با کشورهای مقتدر وهمسایگان قوی
نوپنجه نرم‌نموده وباآنکه اغلب‌درمعرض‌هجوم‌وتاخت‌وتاز
ولانگاه ارتش اسکندر واعراب وچنگیز و هلاکو وتیمور
ع گردیده ریشه ملیت خودرا حفظ نموده و عاقبت باتکاء
ائل نژادی ونیروی روحی از این میدان خطرناك مظفر
نصور درآمده است . شاهنشاهان کشورگشا ، موقعیت
افیائی ایران ، خصوصیات تجارتی آن ، ارتباط با ملل
آنروزی واستعداد ونبوغ ذاتی مردمان این‌کشور موجب
است که ایران باستان بپایه تمدن بسیار درخشانی نایل
د که نمونه بعضی از آثار آن تمدن باستانی که امروز در
ئر گذشته و پایتختهای قدیم باستانی ایران مانند تخت
ید ، شوش و همگتانه پابرجاست و قسمت اعظم آن در
ن زمین ودل خاك نهفته ومخفی مانده است ، حاکی بر
ت ایران قدیم و علو مقام صنعتی وسپس ترقی مراحل
نه تمدن درخشنده ایران باستانی است .

درکتاب صنایع ایران مقاله‌ای بقلم دونفر از دانشمندان
بشناس که تتبعات دقیقیتی درتاریخ تمدن باستانی ایران
نموده‌اند سرزمین ایران را مرکز ماقبل تاریخ دانسته
وفلات ایران را سرچشمه تمدن صنعتی عالم قدیم میدانند که
بتدریج درائر ارتباط ایران با اقوام دیگر تمدن باستانی آن
بکشورهای دیگر راه یافته است .

بنابراین ایران ازجنبه پیدایش صنایع خدمت بزرگی‌بدنیا
نموده ونفوذ کاملی در عالم هنروصنایع جهانی دارد .

(این نکته درضمن‌کاوشهای علمی وتجارتی درکشور
ایران و کشورهای مجاور ایران معلوم و صورت حقیقت‌یافته
است .)

حفریات متمادی‌چندین ساله درخرابه‌های شوش‌واراضی
هفت‌تپه خدمات بزرگی بعالم تمدن وتاریخ نموده است ،
پیدایش آثار مختلفه ساختمانها ، اشیاء وآلات سفالی رنگین
منقش ، مجسمه‌های استخوانی و گلی ، ظروف گلی پخته ،
امهار گلی ، الواح نوشته شده و هزاران نوع اشیاء دیگر باب
بزرگی در تاریخ صنایع قبل از میلاد مفتوح وبطورکلی دامنه
تاریخ صنعتی ایران را تا شش هزار سال قبل ثابت و محقق
ساخته است .

حفریات تپه‌های سیالك (سه کیلومتری جنوب غربی
کاشان) شامل کشف قدیمیترین آثار دوره حجر وادوار بعد
میباشد .

قبور قدیمی آن (تاکنون متجاوز از سیصد قبر درپای
تپه بزرگ کشف شده) حاوی گنجینه زیبائی از آثار سفالی
خام وپخته ومنقش است ودربعضی طبقات این اراضی‌قدیمترین
آثار دوره حجر مانند تبرهای سنگی تراشیده وصیقلی بدست
آمده ، بطوریکه در نتیجه این حفریات معلوم شده است
ناحیهٔ سیالك جزء قدیمترین اراضی‌فلات ایران محسوب میشود
وازنظر آثارماقبل تاریخ خدمت بزرگی بشناسائی تمدن آن
دوره مینماید .

همچنین اراضی تپه حصار دامغان که مورد کاوش‌علمی
واقع شده‌کاشف تمدن ممتازی است‌که متعلق بدو الی سه هزار
سال قبل از میلاد است .

حفریات علمی تپه‌گیان یا زیان نهاوند خدمتی دیگر

ظروف گلی ازتپه حصار دامغان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد

بتاریخ تمدن عصر حجر صیقلی نموده‌که تا حدی برای روشن نمودن مطالب صنعتی شوش مورد استفاده است .

ازکاوشهای دیگری‌که دراراضی ماهیدشت کرمانشاهان شده است آثار زیادی بدست آمده‌که قدمت آن اراضی را ثابت میکند .

حفریات علمی که دراراضی لرستان ودلفان بعمل آمده شامل کشف بهترین‌آثار برنز و مفرغ میباشد که اغلب دارای خطوط میخی بوده شامل راهنمای بسیار دقیقی برای کشف تاریخ آن اراضی وتمدن‌کهنسال آن ناحیه (متعلق بقرن پنجم یا ششم قبل ازمیلاد) نیز هست .

اشیاء تصادفی که از حدود مال امیر (ایذه کنونی) بدست آمده دال برعظمت و تمدن بزرگ این ناحیه است ، دراینجا علاوه برآثار زیرخاکی مجسمه‌های بزرگ برنزی که نمونه منحصر بفرد آن درموزه ایران‌باستان است، آثارفراوان دیگری نیز بدست آمده .

حفریات علمی درتورنگ‌تپه‌گرگان و تپه مرتضی‌گرد نزدیك تهران و خرابه های شهر ری ، وکاوشهای علمی در چراغعلی‌تپه رودبار گیلان وتخت سلیمان آذربایجان غربی خدمات شایانی بروشن ساختن تاریخ باستانی ایران قبل ازاسلام نموده اند .

ازدوره امپراطوری مادی درایران اطلاعات کافی‌بدست نیامده جز آثار زیرخاکی و چند بنا و کتیبه دراطراف واکناف کشور ایران . مانند دخمه دکان داود در نزدیکی سرپل زهاب کرمان که در آنجا صورت برجسته مردی در سنگ کنده شده درحال عبادت با لباس مادی که‌برسومی در دست دارد (برسم یا برسوم دسته‌ای ازترکه‌های درختی بوده که با برگ درخت‌خرما بهم‌بسته وموقع‌عبادت بدست میگرفتند) . وهمچنین دخمه نزدیك سرپل (بنام اطاق فرهاد) که ناتمام مانده است دخمه نزدیك صحنه کرمانشاه و آثار ده نواسحق‌وند نزدیك کرمانشاه وبعضی آثار دیگر . لیکن دانشمندان باستانشناس درنسبت این آثار بدوره ماد موافقت کامل بایکدیگرندارند

از روی اشیاء دیگری که در حدود موصل وغیره بدست آمده نمیتوان قضاوت صحیح درباره تمدن دوره مادی نمود ولی ازهمینقدر آثارکشف‌شده این نکته معلوم میشودکه مادیها دارای تمدنی عالی بوده‌اند که در دوره‌های بعد مورد تقلید واقع شده‌است .

حفریات علمی وخاك‌برداری در تخت‌جمشید (پایتخت شاهان هخامنشی که در مشرق جلگه زیبای مرودشت کنونی واقع شده) موجب پیدایش آثار ذیقیمتی گردیده که درنتیجه انقلاب بزرگی در عالم صنایع ایجاد نموده است .

اسناد تاریخی و آثار باقیمانده اشکانیان معرف تمدن وصنایع این سلسله میباشد ، از نمونه آثار و نقوشی که در آشور وبیستون وکنار رودخانه فرات ومعبدکنگاور(سر راه کرمانشاه بهمدان) وقصرکوه‌خواجه سیستان‌واطلال‌ری بد-

آمده ، بلکه پایه معماری ونقاشی‌وزینت‌کاری این دوره معلوم و ثابت میگردد . باضافه آثار زیادی از همین دوره در اراضی ایذه کشف شده است که دال برپایه صنعتی دوره اشکانی نیز میباشد (مجسمه برنزی بزرگ که درموزه ایران باستان است از همین دوره‌است) .

حفریات خرابه‌های شهر شاپور ساسانی مایه امیدواری زیادی درباره شناسائی تمدن و معماری اوائل عهد ساسانی نیز میباشد وبعلاوه این نقطه از لحاظ طبیعی و نظامی اهمیت زیادی را داراست . تاکنون آثار زیبائی مانند قصر شاپور آتشکده ودوستون سنگی با کتیبه اززیر خاك بیرون آورده شده که ازنظرمعماری دوره ساسانی بسیار مهم و مورد توجه علاقمندان بصنعت معماری این عهد است .

عمارت سلطنتی اردشیردرفیروزآباد ، بنای طاق‌بستان در کرمانشاهان ، طاق‌کسری در تیسفون و آتشکده های زیبا و متعدد و حجاری نقش رستم‌که مظفریت شاهپور اول را بر امپراطورروم نشان‌میدهد ، بهترین معرف مکتب‌صنعتی‌ومعماری

راست : ازحفریات تل باکون ۳۵۰۰ قبل ازمیلاد   چپ : شوش ۴۰۰۰ پیش‌ازمیلاد

راست : ظرف طلائی ازمارلیک قرن ۱۲ یا ۱۱ قبل ازمیلاد

چپ : ظرف طلائی ازشمال شرق ایران ۱۲ یا ۱۱ قرن پیش ازمیلاد

وروح جوانمردی و سلحشوری این سلسله که از بزرگترین سلسله‌های تاریخی ایران است ، میباشد .

همچنین کاوشهای علمی وتجارتی دیگری که دراراضی نزدیك شهر نیشابور خراسان وداخل شهرساوه وکاشان شده است پرده‌های زیـادی از تاریخ صنعتی ایران (مخصوصاً کاشی‌سازی) در دوره‌های اسلامی برداشته است .

گذشته ازاین اطلال ومواقع قدیمی که بنام اماکن تاریخی نامیده میشوند وهرکدام سهم بزرگی را درمقام‌صنعتی وتاریخی ایران دارا هستند ومختصری ازاهمیت آنها گفتگو شد ، آثار دیگری بنام ابنیه تاریخی وقدیمی درتمام اطراف و اکناف کشور در قراء و قصبات ، مرزها ، کوهها ، کنار رودخانه‌ها ودر دل سنگها نقش بسته وبیادگار ازقدیمترین ادوار تاریخی باقی مانده‌اند که هرکدام بزبان حال برعظمت ایران وتاریخ پرافتخار صنعت آن گفتگو وشهادت میدهند .

آثار تاریخی درحکم درر شاهوار گرانبهائی است که از مفاخر ملی وسرمایه های جاودانی ایران بشمار رفته ، باید درحفظ این مآثر که اسناد موثق تاریخ تمدن وصنعت ونماینده ترقی وافکار مردمان گذشته این آب‌وخاك است از صمیم قلب کوشید ، میراثی است که از نیاگان واجدادمان بما رسیده است ولازم است آنطورکه باید وشاید در حفاظت وصیانت

این موازیند گرانبها هنت گمارده شود .

آثار باعظمت تخت جمشید – ستونهای سنگی زیبا – کتیبه‌های میخی ، مجسمه‌های سنگی ونقوش برجسته دیگر آن مفاخر گویا ومشهوری هستندکه سزاوار است موردپرستش نسل کنونی واقع شود وبدارابودن آنها مباهات وافتخارنماید.

تخته سنگ تاریخی تخت جمشیدکه مزین بنقوش‌برجسته داریوش وخشایارشا و وزیر وخدمتگذار وپاسداران سلطنتی است ازافتخارات جاودانی عالم صنعتی وفضیلت ذاتی‌ایرانیان است ، این تختسنگ بزرگترین درس شاه‌پرستی وتجلیل‌مقام پادشاهی‌را بما میدهد .

درتمام نقوش برجسته تخت جمشید وسایر آثار این دوره عظمت ایران دوره هخامنشی (خداپرستی – شاه‌دوستی– عشق وعلاقه بمفاخر ملی) دیده میشودکه ازراه تراش سنگ خارای‌کوه رحمت ، گوشه‌ای ازمناظر ایران قدیم وملل‌تابعه ومراتب اطاعت وعبودیت وشاه‌پرستی خودرا برای همیشه‌نقش فی‌الحجر ساخته‌اند ، ازاین‌رو استکه افراد ایرانی خدا ، شاه ، ومیهن‌را شعار ومورد پرستش خود قرارداده‌اند و این خصلت روحی نسلاً بعد نسل بفرزندان‌کنونی رسیده است .

هنوز پس‌از گذشتن هزاران سال آرامگاه کورش در پازارگاد مورد ستایش ایرانیان وبالاخص ساکنین مجاورآن آبادی است همانطورکه شاهنامه فردوسی – دیوان غزلیات حافظ – بوستان وگلستان سعدی وغیره مجموعه گرانبهائی ازمفاخر ملی وادبی مارا تشکیل میدهند ودرمتون آنها نغمه وترانه‌های ملی ورزمی و درر اخلاقی ثبت است ، همینطور ابنیه تاریخی وآثار قدیمی ایران‌هم مفاخر بس ذیقیمت و مشهوری هستندکه در راه تکمیل خدمات صنعتی قوم ایرانی
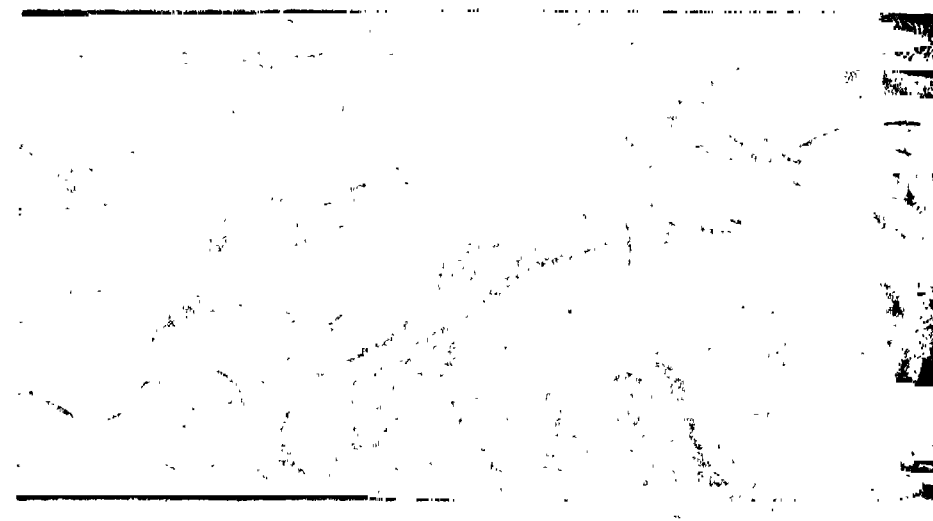
قسمتی ازجام طلای حسنلو قرن
۱۳ یا ۱۱ پیش‌ازمیلاد

نقش نیم برجسته نقش رستم

ونفوذ تمدن ایران درخارج شاهد ودلیل کافی نیز میباشد .

ابنیه اوائل دوره اسلام وزمان ساسانیان وغزنویان و سلجوقیان‌که قسمت مهمی ازابنیهٔ تاریخی ایران را تشکیل میدهند حاوی نکات معماری وشاهکارهای فنی وتزئینات و گچبری ونقوش وکاشی‌کاریهای ذیقیمتی میباشند که‌ازنظر صنایع قدیمی منزلت بزرگی‌را دارند ودرخلال این ابنیه شیوه وسبك خالص معماری ایرانی‌وروش پسندیده صنعتی آن‌نمایان وآشکار است .

آثار دوره مغول وتیموریان وصفویه‌که درسرتاسر این کشور پهناور بیادگار مانده بهترین شاهد پیشرفت وعظمت فکری ونیروی صنعتی ایرانیان در دوران اسلامی است‌که دنیای صنعت وهنر بوجود همین آثار ایرانی وهنرهای زیبا وصنایع ظریفه آن افتخار ومباهات مینماید .

بدین جهات‌کشور عزیز ومیهن ما ایران سرزمینی‌است که بسی از رشته‌های فروزنده هنرهای زیبا وفنون مختلفه از خاطر مردمان دانشمند وعارف این آب وخاك سرچشمه‌گرفته وبکشورهای دیگر جاری وساری شده‌است .

ازاینرو است‌که عشاق صنعت وایران‌شناسان بیگانه‌عاشق این آب‌وخاك وصنایع آن بوده وهستند ، وپیوسته در ابراز حس ایران‌پرستی بریکدیگر غلبه جسته وبادیده احترام باین کشور جاویدان نگریسته وچراغی‌که هرگز نمیمیرد در دل آنها روشن‌شده ودرتکریم میهن واهل‌آن فرُوگذارنمینمایند.

سرزمین ایران از قدیم‌الایام بدارا بودن آثار زیبا شهرت داشته بطوریکه ایران و آثار ایران با معنی زیبائی مطلق مرادف شده است ازاین‌رو است‌که باید بهروسیله وزبان وبیان شده منزلت ومقام آثار تاریخی وعظمت ایران باستانی ومجد وجلال دیرین آنراگوشزد نمایند تاازاین راه حس احترام بآثار گذشته در نهادها جایگرفته و در حفاظت آنان قدم مؤثری برداشته شود . باتوجهات واوامری‌که شاهنشاه محبوب ومعظم درباب صیانت وحراست وتعمیر ابنیهٔ تاریخی صادر ومبذول میفرمایند امید است‌که بزودی تعمیر ابنیهٔ تاریخی‌کشورکه یادگار نیاکان وسرمایهٔ فخرومباهات وغرور ملی است ببهترین صورتی انجام‌پذیرد – تادرپرتو هزاران هزار اصلاحات اساسی دیگر افتخار این خدمت بزرگ نصیب دورهٔ درخشندهٔ‌کنونی گردد .

یران درآئینه جهان

پایان کتاب و طرح سئوالات

ژان لوئی هوو
ترجمه کیکاوس جهانداری

هرچند هنوز زودتر از آن است که بتوان برای نتیجهٔ تحقیقات دربارهٔ ایران طرازنامه‌ای
یه کرد باز امکان این هست که مشکلات موجودرا مشخص ساخت وفهرستی از اهم مسائل
اهم آورد .

بهتر اینست که کار خودرا با مشکلات مربوط به قبل ازتاریخ آغازکنیم : دراغلب
طقی که حفاری شده وهمچنین یونان آثارتمدن‌های نوسنگی مشاهده شده است که درهیچکدام
ال وجود نداشته است . دربین‌النهرین پس ازدومین جنگ جهانی روستاهائی بسیار کهن‌متعلق
برزگران کشف شد . این روستاها همه برفراز تپه های کم ارتفاعی بنا شده‌اند و به دشت‌های
اور خود مسلط هستند . برایدوود قدیمترین مرحله را نزدیك مؤلفات واقع درشمال‌شرقی
اق کشف کرد . وی درسال ۱۹۵۵ عضویك هیأت اکتشافی وابسته به انجمن شرق‌شناسی‌شیکاگو
ده[1] ، بهمین ترتیب تحقیقات همین دانشمند درقلعه یرمو که چند سال پیش‌ازآن انجام‌گرفت
ارت از یك منطقهٔ مسکونی دادکه تاریخ آن طبق امتحانی‌که با کاربن ۱۴ شد به پنج هزار
ل ازمیلاد مسیح راجع میگردد[2] . دراین موضع فقط ابزارهای سنگی به دست آمده ، اما از
ت وزرع نیز آثاری پیدا شده وازسنگ تیزکن واستخوانهائی به شکل داس شواهدی موجود
ت . استخوانهای گاو وگوسفند نشان می‌دهدکه این مردم به دامداری نیز اشتغال داشته‌اند ،
نه‌ها همه ازگل‌کوبیده‌ست اما ازکوزه وسفال در قدیمترین قشر از هشت قشر شناخته شده
ی نیست ، دریرمو هم وضع برهمین منوال است . خرده‌های سفال فقط درقشری‌که روی
یمترین قشر قرار گرفته پیدا شده است . این مرحله تطوّر در خارج از بین‌النهرین نیـز
تل‌السلطان (یریخو) به وسیله خانم ك . کینون ملاحظه شده‌است . در قشر نوسنگی A و B
مقدم بر پیداشدن سفال‌اند شواهدی مکرر ازوجود یك جامعهٔ کشاورزی نسبتاً پیشرفته به‌دست
ده ولی هنوز دراین مرحله هم سفال رواج نداشته است اما از یك دوره پیش‌از سفال مقارن
شابه باآنچه‌گفته شد درایران اثری نیافته‌اند زیرا درقدیمترین ناحیهٔ مسکون مانند تپه سراب
ر سفال بدست آمده است[3] . ولی اینرا هم باید یادآور شدکه تحقیق ومطالعه درمراکز قدیم
ان هنوز به پایان نرسیده است .

---

1 - Braidwood, "The world's first farming villages", in *Illustrated London Ne*
28th April 1956, p. 410-411.

2 - Braidwood, *Antiquity*, XXIV, 1950, p. 190-196.

۳ – رجوع شود بمقالهٔ برایدوود درجلد اول *Iranica Antiqua*

تمدن ایلامی قدیم که درشوش نضج و رشد یافته مشکل دیگری را پیش پای ما میگذاردکه عبارت‌است ازکشف ارتباط آن با سومری‌ها . آیا دراین دوناحیه تحولاتی بموازات یکدیگر صورت گرفته است ؟ یا اینکه یکی ازاین دو تحت تأثیر دیگری قرار داشته است ؟ درصورتی‌که سئوال اخیرجواب مثبت داشته باشد این نفوذ به چه مفهوم وتاچه اندازه بوده‌است ؟ دربرخی از موارد وبیش ازهمه درفلزکاری شاید ایلام پیشرفته‌تر بوده است واین خود ما را شگفت نیست چراکه مس با سهولت بیشتری دراختیارایلامیان بوده‌است . به بسیاری از ابزارهای سومری میتوان درشوش برخورد منتهی باشکلی قدیمتر وکهنه‌تر . همان‌طورکه گفتیم فلزکاری دراینجا زودتر رونق گرفته است تاسومر . ازآن گذشته شوش برای خود خطی ایجاد کرده است ودرالواح ایلامی قدیم خطی تصویری به کاررفته است اما همان‌طورکه پیش ازاین گفتیم این خط به خط میخی‌بین‌النهرین جای پرداخت[4] . می‌توانیم بگوئیم‌که خط ایلامی قدیم اقتباسی ازسومریان نبوده‌است . به اعتقاد گوردون چایلد درشوش یکم می‌توان فرهنگ ومدنیتی را ملاحظه کرد که با تمدن عبید موازی است وخاستگاه آن جنوب ایران بوده است[5] .

جای این آرزو هست‌که روابط بین این دوناحیه دقیق‌تر وجدی‌تر از پیش موردتحقیق ومطالعه قرارگیرد وبه خصوص به کنده‌کاری توجه خاص مبذول شود .

یکی ازمشکلات لاینحل سفال خاکستری یا خاکستری مایل به سیاه صیقلی است درشمال ایران درابتدای هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد تغییری درسفال حاصل شده است . از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر از تعداد سفال رنگ‌آمیزی شده کاسته می‌شود وبه مقدارسفال خاکستری مایل به سیاه که رنگ وشکل آن به زحمت با رنگ وشکل سفالهای قبلی نجد ایران شباهت دارد ، افزوده می‌گردد . ازاین سفالها درتپه حصارسوم B - C وترنگ تپه به دست آمده است . درانباری ازسفالهای خاکستری آجرهائی یافته‌اند که دریك طرف هموار ودرطرف دیگرمحدب است . از این آجرها می‌توان تاریخ این انبار را به هزارهٔ سوم راجع دانست . در اولین‌برخورد با سفال خاکستری رنگ ذهن بیننده خواهان کشف محل ابداع وایجاد آن می‌گردد . اما ارقام واطلاعاتی دربارهٔ این تمدن تازه وحقایقی راجع به قومی‌که این سفال را به ایران آورده هنوز به دست ما نرسیده است . بین این سفال وسفالی که درفاصلهٔ دو دورهٔ نو سنگی ومفرغ ایجاد شده فاصله‌ای مشهود است واین‌خود موضوع سکنی قومی تازه را مطرح می‌سازد . آدمی دراین مورد ناگزیر دیدگان متجسس خودرا به استپ‌های شمالی یعنی ترکستان روس متوجه می‌کند .

بازهم پرسشهایی دیگر : بین‌گروه‌های‌گوناگون سفال خاکستری چه رابطه‌ای موجود است ؟ می‌بینیم‌که این‌فن به تدریج درشمال‌شرق و شمال‌غرب نجد ایران یعنی یانیك‌تپه وگوی‌تپه منتشر میشود ودامنهٔ آن حتی به کاپادوکیه (کول‌تپه ، الیشر وغیره) نیز می‌رسد . به هرحال دراینجا دیگر شباهت آشکاری بین اشیاء سفالی خاکستری آناطولی وایرانی به چشم می‌خورد ودراین مورد تمایلی برای تقلید ازظروف فلزی آشکاراست .

اما آیا این‌قرابت سبك به معنی قرابت و بستگی مردم این نواحی هم هست ؟ ودرصورتی هم که چنین قرابتی به ثبوت برسد آیا منظور ازآن قرابت بین هند واروپائی‌هاست ؟ بعضی از متخصصین به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند .

سرانجام سفال خاکستری رنگ دراواخر هزارهٔ دوم قبل از میلاد درایران مرکزی وشمال‌غربی هم بدست‌آمده است. درگورستان A سیلك ودرهشتاد کیلومتری‌مغرب‌طهران‌یعنی خوروین سفالی به همین‌رنگ وبه همین شکل اشیاء فلزی کشف شده است . یك نوع سفال مشابه دیگرهم درحسنلو پیدا شده است . دراینجا حفاران امریکائی سفال سیاه بسیارشکننده‌ای یافته‌اند که جداری سخت نازك دارد و شیارهای موجود بردستهٔ آن تأییدی است برآنکه آنرا ازظروف

---

4 - Mecquenem "Epigraphie Protoélamite" in *MDP*, XXXI.

5-V. Gordon Childe, *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953, p. 195.

فلزی تقلید کردهاند[6] . اما بین این دوگروه سفال یعنی سفال خاکستری و خاکستری مایل به سیاه فاصلهٔ طولانی وعمیق هزارسالهای است که تحقیق درآن هنوز مورد عنایت قرار نگرفته است . دراین دوره می‌توان یك گسیختگی و فاصلهٔ عمومی چندین صدساله را محتمل شمرد . چند ناحیهٔ مسکون کمی پس‌از ابتدای هزارهٔ دوم کم‌وبیش به‌کلی متروك شده‌است واین‌حقیقت شامل دشتهای ترکمن ، تپه حصار ، سیلك وهمچنین یانیك تپه می‌شود . شوش تازمانی که شاهنشاهی ایلامی تجدید می‌شود از خود انحطاط آشکاری نشان می‌دهد .

این تجدید مقارن می‌شود تقریباً با مسکون شدن نواحی که قبلاً متروك شده بود مانند حسنلو وسیلك . دراین فاصله تپه‌حصار متروك بوده است . نواحی دیگر مانند یانیك تپه خیلی بعد باز مسکون می‌شود . ترنگ‌تپه در دورهٔ آهن دارای سکنهٔ اندکی بوده است . علت اینکه در اوایل هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد چرا این‌همه نواحی مختلف متروك‌گردید هنوز برما روشن نیست . آیا دلیل این امرتغییراتی است که درآب‌وهوا حادث شده است ؟ اما به هرتقدیر مشکل بتوان چنان تغییرات جوی را محتمل شمرد که درمدتی کوتاه باعث کوچ اهالی شده باشد . ازآن‌گذشته ترنگ‌تپه امروز درمنطقه‌ای آباد و بارور قرار دارد . نکندکه یك فاجعهٔ سیاسی مسئول این کوچ بوده است ؟ تازه درچنین صورتی مگرنمی‌توانسته‌اند بلافاصله پس ازرفع بلیه به مسکن اصلی خود بازگردند ؟ اما اصلا این متجاوزین احتمالی چه کسانی بوده‌اند ؟ اصولاً آثاری ازیك ویرانی عمومی وقطعی دردست نیست .

درابتدای هزارهٔ اول درانتقال ازعصر مفرغ به عصرآهن نیز پرسشهائی مطرح می‌شود— حد وحدود بین این دو عصر خیلی مبهم وتاریك است . از دوگورستان A و B سیلك هیچ اطلاعات روشن وبی‌ابهامی دربارهٔ ماهیت این گورستانها وتاریخ آنها به دست نمی‌آید . به عقیدهٔ گیرشمن وجود گورستان B حاکی از ورود واستقرارمردم ایران است. تقریباً درهمین‌دوره باز باکشفیات مهم باستان‌شناسی مثلاً مفرغ لرستان سئوالاتی از این قبیل مطرح می‌شود . خاستگاه این مفرغها کجاست وتاریخ دقیق آنها چیست ؟ اشیاء به دست آمده اغلب به سبك شوش است . درمرحلهٔ فعلی تحقیقات انتساب این مفرغها به قوم معینی کاری است سخت دشوار. آیاکاسیان آفرینندهٔ این اشیاء هستند ؟ ویا پارسیان به معنی دقیق آن کلمه ؟ رابطهٔ بین مفرغهای قفقاز ومفرغهای استپ‌ها چیست ؟ اما حتی دورهٔ هخامنشی نیز باوجود اینکه بیش ازهمه شناخته شده ومورد مطالعه قرارگرفته باز تأملاتی را در ذهن پژوهنده سبب می‌گردد . درمورد فرهنگ ومدنیتی که از اجزاء مختلف مرکب است دانستن این مطلب اهمیت دارد که بدانیم چه مقدار از آن حاصل‌کوشش خاص ایرانیهاست وچه اندازهٔ آن از سایر تمدنهای شرقی اخذ شده است . هخامنشیان‌که جامع ومتحدکنندهٔ اجزاءگوناگون بوده‌اند بالضروره باهمهٔ مدنیتهای خاورنزدیك تماس داشته‌اند . پس درنتیجه این مسئله مطرح می‌شودکه اینان به‌کدام‌یك از ملل خاورنزدیك بیشتر مدیون هستند : اورارتو ، آسور ، یونان ، ایونی یامصر ؟ کدام عناصر ازجوامع ملل غرب آسیاکه سوریه وفنیقیه درآن سهم مهمی دارندگرفته شده است ؟ درعرصه باستان‌شناسی ایران امروز مسائل عمده‌ای‌که باید به حل آنها همت‌گماشت وطرق مهم مطالعه وتحقیق‌که باید درنوردید چنین است . شك وعدم اطمینان دراین مسائل هنوز بسیار است . اما کاری هم که شده تازه درآغاز است ومتأسفانه نسبت به اهمیت امری که درپیش است کسانی‌که به حل معضلات آن کمر بسته باشند اندك‌اند .

6 - Dyson, Hasanlu and Early Iran in *Archaeology* 13 (1960).

شرح حفریات

گوی تپه : T. Burton Brown, *Excavations in Azarbaidjan*, 1948. London 1951.

حسنلو : H. H. Dyson, Hasanlu and Early Iran, in *Archaeology* 13 (1960).

لرستان : A. Godard, Les Bronzes du Luristan, in *Ars Asiatica* XVII, 1931.

تخت جمشید : E. F. Schmidt, *Persepolis I*, Structures, reliefs, inscriptions, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXVIII, Chicago, 1953. *Persepolis II*, Contents of the Treasury and other discoveries, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXIX, Chicago, 1957.

شوش : L. Le Breton, The Early Periods at Susa, Mesopotamian relations, in *Iraq*, XIX (1957).
R. de Mecquenem, Catalogue de la céramique peinte susienne conservée au Louvre, *MDP*, Tome XIII (1912).
" — Notes sur la céramique peinte archaique en Perse, *MDP*, Tome XX (1928).
" — Fouilles de Suse, 1929-1933, *MDP*, Tome XXV (1934).

تل باکون : A. Langsdorff und D. - E. McCown, *Tall i-Bakun A*, Season of 1932, University of Chicago, Oriental Institute Publications, LIX (1942).

تپه گیان : G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles du Tépé Giyan prés de Néhavend*, 1931-32, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique, Tome III, Paris 1935.

تپه حصار : E. - F. Schmidt, *Excavations at Tépé Hissar Damghan*, in Publications of the Iranian Section of the University Museum, The University Museum, Philadelphia (1937).

تپه سیلك : R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk prés de Kashan*, vol. I, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Séries Archéologique, tome IV, Paris 1938.

ترنگ تپه : F. Wulsin, *Excavations at Tureng Tepe near Asterabad* in Supplement to the Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology, vol. 2 No. 1 b (mars 1932).
J. Deshayes, Rapport Préliminaire sur les deux premiéres campagnes de fouilles à Tureng Tépé, in *Syria* XL, 1963.

زیویه : A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kurdistan), *Publications du service archéologique de l'Iran*, Haarlem, 1950.

کتاب شناسی

Amiet (P.), *La Glyptique mesopotamienne archaique*, Paris 1961.

Cameron (G.), *Histoire de l'Iran Antique*, Trade R. J. Lèvy, Paris 1937.

Childe (V.-G.), *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953.

Contenau (G.), *Manuel d'Archéologie Orientale*, Paris, 4 vol. 1927-1947.

Deshayes (J.), *Les Outils de Bronze, de l'Indus au Danube (IVe au IIe millénaires)*, Paris 1960.

Frankfort (H.), *The Art and Architecture of the Ancient Orient*, "The Pelican History of Art", Penguin Book 1954.

Ghirshman (R.), *Perse, Protoiraniens, Médes, Achéménides*, Paris 1963. *L'Iran des Origines á l'Islam*, Paris 1951.

Godard (A.), *L'Art de l'Iran*, Paris 1962.

Herzfeld (E.), *Archaeological History of Iran*, in The Schweich Lectures of the British Academy, 1934, London. *Iran in the Ancient East*, London und New York, Oxford University Press, 1941.

McCown (D.-E.), *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, in *Studies in Ancient Oriental Civilization* No. 23, The Oriental Institute of the University of Chicago 1942. *The Relative Stratigraphy and Chronology of Iran*, in *Relative Chronologies in Old World Archaeology*, Chicago (1954).

Parrot (A.), Archéologie Mésopotamienne, 2 vol. 1947-1953, Paris 1960.

Parrot (A.), *Sumer*, Paris 1960.

Pope (A.-U.), *A Survey of Persian Art from prehistoric times to the present*, New York - London 1938.

Porada (E.), *Iran Ancient*, l'Art à l'époque pré-islamique, Paris 1963.

Schaeffer (C.F.A.), *Stratigraphie comparée et chronologie de l'Asie occidentale (IIIe et IIe millénaires)*, "The Griffith Institute, Ashmolean Museum, Oxford", London, Oxford, University Press, 1948.

Stein (A.), *An Archaeological tour in Ancient Persis, in Iraq*, vol. III, Part. 2, p. 111-226, 1936. *Old Routes of Western Iraq*, London, 1940.

Vanden Berghe (L.), *Archéologie de l'Iran Ancien*, Leiden, 1959.

Vanden Berghe (L.), and Mussche, *Bibliographie analytique de l'Assyriologie et de l'Archéologie du Proche-Orient*, vol. I. L'Archéologie, Iran, Leiden 1956.

تاریخچهٔ کتاب و کتابخانه در ایران

(۳۲)

رکن‌الدین همایونفرخ

۴۰۱ – کتابخانه معیر الممالك تهران : دوست‌محمدخان معیرالممالك که ازصاحب‌ذوقان وهنردوستان دوران قاجار بود کتابخانه بزرگی از آثار نفیس وهنری فراهم آورد که تا این‌اواخر مقدارقابل توجهی ازآن درخاندان معیر باقی بود .

۴۰۲ – کتابخانه قاضی تبریز : خاندان قاضی ازسادات جلیل‌القدر تبریزند که قضاوت وشیخ‌الاسلامی تبریز اززمان صفویه تا آغاز مشروطیت بخاندان ایشان محول بوده است .

درزمان شاه سلطان حسین صفوی عثمانیها میرزا محمدعلی قاضی‌راکه از آزادمردان ایران‌بود دستگیر وشهیدکردند. نوهٔشادروان آقامحمدتقی (متولد۱۲۲۰ﻫ) شاگرد وحید بهبهانی. آقای محمدعلی قاضی کتاب خاندان عبدالوهاب را دراحوال این دودمان نوشته است و شرح کامل ازچگونگی کتابخانه قاضی بدست میدهد .

میرزا محمدباقر قاضی متوفی ۱۳۳۶ . ﻫ کتابهای این کتابخانه را افزایش داد لیکن سیل مهیب سال ۱۳۵۳ ﻫ. تبریز بدآن‌کتابخانه صدمات ولطمات فراوان زد .

هم اکنون این‌کتابخانه درتملك آقای میرزا محمدعلی قاضی است وبیش ازهزارجلد کتاب مخطوط نفیس دارد .

۴۰۳ – کتابخانه خاندان قزوینی. اصفهان: خاندان‌قزوینی دراصفهان صاحب‌کتابخانه‌ای بسیارمهم وگرانقدر بودند . از جمله مجلدات تفسیرائمه‌که مشخصاتش در الذریعه آمده است . سردودمان خاندان قزوینی دراواخر قرن سیزدهم حاج ابراهیم قزوینی بوده است‌که شرح حالش درتاریخ اصفهان به تفصیل آمده است . پس‌ازدرگذشت او کتابخانه‌اش بفرزندش حاج محمدآقا قزوینی امام جماعت مسجد آقانور رسیدکه شرح حال او نیز درتذکرةالعلوم – رجال اصفهان آمده است .

ازبقایای این کتابخانه هم‌اکنون تعدادی نزد حاج‌آقاکمال‌الدین قزوینی موجود است .

۴۰۴ – کتابخانه مدرسه آستانه سیدجلال‌الدین اشرف . گیلان : شیخ‌حسین آستانه‌ای که ازعلمای بنام گیلان وذهبی‌مسلك بود مدرسه وکتابخانه‌ای درآستانه تأسیس‌کرد که هم‌اکنون نیز موجود است .

۴۰۵ – کتابخانه صدرالدین دزفولی : صدرالدین از اقطاب سلسله جلیله ذهبیه دردزفول بود شرح حال این عارف نامی درکتاب طرائق‌الحقایق آمده است. صدرالدین در دزفول خانقاهی ساخت وبرای خانقاه کتابخانه قابل توجهی فراهم آورد . کتابهای این کتابخانه درسنوات اخیر متفرق شده است از جمله میتوان ازنسخه مهجتةالبیضای ملامحسن فیض کاشانی که تهذیبی است ازاحیاءالعلوم غزالی یاد کرد که متعلق بآن کتابخانه بود وپس ازاینکه درتملك آقای مرتضی مدرسی چهاردهی درآمد آن را در هشت مجلد با تصحیح واضافات بچاپ رسانیدند واصل نسخه را نیز وقف کتابخانه مولی متقیان کردند .

۴۰۶ – کتابخانه سیدعیسی دزفولی : آقای سیدعیسی صافی که در دزفول کتابخانه وچاپخانه‌ای نیز دائر کرده‌اند کوشش ومجاهدتی مبذول داشته‌اند که کلیه آثار نویسندگان ودانشمندانی که از دزفول برخاسته‌اند جمع‌آوری کنند وهم‌اکنون کتابخانه‌ای فراهم آورده‌اند که ازاین نظر قابل توجه واکثر کتب آن نایاب ومنحصر بفرد است .

۴۰۷ – کتابخانه شرف‌الدین شوشتری . شوشتر : شرف‌الدین ازعلمای روشنفکر ومشهور خوزستان است کتابخانه شخصی ایشان درحدود سه هزار مجلد کتاب دارد که اکثر آن کتابهای خطی است . آقای شرف‌الدین صاحب تألیفاتی نیز هستند .

۴۰۸ – کتابخانه سلطان‌المحققین : سلطان‌المحققین مردی خطیب وسخنور بود واورا باید یکی از بانیان انقلاب مشروطیت دانست . نخست سلطان‌المتکلمین لقب داشت و بعدها ازطرف آقا سید عبدالله بهبهانی به سلطان‌المحققین ملقب گشت . کتابخانه او ازکتابخانه‌های نفیس تهران بود فرزندش شیخ محمدعلی ملك خلاقی بسیاری از آنهارا متفرق کرد و آنچه که باقیمانده وسیله نوه‌اش مؤسس کتابخانه آقا محمد درتهران موجود است .

۴۰۹ – کتابخانه مدرسه آقاشیخ‌عبدالحسین . تهران : شیخ عبدالحسین تهرانی حائری ازشاگردان بنام صاحب جواهرومؤسس مدرسه آقاشیخ‌عبدالحسین درتهران است . کتابخانه نفیسش را که حاوی بسیاری از کتب نادر بود وقف کتابخانه مدرسه کرد ولی کتابهای این کتابخانه متفرق شد ومقدار کمی از آن نزد آقاشیخ زین‌العابدین مازندرانی باقی است .

۴۱۰ – کتابخانه فیض مهدوی . کرمانشاه : حاج آقامهدی فیض کرمانشاهی از علما واعیان کرمانشاه بود کتابخانه قابل توجهی فراهم آورد که پس از مرگش به آقایان جعفر وضیاء کرمانشاهی منتقل شد وهم‌اکنون نیز این‌کتابخانه موجود است .

۴۱۱ – کتابخانه سیدعلی ایروانی – تبریز : سیدعلی ایروانی کتابخانه‌ای بزرگ فراهم آورد وپس ازمرگش (۱۳۲۴ . ه) آنرا وقف طلاب علوم کرد وامروز با تولیت امیر عبدالحجه در تبریز مرجع استفاده طالبعلمان است .

۴۱۲ – کتابخانه ملامحمد قزوینی . قزوین : حاج ملامحمدتقی قزوینی‌کتابخانه نفیسی درقزوین داشت وپس ازاینکه درواقعه قرةالعین کشته شد کتابخانه‌اش نیز دستخوش تاراج قرار گرفت .

۴۱۳ – کتابخانه صدرالشریعه . رشت : صدرالشریعه از نوادگان‌سیدعبدالباقی‌حجةالاسلام رشتی و داماد کامران میرزا . کتابخانه بزرگی در رشت فراهم آورد که درحدود صدوسی‌هزار جلد کتاب های خطی ، چاپی فارسی وعربی داشت . در کتابخانه او نسخه‌های ارزنده‌ای وجود دارد از جمله کلمات مختومه مکنونه ملامحسن فیض کاشانی است . هم‌اکنون این کتابخانه درتملك فرزند ایشان آقای مهندس موسی کارمند وزارت کشاورزی است .

۴۱۴ – کتابخانه شیخ‌جواد رشتی : شیخ جواد مجتهد رشتی از علمای بزرگ وبنام عصر ناصری بوده است نامش دریادداشتهای عباس‌میرزا آمده است . او از شاگردان شیخ‌مرتضی انصاری بوده است . کتابخانه‌ای در رشت فراهم آورد که بیش ازدوهزار جلد آن مخطوط بود متأسفانه اولادش نتوانستند این کتابخانه را حفظ کنند و کتب آن متفرق گردید .

۴۱۵ – کتابخانه محقق‌خلخالی . خلخال : محقق خلخالی از شاگردان میرزای جلوه بود. این مرد محقق ودانشمند یکی ازبزرگترین کتابخانه‌هائیکه جامع کتابهای عرفانی و فلسفی‌وکلامی فارسی وعربی بود درخلخال فراهم آورد وخوشبختانه این کتابخانه هم اکنون دردست بازماندگان آن دانشمند باقی است .

۴۱۶ – کتابخانه شیخ‌زین‌العابدین گلپایگانی – گلپایگان : حاج شیخ زین‌العابدین از

شاگردان مجاز شیخ مرتضی انصاری بود . کتابخانه معظمی درگلپایگان فراهم آورد . پس ازمرگش ورثه او کتابها را در چندصندوق محبوس کردند وباکمال تأسف هنوزنیزاین کتابها درصندوقهاست ومعلوم نیست موریانه باآن گنجینه ذخائر علمی چه کرده است عجب اینست که ورثه آن مرحوم نه حاضر بفروش آن کتابها هستند و نه میگذارند دردسترس اهل علم قرار گیرد .

۴۱۷ – کتابخانه حاج آقامحسن عراقی . اراك : حاج آقا محسن اراکی از اجله دانشمندان ومعاریف اراك دراواخر دوران قاجار بود .

کتابخانه بسیار نفیسی در اراك فراهم آورد که چند سال قبل نزد اولاد او موجود بود وسپس متفرق گردید. ازنسخه‌های کتابخانه او که به‌تملك نویسنده درآمده‌است. نسخه‌ایست ازدیوان انوری مورخ ٦٦٨ . ه که باید آن را کهن‌ترین نسخه دیوان انوری درجهان دانست .

۴۱۸ – کتابخانه اسفرجانی . اسفرجان : حاج محمدمهدی‌مجتهد اسفرجانی از دانشمندان قرون اخیر بود ودر اسفرجان گلپایگان (جزو دهستان کوکد) کتابخانه عظیمی فراهم آورد که درحدود پنجهزار جلد کتاب خطی وچاپی دارد . این مرد دانشمند زمان حیاتش وصیت کردکه کتابخانه تا صد سال دروقف اولاد ذکور باشد وپس ازآن تقسیم گردد واینك بنابروصیت آن مرحوم کتابخانه تحت سرپرستی آقای حاج میرزا ابوالقاسم محمدی فرزند ارشدش که امام‌جمعه گلپایگان است اداره میشود .

۴۱۹ – کتابخانه آیةالله آقاسید ابوالحسن اصفهانی : مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان جهان بود . کتابخانه آن مرحوم جامع‌ترین کتابخانه‌های فقه جعفری بشمار میآمد پس از رحلت آن بزرگوار بفرمان شاهنشاه آریامهر کتابها از فرزند ایشان حاج آقا حسین اصفهانی برای کتابخانه آستان قدس رضوی خریداری شد .

۴۲۰ – کتابخانه سیدکاظم یزدی : یکی ازکتابخانه‌های معتبر دوران اخیر کتابخانه آقاسیدکاظم یزدی بودکه به تملك آقا سید محمد یزدی فرزند آن مرحوم درآمد . کتابهای این کتابخانه ازنفایس کتب عربی وفارسی وخطی بود . پس ازاینکه کتابخانه بارث به آقاسید محمدباقر یزدی رسید . کتابهای آن متفرق شد ازجمله کتب نفیس این کتابخانه میتوان ازنسخه‌مجسطی بخط خواجه نصیر توسی یاد کرد که درمصر بفروش رسیده است .

۴۲۱ – کتابخانه ممقانی : کتابخانه آقا شیخ محمدحسن ممقانی که از معاریف رجال ایران است پس‌از مرگش به مرحوم شیخ عبدالله ممقانی صاحب کتاب رجال‌الشیعه انتقال یافت وهم اکنون این کتابخانه نفیس نزد آقای محیی‌الدین ممقانی موجود است .

۴۲۲ – کتابخانه شیخ زین‌العابدین مازندرانی : خوشبختانه کتابهای این کتابخانه محفوظ مانده واینك درتملك آقای آیةالله‌زاده مازندرانی درتهران موجود است .

۴۲۳ – کتابخانه آقاشیخ‌جعفر شوشتری . شوشتر : این کتابخانه قبلا در نجف اشرف بود وسپس وسیله آقا شیخ‌جعفر به‌شوشتر منتقل گردید واینك کتابهای آن بطور متفرق درخاندانش موجود است .

۴۲۴ – کتابخانه سیدجوادی . قزوین : خاندان جلیل‌سیدجوادی از دوران صفویه مرجع مراجعه واحترام قاطبه مردم قزوین بوده‌اند وبزرگ این خاندان درزمان صفویه کتابخانه‌ای‌ایجاد کرد وآن را وقف استفاده اولاد ذکور وطالب‌علمان قرارداد وخوشبختانه این کتابخانه درخاندان حاج‌سیدجوادی موجود است .

۴۲۵ – کتابخانه مرحوم سردارکابلی . کرمانشاه : این مرد مترجم انجیل برنابا بود. کتابخانه بسیار معظمی داشت که پس ازمرگش آن را حراج کـردند واکنون درکتابخانه‌های خصوصی تهران کتابهای بسیاری از کتابخانه سردار کابلی موجوداست .

۴۲۶ – کتابخانه محمدامین خنجی . تهران : محمدامین خنجی از بازرگانان دانشمندبود وکتابخانه‌ای ازکتابهای مخطوط فراهم آورد که باید آن را درشمار کتابخانه‌های نفیس بحساب آورد پس از مرگ آن دانشمند این کتابخانه همچنان دراختیار فرزندانش باقی است .

۴۲۷ – **کتابخانه شیخ‌الاسلام زنجانی . زنجان :** شیخ‌الاسلام زنجانی از معاریف وعلمای عالیمقام زنجان بود کتابخانه او نیز ازنظر کتابهای نفیس خطی دارای ارزش واعتبار خاصی بود . پس ازمرگش این کتابخانه دراختیار آقای اکبرنیا کارمند بازنشسته وزارت آموزش وپرورش قرار گرفت .

۴۲۸ – **کتابخانه مدرسه ابراهیمیه . کرمان :** این‌مدرسه‌را مرحوم‌ابراهیم‌خان‌ظهیرالدوله بسال ۱۲۳۱ . هـ . درجنب مسجد وبازار خود ساخت وملك‌الشعرای صباحی کاشانی درطی قصیده‌ای تاریخ آن را سروده است . این قصیده را کتیبه کرده‌اند ودر این قصیده میگوید :

این همایون مدرسه کازآفت عین‌الکمال   کاخ ادریس مدرس بررخ ایوانش نیل

کتابخانه این مدرسه از کتابخانه‌های معتبر کرمان بود وتا اواخر قاجار مدرسه معموربود وازموقوفات بسیاری که داشت اداره می‌شد .

۴۲۹ – **کتابخانه امام‌جمعه کرمان :** امام جمعه کرمان از معاریف آن سامان بود وکتابخانه اورا باید از کتابخانه های نفیس ایران بشمار آورد . این کتابخانه آثار مخطوط بسیار داشت وهم‌اکنون نیز این کتابخانه بجاست و آقای دکترباستانی پاریزی فهرستی برای کتابهای این کتابخانه نوشته‌اند .

۴۳۰ – **کتابخانه معصومیه کرمان :** این مدرسه را معصوم‌بیك بسال ۱۱۰۶ . هـ درزمان سلطنت شاه سلیمان صفوی ساخت و کتیبه آن نیز مشعر برآنست . این مدرسه تاپایان دوران قاجار دائر بود و کتابهای‌این‌کتابخانه که نسخه های نفیس داشت متفرق شد .

۴۳۱ – **کتابخانه مدرسه قلی‌بیك . کرمان :** این مدرسه را قلی‌بیك بسال ۱۱۳۵ . هـ . در دوران سلطنت نادرشاه جنب مسجد جامع که از بناهای امیرمحمد مظفر است ساخت .

۴۳۲ – **کتابخانه مدرسه شهاب‌الملك کرمان :** بانی این مدرسه امیرحاج حسین‌خان شهاب‌الملك کرمانی بود که بسال ۱۲۸۵ آنرا بنا نهاد واز مدرسه های معمور و مشهور کرمان بشمار میرفت .

۴۳۳ – **کتابخانه شعاع‌الملك شیرازی . شیراز :** شعاع‌الملك شیراز متخلص به شعاع از شعرا ودانشمندان اخیر بود وکتابخانه او یکی از کتابخانه های بسیار گرانقدر قرن اخیربشمار است شادروان علامه قزوینی از اهمیت وعظمت کتابخانه شعاع‌الملك یادکرده است پس‌ازدرگذشتش کتابهای کتابخانه اورا در سال ۱۳۳۰ . ش بفروش رسانیدند . نسخه های نفیسی ازکتابخانه شعاع‌الملك نصیب کتابخانه این نویسنده شده است .

۴۳۴ – **کتابخانه حکیم نجم اصفهانی . اصفهان :** حکیم نجم اصفهانی متخلص به نجم از مشاهیر گویندگان دوران اخیر قاجار و از عارفان روشندل ایران بود کتابخانه بسیار نفیسی فراهم آورد که چون اولاد ذکور نداشت متفرق‌گردید . حکیم نجم در حدود چهل ودوجلد اثر منظوم دارد که از جمله تفسیر قرآن است وشرح برمثنوی مولوی . کلیه آثارمنظوم حکیم نجم اصفهانی بخط مؤلف ومنحصر بفرد جزو مجموعه‌کتابخانه این نویسنده محفوظ است . مجموعه آثارحکیم نجم اصفهانی شامل ده مجلد است‌که درکتابخانه حقیر موجود است .

۴۳۵ – **کتابخانه محمدکریم‌خان . کرمان :** حاج محمدکریم خان سرسلسله شیخیه‌کرمان، کتابخانه بزرگی‌فراهم‌آورده بوده‌است وپس‌ازایشان این‌کتابخانه همچنان محفوظ ماند وهم‌اکنون دراختیار سرکار آقامیرزا ابوالقاسم‌کرمانی است . کتابهای مخطوط این‌کتابخانه نفیس و از نظر علمی وبخصوص ملل ونحل قابل توجه واستفاده است .

۴۳۶ – **کتابخانه میرزا حسین نوری :** حاج میرزا حسین نوری که ازدانشمندان و علمای شهیر قرون اخیر ایران ومؤلف مستدرك است کتابخانه‌ای ترتیب داد که کلیه کتب اخبار شیعی‌پس از مجلسی‌را جمع‌آورد متأسفانه‌کتابهای این‌کتابخانه نفیس پس ازدرگذشت حاج‌میرزاحسین‌نوری متفرق گردید وتعداد قابل توجهی ازآن را آقای علی بهزادی وکیل دادگستری فراهم آورده‌که به همت شادروان آیةالله بروجردی برای کتابخانه عمومی قم خریداری شد .

۴۳۷ - کتابخانه حشمت‌الدوله حمزه میرزا قاجار : حمزه میرزا بسیار اهل ذوق بود و کتابهائیکه برای کتابخانه او تهیه واستنساخ شده همه از نفایس است. از جمله میتوان مجموعه‌ای را یاد کرد که بخط احمدبن عبدالحسین اصفهانی خطاط شهیر دوره قاجار تهیه شده و اینک درکتابخانه آقای ادیب برومند محفوظ است .

۴۳۸ - کتابخانه مسعود میرزا قاجار : مسعود میرزا قاجار ازجمله شاهزادگان دانشور دوران قاجار است و کتابخانه او از کتابخانه های قابل ذکر این دوران است .

۴۳۹ - کتابخانه سلطان‌العلما : حاج‌آقا محمد کرمانشاهی آشوری که از مراجع تقلید عامه در زمان فتحعلیشاه قاجار بود این کتابخانه را تأسیس ووقف عام کرد وپس‌ازاو فرزندش نیز به تکمیل آن همت گماشت بعدها تولیت این کتابخانه با حاج‌آقا احمد بود ومتأسفانه پس‌ازدرگذشت حاج‌آقا احمد کتابها متفرق گردید واینك نزدیك به پانصد جلد ازکتابهای این کتابخانه باقی‌است. اعظم کتابهای این کتابخانه بکتابخانه های خصوصی حاج‌محتشم‌السلطنه اسفندیاری وشادروان امام‌جمعه خوئی ومعتمدالملك پیرنیا فروخته شد . درسالهای اخیر خاندان امام‌جمعه خوئی (شادروان جمال امامی به نمایندگی خاندان خود کلیه کتابهای مخطوط امام‌جمعه خوئی را به کتابخانه مجلس شورایملی اهدا کردند) .

۴۴۰ - کتابخانه شیخ‌الاسلام دزفولی . دزفول : دراواخرسلطنت دودمان صفویه شیخ‌علی نامی ازعلمای جبل‌عامل به‌بندر دزفول‌آمده ساکن‌گردید وپس‌ازاوفرزندش شیخ‌محمدباقر جبل عاملی‌ازجانب شاه‌سلیمان‌صفوی بمنصب شیخ‌الاسلامی‌نائل‌شد وپس‌ازاو پسرش‌محمدرضاشیخ‌الاسلام شد لیکن ترقی این دودمان درایام شیخ فخرالدین است که کتابخانه پدر وجدش را تکمیل کرد وکتابهای مخطوط آن را به دوهزار مجلد رسانید و کلیه آنهارا وقف عام کرد وسالیان دراز دانشمندان از کتابخانه شیخ‌الاسلام بهره‌مند می‌شدند . پس‌ازدرگذشت شیخ فخرالدین حاکم‌دزفول بنام میرزا زمان خان با این دودمان بنای بدسلوکی گذاشت وشیخ مهدی برادر شیخ فخرالدین به تهران عزیمت‌کرد وپس‌ازتظلم به فتحعلیشاه با وساطت محمدعلی‌میرزا دولتشاه توانست حکومت دزفول را بنام خود بگیرد . این مرد در دزفول با مردم به خشونت رفتار میکرد وسرانجام بسال ۱۲۲۰ . ه مقتول گردید وپس ازاین واقعه حکومت دزفول برعهده محمدعلی میرزا دولتشاه‌که درغرب حکومت میکرد قرار گرفت ودولتشاه بنام مالیات های عقب‌افتاده کلیه اموال خاندان شیخ‌الاسلام حتی کتابهای وقفی را تصاحب کرد . پس ازمدتی بشفاعت مرحوم ملا احمد نراقی دولتشاه مقداری ازکتابها را مسترد داشت ولی متأسفانه کتابهای نفیس این کتابخانه همه وسیله افراد این دودمان متفرق‌گردید واینك نزدیك به دویست جلد از آن‌کتابخانه عظیم بیشتر باقی نمانده است .

۴۴۱ - کتابخانه داعی . دزفول : یکی ازکتابخانه‌های مشهور دزفول کتابخانه داعی بوده است داعی ازآنجا که وضع مادی مناسب نداشته ولی به‌کتاب ودانش عشق میورزیده دامن همت بکمربسته وبا مسافرت های متوالی به اصفهان وکرمان ونقاط دیگر کتابهای نفیسی فراهم آورده وبا یکصد سال عمر توانست کتابخانه‌ای فراهم آورد که بیش ازده هزار جلد کتاب مخطوط داشته است .

پس از مرگش بیشترکتابهای او نصیب میرزا یوسف مستوفی‌الممالك که ازمریدانش بود گردید ومقداری نیز به تصرف خانلرمیرزا احتشام‌الدوله وابراهیم میرزا احتشام‌السلطنه درآمد سید صدرالدین کاشف دزفولی نیز تعدادی ازآنهارا برای کتابخانه‌اش خریداری کرد .

۴۴۲ - کتابخانه کاشف . دزفول : سید صدرالدین متخلص به‌کاشف ازمشاهیر رجال قرن سیزدهم بوده است. او بعلوم اسلامی خاصه عرفان آشنائی وبصیرت داشت وبه همین علت بیشتر آثارش چه نظم وچه نثر عرفانی است وکتابخانه‌اش نیز درحقیقت مجموعه‌ای از آثار عرفانی بود . کتابهای کتابخانه اورا پنجهزار جلد نوشته‌اند . پس‌ازمرگش قسمت اعظم کتابهایش بکتابخانه محمدشاه قاجارانتقال یافت .

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۶)

دکتر جاوید فیوضات

صابون (Savons — Soaps) صابونها نمکهای آسیدهای (Stearic-Oleic-Palmitic) هستند که با طرق مختلف ازمواد گوناگون ساخته میشوند – صابونهای نرم را معمولاً از روغنهای گیاهی و روغن ماهی تهیه میکنند که پس ازخاتمه عمل مقداری آب بصورت مخلوط در صابون باقی‌میماند – سختی صابونهای خشك نیزیکسان نیست وصابونهائی که ازآسیداالئیك (Oleic Acid) بدست میآیند نرمتر میباشند.

برای تهیه صابون معمولی سود محرق (Cavstic Soda) و یا قلیا (Lye) را بچربی افزوده وحرارت میدهند، هنگامیکه محلول خاصیت قلیائی خودرا کاملاً ازدست داد مقداری نمك بدان میفزایند. درنتیجه صابون از سود جداشده ودر روی محلول جمع میشود.

درتجارت بعضی‌اقسام صابون نامهای‌بخصوصی‌دارند مثلاً صابون زیتون (Castile Soap) از حرارت دادن مخلوط سود محرق وروغن زیتون تهیه میشود وصابون اصلاح یا صابون ریش تراش (Shaving Soap) مرغوب‌را ازپیمخوك وپتاس‌محرق (Cavstic Potash) بدست میآورند.

صابون بعنوان يك عامل پاك‌کننده سبب میشودکه‌کشش سطحی (Surface Tension) آب پائین‌بیاید ودرنتیجه قدرت خیس‌کردن‌آب افزایش‌یابد(رجوع شود بمبحث‌آب درشماره‌های قبل) باید درنظر داشت که آب وصابون تنها عوامل پاك‌کننده‌ای بشمار میآیندکه برروی لکه‌های ناشی ازمواد چربی، قندی وچسبناك میتوانند تأثیر نمایند.

درموقع تهیه صابون ازمواد چربی مقداری‌گلیسیرین ناقص بدست‌میآیدکه درصنعت آنرا (Glycerol) می‌نامند (گلیسیرین Glycerine خالص را از تصفیه گلیسرول تهیه میکنند) از این ماده برای چرب کردن وروغنکاری چرخهای ساعت استفاده میشود زیرا خشك نمیشود – درصنعت‌گلیسرول را – برای ساختن مواد منفجره مانند نیتروگلیسیرین بکار میبرند.

صدف (Nacre — Mother of Pearl) پوشش‌آهکی‌تعدادی ازانواع نرم‌تنان وحیوانات کوچك دریائی را بنام‌کلی صدف برای تهیه بعضی اشیاء کوچك وظریف بکار میبرند – از نظر شیمیائی قسمت اعظم پوسته آهکی را کربنات‌کلسیم (Calcium Carbonate) تشکیل میدهد که مقداری مواد آلی بدان اضافه شده است.

چنانچه گفته شد صدف را برای تهیه اشیاء زینتی بصورت ساده یا مرصع ویاحکاکی شده وغیره بکار میبرند. برای حکاکی وکنده‌کاری روی صدف معمولاً سطوح واطراف آنرا باموم یا پارافین جامد میپوشانند. سپس بکمك قلم حکاکی طرح یا نقش مورد نظر را روی ورقه مومی حك مینمایند تا سطح براق صدف اززیر موم بطور عریان نمایان‌گردد – بالاخره قسمتهای عریان شده را تحت تأثیر محلول جوهر شوره (آسیدنیتریك) قرار میدهند تا عمق نواحی حك شده باندازه کافی برسد، دراین هنگام موم را زدوده وآثار باقیمانده آسید را بوسیله قراردادن صدف درآب جاری پاك میکنند گاهی قسمتهای حك شده را بمواد رنگی آغشته ورنگین می‌نمایند.

قسمتهای زائد صدفها را ممکنست بوسیله اره‌های ظریف یا ابزار تیزدیگری بآسانی اره کرد وبرید.

برای مرصع کردن صدفها روشهای گوناگونی متداول است ولی آسانترین راه اینستکه

مجسمه‌های عاجی متعلق
به قرن بیستم

دانه‌های قیمتی (وگاهی نیز دانه‌های بدلی وبی‌ارزش) را بوسیله چسب مناسبی بصدف چسبانیده وبکمك برسی سطوح آزاد صدف را بورنی سیاه میآلایند تاضخامت ورنی با دانه‌ها برابر شود – سپس مروارید یا سنگ‌های قیمتی‌را با گرد سنگ‌پا پرداخت میکنند .

صفرای گاوی (Bile de boeuf — Ox Gall) مایع لزج وشفافی است برنگ سبز مایل بقهوه‌ای‌که برای پاك‌کردن وپرداخت نمودن اشیاء چوبی بکار میرود – این ماده چنانکه قبلاً نیز بیان شده است‌کشش سطحی آبرا پائین میآورد وبرقدرت خیسانیدن آب میفزاید – گاهی آنرا درگراورسازی وصنایع چاپ سنگی نیز بکار میبرند .

صمغ‌ها (Gommes — Gums) صمغ‌ها شیره‌های نباتی هستند که در مجاورت هوا سخت میشونـد . اکثراً در آب حل شده و محلول شفافـی تولید مینمایند . صمغ عربـی (Gomme Arabique — Gum Arabic) را از (Acacia) بدست میآورند – از انحلال این ماده درآب جسم چسبناکی حاصل میشود‌که در نقاشیهای آبرنگ بکار میرود (رجوع شود بنقاشیهای آبرنگ وچسبها درشماره‌های قبل) – از اختلاط آن باگلیسیرین سریش سرد بدست میآورند که برای چسبانیدن تمبر پست ازآن استفاده میشود .

کتیرا (Gomme Adragant — Gum Tragacant) صمغی‌است که‌ازآن‌بیشتردرنقاشی‌های معروف به (Pastel) یا مداد رنگی استفاده میشود – این‌ماده را غالباً درکارخانه‌های پارچه‌بافی وهمچنین درآرایشگاههای زنانه بعنوان چسب بکار میبرند . صمغ‌های دیگری نیز درطبیعت یافت میشوندکه مورد استعمال درامور هنری ندارند .

کنده‌کاری روی عاج توسط هنرمندان چینی

تمام صمغ‌ها در الکل نامحلول میباشند.

صمغ یا رزین دامار (Dammar Resin) صمغی است که از نوعی درخت بنام (Agathis Dammaris) که درنواحی جنوب شرقی آسیا وهمچنین در استرالیا میروید بدست میآید - از انحلال این رزین در اسانس تربانتین (Turpentine) ورنی بسیار سختی تهیه میکنند که رنگ وجلای خودرا برخلاف سایر ورنیها برای مدت زمان زیادی حفظ مینماید - الکل بهترین حلال این ورنی بشمار میآید.

صیقل یا پرداخت (Polissage — Polishing) این هنر باعمالی اطلاق میشودکه درنتیجه آن سطوح کدر وناصاف صیقلی و«براق» شده وبعبارت دیگر صاف وجلادار میشوند درزبانهای انگلیسی وفرانسه آنرا (Vernir — Finish) نیز مینامند - موادی را که میتوان برای این‌منظور درمورد اشیاء پرارزش بکاربرد معدود میباشند - درکشورهای اروپائی موادی با نامهای تجارتی مخصوص دربازار یافت‌میشوندکه‌بعضی‌ازآنها‌مانند (Antiquax) و (Godard's Furniture Cream) قابل‌اعتماد میباشند واز اختلاط آنها باآب ورنی مرغوبی بدست میآید.

با فرمول زیرین نیز میتوان ورنی خوبی تهیه‌کرد: رزین چهارقسمت - موم شانزده قسمت - تربانتین ونیز یك قسمت مواد مزبور را در یك ظرف دوجداره‌ای باحرارت ملایمی‌ذوب کرده ومخلوط حاصل را ازآتش دورکرده ودرحالیکه هنوز نیم گرم است دوازده قسمت‌تربانتین افزوده وبهم میزنند، دراین مرحله میتوان مقداری ماده رنگین نیز بمخلوط اضافه‌کرد.

برای صیقلی‌کردن میزهای نهارخوری درحدود یك‌لیتر روغن دانه‌کتان راکه تحت‌فشار وبدون‌کمك حرارت تهیه‌کرده‌اند بملایمت ودرحدود ده دقیقه حرارت میدهند تا درجه‌گرمای

نقاشیهای دیواری (فرسك)
متعلق به دورانهای مختلف

آن بدرجه حرارت جوش بالغ شود سپس درحدود یکصد سانتی‌مترمکعب اسانس تربانتین بدان میفزایند - این ورنی باگذشت زمان صیقلی‌تر وبراق‌تر شده ودراثر حرارت ناشی ازظروف غذا وبشقاب وغیره فاسد نمیشود .

از ساینده‌های زبر نباید برای پرداخت کردن ظروف نقره‌ای استفاده شود - بکاربردن گل سفید (Bianc d'Espagne — Whiting) وخاك قرمز زرگری (Jeweller's Rouge) مانعی ندارد - گردی که دربازار بنام (Goddard's Plate Powder) بفروش میرسد برای این منظور بسیار مناسب است - روش کار در مورد اشیاء نقره‌ای که بوضع اسفناکی کدر شده‌اند درفصول بعد تحت همین عنوان (کدر شدن اشیاء نقره‌ای) بیان خواهد شد .

اشیاء آهنی یا فولادی زنگ‌زده را قبل ازصیقلی‌کردن باید درنفت فروبرند تا قسمتهای زنگ‌زده سست ونرم شوند - سپس اشیائی را که بطور سطحی زنگ زده‌اند بوسیله کاغذ سمباده یا گرد سنگ‌ساب میسایند - درمورد اشیائی‌که بشدت زنگ‌زده ولی شکل و مقاومت خودرا بکلی ازدست نداده‌اند بدین‌طریق عمل مینمایند .

ابتدا قسمتهای زنگ‌زده‌را بوسیله چاقو یااسکنه کاملاً میتراشند سپس‌جسم‌را درظرف‌پراز نفت فرو برده وبا برس سیمی میخراشند وبالاخره بکمك موادی‌که دربالا بیان شد شیئی‌را سائیده وصیقل میدهند .

برای پرداخت کردن ظروف شیشه‌ای چنانچه درشمارهٔ قبل ذکـــر شد خمیری از اختلاط بنـــزین و منیزی کالسینه (Calcined Magnesia) بکار میبرند ویا بتانه فرنگـــی

(Potée d'Etain Putty powder-Tin Ashes) را بکمك پارچه نرمی برآن میکشند . (این ماده غیراز خمیری است که بعنوان بتانه مورد استفاده شیشه‌برهاست وغالباً بنام روسی آن یعنی زامکا نامیده میشود - زامسکا را از اختلاط نوعی گل‌سفید (کربنات‌کلسیم) و روغن دانه‌کتان تهیه میکنند درصورتیکه ماده موردنظر دراین مبحث اکسید ناخالص قلع میباشد).

برای صیقلی‌کردن اشیاء ساخته شده ازصدف وکاسه سنگ‌پشت ونظائرآن میتوان مقدار بسیار جزئی روغن دانه‌کتان بکف دست مالید واشیاء موردنظر را بدینوسیله جلا داد اشیاء ساخته شده از قلع وآلیاژهای آن‌را (Vaisselle d'Etain — Pewter Articles) میتوان بکمك قطعه جیری‌که به‌گل‌سفید آغشته شده است صیقل داد (رجوع‌شود به‌پوتر درشماره‌های قبل) بطورکلی برای‌پرداخت‌کردن‌اشیاء ظریف میتوان‌آنهارا با اسفنجی‌که‌ازمخلوط زیرین‌اشباع شده‌است سائید. الکل چهارده‌قسمت - آب هفت‌قسمت ودوقسمت‌اسانس اسطوخودوس (Lavande — Lavander)

طلا (Or — Gold) فلزی است نرم وچکش‌خوارکه از دیرزمانی بسبب رنگ وفساد-ناپذیربودنش ارزش‌زیادی داشت - کارکردن بااین‌فلز بسیارآسان‌است ومیتوان‌گفت‌که درشرایط عادی تقریباً غیرقابل فساد است - تمام ترکیبات طلادار در اثر حرارت‌کافی خودرا بصورت خالص آزاد میکنند . قابلیت تورق طلا بسیارزیاداست ومیتوان ورقه‌هائی‌بضخامت یك ده هزارم میلیمتر ازآن تهیه‌کرد - طلا را گاهی بعنوان ماده رنگی نیز بکار میبرند وبهترین نمونه‌های‌آن نقوش زرد وسرخ‌رنگی است‌که برروی ظروف‌چینی اصیل دیده میشود .

طلا را بمقدار زیاد درجواهرسازی وامور تزئینی بکار میبرند مفتولهای نازك طلا را برای تهیه بعضی منسوجات (زری) بکار میبرند از مفتولهای طلا و نقره برای تهیه‌گلابتون (Galon d'Ór — Gold Lace) استفاده میکنند .

اشیاء طلائی را میتوان باآب وصابون بآسانی پاك‌کرد واگر عیار آنها کافی باشدکدر وتار نخواهند شد وکدرشدن آنها دلیلی‌است براینکه ناخالصی‌آنها بیش‌ازحد لزوم است ، برای پاك‌کردن ظروف طلائی تارشده کافی است پارچه نرمی را بمحلول آمونیاك آغشته و براشیاء موردنظر بکشند واگر احیاناً شیئی کدر شده باینوسیله نیز براق وصیقلی نشد باید آنرا درمحلول پنج درصد سیانورپتاسیم (Potassium Cyanide) فرو برند وپس‌از اینکه کدورت اشیاء پاك شد بلافاصله ظروف را زیرشیرآب جاری‌کاملاً بشویند تا آثار داروکاملاً زدوده شود . باید توجه داشت‌که این دارو باگذشت زمان میتواند برطلا تأثیر نماید بنابراین هرگز نباید مدت مدیدی درمجاورت طلا قرارگیرد . (این دارو جسمی‌است بسیارسمی وخواص‌آن درشماره‌های قبل بیان گردیده است).

خاك قرمز یا خاك پرداخت زرگرها (Jeweller's Rouge) ماده بسیار مناسبی است برای پاك‌کردن و براق‌نمودن اشیاء ساخته شده ازطلا یا نقره .

زرگرها طلای خالص را بیست‌وچهار عیار (Carat) مینامند واگر بطور مثال شیئی شانزده عیار باشد یعنی درهربیست‌وچهار قسمت آن فقط شانزده قسمت طلای خالص موجود است وهشت قسمت باقیمانده معمولاً مس یا نقره است (برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به‌آزمایش طلا - زراندودکردن - آسیدها وسنگ محك درشماره‌های پیشین).

عاج (Ivoire — Ivory) این جسم از نظر ساختمان شیمیائی بسیار شبیه عاج دندان (Dentine) انسان میباشد که ورقـه مینا (Email — Enamel) قرار گرفته است - عـاج طبیعی را درتجارت از دندان فیل بدست میآورند - عاج ماموت‌ها (اجداد فیل‌های کنونی‌که نسل‌آنها فعلاً منقرض شده ولی اسکلت و دندان آنها گاهی پیدا میشود) بسبب ناصاف‌بودن نامرغوبتر از عاج فیلهای معمولی است - عاج شیرماهی (Morse — Walrus) را نیزگاهی بجای عاج معمولی بکار میبرند .

عاج را بیشتر برای تهیه روکشهای ظریف و پرارزش بکار میبرند ، باین‌ترتیب‌که ورقه‌های نازکی ازآن تهیه‌کرده وروی اشیاء موردنظر می‌چسبانند - کلیدهای پیانو بهترین

مثال برای این مورد است .

گاهی از قطعات عاج درمرصع‌کردن استفاده میکنند دراین‌حال غالباً آنرا با آبنوس بطور توأم بکار میبرند وبسبب استعداد مخصوص این ماده نقوش وطرحهای بسیارظریفی میتوان روی عاج تهیه نمود . باید درنظرداشت‌که بهترین عاج برای‌کنده‌کاری عاج فیلهای افریقائی‌است وبطورکلی هرچه حیوان وحشی‌تر باشد عاج‌آن برای‌کنده‌کاری (Carving) مناسب‌تر است .

اشیاء عاجی قدیمی معمولاً بسیارشکننده میباشند وهرنوع تعمیر وحتی‌دستکاری درمورد آنها باید بااحتیاط تمام انجام‌گیرد ، خیس‌کردن عاجهای قدیمی درآب بسیار خطرناك است زیرا کنده‌کاریهای عاج‌های قدیمی‌که اکثراً ورقه ورقه شده‌اند دراثر آب بکلی جداشده ومیریزند بنابراین برای تمیزکردن این‌قبیل اشیاءکافیست آنها را با اسفنج نیمه‌مرطوبی پاك نمایند – برای چسبانیدن اشیاء عاجی‌شکسته ممکنست ژلاتین‌ماهی (چسب ماهی) را بکاربرد ولی بهتر است درصورت امکان قطعات‌کوچك عاج را بصورت میخ‌پرچ خراطی‌کرده وبکمك‌آن قطعات جداشده را بیکدیگر پرچ نمایند .

بعضی اشیاء عاجی قدیمی پرارزش راکه قسمتهائی ازآنها کنده شده ومفقودگردیده‌است بعدها بوسیله هنرمندان ماهر مرمت نموده وقطعه جدیدی بشکل‌قسمت مفقودشده بدان افزوده‌اند، تشخیص قسمتهای اضافی بکمك معاینه بوسیله اشعه ماوراء بنفش بسبب اختلاف (Fluorescence) دوناحیه بآسانی میسر میباشد (مراجعه شود باشعه غیرقابل رؤیت درشماره‌های‌گذشته) .

برای تحکیم عاجهای قدیمی مخلوطی‌ازموم معمولی وموم‌کارنو با (Carnauba Wax) تهیه‌کرده وشیئی موردنظر را درآن فرومیبرند (انواع موم‌ها وطرز بکاربردن آنها بعداً بیان خواهد شد) درهرحال بهتر است تعمیر اشیاء عاجی پرارزش بعداز مشورت باکارشناس خبره انجام‌گیرد .

برای صاف‌کردن وصیقلی‌نمودن اشیاء عاجی معمولاً ابتدا آنها را باکاغذ سمباده سائیده سپس باگرد بسیارنرم‌سنگ‌پا وبالاخره باپارچه‌نمناکی‌که بگل‌سفید آغشته شده‌است پرداخت‌نمایند.

درمورد اشیاء عاجی‌کنده‌کاری شده کافی‌است به دوماده اخیرقناعت‌کرده وازبکاربردن کاغذ سمباده صرفنظر نمایند برای تشخیص اشیاء عاجی از استخوانی رجوع شود بمبحث‌استخوان درشماره‌های پیشین .

فرسك (Fresque — Fresco) نقاشیهای‌دیواری‌هستندکه‌بسبك (Détrempe — Distemper) یا (Govache) برروی دیواری‌که بوضع خاصی‌اندود (Plâtre-Plaster) شده وهنوز نمناك میباشد انجام‌گیرد (درمورد سبکهای یادشده دربالا مراجعه شود به‌آبرنگ وپاك‌کردن نقاشیها وغیره درشماره‌های قبل) .

معمولاً اندود را از اختلاط آهك وشن وآب تهیه میکنند وگاهی‌آب آهك یا شیرآهك را از یکسال قبل تهیه‌کرده ودرموقع اندودکردن شن وبعضی اوقات خاك ودیگر مواد معدنی را بدان میفزایند تا مقاومت‌آن افزایش یابد .

فرمالین(Formaline — Formalin) محلول‌چهل‌درصدآلدئیدفرمیك (Formaldehyde) درآب است (معمولاً درتجارت بجای آلدئید فرمیك خالص محلول چهل‌درصد آنراکه فرمالین نامیده میشود عرضه میدارند) ماده‌ای است با بوی نامطبوع وضدعفونی‌کننده – معمولاً برای محافظت خمیرها وچسب‌ها ازهجوم حشرات وباکتریها مقداری ازاین دارو بچسب میفزایند.

گاهی بعضیها آلدئیك فرمیك را که فرم‌آلدئید نیز نامیده میشود باآسید فرمیك اشتباه میکنند ، درصورتیکه ماده اخیررا معمولاً بنام جوهرمورچه همگان می‌شناسند زیرا دراثرگزیدن مورچه همراه با آب دهان این حشره وارد بدن انسان میشود – بعضی گیاهان مانند گزنه (Ortie — Nettle) نیز آسیدفرمیك دارند واگر باپوست بدن تماس یابند ، پوست را تحریك کرده وتولید نوعی‌کهیر میکنند – ازاین دارو برای پاك‌کردن اشیاء نقره‌ای استفاده میکنند لکن باید دقت نمودکه درهنگام عمل باپوست بدن تماس نداشته باشد .

اینچه بورون

هوشنگ پورکریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

تاکنون در شماره‌های ٤٢ ، ٥٠ ، ٦٢ ، ٦٣ و ٦٤ «هنر ومردم» مقاله هائی دربارهٔ موضوع‌های اجتماعی وتاریخی مربوط به ترکمانان ایران وجغرافیای تاریخی «دشت گرگان» به طبع رسیده . ونیز زمینهٔ مطالعهٔ همهٔ شئون مادی ومعنوی زندگی مردم «اینچه بورون — ince burun» ، یکی ازدهکده‌های ترکمن‌نشین فراهم شد . در آخرین آن مقالهها ، پس ازآشنائی مقدماتی بادهکدهٔ «اینچه بورون» ، توصیف کوتاهی ازگذشتهٔ مردمش را خواندیم ودانستیم که تا همین ده پانزده سال پیش ، که هنوز «رودخانهٔ اترك» پرآب بود ، اینچه بورونی‌ها در زمین‌هائی که حالا پنبه و گندم می‌کارند ، برنج کشت می‌کردند . آن سال‌ها ، آب «اترك» به‌اندك‌طغیانی‌درفصل‌بهارسر میکشید‌ودرزمینهائی که پیشاپیش کرت‌بندی‌شده‌بود رامی‌افتادوآنهارا سیرآب‌میکردووقتی‌هم که فرومی‌نشست‌لایه‌ای‌ازخودبجامیگذاشت که‌اترکی‌هامیتوانستندنجوانه‌های برنج‌را درآن نشاء کنند . درهمان آخرین مقاله ، توصیف برنجکاری‌منسوخ شدهٔ اینچه بورونی‌هارا با همهٔ اصطلاحاتی که درآن کار داشتند خوانده وبه این نتیجه رسیده بودیم که آنان کشت برنج‌را ازهسایه‌های جنوبی خود روستائیان استرآباد ومازندران آموخته بودند زیراکه آن اصطلاحات با گویش‌های ترکمنی بیگانه وبا گویش استرآباد ومازندران آشناست .

اینك می‌خواهیم بدانیم که کشت برنج ازچه‌سال‌هائی در «اینچه برون» معمول شده‌بود. زیرا معلوم است که مردم «اینچه برون» ودهکده های همسایه‌اش («تنگلی ، «دانشمند»
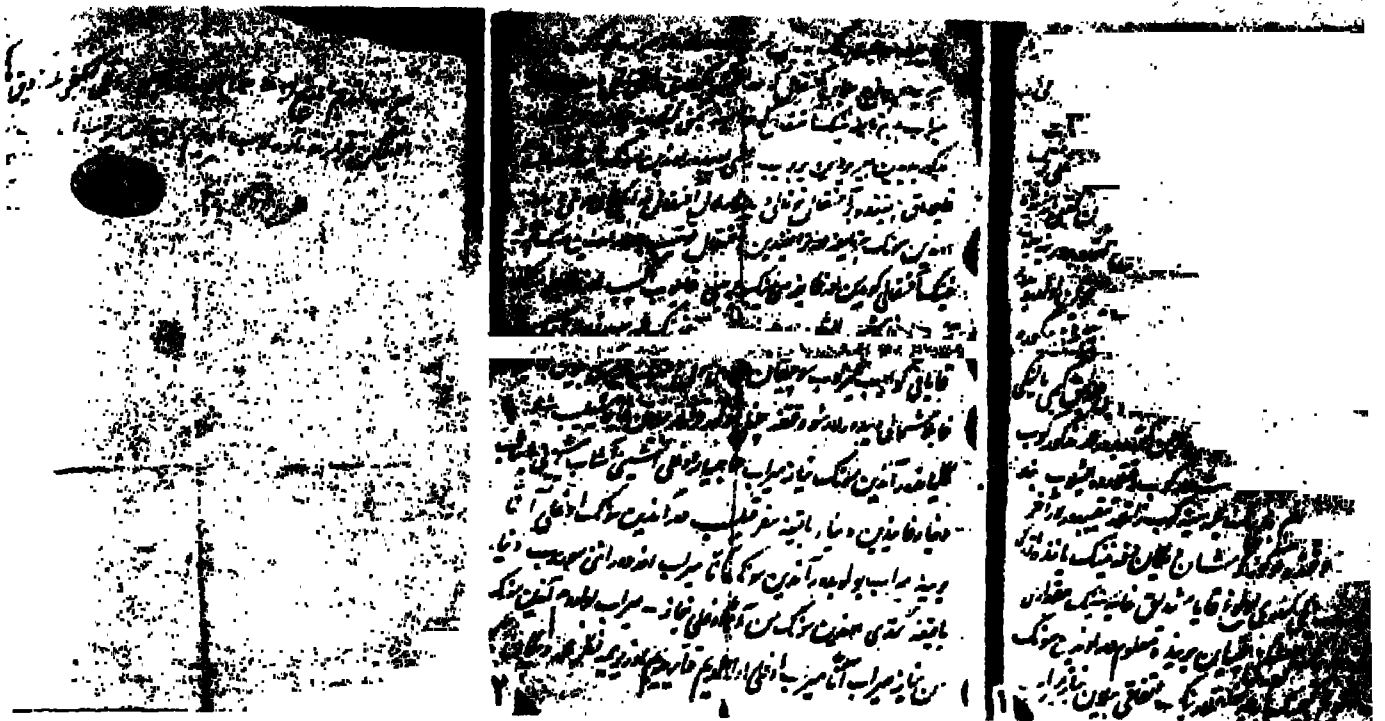
دراین مکتوب به‌گویش ترکمنی نحوهٔ بند بستن رودخانهٔ « اترك » درسال ۱۳۲۵ قمری ونیز مقررات واگذاری اراضی توصیف شده است

و « آق تپه ») ، که ترکمانان «دشت‌گرگان» آنان را «اترکی» می‌نامند ، مانند ترکمانان دیگر طایفهٔ بزرگ «یموت» تا مدتها به گله‌داری امرار معاش می‌کردندکه آن نوع معیشت البته محتاج کوچ‌های ییلاق و قشلاقی بود . درچنان شرایطی اززندگی که مثلاً ییلاق تا قشلاقشان پانزده فرسنگ فاصله داشت ، نمی‌توانستند به کشت برنج بپردازند که مراقبت ومواظبت دائمی لازم داشت وایجاب می‌کردکه به ده وزمین وزراعت پای‌بند بشوند .

قسمتی‌ازنوشته‌های‌مسافری‌که شصت‌وچندسال پیش به«دشت‌گرگان» سفرکرده وگزارش بالنسبه دقیقی ازآن ولایت نوشته است ، می‌تواند به تشریح موضوع این مقاله کمك کند . این گزارش را «ه. ل. رابینو» نوشت‌که ازسال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۱ شمسی‌کنسول « بریتانیا» درشهر «رشت» بود وچندبار به «مازندران» و «استرآباد» سفرکرد ویادداشت‌هائی فراهم آوردکه بعدها درانگلستان منتشر شد[1] . «رابینو» درقسمتی ازیادداشت‌های خود ضمن اشاره به «دشت‌گرگان» و «ترکمن صحرا» نوشته است که :

«. . . رام کردن این ایالت کاردشواری نیست . زیرا ترکمن‌های فعلی خیلی بیشتر»
«از پدران خود متمایل به کشت وکار وسکونت در محلی ثابت‌اند وبا تبدیل کردن»
«بسیاری‌ازمحلات چادری‌خود مانندگومیش‌تپه ، خواجه نفس ، انچلی وباش‌یوزخه»
«به اقامتگاه دائمی وبا برقرار ساختن کلبه‌های چوبی و دکان خودرا بمراتب‌بیشتر»
«از دورانی که فقط چادرنشین بودند وبامشاهدهٔ کمترین اثر خطر می‌توانستند»
«بسوی‌شمال بحدود اترك نقل‌مکان نمایند، درمعرض‌مجازات قرارداده‌اند . . .»[2] .

۱ – یادداشت‌های «رابینو» درکتابی تحت عنوان «مازندران واسترآباد» با ترجمهٔ فارسی «غلامعلی وحید مازندرانی» بوسیلهٔ «بنگاه ترجمه ونشر کتاب» منتشر شده است .
۲ – نقل ازصفحهٔ ۱۳۷ «مازندران واسترآباد» .

بنابراین معلوم می‌شود که ترکمن‌های «دشت گرگان» و «ترکمن صحرا» درشصت‌وچند سال پیش (زمانی که «رابینو» گزارش داده است) به‌کشت‌و ورز روی آورده بودند ومی‌توان استنباط کرد که ترکمانان اترکی‌وازجمله اینچه‌بورونی‌ها درهمان‌زمان به شالیکاری مشغول بودند. این استنباط وقتی‌قرین به‌یقین می‌شود که می‌بینیم اینچه‌بورونی‌های پنجاه شصت‌ساله به یاد دارند که پدرهاشان هم شالیکاری می‌کردند . ولی می‌خواهیم سابقهٔ شروع برنجکاری وآغاز کاررا هم دانسته باشیم وبه این علت به عقب‌تربازمی‌گردیم .

درنوشته های مسافر دیگری که اهل تحقیق نیز بوده وچهل‌وچند سال قبل ازمسافرت «رابینو» ، یعنی صدوچندسال پیش ، ازحواشی «اینچه‌بورون»حالیه به آنسوی رودخانهٔ «اترک» گذشته است ، اشاره‌ای به مزارع ترکمن‌های اترکی می‌شود که درآن خربوزه می‌کاشته‌اند . نام این مسافر «آرمینیوس وامبری»[۳] است که زبان‌شناسی مجارستانی بود وبه قصد تحقیق درزبان‌ها وگویش‌های‌شرقی با ظاهری درویشین به «ترکمنستان» سفر کرد وبعدها شرح سفرخودرا درکتابی به نام «سیاحت درویشی دروغین درخانات آسیای میانه»[٤] نوشت . «وامبری» درمسافرت خود

۳ – Arminius Vambery

٤ – «سیاحت درویشی دروغین درخانات آسیای میانه» با ترجمهٔ فارسی «فتحعلی خواجه نوریان» درسال ۱۳۳۷ بوسیلهٔ «بنگاه ترجمه ونشرکتاب» منتشرشده‌است . این‌کتاب باوجود چند اشتباه وسهل‌بینی نویسنده‌اش ازجملهٔ مراجع معتبراست برای طالبان مطالعه دراحوال‌گذشتهٔ ترکمانان .

توب دوم که درزمان میرآبی «نظر» فرزند «نیازمیرآب» نوشته شده‌است ، این مکتوب نیز به‌گویش ترکمنی‌است ودرآن نام برخی ازاراضی دوروبر «اینچه بورون» ومقدار سهم «میرآب» درآن اراضی نوشته شده‌است
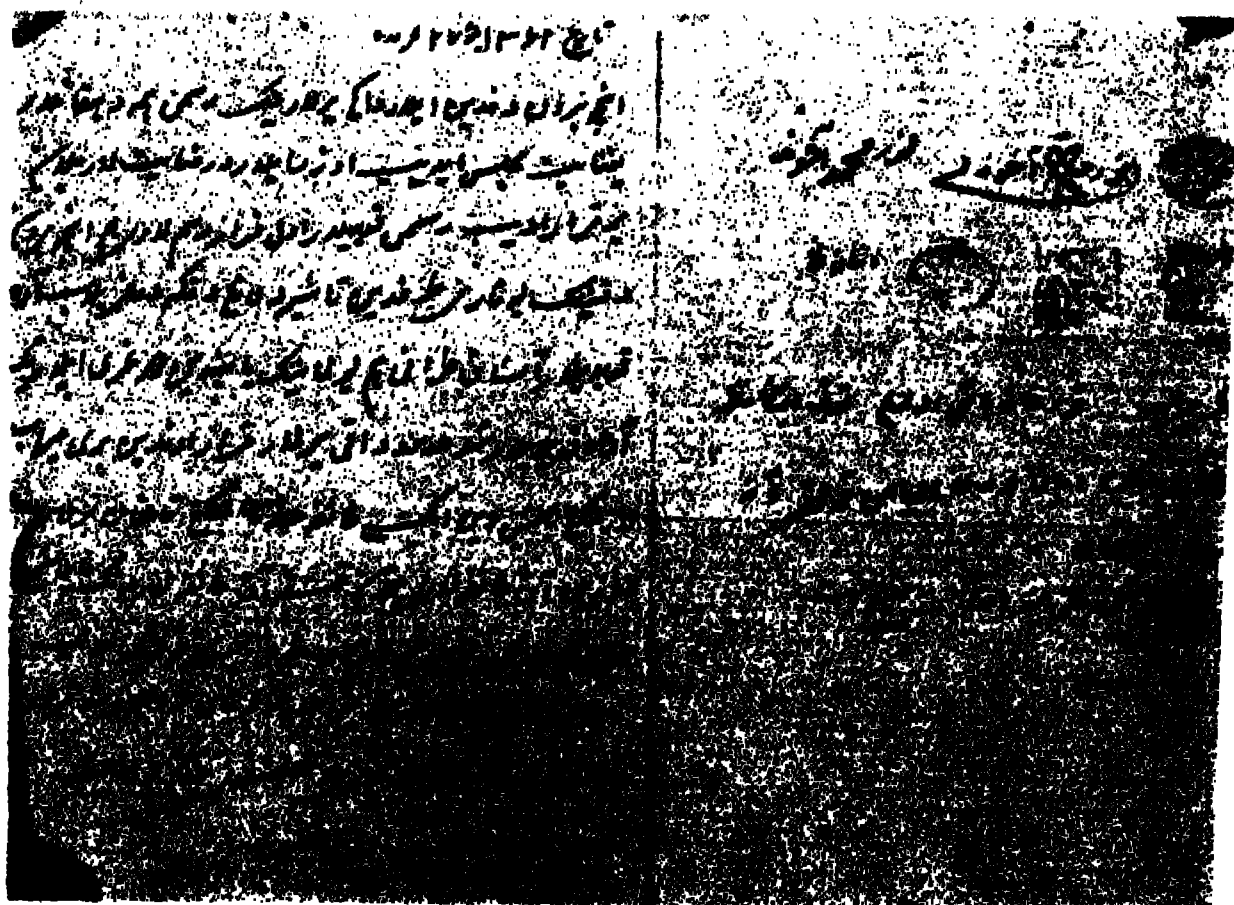
[illegible]» و «گومیش تپه» وحوالی «اینچه بورون» و رودخانهٔ «اترك» نیز گذشت. او [illegible] خود ضمن توصیف حال اسیری که دریکی از آلاچیق‌های ترکمانان اترکی دیده بود [illegible] است که آن اسیر «. . . مدت یك روز تمام درمزرعهٔ آنها (مزرعهٔ اترکی‌ها) بمخربزه کاری [illegible] داشته . . .»[5] . ازاین نوشتهٔ «وامبری» ، با این که مختصر و گذراست ، می‌شود استنباط کرد [illegible] درصدوچندسال قبل ، باوجودی‌که هنوز درآلاچیق‌ها بسرمی‌بردند ، با مزرعه [illegible] و ورزبیگالگی‌نداشتند. بنابراین ، بایستی سابقهٔ شروع کشت دراراضی«اترك»را درسال‌های قدیم‌تر ازصدسال پیش جستجو کرد . یعنی باید بازهم به عقب‌تر بازگردیم .

طبق مکتوبی که از سال ۱۳۲۵ قمری مانده‌است ، معلوم می‌شود‌که ترکمانان اترکی وازجمله آنان اینچه‌بورونی‌ها ، کشت و ورزرا از صدوپنجاه سال پیش شروع کرده‌بودند . به موجب این مکتوب ، درسال ۱۲۳۵ ق ، طایفه‌هائی که اراضی «اترك» درحیطهٔ آنان بود ، با سرپرستی مرد ثروتمندی معروف به «نیازبای niyâz bây » درمحلی به نام «اوُکز گرشن – ukkoz garçan »[6] ، بر رودخانهٔ «اترك» بند بسته‌اند تا آب رودخانه به جلگه‌های «اترك» که تاآن‌وقت چراگاه احشامشان بود سوار بشود وقسمت‌هائی ازاراضی‌را برای‌کشت‌که به احتمال زیاد باید از همان‌وقت شالیکاری بوده باشد سیرآب کند . دراین مکتوب که سه صفحه‌است وتصویرش با مقاله می‌آید و اینك یکی ازاحفاد «نیازبای» آن را نگهداری می‌کند ، به خط نستعلیق ولی

نام طایفه‌ها / نام دهکده‌ها	محمدآلق	دووکچی	کسرته	گوک	سقوی	حبیب لی	گزمحمدلی	شیرمحمدلی	یلمه	جمع خانوار درهرده
اینچه بورون	۵	۱۸	۲۱	۹	۴	۹	۱۶	۳۸	۵۵	۱۷۵
تنگلی	۶	۸	۱	۴۰	۴	۱۰	—	۲	۱۲	۸۴
دانشمند	—	۵	۸	۳	—	—	۴	۲	—	۲۲
آق تپه	—	—	—	۸	۳	—	—	—	—	۱۱
جمع خانوار درهرطایفه	۱۱	۳۱	۳۱	۶۰	۱۱	۱۹	۲۰	۴۲	۶۷	جمع کل ۲۹۲

جدولی‌که درزمستان سال ۱۳۴۴ تنظیم شده‌است وآمار خانوارهای هریك از نه طایفهٔ اترکی را درهریك‌ازچهار دهکدهٔ «اترك» نشان می‌دهد که مجموعاً ۲۹۲ خانوار است

به گویش ترکمنی نحوهٔ بندبستن «اترك» ونیز مقررات واگذاری اراضی قابل کشت به «نیازبای» وطایفه‌های اترکی به اجمال توصیف شدکه ترجمه‌اش به این شرح است :

«در تاریخ ۱۲۳۵ ، سال پلنگ ، که نیازبای پسر حاجییار سرپرست شد ، همهٔ «آق‌آتابای‌ها[7] را درنزدیك تپهٔ اوکزگرشن درکنار اترك جمع کرد واترك را بند» «بست وآن محل را بند حرص نام گذاشتند . بعد همهٔ ایلات مذکور خواستند که»

۵ – نقل ازصفحهٔ ۱۱۵ کتاب «سیاحت درویشی دروغین درخانات آسیای میانه» .

۶ – این محل درسه فرسنگی مغرب «اینچه بورون» است واینك درآنسوی مرز ایران وشوروی .

۷ – مقصود از «همهٔ آق آتابای‌ها» ، آن عده ازآق‌آتابای‌هائی است‌که دراراضی «اترك» بسرمی‌بردند که مرکبند از نه طایفهٔ منسوب به «آق‌آتابای» .

«نیازبای فرزند حاجبیار میرآب آنان بشود که لقب حرص دیگان داشت . دویست»
«شتر ازجنگل استرآباد چهارصد چوب بزرگ آوردند . برای خوراك آدم‌هائی»
«که لازم بود کارکنند پانزده شتر وسیصدگوسفند ذبح کردند . ریش‌سفیدان»
«وکدخدایان وبزرگان طایفه ها هرقدر که مقدورشان بود درمخارج کمك کردند.»
«یکی شتر ، یکی گوسفند ، یکی پول ، ویکی گاو داد . یکی نمد ، یکی دورلوق[8] ،»
«یکی یالنگی[9] یکی جوال ویکی توبرهٔ انباشته از خاك را جلو بند گذاشتند . با»
«خرج زیاد ، با زحمت زیاد ، با جماعت زیاد ودر وقت زیاد به بند بستن مشغول»
«شدند . از وسیله‌ها واسباب آلاچیق جلوبند زیاد ریختند وعاقبت موفق‌شدند وآب»
«پشت‌بند جمع شد وبه اراضی سرریز کـرد . بعد هم زمین‌های آق آتابای را»
«تقسیم کردند واز هرهفت قسمت یکی به نیازمیرآب فرزند حاجبیار واگذارشد.»
«بعد جماعت خواستند که نیازمیرآب آن عده‌ای راکه درمخارج کمك کرده‌بودند»

۸ – این واژه نام یکی ازقطعات نمدی‌است که دور آلاچیق را ازبیرون می‌پوشاند .
۹ – «یالنگی» یا «آلنگی» نام پارچهٔ پیشانی‌بند زنان ترکمنی‌است .
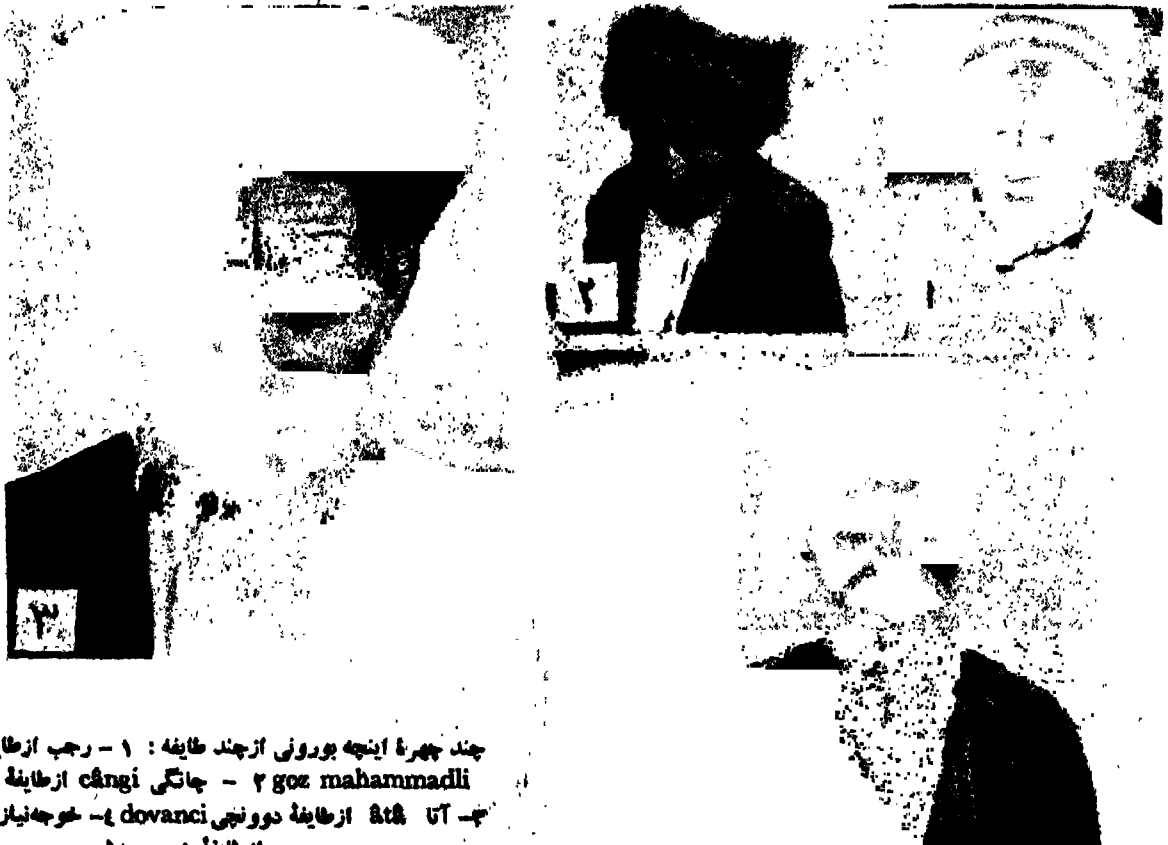
چند چهرهٔ اینچه بورونی ازچند طایفه : ۱ – رجب ازطایفهٔ گزمحمدلی goz mahammadli ۲ – چانگی cângi ازطایفهٔ یئلمه yolmé ۳– آتا âtâ ازطایفهٔ دوونچی dovanci ٤– خوجه‌نیاز xoja niyaz ازطایفهٔ شیرمحمدلی

درسالهای اخیر تراکتور وکمباین هم به اینچه بورون راه بازکرده است

«راضی کند . ونیازمیر آب هم به آنهائی که در مخارج کمك شده بودند به نسبت»
«کمك‌هاشان مقداری اززمین‌هایش را داد تا راضی شدند . بعدازآن ، برای حق»
«تقسیم آب لازم بود که ریش‌سفید انتخاب می‌کردند وگفتند که به ریش‌سفید»
«باید دو سهم واگذار شود . بعد هرطایفه برای خود ریش سفیدی انتخاب کرد .»
«وپس ازآن ، ریش‌سفیدان طایفه‌ها سهم زمین طایفه‌هاشان را گرفتند و به افراد»
«طایفه تقسیم کردند وبه کار پرداختند . بعدازآن‌که بند بسته شده بود وزمینهای»
«آباد را به همان قرار تقسیم‌کرده بودند ، نیاز میر آب پسر حاجیبار ازدنیای»
«فانی به دنیای باقی سفر کرد وپسرش آنّا به جای او میرآب شد . بعد ، آنّا»
«میرآب هم به دنیای باقی رفت . وپس ازاو ، من ، نیاز پسرآنّا ، میرآب شدم .»
«من اینك پیرشده‌ام وفرزندم نظرمحمد را به جای خود میرآب قراردادم . تاریخ»
«یك هزاروسیصدوپنجاه‌ودو (۱۳۵۲) ، سال مرغ ، آن قرار قدیمی را ، من ،»
«نیاز میرآب پسر آنا میرآب ، نوشتم . اثر مهر نیاز میرآب‌ابن آدینه[۱۰]» .

ازاین نوشته معلوم می‌شودکه طایفه‌های اترکی ازهمان سال ۱۲۳۵ قمری ، یعنی بیش از صدوپنجاه سال‌پیش که بر«روداترك» بندبسته بودند، زمین‌هائی‌را هم که می‌توانستند ازآب«اترك» مشروب کنند ، به سرپرستی ریش‌سفیدان به افراد طایفه واگذار می‌کردند واز همان‌وقت هم به ریش‌سفید هرطایفه به‌اندازهٔ دوبرابرسهمی هریك ازافراد طایفه‌اش زمین واگذار می‌شد چنانکه دراین سال‌ها هم این رسم مراعات می‌شود .

درنوشتهٔ دیگری که ده‌سال بعدازمکتوب «نیازمیرآب ابن‌آدینه» ودرزمان میرآبی پسرش «نظر» تحریرشد ، وهمان وقت چندآخوند وکدخدای «اینچه بورون» نیزآن را تصدیق‌کردند، نام برخی ازاراضی دوروبر «اینچه بورون» ومقدار سهم میرآب درآن اراضی وسهم هریك از طایفه‌ها نیزنوشته شد . این نوشته هم‌گویش ترکمنی دارد وخط نه چندان خوانا . ترجمه‌اش به‌این شرح است :

۱۰ - «آنّا» به ترکمنی یعنی «جمعه» ، ونیازمیرآب به این معنی درمهرخود «ابن‌آدینه» حك کرده‌بود.

«تاریخ ۲۷ محرم سال ۱۳۶۲ . برای زمین های جلو اینچه‌بورون همهٔ دهقانان»
«جمع شدند وبه رضایتشان رسمی برقرارکردند . به قرار این رسم ، ازمشرق»
«اینچه بورون تا راست تپهٔ سیردلائلی نشانه گذاشتند . یك قسمت ازده قسمت این»
«حدود به میرآب و دوقسمت ازپنج قسمت بقیه به طایفه آتابای وباقی به طایفهٔ»
«اوزین‌آق وقیسق‌آق واگذار شد . زمین مغرب جوی یَلمه را به هرخانوار یك‌سهم»
«دادند و به میرآب هم یك سهم . این رسم با رضایت ومصلحت خودشان برقرار شد»
«وقول گرفتند . ما برای تصدیق مهر می‌کنیم . اثر مهر گوك صوفی ، امضاء»
«نورحاجی آخوند ، امضاء نورمحمد آخوند ، اثر مهر ناخوانا ، اثر مهر عمر»
«شیر محمدلی ، اثر مهر ناخوانا ، امضاء ناخوانا ، امضاء نظرمیرآب ، . . . . »
«توق ایشان نظر ، ملاامان وری الیاس . . . مرد ، بلقان ، خوجه محمد آخوند ، »
«مکتوبات ومذکورات صحیح است .»[11] .

از مطالعه این مکتوب وازآنچه‌که اینك هم دربین اینچه بورونی ها واترکی‌های دیگر معمول‌است معلوم می‌شودکه سه طایفهٔ اترکی «آتابای – âtâbây » ، «اوزین آق – uzin âq » و «قیسق آق – qisqa âq »اراضی قابل‌کشت «اترك» را متعلق به طایفه میدانند وافراد طایفه‌ها هیچیك به تنهائی مالك قطعه زمینی نیستند که ازپدری به فرزند یا فرزندان به ارث برسد[12] . به‌این معنی، پس‌ازآن‌که اترکی‌هاکشت وورز در اراضی «اترك» را شروع‌کردند ، اراضی تحت‌کشت را مانند روزگاری‌که دامداری میکردند ودرییلاق‌وقشلاق میگذراندند همچنان متعلق به سه طایفه‌شان باقــی گذاشتند . یعنی سنّت تملّك طایفه بر زمین محفوظ ماند . این سه طایفهٔ اترکی ، هریك از همان زمانی که زندگی را به دامداری در دوروبر «اترك» می‌گذراندند شامل چند طایفهٔ کوچکتربودند ورویهم نه طایفه می‌شدند واینك نیزشامل همان نه طایفه‌اند وبه این شرح :

«آتابای» شامل : «محمد آلق mahammadâleq » ، «دوونچی – dovanci » و «کسرقه – kasarqa » .

«اوزین‌آق» شامل : «گوك – gowk » ، «سقوی – saqavi » و «حبیب لی – habib li » .

«قیسق آق» شامل : «گــزمحمدلی – goz mahmad li » ، «شیرمحمدلی – çir mahmad li » و «یَلمه – yolme » .

---

۱۱ – این مکتوب ومکتوب قبلی را آقای «آتانبی» فرزند «نظرمیرآب» که اینك در آبهٔ «آق‌بند» بسرمی‌برد نگهداری می‌کند. نویسندهٔ این مقالهها باکمك آقای « دکتر ویلیام آیرنز » که به قصد مطالعات مردم‌شناسی وتهیهٔ مونوگرافی از «آق‌بند» درآنجا اقامت داشت با «آتانبی» آشنا شد وبه این دومدرك دسترسی پیدا کرد .

۱۲ – مگر درمورد میرآب‌که حقوقش موروثی است .
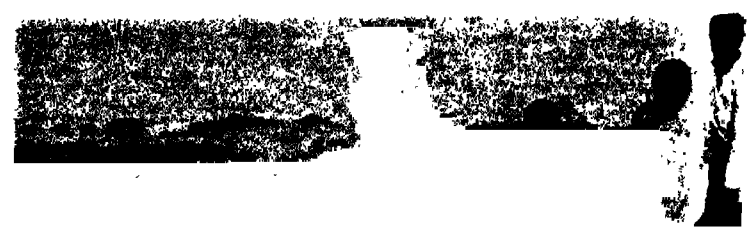
مزرعه پنبه زا با «کرکی» وجین می‌کنند
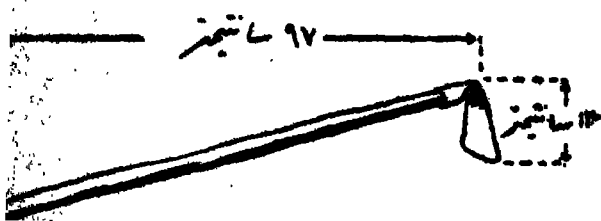
هریك ازاین نه طایفه ، سهم اراضی خودرا به تعداد خانوارهای طایفه به قطعات برابر تقسیم می‌کنند وبرای مدت یك یا دوسال به سرپرستان خانوارها می‌سپارند تاکشت و ورزبکنند . نکته جالبی که اترکی‌ها در تقسیم زمین مراعات کرده‌اند این است که زمین‌های هرطایفه را ازطایفهٔ دیگر به نحوی تفکیك کردندکه همبستگی طایفه‌ها محفوظ مانده است . زیرا درگذشته ممکن بود قطعه زمین یکی‌ازنه‌طایفه مورد تجاوزیك یاچندطایفهٔ دوروبزدیك «ترکمن‌صحرا» قراربگیردوآن طایفه ازحمایت وپشتیبانی هشت طایفهٔ دیگر بی‌بهره بماند . به این سبب ، در هرمنطقه از اراضی کشتی ، قطعه‌ئی به هریك از نه طایفه واگذار شد . یعنی ، هرطایفه ، درهر منطقه قابل کشت ، قطعه‌ئی اززمین منطقه را دراختیاردارد که با قطعه زمینهای هشت طایفهٔ دیگر همسایه‌است . اینطور تقسیم‌بندی ، فایدهٔ دیگرش این است که اگر در یك سال منطقه‌ای از زمین های زیر کشت به عللی مانند نامرغوب بودن زمین یا کم‌آبی بی‌حاصل بماند ، هریك از نه طایفه درزیانهای ناشی از آن عملاً مشترك می‌شوند .

از روزگاری که اترکی‌ها به کشت و ورز پرداختند ، درهریك از آبه‌های «اترك» که اینك دهکده‌هائی شده‌اند (اینچه‌بورون ، تنگلی ، دانشمند ، آق‌تپه) ، خانوارهائی ازهرنه‌طایفه به قصد کشت‌وکار ساکن شدند و به برنجکاری پرداختند که شرحش را خواندیم ودانستیم که هرساله بعدازفرونشستن طغیان «اترك» در لایه‌ای‌که آب رودخانه از خود بجا می‌گذاشت ، جوانه‌های برنج‌را نشاء می‌کردند وبعدهم با جوی‌بندی‌هاشان آب رودخانه را به شالیزارمی‌رساندند و می‌گذاشتند کـه تا وقت درو همواره از پای شالی‌ها آب بگذرد و مزرعه خشك نماند . اما ، بعدها ، با کم شدن آب «اترك» ومنسوخ شدن برنجکاری ، جمع زیادی از اترکی‌ها واز جمله نیمی از اینچه‌بورونی‌ها ، به تدریج ده را رها کردند وپی کسب‌وکارهائی دیگر به «گنبد کاووس» ودهکده‌های دوروبرش رفتند . بعدازمهاجرت این عده ازاترکی‌ها ، آنها که در دهکده‌های «اترك» ماندند به کشت‌گندم و پنبه پرداختند . واضح است ، زمین‌هائی‌که مهاجران هریك ازطایفه‌ها برنجکاری میکردند وبه طایفه تعلق داشت ، بعدازمهاجرت نیز برای همان طایفه‌ها باقی مانده‌است که هرساله به قطعات برابر بین سرپرستان خانوارهائی که باقی مانده‌اند تقسیم می‌شود . درجدول زیرکه درزمستان سال ۱۳۴۴ تنظیم شده ، آمار خانوارهای هریك از نه

زنان وکودکان اینچه بورونی درپنبه چینی دست دارند ، مزرعه پنبه وقتی‌که پنبه چینی شروع شود ، شلوغ وپرجنب‌وجوش خواهد شد
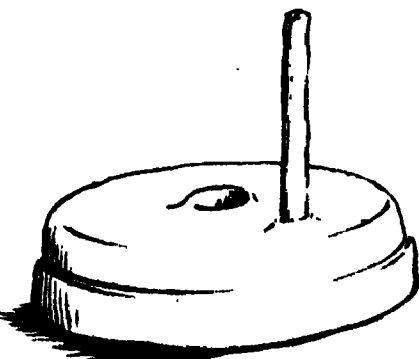
«دستاس» وهرآسیای دیگری‌را اینچه بورونی‌ها «دگرمن degerman » می‌نامند

طایفه در هریك ازچهار دهکدهٔ «اترك» وازجمله «اینچه بورون» که بیشتر ازهمه جمعیت‌دارد نشان داده شده است .

بنابراین‌جدول ، بعدازکم‌شدن آب رودخانهٔ «اترك» ، مجموعاً دویست‌ونودودوخانوار[۱۳] در دهکده‌های «اینچه بورون» ، «تنگلی» ، «دانشمند» و «آق تپه» باقی مانده‌اند . این عده توانسته‌اند با حفر چند نهر از رودخانه ، در پنج منطقه اززمین‌هائی که پیشتر درآن برنجکاری می‌کردند به کشت گندم وپنبه بپردازند . چون ، آب «اترك» هرساله کم و کمتر می‌شد ، ناگزیر هرکس که می‌توانست با اندوخته‌ئی که داشت پمپ موتوری خرید وآب «اترك» را به نهر سوار کرد وبه کشت خود رساند . آنها هم که توانائی خریدن پمپهای موتوری را نداشتند ، زمینهایشان را با مشارکت صاحبان پمپها کاشتندکه شرحش خواهد آمد . اما باوجودکشت‌وکار درپنج‌منطقه‌ئی که ذکرش گذشت ، معاش زندگی نزدیك به سیصد خانوار فراهم نمی‌شد . ازاین‌روی برای توسعه زمینهای زیرکشت چاره‌جوئی دیگری کردند . به‌این نحو که دویست وشصت خانوار از مجموع دویست‌و نودو دو خانوار ، با یاری هم ، نهر بزرگی از رودخانهٔ «اترك» تا کنار دهکدهٔ «تنگلی» کندند واین نهررا به‌محلی رساندندکه اینك دریاچه‌ئی شده‌است به‌نام «اولی‌گل – oli gol » وهر زمستان وبهار با آب «اترك» که زیادتر می‌شود ودرنهر می‌افتد دریاچه را پر می‌کند تا در تمام بهار وتابستان برای آبیاری زمینهای آن طرف دریاچه‌که چندسال است کشت می‌کنند آب ذخیره داشته باشند . به این ترتیب یك منطقهٔ کشت دیگر نیز برآن پنج منطقه افزوده شد . اما نحوهٔ واگذاری زمین دراین منطقه جدید با منطقه‌های پیشین مختصرتفاوتی دارد . درهریك ازآن پنج منطقه به هرخانوار از هر طایفه با واسطهٔ همان طایفه قطعه زمینی واگذار می‌شودکه فقط با زمین‌خانوارهای دیگر همان طایفه برابر است . ولی زمینهای منطقه‌ئی که از آب دریاچه آبیاری می‌کنند ، بی‌واسطهٔ طایفه‌ها ، در دویست‌وشصت‌وشش سهم برابر ، به دویست‌وشصت وشش نفر واگذار می‌شود که درحفرنهربزرگ دریاچه شرکت کرده بودند . قراری‌هم که درواگذاری‌قطعه زمینهای این منطقهٔ جدید وهم درواگذاری قطعه زمینهای پنج منطقهٔ پیشین هنوز مراعات‌می‌شود، به قرعه گذاشتن همهٔ قطعه زمینهای کشتی است که هرقطعه‌ئی ازآن در هریك یا دوسال میان افراد می‌گردد و موجب می‌شود که هرکس از خوب وبد هرزمینی نصیبی داشته باشد . این کار ضمناً باعث می‌شود که درهیچ زمینی تملك شخصی پیدا نشود ومالکیت طایفه برزمین به قوت خود باقی بماند .

هرسال یك سرپرست ازمیان هریك از نه طایفه‌ای که در «اینچه‌بورون» ، «تنگلی» ، «دانشمند» و «آق تپه» بسر می‌برند انتخاب می‌شود تا به کارهائی مانند واگذاری زمین وهمکاری در حفر نهر وکارهای دیگری که به طایفه مربوط است رسیدگی کند . مردان طایفه‌ها درانتخاب سرپرستان که به ترکمنی «یاشول – yâçul » (سالمند) نامیده می‌شوند دخالت می‌کنند ومعمولاً سرپرستی کاردان ودرستکار انتخاب می‌کنندکه در رسیدگی به کارهای عمومی مربوط به طایفه درنماند وعقیده‌ئی برخلاف واقع اظهارنکند . به زنان حق رأی واظهار عقیده درانتخاب «یاشول» داده نمی‌شود . برای آنها عادت شده است که هیچوقت درگفتگوهای مربوط به مسائل طایفه مداخله نکنند وبالطبع نه درانتخاب «یاشول» دخالتی دارند ونه به یاشولی برگزیده میشوند.

«یاشول» هریك ازطایفه‌ها حق دارد به پاس زحماتی‌که می‌برد درقطعه‌هائی از زمین طایفه‌اش که دوبرابر زمین یك عضو معمولی همان طایفه است کشت‌وکار کند . البته این زمین

---

۱۳ – این جدول مجموعاً ۲۹۲ خانوار را درچهار دهکدهٔ «اترك» نشان می‌دهد . ولی درجدولی‌که دوسال بعد یعنی درسال ۱۳٤٦ تنظیم شده ، چهل‌وپنج خانوار براین جمع افزوده وبه ۳۳۷ خانوار رسیده‌است . ازاین چهل‌وپنج خانوار افزوده شده ، چهار پنج خانوارشان مهاجرانی‌هستندکه باردیگربه «اترك» بازگشته‌اند ، ده پانزده خانوارشان دامداران وکوچ‌نشینانی‌بوده‌اندکه اخیراً به زندگی روستائی‌واقامت در ده روی‌آورده‌اند ، وبقیه‌ها اولادان خانوارهائی هستندکه زندگی جدیدی مستقل اززندگی پدرهاشان تشکیل داده‌اند .
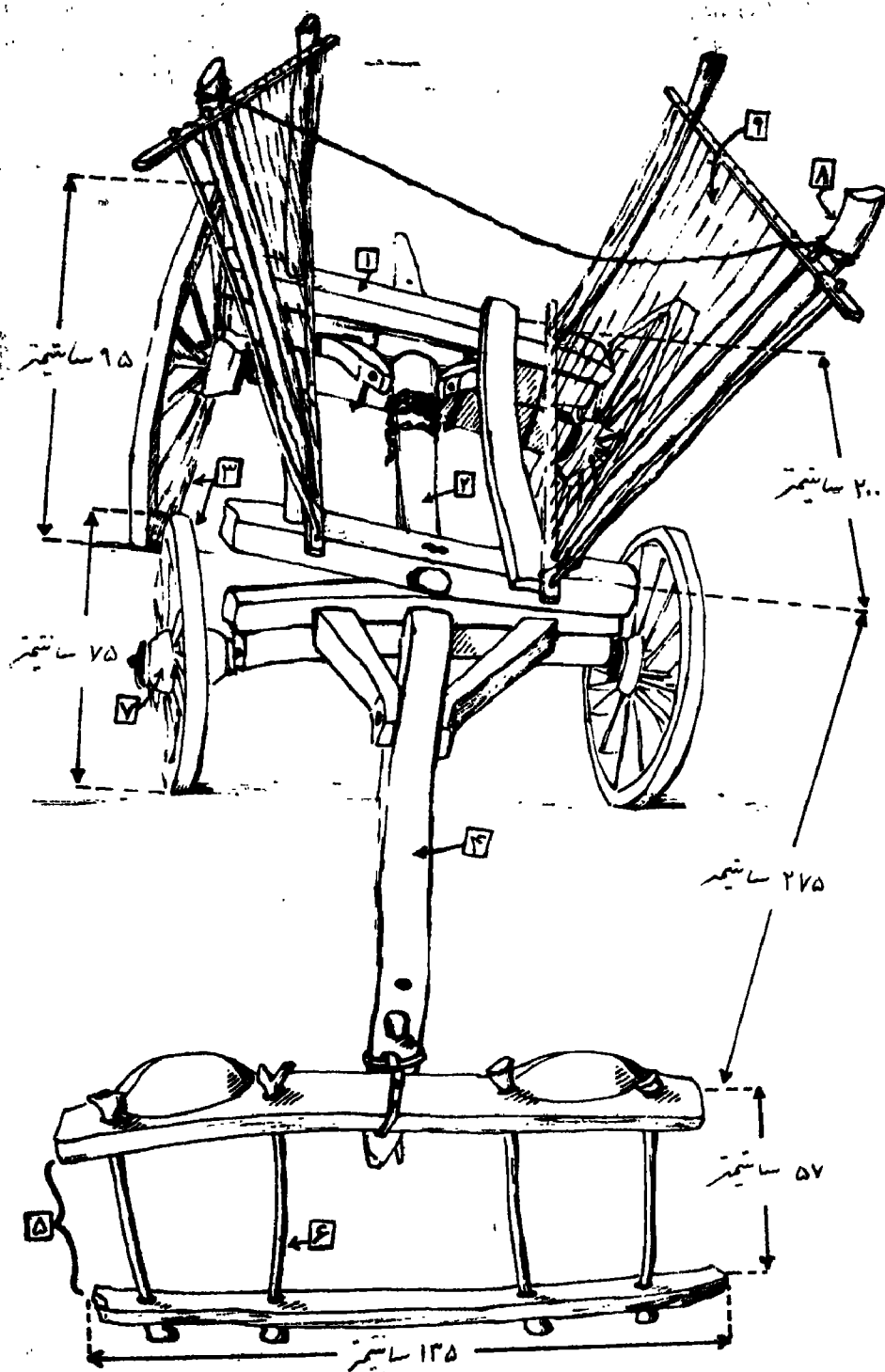
طرح یکی از ارابه‌های «اینچه بورون» ونام محلی اجزاء مختلف آن :

۱ - اِشکْ	eççak	٤ - چکیرْ آقاجْ	ceker âqâj	۷ - تُپْ	
۲ - اُقْ	oq	٥ - بُئینْ دِرقْ	boin dereq	۸ - یانْ آقاج	iqâj
۳ - تِگیرْ چِکْ	teger cek	٦ - سَمَ چُو	soma cu	۹ - جَنْدَقْ	ıq

اضافی تازمانی به یاشول واگذار می‌شود که سرپرستی طایفه را به عهده دارد .

از جمله وظایف یاشول ، یکی هم پذیرفتن جوانانی‌است به‌عضویت طایفه که بعدازازدواج وجداکردن آلاچیق یا خانهٔ خود از خانهٔ پدر ، زندگی مستقلی را شروع می‌کنند وباید به‌حقوق عضویت طایفه نایل بشوند . زیرا ، چنان که دانسته شد ، با این شیوهٔ تملک زمین که هنوز هم در «اینچه بورون» معمول است وآن را متعلق به طایفه می‌دانند ، ازهیچ پدری به فرزند یا فرزندانش زمین به ارث نمی‌رسد . هرفرزندی – پسر – درموقع خود وقتی جدا ازپدر بهمعیشت می‌پردازد ، به اندازهٔ هر عضو دیگر طایفه‌اش چند قطعه زمین برای کشت‌وکار دراختیار می‌گیرد تا زندگی را برهمان روالی بگذراند که اعضاء طایفه‌اش و پدرش می‌گذرانند .

دانستیم که ازده پانزده سال پیش ، پس ازمنسوخ شدن برنجکاری در «اترك» ، اترکی‌ها وازجمله مردم «اینچه‌بورون» به کشت گندم وپنبه پرداختند . این نکته هم توصیف‌شد که باکم‌شدن آب اترك ، زمینهایشان را با مشارکت صاحبان پمپهای موتوری می‌کارند . بعلاوه ، درسالهای اخیر ، تراکتور وکمباین هم به ده راه بازکرده است . پیش‌ازآن‌که این ابزارهای جدید کار وتولید به «اینچه‌بورون» برسد ، هر اینچه‌بورونی ، برای کشت در قطعه زمینش ابزار های کشاورزی قدیمی داشت . گاوآهن برای شخم ، بیل برای آبیاری ، داس برای درو ، خرواسب وگاو برای خرمن‌کوبی . . . . . معلوم است که دربرابر کار یکسان با آن ابزارهای همگانی ، همهٔاینچه بورونیها کم‌وبیش درشرایط زندگی یکسان بسرمی‌بردند ومناسبات اجتماعی میان آنها برهمان روالی بود که اززندگی اجدادی ایلیاتی‌شان باقی مانده بود . اما بعدازکم‌شدن آب اترك ، فقط چندنفر ازاینچه‌بورونیها توانستند به زحمت و با صرف ثروت و اندوخته‌ئی‌که داشتند پمپهای موتوری بخرند وهرسال برای شخم یا درو از «گنبدکاووس» تراکتور وکمباین اجاره‌کنند . ولی ، اینچه‌بورونیهائی‌که توانائی خریدن پمپهای موتوری را ندارند ، هریك ناچارند زمینی‌را که ازطایفه‌شان به آنان واگذار می‌شود باشرکت یکی ازصاحبان پمپها بکارند وبا این شرکت قسمتی از محصول را به صاحب پمپ بدهند .

در«اینچه‌برون» ، رویهم چهارده پانزده پمپ موتوری است‌که به هفت هشت نفر تعلق دارد . هریك ازصاحبان این پمپها ، معمولاً باکشاورزانی‌که ازطایفهٔ خودشان هستند وزمینهایشان در یك ردیف قرارگرفته است مشارکت می‌کنند . زیرا ، رساندن آب به مزارع آنها ازیك یا دو نهر بهتر مقدور می‌شود . صاحبان پمپها ، دروقت شخم‌کردن ، تراکتور کرایه می‌کنند وبرای هرهکتار شخم شصت‌تومان اجرت می‌دهند . در وقت کوبیدن گندم نیز کمباین کرایه می‌کنند که اجرتش یك قسمت از پانزده قسمت گندمی است که کوبیده می‌شود .

پمپدارها ، باوجود این‌که ناگزیرند قسمتی ازعایدی خودرا برای اجرت شخم‌کردن وخرمن‌کوبیدن به صاحبان تراکتور وکمباین بدهند ، معهذا درآمد آنها به مراتب بیشتر از اینچه‌بورونیهای دیگراست . زیرا ، هریك با این شیوهٔکشاورزی ، به تنهائی معادل پانزده بیست اینچه‌بورونی دیگر محصول بر می‌دارند . صاحبان پمپ‌ها ، معمولاً در «اینچه‌بورون» دکانداری هم می‌کنند ودر خرید وفروش گندم وپنبه و قالیچه‌هائی که در ده بافته میشود نیز دست دارند . به این ترتیب ، درمیان مردم «اینچه بورون» ، می‌توان عدهٔ قلیلی را که طبقهٔ جدید ومشخصی تشکیل داده‌اند وصاحب سرمایه‌اند ازاینچه‌بورونی‌های کشاورز تمیز داد . کشاورزان ، با سهمی که از محصول کشت برداشت می‌کنند قانع‌اند . آنها برای کمك به معاش‌زندگی‌شان اندکی هم بز وگوسفند نگهداری می‌کنند ونیز با فروش قالیچه‌هائی که زنان ودختران می‌بافند به خانه و زندگی رنگ‌وروئی می‌دهند .

زنان اینچه بورونی درکشت و ورز دخالتی ندارند ، مگر درپنبه‌چینی که اگر رسیدگی به کارهای خانه یا آلاچیق وقالیچه بافی به آنها مجال بدهد ، درآن کار به مردها کمك می‌کنند . اما با شخم‌کردن ، بذرپاشی ، آبیاری ، درو وخرمن‌کوبی آشنا نیستند وهمه این کارها به عهدهٔ
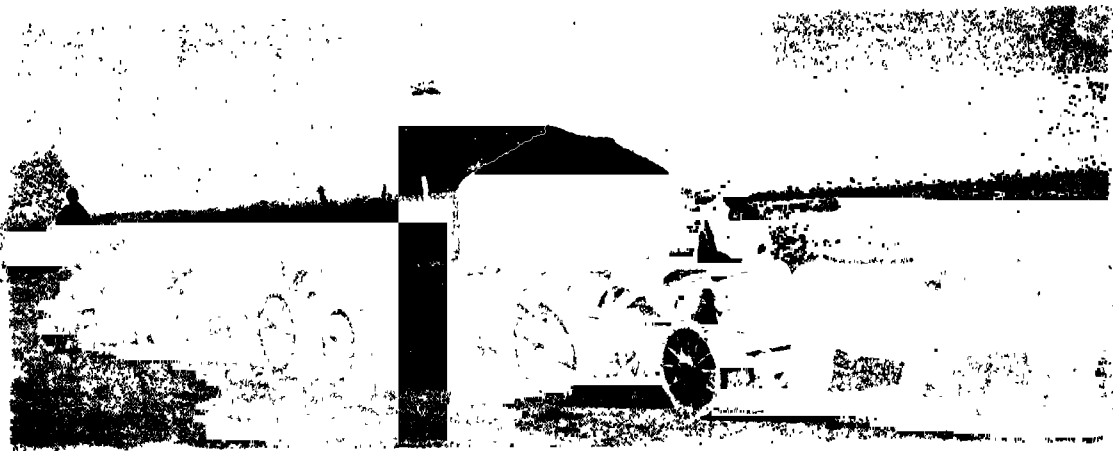
پیش‌ازآنکه آسیای موتوری دراینچه‌بورون بکار بیفتد ارابه‌چی‌ها گندم اینچه بورونی‌ها را برای آردکردن به دهکده‌ئی‌که آسیا داشت می‌بردند وپس‌ازآن به اینچه بورون باز میگرداندند

مردان است .

زمینی را که باید پنبه‌کاری بشود ، زمستان شخم می‌زنند ومی‌گذارند تا بهار بماند . درهفته‌های اول بهار بذر می‌پاشند . زمین بذرپاشیده را کرت می‌بندند وآب می‌دهند . چندروز بعدازسبز شدن پنبه ، مزرعه را وجین می‌کنند . وسیله وجین‌کردن ، تیشه‌ئی است با دسته‌ئی چوبی که برای این کار ساخته شده است . تا هنگام پنبه‌چینی ، هر مزرعه را باید چندبار وجین بکنند . از این روی ، دربهار وتابستان ، عمده‌ترین کارجوانان ومردان اترکی وجین کردن پنبه است .

پنبه‌چینی از اول پائیز شروع می‌شود و درچند مرحله به انجام می‌رسد . درهنگام پنبه‌چینی ، که زنان وکودکان نیز در آن کار دست دارند ، مزرعهٔ پنبه شلوغ وپرجنب‌وجوش می‌شود . بسیاری ازخانواده‌ها ، آلاچیق خودرا از دهکده به مزرعه می‌برند وآن را درآنجا موقتاً برپا می‌کنند تا همهٔ افراد خانواده شبها را هم درمزرعه پنبه بسربرند و بارفت‌وآمد به ده اوقاتشان هدر نرود .

پنبه را با غوزه می‌چینند وبه خانه یا آلاچیق می‌برند ودر ایوان‌خانه یا جلوی آلاچیق می‌ریزند . آنگاه ، کنار هم وگرد آن می‌نشینند وغوزه هارا از پنبه جدا می‌کنند .

اینچه بوروتیها ، زمینی را که بخواهند درآن گندم کشت‌کنند ، درهفته‌های اول پائیز شخم می‌زنند . برای شخم کردن زمین تا آخر پائیز فرصت دارند . بعداز شخم ، بذر می‌پاشند ومزرعه را کرت می‌بندند وهرجاکه لازم باشد جوی می‌کنند تا بتوانند کرتها را آبیاری کنند . آنها ازهنگام بذرپاشی تا وقت درو ، چهار بار مزرعه را آب می‌دهند .

فصل تابستان وقت درو است . مرد اینچه‌بورونی ، هیچگاه ، همچون فصل تابستان ، کار وزحمتش زیاد نیست . هر روز صبح زود ، از ده به مزرعه می‌رود ودر تابش آفتاب گرم تابستان تاپیش ازغروب به درو مشغول می‌شود .

گندم را باداس درو می‌کنند که آن‌را «اوراق – orâq »می‌نامند . دسته‌های گندم درو شده را چند روز در مزرعه می‌گذارند تا بیشتر خشك بشود . بعد هم آنها را در خرمنگاه توده می‌کنند وبا ماشین خرمن‌کوبی می‌کوبند .

پمپ‌دارها ، برای دروکردن گندمهایشان ناگزیرند که‌کسان دیگری را اجیر کنند . آنها برای حمل‌کردن دسته‌های درو شده از مزرعه به خرمنگاه ، ارابه کرایه می‌کنند . در اینچه‌بورون ، هفت هشت ارابه چهارچرخه است که به درد همین کارها می‌خورد . هرارابه را دو گاونر می‌کشد . گاوها را ارابه‌چی به یوغ می‌بندد وآنها را به ضرب ترکه‌ئی می‌راند . ارابه‌چی

وقتی که دسته‌های درو شده را به ارابه بارمی‌کند ویا وقتی‌که آنهارا از ارابه خالی می‌کند، از سه شاخه‌ئی آهنی استفاده می‌کند که مانند بیل دسته‌ئی چوبی دارد. این سه شاخه را که گذشته ازجا به جا کردن دسته های درو شده دروقت باد دادن گندم کوبیده هم به کار می‌آمـد، «اُوچ‌بارماق – uc bârmâq»[14] می‌نامند. نوعی دیگر از آن‌را که درساختمانش آهن به‌کار نرفته وازچوبی دوشاخه است «ایکّی‌بارماق – ikki bârmâq»[15] می‌نامند. وقتی‌که گندم درخرمنگاه از چرخ و دندههای ماشین خرمن‌کوبی خلاص بشود، آن را به خانه یا آلاچیق می‌رسانند، تا هروقت‌که بتوانند، درهفت هشت فرسنگی، به دهکدهٔ «بی‌بی ِشْروان»* – نزدیك گنبد کاووس – ببرند وآن را در آن ده که آسیای موتوری دارد آرد بکنند.

رونق کار ارابه‌چی‌ها درپائیز که وقت آرد کردن گندمهاست بیشتر می‌شود. آنها، گندم مردم ده را به آسیای می‌برند وپس ازآرد کردن به ده باز می‌گردانند. هرارابه‌چی، برای حمل هر «پوت» گندم از «اینچه بورون» بـه «بی‌بی ِشروان» یا آرد از «بی‌بی شروان» به «اینچه بورون»، هفت ریال مزد می‌گیرد که در رفت‌وآمد مجموعاً چهارده ریال می شود.

ارابه‌چی‌ها، پس ازبارگیری، هرچندنفر باهم به راه می‌افتند، تا از تنها راه سپردن در صحرا احتراز کرده باشند. راستی هم‌که بی هم‌صحبت وهمراه، هشت‌فرسنگ راه، آرام وآهسته، ملال‌آوراست. بعلاوه، این عادت ازروزگار نا امنی برایشان باقی مانده است که در راههای دور خصوصاً اگر باروبنه‌ئی داشته باشند، تنها به راه نیفتند.

بهرحال . . . . . هرچند ارابه، باگونی‌های‌گندمی‌که برآنها بار شده‌است، صبح زود، به راه می‌افتند واول شب به «بی‌بی شروان» می‌رسند. اما، بعضی‌ها، برای آن‌که ازگرمی هوای صحراکه درروزهای پائیزهم‌کسل‌کننده است پرهیز کرده باشند، شبها راه می‌افتند وصبح روز بعد به «بی‌بی ِشروان» می‌رسند. آنها پس از آن که گندمها را به آسیابان‌تحویل دادند، گونی‌های آردی‌راکه باید به «اینچه بورون» بازگردانند وگندمش را در روزهای پیش به آسیا داده بودند، به ارابه ها بار می‌کنند وبه راه می‌افتند.

اخیراً یکی از پُمپ‌داران اینچه بورونی که عامل فروش نفت «اینچه بورون» نیز هست، توانست یك آسیای موتوری بخرد وبه «اینچه بورون» بیاورد[16]. به‌کارگذاردن این آسیا در «اینچه بورون» که با تدوین این مقالهها همزمان بود، برای اینچه‌بورونیها، پرهیجان‌ترین واقعهٔ چند سال گذشته است. معهذا، تحسین وتمجید اینچه بورونیها ازصاحب آسیای موتوری «اینچه بورون» چنان‌که عادت ترکمنهاست، از هرتعارف ومبالغه‌ئی خالی بود[17].

پیش ازآن‌که آسیای موتوری در «اینچه بورون» هم راه باز کند، اینچه‌بورونیها، گندمشان را گاهی با دستآس هم آرد می‌کردندکه نامش «دگرمن degerman»[18] بود. در «اینچه بورون» بیش از ده پانزده دستآس نبود. این آسها، بدون آن‌که صاحب شناخته شده‌ئی داشته باشند، درهمهٔ خانواده‌ها، دست به دست می‌گشت وزنها معمولاً هر روز چندساعتی را به آرد کردن با آن صرف می‌کردند. –

---

۱۴ – «اُوچ بارماق» به معنی «سه انگشت، سه شاخ»: اُوچ = سه، بارماق = انگشت.

۱۵ – «ایکی بارماق» به معنی «دوانگشت، دوشاخ».

۱۶ – این شخص آقای «رجب‌گرابها» ازطایفهٔ «گرمحمدلی» است. درروزهائی‌که نویسندهٔ این سلسله مقالهها در «اینچه بورون» بسرمی‌برد از همکاری و مساعدت و دوستی او ونیز از اطلاعاتش دربارهٔ موضوع‌های موردنظر بهرمند می‌شد. دراین فرصت بهتر می‌داندکه مجدداً ازاو تشکر کند.

۱۷ – اجرت آردکردن گندم باآسیای موتوری‌را هر پوت یك تومان قرارگذاشتند. میکانیکی‌که آسیا را روبراه کرد، یك ترکمن اهل «گنبد کاووس» است‌که با صاحب اینچه بورونی آسیا شریك شد و یکی از بستگان او را هم طی یکی دو ماه بهامور آسیا و روشن وخاموش‌کردن موتورش آشناکرد تا خودش بتواند به شهر بازگردد.

* ۱۸ – ترکمنها هرنوع آسیائی را «دگرمن» می‌نامند.

ما و خوانندگان

درباره ترکمن‌ها – بدنبال مطالبی‌که درباره ترکمن‌ها بقلم آقای هوشنگ پورکریم دراین مجله درج گردید آقای محمدزاده صدیق طی نامه‌ای نوشته‌اند:

« درشماره شصت‌ویکم ودوم آن مجله شرحی در خصوص « وصف خواجه رشیدالدین فضل‌الله» درجامع‌التواریخ از «ترکمان»ها نوشته برای اطلاع نویسنده محترم مقاله عرض میکند منظور خواجه از «ترکمان» قوم اوغوز یا مردم ترکی‌زبان بطور عموم است نه مردم «ترکمن»کنونی‌که درترکمن صحرای ایران وترکمنستان شوروی سکونت دارند وتیره‌ای از یکی‌از طوایف قوم اوغوز (یا بقول خواجه رشید: ترکمان) هستند.

ضمناً درضبط اسامی عشیره‌های بیست‌وچهارگانه کم‌توجهی شده است ، اسم بیست‌ودو عشیره ازآن را قبل ازخواجه ، محمودکاشغری در«دیوان لغات‌الترك» وبعداً بازیچی اوغلو در «سلجوقنامه» آورده است وصورت صحیح آنها بااشکال درست تمغاها وشکل صحیح اسامی اونقون‌ها را دکتر فارق سوم درکتاب «اوغوزلار» (چاپ آنکارا ۱۹۶۷) آورده است . اگر لازم بود رونویسش را برایتان می‌فرستم .

مباحثی‌که آقای پورکریم پیش‌کشیده‌اند ، در «میتولوژی ترکی» گنجانده میشود وارتباطی به «مردم ترکمن‌فعلی» ندارد (نه‌اینکه آنها ذیحق نیستند.) »

درپاسخ نوشته آقای صدیق ، آقای پورکریم می‌نویسد :

«ابتدا از توجه‌تان به مقالات مربوط به ترکمنهای ایران تشکر می‌کنم وبعد درپاسخ دو ایرادی‌که به مقاله اینجانب درشماره شصت‌ویکم ودوم مرقوم فرموده‌اند مطالب زیررا به‌اطلاع می‌رسانم : از توصیفی‌که خواجه رشیدالدین فضل‌الله دربارهٔ واژهٔ «ترکمان» درجامع‌التواریخ نوشته است ، اینطور استنباط می‌شودکه در زمان خواجه همهٔ انشعابات وتیره‌های «اوغوز» را ترکمان می‌نامیده‌اند . «تمامت ترکمانانی‌که درعالم‌اند ازنسل این قومند وفرزندان ۲٤ گانهٔ اوغوزند. ولفظ ترکمانان درقدیم نبوده وهمهٔ اقوام صحرانشین ترك‌شکل‌را ترك مطلق می‌گفته‌اند و هرقبیله را لقبی معین و مخصوص بوده . در وقتی‌که آن اقوام اوغوز از ولایت خود بلاد ماوراءالنهر وایران‌زمین درآمدند وتوالد وتناسل‌ایشان دراین‌ولایت بود، بسبب اقتضای آب‌وهوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تاجیك‌گشت . وچون تاجیك مطلق نبودند اقوام تاجیك ایشان را ترکمان‌گفتند یعنی ترك‌مانند . بدان‌سبب این نام برمجموع شعب اقوام اوغوز اطلاق رفته وبدان معروف شده‌اند . . . . » بنابراین در دورهٔ زندگی رشیدالدین فضل‌الله همه اقوام «اوغوز» را ترکمان می‌دانستندکه ترکمنهای‌کنونی ایران وترکمنستان شوروی شناساترین واصلی‌ترین آن اقوامند وبه‌این اعتبار مباحث مربوط به میتولوژی اغوزها مستقیماً ودر درجه اول به‌ترکمنهای ایران وشوروی مربوط است ودر درجات بعدی می‌تواند به‌ترك‌زبانان دیگری‌هم ارتباط داده شود.

دیگر اینکه در مورد ضبط اسامی طوایف بیست‌وچهارگانه «اوغوز»که حضرت آقای محمدزاده صدیق مرقوم فرموده‌اند «کم‌توجهی‌شده‌است» ، باید عرض‌کنم‌که این اسامی را ونیز اونقون‌ها وتمغاهای مربوط به هرطایفه عیناً از جامع‌التواریخ نقل شده بود . بعدازچاپ‌آن مقاله دومأخذ دیگربمن رسیدکه یکی «شجرهٔ تراکمه» تألیف‌ابوالغازی‌خان خیوه‌که به‌اهتمام وتصحیح آقای پرفسورکونونوف درشوروی چاپ شده است ودیگری ترجمهٔ فارسی «شجرهٔ تراکمه» که به‌ترکمنی درهزاروهفتادویك هجری قمری نوشته شده بود . این هردو مأخذ ضمن آنکه درذکر اسامی‌طایفه‌های اوغوز وتمغاها واونقون‌هاشان باآنچه درجامع‌التواریخ آمده‌است اختلاف دارند همانقدر هم با یکدیگر مختلفند . اشاره‌ای‌که حضرت‌آقای محمدزادهٔ صدیق به‌کتاب «اوغوزلار» (چاپ۱۹۶۷ آنکارا) فرموده‌اند مرافوق‌العاده خوشحال‌کرد . مخصوصاً‌که ایشان مرقوم داشته‌اند اگر لازم باشد رونوشت درستی از اسامی‌آن طایفه‌ها واونقون‌ها ونیز اشکال تمغاها را می‌توانند برای اینجانب ارسال دارندکه دراین‌صورت موجب مزید امتنان خواهد شد . –

سخنی درباره جشن فرهنگ و هنر : ۴ تا ۱۸ آبان ماه

فرهنگ ایران بمنزله میراث معنوی نیاکان ارجمند و سرفراز ماست و این مجموعه بی مانند گرانبها حاصل همه کوششهائیست که این ملت هوشیار و دوراندیش از کهن ترین زمان در راه پیشرفت و گسترش و ترویج و بینش و دانش و هنر در سراسر میهن گرامی خود حتی در سرزمینهای دیگر انجام داده است. فرهنگ ما نشانه و گواه اندیشه ژرف و تراوش ذوق لطیف و نظر وسیع مردان و آگاهی آنان از پیشرفتهای تمدنهای دیگر و تحولات علمی و هنری جهان کهن است. اگرچه در خوشبختی نه گذشته در کار و پیشامدهای دردناک و سهمگین هرگز نتوانسته است که حلقه های زنجیر سنت فرهنگی ایرانیان را از هم بگسلد ولی پیشرفت درخشنده این فرهنگ همواره متعلق به ایامی است که زمام فرمانروائی کشور در دست عنصر کاردان ایرانی بوده است. اینک که پیشرفتهای صنعتی زندگانی مردمان جهان را دگرگون کرده و دامنه این دگرگونی به کشور ما کشیده شده است توجه به فرهنگ و بهره‌گیری از آن برای جبران کاستیهائی که از زندگی صنعتی پدید آمده از هر زمان بایسته تر بنظر میرسد. باید برای شناسائی و دریافت ارزش و پیشبرد و گسترش و توانگرتر ساختن آن با همه نیرو و توان کوشید.

رهبر و پیشوای دانا و فرهنگ پرور ایران شاهنشاه آریامهر بیش از هر شخصیت دیگر ارزش فرهنگ ایران را دریافته و لزوم عنایت و بهره‌گیری و کوششهای بیشتر و ترویج و گسترش آن را بارها یادآوری فرموده‌اند. شاهنشاه آریامهر در دانشگاه بانکوک میفرمایند:

« من قویاً اعتقاد دارم که در جهان امروز با وجود پیشرفتهای خارق العاده‌ای که در زمینه های صنعتی و اقتصادی بدست آمده شاید بتوان گفت فرهنگ نقش درجه اول اهمیت را دارد زیرا پیشرفت مادی اگر توأم با پیشرفت معنوی و فرهنگی نباشد هرگز قادر نخواهد بود خوشبختی جامع بشری را تأمین کند.» همچنین شاهنشاه آریامهر هنگام بازدید از موزه عصر مشرق زمین در شیکاگو - آمریکا میفرمایند:

«شاید انسان درباره اینهمه آثار ارزنده هنر و تمدن گذشته احتیاجی به توصیف و تعریف نداشته باشد و باید لب از سخن گفتن فرو بندد و به خاموشی گراید . وجود اینهمه آثار هنری مرا بر آن میدارد که کلماتی چند بر زبان رانم . آنچه در میان اینهمه مظاهر ذوق و دانش انسان را به سکوت دعوت میکند عظمت این عصر و وسعت فکر و دانش خلاقه آنان است و آنچه الهام بخش شخص میگردد نیروی تازه ای است که انسان با دیدن این ثمرات ذوق و فکر بشر در خود احساس میکند . زیرا این آثار شخص را به تفکر و تعمق وا میدارد و معرف سیمای تمدن و هنر مشرق زمین و آثار باستانی و فرهنگ ایران است . هدف ما جاودانی ساختن این آثار گذشته و زنده نگاهداشتن مظاهر ذوق و هنر و تمدن پیشینیان است . ما ایرانیان نه تنها به داشتن آثار غنی از فرهنگ و تمدنی گرانقدر افتخار میکنیم بلکه در عین حال بخود میبالیم که در تکوین تمدن و فرهنگ کشورهای دیگر نیز نقش مؤثری بعهده داشته ایم . تاریخ کشور ما تاریخی کهنسال است . ما قریب سه هزار سال تاریخ مدون داریم و بزودی دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی خود را جشن میگیریم . »

در اجرای نیات عالیه شاهنشاه آریامهر است که از این پس برای شناساندن فرهنگ ایران و بزرگداشت خادمان آن و تشویق هنر و نگاهداری و ترویج و پیشبرد آن و برای تقویت حس همبستگی و یگانگی ملی و شناساندن ارزش فرهنگ ملی و دیگر هر سال مراسمی بنام جشن فرهنگ و هنر در سراسر کشور برگزار خواهد شد .

جشن فرهنگ و هنر از روز خجسته چهارم آبان ماه آغاز خواهد شد و مدت دو هفته ادامه خواهد یافت .

برگزیدن روز چهارم آبان برای آغاز جشن فرهنگ و هنر بدین سبب است که چنین روزی ، روز میلاد فرخنده شهریار فرهنگ پرور و روز خجسته تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و شهبانوی ایران است و شهریاری و جشن میلاد و تاجگذاری از آئین های اصیل و باستانی ایرانیان است .

فرهنگ

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به «رودکی»

صادق کیا
معاون وزارت فرهنگ و[illegible]

«دلت دار زنده به فرهنگ و هوش ... به بَد در جهان تا توانی مکوش»[1]
۵، ۱۹۹

«جز از نیکنامی و فرهنگ و داد ... ز رفتـار گیتی مگیرید یاد»
۵، ٤۹

«ز دانا بپرسید پس دادگر ... که فرهنگ بهتر بود یا گهر»
«چنین داد پاسخ بدو رهنمون ... که فرهنگ باشد زگوهر فزون»
«که فرهنگ آرایش جان بود ... زگوهر سخن گفتن آسان بود»
«گهر بی‌هنر زاروخوار است و سست ... به فرهنگ باشد روان تندرست»
٦، ۱۸۷

«ز فرزانگان چون سخن بشنویم ... به رای و به فرمانشان بگرویم»[2]
«کزیشان همی دانش آموختیم ... به فرهنگ دلها بر افروختیم»
٦، ۲۰٦

«به فرهنگ یازد کسی کش خرد ... بود در سر[3] و مردمی پرورد»
۵، ۲۰٦

«فزودن به فرزند بر مهر خویش ... چو در آب دیدن بود چهر خویش»
«ز فرهنگ و از دانش آموختن ... سزد گر دلش یابد افروختن»
٦، ۱۳۹

«وزان پس ز دانا بپرسید مِه ... که فرهنگ مردم کدام است بِه[4]
«چنین داد پاسخ که دانش به است ... خردمند خود بر مهان بر مه است»
٦، ۱۸۷

«بی آزاری و سودمندی گزین ... که این‌است فرهنگ و آئین و دین»
٦، ۱۸٤

---

۱ - این شعرها ازشاهنامهٔ فردوسی (چاپ سازمان‌کتابهای جیبی، تهران، ۱۳٤۵ خورشیدی) آورده شده‌است. ازشماره‌هائی‌که درزیر آنها‌گذاشته شده نخستین شمارهٔ جلد ودومین شمارهٔ صفحه است.

۲ - چنین‌است درچاپ‌کتابخانه ومطبعهٔ بروخیم، جلد هشتم، تهران، ۱۳۱٤ خورشیدی، صفحهٔ ۲٤۷۷. درچاپ سازمان‌کتابهای جیبی چنین است:

«ز دانا و نادان سخن نشنویم ... به گفتار فرهنگیان بگرویم»

۳ - کسی‌که خرد (عقل) دارد به فرهنگ میل وتوجه می‌کند.

«چو خسرو به فرهنگ دارد سپاه   بر آساید از درد فریاد خواه»
۶، ۱۳۸

«به فرهنگ پرور چو داری پسر   نخستین نویسنده کن از هنر»[۴]

«به خواستاری فرهنگ کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش است وبَرِ آن خرد است وخرد آرایش[۵] دوجهان است ودربارهٔ آن گفته‌اندکه فرهنگ اندر فراخی پیرایه[۶] واندر شگفتی[۷] پانه[۸] واندر آستانه[۹] دستگیر واندر تنگی پیشه است»[۱۰].

«ودانائی است که کس سیری ازآن نداند وفرهنگ وهنر است که کس غارت کردن[۱۱] نتواند، هوش و ویریه[۱۲] است که به بها خریدن نشاید»[۱۳].

«به سپاسداری اندر[۱۴] یزدان ... وآموختاری[۱۵] فرهنگ کردن کوشا وجانسپارباش»[۱۶].

«زن وفرزند خویشتن بی‌فرهنگ بمهِل[۱۷] که تیمار[۱۸] وبیش[۱۹] گرانت[۲۰] بَر نرسد، تا پشیمان نشوی»[۲۱].

«حکمای پارس گفته‌اندکه خرد رهنمونی بزرگ وپشتی قوی است وکلید دانشهاست ودانش وفرهنگ انبازان[۲۲] خرد اند»[۲۳].

«و تن خویش را بعث کن[۲۴] به فرهنگ وهنرآموختن واین تو را به دوچیز حاصل شود یا به‌کاربستن چیزی که دانی یا به‌آموختن آن چیز که ندانی»[۲۵].

«و برمردم واجب است چه بر بزرگان وچه بر فروتران هنروفرهنگ آموختن که فزونی برهمسران خویش به فضل وهنر توان یافت، چون درخویشتن هنری بینی که درامثال خویش نه بینی همیشه خودرا فزونتر ازایشان دانی ومردمان نیز تورا فزونتر دانند ازهمسران تو به قدر فضل وهنر تو وچون مرد عاقل بیندکه وی را فزونی نهادند برهمسران وی به فضلی

---

۴ – گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی، ویراستهٔ حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۱۷ خورشیدی، صفحهٔ ۴۶۳ .
۵ – دراصل « راذینش : نظم ، ترتیب ، اداره » .
۶ – زیور .
۷ – سختی .
۸ – نگاهبان ، محافظ ، پشتیبان .
۹ – بدبختی ، مصیبت .
۱۰– ازمتن پهلوی «چیتك هندرزی پوریوتکیشان» ، متنهای پهلوی ، ویراستهٔ جاماسپ آسانا ، بمبئی ، صفحهٔ ۴۷ ، بند ۴۱ – ۴۲ . نیز نگاه‌کنید به‌متن پهلوی «واچك ی ایچندی آتورپات ی مهرسپندان» درمتن پهلوی ، ویراستهٔ جاماسپ آسانا ، صفحهٔ ۱۵۱ ، بند ۶۶ .
۱۱ – دراصل : « اپورتن » .
۱۲ – یاد ، حافظه .
۱۳ – متن پهلوی «داتستان ی مینوگ ی خرت» ، ویراستهٔ ا . ت . د . انکلساریا ، بمبئی ، ۱۹۱۳ ، صفحهٔ ۱۵ ، بند ۶۴ .
۱۴ – نسبت به .
۱۵ – آموختن ، تعلیم ، آموزگاری .
۱۶ – داتستان ی مینوگ ی خرت ، صفحهٔ ۱۱۸ ، بند ۱۸ .
۱۷ – مگذار .
۱۸ – اندوه .
۱۹ – رنج ، ناراحتی .
۲۰ – گران : سنگین .
۲۱ – متن پهلوی «هندرزی آتورپات مهرسپندان» ، متنهای پهلوی ، ویراستهٔ جاماسپ آسانا ، صفحهٔ ۵۹ ، بند ۱۳ .
۲۲ – شریکان .
۲۳ – تحفةالملوك ، تهران ، ۱۳۱۷ خورشیدی ، صفحهٔ ۴ .
۲۴ – برانگیز .
۲۵ – قابوس‌نامه ، ویراستهٔ آقای دکترغلامحسین یوسفی ، تهران ، ۱۳۴۵ خورشیدی ، صفحهٔ ۳۳ .

وهنری جهدکند تا فاضلتر وهنرمندتر[۲۶] شود وهرآن‌گاه‌که مردم چنین‌کند بس دیر برنیاید تا بزرگوارترکسی[۲۷] شود»[۲۸].

«و سامان وتدبیرکار هرگوتی‌که به خرد یافته شود ادب وفرهنگ خوانند»[۲۹].

«و شناختن مکارم اخلاق و رذایل اخلاق و طریق رسیدن به مکارم و پاك شدن از رذایل [را] ادب خوانند وفرهنگ»[۳۰].

این‌گفتار خلاصه‌ای‌است ازجزوه‌ای‌که نگارنده دربارهٔ واژهٔ فرهنگ فراهم‌آورده‌است .

معنی فرهنگ دربرخی ازواژه‌نامه‌های فارسی چنین است[۳۱]:

« ادب » (صحاح‌الفرس) .

« عقل » (معیار جمالی) .

« ادب ودانش وبزرگی » (شرفنامهٔ منیری) .

« عقل ودانش وهرکه نیکتر داند درعلم[۳۲] وچیزهاکه مردم بدان فخرکنندگویند مردی فرهنگی است»[۳۳] (تحفةالاحباب) .

« ادب ودانش وبزرگی ونیزکتابی درعلم لغت واو اکثر فارسی باشد»[۳۴] (مؤیدالفضلا وکشف‌اللغات) .

« دانش وادب وبزرگی » (فرهنگ میرزا ابراهیم) .

« فرهنج وفرهنگ . . . شش معنی دارد ، اول دانش باشد . . . دوم ادب بوَد . . . سیوم عقل را نامند . . . چهارم‌کتابی را خوانندکه مشتمل باشد برلغات پارسی وغیره . . . پنجم نام مادرکیکاوس است ، ششم شاخ درختی راگویندکه آن را بخوابانند وخاك بر زبر آن بریزند تا بیخ بگیرد وباز آن راکنده به جائی دیگر نهال‌کنند » (فرهنگ جهانگیری) .

« ادب وحکمت باشد وهرکه را درعلوم وصنایع مهارتی باشدگویند فرهنگی است . . . وبه معنی عقل نیزآمده ونیز به معنی شاخ درختی‌که بخوابانند وخاك برآن ریزند وسرش را ازجای دیگر برآرند نیزآمده ودرفرهنگ[۳۵] شاخ درختی باشدکه آن را بخوابانند وخاك برآن ریزند تا بیخ بگیرد وبعد ازآن بکنند وجای دیگر نهال[۳۶] کنند وکتابی راکه مشتمل برتحقیقات لغات فرس باشد نیز فرهنگ‌گویند » (مجمع‌الفرس سروری) .

« بروزن ومعنی فرهنج است‌که علم ودانش وعقل وادب وبزرگی وسنجیدگی وکتاب لغات فارسی ونام مادرکیکاوس باشد وشاخ درختی را نیزگویندکه درزمین خوابانیده ازجای دیگر سر برآورند وکاریز آب را نیزگفته‌اند چه دهن فرهنگ جائی را می‌گویند ازکاریزکه آب برروی زمین آید » (برهان قاطع) .

« فرهنج و فرهنگ : ادب و اندازه و حدّ هرچیزی و ادب‌کننده و امر به ادب‌کردن

---

۲۶ – دراصل : «بهره‌مندتر» .

۲۷ – دراصل : «هرکسی» .

۲۸ – قابوس‌نامه ، صفحهٔ ۳۴ .

۲۹ – «ساز وپیرایهٔ شاهان» ، صفحهٔ ۱۵ درمصنفات افضل‌الدین محمد مرقی‌کاشانی ، تهران ، ۱۳۳۱ خورشیدی .

۳۰ – ساز وپیرایهٔ شاهان ، صفحهٔ ۱٦ .

۳۱ – «فرهنگ» درلغت فرس اسدی طوسی‌که‌کهن‌ترین واژه‌نامهٔ فارسی‌است‌که اکنون دردست داریم وهمچنین درواژه‌نامهٔ شرفنامهٔ جمالی‌که درسال ۵۸۰ هجری فراهم‌گردیده درجزو واژه‌هائی‌که معنی آنها داده شده است دیده نمی‌شود .

۳۲ – دربرخی ازدستنویسها : «عقل» . دردستنویسی : «علم ودانش» .

۳۳ – دریکی ازدستنویسها : «مرد با فرهنگست» .

۳۴ – درکشف‌اللغات : «واکثر او فارسی بود» .

۳۵ – فرهنگ جهانگیری .

۳٦ – دراصل : «نهان» .

وبراین قیاس فرهنجیدن وفرهنجیده وفرهنجید وفرهنجد » (فرهنگ رشیدی).
« دانش وادب وبزرگی وعقل وکتابی باشدکه درآن لغات عربی وپارسی آرند ونام مادرکیکاوس ونام درختی‌که آن راکنده به موضع دیگر نهال‌کنند » (لغات عالمگیریه).
« فرهنج : ادب واندازه وحدّ هرچیز وادب‌کننده و امر به ادب‌کردن ، فرهنگ مثله » (شمس‌اللغات).
« عقل وادب واندازهٔ هرچیز نگاه داشتن وبه مجاز به معنی‌کتاب لغات فارسی چنان که فرهنگ جهانگیری وفرهنگ رشیدی» (غیاث‌اللغات).
« فرهنج وفرهنگ : علم ودانش ، ادب ، عقل و خرد[37]، کتاب لغت فارسی ، درختی که دفن‌کنند تا بیخ بگیرد وپس‌ازآنجا برکنده به جائی دیگر نهال‌کنند[38]، نام دوائی است ، کاریز چه دهن فرهنگ دهن‌کاریزراگویند» (برهان جامع وفرهنگ محمد شاهی).
« فرهنج وفرهنگ : ادب واندازه وحدّ هرچیزی وادب‌کننده و امر به ادب‌کردن واصل این لغت فَر و هنگ است چه هنگ مرادف هوش است وکتابی راگویندکه در او تحقیق قواعد معانی الفاظ ولغات نمایند . . . شیخ نظامی مرادف عقل ودانش‌گفته . . . » (فرهنگ انجمن‌آرای ناصری و فرهنگ آنندراج).
« فرهنگ : نیکوئی تربیت وپرورش وبزرگی وعظمت وبزرگواری وفضیلت ووقار وشکوهمندی ودانش وحکمت وهنر وعلم ومعرفت وعلم فقه وعلم شریعت وکتابی‌که محتوی لغات فارسی باشد وفرهنج یعنی شاخهٔ درخت خوابانیده‌که پس ازریشه‌کردن ازآنجای برآورده درجای دیگرنهال‌کنند ومجرای زیرزمینی‌وقنات‌وکاریز ونام مادرکیکاوس » (فرهنگ‌نفیسی).
« فرهنج ، فرهنگ : اسم مصدر فرهنجیدن به معنی ادب‌کردن‌ودانش‌آموختن است .... فرهنگ مبدل فرهنج است ودرتکلّم هم‌گاهی استعمال می‌شود ، درپهلوی فرهنگ[39] با فتح را بوده ودرکارنامهٔ اردشیر بابکان مکرّر استعمال شده . . . درپهلوی فرهنگستان[40] به معنی مدرسه بوده . . . فعل امر ازمصدر فرهنجیدن به معنی ادب‌کردن ودانش‌آموختن است دراین معنی هم فرهنگ مبدل آن است ، کتاب لغت یك زبان خصوص فارسی این معنی مخصوص فرهنگ است استعمال فرهنج دراین معنی دیده نشده اگرچه برحسب قاعده درست است‌که این معنی مأخوذ ازمعنی اول(ادب ودانش) است ، درسنسکریت سنگ[41] به معنی جمع شدن وبهم رسیدن ومتحد شدن است و پر[42] مزید مقدّم [است] سین سنسکریت در اوستا وفارسی هاء می‌شود و پ تبدیل به ف می‌گردد پس معنی فرهنگ وفرهنج بهم رسیدن وجمع شدن‌است که لازم مدرسه است نیز پرسنگ به معنی مباحثه است‌که لازم دانش‌آموختن‌است ، درجهانگیری فرهنج را مخفّف فرهانج هم نوشته اما شاهد نیاورده ، فرهنج به فارسی اسم‌کشوث است ، خاك بالاآمدهٔ کنارزمین زراعت که لفظ دیگرش مرز است(تکلّم خراسان) » (فرهنگ نظام).
صورت دیگری ازاین واژه چنان‌که دیده شد «فرهنج» است . این صورت درلغت فرس‌اسدی طوسی وواژه‌نامهٔ جمالی وصحاح‌الفرس یاد نشده‌است . معنی‌آن دربرخی‌ازفرهنگهای دیگر چنین است :
« ادب وعقل » (معیار جمالی وتحفة‌الاحباب).
« عقل وادب باشد . . . وبه معنی امر به ادب‌کردن نیزآمده » (مجمع‌الفرس).
« بروزن شطرنج ، به معنی علم و فضل ودانش وعقل وادب است وکتابی را نیز گویند

---

۳۷ – درفرهنگ محمد شاهی : «ادب وعقل وخرد» .
۳۸ – درفرهنگ محمد شاهی : «درجای دیگر دفن ونهال‌کنند» .
۳۹ – دراصل پس ازاین واژه صورت پهلوی آن به خط آم دبیری داده شده‌است ولی درست نیست .
٤٠ – دراصل پس ازاین واژه صورت پهلوی آن به آم دبیره داده شده‌است ولی درست نیست .
٤١ – دراصل پس‌ازاین واژه صورت آن به خط سنسکریت نیز داده شده‌است .
٤۲ – پسوند .

که مشتمل باشد بر لغات فارسی ونام مادر کیکاوس هم هست وشاخ درختی راگویندکه آن را بخوابانند وخاك بربالای آن بریزید تابیخ بگیرد وازآنجا برکنده بجای دیگر نهال کنند ونام دوائی نیز هست که آن راکشوث گویند وتخم آن را بزرالکشوث خوانند » .

« عقل وادب » (لغات عالمگیریه).

« فرهنگ وعلم وفضل ودانش وعقل وادب واخلاق وآداب نیك وهوش ودریافت وفراست وشاخهٔ درختی که آن را خوابانیده خاك بربالای آن ریزند ومدتی گذارند تا ریشه کند وازآنجا برکنده درجای دیگر نهال کنند ونام کتابی که محتوی لغات فارسی بود ونام مادر کیکاوس ونام داروئی که به تازی کشوث گویند » (فرهنگ نفیسی).

درمقدمة‌الادب زمخشری[43] برابر فارسی «ادب» که درعربی نیز بکاررفته «فرهنگ ، هنر» ودرمهذب‌الاسماء «فرهنگ» داده شده‌است . تفلیسی درقانون‌الادب «الادب» را به فارسی «ادیب شدن وفرهنگی شدن» و «الادابة» را «فرهنگی شدن و ادیب شدن» معنی کرده است . همچنین درمهذب‌الاسماء معنی «ادیب» به فارسی «با فرهنگ» داده شده‌است .

واژه‌های زیر از پیوستن «فرهنج یا فرهنگ» به یك پسوند یا یك واژهٔ دیگر ساخته شده‌است :

فرهنجه (با ادب)، فرهنگ‌آموز ، فرهنگ‌پرور ، فرهنگجوی ، فرهنگدار (عسس وشحنه وحاکم) ، فرهنگدان (داننده وشناسندهٔ فرهنگ) ، فرهنگدوست ، فرهنگساز، فرهنگستان، فرهنگ‌نامه (واژه‌نامه ، کتاب فرهنگی) ، فرهنگ‌وَر (فرهنگی ، با فرهنگ) ، فرهنگی ، فرهنگ‌یاب ، با فرهنگ ، بی‌فرهنگ ، کامل فرهنگ .

ازاین واژه‌ها تنها فرهنگجوی وفرهنگی درشاهنامهٔ فردوسی بکاررفته است . برای روشن شدن معنی آنها وازآن جهت‌که شاهنامه درزبان وفرهنگ ایران پایگاه والای ویژه‌ای دارد همه بیتهائی که این دو واژه درآنها آمده‌است درزیرآورده می‌شود :

«شبستان همه پُر شد ازگفت‌وگوی — که اینست سر و تاج فرهنگجوی»
۲ ، ۱۰۸

«رسید آن فرستادهٔ چربگوی — همان نامهٔ شاه فرهنگجوی»
۵ ، ۱۱۹

«وزو شادمان شد دل مادرش — بیاورد فرهنگجویان برش»
«به زودی به فرهنگ جائی رسید — کز آموزگاران سر اندر کشید»
۵ ، ۲۱٤

«سه موبد نگه کرد فرهنگجوی — که در سورسان بود با آبروی»
«یکی تا دبیری بیاموزدش — دل از تیرگیها بیفروزدش»
۵ ، ۲۵۱

«هنرمند جمهور فرهنگجوی — سرافراز و با دانش و آبروی»
٦ ، ۲۰۱

«بدو گفت کای مرد فرهنگجوی — یکی چارهٔ کار با من بگوی»
٦ ، ۲۱۰

«جهاندار بیدار فرهنگجوی — بماند همه ساله با آبروی»
٦ ، ۲۷۰

«به فرهنگیان ده مرا از نخست — چو آموختم زند[44] و استا درست»
۵ ، ۱۵

---

٤۳ – بهرهٔ نخستین ، باب فی‌الکتاب و ادوات‌الکتابة .
٤٤ – دراصل : «ژند» .

«بدو مرد گازر بسی بر شمرد — وز آن پس به فرهنگیانش سپرد»
«بیاموخت فرهنگ و شد بر منش[45] — بر آمد ز آزار و از سرزنش»
۵، ۱۵۰
«بیاورد فرهنگیان را ز شهر — کسی کش ز فرزانگی بود بهر»
«نبشتن بیاموختش پهلوی — نشست سرافرازی و خسروی»
۵، ۱۷۳

«همان کودکش را به فرهنگیان — سپردی چو بودی ورا هنگ آن»
«به هر برزن اندر دبستان بُدی — همان جای آتش‌پرستان بُدی»
۵، ۱۸٤
«سخن پیش فرهنگیان سخته‌گوی — به هرکس نوازنده و تازه روی»
۵، ۱۹۲
«به داننده فرهنگیانم سپار — که آمد کنون گاه آموزگار»
۵، ۲۵۱
«کسی کش بود مایه و سنگ آن — دهد کودکان را به فرهنگیان»
«به دانش روان را توانگر کنید — خرد را بدین بر سر افسر کنید»
۵، ۳٤٦
«به فرهنگیان داد فرزند را — چنان تازه شاخ برومند را»
٦، ۷۱
«ز فرهنگیان کودکی یافتم — بیاوردم و تیز بشتافتم»
٦، ۱۲۵
«که او را سپارم به فرهنگیان — که دارد سر مایه و هنگ آن»
٦، ۲۵۹
«بیامد یکی موبدی با گروه — ز گاه شمیران و از راده کوه»
«به میدار پیران و فرهنگیان — بزرگان که اند از کنارنگیان»
٦، ۲۳۲

دراین شعرها «فرهنگجوی» به معنی «جویندهٔ فرهنگ، فرهنگی، دانشمند، آموزگار» و «فرهنگی» به معنی «اهل فرهنگ، آموزگار» است.

فریتنرولف درواژه‌نامهٔ شاهنامهٔ خود «فرهنگ فش» و«فرهنگ‌وش» رانیزداده‌است. گواه او این بیت است:

«هرآن کس‌که هستند فرهنگ‌وش — که باشد ورا مایه صد بارکش»
٤، ۲٦۰

ولی این بیت درشاهنامهٔ چاپ مطبعه وکتابخانهٔ بروخیم (جلد ششم، صفحهٔ ۱٦۰٤) چنین است:

«هرآن‌کس‌که اوهست سرهنگ‌فش — که باشد ورا مایه صد بارکش»

وهمین درست است.

«فرهنگجوی» در «گرشاسب‌نامهٔ» اسدی طوسی ومثنوی «ورقه وگلشاه» عیوقی نیز بکار رفته است:

«که گوید همی شاه فرهنگجوی — به نام من این نامه را بازگوی»
گرشاسب‌نامه، صفحهٔ ۲۱

---

٤۵ - دراصل: «پرمنش».

«یکی باغ خرّم بُد از پیش جوی — در او دختر شاه فرهنگ‌جوی»
گرشاسب‌نامه ، صفحهٔ ۲٤

«دو فرزند بُد مر ورا جنگجوی — دلیر و صف آشوب و فرهنگجوی»
ورقه وگلشاه ، صفحهٔ ۳۷

«فرهنگدان» را نظامی در «هفت پیکر»[٤٦] بکار برده‌است :

«شاعران عرب چو درّ خوشاب — شعر خوانندند بر نشید رباب»
«شاه فرهنگدان شعر شناس — بیش از آن دادشان‌که بود قیاس»

«فرهنگدوست» را اسدی طوسی در «گرشاسب‌نامه» (صفحهٔ ۱۷۱) بکاربرده است :

«شنیدم ز دانای فرهنگ دوست — که زی هرکس‌آئین‌شهرش‌نکوست»

«فرهنگساز» را عنصری در وامق و عذرا[٤٧] و اسدی درگرشاسب‌نامه بکاربرده است :

«چو اندر هنر آزمودش پدر — کلید سخن دید و گنج هنر»
«به تدبیر فرزند فرهنگ ساز — ز دستور فرزانه شد بی نیاز»
«چو او را به فرهنگ همتا ندید — پدر نام آن ماه عذرا گزید»
وامق و عذرا

«هم از چند چیزش بپرسید باز — چنین‌گفت‌کای پیر فرهنگ ساز»
گرشاسب‌نامه ، صفحهٔ ١٤٤

«فرهنگیاب» را عنصری در وامق وعذرا (صفحهٔ ۲) بکاربرده است :

«شبی خفته بُد شاه فرهنگیاب — چنان دید روشن روانش به خواب»

«کامل فرهنگ» را فرّخی سیستانی بکاربرده‌است[٤٨]:

«خسرو غازی محمود محمّد سیرت — شاه دین‌ورز هنرپرور کامل‌فرهنگ»

«فرهنگ» ازفارسی به اردو وترکی عثمانی راه یافته است . معنی آن را درفرهنگهای اردو «خرد» و «واژه‌نامه» ودر واژه‌نامه‌های ترکی «دانش ، هوش ، خرد» یادکرده‌اند .

برای «فرهنگ‌کردن ، فرهنگ‌آموختن» درفارسی مصدری همریشهٔ خود این واژه داریم وآن «فرهختن ، فرهیختن ، فرهنجیدن ، فراهختن ، فراهیختن» است . این مصدر را فرهنگنویسان «ادب‌کردن ، ادب‌گرفتن ، ادب‌آموختن ، تربیت‌کردن» معنی‌کرده‌اند. پرهختن ، پرهیختن ، برهختن ، برهیختن[٤٩]، فرهیزیدن[٥٠] نیز به همین معنی درواژه‌نامه‌های فارسی یاد شده‌است .

همچنین فرهخت ، فرهخته ، فرهیخته ، فرهنجیده ، فراهیخته (به معنی «ادب‌گرفته ، ادب‌کرده ، تربیت شده») و «فرهختگی» (فرهخته بودن) درفرهنگهای فارسی یاد شده‌است .

٤٦ – نگاه‌کنید به‌کلیات خمسهٔ حکیم نظامی‌گنجه‌ای چاپ مؤسسهٔ چاپ وانتشارات امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۳۱ خورشیدی ، صفحهٔ ٦٧٩ .

٤٧ – نگاه‌کنید به وامق و عذرا ، ویراستهٔ محمد شفیع ، لاهور ، ۱۹٦٦ ، صفحهٔ ٤ متن .

٤٨ – نگاه‌کنید به دیوان فرّخی سیستانی ، ویراستهٔ محمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۳۵ خورشیدی ، صفحهٔ ۲۰۵ .

٤٩ – این صورتها درلغت فرس اسدی وواژه‌نامهٔ فرّخ‌نامهٔ جمالی وصحاح‌الفرس یاد نشده ولی شمس فخری‌که درنخستین نیمهٔ سدهٔ هشتم هجری می‌زیست درمعیار جمالی «پرهخت» را به‌معنی «اورا ادب‌کرد» و «پرهختن» را به‌معنی «کسی را ادب‌کردن» آورده است . صورتهای «برهخت» و «برهیخت» به‌جای «پرهخت» و «برهختن» و «برهیختن» به‌جای «پرهختن» دربرخی ازدستنویسهای آن‌کتاب دیده شده وگویا ازاینجا به فرهنگهای دیگر راه یافته است .

٥٠ – این صورت درفرهنگ نفیسی آمده است .

فرهنگ درپهلوی به صورت « فرهنگ » frahang به کار می‌رفته[51] و واژه‌های «فرهنگستان»[52] frahangestân بمعنی «آموزشگاه» و «فرهنگیك»[53] frahangîk (= فرهنگی) و «فرهنگیت»[54] (= * فرهنگبد) ازآن ساخته شده‌است .

درپهلوی اشکانی نیز «فرهینج -» frahenj به معنی «فرهنجیدن ، فرهختن» بکار رفته است .

فرهنگ اززبانهای ایرانی به ارمنی راه یافته ودرآن زبان به صورت hrahang بکار رفته[55] وازآن مصدر «هرهنگل» hrahangel ساخته شده‌است[56].

صورت باستانی فرهنگ وفرهختن ، فرهنجیدن در اوستای‌کنونی ونوشته‌هائی‌که اینك ازفارسی باستان دردست داریم دیده نشده ولی ریشه وساختمان آن روشن است . جزء نخستین این واژه‌ها (فر-) به معنی «پیش» است وهمان است‌که در فرا ، فراز ، فراموش ، فربه ، فرجام ، فرزانه ، فرزند ، فرستادن ، فرسودن ، فرشته ، فرغند ، فرگرد ، فرمان ، فرمودن ، فرهاد ، فریاد ، فروختن‌دیده می‌شود . صورت میانه(درپهلوی) وصورت‌باستانی‌آن(دراوستائی[57] وفارسی باستان)- fra است . درزبانهای آریائی دیگر نیزآن را به این صورتها می‌بینیم : سنسکریت - prá ، یونانی pró ، لاتین[58]- prö ، ایرلندی‌باستان - ro ، گُتی - fra (آلمانی‌نوین - ver) ، لیتوانی pro, pra ، پروسی‌کهن pro, pra ، صقلابی(اسلاو) کلیسائی باستان - pro ، روسی و چکی pro [59] . جزء دوم آنها از ریشهٔ باستانی (اوستائی) «ثنگ -» thang به معنی «کشیدن» است‌که ازآن واژه‌های بسیار درفارسی داریم : آهته ، آهخته ، آهیخته (کشیده) ، آهختن ، آهیختن ، آهنجیدن[60] ، آهنگیدن[61] (کشیدن) ، آهنج (عزم واراده) ، آهنجه (پهناکش جولا) ، آهنگ[62] ، برهختن[63] ، برهیختن(برکشیدن وبرآوردن) ، برآهختن ، برآهنجیدن ، برآهیختن[64] (برکشیدن) ، پرهختن ، پرهیختن[65] (ادب کردن) ، هَنگ

۵۱- نگاه‌کنید به متنهای پهلوی ، ویراستهٔ جاماسپ‌آسانا ، صفحهٔ ۲۷ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۲ ؛ روایات پهلوی ، ویراستهٔ ا . پ . ن . دهابهر ، بمبئی ، ۱۹۱۳ ، صفحهٔ ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۰ ؛ اندرز اوشنر دانا ، ویراستهٔ دهابهر ، بمبئی ، ۱۹۳۰ ، صفحهٔ ۱ ، ۳ ؛ زند وندیداد ، فرگرد ۱۳ ، بند ۴۶ ؛ شایست نشایست ، ویراستهٔ جهانگیر تاوادیا ، هامبورگ ، ۱۹۳۰ ، صفحهٔ ۱۰۵ ؛ بندهشن ، چاپ ا . ت . د . انکلساریا ، بمبئی ۱۹۰۸ ، صفحهٔ ۲ ؛ کارنامهٔ اردشیر پاپکان ، ویراستهٔ دستور داراب پشوتن سنجانا ، بمبئی ۱۸۹۶ ، صفحهٔ ۶ ، ۷ ؛ دینکرد ، چاپ د . م . مادن ، بخش نخست ، بمبئی ، ۱۹۱۱ ، صفحهٔ ۴۱۱ .

۵۲ - متنهای پهلوی ، ویراستهٔ جاماسپ آسانا ، صفحهٔ ۲۷ ؛ کارنامهٔ اردشیر بابکان ، صفحهٔ ۹ .

۵۳- پ . ژ . دمناش ، شکندگومانیك وچار ، پاریس ، ۱۹۴۵ ، صفحهٔ ۲۶ ، ۱۴۰ .

۵۴ - شکندگومانیك وچار ، صفحهٔ ۱۳۶ : ۱۲۹ .

۵۵ - نگاه‌کنید به H. Hübschmann, Armenishe Grammatik صفحهٔ ۱۸۲ .

۵۶ - در ارمنی نوین hrahang به معنی «دستور» و hrahangel به معنی «دستوردادن» است .

۵۷ - در اوستائی به صورت «فرا -» ferá نیز آمده‌است .

۵۸ - درلاتین نیز به معنی «پیش ، جلو» است وبرسر برخی ازواژه‌های اروپائی‌که ازلاتین‌گرفته شده است (مانند proposer, promoteur, progrès, projet, projection, درفرانسه) دیده می‌شود .

۵۹ - دربرخی ازاین زبانها معنی آن‌گردان (تغییر) یافته است .

۶۰ - آهنجیدن به معنی «نوشیدن» نیز آمده‌که باز با «کشیدن» بستگی دارد . درنظرگرفته شود « سرکشیدن » .

۶۱ - این مصدر به معنی «قصد واراده‌کردن» (آهنگ‌کردن) نیز داده شده‌است .

۶۲ - این واژه‌ها همه با پیشوند «آ -» ساخته شده‌است .

۶۳ - این مصدر چنان‌که پیش ازاین‌گفته شد به معنی «ادب‌کردن» نیز داده شده‌است .

۶۴ - این مصدرها همان آهختن وآهنجیدن وآهیختن‌که برسرآنها «بَر» افزوده شده‌است .

۶۵ - گمان می‌شودکه این دومصدر به این معنی صورتی از فرهختن و فرهیختن باشد . پهریختن pahrêxtan پهلوی‌که بمعنی «پرهیزیدن، پرهیزکردن» است می‌توانست درفارسی‌بصورت «پرهیختن» درآید.

(قصد واراده وآهنگ)، انجیدن، هنجیدن، هیختن[٦٦] (بیرون کشیدن، برآوردن) وجزء آخر واژه‌های دودآهنج، دودآهنگ، دودهنج، دودهنگ (دودکش)، شَفْشاهَنْج، شَفْشاهَنْگ[٦٧].

در پهلوی نیز از این ریشه واژه‌های آهنجاك[٦٨] (جاذبه)، آهختن[٦٩] (آهنج -)، آهَخْتار[٧٠] (کَشنده)، آهَخْتاریه[٧١] (کَشندگی)، آهَخْتَك[٧٢] (کشیده)، آهَخْتَکیه[٧٣] (آهختگی، کشیدگی، تمایل)، آهنگ[٧٤]، فَرهَخْتَن[٧٥] (فرهختن، فرهیختن)، فَرهَخْتْ[٧٦] (فرهخته)، فَرهَخْتَك[٧٧] (فرهخته)، فَرهَخْتیشْن (= * فرهنجش)، فَرهَخْتیشْنیك[٧٨] (= * فرهنجشی)، فرهختکاریه[٧٩]، نِهَخْتَن[٨٠] بکاررفته است.

در پهلوی اشکانی (نوشته‌های طُرفان) نیز «آهخت، هخت: آهخته، کشیده»، «نِهَخت[٨١]: بازکشیده، بازداشته»، «پدهینج -» (پَدهِنْج -) به معنی «وزن کردن»، «وهینج»[٨٢] (وِهنج -)، «فرهینج -» (فَرهِنج -) به معنی «فرهختن» ازهمین ریشه بکار رفته است.

درسغدی نیز «پذینج -» (pati+thang) بمعنی «کشیدن» و «پرذاغت» (fra+thang) به معنی «کشیده، گسترده، گشوده» ازهمین ریشه است.

٦٦ - این سه مصدر پیشوند ندارد.

٦٧ - «شفشاهنج، شفشاهنگ: تخته آهنی که درآن سوراخهای بزرگ وکوچك به تفاوت کرده باشند وسیم‌کشان طلا و نقره را ازآن بکشند تا باریك ومفتول شود» (برهان قاطع).

جزء نخستین این واژه «شفش» است به معنی «شاخه، نی، چوبی که پنبه زنان پنبه را بدان زنند وگردآوری نمایند». «شمش» و «شوش: شاخهٔ مو» صورتهای دیگری ازآن است. جزء نخستین «شفشه: طلا ونقرهٔ گداخته که درناوچهٔ آهنین ریزند، شاخ درخت بسیار نازك وراست وهموار وچوبی که پنبه زنان پنبه را بدان زنند وگردآوری کنند» و«شمشه» و«شوشه: طلاونقرهٔ گداخته که درناوچهٔ آهنین‌ریزند» همین واژه‌است.

٦٨ - زور ی آهنجاك zôr i âhanjâk: زورکَشنده، قوهٔ جاذبه (شکندگومانیك وچار، صفحهٔ ٩٦).

٦٩ - âhaxtan: کشیدن. نگاه‌کنید به متنهای پهلوی، ویراستهٔ جاماسپ‌آسانا، صفحهٔ ٦٥، بند ٨٨ (آهنجیند: آهنجند)؛ شکندگومانیك وچار، صفحهٔ ٥٤ (آهنجیند)؛ دینکرد، چاپ مادن، جلد دوم، صفحهٔ ٨٣١، ٨٤٥، بندهشن، چاپ انکلساریا، صفحهٔ ٤١، ١٣٦، ١٤٥؛ روایات پهلوی، چاپ دهابهر، صفحهٔ ٦٨.

٧٠ - دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٨٥٨.

٧١ - دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٨٣٤.

٧٢ - دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٨٥٨ (آهختکان: آهختگان).

٧٣ - دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٨٢٤.

٧٤ - بندهشن، چاپ انکلساریا، صفحهٔ ٨٣؛ دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٢٧١، ٨٤٤ (دراصل متن به صورت «آهن ی»).

٧٥ - کارنامهٔ اردشیر بابکان، ویراستهٔ داراب دستور پشوتن سنجانا، صفحهٔ ٥، بند ٢٣ (فَرهَخت: فرهخت، فرهیخت)، روایت امید اشوهَستان، ویراستهٔ بهرام‌گور انکلساریا، جلد نخست، صفحهٔ ٣٣ (فرهخت)، صفحهٔ ٦٤ (فرهخت ایستیت: فرهخته شده‌است).

٧٦ - نگاه‌کنید بواژه‌نامهٔ «زند یشت و ویسپرد»، ویراستهٔ ا. ب. ن. دهابهر، بمبئی، ١٩٤٩، صفحهٔ ٧٦. دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٧٨٩ (فرهخت هوزوانیه: فرهخته زبانی).

«فرهختیه frahaxtêh: فرهختگی» ازهمین واژه ساخته شده‌است. نگاه‌کنید به دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٧٩١، سطر نخست؛ واژه‌نامهٔ «زند یشت و ویسپرد»، صفحهٔ ٧٦.

٧٧ - نگاه‌کنید به‌کارنامهٔ اردشیر بابکان، چاپ داراب دستور پشوتن سنجانا، صفحهٔ ٦؛ فصل سی‌وچهارم، گزیده‌های زادسپرم، بند ٣٣ (فرهختك‌تر: فرهخته‌تر).

٧٨ - دینکرد، چاپ مادن، صفحهٔ ٤٦٩.

٧٩ - frahaxt-kâreh: فرهخته‌کاری (استادی، مهارت). نگاه‌کنید به فصل سی وچهارم گزیده‌های زادسپرم، بند ٢٤.

٨٠ - به معنی «بازکشیدن، بازداشتن». نگاه‌کنید به واژه‌نامهٔ «زند یشت و ویسپرد»، صفحهٔ ١٦٦.

٨١ - از nhynj نهینج - (nihinj -) ni+thang.

٨٢ - اسم مفعول آن: وِهَخْت whxt (wihaxt) wi+thang.

ازهمین ریشه‌گمان می‌شود مصدر فارسی «تَنجیدن: کشیدن، نوشیدن».

نیز ازهمین ریشه است «تنج -» tanj به معنی «آشامیدن، نوشیدن». درگویش یهودیان اصفهان، «تجینگ» tajênag دربلوچی، itinjin, tinjin به معنی «گستردن» در آسی.

همچنین ازاین ریشه است «اَنج -» anj (= فارسی «هنج -») درگویشهای افتر وامامزاده عبدالله[83] و «اِنج -» enj درگویشهای سمنان وسرخه به معنی «کشیدن».

برای صورتهای این ریشه درزبانهای آریائی دیگر نگاه‌کنید به «واژه‌نامهٔ ریشه‌ای زبانهای آریائی»[84] ازیولیوس پوکرنی، صفحهٔ ۱۰۶۷.

همچنان‌که «فرهنگ» ازریشه‌ای به معنی «کشیدن» ساخته شده‌است education نیزکه درزبانهای فرانسه وانگلیسی به معنی «تربیت، پرورش» است ازلاتینی dûcere, dûcô به معنی «کشیدن، برکشیدن» آمده‌است. درخود لاتین êdûcâre (که برابر است با فرانسه éduquer تربیت‌کردن) بمعنی «تربیت‌کردن، پرورش‌دادن، پروردن» بکار رفته‌است. - ê دراین واژه لاتینی صورتی از - ex همان زبان است به معنی «بیرون» dûcere لاتین همریشه است با ziehen درآلمانی به معنی «کشیدن» که ازآن erziehen به معنی «تربیت‌کردن» و Erziehung به معنی «تربیت» ساخته شده‌است.

---

۸۳ - افتر aftar وامامزاده عبدالله دو ده است ازدهات فیروزکوه مازندران، نزدیك سمنان. گویشهای این دو ده را نگارنده بررسی‌کرده است.

۸۴ - J. Pokorny, Indogermanisches etymologisches Wörter buche Bern, 1958, 12.

شعر در خدمت اجتماع

لطفعلی صورتگر
استاد دانشگاه تهران

از همان روزگار که آدمی چشم بدیدار آفرینش گشوده وتشکیل خانواده داده وبرای فراهم ساختن وسائل زندگی با طبیعت روبرو شده وبا آن پنجه درانداخته وگاهی دچار قهر طبیعت وزمانی مورد نوازش آن واقع شده وبرای تهیه زندگی سالمتر وآسوده‌تر آرمانها و آرزوهائی پیدا کرده شعر وادبیات بوجود آمده است .

وظیفه این اثر بارز ذوق آدمی از دیرباز آن بوده‌است که در مرحله نخست سراینده را مجال دهد که عقده دل خویش را گشوده وآتشی که در سینه دارد وآرزوهائی که در مغز می‌پروراند با آب شعر وادب خاموش کند ودر عالم تصور و پندار آن آرزوها را به مقام عمل و آزمایش درآورد . دیگر آنکه دیگران را که با او دراین زندگانی شرکت دارند با بیان آنچه در دل آنها میگذرد وتوانائی بیان آن را ندارند با گفتار خویش به شادمانی و طرب درآورد . در مرحله سوم که ذوق بشر به مرحله کمال رسیده وظیفه دیگری نیز به آن محول شده است وآن این که زندگانی را برای مردم بوسیله نمایش مکاره و مفاسد تاری براجتماع ونشان دادن راههائی که اورا بدرستی وتقوی وپرهیزکاری وسایر اخلاق کریمه انسانی راهبری می‌کند مهذبتر ومجربتر بسازد ودر عین آنکه شادمانی معنوی اورا تعهد می‌کند دراجتماع که خود یکی از افراد آن است خدمتی شایسته انجام دهد .

درهریك ازکشورهای جهان ادبیات درانجام این سه منظور همواره پیروز بوده‌است زیرا برای سخن‌پرداز هیچ شادمانی از این بالاتر نیست‌که افکار خویش را به گوش دیگران رسانیده وفصلی از منویات وعقاید یا احساسات خویش را به زبانی‌که ازلطف تعبیرونعمت ابداع بهره‌مند ودست‌پرورده قریحه و نماینده شخصیت اوست برای آن کسانی‌که شیفته این‌گونه آثارندوخواه ناخواه آرزوها ونیازهایشان بااوچندان تفاوتی ندارد فرو خواند ودرجهانی‌که آدمی همواره درصدد آن است که چیزی ازدرندگی و خوی بهیمی را که درمبارزه با طبیعت و جهان مادی پیدا می‌کند از خود بزداید برای مردم چراغ هدایتی باشد وافکارونیات آنان‌را بخیر وصلاح‌ودوستی ومهر وعطوفت راهبری کند .

به دوره‌های اولیه زندگانی آدمی از هر نژاد وملیتی‌که هستند نگاه کنیم‌می‌بینیم که از همان آغاز زندگی اجتماع شعرا به این خدمات اجتماعی توجه بسیار داشته اند چنانکه دردوران بت‌پرستی وستایش ارباب انواع که هریك خوی وخصلتی ویژه خویش ولی نظیر خوی وخصلت آدمیان داشته‌اند سخن‌سرایان برای آنها داستانهائی دل‌انگیز بوجود آورده‌اند که خواندن آنها نه فقط وقت را بر مردم خوش میساخته بلکه نتایج اخلاقی که از آن حکایت می‌گرفته‌اند این نکته را بمردم گوشزد می‌کرده است که هر کس در زندگی مرهون اعمال ونیات خویش است وهر خوبی را پاداشی و هربدی را مکافاتی است واین سنت دیرین وابدی برای همه جهانیان وحتی بـرای موجودات تصوری آنها جاری و فعال است .

داستانهای‌خدایان و نیمه خدایان یونانی و مصری ورومی وچینی وحتی آنچه ازکشورهای اسکاندیناوی ومرکز افریقا بدست ما می‌رسد همه حکایت از همین نکته می‌کند چنانکه داستان «پروزرپینه» ربةالنوع بهار که ساخته ذوق یونانی است به‌یکی ازنتایج اخلاقی بزرگ می‌رسد. حکایت این‌است‌که پروزرپینه یگانه دختر ربةالنوع«سیرس» است‌که همین‌که‌چشم بدیدار آفرینش میگشاید در شادمانی ومسرت را بروی مادر باز میکند ومادر فرزند دلبند خویش را در دوران کودکی همیشه با خنده وشادمانی مینوازد واین شادمانی فطری طبعاً

گل‌وگیاه اثر گذاشته ودنیا را بهشتی سرسبز
یز وپرگل ورياحين ميسازد . همينكه كودك
گی میرسد وزیبائی آسمانی پیدا میکند روزها
ت وپایکوبی درمیان چمنهای خرم می‌گذراند
گلها،عطرآگین‌تر ودرخشان‌تر وچمنها خرم‌تر
ین افزونتر می‌گردد تا در دوران شباب خدای
نگام گردش دربهندشت گیتی دوشیزه زیبا را
فته میشود و اورا بزور به اعماق زمین میبرد
میکند ومادر را به فراق ابدی فرزند مبتلا
وع حاصلخیزی شکایت پیش خدای خدایان
وداوری میطلبد وتقاضا میکند که دختر وی
نند ولی‌شوهرجوان زن خویش را رها نمیکند
دایان حکم میکند که دوشیزه جوان سالی سه
ونه ماه در پیش شوهر باشد . این است که
ختر به جهان عیان باز می‌گردد بهار می‌شود
ازمی‌کنند وجهان زندگی غرق شادی و نور
ودرآن نه ماه دیگرکه دختر پیش شوی در
اندوه مادر در گل ورياحين اثر می‌گذارد
وپریشان وبی‌رنگ‌ونکهت می‌کند . نتیجه‌ای
انی از این حکایت گرفته آن است که آدمی
دن آلام مادر درد فراق‌کشیده بگمارد و با
زمین جهان را برای پذیرائی دوشیزه‌ای‌که
زیر زمین بیرون می‌آید آماده کند . اما
ست توانای بشر به کار و کوشش در امر
گلستانش خرم‌تر و بهارش طولانی‌تر و
هرجاکار و کوشش نباشد وتنبلی وسستی
کند بهاری کوتاه و گلهائی کم رنگ و
شوره زار بوجود می‌آید زیرا خــدای
مردمی نومید و دلسرد و افسرده است .
که حافظ شیرازی دریکی ازغزلهای‌معروف
بیانی مختصر بدان توجه دارد ومیفرماید:

خوش گفت با پسر
کای نورچشم من بجز از کشته ندروی

ایرانی نیز از آغازگرد آمدن مردم در
به جاودانی میان نیروی پلیدی و پاکی و
وبی وبدی را اساس کار خویش قرارداده
ن ما مضبوط است مردم را به خیر وصلاح
اهریمنی و پلیدی راهبر بوده واین درس
داده‌اندکه بهی هرگزدیرپا نیست‌ونیروی
ن بر سپاه پلیدی و اهریمنی پیروزخواهد
ه خودرا در جرگه سپاهیان یزدانی وارد
کی در نبرد باشد .

داستانهای نخستین کشورهای دیگر نیز سراسر مشحون از همین درسهای ساده و طبیعی است که با مقتضیات روزگار سازگار بوده واز عوامل مهم پیشرفت فکری واخلاقی آدمی بشمار آمده است .

از آن زمان که بشر به پرستش خدای یگانه پرداخت ودین و آئین دستورهای اخلاقی برای آدمی مقرر ساخت گویندگان وسخن سرایان مباحث مذهبی را با زبانی ساده‌تر چنانکه درخور فهم وپسند ذوق مردم باشد با داستانهای کوتاه وتمثیل‌های فراوان روشن کردند تا برای پیروزی ازدستورها چراغ هدایتی دربرابر باشد چنانکه تمام آثاری‌که از قرون بسیار دور از ادبیات مللی‌که به خدای یگانه اعتقاد داشته‌اند بدست ما می‌رسد سراسر آکنده از همین گفتارهای روان و دلپذیر است که زودتر وآسانتر به ذهن می‌نشیند و بـرای بشر درسهائی دلنشین فراهم می‌سازد – درسهائی که مادر می‌تواند بشکل لالائی بگوش کودك خود فرو خوانده وجوان درهنگام دلبستگی با دلبند خویش درمیان نهد وپیران‌تجربیات زندگانی خودرا در هنگام بازگو کردن آنها با این اثرهای ذوقی بیارایند . لطف کار دراین است که این تفریح خاطر بدون آنکه شنونده را متوجه سازد خدمت بزرگتری هم به او می‌کند وآن این که دامنه تجربیات و اطلاعات اورا وسیع‌تر وبزرگتر ساخته و به رشد و بلوغ فکری وروحانی می‌رساند واین خود تربیتی بسیار گرانبها است .

دراین جهان معنویات وتحریض مردم باتصاف باخلاق کریمه که‌بنیان‌مذاهب گیتی ودرس مصلحین بزرگ اخلاق‌برآن استوار است شعرا و سخن سرایان گیتی خدمتی بسیار گرانبها انجام داده‌اند زیرا نکات اخلاقی را با طرزی دلنشین که دردل شنوندگان بنشیند وهمواره بمنزله شعارهای نزدیك بذهن‌برابر دیدگان باطن آدمیان قرار گیرد بیان کرده‌اند چنانکه امروز درهنگام بحث در مباحث اخلاقی یا درسفارش مردم به پیروی از آنها کلمه یا جمله‌ای که دربادی توجه بذهن آدمی میآید همان سخنان ساده وروان ودلنشین سرایندگان است ودراین خدمت خاوری‌وباختری وسیاه وسفید باهم دستیار وهم‌آهنگند.

سعدی شاعر بزرگ شیراز در باب رحم واحسان که یکی از فصول بسیار دل‌انگیز بوستان اوست سخنی دارد که گوئی ازدل شکسپیرانگلیسی وویکتورهوگوی فرانسوی برخاسته است که اینهمه بایکدیگر نزدیك ومأنوس‌وآشنا بذهن جلوه میکنند.

سعدی فرمود :

درون پراکندگــان جمع دار
که جمعیت باشد از روزگار
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاك باد

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل
که خواهد که موری نشود سنگدل
مزن برسر ناتوان دست زور
که روزی بپایش درافتی چه مور
خدارا برآن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است
کسی نیك بیند بهردو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای

وشکسپیر انگلیسی میگوید :

رحم صفتی است که هرگز ازروی اجبار واکراه بوجود میآید . بلکه مانند باران ملایمی است که از آسمان بزمین رود آمده وفیض بخشی میکند . در رحم وبرکت سعادتی وگانه است زیرا هم فاعل رحمت را بخیر وسعادت میرساند هم آنرا که ترحم میپذیرد شادمانی ورفاه میبخشد . هرچه رکسان قدرت وتوانائی زیادتر باشد نیروی رحم بزرگتر تأثیرش گرانتراست وازاینرو و برهیچکس باندازه پادشاهان سران تاجدار شایسته وبرازنده نیست : زیرا دیهیم خسروانی عصای شهرباری مظهر اقتدار ونماینده ابهت و شکوه دنیوی نان است تا همه از باس آنها بهراس اندر شوند و بلرزه رآیند ، اما رحم بر فراز تاج جای دارد که جایگاهش در دل اهان و چون ویژهٔ خداوند رحمان است از مظاهر ملکوتی شمار میآید . آنگاه که رحم با داد بهم آمیزد قدرت خاکی ا نیروی ایزدی شباهت پیدا میکند . پس این نکته را بدان که اگر نسبت بما از هرپایه و مقامی که باشیم با عدالت محض فتار کنند و فضل ورحمت خداوندی برما شامل نباشد چون امه عمل ما هرگز سپیدنیست از سعادت و نجات برخوردار خواهیم بود . این است که همه دعا برای رحمت حق کرده در هرنوبت که دست طلب بدرگاه خداوند دراز میکنیم رزومندیم که دراین روزگار کارنیکی از ما سر زند و بر یچاره‌ای ناتوان رحمت آوریم .

وویکتورهگوی فرانسوی میگوید :

«قطره بارانی که آسمان‌ها در آن منعکس شده است بر ولك شاخه‌ای آویزان است وقتی درخت را برای فرو افتادن ن تکان میدهند آن قطره میلرزد ومقاومت میکند. این قطره قبل از روچکیدن بمثابه مرواریدی درخشان است و پس ازسقوط ا آبهای پلید و آلوده میآمیزد وچرکی وپلیدی میگیرد اما ازهم چیزی از پاکی نخستین درآن گنداب باقی است برای نکه آن قطرهٔ آب از گرد وغبار و خاك بیرون آید و باز افی و روشن گردد و بصورت در شاهوار روز نخستین درآید ك درخشش کوچك آفتاب – آفتاب رحم وعطوفت یا یك برق کوتاه عشق ومهر کافی است .»

روزگاری بود که دنیا بین لذت و تربیت فرق گذاشته وجود یکی را مانع دیگری تشخیص میداد اما عصر امروزاین سوء نظر را از بین برده و جهان مترقی دریافته است که امروز معنی حقیقی تربیت این است که نیروهای فکری بشری را باید در هرکس و هر طینت و جبلتی به نمو انداخت واین نمو به تناسب فرصت هائی که برای تجربه وآزمایش به اشخاص داده شده تغییر میکند وهرچه این تجربه وآزمایش با شادمانی و التذاذ روحانی بیشتر باشد اثرش زیادتر خواهد بود .

بشر امروز به این نکته اذعان کرده است که عمقی ترین درسی که فرا میگیرد غالباً بدون قصد وشعور است و شك نیست که هریك از تجارب و آزمایشهائی که دردفتر زمان مسطور است درزندگانی انسانی خواه ناخواه تغییری میدهد وتربیتی میکند وهیچکس ازنفوذ وتأثیر این تربیت برکنارنخواهدبود.

اما زندگی بشر همینکه از دوران نخستین به عصر تشکیل ملل و جماعات بزرگ میرسد تغییرات بسیار پیدا کرده و متنوع‌تر ورنگارنگ‌ترشده ونیازمندیهای ذوقی وفکری آدمی نیز به همان تناسب افزایش یافته وسخنسرایان نیز خواه ناخواه خدمات بزرگتری را برگردن گرفته‌اند . جنگها ومخاصمات و خونریزیها ، بلاهای آسمانی ونابردباریها وبیدادگریها فریاد آدمی را بلند کرده و سخنسرایان آن فریادها را در قالب الفاظ خوب و گوارا ریخته ومانند شعارهائی گویا به دهان دیگران نهاده‌اند تا بدین وسیله راه را برای جلوگیری از مفاسد و مکاره هموار سازند ودر این خدمت شعرای ایران و گویندگان خاوری وباختری سهمی بسزا داشته اند چنانکه فریاد سنائی با خروش میلتون انگلیسی و ویکتور هوگوی فرانسوی و دانته ایتالیائی درهم آمیخته و یکنوا از آنها بلند شده است و این نوا توانائی آن را داشته است که ملل وجماعات را بر ایستادگی درمقابل تعدی وهجوم وبیدادگری برانگیزد وآنان را در پیکار با بیگانگان که چشم طمع برخاك آنها دوخته‌اند تشویق کند .

ازطرف دیگر هر سرزمینی در طول قرون نوائب و پیروزیهای بسیار دیده و سینه‌اش از خاك مردمی که در راه نگاهداری آن جانبازیها کرده‌اند آکنده است و مرد عصر امروز که دیدگانش به آینده نگران است از توجه به گذشته ویاد مآثر نیاکان خویش فارغ نیست وزنده نگاهداشتن آن میراث عظیم وپاسداری از تربیت نیاکان مورد توجه اوست واین یادآوری را سخنسرایان بزرگ به شیوا ترین طرزی تعهد کرده‌اند چنانکه مثلاً شاهنامه سخن آفرین خراسان که بوی مردی ومردانگی از آن بلند است موی براندام هرایرانی راست میکند و اورا به حفظ این سرزمین کهن آماده میسازد و هومر یونانی وشکسپیر انگلیسی وویکتورهوگوی فرانسوی

همین خدمت را برای کشورهای خود انجام داده‌اند .
خدمت شاعر وسخن‌پرداز درعصرامروز ازتمام دوره‌های
نته مهمتر ووظیفه‌ای که برعهده او است دشوارتر ودرعین
، افتخارآمیزتر گشته‌است .» زیرا دنیای امروز ازیکسوی
حاظ ترقیات مادی به درجه سرسام‌آوری رسیده و هرروز
نی دیگر وکیهانی دورتر درجلو چشم آدمی گشاده می‌شود
سوی دیگر توجه به تلاش و کوشش جهان مادی اورا کمتر
، اندیشه به عالم معنی می‌دهد وبنابراین در دقایقی چند
رروز دراختیار دارد واز تلاش درجهان مادی آسوده‌است
ند است که در جهان معنویات سیر و گردش کند و به
لاق کریمه وملکات فاضله وآنچه از فضیلت و تقوی و
نواهی ونوع دوستی مانند تاجهائی بسر تارك انسانیت
خشد آشنائی وحشر و آموزش ژرفتری داشته باشد . از
روی خدمت سخن‌پرداز دراجتماع امروز از گهواره
کان آغاز می‌شود وتا تختخواب پیران کهنسال ادامه دارد
کس فراخور نیازمندیهای خویش باید ازاین خوان بزرگ
ادب بهره برگیرد وبنابراین‌خدمت شاعردراجتماع‌امروز
، بسیار گرانبها ومغتنم خواهد بود . ایران عزیز ما شاهد
ین گفتار است زیرا امروز ایرانی آستین مردی بالازده
ساختن این سرزمین چنانکه شاهنشاه بزرگش می‌خواهد
نه است . در میان نعره‌های گاو آهن که پشت زمین را
د و غرش آبها که از سدهای بزرگ فرو میریزد ،
، وتلاشی که درتربیت مردم ودر ایجاد رفاه وسعادت
نها به عمل می‌آید نیازمند آن است که معنویات آن
موش با این ترقیات به جلو رود وکسی مانندسخن‌سرایان
شایسته‌تر برای این خدمت اجتماعی نیست .

راست: ظرف فلزی وآویز برنزی لرستان ازقرن هفتم تا هشتم پیش‌ازمیلاد که دریونان کشف گردید واکنون درموزهٔ ساموس نگهداری می‌شود
چپ: ظرف لولهٔ دراز ازگل پخته متعلق به قرن نهم یا هشتم پیش‌ازمیلاد مکشوف در فوروین نزدیك قزوین که اکنون درموزهٔ ایران‌باستان حفظ می‌شود

روابط هنری ایران و یونان «یعنی شرق و غرب»

در اوایل هزارهٔ اول پیش از میلاد

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

وقتی دانشجویان ما از اروپا یا امریکا پس ازتکمیل تحصیلاتشان به ایران برمیگردند افکارشان کاملاً غرق در مطالبی است که استادانشان بگوش آنها فروکرده‌اند وواقعاً به آنها ایرادی نیست چون کسی که مدت هفت یا هشت‌سال در کلاس درس استادان مشهوری حضور یافته وبه کتاب های متعددی که آنان تألیف کرده‌اند مراجعه کرده طبعاً چاره‌ای جز تعقیب همان راهی را ندارد که استادانش به او نشان داده‌اند.

خوب بخاطر دارم درکلاس دوم مدرسهٔ علوم سیاسی‌قدیم بودم. خاطرم نیست چندسال قبل چون این مربوط بزمان جوانی من است و من حالا خیلی پیرم. سیدمصطفی‌خان کاظمی به ما تاریخ ایران در عهد هخامنشیان را تدریس میکرد وطبعاً صحبت از فرار داریوش سوم وآمدن اسکندر به ایران به میان آمد. آقای کاظمی خوب صحبت میکرد و مارا بسیار خوب تحت تأثیر گفته های خود قرار میداد بطوری که پس ازپایان توضیح مربوط به مرگ داریوش سوم و اسکندر «کبیر» اشك درچشم تقریباً تمام هم‌کلاسی های ما پر شده بود. چند روز بعد، از همان درس امتحانی بعمل آمد وما تمام مطالبی را که آقای کاظمی برایمان گفته بود و بصورت «جزوه» ای‌درآورده بودیم خوب حفظ کرده بودیم وامید داشتیم نمره‌های خوبی بگیریم. ولی از میان ما فقط یك نفر نمرهٔ خوب گرفت وآن کسی بود که درورقهٔ امتحانی نوشته بود اسکندر مرد بدی بود وصلح وآرامش ایران را بهم زد وبرخلاف گفته‌های استادش جواب جالبی تهیه کرده بود.

ولی این تنها یك نفر بود که برخلاف گفته های استادش وبرخلاف نظر دیگران فکر کرده بود والا پس از برافتادن دودمان هخامنشی نویسندگان ایرانی تقریباً به اتفاق اسکندر را پادشاه قانونی ایران خواندندو حتی تا قرن هفتم و هشتم در صفحات نقاشی و در نوشته‌هایشان باو خصایل فوق‌العاده ودروغین دادند.

اگر نویسندگان خارجی برای تمدن یونان اهمیت فوق‌العاده قایل‌اند جای گله از آنها نیست چون ما هم به تمدن یونان و خصوصاً به هنر قدیم یونان اعتقاد کامل داریم وازدیدن مجسمه‌هایی که «فیدیاس» و «پراکسیتل» و «لیزیپ» و «میرون» در قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد ساخته‌اند لذت میبریم. با اینکه متأسفانه کارهای اصلی این هنرمندان کمتر بدست ما رسیده وما از روی کپی‌های رومی درمورد بسیاری از آنها قضاوت میکنیم، ولی آنچه که دانشجویان فرنگ‌رفتهٔ ما بزحمت میتوانند بپذیرند این است که همین یونانیان درهمان عصرهای قدیم، مثلاً در عصر هرودوت، برای تمدن ایران ازبسیاری جهات ارزش‌فوق‌العاده قایل بوده اند واین مطلب را خصوصاً هرودوت بارها در

نوشته‌هایش نقل کرده است . اکنون ده جلد کتاب هرودوت دراختیار بنده نیست که عین جملات اورا برای شما نقل کنم ولی وقتی درپاریس تحصیل میکردم بارها به این نوع مطالب درکتاب هرودوت برخوردم . وی ایرانیان را از بسیاری‌جهات بهتر از یونانیان میدانست و خصوصاً برای تمدن ایران ارزش فوق‌العاده قایل بود .

حالا کاری به این نداریم که دربعضی جاها هم از روی تعصب میهن دوستی خود زیاده روی‌هایی کرده است ومطالبی گفته است که ازحقیقت دور است ولی من امروز میخواهم کوشش کنم به خوانندگان عزیز این مجله مدارك عینی‌وواقعی ارائه بدهم که حاکی از این بوده است که درایام قدیم یعنی حتی پیش از تشکیل حکومت هخامنشی مابین ایران و یونان روابط نزدیکی وجود داشته وبسیاری ازموضوع‌های هنری را یونانیان از ایرانیان گرفته‌اند وبسیاری از آنها را هم ایرانیان از یونانیان اقتباس کرده‌اند .

بنا برنوشته های یونانی (هنرایرانی تألیف گیرشمن ترجمهٔ بهنام صفحهٔ ۳۳۱) در سال ۵۷۵ پیش از میلاد یعنی زمانی که مادها درایران حکومتی تشکیل داده بودند مردم شهر ملطیه یعنی یونانی‌هایی‌که در سواحل شرقی دریای اژه مسکن داشتند (اکنون ترکیه) از راه کناره‌های دریا با کشتی به طرابزون واقع در سواحل جنوبی دریای سیاه رفته ودر آنجا شهری بوجود آوردند که هر روز بر وسعت آن افزوده میشد .

این نخستین باری نبود که دریانوردان یونانی دراین‌قسمت سواحل دریای سیاه که به سبب وجود مال‌التجاره‌های ایران مورد علاقهٔ آنها بود دیده میشدند .

یونانی‌ها پیش ازاینکه مصمم به استقرار در محلی شوند با مردم آن محل تماس میگرفتند واین تماس گاهی طبق‌تمایل طرفین بود وگاهی نیز اتفاقی بود .

مثلاً دریانوردی بنام «سامین کولاپیوس» در حدود ۶۳۰ پیش ازمیلاد بطرف مصر میرفت ولی باد اورا به ماوراء ستون‌های هرکول (جبل‌الطارق) راند ودر آنجا موفق به‌کشف بندر «تاسوس» گردید و معاملات تجارتی سودمندی انجام داد (هرودوت ۱۵۵ – ۳)

تاجرهای یونانی دراین سواحل پونت خریدار آهن و موم وکتان وپشم وفلزات قیمتی و رنگ «کینابر» که ازسولفور گوگرد تهیه میشد وچوب وبرنز واشیاء برنزی «اورارتو» وپارچه‌ها و گل وبوته دوزی های ایلامی وماد بودند . (کتاب نامبرده دربالا ۲۳۱) .

درهمین زمان است که خروس ایران در یونان ظاهر میشود ولی خروس تنها مال‌التجاره‌ای نبود که از خارج بیونان میآمد . یك ظرف نوك‌دار برنزی کار لرستان در پرستشگاه الههٔ «هرا» در جزیره «ساموس» پیدا شده (عکس شمارهٔ ۱) ویك آویز برنزی لرستان درگور «کنوسوس» در جزیرهٔ «کرت» کشف گردیده است وهردو شیئی از قرون هفتم یا هشتم پیش از میلاد است واین کشف نشان میدهد که از قلب کشورایران نیز مال‌التجاره‌هایی به یونان برده میشد .

اینجاست که باستان شناسی برای کشف حقایق تاریخی کمك فوق‌العاده میکند . پیدا شدن یك ظرف دوهزاروششصد

راست : کوزه سفالین منقوش از ۷۰۰ سال پیش‌ازمیلادکه دریونان‌کشف شده واکنون درموزهٔ آتن نگهداری می‌شود – عکس ازکتاب هنرایران تألیف‌گیرشمن چپ : ظرف سفالین مکشوف درماکو ازقرن هشتم پیش‌ازمیلادکه اکنون درموزهٔ ایران‌باستان نگهداری می‌شود
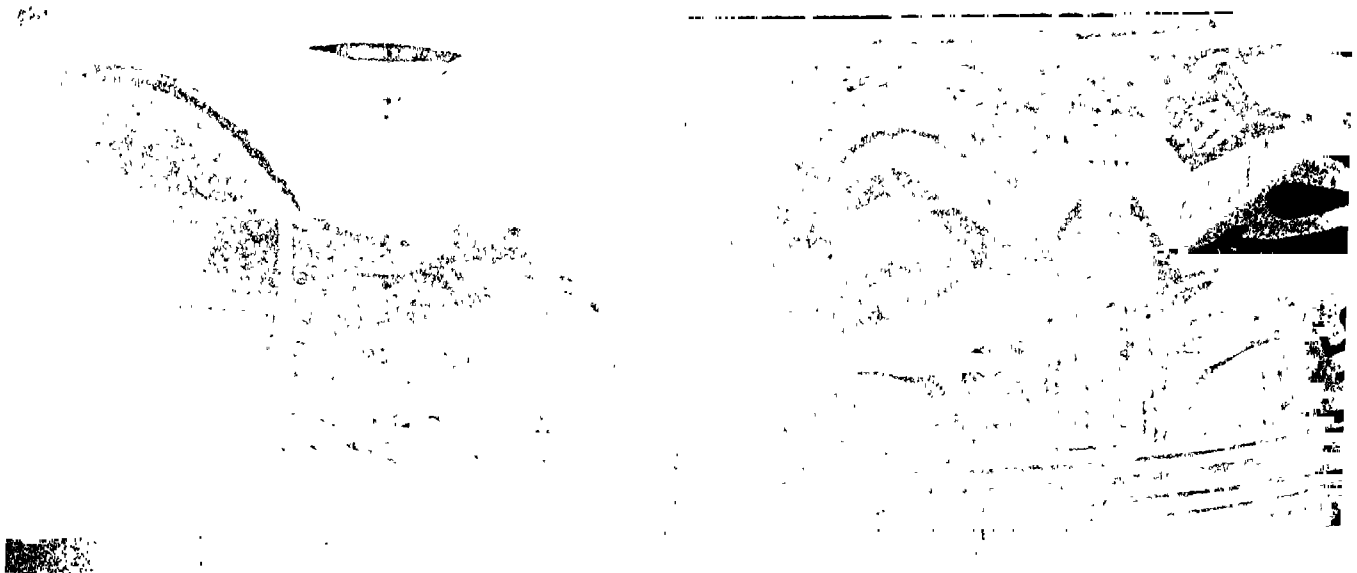
قطعه‌ای ازسفال منقوش مکشوف درتپه سیلک نزدیک کاشان ازقرن دهم یا نهم پیش‌ازمیلادکه قسمتی ازآن درموزهٔ لوور وقسمت دیگر درموزهٔ ایران‌باستان است

ظرف سفالین منقوش ازقرن هشتم پیش‌ازمیلادکه دریونان پیدا شده واکنون درموزهٔ کپنهاک است
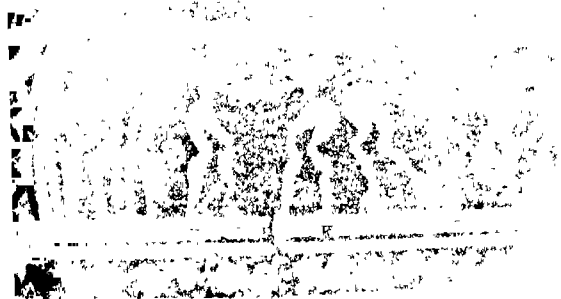
ظرف سفالین مکشوف درتپه سیلک نزدیک کاشان ازقرن دهم یا نهم پیش ازمیلادکه‌اکنون دریکی‌ازمجموعه‌های خصوصی درسویس‌نگهداری‌میشود

ظرف سفالین مکشوف دریونان از ۷۳۰ پیش‌ازمیلادکه اکنون درموز آتن حفظ میشود

سالهٔ ایران در گوری در «کرت» بیش از ده مجلد کتاب هرودوت یا گزنوفون برای ما ارزش پیدا میکند . این چه اشخاصی بوده‌اندکه در قرن هفتم پیش ازمیلاد ظروفی ازبرنز میساختند که چهارهزار کیلومتر در مشرق کارگاه هایشان مورد استفاده قرار میگرفت ؟ چه اشخاصی این ظروف را از مرکز ایران تا جزیرهٔ «کرت» با خود میبردند واز چه راهی این معاملات انجام میگرفت ؟

صحبت ازتحقیقات در دانشگاه دراین روزها زیاد میشود.

این یکی از آن موضوع هایی است که باید دربارهٔ آن تحقیق کرد ونتیجهٔ آن این خواهد بود که بسیاری ازمطالب تاریخی برای ما روشن خواهد شد . بدون شك خوانندگان عزیز این ظرف برنزی نوكدار را خوب میشناسند . زیرا حتی دراین مغازه‌های عتیقه‌فروشی خیابان فردوسی نظایر آن زیاد دیده میشود ومیتوان آنهارا به قیمت‌های خیلی ارزان خرید .

این ظرف با آن نوك درازش فقط در گورهای ایرانیان بدست آمده ودر موقع تدفین در آن آب متبرك میریختند وبوسیلهٔ نوك درازش آن آب متبرك را در گوش و دهان و بینی وچشم‌های مرده‌ها میچکاندند تا درآن دنیا بتوانند خوب ببینند وخوب بشنوند وبوی خوب استشمام کنند ودهانشان خوش‌بوباشد وغیره و این تمام مطالبی است که درنوشته‌های ایلامی‌روی‌گل‌ازایام‌پیش نوشته‌شده ودانشمندانی‌مانند«پرشل» فرانسوی آنرا ترجمه کرده‌اند وترجمهٔ آن اکنون در ۲۵ مجلد کتاب مربوط به کاوش‌های فرانسوی درشوش موجود است . حالا میخواهید نظیر این ظرف را که در گوری در جزیرهٔ «کرت» پیدا شده در خوروین در نزدیك قزوین به شما نشان بدهم . لطفاً به شکل شمارهٔ ۲ دراین مقاله توجه فرمایید .

کشف این ظرف درجزیرهٔ «کرت» نشان میدهد که راه های تجاری بین غرب وشرق درایام بسیار قدیم مثلا درقرن هشتم و هفتم پیش از میلاد دایر بوده واز این راه محصولات ایران به یونان میرفته است. بهرحال‌اگر به اعتقاد خود یونانیان اعتماد‌کنیم‌که میگویند هنریونان ازربع قرن سوم تا قرن هشتم پیش از میلاد ازمشرق زمین الهام میگرفته بدون‌شك یکی از کشورهای الهام دهنده ایران بوده است .

ما ادعا نمیکنیم که نقوش سفال پیش ازتاریخ ایران مثلا سفال سیلك سهم مهمی در تشکیل هنر سفال‌سازی یونان داشته است . ولی‌فقط یادآور میشویم که بسیاری‌ازموضوع هایی که روی سفال ایران و یونان دراین زمان‌ها نقش شده بهم شباهت نزدیك دارند .

اگر این شباهت فقط درچند موضوع بخصوص واستثنایی مشاهده میشد مقایسهٔ آنها اطمینان بخش نبود ولی تعداد سفال این دو ناحیه که بهم شباهت دارند بسیار زیاد است وتوجه ما را بسوی موضوع جالبی معطوف میدارد .

مثلا شکل شمارهٔ ۳ کوزهٔ منقوشی را که درحدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد در یونان ساخته شده واکنون درموزهٔ آتن است به ما نشان میدهد . میتوان این ظرف را با «ریتون» منقوش به شکل اسب که در ماکو کشف گردیده مقایسه نمود (شکل ٤)

بهمین طریق سفال مکشوف درسیلك (شکل ٥) که از قرن ۱۰ یا ۹ پیش از میلاد است با سفال مکشوف دریونان (شکل ٦) که از قرن هشتم پیش ازمیلاد است واکنون درموزهٔ کپنهاك حفظ میشود قابل مقایسه است . وباز کوزهٔ سفالین مکشوف در یونان (شکل ۷) که از حدود ۷۲۰ پیش ازمیلاد است و در موزهٔ آتن حفظ میشود با کوزهٔ نوك دار سیلك (شکل ۸) که از قرن ۱۰ یا ۹ پیش ازمیلاد است شباهت زیاد دارد .

یکی دیگر از موضوع‌هایی که در هنر ایران و یونان با هم شباهت کامل دارند قسمت مرکزی سپرهای لرستان و یونان است .

قسمت مرکزی سپری که از لرستان پیدا شده ودر یکی از مجموعه های خصوصی شهر بال در سویس است (شکل ۹) واز قرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد است میتواند با نقش جام سفالین منقوش به تصویر گورگونی که متعلق به حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد است (شکل ۱۰) واکنون درموزهٔ بریتانیا حفظ میشود میتواند مقایسه شود .

بهمین طریق سر قسمت مرکزی دیگر از سپر لرستان که ازقرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد است (شکل ۱۱) و درموزهٔ تهران حفظ میشود با قسمت مرکزی سپر برنزی که در یونان

قسمت مرکزی سپر متعلق بقرن هشتم یا هفتم پیش‌از میلادکه درلرستان کشف‌گردیده است واکنون دریکی ازمجموعه‌های خصوصی شهر بال نگهداری میشود

راست : عکس سمت چپ مجموعه‌ای ازسر آکولتوس است‌که دریونان پیدا شده واکنون دریکی ازموزه‌های برلن است ، عکس سمت راست قسمت مرکزی یك سپرکه درلرستان پیدا شده است ومتعلق به قرن هشتم یا هفتم پیش‌ازمیلاد است واکنون درموزهٔ ایران‌باستان نگهداری می‌شود چپ : ظرف سفالین منقوش‌که درحدود ۶۰۰ پیش‌ازمیلاد دریونان پیدا شده واکنون درموزهٔ لندن نگهداری می‌شود

پیدا شده وسر آکلئوس را نشان میدهد واکنون در آنتیکوآ ریوم برلن حفظ میشود (عکس طرف چپ شکل ۱۱) نیزقابل مقایسه است .

سپرهایی که قسمت مرکزی آن با صورت انسان نقش شده ابتدا در هنر ایران معمول گردید . اتروری تنها کشور غربی‌است که این نقش‌را بصورت موجودی که از بلاجلوگیری میکند (نظر قربانی) بکار بـــرد . درآنجا بیشتر صورت «گورگونی» را در میان سپر قرار میدادند . درایران‌صورت زن درمیان سپر مجسم میشد ولی درمغرب ابتدا صورت مرد بکـــار رفت وبعداً صورت زن ریش‌دار جای آنرا گرفت . قدیم‌ترین نمونه‌های «گورگونی» در روی سپرها از قرن‌هفتم پیش از میلاد قدیم‌تر نیست (گورگونی در افسانه های یونانی موجودی است که اگر کسی به او نگاه کند مبدل به سنگ میشود) . سپر «گورگونی» بدون بدن قدیمی‌تر از گورگونی تمام قد است که در حال دویدن است . تصور میکنند همین «گورگونی» یا نظرقربانی است که بعدها وارد اساطیریونان گردیده است . «اشیل» درکتاب «پرومته در زنجیر» درصفحهٔ ۷۹۲ محل اقامت گورگونی‌هارا درمزارع «کیستن» درپشت کوه های دریای سیاه قرار داده است و «فورکیدها» (دختران باکره که بدن آنها بصورت بدن قو بوده است) نیز در آنجا اقامت داشته‌اند . از اطلاعات جغرافیایـــی «اشیل» نمیتوان استفاده‌ای کردولی‌قدیم‌ترین‌نقوش«هارپی‌ها»و«گورگونی‌ها» و«سیرن‌ها» بدون‌شك از همین‌نواحی به یونان رفته‌اند ومأخذ آنها را در نقوش روی اشیاء برنزی لرستان در قرن هفتم یا هشتم پیش از میلاد میتوان قرار داد .

مفهوم قسمت مرکزی سپرها درلرستان و دریونان جنبهٔ نظر قربانی داشته‌است . یعنی دشمن وقتی روبروی رقیب خود قرار میگرفت با دیدن این صورت وحشتناك ومفهوم مذهبی که در آن مستتر بود روحیهٔ خودرا از دست میداد .

اگر اجازه بفرمایید این مفهوم را با یك مثال بسیار عامیانهٔ امروزی مقایسه مینمایم وازآن نتیجه میگیرم که در کشور ما این نوع عقاید که ما به آن خرافات میگوییم از ایام قدیم تا این تاریخ فرقی نکرده است . شما وقتی سوار اتومبیل هستید می‌بینید که پشت سر اتومبیل جلوی شما نوشته شده‌است خدا بهمراهت یا سفر بخیر یا برچشم بد لعنت وغیره . مقصود رانندهٔ اتومبیل جلوی شما این است‌که شما طبعاً وقتی چشمتان به این نوشته افتاد وآنرا خواندید در نتیجهٔ همین عمل شما اگر چشم شما بد است بلا از ماشین جلویی شما رفع خواهد شد. آیا تصور نمیکنید قراردادن چنین صورت وحشتناکی‌که امروز ما معنای آنرا نمی‌فهمیم درآن روز مفهومی داشته و برای همین نوع منظورها در میان سپر رزم‌آوران قرار داده میشده است .

اما رابطهٔ هنر ایران با هنر یونان در قرون ۹ و ۸ و۷ پیش از میلاد ، یعنی حتی پیش از برقراری روابط رسمی در دوران های ماد و هخامنشی ، بسیار زیادتر ازاین بوده‌است که دراین مقاله برای شما مختصری از آنرا بیان نمودیم .

نگارنده عقیده دارد مقالات مجلهٔ هنر و مردم باید کوتاه باشد تا خواننده رغبت به خواندن آن پیدا کند و بنابراین مطلب را به همین‌جا پایان میدهیم واگر انشاءالله فرصت دیگری دست داد از جنبه های دیگر این مطلب یعنی رابطهٔ قدیمی شرق (یعنی ایران قدیم) و غرب (یعنی جهان یونان) که دنیای آن روز را بین خود تقسیم کرده بودند صحبت خواهیم کرد .

تحول فرهنگ

مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

کلمهٔ فرهنگ را در زبان فارسی بمعنی فضیلت و دانش
ادب وسنجیدگی آورده‌اند و معمولاً بعنوان معیاری برای
ارزیابی گوهر ذات اقوام بکار برده میشود وکلمهٔ نظیر آن
در زبانهای اروپائی ، یعنی «کولتور» (Culture) که ازریشهٔ
«کولره» (Colere) در لاتین بمعنای کشت‌وزرع آمده‌است
در عرف بمعنی مجازی پرورش دادن وتربیت کردن است.
ولی در رشته های مختلف علوم از جمله فلسفه و روانشناسی و
جامعه‌شناسی ، مختصر اختلافی در تعریف و تفسیر آن راه
یافته . بعضی از محققان فرهنگ را مترادف با تمدن میدانند
چنانکه «اوزوالت شپنگلر» -- Oswald Spengler (۱۹۳۶ -
۱۸۸۰) دانشمند آلمانی آنرا در مورد تعریف تمدنی که در
حال رشد وآفرینش باشد بکار برده است وکلیهٔ وسایل وابزارها
وآداب و سازمانهای اجتماعی را از مظاهر آن میشمارد .

عدهٔ دیگری از دانشمندان بین تمدن و فرهنگ تفاوت
قائلند وتمدن را به ابزار و ادواتی که برای ایجاد تسهیلات و
آسایش درامرزندگی مؤثرومفید است محدود میکنند وفرهنگ
را به میزان رشد معنوی و نیروی فکری منحصر میسازند .
بعبارت دیگر میگویندکه فرهنگ عبارتست از تأثیری که این
اسباب ووسائل وتشکیلات اجتماعی ، که همه از مظاهر تمدن
بشمار می‌آید ، در رشد و نمو فکری و هنری و علمی ومذهبی
مردم ایجاد میکنند . بنابراین تعریف ، یك روستائی فی‌المثل
ممکنست که در عمر خود از وسائل واختراعات ماشینی ، که همه
از مظاهر تمدن امروز است بی‌نصیب مانده ولی ازآداب ورسوم
محلی و طرز رفتار و حتی هنر وادب بهره وافی دارد یعنی
مرد ی است سلیم طبع وروشن دل و شعرشناس وادب‌دوست
میتوان اورا شخصی با فرهنگ دانست .

بعضی فرهنگ را در مورد پرورش وتهذیب‌فکرواحساس
افکار و ذوق وبرخی به نتایجی که از این پرورش و تهذیب
حاصل میشود بکار میبرند و عده‌ای مجموعهٔ عقاید وآداب
ورسوم وفنون وهنر واسباب وتشکیلات اجتماعی اقوام را در دوره‌های
مختلف تمدن آن قوم تحت عنوان فرهنگ بحساب می‌آورند .

عده‌ای دیگر از متفکران فرهنگ را در مورد سنتها
و راه ورسم‌های زندگی که اقوام از نیاکان خود به ارث
برده‌اند استعمال میکنند و هنرها وحرفه‌هائی که سابقهٔ آن
بدوره‌های باستانی منتهی میشود وهمچنین قوانین ، وعقاید ،
وتشکیلات اجتماعی ، ووقار درطرز رفتار ، وطبع لطیف ،
وحسن سلوك ، و خوش‌مشربی ، ونیك سیرتی ، همه را از
خصوصیات فرهنگی اقوام میدانند وتمدن را در مقابل توحش
وبربریت بمفهوم زندگی کردن در شهر تحت یك نظام و قاعده
اجتماعی استعمال میکنند . این دانشمندان مراحل مختلف سیر
تکاملی هراجتماع را فرهنگ منحصر آن جامعه درآن مرحلهٔ
بخصوص میشناسند که نتیجهٔ دوره‌های طولانی کوشش وتلاش
برای رسیدن بآن مرحله است .

بنابراین فرهنگ ، بنا به هرعقیده وهر فلسفه‌ای کـه
مطالعه شود بمجموعه سنت‌ها واقداماتی اطلاق‌میشودکه زندگی
مارا اززندگی اجداد اولیهٔ ما متمایز میسازد .

ولی سؤالی‌که برای مردم‌کشورما دراین دورهٔ رستاخیز
صنعتی‌واقتصادی‌وکشاورزی‌پیش‌می‌آیداینست کەدردنیای‌امروز
معیارومقیاس‌برای‌سنجش‌فرهنگ‌چیست. آیابرای‌ارزیابی‌کردن
ملل باید منحصراً بمطالعهٔ درهنرهای ظریف وادبیات وقوانین
آنها پرداخت یا دانش وتربیت عمومی آحاد وافراد ملتها را
باید ملاك قرار داد . بدون تردید همهٔ اینها در معیار فرهنگ
ملل مؤثر است ولی تا حدود زیادی هم بمیزان آزادمنشی
وبی‌غرضی واغماض وشکیبائی افراد جامعه مربوط است .
این عده از متفکران میگویند اگر فرهنگ را بمثابهٔ طلا بگیریم
آزادگی واغماض وبی‌غرضی و شکیبائی عیار آنست .

یکی از مباحث بسیار شیرین وعالی تحقیقی برای اهل
تفکر ، مطالعه دربارهٔ فرهنگ و فلسفه پیدایش آنست . ازآنجا
که برای هر پدیده‌ای در زندگی طولانی بشر عامل یا نیروی

محرکی وجود داشته است حکما و متفکران جهان از دیرباز دربارهٔ علل وموجبات پیدایش‌فرهنگ به تأمل و تفکر پرداخته وعوامل متعددی را دراین زمینه عنوان کرده‌اند . بعضی مایه ومحرك اصلی پیدایش فرهنگ را حس کنجکاوی بشر تشخیص داده‌اند بشرط اینکه مفهوم زشت آن اراده نشود زیرا در کلمهٔ کنجکاوی رایحهٔ کراهتی استشمام میشودکه با مفهوم فرهنگ تناسبی ندارد . مراد از کنجکاوی دراینجا آن شور وشوق هوشمندانه وخالی از غرضی است که مرد محقق وآزاده دربارهٔ مسائل عقلی و معنوی بکار میبرد . علاقهٔ انسان باینکه بحقیقت وجود اشیاء ومسائل پی ببرد نشانهٔ رزانت عقل‌وسلامت طبع اوست والبته داشتن چنین علاقه‌ای برای همه بسهولت میسر نیست . «مونتسکیو» میگوید نخستین عاملی‌که هــر ذیشعوری را به پژوهش دربارهٔ حقیقت مسائل ومطالب وادار میسازد تمایلی است که به ترقی ذات واعتلای طبع خویشتن دارد واز این رو همواره میکوشد که خودرا با هوشتر و خردمندتر از پیش بسازد . حاصل این شور وشوق در راه کنجکاوی همان فرهنگ است و این تعریف از آن کسانی است که فرهنگ را زاییدهٔ کنجکاوی علمی وتحقیقی میدانند .

دستهٔ دیگری از حکما عشق آدمی را برای رسیدن به کمال‌عامل‌اصلی‌پیدایش فرهنگ میدانند وچنین‌استدلال‌میکنند که علاقهٔ به پژوهش علمی نتیجهٔ عشق بشر به کسب فضیلت است درصورتیکه عشق به رسیدن بحد کمال حاصل علاقهٔ‌انسان به خیر وخوبی و رستگاری است و آن غایت آمال اجتماعی اقوام است وتمام احساسات عالیهٔ بشری ازقبیل نوع دوستی ، ویاری و مددکاری ، وعلاقه به کارکردن ، واصلاح اشتباهات گذشته ، ورفع خطاها ، ومحو بدبختی وجهل وتیره‌روزی انسانها ، همه را شامل میشود . با این تفسیر میتوان گفت که هرکوششی که در راه مناسبتر ساختن و زیباترجلوه دادن‌جهان برای زندگی بشر بکار برود درزمینهٔ فرهنگ قرار میگیرد . بنابراین بعقیده این‌گروه ازمتفکران محرك اصلی برای‌پیدایش فرهنگ فقط کنجکاوی علمی برای‌کسب فضیلت نیست وانگیزهٔ اخلاقی واجتماعی نیز درآن دخیل است وآن همانا خیرخواهی وصلاح‌اندیشی برای بهبود زندگی بشراست وازاینجاست که اعمال وافعال فرهنگی با منطق واستدلال ملازمه دارد تا نه‌تنها تمایل ذاتی انسانی را برای کسب دانش تأمین سازد ودراصلاح وتکمیل نقصها واشتباهات گذشته مؤثر افتد بلکه خیر و رستگاری بشر را نیز تضمین کند . جای هیچگونه بحث نیست که این تفسیر بمراتب جالبتر ورساتر وبغایت آمال انسانی نزدیکتر است تا تعریف گروه نخست ولی مستلزم گذشت زمان وپیدایش غیرت و همت واخلاص وایمان دربین طبقات مختلف اقوام است . هرگاه‌که فروغ دانش وبینش درافق زندگانی قومی‌بظهور بپیوندند چنین فرهنگی‌خودبخود متجلی میشود.

جمع دیگری از محققان میگویند که بشر ازنشر فرهنگ دوهدف مهم واساسی داشته است . یکی صیانت نفس در مقابل عوامل طبیعت ودیگر ادامهٔ نفوذ ودخالت خود در سالهای بعد ازمرگ . با این تعریف ، فرهنگ ، همهٔ مباحث عقلی و ذوقی در زمینه‌های مختلف علوم وصنایع و حرف و هنرهای ظریف وآداب وقوانین وتاریخ ومذهب را شامل میشود . این دسته ازفیلسوفان میگویند که علاقهٔ بشر باینکه نفوذ ودخالت خود درسالهای بعد از خود باقی گذارد سبب‌شده‌است‌که به هرچیز که در مقابل عوامل طبیعت نیروی مقاومت کافی دارد توجه بیشتر نشان دهد واستدلال میکنند که اگر اجداد ما در هزاران سال پیش خانه وپرستشگاه وگورستان خودرا از سنگهای سخت خارا میساختند مقصودشان فقط حفظ آن بناها در مقابل گزند عوامل طبیعی نبوده بلکه میخواسته‌اند باین‌وسیله خاطرهٔ نفوذ معنوی خودرا درذهن اخلاف خود درسالها و قرنهای بعد همچنان باقی بگذارند .

جمع‌آوری‌افتخارت تاریخ‌گذشته وساختن‌موزه‌ها وگرد آوردن‌اشیاء نفیس دوره‌های باستانی واقدامات‌نظیرآن تاحدی درنتیجهٔ همین تمایل وغریزه صورت میگیرد .

از مجموع این اقدمات یك منظور دیگر نیز حاصل میشود وآن ایجاد وبرقراری رابطه انسانی بین ابناء بشراست و همین رشته است که افراد هرجامعه را چون زنجیری‌استوار بهم می‌پیوندد وموجب استحکام مبانی ملی اقوام میگردد .

اما از جملهٔ محصولات فکری وذوقی بشر که خاصیت جاودان بودنش از آثار دیگر بمراتب بیشتر است ولی بخلاف آنچه گفته شد بسیار رقیق و لطیف است اندیشه ونیروی تخیل اوست . هنگامی که اندیشه یا عقیده‌ای درجامعه ریشه گرفت نسلاً بعد نسل از پدر بفرزند واز خانواده بخانوادهٔ دیگررسوخ میکند ومخصوصاً هنگامی‌که این اندیشه با آداب و سنن وخو وخوی جامعه تعدیل‌شد ریشه‌کن‌کردن وامحاء آن تقریباً امری مشکل‌بلکه محال‌است . اعتقادهای مذهبی ومراسم ومناسك‌دینی از این جمله است .

بنابراین یکی از نهضتهای فرهنگی در قوم بکار بستن این اندیشه‌ها درتاروپود زندگی اجتماعی است باین منظور که منافع مشروع وعلائق انسانی افراد آن قوم نه فقط حفظ شود بلکه مدام روبترقی وپیشرفت باشد .

تشخیص منافع وعلائق‌انسانی افراد جامعه ازمباحث‌بسیار شیرین وعالی تحقیق در فلسفه فرهنگ است .

اما بحث دربارهٔ فلسفهٔ فرهنگ باید با داوری صحیح وحسن‌تشخیص توأم باشد تا بتوان عواملی را که مبشر سعادت و رستگاری بنی‌آدم است برگزیده وآنچه از آن که شایسته تشویق وتمجید است ستود ودر صدد ترویج آن برآمد .

بدیهی است هر تحول فرهنگی مشکلات تازه‌ای درجامعه

ببار می‌آورد که بعضی از آنها ممکن است با خطرهائی هم همراه باشد واگر ما بخواهیم که اقدامات فرهنگیمان سالم و بی خطرباشد باید ارزش معنوی وشایستگی ابدی بودن آن را معیار قرار دهیم .

هنرهای ظریف که درواقع زبان فکر واحساس است یکی از ارکان عمده فرهنگ اقوام را تشکیل میدهد . البته احساس بتنهائی بطور کلی زودگذراست وآنی . اما احساسی که مربوط بجنبه‌های عالی زندگی باشد هرگز از تفکر وتعقل جدا نیست وبهمین اعتبار آنرا احساس عالی میشماریم تا از احساس عادی جدا باشد . عالی بودن آن بدین سبب است که در لحظه‌هائی در شخص پدید می‌آید که با تحلیل یك نکتهٔ مهم بزرگ انسانی و یا با یك درون بینی وبینش کامل و صریح توأم گردد وهرچه که این مکاشفه عمیقتر باشد احساس آن هم عالی‌تر خواهد بود . وظیفهٔ هنرهای ظریف در هرجامعه اینست که لحظه های مختص باین احساسات عالی را دریابد وآنهارا مخلّد وجاودان سازد . برای رسیدن باین هدف‌میکوشد‌مظاهر ذوقی‌وهنری‌را بوسائل‌مختلف تحت نظام درآورد تا همیشه باقی بماند. احساس‌وبینش‌هردوبایددرسنگ‌یاچوبی که‌باآن‌مجسمه‌ای میسازند یا در تصویری که بر دیوار ویا روی تابلو نقش‌میکنند یا نوائی که در روی صفحه موسیقی ضبط میشود و یا مضمون موضوعی که بصورت نمایشنامه درمی‌آورند بکار رود تا ارزش معنوی بیابد و امید جاودان بودنش مسلم باشد .

درتاریخ سه هزار سالهٔ اخیر میلیونها نفر وقت و عمر خودرا صرف کارهای هنری کرده‌اند ولی آثار تعداد بسیار معدودی از ایشان که از احساس وبینش برخوردار بوده است جزء میراث فرهنگی بشر بحساب آمده است و تا دنیا باقی‌است بر آن مباهات میکند . موسیقی نه تنها احساسی گذران‌دارد که خود نیز با گذشت زمان سپری میشود واثری از آن باقی نمی‌ماند ازین رو بشر برای حفظ آن به اختراع الفبای موسیقی پرداخته تا بتواند آنرا بگوش مردم نسلهای آینده برساند وتا زمانی که آهنگ‌های ثبت شده مطلبی انسانی برای بازگو کردن بمردم داشته باشد آن آهنگ تکرار میشود .

البته مقصود بشر از ثبت و ضبط آثار با ارزش این‌نیست همان احساسی را که در بدو پیدایش ایجاد میکرده در دوره‌های بعد نیز بوجود آورد . مقصود فقط فراهم ساختن امکان پیدایش احساس معقول و منطقی است تا انسانها بتوانند بدین وسیله بر لطافت طبع خود بیفزایند و از آشوب واغتشاش و بی حسی و کند فهمی وتیرگی ذهن و کودنی و بطور کلی طبیعت جانوری که خاصیت اجتماعات عادی است بدر آیند و مسیری عالی وانسانی برای خود برگزینند .

اینك با توضیح مجملی که درباره عقائدمختلف‌درخصوص فرهنگ واهمیت و لزوم آن در هر جامعه مترقی بیان شد و مردم

البته جا دارد بیش از این مورد بحث وتحلیل قرارگیرد لازم است نظری بوضع فرهنگ خود درسی چهل‌سالهٔ اخیر بیفکنیم. هیچکس از خودی وبیگانه نیست که وجود رستاخیز صنعتی واجتماعی فعلی کشور را ندیده بگیرد . چنین نهضت تند و ناگهانی نیاز بیك نهضت فرهنگی مطالعه شدهٔ دقیق دارد .

یکی ازارکان عمدهٔ دموکراسی ، یا به تعبیری بی‌شائبه‌تر، یکی از جمله ضروریات یك جامعه با فرهنگ اعتقاد به تعلیم وتربیت عمومی است .

در اقداماتی که رأی و عقیدهٔ قاطبهٔ افراد ملت در آن دخالت دارد بدون اینکه کلیهٔ مردم مملکت از تعلیم وتربیت بهره‌مند باشند هیچ کار اساسی و مفیدی نمیتوان انجام داد . از این گذشته فراهم ساختن این امکان که همهٔ مردم این سرزمین بتوانند حقیقت وجود خویش را دریابند ودر صدد ترقی وتکامل استعدادهای نهفته خود برآیند بزرگترین اقدام اساسی برای تقویت بنیان فرهنگ این کشور است .

نخستین اقدام اساسی که برای پی‌ریزی فرهنگ اساسی این کشور در چهل‌سالهٔ اخیر صورت گرفته اعزام اولین‌گروه صدنفری محصلین ایرانی به کشورهای اروپائی بود که به همت وبینش سردودمان سلسلهٔ جلیل پهلوی رضاشاه کبیر صورت گرفت . آنهائی‌که دراین کاروان علم وفضیلت بودند همان کسانی بودند که پس از بازگشت بوسیلهٔ تدریس و سخنرانی وچاپ وانتشار اندوخته‌های فکری خود و شرکت در تأسیس دانشگاه واقدامات نظیر آن در گسترش و تعمیم فضیلت و دانش‌دراین کشور سهم بسزائی داشته‌اند واین قدم نخستین‌بود.

اقدام بعد که بمراتب مهمتر وپردامنه‌تر بود وبر حسب معمول ومانند صدها ابتکار اصولی دیگر بهتدبیر واراده سنیهٔ پیشوای خردمند ودوراندیش کشورما شاهنشاه آریامهر صورت گرفت تعمیم سواد بتوسط‌سپاهیان دانش‌درسراسر کشوربودکه با طرحی منظم و برنامه‌ای دقیق بسرعت رو به پیشرفت است ، عظمت ورفعت این‌نهضت بزرگ فرهنگی برعلمای‌اموراجتماعی کشورهای دیگر بمراتب روشنتر است تا برخود ماکه در داخل آن هستیم . این از جملهٔ اقدامات اصولی واساسی است که بهرهٔ آن درسالهای آینده بدست می‌آید . بدیهی است که هرچه بر دانش وبینش افراد کشور افزوده شود نیاز فرهنگی ایشان نیز بیشتر وکاملتر خواهد شد . پس در قبال این موهبت بزرگی که فعلاً مردم کشور ما ازآن برخوردارند در زمینهٔ هنر که از ارکان فرهنگ ملل است یك وظیفه بزرگ بعهدهٔ زمامداران امور هنری محول است و آن اینست که در ترویج هنرها ویا اقداماتی که به هنرمنسوب است مسئولیت ملی خودرا بشناسند. مبادا در آینده با خطراتی‌که حاصل لاابالیگری وبی قیدی هنری است مواجه شویم .

امری بدیهی است‌که هستهٔ اصلی وریشهٔ ابتدائی هنرها ،

پیدایش یك تأثیرذهنی کاملاً اختصاصی و شخصی است .
بدین معنی که هنرمند تحت تأثیر عواملی قرار میگیرد ونیروی آفرینش اوتهییج میشود واحساسی دروی پدید می‌آید و در صدد بیان آن احساس برمی‌آید وحاصل این کیفیات آفرینش آثار هنری است . پیدایش اینگونه احساسات درهمه کس میسر نیست و بهمین جهت است که هنرمند با افراد عادی تفاوت دارد . مشاهدهٔ زیبائی غروب آفتاب یادریای آرام یا انبوه درختهای جنگل در ذهن نقاش آنچنان تأثیری دارد که اورا وادار به تصویر آن میکند . اما باید متوجه بود که آن به حاصل ذوق هنرمند ارزش هنری میدهد غیرعادی بو[illegible] موضوع مورد انتخاب وی نیست بلکه آنچه کار اورا ممت[illegible] میسازد دانش وبینش ولطافت طبع ورقت ذوق او درمشاهد[illegible] ومسئولیت هنری او درتصویر وتوصیف موضوع است وا[illegible] میسر نیست مگراینکه اندیشه واحساس هنرمند دراین هر[illegible] زمینه بحد کافی رشد کرده وتربیت دیده و ورزیده و آما[illegible] شده باشد .

نظری بخط خوش فارسی
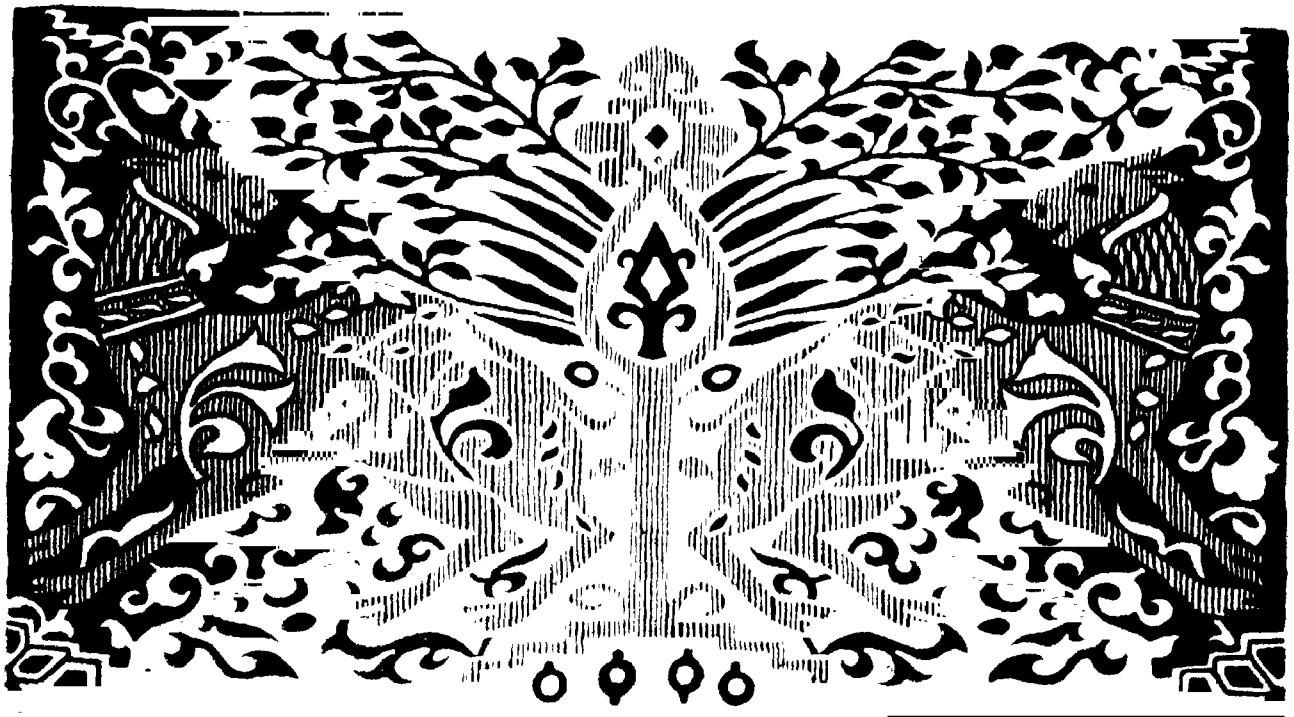
و نقش آن در فرهنگ و هنر ایران

محمدحسن سمسار
موزه‌دار موزه هنرهای تزئینی

نظری کوتاه به نقشی که خط درفرهنگ وهنر بشردارد ، ارج وارزش آنرا برما روشن می‌کند . براه گزاف نرفته‌ایم اگرخط را ما در همه دانشها ودانستنیهای بشر بدانیم . زیرا اگر خط نبودکه بتوان دانشها ودانستنیها را بوسیله آن نوشت ، وازدستبرد زمان نگاهداشت ، گنج بزرگ دانش امروز بشررا گردباد مهیب زمان ورویدادهای گوناگون آن ازمیان برده بود .

بدین سان پیدایش خط را باید یکی‌ازبزرگترین رویدادهای‌تمدن بشردانست . رویدادی که هرچه زمان بیشتر برآن بگذرد ارزش واهمیت آن روشن‌ترمیگردد . نیازی به‌گفتن نیست که فرهنگ امروز بشردارای ریشه‌های عمیق چند هزارساله است ، وتلاش وتفکر میلیونها بشر دست بدست هم داده تا دانش بشررا بدین پایه رسانده است . انتقال این میراث گرانبهاکه هرروز بارورتر و بارورتر میشود ، چگونه انجام پذیرفته است ؟ این سئوالی‌است‌که تنها یك جواب دارد . ازراه نوشتن .

آیا همین سئوال وجواب کوتاه برای نشان‌دادن ارج وارزش خط بسنده نیست ؟ اگر حاصل تجربیات وتفکرات هزاران هزار دانشمند ومتفکر وفیلسوف روزگارگذشته ، امروز در دسترس ما نبود ، بشر ناگزیر به‌دوباره آزمودن ، آزموده‌های‌گذشته میگردید ، وپیداست‌که ازاین رهگذر چه فرصتهای‌گرانبهائی تباه میشد . شاید امروزکمترکسی دراین اندیشه نباشدکه خط دارای چه ارزش‌گرانبهائی است . زیرا هزاران سال است‌که خط با فرهنگ بشردرآمیخته وجزء جدائی ناپذیر آن شده است . اما مطالعه برخی از رشته‌های دانش ، سبب میگردد که‌گاهی‌به این ارج وارزش توجه بیشتری‌گردد . ازجمله این دانشها باید ازتاریخ ، باستان‌شناسی وتاریخ هنر نام برد . امروز وقتی سنگ نبشته‌ها ، لوحه‌ها وخطوط نقش شده برآثار باستانی موردبررسی قرار می‌گیرد وخوانده میشود ، می‌بینیم‌که بسیاری ازآنچه تاریکی‌گذشت سده‌های بسیار ازدیده ما پنهان داشته ، روشن میگردد .

درحفریات باستان‌شناسی ، پرارج‌ترین اشیاء ، سنگ نبشته‌ها ویا اشیائی است‌که حاوی خط باشد . زیرا این‌گونه اشیاء بیش‌ازدیگر اسناد روشنگرگوشه‌های تاریك تاریخ گذشتگان‌است.

با شناخت ارج وارزش خط ازنظر حفظ میراثهای معنوی ، وفرهنگ ودانش بشر ، بایستی به این اصل مهم توجه کرد که خط بدان سبب پدید آمد که وسیله‌ای برای نمایش وضبط ومبادله فکر ودانش باشد . تنها ازاین راه جاویدان ساختن افکار ودانشهای بشری مقدور بود ، وهدف نهائی ازپیدایش خط ازدیرترین زمانها ودرمیان تمام ملتها همین بوده وامروز نیز چنین است .

راست : خط ثلث ونسخ ورقاع - عبدالله مراورید بیانی ۹۱۲ ه   چپ : خط نستعلیق خواجه اختیارالدین منشی

درایران ما علاوه برسودی‌که‌گفته شد، خط بعنوان یك رشته ازهنرهای زیبا مورد استفاده مردم هنردوست ایران قرارگرفته ، وهنرمندان بلندآوازه‌ای دراین رشته پدیدآمده‌اند.

برای دریافت علل پیدایش چنین وضعی بایدکمی به عقب برگردیم . پس‌ازفروافتادن شاهنشاهی ساسانی ، واسلام پذیرفتن مردم ایران ، بسبب نیازهای مذهبی وسیاسی خط عربی وارد فرهنگ وتمدن ایران‌گردید. ایرانیان مسلمان شده به قرآن‌که‌کتاب مذهبی تازه بود نیازمند بودند وقرآن نیز بخط‌کوفی نوشته میشد. بناچار بایستی خط‌کوفی را بیاموزند وبخوانند. خط‌کوفی ، خطی مشکل ازنظرخواندن ونوشتن بود وبا ذوق ایرانیان سازگاری نداشت .

بزودی این خط جای خط پهلوی راکه خط ملی ایران بودگرفت . اما نباید ازیاد برد که خط پهلوی نیز بکلی بدست فراموشی سپرده نشد . بلکه تا چند سده بعد ازفروافتادن ساسانیان درگوشه وکنار ایران ، بویژه درکرانه دریای مازندران به زندگی خود ادامه داد .

مدتی درحدود پنج سده خط‌کوفی خط معمول برای نوشتن قرآن وکتیبه‌های تزئینی بناها ویا وسیله تزئین اشیاء درایران بود . دراین مدت برای نوشتن‌کتاب یا دیگر نوشتنی‌ها ، ازنوعی خط شبیه به نسخ‌که درنگارش به تعلیقی‌که بعدها وضع‌گردید بی‌شباهت نبود استفاده میشد . درسده‌های نخستین‌که خط عربی بصورت مهمان تازه وارد وناخوانده به‌ایران پاگذاشت

به هنرخوشنویس کمترین توجهی نمیشد . زیرا ایرانیان بخط عربی نیز چون خود اعراب بچشم بیگانه می‌نگریستند . تازیان نیز دارای آن فرهنگ وهنری نبودندکه بتوانند خود دست به‌ابتکار تازه‌ای درایجاد خط بهتر وزیباتری بزنند . نیازی نیز به این‌کار حس نمیکردند . زیرا ثروت ، نعمت و زیبائی سرزمین ایران چنان بود که گوئی آنها به بهشت موعود رسیده‌اند ، وتنها فکر آنها سودبردن هرچه بیشتر ازاین بهشت بود . ازاواخر سده دوم وآغاز سده سوم این وضع دگرگون شد . روی‌کارآمدن عباسیان بوسیله ایرانیان ورنگ ایرانی‌گرفتن خلافت عباسی وقدرت‌یافتن‌برامکه ، ایرانیان را بخط تازه علاقمند ساخت وحس بیگانگی‌باآن روبه‌کاهش‌رفت.

دراین هنگام بودکه ایرانیان بفکر افتادند از خط موجود ، خط زیبائی بسازندکه راضی‌کننده روح زیباپسند آنها باشد . گذشته ازآن میدانیم‌که یکی‌ازویژگیهای تمدن وفرهنگ ایران‌زمین درگذشته ، همواره این اصل مهم بوده‌که هرعامل بیگانه را درخود تحلیل برده وبه‌آن رنگ وجلای ایرانی دهد ، وخود هرگز رنگ بیگانه بخود نگرفته است . خط نیز

راست : خط نستعلیق میرعلی هروی　　وسط : خط نستعلیق سلطان علی مشهدی　　چپ : خط نستعلیق سلطان محمدخندان

خط نستعلیق میرعمادالحسنی

خط شکسته درویش عبدالمجید طالقانی

در دوره اسلامی از این اصل اساسی برکنار نماند. بزودی ایرانیان همان‌گونه که درتمام شئون زندگی مادی ومعنوی، وآداب ورسوم، (حتی خوراك وپوشاك) تازیان را تحت تأثیر خود گرفتند، تا جائی‌که دربار خلفای عباسی نمونه بارگاه شاهنشاهان ساسانی‌گردید، با خط عربی نیز چنین‌کردند. همانگونه‌که برای لغت وزبان عربی قواعد ودستور نوشتند، برای خط نیز قواعد وقوانین تازه وضع کردند.

پیشاهنگ ومشوق این‌کار بزرگ برمکیان ایران‌پرست ونامور بودند. سرانجام درپایان سده سوم وآغاز سده چهارم چهره درخشانی چون محمدبن علی‌الفارسی (ابن‌مقله) وزیرالمقتدر، درعالم خوشنویسی جلوه‌گرشد. با ظهور ابن‌مقله خط وارد مرحله تازه‌ای گردید. این مرحله نخستین ومهمترین‌گام درراه تکامل خط وپیدایش گونه‌های جدیدی ازآن گردید. واین‌آغاز یك جنبش بزرگ و پیدایش هنر خوش‌نویسی بود که درسده‌های بعد به اوج کمال رسید.

ابن‌مقله چهره‌ای درخشان وشاهدی بود بر برتری فرهنگ وهنرایران برقومی‌که ناهر برایرانیان پیروز شده بود . اما به راستی اسیر سرپنجه‌های نیرومند فرهنگ و هنر وورداری ایرانیان بود .

ظهور ابن‌مقله باردیگر برتری ایرانیان را برتازیان فخرفروش وخودپسند ثابت‌کرد . چه سرنوشت او نیز چون دیگرمردان نامدار پهنه سیاست وعلم وهنر وپیکار مانند ابومسلم ، نفع وبرامکه‌که نبوغ خودرا درخدمت تازیان حق‌ناشناس‌گذاردند ، دردناك وخون‌آلود ، اما چنانکه گفتیم این آزمون تازه‌ای بود که برتری ایرانیان را به ثبوت رساند .

ابن‌مقله ازمردم بیضای فارس بود ودرعلوم زمان خود چون فقه وتفسیر وادبیات وشعر ل یگانهٔ زمان خویش بشمارمیآمد . وی‌که دشواری خط‌کوفی‌را برای ایرانیان ودیگر مردم ن دریافته بود ، دست بکار ایجاد خط تازه‌ای‌گردید وخطوط محقق ، ریحان پس‌آنگاه وسرانجام نسخ راکه نسخ‌کننده همه خطوط درسهولت نگارش بود ایجادکرد . خط رقاع را ز ابتکارات او دانسته‌اند .

ابن‌مقله به‌سال ۲۷۲ هجری چشم بدنیاگشود وزندگی پرنشیب وفرازی را پشت سر ت . مدتی حکمران پاره‌ای ازولایات فارس بود . سه بار به وزارت رسید وبروزگار خلیفه الراضی‌بالله ، درپی سخن‌چینی دشمنان مورد خشم خلیفه قرارگرفت ودست راست اورا . او زمانی با دست چپ وسپس با بستن قلم بربازوی بریده به نوشتن پرداخت . اما دشمنان او دست برنداشتند ، تا سرانجام اورا به زندان افکندند وبه سال ۳۲۸ هـ . وی را به قتل ند . چنین بود سرنوشت مردی‌که نخستین خطوط خوش را ایجادکرد ونخستین قواعد یسی را پدید آورد .

پیروی ازمکتب هنری این ایرانی پاك‌نهاد بودکه سبب درخشش چهره‌های تابناکی بن‌بواب (درگذشته بسال ۴۲۳ هـ .) ویاقوت مستعصمی (درگذشته بسال ۶۸۷ هـ .) گردید .

ایرانیان‌کار تغییر وتحول درخط وایجاد خطوط تازه را همچنان ادامه دادند . درمیانه شتم هجری بتدریج سه نوع خط تازه ایجادگردیدکه‌کاملاً رنگ ایرانی داشت ، وحتی طوط پهلوی و اوستائی ، یعنی خطوط دینی وملی ایرانیان درآن دیده میشد .

این سه خط بکلی ازرنگ وشیوه عربی تهی وکاملاً فارسی بود . شکل الفبای این سه الفبای عربی تفاوت بسیار داشت . (اگرچه هم‌ریشه با خط عربی بودند) این سه خط بودند ازتعلیق ، نستعلیق وشکسته تعلیق .

ظهور خوشنویسان واستادان بسیار ، این سه خط را به اوج زیبائی رساند . تاجائی‌که رهای نزدیك چون عثمانی‌وهندوستان وکشورهای دور چون مصرمورد تقلید قرارگرفت.

نامورترین خوشنویس خط تعلیق اختیارالدین منشی‌گنابادی است . درنیمه دوم سده ط نستعلیق یعنی معروف‌ترین خط ایرانی رواج یافت . تبریز وهرات دومرکز مهم رونق این خط بودند. بیشتر مورخین وتذکره‌نویسان میرعلی تبریزی را واضع وایجادکننده میدانند .

نستعلیق ازترکیب دوخط تعلیق ونسخ بوجود آمده ودرآغاز آنرا «نسخ تعلیق» ند وسپس به صورت نستعلیق درآمده است .

خط نستعلیق نشانه‌ای ازطبع وذوق زیباپرست وزیباپسند ایرانی ، وبی‌شك زیباترین رین خط فارسی است . اگرچه جمعی را عقیده براین است‌که خط نستعلیق پیش‌از تبریزی «واضع» وجود داشته است ، اما آنچه مسلم است وی نخستین‌کسی‌است‌که خط رت مستقل وبا قاعده درآورده است . مرگ میرعلی تبریزی را سال ۸۵۰ هجری . ازخوشنویسان دیگر نستعلیق‌که تعداد آنها بسیار زیاد است باید ازمیرزاجعفر تبریزی بایسنقری ، اظهر تبریزی ، سلطان‌علی مشهدی ، سلطان‌محمد خندان ، سلطان‌محمد نور، روی وسرانجام مشهورترین آنان میرعماد حسنی سیفی را نام برد .
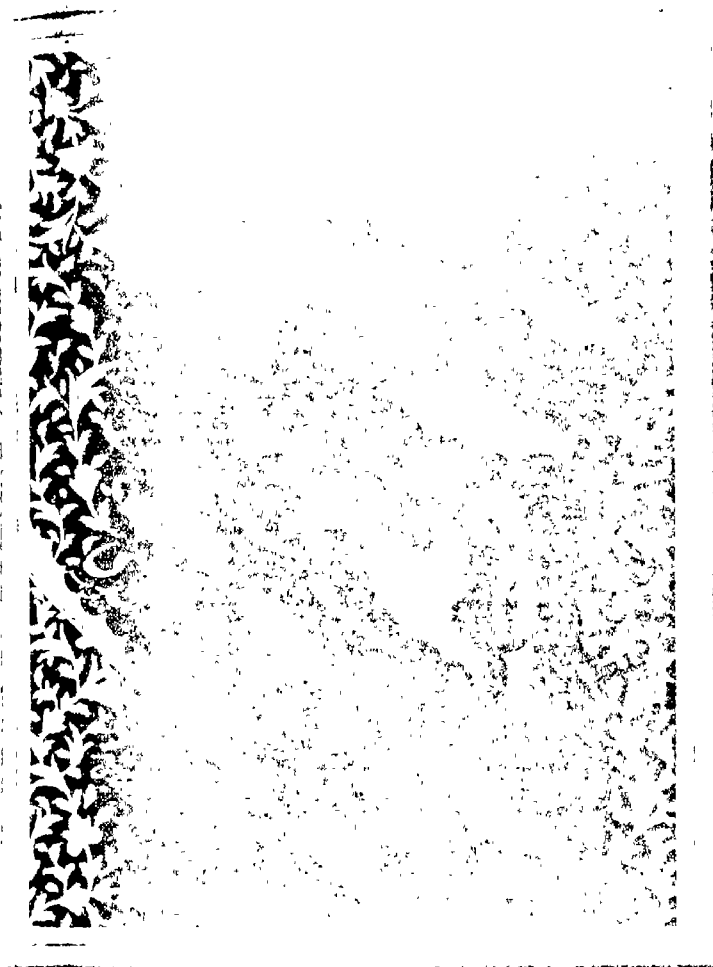
خط نستعلیق محمدحسین عمادالکتاب

خط نسخ احمد نیریزی

نام میرعماد با خط نستعلیق بنحو جدائی‌ناپذیر با هم‌آمیخته است . میرعماد ظاهراً
ه سال ۹۶۱ چشم به جهان گشوده وبه سال ۱۰۲۴ به‌روزگار شاه‌عباس بزرگ دراصفهان کشته شد.
یرعماد هنرمندی بنام وانسانی به‌کمال بود . درنوشتن نستعلیق دردرجه‌ای ازبلندی مقام قرار
ارد که نه دستی پیش ازاوبهتر نوشته ، وگمان نمیرودکه پس ازاو نیز مادر دهر فرزندی با چنین
ستهای هنرمند بزاید . شیوه کار میرعماد وآنچه او در نستعلیق نویسی وضع کرده است هنوز
دون کم وکاست دنبال میشود .

شکسته نستعلیق ازاواخر دوره صفویه متداول گردید . اما به‌سبب مشکلی نگارش
خواندن کم‌کم ازرونق افتاد وبه صورت شکسته درآمد .

درمیان معروف‌ترین شکسته‌نویسان چهره درویش عبدالمجید طالقانی ازهمه تابناکتر
ست . وی درعمر کوتاه خود آثار بسیاری بجای گذارده که امروززینت‌بخش موزه‌ها وکتابخانه‌ها
مجموعه‌های خصوصی است . درویش عبدالمجید به‌سال ۱۱۸۵ به‌سن سی‌وپنج سالگی
راصفهان درگذشت .

هنرخوشنویسی ازآغاز سده دوازدهم به انحطاط گرائید وازاین زمان ببعد تعداد خوشنویسان همواره کمتر و کمترشدند . تاجائی که درمدت دوسده تنها به نام تعداد انگشت شماری خوشنویس نامور برمیخوریم . درطول سده ۱۳ جنبش دیگری درهنرخوشنویسی پدید آمد . این جنبش بویژه درخط نسخ دیده میشود . ظهورخوشنویسانی چون وصال شیرازی، اشرف‌الکتاب اصفهانی ، علیرضا پرتو کار نسخ‌نویسی را بکمال رساند .

درنیمه آخرسده سیزدهم خوشنویسانی چون میرزا اسدالله شیرازی، داوری(پسروصال) حاج میرزاافضل‌الله ومیرزاابوالفضل ساوجی ، میرزاغلامرضا اصفهانی ، میرزامحمدرضا کلهر، میرزامحمدحسن کاتب شیرازی به‌کار نستعلیق‌نویسی جانی تازه بخشیدند . اما این دولت مستعجل دیری نپائید ودرسده ۱۴ هجری این انحطاط تشدید شد. ظهور چهره تابناکی چون میرزا محمدحسین عمادالکتاب ، واپسین نستعلیق نویس توانای ایران نیز نتوانست جلوی این فروافتادن را بگیرد .

آنچه گذشت نظری کوتاه به سیرخوشنویسی خط فارسی ویادی ازبرخی ازخوشنویسان نامدار ایرانی بود . اما نقشی راکه خط فارسی درتمدن وهنرایران وکشورهای دیگر دوروزنزدیك ایران داشته است بهمین‌جا پایان نمی‌پذیرد . همانگونه‌که زبان فارسی ازطرفی تا سراسر هند وچین وخاوردور وازسوئی تاآسیای میانه وازجانبی تا مصر ودیگرکشورهای افریقا چون زنگبار رفت ، خط فارسی نیز بناچار با زبان فارسی به دورترین نقاط جهان برده شد ونماینده تمدن وهنرایران گردید وبناهای بزرگ وباشکوه را زینت بخشید . درایران بزرگ که کانون خوشنویسی بشمار می‌آمد خط به صورت یك هنر اصیل بویژه ازجنبه تزئینی مورد توجه قرار گرفت . بنحوی که به صورت کاملترین وزیباترین هنرتزئینی جلوه‌گر شد . هیچ یك ازساخته‌های دستی هنرمندان ایرانی ازتزئینات خطی بی‌بهره نماند. خط به صورت عامل تزئینی دربناها ، ساخته‌های فلزی ، پارچه‌بافی ، سفال‌گری ، ساخته‌های چوبی وبه‌گفته دیگربرهمه چیزخودنمائی کرد . این زاده ذوق لطیف وخوی هنرپرور وزیباپسند ایرانی بود . این توجه شدید به تزئین آثار بوسیله خط درایران بزودی باوج‌کمال رسید . واین بدان سبب بودکه با ورود مذهب اسلام به ایران ، وپذیرفته شدن این دین بوسیله مردم ایران ، هنرنقاشی به سبب پاره‌ای عقاید مذهبی برای مدت‌کوتاهی بدست فراموشی سپرده شد ، وبجای‌آن درتزئین اشیاء ازخط استفاده گردید . چون ازاین زمان خط به صورت عامل تزئینی درآمد به خوشنویسی توجه بیشتری شد .

شاید بتوان ریشه خوشنویسی ، ورواج ورونق آنرا بوسیله ایرانیان همین عامل زیباپسندی دانست . زیرا چنانکه‌گفتیم ایرانیان چون اسلام را پذیرفته بودند، بناچار خط عربی را نیزکه ازنظرمذهبی وسیاسی به‌آن نیاز داشتند پذیرفتند . درآغاز قبول این امر تااندازه‌ای دشواربود . اما چون قدرت سیاسی دردستگاه خلافت بدست ایرانیان‌افتاد آن دشواری نیز ازمیان رفت ، وایرانیان‌کوشیدند تا ازخط ناموزون وسخت وخشن تازی‌که درخور بیابانها وریگزارها بود ، خطی لطیف وزیبا وایرانی‌پسند پدید آوردند . وچنانکه دیدیم چنین‌کردند ، تا بدانجاکه خطوطی‌کاملاً ایرانی پدید آمد . خطوطی‌که سده‌های بسیار است زیب بناهای تاریخی واشیاء وآثار هنری وطن ما است . بی‌تردید هیچ چشمی نیست‌که ازدیدار کتیبه‌های خوش خطی که برکاشیهای فیروزه‌ای رنگ مساجد ، وگنبدها وگلدسته‌های سراسر وطن ما نقش‌گردیده است ، لبریز ازلذت وشگفتی نشده باشد. واین حاصل ذوق وتلاش هزاران هزار هنرمند ایرانی است‌که درطی سده‌های بسیار درراه بزرگداشت هنر وطن خویش فداکاری کرده‌اند .

یادشان گرامی باد هرچند ازکالبد خاکی آنان اثری باقی نیست .

باری نظر به خاك عزیزان رفته کن	تــا مجمل وجود ببینی مفصلی
آن پنجه‌کمانکش وانگشت‌خوشنویس	هر بندی اوفتاده بجائی و مفصلی

ومردم

یادی از استاد

درباره استاد یگانه بهزاد که بدون تردید فقدانش جهان هنر را ضایعه‌ای جبران ناپذیر است سخن بسیار گفته‌اند و آنچه در زیر می‌خوانید نمونه‌ای است از داوری صاحبنظران خودی و بیگانه در ستایش از این هنرمند فرزانه

بهزاد پیغمبر افسونگری است ازمشرق‌زمین داستانسرا

اگر همیشه مشرق‌زمین با قصه‌های شیرین هزارویکشب وکاخهای کهن افسانه‌ای وکنیزکان سیه چشم ماهرویش برای ما داستانها میگفتند ، این‌بار مردی با موهای سپید وچشمان با نفوذ واندامی تکیده ، بیاری خطها ورنگهای سحرآمیزش نقشهای افسون‌کننده‌ای درمقابل‌دیدگان ماگشوده‌است.

بدون شك در عرصه هنر مینیاتور قرن ما از جهت قدرت طرح ورنگ‌آمیزی تنها یك استاد وجود دارد و او « حسین بهزاد » هنرمند ایرانی است .

«ژان کوکتو»

آفرین بر قلمت ای بهزاد — که بتصویر جمادی جان داد

اندر اقلیم هنر آرایی — زیبدت داعیــه یکتایی

مینیاتورسازی و نقش وتذهیب — دارد امروز بتو رونق و زیب

آب ورنگ تو برنگ دگراست — در ترازوی تو سنگ دگراست

دور تکوین بتو چون باز رسید — در تو حق روح رفائیل دمید

نقش را طرح نو انداخته یی — مکتب تازه ز خود ساخته یی

هست درکلك تو آبی ز حیات — که دهد جان بجمادی و نبات

چونکه سر لوحه اهل هنری — بر سر لوح هنر جلوه‌گری

گرچه بسیار بود اهل هنر — هست در کار تو آثار دگر

در فن خویشتن استادی تو — تالی مانی و بهزادی تو

چون زنی خامه تصویر بنقش — سرخ و زرد وسیه وسبز وبنفش

قلمت شیوه ایرانی داشت — رسم عهد مغولی را برداشت

طالب اهل هنر بنده (سنا) — گویدت از دل وجان مدح وثنا

جلال‌الدین همائی (سنا)

تزیینات گچی در آثار تاریخی اصفهان

لطف‌الله هنرفر

ازدوره‌های هخامنشی واشکانی وساسانی دراصفهان اثری برجای نمانده است تا پیشرفت نر گچ‌بری راکه مخصوصاً درآثار دوره ساسانی ایران میتوان مشاهده‌کرد مورد مطالعه ومقایسه راراداد . بالعکس بهمان نسبت‌که اصفهان ازآثار دوره‌های تاریخی قبل ازاسلام فقیر است زآثار دوره‌های اسلامی تاریخ ایران نه‌تنها غنی‌است بلکه لبریز وسرشار است .

ابنیه تاریخی اصفهان را از لحاظ نوع مصالحی که در ساختمان وتزیین آنها بکار رفته یتوان به چهار دوره تقسیم‌کرد :

۱ – دوره خشت خام ۲ – عصرآجر ۳ – عهدگچ ٤ – عصر کاشی .

بیشترآثاری‌که در ازمنه قبل ازاسلام وتا حدود قرن سوم هجری دراصفهان بنا شده زخشت خام بوده‌است . خاك رس اصفهان یکنوع استحکام وچسبندگی مخصوص دارد وخشت خامی‌که باآن ساخته میشود قرنها دوام میکند ولی این استقامت تنها مربوط به نوع خاك نیست بلکه مربوط به خشکی هوا هم است . اصفهان منطقه‌ایست خشك وکم‌باران وخالی ازرطوبت باین جهت بناهای خشتی آن اغلب چند قرن دوام میکند . قدیمی‌ترین ابنیه‌ای‌که دراصفهان یشناسیم بنای آتشکده‌ها – حصار اصفهان – قلعه اصفهان بنام سارویه – قلعه طبرك ومساجد اولیه است .

ازقرن چهارم هجری ببعد ابنیه تاریخی اصفهان باآجر بنا شده وتزیینات این بناها نیز تا اواخر قرن هفتم هجری آجری است وبمقدار خیلی کم تزیینات کاشی ساده فیروزه رنگ دربالای مناره‌های عهد سلجوقی وبعضی حاشیه‌های مختصرگچ‌بری دربناهای این دوره مشاهده میشود . نمونه‌های عالی بناهای آجری اصفهان با تزیینات آجری دراین دوره بشرح زیراست :

سردر مسجد جامع جورجیرازدورهٔ دیالمه اثردورهٔ زندگی صاحب اسماعیل‌بن‌عباد – گنبد نظام‌الملك اثر دورهٔ زندگی خواجه نظام‌الملك طوسی وزیرمشهور ملکشاه سلجوقی – گنبد تاج‌الملوك که بقول پروفسور پوپ ارزنده‌ترین اثر معماری جهان است از ابوالغنائم تاج‌الملك خسروفیروز شیرازی وزیر دیگرملکشاه – مسجد جامع برسیان – مسجد جامع اردستان – مسجد جامع زواره – مسجد جامع گز – مناره چهل دختران – مناره ساربان – مناره مسجدعلی – مناره زیار – مناره گار – مناره سین ومناره راهروان .

آرایشهای‌کاشیکاری درآثار تاریخی اصفهان ازنیمه اول قرن هفتم هجری اطراف وجوانب وسقفهای آثار تاریخی را پوشانیده است ودامنه آن درقرن نهم ودهم ویازدهم تا نیمه اول قرن دوازدهم هجری بسط وتوسعه مخصوص یافته است ونمونه‌های عالی آنرا درهارون ولایت و درب‌امام و مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه و مدرسه چهارباغ اصفهان میتوان مشاهده‌کرد .

راست : تزئینات گچ‌بری درمسجد جامع نائین   چپ : تزئینات گچ‌بری درداخل مسجد پامنار زواره ازنیمه دوم قرن پنجم هجری

اما تزیینات گچ‌بری که موضوع اصلی این مقاله است و بمقدار زیاد در آثار تاریخی اصفهان مشاهده میشود بشرح زیر است :

۱ - تزیینات گچ‌بری بشکل نقوش گل‌وبوته وخطوط کوفی درشبستان اصلی مسجد جامع نائین ازاواسط قرن چهارم هجری .

۲ - تزیینات گچ‌بری داخل گنبد تاج‌الملك درشمال مسجد جامع اصفهان ازدورهٔ پادشاهی ملکشاه سلجوقی ازاواخر قرن پنجم هجری (تاریخ اتمام این بنا بموجب کتیبه کوفی آجری داخل گنبد سال ٤٨١ هجری است).

۳ - تزیینات گچ‌بری حاشیه‌های فوقانی چهلستون غربی گنبد نظام‌الملك درمسجد جامع اصفهان ازاوایل قرن ششم هجری ودورهٔ سلطنت جانشینان ملکشاه .

٤ - آرایشهای گچی درداخل گنبد نظام‌الملك ازالحاقات دورهٔ صفویه .
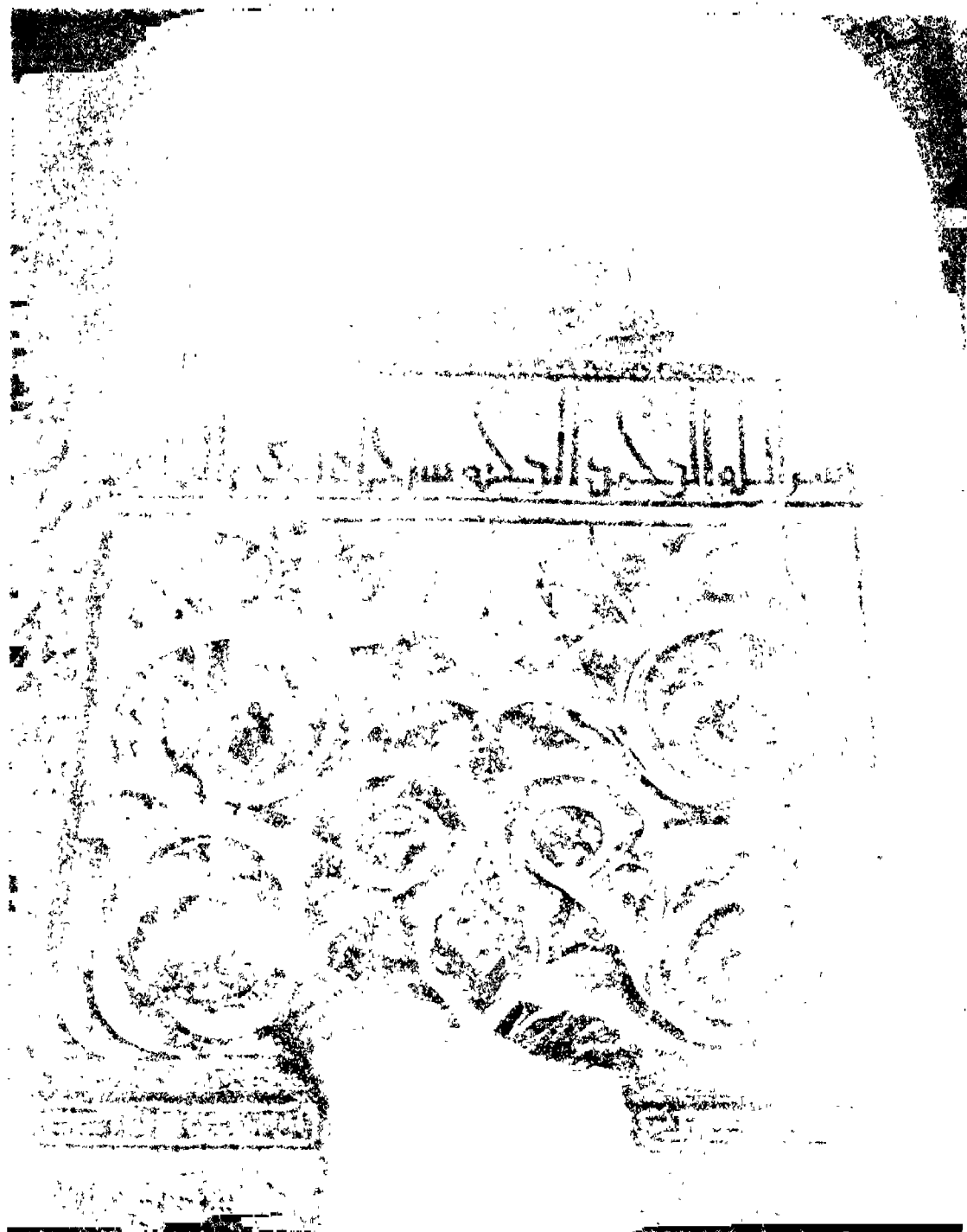
تزئینات گچبری در داخل بقعه پیر بکران ازقرن هشتم هجری

۵ – تزیینات گچبری درداخل مسجد پامنار زواره ازنیمه دوم قرن پنجم هجری .
۶ – آرایشهای گچبری دراطراف محراب مسجد برسیان ازآخرقرن پنجم هجری .
۷ – آرایشهای گچبری درشاه‌نشین ایوان درویش درمسجد جامع اصفهان ازاوایل قرن ششم هجری .
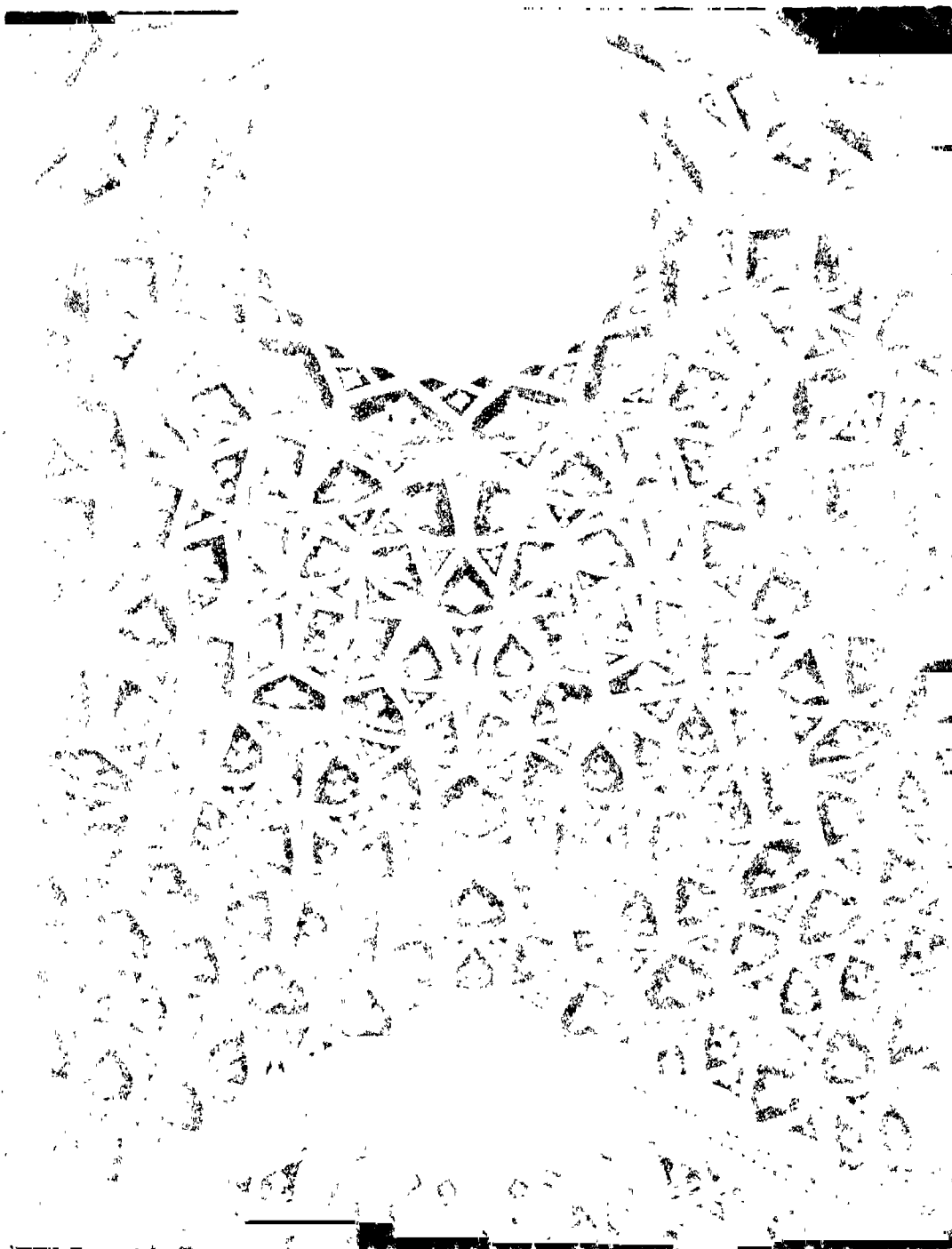
تزئینات گچبری وطلاکاری تالار اشرف از اواخر عهد صفویه

۸ – کتیبه ثلث قسمت فوقانی قاعده مناره چهل دختران ازابتدای قرن ششم هجری .
۹ – کتیبه گچی گنبد بقعه آرامگاه الراشد بالله خلیفه مقتول عباسی در جی اصفهان ازنیمه اول قرن ششم هجری .
۱۰– کتیبه ثلث محراب مسجد جامع اردستان وآرایشهای گچبری اطراف آن مورخ

بسال ۵۵۳ هجری .
۱۱- خطوط وآرایشهای صفه صفا (ایوان شمالی مسجد جامع اردستان) ازالحاقات دوره صفویه مورخ بسال ۹۴۶ هجری .
۱۲- خطوط وآرایشهای گچبری محراب مسجد جامع زواره ازنیمه‌اول‌قرن‌ششم هجری.
۱۳- محراب عالی گچبری مسجد جامع اصفهان ازدورهٔ سلطنت سلطان محمد اولجایتو که بوسیله وزیر دانشمند او سعدالدین محمد ساوجی درسال ۷۱۰ هجری بنا شده‌است .
۱۴- تزیینات محراب وآرایشهای گچی دیوارهای مسجد هفشویه دراصفهان ازقرن هشتم هجری .
۱۵- آرایشهای گچبری درایوان شاگرد(ایوان شرقی مسجد جامع اصفهان) ازقرن ششم وهشتم هجری .
۱۶- تزیینات فراوان گچبری در بقعه پیربکران .
قرن هشتم هجری(قرن چهاردهم میلادی) راکه با سلطنت ایلخانان مسلمان مغول

راست : مقرنس گچبری درمدرسه نیم‌آورد ازآثار دورهٔ شاه سلیمان صفوی چپ : تزئینات گچبری وآینه‌کاری دریك منزل برجای مانده ازاواخر عهد صفویه (محل فعلی دبیرستان رودابه در اصفهان)

آرایشهای گچبری بشکل انواع جام وصراحی درطبقه ششم عمارت عالی‌قاپو

درایران مقارن است باید عهدگچ یا قرن‌گچ نامید زیرا درتزیینات باقی‌مانده این دوره همه جا غلبه با ماده‌گچ است واستادان هنرمند این دوره درمساجد وبقاع وآثار دیگر برجای مانده آن زمان با گچ آثار بدیع ودلپذیری خلق کرده‌اند که موجب اعجاب وتحسین است ویقیناً شهر اصفهان بهترین آثارگچبری این دوره را درآثاری مانند مسجد اولجایتو درمسجد اصفهان و بقعه پیربکران و مسجد اشترگان دربردارد. بقعه پیربکران درفاصله سی‌کیلومتری جنوب غربی اصفهان دردهکده پیربکران ازدهات ناحیه لنجان واقع شده . پیربکران‌که نام او محمد بوده‌است ازرجال مشهور وازمدرسین و زهاد و عرفای این محل درقرن هفتم هجری بوده است که درابتدای قرن هشتم وفات‌کرده ودرمحل بنای فعلی بقعه‌که احتمالاً محل تدریس او هم بوده بخاك سپرده شده‌است وآرامگاه اورا ازلحاظ تجلیل مقام علمی ومذهبی او با انواع گچبری وکاشی‌های فیروزه‌ای ولاجوردی‌رنگ تزیین نموده‌اند ولی موجب تأسف است‌که

ومرقد

قطاربندی‌های گچی درمسجد علی ازآثار دوره شاه‌اسماعیل اول

آرایشهای گچی برآثار برجای‌مانده مسجد هفشویه

آرایشهای گچ‌بری به خط کوفی درمسجد
جامع اردستان ازقرن ششم هجری

محراب عالی گچ‌بری بقعه پیر بکران
درحومه اصفهان

قطاربندی زیبای گچی درتالار تیموری در الاماره رستم‌بن عمر شیخ‌بن تیمور دراصفهان

تر کاشیهای نفیس این بقعه راکه اغلب (خاجی‌شکل) وبرنگ لاجوردی یا فیروزه‌ای میباشد ازمنه‌ای‌که هنوز تحت مراقبت مستقیم دولت واقع نبوده‌است ربوده‌اند .

نام استاد هنرمندگچبر این بقعه درپایان‌کتیبه‌های قرآنی بشرح زیر ذکر شده‌است :

عمل محمدشاه نقاش

نام استاد هنرمند گچبر دیگری درانتهای کتیبه تاریخی بقعه بشرح زیر آمده است :

« هذه الروضة المقدسة المبارکة لشیخ‌المشایخ المسلمین وقدوة ارباب‌المحققین محیی لم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرارالحقیقة حجة‌الحق علی‌الخلق هادی‌الخلق الی‌الحق ارف باسرارالربوبیة الواقف بآثار الالوهیة محمدبن بکران جعلها الله روضة من ریاض‌الجنة فی لیلة الثلثا عاشر شهر ربیع‌الاول سنة ثلث وسبعمائه عمل سراج » .

۱۷- هنر گچبری درعصر صفویه مانند هنر کاشیکاری تجلی مخصوص داشت . کاخهای پادشاهان ومنازل وزراء واعیان ومدارس ومقابر این دوره با صنعت گچبری آراسته شده‌است . درمسجد علی‌که دراصل بنائی سلجوقی است ودردوره شاه‌اسماعیل اول تجدید ساختمان شده درداخل گنبد واطراف صحن آن قطاربندیهای زیبای گچی بچشم میخورد . عمارت عالی‌قاپو درضلع غربی میدان نقش جهان‌که کاخ سلطنتی ومحل پذیرائی‌های رسمی شاه‌عباس کبیر بوده، است سرشار ازتزیینات گچبری ومینیاتور است وطبقه ششم این عمارت باآرایشهای گچبری بشکل انواع جام وصراحی تزیین شده‌است. (اخیراً استادان هنرمند اصفهانی این صنعت را بوجه قابل توجه وتحسین‌آمیز درمهمانسرای شاه‌عباس با تقلید ازنمونه‌های برجای مانده دوره صفویه تجلی داده‌اند ومخصوصاً هنر گچبری درقسمتی ازاین مهمانخانه‌که « بار شاه‌عباس » نام دارد جلب توجه میکند) .

شاردن (Jean Chardin) سیاح معروف فرانسوی‌که ازخود سفرنامه‌ای ارزنده دربارهٔ ایران عهد صفویه بجای‌گذاشته است ودردوران سلطنت شاه‌عباس دوم وشاه سلیمان چندین سال دراصفهان بسربرده است ازمنازل وزراء واعیان ورجال سیاسی ومذهبی این دوره‌که با انواع تزیینات گچبری ونقاشی وآینه‌کاری تزیین شده بوده سخن رانده است . با نهایت تأسف باید گفت که از این منازل باستثنای چند منزل که بعضی ازآنها هم راه ویرانی میسپرد اثری برجای نمانده وبسیار بموقع وبمورد است‌که ازطرف انجمن آثار ملی وشورای حفاظت آثار باستانی

آرایشهای گچبری درایوان درویش - مسجد جامع اصفهان
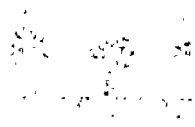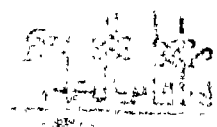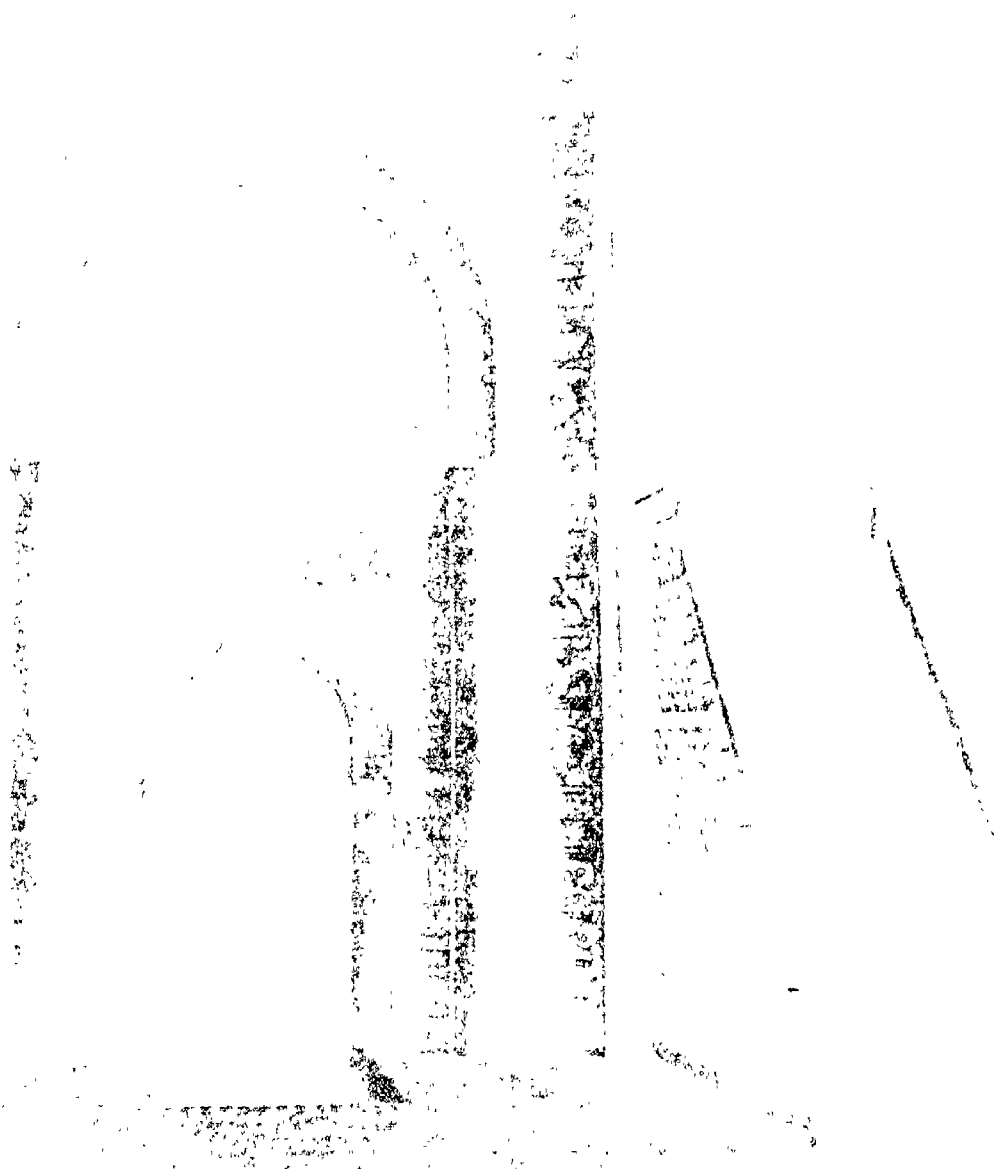
محراب عالی گچبری مسجد جامع اصفهان ازدورهٔ اولجایتو

نسبت بحفظ این نمونه‌های باقی‌مانده اقدام عاجل مبذول گردد ومنازل مزبوررا بضمیمه چند منزل بسیارزیباکه ازدورهٔ قاجاریه برجای مانده است ازصاحبان آنها خریداری‌کرده واین نمونه‌ها را که بحقیقت بوجودآوردن آنها دیگر امکان‌پذیر نیست برای نسلهای آینده این‌کشورکهنسال نگاهداری نمایند .

هنرومردم : مقالهٔ «ابن بطوطه» که‌در شماره ٦١ و ٦٢ این مجله بچاپ رسید نیز بوسیله آقای لطف‌الله هنرفر بنگارش درآمده بود .

ریشه‌های فارسی در زبانهای دیگر

(۱)

شین - پرتو

دانشمندانی که دربارهٔ حقایق جهانی تفکر و تأمل می‌کنند، در جستجوهای خود همواره به بن‌بست میرسند ودر برابرهریك از پرسشهای خود به حیرت دچار میشوند . اما هیچ دانشمندی هرگز از خود نمی‌پرسد حقایقی راکه وی مطالعه میکند وبرای کشف آنها جهد میورزد با کلمات والفاظ بیان میشوند ، واگر اسماء والفاظ بدرستی حقایق جهانی هستند ، بی‌شك مفهومات آنهاکه انسانها ، برای بیان مکنونات وافکارخود بکار می‌برند، نیز حقیقت حقایق میباشند . پس خردمند ویا عارفی که در جستجوی حقیقت است بایستی که برمز اسماء وکلمات دست یابد تا بتواند اندکی به اسرار جهان آگاه شود .

همهٔ اشیاء جهان بیکدیگر مربوطاند . شناسائی وقتی به کمال نزدیك میشود که خردمندی بتواند ارتباط بین چندچیز ویا چیزهارا که درباطن با هم یکی هستند و یا از یك ریشه بیرون آمده‌اند (ولی درظاهر نمایان و مشهود نیستند) کشف کند ودریابد . واین ادراك وقتی حاصل میشود که آشنا وعارف به (سرشت) بوده باشند .

اما پژوهندهٔ خرد وجویای اسرار نامها میداندکه دانش چیز دیگراست وعرفان چیز دیگر . دانش را نزد استادان فن ودر کتابهای علمی با کوشش ومجاهدت میتوان آموخت لیکن حقایق عرفانی را نه استاد میتواند که بیاموزد ونه درکتابها به آشکارا میتوان یافت وهرچه حقیقت است اندرین جهان ، از رموز الفاظ وسّرنامها ومعانی آنها و جهان آفرینش همه به زبان لطیفه بیان شده‌است وراه یافتن بدانها نه کار هرکس است و به ریاضت واشراق شاید بتوان بدانها راه یافت .

عرفان برترین و عالیترین مرحلهٔ شناخت وعالم شهود است وعبارت است ازشناخت ذات وصفات واسماء باری تعالی عزّ شأنه . وچون کسی بدین مقام رسد ، سرشت چیزها شناسد وبه رموز اسماء آگاه شود .

ادراك معانی اسماء و رمز ترکیب الفاظ و آگاهی از حقیقت آفرینش کار بسیار دشواری است ازآنکه هرچه‌شناسائی است بصورت لفظ شناخته میشوند ، ودر پس پرده الفاظ ، معانی نهفته شده‌اند . بی‌مناسبت نیست دراینجا ازکتاب (لوامع‌جامی) شاهدی بیاوریم :

نکته در ادای معانی به لباس صور ، چند چیز تواندبود :

۱ - یکی آنکه آدمی در بدایت حال ، بواسطه آلات حس و خیال ، از محسوسات به معقولات رسیده ، وازجزئیات کلیات را دانسته ، پس ادراك معانی ، جز درضمن صور ، مأنوس نفس ومأ‌لوف طبع او نباشد ، اگر خلاف آن کند یمکن که قوّت فهم او بدان نرسد و طاقت ادراك آن نیاورد .

۲ - دیگر آنکه از ادای معانی بی لباس صور ، جز اهل معنی بهره‌ور نتواند شد ، اما چون به لباس صور مؤدی‌گردد ، نفع آن عام باشد وفائده آن تمام .

وبسیار باشدکه صورت پرست را بمناسبت آنکه بعضی از معانی درصورت لباس مؤدی شده باشد باستماع آن میل افتد ، کمال معنی از پردهٔ صورت پرتو اندازد و فهم او تیزتر گردد وسّر اورا لطیف سازد ، ازصورت بگریزد ودر معنی آویزد .

۳ - دیگر آنکه همه کس محرم اسرار حقیقت وواقف احوال اهل طریقت نیست ، پس از برای ستر آن اسرار ، و اخفاء آن احوال الفاظ و عباراتی که در محاورت اهل صورت درمقاصد مجازی مستعمل و مشهور باشد ، استفاده کنند تا جمال معانی ، از دیدهٔ بیگانگان دور ماند وازنظر نامحرمان مستور (صفحه ۲۵-۲۴) .

* * *

دانشمندی‌که وارد مرحله تعقل‌میشود باید همواره ازخود بپرسدکه آیا اسماء و الفاظی‌که مردم جهان بکار میبرند خود بخود پیدا شده‌اند ویا پیدایش وترکیب آنها دارای علت ورموزی میباشند ؟ ومثلاً از خود بپرسید : آیا اسمهائی مانند بیهق ، افریقا ، بشرویه ، گیلان ، مازندران ، طبرستان ، اگیپت Egypt جندیشاپور ودیگر نامها معنی دارند ، واگر دارند معنی آنها چیست . وازکی وازچه زمان این‌نامها پدید شده‌اند؟

ویا فی‌المثل کلماتی ازقبیل Bush بوته و Luder لش و Le Vent باد و To Wash شستن که در زبانهای‌اروپائی بکار میروند اصل آنها از چه زبانی گرفته شده است ؟

قواعدی که در کتابها ، درباره زبان‌شناسی ، نوشته شده وخوانده‌اید برای ادراك کلیات وشناخت حقیقت معانی ورموز الفاظ واسامی جایها وشهرها کافی نیست ونکات دقیقی را که باید خردمند پژوهنده همواره درنظر داشته باشد از اینقرار است :

۱ – شناخت سرشت عناصری که پایه واساس مفهومات کلی میباشند ،

۲ – شناخت‌ویکونگی‌حروف یعنی‌واریاسیون Variation یا باصطلاح عرفانی ، کثرات وتغییرات ،

۳ – یافت پیوندها یعنی ارتباط چیزها ،

٤ – درنظر داشتن تاریخ باستان وزمانهای پیشین ،

٥ – احاطه به ادیان و اساطیر ملل قدیم ،

٦ – بخاطر داشتن اینکه شهریاران باستان همه حکیم وحاکم شرع بوده اند ،

۷ – آشنائی بزبان های گوناگون وزبان های باستان وغیره .

* * *

هیچ چیز دراین جهان ، جز ذات ایزد تعالی بی‌نظیر نیست . صفات او عزّشانه هرچند بظاهر ازهم دور وجداگانه بنظر میرسند ، لیکن درحقیقت دارای یك نوع فروغ وجوهر میباشند . چنین است الطاف و فیض واسماء وی . پس گوئیم : هرلفظ یا اسمی که درحیطهٔ دانش‌بشری‌است ، آنرا معادل ومثال ومانندی دیگر ویا مثال‌هائی دیگر ، بیرون از حیطهٔ دانش است . لیکن گاهی ممکن است شباهت‌ها ، بظاهر با هم یکسان بنظر نرسند از آنکه سرشت ایشان را بصورت های گوناگون درآورده ویا با آوندهای پنهانی درهم آمیخته باشند تا آنکه از یك‌دیگر رنگ وسیمائی داشته باشند .

۱ – از این مثل معروف چه میدانید :

Dom Zapta Pascal ou Pascal Zapta

یعنی «چه علی خواجه یا چه خواجه علی»

اینك از این حقیقت بزرگ چند مثال برای شما میدهیم:

اردشیر = ریشارد Rish-ard

کوبا = باکو

سائول = لائوس

افزا(یش) = اضافه

چیت (اوستائی) = تیچ (انگلیسی) To teach

سر = راس

خایه = اِگ Egg (هك پهلوی)

بر = رب

۲ – هرگونه اسم جا و مکان که در شهرهای دیگرجهان موجود میباشد همه آنها بهمان سیما ویا بصورت های دیگر در سرزمین ایران وجود دارد . دانشمندی گفته است که همه اسماء عجمی میباشند .

الفاظ واسامی‌که‌اززبانی بزبان‌دیگربرده‌میشوند، تغییراتی درآنها پدید میشود ، گاهی‌خود بخود وگاهی به عمد، همچنین تغییر الف با ، سیمای بسیاری از الفاظ واسم‌هارا دیگرگون میکند ، چنانکه الفبای فارسی چندین‌بار عوض شده است . درالف‌بای فرس هخامنشی ودین‌دبیره وپهلوی برخی ازحروف غالباً بدون قاعده جای یکدیگر را می‌گیرند . وچنانکه گفتیم درترکیب لغات واسامی ، رموزبسیار نهفته است که ادراك وفهم آنها بسیار دشوار است .

۳ – برای مثال گوئیم‌که اسم رامبلر Rambler یك نام فارسی است ومعادل اسم برمك Baramaka است. وچون‌بدانید که اسم برمك دراصل بغ راما Bagh-Rama به معنی (رب) و (پروردگار) است پس اگر درمیان (راما + رب) حرف لام بصورت رمز جای دهیم ، اسم (رامبلر) آشکار میشود . یعنی رب راما یا رامای بزرگ . درزبان‌هندی (بَرَه) بمعنی (رب) وبزرگ است . (Bara)

٤ – ویا فی‌المثل وقتی میگوئیم کلمه (باش) که در زبان ترکی بمعنی (سَر) است از فارسی گرفته شده است شاید تعجب کنید . اما چون بدانید که حرف(را) و (با) بزبان رمز با یکدیگر عوض میشوند پس (ر – اس) یعنی راش و وارونهٔ آن ، یعنی (سر) بدست میآید .

٥ – ویا اگربگوئیم (اینچ) دراین‌جملهٔ ارمنی (اینچ‌پس) یعنی حال شما چطور است ؟) فارسی است باز تعجب خواهید کرد . اما اگر بدانید که (اینچ) بمعنی (چون) است ، پس باکمی تغییر، لفظ اینچ بدست‌خواهیدآورد . زیرا حرف(واو) و (یا) بهم ابدال میشوند .

٦ – حروف (تا) و (ش) نیز با هم عوض میشوند . مثل تیره (تیرهٔ بختیاری) و عشیره . پس بوش Bush انگلیسی وبوش Busch آلمانی دراصل از بوته که در فارسی گاهی آنرا بته (بطم) تلفظ میکنیم گرفته شده است وچون این را بدانید بخوبی خواهید فهمید کـه کلمه فرانسوی بتانیك Bota-n-ique ازبوته ترکیب یافته است .

پس بطوریکه مشاهده میشود شناخت ریشه های فارسی در زبانهای دیگر کار آسانی نیست . بجز اندکی از کلمات که ممکن است در برخی از کتابها ومقالات ازآنها اسم برده شده باشد ویا بعضی از واژه‌ها که با اندك تغییر ، صورت فارسی

، کشف وپیدا کردن سرشت‌هائی که اساس بسیاری
گر زبانها شده‌اند ، بسیار دشوار است مگر آنکه
ت و مفهومات اولیه و پیوندهائی که زبان‌هارا
ند ، اشراق گردد . واین تنها کار یك عارف
کشف وشهود و دقت وفراست بتواند ، درطول
نی از آنها آگاه گردد .

، باید شیوه واساسی راکه نخست ، قانون گذاران
ا ، بتدریج برای لغت‌سازی یافته وبکار برده‌اند،
لاوه بر آوندهائی که علم ودانشمندان‌می‌شناسند،
ی هم هست که بصورت رمز درکالبد الفاظ
.

یکرگونی اصوات که گاهی برحسب ضرورت
عده‌ای انجام میگیرد ، دارای رازهای پنهانی
، که تا کسی بهمهٔ آنها آگاه نگردد ، ممکن
کشف ترکیب الفاظ توفیق یابد .

، که زبان فرانسه را میداند باید آگاه باشد که
ات حرف(ت) به (س S) و یا (س S)
دال میشود ویا کسیکه زبان انگلیسی را هم
باشد ، که گاهی حرف (ت T) دراین‌زبان
ا به(چ) تبدیل میشود .

شمندی که درجستجوی حقایق زبان است بایستی
ر کرده باشد وبزبان های قدیم و جدید اندك
، . همچنین لازم‌است که از اساطیر وافسانه‌های
کگر اقوام ، بویژه مطالبی که درتاریخ باستان
طلاع کافی بیندوزد .

جا شایسته است تذکر دهیم لفظ افسانه که در
بیر میشود اصل آن (اوسان) و بمعنی «فهم
و معانی» است . پس وقتی که صحبت از
قصود درك حقایقی است که در آن افسانه
ر است .

***

بشری که در روی زمین تکلم میشوند بر
،

ا که در مراحل ابتدائی باقی مانده و
منظمی برای لغت سازی پیدا کنند ، ویکی
یانی که درطی قرن‌های متمادی عناصرطبیعی
ساس الفاظ وکلمات واسامی میباشند شناخته
نظمی برای ترکیب واژه بنیاد نهاده‌اند .
ج سامی ازهمین گروه‌اند وخارج ازروش

شکی نیست که زبان و دین و روش آریانی از خاور وبه ویژه از سرزمین آریانی‌ها بوسیله هیئت‌های مذهبی وسیاسی بدیگر کشورها رفته است واگر درالفاظ ونامهائی که درخاور وباختر بکارمیروند بظاهر جدائی واختلاف بنظر میرسد ، در باطن همهٔ آنها ازیك منبع سرچشمه گرفته‌اند .

زبان‌شناسی بزرگترین وخجسته‌ترین دانش‌هاست ، زیرا پایه واساس وابزار اندیشه وشناخت وعلوم نزد همهٔ ملت‌هاست. دانستن اینکه زبان چگونه پیدا شده وازچه کشوری آغاز شده است کار آسانی نیست وجای دیگر از آن صحبت خواهیم کرد. اما دراینجا باید گفته شود که بی‌شك ازهرکجای زمین کـه تمدن های باستانی آغازشده است زبان های اولیه و مفهومات آن نیز ازهمانجا پدید شده است .

تا این اواخر چنین‌می‌پنداشتند که تمدن ازیونان سرچشمه گرفته است وبعد این عقیده تغییر یافت وتصور کردند که ازمصر آغاز شده است . لیکن چندیست که این فکر هم از میان رفته، ودر نتیجهٔ کاوشهائی که درنواحی مختلف ایران بعمل‌آمده معلوم شده است که تمدن از سرزمین شاهنشاهی ایران به دیگر کشورها ریشه دوانیده است .

درکشور بزرگ شاهنشاهی هخامنشی هفت زبان معمول ومتداول بوده است که باهم نزدیکی دارند . زبان سریانی یکی ازآن هفت‌زبان است که زبان دبیرخانه شاهنشاهان بوده‌است . زبان عبری وعربی و دیگر لهجه‌های سامی ازاین زبان مشتق شده‌اند .

بنابراین زبان عربی نسبت بزبان فارسی بیگانه نیست وبیرون کردن همه لغات عربی از فارسی ، بویژه الفاظی که با زبان ما آمیخته شده ورنگ فارسی بخود گرفته اند کار دشوار وابلهانه‌ایست . بعلاوه عده بیشماری از کلمات عربی که درظاهر بیگانه بنظر میرسند ، از ریشه‌های فارسی ساخته شده‌اند که حروفشان به حروف دیگری‌ابدال یافته وصورت عربی یافته‌اند. چنانکه نشان خواهیم داد . پس بهتراست بجای اینکه لغات‌عربی معمولی را از زبان فارسی بیرون کنند ، کسانی که بزبان‌فارسی علاقمندند ، باید چاره‌ای بیندیشند وبرای اصطلاحات وکلمات علمی‌خارجی، که باسرعت درفارسی‌رخنه پیدا کرده‌اندمعادل‌های مناسبی پیدا کرده وبکار ببرند .

***

اینك گوئیم نفوذ اندیشه و تمدن کشور شاهنشاهی‌ایران دردنیای قدیم ودرعصر های مختلف باندازه‌ای ژرف وگسترده وخردمندانه‌است که کمتر کسی میتواند به شگفتی وحقیقت آن واقف شود . میدانیم که نفوذ اندیشه وتمدن ، اثراتی محو ناشدنی دراجتماعاتی که آنهارا آموخته‌اند باقـی میگذارد

مهمترین این اثرات ، دین وسازمان اجتماعی وسیاسی یعنی
کیل دولت وطرز حکومت وبویژه زبان میباشد .

درکشورشاهنشاهی ایران چندین‌بار سلسله‌های بزرگی
عرصهٔ تاریخ گام نهاده و خدمات بزرگی به فرهنگ ودانش
ریت نموده‌اندکه گسترش زبان هم یکی از آنهاست .

تجزیه کلمات ونمودن ریشه‌های فارسی آنها البته کار
سانی نیست ومانند فرمول های علمی میباشد وهمانطور که
مولهای علمی را دانشمندان و اهل فن میشناسند ، الفاظ
لغات ملتهای گوناگون هم دارای اسرار ورموزی میباشند
ه شناخت آنها جز از راه عرفان میسور نیست .

پس اگر درشیوهٔ ما ، که از صورت الفاظ واسماء زبانهای
گوناگون پرده برمیداریم ، ویا برخی از رموز وترکیبات لغات
ا نشان میدهیم ، پیچیدگی وتردید حاصل شود ، خواننده باید
که در روش تفکر واطلاعات پیشین خود ، تجدیدنظر کند
تأمل وژرف بیشتری بنماید واگرادراك حقایق کار آسانی بود
یش ازما میتوانستند بیان کنند .

الفبای بسیاری اززبان ها ناقص است وبرخی ازحروف
را ندارند ویا بعضی ازملتها هنوز هم نمیتوانند ، برخی از
صوات اصلی را تلفظ کنند . پس ممکن است بسیاری تصور
کنند لفظ یا نامی‌که درآغاز ساخته ووضع شده‌است همهٔ مردم
میتوانسته‌اند ویا میتوانند آنرا بصورت اصلی تلفظ‌کنند ، ویا
رطی زمان بحالت نخست باقی میماند . درحالیکه همهٔ چیزهای
ین جهان حتی الفاظ ، دستخوش تغییر وحوادث میباشند .

۸ – درمیان‌اسکاتلندیها اسمی‌بدین‌شکل B U C H A N
وجوددارد که آنرا (باخن) بکسر (خ) تلفظ میکنند ومی‌بینید
که برعکس ایرانیان ، که گاهی بادنجان را بادنجون تلفظ
میکنند ایشان معمول میدارند . اما اگر یك نفر انگلیسی‌بخواهد
آنرا تلفظ کند (بوچان) میگوید وفرانسوی آنرا (بوشان)
خواهد گفت و فارسی زبان آنرا (چوپان) ویا شبان خواهد
گفت . پس می‌بینید که بوخان ، باخن ، بوشان ، چوپان ،
شبان وبگونهٔ یکدیگرند . (این اسم صورت‌های دیگری هم
دارد) .

اما اگر در یك زبان زنده ، یك یا دوصوت یا بیشتر مثل
گ و چ و یا خ دیده نشود ، نباید تصور کردکه این‌اصوات
درآن زبان وجود ندارد بلکه ممکن است آنهارا بدیگراصوات
تغییر داده باشند .

***

گفتیم که سرشت اساس لفظ است ودر قالب‌های گوناگون
و نهفته‌اند ومعانی یك کلمه ویا گروهی از کلمات ازسرشتی
ت که دربن لفظ پنهان است .

۹ – اکنون به یك ریشه فارسی که در زبان فرانسه
انگلیسی وآلمانی بسه صورت مختلف درآمده توجه‌کنید: وا
فرانسه Charronge درزبان انگلیسی‌به Carrion تبدیل یاف
است باین طریق‌که حرف (ش) تبدیل به (کاف) و(گاف)
(ی) تغییر یافته است واین دو جای خودرا بیکدیگر داده‌اند
(شار) ریشهٔ این دوکلمه است ودر اصل وارونه (راش
است . وچون میدانید کـه حرف (را) و(لام) در فارسی
بیکدیگر تبدیل میشوند (مثل دیوار دیفال) پس ریشه (لاش
لاشه – ولش) بدست میآید .

و چون میدانیدکه حرف (الف) و (واو) بهم ابدال
میشوند ونیز حرف (دال) و (ش) با هم عوض میشوند ، پس
لود یا لودر L U D E R بزبان آلمانی بمعنی لش و لا
است واز فارسی گرفته شده است .

۱۰ – کلمه‌فرانسه لاش Lâche می‌بینیدکه فارسی‌است.
بسیاری از واژه‌های خارجی که در علوم و زبان آنها
بکار میرود از ریشه‌های فارسی است با تغییر حروف آن وا
کسی برموز زبان آگاه باشد با یك نظر و تعمق میتواند باصل
آنها پی ببرد .

۱۱ – درزبان عربی (خرع) بمعنی ساختن و کردن
واختراع است .

این فعل ازریشهٔ بسیارقدیمی فارسی کر Ker درکردن
Kerdan (به‌کسر کاف چنانکه شیرازیها آنرا تلفظ میکنند) .
کردن بمعنی سازندگی وآفریدن وپدیدکردن است . وهمین
ریشه است که در فرانسه Créer و در انگلیسی Create بکار
میرود .

۱۲ – میدانید که (واتیکان) مرکزپاپ‌وجهان مسیحیت
است . این اسم با (اکباتان) و همدان و (هگمتانه) یکیست
و دارای یك مفهوم ویك ساختمان است به سه گونه .

اول از واتیکان شروع میکنیم : این نام مرکب است از
(واتی Vati وکان) . کان مثل : اردکان ورادکان .

واتی ویگونهٔ واتا VATA یعنی (باد) است .

اگردرمیان این لفظ حرف (ن N) بیفزائیم با اندك
تغییر Vent بدست میآید . واگر باز حرف (ت T) را
تبدیل به (دال D) کنیم Wind خواهیم داشت‌که درزبان
فرانسه وانگلیسی بمعنی باد است .

بر میگردیم به اکباتان : اگـر این اسم را بدینگونه
بنویسید اکباتا – ن Ek-bata-n می‌بینیدکه (باتا) یعنی باد
درمیان پسوند (کان) قرار دارد .

۱۳ – واما (ماتا) یا (مادا) در هگمتانه و همدان
چگونه باید تعبیر شود . گفتیم که حرف (میم و با) بهم ابدال
میشوند . ماتا وباتا ومادا یکیست . (هان) و(گان) وبگونهٔ
(کان) است بمعنی محل وجایگاه و شهر .

۱۴ – (ماتا یا مادا) یعنی ماه وبزبان عرفان یعنی حاکم
مانروای شریعت . شریعت عین علم طریقت وعلم حقیقت
. .

پس واتیکان و اکباتان و همدان یا هگمتانه بمعنی‌جایگاه
ر (ماه یا ماد) است .

۱۵ – سرزمین مادیا یا Madya کشورماه است .

۱۶ – بی‌شك میل دارید بدانید که اصل آن از کجاست.
ستا خدایگان لهراسب ، ملقب است به ائورا – واتا – ساب
Aura-Vata-S یعنی صاب که هم خورشید و هم ماه است
شاهنشاه و حاکم شریعت .
جای دیگر گفته‌ایم نام‌خدای یهود یعنی (یهوه صبا اوت)
م ائورا واتا ساب یکیست . یهوه یعنی خورشید ، (اوت)
وصبا ، ساب است .

۱۷ – باد صبا اشاره و رمز عرفانی به لهراسب میباشد .

نیرنك آب

اینك برای‌اینکه خوانندگان بروش‌کاروادراك‌ترکیبات
واولیهٔ واژه‌ها آگاه شوند وقوانینی را که پایهٔ لغت‌سازی
وبسیار لازم است بشناسند از شناخت و (نیرنك آب) آغاز
یم زیرا آب مبداء حیات وزندگی وشناسائی است . ومن
کل شیئی حیّ .

۱ – در زبان زند وسانسکریت آپ AP وآپا Apa
، آب و آبها میباشد .

۲ – به وارونهٔ آن حرف (ن) یا (نی) بیفزائیم وپانی
، هندی یعنی آب . Pani

۳ – حرف (پ) به (ب) تغییر یافته است و آب در زبان
ی بکار میرود .

۴ – (ب) به (واو) تبدیل مییابد پس او AV واو
واو AW یعنی آب .
دربسیاری از لهجه‌ها او AW بجای آب بکار میرود .

۵ – (اوت) در زبان سندی بمعنی باریدن است .

۶ – درمصری قدیم اون AON بمعنی آب است . وآبو
Abu بمعنی آشامیدن .

۷ – در زبان قبطی آپوت Apot یعنی جام .

۸ – با BA وارونهٔ آب است . وچون میدانید که حرف
و (میم) بهم ابدال میشوند ، (مثل بوَن بمعنی بام درلب
آمدی قالیچه تکاندی) پس ما MA یعنی آب .

۹ – میدانید که در زبان فارسی در پس واژه هائی که به
ختم میشوند حرف (ی) می‌افزایند . پس (مای May)
آب بزبان عربی .

۱۰ – حرف (یا) والف وهمزه جای یکدیگر را میگیرند
ماء) یعنی آب .

۱۱ – درزبان قبطی موئو Moou بمعنی آب است .

۱۲ – درژاپونی میزه Mizu (Meedz) یعنی آب .

۱۳ – در زبان فرانسه او Eau یعنی آب .

۱۴ – گفتیم که(با) وارونهٔ آب است . پس وا VA
نیز بمعنی آب است .

۱۵ – در زبان روسی حرف دال d بآن افزوده‌اند .
وادا Vada یعنی آب . درزبان های اسلواکی این واژه بکار
میرود .

۱۶ – در زبان دانمارکی واند Wand یعنی آب . وآد
Waad بمعنی تری ورطوبت است .

۱۷ – در زبان برمائی یای Yay آب است . (Y-Av)

۱۸ – پس چون AW آب است وارونهٔ آن یعنی وا
WA نیز آب است .

۱۹ – درزبان خطائی (هیتی) به وا Wa آونـدی
افزوده‌اند و واتو Watu وواتر WATAR بمعنی‌آب‌است.

۲۰ – درزبان آلمانی میانه وازرز Wazzer وآلمانی
قدیم وازرار Wazzar بمعنی آب شده است . ومیبینید که
حرف (تا) تبدیل به (ز) شده است .

۲۱ – ساکسون‌های قدیم به‌آب‌واتار Watar میگفته‌اند
وهلندیها واتر Water میگویند .

۲۲ – درگوتیك واتو WATO آب است ورودخانه
اهوا AHWA .

۲۳ – آلمانیها به آب واسر WASSER میگویند ، یعنی
حرف (ت) به (س) تبدیل یافته .

***

۲۴ – درزبان چینی شوی SHUI یعنی آب . شوی
همچنین بمعنی کانال و پیروی ودنبال کردن است .

۲۵ – شیح Shin درچینی به معنی تر ونمناك است .
پس لفظ ترشح از این ریشه است .

۲۶ – میدانید که انگلیس‌ها حرف (ت) را گاهی (ش)
تلفظ میکنند . درزبان هلندی توی TWEE بمعنی آب‌است.

۲۷ – شاید بدانید که حرف (کاف) و (ش) گاهی بهم
ابدال‌میشوندمانندمیکائیل ومیشل‌ویا The Cat و Le Chat
بمعنی گربه .

۲۸ – میدانید که ما در خاور زمین از راست بچپ
می‌نویسیم ودرباختر از چپ براست . درزمان باستان برای
پنهان نگاهداشتن اسرار گاهی الفاظ را وارونه اصل آن ساخته
ویامی‌نوشته‌اند . پس اکوا Aqua در زبان لاتین از شوی
ساخته شده است .

لاتین یك زبان ساختگی تازه‌است وبرای رموز کلیسا
بکار میرود .

۲۹ – در زبان خطائی اکوانزی Akw-anzi بمعنی آشامیدن است .

۳۰ – ولیز دراین زبان (له ح حو) Lahhu یعنی شستن .

۳۱ – در زبان خطائــی شاکواش Sha-ku-esh یعنی چشمه .

۳۲ – مصدر شستن در فــارسی از شو + ستن (مثل دان + ستن) ترکیب یافته است .

۳۳ – درانگلیسی واش To Wash بمعنی شستن وارونهٔ این ریشه است (شوی) .

۳۴ – میدانید که س و ش گاهی جای یکدیگــر را میگیرند . پس سوی Sui یعنی آب . درزبان چینی(سوی) بمعنی آب است .

۳۵ – سوی درچینی بمعنی پیروی ودنبال کردن است . پس سویور Sui-vre درزبان فرانسه از این ریشه است .

۳۶ – درمصری قدیم سائو Sau بمعنی آشامیدن است.

۳۷ – سوی Sui درچینی معنی کانال و«خمره آب» هم میدهد .

۳۸ – وچون آب یا او همواره درحال پیشروی وجلو رفتن است ، پس در کلمه فرانسوی Avancet که از ریشه Av - ant ترکیب یافته مفهوم پیشرفتن بدست آمده است . از این ریشه ترکیبات دیگری هم در فرانسه ساخته‌اند .

۳۹ – اگر حرف (ای) از ریشه سوی Sui برداشته شود کلمه (سُو) بدست میآید که در زبان ترکی بمعنی آب است .

۴۰ – اگر در آغاز ریشه (آب) حرف لام بیفزائیم کلمه (لاو Lav) بدست میآید وچون میدانید که برخی ازفعل‌های فرانسه به (er) ختم میشود پس لاوِه laven بمعنی شستن است .

۴۱ – توجه کرده‌اید کــه گفتیم در زبان خطائی (له ح حو) بمعنی شستن است .

۴۲ – لاوك در زبان فارسی یعنی ظرف کوچکی که در آن آب بریزید . Bad, Bath, Bain گرمابه نیز از (آب) ترکیب یافته‌اند .

۴۳ – لفظ وان Van یعنی جای آب و با فارسی بیگانه نیست .

***

۴۴ – گفتیم که سوی وشوی بیك معنی است . اینك به الفاظ سومری زیر توجه کنید :

آب	Mu
آبدان	DUG
شستن	LAG
نوشیدن	NAG

آب	SHITA
آب	SUG
کوزه	UTUL

۴۵ – درزبان مونداثی باین کلمات توجه کنید :

باریدن	BARI
باریدن	BAIDI
دست شستن	ABUNG
جاری	ATU
شستن هرچیز	CHAPI

۴۶ – درزبان براهوی آب AB شستن است و به DIR و DOR میگویند .

۴۷ – ازگروه زبانهای (دراویدی) مثال های زیر میدهیم :

زبان تامیل :

آب	NIR - TANNIR
آب	MULLU
شستن	KARUVU

مالایالام :

آب	WALLUM
باران	MARA
آب	AYER

تلوگو :

آب	NEERU
آب	AMU
باران	WAMA
آشامیدن	THRAGU

اینکه اززبان های گوناگون مثال‌ها نشان داده‌ایم بر این است که :

۱ – مشهود شود که این کلمات از یکی دوچشمه بیر آمده وچگونه به سیماهای مختلف درآمده‌اند .

۲ – با مقایسه یکایك آنها معلوم شود که یك یا دو مف با چه آوندهائی ترکیب وکثرات یعنی مفهومات گوناگ پدید شده‌اند .

۳ – آنکه به شیوه تفکر وطرز تلفظ وکلمات ، کهملت گوناگون آنهارا ساخته وبکار برده ومی‌برند آگاهی حا شود ، وازاین راه است که میتوان باصل ریشه‌ها و حق سرشت پی برد .

درصورتیکه این نکات همواره حفظ وبآنها توجه میتوانید هزاران واژه واسم در زبان های مختلف بیابید و آنها شمارا به کشفهای بیشتری هدایت میکند که موجبشگ ودرخشندگی روح وروشنی نفس شما خواهد گردید .

ناتمام

تاریخچهٔ کتاب و کتابخانه در ایران

(۲۳)

تاریخچه کتابخانهائیکه در خارج کشور ایران ایرانیان بنیانگذار آن بوده‌اند

رکن‌الدین همایونفرخ

درقرون‌اخیر گروه کثیری ازایرانیان خیّرودانشور درشهرهای مذهبی‌عراق کتابخانه‌های بزرگ وقابل‌توجهی برای استفاده واستفاضه طلاب ایرانی ایجاد وتأسیس کرده‌اند و از آنجاکه بنیان‌گذار این‌کتابخانه‌ها ایرانی بوده وهستند . وهم‌چنین اکثرکتابهای این‌کتابخانه‌ها کتابهای خطی فارسی است‌که از ایران بآن‌کتابخانه‌ها انتقال‌یافته لازم دانست‌که دراین تاریخچه نام ونشان آنها بدست داده شود .

۴۴۵ – **کتابخانه امیر مؤمنان ورهبر آزادگان . نجف اشرف** : از زمان دیلمیان درنجف اشرف برای آستانه مقدس حضرت علی‌بن ابی‌طالب (ع) کتابخانه‌ای دائرگردیدکه بسیار قابل ملاحظه وتوجه بوده است وبیشتر از نویسندگان ودانشمندان نسخه‌ای از آثارشان را بکتابخانهٔ آن‌حضرت تقدیم میداشتند وازاین رهگذر این‌کتابخانه درشمار یکی ازکتابخانه‌های نفیس ایران درآمد که بیشتر کتابهای آن نسخه های دستنویس نویسندگان و منصفان وسخن سرایان شیعی بوده است .

بنا به‌انقلاب احوال طی قرون واعصارکتابخانه عالیمقدار آن سرکار دچار تغییروتحول بسیارگردید . در اواخر دوران صفویه‌که باردیگر توجهی‌خاص بکتابخانه آستانه مبارك آن‌حضرت ازطرف پادشاهان صفوی مبذول‌گردیدکتابخانه رونق وشکوه‌گذشته را بازیافت .

شیخ محمدعلی حزین شاعر ونویسنده عالیقدرکه بسال۱۱۳۸ هـ. ق. ازآن‌کتابخانه دیدن کرده است مشهوداتش را چنین توصیف میکند :

«ازکربلای معلی به‌نجف اشرف رفته توطن اختیارکردم وقریب سه سال درآن آستان مقدس کامروا بودم و در نهایت آرامش و ضبط خاطر اوقات میگذشت ، همیشه آرزوی نوشتن مصحفی بخط خود داشتم درآن ایام توفیق یافته ونوشتم ودرآن روضه علیاگذاشتم وگاهی بتحقیق مطالب وتحریر رسائل می‌پرداختم وگاهی بمطالعه مشغول می‌شدم . درکتابخانه سرکار آن حضرت چندان از هرفن کتب اوایل واواخر جمع‌بودکه تعدادآن نتوانستم ازبسیاری شمرد!»

کتابخانه آن‌حضرت چندبار مورد دستبرد وتاخت وتاز وهابیها قرارگرفت و مجدداً تأسیس شد . دراین اواخر مرحوم‌کاشف‌الغطا تعدادی ازکتب نفیس‌کتابخانه را بمنزل برده واز استرداد آنها ابا میکرد . سرانجام دولت آنها را مسترد داشت ، بسیاری ازآثار نفیس نویسندگان شهیر ایران جزو این‌کتابها بود .

درسنوات اخیر به همت آقای شیخ عبدالحسین امینی‌کتابخانه آن‌حضرت رونق وشکوه دیرین را بازیافته است . آقای شیخ عبدالحسین امینی ازدانشمندان معاصرندکه‌کتاب الغدیر یکی ازآثارگرانقدر ایشان است . جنابشان برای تکمیل یادداشتهای مورد استفاده جهت تألیف‌الغدیر رنج سفرهندوستان برخود هموار ساخته وماهها درکتابخانه‌های غنی هندوستان بخصوص‌کتابخانهٔ معظم آقای سید حامدحسین مؤلف عبقات‌الانوار معتکف شدند .

آقای‌امینی‌که مردی محقق وکتاب‌شناسند توفیق‌یافته‌اندکه درطی سالهای اخیر کتابخانه

حضرت امیر را در شمار یکی از کتابخانه های بزرگ جهان شیعی درآورند .

٤٤٦ – کتابخانه عضدالدوله دیلمی ، مکتب‌الغرویه . نجف : مکتب‌الغرویه درحال حاضر کتابخانه متروکه‌ایست در آرامگاه حضرت امیر . این‌کتابخانه از مخازن بسیار بزرگ ونفیس کتاب‌بود ونخستین‌کسی‌که این‌کتابخانه‌را تأسیس وآن‌را وقف‌آستانه حضرت‌امیر کرد **عضدالدوله دیلمی** بود بسال ۳۷۲ هـ .

ابن‌طاووس درکتاب سعدالثبوت از این کتابخانه یادکرده و برادرزاده‌اش در رساله فرحت‌القریب از دونفر کتابدار این‌کتابخانه یکی، **ابوعبدالله‌بن شهریار ایرانی** بسال ۵۰۱ که داماد **شیخ توسی** بوده و **بهاء‌الشرف** صحیفه سجادیه را از او بسال ۵۱٤ روایت‌کرده است و دیگری **یحیی‌بن اولیاء** که درقرن هفتم میزیسته یاد میکند . هم‌چنین شیخ جعفر درکتاب **ماضی‌الشرف وحاضرها** از دوتن دیگر ازکتابداران این‌کتابخانه معظم وگرانقدر یاد میکند . یکی **محمد جعفر گیشوان** ودیگری **محمدحسین‌بن محمدعلی** خادم کتابدار که در اوائل عصر صفویه عهده‌دار کتابداری آستانه مبارکه بوده‌اند .

ابن‌عتبه درعهدة‌الطالب یادآور شده است‌که درسال ۷۵۰ هـ . حریقی درآرامگاه مولی متقیان رخ دادکه قسمت‌اعظم‌کتابخانه مبارکه سوخت. ابن‌عتبه یادآورشده‌است‌که درسال ۷۵۷ هـ. مقداری ازکتابهای‌کتابخانه ازحریق مصون مانده بوده است.

٤٤۷ – کتابخانه مدرسه حاج میرزا خلیل تهرانی . نجف : حاج میرزا خلیل تهرانی جد آقای عباس خلیلی نویسنده معاصر است . این‌مرد دانشمند از بانیان مشروطیت ایران بود نخستین‌کسی است‌که فتوی به برقراری حکومت مشروطه داد . حاج میرزا خلیل تهرانی بانی دو مدرسه در نجف اشرف بوده است . یکی مدرسه **کوچك** ودیگری مدرسه بزرگ میرزا خلیل – این هردو مدرسه طلبه‌نشین است ودرحدود دویست طلبه دارد .

کتابخانه درمدرسه‌کوچك میرزا خلیل قرار دارد وهم‌اکنون دائر است وکتابهای آن بیش‌از ششهزار جلدکتاب دستنویس است .

٤٤۸ – کتابخانه سیدآقا شوشتری جزایری . نجف : سیدآقا شوشتری از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری‌است. بیش‌ازنودسال‌عمر کرد ودرتمام مدت حیات باهمت وکوششی‌خستگی‌ناپذیر کوشیدکه کلیه تألیفات سید نعمت‌الله جزایری راکه متفرق بود درپنج مجلد بزرگ فراهم‌آورد .

کتابخانه او از نظر اینکه حاوی‌کلیه آثار دودمان جزایری‌ها بوده است حائز توجه واهمیت است . این‌کتابخانه درخاندان جزایری درنجف موجود است .

٤٤۹ – کتابخانه مدرسه بخارائیها . نجف : کتابخانه مدرسه بخارائی‌ها درنجف جنب مدرسه بزرگ آخوند خراسانی قرار دارد . ودرحدود دویست طلبه درآن مدرسه تحصیل میکنند.

این مدرسه از محل وجوهی بناگردیدکه امیر بخارا برای مراجع تقلید شیعیان به نجف فرستاده‌بود . کتابخانه این‌مدرسه درحدود بیست‌هزارجلدکتاب داشت متأسفانه دروقایع وحوادث انقلابی وضع‌آن دستخوش اختلال‌گردید ومجدداً به همت میرزا محمدعلی‌مدرس‌چهاردهی متوفی ۱۳۳٦ هـ . دائر شد وباردیگر سروسامانی گرفت . هم‌اکنون این کتابخانه دائراست ودر حدود ششهزارجلدکتاب دارد .

٤۵۰ – کتابخانه شوشتری‌ها . نجف : آقا شیخ علی‌محمد نجف‌آبادی اصفهانی که از مرتاضان بنام نجف‌اشرف بود این‌کتابخانه را تأسیس‌کرد وامروز بنام‌کتابخانه شوشتری‌ها مشهور است . چندکتابخانه معتبر ومعروف نیز بآن منضم‌گردیده ازجمله کتابخانه آقا شیخ‌جواد زنجانی مدیر مدرسه ایرانیان این‌کتابخانه درحدود هفت‌هزار جلدکتاب دارد .

٤۵۱ – کتابخانه شریعت اصفهانی . نجف : شریعت اصفهانی متوفی ۱۳۳۹ هـ. درنجف اشرف‌کتابخانه غنی‌ونفیسی داشت‌که الذریعه درجلد ششم متذکرآنست .کتابهای‌این‌کتابخانه پس‌از درگذشت شریعت متفرق‌گردید .

٤۵۲ – کتابخانه سید ابوتراب خونساری . نجف : سید ابوتراب صاحب کتاب شرح

نجات‌العباد است . او از دانشمندان رجالي است . کتابخانه‌او نزدیك به ۹هزارجلدکتاب مخطوط داشت و او وصیت‌کرده بودکه آقا سید محمدرضا تبریزی وصی او شود وکتابهای نادر ونایاب کتابخانه‌اش را بچاپ برساند لیکن باکمال تأسف ورثه او باین وصیت تن درندادند وکتابها را فروختند . نسخه‌های نادرکتابخانه خونساری از آثار نفیس وگرانقدر فرهنگ وادب فارسی بود .

۴۵۳ - کتابخانه میرزا محمدعلی مدرسی چهاردهی نجف اشرف . تهران . این مرد از فقهای دانشمند ایران بود درنجف اشرف‌کتابخانه‌ای‌که حاوی‌کتب تفسیر وعلوم معقول ومنقول شیعی واز نسخه‌های نادر ونایاب بود فراهم آورد .

شرح حال او در الذریعه واعیان‌الشیعه ومعجم‌المؤمنین به تفصیل آمده است . او بسال ۱۳۳٤ درگذشت وقسمت اعظم‌کتابهای او به‌تملك آقای مرتضی مدرسی چهاردهی نوه‌اش درآمد که خوشبختانه این‌کتابها نزد ایشان درتهران موجود است .

۴۵٤ - کتابخانه آقاشیخ اسمعیل محلاتی. نجف : محلاتی از علمای عالیقدر نجف‌اشرف بود . فرزند برومندش شیخ محمد محلاتی مؤلف‌کتاب «گفتارخوش یارقلی» است .

کتابخانه شخصی او یکی ازکتابخانه‌های غنی آثار مخطوط فارسی بوده اجازه دادکه ملك‌الکتاب بسیاری از نسخه‌های نفیس‌کتابخانه اورا بچاپ سنگی دربمبئی چاپ‌کند واز این‌راه به نشر فرهنگ وادب زبان‌فارسی‌کمك شایانی‌کرد . پس‌از درگذشتش‌کتابخانه به‌تملك آقای سید محمدباقر محلاتی درآمد وخوشبختانه این‌کتابخانه هنوز موجود است .

۴۵۵ - کتابخانه خونساری . نجف : آقای شیخ محمدعلی خونساری متوفی ۱۳۳۲ ه . بیش‌از هزارجلدکتاب مخطوط درمسجد عبدالرحیم نجف‌اشرف فراهم آوردکه بیشتر آنها نسخ قیمتی وگرانقدر است وبرای آن نیز فهرست دقیقی تهیه ونوشته شده‌است . متأسفانه پس‌از مرگ این دانشمندکتابها بصورت حبس درنجف باقی‌ماند وفرزندش آقا محمد ساکن اراك هیچگونه اقدامی نسبت‌به انتقال آنها بایران بعمل نیاورده است.

۴۵٦ - کتابخانه نجف‌آبادی . نجف : حاج محمدرضا درمحله عماره نجف حسینیه‌ای ساخت ودرآنجا کتابخانه‌ای دائرکرد وازآن تاریخ (۱۳۳۲ ه) این‌کتابخانه رو به‌وسعت نهاد وچندتن ازایرانیان مقیم عراق وصیت‌کردندکه‌کتابخانه‌هایشان بآن‌کتابخانه منتقل‌گردد . ازجمله **کتابخانه سید محمدرضا استرآبادی** متوفای ۱۳۳٦ ه. - **کتابخانه شیخ جواد زنجانی** متوفی ۱۳۵۰- **کتابخانه شیخ‌محمدتقی هروی** متوفی۱۲۹۹ - **کتابخانه سیدمحمد معروف به‌پیغمبرخانه‌ای** متوفی۱۳۵۲ - **کتابخانه شیخ غلامحسین‌بن محمدحسین نجف‌آبادی** متوفی ۱۳٤۷ واین‌شخص‌اخیر نخستین مدیر این‌کتابخانه بود ودر این اواخر سید محمدرضا شوشتری چهارصد جلد ازکتابهایش را بکتابخانه بخشید .

اکنون این‌کتابخانه دائر وبیش‌از دوهزار جلدکتاب مخطوط نفیس وارزنده دارد .

۴۵۷ - کتابخانه حسینیه کاظمیه : بانی‌آن سیدنا سیدمحمد حیدری است . او بسال ۱۲۹۷ ه . حسینیه‌کاظمین را بنا نهاد وسپس از متروکاتش بسال ۱۳۵۳ ه . کتابخانه را ساخت وپس‌ازاو رجال‌خاندان حیدری‌دراحیای‌کتابخانه‌کوشیدند ونام‌کتابخانه‌را **کتابخانه‌امام‌صادق(ع)** نهادند . این‌کتابخانه هم‌اکنون پانزده هزارجلدکتاب دارد . کتابهای مخطوط ونفیس‌این‌کتابخانه شهرتی فراوان یافته است .

۴۵۸ - کتابخانه جامع کهیاء . بغداد : حاج محمد امین‌زندکه از ایرانیان دانشمند بود کتابخانه بزرگی دربغداد فراهم آورد ودرسال ۱۳۲۱ پس‌از مرگش بفرزندش انتقال یافت . او این‌کتابخانه را که ۱۲۲۳ جلدکتاب مخطوط فارسی وعربی داشت بسال ۱۹۲۸ . م بکتابخانه عمومی بغداد بخشید .

۴۵۹ - کتابخانه سید عبدالحسین حجت . کربلا : دوفرزند سید علی‌بن حاج میرزا ابوالقاسم حجت صاحب ریاض‌المسائل جد خاندان طباطبائی است که بسال ۱۳٦۳ ه. درکربلا درگذشت وکتابخانه‌اش‌که ازکتابخانه‌های مهم‌کربلا بود به تملك نوه دختری ایشان آقای دکتر

آیةالله‌زاده اصفهانی درآمد وکتابهای کتابخانه را بکتابخانه اسلامی تهران فروختند .

۴۶۰ – کتابخانه سید محمدباقر حجت . کربلا : این کتابخانه را باید یکی از کتابخانه‌های قدیمی کربلا که بوسیله ایرانیان بنیاد یافت دانست که در زمان مرحوم میرزا سیدعلی ، صاحب ریاض‌المسائل تأسیس گردید. پس‌ازدرگذشت اوکتابخانه بفرزندش سیدمحمد مجاهد مؤلف ریاض رسید واین مرد ایران‌دوست وآزادیخواه‌کسی است‌که فتوی علیه روس‌های تزاری را بدرزمان فتحعلیشاه داد (۱۲۴۲ هـ .) پس ازاوکتابخانه بفرزندش آقای سیدحسین‌حاج‌آقا ، سبط فتحعلیشاه قاجار رسید . وپس‌از او بحاج میرزا ابوالقاسم ملقب به حجت منتقل شد . سید حجت کسی‌است که ثروت بی‌کرانی دراختیار داشت وشرح حال او در کتاب روابط ایران‌وانگلیس نوشته محمود محمود به‌تفصیل آمده است .

درسال۱۳۰۹ هـ. درگذشت وکتابخانه بسید محمدباقرحجت‌که ازادبای شهیروسخنوران کم‌نظیر بود رسید و پس‌از درگذشت ایشانهم کتابخانه به سید محمد صادق حجت انتقال یافت وهم‌اکنون درخاندان حجت باقی‌است . خاندان حجت از معاریف قزوین بوده‌اند وپیوسته ریاست روحانی وعلمی‌کربلا با این‌خاندان بوده است .

۴۶۱ – کتابخانه هبةالدین شهرستانی : سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی از خاندان شهرستانی اصفهانند . این مرد دانشمند وآزادیخواه از بانیان مشروطیت ایران بود و درآغاز مشروطیت با نشرمجله علمی وادبی المرشد خدماتی بادب وفرهنگ ایران انجام داد . یکی از شخصیت‌های برگزیده وممتاز علمی بشمار میآید ومدتها وزارت فرهنگ عراق را برعهده داشت. تألیفات متعدد دارد از جمله اعجازالقرآن – هیأت واسلام . این مرد دانش‌دوست برای طلاب ایرانی درکاظمین‌کتابخانه بزرگی بنیاد نهاد وهم‌چنین کتابخانه عمومی جوادین‌را بسال ۱۳۶۰ هـ. در یکی از حجره‌های صحن مقدس‌کاظمین تأسیس‌کرد که بنام مکتب الجوادین معروف است ودوهزاروپانصد جلد ازکتابهای‌کتابخانه‌اش‌را وقف براین‌کتابخانه‌کرد . بفرمان شاهنشاه‌آریامهر هرسال تعدادی کتاب ازنشریات دانشگاه ، بنیاد فرهنگ ایران ، بنگاه ترجمه ونشرکتاب ونشرات وزارت فرهنگ‌وهنر بکتابخانه‌های جوادین شهرستانی اهدا میگردد .

۴۶۲ – کتابخانه فراهانی . کربلا : ملاعبدالحمید فراهانی فرزند ملاعبدالله اراکی از شاگردان نامی ملامحمدعلی محلاتی ساکن شیراز بود بسال ۱۲۷۶ هـ بکربلا رفت وبرای طلاب علوم کتابخانه نفیسی ایجادکرد بسیاری ازکتابهای مخطوط این‌کتابخانه بخط ملاعبدالله فراهانی است وآثار ملامحمدعلی محلاتی مجموعاً دراین کتابخانه موجود است . مؤلف الذریعه ازکتابهای این‌کتابخانه بسیار استفاده‌کرده است .

۴۶۳ – کتابخانه سیدمحمد مهدی قزوینی . بصره : آقا سیدمحمد مهدی از علمای طراز اول بصره بود . کتابخانه معظمی داشت‌که درحدود هزاروپانصد جلدکتاب مخطوط داشته است . برطبق وصیتش‌کتابخانه را بکتابخانه شوشتری‌های نجف تحویل دادند .

۴۶۴ – کتابخانه سید محمد یزدی : فرزند آقاسید محمدکاظم یزدی مفتی شیعه بودکه درجهاد استقلال‌عراق شهید شد جامع‌ترین‌کتابخانه‌های‌ایرانیان مقیم‌عراق متعلق باوبود وکتابهای خطی کتابخانه او ازکتابهای ممتاز بودند. ازنسخه‌های نفیس این‌کتابخانه میتوان ازکتاب مجسطی بخط خواجه نصیرالدین طوسی یاد کرد که بکتابخانه های دیگر فروخته شد .

۴۶۵ – کتابخانه میرزا محمد بوشهری معروف بخان بهادر . بصره : خان بهادر مؤلف کتابهای دوستاران بشر وانشای علائی است . این دانشمندکسی است‌که مرحوم سیداحمدکسروی کتاب دیهها وشهرهای ایران را باو تقدیم داشته است .

خان بهادرکتابخانه بزرگی داشت‌که‌کتابهای آن متجاوز از ششهزارمجلد خطی بود . او بسال ۱۳۴۴ هـ. درگذشت وسرنوشت‌کتابخانه او و براین نویسنده مجهول است .

۴۶۶ – کتابخانه عکا : ایرانیان درکتابخانه‌عکا کتابهای خطی‌فارسی‌نفیسی جمع‌آوری کرده‌اند .

۴۶۷ - کتابخانه سبزواری . کاظمین : سیدمحمدعلی سبزواری (درگذشته بسال ۱۳۳۸ ه . در کاظمین) مردی دانشمند وریاضی‌دان وطبیب بود ودر کاظمین بخرید وفروش کتاب اوقات میگذرانید ودر رشته کتاب‌شناسی بصیرتی داشت . وآنچه نسخه نفیس‌ونادروکمیاب بدستمیآورد در کتابخانه‌اش محفوظ میداشت . پس از مرگش کتابخانه‌اش بفرزندش آقاسید هاشم سبزواری منتقل گردید .

۴۶۸ - کتابخانه میرزا محمدتقی شیرازی . سامره : میرزا محمدتقی متخلص به‌گلشن درگذشته بسال ۱۳۲۸ ه. هنگامیکه درکربلا مرجع تقلید بود ، کتابخانه عظیمی ایجاد کرد . پس از مرگش کتابها را طبق وصیتش بکتابخانه مدرسه شیرازی که خود او مؤسس آن بود منتقل کردند .

۴۶۹ - کتابخانه میرزا احمد تهرانی . کربلا : میرزا احمد تهرانی درکربلاکتابخانه‌ای تأسیس کردکه درحدود ده‌هزار جلدکتاب داشت . این‌کتابخانه وقف برطلاب بود وهم‌اکنون دائر است وتولیت ومدیریت‌آن با آقای نجم‌الدین ازعلمای کربلاست .

۴۷۰ - کتابخانه مدرسه شیرازی . سامره : پس از اینکه هیأت علمی از نجف اشرف به سامره انتقال یافت درسال ۱۲۹۱ ه. مرحوم میرزا محمدحسین‌شیرازی درآنجا خانه‌ای خرید برای سکونت طلاب ایرانی وپس‌از اندك مدتی حاج میرزا عبدالحسین امین‌التجارکه در بمبئی تجارتخانه داشت درسامره کاروانسرائی را خریداری‌کرد وزمین‌آن‌را برای ساختمان مدرسه جهت طلاب ایرانی اختصاص داده وپیشوائی آن را به میرزای شیرازی سپرد .

پس‌از درگذشت میرزای شیرازی امور مدرسه بدست میرزا محمدتقی شیرازی افتاد . درسال ۱۳۴۴ ه. مؤلف دانشمند الذریعه حاج‌آقا بزرگ تهرانی‌کتابخانه بزرگی برای مدرسه تأسیس‌کرد وکتابهای متفرقه علمی - ادبی وفقهی را که درکتابخانه میرزای شیرازی ومیرزا محمدتقی شیرازی بود بآنجا انتقال داد وبرای‌کتابهای‌کتابخانه فهرست جامعی تدوین‌کرد واز آن‌پس وسیله اشخاص خیّر مانند آقای میرزا هاشم ایپکچی وشیخ حسنعلی‌خان تهرانی وشیخ محمدحسین شیرازی ودیگران‌کتابهای نفیسی باین‌کتابخانه اهداگردید . آقا شیخ حسین تهرانی دارنده دومجله فارسی‌الفریق ودرّالنجف است وازاین راه بفرهنگ وادب فارسی خدمتی شایان میکند . کتابخانه مدرسه شیرازی یکی ازکتابخانه‌های معروف شیعیان جهانست .

۴۷۱ - کتابخانه میرزا محمدمجتهدتهرانی. سامره: این‌کتابخانه‌جامع‌ترین‌کتابخانه‌ایست که دارای‌کتابهای اختیاری شیعی وسنی است وبا استفاده از مصادر ومآخذ این‌کتابخانه ، کتابی عظیم بنام مستدرك بهارالانوار در ۲۵ مجلد فراهم آمده است . پس‌از درگذشت مجتهد تهرانی کتابخانه به تملك آقای میرزا نجم‌الدین عسکری فرزند ایشان‌که ازمؤلفان بنام هستند درآمد واز سامره به‌بغداد منتقل‌گردید .

۴۷۲ - کتابخانه مدرسه هندیه : مؤسس این‌کتابخانه مرحوم آقا شیخ جعفررشتی بود . کتابخانه مدرسه هندیه بصورت‌کتابخانه عمومی اداره میشود وهم‌اکنون متجاوز از ده‌هزار مجلد کتاب دارد .

۴۷۳ - کتابخانه آستانه مقدس سیدالشهداء : بانی این‌کتابخانه حضرت‌آیة‌اللهزاده میلانی هستند وکتابهای نفیسی دراین‌کتابخانه ازطرف ایرانیان پاکدین فراهم آمده‌است .

۴۷۴ - کتابخانه سیدمحمد مهدی اصفهانی . کاظمین : آقای سید محمدمهدی مؤلف کتاب عالیقدر تأسیس‌الشیعه است که خلاصه آن بنام شیعه وفنون اسلام ، درایران نشر یافته . کتابخانه‌ای تأسیس‌کردکه بنظر صاحب‌نظران از بزرگترین‌کتابخانه‌های جهان اسلام وبیش‌از ده‌هزار جلدکتاب مخطوط دارد .

۴۷۵ - کتابخانه شیخ عبدالحسین رشتی : آقای شیخ عبدالحسین رشتی صاحب حاشیه برکفایه است . کتابخانه ایشان پس‌ازدرگذشتش بکتابخانه حضرت آیة‌الله‌الحکیم منتقل گردید .

دانشهای ایرانی در عهد باستان

علی سامی

از دانشهای ایرانی در عهد هخامنشی بواسطه از بین‌رفتن اسناد آنزمان در حمله مقدونیها و سایر تحولات ، شواهد و مدارك زیادی در دست نیست ولی از روی کتیبه‌ها و آثار و روایات تاریخ نویسان یونانی ومندرجات اوستا میتوان مطالبی استنباط کرد که معرف سطح بلند دانش و فرهنگ در زمان هخامنشی میباشد .

ایران زمین درآن عهد مرکز دانشها ومبادلات فرهنگی بین‌کشورهای‌متمدن زمان بود واز همه علوم وفنون‌بین‌النهرین ومصری وعیلام وهند واقوام ساکن آسیای صغیر وجزایر کرانه‌های آن که جزو قلمرو این شاهنشاهی بودند استفاده میشده وبا دانشهای ایرانی آمیخته گردیده بود .

درایران باستان دانش برپایه دین قرار داشته و از ۲۱ نسك اوستا هفت نسك آن از مباحث علمی صحبت کـرده ازینجهت‌که علم از راه نیك پایه اساس خود که دین باشد منحرف نگردد .

درحقیقت اگردانش بر پایه نیك‌کرداری وراستی وصلاح ورفاه انسانی بکارافتد ، فرجامی‌نیك خواهدداشت‌وبرای‌سعادت جامعه بشری مورد بهره برداری قرار میگیرد وازهمین لحاظ است که در اوستا دانشی مقدس و محترم شمرده شده ، که بر اندیشه وکرداروگفتارنیك استوارباشد ودانا ودانشورباید مردم را بسوی راستی ودرستی راهنمائی نماید .

قسمتهائی ازاین کتاب که از دستبردهای یغماگران و دگرگونیهای روزگار باقی مانده ، حاکی ازعلوم آن زمان وپایه های رفیعش میباشد . دراین‌کتاب دینی که خود بمنزله دائرةالمعارفی بوده ، از ارج دانش و بزرگداشت دانشمندان درگذشته های خیلی دور صحبت مینماید . يك فصل مشبع وجالب آن بدانش «چیستا» اختصاص داده شده‌است ودر آن پزشکی ، دامپزشکی ، ستاره شناسی ، حکمت ، علم مبدا ومعاد وتکوین وامور اجتماعی و حقوقی و علوم طبیعی‌گفتگو کرده است .

یشت شانزدهم در ستایش ایزد دانش است . ایزد دانش پایه‌ای بس ارجمند داشته . دربند دوم زرتشت خطاب بدانش چیستا میگوید : «ای علم راست ترین مزدا ، آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان واگر در دنبال باشی بمن برس» درجای دیگر میگوید : «راست‌ترین دانش مزدا ، آفریده مقدس را میستائیم‌که راه نیك نماید و بگذر نیك‌کشاند وبمقصد نیك رساند وگشایش بخشد . . .» دربند سوم همین فصل آمده است‌که : «بشود که از پرتو دانش آشتی بهره ما گردد راه ها بمقصد نیك بآخر برسد درکوه‌ها وگذرها وبیشه‌ها میتوان بآسانی‌گذشت از رودهای قابل کشتی‌رانی به خوبی گذر کرد . سود ونیروی دانش با فرجام نیك از آن ما باد .» درونديداد آمده که «اگر شخصی بیگانه یا هم کیشی یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش وهنر نزد شما آید ، اورا بپذیرید وآنچه خواهد باو بیاموزید . . .» درفقره ٤٥ و ٤٦ این‌کتاب راجع بآموختن علم چنین دستور داده شده : «پاس اول وآخر روز ، پاس اول و آخرشب ، باید در راه فراگرفتن خرد (علم) باپرهیزکاری صرف‌شود . پرهیزکاری وفروتنی درفراگرفتن دانش باید پایداری داشته باشد (در دوپاس) نیمروز ونیمه‌شب استراحت‌کند . (طالب علم) روزوشب چنان‌کند تا بخواند (یعنی بیاموزد) آنچه را که هیربد های سابق خواندند .» فقره ٤٦ :

«ای زرتشت مردان باید درتحصیل مثل آب داغ باشند (یعنی با زحمت بسیار بکوشند) گوشت ولباس موافق خواهش خود نگوید (یعنی مقید بلباس وخوراك نباشد.) »

یکی از خواسته های نیاکان ما از ایزد توانا این بوده است که فرزندانشان دانا و با تربیت وفرزانه بار آیند و معتقد بودند روشنی ضمیر وبینائی دل از فروغ دانش حاصل میگردد وبرای همین منظور فرزندان خود را از کوچکی بدبستان میفرستادند تا علم بیاموزند وتربیت‌شوند واز آناهیتا ایزد دانش میخواسته‌اند که در فرا گرفتن علم واندوختن دانش بدانها کمك نماید :

بآموختن گــر به بندی میان
ز دانش روی بر سپهر روان
زمانـی میاسای از آموختن
اگرجان همی خواهی‌افروختن
چنان‌دان‌هرآنکس‌که‌دارد خرد
بدانش روان را همی پرورد
اگر تخت جوئی هنر بایدت
چوسبزی دهد شاخ ، بَر بایدت
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
***
چو دانش تنت را نگهبان بود
همه زندگانیت آسان بــود
هرآن چیزگان بهره تن بود
زدانش پس ازمرگ دشمن بود
***
از این گفته‌های اوستا که بگذریم خاندان هخامنشی خود
ور ودانش‌پرور بوده‌اند غیر ازینهم نمیتوانست بوده باشد
کشوری‌که نخستین‌بار درتاریخ امپراطوری دنیا تشکیلات
ی ومالی وقضائی منظمی داد که تا برچیده‌شدنش اجرا
، وبعدها سرمشق سایر امپراطوریها هم گردید بدون‌داشتن
مات وتمدن کافی ممکن نبوده است .

درایوش در کتیبه تاریخیش در نقش رستم از خداوند
گی که باو خرد و دانش (خرثو) وجنبش و کوشش
وستا) عطا فرمود سپاسگزاری مینماید .

دیودورسیسیلی تاریخ‌نویس سده یکم پیش‌ازمیلادمینویسد
اریوش بزرگ ششمین قانونگزار مصر بود و با دانشمندان
ی‌خوش‌رفتاری کرد و از آنها احکام دین ورموز حکمت
ا گرفت وبدرجه‌ای رسید که اورا احترام کردند ومرتبه
ی‌دادند وباوخداوند خطاب‌میکردند وبازبطوریکه‌نوشته‌اند
ف یك قطعه پاپیروس درمصر مؤید آن گردیده ، اودستور
که دانشمندان کهنه قوانین قدیم مصررا تا زمان آمازیس
آوری وتدوین نمایند واینکار شانزده سال طول کشید
ن باکثر زبانهای معمول حوزه شاهنشاهی از قبیل مصری،
و آرامی نوشته شد .

هرودوت نوشته است کــه دختران کوروش بزرگ
وصاً آتسَسا همسر داریوش اهل‌ادب وصاحب کمال‌بوده
. پلوتارك نیز نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و
مغی (ماژیك) را ازدانایان آن علوم فرا گرفته بودند .
اب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست ومحاورت شاه با
مان صحبت مینماید باینمضمون که : «پادشاه اردشیر به
مانیکه اززمانها خبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه

ردم

با همه کسانی‌که بشریعت واحکام بودند چنین بود .»

دانشکده «سائیس» درجوارمعبد «نیت» باوجوه‌پرداختی داریوش بزرگ بدستور او توسط یکی از پزشکان ودانشمندان معروف مصری دایر گردید . این دانشکده از مراکز مهم علمی وفرهنگی دنیای باستان بوده است دراین آموزشگاه عالی‌پزشك تربیت میشده وبتمام حوزه‌های شاهنشاهی اعزام میگردیده و باز نوشته‌اند که درآن شهر آموزشگاه بزرگ دیگری برای تربیت کهنه جهت انجام مشاغل دیوانی و روحانی دایر بوده است قسمتی از مطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری هم عصر داریوش بزرگ و کمبوجیه بنام « اوجاهورسن **Oudjahorsne** » که خود مؤسس ومدیر دانشکده پزشکی سائیس بوده است ، مربوط باقدامات و مساعی داریوش برای ترمیم وتجدید حیات دانشکده نامبرده میباشد .

اوجاهورسن پسر سرپرست پرستشگاههای گرای ونیت (مادر خدایان) بود واین کتیبه تاریخی در تی‌ولی **Tivoli** در ییلاق آدرین امپراطور روم یافته‌اندکه جزو مجموعه مصری قیصر نامبرده بوده است . درتائید این گفته کشف یك قطعه کاغذ حصیری (پاپیروس) میباشد که بروی آن جمله «من از سائیس بیرون آمده‌ام» مرقوم گردیده است . نظیر آنچه که امروز پزشکان بر روی تابلوهای خود مینویسند مشعر بر نام دانشگاه یا بیمارستان معروفی‌که در آنجا تحصیل کرده و یا خــدمت نموده است . مفاد قسمتی از نوشته روی مجسمه اوجاهورسن چنین است :

«داریوش شاه شاه شاهان پادشاه مصر بالا وپائین بمن فرمان داد که بمصر بازگردم او که درینهنگام پادشاه بزرگ مصر وکشورهای دیگر است در عیلام (شوش) بسر میبرد . مأموریت من این بود که ساختمان «پرآن‌خا» قسمتی از معبد نیت را که ویران شده بود بسازم . آسیائیان مرا از کشوری بکشور دیگر بردند تا آنچنان که فرمان شاهنشاه بود بمصر می‌رسانیدند . باراده شاهنشاه رفتار کردم . به کتابخانه‌ها کتاب دادم . جوانان را در آنها داخل کردم و آنهارا بمردان آزموده سپردم وبرای هریك چیزهای سودمند وابزارهای لازم برای آنچه درکتابهاشان آمده بود ساختم وفراهم آوردم . این چنین بود فرمان شاهنشاه زیرا وی سود و بهره دانش پزشکی را میدانست ومیخواست جان بیماران از مرگ و مرض رهائی بخشد .»

از سه دانشکده معروف دیگر زمان هخامنشی بنام برسیپا **Borsipa** وآرشوئی **Archoi** ومیلیتیس **Militus** در تواریخ نام برده شده است .

دربار هخامنشی نه تنها مشوق و پرورانده دانشمندان وهنرمندان ایرانی بودند بلکه برای دانشمندان و پزشکان‌بیگانه وجلب آنها ارزش بسیاری قائل بودند .

واز همه اتباع آنروز ایران مانند مصر و بابل و هند ویونانیهای آسیائشین و یونانیهای کرانه‌های دریای سیاه و بحرالجزایر که دانشهای باستانی قابل توجهی داشتند استفاده میکرده‌اند وحتی از شبه جزیره یونان نیز دانشمندان وپزشکان ونویسندگان و مورخان و هنرمندان باین مرکز علمی بزرگ خاورمیانه روی میآوردند .

از قول هرودوتوس نقل شده که کوروش بزرگ چشم پزشکی از آمازیس فرعون مصر خواست واو یکنفر از کحالان زبردست را بدربار او فرستاد .

نام هیپوناکس شاعر وهکاته مورخ وهراکلیت وسه پزشک معروف یونانی در دربار سه پادشاه هخامنشی درتواریخ مسطور است. این‌سه‌پزشک یونانی‌یکی‌آپولونیدس‌کوسی **Apollonide** پزشك دربار اردشیر اول (۴۶۵–۴۲۴ ق م) ودیگری کتزیاس پزشك دربار داریوش دوم واردشیردوم وسومی پولیکریتی **Polickritus** میباشد . کتزیاس پس ازمراجعت از ایران در سال ۳۹۷ ق م . کتابی در اطراف تاریخ وجغرافیای ایران‌وهند بنام پرسیکا و ایندیکا نوشت‌که مورد استفاده بسیاری از تاریخ‌نویسان بعد ازاو قرارگرفت . کتزیاس کتاب دیگری درپزشکی‌داشته‌بنام **Commentarii Medici** که‌فقط‌نام‌آن‌باقی مانده است واثر دیگری ازآن موجود نیست . پولیکریتی پس از کتزیاس پزشك دربار هخامنشی بوده است .

دیگر ازپزشکان خارجی نام دینن **Dinon** پزشك اردشیر دوم (۳۵۸ – ۴۰۴ ق . م) هم ضبط گردیده است دموسدس **Democédes** اهل کروتون یکی از پزشکان حاذق یونان بود که چون سایر پزشکان ایرانی ومصری مقیم دربار از معالجه پای داریوش بزرگ‌که هنگام پیاده شدن از اسب در شوش آسیب دیده بود درماندند معالجه‌کرد وهم او غده‌ای راکه روی سینه آتس‌سا ملکه پیدا شده‌بودجراحی ومعالجه کرد. دموسدس با توشه‌هائی ازطب ایرانی وهندی وبابلی با تدابیری خودرا ازچنگ‌درباررهانید وبیونان برگشت .

داستان ورود دموسدس را بدربـار داریوش اینطور نوشته اند : که وی ابتدا درخدمت پلیکرات پادشاه ساموس **Samos** بود . پلیکرات در سال ۵۲۲ ق . م برحسب دعوت خشتره پاون (شهربان) لیدیه اری‌تس **Orites** بدانجا میآید وکشته میشود . دموسدس نیز بهمراه سایر اتباع پلیکرات زندانی ونزد شهربان نامبرده میماند . بعداً که داریوش به شهربان نامبرده بدگمان میشود اورا از بین میبرد .

دموسدس نیز همراه سایر اتباع وملازمان ساتراپ لیدی بشوش اعزام میگردد ودر آنجا زندانی میشود . تا پای‌داریوش هنگام پیاده شدن از اسب یا درحین شکار درمیرود وهفت‌شبانه روز رنج میکشد دموسدس را از زندان بیرون آورده وی پای داریوش را معالجه مینماید . از آن پس مورد بخشش وعنایت قرار میگیرد ولی چون مایل بود بمیهن خود بازگر وداریوش اجازه نمیداد تقاضاکردکه چند نفرهمراه او شو تا مانند اسکولاکس‌که بهندوستان رفت وی نیز بیونان ر وفتح یونان را جهت داریوش آسان نماید . داریوش با ا مسافرت موافقت کرد ولی دموسدس در بین راه همراه خودرا اغفال کرد و فرار نمود .

وباز مینویسند که زمان اردشیر اول حدود سال ۰ ق م . بیماری طاعون شدیدی بروز نمود وچون اردشیرتوص بقراط را شنیده بود نامه‌ای باو نوشت واورا بدربار خو ووعده های بسیارداد .

بقراط به نوشته اردشیر توجهی نکرد وپیغام‌داده ب که وظیفه من مداوای هموطنانم میباشد نه پارسیها که دش یونانی‌ها هستند . پادشاه از این جواب درخشم شد و ساکن جزیره کوس **Cos** راکه زادگاه بقراطبودتهدید بمرگ‌کرد اینحال بقراط بایـران نیامد . یك نقاش فرانسوی ب **Girod de Roussy** (۱۷۲۷–۱۸۲۴ م) شکل‌بقراط را کشی که فرستاده اردشیر برای او پول آورده واو آن پول‌را مینماید . (دانشکده پزشکی پاریس) .

پزشکی

سابقه وپیشرفت علم پزشکی درایران باستان از رو مندرجات اوستا بخوبی هویدا است . در فروردین یشت ۲۵ ازحکیمی بنام سئنا نام برده شده که حوزه درسی داشته دانشجویانی بگرد او جمع بوده‌اند . (سئناپور اهورم استو **Saén poure Ahurmstut**) را گرداننده مکتب هگمت (همدان) نوشته‌اند کـه یکصد شاگرد داشته و درمان ومداوای مردم را عهده دار بوده . پلوتارك نو است که او خود این مدرسه را دیده که درآن حکمت نج وطب وجغرافیا تعلیم داده میشد وصدها شاگرد مشغول گرفتن این دانشها بودند .

دراوستا ازیك پزشك ایرانی «تهریتا» که دروندید اورا «بهی‌خواه نوع بشر» خوانده ذکری بمیان آمده‌است او خواص گیاهان و نباتات را میدانسته وبدانوسیله بیمار را مداوا و معالجه مینموده‌است . در همان‌کتاب مذهبی‌بسیار از بیماریها از قبیل تبهای مختلف مخملك ، دمل ، خارش ضعف‌اعصاب ، لرز ، سنگ مثانه، زخم‌وانواع‌دیگری‌ازناخوش نام برده شده‌که دلالت بروجود پزشکان کارآمدی مینماید این دردها را تشخیص ومعالجه مینموده‌اند .

تهریتا **Thrita** همان مقام واهمیت را داشته که ایمهو **Imhotep** وزیر زوسر **Zoser** (حدود ۲۸۸ ق . م) پزش معروف مصری وهمانطور که در مصر باستان این پزشك را پ طب ومبتکر این علم میدانسته‌اند ، تهریتا نیز نزد آریاها

، وهندی همین اهمیت وپایه را داشته است .
یر. وندیداد باب بیستم چنین گفته‌است : «زرتشت از
زدا پرسید که کیست درمیان دانایان و پرهیزکاران و
ـان وپیشوایان که تندرستی دهنده وبرطرف‌کننده جادو
ـآور که بیماری ومرگ و زخم نیزه پران وگرمای تب
ن مردم ببرد ؟

اهورمزدا پاسخ میدهد . ای سپنتمان زرتشت «تهریتا»
ٔ مردم و پرهیزکاران وپیشوایان ، نخستین فردی است
رستی دهنده وباطل کننده جادو و زورآور بیماری و
وزخم نیزه پران و گرمای تب را از تن مردمان دور
. . »

در فقره سوم آمده است . «که تهریتا پزشك برای‌درمان
، کرد واز فلزات درمان برای برابری با درد و مرگ
ام وسوختن وتب وسردرد ولرزه و مرض اژانه « Ajana
، وبیماری اژهوه « Ajahva اختلال دماغ وبدخوئی»
یدگی وبیماری دورکه Dorka اختلال دماغ لاغری
بد وگندیدگی که اهریمن درتن مردم آورد ، بدست
.

مداوای بیماران با شیره نباتات وریشه‌گیاهان وجراحی،
، عمده پزشکی بوده است و طبیب باید در محضر استادان
حکیمان بمرحله آزمایش و امتحان درآید وگواهی‌نامه
واگر سه‌بار مورد آزمایش قرار میگرفت ومردود میشد
همیشه از شغل طبابت محروم میگردید .

دراوستا پزشکان بسه دسته تقسیم میشده ، «آنها که با
روکار داشته یعنی جراحان[1] .آنانیکه با گیاهان‌طبیعی
نباتات‌بیماران را درمان میکردند[2] . سوم پزشکان‌امراض
و عصبی‌که ازراه گفتارهای مذهبی واوراد وروانکاوی
وتلقین‌بیماریهای‌عجیبه‌روحی‌وعصبی رادرمان‌میکردند.
ن نامه دینی برای پزشکان ارزش زیادی قائل گردیده
ـد قابل ملاحظه‌ای تعیین شده است .

ز دو دسته پزشك دیگر یکی « اشوبئی شه زه»[3] پزشك
ـ که مأمور نگاهداری بهداشت وپیشگیری بیماریها بود
ی «اتوبئی شه زو»[4] پزشك قانونی هم صحبت شده‌است.
ـرطب قدیم آریاهای هند وایرانی اهریمن و دیوان را
ملی بروز بیماریها میدانستند وازینجهت باوراد واذکار
میشدند بعدها که بعلل طبیعی امراض پی برده شد از
ـیاهان داروهائی فراهم و به بیمار میخوراندند وچنانچه
ت پیدا میکرد بجراحی وداغ کردن متوسل میشدند .
رای بیماریهای صعب‌العلاج مجلس مشاوره طبی تشکیل
ـه و مزدا پرستان معتقد بودند ، که اهورمزدا میلیونها
ویمند برای تندرستی و درمان بشر آفریده است .
ـراتنه در کتاب تاریخ تمدن در باره وضع علم پزشکی
در زمان هخامنشی مینویسد :

«درزمان اردشیر دوم سازمان منظمی برای پزشکان و جراحان پیدا شد . مزد آنان را قانون مطابق مقام اجتماعی بیماران تعیین‌کرد واین کاری بود که قانون حمورابی نیز پیش ازآن کرده بود . علمای دین را می‌بایستی برایگان معالجه کنند ودرست همانگونه که درمیان ما امروز معمول است طبیبان تازه کار حرفه خودرا با معالجه پیروان ادیان دیگر وبیگانگان آغاز میکردند چه هر طبیبی درآغاز کار خود ناچار بود یك یا دوسال بر روی مهاجران و فقیران آزمایش‌کند . این خود فرمان پروردگار بود :

«ای آفریدگار جهان ای قدوس اگر بنده‌ای ازبندگان خدا بخواهد بفن درمان کردن بپردازد درآغازکار مهارت خودرا درباره چه کسان باید بثبوت برساند ؟

درباره بندگان اهورمزدا (مزدیسنا) یا بندگان دیوان (دیویسنا) ؟ اهورمزدا درجواب چنین گفت که باید مهارت خود درباره بندگان دیوان بیازماید نه در باره بندگان خدا اگر بانشتر خود بنده‌ای از بندگان دیوان را علاج کرد وآن بنده مرد وسپس بانشتر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد وپس از آن بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد وآن بنده مرد آن طبیب ناشایسته‌ای است وهرگز نباید بمعالجه بندگان خدا بپردازد . . . . اگر با نشتر خود بنده‌ای از بندگان دیوان را علاج کرد وآن بنده شفا یافت و آنگاه با نشتر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و سپس با نشتر خود بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت برای همیشه طبیب شایسته ای است و اگر بخواهد میتواند بندگان خدا را درمان کند وبا نشتر خود آنان را از بیماریهای خود شفا بخشد»[5] .

درشاهنامه ازجراحی پهلو سزاره[6] رودابه مادر رستم و بیرون کشیدن رستم از شکم او دارد که مخصوصاً بیهوشی وجراحی پهلو جالب وشایان توجه است .

---

۱ – کرتوبئی‌شه‌زو یعنی کارد پزشك .
۲ – اروروبئی‌شه‌زو یعنی دهنده داروهای‌گیاهی .
۳ – مانتره بئی‌شه‌زو یعنی روان پزشك .
٤ – بئی‌شه‌زو واژه اوستائی بمعنی پزشك میباشد .
٥ – صفحه ٥٥٣ جلد اول شرق‌زمین یاگهواره تمدن .
٦ – علت نامگذاری این عمل به «سزاره» ازآنجهت‌است که اگوست «سزار» امپراطور روم باین‌ترتیب بدنیا آمد یعنی مادرش مرد واگوست درشکم او بود . پهلوی او را دریدند و اگوست را بیرون آوردند . این عمل درلاتین یعنی «پاره شده ازآن» ازآنرو نام نوزاد سزار «قیصر» شد واو پیوسته فخرمیکردکه ازمجرای طبیعی زنان بیرون نیامده است. حضرت عیسی درزمان همین امپراطور بدنیا آمده است .

بیامد یکی مؤبد چیره دست

مرآن ماه رخ را بمی کرد مست

بکافید بیرنج پهلوی مـاه

بتابید مر بچه را سر ز راه

چنان بی گزندش برون آورید

که کس درجهان آن شگفتی ندید.

تأکید وتوصیه‌ای که دراوستا نسبت به نگاهداری ومعالجه وتکثیر حیوانات سودمند در آئین مزدا پرستی شده وسیله پـرورش دام‌پزشك گردید تا حیوانات اهلی و سودمند را چنانچه بیمار شوند درمان نمایند . برای دام‌پزشك دستمزدی فراخور ارزش وسودمندی حیوان مورد معالجه تعیین گردیده است .

کتابخانه‌ها و سالنامه‌ها :

از کتابخانه های معروف عهد هخامنشی که نامی ازآن درتواریخ مسطوراست یکی کتابخانه دژنبشت یا گنج نبشته‌ها درتخت جمشید و دیگر گنج شیپیکان یا شیزیکان در جوار آتشکده آذرگشنسب Adhur Gushnaspe درآذربایجان میباشد واز اگره محلی در هگمتانه نیز اسمی برده شده که کتابها واسناد ودفاتر شاهی درآنجا مضبوط بوده است دانشکده پزشکی سائیس نیز کتابخانه معتبری داشته است که در کتیبه روی مجسمه اوجاهورسن که قبلاً نقل شد منعکس گردیده است . دژنبشت تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی دوازده هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب عهد هخامنشی بوده است که بهمراه آتش سوزی تخت جمشید یکسر بسوخت و نابود گردید .

استاد فقید پرفسور هنینگ در مقدمه کتاب «مجموعه کتیبه های ایرانـی Corpus inscriptionum iranicarum London 1957. درباره کتیبه پهلوی اطراف بنای مکعب‌سنگی درنقش رستم معروف بکتیبه زرتشت در تفسیر کلمه «بن‌خانك» کەدر کتیبه کرتیر یادشده چنین اظهارنظر میکندکه«. . . . اکنون ما متوجه کلمه «بن‌خانك» یا «خانه بنیادی» میشویم وبنابراین ممکن است چنین حدس زده شود کـه بنای مزبور برای نگاهداری منشورها وفرمانها ومدارك پرستشگاه نه‌تنها مدارکی که کرتیر علاقه‌مند بذکر آنها بوده ، وشاید برای نگاهداری نسخ اصلی اوستا بکارمیرفته است. دراینجاممکن است خاطرنشان گردد که کوه نقش رستم دراول دارای نام نبشت (کوه کتیبه‌ها) بود زیرا کتاب اوستا درآنجا نگاهداری میشده (فارس‌نامه ابن‌بلخی) و نیز اصطلاح پهلوی «دژنبشت» «دژ کتیبه‌ها» ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده .....»

دراین اظهارنظر حدس پرفسور هنینگ که کعبه زرتشت باید همان «دژنبشت» موصوف فارس‌نامه ابن‌البلخی و دیگر تاریخ‌نویسان قدیم باشد محتاج تعمق وبررسی بیشتری است . احتمال‌قوی‌میرودکه دژنبشت جائی درخود تخت‌جمشیدیاجوار کاخ شاهنشاهی هخامنشی بوده‌است .

نوشته ابن‌البلخی که محل شاهد پرفسور هنینگ قرار گرفته چنین است :

«چون زرتشت بیامد وشتاسف اورا ابتدا قبول نکرد وبعدازآن اورا قبول کرد وکتاب زندآورده بود بحکمت وبر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زروشتاسب آنرا قبول کرد وباصطخر پارس کوهی‌است کوه نفشت‌گویند که همه‌کنده‌گریها ازسنگ خاراکرده وآثار عجیب اندرآن بود واین‌کتاب زند وپازند آنجانهاده بود»[۷] .

تنسر هیربدان هیربد زمان اردشیر بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی ضمن نامه خود به جسنفشاه پادشاه طبرستان باین عبارت: «میدانی‌که اسکندر کتاب دین ما دوازده‌هزارپوست‌گاوباستخر بسوخت» مقصودش از استخر دراین‌جا همان تخت جمشیدبوده است. درارداویرافنامه درباره کتابخانه وبرگهای اوستا مطالبی است بدینمضمون : «زند اوستا که برروی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود دراستخر پاپکان بود دردفترخانه ، اهریمن پتیاره شوم ، اسکندر بدکنش را برآن داشت‌که آنرا بسوزاند» دردینکرد این کتابخانه اینطور یاد شده‌است: «دارای دارایان همه اوستا وزند را چنانکه زرتشت از هرمز پذیرفته بود نوشته ودو پچم (نسخه) یکی بگنج شایگن (مقصود شسپیکان است) ویکی به دژنبشت فرمود نگهداشتن . . .»

با توجه بمطالب بالا ومندرجات سایر تاریخ نویسان تصورمیرود که بنا بسنت قدیم ملل مشرق وایران‌که کتابخانه‌ها و سالنامه‌ها درجوار کاخهای شاهی یا پرستشگاهها و یا آتشکده‌های مهم وبزرگ مضبوط بوده ، دژنبشت هم درجوار تخت‌جمشیدبود که همراه آتش‌سوزی سال (۳۳۱ ق . م .) یکسر بسوخت ونابود گردید وربطی بکعبه زرتشت ندارد . زیرا مدرك وقرینه‌ای در دست نیست که نقش رستم هم چون تخت جمشید در حمله مقدونیها سوخته باشد بویژه آنکه کعبه زرتشت بنائی است باسقف سنگی ومرتفع که هرچند هم در پیرامون آن فرضاً آتش‌سوزی شده باشد ، بخود آن بنا واطاق کوچکش که برفراز برج سنگی ویکدرب سنگی قطور آنرا کاملاً مسدود میساخته ، سرایت نمیتوانسته است ، بنماید . مگرآنکه مخصوصاً درآنرا گشوده وآتش بدرون اطاق افکنده باشند تا محتویات آن بسوزد وخود نقر کتیبه در زمان شاپور اول ساسانی بربدنه خارجی کعبه زرتشت دلیل مصونیت آن از آتش‌سوزی بود

---

۷ - صفحات ۴۰ و ۵۰ فارس‌نامه ابن‌البلخی باهتمام لیسترنج Lestrange ونیکلسون Nicholson چاپ‌کمبریج ۱۹۲۱ .

را اگر پیرامون آن آتش سوزی شده واین بنا دروسط آتش
ار میگرفت ، سنگهای آهکی آن دراثر شعله و لهیب آتش
ت گردیده و مستعد کندن کتیبه نمی‌بود .

همانطور که بسیاری از سنگهای تخت جمشید در اثر
ش‌سوزی سوخته و سست گردیده است ، نویسنده همین‌مطلب
درسالی که کتاب نامبرده چاپ و منتشر گردید ضمن‌مقاله‌ای
مجله دانشکده ادبیات شیراز مشروحاً متذکر گردیدم ونزد
ید پرفسور هنینگ هم فرستاده شد .

پرفسور هنینگ از استادان مسلم وبزرگ و کم‌نظیر
طوط قدیمه مشرق زمین مخصوصاً ایران بود که در سال
۱۹ رخت ازجهان بربست وتألیفات ورسالات زیادی درباره
ط های دنیای کهن دارد که به اغلب ازآنها در شماره مرداد
۴۷ مجله راهنمای کتاب صفحه ۲۱۲ اشاره گردیده است .

از دفاتر شاهی وسالنامه های مدون و مضبوط که مورد
فاده دانشمندان و تاریخ نویسان زمان قدیم قرار گرفته
ار در گفته های مورخان یادداشت شده است . هرودوت
درك زمان این شاهنشاهی را کرده از دفاتر شاهی صحبت
ماید وکتزیاس پزشك ومورخ یونانی زمانیکه در دربار
یوش دوم واردشیر دوم بوده است بهره‌های فراوان علمی
ریخی از این مخازن برده است . پلوتارك ضمن توصیف
گ خشایارشا با یونانیها نوشته است «شاه بر تخت زرین
ر گرفته بود ودراطرافش چند نویسنده برای ثبت وقایع
گ ایستاده بودند» دیودورسیسیلی هم از سالنامه ها ذکری
ده است .

درکتاب استرباب ششم آیه ۱ تحت این مضمون «درآن
خواب‌ازپادشاه‌برفت‌وامرفرمود که کتاب تذکره‌تواریخ‌وایام
بیاورندتاآنرا درحضورشاه بخوانند . . .» وهمچنین‌درفصل
همین کتاب وباب‌چهارم کتاب عزرا (آیات ۱۴-۱۵-۱۶-)
ره صریحی بروجود سالنامه‌ها ودفاتر شاهی است بطوریکه
وف است در سال ۴۵۸ پیش ازمیلاد یکی ازروحانیون یهود
را) دراورشلیم از طرف خشایارشا مأمور گردید که کلیه
نین حضرت موسی‌را جمع‌آوری وبرای قوم یهود دردسترس
ا قرار دهد .

درباب چهارم از کتاب عزرا آمده : که چون دشمنان
اسرائیل ضمن نامه‌ای که به آرتخشته (اردشیر) نوشتند
تند پس چون ما نمك خانه پادشاه را میخوریم مارا نشاید
ضرپادشاه را به بینیم لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع‌دهیم
درکتاب تواریخ پدرانت تفتیش کرده شود و از کتاب
ریخ دریافت نموده بفهمی که این شهر شهر فتنه‌انگیز
. . . . اردشیر درجواب نوشت مکتوبی کـه نزد ما
تادید درحضور من واضح خوانده شد وفرمانی ازمن صادر
ت و تفحص کرده دریافتندکه این شهر ازقدیم با پادشاهان
.مردم

مقاومت مینمود . . . .» ودرباب ششم و پنجم از همین کتاب
معلوم میشود که در عهد داریوش محل نگاهداری این سالنامه‌ها
وتواریخ دربابل و ماد (هگمتانه) بوده است . طومار و فرمان
کوروش راجع بآزادی یهود در ماد بوده است .

درباب دهم از کتاب استر نوشته شده «اخشورش پادشاه
بر زمینها و جزایر دریا خراجگذار و جمیع اعمال قوت و
توانائی او وتفصیل عظمت مردخا که چگونه پادشاه او را
معظم ساخت آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس
مکتوب نیست . . . .»

درباره سرنوشت این کتابخانه‌ها وسالنامه‌ها ودفاتر که
بدست مهاجمین مقدونی نابود گردید ، تاریخ‌نویسان بکرات
نوشته‌اند دراینجا به قسمتی از نوشته دو مورخ اکتفا مینماید :

ابن‌الندیم به نقل از کتاب نهمطان تألیف ابی‌سهل‌بن
نوبخت مینویسد : «پس از اینکه اسکندر بر فارس و کاخ
داریوش دست یافت گنجینه‌های دانش آنراکه برسنگها ولوحها
وپوست گاو از دانشهای گوناگون طبیعی پزشکی و هیئت
نوشته شده بود فرمان داد تا بزبانهای قبطی و یونانی برگردانند
وآنهارا بمصر فرستاد تا درکتابخانه اسکندریه نگاهداری‌شوند
بسیاری از این کتابهارا نابود ساخت وازآنجمله کتاب«کشتج»
گشتك بود که درآتش انداخت وسوخت . آنچه را از علم‌نجوم
وطب و علم‌النفس میخواست از آنها برگرفت وباردیگر چیزها
از علوم واموال وگنجینه ودانشمندان تصاحب کرد وبمصر
فرستاد» حمزه اصفهانی میگوید : «من بتاریخ اشکانیان که
پیش از ساسانیان بودند چندان توجه ندارم زیرا مشکلات آن
بسیار وحوادثی که آن تاریخ را درهم وبرهم نموده ، بیشمار
است . زیرا هنگامی که اسکندر شهر بابل را گشود برمردم
آن سامان حسد برد که چرا بایستی علوم و آداب آنها فزون‌تر
وبهتر ازسایرمردم باشد بدین‌سبب کتابها ونامه‌ها را طعمه آتش
نمود . سپس مؤبدان ودانشمندان وعلماء وفلاسفه‌را بخاك‌وخون
کشید تا آنچه را که دانند بیادگار نگذارند . هیچیك از آن
گروه از مرگ نجست . این اقدام پس از ترجمه و نقل علوم
بزبان یونانی بود.»

ابومعشر بلخی هم درکتاب «الزیجات» مطالبی دارد که
ابن‌الندیم ازاو نقل کرده ومشروحاً توضیح میدهدکه ایرانیان
باستان چه اهتمام وکوشش در راه حفظ وصیانت دانشها داشته
وبرای محفوظ نگاهداشتن آنها جاهای محکم و متناسبی را
انتخاب کرده وآنگاه کتابها را که روی پوست درخت‌خدنگ
«توز» نوشته شده بود در آن دژ مضبوط میداشتند . این مورخ
سپس از کهن دژ جی حوالی شهر اصفهان که یکی ازآن‌دژهای
کتاب بود توضیح میدهد .

پولینوس مورخ سده اول میلادی نوشته است کـه
«هرمیپوس» یونانی برای شرح و تفسیر عقاید زرتشت از

کتاب او که در بیست مجلد و حاوی صدهزار شعر بود ستفاده کرد.

نجوم و هیئت :

ترتیب سال خورشیدی و تقسیم آن بدوازده ماه وسی‌روز ونامگذاری آنها وکوشش در نگاهداری تاریخ وقایع از یك اطلاعات عمیق نجومی و توسعه علم هیئت حکایت مینماید. در اوستا به کرویت زمین اشاره‌ای شده است. صفت (سکارنا Skarena) بمعنی‌گرد یاواژه «سپهری Sepehri» برای‌زمین بکار رفته و معتقد بودند که دورادور زمین سپهر یا ویو Vayu (همان آتمسفر) وسپس آسمان دربالا و ماوراء آسمان روشنائی بی‌پایان (انیرارتچا) قرارگرفته است[8].

داریوش ودیگر شاهان هخامنشی همانطور که برای پیشرفت علم پزشکی و حکمت و علوم طبیعی تشویق مینمودند متوجه پیشرفت علم هیئت وبررسیهای نجومی نیز بودند. نام دونفر از منجمان بزرگ و معروف کلدانی که بتشویق او و جانشینانش در این راه مجاهدات فراوانی مصروف داشتند، یکـی نبوریمنو Nabu rimmannu (بیونانی نبوریمانوس) پسر بالاتو Balatu در سال ۴۹۱ ق م و دیگـری کیدینو Kidinnus (بیونانی کیدناس) بسال ۳۷۹ ق م و یونانیها بخوبی هردوی این منجم عالیقدر را میشناسند[9]. نبوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود حرکات ماه و خورشید وزمان نسبی روز و هفته و ماه و سال و خسوف وکسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و۱۵ دقیقه و۴۱ ثانیه است تعیین و جدول‌بندی‌کرده بود. حساب او بقدری دقیق وجالب است که با حساب نجوم امروز پس از اختراع تلسکوپ وآلات ووسائل مجهزنجومی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه بیشتر تفاوت نداشت متون Meton (۴۳۲ ق م) برای تهیه تقویم خود از تحقیقات نبوریمنو استفاده نمود.

کیدینو تغییر تدریجی درانحنای زمین را کشف کرد وی بیادداشت های ۳۶۰ سال قمری که منظماً نگاهداری شده بود دسترس‌داشت‌ویك‌سلسله جداول‌محقق‌نجومی‌صحیحی تهیه‌کرده بود که ملاك عمده منجمین زمان و منجمین یونانی گردید.

دیوژن‌لائرتیوس Diogenes Lapértios از قول ارسطو نقل کرده که یکی از مؤبدان ایرانی درستاره‌شناسی استاد بود واز راه شام به یونان سفر کرد و با سقراط مباحثه نمود و وی پیشگوئی کرد که سقراط بمرگ دهشتناکی خواهد مرد و همچنین پیشگوئی مغان ایرانی ولادت حضرت مسیح را برطبق شرح باب دوم انجیل متی که آنها ستاره اورا تشخیص داده وبراهنمائی آن تا زادگاه آن حضرت رفتند، نمودار پیشینه درخشان وپیشرو علم نجوم زمان هخامنشی وقبل و بعد ازآن میباشد که قرنها بعد هم رو بگسترش و پیشرفت‌بوده‌است.

سه نفر مغی که از مشرق زمین «از سابه Saba که شاید ساوه باشد» برحسب اطلاعات و قواعد نجومی وازروی سطور حرکات ستارگان بزادگاه حضرت عیسی رفتند بنامهای Belshasar, Caspar, Melchior گردیده است.

---

۸ - سیرتمدن وتربیت درایران هخامنشی تألیف دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه - تهران صفحه ۳۳۰.

۹ - تاریخ علم تألیف ژرژ سارتن.

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۷)

چگونه از فساد چوب جلوگیری کنیم؟ روش‌های قالب‌گیری

فساد وپوسیدگی چوب (Pourriture Séche — Dry Rot)

هوای مرطوب وراکد برای رشد ونمو تعدادی ازقارچها بهترین شرایط بشمارمیآیند ، این قارچها می‌توانند اشیاء چوبی‌را خورده وکاملا فاسد ومضمحل نمایند بطوریکه چوب بصورت گردی مانند خاك اره جلوه‌گر شود – قارچ بسرعت تکثیر می‌یابد وتنها راه مبارزه با آن دورانداختن قطعات‌آلوده شده بقارچ میباشد ! زیرا فقط معالجاتی مؤثرومفیدند‌که عملی‌کردنشان درمحیط خارج ازآزمایشگاه امکان‌پذیر نمیباشد وفقط ازعهدهٔ‌کارشناسان برمیآید بنابراین ذکر این روشها دراین مقالات بدون فایده خواهد بود وبهترین راه برای محافظت اشیاءآلوده نشده سالم – دورانداختن واز بین بردن قسمتهای آلوده شده میباشد – معمولاً تیرها والوارهای چوبی که برای مفروش‌کردن کف یا سقف اطاق بکار میروند دچار این عارضه میشوند واگر با نوك چاقوئی سر الوار مشکوکی را درمجاورت دیوار بخراشند مشاهده گرد نرمی شبیه خاك اره دلیل بارزی است برآلوده بودن الوار مورد آزمایش واگر پیشرفت قارچ بمرحله‌ای رسیده باشد که انگلهای قهوه‌ای مایل بقرمز نیز دراین آزمایش بچشم برسد معالجه قطعات آلوده شده تقریباً غیر مقدور میگردد .

تأخیر درمعالجه سبب دشوارشدن کار میشود وبهترین راه عملی برای شروع‌کار تأمین جریان هوا است تا شرایط محیط برای رشد و تکثیر قارچ نامساعد شود و اگر سوزانیدن یا دورانداختن قسمتهای آلوده شده مقدور نباشد ، باید بکمك داروی حشره‌کش مناسبی تمام قطعات مشکوك را سمپاشی نمایند .

درمورد اشیاء موزه‌ها‌که دورانداختن و سوزانیدن آنها امکان‌پذیر نمیباشد ممکنست بعداز معالجات مقدماتی مذکور دربالا – آنها را در پارافین مذاب فروبرده وسپس تمیز نمایند ، این‌عمل نه‌تنها نسل‌حشره را ازبین‌میبرد بلکه سبب تقویت شیئی‌چوبی نیز میگردد (برای پی‌بردن بروش صحیح کاروسائل لازم مراجعه شود بکتاب «نگاهداری‌ومرمت اشیاء باستانی وآثار هنری» از انتشارات ادارهٔ‌کل باستانشناسی) .

فلدسپات (Feldspath — Feldspar) ترکیبات سیلیکاتی‌هستند‌که قسمت‌اعظم سنگهای آتشفشانی وصخره‌های زمین را تشکیل میدهند – فلدسپات در اثر عوامل جوّی بتدریج تجزیه شده و خاك‌چینی و کائولن (Kaolin) از آن بدست میآید – این مواد را برای تهیه چینی بکار میبرند .

فلدسپات خالص بیرنگ است ولی بسبب وجود ناخالصی‌ها غالباً بصورت رنگین نیز یافت میشود واقسام رنگین آن باسامی مختلف نامیده میشوند مانند (Amazon) که سنگ‌کدری است برنگ سبزکمرنگ‌که درمصر باستانی مورد مصرف زیاد داشت و (Aventurine) برنگ طلائی وجلای خاص – سختی‌آن شش میباشد (مراجعه شود بشماره‌های قبل درجه سختی اجسام – جدول‌بندی Moh) .

مراحل مختلف تهیه قالب ازسر یك مجسمه

فیکساتورها (Fixateurs — Fixatives) بموادی اطلاق میشود که برای محافظت نقاشیهائیکه با زغال یاگچ‌رنگی یا مداد رنگی تهیه شده‌اند بکار میرود تا از سائیده‌شدن آنها جلوگیری گردد – انواع گوناگون فیکساتور وجود داردکه نوع معمولی‌آن از انحلال یك‌نوع رزین مانند ماستیك یا کوپال (مراجعه شود برزین‌ها درشماره‌های‌قبل) درالکل بنسبت دو درصد بدست میآید – این محلول الکلی را بکمك دستگاهی شبیه دستگاههای سمپاشی یا عطرپاش بروی نقوش موردنظر می‌پاشند.

قالبگیری (Moulage — Casting) به فنّی اطلاق میشودکه از راه تهیه قالب ازشیئی یا نمونهٔ موردنظر وپرکردن قالب با ماده مایعی‌که بتدریج سخت وجامد میشود کپیه‌ها وبعبارت دیگر نسخه‌های بدلی بشکل دلخواه بدست میآورند.

گچ وبرنز (Bronze) دو ماده‌ای هستند که برای منظور بالا زیاد بکار میروند – خمیرگچ پس‌از مدتی‌که درقالب بماند سفت شده و باصطلاح خودش را میگیرد وبرنز مذاب (مراجعه شود بشماره‌های قبل) نیز پس‌از اینکه درقالب ریخته شد بآسانی سرد شده وبشکل‌قالب در میآید.

البته توضیح تمام جزئیات مربوط بقالبگیری دراین مختصر امکان‌پذیر نیست وفقط بذکرنکاتی اکتفا میشودکه مورد نیاز مرمت‌کنندگان اشیاء عتیقه وآثارهنری میباشد.

اصولاً سه روش‌کلی در قالبگیری متداول میباشد:

۱ – قالبگیری بروش (Waste — Moulding) برای مواردی که فقط بدست‌آوردن یك‌کپیه موردنظر میباشد.

۲ – قالبگیری بروش (Piece-Moulding) برای مواردی‌که بخواهند تعداد کمی کپیه بطریقی تهیه‌کنندکه تمام جزئیات مدل اصلی درکپیه‌ها نمایان ومنعکس باشند .

۳ – قالبگیری بروش (Gelatine — Moulding) دراین طریقه تحصیل تعداد زیادی نمونه بدلی.بر(ریزه‌کاری) مقدم است وبعبارت دیگر دراین روش‌کمیّت برکیفیت غلبه دارد .

برای روشن‌شدن موضوع فرض‌کنیم منظور تهیه قالبی است از سرمجسمه‌کوچکی از خاك رس (Terre Glaise — Clay) یا از گچ (Plâtre à mouler — Plaster of Paris)

در روش اول – ابتدا نواری از خاك رس بعرض تقریبی سه سانتیمتر تهیه‌کرده وآنرا دور سرمجسمه بقسمی قرار میدهندکه‌کاملاً از پشت‌گوشهایش عبور نماید ، این‌عمل را بدین‌سبب انجام میدهندکه ضخامت قسمت خلفی قالب‌کمتر از ضخامت قسمت قدامی‌گردد ، سپس مقداری گچ را باآب مخلوط‌کرده ومادهٔ رنگینی بدان میفزایند تا خمیر نسبتاً روانی بدست آید (شبیه خمیر دندان یا کرم صورت) صورت مجسمه مورد نظر را با دقت کافی وبوسیله انگشتان دست بخمیرمزبور می‌آلایند ، برای این‌منظور از بالاترین قسمت مدل شروع‌کرده وطوری عمل‌میکنند که خمیر بتمام شکافها ودرزها نفوذ نماید وضخامت‌آن بیك سانتیمتر بالغ‌گردد ، سطح زبرگچ را نباید کاملاً صاف وپرداخت نمایند تا لایه‌های بعدی در اثر زبری بآسانی برآن بچسبد همینکه لایه گچ رنگین کاملاً خشك شد باستثنای حاشیه‌ای درحدود یك تا یك سانتیمترونیم را بوازلین یا صابون نرم یا روغن آغشته مینمایند (مقدار روغن نباید هرگز از میزان مورد لزوم تجاوز نماید) – سپس درظرف دیگری خمیری ازگچ تهیه میکنندکه غلیظتر وسفت‌تر از خمیر پیشین باشد وآنرا متناسب با ابعاد مدل بضخامت یك‌ونیم تا سه سانتیمتر روی لایه قبلی میکشند ، برای تهیه قالبهائی با ابعاد بزرگ بهتراست میله‌های آهنی متعددی را درخمیر مزبور فرو نمایند تا استحکام قالب افزایش یابد .

هنگامیکه لایه دوم (گچ غیررنگی) کاملاً خشك شد دیواره‌ها وقطعات خاك رسی را تهی میکنند ونوارهای باریکی درقسمت انتهائی‌که باید بقسمت خلفی قالب متصل شود بوجود میآورند بالاخره لبه‌های قالب را بوسیله برسی بروغن یا صابون نرم (مراجعه شود بانواع صابون درشماره‌های پیشین) آغشته مینمایند تا از چسبندگی آنها جلوگیری شود . بدین‌ترتیب قسمت قدامی قالب موردنظر آماده شده است وقسمت خلفی آنرا نیز بطریقی‌که برای قسمت قدامی ذکر گردید فراهم میآورند .

هنگامیکه دونیمه قالب بدین‌ترتیب آماده وکاملاً خشك‌گردید ، اسکنه لبه‌پهنی را مانند اهرمی میان آنها فروبرده وبآرامی حرکت میدهند وبا چکش چوبی‌کوچکی ضربات ملایمی بر دسته اسکنه وارد میکنند (هرگز نباید اصرار داشت‌که با یك ضربه اسکنه قالب جدا شود زیرا این‌عمل سبب شکستن قالب میگردد) لبه اسکنه‌را باید باحوصله تمام درتمام طول شکاف تغییرمکان داده وبا ضرباتی‌که بدان وارد میسازند عمل برداشتن قالب را آسان نمایند واگر درنقطه‌ای آثار شکست درقالب ظاهر وهویدا شود باید بلافاصله اسکنه را ازآن نقطه برداشته واز محل دیگری در امتداد شکاف عمل را ادامه دهند ، چون نیمه خلفی نازکتر از قسمت قدامی است لذا زودتر از نیمه قدامی ازمدل جدا میشود – خاك رس قسمت داخلی نیمه قدامی را بوسیله چاقو یا مفتول مناسبی بخوبی پاك‌کرده واز مدل جدا مینمایند .

پس‌ازجداشدن هردونیمه قالب مدل باقیمانده خاك رس را بدقت پاك‌کرده وبوسیله برس وآب وصابون آنها را تمیزکرده وپس‌از آغشتن سطح داخلی‌قالب بصابون‌نرم دونیمه را بیکدیگر جفت‌کرده وبا نخ محکم می‌بندند .

مخلوط دیگری ازگچ بغلظت اولین مخلوط ولی بدون افزودن ماده رنگین تهیه‌کرده ومقداری از آنرا داخل قالب ریخته وپس‌از حرکت‌دادن تخلیه میکنند واین‌عمل را آنقدر تکرار مینمایند تا مخلوط‌گچ شروع بسفت شدن بنماید (باصطلاح عامیانه خودش را بگیرد) اگر لایه گچی‌که باین‌ترتیب در داخل قالب بتدریج رسوب میکند نازك باشد ، مخلوط تازه‌ای ازگچ
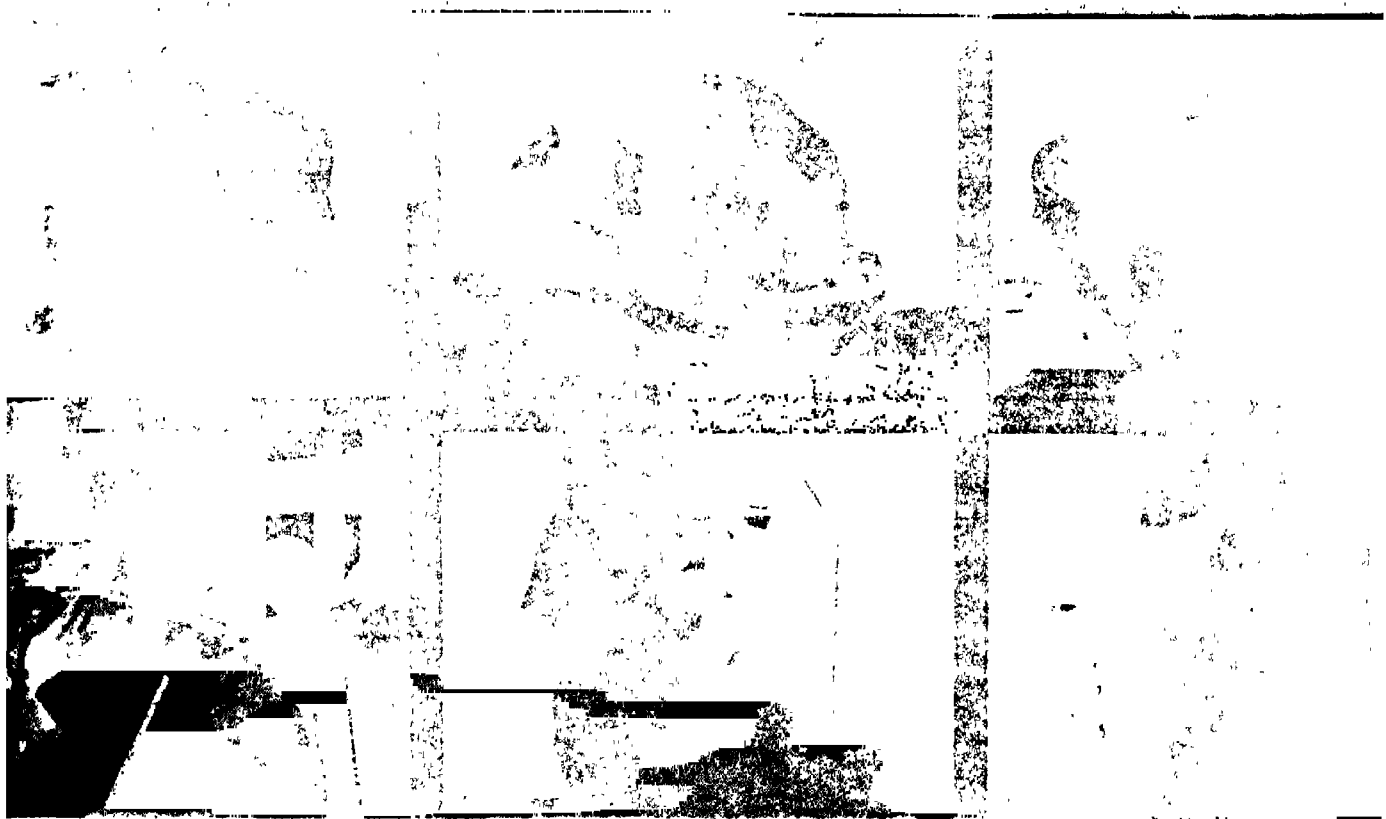
مراحل مختلف تهیه قالب ازیك مجسمه برنزی

با غلظت بیشتر تهیه کرده وعمل مذکور دربالارا بامخلوط جدید آنقدر تکرار مینمایندکه ضخامت لایه راسب شده بحد دلخواه برسد بهتراست دراینصورت مخلوط غلیظ را باانگشت بنقاط موردنظر کشیده سپس قطعه‌کرباسی را در مخلوط گچ فروبرده ونقاط ضعیف وموردنظر را باآن ترمیم و تقویت نمایند (مانند ناحیه کردن) باین ترتیب آخرین مرحله قالبگیری (گچ‌ریزی) خاتمه می‌پذیرد — مدتی صبر میکنند تاگچ سفت‌شده ودرضمن انبساط حجمی‌که پیدا میکند خودش را کاملاً بگیرد وچه‌بسا دراثر ازدیاد حجم قالب را نیز بترکاند.

برای برداشتن قالب ، ابتدا نخ دور آنرا باز کرده و بکمك اسکنه وچکش چوبی از یکی از شکافها یا ترکهای‌کوچکی‌که در سطح خارجی قالب بچشم میخورد شروع بکارکرده وبدواً ببرداشتن قطعات‌کوچکی از قالب قناعت میکنند (برای این‌منظور اسکنه چوبی بکارمیبرند که درازای لبهٔ آن درحدود یك تا یك‌ونیم سانتیمتر باشد وبرای برداشتن گچ نواحی وقسمتهای دشوارتربهتراست اسکنه چوبی‌دیگری‌که لبهٔآن درحدود نیم‌سانتیمترطول داشته باشد بکاربرند) .

اگر شکاف بتدریج گسترش یابد بکار ادامه میدهند وقطعاتی از قالب را که روی طبقه رنگین قرارگرفته‌اند کم‌کم جدا میکنند تا فقط طبقه رنگین باقی بماند (این‌طبقه که میان جدار سطحی‌قالب وکپیه تهیه شده قرارگرفته است مانع از انتقال ضربات مستقیم چکش به‌کپیهٔ درونی میشود) اگر چنانچه قبلاً ذکرشد سطح درونی لایه رنگین بخوبی بصابون نرم آغشته شده باشد بآسانی وحتی بوسیله ناخنهای دست ازکپیه جدا میشود ، البته بهتر است برای جداکردن آن از تیغه چاقوی مناسبی استفاده شود .

البته درهرقالب قسمتهای معینی یافت میشودکه کارکردن باآنها دشوارتر از سایرنواحی

ـ مثلاً هنگام قالبگیری از سر انسان سوراخهای بینی (منخرین) بشکل دو برجستگی درقسمت
می وداخلی قالب ظاهرمیشوندکه برداشتن آنها مستلزم دقت بیشتری است .

اگر بجای شکستن‌قالب ترتیبی اتخاذ شودکه قالب بصورتی سالم وصحیح وبشکل مدل
ت آید میتوان تعداد زیادی‌کپیه ازمدل موردنظر تهه نمود .

درحالت دوم و بعبارت دیگر برای تهیه (Piece — Mould) وجود طبقه رنگین
ـ ضروری است لیکن ضخامت خود قالب باید بمراتب بیشتر ازحالت پیشین باشد ودر این‌حالت
ـاست مدل را بچند ناحیه فرضی تقسیم‌کرده و پس‌از تهیه قالب از هرناحیه - قسمتهای تهیه
ـ را بیکدیگر الصاق نمایند معمولاً برای تهیه قالبی از نوع مزبور از سر یك مجسمه سعی
ـنند قالب فقط دارای دوقسمت خلفی وقدامی باشد تا الصاق آنها بیکدیگر آسان‌گردد - تهیه
نوع قالب از انواع دیگر بمراتب دشوارتر است وکسانی موفق بتهیه این قبیل قالبها میشوند
مدتی ممارست‌کرده وضمن‌کار تجارب لازم را اندوخته باشند .

ـ قالبی ازنوع (Gelatine — Mould) چندان دشوارنیست زیرا شباهت کپیه‌ها دراین‌قالبها
ـ حالت‌قبلی‌نیست‌بهمین‌جهت تهیه‌قالبهائی‌ازاین‌نوع‌آسانتر از تهیه‌قالبهای (Piece — Mould)
ـشد و چون خاصیت ارتجاعی (Elasticité) درموادی‌که درتهیه این قالبها بکار میروند
ـتین) بیشتر از خاصیت ارتجاعی‌گچ میباشد لذا گاهی قالبهائی‌که بااین روش تهیه میشوند
ـشکل پیدا میکنند با وجود این چون تهیه قالبهای مزبور آسان وساده است لذا وسیله بسیار
ـی برای تهیه تعداد زیادی‌کپیه از یك مدل بشمار میآید .

روش‌کار بدین‌ترتیب است : ابتدا لایه‌ای از خمیر خاك‌رس برروی مدل میگسترند ،
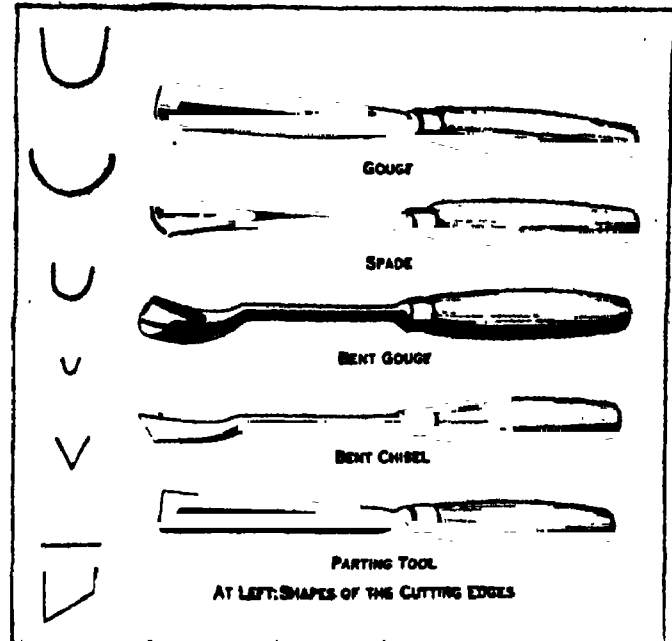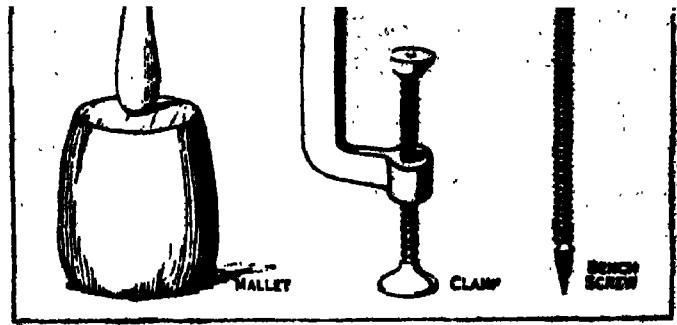
ابزار ووسایل گوناگونی که برای تهیه قالب وهم‌چنین درمجسمه سازی بکار می‌روند

ضخامت این لایه در همه‌جا یکسان است مگر در حاشیه‌ها (مانندگردن) یا امتدادهائی‌که باید قالب تقسیم‌گردد (دراین نواحی ضخامت لایه را نسبت بسایر نواحی افزایش میدهند) – چنانچه قبلاً نیز بیان شد نواری از خمیر رسی بر امتدادی‌که باید قالب تقسیم شود می‌چسبانند سپس قالب دیگری مانند حالات پیشین براین قالب خاك رس میکشند و پس‌از اینکه قالب اخیر خشك شد ، خاك رس را تخلیه میکنند ودرون قالب تهیه‌شده را تمیز وپاك می‌نمایند – فضای ایجاد شده میان مدل وقالب را بعداً با ژلاتین (مراجعه شود بشماره‌های قبلی) پر خواهندکرد – سپس چند سوراخ در جدار قالب ایجاد می‌نمایند یکی‌از این سوراخها باید درقسمت فوقانی قالب درنظر گرفته شود تا بتوان ژلاتین را ازآن وارد قالب نمایند – سطح درونی قالب را با قطعات‌کوچك کاغذ سمباده (مراجعه شود بسمباده درشماره‌های‌پیشین) می‌سایند وبه ورنی (Shellac Varnish) می‌آلایند سپس مقداری روغن بفضای میان قالب ومدل ریخته وپس‌از حرکت دادن خالی میکنند تا ژلاتین بدانها نچسبد ، بالاخره قسمت قدامی قالب را درمحل خود قرار داده وپس‌از اینکه جدارها وقسمت تحتانی آنرا با خاك‌رس مسدودکردند از سوراخی‌که درقسمت فوقانی قالب ایجاد کرده‌اند ژلاتین مایع را بتدریج وارد آن مینمایند – هنگامیکه سطح آزاد ژلاتین بسوراخهائی که برای خروج هوا درجدار قالب تعبیه شده‌است رسید ، بالطبع ژلاتین ازآنها بخارج نشت میکند ، از اینرو بمحض خروج ژلاتین از هرمنفذ بلافاصله‌آنرا باخمیرخاك‌رس مسدود مینمایند، باین‌ترتیب فضای خالی موجود از ژلاتین پرمیشود بدون اینکه حباب هوائی درآن باقی بماند –

بمحض اینکه ژلاتین سرد شد ، درزهای خاك رسی را زدوده و لبه‌های قالب را روغن میزنند
وعین این اعمال را درمورد سایر قسمتهای قالب اجرا می‌نمایند ، پس‌از اینکه تمام قسمتها از
ژلاتین سرد پوشیده شد ابتدا قالب سپس ژلاتین را بطوری برمیدارندکه غلاف ژلاتینی پاره نشود.
بالاخره هرقطعه ژلاتین را درقالب مربوط قرار داده وسطح داخلی آنرا بمحلول غلیظی
از زاج (Alum) بکمك یك برس مناسب آغشته مینمایند وپس‌از اینکه کاملاً خشك گردید
بوسیله برس دیگری مقدارکمی پودر تالك بدان میمالند ازاین ببعد مانند قالبهای نوع اول
(Waste-Moulding) عمل را باگچ ادامه میدهند تا ضخامت گچ بمیزان لازم بالغ شود پس‌از
اینکه گچ کاملاً خودرا گرفت قالب را با یك حرکت ازآن جدا میکنند - بااین روش میتوان
تعداد زیادی کپیه از مدل موردنظر تهیه‌کرد .
ضخامت ژلاتین بابعاد مدل بستگی‌تام دارد ولی بطورکلی‌میتوان‌گفت‌که برای مجسمه‌ای
از پیکر انسان‌که ابعادش درحدود ابعاد بدن افراد معمولی است ضخامت ژلاتین باید درحدود
دو ونیم تا سه سانتیمتر باشد .
بطوریکه قبلاً نیز بیان شد برای استحکام بخشیدن بقالبهای گچی (مخصوصاً اگر ابعاد
قالب بزرگ باشند) میله‌های آهنی مناسبی را قبل‌از سخت‌شدن گچ درآن فرو میبرند.
استفاده از برنز (Bronze) درقالبگیری از قدیم‌الایام درنواحی مختلف جهان مرسوم
بوده وبهترین‌روش برای این‌منظور روشی‌است‌که (Cire Perdue — Lost Wax) نامیده میشود
صرفنظر از جنبه تاریخی‌آن -کپیه‌هائی‌که با این روش تهیه میشوند معمولاً ظرافت مخصوصی
دارند (مانند اکثر اشیاء برنزی‌که قبل‌از میلاد درچین ساخته شده‌اند) .
اصول روش مزبور بدین‌قرار است : ابتدا قالب ژلاتینی از مدل موردنظر بترتیبی‌که
دربالا ذکر شد تهیه میکنند سپس بکمك این قالب ژلاتینی کپیه‌ای از موم بضخامت کپیه برنزی
که باید ریخته شود تهیه میکنند (نیم تا یك سانتیمتر) داخل قالب مومی‌که بدین‌طریق بدست
آمده است از مخلوطی از خمیرگرد آجر وگچ پرمیکنند وپس‌از سخت‌شدن آنرا بعنوان قالب
مغز برای تهیه‌کپیه‌های برنزی بکار میبرند . بدین‌طریق که ابتدا قالب ژلاتینی را برمیدارند
پس‌از اینکه لایه مومی از زیرآن نمایان شد (این لایه بایدکاملاً شبیه مدل اصلی باشد) تعدادی
سوزن یا سنجاق فولادی ازموم وارد گچ وگردآجر مینمایند سپس فلز مذاب با سرعت روی این
قالب میریزند، درنتیجه موم ذوب‌شده وفلزمذاب بشکل‌گچ وگردآجردرمیآید(وجود سنجاقهای
ذکر شد در بالا سبب میشود که هوا از منافذی‌که دراثروجود سنجاقها بوجود میآید بآسانی خارج
شود وسبب ترکانیدن مغزی قالب نگردد) کپیه‌ای راکه بدین‌طریق بدست آمده‌است مجدداًگرم
میکنند تا موم‌کاملاً ذوب شده وبخارج جریان یابد - البته تهیه‌کپیه‌های برنزی مهارت بیشتری
از تهیه مدلهای گچی لازم دارد .
برای تهیه‌کپیه از مجسمه‌ها واشیاءکوچك گاهی فلزات وآلیاژهای دیگری غیراز برنز
بکار میبرند مانند طلا یا اورمولو Ormolu وغیره (مراجعه شود بشماره‌های پیشین)
تمام این موارد قالبی از دوقطعه (قدامی وخلفی) تهیه‌کرده وچنانچه ذکرشد منافذی برای
خروج هوا وسوراخی برای ریختن فلز مذاب درآن تعبیه وپیش‌بینی میکنند تا فلز یا آلیاژ
گداخته قالب را نترکاند .
برای تهیه‌کپیه از مجسمه‌ها واشیاء بزرگ معمولاً قالبهای جداگانه‌ای از اجزاء مختلف
مجسمه تهیه‌کرده و پس‌از فراهم‌کردن کپیه قسمتهای مزبور با چسب یا وسیله مناسب دیگری
قسمات مختلف را بیکدیگر الصاق می‌نمایند .
خمیرهای گوناگونی با فرمولهای متفاوت درقالبگیری بکار میبرند که ساده‌تر از همه
خمیری استکه از اختلاط چهارقسمت موم ویك قسمت تربانتین بدست میآید (برای اطلاع از
خواص تربانتین وهمچنین پاك‌کردن کپیه‌هائی‌که با برنز یا طلا و اورمولو تهیه میشود مراجعه
شود بشماره‌های پیشین) .

کشورداری داریوش بزرگ

نوشته واقتباس : فرهاد آبادانی

مقدمه

پیش ازآنکه بموضوع اصلی یعنی «کشورداری داریوش بزرگ» بپردازیم – باید خاطر خوانندگان محترم را باین‌نکته مهم متوجه نمایم‌که از مدارك و آثار آنچه راجع بدوران هخامنشی در دست ماست بیشتر بقلم بیگانگان نوشته شده و طبیعی است که این نویسندگان درآثار و نوشته های خودخالی از غرض نمانده‌اند . از طرف دیگر مرزوبوم ایران ، این کشور کهن‌سال ما آسیب و صدمه فراوان دیده است . روزهای سهمگین فراوان ، از قبیل تاخت‌وتاز اسکندر گجستك ، دست یافتن تازیان و حمله مغول وتاخت‌وتاز اقوام دیگر برایران گذشته است و هیچ چیز از روزگاران باستان ، آن چنان که باید ، برجای نمانده است و یا اینکه رنگ وروی دیگر بخود گرفته است . اما خوشبختانه درمدت نیم قرن اخیر و باکوشش باستانشناسان ، گاه وبیگاه درمیان ویرانه‌ها ، اسناد وآثاری از روزگاران سرافرازی وعظمت ایران بدست میآید چنانکه با خوانده شدن کتیبه‌های هخامنشی بسیاری ازنکات تاریك‌تاریخ ایران هخامنشی روشن شده و آنچه که تا چند ده سال پیش جزو افسانه و باور نکردنی بوده بصورت حقیقت و واقع درآمده است . با عرض معذرت و ذکر مقدمهٔ‌که شاید طولانی هم شد اکنون بموضوع اصلی می‌پردازم .

تولد وکودکی داریوش

در زمانی کــه کورش بزرگ دولت جهانی خود را بنیانگزاری مینمود و هرروز بر قلمرو فرمانروائی خویش می‌افزود – یعنی درسال ۵۵۰ ق . م – درخانهٔ ویشتاسب پسر آرشام از بستگان خاندان هخامنشی ، فرزندی از مادر بزادکه اورا داریوش نام نهادند . داریوش در کتیبهٔ بیستون نسب‌نامهٔ خودرا اینطور شرح میدهد : «منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه سرزمین پارس ، شاه کشورها پور ویشتاسب– نوه آرشام هخامنشی» داریوش شاه گوید : «پدر من ویشتاسب، پدر ویشتاسب آرشام ، پدرآرشام آریارمنا – پدر آریارمنا چیش‌پش – پدر چیش‌پش هخامنشی بود» .

هنوز داریوش خردساله بود که مادر ودایگان خود درپارس ترك گفت و بدربار کورش رفت . دردربار شاهی منسوبین وعموزادگان خود که از خاندان مستقیم پادشاهی بودند وهم‌چنین با نجیب‌زادگان و بزرگ زادگان ایرانی آشنا شد ودر میان آنها وبا آنها دوره کودکی و آغاز جوانی را گذرانید . با همان بزرگ‌زادگان کمان داری و نیزه‌داری بیاموخت . درانواع ورزش‌ها داریوش بزودی از هم سالان خود پیشی گرفت. بموازات تعلیمات سربازی ، بجوانان فرهنگ و دانش وتعلیمات مذهبی نیز میآموختند . در هنگام فراگرفتن دانش و فرهنگ و سایر ورزش هــای لازم داریوش از خود نشان داد که دارای قدرت فکری و روشن‌بینی عجیبی است . بواسطهٔ همین استعداد در همان دوران ، رهبری جوانان دربار بعهده داریوش سپرده شد . داریوش در روزگار جوانی باسایر بزرگزادگان دربار کورش بار آمد وآنچه درطی‌سالهای جوانی وروزگار کودکی فرا گرفته بود میتوان اینطور خلاصه نمود : قدرت ، دلیری ، وفا ، صمیمیت ، دشمنی با دروغ رفاقت ووفاداری با رهبران آینده ملت و نیز شرف وافتخار نژادی که اورا با سایر بزرگزادگان کشور بهم پیوسته بود .

شروع خدمت دولتی وپایان تعلیم وتربیت

هنگامیکه کورش کبیر عازم آخرین لشکرکشی خود برضد ماساژتها (ماساگت‌ها) بود ، تربیت درباری داریوش نیز تقریباً پایان یافته بود ودیگر چیزی نمانده بود که وارد خدمت دولتی شود ، درآن‌هنگام داریوش پا بسن‌بیست‌سالگی‌میگذاشت و مانند سایر نجیب‌زادگان می‌بایست وارد در خدمت لشکری وسیاسی شود . بدین ترتیب داریوش مشاغل لشکری و سیاسی خودرا با تاجگذاری کمبوجیه آغاز کرد . اینك دیگر داریوش در ردیف مردان بشمار است وازلحاظ ساختمان جسمی وروحی بهترین نمونه ونماینده آزاده سوارایرانی است . برتری‌داریوش

درهنگام تعلیم وتربیت از همگنان خود وهم چنین اصل‌ونسب بلند او امکان پیشرفت‌های زیاد ، در دولت کمبوجیه بوی داد. وقتی کمبوجیه بمصر میرفت داریــوش نیزه‌دار شاه یعنی «آجودان مخصوص» پادشاه بود . درمصر داریوش تازگی‌ها را بدقت تمام میدید وبخاطر می‌سپرد ، چه پیش‌ازپادشاه ، خود روشن‌بین وموشکاف بود .

اندیشه و توجه داریوش نسبت بسرنوشت دولت کورش کبیر روزبروز بیشتر می‌شد . آنچه داریوش درمصر می‌اندیشید نمی‌توانست در تطور و تکامل و پیشرفت امور دولت کمبوجیه مؤثرباشد زیرا جوانی و مقام داریوش باو اجازه نمیداد که در شخص پادشاه یعنی کمبوجیه زیاد مؤثر ومتنفذ باشد .

ازطرفی کمبوجیه بحرف بزرگان ومشاورین زیــاد توجهی نداشت . داریوش سرنوشت دولت هخامنشی را میدید که بکجا می‌انجامد ، اما نمی‌توانست در آن تغییری بدهد . هنگام مراجعت کمبوجیه از مصر ، داریوش نیز بجانب ایران رهسپارگردید ودر مرگ کمبوجیه حضور داشت . پس ازمرگ کمبوجیه درمیان آزاده سواران و سپاه ایران پراکندگی و بی‌نظمی بوجود آمد . داریوش نتوانست بزودی نابسامانی را سروسامانی دهد .

برتخت نشستن داریوش بزرگ

با از میان بردن بردیای دروغی ، تخت شاهی باردیگر بخاندان هخامنشی برگشت . یــاران داریوش اورا بر تخت کورش نشاندند . آرشام وویشتاسب هردو بنفع نوه و پسرخود داریوش از حقوق سلطنت چشم پوشیدند واورا فرمانروای خود شناختند .

پیداست که سایر بزرگان با بسلطنت رسیدن داریوش متفق‌بودند ، زیرا او برتری‌خودرا قبلا ثابت‌کرده بود . وانگهی کسی میبایست بر اورنگ پادشاهی تکیه زند که از خاندان شاهی باشد وداریوش بود . خودش درکتیبه بیستون میگوید: «داریوش شاه گوید : هشت تن از خاندان من پیش از این شاه بوده اند و من نهمین هستم . ما پشت درپشت شاه بوده‌ایم» .

بدین ترتیب در پاسارگاد ، درپارس و برسر آرامگاه کورش بزرگ ، تاج سلطنت ایران بزرگ را بر سر نهاد ودر جامه شهریاری ایران خودرا در برابر پیکر کورش متبرك ساخت واز غذای ساده دیرین پارسی ها چشید تا پیوستگی ملی را نسبت بقوم خود به نحو بارزی نشان داده باشد . بدین‌گونه ودرسال ۵۲۲ ق . م . داریوش شاهنشاه ایران بزرگ شد .

درهمان اوقاتی که داریوش بزرگ پس از برگزاری مراسم تاجگذاری خود رهسپار پایتخت دولت هخامنشی — هگمتانه — میشد ، درخوزستان و بابل شورشهائی برخاسته بود واهالی بسیاری از کشورهای تابعه با رسیدن خبر مرگ گئومات موقع فرصت را برای بدست آوردن آزادی غنیمت شمردند ودر صدد بدست آوردن آزادی و تجدید دولت قدیم خود برآمدند . دراثنای این احوال داریوش شخصاً فرماندهی سپاه را برای خوابانیدن شورش و سرکوبی یاغیان بعهده گرفت ونظم و آرامش وامنیتی خاص بکشورهای تابعه برگردانید . سرکوبی یاغیان وبرگردانیدن نظم وآرامش مجدد در مملکت یکسال بطول انجامید . این کار بین سالهای ۵۲۱—۵۲۰ ق . م. بود . بقیه دوران فرمانروائی داریوش بزرگ برای برقراری تشکیلات جدید بشاهنشاهی ایران صرف شد که بطور اختصار بعرض خواهد رسید .

سازمان کشوری و دارائی

چنانکه گذشت داریوش بزرگ پس از برگردانیدن نظم و آرامش درکشور و پس از وحدت کامل کشور ، ممالك تابعه را با ملاحظات سیاسی وملی و موقعیت جغرافیائی به سی بخش قسمت کرد واز میان سرداران وبزرگان ایران ، مردان کاردان و شایسته‌یی را بفرمانفرمائی هر بخش برمیگماشت اینگونه فرمانروایان را «خشترپاون» یا شهربان میگفتند . پدر داریوش بزرگ ، ویشتاسب هخامنشی ، خود یکــی از آن شهربانان وفرمانروای سرزمین پارت (خراسان) بود . برای آنکه شهربانان از حدود اختیارات خود بیشی نجویند و به ستمکاری وآزار مردم نپردازند ، با هرکدام از آنها مأموری فرستاده میشد که در ظاهر دبیر مخصوص شهربان بود ، ولی در معنی کارهای اورا بازرسی میکرد و اخبار وقایع حــوزه فرمانفرمائی شهربان را بمرکز گزارش میداد . این مقام حتی درایران پس از اسلام هم برجای بود . داریوش در هرسال دوبار دوتن را از پایتخت برای بازرسی بهریك از شهرها می‌فرستاد که این دونفر بنام چشم وگوش شاه شناخته شده بودند .

روش پرداخت مالیات

پیش از داریوش بزرگ پرداخت مالیات درایران روش درستی نداشت وملت های تابعه هر سال هدایائی بدربار شاهنشاه ایران‌میفرستادند . اما داریوش برای‌هریك ازملتها باملاحظهٔ ثروت ووسعت مملکت مالیات بوجه نقد معین کرد . او آنقدر نسبت به پرداخت مالیات تخفیف قائل شده بودکه دراین باره پلوتارك مینویسد : «داریوش چون مقدار مالیات هر شهری‌را معین میکرد ، درپی تحقیق برمی‌آمدکه آیا مردم می‌توانند این مبلغ معین شده را بپردازند یا خیر ؟ چون از هرکجا پاسخ موافق میرسید ، بازهم پادشاه دستور میداد مالیات تعیین شده را

نصف کنند – چون سبب را پرسیدند – پادشاه جواب داد که شهربانان هم برای مصارف خود چیزی از مردم خواهند گرفت وباید از مالیات اخذ شده کاسته شود تا بر مردم تحمیلی نشده باشد».

پست وچاپار

درهرایالتی ، ساتراپها ، مالیات را جمع‌آوری‌میکردند وسربازان‌پیاده وسوارارا نگهداری مینمودند، تشکیلات وسیعی برای‌انجام این عمل لازم بود . مرکز این تشکیلات شهر شوش بودکــه تقریباً در قلب کشور قرار داشت . از شوش بتمام کشورهای تابعه دستور صادر می‌شد واز تمام نقاط اطلاعات به شوش میرسید . برای اینکه شاهنشاه بتواند با تمام ادارات و ممالك تابعه بسهولت رابطه داشته باشد واطلاعــات را زود دریافت نماید ، پیك‌های سریعی ایجاد کرده بود که مورد تحسین یونانیها واقع شد . در نقاط معینی ، درتمام جاده‌های بزرگ وسایل بخصوصی فراهم کرده بودند تا پیك شاهنشاهی یا چاپار بتواند بدون توقف بمقصد برسد . پیك‌ها از میان اشخاص محترم برگزیده می‌شدند ، چنانکه درتاریخ آمده‌است کــه داریوش سوم پیش از رسیدن بپادشاهی چندی چاپار مخصوص بود . درحقیقت هخامنشی‌ها مخترع پست و چاپار بودند . این طریقه را ابتدا مصریها وبعد رومی‌ها از ایران اقتباس کردند – سپس در تمام مغرب زمین در طول قرنهای متمادی معمول گردید .

ایجاد راهها

برای اینکه اخبار کشور زودتر بمرکز برسد وهم‌چنین روابط بازرگانی‌واداری وسیاسی ولشکری میان مرکزونواحی دوردست برقــرار بماند ، داریوش بساختن راههای مختلف پرداخت . ازآن جمله راه شاهی بود که از تمام کشورهای تابعه میگذشت . هرودوت مینویسد که طول این راه ۲۹۰۰ کیلومتر بوده وتمام وسایل آسایش وراحتی درطول راه برای مسافران آماده بوده است و حتی مینویسد که در هر چهار فرسنگ مهمانخانه‌ای ساخته شده بود و همه‌جا خوراك و اسب ولوازم سفر مهیا بوده و این راه دراز را با وسایل آن زمان کاروانها دریکصدویازده روز و مسافران پیاده ، در مدت نود روز میپیمودند . داریوش بساختن راههای دریائی نیز همت گماشت چنانکه برای متصل کردن دریای مدیترانه بدریای احمر دستور بحفر کانال سوئز داد واین واقعه بر روی کتیبه بدست آمده و چنین نوشته شده‌است:«منم داریوش، شاه‌بزرگ، شاه شاهان ، پادشاه کشورهائی که مسکن همه نژادهاست، شاه‌این سرزمین بزرگ ، تا کشورهای دور دست ، پسر ویشتاسب هخامنشی ، داریوش شاه گوید : من پارسی‌ام ، از پارس مصر را گرفتم ، امر کردم این کانال را بکنند ، این کانال کنده شد چنانکه فرمان دادم ، کشتی‌ها روانه شدند ، چنانکه اراده من بود» یك مورخ اروپائی دراین خصوص میگوید : «واقعاً باید نظر بلند واستقامت داریوش را در اجــرای منویات تقدیر کرد»

دادگستری

داریوش برهمه دادرسان کشور خویش سمت ریاست داشت و احکام نهائی ازجانب شخص شاهنشاه صادر می‌شد . مجازات نسبت بگناه مجرم تغییرمیکرد وشاهنشاه هخامنشی دربرابر هیچ گناهی و در هیچگونه مجازاتی برای دفعه اول حکم اعدام گناهکاری را صادر نمی‌کرد .

چنانکه وقتی یکی‌ازگناهکاران که سمت دولتی نیزداشت در دادگاهی محکوم باعدام شده بود ولی شاهنشاه حکم نهائی را لغوکرد ودستور داد ازکشتن اوصرفنظرشود وگفت این شخص پیش‌ازاین خدماتی‌هم انجام داده‌است . شاهنشاه ایران ازگرفتن رشوه (پارك) سخت بیزاربود ، چنانکه کمبوجیه نیزازاین‌کار بسیارنفرت داشت وداستان قاضی‌ایکه رشوه گرفته بودو کمبوجیه امرکرد پوستش راکنده وبرروی تخت دادرسی انداختند وپسر همان قاضی‌را بجای وی برتخت نشاندند مشهوراست . کمبوجیه به پسرقاضی که جانشین پدرشده‌بود خطاب کرد وگفت : «هرگاه میخواهی بیدادکنی وازمردم رشوه بستانی برپوست پدرت نگاه کن وعاقبت شوم این‌کار زشت را درنظرگیر .»

در خصوص دادگستری ورعایت کامل حقوق ضعیف و قوی وپاداش نیکوکاران وکیفر بدکاران ، شاهنشاه داریوش خود چنین‌گوید: «نه من‌ونه‌دودمانم‌دروغ‌گووبی‌انصاف‌وبدقلب نبودیم ، من برابر حق وعدالت رفتارکردم ، نه ناتوان ونه توانا را نیازردم ، نیکوکار را نیك نواختم وبدکار را سخت کیفر دادم» داریوش نخستین شاهنشاهی است که یك قانون کامل مدنی تدوین کرد و برای ملت های تابعه به تناسب احوال و اوضاع کشور وضع نمود . معتقدات مذهبی کشورهای تابعه‌را با دیدهٔ احترام مینگریست ، چنانکه داستان رفتن او بمعابد مصریها و جایزه‌ایکه برای یافتن «گاو آپیس» تعیین نمود در تاریخ مشهور است . .

سازمان لشکری

درزمان داریوش بزرگ سازمان لشکری نیز بصورت بهتر و آبرومندی درآمد و بآن نظم و ترتیب صحیح داده شد . دسته های سپاهی از ده هزار سرباز زبده واصیل ایرانی درست کرد که از عدهٔ آنها هیچ‌وقت کاسته نمی‌شد و آنانرا

سپاه جاویدان می‌گفتند . این سپاه همیشه آماده بخدمت بود وافراد آن همگی جنگ‌آزموده و دلیر و درتیراندازی و سواری سرآمد دیگران بودند . هم چنین در پایتخت هریك از کشورهای تابع پادگانهائی برای حفظ امنیت گذاشته بود .

بازرگانی و کشاورزی

با ساختن راهها ، در زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ ، بازرگانی نیز ترقی فوق‌العاده کرد . هر شهربان و یا ساتراپی که شهررا آبادتر نگهداری مینمود ، داریوش بـر وسعت رمانروائی او میافزود . وبعکس اگرمشاهده مینمود که استانی کم جمعیت وبی‌حاصل است معلوم می‌شد که این وضع از تمکاری و سهل‌انگاری شهربان پدید آمده است و معلوم است که آن شهربان را بسختی مجازات میکرد یکی از کار های ایان توجه شاهنشاه ایران که درامر تجارت بسیار موثر بود ، واج سکه است . پیش از داریوش بزرگ ، در ایران باستان عامله با جنس انجام میگرفت . حتی حق‌الزحمهٔ پزشکان نیز ا جنس پرداخت می‌شد . داریوش برای آنکه کار معامله و ادوستد را تسهیل‌ترکرده باشد باهمیت مسکوك پی برده بود دستور داد از طلا و نقره سکه هائی ساختند و پول را در کشورهای تابعه رواج داد . تنها پیش از داریوش بزرگ لیدیها ودند که باهمیت مسکوك واقف بودند ودر حدود قرن هفتم یش ازمیلاد سکه زده بودند ، اما سکه آنها در تمام ممالك ائج نبود .

انش وفرهنگ

گرچه از ادبیات و علوم روزگار داریوش بزرگ اثر ویائی نمانده است ، اما همین مقدار کتیبه‌ها و قرائنی که دست است میرساند که داریوش بفرهنگ ودانش‌وهنرتوجهی اس داشته است . چنانکه بر روی مجسمه یکی از حکمرانان ت نشانده داریوش بزرگ اینطور خوانده میشود : «پادشاه ر ودیگر کشورها داریوش بزرگ ، بمن امر کرد که بمصر م مقصود این‌بودکه معابدمصرکه ویران شده‌بود بسازم . . . ؤسسات‌کتاب بدهم . . . . وجوانان‌را برای‌تعلیم‌وتربیت شخاص کارآزموده سپردم وبرای آنان چیزهای مفید وآلات دوات موافق‌کتاب‌های ایشان فراهم ساختم . چنین‌بود اقدام لیحضرت چه او فایدهٔ علم پزشکی میدانست و میخواست جان ماران را از بیماریها رهائی بخشد» .

پرواضح است شاهنشاهی که برای کشور تحت‌الحمایه بین اوامری صادر فرماید بی‌شك برای کشور خودش اقدامی شتر وبهتر کرده است .

در زمان داریوش علمای یونانی در خدمت شاهنشاه ایران درشوش بسر میبردند یکی‌ازاین دانشمندان سکیلاکس Skyláx جغرافی‌دان معروف بوده که درتاریخ ۵۱۹ ق . م . داریوش اورا مأمور کرد تا جریان سفلای رود سند را با کشتی‌به‌پیماید.

حضور اطباء خارجی چه در زمان داریوش بزرگ وچه بعداز آن در دربار پادشاهان هخامنشی برای ما مسلم است . اولین و معروفترین آنها جـراح قابلی از اهل کروتن و دموسدس نام دارد که بدربار داریوش دعوت شد . در آن هنگام اطباء رسمی داریوش مصری بودند و چـون روزی یکی از استخوانهای شاهنشاه ایران دررفتگی پیدا کرد و اطبای مصری از معالجه عاجزماندند ، مورد غضب قرارگرفتند. دراین هنگام دموسدس که در دربار بود بآسانی پادشاه را معالجه کرد ، از آن پس داریوش آنی اورا از خود جدا نکرد. هرچند او اندیشه‌ای جز بازگشت بوطن نداشت و حتی‌موفقیتش درمعالجه شاهنشاه سبب اسارت بی‌سرانجام او گردید ، ولی موفقیت دیگری اورا بوطن بازگردانید . بدین شرح که روزی ملکه آتوسّا بمرض سختی دچـار شد و طبیب یونانی اورا معالجه نمود ودر مقابل از او تقاضاکرد که از شاهنشاه خواهش کند تا اجازه دهد بکشور خود برگردد . داریوش این تقاضا را پذیرفت و دموسدس درضمن مسافرت همراهانش‌را اغفال کرد وخودرا به کروتن رسانیده و علم طب را در آن شهر رواج داد .

این اطلاعات را طبیب دیگر یونانی کتزیاس Ctésias که در دربار هخامنشی طبابت میکرد برای ما نقل کرده و کتابی که وی راجع باوضاع ایران نوشته بسیار قابل توجه بوده اما حیف‌که قسمت مهم آن مفقود شده وبدست ما نرسیده است .

اگرچه ، بعلت نبودن مدارك ، ما نمی‌توانیم سهم ایرانیان را در علوم زمان هخامنشی معین کنیم ، ولی لااقل می توانیم بگوئیم که ایران درتاریخ علوم سهم بسیار مهمی در پیشرفت علوم دردنیای قدیم داشته است .

رفتار داریوش نسبت به پیروان سایر مذاهب

رفتار کورش کبیر نسبت بقوم یهود در تاریخ مشهور است . عملاً کورش کبیر در سال تسخیر بابل (۵۳۹ ق . م .) دستوری صادر کرد که یهودیان به بیت‌المقدس برگردند و معبد خودرا از نو بسازند . باین ترتیب کاروانهای تبعیدشدگان به مملکت خود برگشته وتحت نظارت ساتراپ ماوراء فرات ، کشور یهود تدریجاً احیاء گردید . معهذا مشکلات از هرطرف برخاست . در سال ۵۲۲ ق . م . درابتدای سلطنت داریوش اول (بزرگ) ، معبد یهودیها هنوز تمام نشده بود ، داریوش بزرگ اجازه ساختمان معبد را که کوروش کبیر داده بود مجدداً

تائیدکرد ودر سال ۵۱۵ ق . م . یهودیها رسماً معبد خود را افتتاح کردند .

نه تنها داریوش با قوم یهود چنین معامله نمود ، بلکه همانطور که عرض کردم در مصر نیز برای یافتن «گاو آپیس» مبلغ یکصد تالان (۲۰۰ هزار تومان بپول امروز) جایزه معلوم کرده بود ونیز از معابد مصریان دیدن کرد وبخدایان آنها احترام نمود . نه تنها داریوش خود به معتقدات و آئین ممالک تابعه با دیــده احترام مینگریست بلکه سرداران و ساتراپ های او نیزموظف بودند که معتقدات کشورهارا مقدس ومحترم بدارند . حتی این سیاست صحیح را پس از بیستقرن امپراطوری انگلیس درهندوستان بمورد اجرا گذاشت وفایده زیاد از آن بدست آورد .

پایان کار

داریوش بزرگ ، هنگامیکه مقدمات کار را برای عزیمت به یونان فراهم مینمود در همین هنگام نیز ، بر طبق رسوم کهن، جانشین خودرا تعیین نمود . خشایارشاه پسر ارشد وی که بزرگترین فرزنــد ملکه اتوسا دختر کوروش کبیر بود بجانشینی انتخاب شد . درآستانه نبرد با ملت بزرگ یونان ودر هنگامی که آماده لشکرکشی مجدد بمصر بود یعنی در پائیز ٤٨٦ ق . م ناگهان دست اجل ، شاهنشاه بزرگ را از ملت وی ربود ، بدین ترتیب داریوش پس از ٧٤ سال زندگی و ٣٦ سال سلطنت (٥٢٢ - ٤٨٦ ق . م .) چشم از جهان پوشید . آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم ودر چهار کیلومتری تخت‌جمشید واقع است .

خصال داریوش

داریوش بزرگ پادشاهی بود عاقل ، با اراده و دانا - رفتارش با ملل تابعه ملایم و معتدل بود . درانتخاب حکام وشهردارها نظرصائب داشت وکمتر در دادن پاداش ویامجازات بخطا میرفت : داریوش بزرگ ، سلطنت ایران را از نو بنیاد نهاد واگر پس ازمرگ کمبوجیه او به تخت سلطنت ننشسته بود ، بطور مسلم در آن غائله خطرناك ، دولت هخامنشی نیز مانند دولت ماد در همانجا پایان می‌پذیرفت .

داریوش‌بزرگ ، چنان پایه‌واساسی‌برای‌تشکیل‌شاهنشاهی خود استوار نمود که در آنزمان ودرآن محیط بهتر ازآن‌عملی نبود . تشکیلاتی که داریوش بنیانگزاری کرده بود ، دولت وسیع هخامنشی را با وجود بی‌لیاقتی اکثر پادشاهان بعداز داریوش ، تقریباً دویست سال بپاداشت . در زمان داریوش بزرگ ، دولت ایران باعلی‌درجه‌وسعت خود رسید . دانشمندان داریوش را یکی از بزرگترین پادشاهان ایران دانسته واورا با عنوان واقعی «شاه بزرگ» خوانده‌اند .

نلدکه[1] دانشمند آلمانی که خودش صراحتاً میگوید از ایرانیان خوشش نمیآید ، راجع بداریوش بزرگ این‌چنین نوشته است : «داریوش مهمترین پادشاه هخامنشی وبی‌شك در میان پادشاهان ملی ایران از همه آنها نمایان‌تر است . فقط خسرو اول ساسانی (انوشیروان) وشاه عباس کبیر صفوی را میتوان با او مقایسه کرد.» یکی از مورخین جدید اروپائی اورا با فراعنه نامی مصر و پادشاهان بزرگ آشور وپادشاهان بابل مقایسه کرده و باین نتیجه رسیده که داریوش بزرگ بزرگترین پادشاه مشرق بوده است .

این بود خلاصه بسیار مختصر از سیمای شاهنشاهی که مدت ٣٦ سال با قدرت توأم با عدل وانصاف فرمانروائی کرده است .

«پایان»

کتبی‌که در نوشتن این مقاله ازآنها استفاده شده

١ - ایران باستان سه جلد - تألیف مرحوم پیرنیا
٢ - داریوش یکم - تألیف دکتر د . منشی‌زاده
٣ - تاریخ هرودوت - ترجمه بانگلیسی
٤ - تاریخ ایران - تألیف سرپرسی سایکس
٥ - تاریخ شاهنشاهی ایران - ترجمه‌ی دکتر محمدمقدم
٦ - ایران از آغاز تا اسلام - ترجمه دکتر محمد معین
٧ - میراث ایران - بقلم عده‌ای خاورشناس
٨ - ایران باستانی - تألیف مرحوم پیرنیا
٩ - کارنامه ایران باستان - تألیف عباس مهرین
١٠ - کتیبه داریوش‌بزرگ - ترجمه دکترفرهادآبادانی
١١ - آئین تاجگذاری - دکتر ذبیح‌الله صفا
١٢ - ازکورش تا پهلوی
١٣ - تاجگذاری شاهنشاهان ایران
١٤ - تاریخ‌تمدن هخامنشی جلد ١ و ٢ - تألیف‌علی‌سامی
١٥ - تمدن ایرانی - ترجمه دکتر بهنام
١٦ - سیر تمدن‌وتربیت‌درایران‌باستان - تألیف‌دکتربیژن
١٧ - تاریخ یونان جلد ١ و ٢ - ترجمه دکتر بهمنش
١٨ - تاریخ مصر جلد ١ و ٢ - ترجمه دکتر بهمنش
١٩ - مزداپرستی‌درایران‌قدیم - ترجمه‌دکترذبیح‌الله‌صفا
٢٠ - اخلاق ایران باستان - تألیف دینشاه ایرانی
٢١ - هگمتانه - تألیف سیدمحمدتقی مصطفوی

کوشش شاهنشاهان هخامنشی برای استقرار صلح و امنیت

آیا فکر ایجاد یک حکومت واحد جهانی برای نخستین بار از ایران سرچشمه گرفته است ؟

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

فرهنگ و تمدن ایران در دوران شاهنشاهی هخامنشی

آیامیتوان ازفرهنگ‌ایران‌دردوران‌هخامنشی‌صحبت کرد؟ بنظر من جواب این سئوال مثبت است . فقط باید بدانیم از کلمهٔ فرهنگ چه مفهومی را میطلبیم . تصور میکنم مفهوم فرهنگ با مفهوم واژهٔ «کولتور» در زبان های آلمانی و فرانسه مطابقت میکند . دراین صورت فرهنگ با مفهوم تمدن نیز نزدیك میشود .

اگر این تفسیر مورد قبول خوانندگان باشد من ادعا میکنم که فرهنگ ایران در دوران هخامنشی در درجهٔ بسیار بلندی قرار داشته است .

در واقع قوم پارس که هنوز معلوم نیست به چه طریق ابتدا در ناحیهٔ شوش و بعد در ناحیهٔ فارس صاحب چنان قدرتی شد که بدون خونریزی و قتل و غارت که در آن زمان بسیار معمول بود توانست از هند تا حبشه را تحت فرمانروائی خود در آورد پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی فرهنگ و تمدنی مخصوص بخود داشت و پس از تصرف کشورهایی مانند بابل وآشور و ماد و لیدیه و دست یافتن به دریای مدیترانه و ضمیمه کردن شهرهای یونانی نشین آسیای صغیر این ابتکاررا بخرج داد که از فرهنگ و تمدن تمام این کشورها یك فرهنگ‌وتمدن فوق‌العاده‌ای بوجود آورد که بنا برگفتهٔ نویسندگانی از همان زمان‌ها مانند هرودوت و دیگر نویسندگان یونانی در جهان آن روزها مانند نداشت .

بهترین شاهد این مدعای من همان هنر تخت جمشید و شوش است که برای ایجاد آن از هنر تمام کشورهای تابعه الهام گرفته‌شده واین مطلب‌را حتی داریوش‌بزرگ درکتیبه‌ای که در شوش پیدا شده یادآور شده است .

دربرابر فرهنگ و تمدن ایران فرهنگ و تمدن یونان قرار گرفته بود که برخلاف آنچه که بعضی از نویسندگان خارجی گفته‌اند اختلاف زیادی باهم نداشتند . تنها علت شهرت زیادتر فرهنگ و تمدن یونان این است که از چهارصد سال پیش اروپایی‌ها دربارهٔ آن تحقیق کردند وموفق به‌کشف‌بسیاری از مطالب حیرت‌انگیز مربوط به درجهٔ بلند آن گردیدند و بسیاری از مطالب را هم هنوز نتوانسته‌اند کشف کنند . ولی آنچه که تحقیقات راجع به تمدن یونان در قرن پنجم پیش از میلاد بدستشان داد چنان با ارزش بود که نتوانستند خودرا برای تحقیق در بارهٔ قسمت های دیگر جهان قدیم آماده‌سازند

ولی شاهنشاهی ایران که در مدت ۲۵ قرن به دفعات مکرر پاره پاره شده بود نتوانست نشان دهد که از حیث فرهنگ وتمدن ازجهان یونان عقب نبوده وبرای آن رقیب زورمندی بشمار میرفته است .

داریوش وخشایارشا با حمله به یونان در نظر داشتند یك شاهنشاهی جهانی بوجود آورند که تمام تمدن های دنیارا در برگیرد و این فکر بسیار بلندی بود که هنوز جهانیان نتوانسته‌اند آنرا به مرحلهٔ عمل درآورند ولی چیزی نمانده بود که شاهنشاهی‌هخامنشی دراین امر موفق شود واگر موفق شده‌بود شاید سرنوشت جهان درحال حاضروضع دیگری داشت. آتن واسپارت با این نظر مخالفت کردند ودربرابرآن مقاومت کردند و موفق گردیدند .

صدسال بعد عکس همین قضیه اتفاق افتاد و یونان برای نخستین‌بارو‌تنها بار درتاریخ پس ازاینکه تحت تسلط مقدونی‌ها وحدتی پیداکرد پشت خودرا بدریاکرده داخل مشرق زمین‌شد وآنچه‌راکه شاهنشاهی هخامنشی میخواست انجام دهد به حساب خود انجام داد .

ولی داستان حیرت‌انگیزاسکندر اورا به نتایجی که خیال میکرد برساند نرسانید و خیلی‌خیلی زود آنچه را که ساخته بود

نقش برجسته یکی از درگاه‌های تالار صد ستون
خشایارشا در تخت‌جمشید

درهم فرو ریخت وهرج‌ومرجی که بعداز او درشرق وغرب بوجودآمد پیشرفت فرهنگ وتمدن جهان‌را برای مدت چندین قرن وشاید بتوانم بگوییم برای همیشه به عقب انداخت .

پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی در مغرب فلات‌ایران کشورهای پیش رفته‌ای مانند آشور و بابل و ماد و مانایی و اوراتویی و غیره به جان هم افتاده بودند و کسی خواب راحت نداشت .

خشایارشا در یکی از هفت لوحه‌ای که در خزانهٔ داریوش در تخت جمشید پیدا شده و اکنون در موزهٔ ایران باستان است میگوید «من به خواست اهورمزدا صلح و آرامش را درجهان برقرار کردم» . درواقع با تشکیل حکومت هخامنشی مردم مشرق زمین از دریای مدیترانه تا رود سند توانستند با خیال راحت به کار خود ادامه دهند و اسارت برانداخته شد وملل مختلف آزاد شدند و توانستند خدایان خودرا بپرستند وبرایشان معابدی بسازند و شهرنشینان شهرهایشان را آباد کنند . راه‌های متعدد شهر هارا بهم پیوست وبرای نخستین بار مخابرات سریع بین نقاط مختلف جهان برقرار گـردید . با ضرب سکه معاملات بین مردم آسان شد وازهمه بالاتر اینکه عدالت در همه‌جا وبرای همه بطور یکسان برقرار گردید . تشکیلات‌اداری درتمام شاهنشاهی نظم وترتیبی پیدا کرد وشاهنشاهی وسیع به ساتراپی هایی تقسیم شد تا ادارهٔ آن آسان باشد و بازرسانی از طرف شاهنشاه درآن ساتراپی ها مأمور مراقبت نظم امور شدند وبسیار کارهای دیگر شد که این مقاله گنجایش ذکر و توضیح آنرا ندارد و من تصورمیکنم با همین مختصر توانسته باشم تا اندازه‌ای خوانندگان را متوجه عظمت فرهنگ وتمدن ایران در دوران شاهنشاهی هخامنشی بنمایم .

نسخه خطی مظهر فکر و هنر ایرانی

ایرج افشار

ثبت وضبط فکر دردوران دراز تمدن بشری به سه قسم عملی شده‌است : کتابت دستی برصفحه‌های گلی وسنگی و چوبی وکاغذی و . . . ، چاپ آثار باوسائل فنی وصنعتی ، حبس ونقل اقوال برصفحه ونوار و موج .

درتاریخ تمدن ایران ، بمعنای تاریخی قلمرو آن ، سابقهٔ نسخه نویسی خطی پردامنه‌است واین‌نوع کار درمیان آثارباستانی دیگر ارزشی خاص واعتباری مخصوص دارد . چه افکارکلیه متفکران ودانشمندان و شاعران ما برین اوراق که اکثراً فرسوده وپاره وچرکین وناخواناست پس از قرون وروزگاران دراز به دست ما رسیده است وامروز می‌توانیم تاریخ حیات ملت‌نامداری را از آن اوراق‌کشف وتحقیق کنیم ، پس تردید نباید کرد که اهمیت آنها نه ازتخت جمشید ومساجد اصفهان کمتراست‌ونه‌از گنجینه‌های‌زرین‌زیویه‌ومارلیك که چشم‌هارا خیره می‌کند.شناخت ملت و سرزمین ما منحصر به تاریخ جهانگیری هخامنشی و هنرساسانی وپهلوانیهای رستم ونقوش زیبای شیخ‌لطف‌الله نیست . درکنار وهمتراز با این مآثر بزرگ وبا جلال نسخه‌های خطی زیبا وپرکار هنرمندانه وکهنه کتابهای فرسوده وشیرازه دررفته داریم که هریك سندی بزرگ ومهم است ، هم از حیث خط و هنر وهم ازحیث مضمون واندیشه .

از روزگاری که کتاب نویسی‌درایران باب شد تا روزگار امروز که ما درآن زندگی میکنیم هزاران هزار کتاب به دست نوشته شده اما مقدار اندکی از آن به روزگاران باقی مانده است . سیلهای بنیان کن ، شعله های آتش ، جنگها وغارتهای اقوام مختلف ، ویران شدن بناهای گلین هریك هزارها نسخهٔ خطی را از بین برده . دست‌نویس شاهنامه ، نسخه‌های خطی گلستان وبوستان ودیوان حافظ که فردوسی وسعدی وحافظ نوشته‌بوده‌اند همه ازمیان رفته است واگریك سطر قلم آنها امروز به چنگ می‌افتاد سرفخر به آسمان می‌سودیم وزیارت آنهارا بر کافهٔ ملت ایران فرض می‌شمردیم . . . .

نسخ خطی یکی ازمیدانگاههای با نزهت وخوش‌منظر وتجلی‌گاه بارز ذوق وهنراصیل ایرانی است . بر صفحات درونی وجلد آنها زیباترین نقشها ورنگها را ترسیم‌کرده وفکررا تجسم بخشیده‌اند . درجلدهای سوخت ومعرق وروغنی وسرپنجه‌های هنرمندان بی‌نام ونشان نازك‌ترین قلمها وروشن‌ترین طرحها را برپوست خشك ومقوای شکننده جاودان ساخته است وخویش‌وبیگانه را از اعجاز وشگفتی کار به آفرین گویی وحیرت واداشته .

نسخ خطی به هریك اززبانهای فارسی ، عربی ، ترکی وپشتو که اثر فکر یا کلك ملل ایرانی باشد از آثارگرانقدر وجاودانی ونمودار هنر واندیشهٔ ملی مردمی است که در دوران زندگانی مشترك اسلامی خویش برای روزگاران بلند به جای گذاشته‌اند . ناگزیر برما فرض است که‌دریادکرد وبزرگداشت ونگاهبانی آن آثار همواره کوشا ودلسوز باشیم‌ونگذاریم‌که ورقی وحتی سطری ازآنها محو شود .

اما دریغ وافسوس که چنین آثاردرخشان وگرامی گذشته ومیراث علمی پیشینگان خودرا از یاد برده‌ایم . حتی نخبگان ما از میان چندین ده هزار نوشتهٔ ایرانی بیش از دهگان

وبیستگان را نمی‌شناسند و به دست خواندن درنمی‌گیرند . . . . علت این امر هم مربوط به امروز ودیروز نیست . سببی است تاریخی که بحث ازآن مفید می‌نماید .

پیش ازآن‌که فارسی زبانان با هنر چاپ آشنا شوند کتابهارا به دست می‌نوشتند . نگاهی به نسخه‌های خطی متون قدیم خواه عربی وخواه فارسی ، وبررسی درتاریخ تحریر آنها این نکتهٔ دقیق را به ما می‌نماید که کتابت نسخ علمی تا قرن نهم هجری رایج ومرسوم بود ودرقرن نهم یعنی عصرتیموری که در دربار هرات خوشنویسی ونقاشی بالائی گرفت نوشتن نسخ مرغوب وزیبا ومزین ازکتابهای ادبی که بیشتر مطلوب شاهزادگان واعیان بودودر بلاد ایران و عثمانی وهند خریدار وخواستار داشت رونق ورواج خاص یافت وزمان ووقت خطاطان مصروف تحریر وکتابت این دست کتب می‌شد . رسیدگی به نسخی که اکنون ازآن دوره باقی است وتنظیم صورتی از موضوعهایی که نسخ نوشته شده این نکته را بخوبی روشن می‌سازد . . . . در دوران صفوی هم‌چنان که باید رغبتی به خواندن کتاب اصیل قدیم ومتون علمی وتاریخی نبود . کتاب وناسخان‌کتاب وقت خودرا به نوشتن متون ادعیه وزیارات و ردود واخبار واحادیث وفقه واصول که جوهرمایهٔ مملکت‌مداری صفویان ووسیله پیشرفت حکومت ونشر عقاید ونظام فکری آنان بود مجالی نگذاشت که ایرانیان به آثار قدیم وافکار گذشتهٔ خود بپردازند ومتون کهن‌را از گوشه‌های فراموشی به درآورند . وضع چنان‌بود که اگر علمایی چون‌شیخ بهائی وملامحمد باقریزدی کتب موجزی در «حساب» تألیف کردند براثر بی‌اطلاعی عمومی از کتب معتبر علمای بزرگی چون کوشیاربن‌لبان جیلی وغیاث‌الدین جمشید کاشی وخواجه‌نصیر کتب جدیدتر بعلت احتیاج شهرت خاص می‌یافت چندانکه برخلاصة‌الحساب‌بهایی چندین شرح وحاشیه نوشتند وکار بجائی رسید که تفاسیر قدیم نیز بعلت آنکه آنهارا غالباً اثر علمای سنت وجماعت می‌دانستند متروك ماند وفراموش شد . اگرنسخ خطی تفسیرهای طبری ومیبدی وامام فخر وابوالفتوح و درواجکی مربوط به عصر صفوی بسیار نیست به همین سبب است . اگر از کتب ادبی وتاریخی مشهور چون تاریخ سیستان ، مجمع‌التواریخ ، تاریخ‌بیهقی، سیاست‌نامه ، اخلاق ناصری‌وچهارمقاله ، نسخه‌هائی ماندبسیاری ازمتون‌مهم فارسی‌فراموش ونسخ‌آن‌ها درگوشه‌های‌کتابخانه‌هاومسجدهاوامامزاده‌ها طعمه موش وموریانه ورطوبت وویرانی وحریق وسیل وتصاریف بی‌امان ومرسوم روزگار شد و جزین چون راه مشرق بر فرنگیها بازگردید عتیقه خران و عتیقه فروشان کتب خطی اسلامی را وسیلهٔ سوداگری ساختند وطبعاً بسیاری از نسخ ازمملکت ما خـارج شد و به موزه‌ها و مجموعه‌های اروپا وامریکا رفت والبته باز اقبال وبختی با آن نسخ همراه بود که از آفتهایی که نیستی ونابودی می‌آورد برکنار ماند واکنون برای ما راه بازست که دلمان را به عکس وفیلم آنها خوش سازیم واگرگذارمان به آن دیار افتاد دمی چشمان را لذت بخشیم وبنالیم که چنین آثار هنرمندانه از مرده ریگ پیشینگان ما چشم‌وچراغ موزه‌های فرنگ شده است واگر آنها بازیچه‌ای چون «شهرفرنگ» بما دادند از ملت بزرگ وپرافتخار ایران آثار رخشان وهنرپروردی فراچنگ آورده‌اند .

برماست که متون از یاد رفته را زنده‌کنیم وهرکدام را که از حیث فواید تاریخی وادبی ومعنوی واجد اهمیت واعتبارست ازگوشهٔ کتابخانه‌ها به در آوریم وبه بهترین صورت و منقّح ترین وضع به چاپ برسانیم وادب وفکر ایرانی را عرضه سازیم وجاویدان نگاه داریم . چه بسیارست کتابهای فارسی یا عربی که ایرانیان نوشته‌اند وامروز از حیث مباحث علمی وفنی مورد تحقیق و تجسس علمی واقع می‌شود واز آنها نکته‌های دقیق وعمیق فراچنگ می‌افتد . آثاری‌که ازغیاث‌الدین جمشیدکاشی درین چندسال اخیر به انگلیسی ترجمه ونشر شده است یك مورد روشن و گویا از اهمیت متون ایرانی فراموش شده است . قصه‌هایی چون داراب‌نامه وسمك عیار و قصهٔ حمزه واسکندرنامه که در چند سال گذشته چاپ شده گواه روشنی است که هم از حیث قصه سرایی وهم از لحاظ ادبی و هم از جهت عقاید و آراء ورسوم وآداب قدیم گنجینه‌ای

فرهنگ ایران برای نخستین‌بار طبع شده است (چون احیاءالملوك وعجائب‌المخلوقات وجهان‌نامهٔ بخارا وتاریخ یزد والمرقاة وخوابگزاری وتحفه وزین‌الاخبار) همه باعث شناخت ادب ملی و روشنگر تاریخ و فکرایرانی است وهیچیك بی‌فایده وناسفته نیست . هریك وسیله‌ای ومدرکی برای محقق آینده خواهد بود وهمهٔ این کتب آثاری بود که فراموش شده بود وادیب کتاب خوان سی چهل‌سال پیش آنهارا نمی‌شناخت .

اکنون که تا حدی بر فواید واهمیت این آثار وقوف حاصل شد باید بحثی را درباب جمع‌آوری ونگاهبانی وشناساندن آنها پیش کشید . نخستین و مهمترین کار ما ایرانیان گردآوری این آثار است که دسته‌ای از آنها به صورت نسخه های خطی در خانه ها بعنوان مجموعهٔ خصوصی یا من‌باب مال ارثی ازچشم محقق ودانشمند دور وبرکنار نگاه داشته می‌شود وگاه به‌گاه بر اثر فوت صاحب مجموعه یا روش سوداگرانه به بازار می‌آید و غالباً متفرق می‌شود . دستهٔ دیگر از کتب خطی آنهاست که درمزارات وامامزاده‌ها و بقاع مذهبی ومسجدها به تصادف از بدحادثهٔ زمان برکنار مانده و به علت احترام عامه به امکنهٔ مذهبی آن کتب هم حفظ شده است و البته بسیاری ازکتب مهم خواه از حیث متن وخواه از لحاظ هنر پاره و پراکنده در صندوقهای مساجد ومزارات طعمهٔ خاك وموش وموریانه است وبه تدریج از میان خواهد رفت .

برماست که این آثار گرانقدر را که مرده ریگ فکری ملت ایران است جمع کنیم ، یعنی باید آنهارا خرید وبصورت شرعی وقانونی ازطریق اهداء وضبط ازنیستی ونابودی محفوظ داشت وبراستی باید ازکسانی که مجموعهٔ خصوصی دارند و به علت ذوق و عشق به جمع‌آوری کتب خطی پرداخته‌اند ممنون بود که قسمتی از عمر وبخشی از سرمایهٔ خودرا برین امر بزرگ‌مصروف کرده‌اند و موجب حفظ عده‌ای ازاین آثار بوده‌اند . مؤسسات ما باید با همت بلند وبارغبت نفائس خطی را از این اشخاص خریداری کنند وبدانیم که گردآورندگان این نوع آثار مردمی‌هوشیار بوده و خدمتی بزرگ به ملت خود کرده‌اند .

گام اساسی دوم فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی است تا کیفیت و کمیت واهمیت این‌آثار هرچه بیشتر وزودتر روشن شود و محقق عاشق وعلاقه‌مند بهزودی وآسانی بداند که درهرکتابخانه ومخزنی چه کتابهایی هست و هرکتابی را که می‌خواهد درکجا باید بیابد .

البته درین سالها چندین کتابخانه فهرست شده ومخصوصاً مردی چـــون محمدتقی دانش‌پژوه یك تنه کارهای بسیار با ارزش وسنگینی را به انجام رسانیده است[1] ولی هنوز بسیاری، از مجموعه‌های خطی ایران فهرست ناشده مانده است ونسبت به کتب‌خانه‌های هند وپاکستان و ترکیه که نسخ خطی فارسی بسیار درآنجاها نگاهداری می‌شود واساساً هنوزدرست نمی‌دانیم‌که درکجاها کتاب خطی هست .

سومین اقدامی که باید مورد نظر باشد عکس‌برداری و تهیهٔ میکروفیلم از نسخی است‌که منحصر بفرد ویا بعلتی واجد اهمیت است تا از نابودی معنوی آثار قدیم پیش‌گیری شود . دراین کار دانشگاه تهران از سالها قبل پیش‌قدم بوده وبنیاد فرهنگ ایران هم از زمان تأسیس گامهای با ارزش برداشته است ولی هنوز هزارها نسخه دراکناف عالم هست که باید از آنها عکس یا فیلم برداشت ودر دسترس محققان قرار داد . خوشبختانه فهرستی از نسخه‌های خطی که توسط دانشگاه تهران عکس‌برداری شده توسط آقای محمدتقی دانش‌پژوه تهیه گردیده وبه چاپ رسیده است وتا چندی دیگر انتشار خواهد یافت .

کوشش چهارم دستگاههای علمی مملکت تدوین فهرست مشترکی از کلیه نسخه‌های‌خطی فهرست شده است تا معلوم باشد که از شاهنامه یا گلستان و هراثر دیگر چند نسخه ودرکدام

---

۱ – تاکنون سی‌وشش جلد فهرست توسط او یا باهمکاری او انتشار یافته وکتابخانهٔ ملی ملك هم بهلطف وعنایت مخصوص جناب آقای حسین ملك بانی بزرگوار وبلندهمت وداشمند کتابخانه فهرست شده‌است .
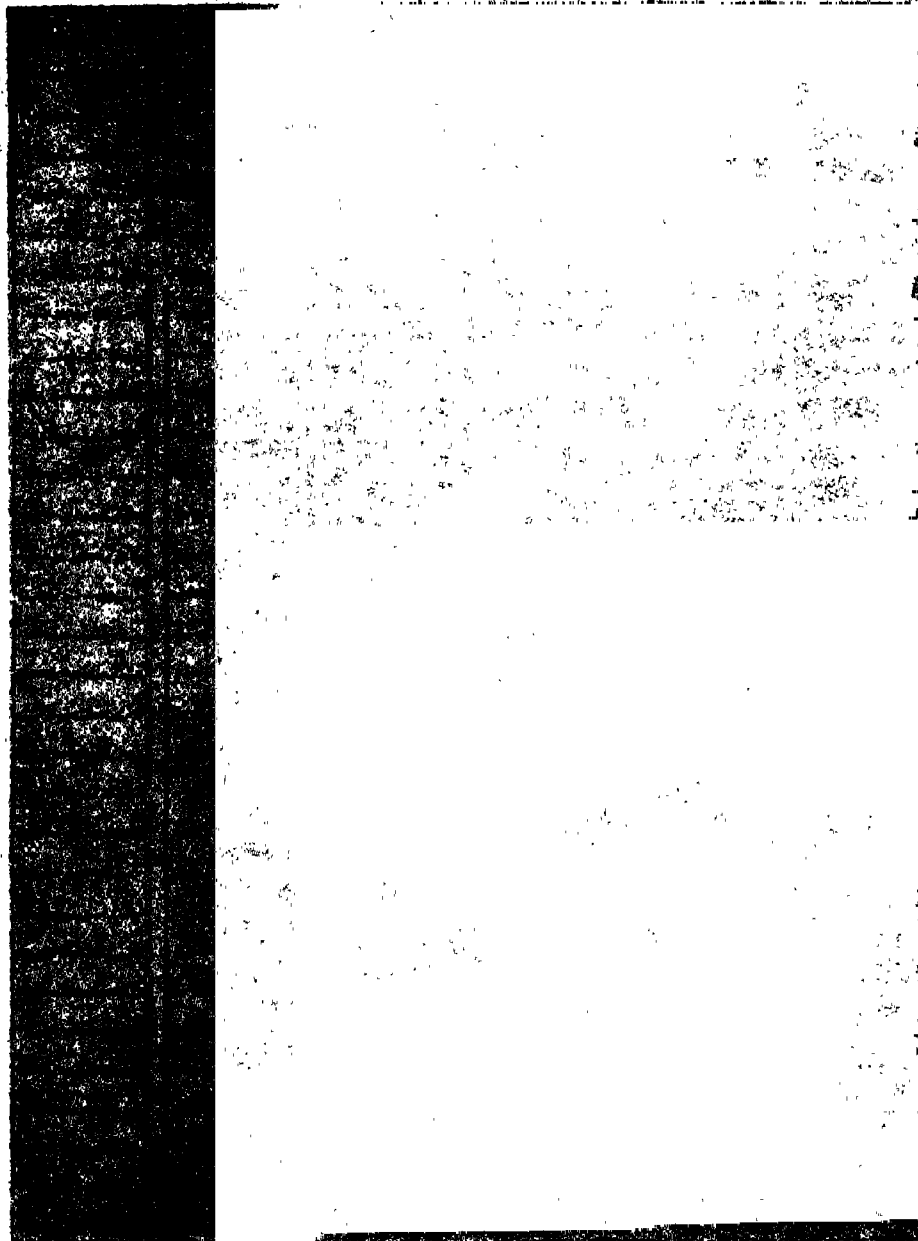
صفحه‌ای از شاهنامه با تصویر بهرام‌گور درشکار- قرن‌نهم - طول ۴۸سانتیمتر- موزهٔ هنری ورچستر

کتابخانه‌ها موجود وهریك نوشتهٔ کی وکجا وکی است . این‌کاربزرگ را مستشرق‌نامدارانگلیسی مرحوم استوری آغازکرد وقسمتی عظیم از کتاب کبیر خودرا نیز انتشار داد ولی عمرش وفا نکرد واثرش ناقص وناتمام ماند . دنبالهٔ کار اورا جمعی درلنین‌گراد گرفته‌اند که اثر اورا به روسی نقل وتکمیل کنند . آن دانشمند وصیت کرده‌است که مردیت اونس کتابدار موزهٔ بریتانیا مجلدات دیگر اثر اورا به همان زبان انگلیسی انتشار دهد .

درایران هم چنین فکری ازچندی پیش در دانشگاه پیش آمد وچون موضوع با بنیاد فرهنگ ایران درمیان گذاشته شد مشترکاً این خدمت بزرگ را آغاز کرده‌اند و اکنون کتابخانهٔ پهلوی هم چنین‌کاری را دربرنامهٔ کارخود قرار داده است . اگراین چهارفهرست مشترك نسخ خطی فارسی که به محاذات یکدیگر تدوین میشود انتشار یابد کاربسیار بزرگی در راه ادب وفرهنگ وتمدن ایران به انجام خواهد رسید .

نگاهی بتحول صنعت فلزکاری در ساخت اشیاء هنری در ایران

پروین برز

صنعت فلز کاری درایران از دیر باز متداول و معمول بوده است و هنرمندان این فن شاهکارهای کم نظیری از خود بیادگار گذارده‌اند . صنعت فلزکاری اسلامی را در واقع‌بایستی ادامهٔ هنر دوران ساسانی دانست زیرا در تزئیناتی که برروی ظروف فلزی اوائل اسلام بکار رفته تأثیر هنر فلزکاری دوران ساسانی بطور آشکار مشاهده میشود .

بکاربردن ظروف سیمین و زرین درمذهب اسلام مکروه بود و هنرمندان این فن از فلزات دیگر چون آهن و مفرغ ظروف واشیاء بسیار زیبائی ساخته‌اند که همه نشانهٔ ذوق سلیم سازندگان آنها میباشد .

فقیه همدانی در قرن سوم هجری در مهارت واستادی ایرانیان درساختن اشیاء فلزی‌میگوید «وکسانی‌که اشیاء فلزی ساخت ایران را نزد بعضی پادشاهان دیده‌اند گفته‌اند که‌خداوند عالم آهن را برای این ملت نرم کرد وبه اختیار آنها درآورد تا آنچه خواستند از آن ساختند واین ملت استادترین وداناترین ملل هستندبساختن غل وقفل و آینه وساختن شمشیر و زره و جوشن»[1] .

اشیاء باقیمانده از اوائل دوره اسلام عبارتند از سینی ، تنگ ، آبخوری وانواع قاب قرآن وجای دعا که غالباً دارای تزئیناتی میباشند . گاه هنرمند برای تزئین وترصیع این اشیاء خطاطی را مناسب دانسته وزمانی از نقوش هندسی و طرحهای اسلیمی ونقش برجسته استفاده کرده‌است (شکل ۱) . تعدادی از تنگ های باقیمانده ازاین دوران بشکل پرنده ساخته شده‌اند، معمولا شکل‌آنهاشلجمی‌است بادسته‌وسرپوش‌وآبریزکه‌سرپوشی بشکل سر پرنده وآبریز بجای‌منقارقرارگرفته است . (شکل ۲)

صنعت فلزکاری درایران مانند سایر فنون در دوران سلجوقی راه کمال پیموده است از این دوره اشیاء مختلف و زیبائی باقیمانده که ثابت میکند صنعتگران توانسته‌اند طرح‌های زیبا و روشهای جدیدی برای آرایش ظروف فلزی ابداع‌نمایند چنانچه بعضی را بطور مشبك ساخته و برخی دیگررا با نقوش کنده‌کاری مزین نموده‌اند . گاه هنرمند وسیله ترصیع‌نقوش‌را بر روی اشیاء نشان داده ویا با افزودن مجسّمه به زیبائی اش می پرداخته‌اند . کلیه روشهای متداول برای تزئین به چه دسته تقسیم میشوند :

ظروف مشبك :

تعداد بیشماری از اشیاء ساخته شده در ایـن دور نمونه‌هائی است که بسبك مشبك تهیه شده است . هنرم توانسته با مهارت تمام نقوش مورد نظر خودرا بطور مشبا نشان دهد . این قبیل اشیاء که عبارت ازعود سوز و شمعدا می‌باشند اکثراً بشکل حیوان یا پرنده ساخته شده‌اند . از جم بخوردانی است بشکل شیر متعلق بموزه ایران باستان که تم بـدن آن با نقوشی شبیه ببرگ شبدر مشبك شده اس (شکل۳) . قسمت سروصورت وران حیوان با نقوش شاخ برگ کنده‌کاری شده وسینه شیر با نوشته بخط کوفی تزئ یافته‌است[2] .

ظروف با نقوش کنده‌کاری و نوشته‌دار :

گاه ظروف مفرغی متعلق بدوران سلجوقی را با اشکا مختلف مانند انسان ، حیوان ، نقوش شاخ‌وبرگ ونوشته بخ کوفی تزئین می‌نموده‌اند . محل‌ساخت این‌ظروف را به خراسا وری نسبت میدهند (شکل ٤) .

ظروف مرصّع

روش دیگری برای آرایش ظروف فلزی دوران سلجوق بکار برده میشده است ، این طریقه ترصیع آنهاست با فلزا دیگر . طرز ساخت و تکنیك معمولی دراین دوره باین‌ترتی است که برای تزئین مفرغ با فلزات دیگر چون نقره و مـ ابتدا شئي مورد نظر را با ابزار مخصوصی بهر شکلی کـ میخواسته‌اند منقوش نمایند گود نموده و بعد نقاط کنده شد را با مفتولهای‌سیمین و یا فلز دیگر پر می‌نموده‌اند . ا

---

۱ – کتاب‌البلدان ابن‌فقیه .

۲ – تاآنجاکه نگارنده بخاطردارد یك نمونه ازاین بخوردان متعل بموزه متروپولیتن نیویورك و نمونه دیگر درگالری نلسن در شه کانزاس‌سیتی دراستان میسوری امریکا نگاهداری میشود .

بالا راست : تنگ مفرغی قرن سوم هجری

بالا چپ : قاب قرآن نقره قرن سوم هجری

پائین‌راست: شیرمفرغی ازنوع ظروف مشبك دوران سلجوقی - خراسان

ظروف بامجالس بزم ورامشگران در حال نواختن آلات‌موسیقی و ساقیان صراحی در دست و رقاصه‌هائی در حال هنرنمائی آراسته گردیده‌اند . آلات موسیقی که بر روی این ظروف مشاهده میگردد عبارتست از چنگ ، دایره ، عود و دنبك . (شکل ٥)

اشیاء با تزئینات برجسته و منقوش :

ازجمله اشیاء فلزی‌متعلق‌بدوران‌سلجوقی‌آئینه‌های مفرغی است که روی آنها با نقوش شاخ وبرگ و یا اشکال انسان وحیوانات خیالی بطور برجسته تزئین یافته است . اغلب آنها مدّور وبدون دسته میباشد (شکل ٦) .

علاوه بر ظروف مفرغی وبرنجی مقداری جواهرات ونقره از دوران سلجوقی در دست میباشد کــه ثابت میکند جواهرسازی دراین دوره رونق بسزائی داشته‌است . اغلب‌قطعات موجود گوشواره ، سینه بند ، دستبند و خلخال است که بعضی از آنها بطرز مشبك و برخی دیگر با نقش برجسته و یا بطور ملیله‌کاری آرایش یافته‌اند (شکل ٧) .

آرایش ظروف فلزی بطور مرصع که از اوائل دوران سلجوقی متداول گردید در قرن هفتم و هشتم هجری راه کمال پیمود واز این قرون نمونه‌هائی کم‌نظیر ظروف ترصیع شده با نقره از قبیل شمعدانهای مختلف ، لگن ، سینی ، آفتابه ، عود سوز واشیاء دیگرباقیمانده‌است . عده‌ای محل ساخت آنها به شهر موصل نسبت میدهند و گویا در همین زمان شهرها همدان ، مشهد ، اصفهان وزنجان هم در زمره مراکز مهم‌ساخت ظروف مرصع بوده‌است . شاید بتوان تصور نمود که مهم‌ترین مرکزساخت‌ظروف‌فلزی‌بوده‌ونقاط‌دیگراز‌مکتب‌مو[illegible] تقلید می‌نموده‌اند ویا اینکه هنرمندانی ازموصل به نقاط دیگر مهاجرت و بکار کسب ودر ضمن به تعلیم هنر می‌پرداخته‌اند بهترین نمونه این صنعت تعدادی ظروف مفرغی نقره‌کوب‌ا[illegible] که از یوزینجرد همدان بدست آمده است‌که غالباً با مجالس بزم – شکار و طرحهای هندسی و تزئینی نقره‌کوب شده (شکل ٨) .

شمعدان مفرغی نقره‌کوب دوران سلجوقی – خراسان

کاسهٔ مفرغی دوران سلجوقی – خراسان

در دوران فرمانروائی پادشاهان صفویه که از مشوقین هنرمندان و صنعتگران بوده‌اند صنعت فلزکاری چون صنایع دیگر راه ترقی پیمود . نقش گل و بوته طرح اسلیمی از جمله نقوشی است که بر روی غالب ظروف فلزی این عصر مشاهده میگردد . گاه تصویر انسان و زمانی نوشته بر روی اشیاء فلزی جلوه‌گری مینماید . ترصیع اشیاء نیز از جمله تزئیناتی است که در این دوره معمول و متداول بوده است .

گاه تحولاتی در شکل و نوع اشیاء ملاحظه میگردد مثلا شمعدانهای برنجی باندازه‌های مختلف که از شاهکارهای هنر فلزکاری این دوران است جانشین پیه سوز و عود سوزهای دوران ماقبل‌خود شده‌اند . این شمعدانها که غالباً بشکل استوانه ساخته شده‌اند با نقوش شاخ و برگ و نوشته بخط نستعلیق (اعم از شعر یا نثر) و مجالس بزم و شکار تزئین یافته‌اند . اشعاری که برای آرایش این شمعدانها انتخاب شده بیشتر راجع به شمع و پروانه گفتگو میکند .

از نمونه های زیبا شمعدانی است برنجی متعلق بموزه ایران باستان (شکل ۹) که بدنه آن وسیله یك حاشیه شکسته بدو قسمت تقسیم شده و درون حاشیه سه بیت شعر زیر نقش گردیده است .

خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
که من بسوزم و او شمع انجمن باشد

***

میسوزم از فراغت ، رو از جفا بگردان
هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان

***

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
تبسمی‌کن وجان بین‌که چون همی سپرم

قسمت بالا روی بدنه مجلسی رانشان میدهد که شخصی روی تخت نشسته و اشخاص دیگر در حال آوردن غذا وسینی حاوی صراحی و جام میباشند . قسمت پائین بدنه (زیرحاشیه شکسته) شکارگاهی را نشان میدهدکه شکارچیان‌سواره و پیاده در حال حرکت اند و حیواناتی چون خرگوش ، پلنگ ، آهو و روباه درحال دویدن مشاهده میگردند .

پایه شمعدان نیز با پنج مجلس بزم کنده‌کاری شده تزئین یافته است ، عده‌ای در حال نواختن دف و برخی دیگر برقص آمده‌اند که همه آنها با لباس وکلاه اشرافی معمول در دوران صفویه نشان داده شده‌اند . نظیراین مجالس برروی‌مینیاتورهای این دوران دیده میشوند (شکل ۱۰)

آئینه مفرغی بانقش برجسته دوران سلجوقی – خراسان
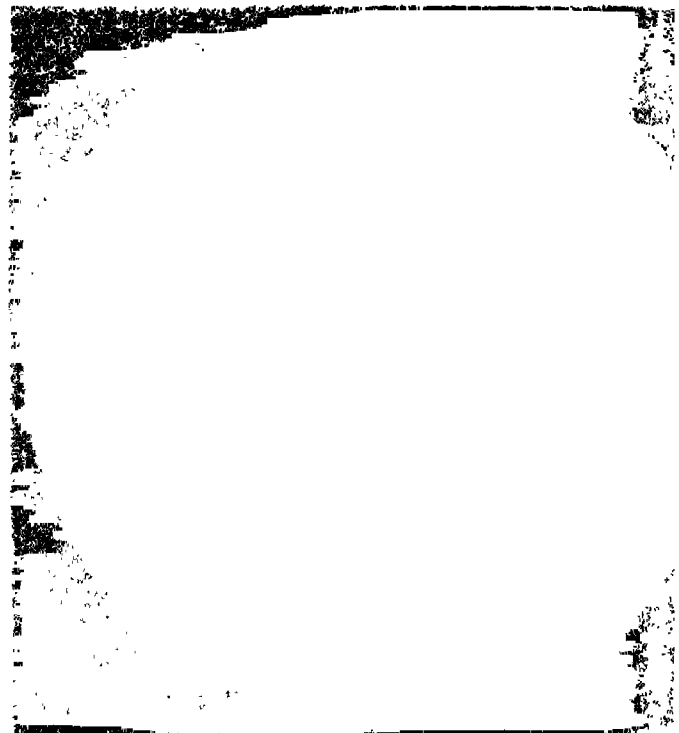
دستبند طلا – دوران سلجوقی – خراسان

لگن مفرغی – قرن بیستم هجری – همدان
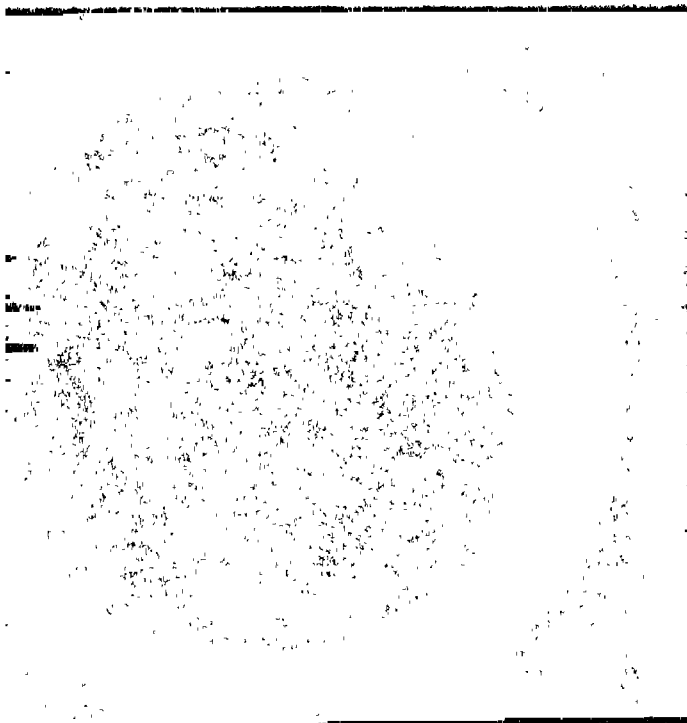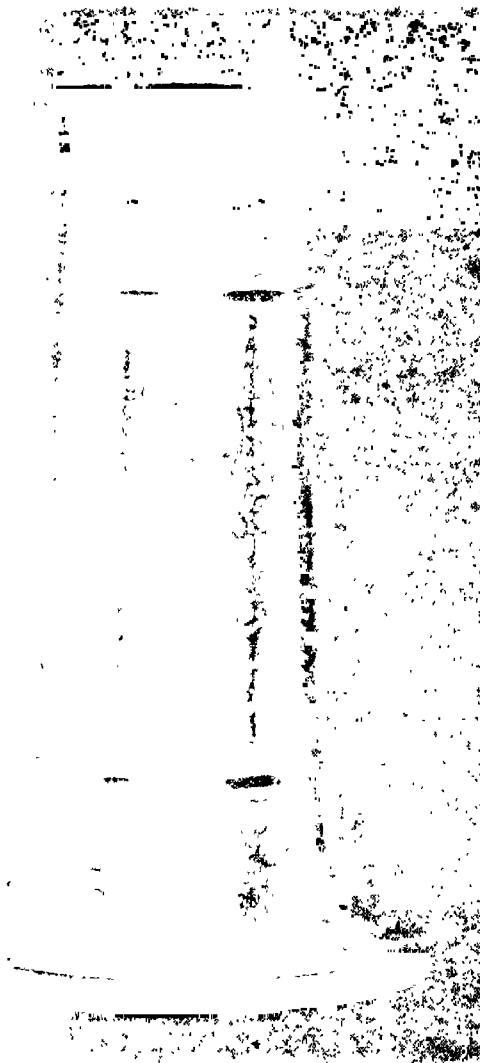
شمعدان برنجی دوران صفویه – اصفهان

این پنج مجلس بوسیله درخت سرو از یکدیگر جدا شده‌اند ودر حدفاصل نقوش پایه و بدنه روی یك حاشیه پهن‌دو بیت شعر زیر بخط نستعلیق بطور برجسته نشان داده شده است :

چراغ اهل دل را روشن از روی تو می‌بینم
همهٔ صاحبدلان را روی دل سوی تو می‌بینم
توئی سلطان عالم کم مبادا از سرت موئی
که عالم را طفیل یك سر موی تو می‌بینم

روی گردن شمعدان این دو بیت شعر خوانده میشود :

ای شمع چو پروانه بپروای تو میرم
بر گرد سرت گردم و در پای تو میرم
چون مور بسازم بسر راه تو خانه
تا چون گذری زیر کف پای تو میرم

نوع دیگر از اشیاء باقیمانده از این دوران آنهائی است که در اماکن مقدسه و متبرکه از آن استفاده میشده است و غالباً با نقش شاخ وبرگ ونوشته بخط نسخ درون ترنج های بزرگ و کوچك تزئین یافته است . نمونه جالب از این گروه قندیل برنجی پایه‌داری است که روی بدنه دارای سه زائده جهت آویختن است . تمام سطح خارجی آن با ترنجهائی که داخل آن طرح های اسلیمی و نوشته بخط نسخ دارد تزئین‌یافته و روی گردن و قسمتی از بدنه باصلوات دوازده امام و دعای نادعلی بخط خوش نسخ زینت شده است .

درقسمت پائین عبارت زیر خوانده میشود «وقف کرد این قندیل را بر مزار متبرك امامزاده رضا علیه‌السلام بدارالعباده یزد الی قربةالی‌الله تعالی ۹٤٦» (شکل ۱۱) .

بالا راست : قسمتی از بدنه شمعدان – دوران صفویه – اصفهان
بالا چپ : قندیل دوران صفویه – اصفهان
پائین چپ : قاب قرآن میناکاری دوران قاجاریه

از جمله روشهائی که برای تزئین ظروف زرین وسیمین
زدوران صفویه معمول گردید و در دوران قاجاریه‌راه کمال
د طریقه میناکاری ظروف است . هنرمندان توانستند نقوش
ئی را با لعاب رنگارنگ بر روی اشیاء زرین و سیمین‌جلوه
. طرح‌هائی که بر روی این ظروف دیده میشود عبارتست
قش پرندگان ، گل مینا وگل سرخ که غالباً با ترنج‌های
کوب جلوه‌گری مینمایند . تعداد زیادی اشیاء مختلف چون
ن ، کاسه ، قاب قرآن ، دستبند و گوشواره برجای مانده
مگی باین طریق آرایش گردیده‌اند (شکل ۱۲) .
علاوه بر ظروف مینا اشیائی چـون جعبه‌های فولادی
دود مجسمه‌های پرندگان و حیوانات در دست میباشد که
(و مس ترصیع یافته‌اند .

مکاتب نقاشی در ایران بعد از اسلام

(۳)

ادگار بلوشه
ترجمه جلال ستاری

مکاتب نقاشی درایران بهمان سرعتی که مکاتب نقاشی ایتالیائی تحول یافت پیشرفت کــرد و مکتبی جایگزین مکتبی دیگر گردید اما دوره‌ای که طی آن نقاشی ایرانــی به غایت کمال خود رسید بسیار کوتاه مدت بود . مقدمه این دوران کمال مرحله‌ایست پر از شك و تردید که در واقع تلفیقی از دو شیوهٔ مختلف است وپس ازآن نیز دوران انحطاط آغاز میشود که از مشخصات آن مصنوع بودن سبك واغراق در ظرافت و ریزه کاری است .

مکاتب نقاشی‌ایرانی در سه مرکز بزرگ شکوفا بوده‌اند: تبریز در دورهٔ مغول ، هرات در عصر تیموری و شهر های ماوراءالنهر هنگامیکه حکومت مشرق ایران بدست شیبانیان افتاد و تبریز واصفهان در دورهٔ صفوی .

اختلافات میان شیوه‌های این مکاتب بیشتر زائیده مهد وزادگاه آنهاست تا مولود اعصاری‌که آن‌هارا بوجود آورده است ، مثلا اختلاف میان هنر غرب و هنر شرق ایران بیش از تفاوتی است که نقاش قرن پانزدهم با نقاش قرن هفدهم دارد . سبك مناطق عراق وفارس نرم وروان است و شیوهٔ خراسانی خشك و سخت . شیوه های هنر مغول و صفوی در غرب ایران نضج و قوام یافته است و اسلوب هنر تیموری در مناطق وحشی مشرق ایران .

پیش ازین گفتیم که ایران درصدر اسلام از نظر نقاشی هنری خاص خود نداشته است و هنرمندان ایرانی از اسلوب مکاتب بین‌النهرین الهام می‌گرفته‌اند و شیوهٔ مکاتب کرانه‌های دجله و فرات نیز تحت تأثیر مکاتب بوزنطی وبه تقلید از سبك نقاشی های کتب یونانی پدید آمده بوده است . اثرات این نمونه‌های کهن از قبیل اطوار و سکنات خشك و جامد اشخاص در نقاشی های قسطنطنیه ، گاهگاه در هنر ایرانی آشکار میشود.

هنر مغول که از تحول شیوه‌های مکاتب کهن ایرانی و هنر منطقه بین‌النهرین بوجود آمد دو جریان هنری آفرید که یکی مکاتب تیموری در شرق و دو دیگر مکاتب صفوی در غرب است . سبك تیموری هرات ، در مکاتب ماوراءالنهر در عصر شیبانیان و نیز در تقلیدهائی که نقاشان مکاتب قدیم صفوی از آن کردند جاودانه باقی ماند .

هنر مغول که درغرب از تبریز تا بغداد شکوفان وبارور بود از طریق نقاشی‌هایی که در غرب ایران در دوران سلطنت اخلاف امیرتیمور پرداخته شده ، به هنرمندان صفوی منتقل گردید ودر واقع نقاشی‌های مکاتب هرات و ماوراءالنهر در هنر صفوی تأثیر ونفوذ بسیار کرده‌اند . هنر مغول پس از پیمودن راهی دراز طی نیمه دوم قرن سیزدهم ، در آغاز قرن چهاردهم تثبیت یافت . تحول این هنر که محدود به نواحی شمال ایران یعنی آذربایجان و خراسان بود بــه پیدایش نخستین مکاتب تیموری انجامید زیرا در پایان دورهٔ مغول یعنی سه ربع قرن پس از تاریخ پرداخته شدن کتاب رشیدالدین . در عراق یا درآذربایجان و بطور قطع در قسمت غربی قلمرو مغول ، شیوهٔ متفاوتی پدید آمدکه نقاشی های رساله‌ای درباب عجائب عالم که برای سلطان ایلخانی احمدخان‌بن‌اویس به سال ۱۳۸۸ کتابت شده روشنگر آنست . در نقاشی های شگرف این رساله در عین حال نفوذ نقاشی های مغولی وتأثیر شیوه‌هائی‌که خاص نقاشان سه مجلد مقامات حریری بود نمایان است . باید دانست که صلابت (و hiératisme و archaïsme) خاص نقاشانی است که در دورهٔ تیموری در خراسان کار میکرده‌اند وهمین‌صفات درنقاشیهای‌عصرمغول (تصاویرتاریخ رشیدالدین) نیز به چشم می‌خورد اما شیوهٔ نرم و روان نقاشی‌های رسالهٔ سابق‌الذکــر درباب عجائب‌العالم با سبك مکاتب هرات مقر حکومت سلاطین تیموری وبطور کلی با اسلوب مناطق شرقی خراسان اساساً تفاوت دارد . این شیوهٔ نو که خود از شیوهٔ هنر مغولی که سبك مکاتب تیموری خراسان بی‌واسطه از آن بوجود آمده ، متأثر است اسلوب خاص منطقه فارس است . در نقاشی های عصر تیموری دو دوره تشخیص میتوان داد :

خصائص اسلوب دورهٔ اول مکاتب تیموری از فارس تا اصفهان (مثلا درنقاشی‌های تاریخ علاءالدین عطا ملك جوینی) عبارتند از نرمی و لطافت و هم آهنگی رنگ‌های آبی وطلائی

که با رنگ های خشك وتیره مکاتب شمال یعنی‌خراسان مغایرت دارد وضمناً در حرکات آدم‌ها نیز راحت و آزادی و حالت طبیعی‌تری بچشم میخورد .

این نقاشی ها آشکارا از روی نقاشی هـای تاریخ رشیدالدین اقتباس شده است . جامهٔ اشخاص و شکل خیمه‌ها و اثاث را که بظرافت نقاشی شده از عوامل نقاشی های تاریخ رشیدی بعاریت گرفته‌اند ، اما شیوه این نقاشی ها از سبك نقاشی تاریخ رشیدی نرم‌تر ولطیف‌تر است وبه آرامی به سوی لطافت دل‌انگیز آثار بهزاد می‌گراید .

درنقاشی های نسخهٔ خطی‌روضةالصفای میرخوند که به سال ١٤٢٥ کتابت شده علم به حرکات و سکنات وظایف‌الاعضای انسان بمراتب کامل‌تر از مفاهیم مبهم وناقصی است که بعدها درهمین زمینه نقاشان دورهٔ دوم تیموری‌ونقاشان مکاتب شیبانی ونقاشان صفوی که به اشخاص حرکات واطواری غیرممکن و پرپیچ‌وخم میداده‌اند داشته‌اند .

واین امر قابل توجه است که در مکاتب اسلامی چنانکه درمکاتب نقاشی بوزنطه ، به مرور که ازدنیای باستان دور میشویم ازوقار ومتانت حرکات واطوار اشخاص کاسته میشودو رویه‌های مصنوع جایگزین آن میگردد .

به سختی میتوان گفت در چه زمانی در خراسان و در شرق‌ایران دوران شیوهٔ نقاشان نخستین دورهٔ تیموری به سر آمد وازچه تاریخی دربن‌مناطق مکاتب دورهٔ دوم تیموری‌که شیوهٔ بمراتب نرم‌تر آن تحت تأثیر مکاتب غرب ایران قرار گرفته پدیدار شده است .

شیوهٔ دوم تیموری (مثلا نقاشی های ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی که به سال ١٤٦٧ کتابت شده) درخشان‌تر ولطیف‌تر از شیوهٔ نیمه اول قرن پانزدهم است ورنگهائی‌بسیار متنوع و فروزان دارد . این شیوه ازآغازپیدایش بهسبب نبوغ‌آفرینندهٔ آن به مدت یك قرن ثابت ماند . شیوهٔ دوم تیموری که همان اسلوب مکاتب بهزادی است در سطحی پائین‌تر و باشکوهی کم‌تر درآثار بهترین نقاشان پایان قرن پانزدهم و نیمه اول قـرن شانزدهم درخراسان و در ماوراءالنهر باز یافته میشود .

اسلوب وقواعد نقاشان دورهٔ اول تیموری درغرب ایران تا زمانی که سبك دورهٔ دوم تیموری در خراسان با شیوهٔ نقاشی معراج پیغمبر (ص) پدید آمد و موجد پیدایش نقاشی های ظفرنامه گردید پایدار ماند . ازین امر چنین نتیجه باید گرفت که هر دو شیوه مکاتب تیموری مدت زمانی متفقاً در ایران وجود داشته‌اند یعنی نخست شیوهٔ اول تیموری که تقلید از الگوهای مغولی است و دو دیگر شیوهٔ دورهٔ دوم که نمودار تحول ظریف تقلید از الگوهای مغولی است . هنرمندان مکاتب دورهٔ دوم تیموری که پس از بسر آمدن دوران سلطنت تیموریان در دربار ازبکان یا شیبانیان خراسان کار میکردند

رستم وگرفتن رخش – از نسخه خطی شاهنامه مکتب تیموری ایر
قرن ١٥ م – ٩ هجری

شیوهٔ نرم‌تر و ظریف‌تری از پیشینیان خود که‌درعهد شاه بهادر میزیستند برگزیدند .

نیمه دوم قرن شانزدهم دوران انحطاط وحتی نابو مکاتب شیبانی ماوراءالنهر است . ازآن پس دیگر نقاشی‌ه نمی‌توان یافت که کمال آن نشانهٔ سستی و زوال موقت هنر دوران انحطاط باشد . برعکس هنری که در دوران شکو خویش‌چنان آثار گرانقدری پدید آورده بود که مینیاتورسا دوره‌های اخیر باتوجه به ذوق و سلیقه زمانه هنوز از تقلید می‌کنند روی به انحطاط نهاد .

اوضاع واحوال سیاسی ماوراءالنهر دردوران آخ شاهان ازبك مبین این انحطاط است . فرهنگ ازبکان ک ظرافت ولطافت تمدن تیموریان نبود پوشش و لفاف نازک که در پایتخت های اخلاف امیرتیمور بچنگ آورده و به کشیده بود به سرعت از دست داد . این فرهنگ به برآور نیازمندی‌های تنگ دربار و اشراف نیمه وحشی وبیابان‌گر محدود بود که فقط به تقلید از تیموریان کم وبیش به تشو هنرمندان می‌پرداختند . چنین تمدن ظاهری‌ای نمیتوان بی‌یاری وکمك خارجی‌که به آن دوام و بقائی بخشد روزگا دراز پایدار بماند واین معجزه نیز به وقوع نپیوست زیرا ایر صفوی تأثیر و نفوذی در این مناطق دور دست ماوراءال بجای نگذاشت .

مرقع گلشن
تحلیلی از یک سند تاریخی

احمد سهیلی خوانسا

درشصت‌ویك وشصت‌ودومین شماره آبان و آذرماه ۱۳۴۶ این مجله بقلم استاد محقق آقای محیط طباطبائی راجع بمرقع گلشن شرحی نگاشته شده بود که نگارنده لازم دانست برای تتمیم وتکمیل مقالهٔ ایشان آنچه دراین باب میداند بنگارد .

مرقع گلشن وگلستان از مرقعهای بیمثل ومانندست که شامل آثار خطاطان و نقاشان مشهور ایران وهندوستان میباشد و برحسب ذوق ودستور نورالدین جهانگیر «۱۰۱۴ – ۱۰۳۷» پادشاه هنردوست هند جمع وتدوین شده ودر زمان شاه جهان «۱۰۳۷ – ۱۰۶۷» پایان یافته است.

مرقع گلشن که اکنون متعلق بکتابخانهٔ سلطنتی میباشد دارای انواع هنر نقاشی وتذهیب وخط است . خطوط ومجالس تصویر آن از شاهکارهای استادان و هنرمندان مشهور ایران بوده وبیشتر آنهارا برای همایون واکبر وجهانگیر از ایران بارمغان برده بودند . جهانگیر جمعی از هنرمندان را مأمور کرده است که این آثار گرانبهارا برای آنکه از دستبرد زمان در امان باشد بطرز بدیعی بصورت مرقع درآورند .

مذهبان و مصوران و صحافان در نظم مرقع نهایت سلیقه ودقت و ظرافت را بکاربرده‌اند وبرای زیبائی ونفاست آن درحاشیهٔ هر صفحه ازمشاهیر آن عهد نیز تصاویر و مجالسی بسیار شگرف وبدیع نقش کرده‌اند .

هنرمندان ایرانی در دربار پادشاهان هند چند گروه بوده‌اند ، تنی چند چون میرمصور ترمدی و پسرش میرسیدعلی وعبدالصمد زرین قلم که با همایون پادشاه در سال ۹۵۱ بهندوستان رفته بودند برخی مانند آقا رضا کاشانی و پسرش ابوالحسن و منصور ودولت در عهد جهانگیر وجمعی دیگر آنهائی هستند که در مکتب این استادان تربیت یافته‌اند وهمین مکتب است که سبك مختلط ایران وهند را بو جود آورده است .

هریك از مرقعهای گلشن و گلستان شامل یك دیباچه و خاتمت بوده است .

کاتب دیباچه‌و خاتمت مرقع گلشن وگلستان ظاهراً نستعلیق نویس مشهور دربار جهانگیر مولانا محمدحسین کشمیری زرین‌قلم بوده است متأسفانه آغاز و انجام مرقع گلشن دراختیار کتابخانه سلطنتی نیست .

اوراق این دومرقع که بیك قطع واندازه ساخته شده بهم مشابهت فراوان دارد وچنانست که میان اوراق آنها فرق نمیتوان گذاشت وچون مرقع گلستان ازهم پاشیده واوراق آنرا از هم جدا ساخته‌اند اکثر اوراقی را که ازاین مرقع‌مییابند تصور میکنند که ازمرقع گلشن میباشدووجه تمایز این دو مرقع خود دیباچه و خاتمت آنست از سواد دیباچهٔ مرقع گلشن که آقای محیط در مقالهٔ خود مرقوم فرموده‌اند برمیآید مرقع گلشن دارای یکصدوسی ورق بوده است .

جای خوشوقتی بسیارست که شش ورق آغاز و انجام مرقع گلستان را بتازگی عرضه کرده وکتابخانه سلطنتی خواهد خرید وباین مجموعهٔ نفیس هنری بی‌نظیر ویگانه که مقداری اوراق آنرا سابقاً خریده است رونقی بیشتر خواهد بخشید واین کتابخانه دارای هردو مرقع پر ارج وبها خواهد گشت .

مرقع گلستان که دیباچهٔ آن چنین آغاز شده است :

نقاش ازل کین خط مشکین رقم اوست   یارب چه رقمهای عجب در قلم اوست

چون ارادت کاملهٔ قادر بیچون ومشیّت شاملهٔ صانع کن‌فیکون بایجاد صورکارخانهٔ بوقلمون متعلق شد چهره‌آرای عنایت ازلی بقلم مکرمت لم یزلی‌مرقع انسانی را بر طبق آیت بخوبتر وجهی تصویر نمود .

وبا این سطور پایان پذیرفته است :

بعنایت بیغایت صانعی که ترتیب مرقع زرنگار سپهر زبرجد فام اثری از مصنوعات دست قدرت آثار اوست این مرقع بدیع‌الخط عجائب تزئین‌که غیرت‌افزای ریاض رضوان و گلستان همیشه بهار جهانست

نظم

هر صفحهٔ او بنزهت گلـــزاری   هرسطر چو زلف عارض دلداری

هر حرف چو خط چهرهٔ مطلوبی   هرنقطه چوخال‌لب‌خوش‌گفتاری

مانند درج زر وگهر بشکرفکاری ونیرنگ سازی استادان مانی مثال بی‌بدل وهنروران بهزاد تمثال در بیمثلی مثل بموجب فرمان سعادت عنوان خاقان اکبر اعظم شهریار عرصهٔ عالم صاحبقران همایون بخت برازندهٔ تاج وفرازندهٔ تخت گوهر افسر تاجداران افسر تارك جهانداران شهنشاه ملك قدر خرد رخش جهانگیر وجهاندار وجهانبخش مطلع انوار نامتناهی الهی ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی خلدملکه ابداً بساعت سعد وزمان مسعود صورت اختتام وشیرازهٔ انتظام یافته زینت افزای کتابخانه آفرینش وروشنی‌بخش دیدهٔ اصحاب بینش گردید

این مرقـــع که بتوفیق آله   صورت آرای شد از لوح وقلم

رشك گلـــزار ارم تاریخش   چهره پرداز خرد کرد رقم

۱۰۱۹

العبد محمدحسین زرین قلم جهانگیرشاهی .

مسلماً آغاز وانجام مرقع گلشن دیر یا زود پیدا شده وجانی تازه براین خواهد بخشید.

مرقع گلشن را نباید گلشن وچمن خواند واگر در دیباچهٔ مرقع چمن را با گلشن مرادف ساخته‌اند این خود تعبیریست که نویسنده ناگزیر بوده چونانکه درمرقع گلستان رضوان وگلستان آورده است .

وقطعه‌ییکه شاعر مشهور ابوطالب کلیم هنگام اتمام آن ساخته وپرداخته است خود دلیل این معنی تواند بود .

نقشبند کارگاه صنع همچون زلف یـــار   نقش پرگار دگر بر روی کارآورده است

از بهار گلشن فردوس رنگین نسخه‌یی   کاتب قدرت برای روزگار آورده است

نازم این زیبا مرقع را که چون روی بتان   صفحه‌اش خطی بخون نوبهار آورده است

محضر خوبی بخط جمله استادان رساند   میرسد فخرش سجل افتخار آورده است

روح مانی عندلیب گلشن تصویر اوست   این‌گلستان اینچنین بلبل هزار آورده است

از تحرك خامهٔ نقاش جادوکـــار او   پنجهٔ تمثالهـــا را رعشه‌دار آورده است

سحرکاری قلم در گوشهٔ چشم بتان   دلبری را همچو مژگان آشکارآورده است

جلد را شیرازهٔ جمعیت خاطـــر ازوست   کاینچنین زیبا نگاری در کنار آورده است

طرح این گلشن شه جنت‌مکان کرد ازنخست   این زمان لیکن گل اتمام بار آورده است

حسن سعی ثانی صاحبقران شاه جهان   آبشار پیش اندر جویبار آورده است

آن شهنشاهی که این پیر مرقع پوش چرخ   نقد انجم بر درش بهر نثار آورده است

باد عهد دولتش پیوسته تا روز شمار

کو بعالم رسم جود بیشمار آورده است

مؤلانا کلیم برای تاریخ اتمام این مرقع قطعه‌ئی دیگر در سلك نظم کشیده که آن قطعه اینست .

پروردهٔ کدام بهار است ایـــن چمن — کز بهر دیدنش نگه از هم کنیم وام
از بسکه دیده خیره شود در نظاره‌اش — نتوان‌شناخت نقطه‌کدام است‌وخط‌کدام
یاقوت ثلث این خط اگر مینگاشتی — مستعصمش بدیده نشانـــدی ز احترام
تذهیب داده شاهد خط را چه زینتی — آری شفق فزوده بحسن جمـــال شام
آراسته بهشت ز تصویر حـــوریان — حوری که باشد آنرا غلمان کمین غلام
چونان شد اختلاط خط و صورتش بهم — پیچد بموی طرّه تصویر زلف لام
مو از زبان چو خامهٔ نقاش سر زند — نطق ارزحسّن صورت او سرکند کلام
تصویروخط چوصورت‌ومعنی بهم قرین — وز اتحاد کرده در آغوش هم مقام
تمکین حسن اگر نشدی مانع آمدی — در باغ صحنه شاهد تصویر در خرام
چندین هزار نقش بدیع انتخاب کرد — دوران که شد مرقع شاه جهانش نام
صاحبقران ثانی از اقبال سرمدی — شاه ستاره لشکر خورشید احتشام
کوه وقارش ارفکند سایه بر بحار — مانند سطر موج بیکجا کند مقام
شاهنشهی کـــه پیر مرقع لباس چرخ — ذکرش دوام دولت او شد علی‌الدوام

تاریخ شد مرقع بی مثل و بـــی بدل
چون این سواد گلشن فردوس شد تمام

تاریخ اتمام (مرقع بی مثل و بی‌بدل) میباشد که سال یکهزاروچهل میشود بنابراین مرقع در سال ۱۰۳۱ زمان جهانگیری آغاز و بعداز نه سال بروزگار پادشاهی شاه جهان اتمام یافته است .

راجع بتاریخ وزمان تصرف مرقع گلشن آقای محیط اوان ولیعهدی ناصرالدین شاه را حدس زده‌اند نگارنده درآغاز جوانی داستانی در محفل جمعی از فضلا شنیدم که بی‌کم‌وکاست در اینجا میآورم .

درسال ۱۳۰۷ خورشیدی روزی چندتن از فضلا که اکنون هیچیك در قید حیات‌نیستند پیش‌نیای شادروانم درکتابخانه وی‌نشسته بودند سخن از مرقع گلشن بمیان آمد وشرح سرقت‌های لسان‌الدوله در عهد مظفرالدینشاه از کتابخانهٔ سلطنتی یکی از آنان که مرد مطلعی بود گفت مرقع گلشن را از هندوستان آورده بمیرزا محمد حسین متخلص بوفا وزیر فارس در عهد کریم خان زند برادر میرزا عیسی قائم‌مقام فروخته‌اند و در سفرنامهٔ یکی از سیاحان انگلیسی خواندم که پس‌ازمرگ کریم‌خان(۱۱۹۲) که آغامحمدخان برهمه‌جا وهمه‌کس مسلط‌گشت میرزامحمدحسین وفا که همواره ازقهرخان‌قاجار بیمناك بود اندیشه جلای‌وطن داشت ببهانهٔ زیارت عتبات‌واعتکاف اثاث زندگانی وکتابخانهٔ ذیقیمت خویش را در صندوقهائیکه برای این مقصود تهیه کرده بود جای داد خواست بصوب عراق روانه گردد جاسوسان این خبر بآغامحمدخان رساندند شاه اورا خواست وگفت شنیده‌ام که ارادهٔ مسافرت داری او مجاورت اعتاب مقدس را عنوان کرد خان قاجار چون از نفایس کتابخانهٔ وی آگاه بود فرمود مجاورت آن اعتاب تحمل زحمت حمل‌اینهمه اثقال را ضرور نیست آنچه داشت از وی بگرفت ودر حقیقت اورا از تمام مایملك محروم ساخت واساس کتابخانهٔ سلطنتی همانا از عهد آغا محمدخان و کتابخانهٔ میرزا محمدحسین که مرقع‌گلشن نیز از نفایس کتب کتابخانهٔ این وزیر دانشور و شعردوست بوده نهاده شده است لیکن درشرح حال میرزا محمدحسین چنین داستانی نمی‌بینیم وآنچه مورخین نوشته‌اند وی تاسال ۱۲۰۹ که در قزوین وفات یافته است معزز ومحترم و مورد عنایت خان قاجار بوده است .

گزارشی از ششمین کنگرهٔ جهانی آکوستیک در توکیو

The 6th International Congress an acoustics, Tokyo
Japan, August 21 - 28, 1968.

غلامعلی لیاقتی
دکتر مهندس در آکوستیك

استفاده از رموز آکوستیك درتالار قصر عالی قاپو

درسی‌ام مرداد ماه سال جاری ششمین کنگرهٔ جهانی ˆکوستیك که هرچهار سال یکبار تشکیل میگردد درشهرتوکیو ایتخت کشورافسانه‌ای ژاپن با سخنرانی افتتاحیه آقای پروفسور ــالکی (Maleki) رئیس کنگرهٔ جهانی آکوستیك و رئیس کمیتهٔ آکوستیك کشور لهستان و پـروفسور سانایوشی (Sanayoshi) رئیس دانشگاه فنـی توکیو و رئیس کمیتهٔ ˆکوستیك کشور ژاپن ومیزبان کنگره وبا حضور ۹۰۵ نماینده ز۲۹ کشور جهان کار خودرا آغاز نمود ودرطی ۷ روز ٤٥٤ فر ازشرکت کنندگان درکنگره سخنرانیهای‌علمی ۲۰ دقیقه‌ای ر رشته‌های ۹گانه آکوستیك‌ایراد نمودندکه من نیزبنمایندگی زطرف وزارت فرهنگ وهنرایران تحت عنوان «عالی‌قاپو ـ صری‌ازدوران‌گذشته ایران باعجایب‌صوتی» دررشتهٔ‌آکوستیك ˆرشیتکتورال مطالبی توأم با اسلایدهای رنگی از تالارافسانه‌ای کاخ عالی‌قاپو ویك نوار نمونه ضبط شده در آن تالار عرضه اشتم که متن آن بشرح زیر درجلد سوم نشریهٔ کنگره چاپ منتشر گردیده است :

درمرکز فلات ایران شهر تاریخی اصفهان قراردارد که ر دوران پیشین پایتخت کشور ایران بوده است وشاهنشاهان زرگ صفوی از این شهر بر پهنهٔ بزرگی از آسیا سلطنت ینمودند. دراین شهردرهرقدم میتوان با آثار جالبی ازهنرهای یبا وکارهای ارزندهٔ معماری باستانی برخورد نمود که برای ازدید ازآنها جهانگردان از اکناف جهان به ایران رومیآورند سال بسال نیز برتعداد آنان افزوده میگردد .

درمیدان اصلی شهر قدیم اصفهان کاخ شاهنشاه بزرگ مفوی شاه عباس کبیر بنام عالی قاپو (شکل ۱) قرار دارد که رآن تالار کوچکی ساخته شده است بنام اطاق صوتی که جایب آکوستیکی آن پس ازگذشت صدها سال هنوز قابل‌دقت بررسی است (شکل ۲) . این قصر درسال ۱۰۱۸ هجری‌قمری ر زمان سلطنت شاه عباس کبیر وبدست دانشمند جامع‌العلوم مان شیخ بهاء ساخته شده است که آثار بیشماری در رشته های ختلف معماری ، آبیاری ، ریاضیات و نظم و نثر بدو منتسب

نمای خارجی کاخ عالی‌قاپو

است ودربارهٔ اعمال واحوال او داستانهای افسانه‌مانندی در افواه نقل میگردد که خود اگر خلاف عقل و منطق هم باشد نشانه‌ای از دانائی وزیرکی فوق‌العاده او است . دربارهٔ آثار شیخ بهاء رساله وگزارش علمی مستدلی بدست نیامد که بتوان با استناد بدان بررسی علمی درمورد نحوهٔ ساخت وموارداستفاده از تالارصوتی کاخ عالی‌قاپو نمود وآنچه که سینه بسینه نقل گردیده است داستان افسانه مانندی است که گویند همواره پادشاه بزرگ صفوی پس از اجرای قطعات موسیقی وخروج مغنیان ازآن بآنجا قدم مینهاده تا از تکرارنغمات آنان متلذذ گردد . بدیهی است که این بیان جنبهٔ افسانه دارد واز نظر منطق و علم غیرقابل قبول میباشد ولی ازنظر کلی شاید با اساس فکر طراح این تالار بی ارتباط نباشد ودر هرحال مشخص

قسمتی از گچبریهای تالار صوتی کاخ عالی‌قاپو

Abb. 3

Helmholz-Resonator

نست که این تالار بمنظور اجرای کنسرت ساخته شده است .
روزه باشناسائی علمی محفظه‌های توخالی وتأثیر آنها در
بدان صوتی که توسط هلمهولتس بیان گردیده است میتوان
نوبی بنحوهٔ تأثیر این محفظه‌ها که بشکل صراحی وقدح
جام نیز گچ‌بری گردیده‌اند (شکل ۲) پی برد و با استفاده
. فرمول :

$$f_0 = \frac{c}{2\pi}\sqrt{\frac{\pi R^2}{V\left[\,l+\left(\frac{\pi}{2}\right)R\,\right]}} \qquad [Hz]$$

باتوجه بشکل ۳ فرکانس رزونانس هریك را محاسبه‌نمود
توان گفت که این تالار بعلت تأثیر دلپذیر محفظه‌های توخالی
میدان صوتی که عبارت‌است از کم کردن مدت طنین نامطلوب
وات بم ، مورد توجه خاص پادشاه بزرگ صفوی بوده است
زا بعلت خواص صوتی روزناتر هلمهولتس که جذب اصوات
بم میباشد مدت طنین برای این اصوات که طبق رابطهٔ سابن :

$$T = 0{,}16\,\frac{V}{A} \qquad [sec]$$

تعیین میگردد ، بعلت بزرگ بـودن A (خاصیت جاذبه
صوتی‌سطوح تالار) T برای حجم‌معین V کوچك‌میگردد
با توجه بوجود مواد جذب‌کنندهٔ اصوات با فرکانسهای بیشتر
درتالار (ازقبیل قالی ، پشتی وپرده) شنوائی دلپذیری برای
یك ارکستر مجلسی با سازهای قدیمی ایرانی وجود داشته است.
درنظراست که یك سلسله آزمایشات وتتبعات علمی برای تعیین
مشخصات صوتی علمی این تالار از قبیل مدت طنین — درجهٔ
دیفوزیته ودرجهٔ وضوح تالار پس ازنصب در و پنجره‌هائیکه
درگذشته از بین رفته‌است و مفروش نمودن آن بعمل آورده
شود وبا ضبط‌صدای یك ارکستر کوچك وبررسی ومطالعهٔ علمی
دربارهٔ آن در راه کشف واقعیت واساس فکر ساختمان این تالار
گامی برداشته شود که نتایج حاصله از طریق انتشار در مجلات
علمی باستحضار علاقمندان رسانیده خواهد شد .

مجموعه های هنری

مجموعه های هنری گنجینه های هنر وفرهنگ‌اند ، یادگارها ومیراث گرانقدر گذشتگان ما . .
وکلکسیونرها گنجینه‌داران این میراث ذوق و قریحه‌وهنراند . ازاینروست کوشش خودرا برای تهیه رپرتاژهائی از کلکسیونهای گونه‌گون و بزرگ هنری و فرهنگی‌وکلکسیونرهائی که دراین سودا تلاش و عشقی دارند تهیه و ارائه میدهیم .
و این‌بار رپرتاژ ما ، اختصاص داده شده به یك کلکسیون کم‌نظیر قلمدان . . که پاره‌ای از آن منحصر بفرد است وبعضی شاهکار بزرگترین هنرمندان قلمدان سازگذشته .

«قلمدان» و «قلمدان سازی» با هنر و فرهنگ «ایران» رابطه و پیوند دیرینه دارد . چرا که گرانمایه‌ترین میراث‌های نقاشی ، مینیاتور ، تذهیب ومنبت‌کاری هنرمندان قدیمی ما برجعبه‌های قلمدان نقش بسته است – از طرفی قلمدان درگذشته‌ای نه چندان دور ، مهمترین‌وسیله کتابت وبهترین عامل‌برانگیختن وترغیب مردم طبقات گونه‌گون به فراگیری ، آموزش، خطاطی، وخوشنویسی بود . هم ازاینرو در ازمنه گذشته قلمدان حرمت واحترام زیاده از حدی داشت و استادان قلمدان ساز عصاره قریحه وتمامی هنرشان را برای بوجود آوردن قلمدانهائی هرچه زیباتر وگرانسنگ‌تر بکار میگرفتند .
«قلمدان سازی» ازعهد صفویه رونق واعتبار افزونی گرفت . قلمدان‌های این‌دوره ازجمله اصیل‌ترین آثار هنری باستانند .
درکلکسیون «دکتر یوسف نیری» نمونه‌هائی از قلمدان های این دوره به چشم میخورد، با تذهیب ومینیاتورهای درخشان . . وقلمدان‌هائی از بزرگترین استادان این فن : فتح‌الله شیرازی . نجف (معروف به آقا نجف) محمد زمان . احمد نقاش باشی . علیرضا صفا . عبداللطیف ومحمد اسمعیل . . .

***

تعداد قلمدانها به صدها میرسد . حدود ۸۰ درصد آنها بی امضاست . دکتر «نیری» دراینباره میگوید :
– هنرمندان قدیمی شکسته نفسی و فروتنی بسیار داشتند . از شهرت و خودنمائی میگریختند . نام را یك جلوه دنیائی میدانستند ، درحالیکه آنها به دنیا ومظاهر گذرای آن بدیده تحقیر مینگریستند . بهمین جهت است که بسیاری از آثار قدیم امضا ندارد .»
حدود ۱۰۰ قلمدان درمیان این مجموعه اصیل‌تر و ارزشمندتر است . یك مجموعه ۲۶ تائی قلمدان تذهیبی ، مثل نگین یاقوت در حلقه دیگر قلمدان‌ها میدرخشد . درباره اینها کلکسیونر میگوید :
– این قلمدان‌ها تذهیب خالص‌اند . تمام سطوح جعبه‌ها با تذهیب زرنگار پر شده است وهرسطح برای خودش میتواند یك تابلوی بی‌بدل باشد .»

کلکسیون از ۳ دسته قلمدان تشکیل شده است :

۱ – قلمدان های مقوائی

این قلمدان‌هارا دراشکال گونه‌گون واندازه‌های مختلف قالب‌گیری میکردند و بعد روی سطوح آن نقاشی و مینیاتور وبندرت تذهیب مینمودند .

۲ – قلمدانهای چوبی :

اغلب این قلمدانها منبت‌کاری‌شده است . جعبه‌های ساده با نقش‌ونگارتزئین گردیده‌است.

۳ – قلمدانهای فلزی :

با انواع فلزات این نوع قلمدان هارا میساختند . برنج ، آهن و حتی مس . گاهی هم با فلزات قیمتی مانند طلا ونقره .

نقوش اکثر جعبه‌ها سیاه قلم و رنگ وروغنی است . بعضی را هم با آب ورنگ کشیده‌اند. پاره‌ای فقط تذهیب است ، یا عکس یا کپی . دربرخی نیز از نقوش چاپی استفاده شده است .

***

نقوش روی قلمدان برحسب روحیه و سلیقه و موقعیت اجتماعی صاحبان قلمدان فرق میکرده است .

برای مردم عادی هنرمندان اغلب از نقشهای ساده استفاده میکردند . برای بزرگان یك رمان ، یا افسانه و یا حماسه باستانی را بطور مصور روی سطوح قلمدان نمایش میدادند . برای خانمها بیشتر گل و گلبرگ طرح واسلیمی قدیمی ویا مناظر جنگلی را ترسیم میکردند . اما حرفه وذوق صاحب قلمدان نیز برای هنرمندان قلمدان ساز شرط بود ، مثلا اگر صاحب قلمدان لشکارچی بود ، یا به شکار علاقه داشت ، صحنه شکارگاه را روی قلمدان تجسم میدادند واگر بزرگ‌زاده‌ای بود از او شبیه‌سازی (پرتره سازی) میکردند . ولی بهرحال اصل این‌بود که هنرمند چه‌کسی است ؟ اگرهنرمند برجسته‌ای بود شاهکارهای جاودانه روی قلمدان خلق میکرد واگر هنرش مایه واعتبار نداشت ، کاری عادی از آب درمیآورد . .

***

قلمدان به گونه کنونی ، در دوره سلجوقیان نیز وجود داشت ، اما همانطور که‌گذشت اعتبار این هنر واقبال ازآن عهد صفویه بطور روزافزونی آغاز شد .

دکتر «نیری» میگوید :

– رواج قلمدان از گذشته‌های دور درایران نشانه آنست که ایرانیان به سواد وآموزش اهمیت خاصی میدادند . حتی زنان وکودکان به آموزش و فراگیری وباسواد شدن تشویق میشدند . دلیل این مدعا قلمدانهائی است که برای زنان و کودکان میساختند و نمونه‌های‌فراوانی از آنها وجود دارد .

اصولا ساختن قلمدان با ظرافت و با نقشهای رغبت‌انگیز ومایه‌های هنری غنی ، بدین خاطر بود که مردم را بداشتن قلمدان برانگیزند . بدیهی است که لازمه داشتن قلمدان نخست سواد بود وباین ترتیب توده‌های مردم – از هر طبقه و صنفی – تشویق میشدند که به دانش وسواد روی آورند .

این دیگرخواهی و فرهنگ‌دوستی هنرمندان قلمدان‌ساز باعث میشدکه آنها احساسات وسلیقه شخصی‌شان را در راه هدف زیرپا بگذارند . نقوش پشت قلمدان پیش از آنکه از میل و سلیقه هنرمند سرچشمه گرفته باشد ، از خواست صاحب و خواستار قلمدان مایه میگرفت . مثلا اگر هنرمند قلمدان ساز مایل بود تصویری از ائمه اطهار پشت قلمدان بکشد و صاحب قلمدان نقش گل وبلبل را ترجیح میداد ، او ناگزیر ازخواست و میل قلبی خود چشم می‌پوشید و پشت جعبه قلمدان گل وبلبل ترسیم میکرد . چنین بود که هنرمند قلمدان‌ساز ایثار هنری میکرد واز نوعی استغنای روحی برخوردار بود .

***

قلمدان برای قدیمی‌ها فقط وسیله نگاهداری انواع قلم نبود . یك پدیده و خلقت هنری وزیبا بود که از تماشایش لذت میبردند . بهمین‌جهت در ۲۰۰ سال اخیر بزرگترین آثار هنری ما روی قلمدان‌ها تظاهر کرده است . اما وظیفه قلمدان بهمین‌جا ختم نمیشود .

از قلمدان بجای کیف هم استفاده میکردند ، کاغذ ومرکب وقلمتراش وقط زن ودوات وقاشق مخصوصی را که با آن آب در دوات میریختند ونیز قیچی و قطعه سنگی‌که قلمتراش را با آن تیزمیکردند درجعبه‌قلمدان‌جای میدادند . قلمدان یك جعبه ابزار کارهم بود . داروها ولوازم شخصی‌شان را در آن میگذاشتند وخانمها اغلب بجای جعبه جواهرات وتزئینات از آن بهره میبردند . .

***

درکلکسیون دکتر «نیری» بهترین قلمدان‌ها بدون امضاست . نامها وسنواتی که پشت قلمدان‌ها یافتیم عبارت بود از :

فتح‌الله شیرازی (۱۲۹۳ . هـ . ق) سیدجعفر . لطفعلی شیرازی . محمد زمان که امضاء میکرده است : «یا صاحب‌الزمان» (۱۱۳۰ هـ . ق) مصطفی کـه امضا میکرد «یا مصطفی» (۱۲۹۶) . احمد نقاش باشی (۱۳۰۲) استاد ابراهیم دزفولی . آقا ابراهیم . آقا باقر که امضاء میکرد : «یا باقرالعلوم» (۱۲۰۲) لطفعلی شیرازی (۱۲۸۷) محمدباقر (۱۳۰٤) ابوطالب مدرس (۱۲۰۸) کاظم‌بن نجفعلی (۱۳۰۰) محمدعلی شریف (۱۲۰۸) اسدالله (۱۳۰۳) علیرضا صفا (۱۲۹۱ هـ . ق) نصرالله امامی نقاش‌باشی . عباس شیرازی . عبداللطیف صنیع همایون (۱۳٤۰ هـ . ق) قوام‌الدین میرزاآقا (۱۲۹٤) میرزامحمدکه امضا میکرد «شاهنشه انبیاء محمد» . محمدباقربن محمد قاجار . سید جعفر ذهبیه (۱۲۸۷) . محمد اسمعیل که ازنقاشان برجسته قدیم است ونقش‌های شمایل او اصالت وآوازه فراوان دارد .

***

کلکسیونر ، پزشك وزارت دارائی است . ریاست بخش رادیولژی بیمارستان لقمان‌الدوله ادهم را نیز داراست . او علاوه بر کلکسیون قلمدان ، دارای مجموعه‌ای از خطهای بی نظیر ناخنی است و نیز مجموعه‌ای پراکنده از آثار نقاشی ومینیاتور اساتید معروف این فن . اما بزرگترین کلکسیون او مجموعه‌ای از مهرهای منقوش دوره پیش از اسلام ایران است که از ۱۰۰۰ سر میزند . .

دکتر «نیری» درباره انگیزه‌ای کـه شوق و علاقه نسبت به آثار باستانی و هنری و کلکسیونری را در او برانگیخت میگوید :

— پدر من علاقه مفرطی به نقاشی داشت . اودرزمینه نقاشی‌های روی قلمدان کارمیکرد . درمیان کلکسیون من قلمدانهائی ازاو بچشم میخورد .

جد من هم به آثار هنری — بخصوص نقاشی ، عشق وشوق داشت . میتوان گفت مقداری از علاقه من ، میراثی خانوادگی است . من برای گردآوری کلکسیون قلمدان بیش از ۲۰ سال تلاش کرده‌ام .

بعضی از قلمدان‌ها به پدرم تعلق داشت . بعضی به خانواده های فامیل . برای بعضی قیمت‌های گزافی پرداخته‌ام . برای بدست آوردن بعضی نیز سفرهای دور ودراز کرده‌ام .

من سالها در سیستان و بلوچستان خدمت کرده‌ام . این فرصت مغتنمی بود بـرای گرد آوردن آثارهنری ومطالعه روی‌آنها. قسمت عمده کلکسیونهای من دراین‌دوره تکمیل‌شد .

کشور ما گنج هنر است . دراین گنج بزرگ از گوهر هرهنری یافت میشود ، افسوس که درگذشته این گنج را قدر نشناختند و بسیاری از آثار کم‌نظیر هنری ما از بین رفت ، اما خوشبختانه امروز ارزش و اهمیت این گنج شناخته شده وبرای حراست ونگهداری آن کوششهای قابل توجهی میشود . این کوششها به خانواده ها نیز سرایت کرده . بسیاری از آثار هنری ما میراث های خانوادگی است و خانواده‌ها اینك با وقوف به ارزش مادی و معنوی این گنجینه‌ها ، پاسدار آنند ..

هوشنگ پورکریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

بدنبال مقاله هائی که دربارهٔ ترکمنهای ایران تاکنون در «هنر ومردم» بطبع رسیده است ، مطالبی هم ازدهکدهٔ ترکمن‌نشین«اینچه‌بورون «ince burun خواندیم که درحاشیهٔ جنوبی رودخانهٔ «اترك» است . ازجمعیت ده وطایفه‌هائی که درآن بسر می‌برند ومناسبات اجتماعی‌شان درگذشته وحال وهمچنین ازنحوهٔ کشت وورزشان نیز مطلع شدیم . اینك ، درمقالهٔ حاضر ، پس ازمطالعهٔ موضوع‌های مربوط به دامپروری اینچه‌بورونی‌ها ، ازخوردوخوراك‌وخانه‌ها وآلاچیق‌هاشان هم مطالبی می‌خوانیم . توصیف جامه‌ها وزیورها وهنرهای عامیانه‌شان وتوصیف مراسم ازدواج وعروسی وکشتی‌گیری‌شان را در شماره‌های آتی «هنر ومردم» ودرمقاله های مستقلی به تدریج خواهیم خواند و نیز ترانه‌ها ولالائی‌ها وضرب‌المثل هائی را که دارند .

تا پیش ازاین‌که اینچه بورونی‌ها به کشت وورز بپردازند وده نشین بشوند ، دامداری مهمترین وسیلهٔ معیشتشان بود . ولی اکنون درگذران زندگی آنان ، اهمیت دامداری درمقایسهٔ با کشت وورز به مراتب کمتر است . درسال‌های اخیر ، هریك ازخانواده‌های «اینچه‌بورون» ، گذشته از چند مورد ، حداکثر بیش از هفت‌هشت‌گاو و گوسفند نگهداری نمی‌کنند . تعداد گوسفندان وبزهای صدوهفتاد هشتاد خانوار اینچه بورونی ، رویهم در حدود هزاروپانصد رأس است . با توجه به این که بیش ازپانصد رأس آنها در سه چهار خانواده‌ئی نگهداری می‌شود که برخلاف خانواده‌های دیگر کم‌وبیش دروضع وحالی شبیه اجداد دام‌پرور خود زندگی می‌کنند . به این معنی که هنوز هم با وجود این‌که به کشت‌وکار پرداخته‌اند معهذا ناچارند برای رمهٔ خود چندماه از سال را بیرون از دهکده ودرکوچ بسربیرند . بنابراین ، معدل هزار رأس‌گوسفند وبز باقی مانده در صدوهشتاد خانوار کمتر ازهفت رأس می‌شود .

تعداد گاوهای ماده نزدیك به دویست رأس است که در برخی از خانواده‌ها سه چهار رأس در برخی دیگر فقط یك رأس نگهداری می‌شود و هفتاد هشتاد خانوادهٔ دیگر گاو ندارند . شانزده هفده رأس هم گاو نر دارند که برای ارابه‌کشی نگهداری می‌شود . هر دو گاو نر برای یك ارابه و هرارابه برای یك «ارابه‌چی» که شرحشان را پیشتر خوانده بودیم .

بیست سی شتر هم دارند که به همان سه چهار خانوادهٔ کوچنده تعلق دارد وتعداد اسبها هم کمتر از سی رأس است .

همه خانواده‌های اینچه بورونی ناچارند برای آبی‌که درخانه مصرف می‌کنند وازدریاچهٔ «اولی‌گل» کنار دهکدهٔ «تنگلی» می‌آورند حداقل یکی دوخر نگهداری کنند . بنابراین پس‌از گوسفند و بز که کمتر در ده به چشم می‌آیند ، بزرگترین رقم انواع دامها دراینچه بورون به خرها تعلق دارد ، که راستی در مقام همین بزرگترین رقم ، بزرگترین خدمت را هم انجام می‌دهند — بی هزل وبی‌اغراق — زیرا که «آب» اگر ازدریاچه«اولی‌گل» هم باشد ضروری‌ترین

اسب را درزمستان با نمد می‌پوشانند وتابستانها با پوششهای بافته‌شدهٔ نقشین

مایه زندگی است . نگهداری خر هم چندان زحمتی ندارد . دربهار به صحرا ودرتابستان به مزارع درو شده‌ئی‌که از ده چندان دور نیست رها می‌کنند تا بچرد . بعد هم وقتی که شب برسد با حال خود وبه‌هوای مشتی کاه یا سبوس به ده باز می‌گردد و روز بعد بازهم به زیربار کشیده می‌شود . فقط درچندماه سردسال که صحرا بی علف است به خرها علفهای خشك‌شده‌ئی می‌دهند که دربهار وتابستان برگرده همان خرها از صحرا آورده بودند . خوراك خرهاشان را در «آخور» می‌ریزند که جلو خانه‌ها یا آلاچیق‌هایشان از شاخه‌های درخت گز ومانند سبد می‌بافند ؛ به نحوی‌که در زمین بند باشد . ساختن این نوع آخورها به عهده مردهاست و به نظر می‌رسد از جمله کارهائی باشد که در روزگار گله‌داری و کوچ‌نشینی میان ترکمنها معمول نبوده است .

گوسفندها وبزها را دردو گلّه جدا ازهم به دوچوپان می‌سپرند ؛ کارچوپانان ووضع گله‌ها در پنج شش ماه تابستان وپائیزکه شیردامها می‌خشکد با ماههای زمستان و بهار متفاوت است . دراین ماهها هرشب گله هارا به ده بازمی‌گردانند وحال آن‌که درتابستان‌وپائیز هردو گله شب‌هارا هم بیرون از ده وچراگاهها بسر می‌برند .

چوپانان را گوسفند دارانی انتخاب می‌کنند که بیشتر از دیگران گوسفند وبز دارند . البته واضح است که چون باید به کارهای گله‌داری کاملاً آشنائی داشته باشد . از جمله این‌که بداند چه وقت و کجاها باید گله رابچراند یا برای آب دادن به کنار رودخانه ببرد و اگرگوسفندی مریض بشود چه کند . حداقل این‌که باید گوسفندهارا بشناسد ونام هریك ازآنها را برحسب رنگ وشکل بداند . بعلاوه ، چوپان باید درحمله گرگ یا گرگها دست‌وپایش را گم نکند و به

اسب را در زمستان با نمد می‌پوشانند
وتابستانها با پوششهای بافته شدهٔ نقشین

سگهای گله فرمان حمله بدهد : « بَـْس ، بَـْس ، بَـْس . . . » وبرای رماندن گرگ‌ها جرئت وشهامت داشته باشد .

چوپان که معمولا مردی میانه سال است ، اگر برای همکاری ودستیاری درکاهای خود پسر یا برادر کوچك نداشته باشد ، جوانکی را به این مقصود انتخاب می‌کند که در کارهائی همچون‌تهیه خوراك‌وچائی‌ویا نگهداری ازبـّره‌ها وبزغاله‌هائی‌که درصحرا بدنیا می‌آیندبه‌اوکمك کند . دستیار چوپان را خودشان به گویش ترکمنی «چولوق – coloq» می‌نامندکه معمولا از چوپان دستمزد می‌گیرد نه از صاحبان گوسفند . اما دستمزد چوپان که از صاحبان رمه گرفته می‌شود ، درماههای مختلف سال متفاوت است . درشش ماه تابستان وپائیز ، برای نگهداری ازهر صد گوسفند در هرماه سی‌وچند تومان ، ودر سه ماه بهار ، برای هرپانزده گوسفند ، شیر و پشم یك گوسفند است . اگر چوپان زن وبچهها ویا پدر ومادر از کار افتاده داشته باشد ، صاحبان رمه وظیفهٔ خود می‌دانند که قند وچای وآرد و برخی احتیاجات دیگر خانواده‌اش را فراهم کنند . بعلاوه ، برای هر پانزده گوسفندی که درسال چرانده باشد ، یك بـّره هم به او می‌دهند . «چولوق» هم برای شش‌ماه تابستان وپائیز از هرهشت بره‌ئی که چوپان مزدگرفته است یك بره ازچوپان می‌گیرد وبرای ماههای دیگرسال هم هرماه چهل‌پنجاه تومان مزد دارد . اگر گوسفندان رمه بیشتر وکارهای او زیادتر باشد مزد ماهیانهٔ او درشش ماه زمستان و بهار به هفتاد هشتاد تومان هم می‌رسد .

چوپان ناچار است که ماههای تابستان وپائیز را با خانواده‌اش وبا «چولوق» درپی رمه وبیرون از ده در کوچ وآلاچیق بسر ببرد . اما درماههای زمستان وبهار خانواده وآلاچیقش را به «اینچه بورون» می‌آورد . زیرا که شبها باید گله را به ده بازگرداند .

کار چوپان دراین ماهها هر روز صبح به این طرز شروع می‌شود که همراه «چولوق» وباخری که اسباب واثاثیه چوپانی را برآن بارکرده است وهمچنین با سگهای گله به محلی که گوسفندان یا بزهای دهکده به وسیلهٔ زنها به آنجا باید راهنمائی شوند حاضر می‌شود . از این محل ، که به گویش خودشان «تیق – tiq» می‌نامند ، گله از ده به راه می‌افتد . پیشاپیش گله ، «ارکج – erkej» یا «ایق (ایخ) – (ix) iq» حرکت می‌کند که بز نر اخته شده‌ئی است وبر گردنش زنگی آویخته‌اند . سگ یا سگ‌های گله هم بدنبال گله‌اند . چوپان و «چولوق» که هریك «یاپنچه – yâpenje» ای بردوش گرفته‌اندویك چوبدستی دردست دارند درپی گله ، گوسفندان را به سوئی از صحرا هدایت می‌کنند . «یاپنجه» روی اندازی است از نمد به شکل نیم‌دایره که سروتن چوپان را می‌پوشاند واگرهواگرم شود از همان «یاپنجه» سایه‌بانی می‌توانند برپاکنند که «کِیلوَ – kelva» می‌نامند وزیرش به استراحت می‌نشینند ولقمه‌ئی می‌خورند وهردم چندپیاله‌ئی چای می‌نوشند . از آنجا که چوپان و «چولوق» ناچارند سراسر روز را بیرون از ده و کنار گله بسر ببرند ، وسیله هائی را که لازم می‌شود با خود می‌برند : کوزه‌ئی آب ، نان ، چای وقند و ظرفی که باید درآن آب بجوشانند و چای دم‌کنند وکبریت که با آن آتش روشن کنند ویکی دوپیاله که درآن چای بنوشند ، با جامی که باید «شیر ماست» درآن بریزند وبا نان بخورند ، –

شیردوشی وکره‌گیری به عهدهٔ زنان است
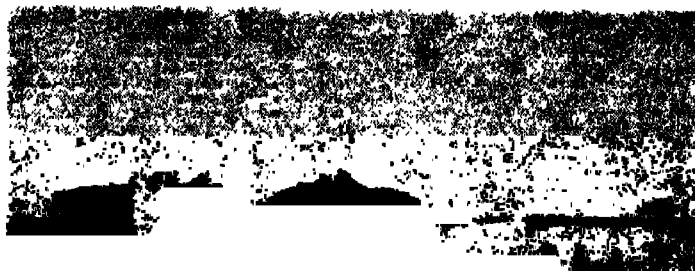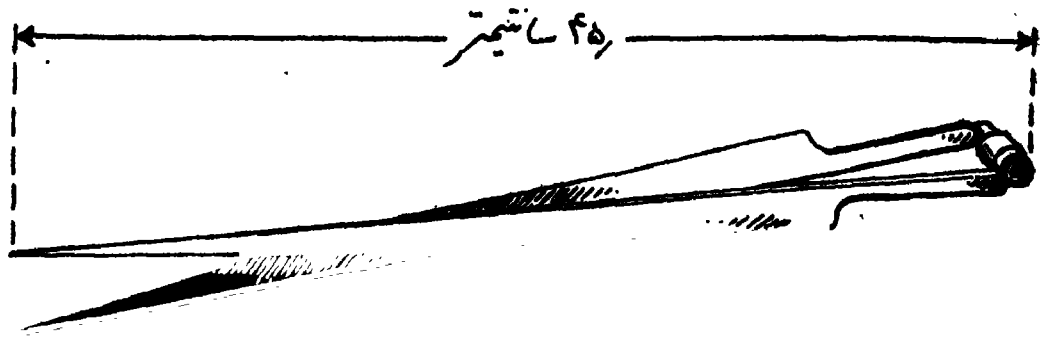
«قرخلق» وسیله پشم‌چینی

ن«شیرماست» را که چوپانان درمشکی باخود دارندبه گویش ترکمنی‌خودشان« کرمز «koremez
ی‌نامند – همهٔ اینهارا درخورجینی که بر خر بار شده است می‌نهند .
چند ساعتی که از صبح گذشت ، گوسفندان را درجائی از صحرا گرد می‌آورند وبرای
ود چائی دم می‌کنند وبا نان می‌خورند . بعداز آن بازهم به راه می‌افتند وگوسفندان را درحال
را ، آرام آرام بسوئی که به آب رودخانه یا مرداب می‌رسد راهنمائی می‌کنند . هنگام ظهر
قتی‌که گله به کنار آب رسید ، گوسفندان پس ازسیرآب شدن به نشخوار آرام می‌گیرند .
وپان و «چولوق» هم «کلـّو» را برپا می‌کنند ودرسایه‌اش به ناهار می‌نشینند . به سگ یا
گ‌های گله هم نان می‌دهند ؛ یا چنانچه مایل باشند نان سگ‌ها را درظرف مخصوص سگ‌ها که
یـلـّـق» – yalaq» مینامندباالندکی« کـُرمز »تریدمیکنندتابرای‌این‌بهترین‌دوستان‌گله‌هم‌بدنگذرد.
درماههای زمستان و بهار زنان خانواده های اینچه‌بورونی درشیردوشی و نگهداری
وسفندان و بره ها وبزغاله‌های خود به انجام کارهائی موظفند . از جمله این که وقتی گله ها به
، مراجعت می‌کنند و گوسفندان وبزها به اشتیاق دیدار بره ها وبزغاله‌ها بع‌بع‌کنان به خانه‌های
احبان خود می دوند ، زنان هرخانه به‌شیردوشی گوسفندان وبزهای‌خود می‌پردازند وپستان‌های
الی را برای بره‌های نوزاد باقی می‌گذارند .
بزها وگوسفندان معمولا درماههای زمستان یا بهار می‌زایند . همین ماههائی که گله‌ها را
ب‌ها به ده باز می‌گردانند . دراین ماهها کمتر روزی است که چوپان گله گوسفند یا چوپان گله
دست‌خالی به ده بازگردند . گاهی اتفاق افتاد که حتی بیست سی بره یا بزغاله را که در صحرا
دنیا آمده بودند توی خورجین و روی خر به ده آوردند وبه صاحبانشان تحویل دادند .
خانواده‌های اینچه بورونی بز وگوسفندان خودشان را شب‌ها درجلوخانه یا آلاچیق
ودشان ودر محوطه‌ئی که با پرچین محصور شده است می‌خوابانند . علاوه برآن در کنار خانهٔ
ودشان گودالی می‌کنند وورویش را با شاخه‌ها وبوته‌ها می‌پوشانند تا جایگاهی برای بره ها و
غاله‌ها درست شود که آن را « کـُمَ – koma» می‌نامند .
در روزهای خیلی سرد وبارانی زمستان ، گوسفندان وبزها را بچرا نمی‌فرستند وازآن‌ها
علفهای خشك پذیرائی می‌کنند . چنانچه گوسفندانشان لاغر باشد ، علفهای خشك را با جو
سبوس ترید میکنند وبه آنها می‌خورانند . خوراك گوسفندان درزمستان معمولا مخلوطی از کاه
جو وسبوس است که کمی هم آب به آن می‌افزایند . این خوراك را که مطلوبترین خوراك
مهاست به گویش خودشان « کرت – kart »می‌نامند .
بره ها وبزغاله‌ها را تا وقتی که خیلی کوچکند روزی دوبار به مادرانشان راه می‌دهند.
ك بار صبح زود وقتی که هنوز گله به چرا نرفته است و یکبار هم هنگامی که گله از چراباز
ی‌گردند . بره‌ها وبزغاله‌ها را وقتی که اندکی بزرگتر شدند درگلهٔ جداگانه‌ئی به چرا می‌فرستند.
ها از آن پس فقط روزی یك بار شیر می‌نوشند .
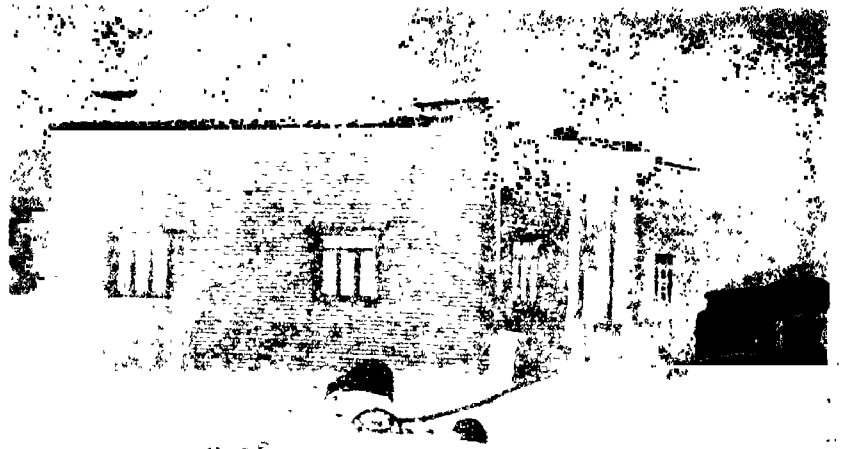
جدیدترین خانه‌ای که در اینچه‌بورون ساخته شده است

چوپان گلهٔ بره ها وبزغاله‌هارا «قوزی چوپان – qozi copan» می‌نامند ومزدش برای نگهداری چراندن هربره در هر هفت روز ، دوشیدن شیر یك روز مادر همان بره است . یا با او قرار می‌گذارند که در ازا، نگهداری هربره یا بزغاله دریك ماه پنج ریال به او دستمزد بدهند .

اینچه‌بورونی‌ها یك گله گاو هم دارند . برای گاوها ، ازاوائل بهار تا نیمه های پائیز – فقط پنج شش ماه – چوپان می‌گیرند واین موقعی است که کشت‌وکارهایشان سبز است و محصول راهنوز برداشت نکرده‌اند واگرگاوها را بدون چوپان به حال خود رهاکنند ممکن است به زمین های زراعتی بروند و کشت را خراب کنند .

چوپان گله گاو به پیشنهاد یك یا چند اینچه بورونی که گاو بیشتری دارند انتخاب می‌شود . دستمزد او برای چراندن گاوهائی که بیشتر از سه سال دارند در هرماه پانزده بیست ریال است . البته گاوهای کوچکتر از سه ساله را هم درهمان گله بدون دریافت دستمزد می‌چراند. این چوپان علاوه بر پنج شش ماه گله چرانی به کشت‌وکار نیز می‌پردازد . زیرا درآمد سالیانه او درکار چوپانی چنانکه پیداست مشکل به ششصد هفتصدتومان برسد .

گاوچران هم مانند چوپان گله گوسفند ، صبح زود گاوها را از ده بیرون می‌برد در حالیکه گوساله‌ها به انتظار مراجعت مادرهایشان در ده باقی می‌مانند . هنگام غروب وقتی‌که گاوها به ده باز می‌گردند وبه امید شیردادن به‌گوساله‌ها یا به امید خوردن علوفه به خانه‌های صاحبانشان می‌روند ، زنان خانواده‌هائی که‌گاو شیرده دارند با سطلی در دست به شیردوشی گاوها می‌پردازند. زنی‌که شیرمی‌دوشد ، ابتدا خواهد گذاشت‌که گوساله اندکی از پستان مادر بمکد . وقتی که پستان گاو به شیردادن تحریك می‌شود پوزهٔ گوساله را با ریسمانی به دستهای مادرش می‌بندد وشیر را در سطلی می‌دوشد و بعد گوساله را رها می‌کند که ساعتی پستان خالی مادرش را بمکد و آخرین قطره های شیر را به زحمت بیرون بکشد . سپس آنها را در دردوجا جدا از هم می‌بندد ؛ تا درطی شب ، گوساله شیر مادرش را نخورد . صبح روز بعد وقتی که باردیگر پستان گاو پرشیر می‌شود با همان شیوه گاورا می دوشد وبه گله روانه‌اش می‌کند .

گوساله‌ها را در هشت نه ماهگی از شیر می‌گیرند . برای این کار تا چند مدت تکه‌چوبی را که میخ‌هائی به آن کوبیده‌اند به پوزهٔ گوساله می‌بندند ، که وقتی به شیر خوردن می‌پردازد ، میخ‌ها پستان گاورا می‌خراشد ومادر ناگزیر می‌شود که بچه‌اش را از خود دور کند . از این پس گوساله را به علف‌خوردن عادت می‌دهند . زمستانها که دستشان به علف سبز نمی‌رسد خوراك گاوها معمولا علف خشك است که با کاه وسبوس ترید می‌کنند .

درده ، بیست خانواده‌ئی ، بیست‌وچند رأس اسب نگهداری می‌کنند . اسب که روزگاری درهرجای ترکمن صحرا بهترین وسیله سواری ورفت‌وآمد بود ، اکنون باوجود ماشین ، قرب ومنزلت گذشته‌اش را ندارد . البته آنهائی که هنوز اسب نگهداری می‌کنند ازمواظبت‌ومراقبتهائی که درشیوهٔ پرورش ونگهداری وسواری‌اسب مرسوم بودکوتاهی‌نمی‌کنند . زمستان‌ها باپوشش‌های نمدی وتابستان‌ها با پوشش‌های بافته شدهٔ نقشین آنهارا از سرما و گرما حفظ می‌کنند .

خوراك دادن به اسبان وتوجه به آنان برخلاف سایردام‌ها ازکارهای‌مردان خانواده‌هاست که اسب را همواره به دیدهٔ یك دوست عزیز می‌بینند . ریشه‌های این دوستی ازگذشته‌هائی تغذیه می‌شود که صحرائی بود با طایفه‌ها ودامها و آبه‌ها وکوچها وجنگ ودعواها . مرد ترکمن واسب ترکمنی ، درچنان گذشته‌ئی ، درصحرا همسفر بودند و درآبه همدم ودرجنگ‌ها همرزم .

هر مرد اینچه‌بورونی که اسب داشته باشد ، روزانه چهار نوبت به او جو و علف می‌دهد. یك بار صبح زود وبار دیگر ساعتی پیش ازظهر ویك‌بار هم دو سه ساعتی بعدازظهر . آخرین نوبت خوراك دادن به اسبش هنگام غروب است وپیش‌ازآنکه خود درکنار زن وبچه‌ها دور سفره بنشیند . هر روز که قصد داشته باشد بیشتر از معمول اسب‌سواری بگیرد ، درسفر ، یا در مراسمی همچون عروسی ، بر مقرری جوی روزانه او می‌افزاید وتوشهٔ راهش را هم در توبره می‌ریزد وبرترکش‌می‌بندد . تا اوکه سوار است وآن‌که سواری میدهد هردوخاطرشان آسوده باشد . پس‌از هرنوبت خوراك ، آب دادن به اسب را هم فراموش نمی‌کنند . آب را در ظرفی جلو او می‌نهند و یا باهم به کنار رودخانه می‌روند تا هم اسب سیرآب شود وهم چند ظرفی برای مصرف در خانهٔ با خودشان آب بیاورند . خوراك صبح اسب‌را به گویش ترکمنی « ارتی‌ایم – erti im » وآب پس‌ازآن‌را «قوشلوق‌سُو – qoçloq su» ، خوراك‌پیش‌ازظهررا «قوشلوق‌ایم – qoçloq im» وآب پس از آن را « گونورتا سُو – gonortâ su» ، خوراك بعدازظهر را « گونورتا ایم –

Burtelar – بورتلر

«gonortâ im» و آب پس از آن را «ایکّینّی سُو – ikkinni su» و آب پس از آن را «آقشام سو – âqçâmsu» می‌نامند .

اسبی‌را که آبستن باشد بهتر توجه می‌کنند . می‌دانند که باید به او بیشتر بخورانند و کمتر سوارش بشوند یاآرام‌تر برانند . تاوقتی‌که بار یك‌ساله‌اش را زمین بگذارد . پس‌ازآن به بچه‌اش وبه‌حرمت مادری‌اش توجه می‌کنند که راستی‌هم حق حرمت را باید داشت . چه‌حالی دارد وقتی که با نوزادش به راه‌می‌افتد وقتی‌که ازسروتن نوزاد بو می‌کشد وقتی‌که به او شیر می‌دهد .

کرهٔ اسب را تا شش هفت ماهگی می‌گذارند دنبال مادرش باشد وقتی که قدی بلند کرد وهیکلی بهم زد خواه ناخواه باید برای سواری تربیتش کنند . هرچندکه می‌رمد وبه‌آسانی گرفتار نمی‌شود . چند نفری به دورش جمع می‌شوند تاطنابی به‌گردنش حلقه‌کنند واین آغازکار است . پس‌ازآن پایش‌را می‌بندند وبه‌یك میخ چوبی جلوآلاچیق یابه‌ستون‌های ایوان‌خانه مهارش می‌کنند وتا چند ماه هروقت‌که به مادرش خوراك می‌دهند مشتی‌هم جلو او می‌ریزند وکم‌کم با خودشان عادتش می‌دهند وهرروز دستی به سرو دوشش می‌کشند ونوازشش می‌کنند وگاهی‌که لازم باشد بدنش را می‌خارند . وقتی‌که علف خوردن را آموخت باخودشان به‌کنار رودخانه می‌برندکه هم آب‌بخوردوهم به‌رفت وآمد عادت‌بکند . بعدهم وقتی‌که یك سالهشد تکه نمدی به‌پشتش می‌اندازند ویکی دوروزبعد پالانچه‌ئی برآن می‌افزایندکه البته آرام نمی‌گیرد ورم می‌کند . ولی افسار بی دهنه‌اش‌را محکم می‌چسبند واگرلازم باشد دستهایش‌راهم باطناب کوچکی می‌بندندکه هوای‌صحرا به سرش نزند . چند روزبعد دهنه‌ئی هم به اومی‌بندند وهرروز چند دقیقه‌ئی بااحتیاط سوارش می‌شوند . دراین اولین روزهای سواری یك نفرازجلو دهنه‌اش را می‌گیرد وآرام آرام به‌راهش می‌اندازند . روزهای بعد مدت سواری را زیادتر می‌کنند و ازآن پس دیگر کسی جلوش به راه نمی‌افتد وافسارش را سوارش به دست می‌گیردکه هرروز تندتر می‌راند تاآزموده‌تر شود .

اینك اسب کاملی شده است که مانند هراسب دیگری زین‌وبرگ وپوشش‌هائی برایش فراهم می‌کنند . مخصوصاً درزمستان‌که سرتادمش‌را با«بورم کچ burma kaca» می‌پوشانند . درعوض به سمهایش نعل نمی‌کوبند چراکه زمین دشت آن چنان‌سخت نیست که سم اسبان‌را بساید .

بیست سی‌شتری‌که دراینچه‌بورون نگهداری می‌شود به همان سه چهارخانوادهٔ کوچنده‌ئی تعلق دارد که ناچارند برای حمل‌ونقل باروبنه زندگی خود از شتر استفاده کنند ، معهذا از شیر و پشم وگوشت شتر نیز بی‌بهره نمی‌مانند .

شیر دوشی شترها به عهدهٔ زنان است . آنان درشیر تازه دوشیده شدهٔ شتراندکی‌شیرکهنه می‌ریزند وترکیبی شبیه ماست از آن می‌سازند که «چال câl» نامیده می‌شود . چال را که از ماست معمولی ترشتر ورقیقتر است دربهار وتابستان همچون یك غذای‌کامل با نان می‌خورند .

بچهٔ شتر را می‌گذارند تا هشت نه ماه از شیر مادر بخورد وبعد برای آن که از شیرگرفته شود اورا یکماه از مادرش جدا می‌کنند تا ناچار شود که با خار وبوته های بیابان بسازد و مزهٔ شیر را فراموش‌کند .

برای جهاز بستن به شتر ، ابتدا تکه نمدی را روی کوهانش می‌اندازند و بعد جهاز را که ازچوب ساخته شده‌است برآن‌می‌نهندوبارشتهٔ پشمین بافته‌شده‌ئی‌می‌بندندکه «چمبر cambar» نام دارد . این رشته از روی جهاز به دور کمر وزیر شکم شتر پیچیده می‌شود .

افسار شتر را به‌تکه چوبی به نام «بولی – buli» می‌بندند که از بینی او گذرانده‌اند . برای مهارکردن شتر دست‌وپایش را می‌بندند و اورا به پهلو می‌خوابانند و چندنفر بر پشت و گردنش می‌نشینند ووقتی که سرش را محکم نگهداشتند ، «بُولی» را از سوئی که تیز است به گوشت زیر بینی‌اش فرو می‌کنند. یك سر «بولی» را گرد وپهن درست می‌کنند که در بیرون ازسوراخ مهار گیرکند ودرسر دیگرش ، وقتی‌که زخم مهار التیام یافت ، یك تکه چرم یا ریسمان می‌بندند تا هر وقت که بخواهند افساری به آن بیفزایند .
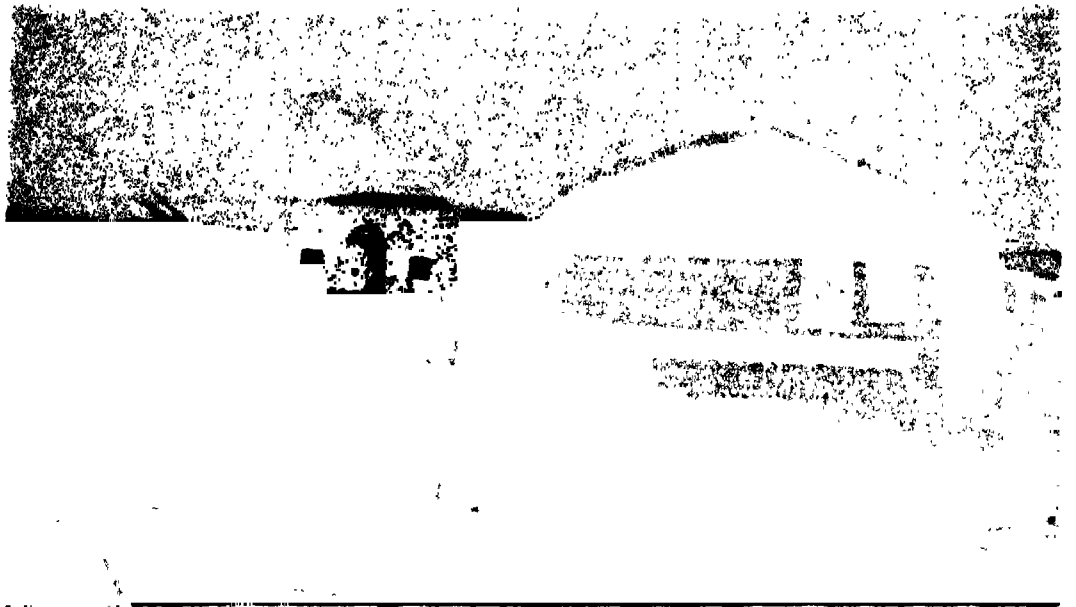
نمای یکی ازآلاچیق‌های اینچه‌برون . ساختمان آجری یکی ازمسجدهای دهکده است

پشم شترهارا هرسال یك بار دربهار می‌چینند . پشم‌چینی کار مردان است . آنها برای این کار ، شتررا می‌خوابانند وبا وسیله‌ئی به نام «قرخلق – qerxeleq» که شامل دو تیغهٔ آهنی است پشم چینی می‌کنند .

موی بز و پشم گوسفندان را هم با «قرخلق» می‌چینند . گوسفندان را هرسال یك‌بار دراول بهار و یك بار دیگر درآخر تابستان پشم‌چینی می‌کنند . پیش از چیدن پشم ، گوسفندرا درآب رودخانه یا «اولی گل» می‌شویند وبعد از آن که خشك شد دست وپایش‌را با طناب می‌بندند و به پهلو می‌خوابانند وپشم هارامی‌چینند .

گاهی ، درپشم چیدن گوسفندان ، زنان هم به مردهاشان کمك می‌کنند . ولی ، پس‌از پشم چینی ، شانه‌کردن وریسیدن پشم ازجملهٔ کارهای مخصوص زنان است .

خوردوخوراك ، نان پزی وانواع نان‌ها :

غذای اصلی مردم اینچه‌بورون نان است . فرآورده های شیری ، تخم‌مرغ ، گوشت و برنج ، ازنظر مقدار مصرف به ترتیب درمراحل بعدازآن قرار دارند . سبزی وحبوبات را به ندرت می‌خورند . اگر چای نوشیدن‌های پی‌درپی آنهارا درشمار غذا بیاوریم ، درآن صورت ، چای نیز به اندازهٔ نان برایشان اهمیت دارد . پولی که خانواده های اینچه بورونی برای خریدن قند وچای خرج می‌کنند ، سنگینتر از مخارج دیگر زندگی است . تقریباً همهٔ خرج‌های زندگی یك طرف ، خرج قندوچای طرفی دیگر . چای حتمی‌ترین وسیلهٔ پذیرائی از مهمان یا مهمانان است . برای هرمهمان ، یك قوری چای و یك پیاله در پیشش می‌نهند که تا آخرین پیاله بنوشد . غذای معمولی خودشان هم عموماً نان وچای است . البته دراواخرزمستان ودرهنگام بهارواول‌تابستان، شیر دام‌هایشان وآنچه که از شیر درست می‌کنند به یاری آنها می‌رسد (غیر ازپنیر که ابداً درست نمی‌کنند) . تخم‌مرغ هم غذائی است که هر خانواده ، با مرغهائی که دارد ، می‌تواند هردوسه روز یك‌بار ، چند دانه‌ئی بخورد .

درماه رمضان با غذاهائی که بعضی خانواده‌های بالنسبه مرفه اینچه‌بورونی خیرات میکنند
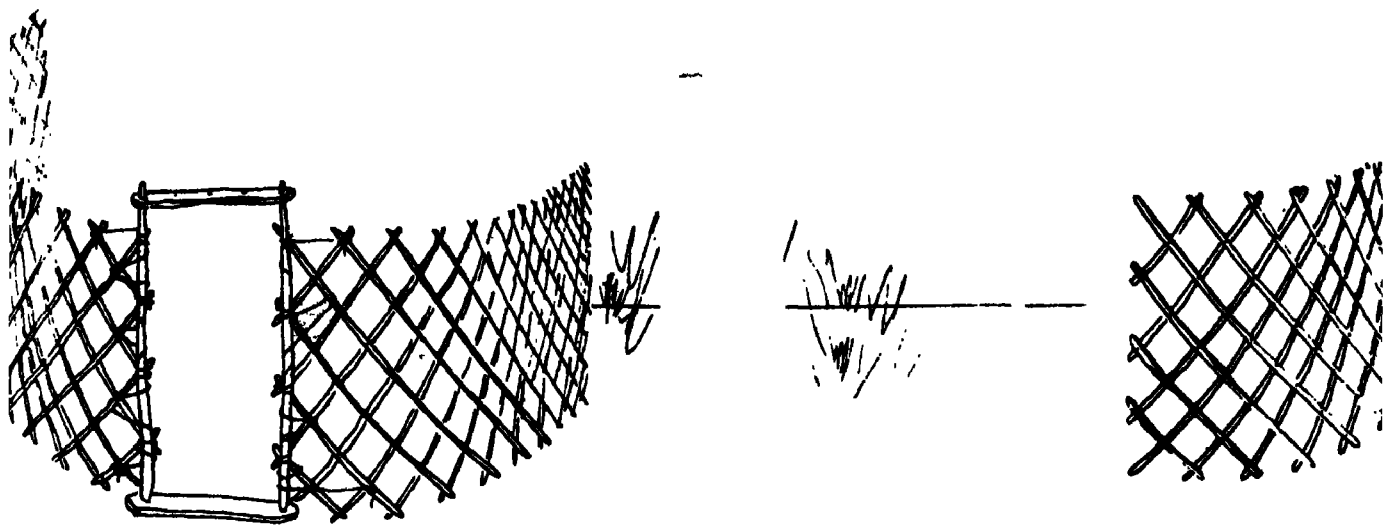
مراحل برپاشدن اسکلت چوبی آلاچیق به‌ترتیب شماره طرح‌ها
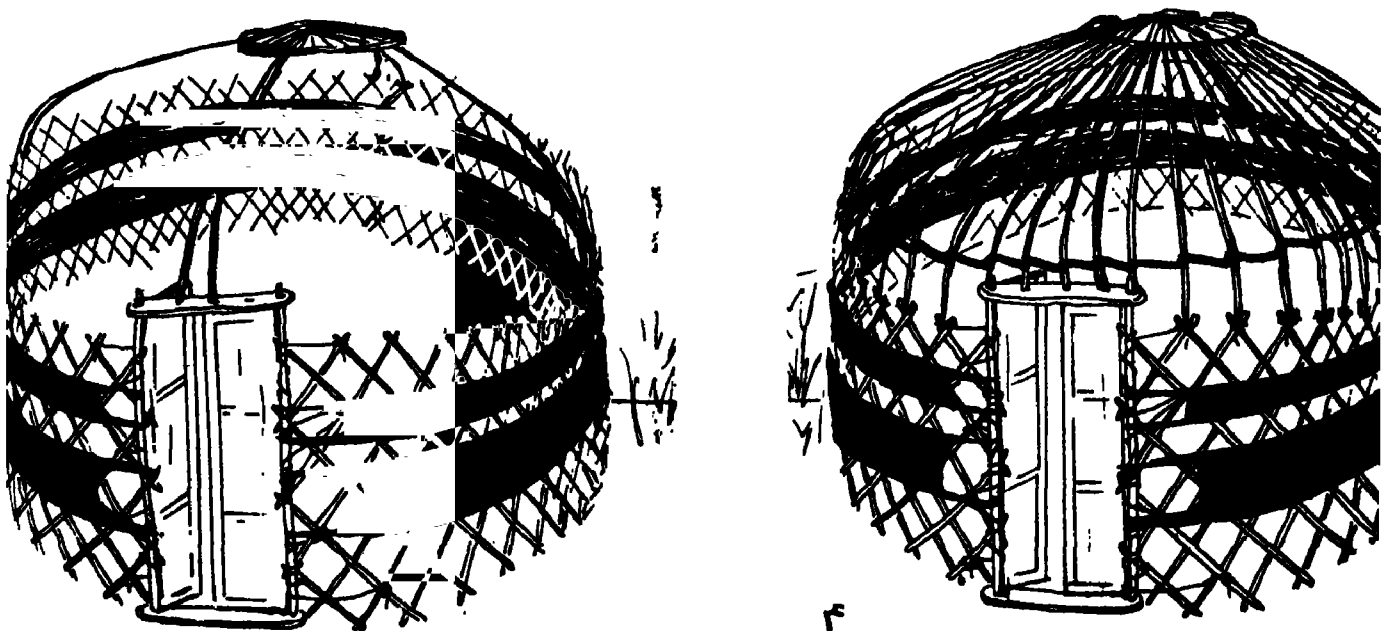
وآن را «الله یولی»[1] می‌نامند، تنوعی درخوراك خانواده‌های دیگر پیدا می‌شود و همچنین‌است غذاهائی که در روزهای عروسی درخانه داماد برای مردم پخته می‌شود. درتهیه‌کردن و پختن این‌جور غذاها، عموماً گوشت به کار می‌رود. گوشت بز، گوسفند، گاو، وشتر.

---

۱ – هرغذائی راکه خیرات‌کنند «الله یولی» می‌نامند؛ یعنی «درراه خدا». «یول – yol» معنی «راه» را می‌رساند و «یولی» هم معنی «درراه» و «به راه» را.

قصابی ندارند . گاهی هرچند خانواده باهم شریك می‌شوند ویك گوسفند می‌کشند و گوشتش را میان خود قسمت می‌کنند . یاگاهی یکی از اهالی ده گوسفندی را برای فروش گوشتش ذبح می‌کند وگوشت آن را کیلوئی هفت هشت تومان به همسایه‌ها ودیگران می‌فروشد . چنین گوسفندی ، معمولا پیر است . و بـه همین منظور آن را جلو خانه یا آلاچیق می‌بندند وبه او آب و علف زیاد می‌دهند تا چاق وپروار بشود . آنها گوسفندهای پرواری را «باق قوئین – bâq qoin» می‌نامند . گوشت‌گاو وشترهای پیر وازکارافتاده را هم می‌خورند. گوشت گاو وشتر کیلوئی چهارتومان خریدوفروش می‌شود . بعلاوه گوشت ماهی و گوشت مرغ وخروس وجوجه را هم باید جزوغذاهای‌گوشتی آنها دانست . ماهی را که ازدریاچهٔ «اولی‌گل» صید می‌کنند به شکل پخته یا نمك‌سود شده می‌خورند .

درطبخ غذاها ، پیاز وسیر وسیب‌زمینی وگوجه فرنگی هم به کار می‌برند . ترشی در خورش‌هاشان معمولا از گوجه فرنگی تازه وخشك شده است . درفصلهائی که گوجه فرنگی نایاب است ، خورش‌هارا با «ناردان – nârdân» ترش می‌کنند . ناردان ، دانه‌های انارترش است‌که درپائیز می‌خشکانند ، وبرای فصلهای دیگر سال ذخیره می‌کنند .

بیش ازچندنوع مـُربا وشیرینی ندارند . از خربوزهٔ مخصوصی که آن را«آجی‌قاوق – âji qâveq» می‌نامند وکم‌وبیش درمزرعه‌هاشان هنوز هم کاشته می‌شود ، مربائی می‌پزند که «تـُشـَب – toçab» [۲] نامیده می‌شود . زنان ، برای تهیهٔ «تشب» ، چند خربوزه را درظرفی با قاشق چوبی دندانه‌دار که «قارقج – qârqec» می‌نامند می‌تراشند . بعد آن را دریك کیسه‌پارچه‌ئی می‌ریزند تا آب خربوزه به تدریج درظرفی که زیر کیسه گذاشته‌اند بچکد وجمع شود . آن‌وقت، آب خربوزه را دریك دیك می‌جوشانند ودرحین جوش کف آن را که «کفك – kefek» نامیده می‌شود وتلخ‌مزه است دورمی‌ریزند ومایع غلیظ سیاه وشیرینی که از آن باقی می‌ماند در «مشك» می‌ریزند و همچون مربا ذخیره می‌کنند . تا درطی سال ، گهگاه ، در وقت ناهار یا شام با نان صرف کنند .

شیرینی‌هایشان ، نان‌های مخصوصی است‌که خمیر آن با شکر وشیر وتخم‌مرغ آمیخته است یا نانهائی است که خمیر آن‌هارا در روغن سرخ کرده‌اند . ایـن نان شیرینی‌ها نام‌های گوناگونی دارد . ولی ، نان معمولی خودراکه ازآردگندم است «پتیرچورك – petir corak» ونانی را که با آرد جو پخته می‌شود «آرف چورك – ârfe corak» می‌نامند که طرز پختن این هردو نان تفاوتی ندارد .

تنور نان‌پزی را کمی دورتر از خانه یا آلاچیق که دست‌وپاگیر نباشد ودر زمین حفر می‌کنند . هرچند خانوار از یك تنور که «تمدر – tamder» می‌نامند استفاده می‌کنند . دهانهٔ تنور تنگ‌تر از شکم آن است وازسطح زمین کمی بلندتر . هرتنور دو سوراخ هواکش دردوطرف دارد به نام «کـُرك korak» که برای افروختن آتش تنور وتندتر یا کندتر کردن آن به کار می‌آید .

وقت نان پختن عصرهاست . زن هرخانواده ، نان مصرفی شب ونان صبح وظهر روزبعد خانواده را یکجا می‌پزد . آرد را پیش از خمیر کردن ، درسفره‌ئی پارچه‌ای به نام «کندرك – kenderek» الك می‌کنند تا سبوسش را بگیرند . آنگاه ، آن آرد را درظرفی چوبی به نام «خمیر چانق – xamir caneq» [۳] که مانند تابه است خمیر می‌کنند . ابتدا مقداری آب درظرفی‌می‌ریزند

---

۲ – این واژهٔ «تـُشـَب» لابد همان «دوشاب» فارسی است‌که درگویش ترکمنی تحریف شده .

۳ – تا چند سال پیش ، این نوع ظرفها ازتنه درختان جنگلی به وسیله دهنشینان‌کوهپایه‌های مازندران واسترآباد ساخته می‌شد ودردشت‌گرگان به فروش می‌رسید . اینك‌که مأموران سازمان جنگلبانی ازقطع بی‌رویهٔ درختهای جنگلی جلوگیری می‌کنند ، این‌گونه ظرفهای چوبی نیزکم‌تر ساخته می‌شود .
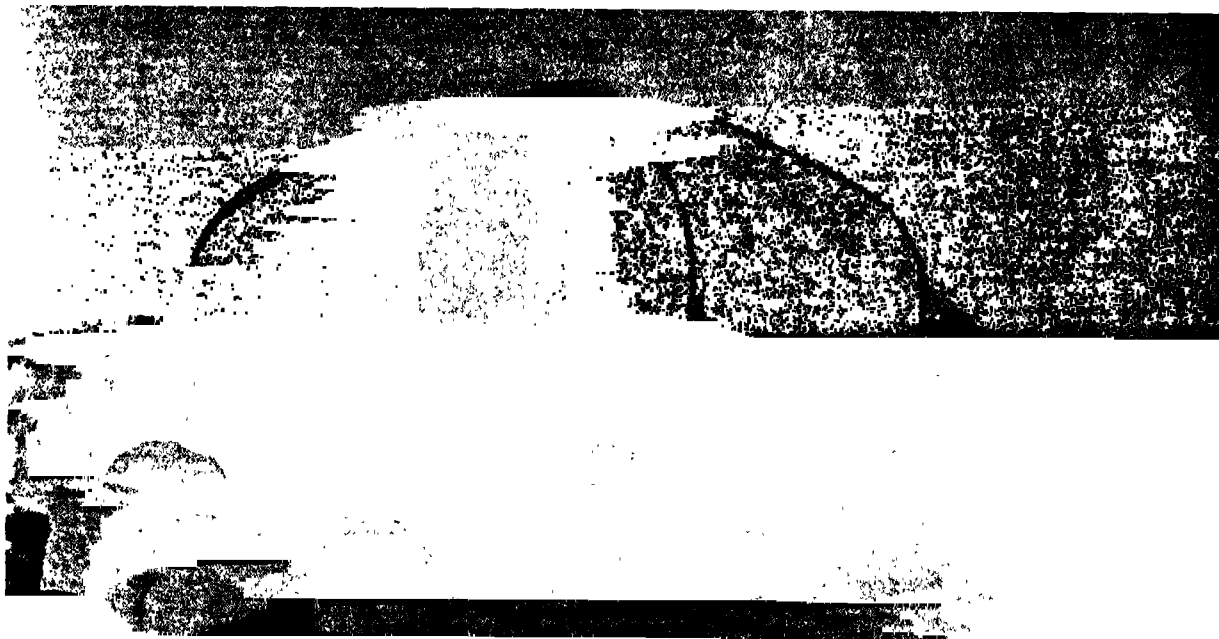
همهٔ اعضاء خانواده در برپاکردن آلاچیق شرکت می‌کنند ولی‌مسئولیت اصلی برعهدهٔ زنان است

- وکمی نمك و خمیر مایه که از روز پیش نگهداشته‌اند برآب می‌افزایند . بعد هم ، آرد الك‌شده‌را مشت مشت درآن می‌ریزند وخمیر می‌کنند ویکی دوساعت می‌گذارند بماند تا عمل آید . بعد ، خمیر را با همان ظرف وسفره و با ظرفی آب که دروقت پهن کردن خمیر از آن استفاده می‌کنند به کنار تنور می‌برند .

خمیر را در وقت نان پختن با دست وذرپشت «خمیر چانیْق» پهن می‌کنند وبا قطعه‌چوبی که در سر آن چند میخ آهنی فرو شده است بر روی خمیر پهن‌شده می‌کوبند . با این وسیله که آن را «دُردگوچ – dord guc» می‌نامند ، سطح خمیررا سوراخ‌سوراخ‌می‌کنند تابهترپخته‌شود. خمیر پهن شده را با دست به دیوارهٔ تنور می‌چسبانند ووقتی هم که پخته شود ، بی کمك هیچ وسیله‌ئی آن را از تنور بیرون می‌کشند .

نانی را که چوپانان دربیابان می‌پزند «اُجاق چُرك – ojâq corak» می‌نامند . این نان مانند «کماج» پخته می‌شود : اول درجائی اززمین چالهٔ کوچکی می‌کنند ودرآن آتش می‌افروزند تا گرم بشود . پس از گرم شدن چاله ، آتش را بیرون می‌کشند و گندهٔ خمیر را در آن‌می‌اندازند ورویش را با آتش وخاکستر می‌پوشانند تا پخته شود .

نان شیرینی‌های «اینچه‌بورون» چند جور است : یکی «کُولَچ kulca» که آردش را با شیر وتخم مرغ خمیر می‌کنند ودر تنور می‌پزند . از همین خمیر ، نان دیگری هم می‌پزند که «قتلَم – qatlama» می‌نامند . خمیر «قتلم» را با چوبی که «اقلُ – oqlo» نامیده می‌شود ورقه ورقه می‌کنند وهرچند ورقه از خمیر را در حالی که بر روی آنها شکر ریخته‌اند روی هم می‌چینند ودرتابه باروغن سرخ می‌کنند . نوع دیگری از «قتلم» که نازك‌تر ازآن است «اکمك – ekmak» نامیده می‌شود . اگرفقط یك ورقه ازخمیر «قتلم» را درروغن سرخ‌کنند ، «پسق – posoq» می‌نامندکه نازك‌ترین نان شیرینی اینچه بورونی‌هاست . یك جورنان شیرینی هم برای

کودکان می‌پزند که «پیشم – pişma» نام دارد . خمیر «پیشم» را به‌اندازه‌های گردو یا فندق گرد و گلوله می‌کنند و می‌گذارند در روغن تابه سرخ بشود . «برك – borok» هم یك نوع نان است که در لای خمیر آن گوشت و پیاز کوبیده شده می‌گذارند و در تنور می‌پزند .

خورش‌ها و خوراك‌های دیگر اینجه بورونی‌ها ، یکی آبگوشت که آن را «قاتقلش – qâtqlaş» می‌نامند . «قاتقلش» نخودولوبیا ندارد . ولی در آن کمی برنج می‌ریزند . «چکترم – çektarma» یك نوع چلوگوشت است که معمولا برای مهمانان می‌پزند و گاهی دربرنج و گوشت آن کشمش هم می‌ریزند و یا عوض کشمش که «چکترم» راشیرین می‌کند ، «ناردان» می‌ریزند که در این صورت «چکترم» ترشمزه خواهد شد . «قُرم – qorma» نام یك خورش دیگر است که گوشتش را مانند گوشت «قیمه» درچربی خودش سرخ می‌کنند و با نان می‌خورند . «قرمَ» را معمولا دریك ظرف یا در «قرن – qarn» می‌گذارند که ذخیره شود . «قرن» نام شکمبهٔ گوسفند است که «قرمَ» تا مدتی می‌تواند درآن باقی بماند وفاسد نشود .

گاهی برای ذخیره کردن گوشت ، آن را نمك‌سود می‌کنند که «قاقمچ – qâqmaç» نامیده می‌شود . «قاقمچ» گوشتی است که از استخوان جدا کرده‌اند وآن را ورقه‌ورقه بریده و به آن نمك پاشیده ودر آفتاب خشك کرده‌اند تا بتوانند ذخیره کنند وهروقت که بخواهند «چکترم» یا «قاتقلش» درست کنند ، یك یا چند ورقه از آن را بردارند .

طرز اتصال «اُوق» به تارمی

خانه ها و آلاچیق‌ها :

نخستین خانه‌هائی که دراینچه بورون ساخته شد ، فقط یك اتاق داشت وهنوز هم قسمت عمدهٔ خانه‌های ده یك اتاقی است . بعدها ، اینچه بورونی‌های بالنسبه مرّفه‌که با شهر رفت‌وآمد می‌کردند ، خانه‌های چند اتاقی هم ساختند . جدیدترین خانه‌ئی‌که اخیراً در اینچه‌بورون‌ساخته شد ، چهار اتاق و دوایوان دارد . بام این خانه را برخلاف همهٔ خانه‌های اینچه بورون با شیروانی پوشانده‌اند . کف ایوان واتاق‌های خانه‌های چند اتاقی از سطح زمین نیم‌متر بلندتر است . ولی خانه‌های یك اتاقی همسطح زمین است و فقط یك در ویکی دو پنجرهٔ کوچك دارد .

دیوار خانه‌های یك اتاقی که عرض وطول آن از چهار پنج متر تجاوز نمی‌کند با خشت ساخته شده وبام آن باکمی شیب بر روی تیرهای چوبی تکیه دارد . روی تیرهارا بانی‌پوشانده‌اند وروی نی‌هارا به کلفتی ده پانزده سانتیمتر گل اندود کرده‌اند . وقتی از در این اتاق‌ها که روی به جنوب باز می‌شود داخل شویم ، درسمت راست اتاق ، اجاق خوراك‌پزی ودودکش آن را خواهیم دید . درسمت چپ ، «بورتلر – bur telar» دیده میشود که وسیله‌ئی است چوبی و خرده ریزهای زندگی را در آن می‌نهند : قوری‌ها ، پیاله‌ها ، وظرف‌های دیگر . . . . لحاف و تشکهای تاشده وخورجینها را هم بر روی آن می‌چینند . درازای «بورتلر» دوسه متر است ، کمتر یا زیادتر ، به اندازه‌ئی که درپهنای اتاق جا بگیرد ، و ارتفاعش یك متر وعرض آن در حدود نیم‌متر است .

منبع آب را هم که معمولا یك بشکهٔ آهنی است توی اتاق ودم درمی‌گذراند . کف اتاق را با نمد یا گلیم می‌پوشانند . اگردستگاه قالی‌بافی داشته باشند ، آن را دربالای اتاق وطرف «بورتلر» جای می‌دهند . دراین اتاق‌ها ، به جای پنجره ، یکی دو روزن شیشه‌ئی کارمیگذارند .

ده دوازده‌تا از خانه‌های‌اینچه‌بورون دواتاقی ویاچند اتاقی است که از سطح زمین‌بلندتر ساخته شده است ومعمولا ایوانی هم دارد . اینچه بورونی‌ها ، دراین نوع خانه‌ها ، یك اتاق را برای مهمان‌ویك‌اتاق را برای زندگی خودشان اختصاص می‌دهند . اتاق مهمان را هم با نمد وگلیم می‌پوشانند وگاهی چند نمد و یا یك قالیچه را لوله می‌کنند ودرگوشهٔ اتاق می‌گذارند . تاوقتی‌که مهمان یا مهمانانی می‌رسند ، آنهارا بگسترند .

اتاق دیگری که به زندگی خودشان اختصاص می‌دهند ، مانند همان خانه‌های یك‌اتاقی، اجاق ودودکش و «بورتلر» دارد . با این تفاوت که «بورتلر» های این نوع خانه‌ها بزرگتر است ودر آن اشیاء بیشتری گنجانده‌اند .

دراین خانه‌ها منبع آب را در ایوان می‌گذارند ویك اجاق خوراك‌پزی دیگر هم در ایوان می‌سازند . تنور نان‌پزی را کمی دورتر از محوطهٔ خانه درست می‌کنند وهرچندخانواده دریك تنور نان می‌پزند .

درمحوطهٔ جلو ایوان خانه‌ها و همچنین در جلو خانه‌هائی که ایوان ندارند ، یك«تِلار» چوبی ساخته‌اند‌که معمولا درشب‌های گرم تابستان رختخواب هایشان را روی آن می‌گسترند . روزها هم ، یکی دوگوسفندی را که برای پروارکردن درخانه نگهداری می‌کنند ویاگوساله‌ئی‌را که باید درخانه مواظبت شود ، درزیر «تلار» جای می‌دهند تا آرام بگیرند .

محوطهٔ‌خانه‌هاعموماً حدومرزی‌ندارد. اخیراً یادگرفته‌اند‌که‌دورحیاط‌بعضی‌ازخانه‌هایشان را با سیم خاردار و گاهی هم باپرچین محصور بکنند . مستراح خانه‌هارا دورازحیاط وبا یك چهاردیواری کوتاه می‌سازند . ولی روی آن را نمی‌پوشانند ومعمولا از هر مستراح چندخانوار استفاده می‌کنند .

اینچه‌بورونی‌ها هنوز کاملا به زندگی درخانه عادت نکرده‌اند . غالب آنهائی‌که خانه‌های یك اتاقی دارند درکنار خانه هایشان آلاچیق قدیمی خودشان را هم برپا می‌کنند وحتی چند خانواده‌ئی که خانه‌های چند اتاقی دارند هنوز هم از آلاچیق‌نشینی منصرف نشده‌اند . به این‌جهت،

تعداد آلاچیق‌های «اینچه بورون» هم چندان کم نیست .

آلاچیق از دیرزمان مسکن ترکمانان بود . آنها که ناچار بودند برای پروردن گله‌هاشان همواره در پی آب وعلف ازجائی به جائی بکوچند ، وطایفه‌هاشان معمولا با هم درجنگ وگریز بسر می‌بردند ، مسکنی جز آلاچیق نداشتند که به اندك زمانی می‌توانستند برپا کنند وبرچینند . آلاچیق برچیده شده‌را به آسانی بار چهارپایان می‌کردند و ازسوئی بسوئی دیگر براه می‌افتادند.

هیئت آلاچیق ، همچون گنبدی است که مساحت زمینی دایره شکل را به قطر کم‌وبیش پنج شش‌متر می‌پوشاند . دراین مساحت ، وسیله‌های زندگی و آذوقهٔ خانوادهٔ اینچه بورونی گنجانده می‌شود : بشکهٔ آب ، بورتلر ، دستگاه قالی‌بافی ، خورجین ها وجوال‌های آرد وگندم . . . . همه این وسیله‌ها ، درون آلاچیق ودورتادور آن چیده می‌شود . اجاق خوراك‌پزی را در وسط می‌سازند وکف آلاچیق را با نمد می‌پوشانند . شبهای زمستان ، زن ومرد وبچه‌ها ، دوراجاق، با لباسهائی که در وقت خوابیدن نیز ازتن نمی‌کنند ، وباروانداز‌هائی ضخیم ، بی‌هیچ نظم و ترتیبی کنار هم دراز می‌کشند وبه خواب می‌روند . درحالیکه ، سك آلاچیق دربیرون به پاسبانی پرسه می‌زند .

ساختمان آلاچیق ، شامل اسکلتی از چوب است که آن را با چند قطعه نمد می‌پوشانند . اگر نمدها برداشته شود ، آلاچیق ، همچون یك قفس چوبی بزرگ به نظر می‌رسد . چهار قطعهٔ «ترم – tarem» (تارمی) وشصت هفتاد قطعه چوبهای کمانی شکل که «اُوق – uq» نام دارد ویك قطعهٔ دیگر به نام «تونوك – tunuk» که گرد است وبالاتر از همه جا می‌گیرد ، اسکلت آلاچیق را پدید می‌آورد . درآلاچیق دولنگه‌ئی است ودریك چهارچوب می‌گردد .

برپاکردن وبرچیدن آلاچیق به عهدهٔ زنان است که با کمك زنان همسایه و گاهی هم مرد یا پسر خانواده انجام می‌شود . آلاچیق را معمولا در زمینی برپا می‌کنند که اندکی از زمین دور وبرش بلند تراست .برای برپاکردن آن ابتدا دوتا از تارمی‌هاراکه چهارچوب در باید بین آن دو کار گذارده شود ، روی زمین می‌ایستانند و چهارچوب را به آن دو می‌بندند و بعد دو تارمی دیگر آلاچیق‌را هم به آن دو وصل می‌کنند تا دور اسکلت آلاچیق تکمیل می‌شود . آنوقت گرداگرد این چهارتارمی را با دوتکه نوار به نام «دُورلُق‌یاخا – durloq yâxâ» می‌بندند تا تارمی‌ها محکم به هم بند بشوند . «دورلق یاخا» نواری است جاجیم‌باف که درازایش به اندازهٔ پیرامون آلاچیق است و سی چهل سانتیمتر پهنا دارد . بعد هم ، «تونوك» را به کمك چند «اوق» در وسط وبالای آلاچیق کار می‌گذارند واوق‌های دیگر را هم از یك سر به «تونوك» واز سر دیگر در پائین به تارمی ها متصل می‌کنند . گرداگرد آلاچیق ، اوق‌هارا با نوار جاجیم‌باف‌باریکی که «دوزی duzi» می‌نامند بهم می‌بندند تا جابجا نشوند و به‌این ترتیب اسکلت آلاچیق تکمیل می‌شود . واینك باید آن را با نمد بپوشانند .

نمدهائی که با آنها آلاچیق را می‌پوشانند ، چند قطعه است : اول ، چهارقطعهٔ مستطیلی شکل که «دورلق – durloq» می‌نامند وگرداگرد آلاچیق را در محل تارمی‌ها می‌پوشاند . بعد هم دوقطعهٔ دیگر به نام «اوزُوك – uzuk» کـه روی «اوق» ها با آنها پوشیده می‌شود . «دورلوق»ها و «اوزوك»ها را ریسمان دوزی کرده‌اند تا وقتی که آنهارا بر روی آلاچیق انداختند با ریسمانشان به اسکلت آلاچیق ببندند . آخرین قطعهٔ نمدی که روی آلاچیق می‌اندازند «سرفك» یا «سرپك – serpek» نامیده می‌شود . «سرپك» به‌شکل دایره است و در حدود دومتر قطر دارد که روی «تونوك» را می‌پوشاند . دور «سرپك» هم ریسمان‌دوزی شده‌است ؛ ولی معمولا فقط چند قطعه از آن ریسمان‌ها را به اسکلت آلاچیق می‌بندند وریسمان‌های دیگررا آزاد می‌گذارندکه هروقت بخواهند بتوانند نیمی از «سرپك» را از روی «تونوك» کناربزنند تا دود اجاق آلاچیق بیرون برود ویا نور به درون آلاچیق بتابد .

وقتی از پوشاندن نمدهای آلاچیق فارغ شدند ، دورآلاچیق را با سه‌قطعه حصیر نئی،که

پس از برپاکردن اسکلت چوبی
آلاچیق، آنرا با نمد می‌پوشانند

«قامیش – qamiç» نامیده می‌شود می‌بندند. دوقطعه از این «قامیش»هارا که هریك هشت نه متر درازا دارد، از یك سر به چهارچوب در واز سر دیگر درپشت آلاچیق به هم می‌بندند. در حالی که قطعه دیگر «قامیش» را که کوچك‌تراست در زیر آن دو در محل اتصال آنها قرار می دهند.

بعد از این‌که آلاچیق را با «قامیش» پوشاندند، چند میخ چوبی در دو طرف آلاچیق به زمین می‌کوبند و آلاچیق را با چند قطعه ریسمان به آنها می‌بندند تا دربرابر بادهای شدید ایستادگی کند. هرقطعه ازاین ریسمان هارا، ازیك سو به زیر تارمی آلاچیق گره می‌زنند وسر دیگر آن را از بیرون واز روی آلاچیق می‌گذرانند ودر سمت دیگر به یکی از میخ‌های چوبی می‌پیچند و گره می‌زنند. برای استقامت بیشتر آلاچیق در برابر باد، جسم سنگینی را مانند یك جوال گندم یا خورجینی پرازاشیاء، از ریسمانی که دروسط آلاچیق از «تونوك» آویخته شده است می‌آویزند. بعلاوه، یك تیرك چندمتری هم که در وقت جا به جا کردن نمد های پوششی آلاچیق به کار می‌آید از توی آلاچیق واز سمتی که باد می‌وزد وبه محل اتصال اوق‌ها به تارمی ضامن می کنند وسر دیگر آن را درسوی دیگر آلاچیق به پائین تارمی‌ها بند می کنند. با این کارها آلاچیقشان دربرابر شدید ترین بادها هم استقامت می کند وازجا کنده نمی‌شود. هیئت گنبدی‌شکل آلاچیق هم به این استقامت کمك می‌کند. زیرا، می‌تواند جریان باد را برخلاف سطوح عمودی وبا تحمل فشارکم از خود عبور بدهد.

برچیدن آلاچیق از برپاکردن آن آسان‌تراست. ابتدا باید ریسمان‌هائی‌را که به میخ‌های چوبی بسته شده است باز کرد، بعدهم قامیش هارا باید گشود ونمدهای پوششی آلاچیق را پائین کشید واسکلت چوبی آن را پیاده کرد. چنانچه بخواهند آلاچیق را به جای دورتری ببرند، چهارقطعه تارمی را جمع می کنند واوق‌هارا در دو بسته می‌پیچند وبرشتر یا یك ارابه بار می کنند و «تونوك»را هم برروی آنها می‌گذارند. نمدها وقامیش‌ها وخرده‌ریزهای دیگررا هم برشتری
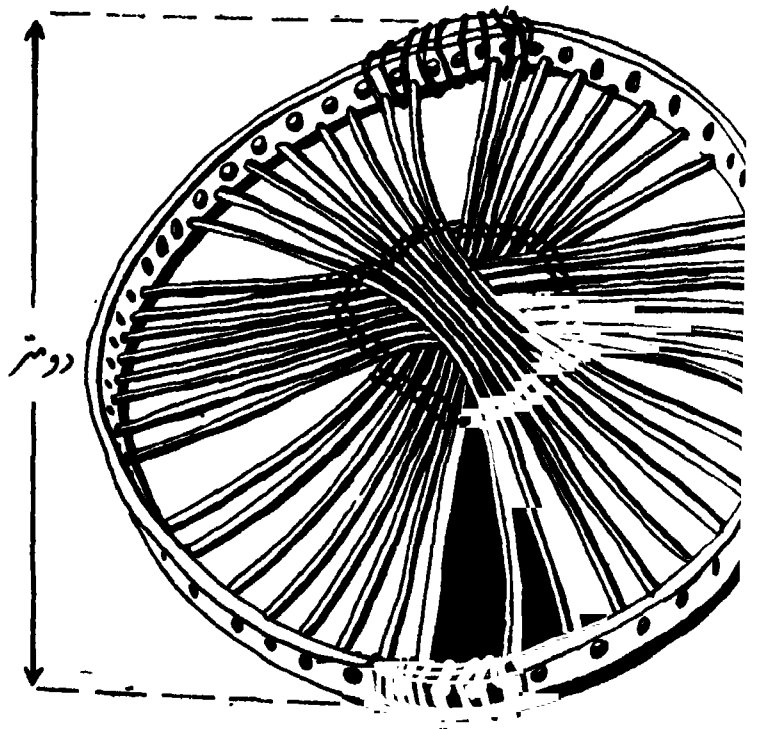
طرح وتصویر از تونوك

دیگر ویا درهمان ارابه بار می‌کنند وبه راه می‌افتند .

زنان آلاچیق نشین اینچه بورونی معمولا آلاچیق‌های خودرا هرچند هفته یکبار تمیز می‌کنند . قامیش‌ها را از گرد آلاچیق می‌گشایند ، نمدهای پوششی‌را می‌تکانند ونمدهائی راکه در کف آلاچیق‌می‌گسترند با رختخواب‌های خود آفتاب می‌دهند . دراین‌مواقع معمولا برحسب‌عادتی که ازروزگارکوچ نشینی برایشان باقی مانده است ، اسکلت آلاچیق را هم پیاده می‌کنند ودرجائی دیگر که حد اقل چند متربامحل قبلی‌فاصله دارد ازنوبرپا می‌کنند .

ترکمانان ایران وازجمله اینچه بورونی‌ها آلاچیق را «اُی – oy» می‌نامند . ولی‌اگر یك آلاچیق را بانمدهای نووسفید بپوشانند ، آن را «آق‌ای – âq oy » (آلاچیق‌سفید) خواهند نامید . نمدهای هرآلاچیق تازه‌ای ، پس‌ازچندی‌که آفتاب می‌بیند ودود می‌گیرد ، سیاه وچرکین می‌شود وازآن پس‌آن را «قره‌اُی – qara oy » (آلاچیق‌سیاه) می‌نامندکه اغلب آلاچیق‌های «اینچه بورون» ازاین نوع است . –

تاریخچهٔ کتاب و کتابخانه در ایران

(۲٤)

رکن‌الدین همایونفرخ

٤٧٦ – کتابخانه سید حجت قزوینی . کربلا . حجت قزوینی ازعلمای بنام کربلا بود . کتابخانه‌ای فراهم آوردکه مرجع دانشمندان وصاحب نظران بود . این‌کتابخانه اینك در تملك آقای موسی آیةالله‌زاده نوه ایشان است .

٤٧٧ – کتابخانه آقا سیدکاظم رشتی . کربلا : آقا سیدکاظم رشتی از اجله دانشمندان ایران ومردی عارف وهوشمند بود. اوآثاری ارزمند تألیف وتصنیف‌کرد . کتابخانه آقاسیدکاظم رشتی ازکتابخانه‌های مشهور زمان خود بود ودرغائله‌ای‌که شیخ فخری‌نام درکربلا موجدآن بود این‌کتابخانه بغارت رفت .

٤٧٨ – کتابخانه شیخ‌العراقین تهرانی : شیخ‌العراقین تهرانی از دانشمندان و مردی مورد اعتماد ووثوق عامه بود . این دانشمند وصیّ امیرکبیر شد وکتابخانه‌ای قابل توجه فراهم آورده بود که هم‌اکنون در دودمانش موجود است .

کتابخانه‌های پنجاه سال اخیر

٤٧٩ – کتابخانه ساعد نیری – نیشابور . او نوه نیرالدوله و ملقب به فتح‌السلطنه بود . سالها حکومت نیشابور را داشت وچون جد مادریش **یمین‌السلطان دارا** ، عشق وعلاقه مفرطی بفرهنگ وادب فارسی میورزید اوشعر می‌گفت ونویسنده‌بود . جُنگی از اشعار گویندگان پارسی بشیوه‌ای خاص در دوجلد فراهم آوردکه بسیار قابل‌توجه است . درشعر ساعد تخلص میکرد . دیوان منحصر بفرد او بخط مصنف‌که درحدود چهارهزار بیت دارد نزد دختر او در تهران موجود است .

ساعد نیری‌کتابخانه معظم وبزرگی ازکتابهای مخطوط‌گرانقدر فارسی فراهم آورده‌بود که بسیار شایان توجه بوده است . ساعد نیری بسال ۱۳٦۷ هـ. ق. درگذشت وپس‌از اوکتابخانه‌اش متفرق‌گردید .

٤٨٠ – کتابخانه آیةالله حاج‌آقا حسین بروجردی : حاج‌آقا حسین بروجردی ازمراجع بزرگ تشیّع بودکتابخانه نفیسی فراهم آورده بودکه بیشترکتابهای آن مربوط به‌کلام وحدیث ورجال وفقه واصول شیعه بود . در زمان حیات آن‌را وقف‌کتابخانه عمومی مسجد اعظم (که از مستحدثات ایشان است) کردند .این‌کتابخانه هم‌اکنون درمسجد اعظم قرار دارد .

٤٨١ – کتابخانه مسعود میرزا ظل‌السلطان . اصفهان .

٤٨٢ – کتابخانه امام جمعه اصفهان .

٤٨٣ – کتابخانه داوودخان نوری .

٤٨٤ – کتابخانه حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی : حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از آزادیخواهان بنام ایران وپیشروان فرهنگ‌نو درایران بود . مردی دانشمند وفاضل بشمار میآمد. شعر نیکو میگفت . کتابخانه نفیسی فراهم آورده بود که قسمت اعظم آن ازکتابهای موروثی دودمانش بود . کتابخانه دولت‌آبادی پس‌ازمرگش متفرق‌گردید وهم‌اکنون چندنسخه ازکتابهای متعلق بکتابخانه او در کتابخانه این‌بنده نویسنده وکتابخانه مجلس شورایملی‌موجود است .

۴۸۵ – کتابخانه سید ریحان‌الله : کتابخانه این‌سید عالیقدر نیز از کتابخانه‌های قابل‌توجه بود وبیش‌از دوهزار جلدکتاب مخطوط داشت .

۴۸۶ – کتابخانه احتشام‌الملك ، ۴۸۷ – کتابخانـه قوام‌الدوله ، ۴۸۸ – کتابخانه علی‌اصغرخان اتابك .

۴۸۹ – کتابخانه ملی ملك . تهران : حاج‌آقا حسین‌ملك ازبازرگانان خیّرمشهد مقدس اقدام به‌تأسیس‌کتابخانه عمومی‌کرد وکتابخانه‌ای در بازار آهنگران تهران بوجود آوردکه طی سی‌سال اخیر موفق شده‌است درحدود هفده هزارجلدکتاب مخطوط فراهم آورد . دراین‌کتابخانه نسخه‌های نفیس وارزنده بسیاری توان دید . بقرار اطلاع فهرست‌هائیکه از سالیان پیش بهمت آقای احمد سهیلی خونساری مدیر این‌کتابخانه تهیه شده بود باکمك چندتن‌دیگر تکمیل ومشغول چاپ آن هستند .

۴۹۰ – کتابخانه حاج سید نصرالله تقوی . تهران : حاج سیدنصرالله تقوی عالم علم معقول ومنقول بود وازمحضر میرزا ابوالحسن جلوه وحاج میرزاحسن‌آشتیانی استفاده‌کرده‌بود. این‌مرد دانشمند بجمع‌آوری‌کتابهای خطی ولعی داشت وتوانست کتابخانه نفیسی فراهم آورد . پس‌از درگذشتش کتابهای آن‌کتابخانه به مجلس شورایملی فروخته شد .

۴۹۱ – کتابخانه نصرالدوله بدر . تهران : کتابخانه بدر ازکتابخانه‌های شهیر تهران بود بخصوص ازنظردارا بودن‌کتابهای نادرونایاب ازجمله‌کتابهای نفیس‌کتابخانه اوباید ازنسخه کتاب‌العین خلیل‌بن احمد یاد کردکه ازمؤلفات قرن دوم هجری است . نویسنده از سرنوشت کتابخانه بدر پس‌از مرگ او بی‌اطلاع است .

۴۹۲ – کتابخانه شادروان تربیت . تبریز : شادروان محمدعلی تربیت از دانشمندان وآزادیخواهان صدر مشروطیت بود . این‌مرد ادیب مؤلف‌کتاب عالیقدر دانشمندان آذربایجان وناشر روزنامه تربیت بود . کتابخانه نفیسی فراهم آوردکه بالغ برهفت‌هزار جلدکتاب داشت .

تربیت‌کتابخانه‌اش‌را وقف ملت‌کرد وامروز بصورت‌کتابخانه عمومی دائر واداره میشود وطبق آخرین آماری‌که بدست نویسنده رسیده است شامل ۷۶۳ جلدکتاب خطی و۱۱۵۰۰ جلد کتاب چاپی است .

۴۹۳ – کتابخانه‌تیمورتاش. تهران : تیمورتاش‌کتابخانه‌ای فراهم‌آوردکه ازکتابخانه‌های مهم قرن اخیربود وآنچه نسخه نادرونایاب ازکتابهای‌فارسی نشان میگرفت آنهارا وسیله‌خطاطان برای‌کتابخانه‌اش استنساخ میکرد بخصوص شادروان عبرت نائینی‌کتابهای بسیاری برای‌کتابخانه اواستنساخ کرده‌است . اکثرکتابهای‌کتابخانه تیمورتاش پس‌ازمرگ اوبه‌کتابخانه‌مجلس‌شورایملی فروخته شده است .

۴۹۴ – کتابخانه عمومی رشت : در اوائل ریاست وزرائی اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر فرهنگیان رشت قرائت‌خانه‌ای عمومی تأسیس‌کردند بنام‌کانون ایران وابسته به انجمن فرهنگی اخوت رشت . ومجله‌ای نیز بنام مجله فرهنگ نشر دادند . این‌مجله مدت هشت سال نشر یافت . هنگامیکه شادروان محمدعلی تربیت رئیس فرهنگ‌گیلان‌بود به‌تأسیس‌کتابخانه عمومی دست‌یازید وبا کمك فرهنگ‌پژوهان رشت کتابخانه‌ای عمومی دائرکرد . دراین‌کتابخانه ازنفائس کتب خطی نسخه‌هائی میتوان یافت . دانشمندان گیلان اکثرشان کتابهای خودرا وقف این کتابخانه کردند از جمله مرحومان سید عبدالوهاب صالح وملاعباسعلی‌کیوان وحاج‌شیخ‌محمدآیت‌الله‌زاده چهاردهی . این کتابخانه هم اکنون دائر است .

۴۹۵ – کتابخانه شریعت سنگلجی : آقاشیخ رضاقلی شریعت سنگلجی از علمای معروف وبنام تهران بود . کتابخانه‌ای فراهم آوردکه مجموعه‌ای ازکتب‌کلامی اهل سنت وجماعت بود واز نفائس کتابخانه او اسفار ملاصدرا را میتوان یاد کرد که میرزا حکیم شهاب بخط خود برآن حواشی نوشته بود . کتابهای این‌کتابخانه بکتابخانه‌های خصوصی فروخته شد .

۴۹۶ – کتابخانه صدرالافاضل : جد آقای فخرالدین نصیری امینی از دانشمندان دوران اخیر بود او درشعر وادب فارسی وعربی کم‌نظیربود . خطوط هفت‌گانه را بسیارخوش مینوشت و تألیفات متعدد دارد . کتابخانه صدرالافاضل که خود مردی صاحب‌نظر وکتاب‌شناس بود از کتابخانه‌های کم‌نظیر وبی‌بدیل دوران اخیر بشماراست . پس‌ازدرگذشتش قسمتی از کتابخانه او به‌تصرف وتملك مجدالدین نصیری فرزندش وقسمتی دیگر بکتابخانه فخرالدین نصیری امینی نوه‌اش انتقال یافت . بیشتر کتابهای کتابخانه صدرالافاضل از نسخه‌های نایاب و منحصر بفرد بوده است .

۴۹۷ – کتابخانه مجدالدین نصیری : مجدالدین نصیری از جمله کتاب‌شناسان شهیر ومطلع از فنون تذهیب وتشعیر وازنویسندگان چیره‌دست خطوط واقلام مختلف خط فارسی‌است. کتابخانه نفیسی فراهم آورده‌که درحدود دوهزار مجلدکتاب مخطوط و نایاب است بخصوص مجموعه‌هائی از خطوط خوشنویسان داردکه آنها را باید از بهترین مجموعه‌ها دانست.

۴۹۸ – کتابخانه محمد محیط طباطبائی : محمد محیط طباطبائی فرزند سید ابراهیم فنا از دانشمندان ومحققان ونویسندگان معاصرند . کتابخانه ایشان را باید ازکتابخانه‌های معتبر بشمار آوردکه درحدود پنجهزار جلدکتاب دارد وازاین تعداد چهارصد جلدکتاب خطی و۱۸۰۰ جلدکتابهای فارسی و۱۷۰۰ جلدکتابهای عربی وبقیه لغات وفرهنگهای زبان‌های خارجی‌است.

۴۹۹ – کتابخانه مرتضی مدرسی چهاردهی : مرتضی مدرسی چهاردهی از نویسندگان ومحققان عصر حاضرند وآثارتحقیقی ارزنده‌ای درباره ملل ونحل وتاریخ معاصر ایران تألیف ونشر داده‌اند . کتابخانه ایشان از لحاظ دارابودن مجموعه‌های تفسیر قرآن حائزکمال اهمیت است . وهم‌چنین قرائت ومایتعلق بآن ومجموعه‌های کتب فقه واصول‌فقه جعفری فراهم آورده‌اند که برای اهل تحقیق بسیار ارزنده است .

۵۰۰ – کتابخانه آقاشیخ محمدتقی شوشتری : شیخ محمدتقی شوشتری مؤلف‌کتاب قاموس‌الرجال است‌که در ۸ مجلد بچاپ رسیده‌است . ایشان ازعلمای معروف وشهیرخوزستانند . برای تألیف‌کتاب قاموس‌الرجال آنچه‌کتاب درتراجم احوال رجال بوده است از خطی وچاپی فراهم آورده‌اند و بیشتر آنها نسخه‌های منحصر بفرد است . قاموس‌الرجال ایشان در حقیقت تصحیح اغلاط واشتباههای کتاب رجال ممقانی‌است‌که موسوم است به منتهی‌المقال .

۵۰۱ – کتابخانه ثقة‌الاسلام تبریزی . تبریز : ثقة‌الاسلام تبریزی از علمای طراز اول ودانشمندان بنام ایران وآزادیخواهان ومشروطه‌طلبان نام‌آور است . آن شادروان در عاشورای سال ۱۳۳۰ ه. بدست سربازان تزاری شهید شد . ثقة‌الاسلام‌کتابخانه نفیسی فراهم آورده بودکه کتاب‌کم‌نظیر مرآة‌الکتب از تألیفات وی مؤیدآن است . مرآة‌الکتب درواقع اثری است همانند کشف‌الظنون حاج خلیفه‌که میتوان آنرا فهرست عظیم‌کتابخانه ثقة‌الاسلام دانست . این‌کتاب مشتمل است براسامی‌کتب ومؤلفان رجال شیعه . از سرنوشت‌کتابخانه ثقة‌الاسلام نویسنده نتوانست اطلاع صحیحی بدست آورد .

۵۰۲ – کتابخانه بهاری . همدان : آقاشیخ محمدباقر بهاری‌که ازشاگردان ملاحسینقلی همدانی عارف معروف بود کتابخانه بزرگی‌درهمدان فراهم‌آورد . این‌کتابخانه درتملك فرزندش بهاری وکیل دادگستری بود .

۵۰۳ – کتابخانه مصطفوی . تهران : مصطفوی از اجله دانشمندان و محققان تاریخ باستان ایران واز باستان‌شناسان صاحب‌نظر ایران بشمارند ودراین راه تتبعات ومطالعات ارزنده‌ای انجام داده‌اندکه مورد استناد واستفاده اهل تحقیق است . مصطفوی‌کتابخانه‌ای ارزنده فراهم آورده است‌که بیشتر کتابهای آنرا باید برای تاریخ وباستان‌شناسی از مآخذ ومصادر شمرد .

۵۰۴ – کتابخانه واعظزاده خونساری. اراك : واعظزاده خونساری ازوکلای دادگستری مقیم اراك هستند . ایشان مردی محقق ودانشورند . کتابخانه عظیمی فراهم آورده‌اندکه درحدود

بیست‌وپنجهزار مجلد میشود .

۵۰۵ – کتابخانه جنابی لنگرودی : جنابی لنگرودی نیز از قضات دانشمند دادگستری هستند وکتابخانه ایشان را میتوان مجموعه نفیسی از کتابهای فقه واصول شیعی دانست .

۵۰۶ – کتابخانه یکتائی : آقای مجید یکتائی ازنویسندگان و شعرای معاصرند . آثار تحقیقی بسیار در رشته‌های مختلف دارند . بخصوص درمکتب‌های مختلف فلسفی وایران‌شناسی . کتابخانه ایشان‌درحدود پنجهزار جلدکتاب دارد وازجمله کتابخانه‌های معتبرخصوصی‌بشمار‌است.

۵۰۷ – کتابخانه جلال‌الدین ارموی محدث . تهران : محدث ارموی از محققان دانشمندان معاصر است وآثاری تصحیح ونشر داده‌اند از جمله کتاب النقض که از آثار بسیار نفیس ادب وفرهنگ شیعی فارسی است بشمار است . کتابخانه محدث محتوی آثارمخطوط بسیار ارزنده‌ایست خاصه دراحادیث مذهب شیعه .

۵۰۸ – کتابخانه آقا شیخ‌باقر آیةالله زاده مازندرانی . تهران : کتابخانه آیةالله‌زاده مازندرانی در حقیقت مجموعه‌ایست کم‌نظیر از کتب فقه واصول مذهب جعفری وکتابهای‌منحصر بفرد وبخطوط مصنفان ومؤلفان درآن بسیار است .

۵۰۹ – کتابخانه استاد مشکوة . تهران : استاد مشکوة از دانشمندان و محققان معاصرند. ایشان کتابخانه بسیار گرانقدری داشتند که آن را بدانشگاه تهران اهدا فرمودند وتاکنون ده مجلد فهرست آن کتابخانه ازطرف دانشگاه تهران نشر یافته است . جزآن کتابخانه ، کتابخانه شخصی دیگر هم فراهم آورده‌اند که مجموعه‌ایست ازکتابهای فلسفی اسلامی .

۵۱۰ – کتابخانه اعزاز ثقفی . تهران : کتابخانه اعزاز ثقفی ازلحاظ داشتن مجموعه‌های اسناد وفرمانها ومدارك تاریخی خاصه متعلق بدوران قاجار بسیار قابل توجه است .

۵۱۱ – کتابخانه فرید . رامسر : عبدالوهاب فرید مردی‌است وارسته ودانشمند ایشان کتابخانه ارزشمندی ازآثار ادبی وعلمی خطی زبان فارسی وعربی فراهم آورده‌اندکه متجاوز از پنجهزار مجلد میگردد .

۵۱۲ – کتابخانه آیةالله مرعشی . قم : آیةالله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی دام‌ظله ازعلمای دانشمند معاصر است وآثار وتألیفات بسیار دارد . بهمت ایشان کتابخانه عمومی درشهر مقدس قم بنیادگردیده است .

حضرت آیةالله مرعشی کتابخانه خصوصی خودشان راکه دارای نسخه‌های بسیار نفیس وگرانبهاست برای تأسیس کتابخانه عمومی‌اختصاص‌دادند. درتاریخ سوم‌شعبان‌سال۱۳۸٦ . ه . ق . با حضور دانشمندان ومعاریف شهرقم آن را رسماً افتتاح کردند این کتابخانه رویهمرفته دراین تاریخ (مهر۱۳٤٦) هیجده‌هزارکتاب چاپی ودر حدود سه هزار جلد کتاب نفیس خطی دارد ، که فهرست کتابهای خطی آن به همت فرزند والاتبارشان بزودی چاپ ونشر خواهد یافت . حضرت آیتةالله مرعشی نسخه نفیس کتاب حیاض‌الفضلاء وفیاض‌العلماء تألیف عبدالله افندی را مدت شش ماه دراختیار این بندهٔ نویسنده گذاشتند تا از این کتاب عالیقدر برای تحقیق‌بمنظور تألیف این کتاب استفاده کرد .

کتابخانه عمومی قم اینك مرجع مراجعه عموم طالب علمان است وروزانه ازساعت ۸ صبح الی ۵ر۱۱ وبعدازظهرها ازساعت ٤ تا ۹ ، برای مطالعه ارباب طلب دائر وباز است .

آقای حاج سید محمود آیةالله زاده مرعشی ریاست کتابخانه را بعهده دارند . اخیراً نیز زمینی به مساحت ۷۵۰ متر برای ساختمان کتابخانه ازطرف علاقمندان بنشر معارف اسلامی خریداری وبرای ساختمان آن اختصاص داده شده است .

۵۱۳ – کتابخانه آیةالله خونساری . قم : آیةالله آقا سید احمد خونساری که از علمای طراز اول شیعی هستند کتابخانه‌ای فراهم آورده‌اند که مجموعه کتب فقه واصول جعفری آن ممتاز است .

سفال : خط پیش از تاریخ

سفال کهن ، این مشتی خاك و گل که بدست مـردی ناشناخته وهنرمند شکل گرفته و نقشهائی برآن اضافه شده و بدست ما رسیده است ، پیامی است گویا وآموزنده از سازندگان ونقش آفرینان آنها که باید با دقت و حوصله مورد مطالعه و بحث قرار گیرند .

با بهرهائیکه باستانشناسان و محققان از سفال و بویژه ازنقوش موجود درروی آنها ، برای شناسائی‌تمدنها وشیوه‌های گوناگون زندگی‌سازندگان آنها میگیرند ، باید گفت که نقوش روی سفالهای پیش از تاریخ در واقع خط ونوشته مردم آن روزگار بوده است و بعدها نیز از خلاصه شدن وشکل‌گرفتن همین نقوش خطوط اولیه وتصویری بوجود آمده وبوسیله همین تصاویر وقایع تاریخی ورویدادها وشیوهٔ اندیشه وزندگی مردم روزگار گذشته مجسم گردیده و بدست بشر امروز مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است .

با توجه باین مسائل از سالیان دراز سفال مورد توجه مخصوص باستانشناسان قرار گرفت ووسیله‌ای برای شناخت و مطالعه تمدنهای گوناگون گردید با ویژگیهائیکه سفال هرتمدن و هر سرزمین از نظر ساخت و جنس و رنگ ونقوش دارد شناسائی تمدنها آسانتر وعملی‌تر میگردد وباستانشناسان بامقایسه سفالهای بدست آمده دراطراف نواحی باستانی و در ضمن کاوشهای باستانشناسی و گمانه زنیها ، تمدنها را شناخته وطبقه‌بندی میکنند . درواقع سفال بزرگترین کمك وخدمت‌را به شناسائی تمدن عصر خود مینماید . در یك حفاری بدون‌سفال در صورتیکه تمدن قبلاً شناخته شده باشد ، شناسائی مشکلتر مینماید ولی با بدست آمدن سفال ، بصورت ظروف سالم یاحتی خرد شده ، وبا مطالعه و مقایسه آنها با سفالهای شناخته شده پیشین ، تمدن مورد نظر باز شناخته میشود .

گذشته از اهمیتی که سفال از دیدگاه باستانشناسان دارد، باید همه مـردم بویژه کسانیکه بجهاتی با سفالهای قدیمی ، مخصوصاً سفالهای پیش از تاریخ ، سروکار پیدا میکنند ، باهمیت آنها پی ببرند و در رساندن آنها بدست مطلعین کوتاهی نکنند چه بسا که یك تکه سفال و یا یك ظرف سفالین که درپای تپه‌ای و یا بهنگام کندوکاو زمین و دیگر مواقع بدست میآید سرنخی باشد از تمدن نهفته در دل خاك که باید بوسیله کاوشگران بیرون کشیده و شناخته گردد *

امروزه سفال نقش و اهمیت خودرا در زندگی روزمره بخاطر وجود فلزات و دیگر مواد محکم از دست داده و تقریباً بصورت تزئینی درآمده است . البته در بعضی از شهرها و دهات بویژه همدان هنوز کارگاههائی برای ساختن سفال وعرضه آنها به بازار وجود دارد و در کارگاههای وزارت فرهنگ و هنر نیز سفالهائی با طرح و فرم امروزی ، و فقط بخاطر جنبه هنری و زیبائی آن ، ساخته و پرداخته میشود که بسیار زیبا و ارزنده است . در ادوار گذشته ، بویژه در دورانهائیکه هنوز بکار بردن فلزات گسترش زیادی نیافته بود ظروف سفالین که باشکال گوناگون ساخته شده بود در همه موارد زندگی مورد استفاده قرار میگرفت . از طرفی درون و بیرون ظروف‌سفالین وسیله و مکانی بود برای تجلی پیام هنرمندان وشاید هم اندیشمندان و بینشوران وباید گفت که این مردم چه گزینش خوب وبجائی کرده اند زیرا هیچ چیز ، نمیتوانست مانند سفال امانت‌داروونگهدارنده‌پیام‌آنان‌باشد. فراوانی‌وشکل‌پذیری وهمچنین دوام زیاد سفال سبب گردیده که امروزه ما در جاده‌ای تقریباً هموار و آسان تا دورانهای بسیار دور و گذشته وتاریخ زندگی‌انسان‌پیش‌برویم. صورتگران‌سفالهاحتی بیشتر ظروف مورد مصرف کارهای عادی وناچیز روزمره‌رانیز به نقشی دلپذیر وگویا آراسته‌اند . این خود میرساند که آنها سفال را تنها از نظر یك وسیله برآورنده نیازهای عادی‌زندگی نمینگریسته‌اند بلکه آنرا وسیله‌ای برای رساندن پیام خود میدانسته‌اند . و بخصوص برای ارضاء عطش زیباپسندی خود ظروف سفالین را این چنین زیبا و دل‌انگیز ازکارگاه خود بیرون میداده‌اند .

پیدایش سفال

اکنون که باهمیت سفال و نقش ارزنده آن در شناسائی تمدن پی بردیم لازم است بدانیم که سفال چگونه و کی بوجود

---

* این مسئله ، یعنی اهمیت دادن به‌سفال ، مانند دیگر اشیاء باستانی ، باید بطریقی به همه مردم تفهیم‌گردد وبویژه موضوع باید به‌سپاهیانیکه به نقاط دوردست‌کشور فرستاده میشوند یادآوری‌گردد تا بهنگام برخورد با سفال درنقاط دورافتاده درنگهداری آن بکوشند وآنرا بطریقی به مسئولان مربوطه برسانند .

آمده و پا بزندگی انسان نهاده است برای این منظور بایدنگاهی کوتاه به دوره‌های مختلف زندگی بشر از آغاز آن بیفکنیم :
پس از آنکه انسان اولیه از روی درختان به پائین آمد وقدم به دشت و دامنه کوهها نهاد مدتی را در شکار حیوانات گذراند ودر غارها و شکاف کوهها زندگی کرد . دراین دوران بیشتر ابزار دست بشر سنگی بود که خود ، چنددوران مختلف ازنظرخشن ، صیقلی ویا تراشیده بودن گذرانده است . بطور کلی از نظر شیوه زندگی ، بشر از دیرباز تااین زمان که آن‌را عصرماشین‌میدانیم‌دورانهای گردآوری‌خوراك ، شکارچی گری وکشاورزی و شهرنشینی را گذرانده است .
درهرکدام ازاین دوره‌ها انسان اولیه وانسان شکارچی و کشاورز هریك با ابزارهائی از جنس‌های گوناگون سروکار داشته است . استفاده از ابزار سنگی که از آغاز زندگی بشر با آن آشنا شده بود تا مدتها پس از دوران آغاز کشاورزی‌ادامه داشت . آشنائی با سفال مربوط به دوره آغاز کشاورزی است . باین ترتیب که بشردراواخردوران شکار، بتدریج بفکر استفاده‌از محصولات گیاهی افتاد واین سبب گردیدکه رفته‌رفته مقداری از دانه‌های مختلف را جمع‌آوری کند و درزمین اطراف غار یا محل سکونت بزمین افشاند و همین امر باعث این شد که انسان از دوره‌گردی دست بردارد ودر کنار مزرعه خود ساکن شود . برای نگهداری محصولات کشاورزی انسان نیازمند ظرف ومکان محفوظی بود . این ظرف در آغاز از سبدهائیکه از شاخه درختان بافته بود تشکیل می‌یافت و برای اینکه دانه‌ها از سوراخ سبد نریزد داخل آن با گل اندود میشد . برحسب تصادف یابصورت آزمایش ونیاز - بیشتر بر حسب تصادف - بشر این سبدهارا درکنار آتش قرار میدهد و میبیند که پس از

سوختن چوبها گل داخل آن سفت و سخت میشود بطوریکه میتواند آب را در خود نگهدارد و عجب‌تر آنکه میتوان آنرا کنار آتش قرار داد بدون اینکه ازمیان برود .

بعقیده اکثریت دانشمندان ومردم شناسان‌سر گذشت‌بوجود آمدن سفال این چنین بوده است . از آن پس بشر ظروفی را که قبلا از گل درست میکرد در برابر آفتاب خشك مینمود و سپس در داخل آتش قرار میداد تا پخته و محکم و بادوام شود وچون درمراحل اولیه ظروف سفالین بهمین صورت ناقص پخته میشد سیاه‌رنگ و تیره رنگ بود . روی جدار بعضی از این سفال‌ها هنوز نقش چوبهای سبد نمایان است و بعدها هم حتی نقاشان ظروف سفالین تحت تأثیر همین امر نقوش اولیه‌را شبیه به نقش چوبهای سبدهای بافته شده نقش کرده‌اند .

ازاین پس سفال همراه با تکامل بشر و زندگی او بکمال رفت و ظریفتر و زیباتر شد . در سفالهای اولیه جای انگشتان سازندگان آن ووسائلی که با آنها روی ظروف سفالی را صاف وهموار کرده‌اند باقی مانده و نشان دهنده شیوه ساختن ظروف میباشد .

سالها بعد ، پس از آنکه چرخ سفالگری بوجود آمد و کوره‌های پخت سفال تکامل پیدا کرد سفالها ظریفتر و نازکتر و خوشرنگ تر شد . زیرا با چرخ بهتر میشد ظرف را شکل داد و درکوره‌هائیکه آتش وحرارت آنها تا اندازه‌ای قابل کنترل بود بشر میتوانست پخت سفال را بوضع مناسب‌تری انجام دهد .

مهمترین پیشرفت در صنعت سفال سازی بوجود آمدن نقاشی روی سفالها بوده است . گفتیم که این امر ممکن است در نتیجه انگیزه زیباپسندی سازندگان ومصرف‌کنندگان آن ظروف باشد ولی در هرحال اکنون این نقوش ترجمان پیام هنرمندان گمنام نقشگر این سفالها است .

درمیان ظروف سفالی نقش‌دار ، ظروف متعلق به ایران زیباتر و گویاتر از دیگر انواع خود میباشد و مانند آنهاکمتر درجاهای دیگر دیده شده است درواقع ایران زادگاه سفالهای نقاشی شده میباشد و پیشینه‌آن به حدود سال چهار هزار پیش از میلاد میرسد .

پیدایش چرخ و کوره در امر ساختن مصالح ساختمانی، یعنی آجر نیز تأثیرگذاشت وتکاملی درخانه‌سازی بوجود آورد . در کشور ما نقاط زیادی کشف شده که در آنها آثار زندگی اولیه و پیش از تاریخ بخوبی نمایان است ومشهورترین آنها تپه سیلك کاشان و جعفرآباد است و برابر گفتهٔ دانشمندان وباستانشناسان‌یافته‌های باستانی این‌نقاط به هزاره پنجم پیش از میلاد تعلق دارد . یعنی ازاین تاریخ زندگی شهرنشینی دراین تپهها بوجود آمده که سفالهای آنها نشان دهنده این واقعیت میباشد .

مردم فلات ایران پس از آشنائی با نقاشی روی سفال در آغاز از خطوط هندسی ، که شاید همان نقش سبد الهام‌بخش آنها بوده است ، استفاده میکردند و سپس رفته رفته تقلید از طبیعت جای خطوط هندسی را گرفت و نقاشان سفال در روی آنها گلها و گیاهان ویا حیواناتی مانند : لك‌لك ، مار ، شترمرغ ، پلنگ ، قوچ کوهی ومرال را در روی ظروف با فواصل معین ومانند خود حیوان نقاشی میکردند . دیری نپائید که ایـــن شیوه به سبب ذوق هنری وابداع و ابتکار

دگرگون شد و نقاشی به سبك طبیعی و برابر آنچه که درطبیعت وجود داشت نتوانست ذوق لطیف هنری انسانهای هنرمندزمان گذشته را تسکین بخشد و آنها هم بمانند نقاشان روزگار ما به مسخ ودگرگونه‌سازی طبیعت و موجودات واشیاء موجود در آن پرداختند . دراین دگرگونی به پاره‌ای از اعضای بدن حیوانات توجه ویژه‌ای مبذول شد و بعضی از این اعضاء بطور اغراق‌آمیز وشگفت‌انگیزی نمایانده شد . از آن جمله شاخ حیوانات به شکلی دور از باور بزرگ ودراز ودر قالب اشکال هندسی درآمد . دم بعضی از حیوانات بصورت درخت وشاخ‌و برگ جلوه‌گر شد . پای شتر مرغ و نوك و گردن لك‌لك و مرغ ماهیخوار از حالت طبیعت خارج و پراز ریزه‌نگاریهای هنری شده روش قرینه سازی که در گذشته معمول بود ازمیان رفت . این نابسامانی که در عین حال دارای روش و قاعده‌ای مخصوص بود نیز دیری نپائید وباردیگر توجه به طبیعت و زندگی و جنب‌وجوش آن معطوف گردید و صحنه‌هائی نشان داده شد که نمایشگر جنبش و حرکت و زندگی بود . صحنه‌های شکار وکشاورزی و گاهی رقص و دیگر پدیده های متحرك وجاندار زندگی مورد توجه هنرمندان قرار گرفت .

باید توجه داشت که هنرمندان سفالگر و نقاشان آنها هیچگاه قانع و پای‌بند یافته‌های خود در زمینه نقش ورنگ وشکل نبودند و پیوسته در پی نوجوئی وابداع روشهای تازه دراین زمینه بودند . دراین نوجوئی الگوی کار آنها بازهم طبیعت بود و هنرمند هرآنچه را که در گرداگرد خود میدید ومی‌یافت اگر به نظرش جالب مینمود سرمشق کار خود قرار میداد . دراین نوجوئی این هنرمندان گویا بدنبال گمشده‌ای بودند که درهمان هنگامه پیدا شد و آن خط تصویری بود .

با وجود اینکه مصالح و روش کار برای ساختن و پرداختن سفال از نظر کلی در همجا یکسان بوده بازهنرمندان نقاط مختلف با شیوه‌ای جداگانه کار کرده‌اند که اکنون ما از روی روش کار آنها سفالهای متعلق بهرنقط را از همدیگر تمیز میدهیم .

در تنظیم این سلسله مقالات طوری اقدام شده است که هرقسمت جداگانه قابل استفاده باشد .

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۱۸)

دکتر جاوید فیوضات

نکاتی چند درباره نگاهداری قالی و گلیم . روش‌های زدودن لکه‌های گوناگون از روی کاغذ

قالی وقالیچه (Tapis — Rugs) باوجوداینکه قالیهای دستباف اجناس بادوامی محسوب شده ودراثر استعمال بآسانی فرسوده نمیشوند معذالك نگاهداری و محافظت آنها مستلزم رعایت نکات چندی است تا بزودی و بعبارت صحیح‌تر قبل‌ازموعد پیش‌بینی شده پاره و فرسوده نشوند.

گاهگاهی باید فرشهارا جارو کرد یا بکمك دستگاه مکنده هوا گردگیری نمود ودرهر دو مورد باید امتداد «خواب» فرش را درنظرگرفت زیرا جارو کردن درجهت مخالف خواب فرش نه تنها سبب میشود که ذرات گردوخاك وارد تاروپود قالی گردد بلکه گاهی گره های آنرا نیز سست مینماید . قالیهائی که زیاد کثیف‌شده باشند باید شسته شوند برای این منظور در ایران از چوبك یا صابون های ارزان قیمت (مراجعه شود بانواع صابون و همچنین چوبك در شماره‌های قبل) ودرکشورهای‌اروپائی ازصابونهای مخصوص شستشوی‌فرش (مانند Chivers) استفاده میکنند – دراین موارد بهتر است ابتدا گوشه‌ای از فرش را با آب صابون بشویند اگر آثار تغییر رنگ یا پخش شدگی درقالی مشاهده گردید عمل شستشوی با آب را متوقف کرده و بجای آب و صابون نفت ، بنزین والکل را بکار برند – (مواد مزبور درشماره‌های پیشین تحت عنوان حلالها بیان شده‌اند) آب های سنگین برای این منظورمناسب نیستند وآبهای سبك مخصوصاً آب بارانی که در طشتی چوبین جمع آوری شده باشد برای این مقصود بسیار مفید است (خواص آبهای گوناگون دراولین شمارهٔ این سلسله مقالات بتفصیل ذکر گردیده است) .

قالیهائی که دراوقات معینی مرتباً گردگیری شده وجارو شوند باحتمال خیلی زیاد از آسیب «بید» درامان میباشند زیرا این حشره اکثراً بفرشهائی‌که درانبارها مانده‌ویا دراطاقهای متروك گسترده شده باشند حمله میکند از اینرو جاروکردن قالیهای سالنها وطالارهای بدون رفت‌وآمد الزام‌آور میباشد .

برای انبار کردن قالیها در انبار بهتراست بجای «تا کردن» آنهارا لوله نمایند (در ایران این عمل اکثراً درمورد قالیچه‌ها مرسوم است) واگر احیاناً تاکردن قالی اجتناب‌ناپذیر باشد (درموارد حمل ونقل) لازم است این عمل بطریقی انجام گیرد که روی فرش (رویه پرزدار آن) بطرف داخل قرار گیرد .

هنگام زدودن لکه‌های فرش احتمال دارد که داروهای مورد مصرف رنگ فرش را نیز از بین برده یا تغییر رنگ فاحشی درآن بوجود آورند مثلا غالب داروهائی که برای‌زدودن لکه‌های مرکب و جوهر بکارمیروند رنگ فرش را نیز از بین برده یا آنرا بسیار کمرنگ میکند

بهمین جهت غالباً از پاك کردن ومخصوصاً زدودن لکه‌های بزرگ وپخش شده جوهر صرفنظر کرده ویا به کمرنگ کردن لکه اکتفا میکنند - درمورد قالیهای گران‌قیمت درصورت امکان غالباً ترجیح میدهند که قسمت لك شده را رفو نمایند باین ترتیب که پرزهای لك شده را شکافته ومجدداً بشکل اولیه می‌بافند ، البته این امر درصورتی امکان‌پذیر است که مواد اولیه‌ای را که برای رفو بکار میبرند عیناً نظیر مواد قالی باشد (پشم ورنگ) .

لکه‌های چربی و روغنی بآسانی با بنزین پاك میشوند (رجوع شود به حلالها)

باید مراقبت کرد تا فرشهائی را که بمراکز شستشو فرستاده میشوند با مواد شیمیائی نامناسب نشویند زیرا این عمل نه تنها سبب خسران و زیان پشم میگردد بلکه کم‌وبیش برنگهای قالی نیز صدمه میزند .

اگر کناره قالی پاره شده یا شکافته باشد ممکنست آنرا با کمی دقت بوسیله سوزن و نخ معمولی مرمت نمود لکن تعمیر قسمتهای پاره شده در متن قالی منحصراً باید توسط رفوگر متخصص انجام گیرد .

چون اکثر خوانندگان گرامی از چگونگی بافتن فرش اطلاع داشته وغالباً تکنیك این فن وهنر ظریف را از نزدیك در کارگاههای قالی بافی مشاهده کرده‌اند لذا ازبیان مطالبی در اینمورد که بطورکلی جنبه مقدماتی و اصولی خواهند داشت صرفنظر کرده ویادآوری مینماید که کتابهای متعدد ومصوری بفارسی یا بزبانهای اروپائی دربارهٔ فرش منتشر شده ودر غالب کتابفروشیها در دسترس علاقمندان میباشد .

هرچند که استفاده ازرنگهای انیلینی (Aniline) از اوایل قرن بیستم میلادی توسط دولت ایران ممنوع شده است باوجود این بسیاری از بافندگان فرش مخصوصا درپنجاه سال اخیر رنگهای آنیلینی بکار میبرند واین رنگها که اکثراً ناپایدارند هنگام شستشو زدوده شده و پخش میشوند . این قبیل رنگها راکه برنگهای «ناثابت» معروفند بوسیله قطعه نواری ازپارچه سفید میتوان بآسانی تشخیص داد . شستشوی این نوع فرش بسیار خطرناك است وباید چنانچه در بالا ذکر شد ازآن اجتناب شود - بعضی رنگها و مشتقات آنیلینی بآسانی زدوده نمیشوند ولی باگذشت

زمان کمرنگ شده وباصطلاح «رنگ پریده» بنظر میآیند تشخیص این نوع رنگها مستلزم کسب مهارت ویا متوسل شدن بروشهای آزمایشگاهی است .

[illegible] داشت که استفاده از رنگهای آنیلینی برای رنگ‌آمیزی اشیاء چوبی نیز زیان‌آور میباشد [illegible] سبب شکنندگی الیاف چوب میشود .

فرشهائی که درایلات بافته میشوند غالباً رگه دار یا دو رنگ هستند باین معنی که قسمتی از فرش نسبت بسایر قسمتها تیره‌تر یا روشن‌تر است - این عیب که درفرشهای کارگاههای بزرگ کمتر بچشم میخورد بدین سبب است که فرشهای ایلاتی بتواتر بافته شده و هنگام ییلاق و قشلاق ایل فاصله‌ای میان آن ایجاد میشود و همچنین تهیه مواد اولیه (پشم ورنگ) بطور «یکجا» برای مصرف یك یا چند قطعه قالی بابعاد بزرگ کمتر امکان پذیرمیباشد .

بافت فرشهای چینی شباهت زیادی بقالیهای ایرانی دارد با این تفاوت که «گره‌های» آنها شل‌تراست هرچند که تشخیص این مطلب از جانب افراد غیروارد کمی دشوار است .

گلیم که درکشورهای اروپائی‌باسامی‌مختلف مانند (Tapestry Rug — Ghilim-Kilim) نامیده میشود فرشی‌است بدون پرز (Poil — Pile) وشستشو ولکه‌گیری آن آسانتر ازفرشهای معمولی است .

فرشهای شرقی در قرن پانزدهم از راه ترکیه بکشورهای اروپائی راه یافت و در قرن هفدهم در فرانسه ودر قرن هیجدهم درکشور انگلستان و بعضی دیگر ازکشورهای اروپائی کارخانه‌های مخصوصی برای تهیه فرش ایجاد گردید .

قرمز زرگری (Jeweller's Rouge) گرد قرمز رنگی است که زرگرها اکثراً برای صیقل دادن وپرداخت کردن اشیاء نقره‌ای یا طلائی بکار میبرند . این گرد را معمولا از حرارت دادن (Calciner — Calcining) سولفات آهن (Ferrous Sulphate) بدست میآورند این‌گرد را بحالت خشك یا بصورت خمیر پس از افزودن مقدار کمی آب میتوان بطور مؤثر بکار برد .

قلم زنی (Ciseler — Chasing) این هنر درحقیقت نوعی حکاکی است و عبارتست از کندن نقوش یا طرحهائی بر سطح اجسام فلزی بکمك قلم حکاکی وابزاری شبیه چکش - شیوه های گوناگون این فن تحت عنوان حکاکی و گراور سازی (Gravure-Engraving) درشماره های پیشین ذکر شده‌اند . اینك یادآوری مینمأید که در کشورهای اروپائی نوعی حکاکی بنام (Niello) مرسوم است که اصول آن از روسیه اقتباس شده است باین ترتیب که طرح یا نقش مورد نظر را روی ظروف نقره‌ای حك میکنند (عمق‌شیارها باید زیاد باشد) سپس شیارها را با یکی از ترکیبات سرب (مثلا اکسید سرب) پر میکنند با مرور زمان ترکیب سرب سیاه رنگ شده وطرح زیبای سیاهی در زمینه سفید نقره‌ای بوجود میآورد .

همچنین نوع دیگری از تزیین (Decoration) اشیاء فلزی دیده میشود که در کشورهای اروپائی بسبك شامی (Damas'cening) معروف است - اصول این سبك چنین است که بوسیله ابزار حکاکی طرح مورد نظر را روی شیئی فلزی بصورت شیاری حك میکنند که مقطع شیار مثلثی شکل است (رأس مثلث بطرف سطح خارجی فلز است وقاعدهٔ آن که پهن‌تر است در داخل فلز قرار میگیرد) سپس سیم نقره‌ای یا طلائی را بکمك چکش حکاکی وارد شیار مینمایند . شکل مخصوص شیار سبب میشود که سیم در شیار کاملا جایگزین شده وبآسانی از آن خارج نشود (این شیوه درایران و هند برای تزیین بعضی اشیاء فلزی مخصوصاً اسلحه از قبیل سپر ونظائر آن بسیار متداول بوده است) .

قلیائی (Alcali — Alkali) معمولا اصطلاح قلیائی درعلم‌شیمی به‌ئیدراکسید (Hydroxide) محلول‌فلزات قلیائی (Caesium — Rubidium — Lithium — Potassium — Sodium) اطلاق میگردد - از پنج فلز نامبرده دربالا ترکیبات دوفلز اولی (سدیم - پتاسیم) بیشترازسایرین درطبیعت یافت میشوند مانند کلرورسدیم که همان نمك طعام معمولی است .

ئیدرات سدیم وئیدرات پتاسیم که ئیدرا کسید سدیم وئیدرا کسیدپتاسیم نیز نامیده میشوند اگر بصورت خالص باشند بصورت جامد وبیرنگ درتجارت یافت میشوند ودر بعضی موارد مانند پاك کردن لکه‌ها یا تهیهٔ اجسام خاصی مورد نیاز هنرمندان ومرمت‌کنندگان اشیاء هنری قرار میگیرند – این اجسام درآب حل میشوند ومحلول آنها سموم بسیار قوی بشمارمیآیند واگر روی پوست بریزند تولید سوختگی‌های شدیدمیکنند – بهمین‌جهت محلول‌ئیدرات سدیم را سود محرق نیز مینامند – بطوریکه درمبحث آسیدها درشماره‌های قبل ذکر گردیده است همچنانکه ضد سم وتریاق آسیدها اجسام قلیائی میباشند – ضدسم وتریاق مواد قلیائی نیز آسیدهای ضعیف میباشند ودراین‌مورد بهترین ضد سم محلول رقیق سرکه (Acetic Acid) یا محلول رقیق جوهر لیمو (Citric Acid) میباشد – اگر آسیدهای مزبور دردسترس نباشد بهترین روش‌درموارد مسمومیت یا سوختگی ناشی از مواد قلیائی شستشوی با آب فراوان میباشد (برای اطلاعات بیشتر رجوع‌شود به آسیدها – صابونها – سود محرق درشماره‌های پیشین) .

قیر (Bitume-Bitumen) اسم کلی است برای تعدادی ازمواد طبیعی که شامل‌آسفالت (Asphalt) و زفت (Poix — Pitch) و حتی قطـران (Goudron — Coal Tar) نیز میگردد – انواع مواد قیری را از زمانهای گذشته تاکنون باشکال گوناگون وبرای مواردمختلف بکار میبردند مثلا مصریان آنرا برای مومیائی‌کردن اجساد وسومریها برای تهیه مجسمه‌هائی که غالباً با سنگهای رنگین مانند (Lapis Lazuli) تزیین میشده است بکار میبردند .

گاهی نیزازبعضی اقسام قیر بعنوان ماده رنگین استفاده میشده است که اکثراً خوش‌فرجام نبوده‌اند زیرا مواد قیری نه تنها بآسانی خشك نمیشوند بلکه دراطاقها ومناطق گرم ، نرم شده وسایر قسمتهای تابلو یا شیئی را نیز آلوده وفاسد مینمایند قیرهای معدنی درنفت بآسانـی حل میشوند .

کازئین (Caséine — Casein) مادهٔ پروتئینی است که از شیر دلمه شده (Lait Caillé — Curdled Milk) تهیه میشود – درحال حاضر کازئین را بمقدار زیاد برای‌تهیه بعضی اقسام پلاستیك در صنایع مواد پلاستیك بکار میبرند .

از نقطه نظر هنری بعضی نقاشان از آن برای تهیه (Gesso) استفاده میکنند البته بهژسوهائی‌که باکازئین تهیه میشوند باید مقداری ماده نگاهدارنده بیفزایند تا مورد هجوم کپکها وباکتریها قرار نگیرند – بعضی نقاشان نیز این ماده را در رنگ‌آمیزی نقاشیهای تامپرا بکار میبرند (برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ژسو وتامپرا درشماره‌های قبل) .

کاغذ (Papier — Paper) ازآنجائیکه روش تهیه کاغذ درزمانهای قدیم ممکنست برای مرمت‌کنندگان سودمند باشد لذا روش کلی تهیه کاغذ که درگذشته معمول بوده است بطورمختصر بیان میشود – ابتدا قطعات پنبه وپارچه وکهنه را جمع‌آوری کرده وپس‌ازجوشانیدن آنقدر میکوبند تا بصورت خمیر درآید – خمیرحاصل را درظرفهای بزرگی با افزودن آب رقیق کرده وبغلظت کرم (Cream) درمیآورند وتوری سیمی ریزبافی را دراین خمیر فرو برده وپس ازمدتی خارج میکنند تا آب از سوراخهای توری خارج شده والیاف کاغذ بشکل نمد روی‌شبکه باقی بماند – الیاف مزبور را تحت فشار زیاد قرار داده وکاملا خشك میکنند وبالاخره هر دو رویه کاغذ را بچسب مرغوبی می‌آلایند تا صاف و براق شود (کاغذهای خشك‌کن را چسب نمیزنند تا بتوانند آب را بآسانی جذب نماید) .

برای پاك‌کردن لکه های روغنی و چربی از کاغذ میتوان قطعه کاغذرا در ظرف نفت یا بنزین فرو برد واگر اجرای این عمل دشوار باشد کافی است قطعه‌ای از پنبه خام را بمحلول آغشته وبآرامی روی ناحیه لك شده بمالند .

روش تهیه کاغذ از خمیرچوب

انواع کپکها میتوانند درشرایط مناسب بکاغذ حمله‌ور شوند - راه مبارزه با این آفت تحت عنوان (کپك) بعداً ذکر خواهد شد .

کاغذهائیکه‌در اثر مجاورت با گردوخاك رنگین و لکه‌دار میشوند ، درصورتیکه لکه‌ها قهوه‌ای رنگ باشند یقیناً دراثر وجود ذرات اکسید آهن درگردوخاك است . راه محافظت کاغذ وطرق زدودن لکه های مزبور قبلا تحت عنوان (زنگ آهن) بیان شده است بهتر است ازمعالجه کاغذهائی که دراثر مرور زمان وعوامل گوناگون شکننده وبیدوام شده‌اند صرفنظر گردد زیرا مرمت این قبیل کاغذها امری است دشوار وکاملا فنی که درصلاحیت افراد عادی نمیباشد .

روش آماده‌کردن چوب برای کارخانه کاغذسازی

ممکنست چسب بعضی از قسمتهای قطعه کاغذ پرارزشی هنگام لکه‌گیری یا مرمت دراثر سهل‌انگاری ویا عدم اطلاع متصدی از بین رفته وآن ناحیه بصورت کاغذ خشك‌کن جلوه‌گرشود- البته روتوش ناحیه آسیب‌دیده امری است دشوار لکن ساده ترین راه برای ترمیم آن استفاده از محلول غلیظ ژلاتین درآب است که بکمك برس نرم و کوچکی بناحیه آسیب‌دیده میکشند - اگر ناحیه آسیب‌دیده خیلی وسیع نباشد بهتراست محلولی از آستات سلولز (فیلم خام) در آستن تهیه کرده و بوسیله دستگاهی شبیه عطرپاش بناحیه مورد نظر بپاشند (خواص مواد مزبور در شماره‌های پیشین ذکر شده‌اند) .

درحدود یك قرن پیش هنرمندان ماده‌ای از کاغذ بنام (Papier Mâché) تهیه کرده وبا آن اشیاء ظریف قشنگی از قبیل ، انفیه‌دان ، جعبه‌های توالت ، بشقاب وسینی‌های کوچك و نظائر آنهارا ساخته وغالباً آنهارا با قطعات طلا یا مروارید و صدف تزئین کرده وچه بسا بجای نشانیدن قطعات جواهر روی سطوح - اشیاء مورد نظر را نقاشی میکردند (اجرای اعمال مزبور بسبب منشاء خمیری کاغذ بسیار سهل وآسان است) .

برای تهیه (Papier Mâché) قطعات بزرگ کاغذهای کهنه را در حین جوشانیدن میکوبیدند تا به خمیر غلیظی تبدیل شود . سپس‌مقدار کمی صمغ عربی بدان میفزودند تا شکل‌پذیر گردد تا بتوان آنرا قالبگیری کرد - این ماده را پس ازخشك شدن میتوان صیقلی نمود و روی آن نقاشی کرد .

گاهی تعداد زیادی اوراق کاغذ را بیکدیگر می‌چسبانند تا ضخامت کافی پیدا نماید سپس مقوائی که بدین ترتیب بدست آمده است تحت فشار قرار داده ودر قالبها بهر شکلی که مایل باشند درمیآورند - شیئی را که باین روش تهیه کرده‌اند چندین دفعه بورنی سیاه‌رنگی که مخلوطی است از آسفالت ، اسانس تربانتین ، رزین وروغن دانه کتان می‌آلایند تا رنگ سیاه براقی پیدا نماید عمل اخیر را (Japanning) می‌نامند .

ساده‌ترین راه برای تهیه (Papier Mâché) عبارت از اینستکه مقداری کاغذ روزنامه کهنه را ریزریز کرده ودرآب ریخته ومدت بیست‌وچهارساعت بگذارند خیس بخورد ، سپس مقداری آب وچسب نشاسته بدان بیفزایند تا بصورت خمیر غلیظ درآید مادهٔ مزبور را پس ازاینکه سفت شد میتوان صیقل داد وحتی با کاغذ سمباده سائید وبشکل دلخواه درآورد ویا روی آن نقاشی نمود - گاهی مخلوطی راکه بروش نامبرده بالا تهیه میشود برای بتانه کردن مبلها واشیاء چوبی بکارمیبرند . (این ماده را درانگلستان نیز Papier Mâché می‌نامند) .

کاغذ تورنسل(Papier Tournesol — Litmus Paper)نوارهای کاغذ خشك‌کن‌سفید یا کاغذ صافی را درمحلولی‌که ازنوعی گلسنگ (Lichen) بدست میآید فرو برده ومیگذارند خشك شود (تورنسل خالص بصورت قرص یا حبه دراغلب داروخانه‌ها موجود است وبرای تهیه محلول کافی است یك یا چند حبه را در آب حل نمود ونوارهای کاغذ را درمحلول بدست آمده فرو برند) نوارهائی که بدینطریق تهیه میشود بعنوان‌معرف (Indicateur) بکار میرود بدین‌معنی که بوسیله هر نوار میتوان تعیین کرد که محلولی‌آسید ، قلیا ویا خنثی است زیرا کاغذ تورنسل درمحلول آسید قرمز ودر محلول قلیائی آبی رنگ میشود واگر محلولی ازنظر شیمیائی خنثی باشد کاغذ تورنسل درآن تغییر رنگ نخواهد داد .

کائولن (Kaolin) یا خاك چینی‌که بصورت گرد (پودر) جسمی است نرم وسفید واگر لمس شود کمی چرب بنظرمیآید ، ازنقطه‌نظر شیمیائی سیلیکات آلومینیوم آبدار است‌که معمولا از تجزیه سنگها وصخره های فلدسپات بدست میآید (رجوع شود بانواع سنگها درشماره های پیشین) - اگرکائولن را با آب خمیر کرده وپس‌از قالبگیری بپزند انواع ظروف ظریف ونفیس چینی بدست میآید این ماده را علاوه از تهیه چینی برای تهیه زمینه رنگهای مختلف مخصوصاً درنقاشیهای آبرنگ بکار میبرند .

گاهی کاغذ واکثراً تنزیب‌را بمحلول کائولن آغشته وبرای‌پانسمان ازآن‌استفاده‌میکنند.

میراث فرهنگی ایران

ذبیح‌الله صفا
استاد دانشگاه تهران

پیش‌ازآنکه دربارهٔ میراث فرهنگی ایران، که وسعت وثروت‌وتنوع‌وزیبائی‌آن‌زبانزد همهٔ مطلعانست، بحثی‌کنیم باید بدانیم‌که اصطلاح «میراث فرهنگی» اطلاق میشود برمجموعهٔ آداب وعادات‌وعقاید ورسوم واندیشه‌ها وافکار وزبان‌ولهجه‌ها وادبیات وآثار ادبی، وعلوم وآثار علمی، وانواع اثرهای هنری، وحتی ادبیات عامیانه وغیرمکتوب یك ملت، خواه آنهاکه ازگیرودار حوادث‌گذشته وتا عهد ما بهمان صورت اصلی ویا بصورتهای تغییریافته‌یی باقی‌مانده‌اند، وخواه آنها که فقط درصحایف‌کتابها ودفترها ودیوانها حفظ شده وازاین راهها بما رسیده‌اند. همهٔ اینها مخلوقات ذوق‌واندیشه واحتیاج ونحوهٔ زندگانی ملت ما درطول زمان ودوره‌های‌گوناگون شدت ورخاء وشکست وپیروزیست‌که خواه وناخواه سرنوشت هرملت زنده‌یی باآنها همراهست.

ملت ایران ازآن روزهاکه سرزمینهای اجدادی خودرا درآسیای مرکزی ترك میگفت وبداخلهٔ فلات ایران روی میآورد، تاآن روزهاکه شاهنشاهی پهناور خودرا ازدل آسیا تا دامان مدیترانه وازسواحل رود سند ودریای عمان وخلیج پارسی تادامنهٔ کوههای قفقاز و ریگ خوارزم تشکیل‌می‌داد، ودردورانهایی‌که با سپاهیان مقدونی وسلوکی درمیافتاد، ویا با پی‌افگندن شاهنشاهی ساسانی تمدن ملی خودرا باوج اعتلاء می‌برد، وهمچنین درروزهای‌ناخوشی وخوشی‌که ازسدهٔ هفتم میلادی تا روزگاران اخیر داشت، هیچگاه و درهیچ حال از اداء رسالتی‌که دردنیای متمدن برعهده داشت غافل ننشست وهردوره‌یی را بتناسب عهد وفراخور زمان بشکلی برای‌ابراز استعداد خداداد واندیشهٔ جو"ال وذوق‌لطیف خود موردِاستفاده قرارداد، ودر هیچیك از این ادوار روشن و تاریك از توجه ترویج زبان‌وتوسعهٔ ادب‌وتحکیم مبانی‌دانش‌وابرازاستعدادهای هنری خود غافل نبود.

محصول چنین‌کوشش پی‌گیر مداوم درطول تاریخی‌که ازسه هزار سال تجاوز میکند همان میراث فرهنگی است‌که اکنون برای ما بازمانده و نگاهداشت آن برای رسانیدن بآیندگان برعهدهٔ ما نهاده شده‌است.

نخستین موضوعی‌که درمطالعه دربارهٔ این میراثها باید مورد تحقیق قرارگیرد آنست‌که مبانی آنها ازکجاست، آیا همهٔ آنها تنها زادهٔ اندیشه وذوق وهنر ایرانیست ویا آنکه همه یا قسمتی ازآنها ازملل دیگرعالم اقتباس شده‌است.

درپاسخ این سؤال نخست باید بدانیم‌که هیچ ملتی ازملل عالم نیست‌که بدرجات بلندی ازتمدن ارتقاء جسته وهمه چیز را ابتکاراً وبی‌استفاده واستعانت ازدیگر اقوام عالم بوجود آورده‌باشد. نیاکان ما مثلی داشته‌اندکه خوب میتواند روشنگر این مقصود باشد. آنان میگفته‌اندکه همه چیز را همگان دانند وهمگان‌هنوز ازمادرنزاده‌اند. حقیقت‌امرهم همین‌است. اطلاع برهمهٔ امورمادی ومعنوی محصول‌کوشش همهٔ افراد بشرباهم وفراخورهریك‌ازاقوام وافرادبنابراسباب معداتست، واین‌چنین موهبتی هیچگاه بیك فرد ویا یك قوم بتنهائی داده نشده‌است. آن‌گروه‌که‌کوشش دارند همهٔ نژادهای عالم را ازنژاد خود منشعب سازند ویا ریشهٔ همه تمدنها واندیشه‌ها واطلاعات بشری را بتمدن واندیشه واطلاع قوم خود منجرنمایند بواقع آب درهاون میسایند وجزاینکه مستوجب صفت تعصب درعقاید وآراء و تحجر در اندیشه‌های خود باشند سزاوار توصیف دیگری نیستند. همه چیز ازیکجا نشأت نکرده است بلکه همه چیز ازهمه جا برآمده وبهمه جا رفته است منتهی درطی این راه‌پیمائیها ملتهائی‌که توانائی اقتباس وانطباقشان بیشتربوده است آنچه را ازمیان‌آنان میگذشته‌است بهتر اخذکرده ونیکتر نگاه داشته وبصورت مطلوب‌تری برمحیط مادی ومعنوی خود منطبق ساخته وبدان رنگ ملی بخشیده‌اند.

اندیشهٔ توحید ازهرجای عالم ، خواه ازایران وخواه ازسواحل مدیترانه وخواه ازافکار فیلسوفان یونان سرچشمه گرفته باشد مسلماً تا روزگار ما ازمیان بسیاری ازملتها گذشته ولی همه جا بصورت بحث بسیط خود قبول‌نشده ویا دربسیاری ازنواحی چون ازیك مرزگذشت ازمرز دیگر طرد شد ودیگر بدانجا بازنگشت . بسی ازملتها هستندکه توحید درمیان آنان فقط هیأت انتزاع خدایان ازجامهٔ چرکین ماده وبردن آنان ازکویها وبرزنهای قراء وبلاد بکویها وبرزنهای‌آسمانی داشته وحتی این اعتقاد عالی فلسفی درمیان پیروان یك دین هم بصورتهای عجیب جلوه‌گرشده‌است . پر دور نرویم ، درمیان مسلمانان در ادوارمختلف‌گذشته خدای یگانهٔ منزه ازجسمیت ولوازم آن ، رنگهای‌گوناگون‌گرفت . درنزد کّرامیان جسم اجسم بود ودرنزد اشعریان‌جسمی‌که درقیامت فقط برای‌مؤمنان قابل رؤیت باشد ، درمیان هشامیان نورساطع سفید رنگی بود که مانند انسان دارای حواس‌پنجگانه ودست وپا باشد ودرمیان ضراریه جسمی‌که درقیامت با حاسهٔ ششم دیده شود ودرمیان اهل حدیث وجود جباری‌که آسمانها وحتی سماء ارض‌قدمگاه وی باشد وامثال اینها ، درصورتیکه درهمان حال فرقه‌هائی ازقبیل معتزله وغالب دسته‌های شیعه به تهذیب او ازهمه لوازم جسمیت وتنزیه وی ازهمه صفات جسمانی ومکانی رأی‌میدادند یعنی بحداعلای توحید می‌رسیدند.

عبور همه اندیشه‌ها ازمیان اقوام‌گوناگون وحتی ازمیان یك قوم در ادوارمختلف دارای سرگذشتهای مشابهی ازقبیل آنچه دیده‌ایم بوده‌است وخواهد بود واین امر استعداد زمانی ومکانی اقوام وکیفیت تلقی آنهارا دربرخورد با اندیشه‌ها مسلم میدارد . هرفکر والهامی بهرجاکه پرتو افکند رنگ جدیدی راکه مولود انعکاسات همان محل است می‌پذیرد مخصوصاً اگرخاصیت اینگونه انعکاسات درآن قوی‌تر ازدیگر نواحی جهان باشد .

ایران چنین سرزمینی است ، سرزمینی‌که یکی ازمعابر طبیعی دنیای قدیم ازشرق بغرب وازباختر بخاوران بوده‌است ودراین معبرطبیعی همچنانکه آدمیان وقافله‌های بزرگ‌ابریشم ومصنوعات بشری درآمدوشد بود ، بسی ازافکار وعقاید واندیشه‌ها ورسوم وآداب هم همراه همان قوافل ازرفت‌وآمد باز نمی‌ایستاد ، اما ملت ما ملتی بودکه براثر همین خاصیت طبیعی سرزمین خویش درشناخت زشتها وزیباها وحسن‌انتخاب ازآنچه میگذشت چیره‌دست وتوانا ازکار درآمده بود ، چه بسا ازخوبها راکه پذیرفت وچه بسا اززشتیها وپلیدیها راکه بصاحبان آنها بازگرداند. اما همهٔ آنچه راکه پذیرفت وحتی آن‌آداب‌وعاداتی‌که همراه‌ایلغارهاواقامت ممتد ایلغارکنندگان وچون مرده ریگی ازآنان بازماند ، همه را بدست مشاطه طبع خداداد خویش داد تا چنانکه طبیعت او می‌پسندد برآن غازهٔ حسن بگذارد وجلوه‌یی دلپذیر بدان بخشد.

اما ازطرفی دیگر نجدهای بلند وکوهستانهای سرکش سرزمین ما دردامنه‌های خود منزلگاههای‌آرامی برای تفکر وتخیل‌دارند ودرهمین منزلگاههای‌آرامست‌که بسا اندیشهٔ نو وخیال‌باریك‌بصورت سرچشمه‌های‌آثارعلمی‌وادبی‌وهنری‌جدید بروزکردند. ازروزگار زرتشت تا دوران فکرآزمائیهای صدرالدین شیرازی وازرمان رودکی تا عهد سخنوران معاصر وازهنگامی‌که سنگتراشان ماهر ما آثار ذوق مبهوت‌کنندهٔ خودرا برصخره‌های تخت‌جمشید نقش میکردند تاآنروزهاکه قلم بهزاد باآخرین تصاویر جاندار خود بپرده‌های بی‌روح روان میبخشید ، همواره وهمه جا وبهرصورت فکروخیال وذوق ایرانی درکاربود وازین راه برمیزان وسعت میراثی‌که ازین همه‌کوشش ومجاهدت فکری وذوقی حاصل میشده است افزوده میشد . اما این دوره‌های خلق وابتکار فرازونشیب‌هائی که مولود حوادث وجریانهای تاریخی بوده است داشت وما اگرچه دوره‌های روشن وپرثمری را درطی قرون برای خلاقیت نژاد ایرانی طی کرده‌ایم شاهد دوره‌های تاریك وحشت‌زائی نیزبوده‌ایم‌که باقدمهای‌ناساز ایلغارگران یغماطلب برروح واندیشهٔ ایرانیان سایهٔ ظلمت می‌افکند . این حالتها برای همهٔ ملتهای جهان‌کم‌وبیش به پیش آمده‌است وسربلند ملتی است‌که این احوال نیك‌وبد نه سرگرم غرورش سازد ونه اورا دردامان یأس افکند . هرگاه سرگذشت سنگ زیرین آسیا را خواسته باشید آنرا با احوال ایرانیان درکشاکش دهر قیاس‌کنید .

این صبرواستقامت‌که خود بصورت یك میراث روحانی بما رسیده است‌گشایشگر بسیاری ازدشواریهای ناگشودنی‌تاریخ ودرهمان حال‌وسیلهٔ بسیارقاطعی‌بوده‌است برای‌آنکه ناکامیهای مادی را باکامیابیهای معنوی جبران‌کنیم .

ازین‌کامها وناکامیها، نوآوریها ونوسازیها، هنرجوئیها ودانش‌پذیریها ، باگذشت روزگار میراثهایی درهمهٔ انحاء فعالیتهای آدمی برای ما برجای‌ماندکه نگاهداشت‌آنها بتنهائی خود بمنزلهٔ کاری دشوار است وشاید همین دشواری‌کار است که اکنون میراث‌داران فرهنگ مارا دربرابر این سؤال قرار میدهدکه : آیا هرچه ازنیاکان بما رسیده است باید حفظ شود یا قسمتی ازآنها قابل حفظ وبقاء است ؟ این سؤال شاید دربادی امر دور ازمطالعه بنظرآید لیکن بهرحال قابل مطالعه است. قابلیت مطالعهٔ چنین‌مسئله‌یی‌درآنست‌که ما بجای معالیل بعلل توجه‌کنیم وببینیم هردسته ازمواریث بچه علت ودرتحت کدام شرایط بوجود آمده وبچه سبب تا عهد ما یا دوره‌های قریب بعهد ما باقی مانده‌اند .

دوره‌های مختلف فعالیتهای فکری وذوقی ایرانیان، درصورتیکه درتاریخ تحولات آنها دقیق شویم ، با دوره‌های گوناگون سیاسی‌واجتماعی‌ما همسازوهمرنگ هستند. میراثهای واقعی ایرانی مولود دوره‌های واقعاً ایرانی است و درهمان دوره‌های واقعاً ایرانیست‌که مراکز علمی از قبیل ریشهر وگندیشاپور ومرو واهواز ونیشابور وبخارا و ری وجزآنها، ودانشمندان بزرگ مانند خوارزمی ونوبخت وفرزندان موسی خراسانی وکوشیار گیلی و ویجن‌کوهی طبری وپسر ربّن طبری ومحمد زکریای رازی ومجوسی‌اهوازی وبونصرعراق وبوسهل مسیحی و پورسینا و بوریحان خوارزمی و رودکی سمرقندی وفردوسی طوسی وخیام نیشابوری وبسیاری دیگر ازاین مردان دانشمند بلنداندیشه درداماں‌وطن‌تربیت می‌یافتند.

بوریحان‌ها وپورسیناها وفردوسی‌ها درمهد دانش‌پروری وادب‌دوستی سامانیان‌که بنژاد بلند پهلوانی خود متکی وبنابر رسم دهقانان برسمها وآئین‌های ایرانی مباهی بوده‌اند ، تربیت می‌یافتند وگرنه بهرهٔ خیامها وقطّانها درعهد تسلط غلامان وبیابانگردان آلتائی‌نژاد تهمت الحاد بود زیرا دیگر دوران تحریم علوم طبیعی وریاضی ومکروه شمردن فلسفه فرارسیده بود ، دورانی‌که ابن‌جوزیها و ابن‌غیلانها برآن حکومت میکردند .

آیا تجدید دورانهائی‌که کارخلق‌خدارا بقلندری‌ودلقکی میکشانید ویا آنان را تشویق میکردکه برای ابتغاء مرضات‌الله خودرا بیك انگشت پای دردهانهٔ چاهی بیاویزند و باوراد واذکار پایان‌ناپذیر بپردازند چندانکه خون ازچشمانشان‌جاری شود ، در دنیایی‌که راه تسخیر ستارگان را هموار میسازد امکان‌پذیر است ؟ آیا آن جامعهٔ خراسانی‌که المقدسی درقرن چهارم هجری توصیف میکند ، وماآثارآنرا درعلوم وادبیات همان قرن می‌بینیم ، بهتر قابل پیرویست یاآن جامعهٔ قرن هشتم‌که عبید زاکانیش ازغایت یأس ونومیدی معلق‌زدن وسگ ازچنبرجهانیدن ورسنبازی را براتلاف عمر درمدرسه‌ها برتری میداد ؟

میراثهای فکری دوره‌های ناکامی ناکام‌کننده است ، باید بمیراثهای فکری دوره‌هائی برگشت‌که تحصیل افتخارات ملی هدف غائی ونهائی بوده‌است . باید عهدهائی را تجدید کردکه درآنها دانش و اندیشه‌های خالی از تعصب و خشکی وسبکسری فرمانروایی داشت نه زمانهایی راکه ببحث دربجوز و لایجوزمیگذشت ویا بافگندن‌آتش درکتابخانه‌هاودرانداختن کتابها ، بجرم داشتن اشکال هندسی ونجومی ، بآتشها سپری می‌شد .

آنان‌که امروز درپی پیراستن زبان فارسی هستند چگونه میتوانند حامی میراثهائی ازادب باشندکه تنها وتنها ازآثار کسانی چون امرؤالقیس وعنترةبن شداد وتابّط شرّاً وفرزدق و بحتری و متنبی و صابی و صاحب و حریری وجزآنان مایه میگرفت وجمله‌هائی اززبان تازیان بودکه برای خشنودی خدا روابط وافعالی اززبان پارسی هم درآنها بکار میرفت . شما چگونه میتوانید بزبان پارسی اصیل برگردید درحالی‌که هنوز دردبستانها ودبیرستانها ودانشگاهها آثار وراوینی و افضل کرمان وظهیری سمرقندی و زیدری نسوی و وصّاف شیرازی وازاینگونه عربی‌خواندگان فارسی‌نویس ، که بجوفروشان گندم‌نما بی‌شباهت‌نیستند، بعنوان‌نمونهٔ بلند فصاحت‌وزبان‌آوری درس داده میشود ؟

دردنیای آیندهٔ ما تنها هنگامی زبان پارسی اصیل سر از گریبان زمان برخواهدآوردکه نمونه‌های فصیح زبان‌فارسی ، وواقعاً فارسی ، ازپیوسته وپراگنده بجوانان آموخته شود . اکنون شما خود بیندیشیدکه کدامیك ازین دودسته میراث ادبی درایرانی‌که میخواهد خاکسترقرنها را ازچهرهٔ خود بسترد شایستهٔ ترویج وکدام دستهٔ دیگر تنها وسیله تحقیق محققان تاریخ وادبست وبس ؟ گزافه نیست اگربگوییم‌که امروزبمیراث بسیار پرمایهٔ زبان وادب پارسی‌کمتر ازهمهٔ مواریث ملی خود توجه می‌کنیم . این بی‌عنایتی همگانی ازراههای مختلف آغاز شدکه همهٔ آنها مولودنادانیست. گروهی‌پنداشته‌اندکه بازماندن ازپیشرفتهای جهان درقرنهای اخیر تنها بسبب پرداختن‌بادبیات بوده‌است . این‌گروه نمی‌دانستند ، وشاید اکنون‌هم نمی‌دانند ، که ما دربحبوحهٔ رواج زبان پارسی درجهان ودرگیرودار پیشرفتهای ادبی‌خود ، دردانشهای‌گوناگون ازپزشکی ودارو-شناسی وبرخی‌دیگر ازشاخه‌های دانش‌طبیعی‌گرفته تا رشته‌های مختلف ریاضی واندیشه‌های فلسفی نیز تا همان عهد ازهمهٔ ملتهای معاصر خود پیشتررفته بودیم . واینها بازهم نمی‌دانند که ترقی‌فکری یك ملت فقط دریك قسمت ازمسائل دون مسائل دیگر امکان نمی‌یابد ، بلکه همواره همهٔ نمودهای روانی یك قوم باهم به بلندی یا به پستی می‌گراید چنانکه چون آثار سیاست دینی ماکه درقرن ششم هجری داشته‌ایم باجهانسوزیهای قراغزان وخوارزمشاهان آل‌اتسز وسپس با فرودآمدن بلای ناگهانی مغول وتاتارهمراه شد اندك‌اندك بیك انحطاط‌گستردهٔ اجتماعی و فکری انجامیدکه آثار شوم خودرا ازسدهٔ هشتم هجری ببعد آشکارکرد وازهمان هنگام زبان فارسی وادبیات وعلوم با یکدیگر وبگونه‌یی هماهنگ وهمساز روبتنزل‌نهادند وعاملها وسببهائی‌که بعد ازآن روزگار یکی پس‌ازدیگری درعرصهٔ حیات ملی ما ظهورکردند این انحطاط را روزافزون ساختند چنانکه درآغاز عهد مشروطیت ما نه زبان درستی داشتیم ونه ادبیات قابل ملاحظه‌یی ونه دانشهای مستحق توجه مگرآنچه ازنیاکان‌ما بازمانده ودرکتابهایی حفظ شده بودکه

رآنهاراتاآن روزگارومقارن همان احوال ازایران بیرون
، بودند .
پس این ادبیات وتوجه بافکار وآثار ادبی نبودکه مایهٔ
س‌افتادن ما شد ، این انحطاط مکب ومدهشی بودکه همراه
، هم دانشها را بدیار فراموشی می‌کشانید وهم زبان وادب
ی را ؛ واکنون‌که پیشانی خودرا اززیرپرده‌های اعصار
ن‌می‌کشیم باید بهمان میزان‌که بدانشهاوپیشه‌هاوپیشه‌دانیها
، میاوریم به‌بازگشت ادبی خود وبه‌پیرایش زبان پارسی
اده ساختن آن برای بیان اندیشه‌ها متوجه باشیم ، وبعبارت
، باید راهی را پیش‌گیریم‌که ایرانیان پیش‌رفتهٔ قرن
رم وسدهٔ پنجم هجری‌برگزیده‌بودند ، یعنی‌تقویت‌اندیشه‌ها
مه راه و با توجه بهمهٔ سنتها که از نیاکان بمیراث برده
اهداشت آنهارا با حیات اجتماعی عصر خود معارض نیافته
د .

روزهائی بودکه‌گرایش بدشت سواران نیزه‌گذار زبان
دستخوش ترکتازی زبان تازی‌کرده بود ، وامروز ، در
ی‌که ما بربی‌مبالاتی‌نیاکان‌خود درآن‌باب خرده میگیریم،
بش بباختر، و وبای غرب‌زدگی، علاوه بربسیاری‌ازرسمها
،تها میخواهد زبان مارا نیز درکام غرب ، غرب این سوی
وس و غرب آنسوی اقیانوس ، بکشاند .
چون ازخیابانها بگذریم ، ازآفتاب وماه وجهان برفراز
ها وفروشگاهها نام ونشان می‌بینیم اما نه بدان زبان‌که
رسی وسعدی آثار زیبای خودرا پدید می‌آوردند ، بلکه
، زبان‌که هوگو و بالزاك سخن گفته‌اند ، و هنگامیکه
رهای سازمانها ، وازشما چه پنهان دانشگاهها ، پای نهیم
، ازمانسیون ، پی‌پر ، دیگری ، دیپارتمنت و جزآنها
ای‌گوش وشاید دریچه‌های قلب مارا میلرزاند.
یك روز بهمت درس‌خواندگان مدرسهٔ صاعدیه وصابونیه
میه ومجاهدیه ومستنصریه ، دعدورباب وسلمی وسعدی
، وعذرا ودیگر عرائس‌الشعر عرب درسخن جایگزینان
رسی بجلوه درآمده بودند وامروز نام مارگرت ومانون
ثگرل برپیشانی خیابانهای ما ثبت ویا برزنان ما نهاده
د . آیا بین این دوروزگار تفاوتی مشاهده میکنید ؟
گویا هم‌عصران ما بتجدید صنعت‌تلمیع‌که ادبای مستعرب
، گاه بدان میگرائیدند ، علاقهٔ خاصی یافته باشند ، واگر
باشد باید بدانان ازباب مهارتی‌که درهنرخویش هربامداد
روز وشبانگاه نشان میدهند هزاران زه و زهازه‌گفت .
شگفتی‌دراینجاست‌که هرگاه سخن ازپیرایش چنین زبان
ه‌یی میرود فریاد ازنهاد همه برمیخیزد وپیکانهای تهمت
انهای تعصب‌وسبکساری جای میگیرد، وایستادگی‌دربرابر
، تیرباران دشنام وافترا هم تاکنون سخت ناچیز وبواقع
، بوده است .

زبان همگانی‌یك ملت ، یعنی‌زبان‌ادبی‌ورسمی ، دردنیای
امروزکه نزدیکی وآمیزش تمدنها و تعاطی فرهنگها وحتی
اختلاط نژادها ، چنین بتندی وشتاب انجام میگیرد ، بزرگترین
دست‌آویز یگانگی‌ووحدت ملی‌است ، نباید گذاشت‌که وسیله‌یی
بدین سودمندی وگرانقدری چنین رایگان دستخوش سستی
گردد . واین‌ازوظایف جدی همه سازمانهای فرهنگی‌وآموزش
است که از نابسامانی هراس‌انگیزی‌که درکمین زبان ماست
پیش‌گیری‌کنند وهمه وسیله‌ها را دراین راه بکارگمارند.
دراینجاست‌که نگاهبانی میراث ادبی فارسی ، بویژه آن
قسمت ازآثارکه ازدوره‌های شکفتگی پارسی‌دری ، یعنی‌ازقرن
چهارم تا قرن هفتم واحیاناً قرن هشتم هجری ، بیادگارمانده
است ، با لزوم تمام احساس میشود و غرب‌زدگانی راکه
کوششهای پارسی‌دوستان و زنـده‌کنندگان آثار پیشین را
«نبش‌قبر» نامیده‌اند ، اندکی بخود میآورد مگرآنکه دراین
موردهم با خوی ستیزه‌جوی خویش ازعناد ولجاج بازنایستند.
طبع همه آثار روان‌وسادهٔ پارسی، بنثر یابنظم ، پراگنده
یاپیوسته ، وترجمهٔ همه‌کتابهای سودمندی‌که نیاکان‌ماناگزران
وباضطرار بتازی نگاشته‌اند ، وگزارش همه نوشته‌های معروف
وسودمند غربیان بپارسی درست و بدست ترجمانان پارسی
خوانده ، ونشرآنها درمیان طبقات‌گوناگون‌اجتماع بصورتهای
مختلف وفراخور ذوق‌واندیشه وتوانائی هریك‌ازاین‌گروههای
جامعه ، وآموزش آنها بوسعت وفراوانی ، آراستن زبان‌پارسی
دررادیووتلویزیون والزام پارسی‌نویسی درست درهمه سازمانها
بویژه درسازمانهای رسمی‌کشور، مطالعهٔ دقیق دراصلاح خط
فارسی ، نه تغییرآن ، ومتناسب ساختن‌آن با همه تلفظهای
درست فارسی ، پیشگیری ازشکستن وعامیانه ساختن زبان
شیوای پارسی‌که ازبهردل عامی چند هرروز باآن مواجهیم ،
وکوششهای پیاپی دیگری ازاینگونه میتواند زبان ما را از
گرایش به تژندی وانحطاط‌که دامان‌آن‌را درچند سده واپسین
گرفته است ، رهائی بخشد .
مایهٔ شگفتی است‌که زبانی‌که دهها هزار واژهٔ ساده یا
مرکب دارد ، وقدرت ترکیبی آن نیروی ایجاد چند هزار
واژه غیرابداعی دیگر بدان میدهد ، اکنون مغلوب زبانهای
دیگر جلوه داده شود . این نیست مگرنتیجه سستی دارندگان
وگویندگان‌آن زبان وخرد نگری ما درشناختن‌وشناساندن‌آن.
درباره زبان پارسی والزام ما درنگاهبانی وترویج‌آن ،
چه درایران وچه درسرزمینهائی‌که بهمت نیاکان ما بدانجاها
رخنه‌کرده ، سخن بسیار است ، زیرا بنیاد وحدت ملی ما
برآنست وجبرتاریخ مارا محکوم بداشتن‌چنین سیاستی‌مینماید،
اما درباره میراث فکری وعلمی وضع بدین منوال نیست ،
دراینجا سخن ازیك سلسله جریانهای تاریخی درباره مظاهر

اندیشه آدمیست ، یعنی جریانهائی که درتاریخ سیر علوم وافکار درجهان صورت گرفته است . پیداست که موضوع نگاهداری وگسترش وتعمیم آن دانشها واندیشهها درهیچیك ازکشورهای جهان مطرح نیست زیرا امروزآدمیان ازمقدمات ووسایلی برای تفکر وتحقیق برخوردارندکه آنان را ازدانشهای گذشته واندیشههائی که پیشینیان برای رفع مشکلات بشری داشتهاند بی‌نیاز میکند ولی چون آن اندیشهها ودانشها همگی بمنزله پایههای افکار وعلوم بشر درقرنهای بعد و درعهد ماست ، ناگزیر مطالعه وتحقیق درآنها لازمست . علاوه براین برای آگهی ازتاریخ فرهنگ ایران وتحلیل وتعلیل وقایع تاریخی وشناختن علل واسباب جریانهای فکری وادبی وحل بسیاری ازمشکلات تاریخی وحتی درك معانی بسیاری ازگفتارهای نویسندگان وشاعران ایرانی دردورههای گوناگون ، مطالعه درتاریخ علوم وافکار وعقاید ایرانی ویا متداول درایران بسیار ضرور بنظرمیآید وحق آنستکه دربرنامههای آموزشی ما بیش ازآنچه تاکنون بدین امرنگریستهاند توجه بشود .

مطالعه درتاریخ جریانهای اجتماعی ایران هم درهمین درجه ازاهمیت قراردارد مشروط برآنکه دراین مطالعه وتحقیق هیچگاه ازپی‌جوئی علتها ومعلولها غافل نمانیم ، وباین نکته نیز متوجه باشیم که دریك جامعه بزرگ که فعالیتهای فکری وهنری وادبی واجتماعی او درطی قرنهای متمادی ادامه داشته هیچیك ازجریانهای اجتماعی بدون ارتباط با یك یا همه جریانهای سیاسی ودینی وعلمی وادبی بوجود نمیگراید . بنابراین مطالعه دقیق درتاریخ جریانهای اجتماعی ایران که بخودی خود امری بسیار ضرور ولازم بنظرمیآید باید همواره دوشادوش مطالعه وتحقیق درجریانهای دیگری که برشمردهام انجام گیرد .

ازاین مطالعات اجتماعی علل واسباب رواج آئینها وسنتها ویا ازبین رفتن برخی ازسنتهای ملی ویا تغییرشکل بسیاری ازآنها نیز برما آشکار میشود وما میتوانیم ازمیان آنها سنتهای خالص ملی را ، بقصد تجدید یك محیط واقعاً ملی احیاء کنیم . مراد ازسنتهای خالص ملی آن سنتهاست که درطول قرنها ازمیان همه فرازونشیبهای تاریخ گذشته وبما رسیده ویا درنیمه راه تاریخ براثر بروز تعصبات ویا درنتیجه غلبه حکومتهای غیرایرانی برایران متوقف ومکتوم مانده وآثار آنها درادبیات وگاه بنحو مبهمی درفرهنگ همگان دیده میشود.

تمام جشنهای ایران قدیم ، یعنی همه جشنهائی که ایرانیان تا اواخر قرن چهارم هنوز برپا میداشتهاند ، وتنها رنگ ملی داشت ، وهریك ازآنها یادآور حادثه وواقعهیی ازتاریخ گذشته ایران ، وهمه آنها مایهٔ تقویت روح ایرانی ووسیلهیی برای ستردن غبار اندوه وملال از روانها بود ، ازین دستهاند . همه سنتهای رسمی که ازاواخر دوران ساسانی تا پایان پادشاهی سامانیان وبوئیان وزیاریان داشتهایم ، همهآداب ورسوم ایرانی که درکتابهایی چون قابوسنامه کیکاوس پسر اسکندر زیاری وسیاستنامه نظام‌الملك طوسی آمدهاست ، جملگی سزاوارمطالعه واحیاناً تجدید وتوجهند .

فرهنگ همگان درمیان یك ملت یاآنها هستندکه یادآور گذشتههای افتخارآمیز یك ملتند ، ویا آنهاکه ازروزهای زبونی وسرافکندگی وی حکایت میکنند ، ویا آنهاکه مانع پیشرفت مردم درمراحل جدید زندگی هستند ویا آنهاکه آنانرا درپیش‌رفتن وتاختن ازپی زمانهای ازدست رفته یاوری میدهند . ازمیان این همه انواع باید آن دسته راکه یاریگر زندگانی درراه معقول وبارآورند ، تقویت وترویج کرد وآن دستهٔ دیگرراکه حکایت ازجنبههای منفی تاریخ مینمایند فقط بدست تاریخ‌دانان سپرد تا درصحیفههای کتب خویش برای عبرت آیندگان ضبط کنند.

با بیانی دیگر ملتی که درراه تجدید حیات ملی خویش است ، فقط بآداب وعاداتی ازگذشته اکتفا میکندکه اورا درین تجدید حیات یاوری دهد ، نه‌آنهاکه ویرا ازهمگامی با قافلهٔ تندرو تمدن بازدارد .

پیداست که حفظ اثرهای هنری موضوعی است ازمقوله دیگر، زیرا اینها نمایندگان جاندار ازروانهای روشنی هستند که عالم خاکی مارا رهاکرده وبه ملکوت جانها روی‌نهادهاند، اینها خطوط روشن تاریخ ما ، ویادگار ذوقها واستعدادها وزندگانی نیاکان ما درگیرودار حیاتند . اگردست زمان آنها را ازصفحه حیات نسترد دستهای ما نباید بحیات آنها پایان دهد . حفظ آنها بمثابه محافظت گذشته وبمنزله نمایشی ازتجسم روح وذوق ایرانی درادوارمختلف تاریخ ، حتی درتاریکترین روزهای حیات ملی ماست ، روح و ذوقی که درشدت و رخاء هیچگاه ازخلق وابداع بازننشست وچون پریروئی بودکه اگر در برروی او بستند سر از روزن برآورد واز زیبائیهای خود عالمی را خیره ساخت .

ایران و درام‌نویسان بزرگ جهان

مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیك

موضوعها ومضمونهای ادبی وتاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

دردوران خوش وبی‌تشویش تحصیل که فارغ ازفسون ودستان زمانه درکشورهای اروپا وامریکا بتحقیق درادب وهنر ملتهای مختلف جهان مشغول بودم ضمن مطالعهٔ آثار درام‌نویسان بزرگ با نمایشنامه‌هایی برخورد میکردم که یا موضوع ومضمونش ازادب فارسی وتاریخ ایران اقتباس شده‌است ویا وقایع داستان واشخاص بازی درآن ، بنحوی با خصوصیات ملی وفرهنگی ما ایرانیان ارتباط می‌یابد ، وازآنجاکه تئاتر بیش‌ازهنرهای دیگرمیتواند معرّف تمایلات وعواطف وفضایل اختصاصی اقوام باشد ، ونیزبرای اینکه معلوم شودکه ملتهای دیگر جهان مارا چگونه شناخته وفرهنگ وهنر وهمچنین صفات اختصاصی مارا ، ازپسندیده وناپسندیده ، تاچه پایه دریافته‌اند همواره برآن بوده‌ام که هرگاه فراغتی دست دهد مطالعات خودرا دراین باره دراختیار علاقمندان باین مباحث بگذارم ودرصورت اقتضاء ترجمه‌کامل آن نمایشنامه‌ها را بمحضر ایشان عرضه بدارم باین امیدکه ، صرف‌نظر ازفضیلتی‌که دردانستن اینگونه مطالب است برای ماکه دراین رشته ازادب وهنرسنّت وسابقهٔ شایان اعتناء نداریم الگووراهنمای مناسبی‌درفن‌نمایشنامه‌نویسی درشیوه‌ها وسبکهای مختلف باشد. فی‌المثل ببینیم نویسندهٔ نمایشنامهٔ تاریخی تاچه حدود خودرا به بیان حقایق تاریخ مقیّد میدانسته است . اکنون با اینکه فراغت لازم حاصل نشده اطلاعات خودرا تاآنجاکه میسراست ، هرچند موجز ومحدود بعلاقمندان تقدیم میدارم . باامید اینکه مفید فایده‌ای باشد .

دردوران طولانی دوهزار وپانصد سالهٔ تاریخ تئاتر نویسندگان معروف وبرگزیده‌ای چون «اسخیلوس» Aeschylus یونانی و «پلوتوس» Plautus رومی و «مارلو» Marlowe انگلیسی و «گادفری» Godfrey امریکایی و «هندل» Handel آلمانی وده‌ها نویسندهٔ معتبر دیگر ازملتهای مختلف ، نمایشنامه‌ها واپراها و «اوراتوریو»[1]هایی بنابرمضمونهای ادبی ووقایع تاریخی واجتماعی ایران نوشته‌اندکه آگاهی ازآنها برای دوستداران فرهنگ وادب بسیار ضروری است . قدیمیترین این آثار نمایشنامه‌ایست بنام «ایرانیان» که «اسخیلوس» یونانی آنرا درسال ۴۷۲ پیش‌ازمیلاد نوشته وموضوع آن ماجرای جنگ معروف بین ایران ویونان است‌که شرح آنرا درکتابهای تاریخ میتوان خواند . ولی ازآنجاکه عده‌ای ازمورخان غربی نمایشنامهٔ «ایرانیان» را یکی ازجملهٔ مآخذ ومدارك مورد استناد دربارهٔ این پیکار فرض کرده‌اند بیمورد نیست شرح مختصراین‌جنگها را بنابرآنچه درتاریخ هرودوت یونانی‌آمده‌است دراینجا بیان‌کنیم:

کورش بزرگ با تسخیر سه‌کشور پهناور ماد و لیدی و بابل با سرعتی خارق‌العاده

---

۱ – Oratorio یك قطعهٔ مفصل موسیقی‌است‌که برای خوانندگان تك وجمعی بهمراهی ارکسترنوشته میشود وموضوعش مطالب مذهبی واخلاقی است وبشیوهٔ نقلی بیان میشود وگاهگاه بصورت مکالمه درمی‌آید وشکل نمایش توأم با موسیقی بخود میگیرد بدون اینکه صحنه‌آرایی وحرکت ولباس مخصوص نمایش درآن بکار رود . نمونه‌های معروف ازمصنّفان بزرگ موسیقی جهان موجود است‌که درمورد مقتضی ذکرخواهم‌کرد .

تآتر اپیدورس

پایه‌های شاهنشاهی وسیع ایران را استوارساخت[۲] وبا تصرف‌کشور لیدی درآسیای صغیر قبایلی ازاقوام مختلف یونانی‌که درمناطق فریژی **Phrygia** و لیدی **Lydia** و ایولی **Aeolia** وکاری **Caria** و ایونی **Ionia** وغیره بودند تحت تبعیت وحمایت ایران درآمدند وبا الحاق تدریجی جزایر نزدیك بسواحل آسیای صغیر بمتصرفات ایران روزبروز دامنهٔ نفوذ ایرانیان براراضی یونانی‌نشین افزایش می‌یافت .

درهمان سالی‌که‌کمبوجیه مصر را تصرف‌کرد «اسخیلوس» درام‌نویس بزرگ یونان ونویسندهٔ نمایشنامهٔ ایرانیان‌که اورا پدر تراژدی مینامند چشم بجهان‌گشود .

بعدازمرگ‌کمبوجیه درسال ۵۲۱ پیش‌ازمیلاد داریوش بزرگ‌که سیاستمداری بسیار مدبر ودرکارکشورداری بی‌اندازه هوشمند وکاردان بود تاج وتخت شاهنشاهی را تصاحب‌کرد وپس‌ازخاموش‌کردن اغتشاشات متعددکه درهرگوشهٔ کشور بپا شده بود درسال ۵۱۲ پیش‌ازمیلاد به تعقیب سکاهاکه بشکل نیمه وحشی دراراضی شمال دریای سیاه تاحدود قفقاز پراکنده بودند متوجه شبه جزیرهٔ بالکان شد ودرنقطه‌ای درنزدیکی استامبول فعلی ازروی پلی‌که بفرمان او باکشتی‌های زیاد برروی تنگه «بسفر» بسته شد بخاك اروپا قدم نهاد وتراکیه را مسخرساخت وبدنبال دشمن‌که همچنان درحال‌گریزبود به پیش راند وازرود دانوب ازروی‌پلی‌که باز باکشتی

---

۲ – کورش‌کبیر درسال ۵۳۰ یا ۵۲۹ پیش‌ازمیلاد درجنگ با سکاها کشته شد ولذا درمدت تقریباً بیست سال یعنی از ۵۵۰ ق. م. که تاریخ تقریبی سقوط اکباتان پایتخت ماد است تا سال مرگش بزرگترین کشور شاهنشاهی را درتاریخ بشر تأسیس‌کرد . سقوط سارد پایتخت لیدی درسال ۵٤٦ وسقوط بابل درسال ۵۳۸ ق. م. اتفاق افتاده است .

دلفی تآتر و معبد آپولو

تنبیه شده بود گذشت وتا تپه‌های جنوب روسیه بجلو تاخت ولی چون سکاها برای مقابله با او درجایی مستقر نمیشدند ومدام درحال فراربودند وازاین‌رو پیشروی نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد داریوش قسمتی ازسپاه خودرا درتراکیه باقی گذاشت وخود بشهر «سارد» بازگشت وپس‌ازقریب یك سال که درآن شهر گذرانید بسمت مشرق عزیمت کرد . سپاهیان ایران دریونان بتدریج بردامنهٔ متصرفات خود افزودند ومقدونیه نیز تحت حمایت شاهنشاهی ایران درآمد .

درسال ۵۰۰ پیش‌ازمیلاد یونانیان سواحل آسیای صغیردست بشورش زدند ومردم آتن نیز با ایشان همفکری وهمکاری داشتند وبا فرستادن ۲۰ کشتی جنگی بکمك ایشان برخاستند وشهر سارد را آتش زدند . سپاهیان ایران بسرعت شورش را سرکوب وآتش اغتشاش را خاموش کردند وآتنی‌ها هم به‌کشور خود بازگشتند. ولی داریوش‌که تا این تاریخ قصد آزار سکنهٔ یونان اصلی را نداشت ازکار آتنی‌ها درخشم شد ودرصدد تنبیه‌کردن ایشان برآمد وبه‌مردونیه فرمان دادکه با سپاه کافی به‌اروپا رود ودرصدد تسخیرآتن‌برآید. دراین‌لشکرکشی بخش بزرگی ازنیروی دریایی ایران ، بنابروایت هرودوت ، گرفتار طوفان شد وسیصدکشتی ایران درنزدیکی شبه جزیرهٔ «آتوس» Athos درهم شکست . درضمن بعضی ازشهرهای یونان ازداریوش قبول تابعیت‌کردند ولی آتنی‌ها واسپارتی‌ها فرستادگان داریوش راکشتند واین عمل ناجوانمردانه شاهنشاه ایران را خشمناکترساخت ودرسال ۴۹۰ ق. م. درصدد سرکوبی دوشهرآتن واسپارت برآمد وسپاه دیگری بفرماندهی داتیس ازمردم ماد بیونان اعزام داشت ولی درنتیجهٔ جنگی‌که دردشت ماراتن Marathon بفاصلهٔ سی‌کیلومتری شمال آتن رخ داد سپاه یکصد هزار نفری ایران با دادن ، بقول هرودوت ، شش‌هزاروچهارصدکشته درمقابل سپاه ده هزارنفری آتن

با دادن دویست کشته شکست خورد .

هرودوت میگوید که داریوش سخت درخشم شد ودرمقام جبران این شکست برآمد ومصمم گردید شخصاً فرماندهی سپاه عظیمی را برای تسخیر شهرآتن بعهده بگیرد . ولی چند سالی گرفتار خاموش کردن اغتشاش درمصر ونقاط دیگر کشور بود وتوفیق انجام دادن این مهم برایش حاصل نشد ودرسال ٤٨٥ ق. م. ازجهان رفت وپسرش خشایارشا براریکه شاهنشاهی نشست.

خشایارشا پس ازچند سالی که خودرا درمقام سلطنت مستقرساخت بفراهم آوردن سپاه عظیمی برای عزیمت به آتن پرداخت . هرودوت تعداد سربازان این سپاه را به دومیلیون وسیصد وپنج هزارنفر تخمین زده است که مسلماً گزافه‌ای آشکار است ومورخان ومحققان جهان بامطالعهٔ اوضاع واحوال آن زمان بنابراستنباط خود دربارهٔ تعداد سپاه خشایارشا هریك تخمینی زده‌اند که از ٨٠ هزارنفر شروع وبه پنج میلیون نفر ختم میشود .

سپاه ایران بفرماندهی خشایارشا ازپلی که بفرمان او باکشتی برروی تنگه «هلس‌پونت» Hellespont (داردانل امروز) کشیده شدگذشت ودرسال ٤٨٠ ق. م. به سرزمین تراکیه قدم نهاد واسکندر شاهزادهٔ مقدونی که دست نشانده ودرحمایت شاهنشاه ایران بود برای عرض خدمت بسپاه ایران پیوست . خشایارشا سپاه خودرا در «ترما» Therma (شهرسالونیك Salonika) برای تنظیم وسرشماری استراحت داد .

سپس ازاراضی تراکیه گذشت ودرتنگهٔ «ترموپیل» Thermopylea که طولش تقریباً سه کیلومتر وپهنایش درنقاطی باندازهٔ عبور یك ارابه است باسپاه اسپارت بسرکردگی «لئونیداس» Leonidas اسپارتی روبروگردید. سپاه یونان بکلی مضمحل شد وهمهٔ مدافعان ازپا درآمدند وایرانیان با عبور ازاین تنگه بسمت شهرآتن سرازیرشدند وشهر مزبوررا مسخرکردند وسکنهٔ یونان به‌کشتی‌های خود درتنگهٔ «سالامیس» Salamis پناه بردند .

اما نیروی دریایی ایران که پانزده روز دیرتر از «ترما» حرکت کرده بود دربین راه بنابروایت هرودوت یونانی گرفتار طوفانی شدیدکه سه روز طول کشید ، شد وبازبروایت همین مورخ سیصدکشتی نیروی دریایی ایران طعمهٔ امواج خروشان دریا شد. بااین وصف نیروی دریایی دوطرف یك برخورد نسبةً کوچك با یکدیگر داشتندکه درپایان آن نیروی دریایی یونان صلاح دید عقب‌نشینی کند .

بالاخره بین دونیروی دریایی درتنگهٔ «سالامیس» پیکار سختی درگرفت وبنابرآنچه هرودوت میگوید نیروی دریایی ایران باوجود اینکه هنوز قدرتش دوبرابر نیروی دریایی یونان بود شکست خورد وعقب‌نشینی کرد .

خشایارشا قسمتی ازسپاه خودرا بفرماندهی مردونیه دریونان باقی گذاشت وخود عازم ایران شد ومردونیه مأموریت یافت که فتح یونان را تمام کند . مردونیه زمستان را درمنطقهٔ «تسالی» Thesaly گذرانید ودربهارسال ٤٧٧ ق. م. باردیگر به‌آتن حمله برد وآن شهررا مجدداً گرفت ولی یونانیان سپاهی بتعداد یکصد هزارنفر جمع‌آوری کردند ودردشت «پلاته» Platoea درمقابل سپاه ایران ایستادگی کردند وباکشته شدن مردونیه فرمانده کل سپاه وسرکرده سپاه جاویدان ، نظام لشکریان ایرانی ازهم گسیخته شد وسپاهیان رو بهزیمت نهادند.

این بود شرح مجملی ازجنگهای بین ایران ویونان که ازسال ٥١٢ ق. م. تا ٤٧٧ ق. م. درجریان بوده است وعلاقمندان به‌کسب اطلاع بیشترمیتوانند دردرجهٔ اول بتاریخ ایران‌باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله ودردرجهٔ دوم‌بتاریخ‌ایران‌بقلم «سرپرسی سایکس» Sir Percy Sykes وتاریخ هرودوت ترجمهٔ آقای دکترهادی هدایتی وکتاب تمدنهای‌قدیم Ancient Civilizations نوشتهٔ «مکنزی» Mackenzie وجنگهای بزرگ ایـران The Great Persian War بقلم «گرندی» Grundy ودهها کتاب تاریخ دیگرکه مورخان مختلف هریك با سلیقه وعقیدهٔ خاص خود این جنگهارا درآن بررسی کرده‌اند مراجعه کنند .

تآتر اپیدورس

ازآنجاکه هرودوت سی چهل سال بعدازپایان یافتن این جنگها میزیسته است آنچه نوشته باحتمال قوی شایعاتی بوده‌که ازاین وآن میشنیده است ولذا آنچه نقل میکند با مبالغه همراه است وگاهی گزافه‌گوئی را بحداعلا رسانیده ومخصوصاً چون مدتی درشهرآتن بسرمیبرده ونوشته‌های خودرا درمجامع عمومی قرائت میکرده برای خوش‌آمد مردم آن شهردامنهٔ مبالغه را وسیعتر ساخته است .

اینك برگردیم بموضوع اصلی‌که نمایشنامه ایرانیان است . گفته شدکه «اسخیلوس» درسال ۵۲۵ ق. م. بدنیا آمد پس درسال ۵۱۲ که داریوش بزرگ سپاه خودرا نخستین‌بار به خاك یونان پیاده‌کردکودکی بوده‌است ۱۳ ساله وازاین تاریخ ببعد یعنی درتمام دورهٔ جوانی رابطهٔ بین ایران ویونان‌کم وبیش درحال وخامت بوده است . موقعی‌که مردم ایونی درآسیای صغیر قیام‌کردند وبشورش برخاستند «اسخیلوس» بیست وشش سال داشته ودرجنگ «ماراتون» هم مردی بوده‌است سی‌وپنج ساله وده سال ازآغاز نمایشنامه‌نویسی‌اش میگذشته است وبنابرمدارکی که درتماشاخانهٔ «دیونیزوس»[۳] Dionysus یافته‌اند در جنگ مزبور خود و برادرش هردو شرکت داشته‌اند .

---

۳ – تماشاخانه بزرگی‌که خرابه‌های آن دردامنه تپه «اکروپل» Acropolis دیده میشود . این تئاتر که درسال ۳۳۰ پیش‌ازمیلاد ساخته شده بجای تئاتر قدیمی دیگری‌که آثار «اسخیلوس» را نخستین‌بار درآن بازی میکردند بنا شده‌است .

آئین جشن چهارشنبه سوری در ایران

هوشنگ پورکریم
از انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

زین آتش نهفته که در سینهٔ من است خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
حافظ

۱ – سبب برگزاری جشن چهارشنبه سوری وعقیده‌های مربوط به‌آن .

۲ – وجه تسمیهٔ چهارشنبه سوری .

۳ – آتش‌افروزی در شب چهارشنبه سوری و ریشه‌های باستانی آن ، آتش افروزی ارامنهٔ ایران ، حرمت آتش دراساطیر ایران وهند ومذهب زردشت وفرهنگ عامه و ادبیات ایران .

٤ – ترانه‌های چهارشنبه سوری ، آرزوی شوکت و سرخی و شادی و نابودی نکبت و زردی و غم .

٥ – بخت‌گشائی درشب چهارشنبه سوری ورابطهٔ آن با معتقدات زردشتی و فرهنگ عامهٔ ایران .

٦ – خانه‌تکانی، پاکیزگی وشادمانیهای جشن‌چهارشنبه‌سوری ، آجیل‌چهارشنبه‌سوری، آش‌ها و پلوهائی‌که در چهارشنبه سوری پخته می‌شود ، انواع تفأل و دفع‌نظر و باطل‌کردن سحر وبرآمدن حاجت .

۷ – رابطهٔ چهارشنبه سوری باجشن باستانی «فروردگان» .

۸ – چند نکتهٔ دیگر .

آئین آتش‌افروزی درآستانهٔ سال نو بی‌شك از جملهٔ جشنهای باستانی ایران است. نیاکان ما باآتش‌که آن‌را ازدیرباز فروغ زندگی می‌شناختند ومقدس می‌دانستند به پیشباز سال نو می‌رفتند تا شعله‌های بالندهٔ آن‌را که به‌آسمان وجهان مینوی سر می‌کشید واسطهٔ آرزوهای پاکی قرار داده باشندکه برای زندگی سال نو طلب می‌کردند . اینك نیز این مراسم را اگر بچشم دل ببینیم، همان‌آرزومندیهائی‌را درآن خواهیم‌یافت‌که نیاکان‌مان باخلوص‌نیت وپاکی طینت طلب می‌کردند . «سرخی‌تو ازمن» گفتن ، «غم زوه شادی

آید» خواندن ، «بخت‌گشائی»ها ، «فالگوش‌نشینی»ها ، «قاشق‌زنی»ها ، «فال‌گرفتن»ها ، «کوزه‌شکستن»ها و . . . . همه ، چیزی‌نیست جزآرزوی سعادت ونیکبختی ورفاه وآسایش وشادمانی‌که همواره مطلوب انسان است . آیا برای اینهمه آرزوکه درآستانهٔ سال‌نو از هردلی می‌گذرد ، هیچ‌واسطهٔ عروجی پاکتر وزیباتر از شعله‌های آتش می‌توان یافت‌که اینهمه بالنده‌اند ؟ بی‌جهت نیست‌که این شعله‌های هرساله از هزاران‌سال‌پیش کران تاکرانه‌های هرسرزمین میهنمان‌را فروزان‌کرد تادلهای‌آرزومند هم‌میهنان‌ما را بافروغ زندگی روشن‌کند و عشق به هستی وکار و حرکت وتوان و فرزانگی را به مشتاقان ببخشد . این رمز هرشعله‌ئی ازاین آئین ماست‌که چون ودیعه‌ئی از نیاگان ما به یادگار مانده است . به ارج این ودیعهٔ گرامی‌که از تمدن وفرهنگ باستانی ایرانیان باقیست ، این قلم به این مقوله پرداخته است . چنانکه تاکنون به‌ارج ودیعه‌های دیگر به مقوله‌هائی دیگر پرداخته بود . باشدکه به طبع روشندلان روزگار قبول افتد .

* * *

۱ – سبب‌برگزاری جشن چهارشنبه سوری وعقیده‌های مربوط به‌آن .

کسی نمی‌داندکه آئین آتش‌افروزی به قصد استقبال از سال‌نو چقدر قدمت دارد . ولی پیدا کرده‌اندکه این آئین از هنگامی به غروب آخرین سه‌شنبهٔ هرسال موکول شده است که «زردشت» با رسیدگی حسابهای‌گاهشماری به‌تنظیم وتدوین دقیق تقویم توفیق یافت . وآن‌سالی بودکه تحویل سال به سه‌شنبه‌ئی مصادف شدکه نیمهٔ‌آن سه‌شنبه ، تا ظهر ، جزئی ازسال‌کهنه ، ونیمهٔ بعدازظهر ، جزء سال‌نو به حساب می‌آمد . و چون آغاز هرروز را نیمه‌شب همان روز می‌دانستند ، بنابراین ، فردای آن سه‌شنبه را نوروز شناخته وشبش را مطابق معهود جشن‌گرفته وآتش افروخته وازآن‌پس آن‌شب را «چهارشنبه سوری» قرار داده‌اند[1] .

به‌یك عقیدهٔ دیگر ، ایرانیان مراسم آتش‌افروزی درآستانهٔ سال نو را پس‌از قبول‌اسلام درآخرین چهارشنبهٔ سال قرار داده‌اند تا ازعقیدهٔ اعراب تأسی‌کرده باشند که روز چهارشنبه یا «یوم‌الاربعاء» را شوم ونحس می‌دانستند[2] .

به هرصورت . . . . این هردو عقیدهٔ متفاوت راکه مستقیماً از صاحبان عقیده نقل کرده‌ام – نه از پیروان عقیده – به تلخیص گنجانده‌ام تا برای آنچه‌که مطلوب نظر این‌مقاله است فرصت بیشتری باقی مانده باشد . ولی درهمینجا نکته‌ئی‌را یادآوری‌کنم‌که می‌دانم خالی از فائده نیست : دربسیاری از ایل‌ها ونیز در نقاط‌کوهستانی ایران وازجمله در دهکده‌های‌کوهستانی

---

۱ – نگاه‌کنید به «تقویم و تاریخ درایران ، از رصد زردشت تا رصد خیام ، زمان مهر و مانی» تألیف ذ . بهروز ، تهران ۱۳۳۱ ، شمارهٔ ۱۵ «ایران کوده» . و نیز نگاه‌کنید به مقالهٔ «چهارشنبه‌سوری» از «دکتر محمد مقدم» درشمارهٔ سوم سال پنجم مجلهٔ «دانشکدهٔ ادبیات» .

۲ – « . . . ایرانیان شنبه و آدینه نداشتند ، هریك از دوازده ماه نزد آنان بی‌کم‌و بیش سی روز بود وهرروز به‌نام یکی ازایزدان خوانده‌می‌شد . چون هرمزد روز ، بهمن روز ، اردیبهشت روز و جزاینها . روز چهارشنبه یا یوم‌الاربعاء نزد عربها روز شوم ونحسی است . جاحظ درالمحاسن والاضداد (چاپ مصر ۱۳۵۰ ص ۲۷۷) آورده : والاربعاء یوم ضنك و نحس . شعر منوچهری گویای همین روز تنگی وسختی و شومی است :

چهارشنبه که روز بلاست باده بخور   بساتکین می خور تا به عافیت گذرد

این‌است‌که ایرانیان آئین آتش‌افروزی پایان سال خودرا بشب آخرین چهارشنبه انداختند تاباپیش‌آمد سال‌نو ازآسیب روز پلیدی چون چهارشنبه برکنار مانند» . نقل از «آناهیتا» (پنجاه‌گفتار پورداود)، به‌کوشش مرتضی گرجی – ۱۳۴۳ .

گیلان ومازندران که به‌آداب وسنن ایرانیان باستان دلبستگی بیشتر دارند ، در استقبال از سال‌نو، مراسم آتش‌افروزی را چنانکه دراین‌مقاله هم توصیف خواهدشد درهمین‌شب «چهارشنبه‌سوری» برگزار می‌کنند و نه در شبی دیگر . مردم دهکده‌های کوهستانی مازندران که جشنهائی مثل «فروردگان» و «تیرگان» را به‌نامهای «بیست‌وشش» و «تیرماه سیزده» برگزار می‌کنند[3] ویا درهمین‌شب «چهارشنبه سوری» قبرهای اموات‌شان‌را بامشعل‌ها وشمع وچراغها می‌افروزند[4] . آیا نمی‌توانستند مراسم آتش‌افروزی بمقصد استقبال ازسال‌نورا باعقیدهٔ خرافی بیگانگان نیالایند وآن‌را درهمان موقعی ازسال‌که معهود نیاکانشان بود برگزارکنند ؟ آیا عقیدهٔ خرافی بیگانه (والاربعاء یوم ضنك ونحس - جاحظ ، در «المحاسن والاضداد») اینهمه توانا بوده که مردم همهٔ مناطق ایران ، در ایل‌ها ، روستاها ، شهرك‌ها وشهرهای بزرگ آن را یك‌صدا بپذیرند؟ باتوجه به‌این نکته است‌که درپذیرفتن دومین عقیده از دوعقیده‌ئی که به‌تلخیص آوردم تردید دارم ویا اگر نکته‌گنجاندن درسخن بزرگان را حمل برجسارت نکنند می‌نویسم‌که آن عقیده را اساساً نمی‌پذیرم .

۲ - وجه تسمیهٔ چهارشنبه سوری .

صاحبان هردو عقیده‌ئی‌که پیشتر توصیف شد ، درمورد وجه‌تسمیهٔ «چهارشنبه سوری» هم اتفاق عقیده ندارند . بنا به‌عقیدهٔ اول ، شب چهارشنبه سوری را به‌مناسبت آتش‌افروزی در آن‌شب «سوری» نامیده‌اند[5] . ولی بنا به‌عقیدهٔ دوم ، «سور» از واژهٔ «سوئیریه - suirya » (به معنی چاشت) زبان اوستائی‌است که درپهلوی وپارسی به معنی مهمانی بزرگ گرفته شد :

در سور جهان شدم ولیکن — بس لاغر بازگشتم از سور
زین‌سور زمن بسی بتر رفت — اسکندر و اردشیر و شاپور
(ناصرخسرو)

در ادبیات فارسی ، «سور» به معنی «سرخ» هم آمده است . ازجمله دراین شعر :

لعل است می سوری و ساغر کان است
جسمیست پیاله وشرابش‌جان است[6]

بعلاوه در چندگویش ایرانی «سور» همین معنی «سرخ» را دارد . مثلاً درگویش سمنانی‌ها[7] و نیز درگویش مردم «وفس»[8] «سور» به معنی «سرخ» می‌آید و همینطور است درگویشهای «کردی»[9] و «لکی» و «لری»[10] . البته «سور» به معنی «مهمانی» و «بزم» هم در ادبیات آمده‌است . ازجمله دراین شعر فرخی :

---

۳ - مراجعه‌کنید به‌کتاب «الاشت ، زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر» . و نیز مراجعه کنید بمقالهٔ «مراسم عید نوروز وجشن‌های باستانی دریکی ازدهکده‌های مازندران» - مجلهٔ «هنرومردم» شمارهٔ شصت‌وششم.

٤ - مراجعه شود بـه کتاب « الاشت ، زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر » - انتشارات « وزارت فرهنگ و هنر » .

٥ - «سور» بمعنای سرخ است‌که بمناسبت افروختن آتش آن شب‌را شب چهارشنبه سوری خوانده‌اند . به نقل ازمقالهٔ «چهارشنبه‌سوری» از «دکتر مقدم» - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات - شمارهٔ ۳ .

٦ - به نقل از «فرهنگ عمید» ذیل واژهٔ «سور» .

۷ - مراجعه کنید به «فرهنگ سمنانی ، سرخه‌ای ، لاسگردی ، سنگسری ، شهمیرزادی» که « دکتر منوچهر ستوده» گردآوری وتدوین کرده‌است . شمارهٔ ۸۸۳ - انتشارات دانشگاه تهران .

۸ - مراجعه‌کنیدبه‌کتاب«گویشهای وفس وآشتیان وتفرش»ازدکتر م . مقدم - ایران‌کوده - شمارهٔ ۱۱.

۹ - مراجعه کنید به «فرهنگ کردی مردوخ» .

۱۰ - مراجعه شودبه «گزارش گویشهای لری» از «علی حصوری» که «کتابخانهٔ طهوری» منتشر کرده است .

«نیکو مثلی زده‌است شاها دستور　　　بزرا چه‌به‌انجمن کشند وچه‌به‌سور»[۱۱]

در «فرهنگ پهلوی» ، «سور» هم به معنی «سرخ» وهم به معنی «مهمانی» و «جشن مذهبی» و «شادی» آمده است[۱۲] . درگویشها هم «سور» به معنی «بزم» و «شادی» می‌آید . واین معنی اخیررا هم می‌توان از «چهارشنبه سوری» استنباط کرد ؛ یعنی «چهارشنبهٔ شادی»[۱۳] . ولی باوجود آتش‌افروزی‌های شب «چهارشنبه سوری» معنی «چهارشنبهٔ سرخ» رساتر است . مگراینکه بخواهیم جشن چهارشنبه سوری را بازماندهٔ جشن باستانی «فروردگان» بدانیم که یکی از شش گهنبار یا جشن بزرگ ایرانیان باستان بود ودرهمین مقاله روابط موجود بین آنان را توصیف خواهم کرد . ولی همانطورکه نوشتم بااینهمه آتش که درچهارشنبه سوری می‌افروزند ، معنی «چهارشنبهٔ سرخ» به‌نظرمی‌رسدکه مقبول‌تر باشد. مخصوصاً که دربعضی منطقه‌های کشورمان واز جمله در «اصفهان» این شب را «چهارشنبه سرخی» می‌نامند[۱۴] .

۴ - آتش‌افروزی درشب چهارشنبه سوری وریشه‌های باستانی‌آن ، آتش‌افروزی ارامنهٔ ایران ، حرمت آتش دراساطیرایران وهند ومذهب زردشت وفرهنگ عامه و ادبیات ایران .

تاآنجاکه اطلاع یافته‌ام ، اول‌بار «سعید نفیسی» در مقاله‌ئی تحت عنوان «چهارشنبه سوری» که درمجلهٔ مهر شمارهٔ یازدهم سال ۱۳۱۳ بمطبع رسید و«صادق هدایت» در«نیرنگستان» مراسم چهارشنبه سوری را چنانکه هست به‌تفصیل توصیف‌کرده‌اند . قسمتی از نوشته‌های صادق هدایت را نقل می‌کنیم :

« . . . چند روز به نوروز مانده درکوچه‌ها آتش‌افروز می‌گردد وآن عبارت »
« است از دو یا سه نفر که رخت رنگ بەرنگ می‌پوشند به‌کلاه دراز و لباسشان »
« زنگوله آویزان می‌کنند وبه رویشان صورتك می‌زنند . یکی ازآنها دوتخته را »
« بهم می‌زند واشعاری می‌خواند :

«آتش افروز آمده　　　سالی یکروز آمده»
«آتش‌افروز صغیرم　　　سالی یکروزفقیرم»
«روده و پوده آمده　　　هرچی‌نبوده آمده»

« ودیگری می‌رقصد وبازی درمی‌آورد . دراینوقت ، میمون‌باز ، بندباز ، لوطی ، »
« خرس برقص وغیره کارشان رواج دارد . . . . چهارشنبه سوری[۱۵] چهارشنبهٔ »

---

۱۱ - به‌نقل ازکتاب «لغت فرس» .

۱۲ - مراجعه‌کنید به «فرهنگ پهلوی» تألیف «دکتر بهرام فره‌وشی» - انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران.

۱۳ - چنانکه سعید نفیسی برای چهارشنبه‌سوری چنین‌معنائی شناخته‌است : «اشتقاق ترکیب چهارشنبه سوری یعنی چهارشنبهٔ عیش وعشرت خود می‌رساندکه این شب‌را برای جشن وسرور بنیاد گذاشته‌اند» به‌نقل ازشمارهٔ پانزدهم سال اول مجلهٔ «مهر» .

۱۴ - به‌نقل ازآقایان «ناصر مهذّب‌نیا» و «رضا شیروانی» دانشجویان «دانشکدهٔ هنرهای تزئینی» که مراسم «چهارشنبه‌سوری» را در «اصفهان» برایم توصیف کرده‌اند و ممنونم .

۱۵ - «صادق هدایت» درزیرنویسی‌که به‌همینجا افزوده است نوشت‌که درآذربایجان جشن چهارشنبه سوری ازسایر جاهای ایران مفصل‌تراست و نیز مراجعه داد به «تاریخ بخارا» . این کتاب‌که درسدهٔ چهارم هجری به‌عربی نوشته شده ودرسده‌های بعد چندبار به‌فارسی ترجمه یاتلخیص شده‌است ، درسال ۱۳۱۷ به‌تصحیح «مدرس رضوی» درتهران به‌چاپ رسید . دراین کتاب جائی به «شب سوری» اشاره شد و باوجودی‌که درآن توصیف مراسم نیامده‌است ولی بعلت اینکه شاید قدیمی‌ترین نوشته‌ئی باشدکه درآن ازمراسم «چهارشنبه‌سوری» به‌نام «شب سوری» یاد می‌شود بی‌مناسبت نیست‌که درهمینجا چند سطر آن‌را نقل‌کنم : « . . . آنگاه امیر سدید بەسرای بنشست (دربخارا) . هنوز سال تمام نشده‌بودکه درشب سوری چنانکه عادت قدیم است آتشی افروختند. پاره‌ئی آتش بجست وسقف سرای درگرفت و . . . » .

« آخرسال است . . . . برای بخت‌گشائی دخترها را از زیر توپ مروارید[۱۶] رد »
« می‌کنند ، درکوزه پول سیاه انداخته وغروب‌آفتاب آنرا از بالای بام درکوچه »
« می‌اندازند ومی‌گویند : درد وبلام بره توکوزه بره توکوچه ! و یا سبوئی را »
« پراز آب می‌کنند وغروب آفتاب آنرا ازبام بکوچه می‌اندازند وبه پشت‌سرشان »
« نگاه نمی‌کنند که مبادا بلا برگردد و بعد روی آن آتش می‌ریزند . در شب »
« چهارشنبه سوری دخترهائی‌که بختشان بسته (یعنی شوهرگیرشان نمی‌آید) »
« قفلی را بسته بەزنجیری آویخته بگردن خود می‌اندازندکه قفل روی سینه میان »
« دوپستانشان قرار می‌گیرد . بعد وقت غروب میروند سر چهارراه ، سیدکه رد »
« میشود صدا می‌کنندکه بیاید قفل را بازکند تا بختشان باز شود . . . . »

صادق هدایت ، سپس «قاشق‌زنی» و «فالگیری» را هم که از جملهٔ مراسم همین شب «چهارشنبه سوری» است توصیف می‌کند وادامه می‌دهدکه :

« . . . . شب چهارشنبه بتهٔ خشك ویا گون بیابان در هفت‌کپه و یا سه‌کپه روی »
« زمین آتش می‌زنند و همهٔ اهل خانه ازکوچك و بزرگ از روی آن می‌پرند »
« و میگویند :

« زردی ورنجوری من ازتو   سرخی و خرمی تو از من »

به‌نظرمی‌رسدآنچه‌راکه «صادق هدایت» دربارهٔ «چهارشنبه سوری» نوشته است منحصراً مربوط به مراسم این‌جشن درتهران بوده باشد نه درنقاط دیگر ایران . هرچندکه درمناطق دیگر کشور مراسم برگزاری این‌جشن باآنچه‌که «هدایت» توصیف‌کرده است ویا هم‌اکنون درتهران دیده می‌شود تفاوت فاحشی ندارد . ولی نکات متفاوت‌هم کم نیست . تفاوت‌ها را به‌جای خود تا آنجاکه دراین مقاله مقدورم هست توصیف می‌کنم . ولی پیشتر به چند نکتهٔ عمدهٔ این جشن بپردازم‌که دربیشتر مناطق ویا تقریباً درهمهٔ مناطق ایران اساس اصلی مراسم این جشن را تشکیل می‌دهد . مهمترین این نکات « آتش‌افروزی » است که حتی مثلاً ارامنهٔ ایران هم در جشن «دِرِن‌دِز – derendez » یا «دیارنداراج – diyârandârâj » خودشان درست همانطورکه معمول مراسم «چهارشنبه سوری» است آتش می‌افروزند واز رویش می‌پرند وحتی شمعهائی‌راکه با همان آتش روشن‌کرده‌اند به خانه‌هاشان می‌برندکه خوش‌یمنی وتبرّك برایشان بیاورد . وچه توجه ومراقبتی می‌کنند ازاین شمع‌ها که باید از حیاط‌کلیسا تا خانه‌ها برسانند و با چه عزّت و احترامی[۱۷] .

---

۱۶ – «توپ مروارید» که «صادق هدایت» درضمن توصیف مراسم چهارشنبه‌سوری ازآن یادآوری می‌کند درمیدان ارك تهران بود وتهرانیها معتقد بودندکه چنانچه زنان ودختران برای بخت‌گشائی یاسفید بختی به‌آن توپ متوسل شوند واز زیرش بگذرند یا به‌رویش بنشینند بمراد می‌رسند . گاهی‌هم همانطورکه به‌امامزاده‌ها و یابه‌درختان متبرّك دخیل می‌بندند به «توپ مروارید» هم‌تکه پاره‌هائی می‌آویختند . بهرصورت این «توپ مروارید» برای تهرانی‌ها شده بود مثل «سنگ شیر» برای همدانی‌ها . وچنانکه درجای دیگر ازهمین مقاله اشاره خواهم‌کرد ، درتبریز هم گویا «توپ مروارید»ی داشتند . ولی دربارهٔ «توپ مروارید» تهران باید این نکته‌را ازمقالهٔ «چهارشنبه‌سوری» به‌قلم «سعید نفیسی» بیفزایم‌که درمجلهٔ «مهر» شمارهٔ یازدهم سال اول چاپ شده‌است . سعید نفیسی درآن مقاله پس‌ازتوصیف افسانه‌هائی‌که لرد کرزن Curzon دربارهٔ توپ مروارید ضمن توصیف میدان ارك تهران درکتاب «ایران و مسئلهٔ ایران» گنجانده است می‌نویسد « . . . تمام این افسانه‌هائیکه کرزن دراین مقام جمع‌کرده دور ازحقیقت است . زیراکه برروی توپ قطعه‌ئی‌که متضمن ماده تاریخ ساختن آنست کتیبه کرده‌اندکه من خود خوانده‌ام وآن قطعه مسلم می‌سازد که توپ مروارید درزمان فتحعلی شاه درسال ۱۲۳۳ ساخته شده وسازندهٔ آن اسمعیل اصفهانی نام داشته . . . »

۱۷ – درسال جاری ارامنهٔ ایران این جشن‌را درشب چهاردهم فوریه مطابق بااول بهمن ماه «جلالی و زردشتی» و نیز مطابق با اول کانون‌الاخر «رومی و روسی» که‌مطابق شب جمعه بیست‌وپنجم بهمن ماه ۱۳۴۷ بود برگزارکردند . نکات ودقایق فراوان دیگری ازاین جشن پیداست‌که توصیفش‌را دراین مقاله نمی‌آورم باید ازسرکار دوشیزه «کاترین سرکیسیان» دانشجوی «دانشکدهٔ هنرهای تزئینی» تشکر کنم که‌بمن درآشنائی با این جشن کمك کردند .

بهرصورت . . . «آتش‌افروزی» درشب «چهارشنبه سوری» ازکوچه محله‌های شهرها و روستاها تا دشت وتپه‌ها وکوههای ایلیات معمول قریب به‌اتفاق ما ایرانیان است . این دوستی به فروزندگی آتش واین عشق به حرمتش درقسمتهای دیگری از فرهنگ عامهٔ ایران هم دیده می‌شود . مثلاً به‌آتش سوگند خوردن ویا به برقراری آتش اجاق دودمان دعاکردن درهمهٔ‌ایران وخصوصاً در مازندران که زیاد معمول است[18] . چرا دور برویم ، اینهمه شمع‌افروزی درمقبره‌ها و زیارتگاهها نشانه‌های آشکار حرمت عاطفی به‌آتش است . واین حرمت را نه‌فقط درفرهنگ و ادب عامیانهٔ ایران بلکه در ادبیات فارسی‌هم به وضوح می‌شود شناخت . این شعر مولانا دانه‌ئی ازخوشهٔ این خرمن است :

آتش است این بانگ نای و نیست باد　　　هر که این آتش نـدارد نیست باد .

ویا این شعر حافظ :

زین آتش نهفته که در سینهٔ من است　　　خورشیدشعله‌ایست‌که درآسمان‌گرفت.

ویا این بیت دیگر :

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند　　　کهآتشی‌کهنمیرد همیشه دردل‌ماست.

این عشق ودوستی آتش برای ما ایرانیان سابقه‌ئی کهن‌تر از «دیرمغان» دارد . قدمت این سابقه را می‌شود در روزگاری‌که ایرانیان وهندیان هنوز با هم می‌زیستند جستجوکرد که عناصر نور ، آسمان ، آفتاب و نیز آتش‌را می‌ستودند . زیرا که آتش شعله‌ور ، نور وحرارت می‌بخشد وبالنده است وبه‌آسمان سر می‌کشد . واینهمه مشحون از محبت است ونیز مشحون از رمز وایهام‌که برای مردمان سحرآمیز می‌نمود .

بیجهت نیست‌که «ریگ ودا» کتاب مقدس هندوان با «سرود آتش» آغاز شده است وآریائیان رب‌النوع آتش («آدروان» یا «آتروان») را فرزند خدای بزرگ (آسمان صاف) می‌دانستند ودر پیدایش آتش وحرمت‌آن عقایدی داشتندکه آن عقاید بعدها درمذهب «زردشتی» قوت‌گرفت[19]. چنانکه در «گاتها» (سرودهای زردشت) آمده است‌که :

« درآغاز آفرینش آتش نیز هستی یافت و . . . »[20]

ویا در «اوستا» آمده است :

« آذر پسر اهورامزدا ، ای آذرمقدس ارتشتاران (رزمیان)، ای ایزد پراز فرّ، »

« ای ایزد پراز درمان ، آذر پسر اهورامزدا ، با همهٔ آتشها. »[21]

درجای دیگر «اوستا» :

---

۱۸ - ازجمله مراجعه شود به‌کتاب «الاشت ، زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر» - ازانتشارات «وزارت فرهنگ و هنر» .

۱۹ - « . . . آذر فرشتهٔ نگهبان آتش یکی ازبزرگترین ایزدان مزدیسناست ودرمیان هندواروپائی آریائیهاکه ایرانیان وهندوان باشند بیشتر به این آخشیج اهمیت داده‌اند . ایزد آذر ایرانیان نزد هندوان «اگنی - agni » خوانده شده ودر «وید»نامه برهمنان از پروردگاران بزرگ بشماراست . در اوستا قطعه‌ئی که‌درستایش این ایزد است نامزد است به‌آتش نیایش . ازبرای نمودن ارج وپایهٔ آذر غالباً درنامهٔ آسمانی ایرانیان پسر اهورامزدا خوانده شده چنانکه سپندارمذ (= زمین) دختر پروردگار است ، درپرستشگاه ، آتش که نمایندهٔ فروغ ایزدی است باید همیشه روشن باشد چنانکه درکلیسای کاتولیك همیشه چراغ برافروخته‌است. اقوام سامی نیز آتش را مقدس میدانند و درتوراة ، «یهو» خدای ، بنی‌اسرائیل درزبانهٔ آتش باموسی سخن گفت» . نقل از «فرهنگ ایران‌باستان» نگارش استاد «پور داود» .

۲۰ - نقل ازصفحهٔ ۲٤ گاتها - تألیف وترجمهٔ استاد پورداود .

۲۱ و ۲۲ - به‌نقل ازصفحهٔ ۱۳٤ خرده اوستا تفسیر وتألیف پورداود .

« آذر پسر اهورامزدا ، فرّ وسود مزدا آفریده ، فرّ ایرانی مزدا آفریده ، فرّ »
« کیانی مزدا آفریده . . . »[۲۲]

در اساطیر ایرانی ، آتش نمودی از «اهورامزدا» و دود نمودی از «اهریمن» است که درمبارزه با «اهورامزدا» به‌آن راه یافت[۲۳] . حرمت آتش چنانکه «فردوسی» نیز پیدایش وآئین پرستیدن آن‌را به دورهٔ «هوشنگ» نسبت می‌دهد باید البته پیش‌از ظهور «زردشت» درایران کهن معمول بوده باشدکه «جشن‌سده» نیز ظاهراً به‌همین مناسبت برگزار می‌شده است . ولی بعدها آتش‌را «قبلهٔ زردشت» ویا «آتش زردشت» دانسته‌اند . چنانکه «امیرمعزی» گفت :

« ای روی تو رخشنده‌تر از آتش زردشت
بی‌روی تو چون زلف تو گوژست مرا پشت »

البته پیداست که ایرانیان آتش‌را نمود ومظهری از «اهورمزد» می‌دانستند و«فردوسی» دربرخی از ابیات شاهنامه ضمن‌مقایسه ومطابقهٔ آتش با «محراب» ویا با «سنگ محراب» مسلمین این نکته را به‌لطافت بیان‌کرده است :

« بیك هفته بر پیش یزدان بدند ... مپندار کاتش پرستان بدند »
« که آتش بدانگاه محراب بود ... پرستنده را دیده پر آب بود »

و نیز در این بیتها :

« بدانگه بدی آتش خوبرنگ ... چومرتازیان راست‌محراب‌سنگ »
« بسنگ اندرآتش‌ازآن‌شد پدید ... کزوروشنی درجهان‌گسترید »[۲۴] .

٤ – ترانه‌های چهارشنبه سوری ، آرزوی سرخی وشوکت وشادی درتوسل به عروج‌آتش ونابودی زردی ونکبت وغم .

تااینجا آنچه راکه از «آتش» وعقاید ایرانی مربوط به‌آن آوردم به مناسبت نشان‌دادن ریشه‌های باستانی «آتش‌افروزی» در «جشن چهارشنبه سوری» بودکه دانستیم اولین ومهمترین رسم مربوط به‌این‌جشن‌است که درقریب به‌اتفاق مناطق ایران معمول است . دومین رسم متوسل‌شدن به‌آتش وطلب شادی وسرخی وشوکت ازآتش است که درشبهای «چهارشنبه سوری» به فراوانی معمول است . مثلاً اینکه در دهکدهٔ «سما» (یکی از دهکده‌های بخش‌کوهستانی «کجور» در مازندران) ضمن پریدن از روی آتش «چهارشنبه سوری»[۲۵] به‌گویش مازندرانی می‌خوانند :

«غم بـُور شادی بی‌یِ – «qam bure çâdi biye

یعنی : «غم برود شادی بیاید» .

ویامثلاً این‌بیت که تهرانی‌ها ضمن‌پریدن ازآتش «چهارشنبه سوری» می‌خواندند ویا می‌خوانند :

« زردی ورنجوری من ازتو ... سرخی و خرمی تو از من »

یااینکه در «لاریجان» (ده واقع در راه تهران – آمل) در غروب چهارشنبه سوری به‌گویش خودشان می‌خوانند :

« چارشمبه سوری کم مَ – «carçambe suri kamma
« پار دسّوری کم مَ – «pârdassuri kamma
« مِ زردی بـُورتِ کَش – «me zardi bure te kaç

---

۲۳ – این نکته‌را به‌تذکر حضرت «دکتر مهرداد بهار» مدیونم .

۲۴ – این ابیات فردوسی و نیز این نکته ازکتاب «مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی» تألیف «دکتر محمد معین» اخذ شده‌است .

۲۵ – در «سما» و در بسیاری از روستاهای مازندران «چهارشنبه‌سوری» را «کال چارشنبه – kâl carçanbe » می‌نامند .

«te qarmazi biye me kaç — تِ قرمزی بی‌یِ مِ کَش

یعنی :

چهارشنبه سوری می‌کنم .
مانند سال پیش می‌کنم .
زردی‌ام به‌آغوش تو برود .
سرخی تو بیاید به‌آغوش من[۳۶] .

ویا در «خراسان» که ضمن پریدن ازآتش «چهارشنبه سوری» می‌خوانند :
« زردی ما از تو   سرخی تو از ما »
یا اینکه می‌خوانند :
« آلا بدر بلا بدر   دزد حیز از دها بدر »[۳۷] .
ویا درشهر زادگاهم «بندرپهلوی» که چهارشنبه سوری را «گُول گولِ چهارشنبه» می‌نامیم وضمن پرش ازآتش می‌خوانیم :

« گُول گُولِ چهارشنبه —	«gul gule cahârçanbe
« به حَقِ پنشنبه —	«be haqqe pençanbe
« نکبت بیشه شوکت بَ یِر —	«nekbat biçe çokat baye
« زردی بیشه سُرخی بَ یِر —	«zardi biçe sorxi baye
« گُول گُولِ چهارشنبه —	«gul gule cahârçanbe

یعنی :

« ای آتش گل‌گرفتهٔ چهارشنبه .
« به حق پنجشنبه .
« نکبت برود شوکت[۳۸] بیاید .
« زردی برود سرخی بیاید .
« ای آتش گُل‌گرفتهٔ چهارشنبه سوری .

ویا در «تبریز» که وقت پرش ازآتش چهارشنبه سوری می‌خوانند :
«بختیم آچیل چارشنبَ   «baxtim âcil cârçanba

یعنی :

« بختم را بازکن چهارشنبه»[۳۹] .

از همهٔ این ترانه‌ها دونکته پیداست : یکی اینکه «سرخی» را نشانه وسمبل خوشبختی وشادکامی می‌دانند . در فرهنگ عامهٔ ایران چنانکه از این ترانه‌های «چهارشنبه سوری» هم پیداست «سرخی» چنین معنائی دارد . واین معنی را مثلاً از ضرب‌المثل «با سیلی صورتش را سرخ نگهمیدارد» هم می‌شود به وضوح شناخت . در ادبیات فارسی‌هم زیاد دیده شده است‌که

---

۳۶ — به‌نقل ازآقای عباس روحانی‌که مراسم چهارشنبه سوری‌را در«لاریجان» برایم توصیف کرده‌اند و البته ممنونم .

۳۷ — نقل از «عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان» تألیف «ابراهیم شکورزاده» ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

۳۸ — عموماً بجای «شوکت» واژهٔ «دولت» هم آورده می‌شود .

۳۹ — به‌نقل از آقای سید محمد بلوری ابراهیمی دانشجوی «دانشکدهٔ هنرهای تزئینی» که مراسم چهارشنبه سوری را درتبریز برایم توصیف کرده‌اند والبته ممنونم .

سرخی را به‌کنایه از شادکامی وسعادت آورده‌اند وزردی را به‌کنایه از رنجوری . مثلاً دراین شعر حافظ که می‌آورم :

به طرب حمل مکن سرخی‌رویم که چو جام خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم .

ویا دراین شعر :

گر پرتوی ز تیغت بر کان ومعدن افتد یاقوت سرخ‌رو را بخشند رنگ کاهی .

ونیز دراین شعر ، باز ازحافظ :

هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد زرد روئی کشد ازحاصل خود گاه درو .

بهرصورت ، از ترانه‌هائی که ضمن پرش ازآتش چهارشنبه سوری می‌خوانند پیداست که با طلب «سرخی» وشوکت وشادی ازآتش ، آن‌را واسطهٔ عروج این آرزوها دانسته‌اند . دیگر اینکه خواسته‌اند که زردی وپژمردگی ونکبت وغم را دورکنند ویا باآتش معدومشان کنند . درتأیید نکته اول می‌افزایم که درمناطقی از ایران آتش را بربلندی پشت‌بامها می‌افروزند ویا برتپه‌ها ؛ تابه بالندگی‌آتش کمك کرده باشند که درعروج تواناترشود . مثلاً در دهکدهٔ «ایلخچی» (درآذربایجان) چنانکه در «مونوگرافی ایلخچی»[30] آمده است : « . . . چهارشنبه سوری نیز عزت وشکوه زیادی دارد. آتش ازهمه‌جا زبانه می‌کشد، ازپشت‌بامها، کوچه‌ها ، پائین‌تپه‌ها ...» . ویا در «کاشان» که آنجا نیز درپشت بامها آتش‌می‌افروزند ودر «نراق» که از بلندترین پشت‌بامها آتش‌افروزی چهارشنبه سوری را شروع می‌کنند : «غروب چهارشنبه سوری درنراق‌کاشان باساز ودهل اعلام می‌شود وبدنبال‌آن شعله‌های‌آتش ازبامها به‌آسمان زبانه‌می‌کشد. مراسم‌آتش‌افروزی ابتدا از بلندترین بامها آغاز می‌شود»[31] . در همه جای «کردستان» معمول است که در شب «چهارشنبه سوری» آتش را برتپه‌های بلند می‌افروزند . در «قصرشیرین» مشعل‌های آتش را به‌آسمان پرت می‌کنند[32] . این‌همه یعنی که آتش‌را درعروج تواناتر کنند که واسطهٔ آرزوهاست . این اعتقاد به روان آتش واینکه می‌تواند واسطهٔ آرزو یا پیامی باشد از داستان «زال وسیمرغ» هم پیداست : وقتی‌که «زال» می‌خواهد از آشیانهٔ «سیمرغ» که درآنجا رشدکرده است به خانهٔ پدر بازگردد ، «سیمرغ» چندپر از پروبال خودرا به «زال» می‌سپاردکه او هرزمان به‌یاری‌اش نیازمند باشد پری را به‌آتش بیفکند تا بیدرنگ به‌کمك بشتابد .

نکتهٔ دیگری را که گفتم از ترانه‌های شب چهارشنبه سوری می‌توان دریافت‌کرد ، دورکردن یا معدوم‌کردن غم ونکبت و زردی وپژمردگی است . این پدیده‌ها را ایرانیان باستان نمود «اهریمن» می‌دانستند ومعتقدبودندکه «اهریمن» وهمهٔ‌نمودهای‌اورا باید به‌یاری «هرمزد» و نمودهای او معدوم‌کرد وبا آتش‌که یك پدیدهٔ اهورامزدائی است ، بقایای این اعتقاد را در فرهنگ‌عامهٔ ایرانیان این‌دوره هم می‌توان به‌وضوح دید . واین‌ها چند نمونه‌اش :

« اگر شب‌گرگ به‌آدم حمله‌کند کبریت آتش بزنند پیه چشمش آب می‌شود. »

ویا این اعتقادکه از «نیرنگستان» صادق هدایت نقل می‌کنم :

«نزدیك غروب پیرزنی‌که مجرب وطرف اعتماد است اسفند وکندر دود می‌کند وبته آتش می‌زند . آنوقت ناخوش از روی آن می‌پرد واگر حالش بد است اورا از روی آتش رد می‌کنند.»

یا این اعتقادکه برای باطل‌کردن سحر نعل درآتش می‌گذارند[33] . ویا اینکه «ماه یا خورشیدکه می‌گیرد برای این است‌که اژدها آن‌را در دهن خودش میگیرد»[34] برای اینکه اژدها

---

۳۰ – نوشتهٔ «دکترغلامحسین ساعدی» از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی .

۳۱ – نقل از روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۷۳۹۲ – بیست‌وهشتم اسفندماه ۱۳۴۶ .

۳۲ – به‌نقل از آقایان «مرادی» و «فراست» دانشجوی « دانشکدهٔ هنرهای تزئینی » که مراسم چهارشنبه سوری در «کرمانشاه» و «قصرشیرین» را برایم توصیف‌کرده‌اند والبته ازآنان متشکرم .

۳۳ – این نعل درآتش‌گذاشتن ممکن‌است به‌اعتقاد جلب محبت هم باشد .

۳۴ – «همیدون مادرم را مژدگان خواه که رسته شد زدست اژدها ماه » ویس ورامین .

بترسد وآنرا قی بکند باید آتشبازی بکنند ، ساز بزنند ، تیرخالی بکنند ، تشت بزنند . آنوقت اژدها می‌ترسد وآن‌را رها می‌کند»[۳۵] .

در دهکده‌های خراسان بقصد طلب‌باران « . . . بچه‌ها دسته راه می‌اندازند وکله‌خری را بسر چوبی قرار داده دم خانه‌ها می‌برند ومی‌گویند : کلّهٔ خر هیزم بخر ، وبدین‌طریق مقدار زیادی هیزم جمع می‌کنند ودر سرکوهی کلّهٔ خر را آتش می‌زنند تا باران بیاید»[۳۶] .

۵ – بخت‌گشائی‌ها درچهارشنبه‌سوری، ورابطهٔ‌آن بامعتقدات زردشتی وفرهنگ‌عامهٔ ایران .

یك نکتهٔ دیگر ازمراسم برگزاری «چهارشنبه سوری» که در بیشتر مناطق ایران مشابه است ، اعتقاد به «بخت‌گشائی» دراین شب است‌که دیدیم «صادق هدایت» در «نیرنگستان» چند نوع آن‌را توصیف‌کرد که یکی ازآنها بخت‌گشائی دخترهای تهران بود زیرتوپ مروارید درشب «چهارشنبه سوری» . ویکی دیگر قفلی بودکه همان شب دختران بخت‌بسته به زنجیر می‌بستند وبه‌گردن می‌آویختند ومی‌رفتند سر چهاراه‌ها که عابری قفل را بازکند وبختشان هم بازشود . درتهران ، غیراز اینها چند نوع دیگرهم بخت‌گشائی درشب «چهارشنبه سوری» معمول بود[۳۷] . در «لاریجان» دختران دم‌بخت درشب «چهارشنبه سوری» برای بخت‌گشائی خودشان کیسه‌ئی می‌دوزند ومی‌روند به مسجد وخلق خدا درکیسه‌هاشان پولهائی بهاعانه می‌ریزند . بعد باآن پولها پارچه می‌خرند وپیراهن‌می‌دوزند ومی‌پوشندکه بختشان‌را بازکند[۳۸] . دراصفهان‌هم به‌بخت‌گشائی دختران درشب «چهارشنبه سوری» معتقدند : « . . . پیردختران اصفهان برای اینکه بختشان باز شود ، چهارطرف یك چهار راه را نخ می‌بندند تا عابرین آن‌را پاره‌کنند وعقیده دارندکه همان سال شوهر می‌کنند . . . »[۳۹] . در تبریز هم گویا که برای بخت‌گشائی دختران توپ مرواریدی داشته‌اند : « . . . از زمان قدیم در میدان ارك تبریز نیز مانند ارك تهران توپ مرواریدی هم بودکه زنان نازا ودختران دم بخت (درشب چهارشنبه سوری) بهچرخ ولوله‌هایش دخیل‌میبستند ومراد می‌خواستند وحالا فقط خاطره‌ای ازاین‌توپ مروارید تبریز مانده . . . »[۴۰] . درمشهد هم دختران درشب «چهارشنبه سوری» چند جور بخت‌گشائی دارند : یکی بخت‌گشائی با بستن نخ سفید به دوانگشت شست ونشستن به‌لب جوی‌آب درانتظار عابری‌که بیاید و نخ را بازکند[۴۱] . یکی دیگر بخت‌گشائی به طریق قفل به‌گوشهٔ چادربستن وپای منارمسجد نشستن‌که

---

۳۵ – نقل ازصفحهٔ ۱۷٤ نیرنگستان – هدایت .

۳۶ – نقل از «نیرنگستان» – هدایت .

۳۷ – یکی اینکه «پس از بوته‌افروزی ، زنی ، «نیمسوزی» را از زیر دیگ پلوی شب چهارشنبه برمی‌داشت وباآن در پی‌دختر «درخانه مانده» می‌کرد و اورا ازخانه بیرون می‌راند» . دیگر اینکه «پیش‌از غروب آفتاب زنی به‌دباغخانه می‌رفت وجامی ازآب آن برمی‌داشت وبه خانه می‌برد و آن‌را درتنگ غروب روی سر دختر ترشیده می‌ریخت» . یك‌نوع دیگر بخت‌گشائی درتهران اینطور بودکه : «دختر یا زن بخت‌بستهٔ برای‌گشایش بخت خود ، گوشه‌ای از چادر یا دامن یا پیراهن یا چارقد خودرا گره می‌زد وبه سر چهارسو یا گذر می‌رفت ومی‌ایستاد واز نخستین رهگذری‌که از برابرش می‌گذشت ، درخواست می‌کرد تا گره جامه‌اش را بگشاید» . تهرانی‌ها یك‌جور دیگرهم بخت‌گشائی داشتند : «تنگ‌غروب شب چهارشنبه سوری دختر یا زن کاربسته وسیاه‌بخت ، برای خریدن «کُندر» و «رِوشا» و اسپند به سه‌دکان رو بهقبله می‌رفت . از دکان اول و دوم این سه‌چیز را تقاضا می‌کرد ولی تا فروشنده سرگرم آماده‌کردن آنها می‌شد ، از دکان بیرون می‌رفت ومی‌گریخت . سرانجام کُندر و رِوشا واسپند را از دکان سوم می‌خرید وبه خانه می‌برد وبرای‌گشودن بخت وکار خود دود می‌کرد» . به‌نقل از مقالهٔ «چهارشنبه سوری» نوشتهٔ «علی بلوکباشی» – درشمارهٔ پنجاه‌وسوم «هنرومردم» .

۳۸ – واین پیراهن را «پیراهن مراد» می‌نامند . به‌نقل از آقای عباس روحانی دانشجوی «دانشکدهٔ هنرهای تزئینی» .

۳۹ – ٤۰ – به‌نقل از روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۷۳۹۲ .

٤۱ – «دخترانی‌که بختشان بسته است وبی‌شوهر مانده‌اند ، صبح روز چهارشنبهٔ آخرسال قبل‌از طلوع آفتاب کوزهٔ سفالین آب‌ندیدهٔ نوی را با یك قیچی ومقداری نخ سفید برداشته بهاتفاق زن شوهرداری ازکسان

عابری محبت کند وقفل ازچادر بگشاید[42] . یکجور دیگر بخت‌گشائی درشب چهارشنبه سوری به‌اعتقاد مشهدی‌ها ، شکستن هفت‌گردو درسر هفت چاه دباغخانه است وروشن‌کردن هفت شمع برسرآن چاه‌ها[43] . به‌هرصورت ، اینهمه نمونه‌های اعتقاد به‌بخت‌گشائی دراین شبی‌که شعله‌های بالندهٔ آتش از هرسوی به‌آسمان سر می‌کشد ، نشانهٔ اعتقاد به‌گشایشی است‌که ایرانیان باستان از این‌مظهر اهورامزدائی درهمهٔ امور زندگی خود انتظار داشتند :

« بده مرا ای آذر پسر اهورامزدا ، بزودی »
« گشایش ، بزودی پناه ، بزودی زندگی ، »
« گشایش فراوان ، پناه فراوان ، زندگی »
« فراوان ، فرزانگی ، تقدس . . . . . »[44] .

بیجهت نیست‌که هم‌میهنان‌مان درمراسم عروسی ، «شمع» یا «چراغ» را هیچوقت از آینهٔ بخت عروس دور نمی‌کنند :

« . . . زنهائی‌که موقع‌عقد درآن‌اطاق (اطاقی‌که آداب عقد درآن بجا می‌آورند) »
« هستند همه باید یك‌بخته وسفیدبخت باشند . روبقبله سفرهٔ سفیدی پهن می‌کنند ، »
« آینه‌ای‌که داماد فرستاده (آینهٔ‌بخت) بالای‌سفره می‌گذارند دوجار (=چلچراغ، »
« لالهٔ چند شمعی) دوطرف آینه میگذارندکه درآنها یك شمع باسم عروس ویك »
« شمع باسم داماد روشن می‌کنند . . . . »[45] .

خود می‌روند لب جوی‌آب ، کوزه را پرآب می‌کنند ودرکنار خود می‌گذارند . قیچی‌را هم پهلوی‌کوزه قرار می‌دهند وروی زمین می‌نشینند . بعد زن شوهرداری‌که همراه است دوشست دختررا با نخ سفید می‌بندد وخودش درگوشه‌ای پنهان می‌شود . اولین رهگذری‌که ازآنجا عبور می‌کند ومی‌فهمد که آن‌دختر برای چه آنجا نشسته است جلو می‌آید وقیچی‌را برمی‌دارد ونخ میان دوانگشت اورا با قیچی پاره می‌کند ومی‌گوید «بستگی بختت‌را بریدم» بعد قیچی را بهزمین می‌گذارد ودور می‌شود . آن دختر کوزهٔ آب را برداشته وبه منزل برمی‌گردد . همینکه به منزل رسید لخت می‌شود یك عدد تغار (کشك ساب) وارونه روی سرش می‌گذارد وهفت‌بار دورحیاط می‌چرخد ودر هرنوبت ، هفت‌بار می‌گوید : بختم واشد ، بختم واشد» . نقل ازصفحهٔ شصت‌ونهم «عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان» تألیف ابراهیم شکورزاده – انتشارات بنیاد فرهنگ .

۴۲ – «دخترهائی‌که دم‌بخت هستند شب چهارشنبهٔ آخرسال قفلی به‌گوشهٔ چادرشان بسته ، می‌روند پای منار یاگلدستهٔ مسجد . یك بشقاب شیرینی ونبات روی زمین جلوی خود می‌گذارند وکلید قفل را هم روی بشقاب شیرینی ونبات می‌نهند ومنتظر می‌نشینند . از میان اشخاصی‌که ازآنجا عبور می‌کنند وبه این‌رسم آشنا هستند ، یکی پیش می‌آید وکلید را برمی‌دارد وقفل را ازگوشهٔ چادر آن‌دختر باز می‌کند ومی‌گوید : «خدا بختت را بازکند» . سپس بشقاب شیرینی را توی جیبش خالی می‌کند وکلید را به دختر می‌دهد وازآنجا دور می‌شود . دراین موقع دختر ازجا بلند می‌شود واز یکی از مردان راهگذر سئوالی می‌کند . مثلاً می‌گوید : «آقا بازار «سرشور» (= نام یك محلهٔ قدیمی مشهد) کجاست؟ یا «بالا خیابان کدام طرف است؟» . پس‌از این مراسم دختر بخانه مراجعت می‌کند ومعتقد است‌که بزودی شوهر خوبی برایش پیدا خواهد شد . هرگاه دختر بخواهد که شوهرش یکنفرکاسب وبازاری باشد باید سئوال فوق را از یکنفرکاسب واهل بازار بکند . واگر مایل باشدکه شوهرش یکنفر اداری باشد باید سئوال را از یك‌کارمند اداری بکند وقس‌علیهذا.» نقل ازهمان کتاب «عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان» .

۴۳ – درمشهد اگر دختر بخت بسته‌ای به‌آن دوطریق‌که توصیف شد بختش‌گشوده نشود : « . . . هفت دانه شمع و یك قوری (یاظرفی شبیه به‌آن) ومقداری شیرینی می‌خرد ودرشب چهارشنبهٔ آخرسال با یك زن شوهردار به یکی از دباغ‌خانه‌های نزدیك شهر می‌رود ودرآنجا شیرینی‌ها را بهدباغ‌باشی می‌دهد و بهمراه او به سرچاه‌های دباغ‌خانه می‌رود . دخترگردوها را یك‌یك برلب چاه‌ها می‌گذارد و زیر پا می‌شکند تا به چاه هفتم می‌رسد . دراین موقع برمی‌گردد ومجدداً ازکنار چاه‌ها عبور می‌کند وبه هرچاه که می‌رسد مرد دباغ یکی‌از شمعها را روشن‌کرده درجلو پای دختر درمحل‌گردوی شکسته می‌گذارد واین عمل را ادامه می‌دهد تا چاه هفتم. پس‌از انجام این مراسم ، دختر قوری را ازآب دباغ‌خانه پر می‌کند وبا خود به منزل می‌برد . دختر باید در مراجعت بمنزل با اولین مرد یا اولین پسری‌که برخورد می‌کند چندکلمه حرف بزند وقدری شیرینی در دهان‌او بگذارد وباآبی‌که ازدباغ‌خانه آورده هفت چهارشنبه غسل‌کند تابختش بازشود» . نقل ازهمان‌کتاب.

۴۴ – نقل از «خرده اوستا» تفسیر وتألیف استاد پورداود .

۴۵ – به‌نقل از «نیرنگستان» تألیف «صادق هدایت» .

ویا در دهکدهٔ «فشندك» (واقع درطالقان ، حومهٔ کرج) درمراسم حنابندان عروسی ، از خانهٔ داماد دوبشقاب حنا ودوبشقاب کشمش ودو بشقاب آرد بخانهٔ عروس روانه می‌شود که بر روی آنها باید حتماً شمع روشن گذاشته باشند[٤٦] .

دربرخی از روستاهای کشورمان این حرمت به‌آتش وافروختن آن درقسمتهای دیگری از مراسم عروسی‌هم دیده می‌شود . ازجمله در روستاهای «سوادکوه» (درمازندران) ، وقتی‌که عروس و داماد بحجلهٔ آراسته راهنمائی می‌شوند ، شمع‌هائی روشن می‌کنند ، تا عروس وداماد با هدیه‌کردن آن شمع‌ها بهم ، نخستین ساعات زندگی مشترکشان را بافروغ عشق ومحبت و با عاطفهٔ حرمت به‌آتش شروع‌کرده باشند :

« . . . یکی‌از پنج شمعی‌راکه دربرنج توی سینی جای داده وبه حجله‌آورده‌بودند ، داماد ازسینی برمی‌دارد وبه عروس تعارف می‌کند . وعروس ، شمع را ، ازمحلی پائین‌تر از دست داماد ، می‌گیرد وباردیگر درسینی برنج می‌گذارد ویك شمع‌دیگر بلند می‌کند تاآن را متقابلاً به داماد تعارف‌کرده باشد. داماد لحظه‌ای فروغ شمع‌را درچهرهٔ شرمگین عروس از زیر روسری‌اش به‌لذت تماشا می‌کند و بعدهم شمع را ازمحلی بالاترازجائی‌که عروس گرفته‌است می‌گیرد ومی‌گذارد روی‌برنج . . . »[٤٧] .

٦ – خانه‌تکانی ، پاکیزگی ، شادمانیهای جشن چهارشنبه‌سوری ، آجیل چهارشنبه سوری ، آش‌ها وپلوهائی‌که در چهارشنبه سوری پخته می‌شود ، انواع تفأل ودفع‌نظر وباطل‌کردن سحر وبرآمدن حاجت .

نکتهٔ دیگری که در بیشتر مناطق ایران ضمن برگزاری مراسم «چهارشنبه سوری» مراعات می‌کنند این‌است‌که چون سال تجدید می‌شود پیش‌از رسیدن «چهارشنبه سوری» بخانه تکانی وگردگیری وپاکیزگی می‌پردازند ودور ریختن وسیله‌های فرسوده وکهنهٔ زندگی‌شان را به شب «چهارشنبه سوری» محول می‌کنندکه در این میان رسم «کوزه شکستن» البته شهرت وعمومیت بیشتری یافته است . دراین شب برای سال‌نوئی‌که درپیش است اشیاء ووسیله‌های تازه می‌خرند وجامه‌های نو می‌پوشند ومخصوصاً به‌کودکان جامهٔ نو می‌پوشانند . شور وشوق شب «چهارشنبه سوری» معمولاً کم از «عید نوروز» نیست . برایم تعریف‌کرده‌اندکه در «تبریز» وبیشتر نقاط «آذربایجان» این‌شب را با شادمانی وعشق واشتیاقی بیش‌از «عید نوروز» برگزار می‌کنند . در زادگاه خودم «بندرپهلوی» ونیز درهمهٔ «گیلان» چنان شور وغلغله‌ای دراین شب براه می‌افتدکه توصیفش را به مقالهٔ مستقل دیگری واگذارکرده‌ام . پیداست‌که درمناطق دیگر ایران هم کم‌وبیش باهمین شور واشتیاق «چهارشنبه سوری» را برگزار می‌کردند یا می‌کنند . پوشیدن جامه‌های نو دراین‌شب ، دور ریختن وسیله‌های‌کهنه وفرسودهٔ زندگی ، درقریب به‌اتفاق مناطق ایران معمول است ونیز این‌رسم «کوزه شکستن» یا «کوزه پرت‌کردن به‌کوچه» با نیّت : «درد وبلام بره توکوزه ، بره توکوچه» گویا که درهمهٔ ایران عمومیت داشته باشد ویا عمومیت داشت . نمونـهٔ این نکته را از مراسم شب « چهارشنبه سوری » در خراسان نقل می‌کنم : « . . . خراسانی‌ها درشب چهارشنبهٔ آخرسال آنچه‌کوزهٔ کهنه در خانه دارند می‌شکنند وبجای‌آن کوزهٔ نو می‌خرند . . . » ویا « . . . پس‌از مراسم آتش‌افروزی برای دفع قضا وبلا مقداری زغال (که علامت سیاه‌بختی است) واندکی نمك (که علامت شورچشمی است) درکوزهٔ سفالینی که قبلاً برای این‌کار تهیه‌کرده‌اند انداخته وهریك از افراد خانواده یکبار کوزه را دور سر می‌چرخاند ونفر آخری آن‌کوزه را به‌بالای بام می‌برد و ازآنجا به میان‌کوچه پرتاب کرده می‌گوید : درد وبلای خانه را ریختم توی‌کوچه . وبه این‌طریق سیاه‌بختی وشورچشمی وتنگستی

---

٤٦ – مراجعه شود به مونوگرافی «فشندك» از انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی دانشکدهٔ ادبیات .

٤٧ – مراجعه‌کنید به «الاشت ، زادگاه اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر» ازانتشارات «وزارت فرهنگ وهنر».

را از خانهٔ خود دور می‌سازند»[۴۸] . و یا مثلاً در «زنجان» : « . . . به شب چهارشنبه سوری بیش‌از عید نوروز اهمیت می‌دهند وخانه‌تکانی وشکستن اثاثهٔ کهنه قبل‌از این شب وروز عید از واجبات شمرده می‌شود . . . »[۴۹] .

نشان‌دادن نمونه‌های بیشتر ازاین نکتهٔ جشن «چهارشنبه سوری» البته دراین مقاله مقدر نیست . به‌همین چند موردکه نقل‌کرده‌ام اکتفا می‌کنم تا زودتر بپردازم به نکات مشابهٔ دیگری که به مناسبت «چهارشنبه سوری» در ایران عمومیت دارد . وازجملهٔ آنها رسم آجیل‌خوری و نیز رسم پخت‌وپز انواع پلو وآش را بایدکمی توصیف‌کنم . مثلاً از خراسان : « . . . اهل خانه دورهم جمع می‌شوند وشادی می‌کنند وآجیل وشیرینی می‌خورند . این آجیل‌که به‌آجیل چهارشنبه سوری یا آجیل بی‌نمك موسوم است تشکیل می‌شود از انجیر وکشمش وخرما وتوت خشکه وفندق وپسته وبادام خام وامثال آنها ومعتقدندکه خوردن آجیل بی‌نمك درشب چهارشنبه آخرسال شگون دارد . . . . . ونیز برای تکمیل عیش وسرور خود درصورت داشتن استطاعت چهار رنگ پلو درست می‌کنندکه عبارت است از : رشته‌پلو ، عدس‌پلو ، زرشك‌پلو ، ماش‌پلو ، ومقداری ازآن را برای اقوام نزدیك خود مانند دختر ونوه وعروس‌که درخانهٔ دیگری مسکن داشته باشند می‌فرستند»[۵۰] . یااینکه دربیشتر روستاهای مازندران وازجمله در دهکدهٔ «لاریجان» درشب «چهارشنبه سوری» آشی می‌پزندکه خودشان آن‌را به مناسبت اینکه از هفت نوع بنشن و هفت جور سبزی و نیز هفت ترشی تهیه می‌کنند ، «هَفْ تیرشی آش – haf terçi âç» (= آش هفت ترشی) می‌نامند . وهمهٔ باقیماندهٔ قرمه‌ئی راکه برای مصرف سالانشان ذخیره کرده بودند و نیز همهٔ باقیماندهٔ ذخیرهٔ «دُوکا – dukâ »(= دُرد روغن‌که در تهیهٔ خوراکها وخصوصاً سبزی‌پلو بکارشان می‌آید) را به‌آن آش می‌افزایند . در «لاریجان» و نیز دربیشتر روستاهای «مازندران» معمول است‌که ازهمین‌آش‌که‌گاهی‌آن‌را «آش‌گزنه» ویا «کال‌چارشنبه آش» هم می‌نامند برای همسایه‌هاشان هم بفرستند . چنانکه در دهکدهٔ «سما»هم این‌رسم معمول است : « . . . چهارشنبه سوری سمائیها همان شوروحالی را داردکه معمولاً درجاهای دیگرایران دیده می‌شود . زنان سمائی ، همان‌شب ، درخانه‌هاشان ، چند پیمانه‌گندم خیس می‌کنند وفردایش (آخرین چهارشنبهٔ سال) باآن‌گندم وبا چند نوع سبزی صحرائی آشی می‌پزندکه آن‌را «کال چارشنبه‌گندم آش – kâl cârçanbe gandom âç » می‌نامند . آن‌ها ، این «آش‌گندم» را ، هم خودشان می‌خورند وهم برای همسایه‌هاشان می‌فرستند . هرهمسایه‌ئی که «آش‌گندم» از همسایهٔ دیگر به‌او می‌رسد ، ضمن خالی‌کردن آش از دیگ یا بادیه ، به‌آن همسایه دعا می‌کند وبعد هم دیگ یا بادیه را بی‌آن‌که بشوید پس می‌دهد . چون معتقدند که برای نشان‌دادن صمیمیت همسایگی نباید ظرف آش را بشویند . وقتی‌هم‌که ظرف آش پس داده می‌شود ، باردیگر دعاکردن به‌همسایه واعضاء خانواده را تجدید می‌کنند واز خداوند می‌خواهندکه سال نو برای آنان سال پرخیر و برکتی باشد . . . »[۵۱] . نکتهٔ جالبی را که در «آشتیان» اراك ، ضمن پختن آش «چهارشنبه سوری» مراعات می‌کنند به قدری افسانه‌ای وشاعرانه است‌که نمی‌توانم ازنقل‌کردن آن خودداری‌کنم : « . . . در روز چهارشنبه (چهارشنبه آخرسال) هرخانواده بفراخورخود

---

۴۸ – نقل از «عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان» تألیف «ابراهیم شکورزاده» از انتشارات «بنیاد فرهنگ ایران» .

۴۹ – نقل از مقالهٔ «چهارشنبه سوری» به قلم «ابراهیم برهان‌آزاد» – شمارهٔ هشتم دورهٔ ششم مجلهٔ پیام نوین – خرداد ۱۳۴۳ .

۵۰ – نقل از «عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان» تألیف «ابراهیم شکورزاده» از انتشارات «بنیاد فرهنگ ایران»

۵۱ – رجوع شود بشمارهٔ شصت‌وششم «هنرومردم» . مقالهٔ «مراسم عید نوروز وجشنهای باستانی در یکی از دهکده‌های مازندران» .

دومجسمهٔ آدم از خمیر یکی بصورت مرد ودیگری بشکل زن می‌سازند وسپس آش رشته‌ای که درآن هرنوع بنشن وجود دارد بارمیگذارند وآدم خمیری را درآن آش انداخته می‌پزند وپس‌از پخته شدن آن دومجسمه را درکاسه‌ای‌گذاشته بلب نهر می‌برند وبآب می‌دهند تا بدین وسیله بزعم خود قضا وبلا را ازخانه رانده باشند.»[۵۲] .

ازاین نکته هم که بگذریم ، برای یادآوری بقیهٔ آن‌قسمت از مراسم «چهارشنبه سوری» که درهمهٔ ایران ویا درقریب به‌اتفاق مناطق ایران معمول است ، باید از انواع تفأل ونیز ازانواع دفع‌نظر وباطل‌کردن سحر وبرآوردن حاجت هم مواردی را توصیف‌کنم وبعد به‌آن قسمت از مراسم «چهارشنبه سوری» بپردازم‌که فقط در یك یاچند منطقهٔ ایران برگزار میشود . ازانواع تفأل درشب «چهارشنبه سوری» تا آنجا که معمول قریب به‌اتفاق مناطق ایران است ، غیر از «فالگوش نشینی» و «فال‌کوزه» و«کلیدگذاری» ، «فال‌حافظ» را هم باید نام‌برد که این یکی البته محتاج توصیف نیست . ولی آن انواع دیگررا توصیف می‌کنم وقبل‌ازهمه «فالگوش‌نشینی» را که زیادتر معمول است . دراین تفأل ، زن یا مرد ، غروب «چهارشنبه سوری» به «فالگوش نشینی» می‌رود ودرسر چهارراه ویا گذرگاهی می‌نشیند ویا می‌ایستد وبه آرزوئی‌که در دل دارد نیت می‌کند وبعد هم بحرف وسخنهای عابران گوش می‌دهد . اگر حرفهاشان شادی‌آور وخوشنودکننده باشدکه به برآمدن آرزویش امیدوار میشود . ولی اگر حرفهای عابران غم‌انگیز وناگوار باشدکه از آرزویش دل می‌کَند . ممکن است بدرخانه‌ها ویا به‌پنجرهٔ اتاق همسایه هم به فالگوش‌نشینی بروند واین البته در دهکده‌ها بیشتر از شهر معمول است‌که بازار وگذرگاه کمتر دارد .

توصیف «فال‌کلیدگذاری» یا «کلیدگذاران» هم اینست‌که‌کسی‌که قصد تفأل دارد درسرگذرگاهی‌کلید به زیر پا می‌گذارد و نیت می‌کند و مانند آنچه‌که در «فالگوش‌نشینی» توصیف‌کردم حرف وسخنهای عابران را به فال می‌گیرد . دراین نوع فال ، گاهی‌کلید را به درخانه ویا به دراتاق همسایه می‌اندازند وبی‌آنکه حرفی بزنند ویا دیده شوند بحرفهای اهل‌خانه گوش می‌دهند تاآن حرفها را بفال بگیرند .

وصف «فال‌کوزه» هم این‌است : « . . . درشب چهارشنبه کوزهٔ تمیز دهان‌گشاده‌ای را انتخاب می‌کنند وآنرا خوب میشویند وبعد گرد آن حلقه زده چیزهائی‌گوناگون مانند مُهره یا ریگ ویا دگمه وامثال اینها بنام اشخاص ویا مهره‌هائی الوان بدون آنکه مشخص باشد از کیست درآن میریزند واین‌کوزه‌گاهی بدون آب‌است(مانند مشهد) وگاه پرآب (مانند فراهان) وپس‌از آنکه مهره‌ها درآن ریخته شد در آنرا با چیزی‌که بیشتر مواقع آینه است می‌پوشانند و زیر ناودانی روبقبله میگذارند تا صبح شود وصبح چهارشنبه پس‌از طلوع آفتاب وپیش‌ازظهر دور آن گرد آمده پسربچه یا دختر نابالغی را وامیدارند تا مهره‌ها واشیاء دیگر را ازآن‌کوزه بیرون بیاورد ومقارن این‌کار یکی‌از زنها که اشعار متعددی ازحفظ دارد می‌خواند بدون آنکه بداند مهره بنام‌کیست واگر مهره به‌نام شخصی معین باشد مضمون آن شعر یا اشعار را جواب فال‌آن شخص میدانند واگر مشخص نباشد جواب فال‌کسی‌است‌که درمورد آنچه بیرون میآید قبلاً تفأل زده است واین اشعارگاه دوبیتی وگاهی اشعار حافظ ویا شاعران دیگر است واین‌کوزه را هم پس‌از ختم فال دربرخی از نقاط از بام بزمین افکنده میشکنند»[۵۳] .

انواع اعمال برای دفع‌نظر وباطل‌کردن سحر واعمال مربوط به برآوردن حاجت درشب «چهارشنبه سوری» نامهای‌گوناگونی داردکه از آن میان «قاشق‌زنی» یا به قول اصفهانی‌ها

---

۵۲ - به‌نقل ازمقالهٔ «چهارشنبه‌سوری» نوشتهٔ «ابراهیم برهان‌آزاد» مجلهٔ «پیام نوین» شمارهٔ دهم دورهٔ ششم .

۵۳ - به‌نقل از مقالهٔ «چهارشنبه سوری» نوشتهٔ «برهان‌آزاد» در مجلهٔ «پیام نوین» شمارهٔ ششم از دورهٔ ششم .

«ملاقه‌زنی» بیش‌از همه معمول ومشهور است . «صادق هدایت» درتوصیف «قاشق‌زنی» آورده است : « . . . اگر کسی‌ناخوشی داشته‌باشد به‌نیـّت سلامتی‌او درشب چهارشنبه‌سوری ظرفی‌برداشته میرود درخانه همسایه‌ها در را میکوبد وبدون اینکه چیزی بگوید با قاشق به‌آن ظرف می‌زند . صاحبخانه یا خوراکی ویا پول درظرف او میاندازد . آن خوراکیها را به‌ناخوش میدهد ویا باآن پول چیزی می‌خرد وبه ناخوش می‌خوراندکه شفا خواهد یافت.»

دربرخی نقاط معمول است از آش‌که از بنشن‌ها واشیاء هدیه شدهٔ همسایه‌ها پخته شده است کاسه‌کاسه به خانه‌های همسایه بفرستند . خراسانی‌ها ، چنانچه خودشان درخانه مریض داشته باشند ویا یکی از افراد خانوادهٔشان به سفر رفته باشد ، به‌کسی‌که درخانهٔشان به «قاشق‌زنی» آمده است چیزی نمی‌دهند . زیرا که معتقدند برای مسافرشان و یا برای مریض خودشان بد یمن است .

ازاین نکات‌که تاکنون توصیف‌کرده‌ام می‌شود به‌گستردگی معتقدات مربوط به شب «چهارشنبه سوری» پی برد . اینهمه رفتار وعقیده و نیـّت از اینهمه شهر و آبادی‌کشورمان می‌تواند اهمیت این رسم باستانی را دراستقبال از سال‌نو نشان بدهد . رسمی‌که نیکی نفس ونیکی جان وجسم ونیکی پندار ورفتار وگفتار همه درآن جمعند . یعنی که تزکیه دراستقبال از سال‌نو. تزکیهٔ روان وتن هردو .

۷ - رابطهٔ چهارشنبه سوری با جشن باستانی «فروردگان» .

اکنون دراین مقاله ، به‌توصیف مراسمی باید بپردازم‌که دربرخی مناطق ایران بمناسبت چهارشنبه سوری معمول است ؛ نه درقریب به‌اتفاق مناطق . توجه به‌قسمتی ازاین مراسم ، ضمن درنظر گرفتن نکات دیگری‌که توصیف خواهم‌کرد ، این‌گمان را ایجاد می‌کندکه ممکن است جشن چهارشنبه‌سوری بازماندهٔ آئین‌باستانی جشن «فروردگان» باشد. مطابق آئین «فروردگان»، که به‌مناسبت معتقدات زردشتی برگزار می‌شده است ویا هنوز درمیان زرتشتیان برگزار می‌شود ، ایرانیان درپنج شب آخرسال ونیز درپنج شب بعداز آخرسال که «اندرگاه» (= پنجهٔ دزدیده شده ، خمسه مسترقه) می‌نامیدند ، جشنی خاص ارواح درگذشتگان خود وبرای شادی آنان برپا می‌کردندکه علاوه برتمیزکردن خانه وزندگی وپوشیدن جامه‌های نو و فراهم‌کردن تنعمات ، غذا نهادن ، برای ارواح هم ازجملهٔ مراسم آن‌جشن بود . اکنون هم دربرخی از دهکده‌های «مازندران» دراین شب چهارشنبه سوری به زیارت مرده‌هاشان می‌روند وبرقبرآنان مشعل یا چراغ می‌افروزند ونیز خیرات ومبرّات هم می‌کنند[54] . بروجردیها هم نظیر آنچه‌که دربرخی از روستاهای مازندران دیده‌ام در چهارشنبه سوری به زیارت اهل قبور می‌روند وخیرات هم می‌دهند .

درجستجوی رابطهٔ چهارشنبه سوری با جشن باستانی «فروردگان» ، بهتر است‌که از چگونگی «جشن فروردگان» هم نکاتی را به‌این مقاله بیفزایم : درآئین مزدیسنا برای هریك از پدیده‌های اهورامزدائی ، اعم از آتش وآب وگیاه واجسام آسمانی وانسانها وجانوران سودمند ، « فَرَوهَـرَ» یا « فَرَوشی» مخصوصی می‌شناختندکه حافظ ونگهبان همان پدیده بوده است . بنا به‌معتقدات زردشتی ، فروشی‌ها ، پیش‌از خلقت انسان وپدیدارشدن دنیای مادی درعالم بالا بصورت مینوی وجود داشته‌اند . بنابراین عقیده ، «فروهر» یکی‌ازقوای باطنی هرانسانی‌است[55]

---

۵٤ - توصیفش را ازجمله در «الاشت، زادگاه اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر» گنجانده‌ام وهمانجا یادآوری کرده‌ام که ممکن است این‌رسم از آئین «فروردگان» درمراسم «چهارشنبه سوری» بجای مانده باشد .

۵۵ - در اوستا ، علاوه‌بر«فروشی» ، چهار قوهٔ باطنی دیگر برای انسان شناخته شده‌است . درجائی که این قوای پنجگانه با هم ذکرشده ، در یسنا ۲٦فقرهٔ ٤ می‌باشدکه : «ما میستائیم اهو ، دئنا ، بئوذه ، اوروَنْ و فروشی نخستین آموزگاران ونخستین پیروان ومقدسین ومقدسات راکه دراین جهان برای پیشرفت راستی‌کوشیدند» . استاد پورداود در یشتها برای واژهٔ «اهو ahu » معنی جان یا قوهٔ حیات و زندگانی

←

که پیش‌از بدنیا آمدن همان انسان وجود داشته است وپس‌از مرگ او باردیگر به‌عالم بالا خواهد رفت . زیرا گناهان جسم مادی انسان وجود «فروهر» را آلوده نمی‌کند واو می‌تواند با همان پاکی ازلی خود پس‌از جدائی روح از بدن به‌بارگاه قدس رفته ودرساحت پروردگار بسرببرد .
در اوستا ، برای تجلیل از فروهرهای نامداران و دلیران و پارسایان اعم از زن ومرد بخش مخصوصی است به‌نام «فروردین یشت» که قدیمترین یشتهاست و دارای ۳۱ کرده (فصل) و۱۵۸ فقره است واینطور شروع می‌شود :

« اهورامزدا به اسپنتمان زردشت گفت اینك تورا براستی‌ای اسپنتمان از زور ونیرو وفر ویاری وپشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند وچگونه آنها مرا امداد نمودند»[۵۶] .

بنا به معتقدات زردشتی ، همانطورکه دریشتها توصیف شده‌است ، فروهرهای نامداران وپارسایان ودرگذشتگان خانواده‌ها هرسال درمدت ده شب ازآسمان بزمین فرود می‌آیند تا از خانه وزندگی وپارسائی بازماندگان خود باخبرشوند وازخداوند برایشان شادکامی وتندرستی مسئلت کنند .

درآئین مزدیسنا ، این ده شبانه‌ئی‌که موقع نزول فروهرهاست «همسپتدم» نامیده می‌شود که ایرانیان باستان یکی‌از شش عید بزرگ مذهبی یاگهنبار جشن سال را درهمان هنگام برگزار می‌کردند[۵۷] . چنانکه درکرده (فصل) ۱۳فقرهٔ ۴۹ «فروردین یشت» آمده است :

«فروهرهای‌نیك‌توانای‌پاك مقدسین‌را می‌ستائیم‌که درهنگام‌همسپتدم ازآرامگاههای خود به بیرون شتابند در مـــدت ده شب پی درپی در اینجا برای آگاهی یافتن سر برند . »

ده شب «همسپتدم» همان شبهای جشن «فروردگان» است‌که در پنج شب آخر سال و پنجشب بعدازآن (اندرگاه ، پنجه‌وه ، پنجهٔ دزدیده شده) برگزار می‌شده است . «ابوریحان بیرونی» درکتاب «آثارالباقیه» ، درهمین‌باره نوشته است‌که این جشن ده روز طول می‌کشید که پنج روز آخر اسفندماه را «نخستین فروردگان» وپنج روز بعدازآن را «دومین‌فروردگان» می‌نامیدند . ونوشته‌است‌که دراوقات فروردگان دراتاق مرده وبالای بام‌خانه درفارس وخوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا می‌گذارند وبوی خوش بخور می‌کنند .

ممکن است بشودگمان‌کردکه رسم شال انداختن از بام خانه درشبهای چهارشنبه سوری که در برخی از مناطق ایران معمول است و اینکه اهل خانه برای آنهائی‌که شال می‌اندازند خوراکیهائی بشال می‌بندند تا به‌بام بالابکشند ازهمان جشن«فروردگان» بازمانده باشد . چنانکه می‌توان این‌گمان را هم داشت‌که آتش‌افروزی برروی پشت‌بامها ممکن است به اعتقاد جلب‌توجهٔ «فروهر»های درگذشتگان خانواده‌ها معمول شده باشد. این‌گمان وقتی‌تقویت می‌شودکه می‌بینیم در برخی از مناطق ایران چنانکه پیشتر توصیف‌کرده‌ام در شب‌های چهارشنبه سوری به زیارت اموات می‌روند و برقبرها مشعل می‌افروزند وخیرات ومبرّات هم می‌کنند . البته ازخانه‌تکانیها وپاکیزگی‌ها وشادمانیهای جشن چهارشنبه سوری مجدداً صحبت‌نمی‌کنم‌که ممکن‌است همهٔ اینهاهم به‌اعتقاد جلب رضایت «فروهر»ها معمول شده باشدکه می‌بایست از اهورامزدا برای بازماندگان خود سعادت وشادکامی مسئلت می‌کردند . ونیز همزمانی جشن چهارشنبه سوری با شبهای جشن باستانی «فروردگان» خود مزید برعلل این‌گمان است‌که درمن قوت می‌گیرد .

وحرارت غریزیه را دانسته است وبرای «دئنا daenâ » معنی وجدان وحس‌روحانی وبرای «بئوذ baoza » معنی قوهٔ دراکه وفهم وبرای «اوروَن urvan » معنی روان را آورده است .

۵۶ – از صفحهٔ ۴۰ جلد دوم یشتها .

۵۷ – این شش‌گهنبار سال به‌ترتیبی‌که درطی سال برگزار می‌شدند به‌این نامهایند : «میدیوزرم» ، «میدیوشهم» ، «پتیه شهیم» ، «ایاسرم» ، «میدیارم» وآخرین آنها : «همسپتدم» . درموردگهنبارها مراجعه‌کنید به جلد اول یشتها .

۸ – چند نکتهٔ دیگر

اینك که توصیف رابطهٔ چهارشنبه سوری‌را باجشن‌باستانی«فروردگان» به‌انجام رسانده‌ام بایدکه پیش‌ازپایان این‌مقاله با استعانت ازحوصلهٔ خوانندگان محترم ، چند نکتهٔ دیگر مربوط به چهارشنبه‌سوری را هم توصیف کنم. یکی‌اینکه دیده‌ام دربرخی‌ازدهکده‌های «گرگان» چهارشنبه سوری را مثل «سیزده‌بدر» برگزار می‌کنند . یعنی‌که چند ساعت ازروز را درکوه وجنگلهای اطراف ده ودرکنار نهرها به‌تفریح می‌گذرانند وپیش‌از غروب به‌خانه باز می‌گردند . شایدکه این نوع چهارشنبه سوری درمناطق دیگر ایران هم معمول باشد .

نکتهٔ دیگری راکه نباید ناگفته گذاشته باشم این است‌که دربرخی شهرهای ایران علاوه بر «چهارشنبه سوری» که درآستانهٔ سال جدید خورشیدی معمول است ، یك «چهارشنبه سوری» هم در آخرماه «صفر» از هرسال قمری برگزار می‌کنند . دراین شهرها ، برخی از مردم به یکی از دو چهارشنبه سوری وبرخی‌دیگر به هردو دلبستگی نشان می‌دهند والبته مردمی‌هم هستندکه به هیچیك ازآن دو دل نمی‌بندند . از جملهٔ این شهرها ، «اصفهان» و «شیراز» برایم شناخته شده‌اند. توصیف مراسم «چهارشنبه سوری» را در«شیراز» به‌این‌مقاله می‌افزایم‌که «آب‌سعدی» و «حافظیه» و «شاه‌چراغ» درآن‌وقت دیدنی‌تر می‌شود : «شب چهارشنبه سوری فعالیت دختران دم بخت شیرازی یکطرف وجنب وجوش پیرزنهائی‌که بقول یك‌ترانهٔ محلی «عهد نادر یادشونه» ازطرف دیگر رنگ وجلای خاصی به‌این شب می‌بخشد . پیرزنها لباسهای رنگین ومخصوصاً قرمز می‌پوشند و بصورتشان سرخاب وسفیداب می‌مالند وبه‌چشم و ابروها سورمه ووسمه می‌کشند وخلاصه هفت‌قلم خودشان‌را بزك می‌کنند و«دایره»هارا ازکنج پستوها بیرون می‌آورند وشروع میکنند به غزل‌خوانی. ازطرف دیگر عده‌ئی دراین‌شب راه می‌افتند تا در «حوض‌ماهی» (چشمهٔ آب ولرمی‌که درآرامگاه سعدی جریان دارد) آب‌تنی کنند. شب چهارشنبه سوری درگوشه وکنار شیراز این ترانه‌ها خوانده می‌شود :

دلت ای سنگدل بر ما نسوزه
عجب نبود اگر خارا نسوزه
بسوزم تا بسوزونم دلت را
درآتش ، چوب تر تنها نسوزه

و عده‌ئی از شیرازیها هم معتقدندکه حتماً باید درشب چهارشنبه سوری در آب قریه سعدی آب‌تنی کرد وچند ماهی کوچکی راکه درآب شناورندگرفت وزنده زنده بلعید.»[۵۸] .

با افزودن توصیف مراسم زرتشتیان یزد درچهارشنبه سوری ، هرچندکه مقالهٔ حاضر هنوز تکمیل نمی‌شود ولی حداقل از نواقص فراوانش اندکی کاسته خواهد شد : «زرتشتیان یزد خیلی دلبسته ومقید بانجام آئینهای این جشنند وبیشتر درآتشگاههای خود چوبهای مخصوصی گرد آورده وباریختن عطر وبخور درآن آنرا خوشبو میسازند وبا خواندن سرود مخصوصی بزانو درآمده دربرابر آتش باخدا رازونیاز مینمایند ورئیس مذهبی‌آنان ، مؤبد ، همگی را در این شب در یك‌جا گرد آورده مهمانی وجشن باشکوهی برپا می‌دارد و شیرینیهای خوب وخوشمزه وخوراکیهای گوارا برای ایشان آماده می‌سازد که از جمله عدس‌پلو است‌که باشکر وشیرینی‌خورده می‌شود وشیرینی‌هم بین همهٔ کسانیکه آمده‌اند پخش می‌گردد . «قاشق‌زنی» هم که به‌آن «کاسه زنی» میگویند میان ایشان مرسوم است ورسم دارندکه عده‌ای ازآنها درلباس زنانه درضمن جشن به پایکوبی ورقص پرداخته مایهٔ سرگرمی وشادی حضارگردند واین جشن را با ادای مراسم خاص بخود پایان می‌دهند.»[۵۹] .

---

۵۸ – به‌نقل از روزنامهٔ‌کیهان شمارهٔ ۷۳۹۲ دوشنبه ۲۸ اسفندماه ۱۳۴۶ .

۵۹ – به نقل از مقالهٔ «چهارشنبه سوری» تألیف «برهان آزاد» – مجلهٔ پیام نوین – شمارهٔ دهم دورهٔ ششم .

به ذکر این نکته نیز مجبورم که دربرخی ازمناطق ایران وازجمله در «اردبیل» پیدایش «چهارشنبه سوری» را به‌قیام امیرمختار ثقفی ویا به‌پیروزی مختار نسبت می‌دهند :

«روستائیان اطراف شهر اردبیل چهارشنبه سوری را به‌امیر مختار ثقفی نسبت می‌دهند ومعتقدند هنگامیکه مختار به‌خونخواهی حسین‌بن‌علی (ع) قیام‌کرد دستور داد برپشت‌بامها آتش بیفروزند تا بااین آتش یاران حسین (ع) آگاه شوندکه قیام مختار شروع شده است ودرمیدانهای شهر گردهم آیند ونبرد را آغازکنند . عقیدهٔ دیگرشان این‌است‌که چهارشنبه سوری را یادگار پیروزی مختار بردشمنان حضرت حسین (ع) میدانند ومیگویند وقتی‌که غلبه برخصم پایان یافت. امیرمختار دستور دادکه بنشانهٔ این پیروزی در پشت بامها آتش بیفروزند و سرور وشادمانی کنند.»[۶۰] .

هرچند که تاریخ برگزاری جشن چهارشنبه سوری باتاریخ خروج مختار منطبق نیست ومعلوم است‌که این انتساب به‌علت هماهنگ‌کردن یك جشن باستانی با معتقدات مذهبی پیدا شده است ، ولی از آنجاکه عقیدهٔ مردم نشان دهندهٔ روحیات فرهنگی آنان است به‌نقل این عقیده پرداختم‌که البته از احساسات شاعرانهٔ مذهبی‌هم خالی نبود . —

اقتراح وطلب یاری ازخوانندگان محترم مجلهٔ هنرومردم :

از خوانندگان فاضل مجلهٔ هنرومردم‌که حوصلهٔ مطالعهٔ کامل این مقاله را داشته‌اند خواهشمندم چنانچه از هرنکته ویا نکات این مقاله انتقادی داشته باشند مرقوم فرموده به‌نشانی مجله ارسال دارند تا نظریات واصله درکتابی‌که تحت عنوان «آئین جشن‌چهارشنبه سوری» دردست تألیف‌است گنجانده شود . بعلاوه، استدعا می‌کنم درصورتیکه مشغله وکارهای زندگی فرصتی باقی می‌گذارد ، مراسم چهارشنبه سوری معمول خودشان را با همهٔ نکات کوچك وبزرگ مرقوم فرموده ارسال فرمایند تا به‌تدوین این کتاب کمك شود . خواهشمندم از اشاراتی‌که در این مقاله به‌برخی از مراسم شده‌است این تصور پیش نیایدکه تدوین مجدد آن مراسم وارسال آن بی‌فایده است . ممکن است‌کمترین نکتهٔ ظریفی در یك مورد به روشن‌کردن نکات بزرگتری کمك‌کند که هیچوقت انتظارش نمی‌رفت . ونیزخواهشمندم چنانچه مراسم یا آداب و یا عقایدی را می‌شناسندکه درجائی معمول بوده ویا هنوز معمول‌است وامکان این‌می‌رودکه رابطه‌ئی ویاحتی‌کمترین رابطه‌ئی با جشن چهارشنبه سوری دارد مرقوم بفرمایند .

امیدوارم‌که این استمداد ازطرف خوانندگان فاضل مجلهٔ هنرومردم‌که بارها مورد تشویق برخی از آنان قرارگرفته‌ام استقبال‌شود تادراین کاری که‌پیش گرفته‌ام بیش‌ازپیش‌تشویق‌شوم.

هوشنگ پورکریم

---

۶۰ – به‌نقل از مجلهٔ «پیك‌های نوروز» نوشتهٔ «جابرعناصری» شمارهٔ پنجاه وسوم مجلهٔ «هنرومردم»

نگاهی بتاریخ همسایگان

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

تاریخ پادشاهان مغول هند داستانی جالب‌است. (مقصود ما ازهند دراین مقاله بیشتر پاکستان کنونی است زیرا روابط ما با هندوستان قدیم بیشتر با قسمتی ازآن شبه جزیرهٔ بزرگ بوده است که امروز پاکستان شرقی وغربی را تشکیل میدهد. بنابراین دراین مقاله هرکجا صحبت ازهند شد باید پاکستان کنونی را درنظر بیاورید). شاید این تاریخ یا این داستان بتواند مورد توجه خوانندگان ما قرار گیرد و آنانرا ملول نسازد. مثلاً شاید نام بابر را خوب بخاطر نمی‌آورید وممکن است بعضی ازشماها ندانید بابرکیست. این گناهی نیست زیرا بسیاری ازاشخاص درتاریخ هستندکه ما ازوجود آنها اطلاعی نداریم چون مانند این است که فکرمان بیشتر متوجه تاریخ خودمان است وتوجه زیاد به پاره‌ای ازوقایع جهان نداریم. قطعاً میدانیدکه من هم درزمان بابر نمی‌زیستم تا ازاحوال او اطلاع شخصی داشته باشم ولی ما یك استاد پیری درسوربون داشتیم که اکنون دراین دنیا نیست وازبسیاری مطالب مطلع‌بود ووقایع تاریخی را اززاویهٔ مخصوصی میدیدکه بدآنها جنبهٔ شاعرانه‌ای میدادکه شنونده رغبت به شنیدن آن پیدا میکرد. من نمیدانم پروفسورفوشه این مطالب راکه درزیرعرض‌خواهم کرد ازکجا آورده بود ولی میدانم‌که راجع به بابرکتاب‌هایی چند نوشته شده وبیشتر این‌کتاب‌ها برمبنای یادداشت‌های خود بابر یا اطرافیانش تهیه شده‌است. برای مطالعهٔ زندگی ومرگ بابر باید مسافرتی‌کرد وبه‌کتابخانهٔ ملی پاریس رفت ووقایع مربوط به این سلطان را درآنجا تحت بررسی قرارداد.

اکنون من قسمتی ازگفته‌های پروفسور فوشه راکه در صفحهٔ ۴۱۳ کتاب تمدن ایرانی[۱] نوشته شده‌است نقل مینمایم: فوشه چندین سال درافغانستان مشغول مطالعه وکاوش بود وافغانی‌ها اورا بسیاردوست میداشتند. دراواخرعمرش موقعی که من درفرانسه تحصیل میکردم به دیدن او رفتم. خانه‌اش خارج شهر پاریس بود ودرآنجا با همسرش ایام بازنشستگی را میگذرانید. همین‌که فهمید من ایرانی هستم ازمن باکمال خوشرویی پذیرایی‌کرد وبسیاری مطالب ازافغانستان واسکندر وبلخ وغیره برای من‌گفت. او تمام افتخاراتی‌راکه به اسکندر نسبت داده‌اند دروغین میدانست وازآن «جوان بی‌مغز» با تمسخر یاد میکرد. من اورا باپروفسورگلوتزکه استاد سوربن بود واسکندررا تا درجهٔ خدایی‌بالا میبرد مقایسه‌کردم ونکاتی راکه راجع به این جهان‌گشا درمیان‌گذاشت بقدری جالب ونزدیك به حقیقت بودکه درحدود دوساعت مرا کاملاً فریفتهٔ خودکرد.

اکنون به نوشته‌های فوشه راجع به بابر توجه‌کنید:

«دیوارهای‌کابل درقدیم هفت دروازه داشت. دروازهٔ غربی یا شیردروازه بین دوتپهٔ سنگی بازمیشود، که فقط عبور رودخانه وجاده‌ای ازآن امکان‌پذیر است. پس‌ازعبور ازاین دروازه، درطرف چپ، باغی دیده میشود، که درزمان مغول ساخته شده وبی‌شباهت به‌باغ‌های فرانسه نیست. این باغ سکوها وآبشارها وحوضچه‌هایی دارد، که دردامنهٔ کوه ساخته شده. دربالای باغچه، فاتح مشهور هند، ظهیرالدین محمد که اورا بابر (ببر) هم مینامند درزیر تخته سنگی خوابیده‌است. چیزی ساده‌تر ازآرامگاه این جنگجو نیست. خصوصاً وقتی قبر اورا باآرامگاه‌های سلاطین مغول وجانشینان بابر مقایسه میکنیم، همایون دردهلی، اکبر درسیکاندرا، جهانگیر در لاهور وشاه‌جهان درآگره، هرکدام آرامگاه زیبایی برای خود بنا نموده‌اند. فقط اورنگ زیب بتقلید بابر، درنزدیکی دولت‌آباد درآرامگاه محقری مدفون است.

بابر درکاخ خود آگره درسال ۹۳۷ پس‌از ۴۷ سال ازپرهیجان‌ترین زندگی‌ها درگذشت. ولی این پادشاه نامدار خواسته است‌که درکابل بخاك سپرده شود. معهذا درزندگی خود علاقهٔ زیادی به این شهر نشان نداده بود.

بابر شاهزاده‌ای از درهٔ فرغانه یعنی قسمت علیای درهٔ «یاکزارت» قدیم، سیحون جدید یا سیردریا بود وآرزوی او

---

۱ - تاریخ تمدن ایرانی تألیف عده‌ای از نویسندگان، ترجمهٔ عیسی بهنام.

شکل ۱

این بودکه برسمرقند حکومت کند . وی عملاً سه مرتبه ، یکی در ۱۴ سالگی ، یکی در ۱۸ سالگی ودیگری در ۲۸ سالگی فاتحانه وارد این شهرشد ولی هیچگاه نتوانست مدت زیادی درآنجا بماند .

بنابراین به کابل که متعلق به یکی ازپسرعموهایش بود حمله برد ، وبه‌آسانی آنراگرفت وازآن پایگاه پنج‌بار شمال هندوستان را مورد تاخت‌وتاز لشکریان خود قرارداد ، وهربار فاتح شد ، وبالاخره آنجا را مقرحکومت خودکرد .

کسانی که علاقه به‌این‌تاریخ افسانه مانند دارند ، میتوانند جزئیات آنرا درکتب تاریخ بخوانند. بهترین آنها تاریخی‌است که فرناند گرنار راجع به بابر نوشته است . ما فقط کلیاتی راجع به این سلطان ذکرمیکنیم .

بابر ازدوطرف به خاندان بورگ میرسید وهیچ وقت اجازه نمیدادکه این مطلب فراموش شود . ازطرف پدر پس‌از پنج پشت به تیمور ، وازطرف مادر پس‌از پانزده پشت به چنگیز میرسید. بنابراین ازلحاظ نژاد ترك ومغولی که داشت ، برای حیات انسانی هیچ ارزشی قایل نبود ، وباکمال میل وشادی دستور قتل عام میداد ، تا ازسرها برج بسازند . درآن زمان این‌کار رواج داشت . باوجود این خونخواری ارثی ، این پادشاه جنگجویی دلبر ، سوارکاری خستگی ناپذیر ، تیراندازی ماهر ، شمشیرزنی خوب ، شرابخواری بی‌مانند بود ومردی بود با تربیت ، باسواد ، خوش اخلاق ، اجتماعی وبهترین دوست وهم صحبت . اگر بتصاویر اوکه بصورت مینیاتورکشیده شده توجه‌کنیم (شکل ۱) می‌بینیم‌که با قیافه‌ای ظریف و ریشی شبیه به نوار مشکی ، قدی بلند وبصورتی‌کاملاً ایرانی است ودرباطن هم همینطور است . وی نزد پسرعموهایش درهرات بزندگی با شاعران ونقاشان ونوازندگان مشهور آشنایی پیدا کرد . خود او نیزدرساعات‌فراغت به مطالعات‌ادبی میپرداخت، ولی برعکس دیگر سلاطین اواخر سلسلهٔ تیموری به فن نظام وسیاست آشنایی زیاد داشت . مهارت او درفنون نظامی ازاینجا پیداست‌که با عدهٔ قلیلی سرباز (۱۲۰۰۰ نفر) با تجربه ومنظم عدهٔ بیشماری ازلشکریان هندوستان راکه به سرکردگی سلطان ابراهیم نوری یـا تحت ریاست شاهزادگان مؤتلف هندی می‌جنگیدند شکست داد . زبردستی او درسیاست نیز ازاینجا معلوم است‌که همراهان خودرا متقاعدکرد تا دراین ناحیهٔ هندوستان ، که باگرمای تابستانش بیشتر شبیه به جهنم بود ، بااو بمانند وبه این‌طریق توانست‌کاری انجام دهدکه هیچکدام ازپیشینیانش انجام نداده بودند وسلطنتی ایجادکردکه لااقل سه قرن دوام داشت .

شاید بگویندکه این مؤسس امپراطوری یك حادثه‌جوی نترس وبی‌رحمی بیش‌نبود ولی آیا درآسیای آنروز جز این چه میتوانست باشد؟ تهاجمات قبیله‌های صحرانشین روی خرابه‌های تمام‌کشورهای منظم جهان چیزی جزهرج ومرج واغتشاش‌که زمینهٔ مساعدی برای تاخت‌وتاز حادثه جویان بود باقی نگذاشته بود . درچنین شرایطی سرنوشت هرانسانی بسته به لیاقت اوست . درآن زمان جرأت و اراده بیش‌ازهرچیز ارزش داشت وهروسیله‌ای برای رسیدن به مقام قابل قبول بود . ترك‌ها به‌آسانی ازخیانتکاری مغول صحبت میکنند ، ولی خودشان ضرب‌المثلی دارندکه میگوید: «به دوست اعتماد مکن زیرا پوستت را ازکاه پرخواهدکرد» . دراین بازی حیله وسوء نیت درزیرعنوان زرنگی قدرت ونیرومندی‌بشمارمیرود. بمحض اینکه اقبال بکوچك‌ترین رئیس دسته‌ای لبخند میزند فوراً تعداد زیادی ازمردم خودرا درزیربیرق او قرارمیدهند، ولی بمحض اینکه ستارهٔ او روبه افول‌کرد طرفداران او بدون معطلی دست ازاو برداشته بطرف دشمن وی متمایل میگردند.

این چندین‌بار این مطلب را به تلخی آزمایش کرده بود .
کروز درراس لشکریان بیشمار خود بود وفردای آن روز
مه اورا ترك کرده بودند واو خودرا تطهیر کرده درانتظار
کنجه نشسته بودکه ناگهان رسیدن دسته‌ای ازفداکاران او
سرنوشت شوم نجاتش میداد . آیا این علت، این تمایل مردم
او ، شخصیت بارز یا اصل ونسبش بودکه رؤسای دسته‌های
بارز را بطرف او میکشید ؟ اگرمیخواست آنهارا بطرف خود
کشد لازم بود احتیاجات آنها وافراد دسته‌هایشانرا برآورد
علاوه آنهارا همواره دریك وضع تجمل نسبی نگهدارد
برایشان لباس وقالی واسب وسلاح‌های قیمتی مهیا سازد .
این سبب است‌که دایماً بتاراج مردم حتی غارت هم مذهبان
ود احتیاج پیدا میکرد وهرقدر طرفداران امیر بیشترمیشدند
ی‌بایست دایرهٔ کشورهای متصرفی‌که هم باج میدادند وهم
وزد غارت واقع میشدند ، زیادترگردد وآن‌کشورها بین
شکریان قسمت شوند وبتدریج شغل پرفایدهٔ جنگ مبدل
صنعت رسمی دولتی‌گردد . درآن زمان بودکه رقابت بین
اهزادگان پیش می‌آمد. همانطوری‌که میگویند: «ده درویش
رگلیمی بخسبند ودوپادشاه دراقلیمی نگنجند» . فاتح مجبور
ست برمتصرفات خود بیافزاید تا روزی‌که موضوع رقابت
نحوی پیشرفت‌کندکه «کوبلای» برای چین و هلاکو برای
بران و بابر برای هندوستان دست‌وپا کنند .

البته تمام اینها را باید درنظرداشت ولی تاریخ بسیاری
زسربازان را دیده است‌که بمقام سلطنت رسیده‌اند . اما بابر
ه صفاتی داشت‌که اورا به‌این مقام رسانید ؟ بابروقایع زندگی
ودرا یادداشت‌کرده است وبه همین سبب دراین یادداشتها
زحقیقت دورنشده است . تنها عیبی‌که دارد این است‌که نسخ
رکی وفارسی آن هردو ناقص است . دراین یادداشتها صفحه
صفحه اقرار اورا به‌خونخواریهایی‌که به فرمان او انجام
رفت میخوانیم . ضمناً میفهمیم‌که غارت وشدت عمل را جداً
نع‌کرده وانضباط سختی بین لشکریانش ایجاد نموده است .

این بازماندهٔ فاتحان بیابان‌گرد بسیار مترقی‌تر ازاجداد
ود بود . وی برخلاف نظر اجدادش نمیخواست‌که شهرها را
نلن ویران‌کندکه حتی درآنجا علف نروید وچادرنشینان
آهن وآتش همه چیزرا منهدم سازند ، بلکه آنقدر هم فهم
اشت‌که نگذارد مرغهایی راکه تخم طلا میکنند ازبین‌بروند.

البته وی طبق معمول شرقی دایماً مست بود ولی نه مانند
یم‌الخمرهای قارهٔ ما (مقصود قاره‌ای است‌که پروفسور فوشه
آن زندگی میکند) که فقط برای لذت نوشیدن مینوشند ،
که برای این دست به‌شراب میزد تا تمام اندوه خودرا
اموش‌کند .

بابر تا سن ۲۷ سالگی لب به‌شراب نزد و ۱۸ سال بعد
می‌قبل‌ازآخرین پیروزی تصمیم‌گرفت‌که دیگرشراب‌ننوشد.

اما باکمال سختی به‌عهد خود وفاکرد . ببینید با چه لطیفهٔ
شیرینی پشیمانی خودرا ازاین عهد با یکی ازدوستان درمیان
گذاشته است : «معمولاً اشخاص اول پشیمان میشوند وآنگاه
توبه میکنند ومن اول توبه میکنم وبعد ازاین‌کار پشیمان
میشوم» .

وی برای جبران خودداری ازنوشیدن الکل ، خودرا
به حشیش عادت‌داد . باوجود تمام این معایب این مرد پولادین
کاملاً برخلاف یك فرد معتاد به الکل وحشیش‌است . سربازان
خودرا به تفنگ مسلح‌کرد وتوپ‌هایی برای آنان تهیه نمود
که تا ۱۶۰۰۰ قدم ، یعنی پیش‌ازیك‌کیلومتر بُرد داشتند ،
هرچندگاهی این توپها میترکیدند وتوپچیان را ازبین
می‌بردند .

اکنون به ذکر چند نمونه ازسجایای او می‌پردازیم :
نکات قوی اخلاقی او بیشمار است . بابر به‌آشنایی به‌اختراعات
جدید علاقهٔ زیاد داشت وخودرا به ادبیات وهنروتاریخ طبیعی
وستاره‌شناسی وبالاخره به همه چیز علاقمند نشان میداد . آثار
وابنیهٔ زیاد ازخود به یادگارگذاشته وزیبایی‌های طبیعت را
بی‌اندازه دوست میداشت . همواره یا سرگرم ایجاد طرح باغی
یا درصدد ساختن‌کلاه فرنگی مرتفعی‌که ازآنجا بتواند به فراغ
خاطردورنمای طبیعت را نظاره‌کند . باغچه‌های‌گل وباغ میوه
را بسیار دوست میداشت . چاپارهای پست را نظمی داد ووقتی
یکی‌ازآنها ازوطنش خربزه‌ای میآورد خودش اقرارکرده‌است
هنگام تناول‌آن‌اشك درچشمانش‌پرمیشد. شخص‌ساده‌ومتواضعی
بود چنانکه دریادداشتهای خود مینویسد : «این پیشرفتهارا
نمیتوانم به‌خودنسبت دهم زیرا خداونداست‌که مرابرای‌رسیدن
به‌آن یاری‌کرده است » .

بابر فیلسوف بود وراجع به عدم بقای دنیا چنین نوشته
است : «ای بابر ازلذت دنیاکه پیش می‌آید استفاده‌کن ، زیرا
همین‌که جام زندگی را نوشیدی دیگر بدست تو نخواهد
برگشت» .

بابر شوهرخوبی بود . وقتی به او اطلاع میدادندکه
زن‌هایش‌که مدتی ازاو جدا مانده بودند آمده‌اند بدون اینکه
منتظر پوشیدن‌کفش خود شود پابرهنه بطرف‌آنها میدوید .
بابر نشان داده است‌که قلب شیران قلب پدران واقعی است .
ازروی نامه‌هایی‌که برای پسرش همایون نوشته این مطلب
آشکار است . وی پسررا ازاشتباهات دراملاء وانشاء سرزنش
میکرد ، وازکارهای خلاف منع مینمود وهمین‌که این پسر
نمك‌نشناس مریض شد وی ازخداوند تقاضاکرد تا جانش را
فدای اوکند وحال آنکه طبق عادت چنین تصور میرفت‌که
خداوند فوراً این‌کاررا انجام خواهد داد .

بابر دوستی پایدار بود ودوستان خودرا هرگز درموقع
خطر رها نمیکرد . وی میگوید : «مردن با دوستان مانند

بین ایران وبگوییم پاکستان آن روز بقدری نزدیک شدکه شاهان این‌دوکشوریکدیگررا برادرخود میخواندند. درینجاب شاعرانی پیدا شدندکه بزبان فارسی شعرمیگفتند ، عده‌ای ازهنرمندان ایران به دربار اکبرشاه وجهانگیر وشاه شجاع رفتند ودرآنجا هنری بوجود آوردندکه مخلوطی ازهنر هند وایران بود .

درواقع آنچه راکه ما امروز حسن روابط فرهنگی میان ایران وپاکستان مینامیم درآنروزها به تمام معنی تحقق یافته. وصلتهایی میان پادشاهان هند وبزرگان ایران بوقوع پیوست وآقای محسن مفخم درشمارهٔ اخیر مجلهٔ بررسی‌های تاریخی ذکری ازیکی ازاین وصلتها نموده است .

آقای مفخم چندین سال بود فریفتهٔ هنریکه تصویری شده بودکه پدرش برای او بیادگارگذاشته بود ولی‌نمیدانست صاحب تصویر کی است . وی پس‌ازکنجکاوی دریافت‌که این بانوی نیك صورت همسر امپراطور هند است‌که بنیان‌گذار بنای باشکوه تاج محل بوده است . آقای مفخم دراین مقاله میگوید : «این بانو نوهٔ میرزا غیاث‌الدین محمد معروف به غیاث‌بیك تهرانیست ومیرزا غیاث‌الدین ملقب‌به‌اعتمادالدوله درزمان اکبرشاه‌گورکانی(۹۶۳–۱۰۶۸) ازایران‌به‌هندوستان رفت ودردربار او صاحب جاه ومقام شد ومخصوصاً دردوران جهانگیرشاه (۱۰۱۴–۱۰۳۷) پس‌ازآنکه نورجهان‌بیگم دختر او به همسری پادشاه درآمد نفوذ بسیاری دردستگاه دولتی بهم رسانید وتمام خانواده واقوامش‌کارهای حساس ومهمی را بدست آوردند» .

« . . . . آصف‌خان پسربزرگ او اززمرهٔ دانشمندان وامراء ورجال بنام زمان بشمار میرفت » .

ماکوشش خواهیم‌کرد درمقالهٔ دیگری جانشینان بابر : همایون شاه ، اکبرشاه ، جهانگیر، شاه‌جهان ، اورنگ زیب ودیگرشاهزادگان این دودمان را معرفی نماییم .

سرنوشت‌کار جانشینان بابر بسیار جالب وحیرت‌انگیز است . درتمام مدت سلطنت شاهزادگان این سلسله دچار برادرکشی‌گردیدند بطوری‌که عاقبت اورنگ زیب پدر خود شاه شجاع را بزندان افکند واین‌پادشاه هنردوست مدت ده سال درزندان بسربرد ودرهمانجا مرد .

ظاهراً این برادرکشی وپدرکشی درآن زمان خصوصاً بین قبایل ترك و مغول بسیار معمول بود. درهمان زمان پادشاهان دودمان صفوی نیز ازترس رقابت وایجاد اخلال برادران وحتی پدران خودرا بزندان می‌افکندند (خدابنده) وباآنها بدرفتاری میکردند. ولی داستان غم‌انگیز شاه شجاع بسیار جالب است وماکوشش خواهیم‌کرد خلاصه‌ای ازآنرا دراختیار این مجله با تصاویر شاهزادگان وپادشاهان آن دودمان بگذاریم (شکل ۲).
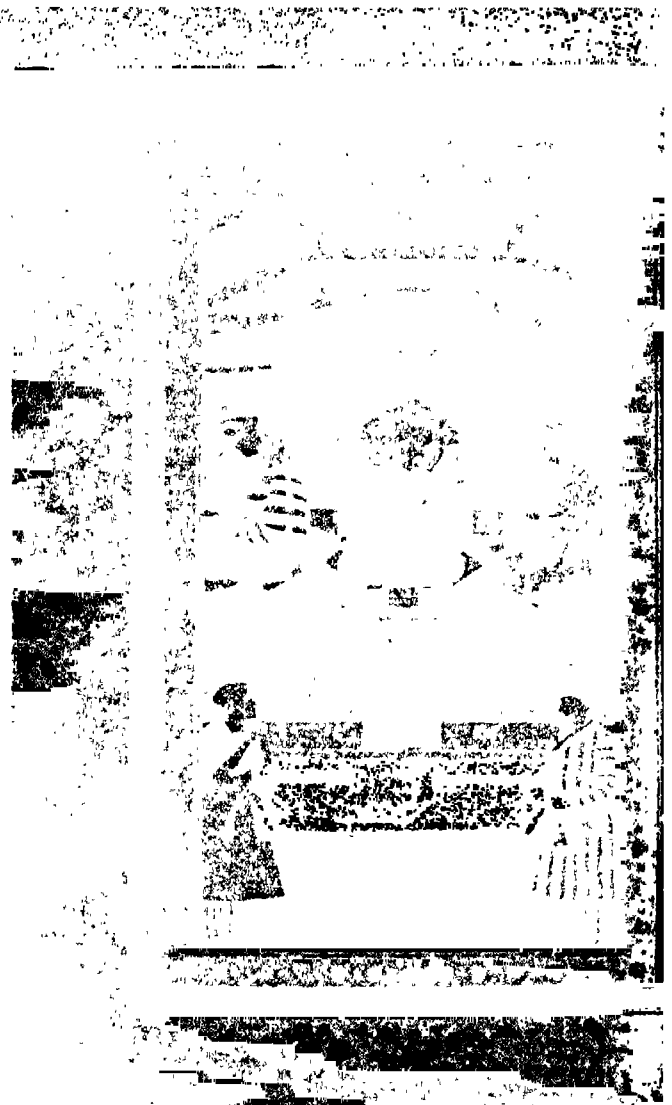
شکل ۲

شراب خوردن باآنان عیدی است» . درهرموقع با دوستان خود مشورت میکرد وهمواره به‌آنان‌کمك مادی می‌نمود ، ازذکر رشادت آنها دریغ نمیکرد وشاید بهمین سبب باشدکه دراطراف خود فداییانی جمع‌کرده بودکه حاضربودند خون خودرا برایش‌بریزند . حتی خوانندهٔ اروپایی باخواندن تاریخ او بطرف او تمایل پیدا میکند . به این طریق باوجود آنچه ممکن است‌گفته شود بابر جای خودرا درقلب آیندگان باز نموده است» .

این بود خلاصه‌ای ازسرنوشت بابر مؤسس سلسلهٔ مغول کبیر درهند (یعنی درواقع درپاکستان‌کنونی) . با ایجاد این کشور بابر سرنوشت قسمتی ازاین شبه جزیرهٔ نزدیك به قاره راتعیین‌کرد . فرزندان بابر مانند او همه به تمدن وهنرایرانی علاقهٔ زیادنشان دادند ودرزمان شاه‌عباس وجانشینان او روابط
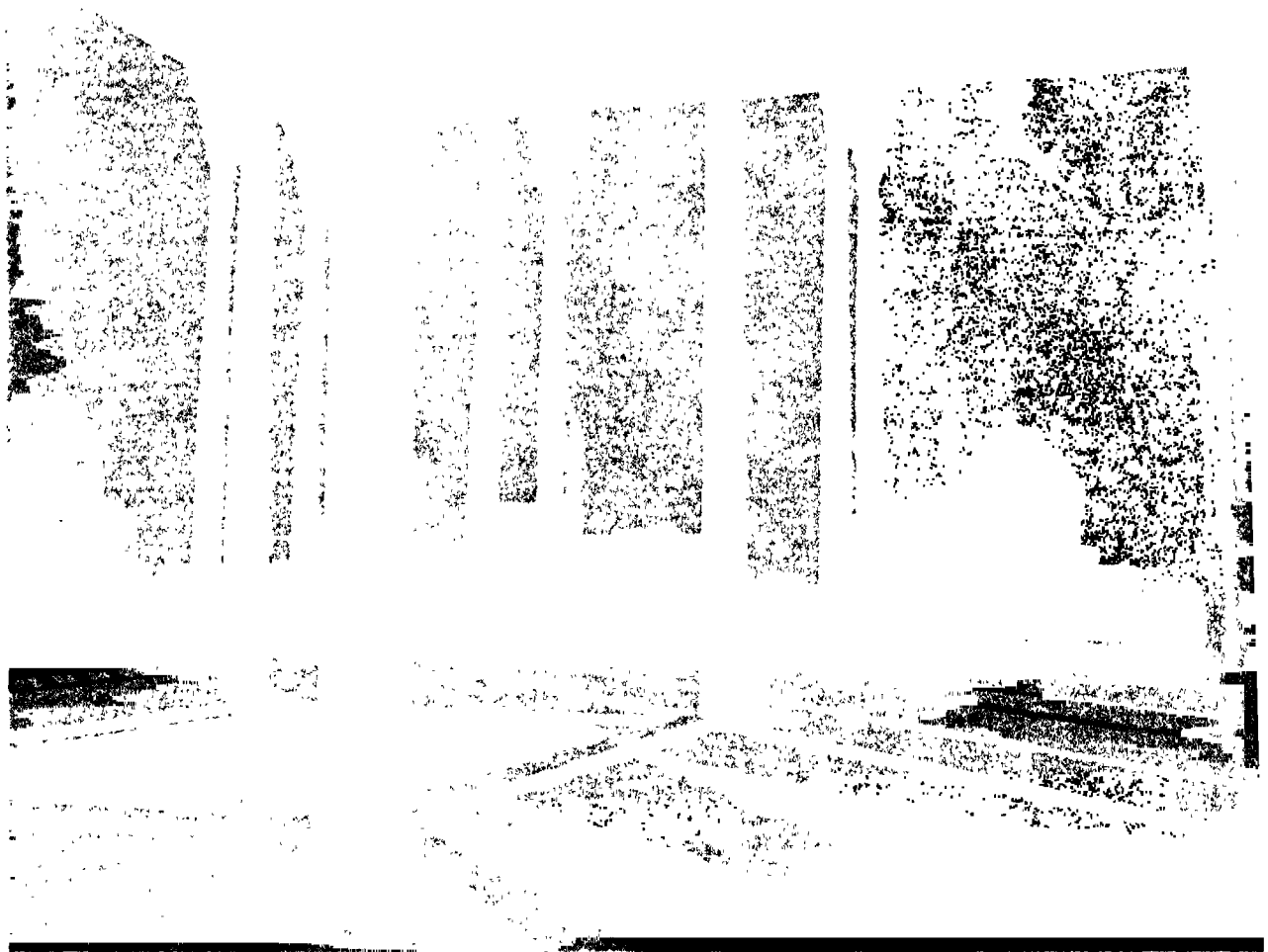
ایوان عالی قاپو

مسجد خادم الفقرا

یادبود وزیری مقتدر ازدوران صفویه بنام ساروتقی

لطف‌الله هنرفر

ازرجال معروف دربار صفویه سرگذشت زندگی میرزا محمدتقی‌اعتمادالدوله که سالیانی‌چند وزارت‌شاه‌صفی‌وشاه‌عباس دوم را بعهده داشته پرحادثه است . وی‌فرزند میرزا هدایت‌الله تبریزی‌بودکه شاردن سیاح‌فرانسوی ونویسنده سفرنامه معروف اورا نانوائی معرفی‌کرده است . میرزا هدایت‌الله چون‌نتوانست درتبریزکاری مناسب پیداکند ناچار با فرزند خود محمدتقی که ۱۳ یا ۱۴ سال داشت درعهد شاه‌عباس بزرگ به قزوین رفت وشاید چنانکه شاردن نوشته است درآنجا بکار نانوائی

مشغول شده باشد . پس ازآنکه محمدتقی به سن رشد رسید پدرش اورا به اصفهان پایتخت صفویه فرستاد تا مگر دراین شهرکاری پیداکند . درپایتخت محمدتقی بخدمت سربازی درآمد ودوسال درزمرهٔ تفنگچیان شاهی‌بسربرد تاآنکه بخدمت ذوالفقارخان قرامانلو ازسرداران نامی شاه‌عباس درآمد . درسال ۱۰۱۵ هجری‌که معماران واستادکاران لایق دربار شاه‌عباس سخت مشغول‌کار ساختمان عمارت عالی‌قاپو ومسجد سلطنتی(مسجد شیخ لطف‌الله) وتکمیل بنای میدان نقش‌جهان بوده‌اند ستاره اقبال محمدتقی‌اوج میگیرد وناگهان به وزارت محمدخان زیاد اغلی حکمران قراباغ میرسد وازاین زمان به میرزا محمدتقی معروف میشود . نه سال بعدکه محمدخان درجنگ با والی‌گرجستان‌کشته میشود چون میرزا محمدتقی درخدمتگزاری سرداران وترتیب‌کار سپاهیان درهم شکسته محمدخان ابراز لیاقت‌کرد مورد توجه شاه‌عباس بزرگ واقع شد واداره امور قراباغ ازطرف پادشاه باو واگذارگردید . درسال ۱۰۲۵ بوزارت‌کل ولایات مازندران وگیلان منصوب شد وشاه‌عباس بسبب اینکه موی سر و ریشش بور وبه رنگ طلائی‌بود اورا ساروتقی یعنی(تقی‌زرد) خطاب میکرد وبعدها بهمین نام معروف شد .

درسال۱۰۳۱ شاه‌عباس ساروتقی‌را مأمورکردکه راههای مازندران را وسیع وسنگفرش‌کند بطوریکه‌کاروانهای شتر بی‌خوف وخطر درکوهها وجنگلهای آن سرزمین آمدوشد کنند . ساروتقی این مأموریت را درکمال خوبی انجام داد وازآنجمله راه وسیعی ساخت‌که ازطریق خوار وفیروزکوه به سوادکوه وازآنجا به نوح‌آباد منتهی میشد وپادشاه غالباً ازاین راه به مازندران میرفت .

ساروتقی دردربار شاه‌صفی

درآغازسلطنت شاه‌صفی‌جانشین‌شاه‌عباس بزرگ ساروتقی مأمور شدکه به نجف اشرف برود وگنبد آرامگاه حضرت امیر(ع) راکه شکست یافته بود ازنو بسازد وحرم آن حضرت را توسعه دهد وبه‌آنجا ازرود فرات نهری‌جاری‌کند. ساروتقی این مأموریت را هم درظرف سه سال انجام داد ودرسال ۱۰۴۲ بپایان رسانید . روز جمعه شانزدهم صفر سال ۱۰۴۴ ساروتقی به مقام وزارت اعظم شاه‌صفی رسید. دقت وتوجه او درنظارت وجمع‌آوری عواید واموال دیوان وشخص شاه تاآنزمان درایران بی‌نظیربوده است . ازرشوه دادن وگرفتن سخت تنفر داشت وآنچه راکه حکام ومأمورین ووزیران ولایات برای جلب توجه او وتحصیل مشاغل تازه یا عفوگناهان خویش باو پیشکش میکردنــد بخزانه شاهی میفرستاد . اولئاریوس (Olérius) سفیر هلشتاین‌که درآنزمان دراصفهان بوده است می‌نویسدکه ما یك انگشتر طلاکه نگین آن الماس درشت بسیارگرانبهائی بود به‌ساروتقی اعتمادالدوله پیشکش‌کردیم اما چون درایران بحکم دین اسلام هیچکس انگشترطلا بدست نمیکند ساروتقی نگین الماس را درحلقه‌ای ازنقره نشاند وبه پادشاه تقدیم‌کرد .

ساروتقی پس‌ازآنکه به مقام وزارت اعظم رسید درخانه حاتم‌بیك وزیراعظم شاه‌عباس بزرگ منزل‌گزید . شاه‌صفی غالباً بخانه او میرفت وحتی سفیران ممالك خارجی را درخانه او مهمان میکرد . وزیر نیز درخدمت شاه ازهیچگونــه فداکاری وحتی ازبذل جان دریغ نداشت ازآنجمله نوشته‌اند درسال ۱۰۴۵ هنگامی‌که شاه‌صفی قلعه ایروان را محاصره کرده‌بود روزی درضمن جنگ برای تحریك سرداران‌قزلباش درکمال بیباکی اسب خودرا بسوی حصار قلعه راند وچنان خودرا درتیررس قلعه‌داران قرارداد‌که جانش درخطر افتاد هیچیك از سرداران جرئت جلو رفتن نداشت اما ساروتقی جان خودرا به چیزی نشمرد وبا شتاب ازدنبال شاه اسب تاخت وچون به او رسید بهردو دست عنان اسبش راگرفت وازپیش رفتن بازداشت وبا اصرار واستدعا شاه را بازگردانید .

ساروتقی در دربار شاه‌عباس دوم

پس‌ازمرگ شاه‌صفی‌که روز دوشنبه ۱۲ صفر سال ۱۰۵۲ اتفاق افتاد فرزندش شاه‌عباس دوم که کودکی ده ساله بود جانشین وی شد واختیار امور دولت بدست ساروتقی ومادرشاه آناخانم که بانوئی چرکسی وبسیار زیرك بود افتاد . ساروتقی

بازار ساروتقی

بازار ساروتقی

گنبد مسجد ساروتقی

تا سال سوم پادشاهی شاه‌عباس دوم با جلب رضایت مادرشاه به استقلال واستبداد تمام حکومت کرد وچون خواست به حساب داودخان حکمران گیلان که از تصفیه مطالبات دولت خودداری کرده بود رسیدگی کند با مخالفت جانی‌خان قورچی‌باشی که ازبستگان داودخان بود مواجه گردید وکینه وکدورت میان او وقورچی‌باشی تاآنجا بالاگرفت که قورچی‌باشی کمر قتل وزیررا بست وعده‌ای مانند نقدی‌خان بیگلربیگی معزول کوه گیلویه و عرب‌خان بیگلربیگی معزول شیروان و ابوالفتح‌بیك جبه داریاشی و علی‌میرزابیك یساول صحبت و عباسقلی‌بیك استاجلو قورچی‌تیروکمان و علی میرزابیك شیخاوند را درقتل وزیر با خود همداستان کرد وروزچهارشنبه بیستم شعبان سال ۱۰۵۵ صبح زود به خانه ساروتقی رفتند واورا غافلگیر کرده بقتل رسانیدند. مادرشاه که به لیاقت وکفایت وزیر اطمینان تمام داشت ازشنیدن این خبر بی‌اندازه متأثرشد وپادشاه خردسال را بگرفتن انتقام ازقاتلان وی تشویق نمود وانجام این کاررا بعهـده مرتضی‌قلیخان بیجولوی شاملو ایشیك آقاسی‌باشی و علی‌قبادبیك چوله ایشیك آقاسی‌باشی حرم و قلندرسلطان تفنگچی‌آقاسی واگذار کرد .

صبح روزیکشنبه ۲۴ شعبان که پنج روز ازقتل ساروتقی گذشته بود شاه‌عباس دوم لباس غضب پوشید ودرتالار بارعام عمارت عالی‌قاپو برجای خود قرارگرفت وسردارانی که نام آنها برده شد باتفاق حق‌نظربیك قورچی‌باشی ترکش که معلم پادشاه بود مسلح وآماده بخدمت ایستادند وهنگامی که جانی‌خان قورچی‌باشی که باکوکب وجلال فراوان به دیوانخانه آمده‌بود به تالار قدم گذاشت شاه وی را ملامت کرد وسئوال کرد برای چه وزیر مراکشتی ؟ وهنگامی که جانی‌خان دهان بازکرد تا جوابی بدهد شاه فرصت نداد وازجای خود برخاست وفرمان داد «بزنید» وبه اطاق دیگررفت . بلافاصله سرداران وغلامان با شمشیرهای برهنه برسر قورچی‌باشی وهمراهانش ریختند وبیك چشم برهم زدن او و ۲۴ نفر رفقایش را روی قالیهای گرانبهای تالار قطعه قطعه کردند وجسد قورچی‌باشی ویاران اورا درمیدان شاه مقابل سردرعمارت عالی‌قاپو انداختند وباین ترتیب پادشاه جوان صفوی انتقام وزیر پیر ومجرب خودرا ازقاتلین وی گرفت .

آثار دوره صدارت ساروتقی در اصفهان

دراصفهان یك بازار و چهارسو و یك کاروانسرا و دو مسجد ازآثار دوره صدارت ساروتقی هنوز وجود دارد اما کاخ ساروتقی که بقول شاردن یکی اززیباترین کاخهای ایران بوده‌است پس‌ازمرگ وی بحال ویرانی افتاد ومدتی بفرمان شاه مسکن داروغه یا فرماندار شهر بوده است . شاردن نوشته است که فرماندار شهر فعلاً اسکندرمیرزا پسر شاهنوازخان نایب‌السلطنه گرجستان است که ازپول شخصی خود زمینی جنب این کاخ خریده ودرآن عمارتی عالی وگرمابه‌ای بزرگ بنا نهاده است (ازاین کاخ فعلاً اثری موجود نیست) .

مسجد مخدوم‌الامرا و خادم‌الفقرا ساروتقی

مسجد بزرگ ساروتقی که صحن آن چندان وسعت ندارد و گنبدآن درنوع خود ازگنبدهای منحصربفرد مساجد تاریخی اصفهان است درفاصله بین بازارمقصودبیك وبازارچه حسن‌آباد درمجاورت امامزاده احمدکه یکی دیگر ازبناهای تاریخی اصفهان است واقع شده . قسمتهائی ازطاق بازار ساروتقی خراب شده ولی برفراز سردر مسجد ومنزل ساروتقی قسمت جالبی ازبازار زمان وی باقی‌مانده است .

نمای گنبد مسجد ساروتقی درخارج آجرساده است ولی درداخل مانند سقف قصرهای زمان صفویه با نقاشی و گچ‌بری تزیین شده واین نوع تزیینات گنبد مسجد ساروتقی را ازسایر گنبدهای مساجداصفهان ممتازمیسازد . درداخل گنبد هیچگونه کتیبه‌ای موجود نیست ولی سردرمسجدکه مشرف به بازاراست دارای کتیبه‌ایست‌که بخط محمدرضا امامی میباشد . ساروتقی درکتیبه تاریخی این مسجد پس‌ازتجلیل ازشاه‌عباس‌ثانی‌صفوی خودرا مخدوم‌الامرا و خادم‌الفقرا خوانده‌است . کتیبه بشرح زیر است :

«فی‌ایام الدولة السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مروج المذهب الائمة المعصومین علیهم‌السلام السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان ابوالمظفر شاه‌عباس الموسوی‌الحسینی‌الصفوی الثانی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه توفیق بنای این مسجد یافت مخدوم‌الامراء وخادم‌الفقراء اعتمادالدولة العلیة العالیه میرزا محمدتقی‌المشهوربساروتقی فی ۱۰۵۳ کتبیه محمدرضا الامامی الاصفهانی الادهمی» .

چهارسوی ساروتقی

شاردن پس ازتوصیف قسمتی ازبازار از مدرسه جده نام میبرد ومیگوید این مدرسه باسم بانی آنست که یکی از زنان شاه‌صفی‌است ودرهشتاد سال قبل ساخته شده وبعد به بازار ساروتقی میرسیم . دراین‌بازار دریك سمت‌کاروانسرا ودرسمت دیگر یك حمام است‌که هردو را بنام ساروتقی سازنده آنها میخوانند . نقشه ساختمان این‌کاروانسرا وسیع‌ترین نقشه‌ها بوده ولی بعلت‌آنکه تا هنگام قتل ساروتقی باتمام نرسیده ناقص‌است . فقط طبقه پائین آن بسیار زیبا ومسکون است .

چنانکه ذکرشد ساروتقی درسال ۱۰۵۵ هجری‌کشته شد. وبنای چهارسو ومسجد دیگری درزیرگنبد این‌چهارسو بهنگام قتل وی ناتمام مانده وپس‌از درگذشت او به اتمام رسیده است. دراطراف این چهارسو درهشت لوحه دربالای چهارگوشواره زوایای چهارسو بخط نستعلیق سفید برزمینه‌کاشی لاجوردی رنگ بقلم محمدرضا امامی ومورخ بسال ۱۰۵۶ هجری چهار بیت نوشته شده‌که بیت آخرآن بطور ایماء و اشاره حاکی ازواقعه قتل ساروتقی واتمام بنا درفاصله یکسال‌پس‌ازدرگذشت وی است . اشعار بشرح زیراست :

دولت عباس ثانی در جهان	. . . .[1]
خاك‌درگاهش ز... چشم ...	از شرف شد جانشین توتیا
سال‌تاریخش‌چوجستم‌ازخرد	در ره این مصرعم شد رهنما
حاسد شه را سرافکندند وشد	چار ارکان چار رکن این‌بنا

۱ - کاشیهای این مصراع وچندکلمه ازمصراع سوم وجود ندارد.

گوشه‌ای ازمسجد ساروتقی

شعر فارسی معاصر در افغانستان

قاری عبدالله ملک الشعرا

شفیعی کدکنی

شعر دری درافغانستان امروز دگرگونیهایافته وشاعران جوانی‌هستندکه درراه ورسمهای دیگری – جزآنچه درگذشته شعر دری جریان داشته – شعر می‌سرایند واینان امیدهای آیندهٔ شعر دری دراین ناحیه از قلمرو زبان پارسی هستند وهم‌اکنون‌کارهای ارزنده وآثار دلپذیری درقالبهای آزاد ، دراین ناحیه ، بچشم می‌خوردکه بجای خود از شعرهای‌گذشته تفاوتهای بسیار دارد با اینهمه هنوزگویندگان توانائی هستندکه در اسالیب پیشینیان شعر می‌سرایند وآثار ایشان دارای همان خصائص شعر هزارسالهٔ پارسی است . درنیمقرن اخیر چندگویندهٔ توانا در افغانستان بوده وهست که باید دربارهٔ ارزش ونقد آثار هرکدام مقاله‌ئی نوشته شود تا خوانندگان از صور گوناگون شعر پارسی دراین بخش از قلمرو زبان دری آگاه شوند واگر بخواهیم از یك نظام تاریخی وطبیعی پیروی‌کنیم باید از قاری عبدالله ملك‌الشعراء افغانستان آغازکنیم‌که هم شاعر برجسته‌ای است وهم ادیب وناقد نکته‌یابی ، همچنانکه درعالم عرفان وفلسفه اسلامی نیز پایگاهی دارد و از نظر سابقه شعری ونوعی پیشوایی واستادی حق او بردیگرگویندگان معاصر افغانستان مقدم است اگرچه‌گویندگانی درامروز هستندکه شعرشان بجهاتی شاید ازشعر قاری عبدالله پخته‌تر وشیواتر باشد . اما آشنائی باشعراو شاید به همین جهاتی‌که یادکردیم ، لازمتر ازدیگران باشد . همانگونه‌که درمقاله‌های پیشین یادکردیم شعر دری در افغانستان وتاجیکستان وهند وپاکستان ونقاط دیگر ، در دوسه قرن اخیر ، باآنچه درایران رواج داشته تفاوتهائی دارد واسلوب رایج وهمه‌پسند شعر دراین نواحی بیشتر همان شیوهٔ هندی یا اصفهانی یا به‌تعبیری سبك صفوی است‌که اوج وصورت مشخص آن‌را باید در بیدل سراغ‌گرفت و علت آن‌را هم درمقاله‌های قبل یادآوری کردیسم .

قاری عبدالله یکی ازگویندگان برجسته‌ای است‌که درسراسر دیوان‌او نشانه‌های‌گرایش وتمایل به‌این شیوه بخوبی دیده میشود وبخصوص غزلهای او رنگی محسوس وآشکارا از هنر اسلوب هندی دارد وبااینکه درقوالب مختلف شعر ، سخن سروده است ، غزلهای او یکدست‌تر وبه‌کمال نزدیکتر است واو خودگفته است :

چنین که شیفته طرز « بیدلی » قاری

«کلیم» اگرنشوی درسخن، «کمال» توچیست (٥٤)

که اشاره‌ای نیز به‌نازك‌اندیشیهای‌کمال‌الدین اصفهانی از غزل دارد که درتطور سبك هندی ما شاید بتوانیم اورا یکی از عناصر بوجود آورنده این سبك درطول تاریخ ادبیات بشمار آوریم . برروی هم ، قاری عبدالله مانند همه پیروان بیدل ، کار تازه‌ای درمحور عمومی شعر انجام نداده بلکه ذهن او وهمهٔ این‌دسته ازگویندگان نوعی ذهن تلفیق‌کننده وترکیبساز است ، نه‌ترکیبساز درمعنی لفظی ، بلکه درمفهوم معنوی‌آن یعنی بیشتر ازجداول تغییرات ذهنی‌گذشتگان صورتهای تازه‌ای ترکیب می‌کندکه درعین تازگی اجرای‌آن کهنه ودیرینه است ونقص شعر وکمبود اصلی درجنبشهای ادبی قدیم همیشه همین بوده است وآنهاکه این روزها دعوی طرفداری تجدد ،

شانی
برهمن
نسبت
شیخی
سنائی
عرفی
فانی
فضولی
ماهر
حاذق
و...

باتوجه بامعانی وذهنیات قدما دارند ، همین اشتباه را می‌کنند بااینهمه درحدود همین دایرهٔ تثبیت شده وپذیرفته شده از قبل غزلهای قاری عبدالله از نوعی پختگی وکمال برخوردار است که اورا درشمار چند غزلسرای نیمهٔ اول قرن چهاردهم قرار می‌دهد . یکی‌از خصایص شعر او که از نظرزبانشناسی ومطالعه دربعضی لهجه‌های زبان دری قابل‌توجه است زبان شعری اوست‌که درخلال یك زبان ادبی وتثبیت‌شده کم‌وبیش تعبیر است وکلمات خاص لهجه خودرا داخل زبان شعرکرده واین‌کار البته چندان محسوس نیست واو خود یا این‌کار را باتوجه وعمل انجام نداده است وشاید احساس این تفاوت برای خواننده‌ای‌که درمنطقه‌ای دور از محیط زندگی او شعرش را می‌خواند ، آسان‌تر باشد ، از قبیل به‌کاربردن «صبا» بجای «صباح» و بمعنی فرداکه یك استعمال عامیانه‌است ودربعضی‌لهجه‌های اطراف نیشابورهم این‌کلمه درهمین‌معنی استعمال‌میشود :

از سر کوی تو ای بت بخدا خواهم رفت
رفتنم گر نشد امروز صبا خواهم رفت

وهمچنین از بعضی قافیه‌های شعر او می‌توان اختلاف تلفظ اورا درمورد بعضی ازکلمات ، باتلفظ همان‌کلمات درنواحی دیگر دریافت (ص۱۲۱) وازینگونه خصوصیات زبانی درشعر او کم‌وبیش می‌توان چیزهائی را درنظر داشت که شاید مهمترین نشانه‌های نوعی تازگی دربیان شعری او باشد اما دید واسلوب وی مثل تمام‌گویندگان آن‌عصر ، درآن ناحیه ، همان دید بیدل وطرز بیان اوست اگرچه دربارهٔ پیشرفت نازی‌ها ومسائل سیاسی عصرخود سخن بگوید (۱۱) ، درشعر او نوعی رنگ عرفانی دیده میشودکه سهم عمده‌ای ازاین امر نتیجه توجه او به‌اسلوب بیدل است اما خود او نیز از آشنایان این معنی است وچنانکه خواهیم دید با محی‌الدین ونصوص او آشنائی داشته وحتی به ترجمه‌آن پرداخته است درغزلهای او از نظر شکل ، هیچگونه تازگی وجود ندارد وتمام قوالب استقبال صائب وکلیم وبیشتر بیدل است ، دربعضی غزلهای او گاه دو وگاه سه مطلع پشت‌سرهم آمده ومانند بیدل اغلب دریك وزن وقافیه دو یا سه غزل دارد . (۸۴ ، ۸۵ ، ۸۸) وبا اینکه به شعرگویندگان ایرانی عصر خود (بهار ، ۱۲۸ وفرخی یزدی ۱۶۴ و ایرج ۱۷۳) نظر داشته ، بیشتر خودرا طرفدار همان اسلوب هندی می‌داند ودرغزلی‌که به‌استقبال بهار گفته می‌گوید :

طبع موزون تو قاری گرچه دارد سبك هند
ما هم از ایرانیان کسب هنرخواهیم‌کرد(۲)

قاری عبدالله درقوالب مختلف شعر سروده از غزل و قصیده ومثنوی‌گرفته تا ترکیب‌بند ومسمّط ورباعی ودوبیتی ودرام‌منظوم (دربارهٔ سه‌یاردبستانی: حسن‌صباح ، عمرخیام ونظام‌الملك) که ترکیبی است از قطعات در اوزان وقوافی متنوع ومختلف . درپایان‌کلیات او مجموعه‌ای از قطعات ادبی منثور او ، که بیشتر نامه‌های وی است ، بچاپ رسیده واز نظر مطالعه درنثر فارسی معاصر درافغانستان قابل‌توجه است .

در پایان همهٔ اینها رساله‌ای است به‌نثر باعنوان «محاکمه درباب خان‌آرزو وصهبائی» که رساله‌ای است شیرین وخواندنی ونمایندهٔ ذوق انتقادی وشم بلاغی ونکته‌یابی‌های خاص قاری عبدالله . شاید برای بعضی از خوانندگان یادآوری این نکته لازم باشدکه بدانند ، سراج‌الدین علی‌خان آرزوکه یکی‌ازگویندگان بزرگ وتذکره‌نویسان برجسته قرن دوازدهم هند است ، رساله‌ای نوشته در نقد اشعار حزین لاهیجی که نگارنده آن رساله را درکتاب حزین لاهیجی نقل‌کرده‌است[۱] وبعد شاعر وادیبی‌دیگر بانام صهبائی برخاسته وآن نقدها ونکته‌یابی‌های «آرزو» را درمورد دیوان حزین پاسخ‌گفته است و ردکرده ، قاری عبدالله دراین رساله به داوری دربارهٔ این‌که منقدکه یکی مخالف حزین وخرده‌گیر کار اوست ودیگری مدافع او ، پرداخته و آن

---

۱ - برای جزئیات این رساله وآشنائی با طرز نقد او ، رجوع شود به «حزین لاهیجی ، زندگی وزیباترین غزلهای او» از م . سرشك انتشارات توس ۱۳۴۲ .

سلطان ولد
امیر علیشیر
صدرالدین چاچی
جمالی دهلوی
عرفی شیرازی
نظری کشمیری
ظفر گجراتی
سلطان سلیم ثانی
سلطان سلیمان قانونی محبی
عبیدالله خان ازبک
عبدالله خان ازبک
نظیری نیشابوری
بدرالدین کشمیری
غازی گرای خان
نقش دهلوی
عبداللطیف خان شیبانی
عبدالعزیز خان شیبانی
شوکتی دهلوی
نصیرالدین همایون پادشاه

مجموع سخنان این سه‌تن بسیار نکته‌ها درباب نقد ادبی درزبان فارسی می‌توان دریافت که برای نمونه آوردن یك‌بیت حزین با انتقادی که آرزو کرده وپاسخی که صهبائی نوشته وآنگاه داوری واظهارنظری که قاری عبدالله درمیان آن دوکرده ، شاید بجا ومناسب باشد :

حزین گفته است :

در برگریز دی سخنم تازه و تر است
چون خامه خرمم ز نم جویبار خویش

وآرزو درنقد او گفته :

«دی را با سخن هیچ نسبتی نیست ونیز درموسم دی نم جویها خشك نمی‌شود وبرگریز درختان درآن ایام بسبب خشکی هوا نیست چراکه درین موسم برف می‌بارد ورطوبت در زمین بسیار می‌باشد» .

صهبا درپاسخ آرزو ، اعتراض وی را چنین جواب می‌دهد که : «روانی جوب منسوب ببهار است نه بخزان چه باریدن درآن ایام نیز باشد . قطع‌نظر ازاین کثرت آب درین موسم برای درختان چه‌کار می‌کند ، چه موسم نشوونما نیست . پس مطلب شعرآنست که دربرگریز ماه دی ، باآنکه پژمردگی برگ وگل است ، سخنم تازه‌است ومانند خامه ، از نم جویبار خویش ، خرمم . چه‌آب جوی برای من کافی است ، بخلاف نهالهاکه در وقت دی ، آب جویبار درحق اینها هیچ فایده ندهد . شاید خان‌آرزو از لفظ «خویش» گمان‌کرده‌که مفاد شعر چنین خواهد بودکه اگرچه در دی جوی‌ها خشك می‌شوند ودراثر خشکی زمین برگ وگل پژمرده می‌گردد ، لیکن جویبار من سیراب وباعث تازگی‌گلهای من است ، لهذا گفته‌اندکه درآن‌وقت هم جوی خشك نمی‌شود . »

قاری عبدالله ، بعنوان داوری میان این دوخصم ادبی ، چنین اظهارنظرکرده است :

«منقد حق داردکه گوید دی را با سخن هیچ نسبت نیست ودرموسم دی جوی خشك نمی‌شود چه از عبارت این بیت چنین مفاد برمی‌آید . پس اطاله‌ای‌که جناب صهبائی در اینجا به‌خرج داده‌اند نمی‌توانند که رفع این‌وهم کند ، بواسطه همین اطاله درسخن دی راکه اولین‌ماه زمستان است خزان‌گفته است باآنکه خامه از نم جویبار خویش خرمی حسی وظاهری ندارد ، گرچه آلت اظهارخرمی طبع نویسنده‌اش می‌توان‌گفت . خلاصه مضمون بیت شیخ (حزین) چنین تعبیری می‌خواهد :

در برگریز دی ، سخنم تازه و تر است
من خرمم ز طبع همیشه بهار خویش[۲]

وچنین‌است نوع نقدها وداوریهای این سه‌تن دربارهٔ شعر حزین‌که از نظر تاریخ نقد ادبی درزبان پارسی تاآنجاکه اطلاع‌داریم دقیقترین‌ومفصلترین نقداست وپیش‌ازاین‌ها انتقادهای تذکره‌نویسان وشاعران ازحدود چندکلمه تجاوز نمی‌کرده است[۳] .

قاری عبدالله‌گذشته ازکلیات او که شامل این آثار که یادکردیم می‌باشد ، تألیفاتی در زمینه‌های‌کتب درسی در افغانستان داردکه بررسی ونقد آنها خود تفصیل دیگری می‌طلبد واز مجال این‌گفتار بیرون است . اثر مهمی‌که بیرون از قلمرو شعر از وی بجای مانده ترجمه‌ای است که از فصوص‌الحکم محی‌الدین ابن‌عربی ، فیلسوف وعارف بزرگ اسلامی ، بفارسی‌کرده وهنوز بچاپ نرسیده است وچون این‌متن عارفانه ازدشوارترین متن‌های فلسفی وعرفانی دراسلام بشمار میرود ، شاید به‌علت اصطلاحات وپیچیدگیهای خاص‌که در زبان محی‌الدین هست بتوان آنرا مشکل‌ترین‌کتاب دراین زمینه‌ها دانست . ازآنجاکه این‌کتاب هنوزچاپ ومنتشرنشده ازچند

---

۲ - کلیات فارسی، چاپ‌کابل ۱۳۳٤ ، ص ٤٨٣ وقول فیصل یعنی‌نقدصهبائی برخان آرزو درکاونپور چاپ شده است .

۳ - برای سابقه نقد ادبی درایران ، رجوع شود به‌نقد ادبی ازدکتر عبدالحسین زرین‌کوب ، تهران نشر اندیشه .

وچون آن آگاهی درستی نداریم وداوری دربارهٔ آنرا باید بفرصتهای بعد واگذاریم. بطورکلی می‌توان گفت که اگر قاری درترجمهٔ این‌متن مهم عرفانی توفیق یافته باشد یکی‌از دشوارترین کارها را در زمینه ترجمه آثار عرفان بزبان پارسی انجام داده است زیراکمترکسی توانسته است چنین جرأت وگستاخی‌یی از خود نشان دهد ونیکلسون آن خاورشناس‌معروف انگلیسی‌که در کار شناخت تصوف اسلامی یکی از برجسته‌ترین محققان این قرن است ، هنگامی‌که قصد چنین‌کاری داشته متوجه شده است‌که ترجمه فصوص‌الحکم از جمله‌کارهای محال است و خود این‌کار را رهاکرده است[4] آثار دیگری نیز درزمینه‌های مختلف تاریخ وجغرافیا وادب از وی باقی است که درمقدمه کلیات او یاد شده‌است[5] .

قاری عبدالله فرزند حافظ قطب‌الدین درسال ۱۲۸۸ هجری درکابل متولد شد ودر ۹ اردیبهشت ۱۳۲۲ شمسی بسن هفتادوپنج سالگی زندگی را درهمان شهر بدرودگفت . جد او نیز از فاضلان ودانشمندان برجسته زمان خود بوده است . قاری عبدالله درکابل تحصیلات خودرا در زمینه‌های ادب عرب وفقه وحکمت وکلام آغازکرد ودربیست سالگی از فاضلان به‌نام وشناخته کابل بودکه امیران وحاکمان روزخواستار صحبت وفیض دیدار اوبودند . ومدتی بعنوان مربی شاهزادگان و ندیم امیران زندگی کرد وبعد در اولین سال تأسیس«مکتب حبیبه» که نخستین مدرسه بشیوه جدید درکابل بود اورا بعنوان معلم انتخاب‌کردند واومدت چهل‌سال درکارتعلیم وتربیت ، وقت خودرا صرف کرد ودر همین ضمن به‌کار تألیف در دارالتالیف وزارت معارف افغانستان پرداخت ویك‌رشته کتابها در زمینه‌های مختلف برای دانش‌آموزان فراهم آورد . در ۱۳۱۳ بمقام ملك‌الشعرائی رسید . قاری عبدالله مسافرتهائی به هند و حجاز نیز کرد وسفرنامه حجّی نیز نوشته که موجود است .

فضلا و اهل ادب افغانستان قاری عبدالله را یکی از بزرگترین شاعرانی می‌دانندکه در دوقرن اخیر درافغانستان ظهورکرده وحتی اورا در اسلوب متأخران برجسته‌ترین شاعر ونمونه والای این شیوه شاعری می‌دانند . آنچه مسلم است این‌است‌که وی درشیوه هندی یکی‌از غزلسرایان برجسته افغانستان است . از غزلهای اوکه بگذریم قصایدش مهمترین بخش‌کلیات او را تشکیل می‌دهدکه سبکی معتدل‌تر دارد وچندان هندی وپیچیده نیست اما گیرائی غزلهای اورا ندارد وبیشترمضامین‌آن مدح‌است ومرثیه واخلاق وزهدیات رایج درشعرقدیم فارسی ودر دیوان او هجوسرایی بهیچ‌وجه دیده نمی‌شود . غزلهای او مانند تمام شاعران سبك هندی وبخصوص آنهاکه به‌بیدل نظر داشته‌اند یکدست وهموار نیست . درکنار ابیات خوب وگاه برجسته ابیات سست وضعیف‌هم می‌توان‌یافت ازاین‌روی برای‌آنکه خواننده باشعر او آشنائی بیشتری حاصل‌کند برگزیده‌ای از سرفرصت وبا فراغت باید فراهم‌آید واین غزلها که اینك به‌نقل آنها می‌پردازیم نمونه‌هائی از غزلهای خوب اوست‌که از هرکدام ابیاتی حذف شده وشعرهای روشن ومعتدل‌ترآن آورده شده است .

ای از چمن حسن تو یك غنچه دهانها
چون سبزه به گلزار ثنـای تو زبانها

از چشمه الطاف تو جاری است همیشه
در جوی شرایین بدن، آب روانها

صنع تو چه قدرت اثری‌کرد که بستست
شیرازهٔ اوراق وجود از رگ جـانها

*

از رخت دیده روشن است مرا
آفتابـی به روزن است مرا
شب خیال تو در دل خونین
سیر مهتاب و گلشن است مرا
می‌کند دوستی به چون تو بلا
وای ازین دل که دشمن است مرا
دوستان حاصلم چه می‌پرسید ؟
نگهی برق خرمن است مرا

*

۴ــ رجوع شود به مقدمه دکتر ابوالعلا عفیفی برفصوص‌الحکم محی‌الدین چاپ قاهره . ص۲۰ .
۵ــ کلیات قاری ، ص۱۷ .

سرخوش نظاره از قدح ناز شد مرا
چشمی بروی نرگس او باز شد مرا
از ضعف مشت خاك من آخر به باد رفت
رنگ پریده‌ای ، پر و پرواز شد مرا
رسوای عالمی شده‌ام از تغافلش
لعل خموش پرده در راز شد مرا

*

شد مدتی که خاطرش از ما گرفته است
یارب چه حرف در دل او جاگرفته است
امروز ، در دیار جنون ، طفل اشك ماست
شوریده‌ای که دامن صحرا گرفته است
خورشید را ، چو صبح ، درآغوش می‌کشد
روشندلی که دامن شبها گرفته است
هرگـــز شکار دام علایق نمی‌شود
آزاده‌ای که گوشه دنیا گرفته است
امروز نام سرو سهی کس نمی‌برد
طرف قد بلند تو بالا گرفته است
صبروشکیب و تاب و توان عقل و هوش‌را
چشمت ز دست ما همه یك‌جا گرفته است

*

پیش رخت نمانده دگر آب و تاب صبح
ای چهرهٔ تو شسته‌تر از آفتاب صبح
خونم ز دیده ریخت شب غم ، شفق دمید
رویت به یادم آمد وگشتم خراب صبح
چیزی بغیر مهر ز اهل صفا مخواه
مضمون آفتاب بود در کتاب صبح
چون آسمان ستارهٔ اشکی سحر فشان
تا از ضمیر صاف شوی کامیاب صبح

*

یاد روزی که دلش مایل آزار نبود
غمزهٔ فتنه‌گرش بر سر پیکار نبود
شب که دور نگهش داشت به کف ساغر ناز
کس در آن بزم ندیدیم که سرشار نبود
پرتو جلوه ، به هر بام و دری افتاده‌ست
دیدهٔ بی‌بصران قابل دیدار نبود
عمر با سختی بسیار سرآمد قاری
وه که این مرحله را جادهٔ هموار نبود

*

ای پرازگل زرخت دامن مهتاب بهار
صرف زیبائی تو رنگ‌گل و آب بهار
اینکه برسبزه‌وگل‌می‌نگری شبنم‌نیست
محو رخسار تو شد دیدهٔ پر آب بهار
بلبل‌ازنشئهٔ‌او سرخوش‌ونرگس مخمور
تاکه درساغرگل ریخت می ناب بهار
دوسه‌روزی‌که چمن‌راست‌نمایش قاری
دامن‌گل مکش‌ازکف شب مهتاب بهار

*

نخل‌آهی ز دلش قد نکشیده‌ست هنوز
سایه‌سان از پی سروی ندویده‌ست هنوز
طایر نامه‌بری را نفرستاده بکس
رنگ رخسارهٔ خویش نپریده‌ست هنوز
گرکند منت بی‌جای بما ، جا دارد
از کسی منت بیجا نشنیده‌ست هنوز
می‌کند خنده بهچاك‌دلم‌آن‌گل، قاری
پیرهن را به‌نسیمی ندریده ست هنوز

*

با نقد داغ بر سر بازارت آمدم
ای شوخ خودفروش خریدارت آمدم
سرخوش نبود بلبل شیدا ز بوی گل
روزیکه من بجانب گلزارت آمدم
یکره کمند کاکل پرپیچ خود ببین
از من مپرس کز چه گرفتارت آمدم
دارد زبان شعله بیان تو سوز درد
قاری اسیر شیوهٔ گفتارت آمدم

*

ویــران دل خراب خویشم
در آتش از اضطراب خویشم
با چشم تو ذوق باده‌ام نیست
سرمست من از شراب خویشم
پروای سیاه روزیم نیست
در سایهٔ آفتــاب خویشم
کو خضر رهی که من درین دشت
من گمشدهٔ سراب خویشم
این دوری ما ز وهم هستی است
خود در ره او حجاب خویشم

*

تا روی عرق‌ریز ترا دید نگاهم
زد غوطه به سرچشمهٔ خورشید نگاهم
امشب که رخت پیش نظر جلوه‌گری داشت
تا صبحدم از روی تو گل‌چید نگاهم
خوش‌صحبت‌رنگین به‌چمن‌داشتم‌امروز
گاهی گل و که روی تو، می‌دید نگاهم
ازخود به‌تماشای سر کوی تو رفتست
بیهوده به هر کوچه نگردید نگاهم

*

زلف یار مرا تماشا کن
روزگار مرا تماشا کن
بی رخش تیره روزگار شدم
شام تار مرا تماشا کن
داغها از تو در جگر دارم
لاله زار مرا تماشا کن
داده در کف عنان گریه غمت
اختیار مرا تماشا کن

*

یك برگ‌گل نمانده به‌گلشن بهار کو
رفتست آبروی چمن ، آبشار کو ؟
امروز مردمان همه درخواب غفلت‌اند
غیر از ستاره دیدهٔ شب زنده‌دار کو

*

قاصد رسید و گفت به رنگی پیام او
کز خود شدم ز نشئه‌ی ذوق پیام او
حرفم هنوز بوسه به‌پیغام مانده است
با لعل نکته‌پرور شیرین کلام او
ازنرگس‌تو ، سرمه ، سیه‌مست ناز شد
یارب چه نشئه‌خیز فسون است جام او
دلگیر از کدورت زلف تو چون شدم
دارد صفای صبح بناگوش ، شام او

واز دوبیتی‌های اوست :

بهار آمد که آراید چمن را
نسیم ارزان کند مشك ختن را
بهار آمد که بیند چشم بیدار
شب مهتاب ، جوش یاسمن را

*

بهارآمدکه برف ازکه پریده‌ست
فراوان سبزه درصحرا دمیدست
بهار آمد که شبنم‌کاری صبح
بروی سبزه‌ها الماس چیده‌ست

*

بهار آمد که عالم زنده گردد
گل زرد ، اختر تابنده گردد
به تشریف قدوم فرودین گل
ز شادی یك دهان خنده گردد

*

بهار آمدکه گل ازگل برآید
کدورتهای دل ، از دل برآید
بهار آمدکه باز از بهرگلگشت
خرامان ماهم از منزل برآید

*

اگر گاهی ندیدی افسر کوه
ببین آن لکه ابر اندر سر کوه
گهی پوشد ز ما روی افق را
گهی آید فراهم در بر کوه

هنر از لحاظ روان‌شناسی

(۳)

جلال ستاری

سیر درهنر

درمقالهٔ پیشین گفتیم‌که برخی احساس هنری و ذوق زیبائی‌دوستی را تنها باگذشتهٔ آدمی مربوط می‌کنند وریشهٔ هرساختهٔ هنری‌را دراحساسات‌وعواطف دوران‌کودکی هنرمند می‌جویند.

بعقیدهٔ دوکنسی (de Quincey)، بودلر (Baudelaire) و ریلکه (Rilke)، ما همه در دوران کودکـی دستخوش احساسات و هیجاناتی شدید و عمیق بوده‌ایم و مشهودات ومحسوسات‌مان خاصه درنخستین سالهای عمر، همیشه باعواطف وامیال وعلائقی پرمایه درهم آمیخته بوده است. این عواطف وخواستهها وتمنیات دوران‌کودکی زادگاه شعر وشاعریست، وبهنگام سیر درهنر، مثلاً با خواندن قطعه شعری، دریچه‌ای ازعالم‌کودکی شاعر وهنرمند به رویمان‌گشوده میشود، یا دست غیبی مارا به جهان دوردست عواطف‌واحساسات‌گذشته‌مان میبرد. بدینگونه تأثری‌که ازخواندن شعری لطیف می‌یابیم همانند هیجان والتهابی است‌که ازیادآوری خاطرات‌کودکی احساس می‌کنیم، پس هرساختهٔ هنری ازمنبع فیاض‌کودکی سرچشمه میگیرد وبیخ‌وبن ذوق زیبایی‌دوستی، قریحهٔ شاعری یا هرگونه آفرینش هنری، درعالم‌کودکیست. ویکتورباش (V. Basch) این نظررا برهمه مظاهر وپدیده‌های هنر تعمیم داده است. بهاعتقاد وی، کودك هیجان‌پذیرتر ازبزرگسالست ودوران‌کودکی بیش از مرحلهٔ بزرگسالی و سالمندی غرقه دراندوه وشادیست، چون‌دوران‌کودکی مرحله‌ای‌اززندگانیست که ماهیت وخصیصه‌اش بیشترعاطفی است؛ اما چون این موج عواطف واحساسات با مقتضیات زندگانی واقعی انسان سازگار نیست، باگذشت زمان اندك اندك به عقب رانده میشود وجزء ضمیر مغفوله آدمی می‌گردد، یا زندگانی عقلانی انسان برآن پرده می‌افکند. بهنگام سیر درهنرکه به مثابهٔ توقف و درنگی درجریان شتابزدهٔ زندگانی مادیست، این عواطف ازبند عقل می‌رهند و شوری برمی‌انگیزند، پس ذوق زیبائی دوستی، حساسیت دربرابر زیبائی وقریحه آفرینش هنری را باخاطرات دوران‌کودکی ملازمت‌وپیوندی‌هست، بدین‌معنی‌که یادگارهای عاطفی دوران‌کودکی و خاصه عواطف ناخودآگاه دوران کودکی، هنگام سیر درهنربیدارمیشوند وجان میگیرند وچون سیلی خروشان به سراچهٔ ذهن خودآگاه می‌ریزند. یك ساختهٔ هنری ازینرو لذتی شادیبار به ما ارزانی می‌دارد ومقبول طبع زیباپسندمان قرار میگیردکه مارا به یاد چیزی‌که درکودکی دیده، شنیده ودریافته‌ایم وبا ذوق وهیجانی شگرف همراه بوده است، می‌اندازد. از رهگذر این تداعی و ملازمت، خاطره‌های ناخودآگاه‌کودکی به روشنی میگراید وبدینگونه آنچه‌اکنون‌می‌بینیم یامی‌شنویم وخوش‌آیندماست شوروهیجانی گذشته را درما زنده میکند.

دردوران‌کودکی، هیجانات وعواطف، غلظت ورنگ تندی دارند. کودکی درهالهٔ مه‌آلود آرزوهای دور ودراز فرورفته است. این خواستهها وعواطف بسان نغمه‌ای مرموز دردرونمان طنین‌می‌افکند وواگویش تا پایان عمر دروجودمان پخش میشود. هیجانات وتأثرات ما دربرابر یك ساختهٔ هنری یادآور وبرانگیزندهٔ عواطف واحساسات دوران‌کودکی یـا هیجاناتی همانند آنست.

تخطر عواطف و احساسات دوران‌کودکی دارای همان خصوصیات دوگانهٔ احساس هنری وزیبادوستی است: نخست اینکه یادآوری‌گذشته همیشه با خیال‌پردازی بهم‌آمیخته است. این یادآوری هیچگاه‌کامل وبی‌نقص نیست، چون همواره بخشی اززندگی امروزی ما باآن یکی‌شده، پیوند خورده است؛ دو دیگر اینکه خواطر دوران گذشته هم لذت‌بخش وخوش‌آیند است وهم ناگوار وبدآیند. خاطرهٔ بهجت‌انگیز دوران سعادتمندکودکی بسان بهشتی ازدست‌شده، همیشه با حسرت فقدانش همراه است. خاطرات دردناك و اندوهبار دوران‌کودکی‌نیزمتعلق به‌گذشته‌است واصولاً گذشتهٔ دوردست

میشه با لطف ومهری شورانگیز فرایاد می‌آید وچنین‌می‌نماید
که همیشه شیرین بوده‌است. احساس درد وترس پاك زایل
بشود یا تخفیف می‌یابد وخاطره‌ای ملایم ازآن‌بیادگارمیماند.
گذشتهٔ تلخ ودردناك نیزهمیشه با لطف ومهری خاص زنده
می‌شود.

حاصل سخن اینکه احساسات هنری یا ذوق زیبادوستی
مانند خاطرهٔ عواطف دوران‌کودکی یا احساسات وعواطف
خودآگاه‌دوران‌کودکیست وازدیدن ساخته‌ای هنری، تارهای
خاطرات‌کودکی درما به لرزه درمی‌آید. البته مقصود این‌نیست
که آندو مطلقاً یکی‌هستند، اما شکی‌نیست‌که بایکدیگرمشابهت
تناسبی دارند: حس زیبائی وذوق هنری وزیباپسندی عین
خاطرهٔ عاطفی دوران‌کودکی نیست، چون بسیاری‌ازخاطرات
این دوران، خودآگاه وناخودآگاه، جنبهٔ هنری ندارند
وعلاوه‌برآن ممکن‌نیست یك ساختهٔ هنری برای همهٔ بینندگان،
یادآور خاطرات دوران‌کودکیشان باشد. ازینرو شاید بتوان
گفت‌که حس هنری و زیبادوستی از عواطف دوران‌کودکی
ناخودآگاه، تقلید واقتباس میکند یا برگردان ناقصی است
ازعواطف واحساسات دوران‌کودکی.

بعبارت دیگر لذت حاصل ازمشاهدهٔ یك ساختهٔ هنری
همانند هیجان وشوری است‌که ازیادآوری یك خاطرهٔ کودکی
– خاطره‌ای‌که غالباً درضمیر پنهانمان جای دارد – احساس
می‌کنیم؛ واگرچنین باشد آفرینش هنررا نیزمی‌توان تقلید یا
اقتباس وتعبیری ازمضامین ناخودآگاه دوران‌کودکی هنرمند
دانست. دربن‌باره درمقاله‌ای دیگرسخن خواهیم‌گفت.

تبر مفرغی - اواخر هزاره دوم ق . م .

ساغر مفرغی منقوش اواخر هزاره دوم ق . م .

تمدن و فرهنگ قوم کاسی

خانم برزین

طبق مدارك زمین‌شناسی خطه ایران در دوره معروف به باران[1] درزیرآب قرار داشت . دریاچه‌های خزر- رضائیه - حوض سلطان - نیریز وهامون ونمکزارهاو کویرهای مرکزی وجنوب شرقی ایران یادگار این عهد میباشد. پس‌ازپایان عهد باران درنتیجه‌کمی بارندگی وتبخیرآبها قلل ونقاط مرتفع اززیرآب بدرآمده وبا پیدایش خشکیهاکه برای زندگی بشر مساعد بود ودریاها ودریاچه‌های داخلی محیطی مناسب بوجود آمد . عوامل طبیعی جریان رودخانه‌هائی راکه ازکوهستانها

1 - Period Pluviaire.

بت مفرغی – هزاره دوم ق . م . لرستان

سرچشمه میگرفتند ملایم ساخت وبراثر این‌نظم طبیعی رسوبات رودخانه‌ها درمصب آنها گردآمد ویك طبقه زمین قابل‌کشت وزرع را بوجودآورد. این اراضی حاصلخیز وزمینهای مرتفع خشك شده مجموعاً حدفاصلی‌که مستعد برای امکان زندگی بود پدید آورد دراین دوره‌که بعهد خشك[2] موسوم است انسان ماقبل تاریخ فلات ایران درشکاف‌کوهها وغارهای تاریك طبیعی‌که بسترخشك شده رودهای قدیمی بود بزندگی ادامه میداد ومساعی وی صرف جستجوی مواد غذائی میگردید وبطرز استعمال تبر– گرز وچکش سنگی آشنائی‌کامل داشته وبوسیله صیقل از ناهنجاری این‌آلات بدوی میکاست . تاریخ این عهد همزمان با دوره حجرجدید[3] بود . البته ابزارکار ازجنس سنگ چخماق مربوط بدوران حجر قدیم[4] درمرکز ومغرب وشمال شرقی‌ایران وحوالی شیرازیافت شده درحواشی نقاط فوق‌الذکر دریاچه آب شیرینی وجود داشته . امروزه غالب باستانشناسان این نظریه را ابراز میدارندکه اقوام عصر حجرقدیم (دوره‌های آشل – موسترین و اوریاسین[5]) که در دره‌های جنوبی میزیسته‌اند ازیك مسیرعمومی‌که ازشمال‌غربی به‌کردستان منتهی میگشته است ازتنگهای سلیمانیه ورواندوز وسایر نقاط شمالی[6] باین منطقه وارد شده‌اند کاملاً آشکار است‌که دوره‌های فوق‌الذکر باآخرین پیشرفت عصریخبندان مقارن بوده است . شرایط زمانی ومکانی‌که معلول خشك شدن دریاها وبوجودآمدن لایه‌های زراعتی درمصب رودخانه‌ها بود به اجتماعات ماقبل تاریخ ایران امکان دادکه دگرگونی عظیمی درزندگی خود بوجود آورد زیرا درنتیجه شرایط طبیعی دره‌های حاصلخیز ودشتها ازمراتع ودرختان سبزوخرم پوشیده شده وبالطبع جانوران ازکوهستانها متوجه این نواحی شدند وانسانها نیزکه قوت خودرا ازشکار جانوران تأمین میکردند بدنبال آنها ازکوه بدشت روی آوردند وبتدریج سبك زندگی مردم با تغییر ابزار وآلات تولیدی بسوی ترقی وتکامل‌گرائید وازهمین زمان‌که میتوانیم تاریخ آن را هزاره پنجم قبل‌ازمیلاد تعیین‌کنیم ، مهاجرت‌ها – حمله‌ها – مبادلات سیاسی واقتصادی – جنگها وهمزیستی‌ها وازهمه مهمتر ارتباط تمدنها وفرهنگهای مختلف آغازگردید .

ایران باآب‌وهوای‌گوناگون ودره‌های عمیق وحاصلخیز شبیه مثلثی است‌که میان خلیج فارس ودریای خزر قرار دارد وکوههای بلندی آن را احاطه‌کرده است. کوهستانهای مذکور چون دیواری‌گرداگرد فرورفتگی مرکزی راکه درحال‌حاضر بیابان خشك وبی‌آب وگیاهی میباشد ودراصل دریای بزرگی بوده ویادگاری ازدوران باران[7] است فراگرفته ، دراین عصر

---

2 - Epoque aride. 3 - Neolithique.
4 - Paleolithic.

۵ – تمدن آشل – تمدن وفرهنگ آغاز (عصر حجر قدیم) که بدوران یخ‌بندان مربوط میشود .

تمدن موسترین Maurtier – فرهنگ وتمدن بسیارکهن مربوط باواسط عصر حجر قدیم وزمان حداکثر یخبندان دراروپا این نام ازآغاز موسیته درفرانسه اخذ شده‌است ومربوط بتمدن مرحله اول جماعات‌بدوی میباشد. انسانهای این دوره درغار مسکن داشتند وبطور دسته‌جمعی بشکار حیوانات بزرگ (ماموت) میپرداختند ، سلاحشان عبارت بود ازسنگ چخماق تیز وبیلچه‌ مانندی برای تراش این تمدن وفرهنگ دراروپای میانه بسط داشت .

تمدن اوریاسین – فرهنگ وتمدن دوره متأخر عصر حجر قدیم‌که براثر حفریاتی درغار اورینیاك فرانسه‌کشف شد . این تمدن دراروپای غربی وبخش وسطای قسمت اروپائی روسیه بسط داشت ازمختصات این دوره وجود مساکن‌کلی واجتماعات بدوی آلات سنگی این دوره بشکل صفحات دراز کاردی شکل بود .

6 - D.A. Garrod the Paleolithic of Southernkur distan.

هانری فیلد ۳۵ – ۱۹۳٤ .

7 - Periode - Pluviaire.

ارتفاعات ودره‌های عظیم درزیر آب قرارداشت وجود فسیلهائی ازجانوران دریائی وصدفها درارتفاعات وضع طبیعی فلات ایران را دردهها هزارسال قبل بخوبی معرفی مینماید.

کوهستانهای محاطی این محورخشك ولم‌یزرع ازقفقاز منشعب میگردد، رشته‌کوههای شمالی‌که البرز نام دارد در امتداد کرانه منحنی شکل دریای خزرکشیده میشود وناحیه سبزوخرم ساحلی را ازمناطق خشك مرکزی مجزا میکند بدیهی‌است جلگه سبزوخرم خارجی‌فلات ازنظر تمدنهای‌باستانی اهمیت چندانی ندارد.

جبال البرزسراسر ضلع شمالی فلات‌ایران را درمی‌نوردد و سپس بجبال هندوکش در افغانستان می‌پیوندند و بالاخره بکوههای هیمالایا منتهی‌میگردد. وازسمت مغرب نیزبکوههای زاگرس متصل میشود. ازملتقای این دورشته ومجموع گره‌خوردگیهای ارتفاعات شمالی وغربی آذربایجان ایران شکل میگیرد. این خطه شاهد مهاجرت واقامت اقوام مختلفی چون مانها – مادها – پارسها وترك وتاتارها بوده مادها ازاین ناحیه برخاسته‌اند وپارسها نیز قبل ازمهاجرت بجنوب ایران سالیان متمادی دراین منطقه متوطن بودند.

جبال‌البرزدرخراسان‌چندان‌ارتفاعی‌ندارد. وگذرگاههای سهل‌العبورش دومین مدخلی است‌که مهاجران و مهاجمان ازآن بداخل نجد ایران نفوذکرده‌اند. مردم عهد موسترین[8]

8 - Mousterien.

تبر مفرغی – هزاره دوم ق.م. لرستان

مجسمه انسان مفرغی باکتیبهٔ میخی ۱۰۰۰ تا ۷۰۰ ق.م.

توانستند ازهمین طرق بطرف ترکستان و آسیای مرکزی مهاجرت کنند وبسهولت وآزادی طول این خط مرزی را طی نمایند. دراواخر هزاره دوم قبل‌ازمیلاد اقوام‌آریائی مهاجرت دسته‌جمعی خودرا ازدوسوی دریای خزر آغازکردند. این گذرگاه آندسته بودکه درشرق ایران مستقرگردید وبعدها سلسله بزرگ واصیل اشکانی را بنیان نهاد. تهاجمات متواتری که ازدشتهای آسیای میانه بایران صورت‌گرفت ازهمین راه انجام پذیرفت. باوجوداین نظربابنکه حواشی‌ومحدوده جنوب شرقی فلات ایران تقریباً غیرقابل عبور بود اقوامی‌که دراین نقاط بسکونت داشتند دراعصار ماقبل تاریخ توانستند رابطی بین تمدنهای ایران وهند باشند وهمین ارتباط مسالمت‌آمیز زمینه مساعدی فراهم ساخت تا درقرون بعد داریوش بتواند دره هند وپنجاب را جزو قلمرو شاهنشاهی ایران سازد.
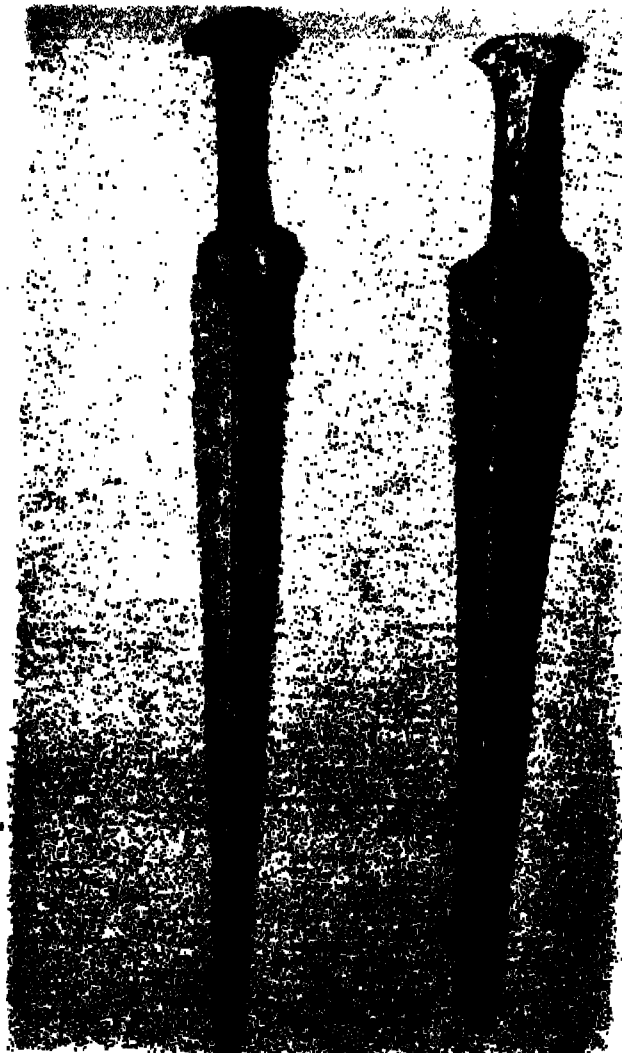
رشته‌کوه زاگرس‌که ازشمالغربی بجنوب شرقی ممتد میشود متجاوز ازهزارکیلومترطول ودویست‌کیلومتر عرض دارد وارتفاع‌آن بین ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متراست وشامل‌چین‌های متوازی متعدد ودره‌هائی است‌که ۵۰ تا صدکیلومترطول و ۱۰ تا ۲۰ کیلومترعرض دارند این دره‌های سبزوخرم دراعصار باستانی مرکز نشوونمای تمدنهای مختلف این قسمت از نجد ایران ازقبیل لولوبیان وکویتان وکاسیان بوده‌است.

درقسمت مرکزی جبال زاگرس‌برآمدگی‌تیزی دوقسمت شمالی وجنوبی را ازهم مجزا میسازد شیب برآمدگی مزبور بطرف مغرب است وداخل جلگه بین‌النهرین میگردد وپیچی دررودخانه دجله‌که دراین نقطه بفرات نزدیك میشود ایجاد میکند ودرست مانند شمشیری است‌که‌گوئی دشت را ازبالا تهدید میکند وازهمین نقطه بود (لرستان‌کنونی) که کاسیان درهزاره دوم قبل‌ازمیلاد به بابل حمله‌کردند.

از ازمنه قدیم راههای ارتباطی اقوام مختلف ایران وبین‌النهرین ازاین ناحیه میگذشت. ساکنان دره‌های زاگرس توانستند دیرزمانی آزادی وصیانت خودرا حفظ وحراست‌کنند ودرنتیجه‌برقراری روابط اقتصادی‌واجتماعی باهمسایگان‌شرقی وغربی وضع‌تثبیت‌شده‌ای برای‌ساکنان دشت‌بین‌النهرین‌بوجود آوردند. کوهپایه‌نشینان زاگرس‌گاهی راهنمای جنگجویانی بودندکه میخواستند بمنظورهای‌سیاسی‌واقتصادی‌برکوهستانیان فلات ایران غلبه‌کنند وباکمك این راهنمایان میتوانستند از راههای دشوارومعابرسخت زاگرس بگذرند. آسانترین‌وسهل‌العبورترین راهی‌که دراین قسمت قرار داشت راه بغداد – کرمانشاه – همدان امروزی بود. این راه سالیان متمادی مورد استفاده آشوریان‌قرارگرفت وسرنوشت چنین مقدرداشت که ساکنان‌کوهپایه‌های‌ایران ازهمین راه تهاجم خودرا بجلگه بین‌النهرین آغازکنند ازکوهستانها بدشت سرازیر شوند وپرستندگان آشور را قلع وقمع سازند.

راه باستانی مزبور ازنزدیك بغداد فعلی و دجله میگذشت وسپس درمسیررودخانه دیالمه تاکرمانشاه‌کنونی پیش میآمد وبه‌آرتی میتا درنزدیك قزل رباط‌کنونی میرسید وبمحل شالا–کرسی حلوان ممتد میشد وپس‌ازعبور ازکنگاور یا کنگبار به اکباتان منتهی میگشت، واضح است درآن روزگارکه دریانوردی اشکالات زیادی برای مردمان ماقبل تاریخ داشته این راهها وسیله ارتباط مردمان بسیار ازنژاد وملل مختلف بود ونقش پلی را بازی میکردکه تمدنهای بین‌النهرین را بمشرق آسیا متصل میساخت.

ازنتایج عمده این ارتباط اخذ تمدن وهنر بابلی بوسیله کاسیتها بود، کاسی‌ها مردمانی بودندکه قبل ازمهاجرت آریائیها درقسمت‌های غربی ایران میزیستند واثرات عمیقی

خنجر مفرغی – اواخر هزاره دوم اوایل هزاره اول ق. م. لرستان

در تاریخ بابل وایلام ازخود بجای گذاشتند .

با همه این تفاصیل میتوان نتیجه گرفت نجد ایران که ازبیابانهای لم‌یزرع وکوهستانهای صعب‌العبور تشکیل شده ظاهراً نبایستی مورد علاقه ودرنتیجه تهاجم اقوام خارجی قرار گیرد لیکن یورشها ومهاجرتهای اقوام گوناگون خلاف این امررا بثبوت میرساند زیرا این سرزمین واسطه‌ای بوده بین تمدن وفرهنگ خاوردور وخاورنزدیك .

شواهد ومدارکی مربوط به مهاجرت دسته‌جمعی اقوام وسفرهای جنگی مهاجمینی که ایران را دردوره‌های تاریخی مورد حمله وهجوم قرار داده‌اند دردست است وما ازاین نقل وانتقالات وحمله‌ها اطلاع کامل داریم اما با وجودی که این پدیده یقیناً دراعصار ماقبل تاریخ ایران نیز بوقوع پیوسته بواسطه نبودن اسنادو آثار ابری از ابهام وتاریکی این رویدادها را پوشانیده است درحال حاضر محققین ومتتبعین میتوانند ازروی قرائن واماراتی که از کاوشهای علمی باستانشناسی استنباط میگردد تا اندازه‌ای وضع اجتماعات ایران را دردورانهای پیش ازتاریخ مشخص سازند وما نیز ناچاریم منابع مکشوفه را باکنجکاوی وموشکافی بررسی کنیم تا ازاین راه بتوانیم بتجزیه وتحلیل نتایج بزرگ تاریخی بپردازیم برای این منظور ازگذشته‌های بسیار دور آغاز میکنیم .

قدیمترین مرجعی که درآن ازقوم کاسی یاد شده متون ایلامی متعلق بعهد پوزوراینشوشیناك[9] (۲۴۰۰ قبل از میلاد) میباشد ازاین نوشته‌ها چنین استنباط میگردد که درهزاره سوم قبل از میلاد کاسیان چندان اهمیتی نداشته‌اند .

متون ومنابع بابلی مربوط به هزاره سوم قبل‌ازمیلاد نیز جسته وگریخته از مللی گفتگو میکنند که درمشرق بین‌النهرین درکوهستانهای زاگرس زندگی میکردند واقوام سامی‌نژادجلگه بین‌النهرین دائماً باآنان درجنگ وجدال بوده‌اند. این اقوام ازجنوب بشمال عبارت بودند ازکاسیان ، لولوبیان وکویتان . ظاهراً علت وانگیزه اصلی لشکرکشیهای شاهان سومر و اکد وبابل به همسایگان کوهستانی خودگرفتن اسرا و وادارکردنشان به بردگی بود . مدارکی دردست است که نشان میدهد درهزاره دوم نیز بردگان انواع ساکن کوهپایه‌های زاگرس بین‌النهرین ازنظرتاب‌وتوان وانجام کارهای طاقت‌فرسا شهرت‌بسیارداشته‌اند ازجمله مدارك بدست‌آمده صورت لوازم خواربار اردوگاه زنان اسیر است که در زمان یکی‌ازسلسله‌های سوم‌اور به‌بردگی درآمده‌اند[10]. این فهرست محتملاً درسال ۲۰۵۱ قبل‌ازمیلاد تحریرشده ازطرف دیگرحکومت‌های بین‌النهرین میکوشیدند ازبوجودآمدن دولتهای مقتدر درهمسایگی خود جلوگیری کنند تابتوانند نظرات وهدفهای سیاسی خودرا براقوام وملل جهان تحمیل کنند وثروتهای ملل همسایه را به بین‌النهرین منتقل سازند .

سنجاق مفرغی بانقش خدای حیوانات گیلگامش – اواخر هزاره دوم اوایل هزارهٔ اول ق . م .

لیکن ازآغاز هزاره دوم قبل‌ازمیلاد اقوام دره‌های زاگرس بعلت مبادلات سیاسی واقتصادی وفرهنگی با تمدنهای مجاور مشرق ومغرب بسرعت سیرتکامل وترقی را پیمود‌ه وبمرحله جدید تمدن وفرهنگ وارد شدند ارتباط این اقوام با جلگه بین‌النهرین تنها ازراه جنگ وستیز نبود بلکه عامل مهم وتعیین‌کننده موقعیت ممتاز طبیعی وجغرافیائی دره‌های حاصلخیززاگرس بشمارمیرفت. کلیه امتعه‌تجارتی‌وکاروانهای حامل بار وکالا اجباراً ازاین‌منطقه عبورمیکرد گواینکه اینان دشمن موروثی دولتهای بین‌النهرین محسوب میشدند باوجود این ناچار بودندکه باآنان دادوستدکنند ودرهمین‌گیرودار بودکه تحت تأثیر همسایگان متمدن‌تر ازخود قرارگرفتند.

9 - Mousterien. 10 - Pusur - inshushinak.

۱۰ – آکادمیسین و . واسترووه درکتابی تحت عنوان زنان اسیر در سومر وضع اسیران را بیهترین وجهی تشریح کرده است .

لیوان سفالی منقوش . لرستان ۱۰۰۰ تا ۷۰۰ ق . م .

دراین دوره حکومت‌های مختلف دشت بین‌النهرین با نظام عظیم برده‌داری ترقی بسیار کرده بود ودرحیات سیاسی واقتصادی آنان تغییرات شگرفی بوجودآمد . پادشاهان این سلاله‌ها وبزرگان وبرده‌داران بین‌النهرین بساختن عمارات وابنیه وزندگی مجلل دل بستند ورویهمرفته درآن روزگار دارای اقتصادی شکوفان شدند وروزبروز نیازآنان ببازارهای جدیدی افزون‌ترمیگردید تا بتوانند متاع خودرا مبادله کنند ودرعوض امتعه لازم را بدست آورند کالاهائی که مورد احتیاج ساکنان بین‌النهرین قرار میگرفت از سرب - لاجورد - مس - قلع، وطلا واحجار مختلف برای ساختن قصور ومعابد مجلل بود اما کوهستانیان ساکن ایران باآشنائی بتمدن بین‌النهرین وتغییر وسائل وابزار تولید بسرعت درمسیر جدید تمدن گام نهادند بهمین جهت هیچگاه تسلیم سکنه دشت نشدند. مهمترین مردم ساکن منطقه زاگرس کاسیان بودند که محل استقرارآنان لرستان کنونی بود . آشوریان این قوم را بنام کاسی Kassi میشناختند.

معلوم نیست کاسیان ازچه وقت دراین نواحی ساکن شدند آنچه مسلم است قوم مزبور ازآغاز هزاره سوم قبل‌ازمیلاد دراینجا مستقربوده‌اند ودرحدود ۱۷۰۰ قبل ازمیلاد بدره رودخانه دیاله نفوذکرده وازهمین زمان درعرصه تاریخ مشرق قدیم وارد شدند زیرا مدارك تاریخی نشان میدهدکه ازاین دوره به همسایگان خود مخصوصاً بابل دستبردهائی میزدند. اهلی کردن اسب را بکاسیان نسبت میدهند گواینکه اززمانهای بسیار قدیم اقوام آسیای میانه ازوجود اسب مطلع بودند.

با اکتشافاتی که طی سالهای متمادی درمنطقه غربی ایران ازقبیل اطراف کرمانشاه ، سنندج ، شاه‌آباد زردلان پشتکوه ، لرستان ، نورآباد لرستان ، سرخ‌دم لرستان ، هیلیان ، جوزرد شاه‌آباد ، تپه تیموران ، ولفان الیشتر لرستان ، سقزکردستان ، کفترلان لرستان ، تپه سبز لرستان ، تیموران لرستان ، هرسین کردستان بوسیله هیئت‌های داخلی وخارجی واشخاص متفرقه انجام‌گرفته اشیاء وآلات وادوات متعددی ازقوم کاسی بدست آمده‌که معرف فرهنگ وهنر قوم مذکور میباشد وهنر آنان بعدها درسایر تمدنهای پراکنده فلات ایران نفوذکرد ومیتوان گفت شیوه هنرمندان دوره تاریخی ایران دربرخی ازموارد ازهنرکاسی الهام‌گرفته شده ، ذوق هنرکاسی‌ها مخصوصاً درآثار مفرغی لرستان متجلی است، این هنر مختص قبایل کوهستانی کاسی میباشد و باواسط هزاره دوم و اوائل هزاره اول قبل‌ازمیلاد تعلق دارد وبیشترآثار هنری ساخته شده از مفرغ تزئینات اسب ازقبیل لگام و زین و برگ است . ظاهراً درنظر این قوم اسب جنبه تقدس داشته است وعلاوه برآن سلاح‌های مختلفی چون‌گرز - تبر - قمه نیز بدست‌آمده ، برخی ازاشیاء مکشوفه مفرغی جنبه مذهبی دارد چون‌آتشدان مفرغی وبت‌هاکه بانقش حیوانات افسانه‌ای داستان‌گیل‌گامش را بخاطر میآورد وبرخی ازاین نقوش را میتوان با افسانه‌های اساطیری ایران‌که مخصوصاً در اوستا منعکس شده مربوط دانست. این آثار دارای ویژگیهائی‌که بجز درکار هنرمندان کاسی نظیرآن مشاهده نمیشود تزئینات پیچیده وتلفیق شده‌ای که دربتهای مفرغی چون ابوالهول نقوش انسان وحیوانات درنده - بزکوهی - شیر - گاو - اسب وحیوانات افسانه‌ای شیربالدار وگریفون‌های مختلف دیده میشود، نمونه‌های زیبا وجالبی ازکار هنرمندان چیره‌دست‌کاسی است ازمیان اشیاء متنوعی‌که تاکنون ازلرستان بدست‌آمده گمان میرود اشیائی که مربوط به عرابه میباشد به هزاره دوم قبل‌ازمیلاد تعلق دارد زیرا درهزاره اول عرابه‌کمتر درجنگها استعمال میشده . ظروف سفالین‌قوم‌کاسی‌نیزجالب‌توجه‌است وباتصاویرگوناگون هندسی تزئین شده ، یکی ازنقوش متداول این ظروف نقش صلیب مانندی‌است که علامت خورشید بوده وگاهی‌درمفرغهای لرستان نیز دیده میشود .

مناره مسجد جامع گوهرشاد مشهد . ۸۳۱ هجری

پیدایش مناره در اسلام

نوشته محمود فاضل

هنگامی ما بفن معماری اسلام پی خواهیم برد که در ساختمانها و آثار اسلامی بررسی وتحقیق کرده باشیم .

یکی ازعناصر اصلی این فن که دراسلام جلوه‌گر شده وزیبائی خاصی بخودگرفته ، ساختمان گلدسته‌ها میباشد .

گلدسته یا مؤذنه عبارتست ازمحلی که مؤذن درآنجا اذان میگوید ومردم را بنماز دعوت میکند[1].

مؤذنه دارای نامهای دیگری نیز هست ازقبیل : مناره . منار وصومعه ، عساس وگلدسته .

بطورکلی ، مؤذن ازهمان آغاز اسلام جایگاه مخصوصی داشته ، همچنانکه بلال درزمان پیغمبر اکرم (ص) بربلندترین بامهای منازل یا برروی اسطوانه‌ای میرفت و اذان میگفت[2].

سمهودی نیزبهمین موضوع اشاره کرده ومیگوید :

«قال‌بن زباد حدثنی محمدبن‌اسماعیل وغیره قال... کان فی‌دارعبدالله به عمر اسطوان فی‌قبلة‌المسجد = ای منسجدالرسول (ص) مؤذن علیها بلال : یوتی الیها بأقتاب والاسطوان مربعه یقال لها «المطمار» واسند یحیی من‌طریق عبدالعزیزبن عمران عن قدامةبن نافع ابن عمرقال . . کان بلال یؤذن علی مناره فی‌دار حفصه ابنة عمرالتی تلی‌المسجد وکان یوتی علی‌اقتاب فیها»[3].

دراوائل اسلام گاه بودکه مؤذن برروی بارهٔ شهرمیرفت واذان میگفت وبیشتر این رسم درشهر دمشق معمول بود .

اشعار فرزدق شاعرکه درعهد اموی میزیسته بهمین موضوع اشاره میکند :

رجال علی‌الاسلام اذا ما تجالدوا
علی‌الدین حتی شاع کل مکان
وحتی دعا فی سورکل مدینة
منادٍ ینادی فوقها باذان[4]

خلاصه فکراینکه مؤذن درمحل مرتفعی اذان بگوید مسلمین را براین داشت تا برای مؤذن جایگاه مخصوصی که بلندتر ازمسجد ومتصل یا نزدیک بآن باشد بسازند تا همیشه درآنجا اذان گفته شود . و چون دولت اسلام توسعه یافت ومسلمین باکشورهای متمدن‌آنروز تماس‌پیداکردند ، ضرورت ایجاب کرد تا درهرشهر مسجدی وجهت هرمسجدی مؤذنه‌ای بسازند ودرایران نحوه ساختمان مساجد عربی بصورت وشکل بناهای مذهبی ایرانیان درآمد . چه ازهمان ابتدای اسلام در

---

۱ - لسان‌العرب . ج ۱۶ . ماده - اذن ی ۱۴۹ . چاپ مصر ۱۳۰۳ هجری .

۲ - سیره ابن هشام . ج ۲ . ص ۱۳۰ . چاپ مصر ۱۳۷۵ هجری .

۳ - ر . ك وفاءالوفاء باخبار دارالمصطفی . تألیف سمهودی ج ۱ . ص ۳۷۵ .

۴ - تاریخ طبری . ج ۲ . حوادث سال ۹۶ . ص ۱۳۰۲ چاپ بریل .

ایران غربی مساجد ومؤذنه‌هائی ساخته شد بسبك ساختمان محلی وشبیه بچهارطاقها وبرجهای ساسانی وبطوریکه‌ازتواریخ برمیآید خلفای‌عباسی ازاین‌قبیل‌مساجد تعدادزیادی‌درشهرهای مهم غربی بناکرده‌اند[۵].

علت این امرواضح است زیرا هنگامیکه ایرانیان بآئین اسلام گرویدند وشروع بساختن مساجد کردند ، دیدند که طرز ساختمان معابد عربی خیلی ساده است واین امر با ذوق وسلیقه ایرانیان سازش نداشت وازاین‌رو مساجد اسلامی را بسبك بناهای دوره ساسانی برپا نمودند وازهمان روشی که درساختن ستونها وبنای طاق دربناهای مذهبی وقصورسلطنتی ساسانی معمول بود دربنای مساجد ومناره‌های اسلامی پیروی کردند[۶].

ناگفته نماند که مؤذنه درآغاز صورت ساده‌ای داشته وتدریجاً تکامل یافته یعنی دراول مؤذنه دیواری بلند یا برج مانند بودکه مؤذن برروی آن میرفت واذان میگفت . کم کم باطراف آن برج دیوار یا نرده‌ای کشیدند وبروی آن سایه‌بانی قراردادند وپس ازمدتی این فکر پیدا شدکه بهنگام مغرب چراغی درمؤذنه روشن سازند تا هم علامت فرارسیدن وقت نماز باشد وهم مردم بدانندکه مسجد درچه نقطه‌ای قرارگرفته وتدریجاً روشن نگهداشتن مؤذنه سنتی شد بطوریکه درسرتاسر بلاد اسلامی درمواقع اعیاد درمؤذنه چراغهای فراوانی روشن میکردند ودرمغرب‌زمین وبرخی ازمساجد هنگام غروب‌آفتاب پرچمی درمناره برمیافراشتند .

تاریخ بنای مناره

ظاهراً مناره کمی پس‌ازظهورمساجد بوجودآمد ومیتوان دوران ظهورآنرا ازعصر اموی دانست . وبطوریکه ازمتون تاریخی برمیآید ، ظاهراً اولین مؤذنه‌ایکه بشکل مناره‌های فعلی ساخته شد ، مؤذنه مسجد جامع بصره بودکه آنرا زیادبن ابیه درسال ٤٤ یا ٤٥ هجری درموقعیکه ازطرف معاویه والی آنجا بود بنا نمود[۷].

دومین مؤذنه‌ایکه درسرزمین‌هائیکه مسلمین آنرا فتح کردند ساخته شد مناره جامع عمرو درخطاط است که معاویه درسال ۵۳ هجری بوالی خود مصر – مسلمه‌بن مخلد – دستور داد تا برای مسجد مزبور چهارگلدسته بسازد .

مقریزی دراین مورد چنین مینویسد :

معاویه دستورداد تا صومعه‌هائی برای اذان گفتن بسازند ، والی او – مسلمه – درچهارگوشه مسجد جامع چهار صومعه ساخت وازجاده‌ایکه درخارج مسجدبود پلکانی‌قرارداد تامؤذن ازآنجا بالا رود واذان بگوید. این پلکان بهمین حال باقی‌بود تا زمان خالدبن سعیدکه راه را عوض‌کرد وازداخل مسجد پلها را قرارداد[۸].

سومین مؤذنه‌ایکه ساخته شد ، مناره‌ای بودکه بسال ۸۶ یا ۸۸ هجری ولیدبن عبدالملك آنرا جهت مسجد جامع دمشق وقتیکه میخواست مسجد مزبوررا توسعه دهد بنا نمود[۹].

چهارمین مؤذنه‌ایکه ساخته شد ، مناره مسجد پیغمبر اکرم(ص) درمدینه است که آنرا عمربن عبدالعزیز درسال ۸۸ هجری هنگامیکه ازطرف ولیدبن عبدالملك عامل مدینه ومکه بود بناکرد[۱۰].

مؤذنه پنجم درجامع قصبه دررمله که ازآبادیهای‌فلسطین است ساخته شده ، این مناره‌ها را هشام‌بن عبدالملك بنا نمود که خراب شد ومجدداً درسال ۱۰۰ هجری بناگردید[۱۱].

مؤذنه ششم ، مؤذنه جامع قیروان درتونس است که آنرا هشام‌بن عبدالملك درسال ۱۰۵ هجری بوسیله عاملش – بشربن صفوان – بنا نمود[۱۲].

مؤذنه هفتم ، مؤذنه مسجدالحرام درمکه است که بسال ۱۳۰ هجری آنرا منصور دوانیقی بناکرد[۱۳].

هشتمین مؤذنه مناره‌های باب اسلام وباب علی ومناره ضروره درمسجدالحرام درمکه میباشدکه بامر مهدی عباسی درسال ۱٦۷ هجری ساخته شد[۱٤].

مؤذنه نهم مناره جامع قرطبه میباشدکه آنرا هشام‌بن عبدالرحمن درسال ۱۸۰ هجری ساخته ودرسال ۳٤۰ هجری ناصربن عبدالرحمن آنرا خراب‌کرد وصومعه دیگری بجای آن بنا نمود[۱۵].

مؤذنه دهم ، مؤذنه باب‌الزیاره مسجدالحرام درمکه است که بسال ۳۸٤ هجری بدستور معتصم عباسی ساخته شد[۱٦].

ازبناهای‌فوق که بگذریم قدیمی‌ترین مناره‌هائی که ساخته شده در ایران وهند وآناتولی بوده درایران مناره‌ایکه شبیه بمؤذنه‌های فعلی باشد درهمان قرون اولیه اسلامی ساخته شده ودرآناتولی ازقرن پنجم هجری ببعد ودرهندوستان ازقرن هفتم هجری ببعد . اکنون بذکر برخی از مناره‌های ایران میپردازیم :

۱ – مناره مسجد ساوه ، درساوه – ٤۵۳ هجری .

---

۵ – تمدن ایرانی مقاله آ . گدار . ص ۲۷۵ و ۳۱۰ .
٦ – گنجینه آثار تاریخی اصفهان . ص ٦۱ .
۷ – فتوح‌البلدان‌بلاذری. ص ۳٤۳ . المعارف‌ابن‌قتیبه . ص۵٦۳ .
۸ – خطاط مقریزی . ج ٤ . ص ۷ و ۸ .
۹ – البلدان ابن‌فقیه . ص ۱۰۸ . المعارف ابن‌قتیبه . ص ۵٦۵ .
۱۰– وفاءالوفاء سمهودی . ج ۱ . ص ۳۷۵ .
۱۱– احسن‌التقاسیم فی معرفته‌الاقالیم . ص ۱٦۵ .
۱۲– المغرب . ص ۲۳ .
۱۳– المعارف ابن‌قتیبه . ص ۵٦۰ .
۱٤– المعارف ۵٦۰ .
۱۵– نفح‌الطیب من‌غصن الاندلس الرطیب . ج ۲ . ص ۹۸ .
۱٦– کتاب میراث اسلام . ترجمه مصطفی عالم . فصل معماری و ساختمان .

۲ - مناره مسجد پامنار، در زواره اصفهان - ٤٦١ هجری.
۳ - مناره مسجد جمعه ، درکاشان - ٤٦٦ هجری.
٤ - مناره مسجد برسیان ، دراصفهان - ٤٩١ هجری.
٥ - مناره چهل دختران ، دراصفهان - ٥٠١ هجری .
٦ - مناره گار ، دراصفهان - ٥١٥ هجری.
۷ - مناره مسجدگز ، دراصفهان - ربع اول‌قرن ششم.
۸ - مناره مسجد سین ، دراصفهان - ٥٢٦ هجری.
۹ - مناره مسجد علی ، دراصفهان - اواخر قرن پنجم واوائل قرن ششم .
۱۰- مناره زیار ، دراصفهان - ٥٥٠ تا ٦٨٨ هجری.
۱۱- مناره راهروان ، دراصفهان - بین سالهای ٥٢٥ تا ٦٨٨ هجری.
۱۲- مناره مسجداردستان ، دراصفهان - عهد سلجوقی.
۱۳- مناره مسجد امام حسن ، در اردستان اصفهان - عهد سلجوقی.
۱٤- مناره مسجد جامع زواره ، زواره اصفهان - ٥٣٠ هجری - عهد سلجوقی.
۱٥- مناره مسجد جامع اشترجان ، اشترجان اصفهان- حدود ۷۱٦ هجری.
۱٦- مناره جنبان ، دراصفهان - ۷۱٦ هجری.
۱۷- دومناره دارالضیافه ، دراصفهان - قرن هشتم .
۱۸- مناره باغ قوشخانه ، دراصفهان - قرن هشتم .
۱۹- دومناره دردشت ، در دردشت اصفهان - نیمه دوم قرن هشتم .
۲۰- دومناره سردر مسجد شاه ، دراصفهان - ۱۰۲٥ هجری .
۲۱- دومناره سردرمدرسه چهارباغ ، دراصفهان - قرن دوازدهم هجری.
۲۲- مناره خانقاه نطنز ، ۷۲٥ هجری.
۲۳- مناره نزدیك شهر درخرم‌آباد - قرن ششم هجری.
۲٤- مناره مسجد تاریخانه ، دردامغان - قرن ششم هجری .
۲٥- مناره مسجد جامع ، دردامغان - قرن‌ششم هجری.
۲٦- مناره مجاورمسجدجمعه ، درساوه - ٥٠٣ هجری.
۲۷- مناره خسروگرد ، درخسروگرد سبزوار- ٥٠٥ هجری .
۲۸- مناره حدود ، درخسروگرد - ۷۰۰ هجری.
۲۹- مناره سمنان - عهد سلجوقی.
۳۰- مقبره ومناره عهد غزنوی، درسنگ‌بست خراسان- قرن ٤ هجری.
۳۱- مناره واقع درمحله پامنار، طهران - قرن ۱۳ هجری .
۳۲- مناره فیروزآباد ، درخراسان - عهد سلجوقی.
۳۳- مناره‌کاشان ، درکاشان - قرن پنجم هجری.
۳٤- مناره‌گلپایگان - قرن ششم هجری.
۳٥- مناره مدرسه ، درگلشن خراسان - عهد سلجوقی.
۳٦- مناره‌های مدرسه سپهسالار جدید ، درتهران - قرن ۱۳ هجری.
۳۷- دومناره مسجد جامع‌گوهرشاد ، درمشهد - ۸۲۱ هجری .
۳۸- دومناره مسجد دارالاحسان، درسنندج-کردستان- ۱۲۲۷ هجری.
۳۹- دومناره بقعه مبارکه حضرت رضا (ع) ، درمشهد بین ٤۷۹ - ٥٥۱ (درزمان سلجوقی) .
٤۰- مناره‌های‌گنبد حضرت معصومه علیها سلام ، درقم (٥۲٦ هجری بدستور شاه بیگم) .
٤۱- مناره‌های حضرت عبدالعظیم ، درری ، تهران - عهد سلجوقی.
٤۲- مناره مسجد شاه تهران .

طرز ساختمان وموقعیت مؤذنه

بطورکلی مناره ازچهار جزء تشکیل شده بدین شرح :

۱ - پایه
۲ - ساقه
۳ - سرپوش
٤ - رأس .

پایه مناره بصورتهای چهار، هفت ، هشت ویا دوازده گوشه ساخته میشود .

پایه درجائی ساخته میشودکه آنقدر حفر شده باشد تا بزمین سخت برسد وبتواند ساقه وپیکر بنا را نگهداری‌کند.

ساقه مؤذنه برروی‌چنین‌پایه‌ای‌که بصورت مربع یا هشت گوشه است بشکل استوانه‌ای ویا مخروطی ساخته میشود .

سرپوش: پس‌ازاینکه پایه‌وبدنه مناره ساخته شد جایگاهی برای مؤذن بنا میشود ، شکل سرپوش وجایگاه مؤذن مطابق ساختمان بدنه وساقه است اگر بدنه مناره مربع ویا هشت‌گوشه باشد سرپوش نیز بهمان شکل ساخته میشود .

مهمترین نقطه مناره همان سرپوش ویا جایگاهی است‌که مؤذن درآنجا اذان میگوید ومردم را بنماز دعوت میکند.

معمولاً دراطراف سرپوش دیوارکوتـاه ویا نرده‌ای میکشند وبالای آن سقف ویا سایبانی میسازند تا مؤذن ازبرف وباران وغیره محفوظ بماند .

بعلاوه مناره دارای پلکانی هست‌که انسان بتواند بروی آن برود . این پله‌ها یا ازروی زمین ویا ازبالای بام مسجد

میشود (وندرتاً برای یك مؤذنه دورأس مزدوج ساخته میشود).

مناره درچه نقطه‌ای ساخته میشود ؟

قاعده وقانون خاصی برای محل ساختمان مناره نیست .

گاه هست که درچهار گوشه مسجد مناره میسازند مثل - جامع عمرو - درخطاط مصر ومسجد پیغمبر (ص) درمدینه . وگاه مؤذنه را درقسمت غربی ویا شمالی مسجد ویا درنیمه آخردیوارمسجد بنا میکنند مانند مناره‌های جامع قیروان درتونس . گاهی مؤذنه را درخارج ازمسجد میسازند مثل مؤذنه جامع سامراء درعراق . وبالاخره گاهی‌هم درضلع‌جنوبی مسجد مانند مؤذنه جامع ابن‌طولون . گاه مؤذنه چسبیده‌بدرب ورودی مسجداست وزمانی جدا ازآن مانند بسیاری‌ازمناره‌های ایران .

مصالح ولوازمیکه درساختمان مناره بکار میرود :

ساختمان مساجد ومناره‌های هرشهر وکشوری چه ازنظر فن معماری وتزیینات وچه ازنظرمواد ومصالح ساختمانی بسبب زمان ومکان فرق میکند .

مثلاً درعراق چون ازقدیم‌الایام بتن‌آجر وگچ معمول بوده برای ساختمان مؤذنه‌ها ازآن استفاده میکرده‌اند وسنگ را فقط درپایه بنا بکار میبرده‌اند . مانند مؤذنه جامع نوری که بسال ۵۶۷ هجری درموصل ساخته شده . درعراق خیلی‌کم دیده شده‌که ازپایه تا رأس مؤذنه تماماً سنگ وگچ بکاررفته باشد .

در بلاد شام ، الجزیره و مصر و مغرب وآسیای صغیر مصالح ساختمانی‌مؤذنه اغلب سنگ‌وگاهی‌هم سنگ‌وآجراست.

درایران وافغانستان بنای مؤذنه‌ها فقط ازآجر وگچ ودرهندوستان سنگ وآجر است .

شکل مناره‌ها

دراین مورد محققین وباستانشناسان دارای آراء مختلفی هستند خاصه مستشرقین‌که چون عرب قبل ازاسلام فاقد تمدن بوده لذا ازفن معماری اطلاعی نداشته وبرای ساختمانها بویژه بناهای مذهبی خود ازمعماریهاونقشه‌های‌ایران ودیگر کشورها استفاده‌کرده است .

کریستول‌گوید : صوامع یا مؤذنه‌های جامع عمرو در خطاط مصر ازروی نقشه برجهای بتخانه دمشق‌که آنرا مسلمین پس‌ازفتح تصرف‌کرده بودند ودرمواقع اذان ازآن استفاده میکردند ساخته شده .

کوربیت گوید : مؤذنه‌های اسلامی خیلی به سایه‌بانها وبادگیرهائیکه روی بامهای منازل ساخته میشده شبیه‌است .

دیز گوید : مؤذنه‌هائیکه درایران وهند است ازروی
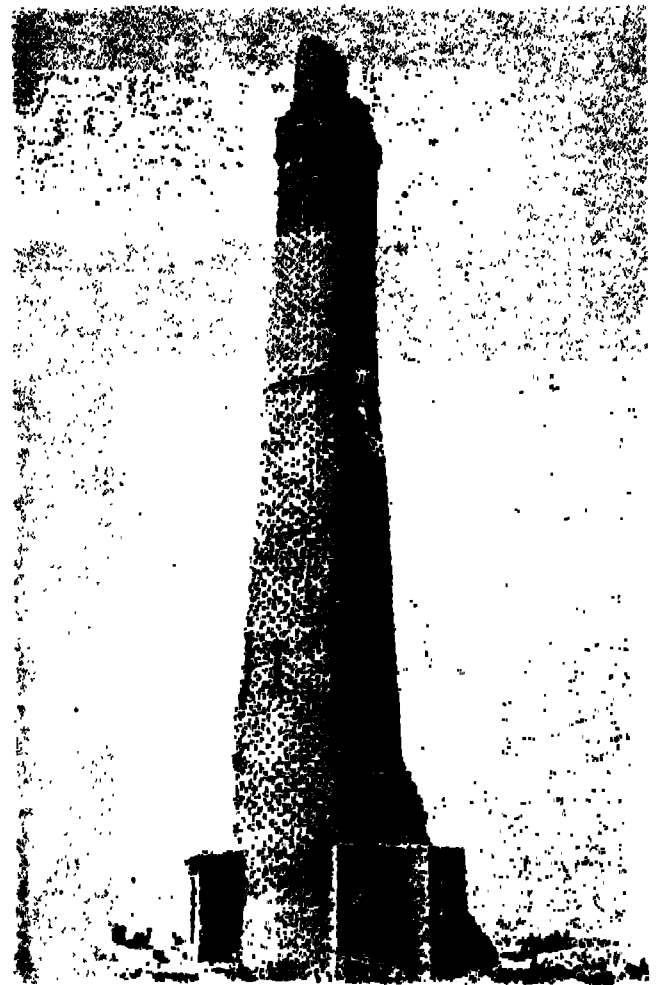
میل ایاز - سنگ بست خراسان - قرن چهارم

ویا ازداخل مؤذنه شروع میشود .

معمولاً پله‌های مزبور بشکل حلزونی ساخته میشود وپله بندیهایش یا ازداخل متکی‌بدیوارمؤذنه است ویا به‌اطراف بدنه مؤذنه ازبیرون پیچ خورده تا بمحل سرپوش برسد.

همچنانکه پله‌های مؤذنه ملویه ومناره جامع ابی‌دلف درسامراء درعراق اینطور میباشد بطوریکه دربعضی ازشهرهای اسلامی مشاهده شده برخی از مناره‌ها دارای دو پله بوده که ازیکی بالا میروند وازدیگری فرود میآیند. نخستین مؤذنه‌ایکه باین شکل ساخته شده مناره جامع قرطبه دراندلس است وسه مؤذنه دیگرنیز بهمین‌شکل درمصر موجود است بنامهای قوصون ، ازبك یوسفی وغوری در الازهر درعراق درموصل ودیگرمؤذنه سوق‌الغزل دربغداد . معمولاً دردیوار ساقه مناره سوراخهائی جهت روشنائی پلکان میگذارند .

رأس : درسرمناره قبه یا سایبانی باشکال مختلف ساخته

شکل برجهائی ساخته شده که برای دیده‌بانها ونگهبانان هرشهری میساخته‌اند .

گودار گوید : مساجد عربی بصورت بنای مذهبی ایرانیان ساخته شده‌است .

درهرحال اگربآنچه مستشرقین دراین زمینه گفته‌اند بتوان اعتمادکرد ومناسبت ومشابهتی میان مناره‌های عربی اسلامی وبناهای مذهبی ایران ودیگر کشورها قائل شد این را نمیتوان انکارکردکه فن معماری مساجد ومناره‌های هرکشوری دارای مشخصات و اوصاف خاصی است که در نظر اهل فن روشن است .

مثلاً مؤذنه‌های مصر وشام ولبنان وفلسطین چه ازنظر فن معماری وتزیینات وچه ازنظرموادومصالح ساختمانی شباهت کامل بیکدیگردارند. مساجد ایران خود دارای جهات ممتاز زیادی است که ازجمله کاشی کاریهای بسیار ظریف ومقرنس - کاریهای زیبا است که دربعضی ازمناره‌های ایران ازقبیل مسجد گوهرشاد درمشهد این صنایع بحدکمال است .

شکل مناره‌ها و جفت و قرینه بودن آنها و تزیینات کاشیکاری ویا تذهیب آن نیز ازمختصات مناره‌های ایران است همانطورکه گوستاولوبون گوید : معماری ایرانی استقلال خودرا هیچوقت ازدست نداده وکاملاً شیوه مخصوص خودرا همیشه حائز است .

طرز زینت مؤذنه‌ها :

کیفیت زینت مؤذنه‌های اولیه اسلام معلوم نیست ، زیرا اثری ازآنهاباقی نمانده وکتیبه وسند زنده‌ایکه بیان این موضوع را بنماید دردست نیست . درمناره‌هائی که آثار آنها موجود است عمده زینت مربوط بقسمت سرپوش مؤذنه یعنی همان جائی است که مؤذنه درآن اذان میگوید ، مثل مؤذنه جامع قیروان درتونس .

ظاهراً زینت‌دادن وزیبا ومنقش ورنگین نمودن مناره‌ها ازنیمه قرن سوم هجری ببعد معمول گردیده وازاین دوره ببعد بدنه وکلیه قسمتهای خارج مناره را باآجر یاگچ ویاکاشی‌های رنگی بااستفاده ازآیات واحادیث نبوی (ص) زینت میداده‌اند. البته این امرراکه بی‌اندازه مورد توجه خاص مسلمین قرار گرفته میتوان ازشاهکارهای صنعت ایرانی دانست .

میل خسروگرد - سبزوار - ۵۰۵ هجری

منابع :

۱ - لسان‌العرب ج ۱۶ .

۲ - سیره ابن هشام ج ۲ .

۳ - وفاءالوفاء باخبار دارالمصطفی ، تألیف سمهودی ج ۱ .

۴ - تاریخ طبری ج ۲ .

۵ - تمدن ایرانی نوشته چندتن ازدانشوران ایرانشناس اروپا ، ترجمه جواد محبی .

۶ - گنجینه آثارتاریخی اصفهان ، تألیف دکترلطف‌الله هنرفر .

۷ - آثارایران، تألیف آ. گدار، ترجمه سیدمحمدتقی مصطفوی مدیرکل سابق باستانشناسی ایران .

۸ - مقاله مایرون بمنت سمیث ضمیمه کتاب‌فوق ج ۲

۹ - فتوح البلدان بلاذری .

۱۰- المعارف ابن‌قتیبه .

۱۱- خطاط مقریزی .

۱۲- البلدان ابن‌فقیه .

۱۳- حسن‌التقاسیم فی معرفته الاقاسیم مقدسی .

۱۴- میراث اسلام ، ترجمه مصطفی علم .

۱۵- تاریخ تمدن اسلام وعرب ، گوستاولوبن ، ترجمه فخرداعی .

۱۶- ایرانشهر ج ۲ ، نشریه یونسکو درایران .

محسن پیرامون
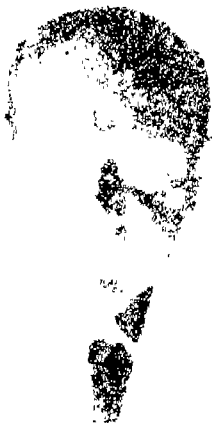
آنچه از زیر کلنگ باستانشناسان در حفاریها و کاوشها
ون کشیده میشود ، روشنگرزوایا وفضاهایی‌اززندگی‌وتمدن
نهای گذشته است . ما ریشه‌ها وسرچشمه‌های تمدن وفرهنگ
نر وتجربه واندیشه امروزرا دراین آثار وبازمانده‌های کهن
یابیم وبدینسان‌درشناخت «امروز» وبهره گیری‌از «گذشته»
هزتر ومهیاتر میشویم .

این ظرفهای سفالی، این‌پیکره‌های‌شکسته وخاك‌خورده ،
ظروف‌وآثار کهنه وزنگ‌زده ، که در کاوشهای‌باستانشناسی
ست میآید ، با همه ظاهرناچیزشان ، دنیایی درخود نهفته
ند ، دنیایی پر ازراز وزندگی وحقیقت وافسانه . چنین‌است
این بازیافته‌های قدیمی را میراث‌های ملی و تاریخی
دانیم — اما این میراث‌ها اغلب زیربار قرون واعصار شکسته
الك شده وآنچه هم که مانده ، آسیب و خدشه فراوان
ه است .

ترمیم واحیای این آثار بی‌آنکه به‌اصالت آن لطمه وارد
د کار انگشت شماران خبره‌یی‌است که عمری را دراینراه
ف کرده‌اند .

محسن پیرامون کارشناس و ارزیاب موزه ایران‌باستان ،
ی ازاین معدود خبرگان است . واین گفت وشنودی‌است با
پیرامون کارش ، زندگیش ، وانگیزه‌هایی که به‌گام نهادن
اینراه وسوسه‌اش کرد . . .

او ازمینیاتور ونقاشی شروع کرد وبه دنیای عتیقه وآثار
تانی کشیده شد . نخست کارش تقلیدی ازاستادان مینیاتور
اشان کلاسیك وطبیعت‌گرا بود . درحالیکه به تحصیلات
یمی اشتغال داشت ، دریچه ذوق وهنرش را به باغستان نقش
کار ورنگ گشوده بود ، اما یکباره به‌آنچه دوست داشت
ت کرد وراه تازه‌ای پیش گرفت . دراینباره خودش میگوید:

«پیرامون» بزرگ تنها متخصص ترمیم واحیای آثار
تانی واشیاء عتیقه ، دائی من بود . او معجزه میکرد . آثار
به زوال وعتیقه‌های صد پاره وازدست رفته را طوری‌دوباره
سازی وزنده میکرد که حیرت‌آور بود . من ازسیزده ، چهارده
سالگی (یعنی حدود سال ۱۳۰۰) درکنار او ، با رموز وفنون
کارش آشنا شدم . عتیقه‌ها مرا جلب کردند. این آثار به دنیای
مردگان تعلق داشت ، دنیایی که ما فقط افسانه‌هایی ازآن
میدانیم . همین کشش وجذبه بودکه من دست ازنقاشی کشیدم
وبه‌کار تازه روکردم .

«پیرامون» ادامه میدهد :

ازآنروز حدود ۴۷ سال میگذرد ودراینمدت من نزدیك
به ۱۰۰۰ عتیقه واثر باستانی ترمیم واحیا کرده‌ام . این آثار
شامل اشیاء مفرغی ، پارچه‌ای ، شیشه‌ای ، سفالی وسنگی‌است.
بعضی فقط به نظافت احتیاج داشتند ، اما اغلب آنها درهم
شکسته ومعیوب بودند وناگزیرقسمت‌های ازبین رفته را دوباره
سازی کردم وبا نقش ونقاشی اصل خودش احیا نمودم . این
آثار اینك نه‌تنها درموزه‌های کشور، بلکه دربسیاری‌ازموزه‌های
جهان وجود دارد .

میپرسم :

— آیا ضابطه خاصی برای تمیز وتشخیص آثار هردوره
تاریخی وجود دارد ؟ منظور اینست که بدون شناخت کلی‌نحوه
زندگی وابزار وعادات ورسوم مردم هردوره‌ازتاریخ، نوسازی
ودوباره سازی آثار مکشوفه خاص‌آن دوره ، ممکن نیست .
شما براساس چه معیار واصولی دوره‌ای راکه یك اثر تاریخی
یا عتیقه متعلق به‌آنست معلوم میکنید ؟

پیرامون — صرفنظر ازمطالعه وتحقیق ، معلومات من
نتیجه تجربه است . دوران طولانی کار ، شرکت درکاوشهای
فراوان وسروکار داشتن با ابزار ووسایل مکشوفه دورانهای
مختلف ، یك جور غریزه درمن ایجادکرده است ، غریزه‌ای که
با دیدن هر پدیده ، قدمت و خصوصیت آنرا می‌شناسد . اما
مسئله مهمتر اینست که زندگی اجداد ما درسیرتاریخ مراحل
مختلف وکاملاً جداگانه‌ای دارد . درهردوره ابزار خانگی ،

وسایل آرایش و زینت ، سلاحهای جنگی ، ابزار معماری ، سنگ تراشی ، ستونها وسرستونها ، بطرز خاصی ساخته میشد.

ازروی همین خصوصیات است که نه‌تنها قدمت اشیاء یافته‌شده تعیین میشود ، بلکه پرده ازگوشه وکنار تاریك زندگی اجداد ماکنار زده میشود وآگاهی وآشنائی تاریخی امروزی‌ها ازدیروز بیشترمیگردد .

– دانش باستانشناسی شما نتیجه تجربه وممارست درکار است. این ، توضیح بیشتری درباره زندگیتان‌راضروری‌میکند.

پیرامون – گفتم که ازکودکی به‌کار احیای‌آثار باستانی وعتیقه علاقمند شدم .

درسال۱۳۱۲ يك‌گروه‌باستانشناس‌امریکایی، به سرپرستی دکتر «اوریك اشمیت» به ایران آمدند.

این هیئت ازطرف موزه شیکاگو برای جستجو وحفاری دراطراف « شهر ری » و « چشمه علی » مأموریت داشت . «پیرامون» بزرگ برای همکاری با این هیئت ، مرا معرفی کرد وازاینجاکار عملی من بطورجدی شروع شد .

کار حفاری این هیئت دوسه سال طول‌کشید . آثاری که بدست میآمد بوسیله من تعمیر دوباره سازی واحیا میشد . پس‌ازاین مأموریت هیئت باستانشناسی دکتر اشمیت راهی تخت جمشید شد . به اصرارآنها منهم همراهی‌شان‌کردم . درتخت‌جمشیدکار من زیاد وتقریباً شبانه روزی بود . میتوان‌گفت‌که من بطور عملی به اعماق تاریخ سفرکردم وزندگی نیاکانم را دیدم وشناختم . بدنبال این تجربه‌ها وآشنایی‌ها بودکه به سال ۱۳۱۶ در اداره باستانشناسی رسماً بکار مشغول شدم .

– بیشتر اشیاء عتیقه وباستانی‌که بوسیله شما تعمیر واحیا شده ، چه نوع بوده است . پارچه‌ای ؟ شیشه‌ای ؟ سفالین ؟ یا انواع دیگر؟

پیرامون – قسمت عمده اشیاء مکشوفه سفالین است ، چراکه ساختن ظروف وسایر مایحتاج روزمره زندگی ازسفال در ازمنه خیلی قدیم آسانتربود ، اما اشیاء یافته‌شده تنوع وگسترش زیاد دارد . گاهی به پارچه‌ای برمیخوریم‌که بیش‌از ۱۰۰۰ سال ازعمرآن میگذرد یا استخوان عاجی می‌یابیم‌که به ۱۵۰۰ سال قبل تعلق دارد . درواقع بیشتر وسایل امروزی مانند چوب وسنگ ومفرغ وچرم وطلا وجواهروغیره ازقدیم وجود داشته وآثاری ازاین‌گونه بسیار بدست میآید .

– به این اشاره‌کردیدکه آثار مکشوفه گاهی شامل پارچه‌هایی میشودکه عمرآن به ۱۰ قرن میرسد ویا اشیائی‌که به هزاران سال پیش تعلق دارند . آیا این اشیاء بعداز زمانی چنین طولانی هنوز شکل وفرم خودرا حفظ‌کرده‌اند ؟

پیرامون – اگر به پارچه‌ای‌که ۱۰ قرن پیش ساخته شده دست بزنیم خاك میشود . یا آن قطعه عاج‌که ۱۵۰۰ سال است دفن شده ، با اندك تماس دست غبار میگردد وبکلی ازمیان میرود . اشکال‌کار ما هم درهمین جاست . بسیاری از اشیائی که درحفاریهای باستانشناسی بدست میآید قابل لمس نیست وظرفیت اینرا نداردکه با شیئی خارجی تماس بگیرد . مثلاً درباره همان پارچه بگویم . برای حفظ این پارچه ما نخست بوسیله بخار آنرا نرم میکنیم تا خودش را بازکند . بعد با حوصله وصرف ساعات زیاد زوائد واشیاء خارجی‌راکه به‌خورد پارچه رفته ازآن جدا میکنیم ، سپس با استفاده ازداروهای شیمیائی مخصوص ، نقشهای مرده ورنگ و روی‌رفته پارچه را دوباره تجدید میکنیم .

مثلاً چندی پیش درحفاریهای «گرمی» (آذربایجان) قندان چوبینی پیدا شدکه به دوره اشکانی تعلق داشت ، یعنی نزدیك به دوهزارسال ازعمرآن میگذشت . چوب این قندان چنان پوسیده بودکه تنهاکافی‌بود نسیمی‌برآن بوزد یا اشاره‌ای با انگشت به‌آن بشود تا بکلی متلاشی‌گردد . چند روز طول کشید تا یکایك مواد خارجی وسنگ‌ریزه وخاکهایی راکه به‌خورد قندان رفته بود ، خارج‌کردم وبعد بوسیله مواد شیمیائی‌آنرا بصورت مومیائی‌درآوردم . این‌مومیائی‌درحالیکه شکل ظاهری قندان‌را بطور اصیل‌نگهمیداشت ، به‌آن استحکام نیز می‌بخشید .

محسن پیرامون مقدم درکارگاه وصالی ظروف سفالین موزه ایران‌باستان هنگام کار

راست : مجسمه سفالی مکشوف ازمنطقه لرستان قبل‌از تعمیر . چپ : مجسمه سفالی مکشوف ازمنطقه لرستان بعد از تعمیر و تکمیل

– جالبترین آثار باستانی وعتیقه‌که بوسیله شما تاکنون مرمت واحیا شده‌کدامها هستند ؟

پیرامون – درکار باستانشناسی همه چیز جالب وقابل توجه است . یك سکه ناچیز ، یا یك سفال بی‌مقدار، وقتی ازززیرخروارها خاك بیرون‌کشیده میشود ، حکایت‌نسل‌وتمدنی را بازگو میکنند. کوچکترین‌وکم‌مقدارترین مکشوفه باستانی، با خود اثری ازگذشته‌های بسیار دور ومردم قرون ازیاد رفته دارد . بهمین جهت همه آنچه‌که بدست من ساخته وپرداخته شده برایم جالب است ، همه آنها بسهم خود جزئی ازگنجینه ومیراث ملی ماست . . .

– اما بهرحال پاره‌ای ازاین آثار بیشتروقت شمارا صرف خودکرده ویا جاذبه ولطف‌وافسون‌بیشتری برایتان داشته‌است.

پیرامون – درحفاریهای تپه چراغعلی (در شمال) یك لیوان موزائیك بدست‌آمد ، درواقع لیوان‌نبود شبح وبازمانده یك لیوان بود . بزرگترین قطعه‌اش به نیم‌بند انگشت نمیرسید. من روی این لیوان روزها وشبهای زیادی‌کارکردم . وقتی این‌کار شروع شد ، همه‌گفتندکه زحمت بیهوده میکشم ، اما وقتی لیوان اززیر دستم بیرون آمد ، همه حیرت‌کردند. بی‌آنکه درآن دست‌کاری‌کرده باشم ، با همان لطف واصالت خاص دوباره زنده شده بود . درحقیقت آنرا ازهیچ دوباره

بالا : اجزاء کوزه سفالی مکشوف درایلام قبل‌از تعمیر
پائین : اجزاء کوزه سفالی مکشوف در ایلام بعداز تعمیر

ساخته بودم . نقش‌ونگارش ، رنگ وموزائیك وفرمش ، نشان نمیدادکه این لیوان حتی یکبار شکسته باشد.

این لیوان‌که یکی ازجالبترین آثار قبل‌ازتاریخ است ، اینك درموزه ایران‌باستان نگهداری میشود .

درحفاریهای باستانشناسی تپه چراغعلی آثار دیگری هم بدست آمد . انگشترهای عقیق ، انواع مجسمه‌های حیوانات ، ظروف سفالی ومفرغی . وهریك ازاین مجموعه‌کلام تازه‌ای به تاریخ اضافه‌کرد .

میتوان گفت‌که ما با هرحفاری وبا تعمیر واحیای هراثر باستانی ، کلماتی به تاریخ میافزائیم ، چراکه بسیاری ازنکات وصحنه‌های فراموش‌شده تاریخ را باستانشناسان ودستیاران آنها ازمرگ وفراموشی نجات داده‌اند . . .

ذیلی بر سلسله مقالات :

«تاریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت ایران از آغاز سده سیزدهم هجری قمری تا امروز»

حمید نیّر نوری

درسال ۱۳۴٤ سلسله مقالاتی درمجله هنرومردم درباره «تاریخچه» تغییرات وتحولات درفش وعلامت دولت ایران منتشر شد وبعداً این سلسله مقالات یکجا گرد آمده وبصورت دفترچه‌ای جداگانه منتشر گردید . اخیراً نسخه‌ای ازاین دفترچه بدست اینجانب رسیده است . در دیباچهٔ این دفترچه مرقوم رفته است که «برخی ازنویسندگان نیز سخنان اشتباه‌آمیز وبی مدرك درنوشته‌های خود آورده‌اند که پیداست نوشته‌های آنان گذشته ازآنکه برای تاریخچه‌های درفش وعلامت ایران سودمند نیست گمراه‌کننده نیز میباشد.» از آنجا که از فحوای این‌سلسله مقالات چنین برمیآید که یکی ازاین قبیل نویسندگان نگارنده این سطور است لذا لازم دیدم که برای روشن نمودن اذهان مطالبی چند درمورد این ایرادات وسایر تتبعاتی که دراین‌سلسله مقالات شده است بعرض خوانندگان عزیز مجله هنر ومردم برسانم .

۱ – در زیرنویس صفحه ۷ نوشته شده :

«چون شکل پارچه‌های مربع یا مستطیل درفش از اروپائیان اقتباس شده بود وتقلید ازآن از نظر مذهبی تشبه بغیر مسلم شمرده میشد و جایز نبود از اینرو در مسجدها و تکیه‌ها ومراسم ودسته‌های مذهبی بهمان شیوه‌های قدیم ازعلمهای رنگارنگ مثلثی‌شکل استفاده‌میکردند که هنوز هم بدان منوال است . فقط درچندسال اخیراست که‌کم‌کم حمل علمهای چهارگوشه نیز در دسته های مذهبی دیده میشود .» اگر به بیرق شماره ٦ که درکراسه المعی آمده ودر اینجا برای سهولت مراجعه شکل آن داده میشود (شکل۱) مراجعه‌کنیم می‌بینیم که این بیرق را ناصرالدین شاه طبق نوشته مرحوم افضل‌الملك‌المعی بعنوان بیرق عزا درایام عاشورا یعنی دهه اول محرم یا در سایر اوقات تعزیه‌خوانی درتکیه دولت بکار میبرده است وبا وجودیکه شکل آن مربع است مورد اعتراض علماء ومردم قرار نمیگرفته است وبنابراین چنین نتیجه میگیریم که تقلید ازاین نوع بیرق‌های چهارگوش مربع یا مستطیل ازنظرمذهبی مورد ایراد نبوده است .

۲ – درصفحه ۸ دفترچه مزبور به تبعیت از مرحوم کسروی نوشته شده است که «شیرهای ایرانی چه نر وچه ماده بی‌بال بوده اند نه همچون شیرهای افریقا که نرهاشان‌بالدار وماده‌شان بی بالست .» وخود ایشان خارج ازنقل‌قول مزبور اضافه کرده‌اند . « واین موضوع باتوجه به نقش شیرهائی که در آثار هخامنشی وساسانی – سلجوقی – مغول وصفوی باقیمانده است کاملا هویداست . (ظاهراً درایران شیر وجود داشته است وحتی بنابنوشته گیبنو تا یکصد سال پیش در دشت ارژن شیرازکه دارای بیشه‌های انبوهی بوده شیر دیده شده است.) ولی دراین سالها به پیروی ازطرز نقاشی اروپائی شیر را بالدار گردانیده وصورت آنراکه درایران همیشه بیمرخ رسم میگردند تمام رخ نگاشتند .»

این گفته متأسفانه کاملا خلاف واقعست . نگارنده بعده زیادی از حجاریها ونقاشیهای بزرگ‌های مختلف تاریخ ایران که از طرف حجاران و نقاشان ایرانی ترسیم شده بوده مراجعه نمونه شیرهائی که دیدم همه صاحب بال بودند . درزیر نمونه‌های تصویر ازدوره ماقبل‌هخامنشی
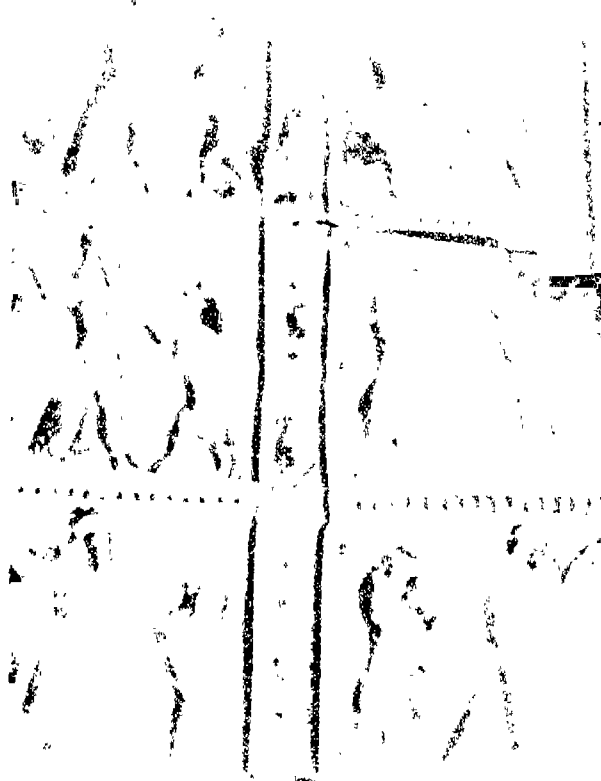
۲ - یك لوحهٔ طلاکه ازهمدان یاگنجینه زیویه بدست آمده و مربوط بهقبل ازدورهٔ هخامنشی است

۱ - بیرق عزا
غره ششم درکراسه‌المعی است

(که درگنجینه زیویه پیدا شده) ودوره هخامنشی وساسانی و دوره‌های مختلف اسلامی نقل میشود بطوریکه ملاحظه میشود درتمام این تصاویر شیرها یالدارند (رجوع شود باشکال از ۲ تا ۱۱) بعلاوه نیمرخ بودن شیرهای قبل‌ازتقلید ازنقاشی اروپائی نیزصحیح نیست زیرا اگر به شیری که درتخت جمشید درچندجا در داخل مثلثی درحال دریدن گاو نموده شده ویا به شیری که روی آفتابه برنجین موجود درموزه‌گلستان متعلق بقرن‌هفتم‌هجری‌نقش‌شده (شکل۱۲و۱۳) نظرکنیم خواهیم دید که شیرهای مزبور تمام رخ‌میباشند.

۳ - در صفحه ۲۰ این سلسله مقالات درباره بیرقهای دوره صدارت میرزا آقاخان صدراعظم نوری نوشته شده است : «درفش دولتی‌که دراین زمان برروی ساختمانهای سلطنتی و دولتی‌برافراشته میشد وازهمه درفشها معروفتر بود رنگ سبزوسفید وسرخ داشت ولی رنگها مساوی ویکسان نبود - پارچه سفید درفش که بطور افقی دروسط قرار داشت عریضتر ازدورنگ دیگر بود . دربالای سفید پارچه سبز ودرپائین پارچه سرخ یا ارغوانی دوخته میشد و شیرو خورشید بزرگی برروی قسمت سفید نقاشی میکردند.»

معلوم نیست این نوشته متکی بچه مدرك ودلیلی است چون تا آنجاکه میتوان حدس زد دراوایل دوره ناصرالدین‌شاه بیرق ایران باید دنباله بیرقهای دوره محمدشاهی بوده باشد (که برای اولین بار در سلسله مقالات اینجانب عکس چنین بیرقی نشان داده شده است) ودر تائید این نظر فرمانی مربوط بسال ۱۲۹۳ هـ . ق . است که درتصرف نگارنده میباشد ودر حاشیه سمت راست این‌فرمان علامتی نقش‌است‌که دروسط آن درمیان شاخ‌وبرگی جمله «دستخط همایون سال ۱۲۷۸»ترقیم شده ودربالای این دایره که دورش کنگره خاصی دارد شیری‌شمشیر

بدست ایستاده که خورشید طالع ازپشت اونمایانست وازپشت شیر بیرقی دیده میشود که حاشیه‌ای درسه طرف آن وجود دارد . شیروخورشیدی در وسط این بیرق نقش شده وبالای این بیرق پنجه‌ای گشاده نصب گردیده است البته رنگ حاشیه ومتن بیرق معلوم نیست ولی همین تصویر ثابت میکند که ۱۲۷۸ یا ۱۲۹۳ که سال نوشتن فرمانست لااقل بیرق ایران در بالا سبز و در وسط سفید عریض ودرپائین یك حاشیه تنگ قرمزنبوده است . (رجوع‌شود بشکل ۱۴ و۱۵) .
بعلاوه مرحوم عبدالله مستوفی که ازمردانی بودندکه اواخر سلطنت ناصرالدین شاه را درك کرده وشخصاً ازگفته ها وشنیده‌ها درکتاب تاریخ اجتماعی خود نقل قول کرده‌اند مینویسند «بیرق‌شیروخورشید ایران خیلی قدیمی‌است . . . . ولی رنگ زمینه بیرق معین‌نبوده . حاشیه‌ای برنگ سرخ یا سبز یا ملمع ازایندو رنگ بعرض چهارانگشت بیش‌وکم در دور «پرده» سفید قرار میدادند . . . » مرحوم مستوفی بیرق سه رنگ وتقسیم این سه رنگ بسه قسمت که ازسبز شروع وبسرخ ختم وشیروخورشید در وسط آن رسم شود را ازکارهای مشیرالدوله میدانند . بالفرض این بیرق جدید ازکارهای مشیرالدوله هم نباشد وبعدازاو ودر سالهای آخرسلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاده باشد یك چیز ثابت میشود وآن اینکه دراوایل دوره ناصرالدین‌شاه رنگ بیرق ایران بنحویست که درفرمان نامبرده دربالا مندرجست وحاشیه دوربیرق سبز یاسرخ یا ملمع ازایندورنگ بوده ولی قاعده معینی نداشته است .
۴ - درصفحه ۵۶ مقاله پس ازاشاره بعکسی که اینجانب درسلسله مقالات خود برای اولین‌بار نقل نموده‌ام و در اینجا برای روشن‌شدن موضوع دوباره نقل میشود (شکل ۱۶) نوشته شده : « آقای حمید نیرنوری این درفش را از زمـان ناصرالدین شاه دانسته و در

۳

۳ و ۴ - بطوریکه ازتصاویر بالا بخوبی آشکار است شیرهائی که درهنر هخامنشی نقش‌شده همه دارای یال بوده‌اند

۴
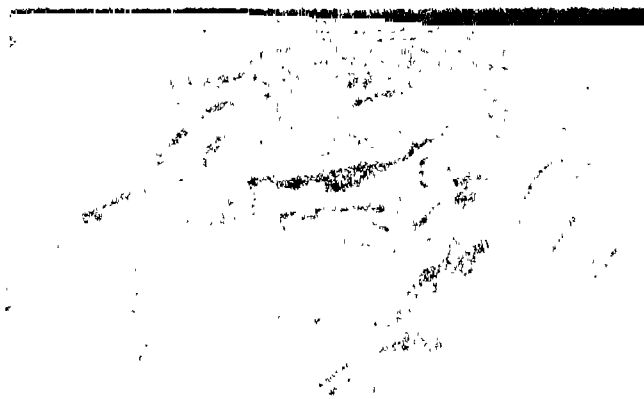
۵ – قسمتی ازتصویر بشقاب ساسانی مربوط بقرن سوم یاچهارم میلادی
که شیری یالدار را درحال مرگ نشان میدهد

۶ – کاسه ساسانی که بهرام دوم را درحال شکار شیران نشان مید

مقاله خود نوشته‌اند که «بیرق ایران در زمان ناصرالدین شاه خیلی شبیه به بیرق زمان محمدشاه است ودر بیرق دونوار باریك‌قرمز وسبز دیده میشود ولی زمینه بیرق نقره‌ای یا سفید بوده و دروسط آن علامت شیروخورشیدی زرین منتهی کوچکتر ازشیروخورشید بیرقهای محمدشاهی نقش شده است .» آنگاه افزوده شده است :

«نویسنده بچند دلیل با نظر آقـای نیرنوری موافق نبوده واین درفش را اززمان ناصرالدین‌شاه نمیدانم .

دلیل اول – یکی بدلیل اینکه چنین درفشی درمیان درفشها وعلمهائیکه تاکنون از دوره‌های ناصرالدین‌شاه شناخته‌ایم دیده نمیشود وسایر آثار آنزمان نیز بربودن واستعمال‌چنین درفشی دلالت نمینماید ...»

پاسخ – بصرف اینکه نویسنده‌ای چنین درفشی یا علمی را از دوره ناصرالدین‌شاه ندیده است دلیل برعدم وجودش درآنزمان نمیتواند باشد بعلاوه شکل ۶ شاهد زنده‌ایست بروجود چنین‌بیرقی دردوره ناصرالدین شاه وآنچه دربند ۳ این‌مقاله ذکر شده‌است مؤید این‌امرمیباشد .

دلیل دوم – «بدلالت خود عکس که درآن درختان کهن وبزرگ چنار چنان سایه‌ئی درخیابان الماسیه انداخته است‌که بجـز قسمت جلو خیابان باب همایون وادامه خیابانهای نایب‌السلطنه و درب اندرون همهجا را پوشانیده است درصورتیکه با توجه بنقاشی محمودخان ملك‌الشعرا ازاین خیابان که در سال ۱۲۸۸ هـ . ق . معلوم میشود درآن سالهاکه این خیابان تازه احداث گردیده بود هنوز چنارهای کنار جویهای آن کاشته یا بزرگ نشده بوده است و بالطبع حتی تا آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز نمیتوانستند چنان سایه‌ای وسیع داشته باشد که تمام سطح خیابان را بپوشاند . بنابراین این عکس درزمان ناصرالدین‌شاه انداخته نشده است .»

پاسخ – اگر بعکس‌های شماره ۱۷ و ۱۸ که هنگام بردن جنازه ناصرالدین‌شاه بحضرت عبدالعظیم ازهمین مکان گرفته شده نظرکنیم بخوبی دیده خواهد شد که برخلاف اظهار آقای

یحیی‌ذکاء درختهای خیابان باب همایون در آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه بسیار گشن و سایه‌گستر بوده‌اند.

دلیل سوم – با استناد بقاموس مصور عثمانی که بسال ۱۳۳۰ هـ . ق . دراستانبول بچاپ رسیده چنین حدس میزنندکه این درفش مربوط بهمان سالهای ۲۷-۱۳۲۶ هـ . ق – (زمان تألیف قاموس) است که محمدعلی‌میرزا با خودکامگی بر سرکار بوده است . اما درمورد ایجاد و منسوخ شدن این درفش شاید بتوان گفت‌که چون محمدعلی میرزا بعلت مخالفت با مشروطه‌خواهان برخاسته بوددر برابر درفش ملی مصوب مجلس شورایملی این‌گونه درفش را برای دستگاه خود انتخاب کرده‌که چند صباحی در میان هواخواهان او متداول شده وسپس با عزل وبیرون رفتن او از ایران آن نیز منسوخ گشته واز یاد رفته است .»

پاسخ – نویسنده این سلسله مقالات دراینجا ازحدس‌وگمان خود زیادکمك‌گرفته‌اند – اولاً تاریخ طبع قاموس مصور عثمانی بزعم ایشان سال ۱۳۳۰ هجری قمری است ولی ایشان متوجه شده‌اند که سال ۱۳۳۰ هجری قمری‌که مشروطیت کاملا بموقع اجرا درآمده وبیرق سه رنگ کاملا مشخص ومرسوم شده بود نمیتواند ملاك قرارگیرد لذا بتاریخ مقدمه کتاب که درسال ۱۳۲۷ هجری قمری نوشته شده مراجعه وزمانی برای تألیف قاموس که درست مطابق با دوره خودکامگی محمدعلیشاه بوده‌است را درنظرگرفته‌اند وسپس این مطلب را پرورانیده و یك بیرق جدیدی برای دوره خودکامگی محمدعلیشاه بوجود آورده‌اندکه با واقع تطبیق نمیدهد . اگر بعکس (شماره ۱۹) که دردوره خودکامگی محمدعلیشاه‌گرفته شده و بواسطه اعتراضی‌که بمجلس داشته خودش حاضر برفتن بمجلس نبوده وعکس خودرا با کالسکه بجای خود بمجلس فرستاده است مراجعه نمائیم خواهیم دید که بیرقهائیکه در رهگذر عبور کالسکه زده شده است بیرقهای سفید با شیروخورشید ودوحاشیه باریك در بالا وپائین ویا بیرق دورسبز ومتن سفید با شیروخورشید بوده است .

دلیل چهارم – مینویسند که «چاپ‌کارتهای پستی رنگین درزمان ناصرالدین‌شاه هنوز معمول‌نبوده وکارتهای رنگین باسمه‌ای ازمناظرورجال آن زمان از عهد مظفرالدین‌شاه درایران معمول گردیده است .

پاسخ – اگر بشکل شماره ۱۸ که مربوط بتشییع جنازه ناصرالدین‌شاه است مراجعه نمائیم ودرنظر آوریم‌که این کارت پستال توسط مطبعهٔ‌کاویانی دربرلن درزمان مشروطیت‌بچاپ

۸ – مینیاتوری ازقرن چهاردهم میلادی (۸ هجری)

۷ – بهرام دوم درحال کشتن شیر (ساسانی)
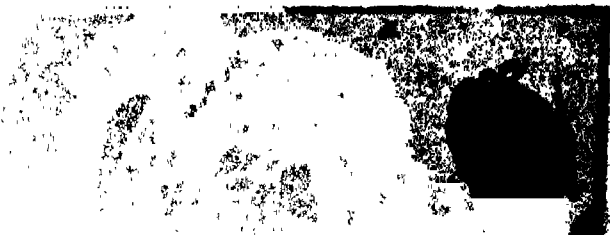
۹ – مینیاتوری ازقرن شانزدهم میلادی

۱۰ – مینیاتوری ازاواخر قرن پانزدهم میلادی

رسیده است – آیا میتوان گفت که بنابراین این عکس مربوط به تشییع جنازه ناصرالدین‌شاه نیست ؟ محققاً بسیاری ازعکسهای دوره ناصرالدین‌شاه در دوره بعد بصورت رنگی وسیاه وسفید درچاپخانه‌های مختلف اروپا بسفارش مؤسسات وتجارتخانه‌های مختلف بچاپ رسیده واین نیز چیزی را بثبوت نمیتواند رسانید .

۵ – درصفحه ۲۵ نوشته شده‌است . «آقای نیرنوری درمقاله خود دراطلاعات ماهیانه و مجله وزارت امورخارجه ازمینیاتوری که درپشت نزهت‌الارواح در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه ترسیم شده است صحبت داشته ونوشته اند . . . . «مجلس جنگ نادرشاه ومحمدگورگانی نموده شده ودرآن سپاهیان ایران بیرقهائی دردست دارندکه چون شباهتی با بیرقهای دوره محمدشاه وناصرالدین شاه ندارد وبیشتر به بیرقهای زمان شاه سلطان‌حسین شبیه است میتوان حدس زد که مصوران ازروی اطلاعاتی‌که اززمان نادرشاه داشته تصویرنموده باشند . این‌بیرقها مثلثی‌شکل ونوکدارند ومتن آنها سفید است ودور آنها را نوارهای قرمز وسبز احاطه کرده ودرمتن‌سفید پرچم دروسط شیری زرین با دم علم‌کرده ایستاده وخورشیدی نیمه‌طالع درپشت آن دیده میشود ولی دردست شیر چیزی نیست .»

سپس اضافه کرده‌اند : «درفشی‌که درپشت جلد نسخه نزهت‌الارواح متعلق به آقای نیرنوری نشان داده شده بی‌شباهت بدرفش تابلوی جنگ غوریان نیست ونظیرهمان درفشی‌است‌که بعداً (چنانکه نخواهدآمد) شکل مربع آن درایران مستعمل بوده‌است . پس باین تفصیل استنباط آقای نیرنوری که نوشته‌اند «شباهتی با بیرقهای دوره محمدشاه وناصرالدین‌شاه ندارد چندان صحیح بنظر نمیرسد .»

برای نگارنده روشن نشدکه معیار برای سنجش صحیح وغلط دراین سلسله مقالات چیست ؟ و «چندان صحیح بنظر نمیرسد» یعنی‌چه ؟ اولاً با توضیحاتی‌که اینجانب بتفصیل

داده‌ام ودربالا نقل شده بیرقهای ایران از دورهٔ محمدشاه ببعد مربع یامستطیل میباشندولیچکی ومثلثی‌شکل نیستند ودرثانی اززمان محمدشاه ببعد شیربیرق شمشیری در دست دارد بنابراین محققاً این بیرق بتفصیلی‌که درنقاشی پشت نزهت‌الارواح کشیده شده شباهتی به بیرقهای زمان محمدشاه وناصرالدین شاه ندارد .

ثانیاً مقصود از جملهٔ «نظیر همان درفشی است که بعدها شکل مربع آن در ایران مستعمل بوده است.» روشن نشد زیرا اگرمقصود دونوار قرمز وسبزیست‌که بیرق را احاطه‌کرده دراین سلسله مقالات وجود چنین نوع بیرقهائی دراوان سلطنت ناصرالدین‌شاه انکار شده است .

ثالثاً – پس‌ازمدتی بحث ناگهان اذعان شده است که «شاید آن (یعنی بیرقی که در تابلوی جنگ غوریان درزمان محمدشاه کشیده شده) مقتبس ازشکل درفشهائی است‌که تصویر رنگین آنها درنقاشی رنگ‌وروغنی بالای سردر بازار قیصریه اصفهان نمایش داده شده ومربوط بدوره صفویست .»وبدین نحو یکباره تمام گفتگوهای مفصل درباره بیرق منعکسه درپشت‌جلد نزهت‌الارواح وگفتهٔ اینجانب دراین‌باره تلویحاً تصدیق میشود .

٦ – درصفحه ۳۲ و۳٤ نوشته شده‌که درفشهائیکه ازپارچه سفید مربع مستطیل تشکیل یافته‌که دردوضلع‌آن(ضلع مماس‌باچوب‌وضلع‌بالا) حاشیه‌های باریکی‌ازپارچه‌های‌سبز ودردوضلع دیگر (ضلع مقابل‌چوب وضلع پائین) حاشیه‌های باریکی‌ازپارچه سرخ دوخته‌شده ودروسط قسمت سفید شیروخورشید زرد ودرشتی نمایانست فقط درفاصله‌های سالهای ۱۲۹۸ و ۱۳۰٤ مورد استعمال داشته وازآن‌پس بعللی‌که روشن‌نیست متروک‌گردیده وازبین رفته‌است . آیاصرف‌وجود دوتابلو میتواند هیچگونه دلیلی برای تعیین باین دقیقی سالهای استعمال چنین بیرقهائی‌گردد ؟ اگر دلیل دیگری وجود نداشته باشد متأسفانه بایستی گفت که در تعیین سالهای استفاده ازاین قبیل بیرقها عجله شده‌است – ازکجا – معلوم است‌که این نوع بیرقها همدوش وهمزمان با انواع دیگر بیرقها بکارنمیرفته است وجنبهٔ تعیین صرف نداشته است .

۷ – درصفحه ٤۳ نوشته شده : «ازمدارک موجود چنین پیدا است‌که در اوائل سلطنت مظفرالدین‌شاه نیز همان درفشهای معمول دورهٔ ناصرالدین‌شاه بکارمیرفته وبیش‌از همه دربالای ساختمان‌های سلطنتی ومؤسسات مهم دولتی درفش سه رنگ (متن سفید با حواشی سبز وسرخ) برافراشته میگردیده است .» آنگاه نویسنده این سلسله مقالات در صفحه ٤٤ چنین نوشته‌اند :

«ولی از حدود سال ۱۳۱۹ هجری قمری ببعد ناگهان می‌بینیم شکل درفش ایران‌را تغییر داده‌اند یعنی حاشیه سرخ آنرا حذف کرده ویک حاشیه سبز را درسه طرف متن سفید پرده گردانیده‌اند .» . . . . وادامه میدهند «ازتحقیق وتفحصی‌که نویسنده دراین باره کرده است چنین بدست آمده‌که این تغییر شکل مسلماً درحدود سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ هـ . ق . انجام گرفته است وازهمان سالها تا تصویب قانون اساسی و ایجاد درفش سه رنگ دوره‌های مشروطه درفش رسمی ایران همین شکل ووضع را داشته است .»

درصفحه ۷٤ مقاله‌گویا دراثر خاطرنشان ساختن یکی از خوانندگان عکسی درج‌شده‌که مربوط بسال ۱۳۱۰ هجری قمری یعنی مربوط بسه سال آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه است ودرآن عکس درفشی دیده میشود که متن آن سفید است و حاشیه‌ای سبز دورادور بیرق گردیده‌است لذا نویسنده لازم دیده‌اندکه جمله زیررا اضافه نمایند :

«بنابراین در وجود درفش بدین شکل وترکیب دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه‌تردیدی باقی نمیماند وگویا همین درفش بود که در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین‌شاه با اندک تغییری یعنی حذف حاشیه سمت چوب درفش رایجتر ودرفش رسمی گردیده است ولی دربعضی موارد ازهمان درفشهای نوع قدیمی‌تر نیزاستفاده میشده است .»

سپس در صفحه ٤٦ این سلسله مقالات عکسی ازتابلوی کشتی مظفر درلنگرگاه بندر آنورس نقل شده که در ۱۹۰۲ میلادی برابر با ۱۳۲۰ هجری قمری کشیده شده و با اشاره باین تابلو چنین نوشته شده : « بربالای یکی از دو دکل وسکان کشتی دو درفش سفید بسا

حاشیه‌های سبز افراشته شده ودروسط پرده‌های یکی ازآنها شیروخورشید ودر دیگری حرف M یعنی حرف اول نام مظفرالدین شاه نگاشته شده است . ولی گویا نقاش تابلو مزبور اشتباه کرده ویا اینطور پسندیده وحاشیه سبز درفش را درچهار ضلع پرده گردانیده است درصورتیکه دردرفش ایران حاشیه‌های سبز تنها درسه‌طرف بوده وطرف‌میله‌های‌درفش بدون حاشیه‌بوده‌است.»

آنگاه اضافه میشود : «جای شگفتی است‌که این اشتباه درمدارك اروپائی درچندجای دیگر نیز تکرار گردیده است .» ولی باز این قضاوت عجولانه دربارهٔ اشتباهی‌که درمدارك اروپائی روی داده در صفحه ٤٧ بطریق زیر اصلاح میشود «شاید هم‌چنین درفش در دوره مظفرالدین شاه درایران وجود داشته ودر نزد اروپائیان معروف بوده است . بنابراین میتوان گفت نقاشی درفش بدینشکل وصورت دراین تابلو کاملاً بی‌مأخذ هم نبوده وسابقه‌ئی‌داشته‌است.»

سپس در صفحه ٥٣ کارت پستالی مربوط بسفر مظفرالدین شاه درسال ۱۳۲۰ هجری قمری هنگام عبور ازکشتی بآستارای روس چاپ‌گردیده و زیر آن نوشته شده است : « درفشی که دراین تصویرنمایانست واز طرف دولت روس بافتخار ورود شاه ایران برافراشته شده است

۱۱ – مینیاتوری ازقرن هفدهم بقلم محمد رضا عراقی. بطوریکه دیده میشود شیرهای عهد صفوی نیز یالدارند

درچهار طرف حاشیه‌ئی برنگ سبز دارد وچنین پیداست که دراین زمان نیز درفش ایران قاعده وقانونی نداشته و دلخواهی بوده است .»

این گفته باآنچه به فرض قاطع درصفحه ٤٤ و ٤٥ اظهارنظرگردیده‌که : «ازتحقیق وتفحصی‌که نویسنده دراین‌باره‌کرده است چنین بدست آمده‌است‌که این تغییرشکل (یعنی حاشیه سرخ پائین بیرق را حذف‌کردن وحاشیه سبزرا درسه طرف متن سفید بیرق‌گرداندن) مسلماً درحدود سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه . ق . انجام‌گرفته وازهمان سالها با تصویب متمّم قانون اساسی وایجاد درفش سه رنگ دوره مشروطه درفش رسمی ایران همین شکل ووضع را داشته است .» مغایرت‌کامل دارد .

. . . . . . وحاصل تمام تحقیقات فاضلانه وتفحصات و مسلماً های نویسنده درظرف چند صفحه برباد رفته است وبالاخره نتیجه غائی همه این مطالعات واشتباه‌گیریهای ایشان است‌که نوشته اند «دراین زمان درفش رسمی قاعده و قانونی نداشته ودلخواهی بوده است .» کلمه «نیز» ایشان دراینجا جالبست زیرا میرساند که درموارد دیگر نیزایشان معتقد شده‌اند که قاعده وقانونی درامر بیرق شیروخورشید درکارنبوده است . متأسفانه یك نکته اساسی شاید از نظر

تیز بین نویسنده فاضل این سلسله مقالات نگذشته و آن اینست که در اواخر دور ناصرالدین شاه بسته بموقع ومیل شاه چند نوع بیرق دوشادوش وتوأم با هم موجود بوده اسد و از آن جمله‌اند (۱) بیرقی سه رنگ که متن آن سفید است ودوحاشیه باریك سبز در بالا وسرخ درپائین دارد (مرحوم افضل‌الملك المعی از آن یاد کرده) (۲) درفش سه رنگی که دربیر بیرقهائی که برفراز عمارات دولتی طبق نوشتهٔ «مرحوم افضل‌الملك المعی در اواخر دور ناصرالدین شاه دراهتزاز بوده ومانند بیرقهای دوره مشروطیت از سه قسمت سبز و سفید وقرمز باندازه‌های مساوی تشکیل‌یافته وشیروخورشیدی در وسط قسمت سفید بیرق داشته و (۳) بیرقی که دورادور آن را یك نوار سبزی احاطه میکرده ومتن آن سفید بوده وشیروخورشیدی درمیان داشته است(٤) و حتی ممکنست کماکان همان بیرق اوایل دوران ناصرالدین‌شاه که دارای متنی سفید یا نقره‌ای و دارای نوار سبز و قرمز که دورادور پارچه بیرق میگردد نیز گاهگاهی بکار میرفته است .

۱۴ – تخت جمشید – تصویر شیری درحال
دریدن گاو

---

۸ – درصفحه ٤٩ نوشته شده است :

«آقای حمیدنیرنوری درمقالهٔتاریخچه پرچم‌ایران درمجلهٔ‌اطلاعات ماهیانه دراینمورد اینگونه نوشته‌اند : « . . . . وبطور تحقیق میتوان گفت که ملت ایران همان وقتی که قانون اساسی خودرا روی قوانین اساسی کشورهای اروپائی مینوشت پرچم خودرا نیز بتقلید ازآنها تغییر داد منتها آنچه ازقدیم باقیمانده الوان بیرق وعلامت شیروخورشید آنست.» آقای نیرنوری درمقالهٔ خود درنشریه وزارت‌امورخارجه اینطور اظهارعقیده کرده‌اند: « . . . . وبطور تحقیق میتوانگفت که ملت ایران درهمانموقعیکه قانون اساسی خود را از روی قوانین اساسی کشورهای اروپائی تنظیم میکرد بیرق خودرا نیز بتقلید آنها تغییر میداد . وبیرق ایران را نیز مانند بیرق انقلابی فرانسه بصورت بیرقی سه‌رنگ درمیآورد منتهی بجای سه‌رنگه آبی وسفید وسرخ بیرق ملی‌فرانسه سه‌رنگه سبز وسفید وسرخ را برگزیدند وچون دربیرق فرانسه علامت کلیسای کاتولیك وسفید علامت سلطنت وسرخ علامت انقلاب قلمداد شده‌بود ایرانیان صدر مشروطه ونمایندگان پرحرارت مجلس‌آن دوره نیز تنها قسمت آبی بیرق راکه نشانه مذهب کاتولیك بوده به سبز که علامت مذهب

۱۴ – آفتابه برنجین باترصیع نقره ازقرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی (قرن ۷ هجری) – موزهٔ کاخ گلستان

۱۴

شیعه ودین‌اسلام است مبدل ساختند وسفید وسرخ را بهمان‌نحوی‌که درفرانسه‌بوده باقی‌گذاشتند.»
وآنگاه در صفحه ۵ مینویسند : « همچنین اینکه نوشته‌اند درفش دوره مشروطه بتقلید درفش فرانسه بوجود آمده وبرای درفش اخیر نیز تاریخچه‌ئی پدید آورده نوشته‌اند . «رنگ سرخ بانقلابیون ورنگ سفید بسلطنت ورنگ‌آبی بطبقه روحانی اختصاص داشته است سخنی بی‌مدرك وبی‌اساس است زیرا اولاً درفش سه‌رنگ درمیان درفشهای‌کشورهای جهان فراوانست وازاین میان درفشهای‌کشورهای ایتالیا – مجارستان – بلغارستان ومکزیك از حیث شکل ورنگ بسیار شبیه درفش فعلی ایران بوده است واگر بنا باشدکه چشم رویهم گذاشته و از پندار خود تاریخ بسازیم ویا اگر این‌امر در ذهن ما از اصول مسلم‌گردیده است‌که منشاء هرچیز را درشرق باید درغرب جستجوکنیم وهرچه داریم بی‌بروبرگرد تقلیدیست از یك مردم وکشوردیگر چرا نگوئیم که درفش ایران از درفش ایتالیا تقلید شده است‌که از هرحیث تقریباً شبیه بهم‌است ودرصورتیکه در درفش فرانسه‌گذشته از اینکه رنگها برخلاف درفش ایران بطور عمودی قرار دارد از سه‌رنگ نیز فقط دورنگ بهم شبیه‌است وانگهی نسبتها ومعانی‌که برنگهای درفش فرانسه داده‌اند موضوعی است‌که اخیراً جعل‌گردیده وازکجا معلوم است‌که درصدر مشروطیت چنین افسانه‌ها در میان مشروطه‌خواهان وقانون‌نویسان ایران معروف بوده است؟.»

چند نکته دراینجا لازم بتذکراست .

الف) درمقاله‌های اینجانب‌که دراین سلسله مقالات نقل‌گردیده اولاً درهر دومورد «بطورتحقیق» اشاره بتقلید ملت ایران از پرچم‌کشورهای اروپائی است نه‌فرانسه . عین جمله اینجانب اینست «بطور تحقیق میتوان گفت‌که هماموقع‌که ملت ایران قانون اساسی خودرا ازروی قوانین اساسی‌کشورهای اروپائی تنظیم میکرد بیرق خودرا نیز بتقلید آنها تغییر میداد.» واین

امر کاملاً با مدارك واساس است وترديدى درآن نميتوان داشت.

ب) برخلاف نظر نويسندهٔ اين سلسله مقالات در ذهن لااقل عده‌اى از روشنفكرانى كه آنموقع براى مشروطيت تلاش ميكردند وبالاخره درمجلس ودولت وجود داشتند فرق عمده‌اى بين كشور فرانسه كه مهد آزادى واولين سرمشق انقلاب ملت عليه استبداد است با ساير كشورهاى اروپائى وجود داشت . ازكجا معلوم كه واقعاً روشنفكران مجلس تحت تأثير يك عقيده‌اى كه ممكنست حقيقت هم نداشته قرار نگرفته باشند ورنگهاى بيرق مشروطيت را براساس اينفكر از روى رنگهاى بيرق فرانسه تنظيم نكرده باشند . خود نويسنده اين سلسله مقالات درصفحه ۴۸ اعتراف ميكنندكه «آنچه بيش‌از همه درباره درفش دوره مشروطه ايران مورد تحقيق وسئوآل است دليل وعلل انتخاب رنگهاى سبز وسفيد وسرخ بطور مساوى است زيرا تاكنون مدرك متقن ومطلب قانع كننده‌اى دراين خصوص بدست نيامده است ودانسته نيست فكر انتخاب اينگونه درفش از چه‌كسى وياكسانى بوده وبراى چه منظورى اين‌رنگها را بترتيب حاضر براى درفش ايران معين كرده‌اند.» وكمى پائين‌تر مينويسند: «موضوع همچنان مجهول ولاينحل مانده است.» بااين اعتراف معلوم نيست چگونه توانسته‌اند با اين‌شدت وحدت درباره اينكه آنچه درباره رنگ وشكل بيرق از خارجيها گرفته شده جعل وبى‌اساس است اظهارنظر نمايند تصديق دارم‌كه اين نوشته اولين‌بار توسط مرحوم استاد سعيد نفيسى بيان‌گرديده است ولى محققاً ايشان دلايلى براى ذكر چنين نظريه‌اى داشته‌اند . متأسفانه ايشان درقيد حيات نيستند تا بتوانيم نسبت باين‌موضوع باايشان مذاكره وتحقيقات را دنبال نمائيم ولى بهرحال اين‌گفته لااقل يك نظريه‌ايست درمقابل «جهل مطلقى‌كه بقول نويسنده سلسله مقالات مزبور موضوع را فراگرفته است . . .»

---

۱۶ - سردر الماسيه

۱۵

۱۷ – تشییع جنازه ناصرالدین شاه –

ج) عبارت : «اگر این امر در ذهن ما از اصول مسلم گردیده است که منشاء هرچیز را باید درغرب جستجو کنیم وبی‌برو‌برگرد تقلیدی از مردم کشور دیگر بدانیم.» که در این سلسله مقالات آورده شده نیز جالب توجه است زیرا خود نویسنده مقاله درصفحات ۶ و ۷ سلسله مقالات خود براحتی وبدون اینکه ازاین امر که ما از مردم وکشورهای غربی تقلید کرده‌ایم هیچگونه ناراحتی وجدانی پیداکنند متذکر شده‌اندکه «در برخی از شئونات کشوری و لشکری ایران کنونیش تحولاتی روی داد وبسیاری از امورکه درمیان ایرانیان سابقه‌ئی نداشته معمول نبود از اروپائیان اقتباس گردید . از جمله این تحولات تغییردادن شکل پارچه سه‌گوشه یا مثلثی درفستهای ایران بمربع ومربع مستطیل بود» وتقریباً نظیرهمان جمله را درصفحه ۷ مجدداً آورده‌اند .

د) درصفحه ۵ نوشته شده «اینکه سبز رنگ اسلام است سخنی کاملاً بی‌مدرك میباشد زیرا اسلام رنگ بخصوص برای خود ندارد ودرهیچ جا نیز ننوشته‌اندکه رنگ سبز ارتباطی با اسلام دارد . » بعد درصفحه ۵۶ مینویسند : «رنگ سبز در اسلام ابتدا شعار امویان بود بعداً بسادات حسنی اختصاص یافته کم‌کم مختص ائمه شیعه‌گردیده . درتاریخ بیهقی میخوانیم که چون مأمون امام رضا را ولیعهد خویش کرد[1] رنگ پارچه‌های علمها را ازسیاه بسبز تبدیل نمود ولی درهرصورت این رنگ چنانکه پنداشته‌اند ارتباطی با عالم روحانیت ندارد . مگر همه روحانیون درایران سید هستندکه رنگ سبز معرف این‌طبقه باشد؟»

درمقاله این جانب نوشته شده «سبز که علامت مذهب شیعه ودین اسلام است.» وبهترین دلیل ارتباط سبز با مذهب شیعه آنست‌که شاه‌اسمعیل که مؤسس اولین سلسله شیعه اثنی عشری در ایرانست – بیرقهای خودرا سبز کرده .

قاسمی گنابادی درتوصیف علمهای او گوید :

« علمهای سبزش ستون سپهر مه رایت آگینه ماه و مهر »

وحقیقتاً رابطه‌ی مشخصی درنظر ایرانیان دوره‌های جدید بین بیرق سبز ومذهب شیعه اثنی‌عشری وجود دارد وشاید بهمین دلیل است که درهمان موقع که درقانون اساسی مذهب رسمی ایران را شیعه اثنی عشری تعیین کردند رنگ سبز را نیز دربالای بیرق خود قرار دادند . معلوم نیست

---

۱ – رجوع شود بمقاله اینجانب درمجله وزارت امورخارجه صفحه ۷۴ شماره دوره دوم .

۱۸ - مراسم تشییع جنازه ناصرالدین شاه

ازکجا نویسنده رنگ سبزرا معرف طبقه سادات گرفته‌اند وحال آنکه اغلب سادات معمم عمامه سیاه بسر دارند .

۹) درصفحه ٥٤ مینویسد :

«آقای نیرنوری درمقاله خود دراطلاعات ماهانه چنین آورده «اما چیزی که مسلم است مدتها علامت دولت ایران بخصوص شیروخورشیدکه بالای نامه‌های وزارت امورخارجه وپست وتلگراف زده میشد شیر خفته وبدون شمشیر بود واین رسم تا این اواخر نیز ادامه داشت . » آنگاه در صفحه ٥٥ نوشته شده : «برخلاف تصور آقایان (منظور آقای سعید نفیسی واینجانب است) استفاده از شیر نشسته سرنامه‌های وزارت امور خارجه نیز چندان کلیت وعمومیت نداشته وامر ثابت ومسلمی نبوده است . زیرا بنا برمدارك موجود گاهی در اوراق رسمی وزارت امور خارجه از شیر ایستاده ویا شیر نشسته شمشیر بدست نیز استفاده میشده است وتنها شاید بتوانگفت که اغلب در مهرهای وزارتخانه‌ها ومؤسسات دولتی که تاحدی تعویض آنها دیر بدیر انجام میگرفت بنابر سنت قدیمی نقش شیر نشسته وبی‌شمشیر نگاشته میشده است واین موضوع نیز با مراجعه بتاریخ مهرهای زیر یا پشت‌نامه‌ها بخوبی آشکار است.»

همانطورکه نویسنده تذکر داده‌اند مدتهای مدید مهر رسمی وزارت امور خـارجه و تلگرافخانه و حتی اغلب سرنامه‌های وزارت امور خارجه شیروخورشید خوابیده بوده است . وبنابراین آنچه اینجانب در مقالات متعدد خودکه از ۱۸سال پیش شروع بانتشار آنها نموده‌ام نوشته‌ام کاملاً صحیح است . ولی بهرحال متأسفانه باید گفت که قاعده وقانونی درکار نبوده وهر سفارتخانه و اداره‌ای بمیل خود هرنوع میخواسته شیروخورشید بالای نامه‌های خودرا نمایش میداده است .

درپایان لازمست باتنهای دفترچه اشاره‌ای بنمائیم . نویسنده معلوم نیست ازچه‌رو خودرا محق دانسته‌اند که مرقوم دارندکه «جای خوشوقتی وسپاسگذاریست که آقای حمید نیرنوری که اخیراً مقاله خودرا با افزودن مطالبی زیر « نام تاریخچه بیرق ایران وشیروخورشید » جزو انتشارات مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی مستقلاً بصورت کتابی بچاپ رسانیده‌اند با توجه بمطالب این تاریخچه‌که بتدریج درمجله هنرومردم منتشر میگردید بعضی از قسمتهای ضعیف ونامستدل اواخر مقاله خودرا حذف کرده ویا تغییر داده‌اند . ولی نویسنده درباره فصلهای دیگر کتاب ایشان نیز نظریات وسخنانی داردکه امیدوار است بهنگام خود توفیق انتشار آنها را بیابد.»

اصولاً عقیده اینجانب همواره براینست که درتنظیم مقالات وکتبی درباره تاریخچه‌بیرق

۱۹ – تصویر محمدعلی‌شاه را بمجلس میبرلد

وتاریخچه‌های مشابه آن که برای تهیه آنها از اطلاعات دست دوم ومدارك جسته‌گریخته بایستی استفاده کرده کسی که علاقمند بموضوع تحقیقی معینی باشد هیچگاه نباید دست از تحقیق وتفحص واصلاح نوشته‌های قبلی‌خود برگیرد وطبعاً دائماً بابدست‌آوردن اطلاعات جدید باید درنوشته‌های قبلی تجدید نظر نموده و بهمین مناسبت نیز اینجانب همواره درکار تجدید نظر در تاریخچه شیروخورشید وبیرق ایران هستم وطبیعی است هنگامی‌که مقالات قبلی خودرا خواستم بصورت کتابی مدون دربیاورم آخرین اطلاعاتی‌که درباره تاریخچه بیرق ایران وشیروخورشید بدست آورده بودم درآن‌گنجانیدم واکنونهم اگر قرار باشدکتاب تاریخچه بیرق ایران وشیروخورشید راکه درسال ۱۳۴٤ بچاپ رسیده تجدید چاپ نمایم محققاً بمناسبت مطالب تازه‌ای‌که دراین باره بدست آورده‌ام تغییرات زیادی خواهم داد (متأسفانه اینجانب موقع انتشار مقالات وحتی‌کتاب خود دسترسی بمنابع موجود درموزه‌های سلطنتی وباستانشناسی ومردم‌شناسی ووسائل عکسبرداری وچاپ بیدریغ سیاه ورنگین نداشته‌ام ودر بسیاری موارد ناچار بوده‌ام که درنقل بعضی از عکسها ومنابع از معلومات بسیار ناقص خود درفن نقاشی‌کمك بگیرم وازکتب وآثار موجود کپیهائی روی کاغذ کالك تهیه وکلیشه نمایم ودربسیاری جاها از ذکر همه مدارك بهمین دلیل ناچار صرفنظر نموده‌ام.) بااینهمه متأسفانه از تتبعات ومطالعات نویسندهٔ این سلسله مقالات درکتاب تاریخچه بیرق ایـــران و شیروخورشید استفاده ننموده‌ام زیرا کتاب تاریخچه بیرق ایـــران وشیروخورشید را اینجانب در اواخر سال۱۳۴۳ برای چاپ بمؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی وابسته بدانشگاه تهران تسلیم کرده بودم وحال‌آنکه این‌سلسله مقالات از اواسط سال۱۳۴٤ بتدریج درمجله هنرومردم بچاپ رسید .

بهرحال ازادعای نویسنده دربارهٔ اینکه اینجانب ازسلسله مقالات ایشان برای «اصلاح» قسمتهای «ضعیف» و نامستدل «اواخر مقاله خود» استفاده‌کرده‌ام اگر بگذریم یك چیز مسلم وبدیهی است وآن میزان استفاده بیدریغی است‌که از مقالات اینجانب دراطلاعات ماهیانه ومجله وزارت امور خارجه (که بترتیب در ۱۸سال و۱۱سال پیش منتشر شده بود) درتهیه این سلسله مقالات شده‌است ومتأسفانه در فهرست مراجع نویسنده محترم فراموش‌کرده‌اند که نام نگارنده این مقالات راکه مورد استفاده‌کامل واستناد ایشان قرارگرفته است ذکرنمایند .

درخاتمه باکمال بی‌صبری انتظار دارم‌که نظریات وسخنانی‌که نویسنده این سلسله مقالات دربارهٔ سایر فصول‌کتاب اینجانب دارند منتشرگردد تا بتوانم از نظریات ایشان بهره‌مندگردم .

درپیرامون مُرَقّع گلشن و مُرَقّع دیگر

محمد محیط طباطبائی

شرحی را که دوست فاضل وهنرمند آقای احمد سهیلی خوانساری دربارهٔ مقالهٔ این‌جانب مربوط به مرقع گلشن مندرج درشماره‌های ۶۱ و۶۲ مجله هنرومردم مرقوم داشته‌اند و درشماره ۷۳ این‌مجله بچاپ رسیده است همانطورکه درمقدمه آن مرقوم رفته درحقیقت مکمل‌آن مقاله محسوب میشود زیرا خستگی وافسردگی‌خاطر سبب شده بودکه این‌جانب ازمراجعه به‌کتابخانه‌ها ومطالعه شاهجهان‌نامه و دواوین شعرای درباری شاهجهان برای مزید تحقیق وتوضیح دربارهٔ دیباچه مرقع شاهی دریغ ورزد . اینک‌که آقای سهیلی قطعه‌کلیم‌کاشانی‌را درخصوص مادهٔ تاریخ مرقع انتشار داده‌اند بنابدانچه درماده تاریخ قطعه قید شده سال ۱۰۴۶ سال اتمام مرقع بوده است وچنانکه در اصل دیباچه تصریح شده مدت هفت سال اتمام آن بطول انجامید وازاین‌رو معلوم میشودکه آغازعمل درتهیه مرقع‌گلشن از ۱۰۳۹ یعنی سال دوم سلطنت شاهجهان آغازگشته بود وتصریح‌کلیم بدینکه نام مرقع «مرقع شاهجهان» است مؤید آن محسوب میشود که سواد دیباچه را نیز بنام دیباچه مرقع شاهی درمجموعه ضبط‌کرده بود .

پس تاریخ شد «مرقع بی‌مثل وبی‌بدل» که حاصل جمع اعداد حروفش ۱۰۴۶ میشود تاریخ انجام‌کار مرقع را بطور صریح معین میکند ومنظور کلیم همین مرقع معروف به‌گلشن بوده است زیرا وصف شعری درست بروصف دیباچه وصورت حاضر از مرقع تطبیق میکند .

اما قطعه دیگری‌که درمقاله از شعرکلیم دروصف مرقع نقل‌کرده‌اند برمرقع دیگری تطبیق میکندکه بنابه‌مضمون شعر درعهد جهانگیرآغاز وبه روزگارشاهجهان به‌پایان رسیده‌است. چنانکه دیباچه مرقع شاهی گلشن‌که درآن مجله انتشار یافت ابداً اشاره‌ای به‌آغاز این‌کار درزمان دیگری نمیکند وبهمان نحوی‌که درقطعه دوم‌کلیم مصرح است درعهد شاهجهان وبرای شاهجهان صورت مرقع پیداکرده بود .

اما مقدمه‌ای‌که از مرقع دیگری به‌نام‌گلستان نقل‌کرده‌اند وبرای آن دوتاریخ به‌اعتبار شعر خاتمه مرقع استخراج کرده‌اند یکی ۱۰۱۹ «رشک‌گلزار ارم» ودیگری ۱۰۳۱ «چهره‌پرداز خرد» تصورمیکنم باااندکی دقت بیشتر درمضمون بیت :

رشک گلزار ارم تاریخش　　　　«چهره‌پردازخرد» کرده رقم

معلوم میشودکه رشک‌گلزار ارم صفت آن مرقعی است‌که به‌توفیق الهی از قلم ولوح

صورت آرایش یافته است ونظر به مدلول کمّی ندارد . واین‌مرقع چنانکه گفته شد همان است که کلیم درقطعه اول ازآن یادکرده وآنرا برطبق دیباچه منقول باید مرقع دوم دانست .
تکرار لفظ گلشن در دومورد نباید سبب شودکه آن را عبارت ازمرقع گلشن بپنداریم وجود «گلستان» دربیت چهارم بصورت «این‌گلستان» بیشتر افاده تسمیه میکند تاگلشن بیت دوم وبیت هشتم .
نکته جدیدی که دراین تکمله بنظر رسید وحدس مرا دربارهٔ نام‌کامل مرقع‌شاهجهانی تأییدکرد همانا مطلع قطعهٔ ماده تاریخ‌کلیم است که مرقع را «این‌چمن» میخواند :

پروردهٔ کدام بهار است این‌چمن   کز بهر دیدنش نگه ازهم‌کنیم وام .
ودرمصراع دوم از بیت آخرهم «این‌سوادگلشن» را می‌آورد :
تاریخ شد مرقع بی‌مثل وبی‌بدل   چون این‌سوادگلشن‌فردوس‌شد تمام

وبه قرینه میتوان یافت که ذکرچمن وگلشن برای مرقع شاهجهانی همانطوریکه دردیباچه مقرون به قرینه بود درقطعه ماده تاریخ هم درنخستین مصراع وآخرین مصراع از قطعه مؤید حدس این‌جانب ممکن‌است قرارگیرد .
اما آنچه دربارهٔ انتقال مرقع به ناصرالدین‌شاه درمقاله آورده شد مربوط به روایتی بود که دوست مغفور ما مرحوم دکترمهدی بیانی از متصدیان سلف بیوتات نقل میکرد ومتأسفانه در ذکر اسم راوی اصلی مسامحه ورزیدم واینکه بیادم نمی‌آید واین نکته گویا دربرخی سوابق بیوتات هم منعکس باشد باید بیادداشت مرحوم دکتر بیانی برای این مرقع مراجعه‌کرد شاید نام راوی درآن قید شده باشد .
نکتهٔ مهمی که این مطلب را تأیید میکند درمدارك ومراجع مربوط به‌عهد فتحعلی‌شاه چه خود وچه فرزندش قرینه‌ای که وجود این مرقع را دردستگاه سلطنتی او تأیید بکند تاکنون ندیــده‌ام .
اما آنچه دربارهٔ خریداری مرقع بوسیله میرزا محمدحسین فراهانی وزیر جعفرخان زند ولطفعلی‌خان شنیده‌اند بعید نیست خالی ازواقعیت نباشد ولی انتقال‌آن از وفا به‌آقامحمدخان مورد تاریخی ندارد . زیرا سفر میرزا محمدحسین به‌کربلا از شیراز بود و دراثر رنجش از لطفعلی‌خان صورت‌گرفت وبعد از مراجعت ازکربلا دیگر بفارس نرفت وبه‌طهران آمد و به آقامحمد خان پیوست ودر دستگاه او بااحترام میزیست تا به‌رحمت الهی پیوست .
اگر از احمال واثقال وچیزی درموقع عزیمت به مصادره رفته باشد درشیراز وبوسیله لطفعلی‌خان بوده نه آقامحمدخان .
بعیدنیست مالك ایرانی‌اول وفا بوده وبعد دست بدست گشته‌باشد تا بوسیله خاندان ولات کردستان درتبریز به دست ناصرالدین میرزای ولیعهد رسیده باشد .
ناقل داستان درمحضر مرحوم میرزا محمود درضبط جزئیات داستان قدری دستخوش تصرف ذهن بوده ودرقید مکان وشخص تغییراتی داده است .
بهرصورت ازاین توجه ودقتی که دوست هنرمند وهنرشناس وفاضل وشاعر آقای سهیلی به‌تکمیل مقاله این‌جانب مبذول داشته‌اند سپاسگزارم .
درخاتمه می‌افزایدکه نام آقامحمدخان سرسلسله قاجاریه بدون شك آقامحمد بوده نه (آغا) وسبب حقیقی‌آن این بوده‌که فرض وتصور سیادت برای او وپدرش‌کرده بودند و اورا صفویزاده میپنداشتند .

ما و خوانندگان

ارگ سمنان – خواننده گرامی آقای رحمت‌الله صالحیان کهدر دبیرستان دهخدا سال ششم طبیعی در سمنان تحصیل میکنند دربارهٔ ارگ سمنان چنین نوشته‌اند :

«ارگ سمنان امروزه تقریباً درشمال شهر واقع است وخیابانی که این بنا در وسط آن واقع شده است رستاخیز نام داردکه ازطرف شمال بخیابان تهران مشهد وازطرف جنوب بخیابان شاه منتهی میشود . چنانکه از کتیبهٔ شمال شرقی ، قسمت چپ و بالای ایوان برمیآید ساختمان این بنا در زمان حکومت مرحوم حاج بهمن میرزا بهاءالدوله آغاز شده و بهنگام حکمرانی انوشیروان میرزا حکمران سمنان – دامغان شاهرود و بسطام پایان یافته است .

این ارگ دارای دوازده برج و دو دروازه شمالی و جنوبی است . قسمت هائی از سطح این بنا با کاشی های مربع و مربع مستطیل پوشانده شده است . علاوه براین ارگ در یك کیلومتری جنوب خود دروازه دیگری داشته‌است که در سال‌های اخیر آن را در جریان تعریض خیابان رستاخیز خراب کرده‌اند ولی هنوز ستونهائی بضخامت دومتر ازآن باقیمانده است . سربنای دروازه . . . . . .

آقای صالحیان عکسی نیز از بنای ارگ برای ما ارسال داشته‌اند که ملاحظه میفرمائید .

مساجد سنندج – آقای مهدی تسبیحی خواننده گرامی ما در سنندج درباره مساجد این شهر چنین نوشته‌اند :

چنانکه خوانندگان ارجمند مجله هنرومردم میدانند مرولاء مرکز کردستان شهر سنندج است ولی باید دانست که محل حکومت کردستان درادوار گذشته بدلائل متعدد درتغییر بوده است و ما درزیر پاره‌ای ازمراکز حکومت کردستان را یاد میکنیم .

درسال (٦١٢ هـ – ق) محل حکومت کردستان در قلعه (ظلمه) درخاك شهره زور بود که بعدها بقلعه (پلنگان) در ١٢ فرسنگی شهر سنندج کنونی انتقال یافت و سپس درزمان حملهٔ مغول محل حکومت کردستان بشهری بنام (بهار) واقع درسه فرسنگی مغرب همدان منتقل شد . از سال (٦٥٥ هـ–ق) بدستور الجایتو شهر (سلطان آباد) درپای بیستون ساخته و مرکزیت کردستان بدانجا انتقال یافت و پس از آن حکام کردستان محل حکومت خودرا بقلعه محکمی که بر فراز تپه‌ای قرارداشت و آنرا (حسن‌آباد) می‌نامیدند انتقال دادند که اکنون دهکده‌ای کـه درپای این تپه قرار دارد بهمان نام (حسن‌آباد) مشهوروجزء توابع شهر کنونی‌سنندج‌بشمارمیآید.

سنه – سنه‌دژ – سینه دژ – سانان دژ یا سنندج درزمان حکومت قلعه حسن‌آباد برکردستان بصورت قصبهٔ کوچك و کم‌اهمیتی جزء توابع آن بشمارمیرفت ولی رفته‌رفته حسن‌آباد از اهمیت افتاد و قصبه کوچك (سنه دژ) روبآبادی گذاشت تااینکه سنه دژ یا سنندج کنونی‌درسال (١٠٤٦یا١٠٤٧ هـ – ق) در زمان شاه‌صفی توسط سلیمان خان اردلان حکمران قدیم کردستان بنا شد و از آن تاریخ مقر حکومت از حسن‌آباد بشهر سنندج انتقال یافت . بعدها حکام کردستان در آبادی وعمران این شهر نهایت کوشش و جدیت را مبذول نموده و دراین ناحیه آثار زیادی از خود بیادگار گذاشتند که سرآمد تمام آنها مسجد جامع (دارالاحسان) است .

ایوان دارالاحسان – رو بقبله

مسجد جامع (دارالاحسان)

در شهر سنندج جمعاً در حدود ۵۰ مسجد موجود است که مهمترین آنها مسجد جامع میباشد این مسجد را در عین اینکه سجده‌گاه مسلمین خاصه در روزهای جمعه است میتوان مدرسه (دارالاحسان) نیز نامید چه در زمانهای قبل از این طلاب و محصلین علوم دینی از تمام اطراف واکناف کردستان برای تحصیل علم بدین مدرسه روی میآوردند ودلیل تمایل طلاب بدین‌مدرسه اولا وجود معلمین واساتید بنام وثانیاً فراوانی حجرات اطراف حیاط مسجد بوده است که بصورت خوابگاه ، و طلاب و محصلین از آن‌ها استفاده میشده است . البته فراغت خاطر از لحاظ معاش زندگی نیز دلیل دیگری بشمار میرود .

تاریخ بنای (دارالاحسان)

بنای این مسجد وسیلهٔ امان‌الله خان اردلان درتاریخ ۱۲۲۷ هـ – ق – ۱۱۹۱ هـ – ش شروع ودرتاریخ ۱۲۲۸ هـ – ق – ۱۱۹۲ هـ – ش خاتمه یافته است . مسجد درنهایتَ زیبائی واز لحاظ کاشی کاری عالی است .

(دارالاحسان) دارای شبستان بزرگی است که بر ۲۴ ستون سنگی بنا شده که جمعاً تشکیل ۳۵ گنبد را میدهد گذشته ازاینها مسجد دارای دوایوان عالی و بلند است که دور تا دور این ایوان وطاقهای آن مزین بکاشی‌های منقش والوان میباشد که یکی از آن دوایوان رو بطرف قبله ودیگری رو بطرف مشرق قرار دارد . طبق نظریه اکثر دانشمندان و روحانیون کردستان تقریباً قریب دو ثلث قرآن کریم در کتیبه‌های دور مسجد وایوان واطراف ستونها با خطی زیبا نوشته شده‌است .

ضمناً کتیبه‌ای راجع بجنگ مریوان و قصیده‌ای از مرحوم میرزا فتح‌الله خرم کردستانی بر روی سنگ مرمر در ایوان شرقی و قصیده‌ای از مرحوم میرزا محمدصادق اصفهانی (ناطق) درایوان رو بقبله آنهم بر روی سنگ مرمر نقر شده است .

در اشعار میرزا فتح‌الله خرم مصراع اول تاریخ شروع ومصراع دوم تاریخ ختم بنای مسجد بحساب ابجد گنجانده

ایوان شرقی دارالاحسان

شده ودر اشعار (ناطق) در هر مصراع تاریخ ختم بنا وجود دارد ودراین خلاصه چندبیتی از اشعار این دوشاعر ذیلاً بیان میشود .

(نمونه‌ای از اشعار ناطق اصفهانی)

حبذا دارای جمگاه سلیمان جایگاه
آنکه ازالطاف اوهرعالمی دارای‌علم

. . . .
. . . .

باد دایم دارالاحسان امان‌الله خـان
جای حمد وجای مدح و جای علم

(نمونه‌ای از اشعار خرم کردستانی)

منت ایزد را ز عدل والی ایام شد
این همایون سرزمین بس به زفردوس برین
شاهباز اوج عزوجاه امان‌الله خـان
آنکه‌باشد فریزدانیش طالع از جبین
آنکه‌کردازلطف‌واحسان زنده‌نام‌سروران
وانکه‌رادادازعقل‌وعرفان‌رونق‌دین‌مبین

. . . .
. . . .
. . . .
. . . .

دارالاحسان امان‌الله خان بادا مدام
مجمع‌طاعات‌واحسان‌منهج‌صدق‌ویقین

ناگفته نگذاریم که این اشعارکه بر روی دوکتیبه در دو ایوان مسجد بخط نستعلیق زیبائی نقر شده یادگار مرحوم شیخ حسن فرزند شیخ عبدالمؤمن ثانی است . در حیاط این مسجد قریب ۱۲ حجره و دوبالاخانه و یك حوض نسبتاً بزرگ و دو در ورودی و خروجی وجود دارد .

گلدسته‌های دارالاحسان

ارگ سمنان

گلدسته‌های مسجد
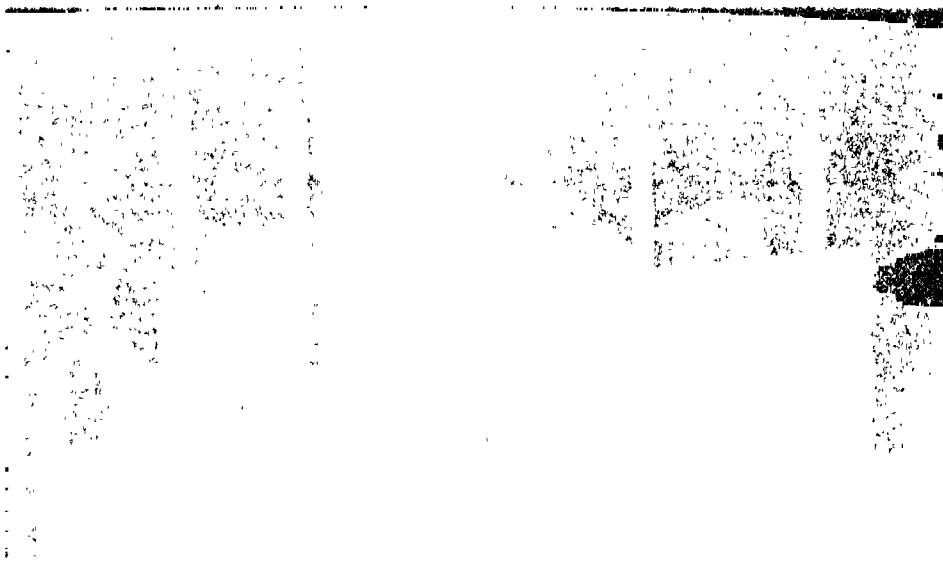
دارالاحسان دارای دو گلدسته زیبا میباشد که از تمام نقاط شهربخوبی‌دیده میشود واین گلدستهها تاکنون چندین‌بار تعمیر شده که نخستین بار در واقع تعمیر کلی آن در زمان حکومت مظفرخان سردار انتصار بسال ۱۳۴۳ هـ - ق صورت گرفته و دانشمند معروف کـرد آیت‌الله مردوخ ابیاتی د اینخصوص سروده است :

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

بها ۶ ریال